

بنو صنایع کیمین و بیکان فضل خلا و پیر و زین

طبع کاشانه دایات و عرفان مصطلحات صافی در دوزان مورد الیاد املات بیروانی و امنی



از ارشادات علیه غوث دینی حضرت مجدد الف ثانی مرتبه و عدد مریدان عامل احوال حضرت

مطبع مشرقی فی ان کشتور طبع مطبوعه





# فهرست جلد اول مکتوبات امام ربانی حضرت مجتهد و الف ثانی

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲	مکتوب در بیان احوال که مناسبت بهم ظاهر از بزرگوار	۲۳	مکتوب در بیان مکتوب که بعد از آن حاصل شود و الحمد
۴	مکتوب در بیان حصول ترقیات و مقامات اخلاقیات	۲۴	مکتوب در مقامات بعضی از باب حوائج
	خداوندی جل سلطان و پیر بزرگوار خود نوشته اند	۲۸	مکتوب نیز در مقامات بعضی از باب حوائج
۵	مکتوب در بیان مجوس شدن یا ران بمقام محمول	۲۹	مکتوب در بیان در مقامات بعضی از باب حوائج
۶	مکتوب در بیان فضائل شهر رمضان و این حقیت	۳۰	مکتوب در بیان در مقامات بعضی از باب حوائج
۷	محمدی علیه علی که الصلوة والسلام پیر بزرگوار خود	۳۱	مکتوب در بیان در مقامات بعضی از باب حوائج
۸	مکتوب در مقامات بعضی از باب حوائج	۳۲	مکتوب در مقامات بعضی از باب حوائج
۹	مکتوب در بیان حصول جذبه و ملوک و تربیت یافتن	۳۳	مکتوب در مقامات بعضی از باب حوائج
	بهر دو صفت جلال و جمال و بیان فنا و بقا	۳۴	مکتوب در مقامات بعضی از باب حوائج
	مکتوب در بیان بعضی از احوال غریبه خود و بعضی از	۳۵	مکتوب در مقامات بعضی از باب حوائج
	مضمونی پیر بزرگوار خود نوشته اند	۳۶	مکتوب نیز در مقامات بعضی از باب حوائج
۱۰	مکتوب در بیان احوالی که بمقام محقق دارند	۳۷	مکتوب نیز در مقامات بعضی از باب حوائج
۱۲	مکتوب در بیان احوالی که بمقام فرود آمدن محقق دارند	۳۸	مکتوب نیز در مقامات بعضی از باب حوائج
۱۳	مکتوب در حصول قرب و بعد از فرق و وصل	۳۹	مکتوب نیز در مقامات بعضی از باب حوائج
۱۴	مکتوب در بیان بعضی کثوف حصول مقام سید	۴۰	مکتوب نیز در مقامات بعضی از باب حوائج
۱۵	مکتوب در بیان حصول مقام فنا و بقا	۴۱	مکتوب نیز در مقامات بعضی از باب حوائج
۱۸	مکتوب در بیان به نهایتی راه مطابقت علوم	۴۲	مکتوب نیز در مقامات بعضی از باب حوائج
۱۹	مکتوب در بیان حصول قایم که در شان راه و راه بود	۴۳	مکتوب نیز در مقامات بعضی از باب حوائج
۲۰	مکتوب در بیان احوالی که بمقام سید و سید	۴۴	مکتوب نیز در مقامات بعضی از باب حوائج
۲۲	مکتوب در بیان احوالی که بمقام سید و سید	۴۵	مکتوب نیز در مقامات بعضی از باب حوائج
۲۳	مکتوب در بیان احوالی که بمقام سید و سید	۴۶	مکتوب نیز در مقامات بعضی از باب حوائج

## فہرست کتب

اطلاع۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے اور اسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقین اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے لیکن اس کتاب کے پیش چ کئے تین اصول جو سادے ہیں انہیں بعض کتب تصوف فارسی وغیرہ کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہو اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
۴۰	دیوبندی بخشی مولانا ابوالحسن فرید آبادی۔		کتب تصوف فارسی
۴۰	حدیقہ حکیم سنائی۔ معروف بہ اتھی نامہ		دیوان خواجہ شمس الدین حافظ فیضی
۴۰	شرح جدیدہ موسومہ برآة المذائق وحل خواص		مکملہ اعجاز رقم نشی شمس الدین صاحب
۴۰	جسکے شاخ مولانا عبد اللطیف صاحب		واضح قلم کاغذ سفید گندہ۔
۴۰	ہین کاغذ سفید گندہ۔	۱۲	دیوان حافظ۔ جلی قسم کاغذ رسمی
۴۰	ایضاً۔ کاغذ حنائی۔	۱۲	ایضاً حق قلم کاغذ سفید و حنائی۔
۴۰	گلشن اسماء۔ رموز تصوف از مولوی	۱۱	شرح دیوان حافظ۔ از صادق علی
۴۰	انور علی صاحب۔	۱۱	نمیں لارواح۔ از حضرت شیخ
۴۰	کیمیائے سعادت۔ از امام غزالی	۱۱	معین الدین چشتی رحمۃ اللہ علیہ۔
۴۰	اکسیر ہدایت۔ اہم و ترجمہ کیمیا سموات	۱۱	کلمۃ الحق۔ از شاہ عبدالرحمن مع شرح
۴۰	ہدایت المومنین۔ رسالہ در بیان بیت	۱۱	نور مطلق۔ از طاہر تاشد در بیان وحدت
۴۰	صالحین از ملا معین الدین رحمۃ اللہ علیہ	۱۱	وجود مع وائل و دفع شکوک۔
۴۰	مطالب رشیدی۔ از حضرت شاہ	۱۱	مکتوبات جوابی شیخ شرف الدین بکلی نیری
۴۰	تراہ علی قلندر قدس سرہ۔	۱۱	مناجات ہفت پیکر۔
۴۰	رسالہ معرفۃ السلوک۔ از حضرت	۱۱	مکتوبات۔ حضرت شیخ شرف الدین بکلی نیری
۴۰	شاہ محمود خوش زبان۔	۱۱	مطلع الانوار نظم از طوطی ہند امیر خسرو
۴۰	رسالہ الحق نامہ۔ از شاہزادہ داما شکوہ مرحوم۔		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۹	مکتوب نیر علیخان در بیان معنی سفر و وطن گشتن	۱۲۱	مکتوب نیر علیخان شیرازی در جواب سوال
۱۰۱	مکتوب نیر علیخان در بیان حکایت فرستادن کتب	۱۲۲	مکتوب نیر علیخان شیرازی در بیان کمال باطنی تصور کرده
۱۰۲	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات	۱۲۳	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات
۱۰۶	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات	۱۲۴	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات
۱۰۷	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات	۱۲۵	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات
۱۰۸	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات	۱۲۶	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات
۱۰۹	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات	۱۲۷	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات
۱۱۰	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات	۱۲۸	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات
۱۱۱	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات	۱۲۹	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات
۱۱۲	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات	۱۳۰	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات
۱۱۳	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات	۱۳۱	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات
۱۱۴	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات	۱۳۲	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات
۱۱۵	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات	۱۳۳	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات
۱۱۶	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات	۱۳۴	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات
۱۱۷	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات	۱۳۵	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات
۱۱۸	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات	۱۳۶	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات
۱۱۹	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات	۱۳۷	مکتوب نیر علیخان در بیان کمال و تالیفات

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵۱	مکتوب ۳۰ شیخ محمود درویش بر اقبال سنت سفینه الخ	۷۳	مکتوب ۵ شیخ محمود یوسف در نصیحت -
۵۲	مکتوب ۳۱ نیز شیخ محمود در گوشتی بذات بخت یا تعالی الخ	۷۴	مکتوب ۶ بید محمود در بیان آنکه این راه کیست گام است
۵۳	مکتوب ۳۲ نیز شیخ محمود در بیان آنکه در کار غلبت از خود و اما	۷۵	مکتوب ۷ بید محمود در بیان آنکه آدمی از سبب چاره نیست
۵۴	مکتوب ۳۳ شیخ محمود در بیان تحصیل مقام خلاص -	۷۶	مکتوب ۸ بید محمود در بیان نفی خواهر و دفع وسوسه با کلید
۵۵	مکتوب ۳۴ شیخ درویش در تفسیر بر تاج سنت سفینه الخ	۷۷	مکتوب ۹ بید محمود در غیب محبت کامل شکل
۵۶	مکتوب ۳۵ شیخ درویش در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۷۸	مکتوب ۱۰ بلا حسام الدین در بیان آنکه عذیب کبیر از سبب است
۵۷	مکتوب ۳۶ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۷۹	مکتوب ۱۱ شیخ فیروز در بیان آنکه انبیاء علیهم السلام در بیان حق تعالی
۵۸	مکتوب ۳۷ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۸۰	مکتوب ۱۲ شیخ فیروز در بیان لذت و الم جسمانی و روحانی
۵۹	مکتوب ۳۸ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۸۱	مکتوب ۱۳ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از
۶۰	مکتوب ۳۹ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۸۲	مکتوب ۱۴ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از
۶۱	مکتوب ۴۰ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۸۳	مکتوب ۱۵ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از
۶۲	مکتوب ۴۱ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۸۴	مکتوب ۱۶ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از
۶۳	مکتوب ۴۲ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۸۵	مکتوب ۱۷ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از
۶۴	مکتوب ۴۳ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۸۶	مکتوب ۱۸ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از
۶۵	مکتوب ۴۴ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۸۷	مکتوب ۱۹ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از
۶۶	مکتوب ۴۵ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۸۸	مکتوب ۲۰ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از
۶۷	مکتوب ۴۶ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۸۹	مکتوب ۲۱ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از
۶۸	مکتوب ۴۷ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۹۰	مکتوب ۲۲ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از
۶۹	مکتوب ۴۸ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۹۱	مکتوب ۲۳ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از
۷۰	مکتوب ۴۹ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۹۲	مکتوب ۲۴ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از
۷۱	مکتوب ۵۰ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۹۳	مکتوب ۲۵ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از
۷۲	مکتوب ۵۱ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۹۴	مکتوب ۲۶ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از
۷۳	مکتوب ۵۲ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۹۵	مکتوب ۲۷ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از
۷۴	مکتوب ۵۳ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۹۶	مکتوب ۲۸ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از
۷۵	مکتوب ۵۴ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۹۷	مکتوب ۲۹ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از
۷۶	مکتوب ۵۵ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از	۹۸	مکتوب ۳۰ شیخ فیروز در بیان آنکه تفسیر مصلحتها از

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۴۵	مکتوب شیخ بدیع الدین در بیان بعضی اسرار -	۱۹۸	مکتوب بلاشکیکی معتمانی در حل عبارت نفحات -
۱۴۷	مکتوب امیر محمد نعمان در جواب سوالیکه کرده بودند -	۲۰۱	مکتوب ۲۰۲ یکو چاک بگیک دبیر زافچه اش -
۱۴۸	مکتوب ابوالخیر اشرف کابل -	۲۰۴	مکتوب بلا حسینی در تحریر بحسب این طائفه علیه -
۱۴۹	مکتوب حافظ محمود در بیان تلویحات احوال -	۲۰۳	مکتوب ۲۰۵ و ۲۰۶ بسوای مختلفه و نصاب -
۱۵۰	مکتوب ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ یا سایر مختلفه در نصاب -	۲۰۵	مکتوب میرزا حسام الدین در بیان آنکه قرین ندان ندارد -
۱۵۱	مکتوب امیر عبداللہ ابن میر نعمان در نصیحت -	۲۰۶	مکتوب بمیان محمد صادق در سوال جواب -
۱۵۲	مکتوب ابوالخیر اجابوا القاسم و تفاسیر بعضی از اسامی بیان -	۲۰۸	مکتوب امیر نعمان در حل بعضی از عبارات متعلق رساله معاد -
۱۵۳	مکتوب ابی بیان محمد صادق در جواب استفسار الخ -	۲۱۳	مکتوب بلا شکبسی در حل عبارت نفحات -
۱۵۴	مکتوب ۱۸۳ و ۱۸۴ بلا صالح در بیان معنی حدیث نبوی کلام قوم -	۲۱۶	مکتوب بلا یار محمد در سوال جواب -
۱۵۵	مکتوب ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ الفتح اشرفی و جواب ابوالخیر -	۲۱۷	مکتوب ابوالمولا محمد صدیق در جواب بعضی اسو -
۱۵۷	مکتوب ۱۸۸ و ۱۸۹ ابوالخیر اشرف و جواب محمد صدیق در حل -	۲۱۷	مکتوب ۱۸۳ و ۱۸۴ ابوالخیر اشرف و جواب محمد صدیق در حل -
۱۵۸	مکتوب اشرف الدین بیان آنکه یاد فخر را و جد گرفتار -	۲۱۸	مکتوب ابوالخیر غفران در بیان آنکه دنیا فرمود آخرت -
۱۵۹	مکتوب ابی از فرزندان نعمان در تحریر حدیث آنکه کی حل است -	۲۱۹	مکتوب ابی برادر ارباب در مذمت دنیا -
۱۶۰	مکتوب ابی غفران در غریب بر تابت انبیاء -	۲۲۰	مکتوب ابی میرزا حسام الدین در بیان بکثرت ظهور خوارق الخ -
۱۶۱	مکتوب ابی بدیع الدین در جواب استفساری -	۲۲۲	مکتوب بلا طاهر در بیان آنکه نسبت باطن الخ -
۱۶۲	مکتوب ابی فخر و غریب بر تفتیح عقائد -	۲۲۵	مکتوب بلا مالک و در رعایت بیبر لیت -
۱۶۳	مکتوب ابی العبد جهان در تحریر بر تدریج ملت -	۲۲۶	مکتوب ابی میرزا ج صد در یافته الخ -
۱۶۵	مکتوب ابی العبد جهان در تحریر بر تدریج شریعت -	۲۲۷	مکتوب ابی شیخ سعید در بیان بعضی از اعلا صوفیه -
۱۶۶	مکتوب ابی العبد جهان در مدح و قطع اتیم گمفت گامت -	۲۳۰	مکتوب ابی حبیب در بیان خصائص و کمالات طریقه عملیه -
۱۶۷	مکتوب ابی برادران محمد و ابی که سوار شکی که از دنیا فرستاد -	۲۳۱	مکتوب ابی ابوالخیر اشرف در بیان خیالی احوال و حضور -
۱۶۸	مکتوب ابی غفران در بیان آنکه آشنائی فخر را عبادت باید نیست -	۲۳۸	مکتوب ۲۳۴ و ۲۳۵ ابوالخیر جمال الدین و میر نعمان -
۱۶۹	مکتوب بلا محمد امین در بیان قبول نمودن آنچه او طلب نموده بود -	۲۴۰	مکتوب ۲۳۵ بلا طاهر در بیان آنکه در هدایت الخ -



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۳۶	مکتوب ۱۶ بمیرزا حاسم الدین در بیان اسرار و دقائق	۳۷۲	مکتوب ۲۸ بمولانا امان الله در بیان اعتقاد صحیح
۳۳۷	مکتوب ۱۷ بنجانبان در بیان آنکه علم و دانش انبیا	۳۷۵	مکتوب ۲۹ بمیان غلام محمد در بیان جذبه و سلوک
	چیت -	۳۹۲	مکتوب ۳۰ بیدانیا در منع آزادی -
۳۳۹	مکتوب ۱۸ بر تفضی خان و تنغیب بر امانت اعدا کردن	۳۹۵	مکتوب ۳۱ بمولانا نادر الدین در بیان اسرار
=	مکتوب ۱۹ بشیخ نور محمد در ترجیح بعضی صحبتهای عزت		قضا و قدر -
۳۴۰	مکتوب ۲۰ بشیخ حسن در حل استفسار و اقامه -	۳۹۸	مکتوب ۳۲ بلا ششم صد دریافت -
=	مکتوب ۲۱ بسید محمد در بیان ایمان تعبد	۴۱۰	مکتوب ۳۳ بمولانا عبدالحمید در بیان مراتب
۳۵۱	مکتوب ۲۲ بمیرزا حاسم الدین -		توحید و جودی و شهودی -
۳۵۲	مکتوب ۲۳ بشیخ یوسف تبریزی -	۴۱۲	مکتوب ۳۴ بشیخ حمید در بیان آداب فردی و اجتماعی
۳۵۵	مکتوب ۲۴ بلا احمد در جواب استفسار -	۴۱۷	مکتوب ۳۵ بشیخ حمزه تبریزی در جواب اسوال -
۳۵۶	مکتوب ۲۵ بشیخ بدیع الدین در حکمت و تشابهات	۴۲۰	مکتوب ۳۶ بنحاجه محمد معصوم در معارف -
۳۵۹	مکتوب ۲۶ بلا عبدالحمید در بیان علم الیقین الهی -	۴۲۵	مکتوب ۳۷ بجاجی یوسف کشمیری در بیان نظر بقدم
۳۶۱	مکتوب ۲۷ بلا عید الاکرم -		دشمن و دوست و سفر و وطن و خلوت و اجتماع
۳۶۳	مکتوب ۲۸ بسلاحدین کشمیری و رادای شکر -	۴۲۷	مکتوب ۳۸ در بیان بساطت صفات
=	مکتوب ۲۹ بحافظ محمود محبت این طائفه سربایان		حق و باطل و علا
	سعادت است -	۴۲۸	مکتوب ۳۹ بمولانا نادر الدین در تحقیق احاطه
۳۶۴	مکتوب ۳۰ بمیرزا نعمان در شکر نعمت -		و مهربان
۳۶۵	مکتوب ۳۱ بمیان بدیع الدین در بیان ملاقات	۴۲۹	مکتوب ۴۰ بسید محمد امان الله در بیان وصول
=	مکتوب ۳۲ بصوفی قربان در بیان دوست		به نهایت کار -
	حضرت خاتم المرسل -	۴۳۰	مکتوب ۴۱ بشیخ فرید در عزای مصیبت -
۳۶۶	مکتوب ۳۳ بلا عبدالقادر -	۴۳۱	مکتوب ۴۲ بنحاجه محمد معصوم در بیان اسرار غامضه
۳۶۷	مکتوب ۳۴ بسید محمد در بیان احکام سماع و وجد	۴۳۲	مکتوب ۴۳ بمولانا امان الله در بیان قرب نبوت و ولایت



صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۴۱	مکتوب ۲۲۷ و ۲۲۷ شیخ مودود و ملا طاهر در بیان نصائح الخ -	۲۴۱	مکتوب ۲۲۷ و ۲۲۷ بلا محمد صالح در جواب کتابتے کہ در خرابی خود نوشتہ بود -
۲۴۲	مکتوب ۲۲۷ بمیر نعمان در نصائح -	۲۴۲	مکتوب ۲۲۷ و ۲۲۷ بلا صالح و میر نعمان در جواب استفسار
۲۴۳	مکتوب ۲۲۷ بمیرزا حاکم الدین در بیان کطریق مانم	۲۴۳	مکتوب ۲۲۷ بمیرزا حاکم الدین در بیان کنگہ دین و وجود الخ
۲۴۴	مکتوب ۲۲۷ شیخ یوسف در علوم ہمت -	۲۴۴	مکتوب ۲۲۷ بمیرزا حاکم الدین در بیان کنگہ کل تابان الخ
۲۴۵	مکتوب ۲۲۷ بمیر نعمان در جواب اسولہ -	۲۴۵	مکتوب ۲۲۷ در بیان فضائل متابعت سید الاولین والآخرین -
۲۴۶	مکتوب ۲۲۷ شیخ فرید در بعضی نصائح	۲۴۶	مکتوب ۲۲۷ و ۲۵۱ بلا احمد و ملا محمد اشرف -
۲۴۷	مکتوب ۲۲۷ شیخ محمد صادق در بیان کنگہ الخ	۲۴۷	مکتوب ۲۵۱ و ۲۵۲ شیخ بروج الدین و شیخ سامانی در جواب استفسار ہا -
۲۴۸	مکتوب ۲۲۷ شیخ محمد صادق در بیان کنگہ حقیقت واجبہ و الخ	۲۴۸	مکتوب ۲۵۱ و ۲۵۲ بلا احمد و ملا محمد اشرف براہیہ سنت -
۲۵۱	مکتوب ۲۲۷ و ۲۲۷ شیخ محمد صادق در بیان بعضی اسرار -	۲۵۱	مکتوب ۲۵۱ و ۲۵۲ میان بیج الدین در جواب اسولہ
۲۵۸	مکتوب ۲۲۷ بلا طالب در ترغیب بر متابعت سنت سینہ معلوم -	۲۵۸	مکتوب ۲۵۱ بمیر نعمان در بیان طریق اجمال -
۲۵۹	مکتوب ۲۲۷ و ۲۲۷ بمیر نعمان و ملا احمد برکی در جواب کتابت او -	۲۵۹	مکتوب ۲۵۱ و ۲۵۲ بشرف خان و خواجہ محمد سعید
۲۶۰	مکتوب ۲۲۷ شیخ محمد یوسف در بیان بی نہایتی این راہ -	۲۶۰	مکتوب ۲۲۷ و ۲۲۷ شیخ محمد صادق در بیان طریق خاص -
۲۶۱	مکتوب ۲۲۷ و ۲۲۷ مولانا صالح محمد و بیج الدین در جواب بعضی اسولہ	۲۶۱	مکتوب ۲۲۷ بمیر نعمان در بیان فضائل نماز -
۲۶۲	مکتوب ۲۲۷ بلا ابو یوسف مختصب در ترغیب بر طریقہ علیہ نقشبندیہ -	۲۶۲	مکتوب ۲۲۷ و ۲۲۷ مولانا محبت علی و میان تاج الدین -
		۲۶۳	مکتوب ۲۲۷ سید باقر در بیان کنگہ معاملہ خود در ہجرت الخ
		۲۶۴	مکتوب ۲۲۷ شیخ عبداللہادی بابکہ کدر عزت ضائع نشود
		۲۶۵	مکتوب ۲۲۷ و ۲۲۷ خواجہ عبداللہ در بیان بعضی از عقائد کلامیہ



بنام سید محمد حسین مکان فضیل خلق پیرین

شمع کاشانه بدایات و عرفان مصطفی آئینه صافی در روان مورد انوار الهامات یزدانی اعظمی

ملکوت با امام علی

از ارشادات علیه غوث ربانی حضرت مجدد الف ثانی مرتبه و مدونه مریدان عامل انجام حضرت

مطبع مشرقی نال کشور طبع مطبوعه

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۳۳	مکتوب ۱۲۱ بخواجه محمد معصوم در بیان فرق ولایت سه گانه -	۴۴۵	مکتوب ۱۲۱ بمولانا محمد هاشم در بیان معیت انسان -
۴۳۴	مکتوب ۱۲۲ حاجی یوسف کشمیری -	۴۴۶	مکتوب ۱۲۲ بخواجه محمد سعید در بیان اسرار غامضه -
۴۳۵	مکتوب ۱۲۳ بمولانا عبدالحمید در اعمال صالحه -	۴۴۸	مکتوب ۱۲۳ بمیر محمد نعمان در جواب اسوله -
۴۳۶	مکتوب ۱۲۴ بمیر محمد باقر در بیان اسرار غار -	۴۵۱	مکتوب ۱۲۴ بخواجه محمد هاشم در حل اسوله -
۴۳۷	مکتوب ۱۲۵ بمولانا صاحب در ذکر بعضی از مناقب خواججه صادق -	۴۵۲	عشره فدا داشت اول و دوم حضرت مخدوم زاده کلان -
۴۳۸	مکتوب ۱۲۶ بمولانا عبدالواحد سنه کله سبحان الله و بحمده -	۴۵۳	عشره فدا داشت سوم حضرت مخدوم زاده کلان -
۴۳۹	مکتوب ۱۲۷ بمولانا فیض الله در سنه حدیث بنوی صلعم کاشان الح -	۴۵۴	تقدیر و لایزالیشی حبیب الدین یوزان
۴۴۰	مکتوب ۱۲۸ بمولانا حاجی محمد در بیان محاسن و احوال		

گشتم که چه عرض نمایم درین انقیاد مضطرب بودم ظهور یک درین کسوت بوده در هیچ جا بنوده خصوصیات  
لطائف و محنات عجائب که درین لباس بنموده از هیچ منظری نشده پیش ازین تمام گذاخته  
آب شده میرقم و همچنین در هر طعامی و شرابی و کسوتی جدا جدا متجلی شد لطافتی و حسنی که در طعام لذیذ پدید  
بود در مادر آن نبود در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در هر لذیذ و شیرین  
یک خصوصیت کمال علی تفاوت الیهجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلی را تحسیر بعرض نمیتواند  
رسانید اگر در ملازمت علیه بود شاید معروض میداشت اما در اثنا این تجلیات آرزوی رفیقان  
داشتیم و باینها ممالکین ملتفت نمی شدیم اما مغلوب بودم چاره نداشتیم درین اثنا معلوم شد که این  
تجلی بآن نسبت تنزیهی جنگ ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصلا ملتفت نیست  
ظاهر را که از نسبت خالی و معطل بود باین تجلی مشرف ساخته اند و الحق همچنان یا فتم که باطن اصلا  
بزین بصر مبتلا نیست و از جمیع معلومات و ظهورات معرض است و ظاهر که متوجه کثرت و تنبیه بود  
تجلیات مستعد گشته است بعد از چند گاه این تجلیات رو بخفا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی  
بحال خود ماند و صارت تلک تجلیات کان لم یکن شینا مذکور و بعد ازان یک فنا و خاص رو داد و همانا که  
آن تعیین علمی که بعد از عود تعیین پیدا شده بود درین فنا گم شد و اثری از مظان انا نماند در میوقت  
آثار اسلام و علامات آنها بجا لم شرک خفی بظهور آمدن گرفتند و همچنین دید قصور اعمال و متمم داشتن  
نیات و خواهر با جمله بعضی امارات عبودیت و نیستی ازان باز ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالی بیکت  
و توجه حضرت ایشان بحقیقت بندگی رساند و عروجات بر فوق محدد بسیار میشود مرتبه اول که  
عروج واقع شد بعد از طی مسافت چون بر فوق محدد رسید و از قله آمد از آنجا با تحت مشهود گشته  
دران اثنا با خط آمد که مقامات بعضی مردم را در آنجا مشاهده نمایم چون متوجه شدم مقامات آنها  
و نظر آمد و آن اشخاص را نیز در آن محال دیدیم علی تفاوت درجات مکانها و مکانها و شوقا و ذوقا  
مرتبه دوم باز عروج واقع شد مقامات مشایخ عظام و ائمه اهل بیت و خلفا و راشدین و مقام  
خاصه حضرت رسالت پناه و همچنین مقامات سائر انبیاء و رسل علی تفاوت و مقامات ملائکه ملائکه  
فوق محدد مشهود گشت و فوق محدد آنقدر عروج واقع شد که از مرکز خاک تا محد دیانند کی گستر ازین  
و تا مقام حضرت خواجه نقشبند منتهی شد و فوق آن مقام چند می از مشایخ بودند بلکه در همان



## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين انصاف ما حمده جميع خلقه كما يحب ربنا ويرضى والصلوة والسلام على من رسله  
رحمة للعالمين كلما ذكره الذكرون وكلما غفل عن ذكره النافلون كما ينبغي له بحمدي وسعته آله واصحابه  
البررة النقي اما بعد نموده مي آيد که این دفتر اول است از مکتوبات قدسی آیات حضرت  
غوث المحققین قطب العارفین برهان الولاية المحمدیه حبه الشریعیه المصطفویه شیخ الاسلام والمسلمین  
شیخنا واما نا شیخ احمد الفاروقی النقشبندی سلمه الله سبحانه وابقاه این حقیر قلیل البضاعة کترین  
خاک نشینان آن مقدس درگاه یا محمد اکبید البدخی الطالقانی جمع نموده در تحریر آورده و چون  
نفعی ازان بطالبان حق جل و علا برسد و المستول من الله سبحانه المعصمه والتوفیق مکتوب  
اول در بیان احوالی که مناسبت با اسم الظاهر دارند و ظهور قسم خاص از توحید و بیان  
عروجات که بر فوق محدود واقع شده است و انکشاف درجات بهشت و ظهور مراتب بعضی از  
اهل الله به پیر بزرگوار خود نوشته اند و هو شیخ الکامل مکمل الواصل الی درجات الولاية  
الهادی الی طریق اندراج النهایه فی البدایه مؤید الدین الرضی شیخنا واما نا شیخ محمد الباقی  
النقشبندی الاحرار می قدس الله تعالی سره الاقدس وبلغه الله سبحانه الی اقصی ما یتمناه عرض داشت  
کترین بنده احمد بذوره عرض میرساند بحسب امر شریف گستاخی میناید و احوال پریشان را  
معروض میدارد که در اثناء راه آنقدر تجلی اسم الظاهر گشت که در جمیع اشیاء تجلی خاص  
علیه علیه ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نساء بلکه در اجزاء اینهمه جدا جدا و آنقدر متقاد این طایفه

مشرق میسازند از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین ست قدس سره در صومالی آرند باز سگرمی بر بند و نرعل  
و عروج علوم غریبه و معارف عجیبه افاده می فرمایند و با حسان و شهنو خاص در هر مرتبه که مناسب بقای  
آن مقام است مشرق میسازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان بقاء مشرق ساختند و احسانی  
میسر شد که چه عرض نماید میداند که نهایت استعداد تا آنجا بود و وصله که مناسب حال بود هم  
نیجا میسر گفت و جهت جذب اکنون تمام شد و شروع در سیر فی الله که مناسب مقام جذب  
است واقع شد هر چند فنا تم باشد بقا مترتب بر آن اکمل خواهد بود و هر چند بقا اکمل باشد  
صحو بیشتر خواهد بود و هر چند صحو بیشتر باشد فائز عالم موافق شریعت غرامی افتد چه کمال  
صحو انبیا را بود علیهم الصلوٰۃ والسلام و معارفیکه از ایشان سر بر زده اند شریعت است و عقائدیکه  
در ذات و صفات بیان فرموده اند مخالف ظاهر آن از تقلید سکر است الحال معارف که باین  
کمینه فائز اند اکثر تفصیل معارف شریعت است بیان آنها و علم استدلال کشفی و ضروری می گردد  
و محل مفصل میشود ع که بگوئیم شرح این بید شود می ترسم مبادا منجر گستاخی شود مکتوب  
سوم در بیان مجوس شدن یاران بمقام مخصوص و گذشتن بعضی از آن و رسیدن  
بمقامات تجلی ذاتی نیر به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت آنکه یارانی که بجا  
به چنین یاران آنجائی هر کدام بمقامی مجوس اند طویق بر آوردن آنها از آن مقامات متعسر است  
آنقدر قدرت که مناسب آن مقام است در خود نمی یابد حق سبحانه بیکت توجهات علیه حضرت ایقان  
ترقی بخشد یک کس از خویشان این کمینه ازان مقام گذشت و بمقدمه تجلیات ذاتی رسیدش  
بسیار خوب است قدم بر قدم حقیر او در باره دیگران هم امیدوار است دیگر بعضی از یاران آنجائی  
بطریق مقربین مناسبت ندارند موافق حال آنها طویق ابرار است فی الجملة یقینی که حاصل  
کرده اند هم غنیمت است بهمان طویق امر باید فرمود ع هر کس را بر کار ساختند و تفصیل  
آسانی آنها جز آنست که از حضرت ایشان مخفی نخواهد بود زیاد گستاخی ننمود و روز تهنیت عرض داشت  
میرید شاه حسین در مشغولی خود چنان دید که گویا دروازه های کلان رسیده است میگویند که دروازه  
جبر است درون او که نظر میکنم حضرت ایشان را و ترا می بینم و هر چند سعی میکنم که خود را در و اندازم پای  
من یاری نمیکند مکتوب چهارم در بیان فضائل شهر عظیم القدر شهر رمضان بیان

مقام با فوقیت قلیله مثل شیخ معروف کرخی و شیخ ابوسعید خراسانی و باقی مشایخ بعضی ذریعہ آن مقام داشتند و بعضی در همان مقام بودند اما در تحت مثل شیخ علاء الدولہ و شیخ نجم الدین کبرے و فوق آن مقام ائمہ اہل بیت بودند و فوق آن خلفاء راشدین و مقامات سائر انبیاء یک طرف علمندہ از مقام آنسرور بود و همچنین مقامات ملائکہ عالین در طرف دیگر جدا از آن مقام بودند اما مقام آنسرور را از جمیع مقامات فوقیت و سروری بود و اللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلاما و ہر گاہ میخواہم بعنایت اللہ سبحانہ عروج واقع میشود و در بعضی اوقات بنحو است واقع می شود و چیزی دیگر دیدہ میشود و بعضی عروجات آثار ہم مترتب میشود و اکثر چیز یا فراموش میشود و ہر چند میخواہم کہ بعضی حالات را بنویسم کہ در وقت عرضداشت کردن بیاد آید میسر نمیشود زیرا کہ انجہ در نظر محقر می آید جای آن دارد کہ ازان استغفار کردہ شود چہ جای آنکہ توبہ رسید در انشاء املاء یعنی ہم بعضی چیز یا بیاد بود تا آخر و فانکہ در کہ نوشته شود زیادہ گستاخی نموده حال ملاقا سم علی بہتر است غلبہ استلاک و استغراق است و از جمیع مقامات جذ بہ فوق قدم ہما وہ و صفات را کہ اول از اصل میدید حالا با وجود آن صفات را از خود جدای بیند و خود را عالی محض میاید بلکہ نوری کہ صفات قایم باو نیند نیز از خود جدای بیند و خود را ازان نور در طرف دیگر میاید و احوال دیگر ہم روز بروز ہیست و در عرضداشت دیگر انشاء اللہ العزیز بتفصیل عرضداشت خواہد کرد و مکتوب دوم در بیان حصول ترقیات و مباحات بعنایات خداوندی جل سلطانہ بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند قدس سرہ عرضداشت کترین بندگان بذورہ عرض میرساند امر باستخارہ متصل ماہ مبارک رمضان مولانا شاہ محمد سرسایندہ آنقدر فرجہ ندید کہ تا ماہ رمضان خود بہ عتبہ بوسی مشرف تواند ساخت بفرورت بر معنی آن خود را تسلی داد از عنایات خداوندی جل و علا کہ برکت توہبات ملیہ حضرت ایشان علی التواتر و التوالی فائض دوار داند چہ عرض نماید من آن خاکم کہ ابرو نہ باری کند از لطف بر من قطرہ باری اگر بر روی داز تن صد زبا نم + چو سبزہ شکر لطفش کی توانم + ہر چند انہاء این قسم احوال موہم جرأت و گستاخیست و مشعر افتخار و مباحات است و ولی چون شہد مرا برداشت از خاک + سزدگر بگذرانم سز را فلاک + ابتداء عالم صحو و بقا از آذخراہ ربیع الآخر است و تا حال ببقای خاص در ہر یک مدتی

مجردا اعتبار است در ذات جل شانہ ارتفاع از نظر ممکن است بلکه واقع است و قابلیت اتصاف اگرچه  
اعتبار است اما بواسطه بر خیزت رنگ صفات گرفته که در خارج موجودان خود را جو در امدار ارتفاع از مکان  
برآمده لاجرم حکم میکند وجود آن حائل دائما احوال این علوم که نشاء آن جامعیت اصالت و طلیست  
بسیار دارد میشوند اکثر آنها در پرچای کاغذ نوشته میشود مقام قطیست نشاء و قائل علوم مقام ظلیست  
و مرتبه فوقیت واسطه در و معارف دائره اصل استیاز میان ظل و اصل بے اجتماع این دو دولت  
میسر نیست لهذا بعضی از مشائخ قابلیت اولی که تعیین اول میگویند را در ذات نمیدانند و تحلی  
ذاتی شود آن قابلیت را می انکارند و الحق با حقیقت و الاطراف و صحت و اندر بسیاری بحق الحق و  
هو بیدی السبیل رساله را که تبسوی آن مامور شده بود با تمام آن موفق نمیشود و همان مستوفی افتاده  
تا حکمت آتی جل شانہ درین توقف چه بوده باشد زیاده گستاخی از ادب و در است مکتوب  
پنجم در سفارش خواجہ برهان الدین که یکی از مخلصان بود با بیان بعضی از احوال و تم  
به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت احتقران خدمت آنکه رساله در بیان طریقت حضرت خواجگان  
قدس شد تعالی اسرار هم نوشته اس رساله افشته است بنظر مبارک خواهد درآمد هنوز مسوده است خواج  
برهان بسعرت راهی شدند فرجه بیا فز آن نشد تحلی که بعضی علوم دیگر هم بآن ملحق شوند روزی  
رساله سلسله الاحرار بنظر درآمد در آن اثنا بخاطر فائز رسید که بایشان عرض داشت بکنم تا خود چیز  
در باب بعضی علوم آن نویسند یا بفقیر کنند تا چیزی در آن باب نویسند این خاطر خیلی قوی  
متصل آن بعضی از علوم این مسوده فائز گشتند و فی الجمله معذرت بعضی علوم آن رساله و زمین  
آن مبین گشت اگر همین مسوده را تکمله آن رساله سازند گنجایش دارد و اگر بعضی علوم مناسبه از آن انتخاب  
نموده بآن ساله ملحق سازند هم وجهی دارد و زیادت جرات از ادب و در است خواجہ برهان درین مد  
خوب کردند و از سیر سوم که مناسب مقام جذبه است نیز نصیسی یافتند خاطر بواسطه هم مدد معاش صوبه  
مالوہ مشوش وقت در ملازمت رسیده اند هر چه امر خواهند فرمود مبارک خواهد بود مکتوب ششم  
در بیان حصول جذبه سلوک ترتیب یافتن هر دو صفت جمال و جلال بیان فناء و بقا  
و ما يتعلق بذلک و بیان فوقیه نسبت نقشبندی به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت  
اکثرین بندگان احمد آنکه مرشد عالی الاطلاق جل شانہ بکرم توبه عالی بنظر و طوبی و سلوکی تربیت مودود



حقیقت محمدی علیه و علی آله و الصلوٰۃ والسلام نیز به پیر بزرگوار خود نوشتند و فرمودند  
 احقر انقدر متذکره است که از راه مغایرت شریفه از احوال خدمه آن عتبه علیا اطلاعی ندارد و اگر آن  
 می باشد قدم ماه مبارک رمضان مبارک باشد این ماه را با قرآن مجید که حاوی جمیع کمالات  
 ذاتی و حیوانی است و داخل دایره اصل است که هیچ غلظتی با راه نبافته است و قابلیت ادنی ظل  
 اوست مناسبت تمام است و آن مناسبت نزول آن درین ماه واقع شده شهر رمضان الذی  
 انزل فیہ القرآن مصداق این سخن است و آن مناسبت این ماه نیز جامع جمیع خیرات و برکات است  
 هر برکتی و خیری که در تمام سال بر که میرسد و از راه که می آید قطره ایست از دریای بے نهایت برکات  
 این شهر عظیم القدر و جمعیت این ماه سبب جمعیت تمام سال است و تفرقه این ماه سبب  
 تفرقه تمام سال قطوبی لمن مضی علیه هذا الشهر المبارک و رضی عنه و دلیل لمن سخط علیه فتنع من البرکات  
 و حرم من الخیرات ایضا سنت ختم القرآن درین ماه بواسطه آن تواند بود که تا جمیع کمالات اصلی برکات  
 فعلی میسر شود فمن جمع بینما یزجی ان لا یحرم من برکاته و لا یمنع من خیراته برکاتیکه بایام این شهر  
 و البسند دیگر اند و خیراتیکه بایام آن متعلق اند دیگر و از جهت این سر تواند بود که حکم با و لویه تعجیل افطار  
 و تأخیر تسبیح و ده باشد تا امتیاز تمام بین اجزاء الوقتین حاصل آید قابلیت اولی که بالانکه ورشد حقیقت  
 محمدی عبارت از ان است علی مظهر بالصلوة و التسلیمات نه قابلیت ذات است مراتب جمیع صفات  
 را که حکم بعض بلکه قابلیت ذات است غرض سلطان مرعوب علم را که متعلق شود و جمیع کمالات ذاتی و حیوانی  
 که حاصل حقیقت قرآن مجید است و قابلیت اتصاف که مناسب خانهای صفات است و برینخ است  
 میان ذات صفات و حقائق ابنا دیگر است همین قابلیت بلا حظه اعتبارات که مندرجه اند در وی  
 متعلق متعدد گفته قابلیت که حقیقت محمدی است اگر چه ظلمت دارد اما رنگ صفات با و متنوع گشته است  
 و هیچ حالتی در میان نیامده و حقائق جماعت محمدی الشرب قابلیت ذات است عرشانه مرعوب علم را که  
 متعلق شود بعض آن کمالات و آن قابلیت محمدیه بر خست میان ذات جل سلطان و میان این قابلیت  
 متعدد و حکم آن بعض بواسطه آنست که او را در خانه صفات قدرگاه است و بس و نهایت عروج آنجا  
 با آن قابلیت است لاجرم آنرا با آن سر و نسبت کرده علیه الصلوٰۃ و السلام و چون این قابلیت  
 اتصاف هرگز مرتفع نمیشود و آن بعض را نیز حکم کرده با آنکه حقیقت محمدی میفیه حامل است الا قابلیت محمدی



شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود و در صبح هر چه عوام الناس راست این را هست  
از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا هم که مقصود از دعا رفع بلا نبود دل را این معنی خوش نمی آمد  
لیکن حال غالب بود بخاطر سبکدشت که دعا را از انبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد بخوانند حال آنکه با تخالت شریف  
ساختند حقیقت کار را واضح گردانیدند و معلوم شد که دعا های انبیا علیهم الصلوٰۃ از سر عجز و افتقار و خوف  
و حزن بود بجز در احوال بعضی امور که در امید به حسب امر گاه به عرض آن امور گستاخی می نماید  
مکتوب هفتم در بیان بعضی از احوال عزیمت خود با بعضی استفسارهای ضروری می میر  
بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت کترین بندگان احمد آنکه مقامیکه فوق حمد و بود و روح خود را  
بطریق عروج در انجامی یافت و آن مقام بمحضت خواجه بزرگ قدس شد سره الا قدس اختصاص داشت  
بعد از زمانی بدن عنصری خود را نیز در همان مقام یافت و در آنوقت چنان تخیل گشت که این عالم از  
عنصریات و فلکیات بته فرو رفت و نام و نشان از آن مانده چون در آن مقام نبودند الا بعضی از اولیاء  
کبار این زمان که تمام عالم را بخود درجائی و مقامی شریک میا بد حیرت دست میداد که بود و بیگانگی  
تمام خود را با ایشان می بیند و عرض حالیکه گاه گاه دست میداد که در آن بخود می ماند و نه از عالم در نظر  
چیزی نمی آید و نه در علم حالا احوالت ستمه است و وجود خلقت عالم از دید و دانش بر آمد و بعد از آن  
همان مقام یک کو شک عالمی ظاهر شد که زینهار نهاده اند آنجا بر آمد و آن مقام هم در رنگ عالم بتدریج فرو رفت  
و ساعت فصاحت خود را متصاعد می یافت اتفاقاً نماز شکر بود و هنوز میگذارد که مقامی بس عالمی نمایان شده  
و اکابر برار به نقشبندی را قدس الله تعالی اسرار هم در آن مقام دید و مشایخ دیگر هم مثل سید الطائفة و غیره  
در آنجا بودند و بعضی دیگر از مشایخ بالای آن مقام هستند اما قوا هم آنرا گرفته نشسته اند و بعضی پایان  
علی تفاوت در جات هم خود را بسیار دور از آن مقام یافت بلکه مناسبت هم ندید ازین واقعه اضطراب تمام  
پیدا شدند و یک بود که یوانه شده بر آید و از افراط نموده و غصه قالب تی کند چند گاه برین پنج گذشت آخر  
توجهات علیه حضرت ایشان خود را مناسبت آن مقام دید اول خود را محاذی آن مقام یافت بتدریج رقت بالای  
آن مقام نشست بعد از تو چنان منظور شد که آن مقام تکمیل کم است که بعد از تمامی سلوک با آن مقام میرسد و بعد  
سلوک تمام ناکرده از آن مقام بهره نیست و نیز در آنوقت چنان تخیل گشت که در حصول باین مقام از مشایخ آن  
واقع است که در ملازمت حضرت ایشان ید بود و بر حق ساینده که حضرت امیر اکرم الله تعالی و همیشه فرماید که آمده ام تا ترا

جمال و جلال مربی ساخت حال جمال عین جلال است و جلال عین جمال در بعضی حواشی رساله قدسیه  
این عبارت از مفهوم صحیح خود منحرف ساخته بر مفهوم موهوم خود حمل کرده است و عبارت محمول  
بر ظاهر خود است انحراف و تاویل نیست و علامت این ترویجست متحقق شدن نسبت محبت ذاتی پیش از  
محبت تحقق آن امکان ندارد و محبت ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوای است  
پس تا زمانیکه علوم تمام از ساحت سیننه رفته نشود و تجمل مطلق متحقق نشود از فنا بهره ندارد و این حیرت مجمل  
دائمی است امکان زوال ندارد آنست که گاهی حاصل شود و گاهی زایل گردد و غایه مافی الباب پیش از  
بقا جهالت محض است و بعد از بقا جهالت علم با هم جمع اند و عین نادانی بشعور است و در عین حیرت بحضرت که این  
سوط حق ایقین است که علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و علمیکه پیش از حین جهالت حاصل شود از حیرت حجاب  
غایب است با وجود آن اگر علم است در خود است و اگر شهود است هم در خود و اگر معرفت است یا حیرت نیز  
در خود است تا زمانیکه نظر بیرون است حاصل است اگر چه در خود هم نظر داخسته باشد نظر بیرون بالکل منقطع  
نیاید که شود حضرت خواجہ بزرگ میفرماید که ابله بعد از فنا و بقا هر چه می بیند در خود می بیند و هر چه می شناسد  
در خود می شناسد و حیرت ایشان در وجود خود است از اینجا هم صریحا مفهوم میشود که شهود معرفت و حیرت در نفس  
پیش بیرون یکچکدام اینها نیست تا زمانیکه یکی ازین ثلثه در بیرون است اگر چه در خود هم دارد از فنا بهره ندارد  
فکیف بقا نهایت مرتبه در فنا و بقا نیست این فنا مطلق است و مطلق عام است بقا با اندازه فناست اما  
بعضی ابله بعد از تحقیق بقا و بقا و بیرون نیز نشود و از نادان نسبت آن عزیزان فوق همه نسبتها است  
همه که آئینه دارد سکندری داند نه هر که سر تراشد قلندری داند هرگاه از کابراین سلسله بعد از قول بسیار یکی دو کی باین  
نسبت مشرق سازند از سلسله دیگر چه گوید این نسبت حضرت خواجہ عبد الخالق عجمی دانی است تمام و مکمل آن حضرت  
خواجہ خواجهاست عینی حضرت خواجہ بابا الدین المعروف به نقشبندی قدس سرهما و از خلفاء ایشان حضرت خواجہ  
علاء الدین باین دولت مشرق شده بودند عین کار دولت است کنون تا گردیدند عجب کجاست اولایان  
و هیبت که واقع میشود باعث سرور و رحمت میشود دل من مزید میگفت هر چه از امتود نیویه کم میشد خوش طبعی  
و این قسم را از رویکردی حال که عالم اسباب فرد آورده و نظر بر عجز و افتخار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق خود  
در اول به نوعی از حزن رو میدید هر چند بسعرت زایل میشود و هیچ نمائند و همچنین گرد میگردانید برای دفع بلا و هیبت  
مقتضی از دفع آن بود بلکه قتال امر دعوتی بود حالا مقصود از دعا رفع بلیه مصائب است خون و خرنسکه زایل

نیست استطاعت مع الفعل منكشف شده است پیش از فعل قدرتی ندارد و قدرت مقارنه فعل می بخشد و تکلیف بر سلامت اسباب اعضا میدهند که قره علماء اهل سنت و دین مقام خود را بر قدم حضرت خاتم النبیین قدس سره الهی سرالاقدم می باید ایشان در مقام بوده اند و حضرت خواجه علاء الدین را نیز از مقام نصیبی است و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبدالحق قدس سره الهی سرالاقدم من از شاخه با تقدم حضرت خواجه معروف کرخی و امام داود طائی و حسن بصری و حبیب عجمی قدس سره الهی سرالاقدم حاصل نیمه کمال بعد و بیگانگی است کار از معالجه گذشته تا زمانیکه عجب بمزدول بوده اند سعی و اهتمام گنجایش رفع آنها داشت اکنون بزرگی او حجاب دوست فلاطیب لما و لاراق مگر گمان بیگانگی و بی مناسبتی را وصل و اتصال نام نداده و بیانات بیانات همان بیت یوسف زلیخا موافق حال است در افکنده دین آوازه از دوست مکر در دست دق گویا بود پوست بشود کجاست و شایه کیست و مشهور چیست خلق را روی کی نماید بالتراب و رب الارباب خود را بنده مخلوق غیر قادر میداند و هم چنین تمام عالم را خالق و قادر حق را عزوجل میداند غیر این هیچ نسبت اثبات نمیکند غیبت و مرئیت خود کجا دارند و علمای ظاهر اهل سنت هر چند در بعضی اعمالی مقصر باشند اما محال درستی عقاید اینها در ذات و صفات آنقدر نورانیست و او را که آن تقصیر و جنب آن مشغول ناچیز در نظری در آید و بعضی متصوفه با وجود ریاضات و عبادات چون در ذات و صفات آنقدر درستی عقیده ندارند آن جمال در آنها یافته نمیشود و محبت علماء و طلبه علوم بسیار پیدا شده و شواش ایشان خوش می آید آرزو دارد که در جبهه آنها باشد و تلویح را از مقدمات اربعه بطالب علمی مباحثه میکند و هدایه فقه نیز مذکور میشود و در معیشت و احاطه علمی با علماء شریک است و همچنین حق سبحانه را نه عین عالم میداند و نه متصل عالم و نه منفصل از عالم و نه جدا از عالم و نه محیط و نه ساری و ذات و صفات و افعال را مخلوق او میداند نه آنکه صفات اینها صفات او است و افعال اینها افعال او بلکه در افعال مؤخر قدرت او را میداند و قدرت مخلوق را تا شیری نمیداند که با هو مذهب علماء المتکلمین و همچنین صفات سبعه را موجود میداند و حق سبحانه و تعالی را مرید میداند و قدرت را بمعنی محبت فعل و ترک تعین تصور مینماید بمعنی ان شاء فعل و ان لم یشاء لم یفعل که شرطیه ثانی متمنع باشد که قال الحكماء و بعضی از فقهاء زیرا که این سخن بجا می آید و موافق اصول حکماست و مسئله قضا و قدر را بطور علمایانند فلما لک ان یتصرف فی ملکة لیشاء و قابلیت و استعداد را هیچ دخل نمیدهد که بایجاب میکشد و هو سبحانه

علم السموات تعلیم کنم آه و چون نیک متوجه شد این مقام را مخصوص بحضرت میر در میان سایر خلفاء را خدین  
 رضی الله تعالی عنهم اجمعین یافت و الله سبحانه اعلم دیگر چنان ظاهر میشود که اخلاق سنیه ساعت بساعت می آید  
 بعضی در رنگ رفته از وجود می برآیند و گاهی در رنگ دو و بیرون می آیند در بعضی اوقات تمخیل می شود که تمام  
 برآمده اند در ثانی الحال چیزی دیگر ظاهر میشود می برآیند ثانیاً معروف می گیرند که توجیه از برای دفع بعضی  
 امراض و خداند آیا مشروط بانست که اول مرضی حق سبحانه دانسته شود که در آن توجیه هست یا مشروط نیست  
 آنچه ظاهر از عبارت رشحات است که از حضرت خواهد قدس سره الله تعالی سره الا قدس نقل میکنند مفهوم می شود که  
 نیست درین باب هر چه حکم فرمایند آنکه خوش نمی آید توجیه کردن ثالثاً بعضی می رسانند که بعد از تحقیق حضور مطالب  
 را آیا از ذکر بازداشتن و امر بنگاهداشت حضور کردن لازم است یا نه دیگر کدام مرتبه حضور است که در آن  
 ذکر نگویند لیکن بعضی هستند که از اول تا آخر ذکر گفته اند و اصلاً از ذکر ممنوع نرفته و کار نزدیک بنهایت  
 رسانیده اند حقیقت کار چیست هر چه امر فرمایند را بقا معروف می آید آنکه حضرت خواهد در محقرات میفرمایند آخر  
 بذکر امر میکنند که بعضی مقاصد هستند که بی آن میسر نمی شوند تعیین آن مقاصد فرمایند خاصاً بعضی می رسانند  
 که بعضی طالبان اظهار طلب تعلیم طریقه می کنند لیکن در لقمه احتیاط نمیتواند کرد با وجود بی احتیاطی حضور و نحو  
 استغراق پیدا میکند و اگر تاکید در لقمه کرده میشود از سستی طلب حرکت کلی میکنند درین باب چه حکم است و بعضی  
 دیگر هستند که مجرد اتصال باین سلسله شریف بطریق اراده میخواهند بی آنکه طلب تعلیم ذکر کنند این قسم اتصال هم مجوز است  
 یا نه و اگر مجوز است طریق آن چیست زیادت گستاخی بی ادبی تمام است مکتوب هشتم در بیان احوالیکه  
 به بقا و نحو تعلق دارند به پیر بر رگوار خود نوشته اند و خدا داشت کتب بنندگان همانکه از آن  
 زمانکه بصحر آورده اند و بقا بخشیده اند علوم غریبه معارف نادره غیر متعارفه متواتر و توالی فالص و دوا و دیگر  
 آنها به بیان مرقوم و اصطلاح متداول نشان موافقت ندارند هر چه از مسئله و محدوده وجود و توابع آنی گفته اند  
 دوا و اکل بآن حال مشرف ساخته اند و شهود وحدت در کثرت می رسد از آن مقام بدرجات بالا بردند و  
 انواع علوم درین ضمن اقاده فرموده اند اما مصداق آن مقامات و معارف از کلام قوم صحایا یافته نمیشود و  
 اخبار در موزعاً جمالی در کلام شریعت بعضی از بندگان اینهاست لیکن گواه عدل بر محبت آنها موافقت ظاهر  
 شریعت و اجماع علماء اهل سنت است در پنج چیز غفلت بظواهر شریعت غرض دارد و به موافقت  
 بحکما و اصول معقول آحاد ندارد بلکه از علماء اسلام جماعه مخالفت با اهل سنت را بد اصول نیز موافقت

درین باب  
 چه حکم است

و کمال فضل اندو تیر من لیا و الله و الفضل العظیم را در کمال شرف و نقص علم ذوقی است بر آن آنکه شلارت و نقص  
متصف شود صاحب این علم متخلق با حقایق اندست این علم هم از جمله کمالات آن مخلوق است و نقص را  
در آن موطن چنانچه علم بآن متعلق شود این علم بواسطه شهود نام بحیر معنی است که در جنب آنکه شرف نماید بر بعد از  
فرو آمدن نفس مطمئنه است بمقام خود دلایلین قسم خود را بر زمین نزدیک کارشناسی این بجام نرسد از کمال مولای  
خود جلشاندنی نصیب است که خود را عین مولی دانند و صفات خود را صفات و انکار د تعالی الله عن ذلک علو الکبر  
و این اسما و صفات است ارباب این زمره در والاین شمولون فی اسمائه داخل ندند آنکه هر که جذب  
او بر سلوک و مقدم است از مجموعین است لکن تقدیم جذب شرط است در محبوبیت آری در هر جذب بخوی از معنی محبوبیت  
حاصل است که جذب بی آن نمیشود و آن معنی از عوارض پیدا شده است ذاتی نیست آن معنی ذاتی غیر معلل است  
بشئی مری لا شیا و چنانکه هر شئی را آخر جذب بهر است اما داخل زمره محبان است بواسطه عاریت معنی محبوبیت پیدا شده  
است هو او کیف فی ذلک عاریت از کمال تصفیه است بعضی متبدلان تابع آنکه در او باجماع باعث حصول آن معنی فی الجملة است بلکه  
در معنی هم اتباع است پس در عیون ظهور آن معنی فی آن معنی نیز بسته با تابع آنکه در او است بلکه گویم آن معنی ذاتی هم بواسطه مناسب  
قائمه آن حضرت است و اسمیکه رب است مناسب اسمیکه رب آن حضرت است واقع شده است در حق این خصوصیت  
و انجا این سعادت کسباب کرده است و الله سبحانه اعلم بالصواب لایله مرجع و لا اله الا الله حق و هو بیدی السبیل -  
مکتوب هم در حصول قرب بعد و فرق و وصل معانی غیر متعارفه بعضی علوم مناسب آن نیز و هر  
جز که گوار خود نوشته اند عرض داشت احقر خد متد آنکه مدتی است که از احوال خدمت آن عتبه علیه السلام ندارم و نگار  
سجده نیست اگر زنده شود جهان عزیز چون از آن یار جدا مانده پیامی برسد میداند که شایان دولت حضور نیست  
ع این سکه رسد ز دور بانگ سمع عجا ئب کار و بار است نهایت بهی را قرب میدهد ایو غایت اقرب و وصل گفته اند  
گویا فی الحقیقت در همین این شلارت بنفی فرق وصال کرده اند شعر کف الوصال الی سعاد و د و نه خلل ایحال و نه  
خرف پس حزن بدی و فکر احمی لاجرم دامنگیر آمد مرا و نیز آخر الامر باراده مرید میاید شد و محبوبت محبت محب  
می باید گشت آنسر در دین دنیا با وجود مقام مرادیت و محبوبیت از عیون آید و از مریدین گشت لا جرم ابر  
حال او چنین خبر داده اند که کان رسول اند متواصل بخیر دائم الفکر آن سرور فرموده ماد ذی بی خل  
ما و ذیت عجمان با محبت تواند کشید محبان را تحمل بار دشواری است این قصه پایانه ندارد و وقته العیش  
لا انقضاء لها، حامل عرض داشت شیخ آنکه بخش بخوی از جذب محبت دارد با یزید چند که یادمان ایشان نویسانده

مختار فعال نماید بلکه هذا القیاس چون عرض حال از جمله ضروریات است بنا بر آن بجزای آن گساختی  
نموده بنده باید که حد خود داند مکتوب نهم در بیان احوال که بمقام فرود آمدن مناسبت دارند  
بهر پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت بد بر سیاه رو مقصود خود مغرور وقت و حال مفتون و وصل  
کمال کارش همه نافرمانی موی است و عملش همه ترک غریبت و ادوی است نظر خلق را آراسته و منظر حق  
را تعالی و تقدس خراب ساختن تمش مقصور بر ظاهر آرائی است باطنش ازین رهگذر همواره بر سواری است  
قال و منافی حال دست و حال و دینی بر خیال و ازین خواب و خیال چه آید و ازین قال و حال چه  
کشاید و بار و خسارت نقد و وقت است غیبات و ضلالت برکت است و مبدأ فساد و شرارت است  
و منشأ ظلم و معصیت با تجله عیوب مجسّمه است و ذنوب محتمه خیرات اولایق لعن و رد و نجات او شایان  
طعن و در رب قاری یقر القرآن و القرآن یلعنه در حق او گواه عدلست و کم من صائم لیس له من میامه الا القلاء  
و اجوع در شان او شاهد صدق فویل لما کان هذا حاله و منزله و کماله و درجه استغفاره ذنب کسائر  
الذنوب بل باشد و حوّه معصیه کسائر المعاصی بل فتح کل ما یفعله التبیح فیج مصادق این سخن است رع  
ز گندم جوز جو گندم نیاید مرض او ذاتی است علاج نمی پذیرد و داء او اصلی است قبول دوا نمیکند  
لا بالذات لا یتفک عن الذات ع سیاهی از عیبتی کی رود که خود رنگ است چه تواند کرد و ما ظلم الله و  
لکن کاذبا انفسهم یظلمون آری خیر محض بشر محض بر بنیاید تا حیثیت خیریت ظهور آید و با لطف بین لاشیاء  
خیر و کمال میا بود شر و نقص در میا نیست حسن و جمال را آئینه در کار است آئینه نمی باید مگر در مقابل  
شی پس لا جرم خیر را شر و کمال را نقص آئینه اند پس در هر چه نقص شرارت بیشتر نمایند خیر و کمال  
زیاده تر عجائب کار و بار است این ذم معنی هیچ پیدا که و این شرارت و نقصان عمل خیر و کمال گشت  
پس لا جرم مقام عبدیت فوق جمیع مقامات باشد چه این معنی در عبدیت اتم و اکمل است محبوبان  
را باین مقام مشرف می سازد محبان بذوق شهود متلذذ اندامتداد در بندگی و انس بان مخصوص  
بمحبوبان است انس محبوبان بمشاهده محبوب است و انس محبان به بندگی محبوب درین انس ایشان  
باین دولت میرسانند و باین نعمت سرفراز میسازند شاه سپهسالار که تاز این میدان سرور دنیا و دین  
سید و لیلج آخرین حبیب رب العالمین است علیه من الصلوة التمام و من التحیات اکملها و کسی که بمحض فضل  
خواهند که باین دولت رسانند او را کمال متابعت آن سرور علیه الصلوة والسلام متحقق میسازند و آنرا باین می برینند



بعد از توجیه نیاز و شکستگی چون به مقام فوق آن مقام سابق رسیده شد معلوم شد که این مقام حضرت فی النور نیست  
و خلفاء دیگر را هم در آن مقام عبوری واقع شده است این مقام درین مقام هم مقام تکمیل و ارشاد است و همچنین  
در مقام فوق هم که اکنون مذکور میشوند بالای آن مقام مقام دیگر هم در نظر آمد چون بان مقام رسیده شد معلوم  
گشت که آن مقام حضرت فاروق است خلفاء دیگر را هم در آنجا عبوری واقع شده است و فوق آن مقام  
مقام حضرت صدیق اکبر ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم همین بان مقام نیز رسیده شد و از مشایخ حضرت خواجه  
نقشبند قدس سره الاقدس را در هر مقامی با خود همراه می یافت و خلفاء دیگر را هم در آن مقام عبوری واقع  
شده است تفاوت نیست الا در عبور و مقام و در درجات و بالای آن مقام هیچ مقامی مفهوم نمیشود الا مقام  
حضرت رسالت تمیست علیه السلام و محاذی مقام حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه مقامی دیگر نورانی پس شکر و کبر  
مثال آن نظر نیامده بود ظاهر شد و اندکی از آن مقام ارتفاع داشت چنانکه صفه را از وی زمین بلند میسازند و معلوم  
شد که آن مقام مقام محبوبیت است آن مقام رنگین منقش بود خود را هم با انعکاس آن مقام رنگین منقش یافت بعد از  
بهمان کیفیت خود را لطیف یافت و رنگ هوا یا قطعه ابر در آفاق منتشر دید بعضی اطراف را و گرفت حضرت خواجه  
بزرگ در مقام صدیق اند خود را درین مقام محاذی آن میباید بکفایتی که معروض داشت یکتر از اشغال این  
عمل رضی نمی نماید کیفیت و حال آنکه گیرد با منال غرق میشود کسیکه در خود قوت بر آوردن از آن گرداب میباید  
چگونه خود را معاف دارد هر چند کار دیگر در پیش داشته باشد اشتغال باین امر ضروریست و منیست اما بغیر  
آنکه از بعضی مساوئ هوا جس که در افتاد این عمل رود و منداستغفار را لازم باید داشت بهین شرط داخل حلال  
میشود بی ملاحظه این شرط داخل نمیشود و در نه میستد اما در ده حضرت خواجه نقشبند و حضرت خواجه علاء الدین عطار  
بی آنکه این شرط را ملاحظه کرده شود منیست و عمل این کمتر احوال بملاحظه آن شرط گاهی داخل است و گاهی در نه  
میستد دیگر در مقام سخنان حضرت شیخ ابوسعید بوانجیر مذکور است که عین نمی سازد اثر که با ماند لا تبغی ولا تذر این سخن  
در اول نظر مشکل بود که حضرت شیخ علی لدین و تابان ایشان بر آنند که زوال عین که معلوم است از معلومات الله  
سبحانه محال است لا ینقلب علم جلا و چون عین ظاهر نشود اثر که با رود بهین طرح در ذهن این سخن ممکن بود و سخن حضرت  
ابوسعید هیچ حلی نشد بعد از توجیه تمام حق سبحانه و تعالی را برین سخن لا منکف ساخت و تحقق گشت که نه عین میباید از خود  
نیز همین معنی بدایافت هیچ مشکل نماند و مقام این معرفت نیز در نظر آمد پس عالیت فوق مقامیکه حضرت شیخ و تاج  
ایشان فرمودند این دو بحث بایک دیگر هیچ منازعت و جنگ ندارند یکی از جایست دیگری از جای دیگر

الغرض که شوق ملازمت ملا هر ساخته متوجعان حد و گذشته است دل بعضی داده با ظاهر ساخت چون در آن باب  
ازین حقیر تقاضای غموم کرد و بعد ملاقات با منی شده چند کلمه نویسانند زیاده گستاخی از ادب است مکتوبات دهم  
در بیان بعضی کثوف و حصول مقام دیدن تصویر خود و متمم داشتن خود را در جمیع اعمال اقوال و ظهور به کلام شیخ ابو سعید  
ابو انیس که گفته است عین نیانداثر کجا ماند و بیان احوال بعضی یاران به پیر بزرگان چنین نوشته اند عرض داشت کترین  
بنندگان احمد که مقامیکه سابقا خود را در آن دیده بود چون حسب الامر العالی باز ملاحظه نمود و عیون خلفا و تلامذہ عنوانی الهی علیهم  
در آن مقام در نظر آمد با چون بمقام و استقرار و با نداشت در دفعه اولی نظر نداشتند چنانکه از آنکه اهل بیت غیر از امامین نام  
زین اعابدین رضی الله تعالی عنهم جمیع آن مقام استقرار و ثبات ندارد لیکن عبوری در آن واقع شده است بدقت نظر میتوان  
یافت و آنکه اول خود را و آن مقام نامناسب نمی یابدی مناسبی و دو نوع است یکی آنکه بواسطه عدم ظهور و لقی از طریق طری  
میشود چون اهل بی و مؤذنان به مناسبی طرف میشود دیگر به مناسبی مست که هیچ و مقابل و اوست و ابراهیم که مصل  
آن مقام اند و آنکه ثالث ندارد یعنی در نظر درای آن طریق طریق دیگر ظاهر نمیشود یکی در نقص قصور است نیت خود را متمم  
داشتن است در خیرات با قوت جذب دیگر صحبت بشیخ کملی مجذوبی سلوک تمام کرده حق سبحانه و تعالی بطیف عینیت حضرت  
ایشان طریق اول را بقدر استعداد عنایت فرموده است هیچ عملی از اعمال خیر بوقوع نمی آید مگر آنکه خود را در آن عمل  
متمم بسیار و بلکه تا زمانه که بوجه تمت نمیند بقرار و بی آرام میباشند و خود چنان میدانند که هیچ عملی از وی صادر نمیشود  
که قابل کتابه آنکه همین باشد و میدانند که صحیفه همین را اعمال خیر خالیست کتب آن معطل میگردد خود شایان آن حضرت علی  
کی بوده باشد و هر که در عالم سبت حتی که کافر و فاجر و ملحد و زندق از خود بوجه بترسید اند و بدترین همه اینها خود را  
می نگارد و چه جنبه هر چند تمام سیرانی الدوام شده بود اما بعضی از لوازم و توارج آن مانده بودند که در ضمن فانیانکه  
مگر مقام سیر فی الدوام واقع شده بود تمام شد و احوال آن فنا را در عرض داشت سابق تفصیل نوشته است که میباید که  
حضرت خواهی اصرار که نهایت این کار را فنا گفته اند همان فنا بوده باشد که بعد از تجلی ذاتی تحقق سیر فی الدوام تحقق  
شده و فنا را راده اهرام و حله شعب همان فناست هیچ کس را تا نگردد و او فنا نیست و روز بارگاه کبریا و  
نامناسبان من مقام هم که مدو طائفه اند و نظر از جاع متوجعان مقام و جوایب طریق و وصول آنند و طائفه دیگر هیچ  
الغایت و توجیه آن مقام ندارند و توجیه هر طیفه شان بطریق دوم از طرق و وصول آن مقام نیست و توجیه سبب سبب  
طریق مینماید چون از جانب حضرت ایشان ماسور بود و امثالاً و بعضی مویز آن گستاخی نمود و الارع من همان احمد پاریز  
که تم آتم + ثانیاً معروض آنکه در آن ملا حظ آن مقام مرتبه ثانیه مقامات دیگر بعضیها فوق بعضی ظاهر شدند



و بعضی عید میان شیخ عززل خود را کم می یابد صفات را از اصل بنید و مطلق را در نیم می یابد و اشیا را در رنگ سراب  
 بے اعتبار میدانند بلکه هیچ نیسیا بد درین باب مولانا معهود چنان ظاهر میشود که اجازت تعلیم او هر مردم را از جمله  
 مرضیات است اما اجازتیکه مناسب جذبه است هر چند بعضی امور مانده اند که او را استفاده بیاید کرد  
 لیکن در رفتن سرعت کرد و توقف نموده بحضور اقدس میرسد هر چه صلاح کار خواهند دانست خواهند فرمود  
 و آنچه در علم گیرند مد معروض داشت و احکم عند کم خواجہ ضیا الدین محمد چند روز اینجا بودند فی الجمله حضور و جمعیت  
 پیدا کرده بودند آخر الامر از قلت اسباب معیشت نتوانستند خود را جمع ساخت متوجه لشکر شدند و پس معلوم  
 شیر محمد هم متوجه ملازمت است فی الجمله حضور و جمعیت دارد و بواسطه بعضی موانع چندانی ترقی نکرده زیاده  
 گستاخست ع بنده باید که حد خود داند بعد از تحریع معروض داشت کیفیتی روداد و مالے پیش آن مد که در تحریع  
 گنجایش بیان آن نیست و در اینجا فتنای ارادت متحقق گشت همچنان که سابقا متعلق ارادت بملکات بطریق شد  
 بود لیکن اصل ارادت مانده بود چنانچه در عرض داشت معروض داشته بود احوال ارادت بهم از پنج برآمد چنانکه علم  
 و الارادة و صورت این فنانیز در نظر درآمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده قائل گشتند چون در تحریک این  
 علوم بواسطه وقت و غموض تسری بود لا جرم عنان قلم را از تحریک آن علوم گردانیده و در وقت تحقیق این فنا  
 و فاضله علوم یک نظر خاص بر ما در او وحدت پیدا شده است هر چند مقرر است که در ما و راه وحدت نظری  
 نیست بلکه هیچ نسبتی نیست اما آنچه بیاید معروض میدارد تا زمانیکه یقین نیویست بر نوشتن جرأت نمود و  
 صورت آن مقام در ما و راه وحدت چنان می بیند که اگر ما در او دلی است و هیچ شبهه در آن نیسیا بد هر چند در نظر  
 وحدت است نه در ای آن هیچ مقایسه که بعنوان غفیه ندانند یا حق را در ای آن دانند حیرت جمل بجهان ملاقات  
 و ازین دید هیچ تفاوت نشده نمیدانم چه عرض نمایم همه تناقض در تناقض است در گفت نمی آید و حال  
 بے شبهه متحقق است استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولا و فعلا حاضر و ناظر و اینها اینان چنان  
 معلوم گشت که سابقا اجازه فنا می صفات میدادست در فی الحقیقه فنا می خصوصیت و بلا میتا ز آنها بود که در  
 ضمنی همت مند بود شده بودند و خصوصیات زائل گشته بودند احوال اصل صفات و لو کانت علی سبیل  
 الاندماج و الاندماج نیز بطریق شده و قهرمان احدیت هیچ چیز را نگذاشته و تمیزیکه از مرتبه علم جملی یا تفصیلی  
 حاصل بود ندانند و تمام نظر بر خارج آمده کان الله و لم یمن معشئ و هو الا ان کما کان این زمان مطابق حال  
 گذشته و سابقا علم مضمونی بر حدیث بودند حال میداد که بر صحت و سقم متنبه خواهند ساخت یک چنان می نماید

تفصیل عرض داشتن موجب تطویل و ملال است و ایضا آنچه حضرت شیخ از دوام این حدیث فرموده منظر ظاهر  
گشت که حدیث عبارت از چه چیز بود و دوام آنچه بود در خود نیز این حدیث دائمی یافت اگر چه از نوادرست دیگر کتاب  
اصلا خوش نمی آید مگر آنکه ذکر اقدام مالیه کابر که در مقامات تعشده اند جای شبت کرده باشد خوش می آید که این  
تسمیه می یابد شود احوال مشایخ متقدمین بیشتر مرغوب است کتب حقائق و معارف علی الخصوص سخنان توحید و تشریفات مراتب  
را نمیتواند مطاکره خود را در غیاب بحضرت شیخ علاءالدوله بسیار مناسب بنیاید و ذوق و حال درین مسئله شیخ مشایخ را  
متفق است با علم سابقین با افکار و شدت آمدن نمی دهد و دیگر چند مرتبه نیز برای دفع بعضی امراض توجیه کرده شده اند  
ظاهرا گفت و همچنین احوال بعضی سونی که از عالم تربیت ظاهر شده بودند نیز از برای رفع آلام و شدائد ناخوشوار و ناخوش  
حالا قدرت بر توجیه نمانده است که بر هیچ چیز خود را جمیع تمثیلات ساخت بعضی خداوند از مردم بر فقیه گذشتند و ستم نمودند  
جمع کثیر از متعلقان این جانب بنا حق ویران ساخته و جلا وطن بنود اصل و بنحاطر غبار و کلفت راه نیافت چه جای  
آنکه خاطر گذارد بعضی از یاران که از مقام جذبه شهنشهر معرفت پیدا کردند و تا غایت قدیمی در منازل سلوک نناده اند  
شماره از احوال دنیا معروض میدارد امید است که حق سبحانه و تعالی از تمام جهته جذب بدولت سلوک مشتک گردانند شیخ نور  
در همان مقام بندست بنقطه فوق که در مقام جذبه است نرسیده در حرکات سکناات آزار میدهد و قباحات نمی فهمد  
یعنی است کار او در توقف می فکد همچنین کثریاران بواسطه عدم رعایت آداب کار آنها در توقف می افتد و غیاب  
خیر است که ازین طرف هیچ اراده توقف نیست بلکه اراده ترقی آنها بخیر است کار مکلف واقع میشود الا راه اقرب است  
مولانا معصوم بنقطه پایان فرورفته است و کار جذبه را با انجام رسانیده جذبه بر خیزد مقام رسیده فوق را من چه نهایت  
رسانیده اول صفات را بلکه نوریکه صفات بآن قائم اندازد و جدا دیده و خود را شیخ قانی یافته بعد از آن صفات را  
از ذات جدا دیده و این بدین حدیث مقام جذبه رسیده حالا عالم و خود را چنان گم ساخته است که نه با عاقله قائل است  
و نه بصیحت چنانی باطن بطون توجه است که غیر از حیرت نادانی حاصل ندارد و سید شاه حسین هم نزدیک بنقطه پایان  
از مقام جذبه رسیده است پسرش بنقطه همچنین صفات را از ذات جدا دیده لیکن ذات را در دلمه جایا بدو از ظهور محفوظ است  
و همچنین میان جعفر هم نزدیک بنقطه پایان رسیده است او خیلی بشوق و دلتها ظاهر میشود قریب بشاه حسین است  
و در یاران دیگر هم تفاوت ظاهر میشود میان شیخ عیسی شیخ کمال در جذبه بنقطه فوق رسیده اند و شیخ کمال نیز  
متوجه نزول است و شیخ ناگوری در نه نقطه فوق آمده است اما خیلی مسافت در پیش دارد و از یاران اینجا میمال  
هشت یاده کس بلکه ده کس در نه نقطه فوق آمده اند بعضی واصل نقطه شده مدینه نزول دارند بعضی دیگر قریب اند

استدلال و علمایند ایشان کشف افق و قلیا بندی دلیل علی صحیح عالم دل من بفرمایند بقدره یضیق صدری  
 و لای منطق سانی فقد وقت است نمیدانم چه عرض نمایم تو فیق بر تسویه بعضی احوال ندارد و عرض نمیدانم  
 گنجایش تحریر نیست شاید حکمت درین بوده باشد این محرم مجبور را از توجه غریب پروری محرم ندارد  
 راه نگذارند نیست این سخن را چون تو میدانی بوده اگر فزون گرد و توانش افزوده زیاده گستاخی نمود ع  
 باید که عرض خود داند مکتوب چهارم در بیان حصول قلع که در اثنا راه رود داده بودند و بیان  
 احوال بعضی مستتر شد آن نیز به پیرو گزار خود نوشته اند عرض داشت مکتوب بندگان احمد انجلیا یک  
 در مراتب کوان ظاهر شده بودند بارها از آن در عرض داشت سابق معروض داشته بود بعد از آن مرتبه وجوب که جان  
 صفات کلیه است ظاهر شد و بصورت زن غیر جمیل مسود اللون متخل گشت و پس از آن مرتبه احدیت بصورت  
 مرد دراز بالا که بر دیوار بار یک پهل بستاده است تجلی گشت داین هر دو تجلی بعنوان حقانیه ظاهر شدند بخلاف  
 تجلیات سابق که نه باین عنوان بودند و زمین اشنا آرزوی موت پیدا شد و چنان در نظر آمد که من گویا  
 شخصی ام بر کنار دریای محیط ایستاده ام باراده آنکه خود را در دریای اندازد اما از عقب او را بر یسمانی مضبوط  
 کرده اند که نمیتواند بدریا درون رفت و آن ریسمان عبارت از تعلقات به بدن عنصری خود میدانستم  
 و آرزو میکردم که این ریسمان گسسته شود و ایضا کیفیتی خاص رد واد که در آن وقت بطریق ذوق دریافت  
 که دل رنج بالیستی غیر از حق سبحانه مانده است بعد از آن کلیه وجوبیه که باعتبار محال و مظاہر خصوصیات  
 پیدا کرده بودند در نظر آمدند پس از آن خصوصیات تمام از آنها فرو ریختند و باقی نماندند الا بعنوان الکلیه الوجود  
 و صورت تجرید آنها از خصوصیات نبرد نظر آمد و چنانکه معلوم گشت که اکنون حقیقه صفات را باصل دادی و پیش  
 از تجرید از خصوصیات باصل دادن معنی نداشت مگر آنکه بطریق تجرید باشد که احوال را باب التجلی  
 الصوری و فنای حقیقی این زمان متحقق گشت بعد از تحقق این حالت صفاتی که در خود و در غیر خود  
 بودند یک نفع یافت و امتیاز محال بر خاست در نیوقت از بعضی دقائق انواع فسرک خفی خلاصی  
 میسر شد و چنانکه عرش ماند و نه فرش و نه زمان و نه مکان نه جات حدود و اگر فرضا سالما فکر کنم هرگز  
 در علم نیاید که یک ذره از عالم مخلوق گشته است بعد از آن تعیین خود در نظر آمد و وجه خاص خود نیز تعیین  
 در رنگ جامه بود که نه پاره پاره شده که شخصی پوشیده باشد و آن شخص وجه خاص دانستم اما بعنوان حقانیه  
 متصور گشت از آن لای اشخص متصل و مستقیم و در نظر آمد و خود را مین آن پوست یا فم و این جامه تعیین

که مولانا قاسم علی را از مقام تکمیل نصیبی نیست همچنین معنی یاران انبیا را نیز از آن مقام نصیبی معلوم میشود و الله  
 سبحانه علم بحقیقه الحال مکتوب روز دهم در بیان حصول مقام فنا و بقا و حصول ظهور و وجه  
 خاص هر شی و حقیقت سیر فی الله و تجلی ذاتی برقی و خبر آن به سیر بزرگوار خود نوشته  
 اند عذر داشت کترین بندگان احمد بذروه عرض میرساند از تفصیلات خود چه عرض نمایند یا شاء الله تعالی  
 و ما لم یشاء لم یکن و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم علوم میکه تعلق بمقام فنا فی الله و البقاء داشتند حق سبحا  
 بنایات خود منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شی چیست و سیر فی الله به چه معنی است تجلی  
 ذاتی برقی چه میباشد و مجری المشرق کیست و امثال آن درم بمقامی لوازم و ضروریات آفرینمایند  
 و میگردانند و گم چیزی مانده باشد که اولیاء الله آنرا نشان داده اند در راه فرد گذارند و نمایند قیل من قبل  
 بلا علیهم بچنانکه ذوات اشیا را محمول میداند اصل قابلیت و استعداد آنرا نیز محمول و مصنوع میداند و  
 بجهان محکوم قابلیت نیست و نشاید که چیزی برومی حاکم باشد زیرا که گستاخی نمودن عذر دهنده باید که حد خود را  
 مکتوب سیزدهم در بیان بے نایابی راه و مطابقت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به سیر  
 بزرگوار خود نوشته اند عذر داشت کترین بندگان احمد معروف میگردد اند از بے نایابی این راه عذر  
 و اراوت و عنایات باین کثرت از بنجاست که مشارع عظام فرموده اند سیرالی الله بنجاه هزار ساله راه است  
 تعرج الملائکه و الروح الیه فی يوم کان مقداره خمسمید الف سنه مگر ایامی باین معنی داشته اند چون کاریا من سید  
 و امید با منقطع گشته بود اندی نیز الیفیت من بعد ما قتلوا وینشر جثته و کار شد چند روز است که سیر را خفا و قطع  
 شده است و مردم مسترخد باز فلو کرده اند فی بجملة خسرویی در کار ایشان کرده شده است اما هنوز خود را قابل  
 آن مقام نمی یابد لیکن از ابرام مردم بواسطه مروت و حیا چیزی نیگویند و در مسئله توحید که سابقا متوقف بودند و  
 مکرر بر عرض رسانیده بود و افعال و صفات را باصل میداد چون حقیقت کار معلوم گشت از توقف برآمد و باین  
 همه از دست را چرب یافت و کمال را در آن بیشتر و باین مقوله به دست و افعال و صفات را هم بزرگ میگردد معلوم  
 کرد هر را یک یک نموده بغوق گذارند و در بیغ شبیه بالکل بر طرف خدا تمام کشفیات مطابق ظاهر شریعت گردید  
 و مرموی از ظاهر شریعت مخالفت ندید و آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت کشف را بیان میکنند از اسهوست  
 یا از سکر باطن از ظاهر هیچ مخالفت نیست در توسط راه مخالفت در نظری آید و محتاج توجیه و جمع میشود اما  
 منتی حقیقه موافق ظاهر شریعت باطن را مییابد در میان علما و این بزرگواران همین قدر تفاد و است که علما

فرموده بودند از آن سخن نمیدواری تمام است و این جزای دگستاخی از آن است مکتوب پانزدهم در بیان  
احوالیکه مناسب مقامات مہبوط و نزول است با بعضی سلسلہ مکتوب نیز بہ پیشہ نگوار خود نوشته  
اند و حضرت حاضر و غائب جہ فاقہ مقبل ہر حق آنکہ مدتنا اور امی جہست خود را می یافت بعد از آن کار و  
بآینجا می رسد کہ او خود را می جست و او را می یافت کنون در آنکہ کرد اما خود را میا بد با وجود کم کردن جویای  
او نیست با تحقق فقدان خواہان و نہ از روی علم حاضر و جہ مقبل سلسلہ روی ذوق غائب فاقہ و معر  
ظاہر بقا است و باطنش خنادر عین بقا فانی است و در عین فنا باقی لیکن فنا علی است بقا ذوق کار و بارش  
مہبوط و نزول قرار یافت و از صعود و عروج بازماندہ و چنانکہ او را از قلب بقلب قلبیہ بودند نہ کنون  
باز از مقلب قلب در مقام قلب فردا آوردند با وجود تخلیص روح از نفس و خروج نفس بعد از اطمینان  
از غلبات النوار روح اورا جامع ہر دو جہت روح و نفس ساختند و بہ بر خیزت این چنین در آخر گویانہ  
استفادہ را فوق و افادہ بہ تحت اورا معالو اسطہ حصول بر خیزت عطا فرمودہ اند در عین استفادہ مفید است  
و در عین افادہ مستفید است کہ گویم شرح این عید شود و در تسمیم بس قلمبا بشکافد و من میگردد کہ دست چپ  
عبارت از مقام قلب است کہ پیش از عروج بقلب قلب حاصل است بعد از مہبوط از فوق کہ بمقام قلب  
فردوسی آیند کہ بر پنج چپ راست است کما ہوا نظاہر علی اربابہ مجذوبان سلوک ناگرددہ از ارباب قلوبند  
رسیدن بقلب لقلوب وابستہ بسلوک است و تعلق مقام شخصی کنایت از حصول شان خاص است اورا  
درین مقام امتیاز علیحدہ است اولاً از اربابین مقام اجمالیہ آن متنازلان سبقت مجذب است در انحن فیہ  
و لقا خاص است کہ نشاء علوم و معارف مناسب کن مقام خدہ تحقیق علوم مقام قلب حقیقت جذبہ سلوک و فنا  
و لقا و مثال ندارد رسالہ موعودہ بر تفصیل تہریر یافتہ است میرسد شاہ حسین با اضطراب را ہی خندند فرست  
بیا طعن و خند متعاقب نشاء اللہ تعالی اشرف از مطالعہ خواہد یافت عزیز متوقف از فوق فرود آمدہ است  
و مقام جذبہ با رویش بایلم نیست تو جہ فوق دارد چون عروج فوقانی بقسرت بود بالطبع مناسبست مجذبہ  
داشت در وقت نزول از فوق برادر خود خیر می گستر آورده است یا نسبتی کہ از توجہ قاصر بود عروج اثر آن  
توجہ بود ہنوز باقی است در نسبت کائنات روح فی الجسد است و کال نمود فی الظلمہ لیکن این جذبہ عال غیر جذبہ خواہانت  
جذبہ نیست کہ حضرت خواہا حصار را از آبا می گزیدم خود رسیده است و شان خالص ایشا نزدین مقام ہودہ است  
در واقع بعضی طالبان کہ نمودہ بودند کہ خواہ را چنانچہ بودہ اند آن عزیز متوقف حورودہ است تہریر اثر آن ہدین مقام

از خود بیگانه دیدم و نوریکه در آن پوستان بود و نظر آمد بعد از ساعتی آن نور غائب گشت و این پوستان جانم  
نیز از نظر محض گشتند و جان جمالت سابق مانده تغییر این صورت و آنکه مذکوره آنچه در علم آمد بعرض میسراند  
که تا صحت و سقم او معلوم شود و آن نیست که این صورت مذکور عین ثابت است کالبرخ بین اوجوب امکان  
که هر طرف او از یکدیگر جدا گشته اند و یکمال فرق متحقق شده اند و آن پوستان که در میان آن جا مانده و آن نور و آن  
است بر زینت بین اوجود و العدم و خود را که در آن آخر پوستان یافتیم اشارت است بوصول بر خیزت سابقا  
در وقایع نیز خود را بر رخ بین اوجود و العدم می یافتیم اما ظاهر آن به نسبت آفاق بود و این نظر نفس است و یک  
فرق دیگر با هم در آن وقت ظاهر شده بود اما در وقت نوشتن فراموش گشت هذا آنچه در اتم حاصل است و  
حیرت و نکارت است و گاه گاه همین طور شعبده پیدا میشود و بطرف میگرد و معرفت آن می ماند و در تصویر  
بعضی قایم در میماند و اگر چیزی در علم می آید بدان اعتماد نمی کند همان تقریب در عرض داشت گستاخی مینماید  
باشد که علام حضرت ایشان یقین بامری پیدا شود امیدوار است تبویجات علیه از گرفتاری تعلقات نین  
بمخات میسر خود و الا کالیسا شکل است سه به عنایات حق و مفاصل حق و اگر ملک شد سیاه مستش در حق  
شیخ پسر شیخ عبدلله نیاز یک از مشایخ مشایخ سرهند است و خدام حاجی عبدلله عزیز به تفصیل ایشان نشان اند  
قد مبوسی و نیاز مندی معروض داشته است و او را داد و اعطای ثابت باین طریق علیه تشریف پیدا  
شده است و بصدرق و نیاز ملتی شده است استخاره اش گفته ام که بکند ظاهر امناسبت دارد و در این  
که اینجا تعلیم ذکر گرفته اند اکثر لطایق رابطه مشغولند بعضی از آنها در واقعات دیده رابطه گرفته همراه می آیند و  
بعضی پیش از آمدن از دلی رابطه داشتند و الا بحضور و استغراق میر و ند بعضی از آنها صفات بهم باصل میدهند  
بعضی نه اما هیچ کس براه توحید و انوار و کشف نمیرد ملا قاسم علی دلا مود و محمد و عبدلله لومن هر بنقطه فوق  
رسیده اند از مقام جذبه اما ملا قاسم علی رو بمنزل دارد و آن دو معلوم نیست که فرود آیند و شیخ نور محمد نزدیک  
بنقطه است اما نزدیک است ملا عبدلله لومن هم نزدیک بنقطه است اما مسافت قلیل در میان است ملا عبدلله لوی  
حضور با استغراق در آن پیدا کرده است و نیز میگوید که مطلق منور را جل شاده در اشیا بهفت تشریف میهم  
افعال را هم و تعالی میدانم دولت ایشان است که بطالبان و مستعدان فائز میشود و این مکنه را در افاضه آن  
هیچ نصیب نیست ع من همان احمد باریه که ششم ششم روزی فرموده بودند در میان آن قدر در قایم که اگر معنی  
محبوبیت در می بود تو قف بسیار در وصول بقصد واقع میشد و محبوبیت او را نسبت بخواهت خود هم میانی



و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است اما هنوز چیزی را اتم و مکمل از برسانے این مقام در کارست تا کی می شود  
 امر آسان نیست با وجود مداریت چندان قطع منازل کرده می شود که میدان را در عمر فروغ هم معلوم نیست که  
 میسر شود بلکه این وجود مخصوص مراد است میدان بجا و مگاه ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت مقام مهل است  
 افراد هم گذر ندارند بلکه فضل و تدوین من نیشا و امداد و الفضل العظیم وجه توقفت در مراتب تکمیل و ارشاد نیست  
 و عدم نورانیت با سطو نور غلبت غیب است چیز دیگر نیست مردم در تعلیمات خود چیز را می دانند و دیگرین را اعتبار  
 بجای می آورند در نیاید حال نخستین خام پس سخن کوتاه باید و السلام و دارند نشیبه بین قسم طینات احتمال فر  
 غالب است آن جماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر خیالی خود پویشند بحال نظر را محال و دیگر بسیار است  
 سه من گم شده اجماع می یابد با گم شدگان سخن گویند از غیرت خداوندی جل سلطان باید اندیشید  
 امری که حق سبحانه و تعالی کمال می خواهد در تفسیر سخن گفتن بسیار نامناسب است فی الحقیقت معارضه است  
 با و تعالی و نزول در مقام قلب حقیقت مقام فوق است که مقام ارشاد است و فوق درین موطن عبارت  
 از جدا شدن نفس است از روح و روح از نفس بعد از آنکه نفس خل بود در نور روح و آن جمیع بود از جمیع  
 و فوق پیش ازین هر چه مفهوم میشود از سکونت حق را از خلق جدا دیدن که مقام فوق می استکارند حقیقت ندارد  
 همین طرح را حق علیه صمد جدا دیدن و او را از نفس جدا دیدن حق میداند تعالی و تقدس از خلق و بکذا القیاس  
 فی اکثر احوال را با لاسکران حقیقه الامر مشفق و دالامر عند الله سبحانه و در رساله دیگر تفصیل علوم و ارباب  
 جذبه و ساوک و حقیقت این هر دو مقام تصور یافته است بنظر شریف خواهد گذشت مکتوبات مقتضای  
 در بیان بعضی از احوال که تعلق بعروج و نزول دارند و غیر آن نیز به پیر بر رگوار  
 خود نوشته اند عرض داشت احقر اینست آنکه عزیز یک چنگاه متوقف بودند روز تصور چنان ظاهر شد که  
 از آن مقام نحوی از عروج نموده بیایان فرد آمدند لیکن تمام نزول کرده اند و بقایا یک در زیران  
 مقام بود نیز عروج نموده از راه همان مقام فوق رو بمنزل آورده است بعد ازین هر چه کیفیت رو  
 خواهد داد و در معرض ظهور خواهد آمد و معروض خواهد داشت اگر صاحب عالمه نیز بعد از امکانات عالی و کثیر  
 نویسد بصواب نزدیکتر است چون حد و ثلین تقیبه نزول پر زور بود و حقیر را بواسطه نادان ملاضمت  
 طاری شده بود با انجام کار این نزول بیروخت نشاء الله تعالی ظاهر خواهد شد مکتوب بیستم در بیان  
 تکلیف است که بعد از تلوین حاصل میشود و بیان تا تبس کاندلایت در بیان آنکه وجود واجب

است این جذب مناسب بمقام افاده ندارد و همیشه بنی مقام رد و فوق است و فکر دائمی لازم آنست بعضی از  
مقامات جذبیه منافعی سلوک است بعد از دخول در آن بعضی دیگر منافعی سلوک نیست بعد از دخول از برای سلوک  
متوجه میشوند این جذبیه منافعی سلوک است بعد از دخول در آن وقت محریضه متوجه آن مقام شده بعضی  
و قائل آن تا هر گشت تا باعث نباشد توجیه میسر نمیشود و الله سبحانه و تعالی بحقیقه الحال چند ماه است که آن عزیز  
فرد آمده است اما تمام داخل مقام جذبیه مذکور نشده اند و علم است بآن مقام با توجهات پراکنده  
امید است که در وقت مطالعات این کلمات نامربوط دخول تمام در آن مقام میسر شود بعد از آن حضرت خواجہ  
را تمام فرد خواهد بود مکتوبات نزد هم در میان احوال عروج و نزول و غیر آن نیز بهر بهر گوار  
خود نوشته اند و حضرت اشتحق الطلحه که کوازش نامه مولانا علاء الدین رسانید در کشف هر یک از مقدمه مذکور  
بمقتضای وقت مسوده کرده شد بعضی تحت و کلمات آن مقام مسطور نیز مخطور شده بود فرصت تحریر آنرا نشد  
که حاصل چند اشتراکی شد انشاء الله تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد الحال رساله دیگر که بیاض  
رسیده بود فرستاد آن رساله با تماس بعضی یاران میسر شده التماس نموده بودند که نصائح بنویسند که در طریقه نافع  
باشد و بمقتضای آن زندگانی کرده شود الحق رساله غیر مکرر کثیر بیکت است بعد از تحریر آن چنان معلوم  
شد که حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوٰۃ و السلام و التمجید با جمیع کثیر از مشایخ امت خود حاضر اند و  
همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کرم خویشان نزلوله می کنند و بمشایخ می نمایند که این نوع مستندات  
می باید حاصل کرد و جماعه که باین علوم مستعد گشته بودند نورانی و ممتاز اند و عزیز الوجود و بروی آن سرور  
ایستاد و اندر انقباض طولی در جهان مجلس با شاعت این واقعه تفر را امر فرمودند رع بر کر بیان کارها و شواهد  
و ازان روز که از ملازمت بر آمده است بواسطه میل بقوق مقام ارشاد چندانی مناسب نیست ندارد و چونگاه  
خود بهمت آن بود که در گوشه خزیه شود و مردم در صحبت بگویم و شیر در نظری آمدند نه عزم عزلت مصمم شده بود  
اما استخاره موافق نمی افتاد عروج در مدایح تقرب بنهایت الغایت هر چند غایت ندارد میسر شد و میشتوی نزد  
علی زند کل یوم اونی شان بر مقامات جمیع مشایخ لا ما شاء الله تعالی گذر آیند سه گلی بردند زیرین مایه  
بدان درگاه والا دست بردست بدرین میان کوسه روحانیت مشایخ را تعداد غایم بطول انجامد با بجله  
از جمیع مقامات اصل در رنگ مقامات ظل گذر آیند از عنایات چو نویسد قیل من قیل بلا علی چند  
درجه ولایت کمالا شادان و نمودند که چه در قریه آمد و در شهر ذی الحجه در مدبرج نزول تا مقام طلب آوردند



مقام نبوت است که فی الحقیقت بالاتر است و کمال صحو و بقا است مقام قربت بیاقت برزخیت این مقام ندارد که رویش به تنزیه صرف است و تمام عروجت شتان باینهاست در پس آئینه طوطی صغیر دست اندازد هر چه استاد از لگفت بگویم و علوم شرعی نظریه است لایله را ضروری که شفیقه ساخته اند سرسوی مخالفت با اصول علمای شریعت نیست جاری علوم اجمالی را تفصیلی ساخته اند و از نظریت به ضرورت آورده اند شخصی از حضرت خواجه بزرگ قدس لد تعالی سرالاقادس پرسید که مقصد از سلوک چیست فرمود تا معرفت اجمالی تفصیلی شود و استدلالی کشفی گردد و نفرمودند که علوم دیگر سوای آنها حاصل شود آری در راه علوم معارف بسیار رو می دهند که از آنها می باید گذشت و تا نهایت نهایت که مقام صدیقیه است نرسد ازین علوم بنباید فیا لیت شرعی ان من اهل الله لقائلین بحصول هذا المقام الشریع و لیس لهم مناسبتة لعلوم هذا المقام و معارفه فما وجهه و فوق کل ذی علم عظیم و بر سر مسئله قضا و قدر نیز اطلاع دادند و آنرا بر نهی اعلام فرمودند که هیچ وجه به اصول ظاهر شریعت غرض مخالفت لازم نیاید و از نقصل بجا باشد شایه جبر و منزه است و معلوم است بمشابه قمر لیلته البدر است عجب است که با وجود عدم مخالفت با اصول شریعت این سنه را پوشیده از خفاست اگر شایه مخالفت میداشت اخفا و ستر مناسب بود لایسال عما یفعل به کما از هر آنکه اندیم تو به کشاید زبان جز به تسلیم تو به علوم و معارف در رنگ ابر نیسان میریزند که قوت مدر که از تحمل آن عاجز می شود قوت مدر که مجرب و تعبیر است و لایحل عطایا الملک الا مطایا و اائل شوقی آن بود که این علوم غریبه را در قید کتاب آورده شود اما توفیق نمی یافت و ازین ممر بار بود آخر الامر تسلی فرمودند که مقصود از افاضه این علوم حصول ملکه است نه یاد کردن این علوم چنانچه طلبه علوم تفصیل علوم برای آن میکنند که ملکه مولویت بهم رسانند آنکه فقط اصول صرف پس نحو غیر هما کنند بعضی از علوم بعرض میرساند قال لد بتبارک و تعالی بیس کثله شئی و هو السمع البصیر اول کلام اثبات تنزیه محض است کما هو الظاهر و قوله سبحانه و هو السمع البصیر متعمم و مکمل للتثویه بیا نشأ نیست که چون شیوع سمع و بعد مر عالم را موم شبات مانع است و لونی اجماله نفی اندر سمانه عنهم السمع و البصیر لد فیه هذا الوهم یعنی سمع و بصیرت و سمع و بصیرت و سمع و بصیرت در خلایق و مخلوق است در رویت و سمع هیچ مدخلی ندارد چنانکه حق سبحانه و تعالی خلق سمع و بصیرت میکند در رویت میکند بعد خلق آن و وصف بطریق جبری العاده من غیر تاثیر بصفا هم و لو قلنا بالتاثير فما التأثير فیها ایضا مخلوق پس چنانکه ذوات الیثان جسماد محض است صفات

تعالی زائد است بر ذات و تعالی و غیر آن نیز بر پیر و گوار خود نوشته اند و خدا داشت که چون ندان  
 بر تفسیر محمد بن عبد الله که گفته از مانی که از قسم احوال و موارد و میداد بر من آن گستاخی می نموده جرأت میکرد چون  
 حق سبحانه و تعالی بپرکت توجهات علیه از رقت احوال محروم ساخت و از تلویح تمکین مشرف فرموده  
 حاصل کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد و از وصل جز بحر و از قرب جز اغتراب حاصل نشد و از معرفت  
 جز گمراهی و از علم جز جهل نپزدود و لا جرم در عرضه داشت تا توقف واقع شد و بمحو عرض اخبار و زمره  
 جرأت نمود مع ذلک در بردت نبی ستولی شده که بر هیچ امر سرگرمی ندارد و در رنگ بیکاران  
 بجاری نمیتواند پرداخت من هیچ دکم ز هیچ هم بسیاری + و هیچ دکم از هیچ نیاید کاری + و بر سر  
 اصل سخن ایتم و غیب آنست که حالا بحق یقین مشرف ساخته اند که در آن موطن علم عین حجاب و پرده  
 بسته و قناد بقادر انجا جمع اند و در عین حیرت دلی نشانی بعلوم شعور است و نفس غیبت حضور است با وجود  
 علم و معرفت خبر از دیار جهل و نکر نیست عجب نیست که من واصل و سرگردانم + الله تعالی  
 بحسن عنایت بنیای خویش و مدارج کمالات ترقیات از رانی داشته است فوق مقام ولایت مقام  
 شهادت است و نسبت ولایت بشهادت نسبت تجلی صوری تجلی ذات است بل بعد بنیای اکثر من بعد  
 بدین تجلیین کلامه و فوق مقام شهادت مقام صدیقیه است تفاد و تیکه میان این دو مقام است  
 اجل من ان یعبر عنه بعبارة و اعظم من ان یشار الیه باشارة و فوق آن مقامی نیست الا النبوة  
 علی الهما الصلوة و التسلیات و نشاید که میان صدیقیه و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محال است و این علم  
 بحاکمیت او یکشف مییج مییج معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل بدو واسطه میان این دو مقام ثابت کرده اند  
 و بقرب نامیده اند آن نیز مشرف ساختند و بر حقیقت آن مقام اطلاع دادند بعد از توجه بسیار و تضرع  
 بیشتر و الا همان طور که بعضی اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت و معلوم فرمودند آری حصول  
 آن مقام بعد حصول مقام صدیقیه است در وقت عروج اما بواسطه بودن محل تامل است بعد از ملازمت صوری  
 انشاء الله تعالی حقیقت را بتفصیل عرض خواهد کرد و آن مقام بسی عالیه در منازل عروج فوق آن مقام معلوم  
 نیست و زائد است وجود بر ذات جل و علا و نیز مقام ظاهر میشود چنانکه مقرر علمای حق است شکر الله تعالی بسبب  
 و انجا وجود هم در راهی مانده و فوق آن عروج واقع میشود و لا کارم رکن بدین شیخ علا را در بعضی مصنفان  
 نخواهد یافت و فوق عالم الوجود عالم ملک الودود و مقام صدیقیه از مقام بقا است که در عالم دایمی است از آن

بدخلی نیست افعال ایشان حرکات چندست من غیر اینکه من لهما تاثیر فی مجعولیه معمول اگر گویند که برین  
تقدیر افعال را منا ط ثواب و عقاب ساختن غیر معقولست در رنگ آنست که سنگی را با مری مکلف سازند و  
بر فعل او مدح و ذم مترتب سازند گوئیم که فرست در میان سنگ مکلفین پی مناد تکلیف قدرت و ارادت  
و در سنگ ارادت نیست لیکن چون ارادت اینها نیز مخلوق حق است بهمانه من غیره تاثیر لری فی حصول طر ازان ارادت  
نیز کمالیت است همین کار که در مراد بعد از تحقق آن مخلوق میشود بطریق جمعی العاده و اگر قدرت مخلوق را  
مؤثر فی الجمله هم گفته شود چنانکه علما و ما و را الهن شکر اله تعالی سیم گفته اند که آن تاثیر هم در وی خلق کرده اند  
چنانکه قدرت را آفریده اند ففی تاثیر لا اختیار اصل فیکون تاثیر که بحدادش شخص سنگی را دید که از بالا  
پایان آمد حرکت یک محرکه و حیوانی را دید که باخت شخص این سنگ ایجاد میداند فعل و را که حرکت نیست نیز  
حداد میداند و اثر مترتب بران فعل که بلا کست نیز حداد میداند فالذوات الصفات لا افعال کلاما جارات محفته  
واموات صفة و الحي القيوم و هو السميع البصير و هو العليم الخبير هو الفعال لما يريد قل لو كان اله مرداد الکلمات ربی  
لنقلد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بنبه مددا گستاخی بسیار نمود و جرات بی وقعه چه تو انکر و حال  
سخن کن از جمیل مطلق است بر آن داشت که چنین سخن دراز کند زیاده هر چه از گوید رعنا نماید با وجود خود  
چنین مناسبت نمی یابد که از انجناب سخن کند و یا نام او بر زبان آید ده هزار بار بشویم دهن ز رشک گلاب  
هموز نام تو گفتن مرا نمی شاید رع بنده یار که صد خود داند امیدوار توبه عنایا تست ز خرابی خود چه عرض نماید  
و هر چه در خود بباید از عنایات مبدء آن توجبه فالیس لا ع من همان حمد بارینند که هستم مستم میان شاه  
حسین طریق توحید دارد و درون مظلوظ است بخاطر می آید که از اینجا بر آورده شود تا بحیرت رسد که مقفله  
ست محمد صادق از خوردی خود را ضبط نمی تواند کرد اگر در سفری بجز میشود ترقیات بسیار میکنند در سیر دامن  
کوه همراه او ترقی بسیار نمود و در مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بغیر مناسبت تمام دارد و شج نوزیر  
درین مقام است خیلی ترقی کرده است و از خوشان بن فقیر جوانی است حالش بسیار بلند است تجلیات برقیه  
نزدیک است و مستعد است مکتوب نوزدهم در سفارش بعضی را با حبس کج نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند  
عرض داشت انقر اخذ متنه آنکه شخصی از لشکر آمده و انمود که مبلغ و طیفه داران فقر و دلی در سهند از باب فصل خریف گذشته  
حواله از آن علیه علیه کرده اند که بعد از تحقیق حق مستحقان رسانند بنا علی ذلک گستاخی نموده شد که هزار تنگه فصل  
یا سم شیخ ابوالحسن حافظ علم و هزار تنگه فصلانه با سم شیخ شاه محمد حافظ از سر کار نواب شیخ مقرر است یا الیها می قائم اند

ایشان نیز جماد محض است در رنگ آنکه قادری محض قدرت خویش در سنگ کلام خلق کند نمی توان  
گفت که سنگ فی الحقیقت متکلم است و صفت کلام دارد و همچنانکه سنگ جماد است این صفت هم  
در وی اگر فرضا موجود باشد جماد است در ظهور حرکت و صوت از وی هیچ مدخلیتی ندارد جمیع صفات ازین  
تفصیل است غایه مافی الباب چونین دو صفت ظاهر تر بودند بجا الله تعالی نفیها و بکون لزوم نفی البواتی  
منه بالطریق الادلی حق سبحانه اول صفت علم خلق کرد بعد از ان توجیه و معالومی خلق کرد و بعد از ان معلوم را  
بر وی متکشف ساخت پس متکشف در وی خلق کرد و بعد خلق صفت علم بجز در جری العادة پس  
معلوم است که علم را در متکشف چه مدخلیتی باشد همچونین اول خلق صفت سمع کرد و بعد از ان اصفا توجیه  
بسموع بعد از ان سمع بعد از ان ادراک بسموع همین طور اول خلق بصر کرد و بعد از ان تقلیب  
حدقه و توجیه بصری بعد از ان رویت بعد از ان ادراک مرئی علی هذا القیاس سمیع و بصیر کسی است که  
مبدأ سمع و رویت او این دو صفت باشد و اذالم یکن کذا کذا فلا سمیع و لا بصیر پس متحقق گشت که  
صفات ایشان در رنگ صفات ذوات جماد محضند و فالحق و حسن الحمد الکلام نفی الصفات عنهم راستا  
لا ان لهم صفات و لکن الصفات ثابتة لدرجته لیکون معاین التشریه و التثبیه بل تمام الایة الکریمیه  
الاثبات التشریه و نفی الثبوت را سا علم اول یعنی اثبات صفات اینها بر حق را و ذوات اینها را جماد محض  
و انستین و در رنگ ماه و ان و کوزه یا فتن که آب از انجا ظاهر است از علوم مناسب مقام و لایه است  
و علم ثانی یعنی صفات اینها را نیز در رنگ جماد فتن و قدامی او را مثبت دانستن که ایک میست و  
همین میتوان از علوم مناسبه مقام شهادت است از اینجا هم تفاوت تادریان مقایس مفهوم میشود و بتفصیل  
یدل علی الکثیر و البحره نبی عن البصر الفدیر رخ سالی که بگو است از بهارش پیدا است و همچنین ادبایان مقام  
عالی افعال مخلوقات را نیز کاملست و ایجاد می یا بندند آنکه افعال اینها را بحدیجه نسبت بدهند و فاعل این افعال  
او را سبحانه دانند تعالی سبحانه عن ذلک علوا کبیرا در رنگ نیست که شخصی سنگی را بجا نهد و حرکت دهد  
نمی توان گفت که آن شخص متحرکست بلکه موجب حرکت است و رنگ سنگ متحرک است مع ذلک همچنانکه سنگ  
جماد محض است حرکت او نیز جماد صرف است اگر بالفرض یا آن حرکت شخصی هلاک شد بگویند که سنگ گشت  
بلکه میگویند که آن شخص گشت و قول علماء و شریعت موافق این است میفرمایند که با وجود صدور افعال  
و لو بالارادة و الاختیار از مخلوقات مفعولاننا مصنوع حق است فعل اینها را در مصنوعیتها هیچ

کالبرق ثم يسدل حجب الاسماء والصفات وليست سطوات النوار الذات تعالى فيكون بحضور الذات في لمحظة كالبرق  
والغيبية الذاتية كثيرة جداً وعند الكابر المثلخ انفسه بنيت قدس من الله تعالى اسرارهم هو بحضور الذات في دائماً ولا يعبر  
عندهم بحضور الذات للمبتدل بالغيبية فيكون كمال هؤلاء الكابر فوق جميع الكمالات يستبهم فوق جميع الغيب  
كما وقع في عباراتهم ان استبنا فوق جميع الغيب بالنبية بحضور الذات في الدائم واغجب من ذلك ان النماية  
في طريقته هؤلاء الكمل مندرجة في البداية وامتدادهم في ذلك بصحابة رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم  
وبارك فانهم في اول محبة النبي عليه الصلوة والسلام والتحية نالوا ما يتيسر في النماية وذلك باندرج النماية في  
ابداية فلما كانت ولاية محمد رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فوق جميع ولايات الانبياء والمرسلين  
عليهم الصلوات والتسليمات كذلك كانت ولايته هؤلاء الكابر فوق جميع ولايات الاولياء قدس من الله تعالى اسرارهم  
كيف وان لا يتيم منسوبة الى الصديق الاكبر نعم الاقر من كل شارب قد حصلت هذه النبوة لكن باقتباس من ولاية  
الصديق الاكبر رضي الله تعالى عنه كما اخبر ابو سعيد عن دوام هذا الحديث وقد وصلت جبة الصديق الاكبر  
رضي الله تعالى عنه الى هذا الشيخ الى سعيد كما نقل صاحب النعمات والغرض من اظهار بعض كمالات هذه الطريقة  
العلوية انفسه بنيت ترخيص لطلابي هذه الطريقة والالامى وشرح كمالاتها قال المولوى في المتنوى  
شرح حاشية مست باهل بيان بمجوز رزق شوق بايد وبنان دليک گفتم وصف اوتاره برنده پيش زان  
گزفستان حسرت خورنده والسلام عليكم وعلي جميع من تبع الهدى مکتوب لبست و دوام ارسال  
الى الشيخ عبد المجيد بن الشيخ محمد المفتي اللاهورى في بيان وجه التعلق بين الروح والنفس  
وبيان عروجهما ونزولهما وبيان فناء الجسد والروح وبقائهما وبيان مقام الدعوة والفرق بين  
المستلكن من الاولياء والراجلين الى الدعوة سبحانه من جمع بين النور والظلمة وقرن الامكانى المسرى  
عن الجحيم مع المكاني الحاصل في الجنة في النور فشق بها وامتزج معها كمال بحمة يزداد بهذا التعلق جلاله  
وكيل مجاورة الظلمة صفاء كالمرة اذ اريد مقالتها وقصد فلو رطافتها تربت ولا يظن مجاورة الظلمة الترابية  
صفاءها ويزداد تعلق الكفافة الطينية بها وافتنى كمال النور ما حصل للمداس من شهوة القديس بل جبل نفسه قوا بل  
الوجودية باستغراقه في شهوة مشوقة النظاماني وتعلقه بالكل ليلو لاني فصار من اصحاب الشامة في مصاحبه فراع  
من كرامات النبوة في مجاورته فان بقي في مضييق هذا الاستغراق ولم يتخلص الى فضاء الاطلاق فالويل له  
الويل له لما لم يتيسر له ما هو المقصود منه فباع جوهراً بمتعدله فضل هذا لا بعيد وان سبقت له الحسنى اوركت

و شائبه شغباه ندارند و کس خود را فرستاده اند اعتماد نیست اگر خبر مذکور صدق داشته باشد متلعین  
اسامی مذکورین را حواله حاصل عرض داشت نمایند مشار الیهما در سرسپندان مکتوب بستم نیز در سفارش  
بعضی ارباب حوارج به پیر بزرگوار خود نوشتند که در عرض داشت حقیر الحمد لله آنکه مکرر ارباب وظائف  
جیب اندر سرسپندی و منکوحه او و محاذیم دیگر که در ضمن عریضه مسطور اند مصدرع اوقات خادمان عقبه علیه السلام  
اگر مبلغ وظائف مشار الیهم بدلی آورده باشند مولانا علی را حکم خواهند فرمود که تسلی مشار الیهم نمایند بعضی  
بطریق و کالت بعضی بطریق اصالت آمده اند و اگر مبلغ نیاورده باشند مشار الیهم در مقام انداتنا تسلی  
بر و انجات می نمایند زیاده گستاخی است مکتوب بستم و یکم ارسال الی الشیخ محمد المکی ولد موسی  
الحاجی القاری اللاهیوری فی بیان درجات الولایه لایسما الولایه المحمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام  
و التمجید و مدح الطریقه النقشبندیه قدس سره تعالی اسرار صاحبها و علو نسبتهم و فضلها علی سائر الطرق و ان  
حضوریم دائمی و فضل المکتوب البشرف اللطیف الی العبد الضعیف النحیف عظم الله تعالی اجرکم و یسر سحانه کم  
و فرج صدرکم و تقبل عذرکم بجزیره سید البشر المطهر عن زلف البصر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من  
التسلیمات اکملها اعلو الخلی ان الموت الذی قبل الموت المعبر الفناء عند اهل الله ما لم تحقیق ثم تیسر الوصول  
الی جناب القدس بل لم یکن النجاه عن عباده المعبودات الباطله الا فاقیه و الآله المواتیه لا نفسیه فلم  
تحقق حقیقه الاسلام و لم تیسر کمال الایمان فکیف یحصل لدخول فی زمره العباد و الوصول الی درجه الاولاد  
مع ان هذا الفناء قدیم اولی وضع فی اطوار الولایه و کمال سبق یحصل فی البدایه یعنی ان یقاس من اول  
الولایه حال خیر او من بدایه او وضع درجه نایبها و لنعم اقیل الی القاریه قیاس کن زگلستان من بامرله  
و قیل بنا ایقل عسالی که نکوست از بهارش پیداست و الولایه درجات بعضها فوق بعض و علی قدم کل  
بنی ولایه خاصه بر و اقصی درجاتها یعنی علی قدم بنینا علیه و علی جمیع اخوانه من الصلوات التماسا و التمجیدات اکملها  
اذا تجلی لذاتی الذی لا اعتبار فیہ لاسماء و الصفات و الغیور الاعتبار لا بالایجاب بل بالسلب  
مخصوص بولایه علیه الصلوٰۃ والسلام و خرق جمیع العجوب و عودیه و الاعتباریه علما و منیاء تحقیق فی هذه المقام  
یحصل الوصول عریانا و تحقیق الوجه حقیقه لاحسا و الکمال من متابیه علیه السلام نصیب کل من حظا و من هذا المقام  
العزیز وجوده فلیکم بتمامه صلی الله علیه و سلم ان کتم عن حقین الی تحصیل هذه الولایه القصوی تکمیل هذه الدرجه بنایه  
و هذا التجلی لذاتی برقی عند اکثر المشایخ رحمهم الله یعنی ان خرق جمیع العجب عن حضرة الازات جلت سلطانہ یکون فی زمان سر



[illegible]



والعناية القصوى برفع راسه ونذكر كما نضل عنه فرجع القهقري قائلا اليك يا عيني حبي ومتعمري ان حج قوم  
الى ترب واجارهم وان حصل له الاستغراق ثانيا في شهود المطلوب لا قدس على حسن طوبى وتيسر له التوجه  
الى الجناب لقدس باكمل وجوه تبهمة الظلمة واندرجت في غلبات النواره فاذا بلغ هذا الاستغراق الى  
ان ينسى المتعلق بالظلمة في راسه وجعل نفسه تولى وجوده كليته فاستملك في مشاهدة نور الانوار وحصل له حضور المطلوب  
وراء الاستار شرفت بانفائه والجسد والروحى وان حصل له البقاء بذلك المشهود العيان بالعرفاء فيه فقد تمت له جهته  
الفناء والبقاء وصرح عليه طلاق اسم النور لا في حينه بل في حاله من مرتين ما لا يستغرق في المشهود بالكلية والاستهلاك فيه  
على الدوام واما الرجوع الى دعوة الخلق الى الحق غرضه ان يبين بان يصير باطنه مع الله سبحانه وظاهره مع الخلق  
فتتخلص النور من الظلمة المتدرجة فيا المتوجه الى المطاوع وليست بهذا المتخلص من اصحاب اليمين هو  
ان لم يكن له في الحقيقة ميمون لا شمال لكن اليمين والى بحاله وانسب بكماله فحاشا معيته البهيمية الخبيثة مع اشتراكها  
في اليمين والبركة كما وقع في شاة غرشاء كلياته يمين وتزلزلك الظلمة من ذلك نور في مقام العبادة  
واداء الطاعة ويعني بالنور الامكان في الروح بل خلاصته وبالظلمة المقيدة بالهيمه النفس كذا المراد بالباطن والظاهر  
فان قال قائل ان للادب المستهلكين ايضا شعورا بالعالم وتوجها اليه واخلاطه مع بنى نوعهم فما من  
الاستهلاك التوجه بالكلية على الدوام وما الفرق بينهم وبين المرجوعين الى العالم الدعوة قلنا  
ان الاستهلاك والتوجه بالكلية عبارة عن توجله روح والنفس عاجل اندراج النفس في انوار الروح  
كما امرت الاشارة اليه والشعور بالعالم ونحوه ان يكون باحواس القوي والجوارح التي هي بالتفصيل  
النفس فالحاصل المتخلص مستهلك في ضمن انوار الروح في مطالعة المشهود تفصيلا باق على الشعور سابق من غير طريق  
فتور فيه بخلاف المرجوع الى العالم فان نفسه بعد كونها مطمئنة تخرج من تلك الانوار للدعوة وتحصل له المناسبة  
مع العالم فقع الدعوة بسبب تلك المناسبة في معرض الاجابة واما ان النفس مجلدة وحواس ونحوها  
تفصيلها فلا ان النفس لما تعلق بالقلب مصنوع به وهو تعلق الروح تبوسط الحقيقة الجاهلية بقلبيته  
والفيوض الواردة من الروح تروا جمالا واولا عليها فتم تبوسطها الى سائر القوى والجوارح تفصيلها لخالفة وجوده  
في انفس جمالا فظهر الفرق بين الفريقين مما ينبغي ان يعلم ان الطائفة الاولى من ارباب السكينة الثانية من ارباب  
الصحو والغرفة الاولى والفضيلة الاخرى والمقام الاول مناسب للولاية والثاني للنبوة ثم فناء الله سبحانه بكمالاته  
الاولياء وشبها على كمال متابعة الانبياء مساواته لشرقا في سلامه على نبينا وعليهم على جميع جوانب الملكة المقترنين

هو العبد لا غير فالعلم بحال العبد عن مراد نفسه كليت لا يكون الرب مراده ولا يسبح محبته سبحانه في قلبه وهذه الدلالة لقصوى  
لا تحقق الا بعد الفناء المطلق المنوط بالتجلى لذاتى فان رفع الظلمات راسا لا يتصور الا بطلوع الشمس بانوارها  
فاذا حصلت تلك المحبة المعبر عنها بالمحبة الذاتية استوى عند المحب لتمام المحبوب وايلامه فحصل  
الاخلاص فلا يعبد ربه الا لاله لا لاجل نفسه من طلب التمام ودرع الايلام لانها عنده سواء وهذه رتبة المقربين  
فان الابرار انما يعبدون الله خوفا وطعنا واما راجعان الى انفسهم لعدم فوزهم بسعادة المحبة الذاتية فلا جرم يكون  
حسنات الابرار شيئا للمقربين فحسنات الابرار حسنات من وجبة سيئات من وجبة حسنات المقربين فحسنات  
محفنة نعم من المقربين من يعبد الله خوفا وطعنا ايضا بعد تحققه بالبقاء الاكمل وتنزلهم بعالم الاسباب لكن خوفهم  
وطمعهم غير راجعين الى انفسهم بل انما يعبدون طعنا لرفاهة سبحانه وخوفا عن سخطه تعالى وكذا انما يطلبون الجنة  
لانها محل رفاهة سبحانه لا لخطوط انفسهم وانما يستعيذون من النار لانها محل سخطه تعالى لا لدرع الايلام عن  
انفسهم لان هؤلاء الاكابر محزونون عن رقية الانفس صاروا خالصين لله سبحانه وهذه الرتبة اعلى من بين رتب  
المقربين ولصاحب هذه المرتبة نصيب تام من كمالات مقام النبوة بعد تحققة بمرتبة الولاية الاخامة ومن  
لم يتدرج الى عالم الاسباب فهو من الاولياء المستكملين فلا نصيب له من كمالات مقام النبوة فلا يكون هذا التكميل  
بخلاف الاول رزقنا الله سبحانه نعمة هؤلاء الاكابر بحضرة سيد البشر عليه اية الله واتباعه من الصلوات افضلها  
ومن التسليمات اكملها فان الموضع من احب الاسلام اول وآخر مكتوب بسبب نعيم رسل الى خواجة جهان  
في التحريض على متابعة سيد المرسلين متابعة خلفاء الراشدين عليهم من الصلوات اكملها و  
من التسليمات اتمها سلم الله تعالى عليكم وشرح صدركم وزكى انفسكم والان جلدكم كل ذلك بل جميع كمالات  
الروح والسر الخفى والاخفى منوط بمتابعة سيد المرسلين عليهم اية الله من الصلوات افضلها ومن التسليمات  
اكملها فعليكم بمتابعة وخلافة الراشدين لما دين المهديين من بعده فانهم نجوم الدرة وشمس لولايته  
فمن شرف بمتابعته فقد فاز فوزا عظيما ومن جبل على مخالفتهم فقد ضل ضلالا بعيدا البقية من المقصود لظواهر الاضطرار وحق  
المعشية لاني المرحوم الشيخ اساطان فالمتس من جنابكم مددكم وعانتهم فانكم حريون بذلك بل موفقون بقضاء ورجح  
اناس طار اذا الله تعالى توفيقكم وجعل الخير فيكم والسلام عليكم وعلى سائر من اتبع الهدى مكتوب بسبب وشمس رسل  
الى الشيخ العالم مولانا حاجي محمد اللها هورمي في بيان ان الشوق يكون لا يبرار دون المقربين مع علوم كتاب  
هذا المقام بمتابعة الله سبحانه واياكم على جادة الشريعة المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية ورد في الحديث

اسادات العظام والنقبا والكرام فيا ليت شعري ما حملته على هذه الاسم الشنيع البين شناعته والمسلم ينبغي ان يفر من هذه الاسم زيادة ما يفر من الاسم المملوك كيكره كل كره بهته لان هذا الاسم وسماه مبغوضان لله سبحانه ورسوله عليه الصلوة والسلام والمسلمون مأمورون بعداوة اهل الكفر والخلافة عليهم فالتحاشي عن مثل هذا الاسم القبيح واجب وما وقع في عبارات بعض المشايخ قد مر من الله تعالى اسرارهم في غلبات السكر من وجع الكفر والشريعة على شدائزنا واما مثل ذلك فمصرف عن اظهار ومحمول على التاويل فان كلام السكاري يحمل ويصرف عن اظهار المتبادر فانهم معذورون بغلبة السكر في ارتكاب هذه المخطوئات مع ان كفر الحقيقة نقص بالنسبة الى الحقيقة عند اكابر هؤلاء غير السكاري غير معذور في تقايدهم لا عندهم ولا عند اهل الشرع لان لكل شئ موسما ووقتا فاصح ذلك الشئ في ذلك الموسم وتجب في موسم آخر العاقل لا يقبل احدا على آخر فالتسوية من قبلي ان يغير هذا الاسم ويبدله باسم خير منه ويلقب بالاسلامي فانه موافق احوال والمسلم ومقابلة لتسابلي الاسلام الذي هو الدين المرضي عند الله سبحانه وعند الرسول عليه الصلوة والسلام واجتناب عن التهمة التي امرنا بالتقوية اقوام من موافق انتم كلام صادق لا غبار عليه قال سبحانه وبعد من خير من بشرك الاسلام على من اتبع الهدى مكتوب بسبب وجهارهم ارسال الى محمد فليج خان في بيان ان الصوفي كائن وان تعلق القلب لا يكون باكثر من واحد وان ظهور المحبة الذاتية يستلزم استواء الالهام والظلم من محبوب والفرق بين عبادة المرقبين وعبادة الابرار وكذا بين الاولياء المستمكنين وبين الاولياء المرجوعين الى دعوة الخلق سلمكم الله سبحانه دعاءكم بحمته سيد المرسلين عليه على آله الصلوات التسليمات المبركة مع من احب قطوبى لمن لم يبق بقلبه حب لاصح الله سبحانه ولم يرد الا وجهه تعالى وتقدس فيكون يوم مع الله جل سلطانه وان كان ظاهرا مع الخلق واقتضى بهم صورة وهو شان لصوفي الكائن البائن الكائن مع الله سبحانه والباين من الخلق حقيقة اذ المراد الكائن مع الخلق صورة والباين منهم حقيقة والقلب لا يتعلق بمحبة باكثر من واحد فالمراد بملحى بذكر الواحد لم يتعلق بما سواه محبة وما يرى من كثرة مراداته وتعدد تعلقه بمحبة بالاشياء المتكثرة كالمال والولد والرياسة والمرتبة وعند الناس فغلب ايضا محبوبا يكون الا واحدا وهو نفسه محبة هؤلاء فرع محبة نفسه فان هذه الاشياء لا يربها الا لنفسه لا لنفسه فاذا زالت محبة مع نفسه زالت محبة بالشيء ايضا فلهذا قيل ان المحجابين بين العبد والرب هو نفس العبد لا العالم فان العالم في نفسه غير مراد للعبد حتى يكون محجبا داخا المراد بالعبد هو نفسه فلا جرم يكون المحجابين

بجایار نهوشدید و غالب علی بایستب الی العبد الضعیف هذا بحجاب علی طریقه العلماء و العبد الضعیف فی جواب وجه  
 اخر متناسب طریقه الصوفیه و لکن تملک الاجوبه تقتضی نحو اسر من السکر و بدون السکر لا یحسن بل لا یجوز ان سکاری  
 معذور و فی رایب الصحو سؤلون و حالی الا ان الصحو الصوفی فلا یلیق بحالی ذکر ما هذا الحمد لله آخره الصاوة و السلام  
 علی نمیدانم و سرمد مکتوب بسبب لغت غلطی که در بیان مداحی طریقه نقشبندیه خلوی  
 نسبتین بزرگواران قدس شد تعالی اسرارهم الحمد لله و السلام علی عبادہ الذین اصطفی حضرت نامه گرامی که از روی  
 کرم نامزد این مجلس ساخته بودند و در آن متبع و سرور گردیدید سلامت با خند نمی خواهد که تصدیق ایشان بدید  
 بنیست که مداحی این سلسله علیه نقشبندیه نماید و مادریات اکابرین سلسله علیه قدس شد تعالی اسرارهم واقع  
 شده است که نسبت ما فوق همه نسبت با است از نسبت حضود آگاهی خواسته اند و حضوری که بزرگوار ایشان  
 معتبر است حضوری غیبت است که تعبیر زیاد داشت نموده اند پس نسبت این عزیزان عبارت از یادداشت  
 باشد و یادداشت که نعم قاضیون فقیر قرار یافته است بنی برین تفصیل است تجلی ذاتی عبارت از ظهور حضرت  
 ذات است تعالی و تقدس حضور آن سبحانه ملاحظه سما و صفات و شیون و اعتبارات آن تجلی را بر حق گفته اند  
 یعنی کلمه سیرتفاع شیون اعتبارات تحقق میشود و باز و در پرده شیون اعتبارات متواری میگردد پس برین تقدیر  
 حضور بے غیبت متصور نباشد بلکه لم یسیر حضور است و اغلب و قات غیبت پس نسبت نزد این عزیزان معتبر باشد  
 و حال آنکه تجلی را مشایخ سلاسل دیگر نهایت نهایت گفته اند و هرگاه این حضور دوام پذیر و اصل استوار قبول کنند  
 و همواره بی پرده سما و صفات و شیون و اعتبارات تجلی شود حضور بے غیبت خواهد بود پس نسبت این کابر را با نسبتها  
 دیگران قیاسی نیندود و بے تکلف فوق همه باید داشت این قسم حضور اگر چه پیشین کثرت مردم مستبعد نمایند اما سه هینا لا ربا  
 انعم نعمیها و لا عاشق اسکین ای تجمیع این نسبت علیا بر نیجه غایت پیدا کرده است که اگر فرضاً پیشین را بر  
 همین سلسله بزرگ گفته شود و تحمل که اکثر آنها در مقام انکار آیند و باور ندارند نسبتی که الحال در میان رباب غیون  
 بزرگ متعارف شده است عبارت از حضور حق است سبحانه و تعالی بر وجهی که از وصف ظاهر می شود و  
 منزه باشد و توجیه است معراجهاست شسته متعارف اگر چه نسبت فوق متوهم باشد و بظاهر دوام پذیر و این نسبت  
 در مقام جذبه فقط نیز متحقق میگردد و ذوقیت آنرا از وجه ظاهر نیست بخلاف یادداشت بمعنی سابق که حصول  
 بعد از تمامی جبه مقامات سلوک است و علودرجه آن بر هیچ احدی مخفی نیست اگر خفائی است و در  
 حصول او است و پس حامدی اگر از حسد انکار نماید و ناقصی از نقص مجود نماید معذور است و قاهر گردد

والقدر على الاطال شوق لا يبرر الى لقائي وانا ايهيم لاشد شوقا فاجبت الله سبحانه الشوق لا يبرر لان المقرين لواصلين  
 لا شوق لهم لان الشوق يقتضي الفقد والفقد في محقق مفقود لا يرى ان الشخص لا يتأق الى نفسه مع افراطه في حبه بعد  
 تحقق الفقد في حقه فالمقرب لو حصل الباقي بالله سبحانه الفاني عن نفسه حاله مع الله سبحانه كمال الشخص مع نفسه  
 فلا جرم لا يكون المتأق لا الا بر لا محبة قد ونفى بالابرا غير المقرب لو اصل سواد كان في الابتداء وفي الوسط  
 وبولقي منه مقدار حبة من خردلته ونعم ما قيل في الشعر الفارسي هـ فراق دوست اگر اندک ست اندک نیست  
 درون دیده اگر نعم دوست بسیار است ونقل عن الصديق الاكبر رضي الله تعالى عنه انه راى قارى يقرء القرآن  
 ويكس فقال هكذا كفعل ولكن قسمت قلوبنا هذا من قبيل ملوح بما يشبه الهم وسمعت عن شخى قدس سره  
 يقول ان انتهى لواصل بما يتنى الشوق والطلب لذى كان لاني الابتداء ولم رف الشوق مقام آخر اكمل من الاول  
 وحم منه وهو مقام الياس والعجز عن الادراك ان الشوق يتصور في المتصور فحيث لا توقع لا شوق واذا رجع  
 هذا الكمال الى الباطن فبما ان الكمال الى العالم رجوع القمري لا يعود الى الشوق ايضا وجود الفقد بالرجوع لان  
 زوال شوقه ما كان لوجود الفقد بل حصول الياس هو موجود بعد الرجوع ايضا بخلاف الكمال الاول فانه  
 يعود الى الشوق بمرجوع على العالم حصول الفقد الذي زال من قبل فحين وجدا الفقد بالرجوع حصول الشوق الذي  
 زال بزواله لا يقال ان مراتب الوصول لا يتقطع ابدا لا بد من فتيق بعد تلك مراتب فليتصور الشوق لانا نقول  
 عدم النقطع مراتب الوصول يعني على السائر تفصيل الواقع في الاسماء والصفات الشيون لا اعتبارا بهذا الساكن  
 لا يتصور في حقه نهاية ولا يزول عنه الشوق ابدا ونحن بصده هو انتهى لوصل الذي قطع تلك مراتب بطريق  
 الاجمال وانتهى الى ما لا يمكن التعبير عنه بعبارة ولا يشار اليه باشارة فلا يتصور ثم توقع اصلا فلا جرم يزول عنه الشوق  
 والطلب وهذا حال الخواص من الاولياء لانهم الذين مرجعوا عن منق لصفات وصالوا الى حضرة الذات تعالى  
 ولقد من بخلاف الساكنين في الصفات مفصلا والساكنين في الشيون مراتبا فانهم يمسون في التجليات بصفات  
 ابدا لا بد من مراتب الوصول في محقق ليست لا الوصول الى الصفات العروج الى حضرة الذات تعالى لا يتصور الا بالسير  
 الاحمال في الصفات والا اعتبارات ومن وقع سير في الاسماء بالتفصيل حبس في الصفات الاعتبار لم يزل  
 الشوق والطلب لم يفارق عنه لو جرد التواجد فاصحاب الشوق والتواجد ليسوا الاصحاب بالتجليات الصفات ليس  
 من التجليات لذاتية لم نصيب ما داموا في الشوق والتواجد فان قال قائل ما معنى الشوق من الله سبحانه وليس سبحانه  
 بمفقود شيئا قلت ذكر الشوق هنا يحتمل ان يكون من قبيل مفعلة المشاكلة وذكر الشدة فيه باعتبار ان كماله منسب الى الخبير

از مشرب گذارون و آن تاخیر را وسیله تأکید قیام لیل ساختن بسی سنگره باشد چه نزد صنفیه یعنی تنگای غنیم  
ادای نماز خفتن در آنوقت کمروه است هر ازین که بهت کلمه است تحریه راده و از زیر که ادای نماز خفتن را تا  
نصف لیل مباح داشته اند و از نصف آن طرف کمروه گفته اند پس کمروهی که مقابل مباح است کمروه  
تحریمی است و نزد شافیه در آنوقت ادای نماز خفتن جائز نیست پس بواسطه قیام لیل و حصول ذوق جمیعت  
در آنوقت ترک بایر یا گشتن بسیار سنگره است زیرا بی این غرض تاخیر ادای وتر هم کافوست و آن تاخیر تحریمت  
هم و تر در وقت نیک ادا سیاه بدو هم غرض قیام لیل و بیداری و وقت سحر میسر گردد پس ترک این عمل باید  
نمود و صلوات گذشته را قضا باید کرد امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه بواسطه ترک ادبی از آداب منوی نماز  
چهل ساله را قضا فرمود و بعد از آن استعمل که از آن حدث نموده باشد یا به نیت قربت استعمالش کرده باشد در وقت  
تجوید نمکنند که مردم آن آب بخورند که آن آب نزد امام اعظم نجس منظره است فقها منع خوردن آن آب  
کرده اند و خوردن آن کمروه داشته اند آری بقیه آب خور خوردن شفا گفته اند اگر از اعتقاد کسی طلباید  
از آن آب بدهند این فقیر را درین فقه درو علی مثل این است و واقع شده بود بعضی از یاران در واقعه نموده بودند که آب  
مستعمل و موقوف را بخورند و الاضرع عظیم الاحق خواهد شد هر چند دفع کرد فائده نکر و کتب فقهیه جوع نمود و غلصی پیدا شد  
که اگر بعد از تغلیث غسل نیت و قربت نکنند و مرتبه چهارم آب مستعمل نمیشود باین حیل تجویز نموده آب غسل چهارم  
را بی نیت قربت بخورند و او ایضاً مردم معتدل نقل کرده اند که بعضی از خلفاء شمار ایدان ایشان سجده میکنند  
بر زمین بوس هم کفایت نمیکند شفاعت این فعل ظن من الشمس است منع شان بکنید و تأکید منع تأیید اجتناب این  
قسم افعال را به کس مطلوب است علی الخصوص شخصی که با اقتدار خلق خود را بر آورده باشد اجتناب این قسم افعال و را  
اذا شد ضروریات است که مقلدان باعمال را اقتدا خواهند کرد و در بلا خواهند افتاد و ایضاً علوم این طائفه علوم احوال  
است احوال یوارث اعمال اند کسی را از علوم احوال میراث بود که اعمال را درست کرده باشد و بحق آن قیام  
نموده و اعمال را تصحیح و تمیز می شود که اعمال را بشناسد کیفیت عمل بدانند و آن علم احکام شریعت از نماز و روزه و سایر  
فرائض و علم معاملات و نکاح و طلاق و بیایات علم هر چه که حق سبحانه و تعالی بخواهد و واجب خداست و را بدان عوت فرمود است  
و این علوم اکتسابیه است از آنوقت آن بیگانه چاره نیست علم میان دو مجاهده است یکی مجاهده و طلب آن قبل از  
حصول و مجاهده دوم در استعمال آن بعد از حصول پس باید همچنانکه در مجلس شریف از کتب تصوف مذکور میشود و اکتب فقهیه  
مذکور میشود و کتب فقهیه جارات فارسی بسیارند مثل مجموعه خانی زعمرة الاسلام و کفر فارسی بلکه اکتب تصوف اگر مذکور شود باک نیست



این طائفه اطمینان قصور و حاشیاء شد که برآرم نربان این گله را به هم فیران جهان بسته این سلسله اند و به از حیدر  
چسان بگسلد این سلسله را و اسلام اولاً و آخراً مکتوب بسبت و مشتتم نیز خواهم نمک صدور یافت  
در عا و حال ما ببارتے تحریر یافته است که موهم تنزل و بعد است حرمت نامه گرامی که از روی کرم فرمود  
این مخلص ساخته بودند و در آن بتبع گردید و بمطالعہ شرف گشت چه نیتے ست که از ادان یاد گرفتار ان  
کنند و چه دوستے ست که رسیدگان غمخواری مجوران نایند و بخاره مجور چون خود را خیایان وصال نیافت  
بضرورت محمول زاویه بحجران گشت و از قرب گر نیتے لهدم آرام گرفت و از اتصال با انفصال قرار یافت چون  
در اختیار آزادی گرفتاری دید بمنت گرفتاری را گردید چون طمع خواهد زمین سلطان دین و خاک بر فرق لغت  
بعد ازین و عبارات نامربوط و اشارات پرانگده زیاده برین چه تصدیق ایشان نماید ثبوت الله تعالی و ایا کم  
علی متابعت سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها مکتوب بسبت و نهم  
بشیخ نظام حقانیری صدور یافته در بیان ترغیب در ادای فرائض و رعایت شستن اذات حلت مبالغات  
در ادای نافله در جنب فرائض و منع نمودن از ادای نماز خفتن نصف اخیر از شب منع کردن از تجویز نمودن  
خوردن آب مستعمل و وضو و منع کردن از تجویز نمودن مریدان که سجده کنند و عصا الله سبحانه و ایا کم عن تعصب  
و التمسع و نجابا و ایا کم عن التلمع و التماسع بجمرة سید البشر المتقی عنه ربح البصر علیه علی آله من الصلوات التما  
من التسلیات اکملها مقربات علل یا فرائض اند یا نوافل نوافل و از حجب فرائض هیچ اعتبار نیست دای فرضی از  
فرائض و وقتی از اوقات باز ادای نوافل هر سال است اگر چه بیت فاعل و استود هر نفلی که باشد از صلوٰه و موم  
و ذکر و فکر و اشغال نیما بلکه گوئیم که رعایت سنتی از شستن آداب عین دای فرائض نیز همین حکم دارد و مقول است که روزگار  
ایلمونین حضرت فاروق رضی الله عنه نماز باید و اجماعت گزار و ند و از فراغ صلوٰه در قوم نگاه کرد و نه شخصی از صحابه  
خود و را نوقت نیافتند فرمودند که فرائضی بجماعت حاضر نشد حاضران عرفی کردند که او اکثر شب بیدار میا خد  
تخل که در نیت خوابش برده باشد فرمودند که اگر تمام شنباب بیکرد و نماز باید و اجماعت میگزار و بهتر می بود  
پس رعایت ادبی و احتیاط را کرد و هی اگر چه تنهوی باشد فکیف تحریر بمزاتب ذکر و فکر و مراقبه توجه بهتر باشد آری  
این مورد این رعایت اعتبار اگر چه فقهنا و خود را عظیم و بد و نه خرافات و هشام تصدی و انکی در حجاب کوه چنان که  
تصدق جبال عظام از ذهاب بطریق نقل بمزاتب بهتر است رعایت ادبی از آداب و تصدق آن داگ  
شلا آنرا به فقیر قریب دادی نیز بمزاتب از ان بهتر است پس نماز خفتن را در نصف اخیر



شاید ازین توهم خلاص نشوند آنجا کسی نگوید که بقا بالله عبارت از یافتن مجرای دست علی حق تعالی و تقدیر حق تعالی است  
 اگر این معنی از بعضی عبارتین توهم مستفاد شود از جواب گوئیم که این بقا در مقام مجذبه بعضی را بعد از استملاک  
 واضح محال که بشیبه فناست دست میدهد و اگر نقشبندی قدس الله تعالی اسرار هم فیض از آن بوجود عدم  
 میکنند و این پیش از فناست این باز دلی متصور نیست بلکه واقع است گاهی اورا زوی می ستانند  
 و گاهی باز سید هندی بقا میگوید از فنا می تمست از زوال مصکون و از غفل محفوظ است فنا می ایشان فنا  
 دائمی است در عین بقا فانیست و در عین فنا باقی فنا و بقا که زوال پذیرند از جمله احوال و تلویات است  
 و در ماسخن بعد از او نه چنین است حضرت خواجہ نقشبند قدس الله تعالی فرموده اند وجود عدم بوجود شریعت  
 خود میکنند اما وجود فنا بوجود بشریت خود نمیکند پس هر آینه وقت ایشان دائمی باشد و حال ایشان سرمدی  
 بل لا وقت لهم و لا حال کار ایشان با سوختن اوقات است معامله ایشان با محول احوال پس قبول زوال  
 مخصوص بوقت و حال گشت و آنکه از حال و وقت گذشت از زوال محفوظ ماند ذلک فضل الله و توفیق  
 ایشان و الله ذو الفضل العظیم کسی گمان نکند که دوم وقت باعتبار بقا و اثر آن وقت از تعیین غیره اطلاقی  
 کرده اند لاهل لدوام تعیین بوقت و الاستمرار بنفس احوال ان اظن لا یفنی من الحق شیدا بل نقول ان بعض اظن  
 انهم سخن بطویل آنجا میدبر اصل سخن گوئیم که چون مجال سخن در فضای قدس بر روی جل شانه نیست پس در مقام  
 بندگی و ذل و انکسار خود سخن کنیم مقصود از خلقت انسانی ادای وظایف بندگیست اگر در بند و در وسط عشق و محبت  
 داده اند مقصود قطع تعلق اوست از مادیات جناب قدس جل سلطانه عشق و محبت هم از مقاصد نیستند  
 از برای حصول مقام عبودیت اند بنده خدا جل شانه وقتی شود که از گرفتاری و بندگی غیر او تعالی تمام  
 خلاص شود عشق و محبت وسیله انقطاع پیش نیستند لهذا نهایت مراتب بیت مقام عبودیت است  
 و در درجات ولایت فوق عبودیت مقامی نیست در مقام خود را با مولای خود هیچ مناسبت نمی یابد  
 الا الاحتیاج من جانب الاستغناء و الا تم ذاتا و صفه من جانب المولی تعالی و تقدس نه آنست که ذات  
 او تعالی و صفات خود را با صفات او غر سلطانه و افعال خود را با افعال او سلطانه هیچ وجه مناسبت و اند اطلاق  
 خلقت هم از جمله مناسبات است ازین هم تنزه مینمایند او را سبحانه خالق و خود را مخلوق میدانند پیش ازین  
 هیچ چیز جرات نمی نمایند توحید فعلی که جمعی را در انشاء راه دست نمیدهد و قاعل جز حق را سبحانه نمی یابد  
 این بزرگواران میدانند که خالق این افعال کیست نه بهائیان فعال کلین سخن خود نزدیک است که بنزد

که آن باحوال علق دارد و در قال در نمی آید و از کتب فقهی مذکورنا شدن احتمال فرودار در زیاده چو اطناب ناید  
 و تعلیل بدیل علی اکثره اند که پیش تو گفتیم غم دل ترسیمیم که دل زرده شوئی رتبه سخن بسیارست: و زینا  
 سبحانه و ایام اتیل عصبه علیه و علی آنکه صلوات و التسلیات مکتوب سسی ام در بیان شهود آفاقی و انفسی و تفرقه  
 در میان شهود انفسی تجلی صوری و در بیان علو شان مقام عبدیت و مطابقت علوم آن مقام با علوم شرعی  
 و مایا سب ذلک ملا محمد صدیق که از جمله قدیم انجمنستان این درگاه است میفرمودند که این مکتوب نیز از  
 تها نیر صوری و ریافت است شرف کلام الله سبحانه کمال الاتباع المحمیدی و زینکم بالزبی البینی المصطفوی علیه و علی آنکه  
 من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها انیدم چه نویسم اگر سخن از جناب قدس مولای خود لقمانی و تقدس  
 بر زبان می آید محض کذب و افترا کرده باشم جناب کبریای او از آن بلند ترست که زبان زدن مثل من  
 بهره گوی گوی و چون از بچون چه گوید محدث از قدیم چه جوید مکانی در لامکانی تا چند بود بیچاره از بیرون خود حیرتی  
 ندارد و در مادی خود گذر کند در دسه گریس نیک بس بد بود و اگر چه چهری تانت ندر خود بوده انحضرم  
 در سیر انفسی که نهایت کار میر شود میرست حضرت خوابه بزرگ خوابه نقشبند قدس الله تعالی سر الاقدس فرمودند  
 این اندر بعد از فنا و بقا هر چه می بینند و هر چه می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خودست  
 و فی انفسکم افلا تبصرون پیش ازین هر سیر که هست داخل سیر آفاقی است که حاصلش بیجا صلی است  
 اطلاق لفظ بیجا صلی نسبت بمحصل اصل مطلب است و الا آن نیز از جمله شرائط و معومات است از شهود انفسی  
 کسی در توهم نمیفتد و آند در رنگ شهود تجلی صوری که در نفس تجلی است تخیل نکند عا شاو کلا تجلی صوری  
 هر قسم که باشد داخل سیر آفاقی است و در مرتبه علم یقین حاصل است و شهود انفسی مرتبه حق یقین است که نهایت  
 مراتب کمال است اطلاق لفظ شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا همچنانکه سلطان ایشان بچون  
 و بچگونه است نسبت ایشان بآن مطلب نیز بچگونه است بچگونه است بچگونه است بچگونه است بچگونه است بچگونه است  
 تکلیف بی قیاس است رب الناس را با جان ناس و نیک گفتیم ناس را نشتاس و ناس غیله ز جان جان  
 شناس و نشتاس تو هم اتقا دشود انفسی باشود و صوری مذکور حصول بقا شخص است در هر دو مقام چه تجلی  
 صوری هستی نیست اگر فی الجمله رفع قیدی از قیودی نماید اما تا حد فنا نمیساند پس بقیه وجود سالک آن تجلی حاصل  
 است سیر انفسی بعد از فنا اتم و بقای کمال پس لا جرم از قلت معرفت تفرقه در میان این دو بقای تو انند که دنیا  
 حکم با تجلی نمایند اگر معلوم کنند که بقای ثانی نزد ایشان معبره بقای الله است و آن وجود را وجود موهوب حقانی میگویند

می نماید آن شخص ناقص ازین فقیر التماس نمود که آنچه حقیقت است درین باب بخدام ایشان بنویس که مردم  
ازین نقل تاجه فراگیرند و در سوطن یافتند که این بعضی نقل اتم اجابت بمسئله بچند کلمه متصداً گشت مخدوما  
لکرمه معتقد فقیر از خوردی با مشرب اهل توحید بود و الد فقیر قدس سره بظاہر بر همین مشرب بوده اند  
بر سبیل دوام همین طریق اشتغال داشته اند با وجود حصول نگرانی تمام در باطن که بجانب مرتبه بی کیفی  
داشتند و بحکم ابن الفقیه نصف الفقیه فقیر را ازین مشرب از روی علم حفظ و افر بود و لذت عظیم داشت  
تا آنکه حق سبحانه و تعالی بعضی کرم خویش بخدمت ارشاد نپایای حقائق و معارف آگاهی سید الدین  
الرمی شنید و مولانا و قبلتنا محمد باقی قدس الله تعالی سره رسانید و ایشان بفقیر طریقه علیه نقش بندید  
تعلیم فرمودند و توجیه بلخ بحال این مسکین مرعی داشتند بعد از ماسته این طریقه علیه در اندک مدت توحید  
و جوئے منکشف گشت و غلوی درین کشف پیدا شد علوم و معارف این مقام فراوان ظاهر گشتند و کم  
و قیقا از وقایع این مرتبه مانده باشد که آنرا منکشف نگردانند و قائل معارف شیخ محی الدین ابن العربی  
را که این معنی لایح ساختند و تجلی ذاتی که صاحب فصوص از بیان فرموده است نهایت عروج جز آنرا نمیدانند  
و در شان آن تجلی میگوید و ما بعد هذا الا العدم المحض بآن تجلی ذاتی مشرف گشت و علوم و معارف آن  
تجلی را که شیخ مخصوص بنجامت الولا یتیه میداند نیز به تفصیل معلوم شد و سکر وقت و غلبه بر حال درین توحید  
بحدی رسید که در بعضی عیضا که بحضرت خواجہ نوشته بود این دو بیت را که سر سر سکر است نوشته بود در بار  
ای درینا کین شریعت طلب اعمالی است بدلت کافری و ملت ترسائی است بدکفر و ایمان زلف و  
روئے آن پیری زیبائی است بدکفر و ایمان هر دو اندر راه مایکتائی است بدو این حال تا مدت مدید  
داز شهو و سنین انجامید ناگاه عنایت بینایت حضرت جل سلطانند در پیر غیب عرصه ظهور آمد و پیر ده  
رو پوش بچونی و بیچونگی را بر انداخت علوم سابق که مبنی از اتحاد و وحدت وجود بوده اند و بر والی  
آوردند و احاطه و سریان و قرب محبت ذایت که در آن مقام منکشف شده بود دستگیر گشتند و بهتدین معلوم گشت  
صانع راجل شان با عالم ازین نسبتها سزاکوره هیچ ثابت نیست احاطه و قرب و تعالی علمی است چنانچه  
مقرر اهل حق است شکر الله تعالی هم و او سبحانه با هیچ چیز متجسس است دوست تعالی و تقدس و عالم او سبحانه  
بچون و بیچگونه است و عالم سر سر بدراغ چونی و بیچونی تسمیع چون را عین چون نتوان گفت  
واجب تعالی را عین ممکن نتوان خواند قدیم هرگز عین حادث نشود متعین العدم عین جائز العدم

رساند این را بنمائے واضح گردانیم مثلاً شعبده بازی در پرده نشسته صورتهاے جماد چند را در حرکت  
 می آرد و افعال غریبه در آنجا می نماید جماعت که حدید البصرند میدانند که جاعل این افعال در آن  
 صورتهاے جمادی آن شخص پرده نشین است اما مبشرین افعال ایمان صورت اندکند میگویند که صورت  
 متحرک است نمیگویند که شعبده باز محرک است نفس الامر درین حکم محقق اند شریع انبیا علیهم الصلوات  
 و التسلیمات بهمین حکم ناظر اند و حکم بوحث فعل از جمله سکریات است بل بحق الصریح ان افعال  
 متعدد و خالق الافعال واحد و همچنین است که علومی در توحید وجود گفته اند بنی اکن بر سکر و قس  
 و غلبه حال است علامت درستی علوم که نیت مطابقت است با صریح علوم شرعی که سر مو تبا و درست است سکر است  
 و بحق با حقیقه علم این ان بل السنه و الجماعه و ما سوی ذلک از ندقته و اسما و سکر و وقت و غلبه حال درین  
 تمام مطابقت در میان عبدیت میسرست و در ما و رای این بخوی از سکر متحقق است مع گریه گویم شرح  
 آن بی روشد + شخصی از خواجه نقشبند قدس سره سوال کرد که مقصود از سلوک چیست فرمودند  
 تا معرفت اجمالی تفصیله گردد و استدلال کشفی شود نفوذند که تا معرفت زائد بر معارف شرعی حاصل  
 کند اگر چه در راه امور زائد پیدا می شوند اما اگر بنیایت کار رسانند آن زوائد بسیار نشو و میگردند و همان معارف  
 شرعی بر وجه تفصیل معلوم میگردند و از ضیق استدلال به فضا می طلاق کشف می آیند یعنی همچنانکه نبی علیه الصلوات  
 و السلام آن علوم را از وحی اخذ میکرد این بزرگواران بطریق الهام آن علوم را از اصل خدای کنند علماء  
 این علوم را از شریع اخذ کرده بطریق اجمال آورده اند همان علوم چنانکه انبیا را علیهم الصلوات و السلام  
 حاصل بود تفصیلاً و کشفاً ایشانرا نیز همان پنج حاصل میشود اما آنه و تبعیته در میان است باین قسم کمال  
 از ادبیا اکل بعضی ایشان را بعد از قرون متطاو له و از منته قبا عده انتخاب میفرمایند و خاطر بود که یک مسئله  
 اجمالی استدلال را مفصل نویسم اما کاغذ کوتاهی کرد شاید حکمت خداوندی جل سلطان درین بوده باشد السلام  
 مکتوب سسی و یکم شیخ صوفی صدور یافته در بیان حقیقت ظهور توحید وجودی و قرب و معیت ذاتی  
 او تعالی و تقدس و گذشتن ازین مقام با بعضی اسوله و اجوبه که تعلق تحقیق این مقام دارند ثبنا الله سبحانه  
 و تعالی علی شایسته سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیما  
 اکملها شخصی که در مجلس شریف ایشان بود نقل کرد که یکی از درویشان میان شیخ  
 نظام تنانی سری در آن مجلس ازین فقیر مذکور ساخت و گفت که او انکار وحدت وجود

از دو قسم سابق است و داخل دائره حال است هر چند مطابق نفس الامر و موافق شریعت نیست و تعلیق آن بشریعت و نفس الامر کاف محض است در رنگ تکلفات بار و فلسفیه که سلاسل نه میسوزانند که اصول فاسده خود را بقوانین شرعیه مطابق سازند کتاب خوان الصفا و مثل الی زین قبیل است غایه مافی الباب خطای کشفی حکم خطای اجتماع وی دارد که ملاست و عتاب از ان فروع است بلکه یک جهل و درجات صواب در حق او تحقق است اینقدر تفاوت دارند که مقلدان مجتهد محمّد دارند و درجه از درجات صواب بر تقدیر خطای نیرمی یا بند بخلاف مقلدان اهل کشف که سخط و نیستند و از درجه صواب بر تقدیر خطای محروم اند چه امام و کشف بر غیر محبت نیست و قول مجتهد بر غیر محبت است پس تقلید دل بر تقدیر احتمال خطا جائز نباشد تقلید ثانی بر تقدیر احتمال خطا جائز است بلکه واجب شود بعضی از سالکان که در مریای تعینات کونیه است نیز از قبیل احکام سابقه است و این شهود را شهود وحدت در کثرت نامیدند زیرا که واجب تعالی و تقدس که بیچون و بیگانه است هرگز در مریای چونی نگنجد و در مجای چندی نمی آید لامکانی در مکان گنجایش ندارد و بیچون را بیرون و اثره چون بایست لامکانی را مادی مکان باید طلبید آنچه در آفاق و انفس دیده میشود آیات او نید سجانه و تعالی و تقدس قطب اثره ولایت یعنی حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند که هر چه دیده شد و شنیده شد دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلامه لا اله الا الله باید کرد و بیست در تنگنای صورت معنی چگونگی گنجد و در کلبه گدایان سلطان چه کار دارد و صورت پرست غافل معنی چه داند آخر گویا جمال جانان پنهان چه کار دارد و اگر گویند که در عبارات اکثر شایخ چه نقشبندی و چه غیر ایشان واقع شده است که صریح است در وحدت وجود و قرب سمیت ذاتیه و در شهود و وحدت در کثرت و احدیت در کثرت جواب گویم که این حوال و شهود توسط احوال ایشان را روی داده باشد و بعد از آن ازین مقام گذرانیده باشد چنانچه این فقیر از احوال خود در مقدمه نوشته است جواب دیگر آنست که جمعی را با وجود نگرانی تمام در باطن بجانب احدیت صرف ظاهر ایشان که کثرت بین است بآن حکام و آن فهمو مشرف میسازند و در باطن نگران احدیت اند و در ظاهر شاہد مطلوب بند در کثرت چنانچه از حال والده خود خبر داده است در اوایل این مکتوب و تحقیق این جواب تفصیل در رساله در تحقیق مراتب وحدت وجود نوشته شده است این مقام محل زیادتى براى آنچه مذکور شدند ابرونه گفته شود که چون در نفس فرو وجودات متعدده باشند و قرب و احاطه ذاتیه نباشد

نگردد و انقلاب حقائق محالست عقلاً و شرعاً و محنت عملی که بر دیگرے متمتع است اصل او را سا عجب است  
 که شیخ محی الدین و تابان اودات واجب تعالی را محمول مطلق میگویند و محکوم علیه حکمی نمی دانند و مع  
 ذلک احاطه ذاتی و قرب و معیت ذاتی ثبات می نمایند و ما هو الا حکم علی لذات تعالی و تقدس فاصوب  
 ما قاله العلماء من اهل السنه من القرب العلمی الا احاطه العلمیه و در زبان حصول علوم و معارف منافی مشرب  
 وجودی این فقیر را اضطراب تمام بود که در این توحید امر دیگر عالی تر نیست تبضع و زاری دعا میکرد  
 که این معرفت زائل نگردد تا آنکه عجب تمام از روی کار زائل گشتند و حقیقت کما یبغی منکشف شد علوم گشت  
 که عالم هر چند مرایای کمالات معناتی است و مجالی ظهورات اسمائی اما مظهر عین ظاهر نیست ظل عین اصل نه  
 چنانکه در سبب اهل توحید وجودی است این محبت بنیانی واضح گردد مثلاً عالمی ذو فنونی خواست که کمالات  
 متنوعه خود را در عرصه ظهور جلوه دهد و خفایای مستحسنة خود را در عرض وضوح آرد ایجاد حروف و اصوات نمود  
 و در مرایای آنها آن کمالات مخفیة ظاهر ساخت درین صورت نتوان گفت که این حروف و اصوات که  
 مجایه و مرایای آن کمالات مخفیة شده اند عین آن کمالات انبیا محیط آن کمالات اند بالذات  
 یا قریب اند آنها بالذات یا معیت دارند بلکه نسبت در میان دالیه مدلولیه است حروف و اصوات  
 ایشان دوا میباشند بر آن کمالات و آن کمالات بر طرف اطلاق خود اندازان نسبتاً که پیدا شده است  
 از روی ادبام و خیالات است فی الحقیقت زان نسبتاً هیچ ثابت نیست لیکن چون در میان آن کمالات  
 داین حروف و اصوات مناسبت ظاهریه و مظهریه و مدلولیه و دالیه متحقق است همین مناسبت بعضی را بواسطه  
 بعضی عوارض باعث حصول آن نسبتهاست و همی میگردد و نفس الامر آن کمالات از جمیع این نسب محروم است  
 و با محن فیه نیز غیر از علاقه دالیه و مدلولیه و ظاهریه و مظهریه نیست عالم علم بر خود مانع خودست تعالی و تقدس  
 مظهرست مظهر کمالات اسمائی صفاتی و اسمی و همین علاقه بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث بعضی احکام  
 و همی میگردد و بعضی را اکثر مراقبات توحید بر این احکام می آرد که صورت آن مراقبات در تخلیقه نقش می بندد  
 و بعضی دیگر را علم توحید و فکر آن نحو می آرد و ذوق بآن احکام می بخشد و این دو صورت توحید معلولند و داخل  
 دائره علم بحال کاسه ندارند و بعضی دیگر را منشای این احکام غلبه محبت است که بواسطه اشتیاق  
 محبوب غیر محبوب از نظر محب می خیزد و جز محبوب هیچ نمی بیند نه آن که در نفس الامر غیر محبوب هیچ نیست  
 که آن مخالف حسن عقل و شرع است و گاهی همین محبت باعث حکم با حاطه و قرب ذاتی میگردد و این قسم توحید علی

که از هر دو جهت جذبه و سلوک جداست نه جذبه را با دسائش سلوک را بآنی تعلق این مقام بس مقام فکرن است  
 اصحاب آن سرور علیه و علی آرد علیهم من الصلوات افضلها ومن التسلیات اکملها یا این مقام ممتاز از باین است  
 عظمی اشرف صاحب نیمقام را امتیاز تمام است از ارباب مقامات دیگر مشایخته با یکدیگر کمتر دارند بخلاف مقام  
 دیگر که با یکدیگر مشایخته دارند و لو بوجه دون وجهین نسبت از گذشت اصحاب کرام در حضرت مهدی علیه السلام  
 بر وجه اتم ظهور خواهد یافت انشاء الله تعالی از مشایخ طبقات حرم شد بجهانی که کسی ازین مقام خبر داده است تعلیم  
 که از علوم و معارف آن سخن کرده باشد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم غایه مافی ابواب  
 اصحاب کرام را این نسبت غور الوجود در اول قدم ظهور می آید و بر بحال میرسد و دیگر را اگر باین دولت  
 مشرف سازند و بر قدم نسبت اصحاب کرام تربیت دهند بعد از قطع منازل جذبه سلوک و طی عاوم و  
 معارف آنها باین دولت عظمی استسعد خواهد گشت و از ابتدا ظهور این نسبت مخصوص برکت صحبت سید البشر است  
 علیه و علی آله الصلوات و التحیات و البرکات و التسلیات ما تواند بود که از متابعان و نیز کسی باین برکت مشرف  
 سازند تا صحبت او نیز در ابتدا سبب ظهور این نسبت علیه گردد و فیض روح القدس را باز در فرایده دیگران  
 هم بکنند آنچه میسر گردد و در وقت درین نسبت با هم اندراج النهایه فی البدایه تحقیق شود چنانکه در صورت  
 تقدم جذبه بر سلوک تحقیق است زیاده برین بیان گنجایش ندارد و شعور من بعد از امداد صفا به واسطه  
 احاطه لیه و اجمال به بعد از اگر ملاقات واقع شد از جانب ستمحان منظمه منسجم استماع در یافت شمه ازین مقام  
 انشاء الله تعالی در عرض ظهور خواهد آرد و هم بجهانی الموفق در باب بعضی از یاران قلمی فرمودند این فقیر از ولات  
 ایشان در گذر ایند حق سبحانه و تعالی ارحم الراحمین است عفو فرماید یا یاران را نصیحت فرمایند که در حضور و غیبت  
 در مقام آزار نباشند و تغیر و ضاع خود نکنند ان الله لا ینظر الی القوم حتی ینظروا بالانفسهم و از اول و الله یقوم سوا فلان و له  
 و الهی من و نه من و ال در باب بیان شیخ الهدایه و خصوصاً نوشته بود نقد فی شرح مضامین قد نیست اما درست از تفسیر  
 وضع خود مشار الیه را در کار است که اندر کتبه استشفاع فرغ نداشت است بهر تقدیر فقیر از جانب خود در مقام  
 گذشت جانبی بگریه ایشان دانند دیگر سرسند را متزل خود تصور فرمایند علاقه محبت و نسبت هم پیرگی ناز از  
 قبیل است که با موعار فیه گسته گردد و زیاده چه نویسد و السلام مخدوم زاده و سائر اهل بیت بدعا مخصوصند بعد  
 تسوید این قلمه خاطر زحمت که مخرب در باب ولات یاران و عفو از ان اصح تر نویسد که در جمال بهام است غفر  
 شود و مخدوم عفو بر تقدیری مطلوب متصور است که آن جماعه آن افحاح را بدیدند در مقام است و الله اعلم



و شهود و وحدت در کثرت مطابق واقع نباشد پس حکم این بزرگواران کاذب باشد چه غیر مطابق واقع  
 و نفس الامرست زیرا که جواب گوئیم که این بزرگواران باندازه شهود خود این حکم کرده اند و رنگ آنکه  
 شخصی حکم کند بآنکه صورت زید را در مراتب دیده ام این حکم نیز مطابق واقع نیست چه در مراتب آن  
 صورت را ندیده است چه صورت در مراتب اصلا نیست تا دیده شود آن شخص را درین حکم عرفا کاذب  
 نگویند هر چه مطابق نفس الامر نباشد که او درین حکم معذور است و علامت کذب زوی مرفوع است که  
 مرسابقا مقصود از اظهار احوال که شایان استناده است تا دانسته شود که اگر قبول و وحدت وجود بوده است  
 از کشف بوده است نه از روی تقلید و اگر انکار است هم از انعام است گنجایشش نگارند و در چند بر غیر محبت نیست  
 جواب دیگر از برای دفع شبهه کذب آنست که افراد عالم باید گیر در بعضی موارد مشترک دارند و در بعضی دیگر امتیاز  
 و همچنین است اشتراک ممکن با واجب تعالی و تقدس در بعضی امور عرفیه هر چند بالذات ممتاز اند پس  
 بر تقدیر غلبه محبت مابدا امتیاز از نظر مخفی میگردد و مابدا اشتراک در نظر نمایان پس درین صورت اگر حکم بعینه یکدیگر کنند  
 مطابق واقع خواهد بود و کذب را اصلا محال خواهد ماند و احاطه ذاتی و مثل آنرا نیز بر همین قیاس باید کرد  
 والسلام مکتوب سی و دوم بر مرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان کمال که مخصوص باصحاب  
 کرام است رضوان الله تعالی علیهم و از اولیا کم کس به آن کمال مشرف شده است و در  
 حضرت مهدی بوجه اتم ظهور خواهد یافت و آن کمال فوق نسبت جذب و سلوک است  
 و در بیان آنکه کمال مناعت بتلاحق انکار است زیادتى آن به نتایج انظار نسبت پیراگر بهمان  
 صرافت بماند موجب نقصان است مرید رشید تواند که آنرا کامل سازد و مایه سبب ذلک التفات نامه  
 گرامی و دریافت شد سبحان الله و المنة که در افتادگان از یاد نرفته اند و به قریب مذکور میگردد و در  
 یاری هیچ خاطر خود شاد و مسکن باز عدم دریافت نسبت خاصه بر شکر علیهم السلام نوشته اند و سبب آن پسند  
 محمد و شرح امثال بن خندان بطریق تهور بلکه تقریر هم مناسب نمائی نماید و در فهم کسی چه آید و از اینجا چه آید  
 حضور بشرط حسن ظن با طول صحبت بهر پنج که باشد در کار است بدو خط اقتاد است و شبهه باید و خوش  
 مهتابه + تا با تو عکایت کنم از هر بابی اما حکم سوائی را جوابی باید اینقدر و اینماید که هر مقالم را  
 علوم و معارف دیگر است و احوال و مواجید دیگر در مقامی مناسبی که توجه است و در مقام دیگر تلاوت  
 و نماز است مقامی مخصوص بنجد است مقامی بسلوک مقامی باین هر دو دولت متمیز است مقامی

اما علم نشان در حق ذاتی ایشان نافع نیاید هر چند تایید شریعت و تقویت ملت برای ایشان مترتب است اما  
 گاه است که این تایید و تقویت از اهل فجور و ارباب فتنه هم می آید چنانکه سید ابنای علی و علی الصلوات و تسلیمات  
 از تایید آن مرد فاجر خبر داده اند فرموده ان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ پارس اند  
 که از مسین آهین هر چه باور سدر زر گردد واد فی حد ذاته بر حجره خود ست و همچنین آتش که در سنگ ناله موج  
 عالم را از آن آتش حصول نافع است اما آن سنگی فی ازان آتش درونی بے نصیب اند بلکه گوئیم که این علم  
 در حق و ذات ایشان مضر آمد که محبت را بر ایشان تمام ساختن شد الناس عندنا یوم القيمة عالم لم  
 یسفه الله بله جگانه مضر نباشد علیکنه نزد خدا می عزوجل عزیز است و اشرف موجودات انرا وسیله دنیا  
 و دنیا زمال و جاه و ریاست ساخته اند و حال آنکه دنیا نزد حق تعالی ذلیل و خوار است بدترین مخلوقات پس خدا  
 را عزوجل خوار ساختن ذلیل و اسفانه عزت و ادن بغایت مستقیم است فی الحقیقت معارضه است بحق بجان  
 و تعالی تدریس افتاق و فتنی نافع آید که خالصا لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه جب جاه و ریاست و حصول مال و  
 رفعت خالی باشد و علامت این خلوص بهر دنیا ست بی رغبت بودن است از دنیا و ایضا علمای که باین بلا  
 مبتلا اند و محبت این دنیا که قمار علمای دنیا اند ایشانند علماء سوء و فاسق مردم و اصولی بی حال آنکه ایشان خود را  
 مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و بحسبون الله علیهم السلام کاذبون است خود علمای شیطانان  
 ذکر الله اولنگ خرب شیطان الا ان خرب شیطان هم انما سرور غریزی شیطان لعین را دید که فارغ نشده است از  
 تحلیل و اغوا خاطر جمع ساخته آن عزیز سر را بر سید لعین گفت که علماء سوء این وقت در نیکو را بمن و عظیم کردند  
 مرا ازین مهم فارغ ساختند و اسحق درین زمان هر سستی بد آئینی که در امور شرعیه اقع شده و هر فتور می که در توحید  
 ملت دین ظاهر گشته است همه از شومی علماء سوء است فساد نیا ایشان روی علماء که از دنیا بے رغبت اند و از محبت  
 و ریاست مال رفعت آزاد از علماء آخرت اند و در دنیا بنیای علیهم الصلوات و تسلیمات بهترین خلایق ایشانند که فردای  
 قیامت سیاهی ایشان بخون شهید می فی سبیل الله وزن خواهند کرد و باین سیاهی خواهد چربید و نوم العلماء عباده  
 در شان ایشان تحقق ست ایشانند که جمال آخرت در نظر شان مستحسب و قباحیست و یا شائبه ایشان مشاهد گشته اند و نظر  
 بقا دیدند و این را بدایع زوال قسم یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند شهود عظمت آخرت  
 خمره شهود جلال الایزال ست و ذلیل داشتن دنیا و ایضا از لوازم شهود عظمت آخرت ست لکن دنیا و الآخرة  
 صرمان ان نصیت احدیها عظمت الآخرة اگر دنیا عزیز است آخرت خوارست و اگر دنیا خوارست

انگیزش ندارد و نوشته بودند که پیر دستگیر قدر سره این مقام را بشمارد تا اینجا عیشخامداد سپرده بودند و این سخن بیانی میطلبید اگر بپردازن با معنی گفته اند که تربیت جماعت طالبان بکند و در ستایش شمع نبخشیند ممنوع است و در مرتبه اخیر ملاقات بفقیر حضرت ایشان فرموده بودند که شما تجویز بکنید که شیخ الهمداد از جانب ما رفته به بعضی طالبان مشغولی بگوید و احوال بعضی را ببارساند که ما را تاب حضور طلبیدن و مشغولی گفتن و احوال پرسیدن نیست فقیر درین باب هم متوقف بود چون ضرورت شد فقیر هم آن قدر تجویز نمود این هم تبلیغ از جنس سفارت محض است علی الخصوص که نیتی بر ضرورت باشد و ضرورت بقدر بقدر با پس آن سفارت هم مخصوص بزبان حیوة ایشان باشد بعد از آن حال ایشان مشغولی گفتن و حاصل طاسبلان برسیدن داخل خیانت است نوشته بودند که نسبت پیر دستگیر باقی ماند یعنی زیادتی دفعه ایشان پذیر و محمد تکمیل صناعت بهلا حق افکار است بخوی که سیب و بدو افکار متاخران آنرا چند زیاد کرده است بهمان طریقت ماندن خود من نقص است نسبتی که حضرت خواجه نقشبند داشتند در زمان حضرت خواجه بلبل الخاق قدس الله تعالی سرهاست علی هذا القیاس علی الخصوص که حضرت خواجه ما در صد تکمیل این نسبت بوده اند و از تمام نمیدانستند که اگر حیوة و فایم کرد باراده خداوندی جل سلطان این نسبت را تا یکجایی بردن سعی کردن در عدم زیادتی آن ملا نسبت و فقیر نمیداند که این نسبت چه طور باقی خواهد ماند شما خود نسبت علیحدّه دارید نسبت ایشان ماس ندارد و این سخن مکرر در حضور ایشان متفحص شده بود شیخ الهمداد فقیر نسبت را چه دانند که حیثیت بخوی و حضور قلبی داشت دیگر آنرا هم معلوم نیست که چه حالت است بر پا دارند آن نسبت کیست انما یدتا فقیر هم مد آنکس باشد و اوقات اعتبار میکنند که خیالی اند صدقی ندارند شیطان دشمن قوی است از تسویلات و امن متعسر است لا من عصمه الله تعالی و از نسبت بهای مکتبه نوشته بودند محمد و ما آن سلب کردن با اختیار نبود چنانکه در حضور مذکور شده بود اما حال هم آن سلبت حال خود است زائل نشد آن زائل تصور کردن خیال است و از یک زوال شنبو زبان حالت کاری ندارد اگر می راکه میسازند و آتش زوئی را میگیرد بعد از آن در افتن هم آوازی درو میماند نمیتوان گفت که هنوز آتش روی مکنونست قانع را اعتبار نیست این سخن اگر موز و پوشیده است منتظر باشند فردا انشاء الله تعالی ظهور خواهد یافت چون شما بماند نوشته بودید و بضرورت در جواب آن سخن گفته شد و الای تقریب سخن کردن میسر نشد مکتوب سی و سوم به ملا حاجی محمد لاهوری صدر یافت بیان مذکور علی و سوا که محبت دنیا گرفتار اند و علم و وسیله حصول دنیا ساخته دور مدح علما و زاهد که ادینا بے رغبت گشته اند علما محبت دنیا و رغبت در آن کلف چهره جمال شانست خلایق را اگر چه از ایشان حصول فوائد است

اطلاع حقیقت این جواب هر خسته کمال فردا و لیا را الله را مسلم است که مراتب سلوک بتفصیل گذرانیده بنهایت  
النهایت رسیده اند بهیت هر گدائی مرد میدان که شود و پیشه آخر سلیمان که شود و اگر بمحض فضل  
ایزدی تعالی شأنه نظر بصیرت صاحب دوتی را بتفصیل مرتبه و جوب علی حسب مکان کشاید مطامع  
اصول این جواب هر را در آن موطن نیز نمایند و در این جواب هر صغیر و کبیر را در رنگ ظلال آن جواب حقیقت معلوم نماید  
رع این کار و دست کنون تا اگر رسد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم منع از اظهار حقایق عالم  
امروا وسطه وقت آن معانی مکنونه است تا هر کونه نظر از اینجا چه فرایک و در علم که بشود و ما و تیم من العلم  
الاقلیل مشرف اند ازین ماجرا گاهند رع بنیالارباب النعم نیمیاه مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز  
در نه در مجلس ندان خبر نیست که نیست و السلام علیکم و علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه  
و علیهم من الصلوات و التسلیمات تمهید داد و مهانثانیاً بخاطر آمد که از جواب هر مقدمه علیاً نیز به تحریر آورده شود  
باید دانست که ابتداء آن جواب از صفات اضافیه است که کالبر از رخ بین الوجوب و الامکان اند  
و فوق اینها صفات حقیقه که روح را از تجلیات اینها نصیب است و قلب را بصفات هفتافیه تعلق است  
و بر تجلیات اینها مشرف است و بقیه این جواب هر علیاً که فوق صفات حقیقه اند داخل دایره حضرت ذاتی اند  
تعالی و تقدس لهذا تجلیات این مراتب سه گانه تجلیات ذاتیه میگوند بمنزله انجا را بمنزله مصلحت نیست  
رع قلم انجا رسید و سرشکست مکتوب سی و پنجم بمیان حاجی محمد اموری صدر یافت در میان محبت  
ذاتی که انعام و ایلام و انعام برابر است بخانا الله سبحانه و دایا کم عن ریح البصر بحر متهد البشیر علیه علی  
آله الصلوات و التسلیمات مقصود از سیر و سلوک ترک کینه نفس ماره است و تطهیر آن از عبادت آله باطله  
که ناشی است از وجود هوای نفسانی بخانی میسر شود و حقیقت جز یک معبود بر حق تعالی و تقدس قبله  
توجه نماند و هیچ مقصدی بر وی نگزیند چه از مقاصد دینی و چه از مطالب دنیاوی مقاصد دینی هر چند اجناس  
است اما کار بر آست مقررین آنرا سیه میدانند و جز یکی را مقصود نمی شمارند این دولت البسته بحصول قنات  
و تحقق محبت ذاتی که در آن موطن انعام و ایلام مساویست از تعدیه بنحوان التذات است که از تنم اگر پشت را  
خواهند برای آن خواهند که محل رضای اوست تعالی و تقدس و طلب آن مرضی اوست غرض طاعت و  
و درخ پناه برای آن جویند که مقام سخطه بویست تعالی به مقصود از پشت طلب خط نفس است و نه قرار  
از دوزخ بواسطه بخ و محنت چه هر از محبوب است نزد این بزرگواران مرغوب است و عین مطلوب

آخرت عزیزست مجمع این دو امر از قبیل جمع اضدادست ما احسن الدین فی الدنیا لو اجتماع آری جمعی از مشایخ  
از خود و بایست خود تمام برآمده اند بواسطه بعضی نیات حقانیه اختیار صورت اهل دنیا نموده اند و ظاهر آن  
می نمایند و فی الحقیقت هیچ تعلق ندارند و از همه فارغ و آزادند رجال لا تلیم تجارة ولا بیع عنکم لکن تجار  
و بیع ایشان مانع ذکر خدا نیست در عین تعلق باین امور ولی تعلق اند حضرت خواجہ نقشبند فرموده اند تقدیر شد تعالی  
سرو الاقدس که در بازار منیا تا جرعه را دیدیم که پنجاه هزار دینار کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظه  
دل او از حق بیخانه غافل نگشت مکتوب سسی و چهارم نیز بحاجی محمد لاهوری صدور یافته در بیان  
جواهر عالم امر بطریق بسط و تفصیل مباحث ممکن تقدیر سعادت و آبرین وابسته با بتاع سید کونین است علیه علی که  
من الصلوات افضلها و من التسلیمات کملها فلسفی که دیده بصیرت در کمال متابعت صاحب شریعت علیه علی  
اگر الصلوة والسلام و التمجید مکتوم نشده است از حقیقت عالم امر بنا نیست فضلا عن ان یکون شعور  
عن مرتبه الوجوب تعالی و تقدیر نظر کوتاه او مقصور بر عالم خلق است و در اینجا نیز تمام است جواهرش که  
انتخابات نموده اند همه در عالم نفس و عقل را که از مجردات شمرده است از نادانی است نفس نا طاقه خود همین نفس  
اشاره است که به تدریج محتاج است و بالذات هست او بدینا نیست پستی است بعالی و امر او را به نسبت تجرد او  
مناسب است و عقل خود او را که نمیکند از معقولات مگر امور بی را که بحسب مراتب مناسبت دارند بلکه حکم محسوسات پیدا  
کرده اند اما امری که بحسب مناسبت ندارد و شبه مثال و در مشاهدات پیدا نیست دراک عقل نمی آید  
و بنده و بکلید عقل نمیکشاید انداز نظر از احکام بیچونی کوتاه است و در غیب محض گمراه و این علامت  
عالم عقل است عالم امر را و بیچونی است توجیه بیچونی اینها عالم امر از مرتبه قلب است فوق قلب هیچ  
است و فوق روح است و فوق سرخی است فوق خفی است و خفی است بیچونه عالم امر را که جواهر خمس گویند گنجایش  
دارد و از کوتاه نظری خدق زیره چند فراتر آید و در جواهر انکاشه است و در احوال این جواهر خمس عالم امر اطلاع بر خلق  
اینها نصیب کمال تابان محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه علی آله و سلم و چون در عالم مغیره انسانست نمونه است  
از آنچه در عالم کبیر است در عالم کبیر نیز احوال این جواهر خمس ثابت باشد عرش حمید مبدا این جواهر کبیر است در رنگ  
قلب النبیان باین مناسبت قلب را نیز عرش الله تعالی گویند و باقی مراتب جواهر پنجگانه فوق العرش برین  
ست در میان عالم خلق و عالم امر و در عالم کبیر در رنگ قلب انسان که برین است در میان عالم خلق  
و عالم امر در عالم مغیره قلب عرش اگر چه در عالم خلق ظاهرند اما از عالم امر بدین مناسبت بیچونی و بیچونگی دارند

فاتحه خواند و السلام مکتوب سنی و مفتح بنی محمد خیری صدر یافته تحریریں بر تبارع سنت سینہ علی صاحبها  
 الصلوٰۃ والسلام و التمجید و در ترغیب بمحصل نسبت نقشبندیہ قدس لہ تعالیٰ السلام سر ہم اسلئے شریف و جب  
 لطیفہ گزار روی کرم امداد فرمودہ بودند بطالہ آن مسرود و مفتح گردید استقامت و ثبات خود بیون طریقہ علیہ  
 نقشبندیہ نوشتہ بودند الحمد للہ سبحانہ علی ذلک حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بکرت اکابر این طریقہ علیہ ترقیات  
 بے نہایت کرامت فرماید طریق ایشان کبریت احرست دینی بر متابعت سنت علی مصدر رہا الصلوٰۃ والسلام  
 و التمجید این فقیر ز نقد وقت خود می نویسد کہ مدتہا از علوم و معارف و از احوال و مقامات در رنگ بر نیسان  
 رختند و کاریکہ باید کرد بنہایت اللہ سبحانہ کردند و احوال روزی نمائندہ است الا انکله حیای سنتی از سنن مطہرہ  
 علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التسلیمات نمودہ آید و احوال و مواجید طریق ربان بق راسلہم باشد باید کہ باطن  
 را بنسبت خواہا قدس لہ تعالیٰ السلام سر ہم معمور داشتہ ظاہر را بکلیت متابعت سنن ہر تعلق و فہمین اند  
 مسرورہ کار نیست غیرین ہمہ ہیچ نمائندہ بگمانہ را در وقت اول او انما لہ الاعشاء و رستان کہ ثلث شب  
 تاخیر در آن سجب ست درین امر فقیر بے اختیارست نخواہد کہ بیرون تاخیر را در اداے صلوٰۃ گنجایش باشد  
 و عجز بشریت مستثنیست مکتوب سنی و مفتح بنی محمد خیری صدر یافتہ در گرفتاری بذات  
 بخت تعالیٰ و تقدس کہ منہ است از اعتبار اسما و صفات و شیون و اعتبارات و در مذمت بما عہ  
 ہا رسیدگان کہ چون را بچون تصور کردہ بآن گرفتار مانده اند و در تفاوت اقدام اہل فنا کہ مرتبست  
 بران تفاوت علوم و معارف و امثال آن مکتوب شریف رسید موجب فرحت گشت حق سبحانہ و تعالیٰ  
 ہموارہ با خود دارد و یک محظہ با غیر خود نگذارد و ہرچہ مادون ذات بختست تعالیٰ شانہ بعبودیتست گرچہ  
 اسما و صفات باشد و آنکہ متکلمین صفات را لا ہو و لا غیرہ گفتہ معنی دیگر دارد و از غیرہ غیر مصطلح خواستہ اند  
 و بآن معنی نفی خاص کردہ اند نہ بمعنی مطلق و نفی خاص مستلزم نفی عام نیست و از ان ذات غر سطاہ جز بسلوب  
 تعبیر نمیتوان کرد دران مرتبہ ہرچہ اثباتست الحادست و بہترین تعبیرت و جامع ترین عبارات لیسئلہ  
 شے است کہ زبان فارسی ترجمہ آن بچون و بیگونہ است و قلم و خشت و معرفت را باد سبحانہ راہ نیست ہرچہ  
 می بینند و میداند و می شناسند غیر دست تعالیٰ بآندا گرفتاری گرفتاری بخیل و دست پس نفی آن لازم  
 باشد و تحت کلمہ لا آندہ آورده اثبات آن ذات بچون و بیگون را بہ کلمہ لا اللہ میاید کرد و این اثبات  
 ادلاہ تقلیدست و آخر بہ تحقیق و بعضی ارباب سلوک بنہایت کارنا رسیدہ چون بچون تصور کردہ اند

کل یا فعله المحبوب خیر حقیقت اخلاص محبوب انجام است میدرد و خلاصی زانکه بلبله انجام حاصل میشود و کلمه توحید ازین  
 زمان درست می آید و بدو شرط اعتقاد بی محبت ذاتی که بے ملاحظه مساوی صفات بے توسل انعام و اکرام  
 محبوب است کار در خلل است و فحاشی مطلق بی این محبت شرک سوز دست نمیدهد مثنوی عشق آن فحشاء است  
 که چون برفروخت بهر چه جز مستحوق باقی جمله سوخت و تیغ لا در قتل غیر حق بلند و در نگرزان پس که بعد از چه ماند  
 ماند الا الله باقی جمله رفت و شاد باش و عشق شرک سوز رفت مکتوب سی و ششم نیز با حاجی محمد لا هوری  
 صد و ریافت بر بیان آنکه شریعت متکفل جمیع سعادات دنیوی و اخروی است مطلبی نیست که در حصول آن با و  
 شریعت احتیاج افتد طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و مانیا سبب لک محققانند سبحانه و ایاکم حقیقه انفس  
 المصطفوی علیهما جمعا الصلوة والسلام و التیمه و بحرم الله علیه قال میا شریعت را سبب جز دست علم و عمل در اخلاص است این  
 هر سبب جز و تحقق نشوند شریعت تحقق نشود و چون شریعت تحقق شد رهنمای حق سبحانه و تعالی حاصل گشت که فتن جمیع  
 سعادات دنیوی و اخروی است رضوان من الله که پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیوی و اخروی آمد و مطلبی نماند که  
 ماورای شریعت در آن مطلب احتیاج افتد طریقت و حقیقه که صوفیه بآن ممتاز گشتند هر دو خادم شریعت اند و تکمیل  
 جز ثالث که خلاص است پس مقصود از تحصیل آن هر دو تکمیل شریعت است نه امر دیگر درای شریعت احوال و مواجبه علمی  
 و معارف که صوفیه را در اثنا در راه دست میدهند نیاز مقاصد اند بل و با هم و خیالات تربی بها اطفال طریقه از  
 جمیع اینها گذشته مقام رضا باید رسید که نهایت مقامات سلوک و جذبه است مقصود از طریقت و حقیقت و راه  
 تحصیل اخلاص نیست که مستلزم مقام رضا است تجلیات سه گانه و مشاهدات عارفانه گذراننده از هزاران یک را بدو  
 اخلاص مقام رنای سرساند کوه اندیشان احوال و مواجبه از مقاصد می شمردند و مشاهدات و تجلیات را از مطالب  
 می انکارند لاجرم گرفتار زندان و بهم و خیال میمانند و از کمالات شریعت محروم میگرددند که علی الفسحون مدعویم  
 بجنبی ایام من بشیاء ویدی ایام من منیب آری حصول مقام اخلاص و مول بر تبهنا منوط بطی این احوال مواجبه است  
 و مربوط به تحقیق این علوم و معارف پس نهائیات مطلوب باشند و مقدمات مقصود حقیقت این معنی بعدتر  
 حبیب الله علیه و علی آله الصلوة والسلام برین فقیر بعد از ده سال کامل درین راه بوضوح انجام مید و شاهد شریعت  
 کما ینبغی جلوه گشت هر چند از اول گرفتاری احوال مواجبه نداشت و غیر از تحقق حقیقت شریعت مطلبی در نظر نمود  
 لیکن بیازده عشره کماله حقیقت امر که ما هو یظن و آمد الحمد لله علی ذلک حمد اکثر اطیبا مبارکافیه مبارک علیه فوفت مغفرت پناهم  
 سیاه شیخ جمال جمیع اهل سلام رابعه خرن و فقره است مخدوم زاد های ایشان را از جانب فقیر غرض نموده



فقیر ازین عبارت معنی توحید نمی فهمد و بعلماء در فهم معنی آن موافق است درستی اینها فوق درستی ارباب  
توحید معلوم گشت کل میسر لما خلق له هر کس را بر کارے ساختند انچه برین کس است و لابد است  
و بان سگفت امتثال او امر و انما از نواهی است ما انکم الرسول فخذوه و ما انکم عنه فانتهوا و اتقوا الله و چون  
ما مور با خلاص است و آن بقیضا صورت نمی بندد و بی محبت ذاتیه متصور نمیشود و لاجرم تحصیل مقدمات  
فنا که مقدمات عشره است میباید کرد و اگر چه فنا موهبت محض است اما مقدمات و مبادی آن بسبب  
تعلق وار اگر چه بعضی باشند که بحقیقت فنا ایشان را مشرف سازند بے آنکه کسب مقدمات آن نمایند  
و بریاضات و مجاہدات حقیقت خود را صفای سازند و روح حال و از دو صورت خالی نیست یا بصوف  
المواقف او را باز دارند یا بتکمیل ناقصان بعالم بازگردانند بر تقدیر اول میخورد مقامات مذکور واقع  
نمیشود و از تفصیل تجلیات اسمائی و صفاتی بخیر است و بر تقدیر ثانی چون در عالم باز گردانند سیر بر تفصیل  
مقامات واقع میشود و تجلیات بی نهایت او را مشرف میسازند صورت مجاهده دارد اما فی الحقیقت در  
کمال ذوق و لذت است بظاہر ریاضت است باطن بغم و لذت رع این کار دولت است کنون تا کمال رسیده  
گفته نشود که چون اخلاص از جمله مورات واجبه الامثال باشد حقیقت آن بی فنا تحقق نمیشود پس علماء و ارباب  
وصلیاء و اخیار که بحقیقت فنا مشرف شده اند بترک اخلاص عامی باشند زیرا که گوئیم که نفس خلایص ایشان  
حاصل است اگر چه در ضمن بعضی افراد اخلاص باشد و بعد از فنا کمال اخلاص تحقق میشود و جمیع افسراد  
شامل میباشند و لهذا گفته شده است حقیقت اخلاص بی فنا صورت نمی بندد و نه گفت که نفس اخلاص  
بی فنا تحقق نمیشود مکتوب سی و نهم نیز شرح محمد خیر میورد و ریاضت در میان آنکه مدار کار بر قلب است  
از مجر و اعمال صوری و عبادات رسمی کاری نمی کشاید و امثال آن حق سبحانہ و تعالی از یادون خود عرض  
و بجناب قدس خود اقبای از زانی فراید بجز مرتبه سید البشر محمد زین العابدین علی آله الصلوات  
و التسلیمات مدار کار بر قلب است اگر از دل بنیاد و سیمانه گرفتار است خراب است و بتر است  
از مجر و اعمال صوری و عبادات رسمی کارے نمی کشاید سلامتی قلب از اتفقات بما سوای  
او تعالی و اعمال صامحه که بدن تعلق دارند و شریعت بانیان آن امر فرموده هر دو در کار است  
دعوے سلامت قلب بے اتیان اعمال صامحه بدنیہ باطل است همچنانکه درین نشاء روح  
بے بدن غیر متصور است احوال قلبی بے اعمال صامحه بدنی محال است بسیارے از

و شهود و معرفت را با و راه داده اند را با تقلید براتب ازینها بهترند چه تقلید بنیامقبتس از مشکوه و نوزوت  
ست علی صاحبها الصلوات والتسلیمات که خود خطا را با و راه نیست و مقتدای آن جماعت نارسیدگان شرف  
غیر صحیح است رع بنین تفاوت را از کجاست تا کجا بی تحقیقت آن جماعه منکر ذاتند که اگر ثنات شهود  
ذات نیکند آنرا نمیدانند که نفس ثنات عین انکار است امام سلیمان امام اعظم کوفی رضی الله تعالی فرموده است  
سبحانک یا عبدناک حق عبادتک لکن عرفناک حق معرفتک ای عدم حق عبادت خود و ظاهرا هرست لیکن  
حصول حق معرفت بنا بر آنست که نهایت معرفت در ذات تعالی شانه جز آن نیست که بنحوی و بنچگونگی  
بشنا سنده ولی گمان نبرد که درین معرفت عام و خاص بتدی و منتهی مستوی لا اقدم اند گوئیم که اوفز  
نکرده است میان علم و معرفت بتدی را علم است و منتهی را معرفت معرفت جزیه فنا نمیشد و این دولت جز  
فانی را میسر نشود مولوی میفرماید شتوی بچاکس تا نگردد و این فنا نیست ره در بارگاه کبریا پس چون  
معرفت درای علم باشد باید دانست که امریست درای دانش متعارف که تعبیر از آن بعرفت میکنند و اگر  
بسیط نیز میگویند شعر فریاد مافظ این همه آخر بر زده نیست بهم قصه غریب حدیث عجیب هست به مشنوی  
اتصالی بے تکلف بے قیاس بهست رب الناس را با جان ناس به لیک گفتیم ناس را شناس ناس نه  
ناس غیر از جان جان شناس نه به و چون در فنا نیز اقدام متفاوت اند اجرم منتهیان را نیز در معرفت  
تفاضل باشد کیسه فنا می وی اتم است معرفت وی اکمل است و کسیکه درون دست در فنا درون دست  
در معرفت علی هذا القیاس سبحان الله سخن کجاست بایسته از بیجا صلی و نامرادی و بی استقامتی و ناثباتی  
خود می نوشتم و از دوستان مددی و معونته طلب میکردم مرا لما شالین سخنان چه مناسبست بیت آگه از حق  
چون نیست چنین به چه خبر دار از چنان و چنین به اما هست بلند پایه و طینت سرای نیکند از که بیان های دنیه  
و سربای های سفید فرو آید بلکه و التفات نماید اگر میگوید از و میگوید اگر چه هیچ نمیگوید و اگر می جوید و را  
میجوید اگر چه هیچ نیاید اگر حاصلی دارد و او را دارد اگر چه هیچ ندارد و اگر و اصل است او را و اصل است -  
اگر چه بے حاصل است در عبارات بعضی اکابر قدس الله تعالی امر را هم العلیه که شهود ذاتی واقع  
شده است معنی آن بر غیر از باب کمال ظاهر نیست نارسیدگان را فهم آن معنی محال است  
در نیاید حال پنجه هیچ خام به پس سخن کوتاه باید و السلام به عنوان نامه یکم  
هو الظاهر هو الباطن منزه کرده بودند محمد و ما هو الظاهر هو الباطن در ست اما چندانگاه است که

و اگر چه تکلف میرسد پس فی الحقیقت باطن کمالیقت و حقیقت مستم و کمال ظاهر آمد که شریعت است  
 پس سالکان سبل طریقت و حقیقت را اگر در انتهای راه اسور یک نظر با شریعت در جنگ ندیده باشند  
 و ظاهر سازند مبنی بر سکر و قت و غلبه حال است اگر از آن مقام گذرانند و بصحو آزند آن منافات بالکلیه  
 مرتفع میشود و آن علوم متفاده تمام همپا و نشور میگردد مثلاً جمیع از سکر با حاطه ذاتی قائل گشته اند و بالذات  
 حق را تعالی و تقدس محیط عالم میدانند این حکم مخالف آرای علمای اهل حق است ایشان با حاطه را عالمی قائل اند  
 فی الحقیقت آرای علما بصواب اقرب است هر گاه همین صوفیه قائل باشند بآنکه ذات حق تعالی و تقدس  
 هیچ حکم محکوم نمیکرد پس حکم در وی با حاطه و سریان نمودن مخالف آن قولست و احمق که ذات او تعالی  
 بچون و بچگون است هیچ حکم را بوی راه نیست آنجا حیرت و نادانی است و در آن موطن جهل و غرور است  
 و سرگردانی محض حاطه و سریان را در آن جناب قدس چه یار اگر آنکه از جانب صوفیه که قائل باین احکام اند  
 اعتذار نموده شود که مراد ایشان از ذات تعین اولست و چون آنرا از اندیشه تعین نمیدانند آن تعین را عین ذات  
 میگویند و آن تعین اول که بمعن واحد است در جمیع ممکنات ساریست پس حکم با حاطه ذاتی درست آمد  
 و بما یقینه نیست باید دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علما و اهل حق بچون و بچگونه است و ما سوا ی  
 او هر چه است بروی زاید است آن تعین هم اگر نزد ایشان ثابت شود نیز زید خواهد بود و از دایره  
 حضرت ذات بچون بیرون خواهند دانست پس با حاطه او را ذاتی نخواهند گفت پس نظر علماء و از  
 نظر آن صوفیه بلند آمده و ذاتیکه نزد آن صوفیه است نزد این علماء داخل ما سوا ی است همین  
 قیاس است قرب و معیت ذاتی و موافقت معارف باطن با علوم شریعی ظاهر بتمام و کمال بحدیکه در حقیر  
 و فقیر مجال مخالفت ندارد در مقام صدقیت است که بالاتر مقام ولایت است فوق مقام صدقیت مقام  
 نبوت است علوی که بنی را علیه الصلوة والسلام بطریق وحی آمده است صدیق را بطریق امام منکشف  
 گشته است در میان این دو علم غیر از فرق وحی و امام نیست پس مخالفت را چه مجال باشد و در ادون  
 مقام صدقیت هر مقامی که باشد بخوی از سکر متحقق است مصحح تمام در مقام صدقیت است  
 و پس تو فرق دیگر در میان این دو علم آنست که در وحی قطع است و در امام ظن زیرا که وحی توسط  
 ملک است و ملائکه معصوم اند احتمال خطا در ایشان نیست و امام اگر چه محل عالمی دار و آن قلیب است  
 و قلب از عالم امر است اما قلب با عقل و نفس بخوی از تعلق متحقق است و نفس هر چند به تزکیه

ملحدان اینوقت این قسم دعویٰ مینمایند بخانا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء بعد ته حبیبه علیه الصلوٰۃ والسلام  
 والتحیة مکتوب چهلیم نیز به شیخ محمد خیری صدور یافت در بیان تحصیل مقام اخلاص که جزو نیست  
 از اجزای غلظت شریعت و در تکمیل این جزو طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و امثال آنها نحمدہ و نصلی  
 علی نبیہ وسلم محمد و ابعد از طے منازل سلوک و قطع مقامات جذبہ معلوم بشد که مقصود از این میر و سلوک تحصیل  
 مقام اخلاص است که مربوط بقنای لیه آفاقی و انفسی و این اخلاص جزو نیست از اجزای شریعت  
 چه شریعت راسته جزو است علم و عمل و اخلاص پس طریقت و حقیقت خادم شریعت اند و در تکمیل جزو و که اخلاص است  
 حقیقت کار این است اما فهم هر کس اینجا رسد اکثر عالم بخواب و خیال آرمیده اند و یگوز و موزیکه افغانوده  
 از کمالات شریعت چه دانند و حقیقت طریقت و حقیقت چه رسد شریعت را پوست خیال میکنند  
 و حقیقت را مغز میدانند نمیدانند که حقیقت معامله حبیبیت به ترات صوفیه مفرور اند و با حواله و  
 مقامات مفتون ہدایم اللہ سبحانہ سوا الطریق والسلام علینا و علی عب اللہ الصالحین مکتوب چهل و یکم  
 شیخ درویش صدور یافتہ در ترغیب بتابعیت سنت سنیہ مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام  
 والتحیہ در بیان آنکہ طریقت و حقیقت متمم شریعت اند و در بیان علوم شرعیہ و علوم صوفیہ  
 کہ در مقام صدیقیت کہ اعلاے مراتب ولایت است فائض میگردد اصلا مخالفت نیست  
 و انیاسب ذلک حق سبحانہ و تعالیٰ ظاہر و باطن را بتابعیت سنت سنیہ مصطفویہ علی صاحبہا  
 الصلوٰۃ والسلام والتحیہ متحلی و متفرین گرداناد بجزئۃ البنی و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات  
 محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ واکہ وسلم محبوب رب العالمین است ہر چیز کہ خوب و مرغوب است  
 از برای مطلوب و محبوب است لهذا حق سبحانہ و تعالیٰ در کلام مجید خود میفرماید انک علی خلق  
 عظیم و نیز میفرماید تعالیٰ و تقدس انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم و نیز فرمودہ تعالیٰ و تقدس ان ہذا  
 صراطی مستقیم فاتبعوه ولا تتبعوا السبل غلظت اورا علیہ الصلوٰۃ والسلام صراط مستقیم خواندہ ما سواے  
 اورا داخل سبل گردانیدہ و از اتباع آن منع فرمودہ و آن سرور فرمودہ علیہ الصلوٰۃ والسلام اظہار الشکر  
 و اعلا ما خلق و ہدایت ہم خیر الہدی ہدی محمد و نیز فرمودہ علیہ الصلوٰۃ والسلام ادنی ربی فاحسن تا دسیبہ  
 و باطن متمم ظاہر است و کمال آن سرورے بایکد گیر مخالفت ندان و مثلاً دروغ بزبان نا گفتن شریعت است  
 و از دل نفی خاطر کذب نمودن طریقت و حقیقت است اگر این نفی بہ تکلف و تحمل است طریقت است

وویل لمن حرم من هذه الدولة القسوى بقية المرام انكته جناب خوي اعزني میان مظفر ولد مرحوم شیخ گھورن  
از مردم اعیان و بزرگ زاده اند جمع کثیر با ایشان وابسته اند محل ترجمت زیاده چه تصدیق نماید والسلام  
علیکم و علی من اتبع الهدی مکتوب چهل و سوم سیاوت پناه نقابت دستگاه شیخ فرید بخاری صد دریافت  
در بیان انکه توحید دو قسم است شهودی و وجودی و انچه لابد است توحید شهودی که فنا بان مربوط است  
و توحید شهودی بعقل و تشرع مخالفت ندارد و بخلاف توحید وجودی و اقوال شایع که ناظر به توحید شهودی اند  
باید فردا در تاحالفت را گنجایش نباشد و توحید شهودی در مرتبه عین الیقین است که مقام حیرت است  
و چون از آن مقام میگذرد بحق الیقین میسرند از امثالین احوال تماشایی مینمایند و مانیا سب ذلک  
من لا سوله والا جوبه و التمثيلات الموضحة سلمکم الله تعالی و سبحانه و عظمکم عما یحکم و صانکم عما شاکم توحید سی که  
در انشاء راه این طالع علیه را دست میدهد و دو قسم است توحید شهودی و توحید وجودی توحید شهودی  
یکی دید نیست یعنی شهود ساک جزیکه نباشد و توحید وجودی یک موجود دانستن غیر و را سعدم و شستن  
و با وجود عدمیت مجالی و مظاهر آن یکے پنداشتن پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین مد و شهودی از قسم  
عین الیقین توحید شهودی ز ضروریات این راه است چه فنا بی این توحید متحقق نمی شود و عین الیقین  
بے آن میسر نمیشود زیرا که رویت یکے با استیلا و ستانم عدم رویه ماسوی اوست بخلاف توحید وجودی که  
نه چنین است یعنی ضروری نیست چه علم الیقین بے آن معرفت حاصلست چه علم الیقین مستلزم نفی ماسوای  
اونیست غایه مافی الباب مستلزم نفی علم ماسوای اوست در وقت غلبه استیلائی علم آن یکے مثلاً شخصه  
کو یقینی لوجود آفتاب پیدا کرد استیلائی این یقین مستلزم آن نیست که ستاره بار و در آن وقت منتفی و معدوم  
داند اما و قیقه آفتاب را دید البتہ ستاره را نخواهد دید و مشهود و جز آفتاب نخواهد بود درین زمان که ستاره بار را نمی بیند  
میداند که ستاره معدوم نیستند بلکه میدانند که مستند است و در شمعان نور آفتاب مخلو بند این شخص با جماعه که  
نفی وجود ستاره هادران وقت کنند در مقام انکار است میدانند که آن معرفت غیر واقع است پس توحید وجودی  
که نفی ماسوای یک ذات است تعالی و تقدس عن عقل و تشرع در جنگ است بخلاف شهودی که در یکے ویدن  
بهم مخالفت نیست مثلاً در وقت طلوع آفتاب ستاره بار انفی کردن معدوم دانستن مخالفت است اما ستاره هادران  
وقت ناویدن هیچ مخالفت نیست بلکه آن ناویدن بواسطه غلبه ظهور نور آفتاب و ضعف بعرضائی اگر بعرضائی بنوعان  
آفتاب تحمل شود و قوت پیدا کند ستاره بار از آفتاب جدا نمیدانین یدر حق الیقین است پس قول بعضی از شایخ

مطینہ نگشته است اما بیت هر چند که مطینہ گردد و ہرگز ز صفات خود نگردد و پس خطا را و ران موطن  
 مجال پیدا شد باید دانست کہ در ابقاء صفات نفس با وجود اطمینان او فوائد و منافع است اگر نفس  
 بالکل از طور صفات خود ممنوع باشد راہ ترقی سدد و میگردد و روح را حکم ملک پیدا  
 میشود و مجوس در مقام خود میگردد و ترقی او بواسطہ مخالفت نفس است اگر در نفس مخالفت نماند  
 ترقی از کجا شود و سرور کائنات علیہ من التحیات اتمتا و من التسلیات اکملتا و قتی کہ از جہاد کفار  
 مرجعت میفرمودند رجعتنا من الجہاد الا صغرا لے الجہاد الا کبیرا و بالنفس را جہاد اکبر ہے فرمودند  
 و مخالفت نفس درین موطن تبرک غریمت ادنے ست بلکہ بارادہ آن ترکیبت مہما کن تحقق ترک  
 ہم متصو نیست و بہان ارادہ آنقدر ندانست و بیشیانی و التبا و تفرع بجناب قدس خداوندے  
 جل سلطانہ دست سید ہر کہ کار یک سالہ مثلاً و یک ساعت میسر شود بر سر اصل سخن و ہم مقرر  
 در ہر چیز کہ اخلاق و شائل محبوب یافتہ میشود آن چیز نیز بہ جمعیت محبوب محبوب مے گردد و بیان  
 این رمزست در کریمہ فاتحونی یحبکم اللہ پس در متابعت او علیہ الصلوٰۃ والسلام کوشیدن منجبر  
 بہ مقام محبوبیت آمد فعلے کل عاقل ذی لب السعی لکمال اتباع حبیبہ علیہ الصلوٰۃ والسلام ظاہراً  
 و باطناً سخن بہ نظویل انجامید معذور فرمایند جمال سخن چون از جمیل مطلق است ہر چند دراز  
 میگردد و زیبا تر مے آید لو کان البحر مد الکلمات ربے لقد البحر قبل آن تنفد کلمات ربی و لو جئنا  
 بمثلہ مدد سخن بجائے دیگر باید برد حاصل قیمۃ الدعا مولانا محمد حافظ اہل علم ست و کثیر العیال  
 از قلت اسباب معیشت متوجہ عسکر گشتہ اگر توجہ فرمودہ از سر کار نصرت اثا ریادت و تقابست  
 دست کا ای شیخ حیو و وظیفہ یا امدادے از برائے شازایہ حاصل کنند عین کرم خواهد بود زیادہ تصدیق  
 نمود مکتوب چہل و دوم نیز شیخ در ویش صدور یافتہ در بیان آنکہ بہترین مہقلہا از برائے  
 از دودن زنک محبت مادون حق سبحانہ از برای حقیقت جامعہ قلبیہ متابعت سنت ست علیہ  
 صاحبہا الصلوٰۃ والسلام سلمکم اللہ تعالیٰ و سبحانہ و ابقا کم آدمی تا زمانیکہ بدنس تعلقات پراگندہ  
 شامہ ست محروم و محجور ست صیقل مرآت آئینہ حقیقت جامع از زنک محبت مادون و عزوجل بہت  
 و بہترین مہقلہا دراز آنکہ آن زنک اتباع سنت سنیہ مصطفویہ است علی ہمد رہا الصلوٰۃ والسلام  
 و انعمتہ کہ مدارین بر رفع عادات نفسانی و دفع رسوم ظلمانی ست نطوبی سن نثرن ہندہ نعمتہ انعمی

بشانی واضح گردد مثلاً شخصی در خواب بواسطه مناسبتی که بمقام پادشاه است وارد خود را پادشاه دید و  
 لازم پادشاه است در خود یافت و معلوم است که آن شخص پادشاه نشده است بلکه بصورت مثالی  
 پادشاه است در خود دیده است و فی الحقیقت پادشاه است را بآن صورت مثالی هیچ مناسبت نیست  
 آن شخص و اگر بصورت مثالی باشد از استعداد آن شخص متحقق شدن بحقیقت آن صورت خیر سید بهر  
 اگر مالی بکند و عنایت خداوندی جل سلطان شامل حال او شود بآن مقام برسد از قوت تا فعلی فرق بسیار  
 بسیار است که قابلیت مرآتیت داشته باشد تا مرآت نشود پادشاهان نزد و از حصول حال  
 نشان بهره نیاورد کجا اقدام مگر گویم که سبب تحریر این علوم غامضه آن باشد که اکثر انبیا علی این وقت  
 بعضی بتقلید و بعضی بجد و علم و بعضی دیگر بعلوم متنج بذوق و لونی اجماع و بعضی با لحاظ و زنده دوست  
 بلا من توحید وجودی زده اند و همه را از حق میدانند بلکه حق میدانند و گردنهای خود را از ربه تکلیف  
 شرعی با حیل میکشایند و مراعات در احکام شرعی نمینمایند و باین معادله خوشوقت و خوشداند و اتیان  
 او امر شرعی را اگر اعتراف دارند طفیل میدانند مقصود اصلی و رای شریعت خیال میکنند حاشا و کلام  
 حاشا و کلام خود را باندک کلام و اعتقاد و سوء طریقت و شریعت عین یکدیگر اندر سرسوی از مخالفت  
 در میان ایشان واقع نیست فرق اجمال و تفصیل است و اعتدال و کشف هر چند مخالف شریعت است  
 مرد و دوست کل حقیقت ربه و تشریع فموزند شریعت را بر جاد داشته طلب حقیقت نمودن کار مرد نیست  
 از قنای الله سبحانه و یا کم الاستقامه علی متابعت سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات التحیات  
 ظاهر و باطن معرفت پناهی قبله گاه ای حضرت خواجه ما قدس الله تعالی سه چند گاه شرب توحید جوئی  
 داشتند و در رسائل و مکتوبات خود آنرا اظهار میفرمودند و آخر کار حق سبحانه و تعالی بکمال عنایت خویش  
 از آن مقام ترقی از زانی فرموده بشا همراه انداخته از ضیق این معرفت خلاصی داد میان عبد حق  
 که یکی از مخلصان ایشانند نقل کردند که پیش از مرض موت ایشان بیک هفته فرموده اند که مرا عین یقین  
 معلوم شد که توحید کوچه است تنگ شاهراه دیگر است پیش ازین هم میدانستم اما اکنون یقینی دیگر حاصل گشت  
 و این یقین نیز چند گاه در حضرت ایشان پس شرب توحید داشت و مقدمات کشفیه در تائید این  
 طریق بسیار لایح گشته بودند اما عنایت خداوندی جل سلطان از آن مقام گذرانیده به مقامی که  
 خواست مشرب گردانید زاده برین موجب طناپ است میان فیض زکریا از پرگنه خود مکرر



که ظاهر بشریت حقه خالصه نمایند و توحید وجودی بعضی مردم آنها را فردوی آرند مثل قول ابن منصور کالج  
 انا الحق والی میرید البسطامی سبحانی و امثال اینها اولی و انساب آنست که توحید شهودی فرد باید آورد  
 و مخالفت را دور باید ساخت هرگاه با سوای حق سبحانه از نظرشان مخفی شد در غلبه آن حال باین الفاظ تکلم  
 فرمودند و غیر از حق سبحانه اثبات نمودند و معنی انا الحق آنست که حق است نه من چون خود را نمی بیند  
 نمیکند نه آنکه خود را می بیند و آنرا حق میگوید باین خود کفر است اینجا کسی نگوید که اثبات ناکردن نبی  
 نمیکشد و آن بعینه توحید وجودیست زیرا که گوئیم که از عدم اثبات نفی لازم نمی آید بلکه در آن موطن حیرت  
 احکام تمامها ساقط شده اند و در بحالتی نیز تنزیه حق نه تنزیه خود که او تمامه از نظر او مرتفع شده است  
 حکم با و تعلق نمیگردد و امثال این سخنان در مقام عین یقین که مقام حیرت است بعضی را رومی می دهد و چون  
 ازین مقام گذرانند و بحق یقین میسر سازند از امثال این کلمات تجاشی بینمایند و از حد اعتدال تجاوز نکنند  
 درین زمان بسیار می ازین طائفه که بزمی صوفیان خود را و اینمایند توحید وجودی را شائع ساخته اند  
 و کمال را جز آن نمیدانند و بعلم از عین باز مانده اند و آن فعال مشایخ را بمعانی تخمیده خود فرد آورده مقتدای  
 روزگار خود ساخته اند و باز را کاسد خود را باین تخمیلات راجع داشته اند و اگر بالفرض در عبارات بعضی از مشایخ  
 ما تقدم الفاظی که تصریح توحید وجودی دارند واقع شده اند محل بران باید کرد که در ابتدا در مقام  
 علم یقین باین کلمات تکلم فرموده اند و در آخر کار ایشان را از آن مقام گذرانیده و از علم بعین  
 برده اند اینجا کسی نگوید که ارباب توحید وجودی نیز همچنانکه یک می دانند یک می بینند پس از  
 عین یقین نیز نصیب دارند زیرا که در جواب گوئیم که ارباب این توحید صورت مثالی توحید شهودی را  
 دیده اند نه آنکه بآن توحید متحقق شده اند توحید شهودی را باین صورت شالوده ای تحقیقت هیچ  
 مناسبت نیست زیرا که در وقت حصول آن توحید حیرت است حکم با مرے در آن موطن نیست و  
 صاحب این توحید وجودی با وجود شهود صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علم است چه نفی  
 وجودا سوا میکند نفی حکم است از احکام از مقوله علم حیرت و علم بایکدی جمع نمیشوند پس ثابت شد که  
 صاحب توحید وجودی از مقام عین یقین بهره اندازد از سه صاحب توحید شهودی را بعد از  
 مقام حیرت اگر ترقی واقع شود بمقام معرفت که حق یقین است میسر سازند و در آن موطن علم حیرت  
 جمع میشوند و غلبه که بحیرت است و پیش از حیرت است علم یقین است این جواب

غیر فخر و لوله لما خلق الله سبحانه الخلق ولما اظهر الربوبية وكان نبيا و آدم بين السماء والطين ثم ظهر فاعلم  
بعضيان كسے در گرو و نیکو دار و چنین سید پیشرو و پس ناچار مصداق ان چنین بنی سید البشر  
علیه الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشند کنتم خیر امتی اخرجت نقد وقت ایشان مست و مکذبان او علیه  
الصلوٰۃ والسلام بدترین بنی آدم الاعراب اشده کفر و انفاق ایشان حال ایشان تا که ام صاحب دوست  
را با تباع سنت سنیه او بنوازند و بتابعیت شریعت رهتیه او سرفراز سازند امر و زامر قلیل را که مقرون  
بصدیق حقیقه دین او ست علیه الصلوٰۃ والسلام بعمل کثیر بر میدارند اصحاب کف اینهمه درجات که  
یافتند بواسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحانه و تعالی بنور تقیید یابی در وقت  
استیلاء معاندان مثلا سپاهیان در وقت غلبه دشمنان استیلاء مخالفان اگر اندک تردد میکنند آنقدر  
غایبانی میشود و اعتبار میگردد که در وقت اسل ضاع آن در حیطه اعتبار نمی آید و ایضا چون آن سر و محبوب  
رب العالمین است متابعان او بواسطه متابعت بمرتبه محبوبیت میرسند چه محب در هر که از متماثل و اخلاق  
محبوب خود می بیند آنکس را محبوب خود میدارد و مخالفان را از نجای قیاس باید کرد و شعر محمد عربی کا بر وی  
هر دو سر است یکسکه خاک درش نیست خاک بر سر او اگر هجرت ظاهری میسر نشود هجرت باطنی را بکمال  
مرعی میباید داشت با ایشان بایشان میباید بود لعل مثل محدث بعد از کلام موسی نوروز رسیده است  
که در آن ایام بابی آن معامله را در تصرف میدارد و بعد از معنی آن هنگامه که اراده خداوندی جل سلطان  
مساعت نمود امیدوار است که شرف ملاقات گرامی میسر شود و زیاده اطناب موجب اطلال است  
بیتکم الله سبحانه علی جاده آب انکم الکرام السلام علیکم و علیکم الی یوم القیام مکتوب چهل و پنجم نیز بیاد است  
و نقابت پناهی شیخ فرید صد دریافت این مکتوب بعد از ارتحال پیر و سنگ خود ازین عالم فانی نوشته بودند  
و چون تقویت ظاهری فقر و خفاقه محسوب بجناب سیادت پناهی بود اظهار شکر آن نموده وجه جمیعت  
انسان که هم سبب کمال او ست و هم سبب نقصان و نیز مذکور کرده اند با ذکر فضائل شهر مبارک مضاف  
و انما سبب ذلک بیکم الله سبحانه علی جاده آب انکم الکرام او سلمکم عن موجبات التلهف و التأسف  
للمرور الغمور و الایام و دستان خدای عزوجل بحکم المروع من احب با خداوند تعالی و تقدس اند و تعلق  
ببدن نحو سے از موافق آن معیت و اتصال است بعد از انفصال ازین بیکر میوه یابی و مفارقت ازین بیکر  
ظلمانی همه قرب در قرب اتصال در اتصال مست الموت جسر و وصل بحسب لی بحسب ان این معنی است که

عینو لینه نسبت نیاز مندی بآستانه علیه ایشان و اینانید از معامله کوری گری هرسانند التجا و اعتصام  
 در عالم حکمت بجناب قدس ایشان دارند نظا هر ملاذی و لمبائے غیر از توبه عالی ندارند امید دارند  
 همچنین تکه ایشان را الوارثه اند تا آخر دستگیری فرایند و از گرگان حوادث محفوظ دارند و از کمال ادب  
 بعرضه شست جرأت نمی نمایند فقیر رجوع نموده اظهار احوال خود میخوانند امیدست که مسئول  
 ایشان با جابت مقرون گردد و مکتوب چهل و چهارم نیز بیادوت نپاهی شیخ فرید مدد و ریافت  
 در مداحی خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام در بیان آنکه مهدقان شریعت او خیر لاسم و مکذبان  
 آن بدترین نبی آدم و در ترغیب متابعت سنت سینه او علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام  
 مرحمت نامه گرامی سامی در اعزاز منہ شرف و رود یافت بمطالعہ آن مشرف گشت الحمد لله  
 سبحانه و المنة که میرا شے از فقر محمدی علیه و علی آله الصلوٰۃ و التحیات بدست آورده اند که محبت  
 فقر و ارتباط با ایشان نتیجه آنست نمیدانند که این مقصر بیسرو برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکه فقره  
 چند بعبارت عربی ماثور در فضائل جد بزرگوار ایشان که خیر العرب است بنویسد علیه و علی آله من  
 الصلوٰۃ اتهم و من التحیات اکملها و آن سعادت نامه را وسیله نجات اخروی خود سازونه آنکه  
 مداحی او علیه الصلوٰۃ و التحیة نماید بلکه مقول که خود بآن ستاید شعر امان مدحت محمد بمقالته؛ لکن مدحت  
 مقالته بمحمد فاق قول و بالله سبحانه العصمة و التوفیق ان محمد رسول الله سید الدوام و اکثر الناس تبی  
 یوم القيمة و اکرم الاولین و الاخرین علی الله و اول من یشتق عنه القدر و اول شافع و اول شفیع و اول من یقرع  
 باب الجنة فیفتح الله له و حامل لواء الحمد یوم القيمة تحته آدم فمن دونه و هو الذی قال علیه الصلوٰۃ و السلام  
 نحن الاخر و ان یقول یوم القيمة و انی قائل قولاً غیر فخر و انا حبیب الله و انا قائد المرسلین و لا فخر و  
 انا خاتم النبیین و لا فخر و انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم فی فئتين  
 فجعلنی فی خیرهم ثم فرقه ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیرهم قبيلة ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتا  
 فانا خیرهم نفسا و خیرهم بیتا و انا اول الناس خروجا و انا ابغوا و انا اقا مدیم اذا و فد و  
 و انا خطیبهم اذا انصتوا و انا شفیعهم اذا صبروا و انا بشرهم اذا میسوا و اکثرهم و انا تاج الجنة  
 یومئذ بیدر و لواء الحمد یومئذ بیدی و انا اکرم الدوام علی ربی یطوف علی العرش  
 خادم کا هم بیض کنون و اذا کان یوم القيمة کنت امام النبیین و خطیبهم و صاحب شفاعتهم

مثل اجر آن صائم عطا فرماید بے آنکه از اجرائ آن صائم نقصان کنند و همچنین کسیکه در خدمت ملوک تخفیف نماید حق سبحانه و تعالی او را به بخشش و آزاد گرداند از آتش و زنج و در ماه رمضان آنحضرت علیه الصلوٰۃ و التحیة را میگردند هر اسیر را و هر کس هر چه از ایشان سوال میکرد میدادند اگر کسی درین ماه بخیرات اعمال صاحب موقوف شده در تمام سال و در بتوفیق رفیق گردانند و اگر بفقیر که گذشت در تمام سال در فقره است ممانعت هر قدر که میسر شود جمعیت باید کوشید و این ماه را غنیمت باید شمرد و در هر شب از شبهاست این ماه چندین هزار کس را که لائق دوزخ اند از دایمی سازند و درین ماه در بای بشت را میکشایند و در بای دوزخ را می بندند و شیاطین را زنج می کنند و در بای رحمت میکشایند و تعجیل افطار و تاخیر سحر از سنن است و در نیاب آن سرور علیه الصلوٰۃ و السلام مبالغه می فرمودند و مانا که در تاخیر سحر و تعجیل افطار اظهار عجز و احتیاج خود است که مناسب مقام بندگیست و بخیر افطار کردن سنت است و در وقت افطار این مایه بخوانند

ذهب الظهار و اقبلت العروق و ثبت الاجر انشا الله تعالی ادا می تراویح و ختم قرآن درین ماه از سنن سوکده است و شترانچ کثیره و قلنا الله سبحانه بکبریه حمید بنیه علی آله الصلوات و التسلیمات و التحیات بقیة التصدیع آنکه عنایت نامه در عین ماه رمضان رسید و الا در انتظار مر خود را سحان نمیداشت سخن از بعد ماه مذکور گفتن حکم بنفیب کردن سنت نبوی از طول مل با بکار در انجیر ضعی ایشان خواهد بود هیچ وجه خود را معاف نخواهد داشت که حقوق ظاهری و باطنی ایشان بر ذمه بای با فقر ثابت است حضرت قبله گاهی قدس تعالی سر میفرمودند که حقوق شیخ جوی بر سر شمانا بت مقرر است باعث این جمعیت ایشانند حق سبحانه و تعالی همواره بتوفیق اعمال مرصیه موفیق گرداند و بحسب مذهب البنی آله الامجاد علیه علیهم الصلوات و التسلیمات زیاده برین تصدیع تمام است مکتوب جمل و ششمنه نیز سیادت و نقابت پناهی خلیج فرید مدوریافت و بر بیان آنکه وجود باری تعالی و تقدس و مجنبن و هدایت او تعالی بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلکه جمیع ماجا و به من عند الله بدیهی اند و محتاج هیچ فکر و دلیل نیستند و در ایضاح این مقدمات بسیار مذکور ساخته اند بتکم الله سبحانه علی جاوۃ ابانکم انکم علی اولیهم و افضل اولاد علی یواقیم ثانی الصلوٰۃ و السلام وجود باری تعالی و تقدس و مجنبن و هدایت او سبحانه بلکه نبوت محمد رسول الله نیز صلی الله علیه و آله و سلم بلکه جمیع ماجا و به من عند الله بدیهی اند بر تقدیر سلامتی مدر که از آفات رویه و امراض معویه محتاج هیچ فکر و دلیل نیستند و فکر در آنها تا زمان وجود علت و ثبوت اثبات است

من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لات تسلیه است بعد از انفصال ازین پیغمبر و الهی و مفارقت ازین  
 همیکن ظلمانی همه قرب در قرب و اتصال در اتصال است فرشتگان را رزق ازین بیان فرمایید لیکن  
 حال و ایس ماندگان بے دولت حضور نبندگان خراب ترست و استغافه از روحانیات اکابر قدس  
 الله تعالی اصرار هم مشروط بشرط است که هر کس را در ایفای آن مجال نیست الحمد لله ذی الانعام و المنه  
 که با وجود این حادثه باینکه این واقعه توحشه این فقرای سر و پا را مری و معین هم از اهل بیت آن سرور دنیا و  
 دین بود علیه علی آله الصلوٰۃ التسلیمات که سبب نظام این سلسله علیه واسطه جمعیت نسبت نقشبند گشت  
 آرزو این نسبت علیه که درین دیار بسیار غریب است اهل آن درین ممالک قل قلیل چون نسبت این  
 است مری آن هم از اهل بیت مناسب است و شایان تقویت آن هم از اهل بیت آن و لے تا تکمیل آن دولت  
 عظمی غیر لازم نیاید چنانکه شکر این نعمت قصوی بر فقر لازم است شکر این دولت بر ذمه ایشان نیست  
 لازم است همچنانکه جمعیت باطن محتاج است به جمعیت ظاهری احتیاج دارد و بلکه این احتیاج مقدم  
 بلکه محتاج ترین خلایق انسانست و این شدت احتیاج او را بواسطه جامعیت او آمده است آنچه همه  
 در کار است و او را تنها در کار است و هر چه محتاج است تعلق دارد پس تعلقات و از همه پیش آمده و تعلق  
 مستلزم اعراف است از جناب قدس خداوندی جل سلطان پس محروم ترین جمیع خلایق ازین انسان گشت  
 پایا خدا مست و آدمی گشت محروم از مقام محرمی که نگردد و باز سسکین زین سفر نیست از روی  
 ایچکس محروم ترند و حالانکه سبب فضیلت و از جمیع خلایق هم همین وجه جامعیت است ازین آئینه  
 و اتم آمد و آنچه در مریای جمیع خلایق ظاهر است در یک مراتب است پس بهترین خلایق ازین  
 جهت انسان گشت و بدترین جمیع موجودات ازین جهت هم او از کان منہ محمد علیه علی آله الصلوٰۃ و  
 التسلیمات و ابو جہل علیه اللغه و شک نیست که توفیق خداوندی غرضی کفیل جمعیت ظاهری این فقرای ایشان  
 و در جمعیت باطنی نیز حکم اولی بر لایه سید واری تمام است و چون عیایت نامه سامی و صحیفه گرامی در  
 ماه مبارک رمضان شریف در دیانت بخاطر فائز گشت که شمہ از فضائل این شهر عظیم القدر نبوی پسند  
 بایند دانست که ماه رمضان بزرگ است عبادت نافله از نماز و ذکر و صدقه و اشغال آنها که درین ماه صادر  
 میشود برابر ادای فرض از ایام دیگر است و ادای فرض درین ماه برابر ادای بقا و فرض است در ماه  
 دیگر کسیکه افطار بکفاند صامی را درین ماه او را به شش و رقبه از آتش و دوزخ آزاد سازند و او را

در شکایت از قرن سابق که کفار ان استیلا پیدا کرده بودند و اهل اسلام خوار و بی اعتبار گشته و در ترغیب تک  
در ابتداء بادشاهت اگر ترویج این میسر شود بهتر است سبب افشای مضل در میان آمده خلل در کاخ  
اهل اسلام اندازد و در رنگ قرن سابق سازد تنگم الله سبحانه علی جاده ابکم الکرام علی افضلهم سید الکوینین  
اولا و علی بواقیم ثانیاً الصلوة والتحمید والسلام بادشاه نسبت بعالم در رنگ دل ست نسبت ببدن که  
اگر دل صالح است بدن صالح است و اگر فاسد است فاسد بصلاح پادشاه صلاح عالم است و فساد فساد  
عالم میداند که در قرن ماضی بر سر اهل اسلام چنان گذشتہ است زبونی اهل اسلام با وجود کمال غربت  
در قرون سابقه ازین نگذشتہ بود که مسلمانان بر دین خود باشند و کفار بر کیش خود که میم کم و بینکم  
ولی دین بیان اینم نیست و در قرن ماضی کفار بر ملا بطریق استیلا اجرای احکام کفر در دار اسلام میکنند  
و مسلمانان از اظهار احکام اسلام عاجز بودند و اگر میکردند قتل میر رسیدند و او را و امصبتا و احسرتا  
و آخرتاً محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که محبوب عالمین است مصدقان و ذلیل و خوار بودند و  
شکران ادب عزت و اعتبار مسلمانان بادماے ریش در تعزیت اسلام بودند و معاندان بفریاد استیلا  
بر جبر احتمای ایشان نمک پاشیدند آفتاب هدایت در تنق ضلالت مستور شده بود و نور حق در حجب  
باطل بنزدی و معزول مروز که نوید زوال مانع دولت اسلام و بشارت جلوس بادشاه اسلام بگوش  
خاص و عام رسید اهل اسلام بر خود لازم دانستند که محمد و معاون بادشاه باشند و بر ترویج شریعت و  
تقویت ملت دلالت نمایند این امداد و تقویت خواه بریان میسر شود و خواه بدست سابق ترین  
دولت مدد با تبیین مسائل شرعی است و اظهار عقاید کلامیه بطریق کتاب و سنت و اجماع است  
تا مبتدعی و ضائی در میان آمده از راه نبرد و کار بفساد و انجای مداین قسم امداد مخصوص بعلماء اهل حق  
است که روبه آخرت دارند علماء دنیا که همت ایشان دنیاے دنیاست صحبت ایشان  
از هر قاتل است و فساد ایشان فساد تعدی سے عالم که کامرانی و تن پروری کند و او خوشتر  
کم است که راهبری کند در قرن ماضی هر بلائی که بر سر آمد از شومی این جماعت بود بادشاهان را  
ایشان از راه می برند مقتاد و دولت که راه ضلالت اختیار کرده اند مقتدیان اینها علماء  
سوء بودند غیر از علماء هر که ضلالت رفت کم است که ضلالت او بدیگر سے تعدی کند و اکثر  
جملاً صوفی تا این زمان حکم علماء سوء دارند فساد اینها نیز فساد متعدی سے است و ظاهراً

اما بعد از نجات از مرض قلبی و دفع غشاده بصری غیر از بدست هیچ نیست مثلاً صفرائی تازمانه که بعلت  
صفراگر تارست شیسری قند و نبات نژاد محتاج بدلیل است لیکن بعد از خلاصی از آن علت هیچ احتیاج  
بدلیل ندارد احتیاجی که منشاء آن وجود آفت است بدست جنگ ندارد و بیچاره احوال که شخص احد  
اقتضای می بیند و حکم بعدم وحدت آن شخص میکنند معذرت و وجود آفت در احوال وحدت شخص از بدست  
نهی بر آوردن نظریت نمیکشد محقق است که جواز نگاه استدلال بسیار تنگ است و یقینی که ادراک دلیل پیدا  
شود پس معذرت پس در تحصیل یا ن یقینی ذکر از آن مرض قلبی نمودن ضرورے آمد صفرائی را  
از آن علت صفرا نمودن در تحصیل یقینی بشیسی نبات ضروری تر آمد از آنکه دلیل بر یقین حلاوت  
نبات اقامت نماید از دلیل چه طور یقینی حاصل شود که وجدان او بسبب علت صفرا تلمنی نبات حاکم است  
تعمین در مانحن فیه نفس مار به بالذات منکر احکام شرعی است و بالطبع بقا صفت آن حاکم پس تحصیل  
یقین باین احکام صادق بدلیل با وجود انکار وجدان استدلال بسی دشوار است پس نفس را  
مزکے ساختن ضرورے آمد یقین را بدون تزکیه حاصل نمودن دشوار نمود قدا فلع من زکما  
و قد خاب من و سما پس مقرر شد که منکر این شریعت با هر دایم ملت ظاهره در رنگ سنگ  
حلاوت نبات است مصرع خورشید نه مجرم ارکس بینا نیست پس مقصود از سیر  
و سلوک و تزکیه نفس و تصفیه قلب از آفات معنویه است و امراض قلبیه که کریم  
فی قلوبهم مرض شعر از آن است تا حقیقت ایمان تحقق شود و با وجود این آفات اگر ایمان است  
بحسب ظاهر است و پس چه وجدان اماره بخلاف آن حاکم است و بر حقیقت کفر خود مصر  
است مثل این ایمان و تصدیق صورے ایمان مفرا نیست بحلاوت قند  
و نبات که وجدان او بخلاف آن غایت است یقین حقیقی بحلاوت شکر بعد از زوال  
مرض مفرا صورت بند و پس از تزکیه نفس و اطمینان آن حقیقت ایمان صورت  
و وجدانے مے گردد و این قسم ایمان از زوال محفوظ است کریمه الا ان اولیاء الله  
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون در شان ایشان صادق شرفنا الله سبحانه بشفرت  
هذا الایمان الکامل الحقیقی بحرته البنی الامی القرشی علیهم و علی آله من الصلوات  
افضلها و من التسلیمات الکملها مکتوب چهل و هفتم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدوریانت



شعائر اسلام منهدم شده باشند و در راه خدای عزوجل و علا خیر پج کردن برابر آن نیست که مسئله از مسائل شرعی را رواج و ادون چه درین فعل اقتدا با نبیاست که بزرگترین مخلوقات اند علیهم الصلوٰۃ و التسلیما و مشارکت است بآن اکابر و مقرر است که کاملترین حسنات بایشان انسلم فرموده اند خرج کردی کرد و را غیر زمین اکابر لایق نیست و ایضا در امتیان شریعت مخالفت تمام است بانفس که شریعت بر خلاف نفس وارد شده است و در اتفاق اموال گاه است که نفس موافقت کند ببله اتفاق اموال را که برای تأیید شریعت باشد و ترویج ملت درجه علیا است و اتفاق مبتلی باین نیت خرج کردن برابر خرج کماست در غیر این نیت اینجا کسی سوال نکند که طالب علم گرفتار صوفی داشته چون مقدم باشد جواب گویم که او که هنوز حقیقت سخن را در دنیا فتنه است طالب علم با وجود گرفتاری سبب نجات خلایق است چه تبلیغ حکام شرعی از دیر است اگر چه خود بآن منتفع نشود و صوفی با وجود وارستگی نفس در خلایق ساخته است بخلاق کار می ندارد شخصه که با و کثرت نجات و البته باشد مقرر است که بهتر باشد از آن شخصه که به نجات خود در مانده باشد آری صوفی را که بعد از فنا و بقا و سیر علی الله و باشد بجامم گردانیده باشند و دعوت خلق فرود آورده از مقام نبوت نصیب دارد داخل سلطان شریعت حکم علماء شریعت دارد و ذلک فضل الله لوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مکتوب چهل و نهم نیز بیاد تپایی شیخ فرید صد و ریافته در ترغیب بر جمع کردن این دو دولت که ظاهر را با حکام شرعیه متعلق ساختن است و باطن را از گرفتاری مادی و حق سبحانه آزاد کردن حق سبحانه بدولت صوری و سعادت منوی شمس گردانیدن فی الحقیقت دولت صوری متعلق شدن ظاهر است با حکام شرعیه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و التیمه و سعادت معنوی خلایق باطن است از گرفتاری مادی و حق سبحانه تا کرام صاحب دولت را باین دو کرامت مشرف سازند ع کار نیست غیر نهمه هیچ زیاده تصدیع است و السلام مکتوب پنجاهم نیز بیاد تپایی شیخ فرید و در نیت دنیای دنیای حق سبحانه و تعالی از رقیبت مادی و خود را و اتی کر است فرموده تمام گرفتاری خود گردانند بحسبه سید البشر محمد بن نجیب البصره علیه و علی که الصلوٰۃ و التسلیما دینا بظاهر شریعت است و بصورت طراوت دارد و فی الحقیقت سعی است قاتل و متاعی است باطل و گرفتاری لا طائل مقبول او مخدول است مفتون و مجنون است حکم او حکم مجنون است ز راند و ده و مثل او مثل زهر است شکر آوده عاقل آن است که با نینین متاع کا سد فریفته نشود و بچنین کالاس

اگر کسی با وجود استطاعت امداد بر قسم مدد دے کہ باشد تقصیر نماید و در کار خاندان اسلام فتور دے واقع  
 نشود آن مقصر سزا تب گزد و بنا علی ذلک این حقیر قلیل البضاعت نیز خواهد کہ خود را در حیرت  
 محمدان دولت اسلام اندازد و در ین باب دست و پاے نزنند بکلم من کثر سواد قوم فهو منہم  
 یختل کہ این بے استطاعت را داخل آن جماعت کرام سازند مثل خود را مثل آن زان می نگارند  
 کہ دسیمان چند تنیده خود را در سلک خریداران حضرت یوسف علی بنیاد و علیہ الصلوٰۃ والسلام  
 ساخته بود امید است کہ درین نزدیکی انشاء اللہ العزیز بشارت حضور مشرق گردد متوقع  
 از جناب شریف ایشان آنست کہ چون استطاعت و قرب بادشاہ بر وجه اتم ایشان را  
 حق سبحانہ و تعالیٰ میسر ساخته است در خلا و ملا در ترویج شریعت محمدی علیہ و علیٰ آکہ من  
 الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها کوشند و مسلمانان را از غربت برارند حامل رقم نیاز نامه مولانا  
 حامد از سرکار اقبال آثار و ذیقہ مقررہ دارد ہر سال ظاہر از حضور یافتہ بود و اسال نیز امیدوار  
 آمدہ است دولت حقیقی و مجازی میسر باد مکتوب چہل و ہشتم نیز بیاد و نقابت دستگاہ  
 شیخ فرید صد و ریافتہ در ترغیب بر تعظیم علما و طلبہ علوم کہ حاملان شریعت اند نصرتکم اللہ سبحانہ علی  
 الاعداء بحرمتہ سید الانبیاء علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات و التیمات حرمت نامہ گرامی کہ فقرا  
 را بآن نواخته بودند بہ مطالبہ آن مشرف گشت در کتاب مولانا محمد قلیچ موفی حرم فرمودہ بودند  
 جنوے خرچے برای طالب علمان صوفیان فرستادہ شد ذکر تقدیم طالب علمان بر صوفیان در نظر ہمت بسیار  
 زیبا در آید حکم الظاہر عنوان الباطن امید است کہ در باطن شریف نیز بن جماعہ کرام تقدیم پیدا کردہ  
 باشند کل انا و شریعہ بما فیہ مصرعہ از کوزہ همان برون تراود کہ در دست و در تقدیم طالب علمان  
 ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشانند و ملت مصطفویہ علیہم و علیٰ  
 آلہ الصلوات و التسلیمات بایشان برپا است فروای قیامت از شریعت خواهند پرسید  
 از تصوف نخواہند پرسید و حول جنت و نخب از نار و البتہ با تیان شریعت است  
 انبیاء صلوات اللہ تعالیٰ و تسلیما نہ علیم کہ بہترین کائنات اند بشرا ئع دعوت کردہ اند و  
 در نجات بران ماندہ اند و مقصود از بعثت این اکابر تبلیغ شریع است پس بزرگ ترین  
 غیرت سعی در ترویج شریعت است و احیای حکمی از احکام آن علی الخصوص در زمانہ کہ

مسئوده نماید سمع قبول استماع خواهند فرمود و مکرر نفس شمارۀ انسانی بمجبول سست بر حسب جاه و ریاست  
و مملکتی است او تر رفع بر اقرانست و بالذات خواهاست که خلایق همه بوی محتاج باشند و منقاد  
او گرد و نواهی او گردند و او بهیچ کس محتاج نباشد و محکوم احدی نبود این دعوی الوهیت است از  
و شرکت سست بخدای بی همتا جل سلطانۀ بلکه آن بی سعادت بشکرت هم راضی نیست میخواهد که حاکم او باشد  
و بس همه محکوم او باشند فقط و حدیث قدسی آمده است عا و نفسا قانا اتصبت بعباد الی یغنی دشمن دار  
نفس خود را زیرا که بدرستی آن نفس ایستاده است بدشمنی من پس تربیت نفس نمودن به تحصیل مروت و  
از جاه و ریاست و تر رفع و تکبر فی الحقیقت امداد گردنست بدشمن خدای غرور جل تقویت نمودن  
مراد را شاعت این امر را نیک باید دریافت در حدیث قدسی وارد است الکبر یا ردائی و العظمت ازاری  
فمن نازعنی فی شئ منها دخلت فی النار و لا ابالی دنیا می دانی که ملعون و مغضوبه حق سبحانہ تعالیٰ بوا سست  
که حصول دنیا مرد و معادن حصول مرادات نفس سست پس هر که بدشمن مد نماید ناچار لغت را شناید  
و فقر فخری محمدی گشت علیه و علی آله الصلوات و التسلیات زیرا که در فقر نامرادی نفس سست حصول عجز آن  
متصور از بعثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و حکمت در تکلیفات غیر تمجید و تخریب همین نفس  
اماره است فخر را بچ برای رفع هوای نفسانی وارد شده اند هر قدر که بمقتضای شریعت عمل در آید همان  
هوای نفسانی رو بزد آل رد و لهذا اتیان یک حکم از احکام شرعیہ در آله هوای نفسانی بترست از ریافت  
و مجاهدات هزار ساله که از نزد خود کرده شود بلکه این یا فئات مجاهدات که بمقتضای شریعت غرا و اقع  
نشده اند موند و مقوی هوای نفسانی اند برهنان و جوگیان در ریافتات و مجاهدات تقصیر نموده اند  
اما هیچ ازینها سودمند نگشته و غیر از تقویت نفس و تربیت آن ننموده مثلاً یکدم در ادای زکوة که شریعت  
بآن امر فرموده است در تخریب نفس سودمند ترست از آنکه هزار دنیا را زینش خود صرت کند و طعام خود  
در عید فطر کلم شریعت نافع ترست در رفع هوا از آنکه از نزد خود سا بها صالم باشد و دو رکعت نماز بامداد  
جماعت ادا گردن که سنتی از سنن بجا آوردن سست بر مراتب بترست از آنکه تمام شب بصلوة نافله  
قیام نماید و نماز بامداد را بجماعت ادا کند با بجملة تانفس مزنی نشود و از خیمت مایخو لیاے مہتری  
پاک نگردد و نجات محالست فکر از آله این مریض ضروری آمد تا یوت ابدی نرساند کلم طیبہ لا آله الا اللہ کہ  
موضوع سست از برای نفی اللہ اتفاقی و الفسی در ترک نفس و تطہیر آن انفع و انسب سست کا بر طرقت

فاسد گرفتار نگردد گفته اند اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا بعاقل زمانه بدهند براه میباید داد که از دنیایی رغبت است و آن بی رغبتی از کمال فطانت اوست زیاده برین اطناب است بقیة التصدیح آنکه فضائل مآب شیخ زکریا درین سن و سال گرفتار کردی گزیت با وجود این گرفتاری همواره از محاسبه حاجله که در کمال آسانی است نسبت بمحاسبه آجله هر سال است و ثبوت عظمی در عالم اسباب تو جسم فشریف میداند امیدوار است که بدیوان جدید نیز ظاهر شود که ایشان از خادمان آن درگاه عالی اندر تو مراد دل ده و دلیری بین پرور به خویش خوان و شیر سمن به دولت صورتی معنوی محصل باد بحسبته البنی الامی و آله الامجاد علیه و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها مکتوب پنجاه و یکم نیز سیادت پناهی شیخ فرید صد دریافت در ترغیب برتر و بیج شریعت غرض صاحبها الصلوة والسلام از حق سبحانه و تعالی خواسته می آید که بتوسل وجود شریف آن سلاله عظام ارکان شریعت غرادر احکام ملت زهر قوت گیرند و در واج پذیرند رع کار نیست غیر این همه هیچ و امر و غریب ابل اسلام را درین طور گرداب ضلالت اسید نجات هم از سفینه اهل بیت خیر البشر است علیه و علی آله من الصلوات التماسات و التسلیمات اکملها قال علیه الصلوة والسلام مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من کبها نجا و من خلف عنها هلك همت علیا را تمام بران گمارند که این دست عظمی را بدست آرند بنایب الله سبحانه از قسم جاه و جلال و عظمت و شوکت همه میسر است با وجود شرف ذاتی اگر این علاوه بآن منعم شود گوی سبقت بچوگان سعادت از همیشه برده باشند این حقیر باراده اظهار خیال این سخنان در تائید و ترویج شریعت حق متوجه خدمت ایقان است هلال ماه رمضان در حضرت دہلی دیده شد مرض حضرت والده نیز گوار در توقف مفهوم گشت بضرورت اجتماع ختم قرآن توقف نمود و الا مرعند الله سبحانه سعادت دارین محصل باد مکتوب پنجاه و دوم نیز سیادت پناهی شیخ فرید صد دریافت در خدمت نفسان ماره و بیان مرض ذاتی او و علاج از آلان مرض مرگمت نامر که امی که از روی شفقت و مهربانی داعی مخلص خود را بآن ممتاز فرموده بودند بمطالعه مضمون آن مشرف گشت عظم الله سبحانه اجر کم و رفع قدر کم و شرح صدر کم و یسر امر کم بحسبته جد کم الامجد علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بتمنا الله سبحانه علی متابعت ظاهره و باطنه و یرحم الله عبدا قال آفیا ثانیاً فقره چند در شکایت صاحب سوء و ندیم بدخوس

گم سنت کرار هبیری کننده غرضه که در میناب فکر صحیح شامل صادق مرعی داشته اقدام خواهند نمود چون کار از دست برود علامه بنی پذیرد و هر چند شرم می آید که کسی امثال این سخنان بار با فطانت صحیح اظهار سازد اما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته متصدع میگردد مکتوب پنجاه و چهارم نیز بیسایات و نقابت پناهی شیخ فرید صندور یافته در بیان آنکه اجتناب از صحبت مبتدع لازم است هنر صحبت مبتدع فوق هنر صحبت کافرست و بدترین فرق شیعه غنیعه دامنا سب ذلک عظم الله و تعالی وجه کم و رفع قدر کم دیسر مکر و شرح صدر کم بحر متهم سید البشر المطهر عن بیع البصر علیه علی آکرم الصلوات افضلها ومن التسلیات الکلهما من لم یشکر الناس لم یشکر الله کسی که شکر نمی بخشد باریا و شکر خدای عز و جل بخانیا و در پس بر ما فقیران شکر احسانهاست شما لازم است اولاً سبب جمعیت حضرت خواجه ما شما بوده اید بطفیل شما در آن جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و حظهای دافرو بردیم ثانیاً چون بکرم کبرت نبوت اکبر لرئوبت باین طبقه رسید واسطه اجتماع فقره باعث انتظام عالمان نیز شما ایند جزا کم الله سبحانه عنا خیر الجزاء که بر تن من زبان شود هر موسی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد و آرزو آنست که حق سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت شمارا از انچه نباید و نه شاید محفوظ دارد و بحر متهم جد کم سید المرسلین علیه علی آله من الصلوات والتسلیات اتمها و اکملها این فقیر از صحبت اگر می شما دور افتاده است معلوم ندارد که در مجلس شریف کدام قسم مردم را گنجایش است و انیس خلوت و جلوت کیست خواهیم بشداز و ید درین فکر جگر سوز و کاغوش که شد منزل و آسایش خواست یقین تصور فرمایند که فساد صحبت مبتدع زیاده از فساد صحبت کافرست و بدترین جمیع مبتدعان بها عاند که اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة والسلام بغض دارند الله تعالی در قرآن مجید خود ایشانرا کفار می نامد لیغیظ بهم الکفار قرآن و شریعت را اصحاب تبلیغ نموده اند اگر ایشان مطعون باشند طعن در قرآن و شریعت لازم می آید قرآن جمیع حضرت عثمان است علیه الرضوان اگر عثمان مطعون است قرآن هم مطعون است اعازنا الله سبحانه عما یعتقد الزنا و قته خلاصه و نزاعی که در میان اصحاب علیم الرضوان واقع شده بود محمول بر هوای نفسانی نیست در صحبت خیر البشر نفوس ایشان به تنگی رسید و بودند و از آزادی گذشته اینقدر می دانم که حضرت امیر در آن باب بر حق بوده اند و مخالف ایشان بر خطا بودند و این خطا و اجتهاد نیست

قد سر لشه تعالیٰ اسرار هم از برای ترکیه نفس همین کلمه طیبه را اختیار فرموده اند سه تا بحار و ب لا نه روی راه نرسی در سر ای لا اله الا الله هرگاه نفس در مقام کشری آید و نقض عهد نماید ب تکرار این کلمه تجدد ایمان باید نمود قال علیه الصلوة والسلام جدد وایماکم بقول لا اله الا الله بلکه همه وقت از تکرار این کلمه چاره نبود زیرا که نفس تازه همواره در مقام خبیث است و در حدیث آمده است فضائل این کلمه که آسمانها و زمین را در پله بنهند و این کلمه را در پله دیگر بر آئینند این پله را حج آید بر پله دیگر و السلام علی من اتبع الهدی و الترمذی متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مکتوب پنججاه و سوم نیز بیاد است انتساب شیخ فرید صمد و ریافته در بیان آنکه اختلاف علماء سوء موجب فساد عالم است و مایه ناسب و کتب تجلیم الشیخانه علی جاده ابائکم الکرام شنیده شد که پادشاه اسلام از حسن نشان مسلمانانی که در نما و خود دارند بایشان فرموده اند که چهار کس از علماء دیندار پیدا کنند که لازم باشند و بیان سائل شرحیه میگردد باشند تا خلاف شریعت امری واقع نشود و الحمد لله سحانه علی ذلک مسلمانان را باین چه بشارت و اتم زوگان را باین چه نوید لیکن چون حقیقه اسطه همین عرض توجه خدمت علما است چنانکه اگر اظهار آن نموده بضرورت درین باب از گفتن و نوشتن معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود صاحب الغرض مجنون معروض میگردد اند که علماء دیندار از خود اقل قلیل اند که از حب جاه و ریاست گذشته باشند و طلبه غیر از تر و بیج شریعت و نایب دلت نداشته باشند بر تقدیر حب جاه هر کدام ازین علماء طرفه خواهند گرفت و اظهار فضیلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهند آورد و آن را تو سل قربت باد شاه خواهند ساخت تا چارم درین امر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در بلا انداخت و همان محبت در پیش است و تر و بیج چه گنجایش دارد که باعث تحریب دین خواهد شد و العیا بالله سحانه من ذلک من فتنه العلماء السوء اگر یک عالم را از بر ای این عرض انتخاب کنند بهترین نماید اگر از علماء آخرت پیدا شود چه سعادت که صحبت او کبریت احرست و اگر پیدا نشود بعد از اهل صحیح بهترین دین جنس را اختیار کنند مالا یدرک کله لا یتبرک کل نمیدانم چه نویسم همچنانکه خلاصی خلایق بوجود علماء است غسران عالم نیز بایشان مربوط است بهترین علماء و بهترین عالم است و بدترین ایشان بدترین خلایق هدایت و اضلال را بایشان مربوط ساخته اند عزیزی البیس همین را دید که فایض و بیکار خسته است اگر نرسید گفت علمای نبوت کارها میکنند در اغوا و اضلال کافی اند سه عالم که کار می و تن بر و کردند و او خوشن

ہر چند بسا دت رخصت مستعد گشت اما داخل جرگہ مخاصمانست حق سبحانہ و تعالیٰ براخلاص و محبت ایشان  
 استقامت ارزانی فرماید زیادت گستاخی نزفت مکتوب پنجاہ و ہفتم بہ شیخ محمد یوسف صدور یافتہ  
 در نصیحت حق سبحانہ و تعالیٰ بر جادہ آبہ کرام خود استقامت ارزانی فرماید بحکمتہ سید المرسلین  
 علیہ و علی آلہ من الصلوٰات افضلہا و من التسلیمات اکملہا بزرگے در خاندان شامور و ثیست برنجے  
 زندگانی نمایند کہ استحقاق این وراثت میسر گردد و ظاہر را بظاہر شریعت و باطن را بباطن شریعت  
 کہ عبارت از حقیقت است متجلی و متعین در اندچہ حقیقت و طریقت عبارت از حقیقت شریعت  
 و طریقت حقیقت آن نہ آنکہ شریعت امرے دیگر است و طریقت و حقیقت دیگر آن اتحاد و زندتہ  
 است زعم فقیر در بارہ شما بسیار فیک است بعضی وقائع را بر اینصفت شاہد دارد ازین ما جدا  
 بوالد بزرگوار شما علیہ الرحمۃ اظہار نمودہ بود بقیتہ المقصود شیخ عبد نفی مردے بصلاح آراستہ  
 است و نیک بناد اگر بخندست علیہ در امرے از امور رجوع نماید التقات خواہند فرمود و السلام  
 والا کرام مکتوب پنجاہ و ہفتم بیادت بآبی سید محمود صدور یافتہ در بیان آنکہ این راہ  
 کہ مادر صدق قطع آنیم ہمگی ہفت گام است در بیان آنکہ مشائخ نقشبندیہ ابتدا سیر از عالم اختیار  
 کردہ اند بخلاف مشائخ سلاسل دیگر طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است ما نیا سب  
 ذلک تفاوت نامہ گرامی در و یافت از انجا شوق اجتماع سخنان این طائفہ علیا مفہوم گشت  
 لاجرم سخن چند در تحریر آورد و اجابۃ المسؤل و ترغیباً الے الما مول محمد و ما این راہ کہ مادر صدق  
 قطع آنیم ہمگی ہفت گام است بعد ہفت لطیفہ انسانی دو قدم در عالم خلق اند کہ بقلب و  
 نفس تعلق دارند و پنج قدم در عالم امر اند کہ بقلب و روح و سرخی اغنی مربوط اند و در ہر قدم  
 ازین اقدام سببہ وہ ہزار مجب خرق مینمایند نورانیہ کانت ملک المحجب او ظلمانیہ انشد  
 سبعین الف حجاب من نور و ظلمتہ و گام اول کہ در عالم امر مینزند تجلی افعال رو سید ہر و بگام  
 دوم تجلی صفات و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیہ می افتد ثم و ثم علی تفاوت در جاتا  
 گما لا یخفی علی اربابا بہر خطوہ از خطوات سبع از خود دورے افتد و بحق سبحانہ  
 نزدیک حتی تیمم القرب بجام ہذہ الاقدام فح شرفوا بافناء و البقاء و بلغوا الے درجۃ  
 الولاية انما صۃ مشائخ طریقت علیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم ابتدا و این سیر



باجای حق نمیرساند بلکه ملاست را هم درین طور خطا گنجایش نیست که مخطی را نیز یک درجه است  
از ثواب و نیز بدید ولت از اصحاب نیست در بدیختی او که سخن ست کارے که ان بدیخت کرده  
بسیج کافر فزنگ نکند بعضی که از علماء اہل سنت در لعن توقف کرده اند تا آنکه از وسع راضی اند بلکه  
رعایت احتمال رجوع تو به کرده اند بیاید که در مجلس شریف از کتب معتبره قطب زمان بندگی مخدوم  
جهانیان هر روز چیرے خوانده شود تا معلوم شود که اصحاب پیغمبر علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والسلام چه طور  
ستایش کرده اند و بکدام ادب یاد نموده اند تا مخالفان بداندیش شرمند و مخدول گردند درین ایام این  
طائفه بداندیش بسیار غلو کرده اند و باطراف وجوہ منتشر گشته اند بواسطه آن درین باب چند کلمه  
دوخته آمد تا در صحبت شریف این قسم بداندیشان را جانا شدتکم اللہ تعالیٰ علی الطریقه المرضیہ  
مکتوب پنجاه و پنجم نیز سیادت بنا ہی شیخ عبدلویا بسنجاری صدور یافته در انظار محبت چند گاه است  
که دل را محبت نسبت کمال از زمان شما پیدا شده است غیر آن ارتباطی که سابقاً متحقق بود و بسا علیہ  
بدعا و ظہر الغیب بے اختیار مشغول است و چون سرور کائنات و مغرور موجودات علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ  
والتسلیمات والتحمیات فرموده اند که من احب اغاہ فلیعلم یاہ انظار حب خود نمودن اولی و انسب  
و انسب و باین محبت که نسبت به اقرباء آن حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام پیدا شده است شش امیدری  
تمام بدست آورده است حق سبحانہ تعالیٰ محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید بحمره سید البشر  
علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام مکتوب پنجاه و ششم نیز به شیخ عبدلویا ب صدور یافته در سفارش  
سیدی جناب قدس سادات کبیر لبرکات بواسطه خیریت آن سرور دین دنیا علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ  
والتحمیات ازان برتر است که بمربان قاهر بیان منقبت و محمّد آن تواند کرد مگر آنکه آنرا وسیله سعادت  
خود دانسته درین باب جرأت نماید بلکه خود را بتوسل آن می ستاید و انظار مودت ایشان که بآن مامور است  
مینماید۔ اللهم اجعلنا من مجیم بحمره سید المرسلین علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام حامل عیضہ نیاز میر سید احمد از  
سادات سامانہ اند و طابع علم و صاحب از عمر ضیق سعادت متوجہ آن حد و گذشته اگر در سر کار عالی  
گنجایش باشد شما را لایق و سزاوار آن است والا نہ یہ سیکے از مخلصان خود سفارش نمایند که  
از عمر سعادت خاطر حج ساز و چون یقین بود که خادمان ایشان در باب فقر و محتاجان توجہ  
اتم دارند علی الخصوص در امداد سادات عظام بچند کلمه حیرات نمود در وقت رفتن

آرائے صاحب اہل سنت و جماعت کہ فرق ماجرہ اند و نجات بے اتباع این بزرگواران ممکن نیست  
 و اگر سر مو مخالفت است خط و خط است این سخن بکشف صحیح و الہام صریح نیز یقین پیوستہ است  
 احتمال تخلف ندارد قطوبے لمن و نق لنا بعتہم و شرف بتقلید ہم و ویل لمن فالقم و اعترا عتہم و نقص  
 عن الصلوہم و خرج عن زمرتہم فضلوہا فانکروا الکرۃ و الشفاعۃ و خفی علیہم فضیلتہ الصحبۃ و فضل الصحابۃ  
 و حرموا عن محبتہ اہل بیت الرسول و مودۃ اولادہ البتول ممنوعا عن خیر کثیرہ ناہما اہل سنتہ و تقیقت  
 الصحابۃ علی ان افضلہم ابو بکر الصدیق قال الشافعی دہو اعلم باحوال الصحابۃ اضطر الناس بعد  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من الی بکر فلوہ رقابہم و ذاک تصریح منہ  
 بان الصحابۃ متفقون علی افضلیۃ الصدیق فیکون اجماعا فی الصدرا لادل علی فضیلتہ فیکون قطعیاً  
 لایسوغ انکارہ و اہل بیت الرسول مثله کمثل سفینۃ نوح من رکبہا نجا و من تخلف عنہا ہلک قال  
 بعض اعدائہم فی بیان رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ و اصحابہ وسلم جعل صحابہ کالجویم  
 و بالجیم ہم بیتہ و ن و شبہ اہل بیتہ بسفینۃ نوح اشارۃ الی ان را کب السفینۃ لابدہ من رعایۃ  
 الجویم لیا من من الہلک و بدون رعایۃ الجویم النجاۃ متننۃ قطعاً و ما یشتبہ ان یعلم ان الانکار عن  
 بعض انکار عن جمیعہم فانہم فی فضیلۃ صحبۃ خیر البشر مشرکون و فضیلتہ الصحبۃ فوق جمیع الفضائل  
 و الکمالات و لہذا لم یبلغ او لیس القرنی الذی ہو خیر التابعین مرتبۃ اوسنۃ من صحبۃ علیہ الصلوۃ و السلام  
 فلا کمدل لفضیلۃ الصحبۃ شینا کالنا ما کان فان ایا تم بیکرۃ الصحبۃ و نزول الوحی یصیر ظہور دیا  
 و لم یحقق لاحد بعد الصحابۃ ہذہ القریبۃ من الایمان و الاعمال متفرعۃ علی الایمان کما ہما علی حسب  
 کمال الایمان و ماجری بینہم من المنازعات و المحاربات فمحول علی محامل صحابۃ و حکم بانفہ ما کانت  
 عن ہوس و جہل و لکن عن اجتہاد و علم و ان خطا بعضهم فی الاجتہاد و ظلمتہ درجۃ ایضا عند اللہ  
 سبحانہ ہذا ہو طریق الوسط بین الافراط و التفریط الذی اختارہ اہل سنتہ و ہوا طریق الاسلام  
 و السبیل الالحکم بالجملة علم و عمل مستفاد از شریعت و تحصیل افلاص کہ مجبور روح است مرعوم و عمل  
 و ابستہ بسلوک طریق صوفیہ است تا میرا لی اللہ قطع نماید و بسیر فی اللہ متحقق نشود کہ از حقیقت  
 اخلاص و درست و اکمالات مخلصان مجبور آرے عامہ مومنان را نیز تبعل و تکلف در بعض  
 از اعمال و اخلاص و لو فی الجملہ متحقق میشو اما اخلاصی کہ مادر مد و بیان آیم اخلاص در جمیع

از عالم امر اختیار کرده اند و عالم خلق را نیز در ضمن این مسیر قطع می نمایند بخلاف سلاسل  
دیگر قدس الله تعالی اسرارهم لهذا طریق نقش بندیه اقرب طریق آمد لاجرم بنایت دیگران در  
بدایت ایشان مندرج گشت رع قیاس کن ز گلستان من بهار مرآت طویق این بزرگواران بعینه  
طریق اصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چه این بزرگواران را در اول صحبت خیر البشر  
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بطریق اندراج کنایت که در بدایت آن میسر شد که کمال اولیاء  
امت را در بنایت کم است که دست دهد لهذا وحشی قاتل عمره علیه رحمة که یکبار در صحبت خیر البشر  
رسیده بود از او پس قرنی که خیر تابعین است افضل اند سئل عبد الله بن مبارک رضی الله تعالی

عنه ایما افضل معاویه ام عمر بن عبد العزیز فقال ان العباد الذی دخل الف فرس معاویه مع رسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم فیر من عمر بن عبد العزیز کذا مره پس بایده اند نشید گردیده که در  
بدایت ایشان بنایت دیگران مندرج گردد و بنایت ایشان چه خواهد بود و در درک دیگران  
چه طور خواهد گنجید و ما یعلم جنود ربک الا هو سه قاصر می گردند این طائفه را طعن قصور و عاشا الله که  
بر آرم زبان این گلزار را همه شیران جهان بسته این سلسله اند و به از حیل چه سان بگسلد این سلسله

از قتا الله سبحانه و ایا کم محبة هذه الطائفة العزیز و جو د با کا غده هر چند محقر افتاده است اما سار و  
بلند و حقائق ارجند دران اندراج یافته اند عزیز خواهند داشت مکتوب پنجاه و نهم نیز پس محمود  
هد و ریافته در بیان آنکه آدمی را از سنجیده نیست تا بجا تلبدی میسر گردد و در بیان آنکه نخبات  
بلع اتباع اهل سنت و جماعت متصور نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستغنا و از ثمریت اند و اخلاص  
منوط بسلوک طویق صوفیه است و در بیان آنکه اخلاص عمل اولیاء را در جمیع افعال و اعمال و حرکات

و سکونات است حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده ثمریت مصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام  
و التحیة استقامت کرده است فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گردانا و وفا و ثمره ثمره  
و مر اسله لطیفه و رد و یافت موجب فرحت گشت و مقدمات محبت فقر و اخلاص باین طائفه

بوضوح انجا مید اللهم زو طالب فو ائدر فته بود محمد و آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی  
میسر گردد علم و عمل و اخلاص علم و دو قسم است علمی است که مقصود از ان عمل است که علم فقه تکامل است  
علمی است که مقصود از ان مجرد اعتقاد و یقین قلبی است که در علم کلام به تفصیل ذکر یافته بمقتضای

است و یادداشت حقیقت پس محقق شد که بر تقدیر منع خواطر به تکلف که موقت بموقیت است از عشره  
 و اربعین و ام توجه بطلوب محالست چه تکلف در مرتبه طریقت است و در طریقت دوم متصو نیست ایگه  
 دوام در حقیقت است بواسطه آنست که تکلف را در ان موطن مجال نیست پس ورود خاطر در مرتبه تکلف  
 البته مانع دوام توجه است و دوام نگه داشتن قلوب مبتدیان این سلسله عایده است میدهد امری دیگر است دوم  
 توجه که مادر صد بیان آنیم عبارت از یادداشت است که بنایت مرتبه کمال است حضرت خواجہ عبدالحق عجلای  
 فرموده اند قدر سن لفظ تعالی سر که در ای یادداشت پنداشت است یعنی مرتبه دیگر نیست مقصود از انظار این مسلم حلال  
 ترغیب طالبان این طریقہ عایده است هر چند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود و فیصل به کثیر و سیدی به کثیر  
 مشنوی کبریا فسانه بخواند فسانه است و دانکه پیش نقد خود مردان است آب نیل است و بقطعه خون نموده  
 قوم موسی را نه خون بود آب بود و السلام والا کرام مکتوب شخصیت یکم نیم بسایات تابی سید محمود  
 صد و ریافته در ترغیب صحبت شیخ اکمل مکمل و اجتناب از صحبت ناقص و انیا سبب ذکاک حق سبحانه  
 و تعالی از یاد دے در طلب خود که امت فرموده از هر چه منافی وصول بطلب است اجتناب تمام  
 گردان و بجز سید البشر محمد زین العابدین علی اله الصلوات والتسلیات نامہ گرمی مشرف ساخت  
 چون بنی از طلب شوق و شمع از درود و تعطش بود در نظر بسیار زیبا در آمد چه طلب بمشعر حصول مطلب است  
 و در مقدمه وصول بمقصود عزیزی می فرماید اگر بخوانستی و ادندے خواست حصول دولت را  
 نعمت عظمی دانسته از هر چه مخالفت اوست احتراز باید نمود و سبب افتوری در وی راه یابد و برود  
 در ان حرارت تا نشاید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر است بمحصول آن دولت  
 شکر هم لازیم دوم التواضع است بمجناب قدس خداوندی جل سلطان تا وجه طلب را از کوی  
 جمال لایزال خود مصروف نگرداند اگر حقیقت التواضع و تعشر میشود صورت تعشر و نیاز مندی  
 از دست نمی باید داد و ان کم بگو اقتبا گوایکسان اینیغی است این محافظت تا زمان وصول  
 بشیخ کامل و مکمل است بعد از ان تفویض مرادات خود است بآن بزرگ و در رنگ میت نیست  
 و در دست غسال فناے اول فناے فی الشیخ است و ان فنا تا ثانیاً وسیله فنا فی الله دے گردد  
 سه زان روے که چشم تست احوال بمعبود تو پیر تست اول به زیر که طریق افاده و استفادہ  
 منی بر مناسبت طریقین است ابتدا طالب را بواسطه کمال دناوت و خاست مثل سبب بمجناب

اقوال و افعال و حرکات و سکات است بے تامل و تکلف و این خلاص منوط باشتغال و ایستادگی  
و انفسی است که بپا و بقام بوط است و وصول است بمرتبه لایمت خالصه خلاصی که بعمل و تکلف محتاج  
است دوام نمی پذیرد بے تکلف بودن در حصول دوام در کار است که در مرتبه حق یقین است پس  
اولیاء الله هر چه میکنند بر اے حق میکنند جل و علاء بر اے نفس خود چه نفس ایشان قدری حق  
شده است در خصوص خلوص ایشان را تصحیح نیست در کار نیست نیت ایشان به فنا فی الله و بقا بالله  
تصحیح یافته است مثلاً شخصی که گرفتار نفس خود است هر چه میکند بر اے نفس خود میکند نیت کند  
یا نمکند و چون این گرفتاری نفس زائل شود و گرفتاری حق جل و علاء بجای آن نشیند یا چاره هر چه  
کند بر اے حق کند نیت دست دهد یا نه نیت محتمل در کار است و متیقن احتیاج به یقین نیست ذلک فضل الله  
یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم صاحب دوام اخلاص مخلص است بفتح لام و آنکه دوام ندارد  
و کسب اخلاص مینماید مخلص است بکسر لام شتان ما بینهما و فقیه که از طریق صوفیه بعلم و عمل میرسد  
آنست که علوم کلامیه استدلالیه کشفی میگردد و دیسر تمام در ادای اعمال پیدا میشود و کسلی که از  
جانب نفس و شیطان بود زائل میگردد و عین کار دولت است کنون تا اگر اراده و السلام  
اولاً و آخراً مکتوب مشتمل بر سیادت پناهی سید محمود و در یافتن در بیان نفی خواطر  
و دفع وساوس بالکلیه و ما کنیاسب ذلک حق سبحانه تعالی بدوام گرفتاری بجناب قدس خود  
مشرف گرداند که حقیقت رستگاری درین گرفتاریست منع خواطر و دفع وساوس و در طریقه حضرت  
خواجگان قدس الله تعالی اسرار اتم بر وجه اتم حاصل است حتی که بعضی از مشائخ این خانواده  
بزرگ که چله خواطر کشیده اند در تمام آن اولین باطن خود را از ورود خاطر باز داشته اند حضرت خواجہ  
احمدار قدس الله تعالی سر درین مقام فرموده اند که مراد از دفع خواطر خواطر نیست که مانع دوام  
توجه مطلوب اندن دفع خواطر مطلقاً و در ویشی از مخلصان این سلسله علین حکم و امانت ربک فورت  
از حال خود چنین خبر میدهد که خواطر از قلب بجای منتفی میگردد که اگر فضاء حضرت نوح علی نبینا و علیہ  
الصلوة و السلام بصاحب لقلب بدهند هر خاطر بر قلب عبور نکنند آنکه او درین رفع متکلف باشد  
چه تکلف موقت است و دوام نمی پذیرد بلکه در ایقان خاطر اگر سالها تکلف نماید هم نمیشود تعلیل یقین از  
تعلیل و تکلف خبر میدهد و تعلیل در مرتبه طریقت است حقیقت آنست که از تعلیل و تکلف دار باندیاد کرد و در طریقت

نهایت ست در برایت والا حقیقت بنایت در برایت نیکنجد و نهایت با برایت نسبت ندارد  
تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبه و سلوک و امثال آنها تحریر یافته تفصیل ذکر  
یافته است القمه عموماً از صورت حقیقت ضرورت و اکتفا حقیقت بصورت از دوری

حققتا الله سبحانه بالحقیقة الحققة وجنبنا عن الصورة الباطنة كمرته البني المختار وآله الامراء عليهم  
علیهم من الصلوات الکلمات التیات افضلها مکتوب شصت و سوم به سیادت پناهی  
و نقابت دستگاہی شیخ فرید مد و ریافت در بیان آنکه انبیا صلوات الله تعالی علیهم تسلیماً ته بصول  
دین متفق اند و اختلاف این بزرگواران در فروع دین ست و در بیان بعضی

از کلمات متفق ایشان بتنا الله سبحانه و ایا کم علی جادة آبارکم الکرام علی افضلهم الصالحات و علی  
بواقیم متابع الصلوة والسلام انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماً ته و برکات علی جمیعهم عموماً  
و علی افضلهم خصوصاً رتبه آنها اند که توسط این بزرگواران عالمی نجات ابدی مستعد گشته است  
و از گرفتاری گسردمی خلاصی یافته اگر وجود شریف شان نبی بود حق سبحانه و تعالی که غنی  
مطلق ست عالم را از ذات و صفات خود تعالی و تقدس خبر نمی داد و بآن راه نمی نمود  
و ایچکس او را نبی شناخت و به او امر و نواهی که عباد را به محض کرم از برای نفع ایشان مکلف  
ساخته است تکلیف نمی فرمود و مرضیات او تعالی از نامرضیات جدائی گشت پس شکر  
این نعمت عظمی بکدام زبان راست آید و کرامت آنکه از عمده آن بر آید الحمد لله الذی نعم

علینا و هدانا الی الاسلام و جعلنا من صدق الانبیاء علیهم الصلوة والسلام و این بزرگواران  
در اصول متفق و کلام ایشان واحد ست در ذات و صفات تعالی و تقدس و شرف و نشر و  
ارسال رسل و نزول ملک و ورود وحی و نعمت جنّت و عذاب عظیم بطریق خلود و تائید اختلاف  
ایشان در بعضی احکام ست که به فروغ دین تعلق دارد حق سبحانه تعالی در هر یک زمانه  
بهر یک پیغمبر و اهل العزم انبیاء آن زمان را به بعضی احکام سناسیه آنها وحی فرستاده و  
با احکام مخصوصه تکلیف فرموده نسخ و تبدیل در احکام شریعیه از حکم و مصالح حق ست  
سبحانه و بسیار ست که بر یک پیغمبر صاحب شریعت در اوقات مختلفه احکام متضاده  
بطریق نسخ و تبدیل وارد شوند و از جمله کلمات متفق این بزرگواران نفی عبادت غیر حق ست

قدس غر سلطانہ نیست بر زخمی ذمی جنتین در کار است و آن شیخ کامل مکمل است و قوس ترین  
فتور در طالب انا بت است به شیخ ناقص که به سلوک و جذبہ کار را تمام ناکرده بمسند شیخی خود را  
کشیده است طالب را صحبت او سم قاتل است و انا بت او مرض ہلک استعداد بلند طالب را  
انجمن صحبت به پستی می آرد و از زور و کفایت می اندازد مثلاً فریضے کہ از طبیب ناقص دارد و خود  
در از دیا در مرض خود میکوشد و قابلیت از الہ مرض خود فنانع میسازد و ہر چند آن دارد و در ابتدا کھو  
از تحقیق بخشہ امانی الحقیقت نفس مضرت است این مریض اگر فرما بہ طبیب عا ذق بر سدا آن طبیب  
اول فکر از الہ تاثیر آن دارد و مینماید و بمسلمات صالحہ میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از الہ مرض میکند  
و مدد طریق این بزرگواران قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم بر صحبت است بگفت و شنود کار سے  
نیکشاید بلکہ مستی در طلب پیدای آرد احتمال دارد کہ بعد از چند گاہ بجانب دہلی و اگرہ سیر  
واقع شود اگر جریرہ خود را رسانند و شافہت چیزے اخذ نموده بسعت باز گردند گنجایش از در زیاد  
برین تصدیقہ است بقیۃ الاجوبۃ المسئول عنہا آنکہ جناب شیخت پناہی سارن آگاہی میان شیخ ملج  
در ان صوبہ منتقم اند و بزرگ اما استعداد شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بے رابطہ مناسبت  
حصول مطلوب تعمیر است والا مرعند کم اگر گاہ گاہ خبرے از احوال خود می نوشتہ باشند تا بآن تقصیر  
از نینجام چیرے نوشتہ شود مناسب است چہ سلسلہ اخلاص ازین راہ ہموارہ در حرکت می باشد  
لمکتوب شخصیت و دوم بجانب میرزا حسام الدین احمد صد در یافتہ در بیان آنکہ جذبہ کہ پیش از  
سلوک است از مقاصد نیست بلکہ وسیلہ است از برائے قطع منازل سلوک بسہولت و جذبہ کہ بعد  
از سلوک است از مقاصد است و ماینا سب ذلک الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ طریقہ وصول  
را دو جز و ست جذبہ و سلوک عبارت دیگر تصفیہ و تزکیہ جذبہ کہ مقدم بر سلوک است از مقاصد  
نیست و تصفیہ کہ پیش از تزکیہ است از مطالب نہ جذبہ کہ بعد از تمامی سلوک است و تصفیہ کہ بعد از  
حصول تزکیہ است کہ در سیر فی اللہ است از مقاصد مطلوبہ است و جذبہ و تصفیہ سابع است از  
برای تسبیل مسالک سلوک است بے سلوک کا نیکشاید و بے قطع منازل جمال مطلوب نمی نماید  
جذبہ اولے کا بصورت است مرحذبہ اخرے را فی الحقیقت بایکدیگر مناسبت ندارند پس اگر  
از اندراج نہایت در ہدایت کہ در عبارت مشائخ این سلسلہ علیہ واقع است اندراج صورت



این سخن براس از دایه ایضاح است والا حق از باطل جداست و نور از ظلمت هویدا جاد الحق  
 و زحق الباطل ان الباطل کان زهوقاً اللهم تبنا علی متابعتة هؤلاء الاکابر علیهم الصلوٰۃ والسلام  
 و لا و آخراً بقیة المقصود آنکه سیادت پناهی میان پیر کمال را ایشان بهتر میدانند چه احتیاج است  
 که درین باب چیزے نوشته می آید لیکن اینقدر هست که حقیر چند گاه است که از آشنائی ایشان محفوظ  
 هست مدتی است که ایشان اشتیاق عقبه بوسی داشتند اما درین اثنا می ضعف برای ایشان طاری  
 شده بود تا زمانه صاحب فرش بودند بعد از فراغ متوجه ملازمت عالی گشته اسید و ارعنایت اند  
 مکتوب شخصیت و چهارم نیز به سیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان لذت  
 و الم جسمانی در روحانی و تحریریں بر تحمل مصائب و آلام جسمانی و ماینا سبب که سلم الله سبحانه و عاقل  
 فی الدارین بحرمة سید الثقلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات لذت الم و دنیا بر دو قسم است  
 جسمانی در روحانی هر چیز که جسم را دران لذت است روح را دران الم است و هر چه جسم ازان لذت  
 روح را ازان التذاز است پس روح و جسم نقیض یکدیگر باشند و درین نشانی که روح بمقام جسم نرسیده  
 نموده است و گرفتار جسم و جسمانی شده روح نیز حکم جسم پیدا کرده بلذت او متلذذ گشته است  
 و بالم او متلذذ نیست مرتبه عوام کالانعام هم زرد و نااه اسفل سافلین در شان ایشان صادق است  
 و اسے هزار و اسے اگر روح ازین گرفتاری خلاص نشود و بوطن اصلی رجوع نہ نماید پایہ آخر  
 آدم است و آدمی بگشت محروم از مقام مروتی و گمراه و باز مسکین زمین سفر نیست از وے منحرفی  
 که یکس محروم تر از بیماری روح است که الم خود را از لذت می انکار و لذت را الم می شناسد  
 در رنگ صفر اسے که بواسطه علت صفر شیرینی را تلخ می یابد پس بر عقل فکر از انکه این مرض  
 لازم است تا در آلام و مصائب جسمانی خرم و شادان زندگانی می نمایند بهیبت از پے  
 این عیش و عشرت ساختن و صد هزاران جان ببايد باختن و چون نیک ملاحظه  
 کرده میشود معلوم میگردد اگر در دنیا در و الم و مصیبت نمی بود نحوے نمی از زید ظلمت های  
 آن را دقایق و حوادث زائل می گردانند تلخی حوادث در رنگ تلخی دارد و نافع است  
 که از ان مرض می نمایند محسوس این فقیر شده در دعوت اسے عام که طعام می بخورند  
 و خلوص نیست نمیتوانستند که در جمیع از طعام خواران بشکوی منجرند و منقصت طعام

سبحانه و منع اشتراک است با و تعالی و تقدس و ناگزیر فتن بعضی مخلوقات است مر بعض دیگر را  
 در باب غیر از حق را سبحانه این حکم مخصوص با بنیاست غیر از متابعان ایشان باین دولت  
 مشرف نشده اند و غیر از این کسی باین کلمات تکلم نه نموده است منکران نبوت اگر چه خدا را  
 سبحانه واحد میگویند حال ایشان از دو امر خالی نیست یا تقلید اهل اسلام میکنند یا در وجوب  
 وجود واحد میدانند در استحقاق عبادت و نزد اهل اسلام هم در وجوب وجود واحد است  
 هم در استحقاق عبادت مراد از کلمه طیبه لا اله الا الله نفی عبادت آله باطله است و اثبات  
 معبود حق است سبحانه و کلمه دیگر که مخصوص باین بزرگواران است آنست که خود را بشهر میدانند  
 مثل سایر مردم و آنکه معبود حق را میدانند سبحانه و مردم را دعوت با و میکنند تعالی و او را سبحانه  
 از طول و اتحاد منزه میگویند و منکران نبوت نه چنین اند بلکه رؤسای ایشان مدعیان الوهیت اند  
 و حق را سبحانه در خود حلول ثبات میکنند و از استحقاق عبادت و اطلاق اسم الوهیت بر خود  
 تخاصمی نمی نمایند لاجرم یا از بندگی برآورده در سنکرات افعال و مستقیقات اعمال می افتند و راه  
 اباحت بدینا گشاده میگردد و گمان می برند که الله از هیچ چیز ممنوع نیست هر چه میگویند صواب  
 میدانند و هر چه میکنند مباح می انگارند فاعلموا فاعلموا فیل لهم ولا تبعهم ولا شیاعهم و کلمه دیگر که  
 انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات بر آن متفق اند و منکران ایشان را از آن دولت انصیب نیست  
 آنست که این بزرگواران به نزول ملائکه که معصوم مطلق اند و هیچ تعلق و تلوث ندارند قائلان  
 و امثال دوحی و حمزه کلام ربانی تعالی و تقدس ایشان را میدانند پس این بزرگواران هر چه میگویند  
 از حق میگویند تعالی و تقدس و هر چه میرسانند از حق میرسانند و احکام اجتهادیه ایشان  
 نیز مؤید بوحی اند اگر بالفرض رسله واقع میشد فی الحال حق سبحانه تدارک آن بوسیله  
 قطع می فرمود و ریسان منکران که مدعیان الوهیت اند هر چه گویند از خود گویند  
 و همان را صواب دانند بواسطه زعم الوهیت پس انصاف در کار است  
 شخصی که از کمال بخیر دے خود را آله بگیرد و مستحق عبادت داند و افعال  
 طاعتیسته باین زعم فاسد بوقوع آرد سخنان او را چه اعتبار است و براتباع  
 او چه مدار مصرع سالی که نکوست از بهارش پیداست : اظهار امثال

انجمن عملی دیگر نمایان نیست که این همه اعتبار پیدا کرده است سپاهیان در وقت غلبه  
 اعداء اگر اندک تردد میکنند اعتبار بسیار پیدا می کنند بخلاف در وقت امن و تسکین  
 اعدا و این جهاد قوی که امروز شمار میسر شده است جهاد اکبر است مقتنم و انید و اهل من مزید  
 بگویند و این جهاد گفتن را به از جهاد کشتن و این مثال ما مردم فقرا و بیدار است و پائین دولت تحریک  
 سه هیئت را باب تعظیم نمیدانند و للعاشق المسکین با تجمیع سه دایم تر از گنج مقصود نشان  
 که ما نرسیدیم تو شاید برسی حضرت خواهد احرار قدس الله تعالی میفرمودند که اگر من شیخی کنم  
 پنج شیخی در عالم مزید نیاید اما مرا کار دیگر فرموده اند و آن ترویج شریعت و تائید ملت است لاجرم  
 بصحبت سلاطین میرفتند و به صرف خود ایشان را متقاعد می ساختند و توسل ایشان ترویج  
 شریعت می فرمودند ملت من است که چون حق سبحانه ببرکت محبت شما با کابر این خانواده برگزیده  
 قدس الله تعالی اسرار هم سخن بفرمایند تاثیر بخشیده است و عظمت مسلمانی شما  
 در نظر اقران ظاهر گشته است فرمایند که اقل احکام کشیده اهل کفر که در اهل اسلام  
 شوخی پیدا کرده اند منهدم و سندرگ گردند و اهل اسلام از ان منکرات محفوظ مانند  
 حیالک الله سبحانه عنا و عن جمیع المسلمین خیر الجزاء در سلطنت پشپین عناد می بدین مصطفوی  
 علیه الصلوة والسلام مفهوم می شد و درین سلطنت ظاهر آن عناد نیست اگر نیست  
 از عدم علم است ترس آن است که مباد اینها هم کار بغنا و انجناد و بر مسلمانان حاصله  
 تنگ تر افتد مصرع چوبید بر سرایان خویش میسرزم ثبتا الله سبحانه و ابایکم  
 علی متابعت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات فقیر به تقریب  
 اینجا آمده بود نخواست که از آمدن خود ایشان را اطلاع ندهد و بعضی سخنان نا فاع ننویسد  
 و از محبت عزیز می که بواسطه مناسبت فطریست خبر نکند حال علیه السلام من  
 احب اقا و قلیعلم ایاه یعنی کسیکه دوست دارد و برادر مسلم خود را پس گوا اعلام کند و را  
 از ان محبت و السلام علیکم و علی جمیع من اتبع الهدی مکتوب شخصیت و ششم  
 نیز بخان اعظم صد و ریافتی در مداحی طریقه علیه نقشبندی قدس الله تعالی  
 اسرار هم و مناسب این طریق بطریق اصحاب کرام علی صاحبهم و علیهم الصلوة والسلام

و صاحب طعام مینایند و صاحب طعام را ازین شکستگی دل حاصل میگردد و همین شکستگی صاحب  
طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود بواسطه عدم خلوص نیت از اله بنماید و در معرض قبول می آید اگر  
حکوه آن جماعت نمی بود و انکسار قلب صاحب طعام نمیشد طعام سرسبز از ظلمت و کدورت بود  
احتمال قبول را درین صورت چه گنجایش پس مدار کار بر شکستگی و آوارگی آمد و مانا زیر در دکان جویان  
عیش و تنعم را مشکل کا رست ما خلقت الجن والانس الایعبدون نفس قاطع است و عبادت عبارت  
از تذلل و انکسار است پس مقصود از خلقت انسان خواری اوست علی الخصوص مسلمانان و بنیداران  
که دنیا بمن انسانست در زندان عیش جویان بودن از عقل دورست پس آدمی را از مشق محنت کشی  
چاره نبود و از درزش بار برداری گذرنه حضرت حق سبحانه و تعالی بانی طاعتان را بر این معنی استقامت  
کبر است فرمایند بحکم الامجد علیه و علی آله من الصلوات التها ومن التیات اکلهما مکتوب  
شخصیت و بنجم خان اعظم صد دریا فته در تاسف و تلهف بر ضعف اسلام و زبونی  
مسلمانان و تحریف و اغیار تقویت اهل اسلام و اجراء احکام ایدکم الله سبحانه و تصرف علی اعداء  
الاسلام فی اعداء الاحکام مخبر صادق علیه و علی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیات المکمله فرموده  
است الاسلام با عریا و سیمو و کما بداد فطوبی للفریاد غیرت اسلام تا بحمد رسیده است  
که کفار بر ملاطعن اسلام و ذم مسلمانان مینمایند و بے تحاشا اجراء احکام کفر و مداحی اهل آن در  
کوچه و بازار میکنند و مسلمانان از اجراء احکام اسلام ممنوع اند و در اتیان شرائع مذموم و مطعون  
بست بر می نهفته رخ و دیو در کمر نه و نازه بسوخت عقل زحیرت که این چه بواجبی است سبحان الله  
و بحمد الشریع تحت السیف گفته اند و نقی شریع شریف را بسلاطین وابسته اند قضیه منعکس  
گفته است و معالیه انقلابات پیدا کرده است و احسرتا و اندامتا و او یلا امروز وجود شریف  
شمارا مغتنم می شمردیم و مبارز درین معرکه ضعیف و شکست خورده جز شمارا نمیدانیم حق سبحانه  
و تعالی سوید و نا صر شما باده بحرمه البنی و آله الامجاد علیه و علیه الصلوات و التسلیات و التیات  
و البرکات در خبر وارد است کن یومن احدکم حتی یقال انه مجنون درینوقت آن جنون که مبنای  
آن فرط غیرت است اسلام است درنا و شما محسوس است اهد الله سبحانه علی ذلک امر و زآن  
روز است که عمل قلیل را با اجر جنیل با عتقائے تمام قبول می فرمایند از اصحاب کعبه غیر از

داخل و امر ثانی ایاء احتیاج محتاج است که بفضیلت و صلاح جنگی است و بمعرفت و شهود  
 متفرین از روی نسب کرم است و از روی حسب شریف مجد و مادر اظهار حق نوع از مرارت  
 است اگر چه بحسب شدت و ضعف متفاوت باشد خیل سواد و حمیدی میباید که این مرارت را  
 در رنگ غسل بیاشامد و دل من مزید گوید تلونیات احوال از لوازم صفات مکان است جماعه  
 که به تمکین رسیده اند نیز از تلون سرشته اند بچاره ممکن گاه مغلوب سلطان صفات جلالیه  
 است و گاه محکوم صفات جمالیه است و قتی محل قبض است و قتی موطن بسط و هر موسم را  
 احکام جداست و روز آن بود امر و زانیست قلب المؤمنین بین مصیبت من اصابع الرحمن یقلبها  
 کیف یشاء و السلام مکتوب شخصیت و هشتم نیز خان خانان صدور یافته در بیان آنکه لایق  
 از باب غنای زبید و استغنا از ارباب فقر و انیاسب ذلک فیما صنع الله محمد و ما  
 من انچه شرط بلاغ است با تو میگویم و تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال و تواضع از ارباب غنا زیبا  
 و استغنا از اهل فقر لان المعامله بالاضداد در مکاتیب ثلاثه شما غیر از  
 استغنا امری مفهوم نشد هر چند مقصود شما تواضع بود مثلاً در مکتوب اخیر مسطور بود بعد  
 الحمد والصلوة نموده آید این عبارت را نیک در یابید که در کجا باید نوشت آری  
 خدمت تقرر بسیار کرده اند اما رعایت آداب خدمت هم ضروری است تا خرقه بران  
 مترتب شود و بدینا خط القادریه اتقوا امت او علیه و علی آله الصلوات و التسلیات  
 اتها و اکملها از تکلف برمی اندازد اما التکبیر مع التکبیر من صدق حضرت خواجہ نقشبند راقد من الله  
 تعالی استره شخصه گفت که تکبیر است فرمودند تکبیر من از کبر یا نه او است این طاکفرا  
 ذلیل و خوار نه انکار نمرد رب انعتف مد فوع بالا یواب لواقسم علی الله لایره حدیث نبوی  
 علیه الصلوة والسلام اندک پیش تو گفتیم غم دل ترسیم که دل آزرده شو و در سخن  
 بسیار است و محبان عزیز می و مخلصان صمیمی شامی باندک ملاحظه نفس امر داشته باشند  
 بشما هر چه رسانند از نفس الامر رسانند و هر گنگاشته که بدهند صلاح شمارا میباید که منظور  
 دارند و مصالح خود را که آن خیانت محض است بعضی از منافع شما نیز از علل غائیة  
 این سفر بود اما در عالم اسباب محبان و مخلصان شما نگذاشتند تقصیر ازین طرف

و بیان فضیلت اصحاب کرام بر دیگران اگر چه او بیس قرنی باشد یا عمر مردانی الحمد للہ و سلام علی  
عبادہ الذین اصطفی طریق حضرات خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم مہنی بر اندراج  
نہایت در بدایت ست حضرات خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالیٰ سرہ فرمودہ اند کہ ما نہایت  
را در بدایت درج میکنم و این طریقہ بعینہ طریقی اصحاب کرام ست رضی اللہ تعالیٰ عنہم چہ  
این بزرگواران را در اول محبت آن سرور علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والتسلیمات آن میسر می شد  
کہ ادیاء امت را در نہایت النہایت شمع ازان کمال دست سید ہدند و حشی قاتل حضرت حمزہ  
علیہ السلام کہ یک مرتبہ در بد و اسلام خود مشرف محبت سید اولین و آخوین علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ  
والتسلیمات و التحیات مشرف شدہ بود از او بیس قرنی کہ خیر التابعین ست الفضل مدانچہ حشی را در  
اول محبت خیر البشر علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام میسر شد او بیس قرنی را بآن خصوصیت در انتہا  
میسر نشد لاجرم بہترین قرون قرن اصحاب گشت رضوان اللہ تعالیٰ علیہم کلمہ ختم کار دیگران  
را در پس انداخت و اشارت بہ بعد درجہ نمود شخصے از علیہ اللہ بن مبارک قدس سرہ سوال کرد  
ایہما افضل معاویہ ام عمر بن عبدالعزیز قال لغبار الذی دخل لفت فرس سعادیہ تبع رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
وآلہ وسلم خیر من عمر بن عبدالعزیز کذا مرہ پس ناچار سلسلہ این حضرات سلسلہ الذہب  
آمد و مزیت این طریقہ عالی بر سایر طرق در رنگ مزیت قرن اصحاب کرام بر سایر قرون بہترین  
جماعہ را کہ از کمال فضل را آغاز شرفی از انجام ارزانی دارند اطلاع بحقیقت کمالات ایشان غیر ایشان  
متعذر ست نہایت ایشان فوق نہایت دیگران خواہد بود مہر عم قیاس کن زر گلستان  
من بہار مراچہ مہر سائے کہ نکوست از بہار شہ پیداست و ذلک فضل اللہ یؤتیہ  
من یشاء واللہ ذوالفضل العظیم حضرت خواجہ نقشبند میفرمودند کہ ما فضلیا یم جعلنا اللہ  
سبحانہ وایاکم من محبہ مولاء الا کابر و متابع آثار ہم محرمۃ البنی القہر شے علیہ و علی آلہ من الصلوٰۃ  
والتسلیمات و من التحیات کلمہا مکتوب شصت و ہفت بخان خانان صدور یا فتم در  
سفارش محتاج ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم علی متابعتہ سکیطہ سلین علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ  
والتسلیمات ظاہر اوباطنا ویرحم اللہ عبدًا قال یناد امرأ ہم سبے اختیار بران  
آوردند کہ تصدیق ایشان جبرأت نماید اول انظار در رفع مظنہ آزار ست بلکہ حصول مودت

و بدعای سلامتی دارین ایشان مشغول باشند و السلام بکتاب هفتاد و نه نیکوکار خانان صدور یافته در بیان آنکه آدمی را جامعیت او سبب بعد و ستیجی آنکه همین جامعیت او سبب قرابت و یاریا سبب ذلک فیکم الله سبحانه علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام و التیمة رحم الله عبدا قال آینا آدمی را همچنانکه جامعیت سبب قرب و تکیه و تمیز و تفصیل است سبب بعد و تفصیل و تجلیل نیز همان جامعیت است سبب قرب بواسطه تمیز مرات اوست و قابلیت ظهور مرئوسات و صفات را بلکه تجلیات ذاتیه را نیز حدیث قدسی لا یسمی رضی و لا سالی و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن رمزی بیان است و بعد و لیت احتیاج اوست بهر جزئی از جزئیات عالم چه او را همه چیز در کار است خلق کلم ما فی الارض جمیعاً این احتیاج او را جمیع اشیا گرفتاری هست که سبب بعد و تفصیل او گشته است پایه آخر آدم است و آدمی به گشت محروم از مقام مردی و اگر نگر در باز مسکین زین سفر نیست از روی بیخکس محروم تر و پس بهترین همه موجودات انسان آمد و بدترین همه کائنات هم او اذ اکان منه محمد حبیب رب العالمین علیه علی آله الصلوات التسلیات و التحیات و البویجیل اللعین عدد رب السموات لا رضین پس ناچار تا از گرفتاری همه نجات میسر نشود گرفتاری یک که نفع است از یک نیز حاصل نیاید خرابی در خرابی است لیکن نقصان مالا یدرک کله لایترک کله زندگانی چند روزه بر وفق اتباع صاحب شریعت علیه علی آله الصلوة و التیمة باید بسرور که رشتنگاری از عذاب اخروی و فور تنجات سرمدی و البته بسعاده این اتباع است پس اموال نایبه و انعام سائمه ادای زکوة کما حقه باید نمود و آنرا وسیله عدم گرفتاری باموال و انعام باید ساخت و مطعومات و لبوسات لذیذ و نفیسه حفظ نفس منظور نباید داشت بلکه در اطعمه و اشربه غیر حصول وفوت بر اداء طاعات نیست دیگر نباید کرد جامع نفیس بحکم کریمه خدا و از شکم عند کل مسجد به نیست تمویین مامور باید پوشید و مشوب به نیست دیگر نباید ساخت و اگر حقیقت نیست میسر نشود خود را به تکلف برین نیست باید آورد فان لم تبکوا فتبا کوا و ادائکم بحق سبحانه و تعالی المتجی و متضرع باید بود که حقیقت نیست میسر نشود و از تکلیف دارید میسر اند که در اخاک مؤمن قبول و



بدانند هر چند این مقدمات تلخ مانند ما خوش گویندگان شما بسیار اند بیایا اکتفا کنند  
مقصود از آشنائی فقر اطلاع بر عیوب مکتوبه است و ظهور زلالی بخند و نه لیکن  
بدانند که اظهار این قسم سخنان داز روی آزار است بلکه از روی یکنواهی و دل سوخت  
یقین تصور نمایند خواه محمد صدیق اگر یک روز پیشتر می آمدند کمثل که فقیر خود را بهر حال  
بشما میرسانید پس اما در اثناء راه سرهند ملاقی شدند معذور خواهم شد داشت  
انحرافها صنع الله سبحانه مکتوب شخصیت و نهم نیز بخان خانان صدور یافت  
در بیان تواضع که موجب رفعت دارین است در بیان آنکه نجات وابسته بتابعیت اهل  
سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله  
التفات نامه گرامی که به مصحوب اخو سے مولانا محمد صدیق ارسال داشتہ بود  
وصول یافت کرم فرمودند جزا کم الله سبحانه عنا خیر الجزاء چون رعایت آداب  
فقر نموده اند بتواضع سخن رانده اند امید است که بحکم من تواضع لله رفع الله این منزل  
موجب رفعت دینی و دنیوی گردد بلکه گشت بشر سے کم چون الفاظ انا بت  
در جوع در میان آورده اند چنان تصور فرمایند که این انا بت بردست درویش  
از درویشان واقع شده است مترصد نتایج و ثمره آن باشند اما حقوق آن را باید  
که مما اکرم حرے دارند از وصایا و نصائح چه نویسد فائز علوم و معارف چه و انما  
که علماء مجتهدین و صوفیہ محققین شکر الله تعالی بسم در بسط و تفصیل سخن تقصیر جائز  
نداشته اند و پاره از مسودات این کم بضاعت را نیز ظاهر بعضی از یاران  
بخدمت شما برده اند به نظر شریف گذشتہ باشد باجملة طریق النجاة متابعت  
اهل سنت و الجماعه کثر اعم الله سبحانه فی الاقوال و الافعال و فی الاصول و فی الفروع  
فانهم الفرقۃ الناجیه و ما سواهم من الفرق فم فی معرفت الزوال و مشرف الملائک علمه الیوم احد  
اولم یعلم اما فی الغد فیعلمه کل حد ولا ینفع الهم بنہا قبل ان ینبئنا الموت سیادت مآبی سید  
ابراہیم الدقیم چون احتسابی بآن آستان علیه دارد و در سلک دعاگویان منتظم است  
بر ذمه کرم الدقیم است که دستگیری فرمایند که از ان فقر و پیری با اهل دعیال خود و فقر غایب گذارند

و در مطالع و مشارب و مساکن حدود و شریعه را رعایت باید نمود و تجاوز از آن حدود تجویز نباید کرد  
 در اموال نایمه و انعام سائمه زکوٰه مفروضه را داد باید کرد و چون تجلی با احکام شریعیست شد از مضرت  
 دنیا نجات حاصل گشت و با آخرت جمع شد و اگر این قسم ترک حکمی هم پیشتر نشود از بحث خارج است  
 حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرش سودمندش نخواهد گشت نتیجه او عصمت ما و اموال انبوی  
 است **نقطه ۵** من آنچه شرط بلاغت است با تو میگویم : تو خواه از سخن پند گیر خواه ملال : تا که ام صاحب  
 دولت باشد که باین طعرات دنیا دی و باین خدم و حشم و باین طعاهما لذیذ و چرب باین لباسها  
 فاخره در برش کلمه حق را بسع قبول استماع نماید و گوشش از یاد ذکران شده است نشنود ناله و فغان  
 مرا و وقتنا اندر سحانه و یا که بمتابیة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام و التیمه بقیت المراد  
 میان شیخ ذکر که یا که سابق کردی بود مرد عالم و فاضل است بشومی اعمال مدتی است که نبردان مجبوس  
 بواسطه ضعف پیری و فقیق معیشت و تمامی مدت بسبب سببوه آمده است بفقیر نوشته بود که در عسکر آمده  
 سع و مخلص مانانید کثرت مسافت راه مانع آمد چون انخوی خواجه محمد صدیق بخدایت ایشان میفرستد  
 بضرورت بچند کلمه متصدع گشت امید است که توبه عالی در باره آن ضعیف مرعی خواهند داشت  
 که عالم است و پیر و السلام اولاً و آخراً مکتوب هفتاد و سوم به تلج بن قلیخان صدور یافته در مدت  
 و نیا و انبای آن و در نکویش تحصیل علوم غیر نافع و در اجتناب از فضول مباهات و تحریر بیخیزت اعمال  
 حاصله علی الخصوص در زمان عنفوان جوانی و ماینا سبب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت  
 سینه مصطفویه علی صاحبها الصلوات و التسلیات و التیمات لابدیه السرمه تیه استقامت انانی فرماید میفرماید  
 دنیا محل آزمائش و ابتلاست ظاهر او را با نواص مزخرفات مموه و مزین گردانیده است صورت و احوال  
 و خط و زلف و خرم و موهوم و مزین خفته اند و بنوعی نیست بطراوت نصارت تمخیل است لیکن فی الحقیقت  
 جیفه است عطر اند و دوزخ بله ایست پل از ذباب و دود و سربلی است غلب و شکم نیست زهر سا باطن ملر سر  
 غراب است معامله و ابنا می خود با این همه گندگی از هر چه گوی بدتر فرشته او دیوانه و مسحور است گرفتار از مجنون  
 و مخدوع است هر که بظاهر او مفتون گشت بدای خسارت ابدی متهم شد و هر که کلاوت و طراوت  
 نظر کردند امت سرمدی نصیب او آمد سرور کائنات حبیب رب العالمین علیم و علما  
 اکه الصلوة والسلام فرموده است مال دنیا و الآخرة الاضرتان ان رضیت احد لهما

آنکه در ساخته است قطره باران را به علی هذا القیاس در جمیع امور بمقتضای فتوای علما و دین تارک  
 راه عزیمت را اختیار نموده اند و از خصلت اجتناب کرده زندگانی باید کرد و وسیله نجات ابدی  
 باید دانست ما یفعل الله بعد ائیم ان شکرتهم و انتم مکاتب هفتاد و یکم میرزا و ارباب  
 ابن خان خانان صدور یافته در بیان آنکه شکر نعم بر نعم علیهم واجب است و حصول شکر  
 باتیان شریعت است لا غیر ایدکم الله سبحانه و لکن شکر نعم بر نعم علیهم واجب است عقلاً  
 و قریباً و معلوم است که وجوب شکر به اندازه وصول نعمت است پس هر چند وصول نعمت بیشتر  
 و وجوب شکر زیاده تر پس بر اعتبار علی تفاوت درجات هم نسبت بفقراضعاف مضاعف شکر  
 واجب آمد لهذا فقرا این امت پیش از اغنیاء پانصد سال در بهشت خواهند درآمد و شکر نعم تعالی  
 اولاً تبصیح عقاید است بمقتضای آرای فرقه تاجیه که اهل سنت و جماعت اند و ثانیاً باتیان احکام  
 شرعی و عملیه است بر وفق آرای مجتهدین این فرقه علیه و ثانیاً تبصیح و تزکیه است بر طبق سلوک  
 صوفیه علیه این فرقه سینه و وجوب این رکن اخیر استحسان است بخلاف رکنین سابقه چه  
 اصل اسلام مربوط باین دو رکن است و کمال اسلام منوط بآن یک رکن و علی که مخالف  
 این ارکان فلتنه است اگر چه از جنس ریاضات شاقه و مجاهدات شدید باشد داخل معصیت است  
 و تا فرمانی و ناسپاسی منعم جل سلطان بر ائمه اند و فلا سفیو تان در ریاضات و مجاهدات خود را  
 معاف نداشته اند اما آن ریاضات چون بر وفق شرائع انبیا صلوات الله تعالی و سلیمان  
 علی جمیع عموماً و علی افضلهم خصوصاً واقع نشده اند و در نجات اخروی بے نصیب نمیکند بحکم  
 سیدنا و مولانا و شفیع دوزنبا و طیب قلوبنا محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و متابعت خلفاء  
 الراشدین المهدیین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مکتوب هفتاد و دوم بخوابم جهان  
 صدور یافته در بیان آنکه جمع ساختن دین با دنیا دشوار است پس طالب آخرت را از ترک دنیا  
 چاره نباشد و اگر ترک حقیقی میسر نشود از ترک حکمی چاره نباشد تا سبب ذلک سلم الله سبحانه و عاقل  
 ما احسن الدین و الدنیا لو اجتماع جمع ساختن دین و دنیا را از قبیل جمع اضداد است پس طالب آخرت را  
 ترک دنیا لازم آمد و چون درین آوان حقیقت ترک آن میسر نیست بلکه تنگیست بضرورت ترک  
 حکمی باید قرار داد و ترک حکمی عبارت از آنست که در امور دنیوی بمقتضای حکم شریعت عزم محکوم باید نمود

آنهم به نیت جمعیت از برائے اداسے وظائف بندگی مثلاً مقصود از خوراک قوت بر  
 اداسے طاعت است و از پوشاک ستر عورت و دفع حر و بر و وسایط هذا القیاس  
 سایر المباحات الضروریة اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم عمل بضریمیت  
 اختیار کرده اند و از رخصت مہما ممکن اجتناب فرمودہ اند از جملہ غرائم الکفاست  
 بقدر ضرورت و اگر این دولت میسر نشود یا از دائرہ مباحات بیرون نباید نهاد و محرمات  
 و مشتبہات نباید رفت تنوعات با امور مباحات بر وجه اتم و اکمل حق سبحانہ از کمال کرم تجویز  
 فرمودہ است و دائرہ این تنوعات را پر و وسیع ساخته قطع نظر ازین تنوعات کدام  
 عیش برابر آنست کہ مولا سے این کس از کردار این شخص راضی باشد و کدام جفا برابر  
 آنست کہ سید او از اعمال او در سخط باشد رضا اللہ تعالیٰ سفی الجنتہ خیر من الجنتہ و سخط  
 اللہ تعالیٰ فی النار شر من النار این کس بندہ ایست محکوم محکم موسیٰ اورا پسرخود  
 نساخته اند و در ہر جسد افتد و اند گذاشتمہ فکر باید کرد و عقل دور اندیش را کار باید فرمود  
 فردا غیر از دامت و خسارت ہیچ بدست نخواہد آمد وقت کار موسم جوانی است جو آخر نیست  
 کہ این وقت را از دست نہ بد و فرصت غنیمت شمر و تحمل کہ در اتا زمان پیری نگذرند و اگر گزارند  
 جمعیت میسر نشود و اگر میسر شود ہنگام ضعف و سستی کار نمی تواند کرد حالانکہ اسباب جمعیت  
 ہمہ میسر است و وجود والدین ہم از جملہ الغامات حق است سبحانہ کہ غم معیشت این کنین مگر نیست  
 و موسم فرصت است و زمان قوت و استطاعت بکدام عذر امر و زبرد با بیدارند اخت و زنت  
 بہ تسوئف باید کشید قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ملک المسوفون آرسے اگر مہمات دنیا سے دنی  
 را بر فردا اندازند و امروز باعمال آخرت پردازند پس مستحسن است چنانکہ عکس این مستقیم است  
 درین وقت عفو ان جوانی کہ استیلا و دشمنان دین است از نفس و شیطان اندک غل را اندک  
 اعتبار است کہ در وقت عدم استیلا و آنها اضعا ف مضاعف آن را اعتبار نیست در توجہ  
 سپاہی گری سپاہیان کار گزار در وقت استیلا سے اعدا اعتبار بیشتر است  
 اندک تردد ہم اعتبار سے گیرد و نمایان مے شود و در وقت امن از شر اعدا این قسم اعتبار  
 نمی ماند ای فرزند مقصود از خلقت انسانی کہ خلاصہ موجود است نہ نمود و لعب و خوردن و شغف است

غنیمتِ الاخری پس هر که دینار را رضی ساخت آخرت از وی در سطح است پس ناچار از  
 آخرت بے نصیب آمد اعاذنا اللہ سبحانہ وایاکم من مجبتهما و محبته الہما اے فرزند پیچ  
 سیدائی کہ دنیا چیست آنچه ترا از حق سبحانہ باز دارد پس از زن و فرزندان و مال و جاه و ریاست  
 و ملوک و لعب و اشتغال بمال یعنی ہمہ داخل دنیا است علوی کہ با آخرت کاریت نیست  
 ہم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم و منطق و ہندسہ و حساب و امثال آنها از علوم لا طائل  
 بکار می آمد فلاسفہ از اہل نجات می بودند قال علیہ الصلوٰۃ والسلام علامت  
 اعراضہ تعالی عن العبد اشتغالہ بمال یعنی ہر چه جز عشق خداے احسن است +  
 مگر شکر خوردن بود جان کندن است + و آنکہ گفتہ اند کہ علم نجوم از برائے معرفت اوقات  
 صلوٰۃ در کار است نہ باین معنی است کہ معرفت اوقات بے معرفت نجوم حاصل نیست بلکہ  
 باین معنی است کہ علم نجوم یکے از طرق معرفت اوقات است بسیارے از مردم ہستند  
 کہ از علم نجوم خبر ندارند و اوقات صلوٰۃ را بہ از عالمان نجوم می شناسند قریب باین  
 سخن است و جبکہ در تحصیل علم منطق و حساب و مانند اینہا کہ فی الجملہ در بعضی علوم  
 شرعیہ درکارند گفتہ اند بالجملہ بعد از تحولات بسیار و وجہ جواز از برائے اشتغال باین  
 علوم پیدا میشود و اما اگر مقصود اینہا غیر از معرفت احکام شرعیہ و تقویت ادلہ  
 کلامیہ امرے دیگر نباشد والا لا یجوز اصلا الفعان باید کردار حکام امر مباح کہ متلزم  
 فوت امور واجبہ باشد از حد اباحت می برآید یا نہ شک نیست کہ اشتغال باین  
 علوم فوت اشتغال بعلوم شرعیہ ضروریہ است اے فرزند حق سبحانہ و تعالی از کمال  
 عنایت بنیایت خویش ترا و را بتدار جواتی توفیق توبہ کرامت فرمودہ بود بدولت  
 یکے از درویشان سلسلہ علیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالی امر را ہم اتا بت دادہ نمیدانم  
 از دست نفس و شیطان تر اثبات بر آن توبہ میسر شدہ باشد یا نہ استقامت مشکل بنماید  
 موسم عفو ان جواتی است و اسباب دنیوی ہمیشہ بیشتر و بیشتر از قربانی مناسب و نا ملائم  
 ہمہ اندر ز من بتوان این است + کہ توفیق و خانہ رنگین است + اے فرزند کار این است  
 کہ از فضول مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت اکتفا باید کرد

پس حال اینها از دو حالت عالی نیست خبر حق را سیما نه باور نمی کنند یا اطلاع حق سبحانه تعالی را اعتبار نمی دهند پس این قسم کرد و از ارا یا نیست یا از کفر پس بران فرزند لازم است که از سر تجدید ایمان بکند قال علیه الصلوة والسلام جدو ایما نکم بقول لا اله الا الله و از نامر هیات حق سبحانه توبه نصوح از سر عاده نماید از اموریکه نمی فرموده است و محروم ساخته مجتنب باشد و پنج وقت نماز بجماعت گزارد اگر قیام لیل و نهار از تجدید سر شود ز به سعاد ت و ادا زکوة مال نیز از جمله ارکان اسلام است آنرا البته واکند و طریق که ادای آن اسهل باشد آنست که از مال خود آنچه حق فقر است سالیانه جدا سازد و به نیت زکوة نگاه داشته در تمام سال بمصارف زکوة خرج نماید برین تقدیر هر مرتبه تجدید نیت ادای زکوة لازم نیست یک دفعه جدا کردن کفایت میکند معلوم است که در سال تمام چه قدر خرج میکنند به فقر و مستحقان اما چون به نیت زکوة نیست محسوب نمیشود و در صورت هر قومه زکوة از ذمه ادا شود و هم از خرج سبب تقریب خلاصی است و اگر بالفرض آنقدر در سال خرج فقر نشود و بقیه بماند آنرا همان طور جدا از مال خود نگه دارند و در هر سال همین قسم عمل بکار برند چون مال فقر جدا میشود اگر امر و ز توفیق ادای آن روزی نشد شاید که فردا موفق سازند اے فرزند چون نفس بالذات تمخیل است و در اتقال احکام الهی جل سلطان سرکش بضرورت سخن بصرفه گفته میشود و الا اموال و املاک همه از حق است سبحانه این کس را چه مجالست که در آن مکث نماید باید که بمنیت تمام ادا کند و همچنین در سایر عبادات خود را بی هیچ وجه معاف ندارد و در ادای حقوق عباد و سعی بلیغ مبذول باید داشت و کوششش باید نمود که حق هیچکس در ذمه نماند اینجا ادای آن حق آسانست بملایمت و تعلق بهم رفع میشود در آخرت کار مشکل است علاج پذیر نیست احکام شرعیه را از علماء آخرت باید استفسار نمود سخن ایشان را تاثیر هست شاید برکت انفاس ایشان بعمل آن موفق شود از علماء دنیا که علم را وسیله مال و جاه ساخته اند دور باید بود مگر آنکه علماء متقی پیدانشود و بضرورت بقدر ضرورت بایشان باید پرداخت آنجا میان حاجی محمد اتره از علماء دینداند و شیخ علی اتره خود آشناست شما اند غرض این هر دو عزیزان در آن نواحی مغتنم اند در تفقیش مسائل شرعیه بایشان رجوع نمودن انساب است اے فرزند ما فقرا را با غنیا و دنیا چه مناسبت که از نیک و بد ایشان

مقصود از وسع ادای وظائف بندگیست وذل و انکسار و عجز و افتقار و دوام التبا و تضرع بحجاب  
قدس خداوندی جل سلطانہ عبادت کے شریع محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام بآن ناطق است و مقصود  
از ادای آن منافع و مصالح عبادت و بحجاب قدس خداوندی غرضانہ بھیج ازان ماند  
نمیشود بجان ممنون گشته میباید کرد و بالتقی و تمام در امتثال و امر و انہما از منای باید کوشید  
حق سبحانہ با وجود غنا و مطلق عباد را با و امر و نواہی سرفراز ساخته است مامحتاجان را شکر این  
نعمت بروجه اتم باید کرد و بہمت داری تمام در امتثال احکام باید کوشید ای فرزند میداند کہ  
اگر از بنا ی دنیا کہ بشوکت و جہاہ صوری تحقیق است اگر از متعلقان زیر دست خود را بخدمتی سرفراز سازد  
و در آن خدمت نفعی بآئینہ عاید است این زیر دست حکم اورا چہ بلا عزیز میدارد و میداند کہ شخص عظیم القدر  
این خدمت را فرمودہ است بہ ممنونیتہ تمام بجا باید آورد چہ بلا شد عظمت خداوندی جل شانہ از عظمت این شخص  
ہم در نظر کمتر می آید کہ امتثال خداوندی عظمت نمی کوشد شرم باید کرد و از خواب خمر گوش خود را باید  
بر آورد و عدم امتثال و امر الہی جل سلطانہ از دو چیز خالی نیست یا آنکہ اخبارات شرعیہ را دروغ  
میدانند و باور نمیکنند یا عظمت امر تعالی و تقدس در نظر حقیر تراز عظمت ابناء دنیا می آید شاعت  
وین امر را باید ملاحظہ نمود ای فرزند اگر شخصی کہ کذب اورا بارہا تجربہ کردہ اند بگویند کہ اعدا با ستم  
تمام بر فلان قوم بخون خواهند ریخت عقلا و آن قوم از بی محافظت خود میشوند و فکر دفع آن  
بلیہ مینمایند با وجودیکہ میدانند کہ آن مجرب بکذب استئم است لیکن میگویند کہ در محل تو ہم  
خطر نزد عقلا احتراز لازم است مجرب صادق علیہ الصلوٰۃ والسلام بمبالغتہا و تمام از عذاب  
آخر و وسع خبر دار ساخته است ہیچ متاثر نمیشوند اگر متاثر شوند فکر دفع آن بکنند  
و حال آنکہ علاج دفع آنرا نیز از مجرب صادق علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ معلوم کردہ اند پس چہ  
ایمان است کہ خبر مجرب صادق در رنگ خبر و غوغا اعتبار ندارد و صورت اسلام  
نجات نمی بخشد یقین می باید حاصل کرد یقین کہ جاست کہ ظن ہم نیست بلکہ وہم ہم  
نیست چہ عقلا در خطر ہا وہم را نیز اعتبار مینند و یقین حق تعالی در کلام مجرب  
خود می فرماید واللہ بصیر بما تعملون باوجود این اعمال بیہ بو قوع مے آرند اگر  
بدانستند کہ شخص حقیرے براعمال اینہما مطلع است ہرگز عمل شیع در نظر او نمیکنند



پویند علی الخصوص در نشاء اخروی که مالکیت و ملکیت چه بطریق حقیقت و چه بطریق مجاز مخصوص بحضرت  
 مالک یوم الدین است حضرت حق سبحانه و تعالیٰ در روز قیامت ندا در دهد که مالک  
 الیوم و خود در جواب آن فرماید لله الواحد القهار عباد را در آن روز غیر از بول و دشت  
 متحقق نیست و چه حضرت و هدایت مقصودند الله تعالیٰ در قرآن مجید از شدت آن  
 روز و از غایت اضطراب خلایق خبر میدهد حیث قال تبارک و تعالیٰ ان زلزلة  
 الساعة شئ عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما رضعت و ترفع کل ذات حمل حملها و  
 ترمی الناس سکران و ما هم بکاری و لکن عذاب الله شدید در آن روز کثر فعل  
 پسند و قول و اولو العزم را دل بلرزده و بول و بجا نیکه دشت بر ندا نبیؐ و تو غدر گنه  
 را چه داری بیا و بقیة النصح اتباع صاحب الشریعة علیه الصلوة والسلام و النجیة لازم فان  
 النجاة بدونها محال و عدم الالتفات الی زخارف الدنایا و عدم الاعتناء بوجودها و عدمها  
 فان الدنیا مبغضة الله سبحانه لیس لما قدر عنده تعلق فیمنی ان یكون عدما خیرا من  
 وجودها عند العباد و قضیة عدم دنا و دسرعة زوالها مشهورة بل مشهودة فاعتبروا  
 یا بنی انما الذین مضوا من قبل و تقنا الله سبحانه و ایاکم بمتابعة سید المرسلین علیه و علی  
 اله الصلوة والسلام مکتوب هفتاد و پنج نیز بمیزاید بحال الزمان صدور یافته در تحریر  
 بر متابعت سید کونین علیه و علی اله الصلوة والسلام اولاً تصحیح عقائد و ثانیاً بدسترس  
 احکام ضروریة فقہ و در بیان آنکه از حق سبحانه و تعالیٰ بوسیله یا بوسیله  
 او را تعالیٰ میباید طلبید سلکم الله سبحانه و عافاکم بقدر سعادت دارین منوط  
 بمتابعات سید کونین است علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها بنحیک  
 علماء اهل سنت شکر الله بهم بیان فرموده اند اولاً تصحیح عقائد بمقتضای آرای  
 صائیه این بزرگواران باید کرد ثانیاً علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت  
 و مندوب و مباح و مشتبہ حاصل باید نمود و عمل بمقتضای این علم نیز در کار است بعد  
 از حصول این دو جناح اعتقادی و علمی اگر سعادت ازلی مدد فرماید طیران عالم قدس  
 سیر آید بدو و ناخرط القاد و دنیا و دلی که رای آن نمیکند که آنرا از مطلب خمنند و حصول اهل و

سختن کنم نصائح شریعه درین باب بروی اتم واکل وارد شده اند لکن بحمد ابا الفیاض آن فرزند چون  
از راه انا بت به تقرر جوع آورده بود دل را بواسطه آن سنا سبت در اکثر اوقات توجه  
بحال آن فرزند میشد و همان توجه باعث این گفتگو شده است میدانم که اکثر این نصائح  
و مسائل بگوش آن فرزند رسیده باشند اما مقصود محلی سنت نه مجرد علم بیماری که علم بدار و میض  
خود و دار و تا آن دارد و انحرور و صحت نمی یابد علم بدار و فائده نمیکند این همه ابرام و مبالغه  
برای عمل سنت علم خود محبت را درست میسازد قال علیه الصلوة والسلام ان اشک الناس  
عذابا یوم الیقمة عالم لم ینفعه الله بعلمه آن فرزند بداند که انا بت سابق بواسطه قلت صحبت  
ارباب جمعیت اگر چه غمخواره باشد اما از نفاست جوهر استعداد آن فرزند خبر میدهم  
امید است که حق سبحانه و تعالی آن انا بت در آخرت یوفیق مرضیات خویشش موافق  
گرداند و از اهل نجات سازد و بهر حال رشته محبت این طائفه را از دست نهد و اتجا  
و تضرع باین قوم شعار خود سازد و منتظر باشد که حق سبحانه و تعالی بواسطه محبت  
خود مشرف سازد و تمام بجانب خود کشد و ازین خرمن خسته با باکل خلاص سازد و شنوی عشق  
آن شعله است که چون بر فروخت بهر چه جز معشوق باقی جمله سوخت به تیغ لادر قتل غیر حق  
براند و در نگرزان نرسد که بعد لایحه ماند و ماند الا الله باقی جمله رفت و خدا باش اے عشق  
شرکت سوز رفت مکتوب هفتاد و چهارم به میرزا بدیع الزمان صدور یافته و تحریر  
بر محبت فقر و توجیه بایشان و التمس باتباع صاحب الشریعة علیه و علی اکه الصلوة والسلام  
مراسله شریفه و مفاوضه لطیفه در و دیافت حمد الله سبحانه که از خواص آن محبت فقر  
و توجیه در ویشان مفهوم گشت که سرایه سعادت است لایحه جلساء الله سبحانه و اتم قوم  
لا یشق علیکم و کائن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیتفتح بصحا لیک  
الماجرین و قال علیه الصلوة والسلام فی شانم رب اشعث مدفوع بالابواب لواقسم  
علی الله لایتره سعادت آثار فقره در صحیفه گری اندراج یافته بود که خدیو نشائین  
این نیت است که مخصوص بحضرت واجب الوجود دست جل سلطان عبد ملوک تقدیر  
علی شمس را چه رسد که بوجه از و جوه بخند وند جل سلطان مشارکت جوید و در راه خدا وندی

کثیر دارد و چون اجتناب از فضول مباهات بالکلیه در همه اوقات خصوصاً در نیوقت بسیار  
 عزیز الوجود است اجتناب از نامحرمان لازم ساخته مها امكن دائر ارتکاب فضول مباهات  
 تنگ تر باید ساخت و درین ارتکاب همواره نادم و مستغفری باید بود و در پچه از براس  
 دخول حوالی محرمات و ابسته همیشه بحق سبحانه ملتی و متضرع باید شد ازین ندامت و استغفار و التماس  
 تضرع تحمل که کار آن اجتناب بکند که بفضول مباهات تعلق داشت و از آفت آن مصون و محفوظ دارد  
 عزیز میفرماید انکسار المعاصین احبالی من صولۃ الطبیعین اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم است قسمی است  
 که بحقوق الله سبحانه تعلق دارد و قسمی است که بحقوق عباد متعلق است و رعایت قسم ثانی اہمتر  
 است حق سبحانه و تعالیٰ غنی مطلق است و ارحم الراحمین و عباد و فقر محتاجانند و بالذات  
 بخیل و لیوم اند قال رسول الله تعالیٰ صلی الله علیه و آله وسلم من کانت له مظلمة لآخره من عرضه  
 او شئ فلیتملک منہ الیوم قبل ان لا یكون دینا و اولادہا ان کان له عمل صالح اخذ بقدر  
 مظلمتہ وان لم یکن له حسنات اخذ من سیئات صاحبہ فعل علیہ و قال ایضا صلی الله تعالیٰ  
 علیہ و آله وسلم ہندرون بالفلس قالوا الفلاس قینا من لا ورہم له ولا متاع فقال صلی الله تعالیٰ  
 علیہ و آله وسلم ان الفلاس من امتی من لا یابی یوم القیمۃ بصلوۃ و صیام و زکوۃ و یا تی قد شتم  
 ہذا و قدف ہذا و اکل مال ہذا و سفک دم ہذا و ضرب ہذا فیعطی ہذا من حسنة و ہذا من  
 حسنة فان فینت حسنة قبل ان یقضی ما علیہ اخذ من خطایا ہم فطرحت علیہم ثم  
 طرح فی النار صدق رسول الله صلی الله تعالیٰ علیہ و آله وسلم ثانیاً اخبار محمدت  
 گزارے ایشان مے نماید کہ در بلکہ معظمہ لاہور بوجہ دایشان بسیارے از احکام  
 شرعیہ درین طور زمانہ رواجے پیدا کردہ است و تقویۃ دین و تردد و تبحر ملت  
 در ان بقعہ حاصل گشتہ است و آن بلکہ نزد فقیرانچو قطب ارشاد است نسبت  
 بسائر بلاد ہند وستان خیر و برکت آن بلکہ بہ جمیع بلاد دہند وستان ساریست  
 اگر آنجا دین راتر و تبحر است و در ہمہ جا نحوے از رواج متحقق است حق سبحانه و تعالیٰ  
 مؤید و ناصر ایشان باد قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یزال طالفتہ  
 من امتی ظاہرین علی الحق و یضربہم من خذلہم سقیم یا اسے امر الله

جاء اور از سقا صد انکارند بلند بهمت باید بود از حق سبحانه و تعالی بوسیله یابی وسیله  
 اورا تعالی باید طلبید کار اینست غیر این همه هیچ چون التفات نموده و بهمت  
 خواسته اند بشمرے کم سالما و غاما مراجعت خواهند نمود اما یک شرط را مرعی دارند و آن  
 وحدت قبله توجه است قبله توجه را متعدد ساختن خود را در تفرقه انداختن است غفل مشهورست  
 هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی بر عباد شریعت مصطفویه علیهم  
 الصلوٰۃ والسلام و التَّحِیَّۃ استقامت کمرست فرماید و السلام علی من اتبع الهدی و التَّحِیَّۃ متابعت  
 المصطفیٰ علیه و علی آله الصلوات و التحیات مکتوب هفتاد و ششم بقلیج خان صدور یافته  
 در بیان آنکه ترقی و ابسته بوج و تقوی است و در تحریص بر ترک فضول مباهات و اگر بیشتر شود  
 اجتناب از محرمات ساخته دایره فضول مباهات را تنگ تر باید گرفت در بیان آنکه اجتناب از  
 محرمات نیز دو قسم است عصمکم اللہ سبحانہ عما یصمکم و ما نکم عما شاکم محرمة سید البشر المتقی عنه زیغ البصر  
 علیه و علی آله من الصلوات اکملها و من التسلیات افضلها قال اللہ تعالی فما آتکم الرسول فخذوه  
 و ما نہکم عنه فانہوہ و از بخت برد و جزا امتثال او امر و انہاء از نوا ہے و معظم ترین این  
 دو چیز چیز داخیر است که معبر بوج و تقوی است ذکر رحل عند رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ  
 و علی آله و سلم عبادۃ و اجتهاد و ذکر آخر بر عتہ فقال البنی صلی اللہ علیہ و سلم لا تعدل با بر عتہ فقیہا  
 یعنی الورع و قال ایضا علیہ من الصلوات اتھا و من التسلیات اکملها ملاک و نیکم الورع و فضیلت  
 انسان بر ملک الین جزو تحقق است و ترقی بر مدارج قرب هم ازین جزو ثابت میشود و چه ملائکہ  
 در جزو اول مشارک اند و ترقی در ایشان مفقود است پس عایت جزو ورع و تقوی لازما هم  
 مهام اسلام آمد و از اشد ضروریات این جزو که ملا آن بر اجتناب از محارم است بر وجه کمال  
 وقتی میسر شود که از فضول مباهات اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباهات اکتفا  
 کرده شود زیرا که اغواء عنان در ارتکاب مباهات با موشحیتهاست رسائل مطہرہ  
 بحر من نزدیک است من عام حول الحمی یوشک ان یقع فیہ پس در حصول  
 کمال در ورع و تقوی اکتفا از مباهات بقدر ضرورت لابد آمد و آن هم مشروط  
 به نیست اداسے و مخالف بندگی والا آن قدر هم وبال است و قلیل آن غشیه حکم

و وصول ست بان ولایت و اگر سوال کنند کہ بعضی متابعان شریعت آن سرور را علیہ الصلوٰۃ  
 والسلام از ولایت آن سرور نصیب نیست بلکہ بر قدم انبیاء دیگر اند و از ولایت ایشان نفی دارند  
 جواب گویم کہ شریعت پیغمبر را علیہ الصلوٰۃ والسلام جامع جمیع شرائع است و کتابی کہ بر دے  
 منزل شدہ است شامل تمام کتب سماوی است پس اتباع این شریعت گویا اتباع  
 جمیع شرائع است پس باندازہ استعداد خود مناسبتی بر بنی اند انبیا دارد کہ ولایت او را  
 اخذ میکند و لا محذور فیہ بلکہ گوئیم کہ ولایت او علیہ الصلوٰۃ والسلام حاوی و لایتمای  
 جمیع انبیا است علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات پس وصول بان ولایتها وصول بحر و بیست اند  
 اجزاء این ولایت خاصہ و سبب عدیم الوصول الی ملک الولاية بقصور فی کمال

متابعۃ علیہ الصلوٰۃ والسلام و لا قصور در درجات فلا جرم حصل التقادس فی درجات  
 الولاية و لو قیسر کمال الاتباع لا مکن الوصول الی ملک الولاية اعتراض وقتی دارد  
 میشود کہ متابعان شرائع انبیاء دیگر را ولایت خاصہ محمدی علیہ و علیہم الصلوٰۃ و

التسلیمات و التمجیات حاصل می شد و لیس فلیس الحمد للہ الذی انعم علیہ و ہدینا  
 الی الطراط المستقیم والدین القویم صراط مستقیم عبارت ازین طریق متین و شریعت

مبین است انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم و لیل این معنی است رزقنا اللہ سبحانہ

و ایاکم کمال اتباع شریعت علیہ الصلوٰۃ والسلام بحر متہ کمل اتباع و عظم اولیاءہ رضوان اللہ

تعالی علیہم جمیعین آمین حامل رقبہ و عاتر دوان حد و دبو و بچند کلمہ حرک سلسلہ عجب گشت

و السلام علیکم ورحمۃ اللہ سبحانہ لدیکم مکتوب ہفتاد و ہشت تیرہ جباری خان صد دریافتہ

در بیان معنی سفر در وطن و سیر آفاقی و انفسی و در بیان آنکہ حصول این دولت وابستہ باتباع

صاحب شریعت است علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام حق سبحانہ و تعالیٰ بر جاہ شریعت

حقہ علی مصدرہا الصلوٰۃ والسلام و التمجیہ استقامت ارزانی فراید چند روزست کہ از سفر و ملی اگر

مراجعت واقع شدہ است و بوطن مالوف آرامی حاصل گشتہ جب بوطن من الایمان نقد وقت ست بلند

و حصول بوطن اگر سفر ست در وطن ست سفر در وطن از اصول مقررہ اکابر خانوادہ علیہ نقشبندیہ ست

تدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم چاشنی ازین سفر درین طریق ابتدا و بسر گیرد و بطریق اندراج انہایت فی البدیہ حاصل

و ہم علی ذلک چون ایشان را رشتہ ارتباطی بحضرت معرفت پناہی قبلہ گاہی خواہ  
 محکم بود بنا بر آن بہ تسوید چند کلمہ محرک آن نسبت جمی گشت زیادہ برین الطاب  
 ست حامل رقیبہ و ماگو کہ از مردم نیک و صلحا ست و آدمی زادہ است حاجتہ بجناب  
 ایشان آورده است امیدست کہ توجہ شریف در بارہ او مرعی داشته روا سے  
 حاجت او خواہند فرمود و دولت حقیقی و سعادت سہیدی محصل باد بحرمتہ البنی و آلہ الامجاد  
 علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التہیات مکتوب ہفتاد و ہفتم بخاری خان صد و ریافتہ  
 در بیان آنکہ عبادت خدا سے بیچون و بیچگون کے میسر شود و ماگینا سب ذلک الحمد للہ  
 و سلام علی عبادہ الذین اصطفی بعد از خدا سے ہر چہ پرستند ہیچ نیست  
 بے دولت ست آنکہ ہیچ اختیار کردہ عبادت خدا سے بیچون و بیچگون جل سلطانہ  
 و قتی میسر شود کہ از قیمت تمام ماسوا سے آزاد شدہ قبلہ توجہ جز ذات احدیت ہیچ مانند  
 در مصداق این توجہ استوار انعام و ایلام اوست تعالیٰ بلکہ در ابتدا سے حصول این  
 مقام ایلام مرغوب ترمی آید از انعام اگر چہ در آخر کار بہ تفویض می کشد و ہر چہ میرسد  
 اولے و انسب میداند عبادتے بر غبت و بہت تعلق دارد فی الحقیقت آن عبادت  
 خودست مقصود از انجائیات و سرور خویش ست تا تو در بند خویش تن  
 باشی و عشق گوئی و دروغ زن باشی و حصول این دولت و البتہ بقنا و مطلق  
 است و این توجہ نتیجہ محبت ذاتیہ است و مقدمہ ظہور ولایت خاصہ محمدیہ علی  
 صاحبہا الصلوٰۃ و السلام و انتیجہ حصول این نعمت عظمی موقوف ست بر کمال  
 اتباع بشریعت او علیہ من الصلوٰات اتہا و من التہیات اکملہا چہ شریعت ہر بنی  
 علیہم الصلوٰات و التہیات کہ از راہ بنوت برو سے عطا فرمودند مناسبت ولایت  
 اوست چہ در ولایت رو بگو ست سبحانہ بالکلیہ و چون یہ بنوت فرود سے آزند  
 ہمان نور فرود سے آید و ہمان کمال را با توجہ خلق جمع سے کند و سلب حصول  
 کمالات مقام بنوت ہم ہمان نورست و لہذا گفتہ اند ولایت بنی افضل ست از  
 بنوت اولاد جرم شریعت ہر پیغمبر مناسبت و اباشد و اتباع آن شریعت مستلزم

تعالیٰ جذب نماید و مخالفت را در وے گنجایش ننماید تا سر منوے راه مخالفت شریعت  
 کشاده است محل نظر است تمام سبیل مخالفت را باید سد و ساخت بهیت محال است بعد  
 که راه صفا تو ان رفت جز در پے مصطفیٰ: صلوة اللہ و سلامہ علیہ و علیٰ آلہ و سلم  
 بر اہل اللہ خصوصاً کہ اسم پیری و مژ شدمی در میان باشد و راه افادہ کشادہ  
 شدہ باشد نباید کرد و آن را ہم قاتل بایدانکاست زیادہ برین اطناب است این چند  
 حرف بواسطہ ارتباط محبت و اخلاص تحریر آورده امید است کہ موجب طلال نشو و ثانی  
 مصدر میگردد کہ ملا عمر و شاہ حسین آدمی زادہ اند خوابان ملازمت ایشان اندامید است  
 کہ داخل ملازمان خاصہ گردند اسمعیل نیز ہمین ارادہ بخدست آمده است اگر چه پیادہ است  
 امیدوار است کہ فراخور حالت خود بہرہ یابد و یادہ تصدیع ندارد و السلام والا کرام  
 مکتوب ہفتاد و نہم نیز بجاری خان صدور یافتہ در بیان آنکہ این شریعت غرا  
 جامع شرائع ما تقدم است و اتیان بمقتضای این شریعت اتیان است بمقتضای  
 جمیع شرائع و ما یناسب ذلک اللہ تعالیٰ بر جادہ شریعت مصطفویہ علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ  
 و السلام و النجیۃ ثبات و استقامت از زانی فرمودہ بالکلیہ متوجہ جناب قدس خود گرداند  
 چونکہ مقرر شدہ است کہ محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم جامع جمیع کمالات اسمائی  
 و صفاتی است و مظهر جمیع انبیاست بر سبیل اعتدال کتابے کہ بروے منزل شدہ است  
 خلاصہ جمیع کتب سماوی است کہ بر سائر انبیاء علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ و التسلیات منزل  
 شدہ اند و ایضا شریعتے کہ آن سرور اعطا فرمودہ اند زبدۃ جمیع شرائع ما تقدم است  
 و اعمالے کہ بمقتضای این شریعت حقہ است منتخب از اعمال شرائع سابقہ است  
 بلکہ از اعمال ملائکہ نیز صلوة اللہ تعالیٰ و سلامہ علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ و التسلیات  
 بر کوع اند و بعضے دیگر بسجود و بعضے بہ قیام و ہمچنین امم سابقہ بعضے بنماز با مداد  
 مامور بودند و بعضے دیگر بنماز ہاے دیگر درین شریعت از اعمال امم سابقہ و ملائکہ مقرر  
 خلاصہ از زبدۃ آنرا انتخاب کردہ مامور ساختہ اند پس تصدیق باین شریعت و اتیان  
 اعمال بمقتضای آن فی الحقیقت تصدیق است بجمیع شرائع و اتیان است باعمال



میگوید و جمیع را ازین طائفه اگر خواهند مجذوب سالک گردانند در سیر بیرونی می اندازند بعد  
از تمام آن سیر آفاقی و سیر انفسی که سفر در وطن عبارت از آن است آرا می دهند مصرع  
این کار دولت است کنون تا که ارسد هینا لا رب اب الینعم لعیها و صول باین نعمت عظمی و است  
با تباع سید اولین و آخرین ست علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها تا تمام  
خود را در شریعت گم سازد و باقتضای او امر و انهما از نواهی متحلی نگردد بوی ازین دولت بمشام  
جان او نرسد با وجود مخالفت شریعت اگر چه برابر سرسومی باشد اگر بالفرض احوال و امور است  
دهد داخل استدراج است آخر او را رسوا خواهند ساخت خلاصی بی اتباع محبوب بل لعائن  
علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها ممکن نیست حیوة چند روزه را در  
مرضیات حق سبحانه باید صرف نمود چه زندگانی ست و کدام عیش ست که مولا می  
این کس از کردار او ناراضی باشد حق سبحانه و تعالی بر احوال جزو می و کله او  
مطلع ست از حاضر و ناظر شرم باید کرد بالفرض اگر دانند که شخصی از عیوب و  
افعال ناپسندیده ایشان اطلاع خواهد یافت در حضور او امر ناپسندیده بوقوع  
نمی آید و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا شد با وجود علم  
حضور حق سبحانه هیچ باک نمیکنند این چه اسلام ست حق سبحانه را برابر آن شخص اعتبار  
نمی دهند و اعوذ بالله سبحانه من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا بحکم حدیث جدد و ا  
لما نکم بقول لا اله الا الله در هر آنی تجدید ایمان باین قول عظیم ایشان میباید  
کرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال ناپسندیده باید نمود شاید که فرصت  
توبه تا وقت دیگر نرسد بلکه المسوفون حدیث نبوی ست علیه و علی آله الصلوات التسلیمات  
یعنی هلاک گشتند سوف افضل گویندگان یعنی تا خیر کنندگان فرصت را غنیمت  
باید شمرد و در مرضی حق سبحانه صرف باید نمود توفیق توبه از عنایت حق سبحانه است  
همیشه از حق سبحانه خواهان این معنی باشند و درویشان که قدم را بر سر در شریعت  
داوند و از عالم حقیقت نیک شناسا اند از ایشان بهتر باید طلب نمود و مدد  
باید جست تا عنایت حق سبحانه از در پیم ایشان ظاهر شده تمام بجانب تقدس خود

که تا بدانند که طریق من همان طریق اصحاب است و طریق نجات منوط با اتباع طریق ایشان است و پس چنان که حق سبحانه فرموده من یطع الرسول فقد اطاع الله پس اطاعت رسول<sup>۲</sup> عین اطاعت حق آمد سبحانه و خلافت اطاعت اوصی الله تعالی علیه و علی آله و سلم عین معصیت او تعالی و تقدس جماعه که اطاعت خدای را حاصل سلطانه خلافت اطاعت رسول تصور کرده اند حق سبحانه از حال آنها خبر میدهد و حکم به کفر ایشانان مینماید آنجا که می فرماید ویریدون ان یفرقوا بین الله و رسوله و یقولون لو من بعض و تکفر ببعض و یریدون ان یخذوا من ذلک سبیلاً اولئک هم الکفرون حق پس در مانحن فیه دعوی اتباع آن سرور و نمودن علیه الصلوة و السلام بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی تحقیقت عین معصیت رسول است علیه الصلوة و السلام پس نجات را در آن طریق مخالفت چه مجال و محسوب انهم علی شئی الا انهم هم الکاذبون مطابق حال ایشان است و شک نیست فرقه که ملتزم اتباع اصحاب آن سرور اند علیه علیهم الصلوات و التسلیات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی سیم فیم الفرقة الناجية چه طاعتنا ان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التیمات خود از اتباع ایشان محروم اند کالغیمة و الخوارج و معتزله خود مذہب محدوث دارند و اصل بن عطار میسر ایشان از تلامذه امام حلی<sup>۳</sup> فخری است که با ثبات واسطه میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اعتزل عنا علی هذا القیاس سائر الفرق الباقية و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقة طعن کردنست به پیغمبر خدا جل شانہ ما آمن برسول الله من لم یقر اصحابه چه جنبت اینها منجر به خبیث صاحب ایشان میشود و نمود با الله سبحانه من هذا الاعتقاد السور و ایضا شراکتی که از راه قرآن و احادیث بما رسیده است تبویط نقل ایشان است هرگاه ایشان مطعون باشند نقل ایشان نیز مطعون خواهد بود این نقل مخصوص بعضی دون بعض نیست بل کلام فی العدالة و الصدق و التبلیغ سوا پس طعن ایشان ای واحد کان منهم مستلزم طعن در دین است و اعلیاً ذبا الله سبحانه منه و اگر طاعتنا بگویند که ما هم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع اصحاب را متابعت باشیم بلکه ممکن نیست متابعت جمیع آنها را و اختلاف

متقضیات آن شمرائے پس لاجرم مصدر قان این شریعت خیرالام با شدند و همچنین تکذیب  
 این شریعت و عدم اتیان آن بمقتضای آن تکذیب است مروج شمرائے ما تقدم را و عدم  
 اتیان است بمقتضای آنها و همچنین است انکار از ان سرور علیه الصلوة والسلام انکار  
 از جمیع کمالات اسمای و صفاتی و تصدیق و تصدیق سنت جمیع آنها پس ناچار است که ان  
 آن سرور و مکتوبان شریعت بدترین اعم باشند ازینجا است الاعراب اخذ کفر و لقا قان  
 محمد عربی کابردی هر دو سرست یکسکه خاک در شریعت خاک بر سر این  
 محمد ذی الانعام و المنة که حسن اعتقاد و گمان ایشان را نسبت باین شریعت و صاحب  
 آن شریعت علیه الصلوة والسلام و التیمة با حسن و جوه مشهور شده بود و  
 وندامت بر او ضاع ناملائمه همواره دامنگیرشان بوده حق سبحانه و تعالی از دیابوران عطا  
 فرماید ثانیاً آنکه حامل رقیمة الدعامیان شیخ مصطفی از نسل قاضی شریح اندرین دیار بزرگان  
 ایشان بزرگ شده آمده اند و جوه معاش و غلات بسیار داشتند مشارالیه از بے معاشی  
 متوجه لشکر شده است و اسناد و فرامین همراه آورده امیدوار است که بتوسل ایشان  
 جمیعت پیدا کنند و یاده متصدع نشد مشارالیه را بعد و عظام برنج سفارش فرمایند  
 که کار نگر شود و سبب جمیعت ارباب تفرقه گردد و والسلام والا کرام مکتوب شستاد م  
 بمیرزا فتح الله حکم صدور یافته در بیان آنکه فرقه ناجیه از هفتاد و سه فرقه اهل سنت و  
 جماعت اند و در تلویش فرق مبتدعه و ماینا سبب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت  
 مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام و التیمة استقامت ارزانی فرماید مصرع  
 کار نیست غیر این همه هیچ؛ هر فرقه از هفتاد و سه گروه مدعی اتباع شریعت است و  
 جازم نجات خود کل حزب بما لایم فرحون نقد وقت شایسته امام بیله که پیغمبر صادق علیه  
 من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بر تمیز فرقه واحده ناجیه از ان فرق متعدد ده  
 فرسوده است آنست النین هم علی ما نا علیه و اصحابی یعنی آن فرقه واحده ناجیه آنانند  
 که ایشانان بطریق اند که من میزان طریق و اصحاب من بران طریق اند ذکر اصحاب با وجود  
 کفایت بزرگ صاحب شریعت علیه الصلوة والسلام و التیمة درین موطن بر اے آن تو اند بود

قرآن را از هر واحدی امته نفاذ گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعضی انکارست از مبلغ  
اول پس اتیان جمیع شریعت در ماده منکر متحقق نگشت فلیت العتاة و الافلاح قال الله تعالی  
افتور منون بعضی الکتاب و تکفرون بعضی فما جزا من یفعل ذلک منکم الاخری فی الحیوة  
الدنیة و یوم القیمة میرودون الی اشد العذاب یا آنکه گوئیم که قرآن جمیع حضرت عثمان  
است بلکه جامع فی الحقیقت حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمیع حضرت امیر سوا  
قرآن است پس باید این اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت با انکار قرآن می کشد عیاداً  
بالتسبیحانه شخصی از مجتهد اهل تشیع سوال کرد که قرآن جمیع حضرت عثمان است در حق این قرآن  
چیز اعتقاد دارید گفت در انکار او مصلحت نمی بینم از انکار او دین بتسام برهم  
می شود و دیگر مائل هرگز تجویز نمی کند که اصحاب آن سرور علیه وعلیه الصلوٰة و التسلیمات  
در روز رحلت آن حضرت بر امر باطل اجتماع نمایند و مقررست که در روز رحلت آن حضرت  
سی و سه هزار اصحاب آن سرور حاضر بودند و بطوع و رغبت بحضرت صدیق بیعت کرده اند  
اینهمه اصحاب پیغمبر بر فضیلت جمیع شدن از جمله محالات است و حال آنکه آن حضرت علیه  
الصلوٰة و التحیة فرموده لا تجتمع امتی علی الضلالة و توقفی که در ابتدا از حضرت امیر واقع  
شده است بواسطه آن بود که در آن مشوره حضرت امیر را نه طلبیده بود نه چنانکه  
حضرت امیر فرموده اند ما غضبنا الا لتاخرنا عن المشورة و انما تعلم ان ابابکر خیر منا ارجو  
ما طلبیدن شانان مبنی بر مصلحت خواهد بود و کالتسلية لاهل البیت بوجود الامیر عند هم فی الصدق  
الاولی من المصیبة او نحو ذلک و اختلافی که در میان اصحاب پیغمبر علیه وعلیه الصلوٰة و  
التسلیمات واقع شده نه از هوای نفسانی بود چه نفوس شریفه ایشان تزکیه یافته بودند و از  
امارگے باطمینان رسیده هوای ایشان تابع شریعت شده بود بلکه آن اختلاف مبنی بر اجتهاد  
بود و اعلائے حق پس مخفی ایشان نیز درجه واحده دارد عند الله و مصیب را خود درجه است  
پس زبان را از جفای ایشان باز باید داشت و همه را به نیکی یا و باید کرد و قال الشافعی  
رحمه الله سبحانک و اطره الله عنهما یدینا فلیطر عنهما استمنا و نیز شافعی فرموده است اضطر  
المناس بعد رسول الله تعالی علیه و آله و سلم فلم یجد تحت یم السما خیر من ابی بکر فلولو و رقابهم

ندایم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتیه سودمند افتد که انکار از بعضی دیگر بآن نشود و بر تقدیر  
 انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نمیشود زیرا که حضرت امیر مثل توفیر و تعظیم خلفاء ثلاثه رضوان  
 الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند ثانیاً اقتدای به ایشان را دانسته با ایشان بیعت نموده اند پس  
 با وجود انکار خلفاء ثلاثه ادعای متابعت حضرت امیر نمودن محض افتراست بلکه آن  
 انکار فی الحقیقت انکار حضرت امیر است و روایت صریح مرقا و افعال ایشان را  
 و احتمال تقیه را در ماده اسد الله راه دادن نیز از سخنان عقلست عقل صحیح هرگز تجویز نمی کند  
 که اسد الله با وجود کمال معرفت و خجاست بعضی خلفاء ثلاثه راسی سال مبطن دارند و اظهار  
 خلاف آن ننمایند و محبت نفاق با ایشان دارند از ادعای اهل اسلام این قسم نفاق  
 متصور نیست شناعیت این فعل را باید دریافت که حضرت امیر چه قسم زبوسنی و چه  
 نوع خداع تشبیه میشود و اگر بطریق فرض محال تقیه در ماده اسد الله مجوز باشد تعظیم و  
 توفیر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلفاء ثلاثه را میکرد وند و از ابتدای انتم  
 ایشان را بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقیه گنجایش ندارد دو تبلیغ حق بر پیغمبر  
 واجب است تقیه را آنجا راه دادن بزرگتره سیکند قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ

ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالتی والله یضربکم من الناس  
 کفار سیکند که محمد از وحی آنچه موافق اوست اظهار میکنند و آنچه مخالف اوست اظهار  
 نمیکند و می پوشد و مقرر است که بنی را بر خطا مقرر داشتن جائز نیست و الا خلل در  
 شریعت او پیدا میشود پس چون خلاف تعظیم و توفیر خلفاء ثلاثه از آن حضرت بظهور نیامد  
 معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا مصون بود و از دال محفوظ بر سراسر اصل سخن رویم و جواب  
 اعتراض ایشان را منقح تر گوئیم که متابعت جمیع اصحاب در اصول دین لازم است و هرگز  
 در اصول اختلافی ندارند اگر اختلافی است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است  
 از متابعت جمیع محروم است هر چند کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین در اختلاف  
 می اندازد و از اتفاق می آید بلکه انکار قائل بانکار مقوله و میرساند و اینها مبطلان شریعت  
 جمیع اصحاب اند که ما را ان الصحابة کلم عدول از هر یکی چیزی از شریعت بارسیده است و همچنین

امروز این نسبت عقدا قاف است بلکه اگر گفته شود باور نکند هجیئاً لا رب اب انفعیم فیها  
 للعاشق المسکین بابتصرع فی زیاده برین چه نوشته آید والسلام اولاً و آخراً **مکتوب**  
**هشتاد و سوم** به بهادر خان صدور یافته در تحریریں بر جمع کردن جمعیت ظاهر و باطن را  
 بشریعت و حقیقت حق سبحانه و تعالی از تعلقات شتی نجاتی ارزانی فرموده با کلیس  
 گرفتار جناب قدس خود گرداند بجز مت سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات  
 افضلها و من التسلیات اکملها **سنت** هر چه جز عشق خدائے احسن است بذکر شکر خوردن  
 بود جان کندن است بذکر ظاهر را بظاهر شریعت غزآراستن و باطن را همواره با حق جل و  
 علاذ اشیتن کار عظیم است تا کدام صاحب دولت را باین دو نعمت عظمی مشرف سازند امروز  
 جمع این دو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر شریعت تنها نیز بسیار عزیز الوجود است اعز من  
 الکبریت الاحمر حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین و  
 الاخرین ظاهر و باطناً کرامت فرماید علیه و علی آله الصلوات و التسلیات  
**مکتوب هشتاد و چهارم** بسید احمد قادری صدور یافته در بیان اینکه شریعت و  
 حقیقت عین یک دیگر اند و علامت وصول بحقیقین مطابقت علوم و معارف آن  
 مقام است بعلوم شرعی و ماینا سب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت استقامت  
 ارزانی داشته بکی همت متوجه جناب اقدس خود گردانیده ما را اتمام از ما ستانده کلیت  
 اعراض از مادون خود میسر گرداند بجز مت سید البشر المقدس عن زین العبر علی  
 من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها و علی آله و اصحابه اجمعین - آمین **مصرعه**  
 از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است بذکر هر چه گفته میشود از دوست سخن او  
 لیکن چون این سخن را نخورے از مناسبت با جناب او تعالی و تقدس ثابت است  
 آن معنی مناسب را مغتنم شمرده در آن باب جرأت و زبان درازی ننماید المقصود  
 شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند فرق اجمال و تفصیل  
 استدلال و کشف است غیب و شهادت است و عقل عدم تعقل است احکام و علوم  
 که بموجب شریعت غرامتین و معلوم شده اند از تحقیق تحقیق حق العین همین احکام و

اینقول تصریح است به نفی تقیه در رضا حضرت امیر به بیعت حضرت صدیق بقیه المقصود آنکه میان سیدن ولد میان شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما بسپرد کن همراه رفته بود امیدوار غایت و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد ملا بود بتقریب مدد معاش آمده توجه را امیدوار است و السلام والا که ام مکتوب هشتم و دهم به لایبگ صدور یافته در تخریص بر ترویج اسلام و بیان ضعف و زبونی اسلام مسلمانان و استیلاء کفار گوناگون سازد و انا الله سبحانه و ایاکم حمیه الاسلام غربت اسلام نزدیک یک قرن است بر پنج قرار یافته است که اهل کفر مجبور اجرائی احکام کفر بر ملا در بلاد اسلام راضی نمی شوند میخوانند که احکام اسلامی با کلیه زائل گردند و اثری از مسلمانان و مسلمانی پیدا نشود و کار را تا بان سرحد رسانند اند که اگر مسلمانی از شعار اسلام اظهار نماید بقتل میرسد و بجز بقره در هندوستان اعظم شعار اسلام کفار بخیریه دادن شاید راضی شوند اما بتذییج بقره هرگز راضی نخواهند شد از ابتدا را بدشاهت اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمانان اعتبار پیدا کردند و آنها را اگر عیاذا بالله سبحانه و توفیق افتد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد الغیاث ثم الغیاث الغیاث تا که ام صاحب دولت باین سعادت مستعد گردد و که ام شاهزاد باین دولت دستبر و نماید و لک فضل الله

یوتیه من یشاء و الله و افضل العظیم مبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعت سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها و السلام مکتوب هشتم و دهم بسکندر خان بود صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب بے نسیان ماسوائے حق جل و علا صورت نه بندد این نسیان معبر بقناست حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد و بغیر خود نگذارد بحجرت سید البشر المطهر عن زینغ البصر علیه و علی آله الصلوات و التسلیات انچه بر ما و شما لازم است سلامتی قلب است از ما و حق سبحانه و این سلامتی دست میسر گردد که غیر حق را سبحانه بر دل عبور نماند و عدم عبور غیر وابسته به نسیان ماسوائست که معبر بقناست نزد این طائفه علیه با تفرض اگر غیر آن بکف در دل گذرانند هرگز نگذرد و تا کار باین مرتبه نرسد سلامتی محال است



چاره نیست از اتیان اعمال مباحه نیز چاره نیست و جامع ترین عبادات و مقرب ترین طاعات  
 ادا و صلاۃ است قال علیہ الصلوۃ والسلام الصلوۃ عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین  
 ومن ترکها فقد هدم الدین و کسی را که بر موافقت ادا و صلوۃ موفق سازند از فحشاء و منکر باز  
 دارند گریه ان الصلوۃ تنهی عن الفحشاء و المنکر مؤید این سخن است و صلواتی که نه  
 چنین است صورت صلوۃ است حقیقت ندارد ولیکن تا زمان حصول حقیقت صورت را  
 از دست نمی باید داد و الا یدرک کلمه لایترک کلمه اکرم الا کریم اگر صورت را بحقیقت اعتبار  
 نماید مستبعد نیست خلیکم بموافقت ادا و الصلوۃ مع الجماعات مع الخشوع و الخشوع فانما سبب  
 النجاة و الفلاح قال القدر سبحانہ و تعالیٰ قد اطلع المؤمنون الذین ہم فی صلواتهم خاشعون کار  
 آنست که با وجود مخالطه کرده شود سپاهیان در وقت غلبه فینم اگر اندک تردد میکنند اعتبار  
 بسیار پیدا میکنند بصلاح جو انان بآن سبب اعتبار دارد که با وجود غلبه شہوت نفسانے  
 خود را بصلاح آورده اند اصحاب کف اینهمه بزرگی بواسطه یک ہجرت از مخالف  
 دین یافتند در حدیث نبوی علیہ الصلوۃ والسلام وارد است عبادۃ فی الہرج کجبرۃ الی  
 پس نمائی فی الحقیقت عین باعث است زیادہ ازین چه نوشته آید فرزندے شیخ بہاء الدین  
 را صحبت فقراء مرغوب نمی افتد و باہل غنا و تغنم مائل و منجذب است نمیند اندک  
 صحبت ایشان سم قائل است و قمر چرب شان ظلمہ افزاست الخذر الخذر ثم الخذر  
 الخذر در حدیث صحیح وارد است علی مصدرہ الصلوۃ والسلام من تواضع لغنی بغیانہ ذنب  
 ثلثادینہ فویل لمن تواضع لغناہم و اللہ سبحانہ الموفق مکتوب ہشتاد و ششم  
 بیکے از حکام برگزیدہ جرک صدور یافته در بیان سلامتی قلب از مادون حق سبحانہ و تعالیٰ  
 بر جد اعتدال و مرکز عدالت استقامت گرامت فرماید بجرمتہ سید المرسلین علیہ و  
 علی آلہ الصلوٰت و علیہا و من التعلیمات اکملہا انچہ بر ما و شماست سلامتی قلب است  
 از گرفتاری مادون حق سبحانہ و این سلامتی بر تقدیر است کہ غیر اورا سبحانہ بر دل  
 خطورے نمازد اگر فرضاً ہزار سال حیات و فاکند غیر بر دل نگذرد بواسطہ نیانی کہ دل را  
 از ماسوائے حاصل شود مضر علم کار این مست غیر این ہمہ پرچہ در وقت ملاقات

علوم بعینها تفصیل نگشفت میگردد و از غیبت بشهادت می آیند و تجسم کسب و تحمل عمل از میان  
برینخیزد و علامت وصول بحقیقت حق یقین مطابقت علوم و معارف آن مقام است  
معلوم و معارف شرعی و تا سر موی مخالفت است دلیل است بر عدم وصول بحقیقت الحقائق و  
بر خلافی که بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده است از مشایخ طریقت بنی بر سکروقت  
است و سکروقت واقع نمی باشد الا در شمار راه منتهیان نهایت را همه صحیح  
است وقت مغلوب ایشان است حال و مقام تابع کمال شان ملبیت صوفی این وقت  
آمد در مثال بنایک صافی فارغ است از وقت و حال پس متحقق شد که خلاف شرعیست  
علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارت بعضی از مشایخ واقع است که شرعیست  
پوست حقیقت است و حقیقت مغز شرعیست این عبارت هر چند از بے استقامتی مکمل  
این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که مجمل نسبت بفصل  
حکم پوست دارد نسبت بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر مت نسبت  
به لب اما اگر بر مستقیم الاحوال اتیان امثال این عبارت موهمه را تجویز نمی نمایند و  
فرق جز باجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور نمی سازند سائل از خواجسته نقشبند  
قدس الله تعالی سره الاقدس سوال کرد که مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا  
معرفت اجمالی تفصیل گردد و استدلالی کشفی شود ز قضا الله سبحانه الثبات والاستقامت  
على الشريعة علما و عملا صلوات الله تعالی و سلامه علی صاحبها بقية التصديق آن که جمال  
رقيمه المد عايشه مصطفی شریکی از نسل قاضی شریح اند پدر ایشان بزرگ بودند و ظاهر  
و وجه مدو معاش بسیار داشتند اسناد و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده  
است مشارالیه از فقدان اسباب معاش مضطرب است التفات نموده بر نیجه  
توجه فرمایند که سبب حصول جمعیت شود و از اضطراب و تفرق نجات یابد زیاده  
مصدق نشد مکتوب هشتم و نهم به مرزاق الله حکیم صدور  
یاخته بود در ترغیب بر اتیان اعمال صالحه خصوصاً ادائے صلوة بحکامات و  
مایا سب ذلک و فکرم الله سبحانه لمرضاة آدمی را اینجا که ادرستی اخلاقات

اوصدق نیز میاید که از مرگ ایشان برگ خود عبرت بگیرند و تمام خود را برضی حق سپردند و حیات دنیا را  
 غیر از متاع غرور نشمارند اگر تمتعات دنیوی را اندک اعتبار می بود برابر سرسوی بر کفار بدر کردار  
 تجویز نمی فرمودند رزق سبحانه و ایاکم الاعراض عن ماسوی الله سبحانه و الاقبال الی جناب  
 قدسه بجز سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها و السلام  
 و الاکرام مکتوب نو و هم بخواجه قاسم صدور یافته در ترغیب بر آنکه بکلیت متوجه حق  
 سبحانه باید بود و امروز حصول این دولت و ایستة توجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیست  
 قدس الله تعالی امر ابراهیم حضرت حق سبحانه و تعالی دنیای دینه را در منظر هست خوار و بی اعتبار  
 گردانیده حسن و جمال آخرت را در مرآت باطن متجلی و متزین گرداناد و بجز سید البشر  
 المظهر عن زین البهر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها اتفات نامه  
 گرامی مع هدایای محترمه وصول یافت کرم نمودند جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء نصیحتی که بحبان  
 و مخلصان کرده میشود همه آنست که بکلیت اقبالی بجناب قدس خداوندی غرضشان منسر  
 گردد و اعراضی از مادیات او تعالی حاصل آید هر صرعه کار نیست غیر اینهمه هیچ امروز حصول  
 دولت عظمی و ایستة توجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیست بر یا ضات و مجاہدات  
 شاقه آن میسر نه گردد و که بیک صحبت ایشان حصول یا بد چه در طریق این بزرگواران  
 اندراج نهایت در بدایت است در اول صحبت آن می بخشد که منتیان را در  
 نهایت بدست می اندازد طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است ایشان را در اول  
 صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیات آن کمالات میسر میشد که او بیارامت  
 را شاید در نهایت میسر شود و این طریق اندراج نهایت در بدایت است تحلیکم بجزیه لای الاکابر  
 فانها ملاک الامر و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله  
 الصلوة و السلام مکتوب نو و یومیم شیخ کبیر صدور یافته در بیان آنکه تصحیح عقائد و اتیان  
 اعمال صالحه هر دو جناح انداز برائے طیران عالم قدس مقصود از اعمال شریعت و احوال  
 حقیقت تزکیه نفس و تصفیة طلب است رزقاً الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی متابعة الله تعالی  
 صاحبها الصلوة و السلام و التبعة کار نیست که او لا به تصحیح عقائد بروفق آرائی علماء اهل سنت و

از روی کرم گفته بودند که در غلبی و کاری اگر رجوع اقتضا خواهد نمود بنام خداوند متعالی ذلک مقصود است  
گشت که شیخ عبدالصوفی از نیکان است بواسطه بعضی حواشی قرضدار گشته است امید است  
که مدد در تخلص ذمه او خواهند فرمود و السلام مکتوب هشتم و نهم  
به پهلوان محمود صدور یافته در بیان آنکه چه سعادت است که دوستان خدا اجل و عاقل کسی را  
قبول نمایند سلیم الله تعالی و تمکیم الله علی جاده شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة  
مختین بشارت خاندان ایشان را قدم میان شیخ فزول است برکات صحبت ایشان  
را چه شرح دهد چه سعادت که دوستان خدا اجل و عاقل کسی را قبول نمایند چه جائز  
آنکه محبت و قربت ممتاز سازند هم قوم لایق جلیسم بالجمله صحبت ایشان را قیمت  
شمرند و ادب صحبت را امری دارند تا موثر افتد زیاده چه نویسد و السلام اولاً و آخراً -  
**مکتوب هشتم و نهم** نیز به پهلوان محمود صدور یافته در بیان آنکه چه نعمتی کسی  
با ایمان و صلاح موی سیاه خود را سفید کرده باشد و در جوانی خوف غالب یا بدور پیری  
رجاء حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد چه نعمتی است که کسی با ایمان و صلاح موی  
سیاه خود را سفید سازد در حدیث نبوی است علیه الصلوة والسلام من شاب شیبته  
فی الاسلام غفر له جانب امید را ترجیح دهند وطن مغفرت را غالب سازند که در  
جوانی خوف بیشتر در کار است و در پیری رجاء غالب تر میاید و السلام اولاً و آخراً  
**مکتوب هشتم و نهم** به مرزا علیجان صدور یافته در غرض ابرسی حق سبحانه و تعالی  
بر جاده شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید آدمی را بحکم  
کل نفس ذائقة الموت از مرگ چاره نیست فطوبی لمن طال عمره و کثر عمله بهین موت است  
که مشتاقان را بان تسلی میدهند و وسیله وصول دوست بدوست میسازند من کان  
یرجو لقاء الله فان اجل الله لات آرسه حال واپس ماندگان و گرفتاران بیدولت  
حضور بمطلب رسیدگان و آزادگان خراب و ابر است ولی نعمت مرحومه شادین اوان  
بسی نعمتم بودند الحال بر شما آن لازم است که مکافات احسان باحسان بکنند و بدعا و صدقه  
ساعت بساعت مدد نمایند فان المیت کا الفرقی منظر دعوة لمحقة من اب او ام او اخ

ذکر یافته باشند متوسل باید ساخت و الله سبحانه المیسر کل العسیر و السلام مکتوب  
 نو و چهارم بنظر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از تصحیح عقائد و اتیان  
 اعمال مانع چاره نیست تا باین دو جناح طیران عالم حقیقت نماید حضرت حق سبحانه تعالی  
 بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التّحیة استقامت کرامت  
 فرماید آنچه لابد است و ناچار تصحیح عقائد است اولاً بموجب آرائی صائبه اهل سنت و  
 جماعت که فرقۀ ناجیه اند و ثانیاً اتیان اعمال است بموجب احکام فقهیه بعد از دانستن  
 آن احکام از فرائض و سنن و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و مکروه و مستحب  
 چون این دو جناح اعتقادی و عملی میسر شد اگر توفیق خداوندی جل سلطان مساعدت  
 نماید میتوان که بعالم حقیقت طیران نماید و به حصول این دو بازو طیران وصول بعالم  
 حقیقت محالست بیت محالست سعدی که راه صفایه توان رفت جز در پی مصطفیٰ  
 شتبا الله سبحانه و ایاکم علی متابعتہ علیہ و سلم آله الصلوٰۃ والسلام مکتوب  
 نو و پنجم بسید احمد بجاژه صدور یافته در بیان آنکه آدمی نسخۀ جامع است و قلب  
 او نیز بر حقیقت جامعیت مخلوق است و اقوال بعضی از مشایخ که در مرتبہ سکر واقع  
 شده است در وسعت قلب و اشال آن مجبول بر توجیہات اند و در بیان آن که صحو  
 افضل است از سکر و ماینا سب ذلک آدمی نسخۀ ایست جامع هر چه در تمام موجود است  
 در انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت و از مرتبہ وجوب  
 بطریق صورت ان الله خلق آدم علی صورته در همین جامعیت است قلب انسان  
 که هر چه در کلیت انسانست در قلب تنهاست لهذا آن را حقیقت جامعہ گویند و بحقیقت  
 همین جامعیت بعضی از مشایخ از وسعت قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش وافیہ  
 در زانو قلب مارن اندازند بیج محسوس نشود زیرا که قلب جامع عناصر و افلاک است  
 و عرش و کرسی و عقل و نفس شامل مکانی و لامکانی است پس هر آئیند عرش و مایسر  
 را بواسطہ شمول لامکانیہ در قلب مقدارے نباشد چه عرش وافیہ با وجود وسعت داخل  
 دائرہ مکانست مکانی هر چند وسیع است تنگ است در جنب لامکانی قدرے ندارد اما ارباب

جماعت که فرق ناجیه اند باید کرد ثانیاً علم و عمل بقضای احکام فقیه لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو جناح اعتقادی و عملی قصد طیران عالم قدس باید نمود **مصرعه** کار نیست غیر این همه هیچ به مقصود از اعمال شریعت و احوال طریقت و حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است تا نفس مزکی نشود و قلب سلامتی پیدا نکند ایمان حقیقی که نجات وابسته بآن است میسر نشود و سلامتی قلب وقتی صورت بندد که غیر او تعالی اصلابر دل خطور نکند اگر هزار سال گزرد و غیر زاهد دل عبور نداشت زیرا که این زمان دل را نسیان ماسوا بتمام میسر شده است که اگر به تکلیف یادش دهند یاد نکند این حالت معبر بقناست و قدم اول است درین راه و بدون خطر اعتقاد و السلام اولاً و آخراً **مکتوب نو و دوم** نیز شرح کبر صدور یافته در بیان آنکه اطمینان قلب بذکر است نه نظر و استدلال **بنیاد** است سجانه و ایام علی الشریقه المصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام و التیمه الابد کر الله تعالی اقلوب راه اطمینان قلب و ذکر الله است سجانه نه نظر و استدلال است **مصرعه** پای استدلالیان چوبین بود به پاس چوبین سخت به تمکین بود به چه در ذکر کسب مناسب است یا بجناب قدس هر چند هیچ مناسب نیست بالتراب و رب الارباب لیکن یک قسم علاقه در میان ذکر و مذکور پیدا میشود که موجب محبت می گردد و چون محبت مستولی شد غیر اطمینان هیچ نیست و چون کار باطمینان قلب رسید دولت ابدی نقد وقت او گشت **ه** ذکر گوذر تا ترا جان است به پاکی دل زد و کزیر دان است به و السلام اولاً و آخراً **مکتوب نو و سوم** بسکندر خان بودی صدور یافته در بیان آنکه در جمیع اوقات بذکر آئی جل شانہ باید پرداخت بعد از ادائے نماز پنجگانه بجماعت و ادائے سنن و اوقات خود را مصروف بذکر آئی جل سلطانہ باید ساخت و به غیر آن نباید پرداخت چه در خوردن و چه در خفتن و چه در آمدن و چه در رفتن طریق ذکر را به شما معلوم کرده شده است همان طریق استعمال نمایند اگر در جمعیت فتور یا بسند اول باید تعین سبب فتور کرد بعد از آن تلاشی تفصیر آن باید نمود و با تعجب و تضرع تمام به حضرت حق بجانہ رو باید آورد و دفع ظلمت آن باید خواست و شیخی را که از وی

که ولایت بنی افضل است از نبوت او نزد این حیرت‌انگیز مثال این سخنان دور از کار دنیا اند چه در نبوة  
 روح بخلق فقط نیست بلکه باین توحید و کین نیز دارد باطنش بالحق است سبحانه و ظاهرش باخلق  
 و آنکه تمام روح بخلق دارد از در برانست انبیا علیهم الصلوات و التسلیات بهترین جمع موجودات  
 اند بهترین دولت با ایشانان مسلم داشته اند ولایت جزو نبوة است و نبوة کل است لاجرم نبوة  
 افضل باشد از ولایت خواه ولایت بنی باشد خواه ولایت ولی پس صحو افضل است از سکر صبر  
 در صحرای سکر مندرج است همچو اندراج ولایت در نبوة صحت‌ها که غوام الناس راست از محبت  
 خارج است بر آن صحت‌تر بخ و ادن معنی ندارد و صحرای که متضمن سکر است البته افضل است  
 از سکر علوم شرعی که مصدر آنها را مرتبه نبوة است سراسر صحرای است و مخالف آن علوم هر چه باشد  
 از سکر است صاحب سکر معذور است ثانیان تقلید علوم صحرای است نه علوم سکر تبنا اند بجان  
 علی تقلید العلوم الشرعیة علی مصدرها الصلوة والسلام و التعمیه یرحم الله عبد اقال آفینا و آنچه در  
 حدیث قدسی واقع است لا یسعی ارضی ولا سماء و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن مراد از این  
 گنجایش صورت مرتبه و جوست نه حقیقت که حلول در آنجا محال است چنانکه بالا گذشت پس  
 ظاهر شد که شمول قلب ملامکانیه را باعتبار صورت لامکانیه است نه حقیقت آن تا عرضش  
 و مافیہ را مقدار بی نباشد این حکم مخصوص بحقیقت لامکانیه است مکتوب نو و دوششم  
 بجم شریف صدور یافته در منع و زجر تسولیت و تاخیر و در تحرص بر متابعت شریعت علی  
 صاحبها الصلوة والسلام و التعمیه و مانیاسب ذلک ای فرزندانم روز که آوان فرصت است  
 و اسباب جمعیت همه مسیر گنجایش تسولیت و تاخیر نیست بهترین اوقات را که زمان عفو ان  
 جوانی است در بهترین اعمال که طاعت و عبادت مولی است تعالی و تقدس میباید معروف  
 داشت از محرمات و مستهبات شرعیة اجتناب نموده بوقت نماز بجماعت لازم باید ساخت  
 و ادا از مکره بر تقدیر وجود نصاب نیز از ضروریات اسلام است آنرا هم بر غبت بلکه بمنبت  
 میباید ادا نمود از کمال کرم خود حق تعالی در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادت معین  
 ساخت و از اموال نامیه و انعام سائمه ربع عشر را احتقا و تقریبا از برای فتنه راقین  
 فرموده و میدان تصرف مباحات را فراخ گردانیده خیلی بے انصافی است که در شصت گزنی



صحو از مشایخ قدس الله تعالی اسرار هم میدانند که این حکم مبنی بر سکر است و محمول است بر عدم  
 تمایز میان حقیقت شی و انمودج او عرش مجید که محل ظهور تمام است از ان رفیع تر است که  
 در قلب تنگ آنرا گنجایش باشد آنچه در قلب از عرش بنماید آن انمودج عرش است حقیقت  
 عرش و شک نیست که آن انمودج را هیچ مقداری نیست در جنب قلب که اوجایع انمودجات  
 بی نهایت است آئینه که در و آسمان باین بزرگی باشی می دیگر نماید نمیتوان گفت که  
 آئینه از آسمان وسیع تر است آری تمثال آسمان که در آئینه است در جنب آسمان  
 صغیر است نه حقیقت آسمان این بحث بشای روشن گردد و مثلاً در انسان انمودجی از کوه  
 غفر خاک کمونست نظر بجامعیت انسان نمیتوان گفت که وجود انسان از کوه غفر خاک  
 اوسع است بلکه وجود انسان را در جنب کوه خاک هیچ مقدار می نیست جز محقرشی بلکه با انمودج  
 حقیرشی را شی دانسته اینک بوقوع می آید از همین قبیل است کلام بعضی از مشایخ که در غلبه  
 سکر گفته اند جمع محمدی از جمیع الهی جل سلطان چون محمد را علیه الصلوة والسلام والتحية  
 جامع حقیقت و امکان و مرتبه و جوب دانسته اند حکم کرده اند که جامعیت محمد از جامعیت  
 الله تعالی شانه زیاده است اینجا نیز صورت را حقیقت تصور نموده اینک کرده اند محمد علیه و آله  
 الصلوات والتسلیمات جامع صورت مرتبه و جوب است نه حقیقت و جوب الله تعالی و تقدس  
 واجب الوجود حقیقی است و اگر فرق میکردند در میان حقیقت و جوب و صورت و جوب چنین حکم  
 نمیکردند حاشا و کلام من امثال بنده الاحکام السکریه محمد بنده ایست محدود و مثنای و او تعالی  
 و تقدس غیر محدود است و نامثنای باید دانست که هر چه از احکام سکریه است از مقام ولایت  
 است و هر چه از صحو است بمقام نبوت تعلق دارد که اکمل تا بجان انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات  
 بواسطه صحو از مقام بطریق تبعیت نیز نصیب است بسطامیه سکر البصحو تفصیل مکنیند بسطایخ  
 ابو یزید بطای قدس سره میگوید لو انی ارفع من لواء محمد لواءى خود را لوائی ولایت میداند و لو انی  
 محمد را علیه الصلوات والتسلیمات لواءى نبوة لواءى ولایت را که رو بسکردار و ترجیح میدهند بر لواءى نبوة  
 که رو بصحو دارد و ازین عالم است سخن بعضی که گفته اند لواءية افضل من النبوة میدانند که در ولایت رو  
 کن دارند و در نبوة رو بخلق و شک نیست که رو بحق افضل است از رو بخلق بعضی در توجیه این سخن گفته اند

مأموره تحصیل یقین است ادا می عبادات صورت ایمان است نه حقیقت ایمان که تعبیر از آن  
 به یقین کرده شده قال عزّ شأنه یا ایها الذین آمنوا آمنوا ای الذین آمنوا بآیه و اذروا کف  
 العبادات المأمورة و مقصود از فدا و بقا که ولایت عبارت از تحصیل این دولت است همین  
 یقین است و بس و اگر از فانی الله و البقا یعنی دیگر خواهند که بحالیت و محلیت موهم باشد خود همین  
 الحاد و زندق است در غلبه حال و سکر و قوت چیزها ظاهر میشوند که آخر از آن باید گذشت  
 و مستغفر باید شد ابراهیم بن شیبان که از مشائخ طبقات است قدس الله تعالی ارواحهم میگوید  
 که علم الفناء و البقاء و در علی اخلاص الوجدانیه و صحته العبودیه و ماسومی ذلک فغالیط و زندق و الحقی  
 که راست میفرماید و این کلام از استقامت او خبر میدهد فانی فی الله عبارت از فانی در مریضیا  
 اوست سبحانه و علی هذا القیاس السیر الی الله و السیر فی الله و نحو هاتانیا مصدر میگردد که صلاح  
 آثار می میان شیخ اگر بخش بصلاح و تقوی و فیض است آراسته اند و جمعی کثیر ایشان وابسته در ماده  
 از مواد اگر معنوی طلبند امید است که توجیه شریف بحال ایشان مرعی خواهند فرمود و السلام علیکم  
 و علی من اتبع الهدی مکتوب نو و هشتم به عبد القادر سیر شیخ زکریا صدد و ریافته در ترغیب  
 بر رفت و ترک غف باریاد احادیث نبویه علی المصدرها الصلوة و السلام حق سبحانه و تعالی بر مرکز  
 عدالت استقامت ارزانی فرماید چند حدیث نبوی علیه من الصلوات افضلها و من التسلیات  
 اکملها که در باب تذکیر و وعظ و نصیحت وارد شده اند ایراد نموده حق سبحانه و تعالی عمل بمقتضای آنها  
 میرگردند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله رفیع الحجب الرفیع و عیطی علی الرفق مالا  
 یعطی علی العف و مالا یعطی علی ما سواه رواه مسلم و فی روایتی له قال بعائنه علیک بالرفق و ایاک  
 بالعف و الخش ان الرفق لا یكون فی شی الا لانه و لا تمیزع من شی الا شانه و قال ایضا علیه  
 و علی آله الصلوة و التحیة من یحرم الرفق یحرم الخیر و قال ایضا علیه علی آله الصلوة و السلام ان من  
 احکم الی احکم اخلاقا و قال ایضا علیه الصلوة و السلام من اعطی خط من الرفق اعطی خط من الدنیا  
 و الآخرة و قال ایضا علیه و علی آله الصلوات و التسلیات الحیا من الایمان و الایمان فی الخیرة  
 و الذی من الجاه و الجاه فی النار ان الله یقبض الفشار الذی الاخر کم بمن یحرم علی النار و بمن  
 یحرم النار علیه الاکل بین لین قریب سهل المومنون یهون لینون کاجل الالف ان قید اتحاد و ان

روز و شب و در گزیری صحت طاعت حق سبحانه نشود و از چهل سهم یک سهم بفقرا ادا نمایند و از  
 دائره وسیعۀ مباحات پابرون کشیده بحرات و شبتها در رفته نشود در موسم جوانی که آوان  
 سلطان نفس اماره است و قهرمان شیطان بعین قلیل عمل را بکثیر اجری بردارند و فردا که  
 بارزل عمر رسانند و حواس قوی سستی پیدا کند و اسباب جمعیت تشتت نمایند غیر از نماز  
 و پشیمانی محصل نخواهد بود و بسیار است که تا فردا نگرزند و فرصت نداشت پشیمانی که غوی از  
 توبه است میسر نشود و عذاب ابدی و عقوبت سرمدی که پیغمبر صادق علیه من الصلوات افضلها من  
 التسلیات اکملها از ان اخبار فرموده و عصاة را از ان ایعاد نموده در پیش است تخلفی ندارد و در شیطان  
 بغرور کرم پروردگار جل سلطانۀ در داهنت می اندازد و عفو او را بجهان بهانه ساخته مرکب معاصی  
 میازد و باید دانست که در داریا که محل آزمون و ابتلا است دشمن و دوست را متمیز ساخته اند  
 و هر دو شامل رحمت گردانیده کریمه و رحمتی و سخت کل شی از ان مشعر است و در روز قیامت  
 دشمن را از دوست جدا خواهند ساخت کریمه و امتناز و الیوم ایها المجرمون منجر از انست و در ان  
 وقت قرعۀ رحمت را بنام دوستان خواهند اخت و دشمنان را محروم مطلق و ملعون محقق خواهند فرمود  
 فساکتباللذین یتقون ویوتون الزکوة والذین هم بائنا یومنون شاید انیعنی است یعنی تحقیق  
 اثبات خواهیم کرد آن رحمت از برای آنجماعت که پرهیز میکنند از کفر و معاصی و ادا میکنند زکوة را پس  
 کرم و رحمت را در آخره مخصوص با برادر اهل اسلام نیک کردار داشت آری مطلق اهل اسلام را  
 بقرعۀ خیریت خاتمت از رحمت نصیب است اگر چه بعد از از منۀ مطاوله از عذاب و نوح نجات یابند  
 اما ظلمات معاصی و عدم مبالغات با حکام منزله سادی کی بگذارد که نور ایمان را بسلامت بر و علماء  
 فرموده اند که اصرار بر صغیره به کبیره میرساند اصرار بر کبیره مفضی به کفر است عیاذ الله سبحانه و قد  
 اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم چه که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است به حق سبحانه و تعالی  
 توفیق رضیات خود رفیق گرداند بمرتبه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقیة المقصود آنکه  
 مولانا سخی حامل رقیه آشنا و مخلص فقیر است و حق جوار از قدیم نیز دارد اگر بدو و اعانتی  
 طلبد توجه سلامی مرعی خواهند داشت مشار الیه در فن کتابت و انشا بقدر ضرورت اطلاع  
 دارد و السلام مکتوب نو و و هم شیخ درویش صدور یافته در بیان آنکه مقصود از عبادات

بقائے دنیا بس اندک است و عذاب آخرت بسیار شدید است و دایمی است عقل دور اندیش  
را کار باید فرمود و بطراوت بے حلاوت دنیا مغرور نباید شد و اگر بدینا کسی را عزت و آبرو  
باشد کفار دنیا دار باید که از همه عزیز تر باشند و بظاهر دنیا فریفته گشتن از بنجر و سیت و هست  
چند روزه را ضیعت باید شمرد و در مرضی خدای عز و جل باید کوشید و بخلق خدا بے باید  
احسان نمود و تعظیم لامر الله و اشفاقه علی خلق الله هر دو اصل عظیم اند از برای نجات اخروی  
مخبر صادق علیه الصلوة و السلام هر چه فرموده است مطابق نفس الامر است هرل و هذیان  
نیت خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر رسوائی است و بینوائی قال الله سبحانه و  
و تعالی انما خلقکم عبداً و انکم الینا لاترجعون هر چند میدانند وقت شما تقاضای استماع  
امثال این سخنان نمیکند و غفوان جوانی است و تنمات دنیوی میسر و حکومت و تسلط بر  
خلایق حاصل اما شفقت بر احوال شما باعث این گفتگو میگردد و هنوز هیچ نرفته است  
وقت توبه و انابت است خبر شرط است **ع** در خانه اگر کسی است یک حرف تبت مکتوب  
نمود و نهم به ملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب استفساری که نموده بود از کیفیت دوام آگاه  
و جمع آن بجا کالت نوم که سر اسر غفلت و تعطیل است التفات نامه گرامی مشرف ساخت  
استفساری که رفته بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سر اسر غفلت و تعطیل  
است که بعضی براهکار این خانواده بزرگ از حصول آن دولت خبر داده اند مخدو و ماحل این  
اشکال مبنی بر مقدمه است که بیان آن ضرور است گوئیم روح انسانی را پیش از تعلق باین  
بیکر هیولانی راه ترقی و عروج مسدود بود و در قفس و اما نا الاله مقام معلوم مقید و محبوس لیکن در  
نهاد آن جوهر نفیس استعداد عروج بشرط نزول و ولعیت نهاده بودند و فریت او ازین راه  
بر ملک مقرر فرموده حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خویش آن جوهر نورانی باین بیکر ظلمانی جمع  
فرموده قسمان من جمع بین النور و الظلمة و قرن الامر بالخلق و چون این دو امر فی الحقیقت بر دو  
طرف نقیض واقع شده بودند حکیم مطلق حل سلطانه از برای تحقیق این اجتماع و تقریر این نظام  
روح را با نفس نسبت بهشتی و گرفتاری داد و این گرفتاری را سبب نظام اینها گردانید و گوئیم لقد خلقنا الانسان  
فی احسن تقویم ثم ردوناه اسفل سافلیین و مزی ازین بیان میفرماید و این منزل روح

استیخ على صخرة استناخ من كظم غيظا وهو يقدر على ان ينقذه وعاه الله على رؤس الخلائق  
 يوم القيمة حتى يخرجهم في امي الحوراء شاء ان رجلا قال للنبى صلى الله تعالى عليه و سلم على آله  
 وسلم اوصني قال لا تعضب فردم ارا قال لا تعضب الا اخبركم باهل الجنة كل ضعيف متضعف  
 ابو قسم على الله لا برة الا اخبركم باهل النار كل عتل خوطا متكبر اذا غضب احدكم وهو قائم  
 في مجلس فان ذهب عنه الغضب والا فليضطجع ان الغضب يفسد الايمان كما يفسد العسل  
 من تواضع لله در فده الله فو في نفسه صغير وفي ائمن اناس عظيم ومن تكبر وضعه الله فو في  
 اعين الناس صغير وفي نفسه كبير حتى هو اهو ن عليهم من كلب او خنزير قال موسى بن جعفر  
 على بنينا وعليه الصلوات والتسليمات يا رب من اعز عبداك قال من اذا قدر غفرو وقال  
 ايضا عليه الصلوة والسلام والتمية من حزان سانه ستر الله عورته ومن كف غضبه كفت الله  
 عنه مذابه يوم القيمة ومن اعتذر الله الله قبل الله عذره وقال ايضا عليه الصلوة  
 والسلام من كانت له مظلمة لاخيه من عرضه او شيء فليتحلل منه اليوم قبل ان لا يكون له ونيار  
 ولا درهم ان كان له عمل صالح اخذ بقدر مظلمته وان لم يلق حسنات اخذ من سيئات صاحبه  
 فحل عليه وقال ايضا عليه الصلوة والسلام اتدرون ما الغلس قالوا الغلس فيسئامن لا درهم له  
 ولا متاع فقال ان الغلس من امتي من ياتي يوم القيمة بصلوة وصيام وزكوة ويا في  
 قد شتم هذا واكل مال هذا وسفك دم هذا وضرب هذا فيعطى هذا من حسناته فان  
 غفبت حسناته قبل ان يقضى ما عليه اخذ من خطاياهم فطرحه عليه ثم طرح في النار  
 وعن معاوية رضي الله عنه انه كتب الى عائشة رضي الله تعالى عنها ان اكتبى الى كتابا  
 توصني فيه ولا تكثر فكتبت سلام عليكم اما بعد فاني سمعت رسول الله صلى الله  
 تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم يقول من اتقى الله بسخط الناس كفاه الله مونة  
 الناس ومن اتقى الله بسخط الله وكلمه الله الى الناس والسلام عليكم صدق  
 رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم وبارك رزقا الله سبحانه واياكم التوفيق باكمل  
 يا اخبر الخبر الصادق والسلام اين احاديث اگر چه ترجمه نوشته شده است اما به خدمت  
 شيخ جوارج نوده معاني اينها را فسيده سعی خواهند کرد که عمل مقتضای انيسايمير شود

بلکه رضامندی حق سبحانه تعالی درین اقبال است و در مقبلی ذات و بر غیبت است و نامرضی  
حق است سبحانه و فرقی دیگر گوئیم مقبلی را میسر است که از عالم روگردانیده رو بحق تعالی و  
نقدس آرد و منتی را اعراض از خلق محال است دوام اقبال بخلق لازم مقام اوست مگر آنکه  
کار دعوت او تمام شود و او را از در غنا بزار بقا انتقال دهند آن زمان ندای اللهم الرفیق الاعلی  
نقد وقت اوست مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرار هم در تعیین مقام دعوت سخنان فرموده اند  
جمعی جمع توجه بین الخلق والحق گفته اند اختلاف آن بنی بر اختلاف احوال و مقاماتست هر کسی  
از مقام خویش بر داده و الامر عند الله سبحانه و انچه سید الطائفه جنید رضی الله تعالی عنه  
فرموده است النهایه هی الرجوع الی البدایه موافق دعوتیست که درین مسوده تحریر یافته  
چه در بدایت تمام رو بخلق است حدیث تمام مینامی و لاینا مقلبی که تحریر یافته بود اشارت بدوام  
آگاهی نیست بلکه اختیار است از عدم غفلت احوال خویش و امت خویش لهذا نوم در حق آن  
سرور علیه الصلوٰه والسلام ناقض طهارت گشت و چون بنی در رنگ شائست در محافظت  
ست خود غفلت شایان منصب بنو ساد نباشد و حدیث لی مع الله وقت لایسعی فیہ ملک  
مقرب و لاینبی مرسل بر تقدیر صحت اشارت قبلی ذاتی برقی تواند بود و آن تجلی نیز مستلزم توجه بنیاب  
قدس خداوندی جل سلطان نیست بلکه این تجلی از ان جانب است تجلی نه در آن صنعی نیست  
از قبیل سیر معشوق و عاشق است عاشق از سیر سیر گشته است صحت آینه صورت از سفر  
دور است بکان پذیرای صورت از نور است باینکه دانست که بر تقدیر رجوع بخلق حجب  
مرتفع نمود نمکند با وجودی بر دگی او را بخلق مشغول داشته اند و فلاح خلایق را با و مربوط ساخته  
مثل این بزرگواران مثل شخصی است که کمال تقرب ببادشاه دارد و میان او و بادشاه عالمی باز نیست  
و معنی هیچ نیست مع ذلک او را بخدمات ارباب حوائج مشغول داشته است این فرق دیگر  
است در میان مقبلی و منتی رجوع چه مقبلی صاحب حجب است و منتی مرتفع الحجب السلام  
علیکم و علی سائر من اتبع الهدی مکتوب صدر هم نیز بملاحسن کشمیری صدر و یافته در جواب  
سوالی که نموده بود که فریخ عبدالکبیر مینی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم الغیب نیست باینکات  
نامه گرامی مشرف ساخت انچه از روی کرم مرقوم بود بوضوح انجا مید نوشته بودند که شیخ عبدالکبیر

و گرفتاری آن فی الحقیقت از قبیل مدح بما یشبه الذم است پس بواسطه آن نسبت حبس روح تمام خود را بعالم نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخت و تعبیر از خود بنفس اماره نمود این لطافت دیگرست در نهاد روح که از کمال لطافت بهره رومی آورد حکم او میگرد پس هرگاه خود را فراموش کرده باشد ناچار نسبت آگاهی سابق خود را که بمرتبه وجوب تعالی و تقدس است داشت نیز فراموش گرداند و تمام خود را بخلقت سپارد و حکم ظلمه گیرد الله تعالی از کمال مهربانی و بنده نوازی انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بمبعوث ساخت و او را بتوسل این اکابر بخود دعوت فرمود بخلقت نفس روح را که معشوقه اوست امر نمود من ربح العقری فقد فاز فوزاً عظیماً و من لم یرفع راسه و اخار الخلود الی الارض فقد ضلّ سعیداً بعد اجواب آن اشکال گویم که ازین مقدمه اجتماع روح بانفس مضموم گشت بلکه فانی آن در نفس و بقا در آن بدو پس ناچار تا زمانیکه این اجتماع و انتظام بریاست غفلت ظاهر عین غفلت باطن و نوم که غفلت ظاهر است عین غفلت باطن و چون این انتظام خلل یزدرد و باطن از محبت ظاهر اعراض نموده و محبت الظن البطون آورد و فساد بقا که به فانی پیدا کرده بود در بزوال آورده فساد بقا به باقی حقیقی تعالی و تقدس حاصل کند این زمان غفلت ظاهر در حضور باطن تاثیر نکند چرا تا اثر کند باطن را تمام پشت بجانب ظاهر گشته است و از ظاهر به باطن رجحان در نمیرود پس رواست که ظاهر غافل باشد و باطن آگاه و لا محذور و مشغول روغن با دآدم تا زمانیکه کنجاوه متمزج و مختلط است حکم هر دو متحدست و چون روغن از کنجاوه جدا گشت احکام متمایزه پیدا شد پس حکم یکی بر دیگری متمشی نشود همچنین صاحب دوشته را اگر خواهند بعالم باز گردانند و عالمی را بتوسط وجود شریعت و از ظلمات نفسانی و اربانه اند و او را بطریق سیر من الله بانیة فردمی آرند روی او تمام بخلق میگرد و بی آنکه گرفتاری با نیاید کند چه او بر همان گرفتاری سابق خود دست بی اختیار او را درین عالم آورده اند پس این منتفی با سائر مبتدیان در اعراض از جناب قدس تعالی و تقدس و اقبال بخلق در صورت شرکت دارد اما فی الحقیقت رجحان نسبت ندارد و از گرفتاری تا عدم گرفتاری تفاوت فاحش است و ایضا اقبال بخلق در حق این منتفی بے اختیار نیست رفتی درین ندارد



در مرتبه احدیت مجروده نسبت علمیه نقضی است اما عالمیه او تعالیٰ بر حال خودست چه بذات  
عالم است نه بصفت که صفت آنجا مستغنی است نقایه صفات حق سبحانه عالم میگویند یا آنکه صفت  
علم را از وی تعالیٰ سلوب میسازند انگشانی که بر صفت مترتب می شد بهر ذات مترتب  
میدانند فلذا اندو توجیهی که خود کرده اند و از غیب غیب ذات تعالیٰ و تقدس اراده  
نموده اند و تعلق علم را بآن جافره نداشته اند اگر علم واجب باشد تعالیٰ و تقدس اقرب توجیهات  
ست اما فقیر را در عدم جواز تعلق علم واجب تعالیٰ بذات بحت او سبحانه بحث است چه وجبی که  
در عدم جواز گفته اند اقتضا حقیقت علم است مرا حاطه معلوم را و ذات مطلق تعالیٰ مقتضی  
عدم احاطه است فلا یجتمعان لهذا تعلق است اینجا محل خدشه زیرا که در علم حصولی این معنی  
در کار است که آنجا حصول صورت معلوم است در قوت علمیه اما در علم حضوری هیچ درکار نیست  
و در ما نحن فیه علم حضوری است نه حصولی فلا محذور فی ان تعلق العلم الواجب سبحانه

بذاته تعالیٰ بطریق المحذور لا بطریق الحصول و الله سبحانه عالم بحقیقه الحال و صلی الله تعالیٰ  
علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین و سلم و بارک و السلام اولاً و آخراً مکتوب صد و یکم  
نیز بملاحسن کشمیری صدور یافته در رد بر جماعه که کامل را ناقص تصور کرده زبان اعتراض  
در از می نمایند احسن الله سبحانه حالکم و اصلح بالکم مفاوضه شریف مولانا محمد صدیقی رسانیده  
حمد الله سبحانه که دور افتادگان را فراوش نساخته اند مخاطباتی که به نفس بحسب ظاهر ایراد  
نموده بودند فی الجمله بوضوح پیوست آرے هر اعتراضی که بر نفس دارند در زمان امارگی  
مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه نفس درین موطن اند حق  
سبحانه راضی است و حق سبحانه از وی راضی پس او مرضی و مقبول است بر مقبول اعتراض  
نمیرود و او مرد حق است سبحانه زیرا که حصول اجماع دولت در زمان تخلق باخلق الله  
است ساحت قدس او از اعتراض مایست فطرتان بلندست هر چه میگویم با عایدست  
بسی است اگر از خوشیتین جو نیست چنین به چه خبر دارد از چنان و چنین به با ست که جا بلان  
از کمال جبل نفس مطمئنه را با مارگی تصور میکنند و احکام امارگی بر مطمئنه اجرا نمینمایند  
چنانکه کفار انبیاء را علیم الصلوة و السلام در رنگ سائر بشر انکاشته از کمالات نبوت انکار

یعنی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم الغیب نیست مخدوم و مافقر را تاب استماع امثال این سخنان  
 هرگز نیست بی اختیار رگ فاروق در حرکت می آید و فرصت تاویل و توجیه آن نمیدهد قائل آن  
 سخنان شیخ کبیر میباشد با شیخ اکبر شامی کلام محمد عربی علیه و علی آله الصلوٰة والسلام در کار است  
 نه کلام محی الدین عربی و صدر الدین قولوی و عبد الرزاق کاشفی ما را نبص کار بست نه نفص  
 فتوحات مدینه از فتوحات مکیه مستغنی ساخته است حق تعالی در کلام مجید خود را بعلم غیب خود  
 می شناید و خود را عالم الغیب میفرماید نفی علم غیب کردن از و سبحانه بسیار مستقیم و مشکوه است  
 و فی الحقیقت تکذیب است مرتضی را سبحانه غیب را معنی دیگر گفتن از شاعت نمی بر آید و کبریت

کلمه تخرج من افواههم فیالیست شعری ما محکم علی التقوه بامثال هذه الكلمات الصریحة فی  
 خلاف الشریقة منصور اگر انا الحق گوید و بسطامی سبحانی معذور اند و مغلوب اند در غلبات  
 احوال اما این قسم کلام مبنی بر احوال نیست تعلق بعلم دارد و مستند تاویل است عبد رانی

شاید و هیچ تاویل درین مقام مقبول نیست فلان کلام السکاری ایچیل و یصرف  
 عن النظائر لا غیر و اگر تکلم این کلام مقصود از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد و  
 نصرت اینها آن نیز مشکوه است و مستحسن از برای تحصیل ملامت خلق را بها بسیار است بحسب  
 ضرورت کسی تا بس حد کفر رساند و چون در تاویل این کلام سخن کرده اند و استفسار نموده بحکم  
 سوالی را جوابی باید ضرورت در آن باب سخن مراد و علم الغیب عند الله سبحانه آنکه گفته اند  
 که غیب معدوم باشد علم به معدوم نباشد یعنی چون غیب نسبت بحق سبحانه معدوم مطلق است  
 و لاشی محض تعلق علم را بوی معنی نباشد چه معلومیت او را از عدمیه مطلق و لاسمیت محض می برآرد  
 نتوان گفت که حق سبحانه و تعالی عالم بشریک خود است چه شریک او تعالی و تقدس اصلا موجود  
 نیست و لاشی صرف است آری مفهوم غیب و مفهوم شریک تصور کردن ممکن است اما کلام در صدق  
 اینهاست نه در مفهوم همچنین است حال جمیع محالات که مفومات آنها ممکن التصور اند و مصادقات  
 متعین التصور چه معلومیت از استماله می برآرد و لا اقل وجود ذنبی می نباشد و اعتراضی که بر توجیه  
 مولانا مجید روجی کرده اند درست است نفی نسبت علمیه در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی مطلق  
 علم است تخصیص نفی علم غیب کردن وجبی ندارد و اشکال دیگر بر توجیه مولانا آنست که اگر چه

ایشان از برای جماعه ازان بل پزند آن جماعه را آن طعام خوردن حلال است یا نه جماعه داری  
 و سپاه گری را حیلہ احتیاج ساختن و قرض بسود را باین علت گرفتن و آنرا جائز و حلال دانستن  
 از تدرین دورست می باید که شیوہ امر معروف و نہی منکر را امری داشته جماعه کہ باین بلا گرفتار  
 باشند منع نمایند و بعد صدق این حیلہ آگاہ سازند چر کسی را باید اختیار کرد کہ آخر بار کباب  
 این قسم منظور و مبتلا باید شد و وجہ معیشت بسیار است منحصر در سپاه گری نیست چون شما از  
 اہل صلاح و تقوی اید روایت طیب در اکل فرستادہ شدہ نوشتہ بودند کہ درین زمان  
 بی شبہہ پیدا نمی شود راست است اما ما امکن از شبہہ باید احترام نمود زراعت بی طہارت  
 کہ منافعی طیب داشتہ اند در ہندوستان اجتناب ازان ممکن نیست لایکلف اند نفسا الاوجما  
 اما ترک طعام بسود نمودن در کمال آسانیست حلال را حلال دانستن و حرام را حرام دانستن  
 در حلال و حرام قطعیست کہ انکار آن بکفر میکشد در ظنیات نہ چنینست بسا امور مباحہ اند  
 نزد خفی کہ شافعی آنرا مباح نمیداند و بالعکس پس در ما نحن فیہ اگر کسی در حلیت قرض بسود  
 محتاج مشکوک را کہ بظاہر مخالف حکم نص قطعیست توقف نماید نمیتوان اورا تفصیل نمود و تکلیف  
 باعتبار حلیت او فرمود بلکہ صواب بجانب اورا رجحانست بل یقین و مخالف او در خطرست  
 بعضی از یاران شما نقل کردند کہ روزی مولانا عبد الفتاح در حضور شما گفت کہ اگر قرض بسود  
 پیدا شود بہترست چر کسی بسود نگیرد شما اورا زجر کردید و گفتید کہ از حلال انکار میکنی مخدوما  
 اشغال این بخیان در حلال قطعی گنہایش دارند و اگر حلال باشد شک نیست کہ ترک آن اولی  
 است اہل و رع بر خست امر نمی کند و بغیر میت دلالت نماید مفتیان لاہور احتیاج را  
 دخل دادہ حکم بہ حلیت کردہ اند احتیاج را دامن فراخست اگر پسین کنند ہیج را بنامند و حکم  
 نص قطعی بحرمت را باعث می افتد چنانکہ بالا گذشت اما بقدر ملاحظہ بایستی می نمود کہ  
 دیگران را طعام خوراندن چہ قسم احتیاج است مستقر قرض بسود را روایت قینہ بعد التیاد اللتی  
 مجوز استقرض بسود است محتاج را نہ دیگران را اگر کسی گوید کہ محتاج این طعام را شاید  
 بہ نیت کفارت یمن یا طہار یا صوم پنچہ باشد و شک نیست کہ او با دای این کفارت محتاج  
 ست گوئیم اگر استطاعت اطعام ندارد و روزہ دارد نہ آنکہ قرض بسود گیرد و اگر اقسام احتیاج

نموده اند اما خداوند سبحان عن انکار هو لا الاکار و انکار متابعتهم علیهم الصلوات و التحیات  
مکتوب صد و دوم بلا منظر صد دریافت در بیان آنکه محرم در قرض بسود مجموع مبلغ است  
نه زیادی فقط مثلاً شخصی ده تنگه را قرض گرفت بدوازده تنگه درین صورت مجموع دوازده  
تنگه حرام است نه ده تنگه زیادی و ما یعلق بذک الجوده و سلام علی عباده الذین  
اصطفی شما آن روز میفرمودید که رباه در قرض بسود همان فضل است و پس محرم در قرض  
ده تنگه بدوازده تنگه همان ده تنگه زیادی است چون بعضی کتب فقهیه رجوع کرده شد  
ظاهر گشت که در شریعت هر عقدیکه در فضل است نیز ربا است پس ناچار این عقد محرم باشد  
و هر چه نسبت محرم تقبیل نمایند محرم خواهد بود پس آن ده تنگه نیز ربا باشد و محرم مقصود  
از فرستادن کتاب جامع الرموز و روایات کتاب ابراهیم شاهی اظهار این معنی بود باقی ماند  
صورت احتیاج مخدوم حرمت ربا بنص قطعی ثابت شده است که شامل محتاج و غیر محتاج  
است تخصیص محتاج از آنجا نمودن نسخ این حکم قطعی است بروایت قینه رتبه آن ندارد  
که نسخ حکم قطعی کند و حال آنکه مولانا جمال لاهوری که اعلم علماء لاهور اند می فرمودند که بسیار  
از روایات قینه اعتماد را شایان نیست و مخالف است بروایات کتب معتبره و لو سلم صحه  
بجزه الروایه پس احتیاج را با مضطر و منحصه میاید فرود آورد تا مخصوص آن حکم قطعی کریمه  
فمن اضطر فی منصفه باشد که مثل اوست در قوه ع که رستم را کشد هم خوش رستم و ایضا اگر  
از محتاج عام تر گرفته شود پس باید که موردی از برای حکم حرمت ربا پیدا نشود چه هر که زیادی  
قبول میکند علتش احتیاجی از احتیاجهای خواهد بود و بی احتیاج بچکس بفر خود اقدام نخواهند نمود  
فلا یغنی لندا الحکم المنزل من الحکیم الحمید مزید فائدة تعالی کتابه العزیز من امثال هذا التوهم و  
ولو سلم عموم الاحتیاج و لو علی سبیل قرض المحال گوئیم که احتیاج از جمله ضروریات است و الضرورة  
یقدر بعتد ربا پس طعام از آن مبلغ سود بچتن و بمردم خوردن داخل احتیاج نیست  
ضرورتی بآن تعلق ندارد و ترک سیت احتیاج مستثنی است و آن مقصود بر کفن ساخته اند و  
طعامی بروحانیت او بچتن داخل احتیاج نداشته اند با آنکه او محتاج ترست بصدقه پس در  
در صورت تنازع فیه ملاحظه فرمایند که مستقر همان بسود و محتاج اند یا نه و بر تقدیر احتیاج طعامیکه

بقدر ای مناسب تدبیر امر تالیقوت اصلی اومی آرنده پس آدمی تازمانیکه مرض قلبی مبتلاست فی قلبه بهم  
 مرض هیچ عبادتی و طاعتی و اورانافخ نیست بلکه مفرست رب تال للقرآن و القرآن یلغنه حدیث معروف  
 است و رب عالم کس له من صیامه الا لجوع و انظار خبر صحیح اطباء ای امراض قلبیه نزاول بازالمرض  
 امر میفرمایند و آن مرض عبارت از گرفتاری بغیر حق است بجهانم بلکه گرفتاری است بخود چه هر کسی هرگز  
 که میخواهد برای خود میخواهد اگر فرزندان را دوست میدارد برای خود دوست میدارد و همچنین اموال و ریاست  
 و حسب جاه پس فی الحقیقت معبود او هوای نفس اوست تازمانیکه ازین گرفتاری تخلص نشود امید  
 نجات بسی مستبعد است پس بر علماء الالالباب و حکمای ذوی الابصار فکر ازاله این مرض لازم است  
 ع در خانه اگر کس است یک حرف بس است: مکتوب صد و ششم بمحمد صادق کشمیری صد و یازده  
 در بیان آنکه محبت این طائفه که مفرع بر معرفت ایشان است از اجل نعم خداوند است جل شانہ  
 مکتوب مرغوب که مبنی از فرط محبت و کمال و داد بود وصول یافت شد بجهان الحمد و المنة علی ذلک  
 محبت این طائفه که مفرع بر معرفت است از اجل نعم خداوند است جل سلطانه تا که ام صاحب دولت  
 را باین نعمت مشرف سازند شیخ الاسلام هر دی میفرماید آئی چیست اینکه دوستان خود ترا کردی که  
 هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را شناخت بغض این طائفه سم قاتل است و  
 طعن ایشان موجب حرمان ابدی است بجهان الله بجهان وایاکم عن هذا الابتلاء شیخ الاسلام فرمود آئی  
 هر که خواهی بر اندازی او را با ما در اندازی بیت بی غایات حق و خاصان حق بزرگ ملک باشد سیاحتش  
 و رقی: این رجوع و انابت که حق بجهانم تجدد شمارا کرامت فرموده است نعمت عظمی تصور  
 فرمایند و از حضرت حق بجهانم استقامت بران طلبند و السلام علی من اتبع الهدی و الترمیم  
 متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات مکتوب صد و هفتم نیز بمحمد صادق  
 کشمیری صد و یازده در جوابیه و اسوله چند که نوشته بود از انجا بوسی لغت می آمد و این مکتوب مشتمل  
 است بر فوائد ضروری که در ایمان این طائفه علیه ناخ آید و حق بجهانم و تعالی بسعادت ایمان این  
 طائفه علیه مستعد گرداناد و گنجینه که ارسال داشته بودند مشتمل بر اسوله چند رسید هر چند  
 سوالیکه شائبه لغت و نقص داشته باشد مستحق جواب نیست مع ذلک تنزل نموده در  
 جواب اقدام بنیاید اگر کی رافع کند شاید که دیگران ناخ آید سوال اول آن بود

ازین قبیل دیگر هم پیدا شود بآنکه توجه برکت تقوی مند خ خواهد شد و من تقی الله یجزل له  
 مخز جاویر زقه من حیث لا یحتسب زیاده اطباب نرفت والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدی  
 مکتوب صد و سوم بسادت و نقابت پناهی شیخ فرید صد و ریافته در بیان معنی  
 عافیت و طلب کردن قاضی از برای سرهند حق سبحانه و تعالی بعافیت دارد آن عافیت  
 خواسته می آید که غریزی همواره دعا میکرد و تمنای عافیت میکرد و می نمود شخصی از ان عزیز  
 سوال کرد این همه میگزرائی مگر عافیت نیست گفت آن میخواستیم که روزی از صبح تا شام مگر کب  
 معصیتی از معاصی حق سبحانه نباشم مدتی است که سرهند قاضی ندارد و از اجرای بعضی احکام شرعی  
 کار بجز میرسد مثلاً برادر زاده یتیم داریم از پدر او پاره میراث مانده است وصی ندارد و در تشریف  
 آن مال بی اذن شرعی مضطرب است اگر قاضی باشد باذن او کار میکشاید ملی هذا القیاس مکتوب  
 صد و چهارم به قضاة برگزیده مستکن صد و ریافته در غرض هر چند معصیتی که از فوت مغفرت پناهی  
 رسیده بسیار شدید است و متعصب اما بنده گیت غیر از راضی بودن بغیر بولی تعالی و تقدس چهارم  
 نیست از برای بودن نیآورده اند از برای کار کردن آورده اند کار باید کرد و اگر کار کرده رفت  
 باکی نیست بلکه با شاه است الموت جسر و وصل الجنب الی الجنب در شان اثبات معصیت بر رفتن  
 نیست بر حال رفته الی الجنب است تا با وجه معامله کنند بعد از استغفار و تصدق امداد نمودن  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بالمیث فی القبر الا کالفرق المتوفی فیظرد دعوة لمحة من اب الامام  
 ادواخ او صدیق فاذا التحته کان احب الیه من الدنیا و ما فیها و ان الله تعالی لیدخل علی اهل القصور  
 من دمار اهل الارض اقبال من الرحمة و ان هدیه الاحیاء الی الاسوات الاستغفار لهم انفا  
 نامه رسیده هوای سرنا بر خرا بسیار شدید است والا خود را معاف ننید اشت سفارش بتاکید نوشته  
 است انشاء الله تعالی سودمند گردد و زیاده تصدیق است محبت شعاری قاضی حسن و سایر اعزّه و عوالت  
 فردان مطالعه نمایند و از تحقیق در جمیع امور راضی و شاگرد باشند مکتوب صد و پنجم بحکم عبدالقادر  
 صد و ریافته در بیان آنکه مریض تا زمانیکه از امراض به نشود هیچ غذا و دارو سودمند نیست و اما یکنایه است که  
 چون نزد حکما مقرر است که مریض تا زمانیکه از امراض به نشود هیچ غذا و دارو سودمند نیست اگر چه مریض  
 باشد بلکه مقوی مرض است رع هر چه گیر و ملتی علت شود پس اول فکر از امراض او نماید بعد از آن

هیچکس از اتقاء شیطانی محفوظ نیست هرگاه که در اینها متصور باشد بلکه متحقق در او بسیار بطریق اولی  
 خواهد بود طالب صادق چه باشد غایه مافی الباب انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات بر آن اتقاء  
 مستنبه می سازد و باطل را از حق جدا می نماید که نمی بیند استقامتی الشیطان ثم حکم است آیات تنبیه دال  
 است بر نفی و در او لیا این لازم نیست که او تابع نبی است هر چه مخالف نبی خواهد یافت رد  
 خواهد کرد و باطل خواهد دانست اما در صورتیکه شریعت نبی از ان ساقط است و باثبات و نفی  
 آن حکم نمیکند امتیاز حق از باطل بطریق قطعیت دشوار است چه الهام ظنی است لیکن درین  
 عدم امتیاز هیچ تصور می بولایت راه نمیداند چه آیان شریعت و متابعت بنی تکفل نجات داری  
 است و امور سکوت عنما زانده بر شریعت اند و ما مکلف بر امور زانده میستیم باید دانست که غلط  
 کشف منحصر بر اتقاء شیطانی نیست بسا است که در تخلیه احکام غیر صادق صورتی پیدا کنند که  
 شیطان را در آنجا هیچ مدخلی نباشد ازین قبیل است که در بعضی منایات حضرت پیغمبر را علیه الصلوة  
 والسلام می بیند و بعضی احکام را اخذ میکنند که فی الحقیقت خلاف آن احکام متحقق است درین  
 صورت اتقائی شیطانی متصور نیست که مختار علماء عدم تمثیل شیطان است بصورت خیر البشر  
 علیه و علی آله الصلوة والسلام بهر صورتیکه باشد پس درین صورت نیست الا تصرف تخلیه که غیر  
 واقع را واقع دانانیده است سوم آن بود که چون تصرف کراماتست و تاثرات استدراج  
 در نمایش برابر است مبتدی چگونه شناسد که این ولی صاحب کراماتست و این مدعی  
 صاحب استدراج جوایش آنست و الله سبحانه اعلم بالصواب که طالب مبتدی را درین تفرقه  
 دلیل واضح است و آن وجدان صحیح اوست که اگر دل خود را در صحبت او بحق سبحانه تعالی جمع  
 خواهد یافت خواهد دانست که آن ولی صاحب کراماتست و اگر خلاف این معنی خواهد یافت معلوم  
 خواهد کرد که او مدعی صاحب استدراج است و اگر غفائی در معنی ست عوام کالانعام راست  
 نه طالبان را و دخیل عوام نزد خواص از خیر اعتبار ساقط است که منشای آن مرض قلبی است و  
 غشاوه بصری چیزهای بسیار بر عوام مخفی مانده که دانستن آنها از دانستن تفرقه ضرورتست و نغمه خدا  
 المکتوب بعضی المعارف اتقائی نفعک فی الزا به مثل نزه الشکوک والشبهات بدانکه معنی مخلوق با خلاق  
 الله که ولایت ما خود از آنست که حاصل شود و مراد لیا الله در صفاتی که مناسب باشند صفات واجب و



سبب چیست که از اولیاء متقدمین کرامات و خوارق بسیار ظهور میکردند از بزرگان این زمان کم ظاهر  
 میشود اگر مقصود ازین سوال نفی بزرگان این وقت است بواسطه قلت خوارق از ایشان  
 چنانکه ظاهر از فحواصی عبارت است فالعیاذ بالله سبحانه من تسویلات الشیطان ظهور  
 خوارق نه از ارکان ولایت نه از شرائط آن بجلالت معجزه مبین راعلیه الصلوة والسلام که از  
 شرائط مقام نبوة است لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شائع و ذائع است کم است که تخلف  
 کند اما کثرت ظهور خوارق برانضویت دلالت ندارد و تفاضل آنجا با اعتبار درجات قرب  
 الهی است جل سلطانہ تواند بود که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارق  
 که از بعضی اولیای این امت بظهور آمده از اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم عشر عشر  
 آن بظهور نیامده بآنکه افضل اولیای بمرتبه ادنی صحابی نرسد نظر بر ظهور خوارق از  
 کوه نظر نیست و دلیل است بر تصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیوض نبوة و ولایة جماعه  
 اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوه نظری ایشان صدیق اکبر رضی الله  
 تعالی عنه بواسطه قوت استعداد تقلیدی در تصدیق نبی علیه و آله الصلوة والسلام اصلا  
 محتاج بلم گفت و ابو جہل لعین بواسطه قصور بعین استعداد با وجود طور چندین آیات با ظهور معجزات  
 قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد و حضرت حق سبحانه در شان این بی دولتان میفرماید - فان یزفوا  
 کل آیه لایؤمنوا بها حتی اذا جاء ذک یجادونک یقول الذین کفروا ان هذا الا ساطیر الاولین  
 یا آنکه گوئیم که ظهور خوارق از اکثر متقدمین در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق نقل نکرده اند جنید  
 که سید این طائفه است معلوم نیست که از و ده خوارق نقل کرده باشند و حضرت حق سبحانه  
 تعالی از حال کلیم خود علی بنیاد علیه الصلوة والسلام چنین خبر داده است حیث قال غ و جل و تقد  
 انما موسی نبع آیات بیات از شاخ این وقت از کجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور نبی  
 آید بلکه اولیای الله را چه مقدم و چه متاخر در هر ساعت ظهور خوارق است مدعی آنرا نداند یا  
 نداند مفسرین مع خورشید نه مجرم اگر کسی بنیاست بدوم آن بود که در کشف و شهود طالبان صادق  
 القادشطان را دخل با خدا یا نه اگر هست و خروج کیفیت کشف شیطانی چگونه است و اگر نیست  
 سبب آنکه در امور با همه بعضی علما یافته میشود چیست جوابش اینست والله سبحانه اعلم بالصواب

و ندان چو در و گوهر است به عجب کارست که در مکتوب سابق اخلاص بسیار ظاهر ساخته بودید و سبب آن را ملاحظه و واقعیه در پی نموده نوشته بودید که اثر آنرا در اقامت نیز یافت بحدی که ندامت تمام از وضع سابق تحقق گشت و به توبه و بانابت که آورد و تجدید ایمان مشرف ساخت یکماه گذشته بود که تغییری درین وضع منضم گشت و رجوع قهری بوضع سابق انتقال حاصل آمد و در صد و آن آمدید که آن دو واقعیه را وحی پیدا شود که با تقاضای شیطان منجر گردد و با غلبه کشف بکشد آن چه بود و این حسیت حسیت بگفتا فلانی چه بد میکند نه با من که با نفس خود میکند

والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات  
مکتوب صد و هشتم بمیان سید احمد صدور یافته در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت است بعکس آنچه گفته که ولایت افضل از نبوت است متبنا اند سبانه و ایام و جمیع المسلمین علی متابعت سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها بقضی از مشایخ در سکر وقت گفته اند که ولایت افضل از نبوت است و بعضی دیگر ازین ولایت و ولایت نبی خواسته اند ما هم انصافیت ولی بر نبی رفع شود اما فی الحقیقه کار بر عکس است زیرا که نبوت نبی از ولایت افضل است در ولایت از تنگی سینه رو بخلق نمیداند آورد و در نبوت او کمال انشراح صدری نه توجه حق سبحانه مانع توجه خلق است و نه توجه خلق مانع توجه حق تعالی در نبوت تنها و بخلق نیست تا ولایت را که رو بخلق دارد ترجیح بروی ندهند عیاذ الله سبحانه و بخلق تنها مرتبه عوام کالانعام است شان نبوت از آن برتر است نعم انمیعنی از باب سکراد شوار است اما اگر بتسقیم الاحوال ازین معرفت متنازاند عینیا لا از باب النعم فیها بقیة المقصود میان شیخ عبداللہ و لد میان شیخ عبدالرحیم باین فقرت قرابت دارند و الد ایشان مدتها ملازم بهادر خان بودند و حاجتمند الحال عذر بصارت دارند پس خود را فرستاده اند که پیش بهادر خان نوکر شود در غیاب اگر از جانب ایشان نیز اشارت رود و سودمند خواهد بود و السلام مکتوب  
صد و نهم به حکیم صدر صدور یافته در بیان سلامتی قلب و نسیان او و ما دون حق را سبانه اهل الشداطبا امراض قلبیه اند از اهل باطنیه منوط توجه این بزرگواران است کلام ایشان دواست و نظر ایشان شفا هم قوم لایستی مجلسیم و هم جلساء الله هم میگردون و هم یزقون راس امراض باطنیه

تعالیٰ لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت در عموم صفات نه در خواص معانی که آن محال است و مستلزم قلب حقائق در تحقیقات خواهد بود محمد پارسا قدس سره میفرماید در مقام بیان معنی تخلیق و باطنی الله صفت دیگر ملک است و معنی ملک متصرف بود بر همه چون رزنده راه که بر نفس خود متصرف شود و او را مقهور تواند داشت و تصرف در دلمانفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی سمیع شنواست و چون رزنده راه سخن حق را از هر کسی که باشد بی گرائی قبول کند و اسرار غیبی و حقایق لاری بی گوش جان فم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است و معنی بصیر بینا است چون رزنده راه را بصیر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب خود بنید و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بنید و نیز بصیرتی حق منظور نظر او شده باشد تا هر چه کند موجب پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محیی است و معنی محیی زنده کننده بود چون رزنده راه با حیات سنت متروک قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر ممیت است و معنی ممیت میراننده بود چون سالک بدعتهما که بجای سنت گرفته اند وی منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عوام معنی تخلیق را برنگ دیگر نمیده اند ناچار در تفسیرات فرو نهشته اند و خیال کرده اند که ولی را احیای جسدی در کار است و اشیای غیبی میباید که اکثر بروی منکشف شود و امثال اینها و هو کما تری من الطنون الفاسدة ان بعض لطن انتم و ایضا خوارق منصرفه احیاء و اماتت نیست علوم معارف الهامیه از عظم آیات است و ادفع خوارق لهذا المعجزه قرآنی از سائر معجزات اقوی و ابله اند چشم بکشایند که این همه علوم و معارف که در رنگ ابر نیسان میسر نبرد از کجاست علوم باین کثرت بتماها موافق علوم شرعی اند سر موی مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت علوم است حضرت خواجه مآق قدس سره نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است اما چه فائده که سخن حضرت خواجه بر شما حجت نیست هر چند خود را پیرے راست نامید زیاده چه نوشته آید و این اسوله شما و لا هر چند گران نمود اما چون باعث چندین علوم و معارف گشته و این همه سخن تقریب اینها و گفت آمده است نیک است بحیث هیچ زشتی نیست که را خوبی همراه نیست به زنگی شهر ننگ را

متحقق اگر چه اقل قلیل باشد از باب توحید نیست بی تحصیل این دولت و احد گفتن و واحد دانستن نزد  
 از باب اصول از فضول است آری از واحد گفتن و دانستن که در تصدیق ایمان معتبر است  
 لابد است اما معنی دیگر است فرقی در میان لامعبود الا الله و در میان لاموجود الا الله بدین است  
 تصدیق ایمان علی است و در اکب و جدائی حالتی است پیش از حال سخن از ان را ندن محظور است  
 جمعی از مشایخ که درین باب سخن رانده اند از دو حالت خالی نیست یا معذور اند در غلبه حال مستور  
 یا مقصود از نوشتن و اظهار احوال نمودن آن بوده باشد که دیگران را محک احوال شود و تهافت  
 احوال و اعوجاج آنرا بمنزبان احوال ایشان نسجند بی این دولت افشای اهرار ممنوع است  
 حق سبحانه شمه از احوال از باب کمال نصیب مایه بران گردانیده استقامت بر متابعت سنت سنیه  
 مصطفویه علی مصدرها الصلوة والسلام و التقیة روزی گردانا بخرتة البنی و آلک الامجاد علیه وعلیم الصلوات  
 و التسلیمات بقیة التصدیع آنکه حال رقیمة عامیان شیخ عبدالفتاح حافظ از مردم ذی عزت و آدمی زاده  
 اند و کثیر العیال و ابوالبنات قلت اسباب معیشت بر آن آورده که خود را بکرمیه رساند امید است که  
 بمقصود برسند زیاده تصدیع است مکتوب صدور و وارویم شیخ عبدالجلیل صدور یافته  
 در بیان آنکه کار آنست که بر عقائد اهل سنت و جماعت متحقق گردیم و باین دولت اگر احوال و  
 مواجید عطا فرمایند منت می داریم و الا همین دولت را کافی میدانیم چون این هست همه هست حق سبحانه  
 و تعالی شان ما مفسران را بحقیقت مقدمات حق اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت متحقق ساخته  
 توفیق اعمال مرضیه نقد وقت گردانیده احوال که ثمرات این اعمال اندکراست فرموده تمام  
 بجانب قدس جل سلطان جذب فرماید رخ کار نیست و غیر این همه بیخ و چه احوال و مواجید که بی  
 تحقق بحقیقت مقدمات این فرقه ناجیه میسر شود جز استدر ارج بیخ نمیدانیم و جز خرابی بیخ نمی انکاریم  
 ما این دولت اتباع فرقه ناجیه هر چه بدهند منت می داریم و شکر بجای می آریم و اگر همین را بدهند بیخ  
 از احوال و مواجید ندهند باک نداریم و راضی ایم و از بعضی مشایخ قدس الله تعالی اهرار هم که در  
 غلبه حال و سکروقت بعضی از علوم و معارف متضاده آرائی صائبة اهل حق بطوری آیند چون  
 افشای آن کشف است معذور اند امید است که فردا بان مواخذة نمایند حکم مجتهد مخطی دارند که خطای  
 او را نیز یک اجر خواهد بود و حق بجانب علماء اهل حق است شکر الله تعالی سقیم زیراکه علوم ملای

و در پیش طل مغویه گرفتاری قلب است بمادون حق سبحانه و تعالی و تا ازین گرفتاری تمام آزادی  
 میسر شود سلامتی محاست چه شکر را در آن حضرت جل سلطانہ اصلا بار نیست الا تشدد الدین  
 الخالص فکیف که شریک را غالب ساخت باشد نهایت بیجائی است محبت غیر حق را سبحانه  
 بر پنج غالب ساختن که محبت او تعالی در جنب آن معدوم گردد یا مغلوب الحیا، شحبه من الایمان  
 مگر این حیا را گفته باشند و علامت عدم گرفتاری قلب نسیان اوست ماسوا را کلیتہ و ذہول  
 اوست از اشیا، جمله که اگر تکلف یاد اشیا کند هرگز یادش نیاید پس گرفتاری اشیا را در آن موطن چه  
 مجال این حالت نزد اهل تشدد معینا است و قدم اول است درین راه و بعد از ظهور انوار قدم است  
 و نشاء و در معارف و حکم و در نهان خراط القادس و یکس را تا نگردد این فنا نیست ره در  
 بارگاه کبریا به مکتوب صد و دهم شیخ صدر الدین صدور یافته در بیان آنکه از خلقت انسانی ادا  
 و ظائف سلوک است و کمال اقبال است بجناب حق سبحانه و تعالی حق سبحانه تعالی بمنتهای نفسای  
 ارباب بمآل رساند مقصود از خلقت انسانی ادای و ظائف بندگیست و دوام اقبال است بجناب  
 حق سبحانه و انمعنی بے تحقق شدن بجمال اتباع سید اولین و آخرین ظاهر او باطناً علیہ من مصلوات  
 و تمنا و من التیمات اکلها میسر نیست زرقا الله سبحانه و ایاکم کمال اتباعه صلی الله تعالی علیہ وسلم تولا و فعلوا  
 ظاهر او باطناً عملاً و اعتقاداً آمین رب العالمین بعد از خدای هر چه پرستند هیچ نیست بیدوست  
 آنکه هیچ اختیار کرد بے هر چه غیر از حق سبحانه مقصود است معبود است از عبادت غیر وقتی نجات  
 یابد که غیر از خداوند جل و علا مقصودی نماند اگر چه از مقاصد اخروی و منعمات بشتی باشد هر چند این  
 مقاصد از حسنات است اما نزد مقربان از سیئات است هر گاه در امور اخروی حال بدین متوال  
 باشد از امور دنیویہ چگوید که دنیا مقصوبه حق است سبحانه و تا آفریده است هرگز بجانب او نگاه نکرده  
 و حب او سرگناهان است و طالبان آن مستحق طعن و طرد اند دنیا ملعونہ و ملعون ما فیها الا ذکر الله  
 تعالی انجانا الله سبحانه عن شر ما و شر ما فیها بخرمه حبیب محمد سید الاولین و آخرین علیہ الصلوٰۃ و السلام  
 مکتوب صد و یازدهم شیخ حمید سنجلی صدور یافته در بیان توحید عبارت از تخلیص قلب  
 است از مادون حق سبحانه و تعالی و مایا سب ذلک الحمد لله و سلام علی عبادہ الدین المطفی  
 توحید عبارت از تخلیص قلب است از توجہ مادون او سبحانه تا زانیکہ دل را گرفتاری ببا سوی

بنحشا که زره این متابعت رضیه از جمیع تلذذات دنیاوی و تنمات اخروی براتب بهتر است  
 فضیلت منوط بمتابعت سنت اوست و عزیت مربوط باتبان شریعت او علیه و علی آله الصلوٰۃ  
 و السلام و التعمیه مثلاً خواب نیروزی که از روی این متابعت واقع شود از کر و کرور احیای  
 لیالی که غیر از متابعت است اولی و افضل است و همچنین افطار یوم فطر که شریعت مصطفوی بآن  
 امر فرموده است از صیام ابد الابد که نه ماخوذ شریعت اند بهتر است اعطای جتلی بامر شارع  
 از اتفاق که زره که از نزد خود باشد فاضل تر است امیر المومنین عمر رضی الله عنه روزی نماز  
 بامداد بجماعت ادا کرده در اصحاب نگاه کرد یک کس را حاضر نیافت پرسید اصحاب عرض کردند  
 که آنکس تمام شب را زنده میدارد شاید درین وقت خوابش برده باشد امیر المومنین فرمود  
 که اگر او تمام شب خواب کردی و نماز بامداد را بجماعت گزاردی بهتر بودی اهل یا ضا  
 مجاهدات بسیار کرده اند اما چون موافق شریعت حقه نیستند بی اعتبار و خوارند اگر اجرے  
 بدان اعمال شاقه مترتب میشود هم مقصود به بعضی منافع دنیویست تمام دنیاچسیت تا بعضی منافع  
 اورا کسی اعتبار نهد مثل ایشان مثل کناسی است که ریاضتش از همه بیش است اجرش از همه کمتر  
 مثل تابعان شریعت مثل آن جماعت است که در جوار نفیس به الماسات لطیفه کار میکنند عمل اینها  
 در نهایت قلت است و اجر ایشان در غایت رفعت عمل کیساعت تواند بود که با جرنه را برابر  
 بود سر آنست عمل که موافق شریعت واقع میشود مرضی حق است سبحانه و خلاف آن نارضی اوست  
 تعالی پس نارضی چه جای ثواب بلکه متوقع عقاب است انیعنی را در عالم مجاز شاهد واضح است باند  
 التفات به طور می آید سبب هر چه گیر و دلتی علت شود پذیرد کمالی ملت شود پس سر پای جمع سعادت  
 متابعت سنت است و هیلای جمع فسادات خلاف شریعت تنها اند سبحانه و یا کم علی متابعت سید  
 المرسلین علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیات و السلام مکتوب صد و یانزد و هم بملا عبد الحق  
 دهلوی صدور یافته در بیان آنکه مادر صد و قطع آنیم بکی هفت گام است مضارع از هر چه میرود سخن  
 دوست خوشتر است این راه که مادر صد و قطع آنیم بکی هفت گام است دو گام در عالم خلق است و  
 پنج گام در عالم امر بگام اول که در عالم امر نیز نیکو خلقی افعال رو میدهد و بگام دوم تخلی صفات و بگام سوم  
 شروعی در تجلیات ذاتیه می اندنم و ثم علی تفاوت درجات الکمال کمالا یعنی علی را بابها کل و اگر

مکتوبات امام ربانی  
 جلد اول  
 صفحه ۱۳۵

مقبس از مشکوٰۃ نبوت است علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام والتمیۃ کہ مؤید است بوحی قطعی مقتدا می  
 معارف این صوفیہ کشف والہام است کہ خطا را بوی راہ است و مصداق صحت کشف والہام  
 مطابقت است با علوم علما اہل سنت اگر سر موئی مخالفت است از دائرہ صواب بردن است  
 ہذا ہو العلم الصیح والحق الصریح نماز بعد از الحق الاضلال رزقا اللہ سبحانہ وایاکم الاستقامۃ علی متابعتہ  
 سید المرسلین ظاہر و باطناً علماً و اعتقاداً علیہ و علی آلہ من الصلوٰات اکملہا و من التسلیمات افضلہا  
 و السلام علیکم و علی من اتبع الهدی مکتوب صد و سیر و ہم بحال الدین حسین کو لالی صدور  
 یافتہ در بیان فرق در میان جذبہ بتدی و جذبہ منتہی و آنکہ مشہود مجذوبان و ابتدائیۃ الارواح  
 کہ فوق قلب است و ہمان مشہود را شود الہی جل شانہ متخیل می کند الحمد للہ و سلام علی عبادہ  
 الذین اصطفیٰ انجذاب و کشش نمی باشد الا بمقام فوق نہ بفوق فوق و کذا الحال فی الشہود و  
 نحوہ پس مجذوبان سلوک ناکرودہ را کہ در مقام قلب اند انجذاب نیست الا مقام روح کہ فوق  
 مقام قلب است انجذاب الہی در جذبہ منتہیان است کہ فوق آنها مقام دیگر نیست و مشہود در جذبہ  
 بدایت نیست الارواح منفوخ و چون روح بصورت اصل خود موجود است ان اللہ خلق  
 آدم علی صورتہ شہود روح را شہود حق میداند تعالیٰ و تقدس و چون روح را بعالم اجساد و نحوی از  
 مناسبت ثابت است گاہی آن شہود را شہود احدیت در کثرت میگویند و گاہی بعبت قائل میشوند شہود  
 حق جل و علا بے حصول فنای مطلق کہ نہایت سلوک متحقق است مقصور نیست شمعہ سچکس را تا نگردد این  
 فنا نیست رہ در بارگاہ کبریا یا نہ این شہود را بعالم سچ کاری نیست فرق در میان شہودین است کہ اگر با عالم  
 بوجہ من الوجوہ مناسبت دارد و شہود حق نیست تعالیٰ و تقدس و اگر بی مناسبت است علامت شہود است  
 الہی جل و علا شہود بواسطہ تنگی عبارت از اطلاق میباید و الا نسبت در رنگ منتسب الیہ میگوید  
 و بچگونہ است رع عالم چون را بہ بیچون راہ نیست نہ لاجمل عطایا الملک الا مطایہ مکتوب صد  
 حیار و ہم بصوفی فرمان صدور یافتہ در تحریریں بر متابعت سید المرسلین علیہ و آلہ الصلوٰات  
 و التسلیمات چون حق سبحانہ ما مفلسان بے برگ و سر را بدولت اتباع سید اولین و آخرین  
 کہ بطفیل دوستی او کمالات اسمائی و صفائی خود را در عرصہ طور آورد و اورا بہترین جمیع کائنات  
 خلق کرد علیہ من الصلوٰات افضلہا و من التسلیمات اکملہا مشرف گرداناد و بران استقامت



فرستاده بودند رسید مضمون بوضوح پیوست قال الله تعالی من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعليه ما جاء به  
 عبد الله انصاری میفرماید انگی هر که را خواهی براندازی یا مادراندازی **بست** ترسم آن قوم که  
 بر در کشان میخندند: در سر کار خرابات کنند ایمان را با حق سبحانه و تعالی کافه اهل اسلام را  
 از انکار فقر و وطن درویشان بگاها و بکرته سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و السلام  
**مکتوب صد و نوزدهم** بهر نمان بدخشی صد و ریافته در غیب بر صحبت شیخ مقتدر بیان  
 آنکه گاه است که کمالان بعضی از مریدان ناقص خود را هم تعلیم طریقت اجازت نمایند  
 بواسطه بعضی نیات مکتوب شریف خدمت میر وصول یافت این را دیوانگی می طلبد در خبر  
 آمده است کن یومن احدکم حتی یقال انه یخون و چون چون آمد از تدمیر زن و فرزند  
 فارغ گشت و از اندیشه گذارد که اجماعت میر شد این را دیوانگی در نهاد شاست اما بعوارض لا فاعل  
 آن را خس پوش ساخته اند چه توان کرد درین کسب بے مناسبتی بسیار مفهوم میگردد و زودند اگر  
 نمایند و بے استطاعت دانسته رفع بعد صوری نمایند جمیع این طائفه در ماورای جمیع خلق  
 است اسباب جمیع خلق باعث تفرقه ایشان است دست در اسباب تفرقه باید زد تا جمیع  
 حاصل آید و اگر فرضاً در جمیع خلایق این طائفه را جمیع بخشند از ان جمیع باید ترسید  
 و بجناب حق سبحانه اتجا باید آورد تا آن جمیع بلای جان نگردد و قیاس باحوال فلان  
 فلان نباید کرد که پیش از تمامی همه مراتب نقص است علی تفاوت در جاتل مع فراق دوست اگر  
 اندک است اندک نیست: شایخ طریقت پیش از تمامی بعضی مریدان را اجازت تسلیم  
 طریقت داده اند حضرت خواجہ نقشبند قدس الله تعالی سره مولانا یعقوب چرخانی را  
 بعد از تعلیم طریقت و تسلیک بعضی از منازل فرموده بودند که ای یعقوب هر چه از ما بتورسیده است  
 بخلق برسان و حال آنکه فرموده بودند که بعد از من در خدمت علاء الدین خواهی بود و اکثراً  
 در خدمت علاء الدین کرده اند حتی که خدمت مولانا عبدالرحمن جامی در نعمات ایشان را اول در  
 مریدان خواجہ علاء الدین میمارند و ثانیاً بحضرت خواجہ نقشبند نسبت میدهند با بجله علاء الدین  
 تفرقه صحبت از باب جمیع است مکرراً و مکرراً نوشته شده است و شنیده شد که مولانا محمد صدیق نوکری  
 اختیار کرده وضع فقر را گذاشته است انوسن هزار انوسن که کسی را از اعلیٰ علیتین با سفل سا فلین

منوط باتباعه سید الاولین و الآخرين علیه من الصلوات اکملها و من التسلیمات افضلها و آنکه گفتند  
 که این راه دو خطه است مراد از آن عالم خلق و عالم امر و اشتراک علی سبیل الاجال تسبیلاً  
 الامر علی نظر الطلاب و حقیقه الامر حقیقت توفیق الله سبحانه و هذا هو مکتوب صد و شانزدهم  
 بملا عبد الواحد لا هوری صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب موقوف بر نسیان ماسوای است  
 از قلب و در منع کردن از کثرت اشتغال دنیوی مبادار غنبتی در دنیا پیدا شود مکتوب مرغوب  
 اخوی رسید و از سلامتی قلب که تحریر یافته بود بوضوح انجامید علی سلامتی قلب موقوف  
 بر نسیان ماسوای است از قلب بحدیکه اگر تکلیف یادش دهند بیا دنیا رو برین تقدیر خطور  
 ماسوای را معنی نباشد این حالت معبر بقنای قلبی است و قدم اول است درین راه و بمشتر  
 کمالات مراتب ولایت است علی تفاوت درجات الاستعداد و همت را بلند دارد و بجزری  
 و مویزی قناعت نمکندان الله یحب معالی العلم از کثرت اشتغال بامور دنیویه خوف و غیبت  
 است درین امور دنیویه زنده را بآن سلامتی قلب غره نشوند که امکان رجوع است و در اشتغال  
 دنیوی میمانند اماکن اقدام نمایند که مبادار غنبتی پیدا شود و در خسارت اندازد و عیاناً بآب و سحابه  
 کنایه در فقر بمراتب بهتر است از صدر نشینی در غنا، مکی همت آن باشد که بفقر و نامرادی  
 زندگانی چند روزه بسر برده شود فرمن الغناء و اربابه اکثر با قفر من الاسد و السلام  
 مکتوب صد و هفتم بملا یار محمد بخشی قدیم صدور یافته در بیان آنکه در ابتدا قلب  
 تابع حس است و در انتها این طبیعت نمی ماند مولانا یار محمد فراموش نکرده باشد چند گاه قلب  
 تابع حس است پس ناچار هر چه از حس دور است از قلب نیز دور است حدیث من لم یملک عینه  
 فلیس القلب عنده غیر تبه است در نهایت کار چونکه قلب را تعبتی کس نماند دوری از حس در  
 قرب قلبی تاثیر نکند لذا شاخ طریقت بتدی و متوسط را مفارقت از صحبت شیخ کامل مکمل تجویز  
 نفرموده اند بالجمله بحکم لایدرک کلام لایترک کلام برهان طریق باشند و از صحبت نا جنس بوجه ابلغ اجتناب  
 نمایند قدم میان شیخ و مرزول مقدمه سعادت و الهیة صحبت ایشانرا غنیمت شمرد و اکثر اوقات با ایشان  
 صحبت دارند که بسیار عزیز الوجود اند و اسلام مکتوب صد و هفتم بملا قاسم علی بخشی صدور  
 یافته در بیان خسارت جماعه که بر اهل الله اعراض کنند کتابتی که محبت آثار می مولانا قاسم علی

در بیان

در بیان

مولانا یار محمد وجه انتعال را خواهند گفت چون اراده سفر جانب هندوستان مصمم دارند برزند و  
 از ابل و عیال خبری بگیرند الباقی عند التلانی مثل مشهور است نوام چهارم و پنجاب از اختلاط باغیا  
 لابدست سمیت را بلند باید داشت و بهر جسم بد است نباید پرداخت سمیت مازنی طوریکه بود  
 مشرق انوار از مغربی و کوکب و مشکوٰه گذشتیم به فقرای این زمانه اکثر در مقام روستا کفایات  
 دارند صحبت ایشان هم قابل ست فرسنگ کما تقر من الاسد بر همین طریق ملازم باشند و واقعات  
 را چندان اعتبار نهند که مجال تاویل را میدان وسیع است زنهار پنجاب و خیال گول نشوند  
 شعر کیف الوصول الی السعاده و دونهای قتل الجبال و دونهی خیوٰت به والسلام مکتوب صد و  
 بست و سوم بملاطاهر بدخشی صدویافت در بیان آنکه ادانفل اگر چه حج باشد اگر مستلزم  
 باشد قوت فرضی را از فرائض داخلی داخل لایعنی است به مکتوب شریف انخوی ارشدی لازمال  
 کاسه طاهر امن و نش التعلقات رسید به برادر در خبر آمده است علامه اعراضه تعالی  
 عن العبد اشتغال به لایعنی اشتغال به نفلی از نوافل با عراض فرضی از فرائض داخل بالایعنی  
 است پس تقیض مر احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغال او بچه چیز است بفل  
 هست یا بفرض بواسطه یک حج نفلی مرکب چندین خطورات نباید شد نیک ملاحظه نمایند العاقل  
 کفیه الاشارة والسلام علیکم وعلی رقائکم مکتوب صد و بست و چهارم نیز بملاطاهر  
 بدخشی صدویافته در بیان آنکه استطاعت راه شرط و وجوب حج است ادای حج با وجود بی استطاعت  
 نسبت بحصول مطلب داخل تقیض اوقات است به مکتوب شریف انخوی خواجه محمد طاهر بدخشی رسید  
 قد سمانه الحمد والمنته که مورد اخلاص و محبت قرار یافته است با وجود تمامی ایام مهاجرت این  
 علامت سعادت غلیظه است محبت آثار را چون شمارخصت طلبید و بر فتن غم مصمم گردید و وقت و دوا  
 اینقدر مذکور ساخته بود باحتمال که شاید ما هم بشما درین سفر ملحق شویم هر چند قصد کرده شد استخاره موافق  
 نیامد و تجویزی در نیاب مفهوم نکشت بضرورت تقاعد و رزید صلاح فقر از اول در رفتن شما نبود اما  
 شوق شمار ملاحظه نموده منع صریح نکرد استطاعت شرط راه است بی استطاعت تقیض اوقات است  
 اراهم گذاشته بامر غیر ضروری پرداختن مناسب نیست در چند کتابت بشما این مضمون را نوشته است رسیده  
 باشد یا نه سخن نیست بیشتر مختار اند مکتوب صد و بست پنجم بمیر صالح نیشاپوری صدویافته

برند امر او از دو حال بیرون خواهد بود یا در نوکری جمعیتش خواهند و او یا نخواهند و اگر جمعیت خواهند و او  
و اگر نخواهند و او بدتر برینا لاترغ قلوبنا بعد از بدینا و هب نما من لدنک رحمة انک انت الوهاب و السلام  
مکتوب صد و سبتم نیز بمیر محمد نعمان صد و ریافته در ترغیب بر صحبت ارباب جمعیت مانا که خدمت  
میر فراموشی گزیدند که بسلامی و پیامی هم یادآوری نمی نمایند فرصت سیر است و صرف آن در اہم  
مسام ضرورست و آن صحبت ارباب جمعیت است لا تعدل بالصحة شيئاً ايا ما كان الاتري ان اصحاب  
رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم و بارک فضلوا بالصحة على من عداہم سوى الانبياء عليهم السلام و ان كان  
او يسا قريناً و عمر و اينا مع بلوغنا نهاية الدرجات و وصولنا غاية الكمالات سوى الصحة فلا جرم  
صار خطاء معاديتہ خير من صوابها ببركة الصحة و سهو عروین العاص افضل من صوابها لما ان  
ایمان ہو لاء الکبرار بالصحة شود یا بروية الرسول و حضور الملک و شود الوحي و معاشته  
المعجزات و ما اتفق من عداہم هذه الكمالات التي هي اصول سائر الكمالات كلها و لو علم ادب فضيلة  
الصحة بهذه الخاصية لم يمنع مانع من الصحة و ما اثر شيئاً من الاشياء على هذه الفضيلة و انشد تحقيق برحمته  
من يشاء و انشد و الفضل العظيم ميت سکندر را نمی بخشند آری بزرور زر میر نیست این کار را  
اللهم و ان لم تخلفنا في هذه النشأة في قرن هو لاء الا کا بر فاجعلنا في النشأة الآخرة محشورين  
في زمرتهم جبرتم سيد المرسلين عليه و عليهم الصلوات و التحیات و التسلیات و السلام مکتوب  
صد و سبت و یکم نیز بمیر نعمان صد و ریافته در بیان آنکه این راه بکلی هفت گام مسترار  
یافته است بعضی از یاران به شش گام رسیده اند خدمت میر و عوات فردان مطالعه فرمایند  
بدست که از احوال خود اطلاع نداده اند و از فقرای اینجا خبری نگرفته الحمد لله سبحانه و المنة  
که فقرای مرفه الاحوال اند شمه بطریق اجمال در معرض بیان می آر و محبت آثار این راه بکلی  
هفت گام قرار یافته است جمعی از یاران کار را تا شش گام رسانیده اند و جمعی تا پنج  
گام و طائفه تا چهار گام و فرستۀ تا سه گام علی تفاوت در جراتهم و صاحب سه گام هم مردم  
افاوت بینا بد کیفیت جماعه کمیش قدم باشند بلند همتی در کار است تا به حیر و فقر و اکتفا نشود زیاده  
برین گنجایش وقت نبود و السلام مکتوب صد و سبت و دوم بظااهر بخشی صد و  
یافته در ترغیب بر بلند همتی و عدم التفات بهر چه در دست افتد + مولانا محمد طاهر معذورانند

نمودن از اتحاد و عنینیه و احاطه و محبت و سرکست ذات او تعالی فی الحقیقت از نسبت مقر است  
 و از مناسبت مبرما للتراب و رب الارباب باینقدر مناسبت ظاهره و منظره و حده وجود گویند  
 یا نگویند فی الواقع وجودات متعدده است لیکن بطریق اصالت و ظلیه و ظاهره و منظره نه آنکه  
 یک موجود است و ما سوای او و او هم و خیالات است این مذهب بعینه مذهب سوفسطائی است  
 اثبات حقیقت دردی نمودن او هم و خیالات ویرانی برآورد که مقصود سوفسطائی است  
 مشغولی چون بدانستی تواند و از نخست به سوی آن حضرت نسب کردی درست بود آنکه دانستی  
 که ظل کسیست یا فارغی گرمردی و گزینی: **مکتوب صد و نسبت و ششم نیز بر مصالح**  
 نیشاپوری صدور یافته در بیان آنکه طالب باید که اتهام در نفی آنکه باطله نماید چه آفاتی و چه  
 انفسی و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطانه هر چه در حوصله نهم و در حلیه ادراک آید آن را  
 نیز در تحت نفی داخل ساخته اکتفا بوجدیه مطلوب نماید و اگر وجود را نیز در آن موطن گنجایش  
 نیست و مایا سب ذلک سیادت و نقابت و تنگنا طالب را باید که اتهام در نفی آنکه باطله  
 آفاتی و انفسی نماید و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطانه هر چه در حوصله فهم در حیطه و هم در آید از انیز  
 در تحت نفی داخل سازد و اکتفا بوجدیه مطلوب نماید **مصرع** بیش ازین پی نه پرده اند که هست  
 اگر چه وجود را نیز در آن موطن گنجایش نیست و ماورای وجود باید طلبید علماء اهل سنت شکر الله تعالی  
 سعیم زیرا گفته اند که وجود واجب تعالی زائد است بر ذات او سبحانه و وجود امین ذات گفتن و ماورای  
 وجود امر دیگر اثبات ناکردن از تصور نظر است قال الشيخ علاء الدوله فوق عالم الوجود عالم الملك لودو  
 این درویش را چون از مرتبه وجود بالا گزرا نید و تا چندگاه که مغلوب آنحال بود خود را از روی ذوق و  
 وجدان از ارباب تعطل می یافت و حکم بوجود واجب جل شانہ نمیکرد و چه وجود را در راه گزاشته بود در  
 مرتبه ذات وجود را گنجایش نمی یافت اسلام او در آن وقت اسلام تقلیدی بود نه تحقیقی بالجمله هر چه در  
 حوصله ممکن در آید بطریق اولی ممکن شاید سبحان من لم یجعل للخلق الی الله سبیلا الا بالعجز عن معرفته  
 از حصول فانی فی الله و البقاء بالله کسی گمان نکند که ممکن واجب گردد که آن محال است و تسلیم  
 قلب حقایق پس چون ممکن واجب نگردد و نصیب ممکن غیر از عجز نباشد فقر و عنقا شکار کس نشود و ادم باز  
 چنین باز گنجایش باد بدست است دامن را به یلند می بینم طور مطلب می خواهد که هیچ از بدست نمی آید

در بیان آنکه عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسماء و صفات الهیه اند تعالی شان عالم را با صانع خویش هیچ نسبتی نیست الا المخلوقیه و المظهریه و ما یناسب ذلک ، اللهم اننا حائق الاشیا و کما هی عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسماء و صفات الهیه است تعالی شان و مرا یا س شیعون و کمالات ذاتیه او غر سلطانة لعلی بود مخفی و سری بود مکنون خواسته که از خلا بلاء عرض دهد و از اجمال به تفصیل آرد و عالم را بر تبحر علق فرمود که بذات و صفات خویش دال باشد بر ذات و صفات او سبحانه پس عالم را با صانع خویش هیچ نسبتی نیست الا آنکه مخلوقات دی اند و تدبیرات و شیونات او تعالی حکم با اتحاد و غلبت و نسبت احاطه و سر یان و معیت ذاتیه انجا از غلبه حال و سکر وقت است اکابر مستقیم الاحوال که از قدح صحوایشان را شربی ارزانی داشته اند عالم را با صانع هیچ نسبتی اثبات نمیکند الا المخلوقیه و المظهریه و احاطه و سر یان و معیت علمی میدانند مطابق علی اهل حق اند شکر الله تعالی سعیم عجب است که جماعه صوفیه که اثبات بعضی نسبت ذاتیه بنمایند کمالا حاطه و المعیه مثلاً معترف اند با آنکه از ذات جمیع نسب مسلوب است حتی که صفات ذاتیه را نیز سلب نمایند فل لا التماثل و در ذات مراتب اثبات نمودن از برای دفع این تناقض تکلف است در رنگ تدقیقات فلسفیه است از باب کشف صحیح ذات را تعالی جز بسیط حقیقی نمیداند و او را ای او هر چه باشد داخل اسمای شمرند فرو فرود است اگر اندک است اندک نیست نه ورون دیده اگر نم پوست بسیار است نه مثالی از برای تحقیق این بحث بیان کنم مثلاً عالمی نخریری ذ و فونی خواهد که کمالات مکنون خود را در عرصه ظهور آرد و ایجاد حروف و اصوات نماید تا در پرده آن کمالات را جلوه دهد پس درین صورت این حروف و اصوات و دال را با معانی مخزونه هیچ نسبتی نیست الا این حروف و اصوات مظاهر آن معانی مخفی است مرایای آن کمالات مخزونه حروف و اصوات را عین آن معانی مخفی گفتن معانی ندارد و همچنین حکم با حاطه و معیت درین صورت غیر واقع است معانی بمان مرافقه مخزونه اند هیچ تغییری در ذات و صفات آن معانی راه نیافته است لیکن چون در میان معانی و این حروف و اصوات و دال نحوی از مناسبت و الیه و ولولیت تحقیق است بعضی معنی زائده از آن در تخیل می آید فی الحقیقت آن معانی مخزونه از آن معانی زائده منزله و مبر است آنچه معتقد است درین مسئله نیست اثبات امر زائده و رای منظریه و مراتب

مربی مقتدی ست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مکتوب صدوست  
و نهیم سید نظام صدور یافته در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تفرقه اوست و همین جهت  
است که سبب جمعیت اوست کما قیل ما للبحرین و للبحرین مکتوب شریف وصول یافت  
آدمی چون که جامع ترین موجودات هست و بواسطه هر جزوی از اجزای تعلقی و گرفتاری  
دردی بوجودات متکثره پیدا است پس فی الحقیقت جامعیت او باعث دوری او از جناب قدس  
خداوندی محل سلطانه از همه پیش گشت و تعلقات متعدده سبب محرومی او از همه زیاده آمد و اگر توفیق  
ایزدی غرضانه خود را از این تعلقات پراکنده جمع سازد و رجوع قهقری نماید فقد فاز فوزاً عظیماً و  
الآن فقد فضل ضللاً لا یغید ا بهترین موجودات بواسطه جامعیت چونکه انسان ست بدترین مخلوقات  
بواسطه جامعیت هم اوست آئینه او بواسطه جامعیت اتم است اگر در عالم دارد از هر چه گویند مکرر  
ترست و اگر و بختی سبحانه و تعالی دارد و مصفاست و از همه پیش نماست کمال آزادی از ویس این  
تعلقات خاصه محمد رسول است صلی الله علیه و آله و سلم و بعد ازین انبیا و اولیاء دیگر علی تفاوت  
در جات صلوات الله و تسلیما ته علی بنینا و علیهم و علی اتباعهم اجمعین الی یوم الدین رزقاً الله سبحانه  
و ایاکم نجاتاً من هذه التعلقات بجزیه النبی المصطفی الممدوح بقوله سبحانه و تعالی ما زاع البصر و ما طغی  
علیه و علی آل من الصلوات التما و من التسلیما ت املما زیاده برین موجب ملال است و السلام  
والا کرام مکتوب صدوسی ا هم بجمال الدین صدور یافته در بیان آنکه تلویات احوال را  
چندان اعتباری نیست حصول مقصد یحیی و یحییونی باید کرد و تلویات احوال را چندان  
اعتبار نیست بآن مقید نباشد که چه آمد و چه رفت و چه گفت و چه شنود مقصود دیگرست که از  
گفت و شنود و دید و شنود منزله و مبر است طفلان سلوک را بجز و موزیر تسلی میدهند مهربت  
بلند بایداشت کار و دیگرست اینها همه خواب و خیال ست در خواب اگر کسی خود را بادشاه دید نفس  
الامر بادشاه نیست اما این خواب امیدواری می بخشد در طرق نقشبندی قدس الله تعالی اسرار هم  
و قلعه را اعتبار نمی نند این بیت در کتب ایشان نوشته است چو غلام آقا بم هم از آفتاب گویم پنه ششم  
نه شب پرستم که حدیث خواب گویم پنه اگر حالی از احوال بیاید و برود جای شلردی و غم نیست منتظر  
حصول مقصود یحیی و یحییونی باید بود و السلام مکتوب صدوسی و یکم بخوابه کابلی



و هیچ نام و نشان از او پیدا نشود جمعی هستند که مطلبی میخواهند که آنرا عین خود میاند و قرب معیت با او پیدا سازند  
**مصرع** آن ایشانند من خنیم یارب فی الاسلام اولاً و آخراً **مکتوب صد و سست و ششم** بلا صفر احمد  
 رومی صدور یافته در بیان آنکه خدمت والدین هر چند از حسنات است اما در جنب حصول مطلب حقیقی بکاری  
 محض است و تعطیل صرف بلکه داخل سیه است حسنات الابرا و سیئات المقربین و مایه ناسب ذلک **مکتوب**  
 مرغوب رسیده اندیکه در باب توقف نموده بودند صحیح است زیاده از آنچه بوقوع می آید باید کرد  
 و خود را مقصر باید دانست قال الله سبحانه و تعالی و وصینا الإنسان بوالدیه احساناً حملته أمه کرها و وضعت  
 کرها و قال الله سبحانه ایضاً ان اشکر لے و بوالدیک مقدر آن باید بود که اینهمه در جنب حصول  
 مطلب حقیقی بکاری محض است بلکه در خور طی منازل سلوک نیز تعطیل صرف حسنات الابرا و  
 سیئات المقربین شنیده باشند **سست** هر چه جز عشق خدای احسن است بجز شکر خوردن بود  
 جان کندن است بجز حق الله سبحانه بر حقوق جمیع خلایق مقدم است او اے حقوق اینها امتثالاً  
 لامره است سبحانه و الا کرا مجال آن بود که خدمت او را گزاشته بخدمت دیگری اشتغال  
 نماید پس خدمات اینها باین تقریب از جمله خدمات حق است سبحانه اما از خدمت تا خدمت  
 فرق بسیار است مزارعان و قلبه رانان نیز خدمت بادشاهان میکنند اما خدمت مقربان دیگر است  
 آنجا نام زراعت و قلبه رانی بردن عین معصیت است و مزد هر کار باندازه آن کار است  
 قلبه رانان با محنت تمام در ردوی یک تنگ اجرت میگیرند و مقرب در ساعت بخدمت حضور مستحق لکها  
 میگردود و ذلک او را باین لکها ریح تعلقی نیست گرفتار قرب شاه است و بس نشان با اینها فرخ چین  
 خیلی موفق است خاطر از جانب او جمع دارند زیاده حیه نوسم و السلام **مکتوب صد و سست و ششم**  
 بنوا حبه مقیم صدور یافته در ترغیب بر بلندبختی و عدم اتکاف بر طلب بیجونی و خدمت خواجه مقیم دور افتادگان را  
 فراموش سازند بلکه دور نمانند المرء مع من احب المقصود و من لک بغایت طویل است و مطلب  
 در غایت کمال رفعت و هم در غایت منقصد و منازل وسطی همچو سراب مطلب نمانست عیاذاً  
 بالله سبحانه و سطرانهایت انکاشته بکیا بر مقصد را مقصد داند و چون رای چون تصور نماید و از وصول  
 بمطلب حقیقی بازماند محنت را بلند میباید ساخت و بهیچ حاصل سر فرو نمی باید کرد و در و رای الوداد  
 میباید جست و وصول اینچنین مهت و ابسته بوجهی شیخ متفقد است و توجه او بقدر اخلاص و محبت

سیزده گروه و نه چنین است حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیات که گاهی سیزده رکعت و اقامه کرده اند  
و گاهی یازده گاهی نه و گاهی هفت نماز تجمیع هر دو ترک حکم فردیه پیدا کرده است نه آنکه دو رکعت  
قعود احکم یک رکعت قیام داده اند مثلاً امثال این علم و عمل عدم متع سنت سنیه مصطفویه است  
علی صاحبها الصلوة و السلام و التیمه عجب است در بلاد علما که ما و را نمی این مجتهدین است علیم  
و روان این قسم محدثات رواج یافته بآنکه مافقران علوم اسلامی را از برکات ایشان استفاضه نمایم  
و اند سجانہ الملم لاصواب فردانکے پیش تو لغتم غم دل ترسیدم پیکر دل آزرده شوی در نه سخن  
بسیار است و السلام مکتوب صدوسی و دوم بملا محمد صدیق بخشی صدور یافته در اجنباب از  
صحبت ارباب غنا و ترغیب بر صحبت فخر آنکه کناسی فخر ابر از صدر نشینی اغنیاست بهنا لا ترغ قلوبنا  
بعد از بدینا و سب لنامن لدنک رحمتہ انک انت الوهاب ای برادر ظاہر از صحبت فقر و تنگ  
گشتہ مجلس اغنی اختیار کرده اید بسیار بد کرده اید امروز اگر چشم شما پوشیده است فردا خواهند  
کشاد و غیر از نداست فائده نخواهد کرد و خبر شرط است اسے بوالوس امر تو از دو حال غالی نیست  
در مجلس اغنیاجمعت خواهند داد یا نه اگر بدینداست در اج ست عیاداً باشند سجانہ من ذلک و اگر بدینند  
خسر الدنیا و الآخرة نشان حالست کناسی فخر ابر از صدر نشینی اغنیاست امروز این سخن معقول شما شود یا  
نشود آخر معقول خواهد شد و فائده نخواهد داشت آرزوی طعام چرب و تنمائی لباس فاخره شما بادین  
بلا انداخت هنوز هم پیچ نرفته است فکر بر اصل بکنید و هر چه از حق سبحانہ تعالی مانع آید آزاد شمن  
دانسته از وفرا نماید و حذر کند آن من از ادا حکم و اولادکم عدوکم فاحذر و ہم نفس قاطع است  
حقوق صحبت بر آن داشت که یک مرتبه بشما نصیحتی کرده شود بعمل در آید پانہ من از اول میدانستم از  
فضولیهای شما که استقامت بر فقر باین وضع دشوار است شمع و قدکان ما خفت ان یکونانہ  
انا الی الله و اجونا و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابقة المصطفیٰ علیه و علی آله الصلوات  
و التسلیات و التیمات التما و اکلمنا من از فطرت و استعداد شما توقع دیگر داشتیم جوهر نفیس را شاید  
سرگین انداختند انا الله وانا الیه راجعون مکتوب صدوسی و سوم نیز بملا صدیق صدور  
یافته در بیان آنکه فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت مکتوبیکه بدست قاصد  
ارسال داشته بودند رسید فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت از رسوم

صدور یافته در بیان علو شان طریقه حضرات خواجہ اقدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم و شکایت از حال  
 جماعت که درین طریقه علیہ اعدائات نموده اند و آنرا تکمیل این طریقه دانسته اند محمد رب العالمین  
 و الصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین و آلہ الطاہرین و اخوی ارشدی خواجہ محمد اشرف شریف اللہ  
 سبحانہ بمشرفیات اولیاء الکرام بدانند کہ طریقه حضرات خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم  
 اقرب طرق موصلہ است و نہایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج و نسبت  
 ایشان فوق ہمہ نسبت است اینہم بواسطہ آنست کہ درین طریق التزام سنت است و اجتناب از  
 بدعت مما لکن عمل بر رخصت تجویز نمی نمایند اگرچہ بظاہر در باطن نافع یا بند و عمل بفریبت از دست  
 نمیدہند اگرچہ بصورت در سیرت متغیر و اندوخال مواجید را تابع احکام شرعیہ ساختہ اند از واق  
 و معارف را خادم علوم شرعیہ دانستہ اند جوہر نفیسہ شرعیہ را در رنگ طفلان بجز و مویز و جد و  
 حال عوض نمیکند و بہ ترہات صوفیہ مغرور و مفتون نمیکردند از نفس باز نمیکردند و از فتوحات مدنیہ  
 نفوحتات مکیہ التفات نمی کنند حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار تسبیح ذاتی  
 کہ دیگران را کالبرق است این بزرگواران را دایمی ست حضور می کہ فہیت در تقای آن باشد  
 نزد این عزیزان از خیر اعتبار ساقط است رجال لا تلہیم تجارتہ ولا بیع عن ذکر اللہ اما نفہم ہر کس  
 بمذاق این اکابر رسد نزدیک است کہ قاصران این طریقه علیہ نیز از بعضی کمالات ایشان انکار  
 نمایند سبب قاصر می گردان این طائفہ را طعن تصور بہ حاش اللہ کہ بر آرم بزبان این گلہ را بہ  
 آری بعضی از خلفای متاخرین این طریقه علیہ درین طریق نیز احداث نموده اند و روش اصل  
 اکابر از دست داده جمعی از مردمان ایشان اعتقاد آن دارند کہ باین محدثات تکمیل این طریقه  
 نموده اند حاشا و کلا کبریت کلمتہ تخریج من افواہم بلکہ در تخریب و تضعیف آن کوشیدہ اند افسوس ہزار  
 افسوس بعضی از بدعتیہا کہ در سلاسل دیگر اصلا موجود نیست درین طریقه علیہ احداث نموده اند و نماز  
 تہجد را بجماعت میگردانند از اطراف و جوانب در آن وقت مردم از برای نماز تہجد جمع میگردانند  
 و بجمیعت تمام ادا مینمایند و این عمل مکروہ است بکراہتہ تحریمہ از جمعی فقہا کہ تداعی شرط کراہت داشتہ  
 اند جو از جماعت نفل را مقید بواجب مسجد ساختہ زیادہ از یک کس را باتفاق مکروہ گفتہ اند و ایضا نماز تہجد را باین  
 وضع نیز رکعت میدانند کہ دو از دہ رکعت را ایستادہ می گردانند و دو رکعت را نشستہ تا حکم یک رکعت پیدا کنند بآن

اما فی طرف النزول فلان لاجساد الاولیاء المحمدیة علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام والحقہ نصیبا من کمالات درجات تلك الولاية لما اذنہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم امری بلیغہ الحج با بحمد الی ما اشار اللہ تعالیٰ وعرض الجنة والنار وادحی الیہ ما دحی وشرفت ثمة بالرویة البصریة وبنها انقسم من المعراج مخصوص علیہ الصلوٰۃ والسلام والاویار المتابعون کمال المتابعة الساکنون تحت قدمہ لهم ایضا. النصیب من هذه المرتبة المخصوصة مصرع ولا ارض من کاس الکرام نصیب بن غایة ما فی الباب ان وقوع الرویة فی الدنیا مخصوص به علیہ الصلوٰۃ والسلام والحالة التي حصلت لاولیاء الذین تحت قدمہ یست رویہ الفرق بین الرویة تلك الحازکة لفرق بین لاهل الفراع وانشخص وانظر الیس احد یما ین الآخر مکتوب صدوسی وستمین نیز بملا محمد صدیق صدور یافته در منع از تسلیف و تاخیر در تحویل مطلوب حقیقی کتب مرغوب وصول یافت چون قاصدا و آخر عشره متبر که رسید بعد از مضمی آن بجواب کتابتسا پرداخت جواب کتابت خانانان در جواب کتابت خواجه عبداللہ را نیز نوشته فرستاده است ملاحظه خواهند نمود در فتن شمادین و فتنه بلشکر معقول فقیر نمی شود تا حکمت چه باشد والا امر عند اللہ سبحانہ ملاحظه فرمایند که حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ از کمال کرم قوت یومیہ عطا فرموده است این را غنیمت شمرده فکر کار خود باید کرد نه آنرا وسیله قوت دیگر باید ساخت که کار به تسلسل میکشد در روشنی طول امل کفرست و معامله تخلیص از قرض معلوم نیست که از خواجگی صورتی پیدا کند و اگر اشتباهی دارند بخواجگی چیزی نوشت منقح و صریح اگر در جواب هم منقح بنویسد و وعده مو که مفهوم شود باین نیت بروند اما عالج تسلیف و تاخیر چه باشد هر چه کنند زودتر بکنند که فرصت بسیار غنیمت است مکتوب صدوسی و هفتم بحاجی خضر افغان صدور یافته در علوشان نماز که منوط است کمال آن بنهایت النایت و ما ینا کسب ذلک + مکتوب مرغوب رسید مضمون بوضوح پیوست التذاذ در عبادات در دفع کلفت در ادای آنها از اجل نعم حق است سبحانہ خصوصا در ادای صلوٰۃ که غیر منتفی را میسر نیست علی الخصوص در ادای فرائض صلوٰۃ زیرا که در ابتدا نهایت باجرا صلوٰۃ نافله ملتزمی سازند و در نهایت نهایت این نسبت بفرائض منوط میگردد و در ادای نوافل خود را بیکار میدانند کار عظیم نزد ما ادای فرائض است و بس مصرع این کار دوست کنونی تا اگر اراده

عادات کاری نمی کشاید و از تمهل و تعلل جز خسارت و حرمان نمی افزاید مگر صادق علیه من الصلوات  
 آنها و من التسلیات اکملها فرمود ملک المسوفون سوف افضل گویندگان هلاک شدند عمر موجود را  
 صرف امر سوخوم نمودن و موهوم را از بر اسه موجود نگا بداشتند بسی مستکبره است باید که نقد  
 وقت مصروف امر اہم گردد و نسیہ از برای مخرجات لایعنی مدخر باشد حق سبحانه تعالیٰ در  
 بی آزادی بدید که آرام ماسوی او تعالیٰ بجای میسر گردد و گفت و گو حاصل ندارد سلامتی قلب  
 می طلبند فکر بر صل باید کرد و از مالا یعنی اعراضی تام باید نمود نسبت هر چه جز عشق خدای احسن است  
 اگر شکر خوردن بود جان کندن است یا علی الرسول الا ببلغ مکتوب صدوسی و چهارم نیز بملا  
 محمد صدیق صدر و ریافتہ در منع از تسوین حضرت حق سبحانه و تعالیٰ در مدارج قرب و درجات  
 بی اندازه کرامت فرماید بجز مہ سید المرسلین علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیات آنها محبت آثار الوقت  
 سیقت قاطع معلوم نیست تا فردا فرصت دهند یا نہ امر اہم را امروز باید کرد و غیر اہم را فردا باید  
 انداخت حکم عقل نیست نہ عقل معاش بلکه عقل معاد زیاده برین چه نویسد و السلام مکتوب  
 صدوسی و پنجم ہذا المکتوب ارسل الی المخلص الصدیق محمد صدیق فی بیان مراتب الولایۃ  
 عامۃ کانت او خاصۃ مع بعض خواص الخاصۃ اعلم ان الولایۃ عبارتہ عن الفناء و البقاء و ہی اما عامۃ  
 او خاصۃ و یعنی بالعامۃ مطلق الولایۃ و بالخاصۃ الولایۃ المحمدیۃ علی صاحبہا الصلوٰۃ و السلام و التحیۃ  
 الفناء فیہا اتم و البقاء اکمل و من شرف ہذہ النعمۃ العظمیٰ فقد لان جلدہ للطاعۃ و انشرح صدرہ للاسلاک  
 و طمانت نفسہ فرضیت عن مولا ہا و رضی مولا ہا عنہا و سلم قلبہ المقلبہ و تخلص روحہ کلیۃ الی مکاشفۃ  
 حضرت صفاتہ اللاہوت و شاہد سرہ مع ملاحظۃ الشیون و الاعتبار و فی ہذا المقام شرف  
 بالتجلیات الذاتیۃ البرقیۃ و تخیر غنیۃ کمال التزہ و التقوس و الکبریاء و اصل اخاءہ اتصالا بلا کیف  
 و ضرب من المثال ہذہ مصرعہ ہنیالارباب النعمیم نعمیانیہ و ما یعنی ان یعلم ان الولایۃ الخاصۃ المحمدیۃ  
 علی صاحبہا الصلوٰۃ و السلام و النعمۃ متمیزہ عن سائر مراتب الولایۃ فی طہر فی العروج و النزول اما  
 فی طرف العروج فلان فناء الاخری و بقاءہ مختصان بملک الولایۃ الخاصۃ و عروج سائر الولایات  
 الی اخری فقط مع تفاوت درجات یعنی ان عروج بعض ارباب الولایات الی مقام التزویج  
 و عروج البعض الی السر و عروج البعض الآخر الی اخری و ہواقصی درجات الولایۃ العامۃ =

را از تذکر مواظف و تعقل نصائح در برده انداخته بکلمه و کلام متاثر نخواهد شد. فالخذر فالخذر من صحبتهم و الخذر الخذر  
 من زوهم و الله سبحانه الموفق بخاتمائه سبحانه و ایاکم عمالای فی عنه ربنا المتعال بجزیه سید البشر الممدوح بمازین  
 البصر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها و السلام مکتوب صدوسی و نهم  
 بجعفر بیک تحالنه صد و ریافته در بیان آنکه جماعه بیدو تان که قطع در اهل اند نمایند و جو و نکوش آن  
 جماعت مجوزست بلکه مستحسن التفات نامه گرامی مشرف ساخته حق سبحانه و تعالی ایشانرا اسلامت  
 دار و که تفقد حال فقر میفرمایند و حضور و غیبت را یکسان میدارند و محذوم کفار قریش چون از  
 کمال بی سعادت و بی در بگویش اهل اسلام سالغ نموند حضرت پیغامبر علیه و علی آله الصلوة و السلام  
 بعضی از شعرای اسلامیة امر فرمودند که جو کفار نگویند آن شاعر در حضور آن سرور علیه و علی  
 آله من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها بر بالای منبری بر آید و اشعار جو به کفار بر ملا میخواند  
 آن سرور میفرمودند که روح القدس با دست ما دایمیکه جو کفار میکند ملاست و اید از خلق از نعمات عشق  
 است اللهم اجعلنا منهم بجزیه سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیات مکتوب صد و  
 جمل بملا محمد معصوم کاتبی صد و ریافته در بیان آنکه رنج و محنت از لوازم محبت است محبت آثار پنج و محنت از لوازم  
 محبت است اختیار فقر را در دو غم لابدست محبت غرض از عشق تو ام جاشنی درد و غم است به در نه  
 زیر فلک اسباب تنغم چه کم است پا دوست آزار کی میخواید تا از غیر او بکلیه انقطاع حاصل گردد  
 اینجا آرام در بے آرامی است و ساز و در سوز دست و قرار در بقراری و راحت در جرات در نیقام  
 فراغت طلبیدن خود را در محنت انداختن است تمام خود را بحبوب باید سپرد و هر چه از دنیا بید برضا  
 باید قبول کرد و ابر و نباید بحدی طریق زندگانی درین وضع است تا تو انند استقامت و رزند و الا فتور  
 در قفاست شغولی شما خوب شده بود اما پیش از قوت بضعف کشید غم نیست اگر اندکی خود را ازین  
 ترددات جمع سازند بهتر از پیشتر خواهد شد که بن اسباب تفرقه را عین اسباب جمعیت دانند تا تو انند  
 کار میکرد و السلام مکتوب صد و جمل و کم بملا محمد قلیج صد و ریافته در بیان آنکه عمده این کاتب محبت  
 و اخلاص است حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات کرامت فرماید بجزیه سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات  
 و التسلیات از احوال قلبی گاهی نمینویسد که چه صورت دارد البته از ان باب نیز مینویشته باشند که موجب  
 توجه غالبانه است عمده این کار محبت و اخلاص است اگر الحال ترقی منوم نشود غم نیست چون استقامت

باید دانست التذادی که در حین اداء صلوات دست میدهند نفس را اصلاح و ان حظی نیست در حین  
این التذاد و زوال و فغان است سبحان الله چه رتبه است **مصرع** هینا لا رب اب العظیم هینا: مثال  
ما مردم بوالهوس را گفت و شنود این سخنان هم مقتضی است **مصرع** باری هیچ خاطر خود نشاد میکنم  
و نیز بدانند که رتبه نماز در رنگ رتبه روتیه است در آخرت نهایت قرب در دنیا در نماز است و نهایت  
قرب در آخرت در عین روتیه است و بدانند که سایر عبادات و سائلمند از برای نماز و نماز از مقاصد است  
و السلام و الاکرام مکتوب **صدوسی** و **هشتم** شیخ بهاء الدین سرهندی صد دریافت در دست  
دنیا می دیند و اجتناب از صحبت ارباب دنیا فرزندانی ارشدی باین دنیای مبعوضه خرسند باشند  
و سرمایه دوام اقبال را بجانب قدس خداوندی جل سلطان از دست ندید فکر باید نمود که چه چیز  
می فروشد و چه چیز می خرد آخرت بدنیای عوض نمودن و از حق سبحانه بخلق باز ماندن سفاهت و تجویزی  
است جمع دنیا و آخرت از قبیل جمع اضداد است اما حسن الدین و الدنیا لوالجتماع ازین دو ضد هر کدام را  
اختیار کند و هر که خواهد خود را بفر و شد عذاب آخرت ابدیت و متاع دنیا قلیل است دنیا مبعوضه  
حق است سبحانه و آخرت مرضیه او تعالی و تقدس عیش باشدت فایک میت به والزم باشدت فایک  
مفارقة آخرت از فرزندان باید گذاشت و تدبیر اینها را بقی سبحانه باید سپرد و امر و نهی خود را مرده باید انکار  
و مات اینها را باو تعالی باید تقویض نمود و او لاؤکم عدوکم فاحذروهم نفس قاطع است مکر شنیده  
باشد که خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر چشم باید کش و صحبت اهل دنیا و اختلاط با ایشان سم  
قاتل است کشته این سم بخت ابدی گرفتار است العاقل تکفیه الاشارة تکفیه التصریح مع المبالغة  
و اما کید نغمه چرب ملوک در از دیار مرض قلبی میگویند تکفیه الفلاح و النجاة الحذر الحذر الحذر  
من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم به تو خواه از سخنم بیدگیر خواه ملال به فر من صحبتکم اکثر من  
الاسد فانه یوجب الموت الدنوی و هو قد یفید فی الآخرة و اختلاط الملوک یوجب الملامک الابدی  
و الحسرة السودی فایک و صحبتکم و یاک و نصیحتکم و یاک و رویتکم و قدور و فی انجر الصبح من تواضع  
نصنا لغناه و لب ثلثا دینه و نیز باید اندیشید که انیمه تواضع و جاپلوسی از جهت غنا و ایشان است یا خیر  
دیگر شک نیست که از جهت غنا و ایشان است و نتیجتاً باب و ثلث دین است فاین است من الاسلام  
و این است من النجاة انیمه مبالغه و ابرام بواسطه آنست که میدانند که نغمه چرب و صحبت ناخوش دل افزین



حرکت این اینجا گنجایش ندارد و پس سیر الی الله عبارات از حرکت علمیت است که از علم اسفل علم اعلی می رود و از ان اعلی با علای دیگر الی ان یتقی الی علم الواجب تعالی بعد طی علوم الممکنات کلمات و زوالها با سیر الی الله الحاله هو المعبر بانظار و تیسری از عبارات از حرکت علمیه است در مراتب و جوب از اسما و صفات شیون و اعتبارات و تقدیسات و تنزیهات الی ان یتقی الی المرتبه التي لا یلین التبعیر عنها بعبارة و لا یشار الیهما بالتارة و لا تسمی باسم و لا تکنی بکتابه و لا یعلیها عالم و لا یدرکها مدرک و هذا السیر المسمی بالبقا و سیر الی الله باشد که سیر ثالث است نیز عبارت از حرکت علمیه است که از علم اعلی علم اسفل فرومی آید و از ان اسفل با سفل دیگر الی ان یرجع الی الممکنات رجوع التعمری و نیز ل عن علوم مراتب الوجوب کلمات و هو العارف الذی نسى الله بانته در حقه عن الله مع الله و هو الواجد لافاقد و هو الواصل المهور و هو القریب البعید و سیر رابع که سیر در اشیا است عبارت از حصول علم اشیا است شیئا فشیئا بعد زوال علوم الاشیا کلمات فی السیر الاول فالسیر الرابع مقابل للسیر الاول و السیر الثالث للسیر الثاني کما تری و سیر الی الله و سیر فی الله از برای تحصیل نفس ولایت است که عبارت از فنا و بقا است و سیر ثالث و رابع از برای حصول مقام دعوت است که مخصوص بانبیاء مرسل است صلوات الله تعالی و تسلیما علی جمیع عموما و علی افضلهم خصوصا و متابعان کل را از مقام این بزرگواران علیم صلوات الله تعالی نیز تنصیب است قل نه سبیلی اذ عو الی الله علی بصیره انا و من ابغنی ایست حدیث بدایت و نهایت که مقصود از ذکر آن تنوید و تشویق طلاب است به بر شکر غلطی صفرائیان به از برای کوری سودایان به و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات مکتوب صد و چهل و پنجم بملا عبد الرحمن مفتی صد و ریافت در بیان آنکه مشایخ طریقت نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتدا سیر از عالم سر اختیار کرده اند و در بیان سر عدم تاثیر بعضی از مبتدیان این طریقت بسرعت به ثبنا الله سبحانه و ایاکم علی جماده الشریعه المصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیه و یرحم الله عبد اقال آینه مشایخ طریقت نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتدا سیر از عالم امر اختیار کرده اند و عالم خلق را در ضمن آن سیر قطع نمایند بخلاف مشایخ سائر طرق که ابتدا سیر ایشان از عالم خلق است بعد از طی عالم خلق قدم در عالم امر می نهند و بمقام جذبه میرسند لذا طرق نقشبندیه اقرب طرق آمد و لا جرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت ع قیاس کن ز گلستان من بهار

بر اخلاص است، امید است که کارنین بسامات میرگرد و اسلام مکتوب صد و چهل و دوم بملا عبد الغفور  
 سمرقندی صدور یافت در بیان آنکه از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست مکتوب  
 شریف که از روی التفات ارسال داشته بودند رسید محبت فخر و توجیه باین طائفه از اجل نعم خداوندی  
 ست جل ساینده از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت بر آن مسؤل و مر بوط است نیازیکه بدو پیشان  
 فرستاده بودند نیز وصول یافت فاتحه سلامت خوانده شد طریقه که اخذ کرده بودند و نسبتی که از اینجا  
 فراسیده بود از آن مقوله هیچ ذکر نیافته معاذ الله که در آن فتوری رفته باشد میریت یک چشم  
 زدن خیال او پیش نظر بهتر ز وصال خوب رویان همه عمر به از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست  
 افتد اندک نیست زیرا که نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است مصرع قیاس کن گلستان  
 من بهار مرا به از این فتور غم نیست چون رشته محبت بجمله این نسبت توی ست فرجی که مکر شده  
 است ارسال داشته شد گاه گاه آن را بپوشند و باد بنگا درازند که فوائد بسیار از آن متوقع است  
 هرگاه آن جامه را بپوشند با وضو بپوشند و تکرار سبق نمایند امید است که جمعیت تمام رود و هرگاه  
 چیزی نویسد باید که اول از احوال باطن خود نویسد که احوال ظاهر بے احوال باطن از چیز  
 اعتبار ساقط است مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است یتبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعت  
 سید البشر المظهر عن نیغ البصر علیه و علی آله الصلوٰة و السلام ظاهر او باطنا مصرع کار ایشیت غیر  
 این همه هیچ بمکتوب صد و چهل و سوم بملا شمس الدین صدور یافت در بیان آنکه موسوم جوانی  
 را عنایت نموده بله و لعب صرف نکنند محب فقر امولا شمس موفق باشند که موسوم جوانی را عنایت نموده بله و لعب  
 صرف نکنند و بچو و موز عوض نمایند که آخر غیر از ندامت و پشیمانی امر دیگر نخواهد بود و سود نخواهد داشت خبر شرط است  
 پنج وقت نماز بجاعت ادا نماید و حلال را از حرام امتیاز کند طریق نجات اخروی متابعت صاحب شریعت است  
 و علی آله الصلوات و التسلیمات تلذذات فانیه و نعمات باکیه منظور نظر باشند و الله سبحانه و الموفق للیقات بمکتوب  
 صد و چهل و چهارم بجای محمد دلاهوری صدور یافت در بیان معنی سیر و سلوک و بیان سیرانی الله  
 و سیرنی الله و دو سیر دیگر که بعد ازین دو سیر است حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج کمالات ترقیات  
 بی اندازه کرامت فرماید بمرتبه سید البشر المظهر عن نیغ البصر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات  
 مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است یتبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعت صاحب شریعت است

مذنب نیناید و میفرماید که سبقت از آن طرقت نکوست بلی را جمعی که گستن را مقدم داشته اند و انکار این  
 سبقت ننمایند مرا و ایشان از پیوستن ظهور تمام است و آن زمانی سبقت بز ظهور مطلق نیست ظهور مطلق  
 مقدم باشد گستن و ظهور تمام موخر از آن برین تحقیق نزاع ایشان بلفظ را جمع میگردد و انظر طائفة  
 اولی بلندست که قلیل را در چیز اعتبار نمی آرند باید دانست که برین توجیه تقدم زمانی نیز پیدا گشت فافهم  
 و الله سبحانه و الملهم للصواب بهر حال مظهر گستن و پیوستن باید شد که مرتبه ولایت منوط باین دو  
 مرتبه است و بدونها خط افتاد مرتبه اولی مربوط بسیرالی الله است و مرتبه ثانی بسیرنی الله و محبوب  
 این دو سیر مرتبه ولایت و کمال میرسد علی تفاوت درجات و دو سیر دیگر از برای تحصیل تکمیل است  
 و وصول بدرجه دعوت **ع** بانگ دو کردم اگر در ده کس است **مکتوب صد و چهل**  
 و هشتم بملا صدوق کابلی صدور یافته در بیان آنکه صاحب رای بجای اصل است و در بیان آنکه زنها  
 توسط رکاو حایات مشایخ و امدادات ایشان مغرور نشوند که صور مشایخ فی الحقیقت لطائف  
 شیخ مقد است و دو مکتوب پی در پی رسیدند مکتوب اول از حصول و سری انبا نموده و مکتوب ثانی  
 از تسلی و بجای اصلی الحمد لله سبحانه که عبرت مرخاتم راست صاحب رای بجای اصل است و آنکه خود را  
 بجای اصل دانست و اصل است مگر بشنا گفته شده است که زنها توسط رکاو حایات مشایخ و امدادات  
 ایشان مغرور نشوند که آن صور مشایخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقد است که بآن صور ظهور نموده است  
 قبله توجیه را وحدت شرط است توجیه را برانگنده ساختن موجب خسران است عیاذ الله سبحانه  
 تا نیا آنکه مکرر و مکرر بشنا گفته ایم که سر رشته کار محقر بگیرند تا بهر علت سرانجام یابد امر ضروری را اگر داشته  
 بامر لاطائل برود غنم از عقل دور اندیش بسیار مستعد است اما شما مقتدرای خود اید سخن کس در شما  
 کم است که خوش افتد شهادت اعلی الرسول الالبلاغ **مکتوب صد و چهل و نهم** نیز بملا صدوق کابلی  
 صدور یافته در بیان آنکه هر چند سبب الاسباب تعالی اشیا را بر اسباب مترتب ساخته است اما چه دکار  
 که نظر بر سبب معین دوخته شود، اخوی مولانا محمد صادق عجب است که اینهمه خود را ب عالم اسباب و گذشته  
 است هر چند سبب الاسباب تعالی و تقدس اشیا را بر اسباب مترتب ساخته است اما چه دکار که نظر  
 بر سبب معین دوخته شود **مصرع** گردی بسته شد ای دل دگری بکشاید و این قسم کوتاه نظری بسیار  
 بی فایده است میطلبید از اشغال شما مردم بسیار سخن است ساعتی بجال خود و باید رفت این شناسمت را باید

جمعی باشند از طلاب این طریقه علیه که با آنکه ابتدا سیر ایشان از عالم امرست بسرعت متاثر نشوند و مذاق  
 و حمایات که مقدمه جذبه است بزودی پیدا کنند و جنبش آنست که عالم امر در ایشان نسبت به عالم خلق  
 ضعیف افتاده است و همین ضعف سدره سرعت تاثیر و تاثر شده و این بطور تاثیر تا زمانی متحقق نیست  
 که عالم امر در ایشان بر عالم خلق قوت پیدا کند و امر منعکس گردد و علاج این ضعف مناسب این طریقه  
 علیه تصرف تمامست مرصاحب تصرف تمام را و علاجی که مناسب طرق دیگرانست تقدیم نرکیم  
 نفسست و ریاضات و مجاهدات شاقه که موافق شریعت واقع شوند علی صاحبها الصلوة والسلام  
 و التَّحِيَّةُ باید دانست که بطور تاثیر علامت نقصان استعداد نیست گروهی باشند تمام الاستعداد که باین  
 بلا مبتلا گردند و السلام مکتوب صد و چهل و ششم بشریف الدین حسین صدور ریافت در نصیحت بزرگوار  
 سبق مکتوب فرزندی ثمرت الدین حسین وصول یافت الله سبحانه و الحمد المنة که سعادت یاد فقیر را  
 مستعد اندیشی که گرفته بودند بتکرار آن وقت را معمور دارند و فرصت را از دست ندهند مبادا که  
 گروه فرامی ارجا بر دو طرأق زائله جلالت سازد و سبب همه اندر زمین بتوانیست که تو طفلی و خانه  
 رنگین سست به چه نعمتی است که حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را در غفوان شباب توفیق تو به کرامت  
 فرماید و بران استقامت بنحشد توان گفت که نعمات تمام دنیا در جنب آن نعمت حکم شنبی دارد  
 در جنب دریای عمیق چه آن نعمت موجب رضای مولی است سبحانه که فوق جمیع نعمست چه  
 دنیوی و چه آخروی و رضوان من الله که و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی  
 علیه و علی آله الصلوات و التسلیات التها و اکملها مکتوب صد و چهل و هفتم بنجاحه اشرف کابلی صدور  
 یافته در بیان آنکه گسستن بر پیوستن مقدم است یا پیوستن بر گسستن و حق سبحانه تعالی در مدارج کمال  
 ترقیات کرامت فرماید بمرتبه سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیات التها جمعی از مشایخ  
 طریقت قاری الله تعالی اسرار هم گسستن را بر پیوستن مقدم داشته اند و جمعی دیگر ازین بزرگواران  
 پیوستن را بر گسستن تقدیم داده اند و طائفه ثالث بتوقف رفته اند ابو سعید خرازی گوید قدس سیره  
 تا نزهی نیایی و تا نیایی نزهی ندانم کدام پیش بود اتم سطور گوید گسستن و پیوستن در یک زمان متحقق  
 میگردد و جایز نیست که گسستن و پیوستن جدا باشد و پیوستن به گسستن هوید اگر دو غایت مافی الایمان  
 اگر خفای هست در تقدیم ذاتیست و تعیین علیه کی مر و گیری را شیخ الاسلام هرودی قدس سره حقاً

**صد و نجاه و دوم** بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صد و ریافت در بیان آنکه اطاعت رسول  
 عین اطاعت حق است بجهان و مایا سب ذلک قال الله سبحانه و تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله حضرت  
 حق سبحانه و تعالی اطاعت رسول را عین اطاعت خود فرموده پس اطاعت خدای عز و جل که غیر اطاعت  
 رسول باشد اطاعت او نیست بجهان و از برای تاکید و تحقیق این معنی کلمه قد آورده تا با الوسی در میان این  
 دو اطاعت جدائی پیدا نکند و یکی را بر دیگری نگزیند و در جای دیگر حضرت حق سبحانه و تعالی شکایت میکند  
 از حال جماعتی که در میان این دو اطاعت تفرقه بینایند کما قال سبحانه یریدون ان یفرقوا بین الله و  
 رسوله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یخذوا بین ذلک سبیلاً اولئک هم الکافرون حقا  
 آری بعضی از مشایخ کبار قدس الله تعالی اسرار هم در وقت غلبه سکر و غلبه حال غمان گفتند آنکه  
 موزن تفرقه اند میان این دو اطاعت و مشراندا اختیار محبت یکی بر دیگری منقول است که سلطان  
 محمود غزنوی در ایام بادشاهت خود نزدیک بحر قان فرود آمده بود اندانجا وکلای خود را بخدمت  
 شیخ ابو الحسن خرقانی فرستاد و التماس نمود که حضرت شیخ بدیدن او بیایند و بولکلاسه خود گفت که  
 اگر از شیخ توقفی فمکنید کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بر خوانید چون و کلان  
 شیخ توقف فرمودند کریمه مذکوره را بر خوانند شیخ در جواب فرموده که چندان گرفتار اطیعوا الله ام  
 که شمرنده اطیعوا الرسول ام و باطاعت اولی الامر چه رسد حضرت شیخ اطاعت حق را بجهان  
 در غیر اطاعت رسول اودانست این سخن از استقامت دور است مشایخ مستقیم الاحوال ازین  
 قسم غمان تنزه مینایند و در جمیع مراتب شریعت و طریقت و حقیقت اطاعت حق سبحانه را در اطاعت  
 رسول اومیدانند و اطاعت حق سبحانه که در غیر اطاعت رسول اوست علیه الصلوة و السلام  
 عین ضلالت می انگارند و نیز منقولست که شیخ امین و شیخ ابوسعید ابوالخیر مجلسی داشتند و سید  
 اجل از اکابر سادات خراسان نیز در مجلس ایشان نشسته بودند با اتفاق در آن آسانا مجذوبی  
 مغلوب الاحوال پیدا شد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم دادند سید را ناخوش آمد بسید فرمودند که  
 تعظیم شما بواسطه محبت رسول است علیه الصلوة و السلام و تعظیم این مجذوب بواسطه محبت حق  
 سبحانه این قسم تفرقه را نیز اکابر مستقیم الاحوال تجویز نمی نمایند و غلبه محبت حق را بجهان بر محبت  
 رسول او علیه الصلوة و السلام از سکر حال میدانند و جز فضولی نمی انگارند ایا بقدر هست

فهمید در کسوت فقر این همه تلاش در تحصیل مبنی حقی حل نشانه چه بلاستنگراست عجب است که این  
 مستنگر را در نظر شما چه طور زیان نموده اند در تحصیل امور ضروری به قدر ضرورت باید کوشید تمام محبت را  
 بآن مصروف ساختن و غیر ادرئی آن گزرا نیدن سفاکت محض است فرصت بسیار غنیمت است  
 هزار افسوس که آنرا کسی در تحصیل علوم لاطائل صرف کند خبر شرط است و ما علی الرسول الا ابلاغ از  
 گفت شنود مردم آزار نکشند چیز با بک بشما نسبت میکنند هرگاه در شما نباشند هیچ غم غنیمت چه دولتی است  
 که مردم کسی را بداند و فی الحقیقه تنگ باشد اگر عکس این قضیه متحقق شود و مثل خطر است و السلام  
 مکتوب صدور و پنجاهم بخواجه محمد قاسم صدور یافته در بیان آنکه شایان مطلوبیت جز حضرت  
 واجب الوجود تعالی و تقدس نیست + التفات نامه اخوی محمد قاسم وصول یافت موجب حمت  
 گشت از شتت اوضاع دنیوی و تفرق احوال صوری و تنگ نشوند که کرای آن نمیکند زیرا که  
 این نشأت در معرض فنا است بر ارضی حق سبحانه و تعالی میاید بسر برد و درین ضمن عمر با شند یا بسر  
 شایان مطلوبیت راجز ذات واجب الوجود نیست جل شانه خصوصاً اشال شمار دم عزیز را مع ذلک  
 اگر بختی و کاری اشارت نمایند محبت و سعی آن خواهد کوشید و السلام مکتوب صدور و پنجاهم و یکم  
 بمیر موسی لجنی صدور یافته در بیان بزرگی طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی امرا و جمعیان یعنی  
 یادداشت که مخصوص باین اکابر است ۵ از هر چه میر و سخن دوست خواستراست پیادداشت  
 از طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی امرا و جمعیان عبارت از حضور بی غیبت است یعنی دوام حضور  
 حضرت ذات است تعالی و تقدس بی غلبه شیونی و اعتباراتی و اگر گاهی حضور است و گاهی  
 غیبت یعنی وقتی حجب تمام مرتفع شوند و وقتی دیگر در میان آیند چنانچه در تجلی ذاتی برقی که کالبرق حجب  
 تمام از پیش حضرت ذات او تعالی و تقدس مرتفع میگردد و بسرعت باز در پرده شیون و اختیارات  
 می آید پس نزد این اکابر از حیرت اعتبار ساقط است پس حاصل حضور بی غیبت آن گشت که تجلی ذاتی  
 و قیام عبارت از ظهور حضرت ذات است بی توسط شیون و اعتبارات که در نهایت این راه میر میگردد  
 و فای اتم را در مقام ثبات میکند الهی گردد و حجب هرگز رجوع نکند و اگر رجوع کند حضور بغیبت بقدر  
 خواهد گشت و یادداشت خواهند گفت پس متحقق گشت که شهود این اکابر بر وجهی اتم و اکمل است و اتمیت  
 اتم و اتمیت بقا با ندازه اتمیت و اتمیت شهود است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا پ مکتوب

اینجا حلول یا اتحاد فهم کند و بوسیله ضلالت رود و اینجا حلول بود اتحاد بهم پیش از تحقیق باین مقام تفکر  
 آن ممنوع است رزقما الله سبحانه وایاکم الاستقامه علی الطریقه المرضیه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام  
 وائتمه از احوال خود می نوشته باشند که دخل تمام دارد با وجود علایق صوریه آزاد باشند و وجود  
 عدم آنرا مساوی دانند و السلام و الاکرام مکتوب **صد و پنجاه** و پنجم نیز بیان شیخ  
 منزل صدور یافته در ترغیب رجوع باصل خود حق سبحانه و تعالی با خود دارد که بعد از خدا  
 هر چه پرستند هیچ نیست بیدولت است آنکه هیچ اختیار کرد پنجاه ماه جمادی الاول روز جمعه  
 بطواف حضرت دہلی شرف گشت و محمد صادق نیز همراه است چند روزه اگر اراده خداوندی موافق  
 است اینجا بسر برده بسرعت متوجه وطن اصلی خواهد شد حسب الوطن من الایمان خبر صحیحست بجا رہ  
 یکجا رود ناصیه بدست او دارد و ما من دابة الا هو اخذ بناصيته ان ربی علی صراط مستقیم این المفسر آنکه  
 فقر و الی الله گفته در وی بوی بگریزند بهر حال اصل را اصل دانسته فرج را طفیلی ساخته رو باصل  
 باید آورد و هر چه جز عیش خدای احسن است بگریزند خوردن بود جان کندن است مکتوب  
**صد و پنجاه** و ششم نیز بیان منزل صدور یافته در ترغیب بر صحبت اهل الله و کتابی که بدست  
 قاضی زاده جالندهر فرستاده بودند در دہلی رسانید الحمد لله و المنة که محبت فقر آنقدر وقت دارند و  
 بحکم المراع من احب با ایشانند ماه رجب هر چند بحسب اوقات و ازمان نزدیک است  
 مابسی در ورست و فراق دوست اگر اندک است اندک نیست برون دیده اگر نعم موت  
 بسیارست بچون بواسطه رعایت حقوق ارباب حقوق انفعنی را اختیار کرده اند همان طور بکنند  
 فقیر هم تمامه رجب شاید اینجا بماند و الله سبحانه اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب بهر حال چند  
 روزه عمر را بفقر می باید گزرانید و اصبر نفسك مع الذین یرعون ربهم باغواة و العشی یریدون  
 وجهه خود نص قاطعست که حق سبحانه و تعالی حبیب خود را علیہ من الصلوات اتها و من التیمات اکملها  
 بآن امر فرموده غریزی میفرماید الهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت تر یافت  
 و ما تر یافت ایشان را شناخت رزقما الله تعالی وایاکم محبة هذه الطائفة العلویة و الشریعہ  
 مکتوب **صد و پنجاه** و هفتم بحکم عبدالوہاب صدور یافته در بیان آنکه چون کسی پیش درویشان  
 برود باید که خود را خاکی نکرده رود تا مملو باز گردد و در بیان آنکه اول تصحیح عقائد باید کرد و مرتبه شما



که در مقام کمال که مرتبه ولایت است محبت حق سبحانه غالب است و در مقام تکمیل که نفسی از مقام نبوة است محبت رسول غالب است بنا شد سبحانه علی اطاعة الرسول التي هی صین اطاعة الله سبحانه مکتوب صد و پنجاه و سوم بمیان شیخ فزل صدور یافته در بیان خلاصی تمام از رقیبت ماسوای که مربوط بنفای مطلق است نه کتابیکه ارسال داشته بودند رسید الحمد لله ذی الانعام والمنة که طایبان خود را در طلب بقرار و بی آرام میدارد و درین بی آرامی از آرام بغیر بخود نجات می بخشد اما خلاصی نام از رقیبت اغیار وقتی میر شود که بنفای مطلق مشرف شود و نقوش ماسوای را باطل از آئینه دل محو سازد و تعلق علمی و خجی اورا هیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانه و تعالی اورا مقصودی و مرادی نباشد و دونه خط اقتاد هر چند گمان بی تعلقی دارد اما ان الطن لا یعنی عن الحق شیئا مصرع این کار دولت کنون تا که ارسد به گرفتار احوال و مقامات گرفتار غیر است از چیزهای دیگر چه گوید سه بهر چه از دوست دامانی چه کفران صرف و چه ایمان بهر چه از راه دور افتی چه زشت آن نقش و چه زیاده غبت شما بطویل انجامید فرصت غیبت است اگر یار ان اهل اند در رخصت چون توقف خواهند و اگر نا اهل چه احتیاج رخصت مرضی حق سبحانه را میباید ملاحظه کرد اهل عالم راضی باشند یا نباشند عدم رضای ایشان چه خواهد بود مع طفیل دوست باشد هر چه باشد به مقصود حق را سبحانه باید دانست با او هر چه جمع شود و اگر نشود گونه شود مع رخسار من اینجا تو در گل نگری به و اسلام مکتوب صد و پنجاه و چهارم نیز بمیان فزل صدور یافته در بیان آنکه از خود باید گزشت و در خود باید رفت نه حق سبحانه و تعالی با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد - اللهم لا تکلفنا الی انفسنا طرفة عین فنلک ولا اقل منها قضیع هر بلای که هست از گرفتاری به خود است چون از خود خلاص شد از گرفتاری مآدون او سبحانه خلاص شد اگر بت می پرستند فی الحقیقت خود را می پرستند که افرایت من اتخذ الله واهسه از خود چو گذشتی به عیش است و خوشی بوقع نلک و تعال جمانکه از خود گزاشتن فرض است در خود رفتن هم لازم است که یافت اینجا است در بدون خود یافت نیما شده با تو در زیر کلیم است آنچه هست بهچرنا بنیا مبر هر سوی دست به سیر آفاقی بعد در بعد است و میر انفسی قرب در قرب اگر شود است در خود است و اگر معرفت است هم از خود اگر حیرتست هم در خود بیرون خود تمسک ای نیست سخن کجاست مباد ساده ولی

البعض بسبب لامة القلب و تخلص الروح و کمال الآخر بها و باشهد و السرى ايضا و کمال الثالث  
 ذلک الثالث بالحیرة المنسوبة الى النفس و کمال الرابع بذلک الرابع الاتصال المنسوب الى النفس  
 ذلک فصل السد ثوبتیه من يشاء و السد ذو الفضل العظیم و بعد حصول الکمال فی امی مرتبه کانت من  
 المراتب المذكورة اما رجوع القهرى باوثبات و استقرار فی ذلک الموطن و الاول هو مقام تکمیل و  
 الارشاد و رجوع من الحق الى الخلق للمدعوة و الثانی هو موطن الاستسلام و الغفران من الخلق و السلام ادلا  
 و آخراً مکتوب صد و نجاه و ننم بشرن الدین حسین جشی صادر شده در غزا، هر چند آلام و مصائب  
 بظا هر تلخ ست و مولم جسم بکتن باطن شیرین ست و لذت بخش روح زیرا که جسم و روح گویا هر دو طرف  
 نقیض واقع شده الم کی مستلزم لذت و دیگر نیست فطرتی که در میان این دو نقیض و لوازم آنها  
 تمیز نتواند کرد و از بحث خارج ست و قابلیت ندارد و اولی که با لانا هم بل هم اضل است اگر از خوشن  
 چو نیست چنین به چه خبر دارد و از چنان چنین شخصی که روح او تنزل نموده در مرتبه جسم استقرار  
 نموده باشد و عالم امر او تابع عالم خلق گشته سیر این معمار اچه شناسد تا روح بمقر اصلی خود رجوع  
 قهری نه نماید و امر از خلق جدا نشود و جمال این معرفت جلوه گر نه گردد و حصول این دولت وابسته  
 بمولی است که پیش از دو اخل مسمی صورت می بندد و مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرار هم  
 از انبیا تبصیر کرده اند که خاک شو خاک تا بر دید گل به که بجز خاک نیست مظهر کل به و کیکه پیش  
 از مردن غمر و مصیبت او باید داشت و غزا باید آورد و خبر از حال و الدمر عوی شما که به نیکنامی  
 شهرت داشتند و شیوه امر معروف و نهی منکر را نیک رعایت میکردند مسلمان را موجب حزن و  
 مستلزم اندوه گشت انالله و انا الیه راجعون آن فرزند شیوه صبر را پیش گرفته پیش رفتگان  
 را بصدقه و دعا و استغفار ممد و معاون باشد که موتی را اشد احتیاج با مداد احیاء و در حدیث نبوی  
 علیه و علی آله الصلوات و التحیات آمده است مایست الا کالفرق المتغوث یقظ و دعوة لمحمد  
 من اب او ام او اخ او صدیق فاذا الحقته کان احب الیه من الدنیا و ما فیها و ان الله لیدخل  
 علی اهل القبور من دعا اهل الارض اشال الجبال من الرحمة و ان هدیه الاحیاء الی الاموات  
 الاستغفار بقیة الصبح مداومة الذکر و ملازمة الفکر فان الفرصة طلیة جدایی ان یعرف الی اهل اللہام  
 و السلام مکتوب صد و شصتم نامزد این کمترین بنده خود فرموده اند اعنی یا محمد یا محمد یا محمد

قدم رنج فرموده آمده اید و زود برخاسته رفیق فرصت آن نشده که بعضی از حقوق صحبت ادا کرده شود و مقصود از ملاقات افزاده است یا استفاده و چون مجلس ازین هر دو خالی باشد از اعتداد خارج است پیش این طائفه خالی شده باید آمد تا مملو باز گردد و اظهار افلاس خود باید نمود تا ایشان را بروی شفقت آید و راه استفاضه بگشاید سیر آمدن و سیر رفتن مفره ندارد و امتکار اجز علت با رغبت و استغفار اجز طغیان کار نه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند اول نیاز خسته بعد از آن توجه خاطر شکسته پس توجه را نیاز شرط آمدن مع ذلک درین آوان که طالب علمی آمده طلب سفارش بجانب ایشان ظاهر ساخت بخاطر نخبیت که چون مجرب آمدن ایشان را هم تخته هست پس از جانب خود هماهنگ ادا حق باید نمود و لاجرم بزبان قلم از جهت تدارک ما مضی و تلافی ما سبق چند کلمه بمقتضای وقت و حال املانموده بجانب ایشان ارسال داشت و الله سبحانه الملهم للصواب و الموفق للسداد و سعادت آثار آنچه بر ما و شما لازم است تفصیح عقاید بمقتضای کتاب و سنت برنجیکه علماء اهل حق شکر الله تعالی بیدم از کتاب و سنت آن عقائد را فحیده اند و از آنجا اخذ کرده چه فحیدان ما و شما از حیز اعتبار ساقط است اگر موافق افهام این بزرگواران نباشد زیرا که هر مبدع و ضال احکام باطله خود را از کتاب و سنت می فخذ و از آنجا اخذ نماید و الحال آنکه لایق نیست من الحق شیمنا و تانا یا علم با حکام شرعیه است از حلال و حرام و فرض و واجب و شایع و نایب بمقتضای این علم است و را بغا طریقی تصفیه و تزکیه که مخصوص بصوفیه کرام است قدس الله تعالی اسرارهم تا بصحیح عقائد نه نماید علم با حکام شرعیه فائده نمیدهد و تا این هر دو متحقق نشوند عمل نافع نیاید تا این هر سه میسر نگردد حصول تقصیه و تزکیه محال است بعد ازین چهار رکن با ستمات و کمالات اینا کالسنه مکمله للفرض هر چه هست از فضول است و داخل دایره مالا یعنی دین حسن اسلام المر ترکه مالا یعنی و استغاله بما یعینه و اسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و آله الصلوات و التحیات مکتوب صدور پنجاه و هشتم شیخ حمید بنگالی صدور یافته فی بیان تفاوت مراتب الکمال بحسب تفاوت الاستعداد اعلم ان مراتب الکمال متفاوت بحسب تفاوت الاستعدادات و التفاوت فی الکمال قد یکون بحسب الکمیة و قد یکون بحسب الکلیفیه و قد یکون بهما معاً فکمال البعض مثلاً التعلی الصفاتی و کمال الآخرین بالتعلی الذاتی مع تفاوت فاحش بین افراد ذلک التملکین و بین اربابها ایضاً فکمال

که آن شخص متالم شود چنانچه طائفه ثالث بان قائل اند علی هذا لقیاس جمیع افعال ذمیه که از مخلوقات صادر میشود نمیتوان گفت که فعل حق است بجهان چنانکه سایه بارادو خود حرکت کند نمیتوان گفت که شخص متحرک شد آری میتوان گفت که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق اوست و مقرر است که خلق قبیح نیست بلکه فعل بد کسب قبیح قبیح است طائفه ثالث قائل اند بوحده وجود یعنی در خارج یک موجود است و پس آن ذات حق سبحانه است و عالم را در خارج اصلاً تحقیق نیست ثبوت علمی دارند میگویند الاعمیان با شمت و انکحة الوجود و هر چند این جماعه همه عالم را داخل حق سبحانه میگویند لیکن میگویند که وجود ظل ایشان در مرتبه حسن است فقط در نفس الامر و خارج عدم محض است و ذات حق را غرض جل تصف بصفات وجوبیه و امکانیه نمیدانند و مراتب تنزلات اثبات میکنند و در مرتبه همان ذات احد را با حکام لائقه این مرتبه متصف میسازند و متلذذ و متالم همان ذات غرضانه را میدانند لیکن در پرده این ظلال محسوسه مشوهمه و مخطورات عقلاً و شرعاً بر اینها بسیار دارد و میشود که در جواب آنها محلات و تکلفات ینمائید هر چند این طائفه و اصل و کامل اند علی تفاوت درجات الوصل و الکمال اما خلق را سخنان اینها بفضلاست و الحاد و پهنونی کرده بزند و رسانید و طائفه اولی اکمل و اتم اند و اسلم و ادقی اند بکتاب و سنت اما اسلیت و ادقیت ظاهری است و اکلیمت و اتمیت بنابر آنست که بعضی مراتب وجود انسانی بغایت لطافت و تجرد و بمبداء اشیا و مناسبت تمام دارند کالغنی و الاغنی پس جماعه که با وجود فانی سری این مراتب را از مبدا جدا نتوانستند کرد یا تحت لاد آورده نفی آن کنند بلکه مبدا نزد ایشان بمرتزج و تشابه ماند و خود را حق یا قند گفتند که در خارج حق است سبحانه فقط و ما را اصلاً وجودی نیست اما چون تعداد آثار خارجیه تحقق بود بضرورت به ثبوت علمی قائل شدند و از همین جاست که عیان را بر زرخ بین الوجود و العدم میگویند چون بعضی مراتب وجودات مخلوقات را از مبدا جدا نساختند قائل بوجوب وجود او نشده به برزخیت گویا شدند و رنگ و جوهر را در ممکن ثابت کردند و ندانستند که آن رنگ و جوهر ممکن است مشابه بواجب و لونی الصورة و الاسم و اگر آن رنگ را جدا میکردند و تمام ممکن را از واجب جدا میساختند هرگز خود را حق غرض جل نمیدیدند و عالم را از حق جدا میساختند و بیک وجود قائل نمیگشتند و آنکه اثری درین کس باقی نماند خود را حق ندانند هر چند بدانند که اثری از من باقی

الطالقانی در بیان آنکه شایع طریقت قدس الله تعالی اسرار هم سه طائفه اند با شرح احوال هر کدام  
اینها و کمال نقصان هر طائفه ازینا شایع طریقت قدس الله تعالی اسرار هم سه طائفه اند طائفه  
اولی قائل اند بآنکه عالم بایجاد حق سبحانه در خارج موجود است و هر چه درست از اوصاف و کمال همه  
بایجاد حق است سبحانه و خود را شیخی بیش نمیداند بلکه شجاعت هم از دست غر شان در بحر منستی چنان گم میگردند  
که نه از عالم خبر دارند و نه از خود در رنگ شخصی برهنه که جامه عاریت پوشیده باشند و بدانند که این جامه  
عاریت است و این دید عاریت بروی چنان غالب می آید که درست جامه را باصل میدهد و خود را برهنه  
می یابد و اگر انجمن شخصی را از فی شعوری و سرکش شعور و بصو ۲ رند و به بقا بعد الفناء مشرف سازند  
هر چند جامه را بر خود می یابند اما بنیقین میداند که از دیگر است چه آن فاعا اکنون در علم مندرج است  
و گرفتاری و تعلقی که بآن جامه داشت هیچ نمی ماند و همچنین است حال شخصی که اوصاف و کمالات  
خود را در رنگ جامه عاریت می انگارد و اما میداند که این جامه دروهم است در خارج هیچ جامه  
ندارم برهنه ام این دید غالب می آید بحدیکه آن لباس و همیه را درست می اندازد و خود را برهنه  
می یابد و بعد از افاقت و صحو آن جامه و همیه را نیز همراه خود می یابد لیکن فاعی شخص اول اتم  
است و بقای مترتب بر آن اکمل کما یسبحی عن قریب انشاء الله تعالی و این بزرگواران در جمیع  
مقدمات کلامیه که بروقی کتاب و سنت و اجماع ثابت شده اند بعلما اهل سنت و جماعت متفق  
اند و فرق نیست در میان تکملین و ایشان الا بآنکه تکملین انفعی را علما و استادان در میانند و ایشان  
کشف و ذوقا ایضا این بزرگواران عالم را بحق سبحانه بنایت تزییه هیچ نسبت اثبات نمیکند و جمیع  
نسبت را سلب میکند فکیف العقیقه و الجزئیة تعالی شان الانسیت مولائیت و عبودیت صانعت  
و مضموعیت بلکه در غلبه حال این نسبت را هم گم میکنند این زیان بنمای حقیقی مشرف شده قبول  
تجلیات ذاتیه پیدا میکند و منظر تجلیات بی نهایت میگردد طائفه دیگر عالم را ظل حق سبحانه  
میدانند اما قائل اند بآنکه عالم در خارج موجود است لیکن بطریق ظلمت نه بطریق اهلیت  
و وجود اینها قائم بوجود حق است سبحانه کقیام الظل بالاصل مثلا از شخصی سایه متد شد و  
آن شخص از کمال قدرت خود صفات خود را نیز منعکس ساخت از علم و قدرت و ابراه و غیره  
حتی که لذت و الم پس اگر بالفرض آن سایه بر آتش افتد بآن متالم شود کقطلا و عرفا نخواهند گفت

با نیکار مدتی متوقف بود آخر الامر با نیکار انجامید و نمودند که این پایه پائینست رخت بمقام ظلیت برد و اما  
 درین انکار بے اختیار بود و نمیخواست که از آن مقام بر آید بواسطه آنکه مشایخ عظام بآن مقام افتاد  
 دارند و چون بمقام ظلیت رسید و خود را و عالم را اطل یافت چنانکه طائفه ثانیه بآن قائل اند آرد  
 آن شد که کاشکے ازین مقام بفرزد که کمال در وحدت وجود میدانست و این مقام فی الجمله با و مناسب  
 دارند اتفاقاً از کمال عنایت و غریب نوازی از آن مقام هم بالا بردند و بمقام عبودیت رسانیدند  
 این زمان کمال این مقام در نظر آمد و علو آن واضح گشت و از مقامات گذشته تائب و مستغفر شد و  
 اگر آن درویش را باین طریق نمی بردند و فوقیت بعضی را از بعضی نمی نمودند تنزل خود را در رعیت ام  
 میدانست چه نزداد بالاتر از توحید مقام دیگر درست نبوده و اندر تحت الحق و هو بهدی اسبیل باید داشت  
 که مشایخ تفاوت علوم و معارف جدا در مکتوب و رسائل که این درویش بلکه از هر سالک که صادر شده  
 است همین تفاوت حصول مقامات تفاوت است هر مقام را علوم و معارف جداست و هر  
 حال را اقبال ملحد پس فی الحقیقت تدافع و تناقض در علوم نباشد در رنگ نسخ احکام شرعی است  
 فلاکین بن المتمرین و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و سلم مکتوب صد و شصت و  
 یکم بلا صالح بدخشی کولانی صدور یافته در بیان آنکه مقصود از شرط منازل سلوک حصول ایمان  
 حقیقی است که وابسته باطمینان نفس است مقصود از شرط منازل سلوک حصول ایمان  
 حقیقی است که وابسته باطمینان نفس است تا نفس مطمئنه نگردد و نجات مقصود نیست و نفس بر تبه  
 اطمینان نرسد تا سیاست قلب بروی نگارند و سیاست قلبی وقتی میر گردد و قلب از کار می  
 که پیش خود داشت فارغ گردد و سلامتی از گرفتاری مادی و دنیوی حق سبحانه حاصل کند و علامت  
 سلامتی از گرفتاری نسیان ماسوائی اوست تعالی و تقدس و تاسر مواز غیر آگاه است از سلامتی  
 گمراه است مطوبی لمن سلم قلبه لربه سعی لازمست هر که سلامتی قلب مشرف گردد باطمینان نفس انجامد  
 ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و السلام مکتوب صد و شصت و  
 و م بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته در بیان فضیلت ماه رمضان و بیان مناسبت او با  
 قرآن مجید که سبب نزول آن درین ماه گذشته است و بیان جامعیت امر که افطار بآن مستحب است  
 و ما یعلق بذلک باسمه سبحانه شان کلام از جمله شیونات ذاتیه است جامع جمیع کمالات

نمانده است این نیز از کوه نظری اوست و طائفه ثانیه هر چند این مراتب را هم از مبدأ جدا و بدیدند و بیکجه لادور  
آورده یعنی آن نمودند اما بواسطه ظلیت و احوالت یک چیزی از بقایای وجود اینها ثابت ماند چه نسبت  
خل را باصل رشته تعلق بسیار قوی است این نسبت از نظرشان محو شد اما طائفه اولی بواسطه  
کمال مناسبت و متابعت حضرت رسالت خاتمه علیه من الصلوات اتها و من التحیات اکملها جمیع مراتب  
ممکن را از واجب جدا ساختند و همه را تحت کلمه لادور آورده یعنی نمودند ممکن را باوجوب هیچ مناسبتی  
ندیدند و هیچ نسبت را با او اثبات نکردند و خود را غیر از عبد مخلوق غیر معذور نشان دادند و او را از چنان  
خالق و مولای خود دانستند خود را مولی دانستن و باطل او انکار داشتن برین بزرگواران بسیار گران  
و دشواری آید بالتراب و رب الارباب این بزرگواران اشیاء بواسطه آنکه مخلوق حق اند بجان  
دوست میدارند و محبوب در نظرشان می آید و همین واسطه که مصنوع حق اند و افعال آنها  
نیز مصنوع اوست جل شانّه تمام منقاد و تسلیم اشیاء میگردد و بر افعال انکار نمیتوانند کرد  
الا انکار الشریعۀ چنانکه در باب توحید و اسطه مظهریه بلکه غیبت اشیاء نسبت بحق سبحانه را ازین قسم  
محبت و انقیاد دست میدار ایشان را بجز مضوعیت و مخلوقیت آنها دست میدهرع بین تفاوت  
ره از کجاست تا بکجا؟ عین محبوب را باندک محبت هم دوست میتوان داشت اما مصنوعات و مخلوقات  
و عبید او را تا کمال محبت محبوب پیدا نمکند و دوست نمیدارند و محبوب نمی انکار و این طائفه علیه را از  
مقام عبودیت که نهایت جمیع مقامات دلالت است بهره تمام است و کدام دلیل بر صحت حال  
این برگزیدگان ازین تمام تراست که تمام کشف ایشان موافق کتاب و سنت و ظاهر هر  
شریعت است و سرسوی از ظاهر شریعت مخالفت بر اینها راه نیافته است اللهم اجعلنا من  
محبهم و متابهم بمرتبه محمدی <sup>الضبطه علی الله تعالی علیه و آله و سلم و بارک درویشی که این سطور</sup>  
از وی مستفاد گشت اول معتقد توحید بود از زمان صبی علم این توحید داشت و به تقیسن  
پیوسته بود هر چند حال نداشت و چون درین راه درآمد اول راه توحید منکشف شد و مدتی  
در مراتب این مقام جولان نمود و علوم بسیار که مناسب این مقام بودند فائض گشتند و مشکلات  
واردات که برار باب توحید وارد میشوید همه مکتوف و علوم فائضه حل شدند بعد از مدتی  
نسبت دیگر برین مدویش غلبه آورد و غلبه آن در توحید توقف نمود اما این توقف بحسن ظن بود



که گویا اکل آن فائده جمیع ماکولات دارد و برکت آن باعتبار جامعیت تا وقت افطار نینماید و این فائده غذا که مذکور شد بر تقدیری مترتب میشود که آن غذا بتجویز شرعی واقع شود و سرسوی از حد و دشمنی تجاوز نباشد و ایضا حقیقت این فائده وقتی میسر شود که اکل آن از صورت گذشته بحقیقت پیوسته باشد و آن ظاهر و باطن آرמידه ظاهر غذا بر ظاهر او باشد و باطن غذا مکمل باطن او و الایر امدادی ظاهری مقصور است و اکل آن درین مقصوره سعی کن تا تقدیر سازی گهر بعد از آن چندان که نخواهی بخور به همین تکمیل غذا است مرصاحب غذا را در قیاس افطار و تاخیر تسخیر و اسلام مکتوب صد و شصت و سوم بیادت و نقابت پناهی شیخ فرید قدور یافته در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند احتمال جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را مستلزم خواری دیگر است الی آخر ما قال سلمه الله فی تذیل الکفار و عدم الاختلاط معهم مع بیان مضار نه الاختلاط و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام و جلنا من امته محمد علیه الصلوٰة و السلام نقد سعادت دارین و ابسته باتباع سید مومنین است و بس علیه و علی آلہ من اصلوات افضلها و من تسلیات اکملها متابعه او علیه الصلوٰة و السلام باتیان احکام اسلامی است و رفع رسوم کفریه چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند اثبات یکی موجب رفع دیگر است احتمال جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را مستلزم خواری آن دیگر است حق سبحانه و تعالی حسب خود را علیه الصلوٰة و التحیة سے فرماید یا ایها النبی جاہد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم پس پیغمبر خود را که موصوف بنخلق عظیم است بجہاد کفار و غلظت با ایشان امر فرمود معلوم شد که غلظت با ایشان داخل خلق عظیم است پس عزت اسلام در خواری کفر و اہل کفر است کیسکه اہل کفر را عزیز داشت اہل اسلام را خواری ساخت عزیز داشتن عبارت از ان نیست کہ البتہ ایشان را تعظیم کنند بالا نشانند در مجالس خود و جائے دادن و با ایشان مصاحبت نمودن و میزبانی کردن با ایشان داخل اعزاز است در رنگ سگان ایشان را و در باید داشت و اگر عرضی از اغراض دنیاوی با ایشان مربوط باشد دینی ایشان میسر نشود شیوہ بی اعتباری را امری داشته بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست کہ از ان عرض دنیاوی نیز باید گذشت و ایشان

ذاتی و شیونات صفاتی ست چنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان جامع جمع خیرات و برکات است و هر خیر و برکت که هست مفاضل از حضرت ذاتست تعالی و تقدس و تسمیه شیونات او سبحانه چه هر شرف و نقص که بوجود می آید منشاء آن ذات و صفات محدثه است اما صاحب سن حسنه فمن الله و اما صاحب من سینه فمن نفسه خود نفس قاطع است پس جمع خیرات و برکات این ماه مبارک نتیجه آن کمالات ذاتیه است که شان کلام جامع آنهاست و قرآن مجید حاصل تمام حقیقت آن شان جامع است پس این ماه مبارک را با قرآن مجید مناسبت تمام است که قرآن جامع جمیع کمالات است و این ماه جامع جمیع خیرات نتایج و ثمرات آن کمالات اند به همین مناسبت باعث نزول قرآن درین ماه شد شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن و شب قدر درین ماه خلاصه و زبده این ماه است آن لب است و این ماه در رنگ قشقران است پس هر که درین ماه بجمیعت گزارد و از خیرات و برکات این بهره مند شود تمام سال بجمیعت گزارد و بخیر و برکت ملو و معنوی باشد و قضا الله سبحانه للخیرات و البرکات فی هذا الشهر المبارک و رزق الله سبحانه انصیب الاعظم حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوٰه والسلام و التحیت فرموده است اذا افطر احدکم فلیطعم علی تمر فانه برکت آن سرور افطار صوم بتمه کرده اند و در بودن آن تمه برکت آنست که شجره آن نخله است بعنوان جامعیت و صفت اعدلیت مخلوق است در رنگ انسان لهذا حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نخله را عتمه بنی آدم فرموده که از طینت آدم مخلوقست كما قال علیه الصلوٰه والسلام اگر مواعظکم النخله فانها خلقت من بقیه طینة آدم و تمییه او به برکت باعتبار همین جامعیت تواند بود پس افطار بتمه آن که تمست جزو صاحب افطاری شود و حقیقت جامع آن باعتبار این جزئیات جزو حقیقت اکل آن میگردد و اکل آن بآن اعتبار جامع کمالات بی نهایت که حقیقت جامع آن تمزید می شود و این معنی هر چند در اکل مطلق آن حاصل است اما در وقت افطار که او ان خلوصاتمست از شهوات بالغه و لذات فانیه بیشتر تاثیر میکند و آن معنی بوجه اتم و اکمل ظاهر میشود و آنکه آن سرور فرموده علیه من الصلوات انما و من التحیات اکلنا نعم سحور المؤمنین من التمر باعتبار آن داند که در غذا آن که جزو صاحب غذا میگردد و میل حقیقت اوست نه حقیقت آن غذا چون این معنی در صوم مقصود است از برای تلاقی بسجود تمه تر غیب فرمود

که کار تا بجا میکشد و از مسلمانی بویی نمی ماند غریزی فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد  
 و یوانگی عبارات از در گذشتن است و نفع و ضرر خود بواسطه اعلائی کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود  
 گوشتود و اگر نشود گوشتود و چون مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر علیه الصلوٰه  
 و السلام و ائمه دولتی عظیم تر از رضای مولایست رضینا باشد بجانہ ربا و بالا سلام و دنیا و بعد  
 علیه الصلوٰه و السلام بنیاد رسولاً همبر نیم بداریم یا رب بحر متہ سید المرسلین علیه و علی آله  
 من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها و السلام اولاً و آخراً عجالات الوقت انچه ضروری  
 و لابدی دانست بطریق اجمال نوشته فرستاد بعد ازین اگر توفیق رفتی گشت مقصود تر ازین  
 نوشته ارسال خواهد گشت چنانکه اسلام ضد کفر است آخرت نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت  
 جمع نشوند ترک دنیا بدو نوع است نوعی است که از مباهات آن همه ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت  
 این قسم علی ترک دنیا است و نوعی دیگر آنست که از محرمات و مشبهات آن اجتناب کرده شود  
 با توجیه مباهات آن تقیم نموده آید این قسم نیز خصوصاً درین آردان بسیار غریز الوجود است  
 سه آسمان نسبت بعرش آمد فرو دین و زنه بس عالیت پیش خاک تو دین پس ناچار از استعمال  
 ذہب و فضه و لبس حریر و امثال آنها که شریعت مصطفویه علی مصدرها الصلوٰه و السلام و ائمه و انچه آنرا  
 محرم ساخته است اجتناب باید نمود او انی ذہب و فضه را که برای تجمل کنند فی الجمله گنجایش آرد  
 اما استعمال اینها حرام است از آب و طعام خوردن در اینها و خوشبوی انداختن و سرسب دادن  
 ساختن و جز آن القصه حق سبحانه و تعالی دایره امور مباهات بسیار وسیع ساخته است نجات و  
 تمتعات بانیاد در عیش و لذت زیاده ازان است که در امور محرمه است در مباهات رضای حق است  
 سبحانه و در محرمات عدم رضای او تعالی عقل سلیم هرگز تجویز نمیکند که کسی برای لذتی که بقاء بهم ندارد عدم رضای  
 مولای خود اختیار کند و حال آنکه در عوض آن لذت محرمه لذت مباهات هم تجویز فرموده است رزق خا  
 سبحانه و ایاکم الاستقامه علی متابعتہ صاحب الشریعہ علیه و علی آله الصلوٰه و السلام در معامله حل و حرام  
 همواره علما و دینداران جوع باید نمود از اینها استفسار باید کرد و مقتضای فتوای ایشان عمل باید نمود که  
 راه نجات شریعت اوست و بعد شریعت هر چه هست باطل است و بی اعتبار فذا بعد الحق الا  
 الضلال و السلام اولاً و آخراً مکتوب صد و شصت و چهارم به حافظ بہاء الدین سرسندی

نباید پرداخت حق سبحانه در کلام مجید خود اهل کفر و دشمن پیغمبر خود فرموده است پس اختلاط و  
 موافقت با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم جایات باشد اقل ضرر در مصاحبت مخالفت  
 این دشمنان آنست که قدرت اجرای احکام شرعی و رفع رسوم کفری از بون میگردد و حیای نبوت  
 مانع آن می آید و این ضرر بسیار عظیم است دوستی و الفت با دشمنان خدا بخرید شنی خدای عز و جل  
 و دشمنی پیغمبر و علیه الصلوٰه و السلام بشود شخصی گمان میکند که او از اهل اسلام است و قصد یق  
 ایمان با مشر و بر رسول دارد اما نمیداند که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام و پاک و صاف  
 میبرد و نفوذ با مشر من مشر و رافضیات اعمال شنیعه خواهی پندارد که مرد و اصل است به  
 حاصل خواهی بجز پند از نیست به کار این نابکاران استناده تحریک است با سلام و اهل آن  
 که منظر اند اگر قابو بیابند ما را از اسلام بر آرند یا همه را بقتل برسانند یا بکفر باز گردانند پس اهل اسلام  
 را هم مشر و در کار است که انحاء من الایمان و تنگ مسلمانان ضرورت است همواره در مقام خواری  
 اینها باید بود جزیره از اهل کفر که در هندوستان بر طرف شده است بواسطه شومی مصاحبت اهل کفر  
 است با سلاطین این دیار و مقصود اصلی جزیره گرفتن از ایشان خواری ایشان است و این  
 خواری بحدیست که از ترس جزیره جامه خوب نمیتوانند پوشید و به تحمل نمیتوانند بود و همیشه ترسان  
 و لرزان میباشند از اخذ اموال پادشاهان را چه میرسد که منع جزیره گرفتن کند حق سبحانه و تعالی  
 جزیره را از برای خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسوائی ایشان است و غرور و غلبه اهل اسلام  
 جهود هر که شود کشته شود اسلام است علامت حصول دولت اسلام بغض با اهل کفر عناد است  
 با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را بنحس فرموده و در جای رحس فرمود پس در نظر  
 اهل اسلام میباید که اهل کفر بنحس و پلید در آیند چون چنین بنیند و داند لاجرم از صحبت ایشان  
 پرهیز نمایند در مجامعت ایشان مشکله بوند چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای حکم اینها عمل کردن  
 از کمال اغوا از این دشمنان است همتی که کسی از ایشان طلبد و عاقله بتوسط ایشان خواهد چه  
 خواهد بود حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خودی فرماید و ماد عارا لکافرین الانی ضلال دعاء این  
 دشمنان باطل و بجاصل است اجابت را در اینجا چه احتمال بقدر فساد لازم می آید که اعس از این  
 سنگان می افزاید ایشان اگر دعا خواهند که دستان خود را وسیله خواهند آورد و خیال بایده کرد

جمع فتون جمع ضدین را محال گفته اند محبت کی متکرم عداوت دیگر است نیک تامل باید فرمود که هنوز  
کار از دست نرفته است مدارک اسبقی میتوان نمود فردا که کار از دست برود غیر از دست حاصلی  
نخواهد بود و بوقت صبح شود همچو روز معلوم است که با که باخته عشق در شب و بجز بستان عینا  
غرو در غور است معامله اخروی ابدی بر آن مشرب است زنگانی چند روزه را اگر مبتلا بعت  
سید الاولین و آخرین علیه و علی آله الصلوات و التسلیات بسر برده شود امید نجات ابدی است والا  
هیچ در هیچ است هر که باشد و هر عمل خیریه کند و محمد عی کابروی هر دوسر است و یکیک خاک پیش  
منیت خاک بر سر او و حصول این دولت عظمی متابعت موقوف بر ترک کلی دنیاوی نیست تا  
دشوار نماید بلکه اگر زکوة مفروضه شلأمودی شود حکم ترک کل دارد در عدم حصول مضرت چه مال  
نزدکی از ضرر بر آمده پس معالجه دفع ضرر از مال دنیاوی اخراج زکوة است از آن اگر چه ترک کلی اولی  
و افضل است اما ادای زکوة هم کاران می کنند آسمان نسبت بعرش آدم فرو ریزد و رن بس  
عالیت پیش خاک تو و پس لازم است که سگی همت در ایقان احکام شریعت باید صرف نمود و  
اهل شریعت را از علماء و صلحا تعظیم و توقیر باید داشت و در ترویج شریعت باید کوشید و اهل بدعت یا  
خوار باید داشت من و در صاحب بدعت فقه اعان علی مردم الاسلام و با کفار که دشمنان خدای و جلالت  
و دشمنان رسول وی اند علیه الصلوات و التسلیات دشمن باید بود و در دل و خواری ایشان  
سی باید نمود و هیچ وجه عزت نباید داد و این بید و لتان را در مجلس خود راه نباید و او را نباید  
نمود و راه شدت و عظمت را با ایشان پیش باید کرد و مها لکن در هیچ امری با ایشان رجوع نباید نمود  
و اگر فرزندان ضرورتی افتد در رنگ قضا می حاجت آسانی بکمره و اضطرار قضا می حاجت  
از ایشان باید نمود و این که بجناب قدس جد بزرگوار شما علیه و علی آله الصلوات و التسلیات  
می رساند انیت اگر باین راه رفته نشود وصول باین جناب قدس دشوار است بهیات بهیات  
و کعبه الوصول الی سعاد و دونه قتل الجبال و دونه فیوت و زیاده چه ابرام نماید  
اند که پیش تو لطم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی و رن سخن بسیار است مکتوب  
صد و شصت و ششم علامه محمد امین صد و رافته در بیان آنکه در ابر حیات بی مد چند روزه  
نماید نهاد و فکر از آن مرض قلبی درین فرصت نسیر بکر کشید که از اہم مہام است باید نمود

صدور یافته در بیان آنکه فیض حق سبحانه علی الدوام بر خواص و عوام از دست تفاوت قبول عدم قبول  
آن ازین طرف ناشی است و حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت استقامت بخشیده بینه اگر چه فیض حق سبحانه و  
تعالی علی الدوام بر خواص و عوام و کرام و نام بر از قسم اموال و اولاد و چه از جنس به ایت و ارشاد  
بی تفرقه و ادر است تفاوت ازین طرف ناشی است و قبول بعضی فیوض را و عدم قبول بعضی دیگر باطلیم  
انقد و لکن کانون انفسیم نظیمون آفتاب تابستان بر گاو و جامه یکسان می تابد روی گاو سیاه میگرد و دو  
جامه او سفید این عدم قبول بواسطه اعراض است از جناب قدس خداوندی جل سلطانه معرض  
را او بار لازم است و حرمان از نعمت واجب اینجا کسی نگوید که بسیاری از معرضان باشند که به نعمات  
عاجله متا ز اند و اعراض سبب حرمان ایشان نگشته است باید دانست که آن نعمت است که  
بصورت نعمت ظاهر گردانیده اند بطریق استدراج از برای خرابی او تا در اعراض و غلات منمک گردد

قال الله سبحانه و تعالی بحسبون انما ندعهم بهن مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یستعرون  
یس و نیا و نعمات او با وجود اعراض عین خرابی است آنقدر الحذر و السلام مکتوب صدور  
شخصت و تحم بیادت و تقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بر متابعت صاحب  
شریعت علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و عداوت و بغض و غلظت با مخالفان  
شریعت او علیه الصلوة و السلام و شرفکم الله سبحانه بکرم المیراث المعنوی من النبی الامی  
اقرشی المائمی علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها کما تفرق بکرم المیراث  
الصوری و یرحم الله عبدا قال آینا میراث صوری آن سرور علیه و علی آله الصلوات  
و التسلیمات بعالم خلق تعلق دارد و میراث معنوی بعالم امر که آنجا همه ایمان و معرفت  
در شد و هدایت شکر نعمت عظمی میراث صوری آنست که میراث معنوی تحلی کردند آنجلی بالمیراث  
المعنوی لا یتفسیر الا بکمال الاتباع المصطفوی علیه الصلوة و السلام و التحیة علیکم یا تابعه  
و اطاعه فی او امره و نواهیة و کمال متابعت فرع کمال محبت است بآن سرور علیه الصلوة و السلام  
مصرع ان المحب لمن یطیع و علامت کمال محبت کمال بغض است با عدا و اوصلی الله  
علیه و سلم و اظهار عداوت است با مخالفان شریعت او علیه الصلوة و السلام در محبت مداومت گنجایش دارد  
و محبت دیوانه محبوب است تا ب مخالفت ندارد و با مخالفان محبوب هیچ وجه آشتی نمی نماید در محبت قیامانه

رام پسر جبرئیل و برادر چمن و شوهر سیتا هرگاه رام زوجه خود را نگاه نتواند داشت غمیری را  
 چه در نماید عقل دور اندیش را کار باید نمود و تقلید ایشان نباید رفت زیرا ان عار است که کسی  
 پروردگار عالمیان را بمرام یا کرشن یا دکنه در زنگ آست که بادشاه عظیم الشان اباسم ازل لناس  
 یا دکنه رام در حمن را یکی دانستن از نهایت بی عقلی است خالق با مخلوق کی نمی شود چون با چون  
 متحد نمی گردیش از خلقت رام و کرشن پروردگار عالم را رام و کرشن نمی گفتند بعد از پیدا شدن  
 اینها چه شد که نام رام و کرشن با دسجانه تعالی اطلاق می کند و یاد کرشن و یاد کرشن و نام را یاد  
 پروردگار میدانند حاشا و کلام حاشا و کلام پیغمبران ما علیهم الصلوات والتسلیمات که قریب بیک  
 اله و نسبت و چهار هزار گذشته اند خلایق را بعبادت خالق ترغیب فرموده اند و از عبادت غیر  
 منع نموده و خود را بنده و عاجز خوانسته اند و از هر صیبت او عظمت او تعالی ترسان و لرزان بوده اند  
 و الهه بنود خلق را بعبادت خود ترغیب کرده اند و خود را اله دانسته هر چند پروردگار قائل اند اما او را  
 اند خود حلول و اتحاد اثبات کرده اند و ازین جهت خلق را بعبادت خود می خوانند و خود را اله گویند اند  
 و در محرمات بی تحاشی افتاده بر عزم آن که آله از هیچ چیز ممنوع نیست در خلق خود قهر می کند که خواهد بکند  
 اقسام این تخیلات فاسده بسیار دارند صلواتا صلواتا پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات  
 که خلایق را از انچه منع فرموده اند خود را نیز از ان چیزها آزاد داشته اند بر وجه اتم و اکمل خود را  
 بشر مثل سایر بشر می گفتند **ببین تفاوت** ره از کجاست تا به کجا به مکتوب صد و  
**نسبت و ششم** به محده م زاده ان کنی استنخواجه محمد قاسم صد دریافت و بیان  
 علو سلسله علیه نقشبندی و شکایت از حال جماعه که محدثات و غترعات درین طریقه شریفه  
 لاحق کرده اند و انیاسب ذلک با الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین  
 وآله اطاهرین البصیرین با بعد دعوات موفوره و تحیات نامحصوره بعالی جناب سلاله المشایخ  
 الکرام نتیجه اولیا و العظام خدمت مخدوم زاده مستقیم بر جاده سله الله تعالی سجدان و ایقاه  
 بتلخیص نموده اظهار اشتیاق و آرزو مندی بنیاید **بکیف الوصول الی سعاد و دوزنها** و **الجمال**  
 و **المن حیوت** به معلوم شریف مخدوم زادگی باد که طو این طریقه علیه درخت طبقه نقشبندی  
 بواسطه التزام سنت است و اجتناب از بدعت اند اکابر این طریقه علیه از ذکر خیر اجتناب



مخدوم تا چند بر خود چون مادر مهربان باید لرزید و تا کے بر خود از غصه و غم باید سجد خود را او تمہ را مرده باید  
انکاشت و جادے حس و حرکت باید پنداشت انگ میت و انہم معیتون نفس قاطع است فکر از آلہ مرص  
قلبی درین فرصت یسیر نہ کر کثیر از انہم مہام است و علاج علت معنوی درین مہلت قلیل بیاورب حلیل  
از اعظم مقاصد دلی کہ گرفتار غیر است از وجہ توقع خیر روحی کہ مائل بہ کثرت نفس امارہ از وہتر  
است آنجا مہم سلاستی قلب ہی طلبند و خلاصی روح می جویند و ماکوتہ اندیشاں ہمہ در فکر تحصیل  
اسباب گرفتار می روح و قلبیم مہیات مہیات چہ توان کرد و ما عظمہم اللہ و لکن کالوا انفسہم لظلمون  
و گیر از عمر ضعت ظاہر اندیشہ نکنند انشاء اللہ تعالیٰ الصحت و عافیت تبدیل خواہد یافت  
خاطر این جانب ازین رہ گذر جمع است جائزہ فقر کہ طلب داشتہ بود پذیر من فرستادہ شدہ  
خواہند پوشید و ترصد نتائج و ثمرات آن خواہند بود کہ کثیر البرکت است ہر کس افسانہ  
بخواند افسانہ است و آنکہ دیدش نقد خود مردانہ است و السلام علی من اتبع الهدی  
و التزم متابعتہ المصطفیٰ علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیات مکتوب صد شصت و ہفتم  
بہر دے رام مہند کہ اظہار اخلاص این طائفہ علیہ نمودہ بود صد و ہر یافتہ در ترغیب بر عبادت  
پروردگار عالمیان کہ سیچون و بیچگونہ است و اجتناب از عبادت آلہ باطلہ مہند و دو کتاب  
شمار سید از ہر دو محبت فقر و التجاب این طائفہ علیہ مفہوم گشت چہ نعمتی است کہ ہر کسی را  
باین دولت بنوازد ثانیاً من انچہ شرط بلاغ است با قومی گوئیم تو خواہ از سختم پند گیر و  
خواہ طلل و بدان و آگاہ باش کہ پروردگار را و شا بلکہ پروردگار عالمیان چہ سہوات چہ ارضین  
و چہ علین و یعلین کی است سیچون و بیچگونہ ارضینہ و مانند منزہ است و از شکل و مثال بزرادری  
و فرزندی در حق او تعالیٰ محال است کفایت و تامل را در آنحضرت چہ مجال شایستہ اتحاد  
و طول در شان او سبحانہ سبحانہ است و مظنہ مکنون و پروردان جناب ہمہ مستفیع زمانی نیست  
کہ زمان مخلوق است مکانی نیست کہ مکان مصنوع است وجود او را بدایت نیست  
و بقائے او را نہایت نہ ہر چہ از خیر و کمال است با وسعہ ثابت است و ہر چہ از نقص  
و زوال است از و تعالیٰ سلوب پس مستحق عبادت او تعالیٰ باشد و سزاوار پرستش او سبحانہ  
رام و کرشن و مانند آنها کہ آلہ مہند و اند از کنیہ مخلوقات و سے اند و اند مادر و پدر را یکہ اند

واجتناب از سنت هم گنجایش دارد از تجد را بحیثیت تمام و امنیاید و این بدعت درنگ سنت  
تراویح در مسجد رواج و رونق می بخشد و این عمل را نیک میدانند و مردم را بر این ترغیب می کنند  
و حال آنکه ادای نوافل را بجاعت فقها شکر الله تعالی سعیم کرده گفته اند اشد کراهت و جمعی از فقها  
کنند اعمی شرا کراهت در جماعت نفل آشته اند و از جماعت نفل را عقید بناحیه مسجد ساخته اند و زیادت از  
سکس را با اتفاق کرده گشته اند و العینا نماز تجد را این وضع سیزده رکعت می انگازند که دوازده رکعت  
استاده می گذارند و دو رکعت نشسته که حکم یک رکعت پیدا کند از اینجا گرفته اند که ثواب قاعد نصف  
ثواب قائم است و این علم و عمل نیز مخالف سنت است علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التَّحْمِیْلُ  
پیغامبر که سیزده رکعت او افزوده اند همراه و ترست و فریفته دو رکعت نماز تجد از فر و دیگرکات  
توسعه پیدا شده است لا کما زعم بولاء الغلام اند که پیش تو گفتم غم من حل ترسیدم که دل از تو  
شوی در نه سخن بسیار است به عجب است که بلاد ماوراءالنهر که ما وای علمای اهل حق است  
این قسم بدعتها رواج یافته و این نوع مختزعات شیوع پیدا کرده و حال آنکه بافقیران علوم شرعی  
را از برکات الشان استفاده می نمایند و الله سبحانه و الله للصواب شتبا الله سبحانه و  
یا کم علی جاده الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التَّحْمِیْلُ ویرحم الله عبد اقال آمینا  
مکتوب صد و شصت و نهم شیخ عبد الصمد سلطان پوری صد دریافت در جواب سوال  
او از حال مریدی که به پیر خود گفته اگر در وقت خاص منکر یا حق سبحانه باشد تو در میان ده آس سر از  
تن جدا کنم پیر آن سخن او را پسندید و کنایه گرفت الحمد للرب العالمین و الصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین  
و آله الطاهیرین اجمعین در اسله شریفه و تقاضیه لطیفه که از روی کرم صادر فرموده بودند رسید موجب فرحت  
گشت استفسار می رفته بود و مقصد اقصی و مطلب استثنای وصول بجناب قدس خداوند نیست  
بل سلطان لیکن چون طالب در ابتداء بواسطه تعلقات شتی در کمال تدنس و تنزل است و جناب  
قدس او تعالی در نهایت و ترفع و مناسبتی که سبب امتناع و تناف است در میان مطلوب و طالب  
مسلوب است لاجرم از پیر راه دان راه بن چاره نبوده که بر زرخ بود و از پر و طوط خا و افروارد  
تا واسطه وصول طالب بمطلوب گردد و هر قدر که طالب را بمطلوب مناسبت پیدا می گردد  
همان قدر پیر خود را از میان می کشد و چون طالب را بمطلوب مناسبت تمام پیدا شد

فرموده اند و بذکر طبعی ولالت نموده اند و از سماع و قیص و تلوید که در زبان آن سرور علیه الصلوة والسلام  
 و در زبان خلقی راشدین بنوده علیهم الرضوان منع فرموده و خلوت و اربعین که در صدر اول  
 بنوده بجای آن خلوت و اربعین اختیار کرده و لاجرم نتایج عظمی برین التزام مترتب گشته است ثمرات  
 کثیره بر آن اعتناست متضرع شده از نیاجاست که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج  
 است و نسبت ایشان فوق همه نسبتها آمده کلام ایشان دواء اعراض قلبیه است و نظرشان شفا می  
 علل معنوی توجه و جیه ایشان طالبان را از گرفتاری کوفین نجات می بخشد و همت رفیع شان  
 مریدان را از حسیض امکان بذروه و جوب می برد و نقشبندیه عجب قافله سالارند که بر اندازده  
 پنهان بحرم قافله را به از دل سالک زده جاذبه از صحبت شان بی برده و سوره خلوت و فکر چله راه  
 لیکن درین اولان که آن نسبت شریفه عتقائی مغرب گشته در و باستار آورده جمعی از همین طبقه  
 از یافت آن دولت عظمی و از تقدان آن نعمت قصوی دست و پا بهر سوزده اند و از جوهر  
 لطفیه بحزقت ریزه چند خرسند گشته و در رنگ طفلان بجز و مونیر آرام یافته از فایض اضطراب و  
 حیرانی طریق اکابر خود را گذاشته گاهی بجهت تسلی می جویند و زمانی بسامع و قیص و آرام می طلبند  
 و چون در اجتنان ایشان را خلوت میسر نشده اربعین خلوت اختیار می نمایند عجب تر آن که این بزرگواران  
 متمم و مکمل این نسبت شریفه می انگارند و این تخریب را عین تعمیر می شمرد حضرت حق سبحانه و  
 تعالی ایشان را انصاف و لم دشمنه از کمالات اکابر این طریق یکشام جاها می ایشان رسانا و  
 بالنون والصاد بحر النبی آله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات و چون این محدثات در آن دریا  
 سخیمی پیدا کرده است بجدیکه طریق اصل اکابر را پوشیده ساخته و و طبع و شریف آنجا  
 وضع محدث و جدید را اختیار نموده اند و از طریق اصل قدیم اعراض نموده بخاطر رنجت گشته ازین  
 ماجرا آنجا دامن آن عقبه علیه اظهار نمایند و این وسیله در ذیل بیرون اندازد و نمی داند که این مجلس  
 خدمت مخدوم زادگی از کدام طائفه است و بویس محفل از کدام فرقه است و بخواهم بشده از دیده  
 دین مکرر بگر سوزده کاغوش که شد منزل و اسالشی خواست و السکول من الله سبحانه این  
 یعظم جناب قدسکم عن عموم ذاه البیوی و ان یخط عقبه شرعکم عن ستون الاستبلاء مخدوم و انرا احد لث  
 و ابداع را درین طریق علیه سینه رولج داده اند که اگر خالفان گویند که درین طریق التزام بدست

یشار الیه بالا صایع فی دین او دنیا الا من عهده الله و همم داشتن افعال و نبات خود را اگر چه مثل  
 خلق صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجبه خود اگر چه صحیح و مطابق باشد اعتماد نباید کرد و متحسن  
 نیاید پس است مجرب و نایب دین و تقویت ملت را و ترویج شریعت و دعوت خلق را بحق قبل علاج این  
 قسم تا یکه گاه هست که از کافرو فاجر بگوید قال علیه الصلوة والسلام ان الله یحب الذین بالرحم الفاجر مردیکه  
 بطلب آید و اراده مشغولی نماید آنرا در رنگ پرورش باید دانست و باید ترسید که مباد از این راه خرابی  
 او خواهند و استدر ارج او نمایند و اگر فرضا در قدم مرید در خود فرجی و سه وری یا نبه آن را  
 کفر و شرک دانند و تدارک آن بنده است و استغفار چندان نمایند که اثر می از ان سرور نماند  
 بلکه بجای آن فرح حزن و خوف نشیند و نیک تا کید نمایند که طعمی در مال مرید و توقع در منافع  
 دنیوی او پیدا نشود که مانع رشد مرید است و باعث خرابی هر چه آنهاست تن خالص می طلبند الا الله  
 الدین الخالص شرک را در ان حضرت هیچ وجه گنجایش نیست و بداند که هر غلظتی و کدورتی که  
 که بر دل طاری گردد و از الله آن قبوله و استغفار روز است و التجا با سهل و وجه میرست غلظتی و کدورتی  
 از راه محبت دنیای دنی بر دل طاری شود منقص می گردد و استغفار می سازد و در از الله آن لغزش  
 تمام است و تغذیر بر کمال صدق رسول الله تعالی صلی الله علیه و آله و سلم حب الدین را س کل  
 خطبه بخانا الله سبحانه و ایاکم عن محبة الدینا و محبة ابناءها و اربابها و الاختلاط بهم و المصاحبة بهم  
 فانهم سقم قائل و مرضی بالکث و بلا و عظیم و داعمیم اخوی ارشدی شیخ حمید باسن وجه تروان حدود  
 استماع سخنان نو و تازه را از ایشان غنیمت دانند و الباقی عند التلاقی مکتوب صد و مقصود  
 و دوم شیخ بدیع الدین صدر یافته در بیان بعضی از اسرار خاص که لصبیب اقل قلیل است از  
 خواص و بیان آن که درین موطن عارف خود را از دایره شریعت بیرون می یابد با ذکر سبب آن  
 در تطبیق آن یا ظاهر شریعت غرض مع تعلیق بذکر + بعد الحمد و الصلوة العلوم اخوی اعزى  
 باد که شریعت را صورتی است و حقیقه صورتش آنست که علمای طواهر به بیان تنکفل اند و  
 حقیقتش آنکه صوفیه علیه بآن ممتاز اند نهایت عروج صورت شریعت تا نهایت سلسله ممکن است  
 بعد از ان اگر در مراتب و جوب سیر واقع شود صورت با حقیقت متمزج خواهد بود و این معانی  
 امتزاج نیز ما عروج ایشان العلم است که مبداء یقین سید البشر است علیه علی اله الصلوات و التسلیم

پیر تمام خود را از میان بر کشید و طالب را بطلب بی توسط خود وصل گردانید پس در ابتدای و در توسط  
 مطلوب را بی آنکه پیر نمی توان دید و در انتهای توسط آن پیر حال مطلوب جلوه گیرد و وصل غریبان حاصل  
 میشود و آنکه گفته که پیر اگر در آن وقت حاضر شود سرازتن جدا سازم از دیوانگی گفته ارباب استقامت چنین  
 نگویید و براه بی ادبی بنویسید و مراد را از بر کاتب پیر جویند مکتوب صد و هفتاد و پنج و صد و  
 یا منت در بیان آنکه آدمی را هم چنان که از احتمال او امر و نواهی حق جل و علا چاره نیست  
 از مراعات او ای حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره نه و مایا سب ذلک بیه الحمد لله و  
 سلام علی عباده الذین اصطفی پیر او را رشد آدمی را همچنان که از احتمال او امر حق جل و انتها  
 از نواهی چاره نیست از مراعات او از حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره را منتظم لا مرا  
 مرأی الله علی خلق الله بیان او از این دو حقوق می فرماید و مراعات هر دو سطر آن دلالت  
 می نماید پس اختصار بر یکی از آن دو امر قصور است و اکتفا بر جبر و از کل از کمالیت دور پس محل از ای  
 خلق ضروری آمد حسن معاشرت با ایشان واجب گشت بی دماغی نمی زبید و ناپرواکی نمی شود  
 هر که عاشق شد اگر چه نازنین عالم است پناز کی که راست آید باری باید کشد به چون مهتا  
 در صحبت بوده آید و مواعظ و نصائح شنیده از اطالت سخن اعراض نموده بر فقره چند اختصار  
 افتاد بتنا الله سبحانه و ایاکم علی جاوه الشرعیه المصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التجه  
 مکتوب صد و هفتاد و یکم بملاطاف بر بخشی صدور یافته در بیان آنکه آنچه در فقر لازم است  
 و دام ذل است و انتقار و اذیت و ظالمت عبودیت و محافظت حدود شرعی و متابعت سنت سنی  
 علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و مشاهد استیلا از ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب و ما  
 نیاسف ناک به الحمد لله رب العالمین و الصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین و آل الطاهرین آنچه  
 بر انقیاد لازم است و دام ذل است و انتقار و اذیت و ظالمت عبودیت و محافظت  
 حدود شرعی و متابعت سنت سنی علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و نتیجه و تصحیحات تحسین خیرات  
 و تخلص لولین و سلیم خواهر و دوست عیوب و مشاهد استیلا از ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب  
 و طیل نه اشتق حنات خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر اشق سبکات خود را اگر چه اندک باشد  
 و ترسان و لرزان بودن از شمرت و قبول خلق قال علیه الصلوٰۃ والسلام بحکم الرحمن الشیران

قلب نیز گنجایش است پس قدم از مطلق شریعت بیرون ماندن بجهت معنی باشد گوئیم که حقیقت شریعت  
تیز از روح و سر نمی گذرد و نفی و اخفی نمی رسد و قدم بیرون ماندگان فی الحقیقت بمن خفی و اخفی اند  
والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال شتبا الله سبحانه وایاکم وجميع المسلمين علی متابعت  
سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واملها مکتوب صد و  
هفتاد و سوم بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب سوالیکه کرده بودند باین بیان بعضی از اسرار  
غریبه که متعلق اند به نفی و اثبات کلمه طیب لاله الا الله بعد الحمد والصلوة معلوم جناب سیادت پناهی  
باد که پرسیده بودند چون هر چه دید و دانش در آید بکلمه لافعی آن ضرورت چیست چه مطلوب  
ثبت ماوراء دید و دانش است پس از اینجا لازم می آید که بشود محمد رسول الله صلی الله علیه و  
وآله وسلم نیز شایان نفی باشد و مطلوب ثبت در راههای آن متحقق بود ای برادر محمد رسول الله  
صلی الله علیه وآله وسلم بآن علو شان بشر بود و بدایع حدوث و امکان تتم بشر از خالق التبرجل  
سلطان چه در یابد و ممکن از واجب تعالی چه فرا گیرد و حادث قدیم را حلت عظمت چه طور احاطه نماید  
لا یحیطون به علما مضطرب است شیخ عطار فرماید **ه** نمی بینی که شاهی چون هم پیر نیافت او فقیر  
کل تورخ کم بر خای عزیز این مقام تفصیل می طلبد بگویش پیش باید شنید بدانکه کلمه طیب  
لا اله الا الله را دو مقام است نفی و اثبات و هر کدام از نفی و اثبات را دو اعتبار اول آنکه نفی استحقاق  
عبادت الهه باطله کرده شود و اثبات استحقاق عبادت معبود بحق نموده آید و اعتبار ثانی آنکه نفی متعلق  
شود بمقصودات غیر مقصوده و متعلقات غیر مطلوبه و متعلق اثبات جز مطلوب حقیقی نباشد و ورامی  
مقصود اصلی نبود و کمال در اعتبار اول در ابتدا آنست که هر چه معلوم و مشهود شده است همه  
در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات غیر از کلمه **ه** هیچ چیز ملحوظ نباشد و بعد از چند گاه که بصیرت  
حدت پیدا کند و کجیل خاک راه مطلوب مکتحل گردد و مستثنی نیز در رنگ مستثنی منته شود و ملک سالک  
خود را اگر قناری و رای آن مشهود می یابد و مطلوب را در بیرون آن می طلبد چه در ابتدا این  
کمال هر چه در تحت لا داخل شده بود تمام از دائره ممکنات بود که استحقاق عبادت ندشت  
و به برکت تکرار این کلمه طیب از معبودی که مستحق عبادت است و بکلمه الا مثبت گشته جدا شده بود  
لیکن از ضعف بصیرت مرتبه که موجب را که شایان عبادت جدا شده و بکلمه الا مثبت گشته نمی دید غیر از

بعد از آن اگر ترقی واقع شود صورت و حقیقت هر دو در واقع خواهند نمود و معامله عارف بشان آب  
 حیوان خواهد افتاد و این شان عظیم الشان را بعالم بیح مناسبتی نیست از شینیات حقیقت است که در دنیا  
 بان نرسیده است تا تعلقی بعالم پیدا کند و این شان در وازه مقصود است و مقدمه مطلوب برین  
 موطن عارف خود را از دایره شریعت بیرون میاید اما چون محفوظ است و قیقه از وقایع شریعت فرو  
 نمی گذارد جماعه که باین دولت عظمی مشرف شده اند اقل قلیل اند اگر عدد و آنرا بیان کند شاید  
 که اقل قلیل قبول کند و جمیع کثیر از صوفیه اند که بظلال این مقام عالی رسیده اند چه هر مقام عالی  
 در سافل ظلی است از ظلال آن انکاشته اند که قدم از دایره شریعت بیرون نهاده اند پوست را گذاشته  
 بجز رسیده این مقام از زلته اقدام صوفیه است جمیع از اقصان ازین راه بالحد و زندقه رسیده اند  
 و سر از رقبه شریعت عزابر آورده و خلوا فاضلوا و جمعی از کاملان که بدرجه از درجات و ولایت  
 مشرف شده اند و این معرفت را در ظلی از ظلال آن مقام عالی حاصل نموده هر چند باصل کن  
 مقام نرسیده اند اما محفوظ اند و ادبی از ادب شریعت را فرو گذاشت تجویز نمی نمایند هر چند بر این  
 معرفت را نمی دانند و حقیقت معامله را نمی فهمند و چون برین فقر بعنائیت الله سبحانه  
 و صدقه جیبیه علیه و علی آله الصلوٰة و السلام سر این معما متکشف شده است و  
 حقیقت کار که مابقی بوضوح پیوسته شمه از آن ماحرا در معرض بیان می آرد و مختل  
 که ناقصان را بر راه آورد و کاملان را حقیقت معامله و انما یدانست که تکلیفات شرعی  
 مخصوص بقالب اند و قلب چه تنگ و نفس متضرع بر این است و آنچه اول طائف قدم از دایره  
 شریعت بیرون می نهند و اسوای این است پس آنچه تیریش تکلف است همیشه تکلف است و آنچه تکلف نیست هم گز  
 تکلف نبوده غایت مافی الباب پیش از سلوک لطائف با یکدیگر متفرج بودند از قلب جدی می پختند  
 چون سیر و سلوک هر کدام را از دیگر جدا ساخت و بمقر اصلی خود رسانید معلوم شد که  
 تکلف که بود و غیر تکلف که ام **سوال** اگر گویند آن مقام عارف قالب و قلب خود را نیز بیرون  
 دایره شریعت می یابد و جان چه باشد جواب گویم آن یافت تحقیق نیست تخمینی است نشان  
 تحیل الفباغ قلب و قالب است بزرگ الطعن لطائف که قدم بیرون نهاده اند اگر گویند که اگر چه  
 تکلیفات صورت شریعت مخصوص قلب و قالب است اما حقیقت شریعت را در اوست



بعد نماند و وصلی می جویند که سحر کسا بود تسوئیت و تاخیر را تجویز نمی یابند تطیل و تحصیل را مستحسن  
می نماند و وقت بجز خرفات بهیوده صرف نمی کنند و سیرای عمر را به نموبات لا طائل تلف نمی فرمایند  
از شریف بخشیش نمی گیرانند و از مرضی بمغضوب التفات نمی نمایند بقیه های چهر و شیرین خود را بمنفعه  
و بجا های رفیق و مزب حطابندگی نمیدهند و دارند از آنکه تحت شاهی را بقا و وراثت تعلقات  
طوف و از دوزنگ دارند و آنکه در ملک خداوندی جل سلطان لا ینعی الشریک و منهدای برادر اینجامه  
دین خالص می طلبند آلله الدین الخالص و غباری از شرک تجویز نمی فرمایند لین الشریک عظم  
ساعتی بحال خود در رویه اگر این دین خالص می شده است بشری کم و الا علاج واقع پیش از وقوع  
باید کرد و واقعه که نوشته بودند ظهور جن بود و تصرف باطل و این قسم ظهور و تصرف او بر طالبان بسیار واقع  
می شود و غم نیست آن کید الشیطان کان ضعیفا و اگر باز ظهور کند بکار کلمه تجید لا حول لا قوه الا بالله العظیم  
دفع آن کید نمایند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابقه لمصطفی علیه و علی آله  
الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها مکتوب صد و منقضا دو هم بجا فاطمه و صد و ریافته  
در بیان آنکه تلویحات احوال حصول تکلیف و معنی حدیثی مع الله وقت مفاوضه شریفه بر اوری  
و وصول یافت شد از تلویحات احوال خود نوشته بودند و دانند که سالکان را چه در بدایت و چه در  
نهایت از تلویحات احوال چاره نبود فایده مافی الباب اگر آن تلوین بقلب است سالک از  
ارباب قلوب است و سبی باین الوقت و اگر قلب از تلوین بر جست و از رفیت احوال خود از گذشت  
و بمقام تکلیف پیوست این زبان و ورود احوال متلونه بنفس است که بمقام طلب بخلاف آن نشسته است  
این تلوین بعد از حصول تکلیف است و صاحب این تلوین را اگر احوال وقت اندر گنجایش دارد و اگر  
بمحض فضل انبوی جل سلطان نفس نیز از این تلویحات برگزیده بمقام تکلیف و طمینان پیوست این  
زبان در و تلویحات بر قالب است که از امور مختلفه ترکیب یافته است این تلوین دائمی است  
چه تکلیف و حق قالب متصور نیست اگر چه صغیر شده باشد برنگ الطف لطافت زیرا که تکلیف که از راه  
این الضایع می آید بطریق تبعیت است و در و احوال متلونه بطریق اصالة و عبرة لا اصل لا تتبع و صاحب  
این مقام از اخص خواص است و فی الحقیقت ابوالوقت هم او تواند بود که معنی حدیثی مع الله  
که از ان سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات نقل کرده اند و جمعی از وقت وقت سمر

محکم بکلمه مستثنی از ان مقام نصیب نداشت اما بعد از قوت بصیرت مستثنی نیز در رنگ مستثنی منه شهود گشت  
و چون مرتبه و جوب جامع اسما و صفات الهی است جل سلطان و متعلق سمیت سالک احدیه مجرد است  
که استحقاق عبادت تیر در آن موطن در رنگ عدم استحقاق عبادت در راه مانده است لاجرم مقصود  
خود را از ما و راهها و صفات می طلبد و از گرفتاری ببا و دن کن تماشای میناید چو دل بادی بری رام گیرد  
ز وصل دیگری که کام گیرد به نسی صد دسته ریحان پیش بلبل و نوا را خاطرش جز نکست گل و در تشرش  
چو در نیلوفر افتد و تماشای مهرش که در نحو افتد و چو خراهد تشرش بانی شربت آب و نیت سودمند  
نکست آب و کمال در اعتبار ثانی که مقصود از ان نفی مقصودات غیر مقصود است آنست که شهود مرتبه  
و جوب نیز در رنگ شهود مراتب اسکانی و حجت لا داخل شود و در جانب اثبات هیچ چیز ملحوظ نبود مگر  
نقوله بکلمه مستثنی به چه گویم با تو از معنی نشانه به که با اعتقاد بود هم آشیانه و عفاست نامی پیش مردم  
ز مرغ من بود آن نام هم گم و الحاق که فطرت علیا و سمیت مقصودی همین قسم مطلب را خواهم انست  
که هیچ از ان در دست نیاید بلکه هیچ گروے بد اسن ادراک نرسد و تیه اخروی حق است اما تصور  
آن را از جامی برو مردم بوعده رویت اخروی سرور و محفوظ اند و گرفتاری من بحر غیب الغیب  
نهنگی هست خواهم انست که سروی از مطلوب از غیب به شهادت نیاید و از گوش باغوش  
نرسد درخت از علم بعین نکشد چه توان کرد مرا چنین آفریده اند هر کسی را بر کاری ساختند  
هر چند درین مقام از دیوانگی بسیار دارم اما از ادب لب نتوانم جنبانید غ جنون من  
حبیب ذی فنون است عمر گزشت و حدیث در دما آخر نشد و مشب با خورشید  
کنون کوته کنم افسانه را به والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و  
علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها مکتوب صد و بیست و چهارم بنوا جبرائیل  
کامی صدر یافته در بیان آنکه دیوانگان این راه با من معیت تسلی نمیکند و این بعد قرب ناشکین  
نمی یابند قرب می خواهند بعد نا و وصلی می جویند سحر آسودریان آنکه واقع که نوشته بود و بدو ملحق  
بود و تصرف باطل او به مکتوب مرغوب انجوی اخروی وصول یافت چون بنی از محبت قهر و التماس  
باین طائفه علیا بود موجب فرحت گشت الموضع من احب نقد وقت دانند اما بداند که دیوانگان  
این راه با من معیت تسلی نمیکند و با من بعد قرب ناشکین نمی یابند قرب می خواهند که

چه احتیاج با آنکه با کسی احسان و حسن معاشرت و ولادت نماید بلکه نزدیک است که آن دلالت بر دخل و سودا و شوبه غایت مافی الباب آدمی در وقت احتیاج بهر حقیر و فعیض نسبت می نماید و از صبر و صغیرت و خفیت نسلی می جوید بنا بر آن تصدیق ده گشته تسلی ارباب مسئله نموده آید خدا و ماکر را احسان در همه جا محمود است علی الخصوص نسبت بجاعت که قرب جوار دارد حضرت رساله خانیت علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و الاوداء حقوق جوار آن قدر بسیار لغه می فرمودند که اصحاب کرام از ان مبالعہ گمان می برزند که شاید با اهل جوار ارش هم بداند مشغولی چون چنین بایکدگر تمسایه ایم و تو چون خورشیدی و با چون سایه ایم چه برے ای مایه بی بائگان به گزنگه داری حق تمسایگان و السلام مکتوب صد و هفتاد و نهم

بمیر عبد الله ابن میر نغان صدور یافت در نصیحت و فرزندی اعز می لازال کاسمه موفق باشند موسم جوانی رغبت و دانسته تحصیل علوم شرعیه و عمل بمقتضای آن علوم اشتغال دارند و تمام نمایند که این عمر گرامی در انا یعنی صرف نشود و لم یو لم یب تلف نگردد و دیگر والد بزرگوار شما بعد از چند روز بشما ملحق خواهند شد ان شاء الله تعالی تا رسیدن ایشان از متعلقان بواسطی خبردار خواهند بود

ع بدرخشیش باش گرمردی و مکتوب صد و هشتاد و پنج دوم زاده انگلی یعنی خواجه ابوالقاسم صدور یافته در استفسار بعضی از آسامی پیران که در آن تردد پیدا شده بود و خدا و ما که ما آنچه از حضرت خواجه یعنی خواجه محمد باقی علیه الرحمته بار رسیده است و تحقیق اسامی پیرانیکه باین حضرت مولانا خواجگی انگلی و حضرت خواجه احمد ارگه گشته اند است که دو بزرگ اندکی ازین بزرگ و آن بزرگو از حضرت مولانا است اعنی مولانا درویش محمد و دولی از ایشان مولانا محمد زاهد است که خال مولانا درویش محمد است درین نزدیکی شخصت پیاسی خواجه خاوند محمود باین حدود تشریف آورده بودند به اول ملاقات سخن از حضرت مولانا گذر ساختند و گفتند که ایشان از کسی مجاز نبوده اند و او اکل مرید نمی گرفتند و در او اخر عمر شروع در سخن کردند گفته شد که ایشان از بزرگ بودند و تمام ما و را انهر به بزرگه ایشان فاعلی هرگز تجویز نمی توان کرد که بی اجازت ایشان مرید گرفته باشند و او اکل یا در او اخر که این عمل داخل خیانت است بادی سلم این ظن نمی توان کرد و کیفیت با کابر دین بعد از ان خواجه خاوند محمود گفته که یک روز مولانا درویش خواجه کلان و ده بیدی رفته بودند و ایشان خرپزه می خوردند مولانا اظهار طلب فرمودند ایشان

مراد داشته اند جمعی دیگر وقت تا در راجع باین بیان باشند چه نسبت به بعضی لطافت تہر است و نسبت بعضی دیگر قدره فلافات بالجملة ظاہر را بشیرت غراحتی داشته تکرار سبق باطن اوست نماید  
**۵** اندرین بحر کے کرانہ چو خاک بہوست و پائی بزن چہ دانی بوک انخوی اغزی مولانا محمد صدوق  
 در اگرہ اند ملاقات التیان را غنیمت دانند مکتوب صدوق مقتاد و ششم بلا محمد صدوق صدوق

در بیان آنکہ محافظت اوقات از ضروریات این راہ است تا با امور الاطاک تلف نشود و الحمد للہ و سلام

علی عبادہ الذین اصطفی من حسن اسلام المرء استعالمہ بسا یعیبہ و اعراضہ عما لا یعینہ پس از محافظت اوقات خود چارہ بنود با امور الاطاک تلف نشود و شعر خوانی و قصہ پردازی را نصیب اعداد است

بہ سکوت و حفظ نسبت باطن باید پرداخت اجتماع یا ران درین طریق از برای جمیع باطن نہ از برای تشمت خاطر انداختن را بر خلوت اختیار کردہ اند جمیع را از اجتماع حسنہ

اجتماعی کہ سبب تفرقہ باشد تماشای آن لازم است با جمیع باطن ہر چہ جمع شود مبارک است و ہر چہ جمع نشود و نامبارک نوعی باید زندگانی نمود کہ جمعی را در صحبت این کس جمعیتی حاصل شود

و آنکہ در تفرقہ اند از ورق خود را باید گزینید و از گفت بسکوت آمد وقت شاعرہ نیست و نگام مجاورہ  
 ع چہ وقت مدرسہ بحث کشف و کثافت است و سلام مکتوب صدوق مقتاد و ششم

بحال الدین حسین بدخشی صدور یافته در ترغیب بر تصحیح عقائد مقضای آرای صائبہ اہل سنت و جماعت فکرم اللہ تعالی سعیم و خواجہ جمال الدین حسین غنفوان شایب انعمیت شمرند و ما لکن مرث

رضیات حق نمایند جل و علا یعنی اولاً تصحیح عقائد مقضای آرای صائبہ اہل سنت و جماعت فکرم اللہ تعالی سعیم لازم دانند و ثانیاً عمل بموجب احکام تشریف فقہ و ثانیاً سلوک طریقہ علیہ صوفیہ قدس اللہ

تعالی اسرار ہم و من وفق اند افقدہ فاز نور اعظیما و من تحلف عنہ از خسران دنیا خد مت نگاری  
 فرزندان خواجہ محمد صالح را از سعادت عظمی دانند چہ آن خد مت فی الحقیقت ادا و اعانت بخوابہ

مشا را لہ است کہ از مقلدان است ع دادیم تر از گنج مقصودشان و السلام مکتوب صدوق مقتاد و ششم  
 ہمزہ بظرف صدور یافتہ در فشارش شخصی و در ترغیب بر متابعت مید عالمیان و خلاصہ ادیان

علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیم عظم اللہ اجر کم و رفع قدر کم و سید امر کم و شرح صدر کم  
 بجز مہ سید المرسلین علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام متحققان اخلاق نبویہ را علیہ الصلوٰۃ و السلام

خالی نیست یا نظر کشنی با خطا میکند که قریب را بعید میداند و بعید را قریب یا سبب الکلیت این مقام امری است و رای یقین یا ترتب یقین بر قرینت نیست در جواب گفتیم که ترتب یقین بر قریب است قریب بیشتر یقین زیاد تر سبب الکلیت آن مقامات نیز الکلیت یقین است نه امر دیگر و نظر کشنی هم صحیح است غایت مافی الباب حصول قریب در الطف لطائف است پس یقین نیز نصیب بهینان باشد و الکلیت آن مقامات چون ترتب بر الکلیت یقین است نیز ایشان احاطل بودند که بزرگی با وجود قوت قریب در مقامی از مقامات الطف لطائف قیاس است و زریده باشد و با کشف لطائف رجوع ناکرده بود در مقامات مذکوره اکمل بود از بزرگی دیگر که قریب بیشتر دارد و با کشف لطائف که لطیفه قالب است رجوع کرده چه لطیفه قالب چون از ان قریب محروم است پس یقین نیز نصیب او نباشد پس الکلیت آن مقامات از کجا پیدا کند و در بزرگی رجوع او باین لطیفه افستاده است حکم این لطیفه پیدا کرده است و یقینات لطائف دیگر که سابقاً حاصل شده بود دستور گشته بخلاف بزرگی که به قالب رجوع او استفاده است حکم او حکم الطف لطائف است قریب و یقین در حق او استقامت دارد و استتار پیدا نکرده پس ناچار در مقامات مذکوره اتم و المل بود اما باید دانست که صاحب رجوع همچنانکه در قریب و یقین اکمل است در مقامات نیز اکمل است لیکن این کمالات او را دستور ساخته اند و برای دعوت خلق و حصول مناسبت بخلافی که سبب افاده و استفاده است ظاهر او را همچو ظاهر عوام الناس گردانیده این مقام بالا صاله مقام انبیاء مرسل است عظیم الصلوات و التسلیمات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه الصلوٰه و السلام طلب اطمینان قلب فرموده و در حصول یقین در رنگ عوام الناس محتاج بر دویه عبری گشت و حضرت عزیر علی نبینا وعلیه الصلوٰه و السلام گفت انی بحیثیه

الله بعد موتها و آنکه رجوع نکرده است از یقین خود گفته لو کشف الغطاء و از ودت یقینا این کلام اگر ثابت شود که از حضرت امیر است کرم الله تعالی و جدید حل بر آن باید کرد که پیش از حصول رجوع فرموده باشند چه بعد از رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس در حصول یقین محتاج بدلائل و براهین است این در ویش را پیش از رجوع جمیع معتقدات ظاهریه بدیهی شده بود و یقین آن معتقدات و از یقین محسوسات می یافت اما بعد از رجوع

گفتند که خمر زه شتا تمام است مولانا فرمودند که شتا گو ای سید مهد که خمر زه ما تمام است فرمودند که گو ای سید هم که خمر زه شتا تمام است از آنوقت مولانا مدگر رفتن شروع نمودند این نقل هم بسیار مستبعد نبود که بجز در این قول مولانا خود را شیخ گیرند و در بی مرید گرفتن شوند بعد از آن خدمت خواجه خاوند محمود گفتند که این دو اسامی بزرگان که من حضرت مولانا و حضرت خواجه اسحاق نقل می کنند و سببی باین دو اسم میدانند خطاست با ساسی دیگر یا دیگرند و نیز گفتند که مولانا در پیش محمد را از حال خود نسبتی نیست از شخصی دیگر است ازین سخنان ایشان تعجب بسیار حاصل شد بقدرورت تصدیق ده گشت که با ساسی آن دو بزرگ را از روی تحقیق نویسد که مجال سخن نماند و حدیث اجازت ایچه احتیاج است که نوشته شود بزرگی ایشان گواه عدل است مع ذلک اگر نویسد قطع لسان طاعیان شود و دیگر معلوم نشد که مقصود خدمت خواجه خاوند محمود ازین سخنان پریشان چه بود اگر مقصود نفی این فقراء بی بضاعت بود بابلغ وجه چه نفی پیرستیزم نفی مرید است باکد وجه پس نفی این بی بضاعتان را طرق بسیار بود چه حلیج به آنکه از برای این غرض نفی بزرگان نموده آید و اگر مقصود دیگر داشته باشد نفی بزرگان بالا حاکم خواسته نیز سحتن نیست کما لا یخفیه علی من له ادنی درایته ربنا لاترغ قلوبنا

بعد از بدیننا و مهب لنا من لدنک رحمة انک الوهاب بحر مته سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و شصت و و یکم بحضرت محمد زاده اعنی محمد صادق سلمه الله و ابقاه علی مفارق البجین صد و ریافته در جواب استفسار آنکه سبب چیست که جمعی از مشائخ را می بینیم که در مراتب قرب الهی جل شان در حبه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و غیره همایشان را درجات علیا است و جمعی دیگر از مشائخ را می بینیم که در مراتب قرب تفوق دارند و در مقامات مذکور ه تنزل و اناسب ذلک به فرزندی ارشدی محمد صادق پرسید که سبب چیست که جمعی از مشائخ را می بینیم که در مراتب قرب الهی جل سلطانه در حبه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل ترک و صبر و رضا ایشان را درجات علیا مفهوم می شود و جمعی دیگر از مشائخ را می بینیم که در مراتب قرب در حبه علیا دارند و در مقامات زهد و توکل و غیره با اقدام سفلی و مقرر است که اکلیت این مقامات باعتبار اتمیت یقین است و اتمیت یقین سبب اقربیه است بجنب تقدس خداوندی جل شان پس از چند

بلائی جان تو پیش از بزرگ اگر کاری کردی و فساد و انحرافی در خرابی است سبق باطنی اغزی باید داشت  
و هر چه منافی آن باشد آنرا دشمن باید داشت **س** هر چه جز عشق خدای احسن است بهر شکر خور و بوی  
جان کندن است **ه** ما علی الرسول الا البلاغ مکتوب صد و شصت و چهارم بفتح الله صد و بیست  
و در غیب بر متابعت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات و السلام و الحجة مکتوب مرغوب فرزند  
اغزی که از روی محبت اخلاص نوشته بود و پذیرید خواه رسا نند موجب فرحت گشت حضرت حق  
سجانه و تقالی توفیقات مرضیات خود رفیق گردانا و بکرمته البنی و آله الامجاد علیه و علیهم من الصلوات کما و شصت  
و آنها ای فرزندان خجند و بکار خواهد آمد متابعت صاحب شریعت است علیه الصلوة و السلام  
و الحجة احوال و مواجید و علوم و معارف و اشارات و رموز اگر آن متابعت جمع شود فیها و نعمت  
و الاجر خرابی و استدرج هیچ نیست سید الطائفة جنید را بعد از فوت شخصی بخواب دید و از  
حالش پرسید جنید در جواب او گفت طاحت العیارات و فینت الاشارات و انفعنا الاکیعات  
و لعنا ما فی الجحیم **ت** علیکم متابعة البنی و متابعة خلفاء الراشدین علیه و علیهم الصلوات و السلام و ایامکم  
و محالفة تسرعة قولا و عملا و اعتقاد افان الاولی میمن و برکت و التانیة شوم و بلکه نه دیگر رساله که  
فرستاده بودند رسید بعضی جاها که خوانده شد و نظر خوب درآمد اما کار دیگر از تصنیف اسم تراست  
و باو پرداختن نسب و ادوی است و السلام مکتوب صد و شصت و پنجم بمنصور  
عرب صدور یافته و سفارش شخصی حضرت حق سجانه و تقالی بر جاوه شریعت مضطفویه  
علی صاحبها الصلوة و السلام و الحجة استقامت از رانی داشته بگی محبت متوجه جناب قدس  
خود گردانا و آنچه بر ما و شما لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری مادی و حق سجانه و این  
سلامتی بر تقدیری مسیر گردد که غیر او را سجانه بر دل خطوری نماند اگر فرضا هزار سال حیات وفا  
کند غیر بر دل نگذرد بواسطه نسیانی که دل را از اسوار او تقالی حاصل شده است ع کار نیست  
غیر این همه هیچ بقیة المرام آنکه مولانا فاضل سر بندی که بخدمت علیه قیام دارد پدر او در سر بند  
آزادی آن دارد که در سیری و ضعف خود بملاقات پسر خود میبند و سر در گرد دنیا و علی ذلک  
مقرر بر بقید این معنی متوسل ساخت و الامر عند کم بل کل من عند الله و السلام مکتوب صد و شصت و  
و ششم بخواجه عبد الرحمن مفتی کابلی صدور یافته و تحریر نص بر متابعت سنت اعتقاد از بدعت



آن یقین مستور شد و در کمال الناس محتاج بدلائل و براین گشت ع چنانکه پرورش میدهند میر و می  
والسلام مکتوب صد و شصت و دوم بلا صالح کولابی صد و ریافته در بیان حدیث نبوی  
علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام که فرموده اند و بعضی اصحاب خود را از نکایت از خواطر سوء و خودخواهی  
و دلک من کمال الایمان و انیاس و دلک جمعی از درویشان نشسته بودند و سخن از خطرات و وسوس  
طالبان در میان آوردند و درین ضمن حدیثی مذکور شد که روزی بعضی از اصحاب خیر البشر علیه و  
علیم الصلوات و التسلیمات پیش آن سرور از خطرات سوء و نکایت که در آن سرور فرموده  
علیه الصلوة والسلام و دلک من کمال الایمان این فقیر را در الوقت معنی این حدیث چنین بخاطر  
آید که شدت اند سحانه اعلم بحقیقه الحال که کمال ایمان عبارت از کمال یقین است و کمال یقین مترتّب  
بر کمال قرب و بر حنیف قلب و مافوق او را از لطائف قرب الهی جل شانّه بشیریه اشود و ایمان و یقین  
زیاده تر خواهد بود و بی تعلقی او بقلب افزون تر خواهد گشت این زمان خطرات در قالب بشیر  
خلو خواهد یافت و وسوس نامناسب تر لایح خواهد گشت پس ناچار سبب خطرات سوء کمال ایمان  
پس منتفی نهایت نهایت را بر حنیف خطرات بشیریه نامناسب تر اکلیت ایمان زیاده تر چه کمال  
ایمان تقاضای بی مناسبتی تمام دارد و لطف لطائف الباطنیة قالب و این بی مناسبتی هر چند افزون  
قالب خالی تر و ظلمت و کم و درت نزدیک تر و در خواطر و وسوس در آن بشیر بخلاف  
مبتدی و متوسط که این قسم خواطر ایشان را سم قاتل است و زیادتی بخش باطن فلا تکن  
من القاصرین این معرفت از معارف غامضه این درویش است والسلام علی من اتبع الهدی  
و التزم متابعت مصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مکتوب صد و شصت و سوم  
بلا معصوم کابلی صد و ریافته در فضیلت حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه  
علی صاحبها الصلوة والسلام و التجه استقامت که است فرموده بکلیت گرفتار جناب  
قدس خود گرداند امید است که تعلقات شنی و توجهات پراکنده که بظاهریست یافته اند مانع نیست  
باطن نباشد مع دلک سعی نمائید که تحقیقی که در تفرقه ظاهر میر آید مباد که در باطن سرایت کند و از  
وصول مطلب باز دارد و عیاذ بالله سبحانه و من دلک دنیا و مافیها کرامی آن نمیکند کسی آنرا بصیرت  
عمر گرامی حاصل کند خبر شرط است خواب خرگوش تا کی خواهد بود سه ای سرای دایع تو زندان تو

دست چپ مستحسن داشته اند و سنت و فریض ارسال آن من الکفین است بر ظاهر است که این عبت  
 رافع سنت است و هم چنین است آنچه علماء در میت نماز مستحسن داشته اند که با وجود ارقه و طیب بان  
 نیز باید گفت و حال آنکه از آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام ثابت نشده است بدو است صحیح  
 و نیز بر وایت ضعیف و نیز از اصحاب کرام و تابعین عظام که بزبان نیت کرده باشند بلکه چون نیت  
 می گفتند تکبیر تحریمی می فرمودند پس نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت راحنه گفته اند و این فحیر  
 میدانند که این بدعت چه جای نفع نیست که رفع فرض می نماید چه در تجویر آن اکثر مردم بزبان التفانیانیه  
 و از غفلت قلبی پاکند ازند پس درین ضمن فرضی از فرائض نماز که نیت قلبی باشد متروک میگردد  
 و بقضا و نماز میرساند علی بن القیاس سائر المقدمات و المحذات فانه از یادات علی است و  
 لوجه من الوجه و الزیاده نسخ و التسخیر فلیکم بالاقتصار علی متابعت رسول الله صلی الله  
 تعالی علیه و علی آله و سلم و الاتقاء علی اقتداء اصحابه الکرام فانهم کالجوهر باهم اقتدیم استیم و  
 اما القیاس و الاجتهاد فلیس من البدعه فی شیء فانه منظر المعنی انصوص لاثبت امر ازایدفاعتبر و  
 یا اولی الابصار و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات و السلام  
 مکتوب صد و ششاد و مشتم بر بخواجہ محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه طسوق  
 رابطہ اقرب طرق موصله است و در بیان آنکه رابطہ نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او کتابی  
 که بیا را ان نوشته بودند بنظر درآمد و بر احوال مستوره مطلع گشت بداند که حصول رابطہ  
 شیخ مرید را بی تکلف و بی تعل علامت مناسبت تمام است در بیان پیرو مرید که سبب افاده  
 و استفاده است و هیچ طریقی اقرب بصول از طریق رابطہ نیست تا کدام دوستمند که بآن سعادت  
 مستعد سازند حضرت خواجہ احرار قدس الله تعالی سره و فقرات می آید که سایه بر سر به است  
 از ذکر حق گفتن باعتبار نفع است یعنی سایه بر سر نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او چه مرید را در وقت  
 پذیر کور جل و علا مناسبت کابل حاصل نیت تا براه ذکر نفع تمام تواند گرفت و السلام اولاً و آخراً  
 مکتوب صد و ششاد و مشتم بر بخواجہ محمد صدیق بخشی صدور یافته در بیان حل مسائل که پرسیده  
 بودند مکتوب مرغوب انومی اعز می وصول یافت از امور سه گانه پرسیده بودند محبت آنها را  
 مختلفای بعضی از لطائف در تبه قلب مقصور بران لطائف است که قلب متضمن آنها است

و در بیان آنکه هر بدعت ضلالت است از حضرت حق سبحانه و تعالی تبضیع و زاری و التجا  
و افتقار و ذل و انکسار و هر چهار رسالت مینماید که هر چه در دین محدث شده است و مبتدع گشته که در  
زمان خیر البشر و خلفاء راشدین او نبوده علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اگر چه آن چیز در روشنی  
مثل فلق صبح بود این ضعیف را با جمعی که باو پیوسته اند گرفتار عمل این محدث نگردد و نا و مفتون حسن آن مبتدع  
نگردد بجز مرتبه سید الختار و آله الا برار علیه و علیهم الصلوة و السلام گفته اند که عبت بر دو نوع است حسن  
و سیه حسن آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آن سرور و خلفاء راشدین علیه و علیهم الصلوات ائمتها  
و من التحیات الکملها پیدا شده باشد و رافع سنت نه نماید و سیه آنکه رافع سنت باشد این فقیر در هیچ  
بدعتی ازین بدعتها حسن و نورانی نیستاده یعنی کند و جز ظلمت و که ورت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل  
مبتدع را امر و بر بواسطه ضعف بصارت بطراوت و تضارعت بیند فردا که حدید پیر گردد و نداند که جز  
خسارت و ندامت نتیجه داشت بسیمت بوقت صبح شود همچو روز معلومست که با که باختیاری عشق  
و رغب و بجز بر سید البشر می فرماید علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات من احدث فی امرنا یا ما  
لیس منه فهو و چیزیکه مردود باشد حسن از کجا پیدا کند و قال علیه الصلوة و السلام اما بعد فان  
خیر المحدث کتاب الله الهمدی همی محمد و شر الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة و قال علیه الصلوة  
و السلام اوصیکم بقوی الله و السمع و الطاعة و ان کان عبد احب شیئا فانه من بعین منکم بعدی فیری  
انما افانیه انما یفیکم بستی و سنة الخلفاء الراشدین المهتدین متکوا بها و عصفوا علیها بالنواحب و  
ایکم و محدثات الامور فان کل محدثه بدعة و کل بدعة ضلالة هرگاه هر محدث بدعت باشد و هر بدعت  
ضلالت پس معنی حسن بدعت چه بود الا انچه از احادیث مفهوم می گردد آنست که هر بدعت  
رافع سنت است تخصیص بعضی ندارد پس هر بدعت سیه بود و قال علیه الصلوة و السلام اما حدث  
قوم بدعة الافرغ منها من استهتک لبنة خیر من احدث بدعة و من حان قال ما ابتدع  
قوم بدعة فی بنیم الا نزع الله من سیمت مثلها ثم لا یعید الایم الی یوم القيمة باید دانست که بعضی  
از بدعتها که علماء و مشایخ آراست دانسته اند چون نیک ملاحظه نموده می آید معلوم شود که رافع  
سنت اند مثلا در تکفین میت عامه را بدعت حسن گفته اند با آنکه همین بدعت رافع سنت است چه زیادت  
بر عدد منون که سه ثوب باشد نسخ است و نسخ عین رفع و همچنین مشایخ ارسال نقش را بجانب

بنایه کرد و الله سبحانه و الحمد و المنة که دوام ذکر در طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم در تبت  
میری گرد و بطریق اندراج نهایتی فی البدایه حاصل میشود پس اختیار این طریقه علیه مر طالب اولی  
و انسب باشد بلکه واجب و لازم پس تر باید قبله توجه را از همه سوگردانیده بکلیت بجناب عالی اکابر این  
طریقه علیه اقبال نمائی و بمستی از باطن شریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که  
متوجه قلب صوری گردی کآن مضغه همچون حبه است و قلب حقیقی را واسم مبارک الله را بر آن قلب  
بگذرانی و در نیوقت بقصد هیچ عضوی را حرکت ندی و کلیت توجه قلب نشینی و در تخلیه صورت قلب را  
جاندهی و بان شغف نباشی چه مقصود توجه قلب است نه تصور صورت آن و معنی لفظ مبارک الله را  
به چوینی و بچگونگی ملاحظه نمائی و هیچ صفت را بان منضم نسازی و بخاطر و ناظر نیز ملاحظه نکنی تا از دور  
حضرت ذات تعالی بحضیض صفات فرو دنیا نی و از انجا بشهود وحدت در کثرت تنقیی و از  
گرفتاری بچون بشود چون آرام گیری و هر چه در مرآت چون ظاهر شود بچون نبود و هر چه در  
کثرت نمود از گرد و واحد حقیقی نباشد بچون را در ای دایره چون باید حجت بسیط حقیقی را بیرون  
محاطه کثرت باید طلبید اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر بکلفت ظاهر شود آن را نیز بقلب  
باید برود و قلب نگاشته ذکر باید گفت میدانی که پیر کسیت پیر انگس است که از طریق وصول  
بجناب قدس خداوندی جل شانہ استفاده نمائی و مدد با و اعانت بآدمین طریق یابی مجرد  
کلام و دامن و شجره که عرف شده از حقیقت پیری و مریدی خارج است و داخل سوم  
و عادات مگر آنکه جامه تبرک از شیخ کامل و مکمل بدست آوری و با اعتقاد و اخلاص با و  
زندگانی نمائی احتمال خراش و متاع بدین صورت نیز تولیت و بدانی که منابات و واقعات شان  
اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب بادشاه دید یا قطب وقت یافت فی تحقیق نخست  
بیرون خواب و واقع اگر بادشاه شود یا قطب گردد مسلم است پس از احوال و مواجید هر چه در  
بیداری و واقعات ظاهر شود گنجایش اعتماد دارد و الاطلا و بدانی که نفخه و ترتب آثار بر آن مربوط  
بایمان شریعت است پس در ادای فرائض و سنن و اجتناب از محرم و مستهجن احتیاط باید  
کرد و در تطیل و کثیر تعبدا رجوع باید نمود و بمقتضای فتوای اینان زندگانی باید نمود و اسلام مکتوب  
و نو و و کیم بجان نمانان صد و نمانده در عین بر متابعت انبیا علیهم الصلوٰة والسلام

نه آن لطافت کدورتی طلب تحقق دارند که اختفای آنها در مرتبه طلب معنی ندارد دیگر شخصی که استعدادش تمام مرتبه طلب با روح است پیر صاحب فقرت تواند او را بر امت فوق رسانید اما اینجا دقیقه است که محضو تعلق دارد و تحریر بیان آن متعسر است و دیگر چون ظاهر بزرگ باطن قتلون شود و باطن بلون ظاهر مضیق گردد چه دشوار است که احکام ظاهر در باطن و احوال باطن در ظاهر پیدا آید و السلام مکتوب صد و شصتا و دهم نبشرف الدین حسین صد و ریافته در بیان آنکه یا فقرا با وجود گرفتاریها لا طائل اشد مناسبت است با فقر و بطاوت دنیای دنی فرقیته نباشد و سبق باطن عزیز باید داشت و در بیان آنکه از احکام شریعت سر نبای پیچیده و پیچیده و زاری تمام قبول باید نمود

و اما سبب ذلک بحمد الله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين اجمعین مکتوب شریف فرزندی ارجمندی اغری ارشدی شرف الدین حسین وصول یافت و بخت فرحت و باعث بخت گردید چه نعمتی است که با وجود گرفتاری های لا طائل فقر و راز کار از یاد فرقه از این معنی یاد داشت مناسبت میدهم که سبب افاده و استفاده است بعضی از وقایع که اندراج یافته بود نیک و اصل است بر ارتباط معنوی اول دلیل ای فرزند بطاوت نیامی و فرقیته نشومی و کبر و فریبی و مفتون نگردی که بے مدار و بی اعتبار است امروز اگر این معنی معقول نشاند و فردا البته معقول خواهد شد و فائده نخواهد داشت و گشتش از بار زرگران شده است نشود و فغان در باید که سبق باطن را از اجل نعم خداوندی جل شانه بخت بکرا آن مولع و حرص باشد و پنج وقت نماز را بجا بخت بے کسل و فتور ادا نماید و از حیل کمی زکوة را بخت بفقرا و مساکین رساند و از محرمات و مشتهات اجتناب دارند و بر غلات و شفق و مهربان باشد طریق نجات و رشکاری اینست و السلام مکتوب صد و نود و یکم از فرزندان میر محمد نعمان بدشتی صد و ریافته در تخریص بر دوام ذکر الهی جل سلطان و در ترغیب بر اختیار نمودن طریق حق علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار هم با بیان طرز و ذکر و مانیات

ذلک بحمد الله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين اجمعین و اما آگاه باش که سعادت تو بلکه جمیع بنی آدم و فلاح و رشکاری همه ذکر مولا خود است جل سلطان اما ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر الهی جل شانه بخت و یک لحظه تجویز غفلت

مع ذلک لباس ابرشیم بر زنان مباح فرموده که منافع آن نیز عامه مردان است و همچنین است حال  
در هب و فتنه که علی زنان از برای تمتع مرد نیست اگر بی انصافی باین سیر و باین سهولت متعسر و متعذر دانند  
بر مرض قلبی مبتلا است و لعبت باطنی گرفتار بسیاری از کارهاست که صاحب عقل آن سیر تمام دارند و  
بر ضعف و مقسرت بعد تمام مرض قلبی عبارت از عدم یقین قلب است با حکام منزل که سماوی و مسمی  
که دارند صورت تصدیق است و حقیقت تصدیق علامت حصول حقیقت تصدیق ثبوت یسرت در ایتان

حکام شرعیة و بدو مناخرط اتفاقاً قال الله تبارک و تعالی کبر علی المشرکین اما دعویهم الیه الله

یعنی الیه من یشاء و یدعی الیه من ینیب و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه  
علی آله الصلوات و التسلیات اتمها و اکملها مکتوب صد و نود و دوم بنسخ به بیع الدین سها چو  
صد و ریافته در جواب استفساری که بنوده بود که از مقام رنگین که بلندتر از مقام حضرت صدیق اکبر است  
رفته بود انخوی اغوی ارشدی شیخ بدیع الدین استفسار نموده بودند که در عرض حضرت یازدهم که  
بحضرت خواجه قدس سره نوشته واقع شده است که بمقامی رنگین وصول میگردشت که بلندتر از مقام  
صدیق اکبر است یعنی الله تعالی اعنه معنی این کلام چه باشد بدان ارشدک الله تعالی ما نسلم که  
این عبارت مستلزم تفضیل است با آنکه لفظ هم نیز واقع شده است و لو سلم گوئیم این سخن و سخنان دیگر که  
در آن عرض داشت واقع شده است از جمله واقعات است که به پیرو خود نوشته و مقرر این ملاک است  
که هر چه از وقائع روید به صحیح باشد یا یقیناً بی تخاشی به پیرو خود اظهار نمایند چه در غیر صحیح نیز احتمال  
نا و دل و تعبیر است پس از اظهار آن چاره نبود و در این فیه بلا حظ این معنی صحیح مغلطه لازم نمی آید و  
حل دیگر آنکه تجویز نموده اند که اگر در جزئی از جزئیات غیر نبی را بر نبی فضل متحقق شود باکی نیست بلکه واقع  
است چنانکه در ماده شده از زیادتها واقع شده است که در انبیانیت علیهم الصلوات و التسلیات  
با آنکه فضل کلی مرئی راست علیه و علی آله الصلوات و التسلیات برین تقدیر اگر غیر نبی در  
کمالات آن جزئی واقع شود و خود را در آن مقام بلند تر یا به هم مجوز باشد هر چند حصول آن مقام  
او را بواسطه متابعت نبی است و نبی را نیز از آن مقام حکم حدیث من سن سنة طه اجمرا و اجمرا  
من عمل بها فلیصب تمام است پس هرگاه فضل جزئی غیر نبی را بر نبی مجوز گشت بر غیر نبی بطریق اولی  
مجوز خواهد بود خلا اشکال اصلاً و اساساً مکتوب صد و نود و سوم ببیان و بیانی شیخ فرید

درین مکتوب کل این عبارت در حدیث است یا نه که در حدیث مذکور است

و در بیان آنکه در تکلیفات شرعی مراعات سیر تمام نموده اند و تخفیف تمام فرموده الحمد لله الذی هدانا  
 لهذا و انا کنّا لنهتدی لولا ان هدانا الله فقد جاءت رسل ربنا باحق سعادته ابدی و نجات سیدی  
 مرد و ما متابعت انبیا صلوات الله تعالی و تسلیاته حجازه علی اجمعهم عموماً و علی افضلهم خصوصاً اگر فرضاً  
 نیز ارسال عبادت کرده شود و ریاضات شاقه و مجاهدات شدید بجا آورده اگر نیز متابعت این بزرگواران  
 منور نگردد و بجوی منعی خیزند و بخواج نیمروزی که سر اسر غفلت و تقصیل است که با مر این برگزیدگان واقع  
 شود بر ابر منی اند ازند مثل سراب نقیبت می شنوند کمال عنایت خداوندی جل سلطان است که  
 در جمیع تکلیفات شرعی و مامورات دینی نهایت سیر و غایت سهولت مراعات فرموده است مثلاً در شب  
 شانزده روزی به عقده رکعت نماز تکلیف فرموده که وقت ادای آن مجبوع بیک ساعت نمیشد مع  
 ذلک در قراءه آن بهر چه پیشتر شود کفایت نمود اگر قیام متعذر شود و قعود بخیزد فرموده و در وقت قعود  
 باطلی ع اشارت فرموده و چون رکوع و سجود متعسر شود یا و اشارت دلالت نموده و در طهارت  
 اگر قدرت بر استعمال آب متحقق نشود تیمم را خلیفه آن ساخته و در زکوة از حمل یک حصه را بفقراء  
 مساکین یقین فرموده و آنرا نیز معتد باموال نامیه و انعام سالکده داشته و در تمام عمر یک حج را  
 فرض ساخته مع ذلک مشروط بر اذ و احوال و اسن طریق گردانیده و دائره مباح را وسیع ساخت  
 چهار زن به نکاح و از سراری بهر قدر که بخواهد مباح فرموده و طلاق را وسیله تبذیل  
 نشان گردانیده و از اطعمه و اشربه و آتشه اکثر را مباح ساخته و اندک را محرم و آن هم بواسطه  
 مصالح عباد اگر چه یک شراب بی مزه پر ضرر را حرام گردانیده اما چند این اشربه خوشخو  
 خوشبوئی چندان منافع را در عوض آن مباح ساخته عرق قرفل و عرق دارچینی بآن خوشخوری  
 و خوشبوی چندان منافع فوائده دارد که چه نولید چیر تلخ و بد مزه تند بوئی به خوشی بهوش  
 به خطره را بان عرق خوشبوئی خوش خور چه مناسبت شتان بینها مع ذلک  
 فرقی که از راه حل و حرمت می خیزد جدا است و تمیز که از ره گذر رضای پروردگار جل  
 سلطان و عدم رضای اول تعالی پیدا می شود علیحد و بعضی از لباسهای ابرشم را که محرم  
 فرموده چپاک که چندین انواع جامه های مزین و قماشهای مزین در عوض آن حلال  
 گردانیده است و لباسهای پشیم که مطلقاً مباح ساخته بمراتب از لباسهای ابرشم بهتر است



شیخ جیو در حلی خود مسجد جامع بنا کرد الحمد للہ سجانہ علی ذلک حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ مزید  
توفیق ارزانی فرماید این قسم اخبار کہ مخلصان پیشینوغایہ اغایہ سرور و متبع میگردیست پناہ کبرا مرفوز  
اسلام بسیار غریب است جنتی کہ مرفوز و تقویت آن صرف میکند کبر و لم یخیز تا کہ امام شاه باز را این  
دولت عظمیٰ مشرف سازند ترویج دین و تقویت ملت در همه وقت از سر کس کہ بقوم عی آید ریاست  
و رعنا مادرین وقت کہ غربت اسلام است از امثال شاجران و ان اهل بیت ریاست و رعنا ترست کہ این  
دولت خانہ زاوفا ان بزرگ شاست از شاد و امیت از دیگران عرصی تحقیقت مرثت نبوی علیہ علی  
آلہ من الصلوات افضلہا من الحیات و التلیات الکلمہ و تحسین این امر عظیم القدر است حضرت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم  
اصحاب را مخاطب ساخته فرمود کہ شما در زانی موجود شدہ آید کہ اگر از او امر و نواہی دہم حصہ را  
ترک کنید ہلاک شوید بعد از شما گروہی خواہند آمد کہ اگر در دہم حصہ را از او امر و نواہی بوقوع آرند  
خلاص شوند و بعد از شما این آن وقت است دین گروہ آن گروہ گویے توفیق و سعادت  
در میان افکندہ اند کس بمیدان دینی آید سواران را چہ شدہ درین وقت کشتن کافر لعین گویند  
وال بسیار خوب واقع شد و باعث شکست عظیم بر بنو دود و گشت بہرنت کہ شتہ باشند بہر غرض کہ  
ہلاک کردہ خواری کفار خود نقد وقت اہل اسلام است این فقر پیش از آنکہ این کافر را بکشند و خواب  
دیدہ بود کہ پادشاہ وقت کلمہ شرک را شکستہ است و الحق کہ آن گبر رئیس اہل شرک بمو و امام اہل  
کفر خدا ہم اللہ سبحانہ و آن سرور دین و دنیا علیہ الصلوٰۃ والسلام در نصیحتی او عیہ خود اہل شرک را با بن  
عبارت عین فرمودہ اند اللہم شتہ شتہ و فرق جمعہم و خرب بنیانہم و خذ ہم اخذ عزیز مقتدر غرت  
اسلام و اہل آن در خواری کفر و اہل کفر است مقصود از اخذ جزیرہ خواری کفار است و اہل انت  
ایشان ست ہر قدر کہ اہل کفر را غرت باشد دولت اسلام ہمان قدرت این ہر شتہ را نیک باید نگاہ شتہ  
و اکثر مردم این سرشتہ را گم کردہ اند و از شوی آن دین را بر باد دادہ قال اللہ سبحانہ و تعالیٰ یا  
ایہا النبی جادہ الکفار و المنافقین و اعظما علیہم جہاد با کفار و غلظت بر ایشان از ضروریات دین است  
بقایاے رسوم کفر کہ در قرن سابق پیدا شدہ بود در نیوقت کہ پادشاہ اسلام را آن تو جہا ہل  
نفر نامہ است و ولما ہی سلیمان بسیار گران است بر سلیمان لازم است کہ پادشاہ  
اسلام را از شرعی رسوم آن بدیشان اعلام بخشند و در رفع آن کو خند شاید بقایاے اینہما

صدور یافته در ترغیب بر تصحیح عقاید برونق آراء اهل سنت و جماعت تحریر بر تعلیم احکام فقهیه از علل و حرم  
و فرض و واجب و سنت و مندوب و در بیان غریب اسلام و اعزاء بر ترویج و تأیید آن باشد تعالی  
ناصر کم و یعلیم علی کل ما یعلیم و یشیکم خستین ضروریات برابر باب تکلیف تصحیح عقاید است برونق آراء  
علمای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیم که بجای اخروی و البته بتابع آراء صواب نماسه  
این بزرگواران است و فرقه ناجیه هم ایشان و اتباع ایشان و ایشانند که بطریق آن سرور و محاب  
آن سرورند صلوات الله و تسلیاته علیه و علیه اجمعین و از علومیکه از کتاب و سنت مستفاد اند همان  
معتبرند که این بزرگواران از کتاب و سنت اخذ کرده اند و فهمیده اند زیرا که هر متدبر و ضال عقاید  
خاصه خود را بر نعم خاصه خود از کتاب و سنت اخذ می کند پس هر معنی از معانی مفهومه از اینها معتبر باشد  
و از برای تصحیح این عقاید حق رساله امام اجل تو پرستی بسیار مناسب است و قریب بعظم  
ند که مجلس شریف بوده باشد اما رساله مذکوره چونکه شکل بر استلال است و طول و سطو بسیار  
دارد اگر رساله که متضمن سائل صرف بوده باشد اولی و انسب خواهد بود درین اثنا و بخاطر حقیر  
نیز خطور کرده که درین باب رساله بنویسد که متضمن عقاید اهل سنت و جماعت باشد و سهل الماخذ  
اگر میسر شد نه شش متعاقب بخدمت خواهد فرستاد و بعد از تصحیح این عقاید علم حلال و حرام و فرض  
و واجب و سنت و مندوب و مکروه که علم نه متکفل آنست و عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست بعضی  
از طلبه فرمایند که از کتاب فقه که عبارت فارسی بوده باشد و مجلس می خوانده باشد مثل مجموعه خانی  
و عده الاسلام و اگر عیاذ الله سبحانه و رساله از سائل اعتقادی ضروریه خلل رفت از دولت بجای اخروی  
محروم است و اگر در کلیات مسالیه رود تخلف که تبویبه هم در گذرانند و اگر مواخذه هم کنند آخر کار نجات است  
پس عده کار تصحیح عقاید است از حضرت خواجہ احرار قدس الله تعالی سره منقول است که میفرمودند که اگر  
تمام احوال و مواجیه را باید منهد و حقیقت ما را بعقاید اهل سنت و جماعت متخیل نسازند خبر خرابی هیچ نمیدانیم  
و اگر تمام خرابی های را بر جمع کنند و حقیقت ما را بعقاید اهل سنت و جماعت بنوازند هیچ باکی نداریم بابتا الله  
سجانه و ایام علی طریقتیم المرصیه بقرمه البشیر علیه و علی آله من الصلوات اتمها و التسلیمات الکملها  
در دوشی از جانب لاهور آمده بود گفت که شیخ جیو در مسجد جامع نخاس کنه از برای نماز جمعه  
حاضر شده بودند و میان رفیع الدین بعد از اظہار التفات ایشان گفتند که نواب

بخون شهدای فی سبیل الله وزن خواهند کرد و بلیه این سیاهی خواهد چید و شایسته است که  
 و خیر الناس خیار العلماء ثانیاً ملتس آنکه بعضی نیات بر آن آورده خود را بکمر سازه تقرب با مبارک  
 رمضان در حضرت دلی توقفت واقع شد انشاء الله بعد از منی این ماه مبارک بخدمت اعزه خواهد  
 رسید مکتوب صد و نود و پنجم بصدر جهان صدور یافته در اعز او تحریر بر ترویج شریعت ظاهر  
 باست بر صفت اسلام اهل آن پیش کلمه الله سبحانه و ابغاکم احسان سلاطین چونکه نسبت بجافه حاصل است  
 و ضرورت دلهای خلایق بحکم جبلت المخلوق علی حب من احسن الیه بجانب محنان مائل است پس  
 ناچار بواسطه این ارتباط احب اخلاق و ابغاض با دشادان بموجب خلایق علی تفاوت در جلال احسان  
 ساریت از خیر و شر و صلاح و فساد مانده که از اینجا گفته اند الناس علی دین ملوکهم کار و باقرن سابق  
 مصداق این سخن است اکنون که انقلاب و دل ظهور پیوسته و صورت عناد اهل ملل بزم شکسته  
 بر آمده اسلام از حد و عظام و علماء کرام لازم است که تمام محبت خود را مصروف رواج شریعت نمایند  
 و بدایت امر ارکان اسلام منهدمه را برپا سازند که در توفیق خیریت ظاهر نمی شود و دلهای  
 غریبان ازین تاخیر در اضطراب شده بتلاست قرن سابق در دلهای مسلمانان شکن است مبادا  
 خلایق آن نشود و عزت اسلام به طول انجامد هرگاه با دشادان گری ترویج سنت عینه مصطفویه  
 علی صاحبها الصلوات و التحیة بر باشد و مقریان ایشان نیز درین باب خود را معاف و از اندوخت  
 چند روزه را غریبه شمرند کار بر فقر اهل اسلام بیاتنگ و تیره خواهد بود و انشاء الله و اما الیه راجعون  
 عزیز می فرماید آنچه از من گم شده گم شده گم شده گم شده می باشد هم سلیمان هم پری  
 هم اهرمن بگریستی و شعر صبت علی مصائب لوا نهاده صبت علی الایام صرن لیا لیا  
 از جمله شعار اسلام تعیین قضاة است در بلاد اسلام که در قرن سابق محو شده بود  
 سریند که اعظم بلاد اسلام است چند سال است که قاضی ندارد و حامل رقیه و عاقاضی  
 آجایی او تانبا سریند است قاضی شده آمده اند چنانکه اسناد سلاطین بدست دارد و شار الیه  
 اصلاح و تقوی متحلی است اگر صلاح دانند این امر عظیم القدر را با و تفوض فرمایند بقبا الله  
 سبحانه و اما کم علی جاده الشریعة الحققة علی مصدرها الصلوات و السلام و الحق مکتوب صد و نود  
 و ششم بمجنور عرب صدور یافته در بیان آنکه راهی که در صدور قطع کنیم بکی مفت گام

مستغنی باشد بر عدم علم با دوشاه بر شستی آنها اگر فی الجمله گنجایش وقت یانبد بعضی از علمای اهل اسلام را  
اعلام بخشد که کده بر شاعت رسوم اهل کفر اعلام نمایند که از برای تبلیغ احکام شرعی اظهار خوارق و کلمات  
سیح در کار نیست و قیامت خدا نخواهند شنید که به تصرف تبلیغ احکام شرعی نه کرد انبیا علیهم الصلوات  
والتسلیمات که بهترین موجودات اند تبلیغ احکام شرعی میکردند اگر ایشان معجزات می طلبید می فرمودند  
که معجزات از نزد خداست غرض بر ما تبلیغ احکام است و تواند بود که در آن اثنا شاید حق سبحانه  
و تعالی امری ظاهر سازد که باعث اعتقاد حقیقت این جماعت باشد بهر حال از حقیقت مسائل شرعی  
اطلاع دادن ضروری است تا این واقع نشود و عمده بر ذمه علماء و قربان حضرت بادشاه است  
چه سعادت که درین گفتگو جمعی آزار رساند انبیا علیهم الصلوات و التحیات در تبلیغ احکام شرعی  
چه آزار نگشاید اند و چه عنتها ندیده بهترین ایشان علیهم من الصلوات افضلها و من التحیات  
اکملها فرموده ما و ذی بنی مثل ما و ذیت ۵ عمر گدشت و حدیث در دما آخر نشد به شب  
با آخر شد کنون کو یکم افسانه را به والسلام والا کرام مکتوب صد و نو و دو جهان  
عبد رجهان صد و ریخته و تحریص بر ترویج ملت و تأیید دین و تالیق بذک سلم الله  
سجانه و الباقی استماع سخنان ترویج احکام شرعی و تذلیل اعداء ملت مصطفویه  
علی صاحبها الصلوة والسلام و تحیت مسلمانان اتم ز دگان را فرح بخش و روح افزاست  
الحمد لله سجانه و المنة على ذلك الرسول من الله سجانه الملك القدیر از دیاد نذر الامم الخیر  
بمحرمة النبی البشیر الذیر طیب و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات الملك  
یقین است که مقتدایان اسلام از سادات عظام و علماء کرام در خلا و ملا متصدی  
از دیاد این دین متین و تکمیل این صراط مستقیم خواهند بود به سیر و برگ درین باب  
چه هر از نفسی نمایند شنیده شد که بادشاه اسلام از حسن استقداد اسلامی خواهان علما اند  
الحمد لله سجانه على ذلك معلوم شریف است که در قرن سابق هر فسادى که پیداشد  
از شومى علماء سوء الظهور که درین باب تمیع تمام مرعی داشته از علماء دیندار انتخاب نمود و مقدم  
خواهند فرمود علماء مخلصین دین اند مطلب ایشان حیا و ریاست و منزلت نزد خلق است  
و العباد بالله سجانه من قسنتهم آری بهترین ایشان بهترین اند ایشانند کفر و انقیاد نیستی است

جان است اهل آن در دنیا همیشه و فقره اندود آخرت از اهل ندامت حوسر حقیقت ترک آن عبارت  
در ترک رغبت در آنست و ترک رغبت وقتی متحقق شود که وجود و عدم آن مساوی شده باشد و حصول  
این معنی بی صحبت ارباب جمیعت متعسر است صحبت این بزرگان اگر تسیر شود منتقم باید شمرد و خود را باین  
باید سپرد و صحبت میان شیخ فزل سرخند شما را منتقم است و امثال این عزیز عزیز الوجود اغوس کبریت  
الاحمر ماشیوه اهل کرم اشیار است یعنی تقدیم حاجت غیر بر حاجت خود و چند روز اگر میان شیخ فزل را  
رضت فرمایند بر محل است بعد از فراغ کار انشاء الله العزیز باز خواهند رفت اخلاص غائبانه هم شمار اکار

حضور می کند زیاده قصد بلع است زرقا الله سبحانه وایاکم الاستقامه صلوات الله علیه وعلی آله  
من الصلوات المکملات و من التقیات المکملها والسلام و الاکرام مکتوب صد و نو دو و مستقیم بخانخانیان  
صد و ریافته در بیان آنکه آشنائی فقر با غنیان درین زمان بسیار متعسر است و مانیاب ذلک فتوحات  
مکیه مفتاح فتوحات مدیه با دمجرحه النبوی و آله الامجاد علیه وعلیه الصلوات و التسلیمات التقات نام  
گرامی که نام زد فقر افرموده بودند وصول یافت موجب از دیاد محبت گشت شبری لکم ثم شبری لکم  
مخده و فقر را با غنی آشنائی کردن درین زمان بسیار متعسر است اگر فقر را گفتن یا خوشن راه  
تواضع و حسن خلق که از لوازم فقر است پیش میگیرند کوته اندیشان از سوطن خودی انکارند که طامع  
و محتاج اند لا جرم درین مطن خسر دنیا و الاخره می گردند و از کمالات این بزرگواران محروم میمانند و اگر  
فقر با استغنا که نیز از لوازم فقر است حریف میزنند قاصر نظران از بخلق خود قیاس می کنند که متکبر  
و بخلق اند من دانند که استغنا نیز از لوازم فقر است که جمع ضدین از اینجا از استحاله برگزیده است  
ابو سعید ضراری فرماید عفت ربی بجمع الاضداد هر چند ارباب نظر این مقدمه را قبول نمی کنند و  
محال انکارند لیکن غم نیست طور ولایت و رای طور نظر عقل است باقی احوال امیر مولانا تقیصیل  
معروض خواهند داشت والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و نو دو و لکم بملا محمد امین کابلی  
صد و ریافته در بیان قبول فرمودن آنچه او طلب نموده بود و از رد و دشواری صحیفه گرامی که منتهی بود از  
فرط محبت و اخلاص و شغری مودت و اختصاص و رو دیافت موجب فرحت گشت عافاک الله سبحانه  
اعظم طلب مودی از او را نموده بودند بنا علی ذلک اخوی ارشدی مولانا محمد صدیق را فرستاده  
باز گری ازین طریق علیه مشغول سازد و آنچه امری فرمایند را اقبال آن سعی بلین خواهند نمود و امید است

است و بهر گامی ازین گامها سالک از خود دور می افتد بکن سجانه نزدیک میگردد و محققه رحمت و قیمة کرم است در اعزاز منه و دریافت الله سجانه الحمد و الثناء که خواص از یاد عوام فارغ نیستند و منتظر از غنچه ارگی کتران خالی ننید جز آنکه الله سجانه عنا خیر الجزاء خود را مع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر این راه که مادر صد قطع آنیم بکی سفت گام است دو گام بعالم خلق تعلق دارد و پنج گام بعالم امر بگام اول که سالک در عالم امر میزند بجای افعال رومیید بدو بگام دوم بجای صفات و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت در جاتها کما لا یخفی علی اربابها کل ذلک منوط بابتا بقه سید الاولین و الآخرین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات و التحیات اکملها آنکه گفته اند که این راه دو خطوه است مراد از ان عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الاجمال و تیسیر الامر علی نظر الطلاب بهر گامی ازین گامها می سفت گانه از خود دور می افتد بکن سجانه نزدیک و بعد از طی این گامهای فنامی اتم است که بقای اکل بر آن مترتب است باین فنا و بقا حصول ولایت خاصه محدیه است علی صاحبها الصلوات و السلام و التجهیه مخرج این کار دولت است کنون تا اگر رسد ما فقیران نامراد با مثال این سخنان چه مناسبت است غیر از ان که کام و دمان خود را بزال اهل کمال سیراب و شیرین داریم ریاضی گزین داریم از شکر جز نام بهره این بسی خوشتر که اندر کام زهره آسمان نسبت بعرق آدم فرو دهم و در لب عالمیت پیش خاک تود و السلام اولاً و آخراً مکتوب حمد و نود و بیست و هفتم پهلوان محمود صدور یافته در بیان آنکه سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سرد شده باشد و بجزارت محبت حق سجانه و تعالی گرم و مایه ناب و لک شکر الله سجانه علی جادة الشریعة سعادت مند کسی است که دلش از دنیا سرد شده باشد و بجزارت محبت حق سجانه تعالی گرم محبت مینا سرگناهان است و ترک آن سر جمیع عبادات چه دنیا مغضوبه حق است سجانه و تا آنرا آفریده است بسوی آن نظر نفرموده او و اهل ادب را غلط و طعن میسومند و خبر است که دنیا ملعونه و ملعون بافیها الا ذکر الله چون ذکر آن بلکه پر زده از ذرات وجود ایشان بیکر الله سجانه ملو است پس ذکر آن حق سجانه ازین و عید خارج باشد و در شما اهل دنیا نیانید زیرا که دنیا چیز نیست که دل را از حق سجانه باز دارد و بغیر او مشغول سازد خواه اموال و اسباب باشد آن چیز خواه جاه و ریاست و خواه تنگ و ناموس فاعرض عن من تولی عن ذکر انفس قاطع است هر چه از دنیا است بلا که

نموده است و چون این غیبت و ذمبول از خلق متضمن حضور و شعور بحالقی است لعلی و تقدس آن  
حضور و شعور را به ماه اشارت فرموده این مقام بیان می طلبد گوش پوش باید شنید که در جسد روح است  
و مری قالب قلب قوی جدی کسب از قوت و حاتی است و حواس قالبی متفاد از نورانیته قلبی پس  
ناچار در وقت توجه قلب روح بجای قدس خداوندی جلالت که لازم طریق جذب است در ابتدا اهل  
که او ان نقص است فتوری در دیر حید و تربیت قالب به میاید که سبب تعطل حس و ذمبول از شعور میگردد  
بسته قوی و جوارح میرساند و بی اختیار بر زمین میخوابد و این حالت اشخاج اهل شیخ محمد الدین بن العربی  
قدس سرور فتوحات مکیه تعبیر بسامع روحی فرموده است و سماعی که برقص و حرکت دوریت از اسراع  
گفته و مبالغه منع آن نموده پس محقق شد که این غیبت صورتی متضمن حضور معنوی است و این ذمبول  
جسدی شتم بر شعور روحی که تعبیر از ان به ماه مناسب است بر سر اصل سخن بوم باید دانست که پوشیدن  
روی ماه ابرسیاه کنایت از ظهور صفات بشریه است که متبایان را با ستارگان حضور رو آگاهی  
میرساند و این ستارگان متوسط احوال است چه متوسطان را این ستارگانیت هر چند بی استارنیت  
تواند بود که بهمین معنی گفته باشد که چون نیم شبی خند دیگر پاره ماه از ابرویون و اثر قدم آن دو جوان در  
بازایستم چه در حالت لب که او ان حضور رو آگاهی است راه روشن می گردد و قطع مسافت  
بشتر نموده می آید چون صبح رسید یعنی آن غیبت و ذمبول زایل شد و آن حضور رو آگاهی  
قوت گرفت با توجه خلق جمع گشت و کنایت ازین حضور و طلبوع آفتاب کرده است که عمارت  
از وجود بشریت است که درین وقت برومی ظاهر ساخته اند که درین طریق ترکیه نفس بعد از تصفیه  
مطلب است و چون آن دو ترکمان قوت جذب داشتند و استیلا و محبت لاجرم مرد و ارباب  
بر بالای کوه بشریت نهادند و یک ساعت بران بالا شدند بخومی از فاشون گشتند و حسین مصاب  
چون آن قوت جذب داشت به محنت تمام بالای آن برآمد آن هم برکت متابعت آن دو ترکمان  
میرشد و الاسریش بر میداشتند لشکر گاه عبارت از مرتبه اعیان ثابت است که جامع  
تغنیات حقائق امکانی است و تعین علمی و جوی که خنیمای بی نهایت کنایه از ان تغنیات  
است و در ان میان خیمه عظیم اشارت تعین علمی و جوی است لعلی و تقدس که کلن را خیمه  
سلطانی گفته و چون حسین قصاب شنیده که آن خیمه سلطانی است خیال کرده که مطلب

نفس متفاد از نورانیته قلبی پس ناچار در وقت توجه قلب روح بجای قدس خداوندی جلالت که لازم طریق جذب است در ابتدا اهل که او ان نقص است فتوری در دیر حید و تربیت قالب به میاید که سبب تعطل حس و ذمبول از شعور میگردد بسته قوی و جوارح میرساند و بی اختیار بر زمین میخوابد و این حالت اشخاج اهل شیخ محمد الدین بن العربی قدس سرور فتوحات مکیه تعبیر بسامع روحی فرموده است و سماعی که برقص و حرکت دوریت از اسراع گفته و مبالغه منع آن نموده پس محقق شد که این غیبت صورتی متضمن حضور معنوی است و این ذمبول جسدی شتم بر شعور روحی که تعبیر از ان به ماه مناسب است بر سر اصل سخن بوم باید دانست که پوشیدن روی ماه ابرسیاه کنایت از ظهور صفات بشریه است که متبایان را با ستارگان حضور رو آگاهی میرساند و این ستارگان متوسط احوال است چه متوسطان را این ستارگانیت هر چند بی استارنیت تواند بود که بهمین معنی گفته باشد که چون نیم شبی خند دیگر پاره ماه از ابرویون و اثر قدم آن دو جوان در بازایستم چه در حالت لب که او ان حضور رو آگاهی است راه روشن می گردد و قطع مسافت بشتر نموده می آید چون صبح رسید یعنی آن غیبت و ذمبول زایل شد و آن حضور رو آگاهی قوت گرفت با توجه خلق جمع گشت و کنایت ازین حضور و طلبوع آفتاب کرده است که عمارت از وجود بشریت است که درین وقت برومی ظاهر ساخته اند که درین طریق ترکیه نفس بعد از تصفیه مطلب است و چون آن دو ترکمان قوت جذب داشتند و استیلا و محبت لاجرم مرد و ارباب بر بالای کوه بشریت نهادند و یک ساعت بران بالا شدند بخومی از فاشون گشتند و حسین مصاب چون آن قوت جذب داشت به محنت تمام بالای آن برآمد آن هم برکت متابعت آن دو ترکمان میرشد و الاسریش بر میداشتند لشکر گاه عبارت از مرتبه اعیان ثابت است که جامع تغنیات حقائق امکانی است و تعین علمی و جوی که خنیمای بی نهایت کنایه از ان تغنیات است و در ان میان خیمه عظیم اشارت تعین علمی و جوی است لعلی و تقدس که کلن را خیمه سلطانی گفته و چون حسین قصاب شنیده که آن خیمه سلطانی است خیال کرده که مطلب



که مشتمل بر پنج گره و چون مجرب و مشتق کفایت یابی کرد و تعلق بجهنم و صحبت داشت بنا بر آن قصد بیخ انوس  
 مشار الیه داده شد و السلام مکتوب دوم صدم بلا سبکی صفهانی صدر یافته در حل عبارت لغات  
 که انغلاق داشت و طلب شرح او نموده بود و الحمد لله رب العالمین و الصلوٰه و السلام علی سید المرسلین  
 و علی آله الطاهرین اجمیع عبارت لغات کنفی الحمله افلاقی داشت فرموده بودند که آنرا شرح  
 باید کرد و بنا بر آن این چند کلمه جرات نمود مخدوم اکرم اعیان القضاة سهرانی میگوید در بیان حال جماعه  
 که بے راهبری راه ناسلوک رفتند بعضی از ایشان را مغلوبی در پناه خود نگاه داشت و سستی سایرین  
 سر ایشان شد و هر که با تمیز بود سرش بر داشتند مراد از راه ناسلوک و الله سبحانه اعلم طرق سلوک است  
 و طی مقامات عشره مشهوره تربیت و تفصیل و درین طریق ترکیب نفس متقدم است بر تصفیه قلب و  
 انابت شرط هدایت است و راه ناسلوک عبارت از طریق جذب و محبت است و تقدیم  
 تصفیه است بر ترکیب و راه احتیاط است که مشروط با نابت نیست و این طریق طریق محبوبان  
 و مراد است بجلات طریق اول که طریق محبین است و راه مریدین بعضی از ایشان کثرت جذب داشتند  
 و استیلا و محبت که مغلوبی و سستی عبارت از انست از شر شیاطین آفاقی و انفسی محفوظ ماندند  
 و از اغواء اضلال ایشان مصون بر چند راه میزد اشتند افضل ایزدی جل سلطان منمونی  
 فرموده ایشان را المطلوب حقیقی رسانید و هر که از ایشان با تمیز بود یعنی قوت جذب داشتند  
 و استیلا و محبت در حق وی معفو و بود چون راه میزد اشتند اعداء دین او را از راه برزد و پاکش ساختند  
 و بموت ابدی گرفتارش گردانیدند و از جمله مغلوبان آن دو ترکان بودند که حسین قصاب بر مرز و  
 اشارت از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راه میرفتیم ناگاه دو ترکان از میان کن کاروان  
 بیرون شدند و راه ناسلوک را در پیش گرفتند الی آخر المقصود را همیکه کاروان عظیم بآن راه  
 میرفتند راه سلوک است که به قطع مقامات عشره مشهوره به تربیت و تفصیل صورت بندد  
 چه اکثر مشایخ علی الخصوص از متقدمین همین طریق بقاصد خود رسیده اند و راه ناسلوک  
 که آن دو ترکان اختیار کردند حسین قصاب با ایشان در آن راه متابعت نمود و طریق  
 جذب و محبت است که نزدیک تر است بوصول آن ناسلوک معهود و مقدمه این طریق التذاذ  
 و آرام است که سبب غیبت است از حسن و باعث ذہول است از شعور و کمالات از کمال باشد

امیر علی و مریدان  
 سلطان سال حقیقی  
 کیمیا ربی را  
 ناسلوک رفتند  
 بعضی از ایشان را  
 مغلوبی در پناه  
 خود نگاه داشت  
 و سستی سایرین  
 سر ایشان شد  
 و هر که با تمیز  
 بود سرش بر داشتند  
 مراد از راه ناسلوک  
 و الله سبحانه اعلم  
 طرق سلوک است  
 و طی مقامات عشره  
 مشهوره تربیت و  
 تفصیل و درین طریق  
 ترکیب نفس متقدم  
 است بر تصفیه قلب  
 و انابت شرط هدایت  
 است و راه ناسلوک  
 عبارت از طریق جذب  
 و محبت است و تقدیم  
 تصفیه است بر ترکیب  
 و راه احتیاط است  
 که مشروط با نابت  
 نیست و این طریق  
 طریق محبوبان  
 و مراد است بجلات  
 طریق اول که طریق  
 محبین است و راه  
 مریدین بعضی از  
 ایشان کثرت جذب  
 داشتند و استیلا  
 و محبت که مغلوبی  
 و سستی عبارت از  
 انست از شر شیاطین  
 آفاقی و انفسی  
 محفوظ ماندند  
 و از اغواء اضلال  
 ایشان مصون بر  
 چند راه میزد  
 اشتند افضل ایزدی  
 جل سلطان منمونی  
 فرموده ایشان را  
 المطلوب حقیقی  
 رسانید و هر که  
 از ایشان با تمیز  
 بود یعنی قوت جذب  
 داشتند و استیلا  
 و محبت در حق وی  
 معفو و بود چون  
 راه میزد اشتند  
 اعداء دین او را  
 از راه برزد و پاکش  
 ساختند و بموت ابدی  
 گرفتارش گردانیدند  
 و از جمله مغلوبان  
 آن دو ترکان بودند  
 که حسین قصاب  
 بر مرز و اشارت  
 از ایشان حکایت  
 کرد که با کاروان  
 عظیم در راه  
 میرفتیم ناگاه  
 دو ترکان از میان  
 کن کاروان بیرون  
 شدند و راه  
 ناسلوک را در پیش  
 گرفتند الی آخر  
 المقصود را همیکه  
 کاروان عظیم بآن  
 راه میرفتند  
 راه سلوک است  
 که به قطع مقامات  
 عشره مشهوره به  
 تربیت و تفصیل  
 صورت بندد چه  
 اکثر مشایخ علی  
 الخصوص از متقدمین  
 همین طریق بقاصد  
 خود رسیده اند  
 و راه ناسلوک  
 که آن دو ترکان  
 اختیار کردند  
 حسین قصاب با  
 ایشان در آن راه  
 متابعت نمود و  
 طریق جذب و  
 محبت است که  
 نزدیک تر است  
 بوصول آن  
 ناسلوک معهود  
 و مقدمه این  
 طریق التذاذ  
 و آرام است  
 که سبب غیبت  
 است از حسن  
 و باعث ذہول  
 است از شعور  
 و کمالات از  
 کمال باشد

و حضرت خواجہ علاء الدین عطار قدس سرہ کہ خلیفہ نخستین ایشان است در معنی بیت میخواندید  
 اگر شکستی دل و زبان را ز قتل جانرا همه بکشادی؛ شبثا اللہ سبحانہ علی طریقہ ہولاء الاکابر و اسلام  
 مکتوب و و صد و یکم بکوچک بیگ حصار می صدور یافته در استفسار او الحمد للہ و سلام  
 علی عباده الذین اصطفیٰ جناب بکوچک بیگ حصار می پرسیدند کہ شخصی میگوید کہ علوم تمام  
 در دوسہ حرف مندرج است این سخن را باور میتوان کرد یا نہ در جواب گفتہ شد کہ ظاہر آن  
 شخص از روی علم و سماع و مطالعہ کتب گفتہ باشد کہ از کبار متقدمین اشغال این سخنان نمیزدہ  
 اند حضرت امیر کرم اللہ تعالیٰ وجہہ فرمودہ اند کہ جمیع علوم در بار بسلہ مندرج است بلکہ در نقطہ آن  
 و اگر آن شخص درین سخن دعویٰ کشف میکند پس امر او از دو حال خالی نیست اگر گوید برین منکشف  
 ساختہ اند کہ تمام علوم در دوسہ حرف مندرج است عام تر از آنکہ آن دوسہ حرف را مخصوص  
 علوم او کرده باشند یا نہ احتمال صدق دارد و اگر گوید کہ تمام علوم را در ضمن دوسہ حرف برین  
 منکشف گردانیدہ اند در صفحہ آن دوسہ حرف تمام علوم را مطالعہ میکنیم پس مدعی کذاب است  
 از و باور نباید کرد و اسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفیٰ علیہ و علی آلہ الصلوٰات  
 و التسلیمات اتہا و اکملہا مکتوب و و صد و دوم بمیرزا فتح اللہ حکیم صدور یافته در تاسف از  
 حال جماعہ کہ خود را در سلک ارادہ این اکابر داخل ساختہ اند و بموجب قطع این بزرگواران  
 نمودہ شبثا اللہ سبحانہ و ایاکم علی الطریقہ المستقیمۃ المرصیۃ المصطفویۃ علی صاحبہا الصلوٰۃ و السلام  
 و التیمۃ روزی سخنی از غیرت مشایخ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم مذکور میشد و بہر آن آشنا  
 مذکور شد کہ حال آن جماعہ چه خواہد شد کہ خود را در سلک ارادہ این اکابر داخل ساختہ اند و  
 یادہ ضمن اینہا خود را در آورده اند و ایشانان قبول فرمودہ و در ثانی الحال بے جهت و بموجب  
 قطع این بزرگواران نمودہ اند و لظن و تخمین تشبہت اذیال دیگران گشتہ درین ضمن نام شما و نام  
 قاضی سنام مذکور شدہ بود و آن ند کردہ معلوم نیست کہ یک لمحہ کشیدہ باشد و آنہم مبتنی بر تقریب  
 بودہ بعد از آن خدا نکند جلسانہ کہ فقیری آزار سلمانی را خواستہ باشد یا در دل کینہ نگاہداشتہ خاطر  
 شریف آن را بگذر جمع باشد معلوم شما شدہ باشد کہ طریق باطرق و دعوت اسمائیت اکابر این طریقت  
 استہلاک درمای این اسما اختیار فرمودہ اند از ابتدا توجہ ایشان باحدیت صرف است از اسم و صف

رسیده خواست که از مرکب سکر وستی که قطع ازین راه بی مد آن مرکب میسر نیست فرو داید که  
 به وصول مطلوب بیا ساید پای راست که عبارت از روح است چه درین راه اصلوک بپای  
 قلب و روح میروند نه بپای علم و عمل که آن بر راه اصلوک مناسبت دارد و اول ازوستی که فرود  
 می آید همان روح است و ثانیاً قلب که بپای چپ معبر از انشت از کتاب بیرون آورده بود که الهام  
 بگوشش رسیده که سلطان در خمیه نیست و الحق که چنین است حسین قصاب چون قوت جذب نداشت  
 باز که بشارت ازوستی فرو داند و آن در کان چون جذب قوی داشتند و غلبه محبت با مثال این  
 بی شراب گول نشدند و مردوار بالا گذشتند حسین قصاب اگر بر ارسال انتظار بکشد سلطان را  
 هرگز در خمیه نخواهد یافت که او تقالی و راد انوار است قوله برشته است و بشکار شده یعنی بر مجالی  
 و مظاهر جمیل برشته است و بصید و لهامی عشاق شده و این آواز و این معنی باز نازده فهم و درایت  
 حسین قصاب بود که بطریق تنزل با وی سخن کرده اند و الا آنجا که اوست تقالی و نقص  
 بر شستن و بشکار شدن معنی ندارد و بصیت لا و هو زان سرای روزی بی باز گشتند و جیب و  
 کسبه تنی و این عبارت را معنی دیگر نیز بخاطر فائز میرسد که مناسب مقام نفوذ و کبرائی است  
 هر چند این معنی نیز شایان جناب قدس آنحضرت نیست جل سلطان اما از معانی دیگر اولی قسب است  
 و این معنی انیت که بر وحدت که یقین اول است و فوق مرتبه واحدیت برشته است و چون  
 در مرتبه وحدت اضحلال و استهلاک تعینات علمی و معنی است بشکار که سبب هلاک محوش و طیو است  
 مناسب آن مقام دانسته بشکار شده فرموده شیخ محمد معشوق طوسی و امیر علی عیوبه بشکار گاه  
 سلطان رسیدند و صید او گشتند اما معشوق طوسی اقدم و اقرب است و حسین قصاب با امید  
 برگشتن سلطان در خمیه بپای واحدیت ماند و الله سبحانه اعلم بحقیقه المراد وافیة من الصواب  
 و السلام و محذوما اکابر طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار همین راه اصلوک را اختیار کرده  
 اند و آن راه نامعهود و طریقه این بزرگواران راه معهود گشته است و عالم عالم را ازین راه بتوجه  
 تصرف بطلب می رسانند این طریق را وصول لازم است اگر مراعات کدوب پیرفته انموده آید چه  
 درین طریق پیرو جوان در حصول برابر اند و نسل و صبیان مساوی بلکه موتی نیز ازین دولت امیدوار اند  
 حضرت خواجہ نقشبندیه قدس سره فرموده اند که از حق سبحانه و تعالی خواسته ام که التبتة موصل باشد

که مجلس ایشان از شقاوت محفوظ است در حدیث نبوی است علیه من الصلوات اتما ومن اتحات اکملها که  
 خدای تعالی را فرشتگانند و رای کتبه اعمال در راهها و سرگزرها طلب اهل ذکر میکنند تا آنکه یا بنده این  
 طائفه را که در ذکر اند و یکدیگرند کنند که بشاید بسوی حاجت خویش پس اگر دیگر ایشان را با جمعه خویش  
 و از بسیاری تا آسمان رسند پس خداوند تعالی که دانای است بحال بندگان از ملائکه هر چند چون دید  
 بندگان را فرشتگان گویند اکی حمد و ثنای تو میکنند و ترا به بزرگی یاد میکنند و ترا از جمله محبوب و  
 تقصان تبرئ می نمودند خداوند تعالی میفرماید ایشان مرادیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر بنیند  
 چگونه باشند گویند بیشتر تجوید و تکبیر گویند خداوند تعالی فرماید ایشان از من چه می طلبیدند گویند  
 بیشتر مطلبند خداوند تعالی فرماید ایشان بیشتر را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر به بنیند  
 چگونه باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر حرص آن نمایند ملائکه گویند یا رب آن طائفه اند و در رخ  
 می ترسیند و متوهمانه میکنند حق سبحانه و تعالی فرماید ایشان در رخ را دیده اند گویند ندیده اند فرمان  
 آید که اگر به بنیند چگونه باشند گویند اگر به بنیند بیشتر تعوذ نمایند و راه فرار از ان بیشتر اختیار کنند  
 خداوند تعالی فرشتگان را فرماید شمار آگاه گرفتیم ایشان را همه پیامریدیم ملائکه گویند یا رب در ان  
 مجلس ذکر آن فلان از برای ذکر نیامده بود حاجت دنیاوی داشت برای آن آمده بود حق  
 سبحانه فرماید ایشان جلسانند معنی جلسان من اند بکم انما مجلس من ذکر نه همیش ایشان بدخبت  
 نباشد پس ازین حدیث و از حدیث سابق که المراسع من احب لازم می آید که محبان این طائفه  
 باشند و هر که با ایشان است بدخبت نباشد متبنا الله سبحانه و لیاکم علی محبة یولاء الکرام بحکم  
 البی الای و الماسخی علیه و علی آل الصلوٰت و السلیات و اتحات کما ذکره الله و کما فعل  
 من ذکره انما ظنون و آنچه از احوال خویش در مکتوب میان شیخ آید و او ظنی نموده بود و بدین قسم  
 عدالت و کم شدت طالبان را بسیار روی و در محبت بلند دارند و هر چه بدست افتد قناعت میکنند  
 پس بی رنگ است بار دل خواه دل بی ذل و قانع نشوی بزنگ ناگاه ایدل و صحبت  
 این طائفه از جمله ضروریات است حق سبحانه و تعالی در صحبت ایشان اندازد سه گردستان  
 گرد اگر کم میرسد بوی رسد و گر چه بوسه هم نباشد رویت ایشان پس است و بهمان طریق که از  
 حضرت قبله گاهی معنی خواجۀ عبدالباقی قدس سره اند کرده باشند اسم مبارک اشترای معنی چونی

جزوات نخواهند تعالی و تقدس لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان ممدوح گشته است ع  
 قیاس کن زنگستان من بهار مراد الحال چون آن مذاکره توسط تعلیمای متعدد و هیئت دیگر پیدا کرده و  
 شایان آن گشته که از آن جانب توهمات دیگر ناشی گردد از برای دفع آن باین چند کلام اقدام نمود از  
 آشنائی شما هیچ نمی افزاید و از عدم آشنائی هیچ نقیصی راه نمی یابد لمحوط و منظور خیر اندیشی شما بود اما اگر  
 بالفرض اشتباه نظر مثل مشهور است تعین دانند که این فقیر ضرر شما نخواسته و نخواهد خواست انشاء الله تعالی  
 سخنی بود از روی غیرت که در دیشان را پیاپی تقریب گفته بود بخاطر بار ندهند دیگر شخصی که خود را در حضرت  
 صدیق رضی الله تعالی عنه افضل دانند اما از دو حال خالی نیست زندقه محض است یا جاهل صرف  
 این فقیر پیش ازین چند سال مکتوبی که بجناب شما نوشته بود در بیان فرقه ناجیه که اهل سنت و جماعت اند  
 محب است که بعد از مطالعه آن این قسم سخنان را تجویز نمایند کسی که حضرت امیر را افضل از حضرت  
 صدیق گوید از جرگه اهل سنت می برآید کلیت که خود را افضل دانند و مقرر این طائفه است اگر سالکی  
 خود را از مسلک کرکین بهتر داند از کمالات این بزرگواران محروم است اجماع سلف بر فضیلت حضرت  
 صدیق بر جمیع بشر بعد از انبیا علیهم الصلوات و التسلیات منعقد گشته است احمق باشد که توهم خرق این  
 اجماع نماید این فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است که وحشی قاتل حضرت حمزه که کیر تبه صحبت خیر البشر  
 علیه و علی آله الصلوة و السلام رسیده از او پس قرنی که خیر التابعین است بهتر است پس در حق این  
 طور شخصی آن قسم سخنان نخل نمودن از عقل دور اندیش دور است عبارتیکه مردم این توهم را از آنجا پیدا  
 کرده اند باید دید و بحقیقت معامله و رسید مجرّد تقلید را باب حسد نمودن چه مناسب است با آنکه شایع  
 در غلبه سکر چیزهاست نامناسب گفته اند شیخ بسطام میگوید لوای ارض من لولای محمد از آنجا بی فضیلت  
 نتوان برد که من زندقه است و در عبارت فقیر عاشق و کلاکه این قسم کلام چیز مذکور شده  
 باشد و السلام مکتوب و و صد و سوم بلا حسینی صدور یافته در تحریر بر محبت این طائفه  
 علیه و در بیان آنکه مجلس ایشان از تفاوت محفوظ است و ایناسب ذلک احسن الله تعالی  
 احوالکم و اصلاح سمانه اعمالکم و اما لکم مکتوب شریف چون منی بر محبت فخر بود برسدن آن فرحت  
 فرادان وی و اوجی سمانه و تعالی محبت این طائفه علیه را روز بروز زیاده گرداند و نیازمندی  
 نسبت بایشان مریای روزگار سازد بکم المزمع من احب محبان ایشان بایشانند و ایشانند

وخذ لان فی آرد و غیر از حسرت و ندامت نمی نگار و باید که بعد از تجلی و تیرین بانیان احکام شرعیہ عملاً و اعتقاداً  
 بروفق آرای علماء اہل سنت و جماعت شکر اللہ تعالیٰ سیم باطن خود را بزرگتر از کسی جل سلطانہ معصوم و ازندوبی  
 کہ در طریقہ علیہ و اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم اخذ کرده اند تکرار فرمایند کہ در طریق این بزرگواران  
 اندراج نہایت در بدایت است و نسبت ایشان فوق نسبتها است کوتہ اندیشان سخن را با و در اندام مایہ مقصود  
 ترغیب و تشویق و دوستان است مخالفان خارج از بحث اندہ ہر کس افسانہ بخواند افسانہ است نہ دانگ  
 دیدش نقد خود مردانہ است نہ بالجملہ فلاح اخروی را مریوط بذکر کثیر داشتہ اند کہ میروا ذکر و اللہ کثر بعلمکم  
 تغلجون - شاہد این معنی است پس ذکر کثیر باید قرار داد و ہر چہ منافی این دولت است از آوازشن باید دقت  
 علق رجسکاری نیست ماعلی الرسول الا لبلاغ سہ ذکر گو ذکر تا ترجیحان است نہ پاکبازی و ز ذکر  
 رحمانست نہ الا بذکر اللہ طمئن القلب نفس قاطع است المسؤل من اللہ سبحانہ التوفیق علی ذلک التبات  
 والاستقامۃ علیہ فانہ ملاک الامر و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعتہ المصطفیٰ علیہ وآلہ الصلوٰۃ  
 و التسلیمات التمام و اکملہا جامعہ فرجی کہ در اوقات نیک مکرر پوشیدہ است مرسل داشتہ خواهند پوشید  
 عواقب جمیع امور بخیر باد بجز تہ النبی و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوٰۃ و السلام مکتوب و وصود و ہفتم  
 بمرزا حسام الدین احمد صدور یافتہ در بیان آنکہ قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است  
 و در بیان آنکہ وجد حال را تا بمیزان شریع نسجند بہ نیم جہیل نمیگردانند الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین  
 اصطفیٰ مدتی است اخبار سلامتی جناب شہاد حضرت مخدوم زاد ہا فرزند میانی جمال الدین  
 حسین و سائر اعزہ و خدمت عقبہ علیہ و علی الخصوص میان شیخ اللہ داد و میان شیخ اکبر و یا  
 نرسیدہ مانع آن غیر از نسیان و در افتاد ہا نخواہد بود و آری قرب ابدان را در قرب  
 قلوب تاثیر عظیم است لهذا سچ ولی بمرتبہ صحابہ نرسد و قرنی بان رفعت شان کہ بشرف  
 صحبت خیر البشر علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیمات نرسیدہ بمرتبہ ادنی صحابی نرسد شخصی از  
 عبد اللہ بن المبارک رضی اللہ عنہ پرسیدہ ایما افضل معاویہ ام عمر بن عبدالعزیز در جواب  
 فرمود العبار الذی دخل الف فرس معاویہ مع رسول صلعم خیر بن عمر بن عبدالعزیز کذا مرہ احوال  
 و اوضاع اینخود مدع لواحق و توابع مقدون بعافیت است اللہ الحمد و المنة علی ذلک علی علی  
 جمیع النعماء و الآلاء و علی الخصوص علی نعمۃ الاسلام و متابعتہ سید الانام علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ

و چگونگی بعد از توبه با لکویه بقلب گزراوند یعنی حاضر و ناظر تصور نکنند هیچ صفت لموظف اندازند همین اسم مبارک را بعد از توبه نیکو بپواره در دل حاضر دارند بعضی امور ضروریه منوط بحضور و صحبت است اگر ملاقات میرشدند که خواهد شد تا زمان ملاقات احوال مجوده نویسان باشند که مطالعه آنها باعث توبه غائبانه میگردد و السلام مکتوب و وصد و چهارم بمر محمد نعمان بخشی صدور یافت در بیان آنکه از تعرضات اهل خسران محنت نکشند و بکاریکه در پیش دارند مشغول باشند و در محبت و ستان و حصول ترقیات ایشان خدمت میرنعمان از نعمان پریشان ارباب حسرتان محنت نکشند کل لعل علی شاکسته لائق آنکه بکافات و مجازات متعرض نشوند و دینی را فروغی نیست باعث کسادت بازار آنها کلمات متافیه آنها خواهد بود من لم یحجل الله له نوراً فما له من نور شغلی که در پیش دارند در همان گوشند و از غیر آن خبر پوشند قل الله ثم در چشم فی خود ضمیم لیجون اخوی خواهم محمد صادق بوقت رسیدن عشره اعتکاف با اتفاق بجا آورند و بفتوحات و ارادات مجوده مشرف گشتند و الحمد سبحانه که اوقات سازد و ستان نیز مقرون بحبیب است و ترقیات پی در پی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مکتوب و وصد و ستم بخواجه محمد اثرش کابلی صدور یافته فی بیان ان متابعت صاحب الشریعته علیه و علی آله الصلوٰه و السلام و التیمه ملاک الامر شرفکم الله سبحانه بحال المتابعه المصطفویه علی صاحبها الصلوٰه و السلام و التیمه فانه ملاک الامر و فیه الصدقین و مله سوی ذلک فادبام باطله و خیالات فاسده نبجانه الله سبحانه و ایاکم عناده و السلام علی من تبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیات و اما مکتوب صد و ششم ملا عبدالمعز سمرقندی صدور یافته در مذمت دنیا و نکویش بگرفتاری به نعمات آن اللهم بنیاقبل ان بنیانا الموت بمرته سید المرسلین علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیات انما و انضلمنا معاضه لطیفه و ملا طفه شریفه که ناظر دین خیر دور افتاده نموده بودند بوصول آن تیج و سرور گردید جزاکم الله سبحانه عنایه جزا اے برادر آدمی را دور دنیا از برای طعامهای خرب و لذیذ و لباسهای فریب و نفس نیارده اند و از برای تنعم و لهو و لعب نیافریده معقود از خلقت اودل و انگسار و غر و افتقار اوست که حقیقت بندگی است اما آن انگسار و افتقار که شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰه و السلام و التیمه بآن اذن فرموده چه بیاختات مجاهدات اهل باطن که موافقت بشریعت عز اندارد و بخرسارت



و غیر از غایب حاصل نه کریمه إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ شاید با معنی است و چون این بزرگواران از مراتب عروج نزول میفرمایند و الوار بالا را خود گرفته فردی آیند درین اسماء علی تفاوت مراتبها که مشابست با خبا رطبۃ ایشان دارند اقامت میفرمایند و توطن مینمایند لهذا اگر کسی ایشانرا بعد از استقرار جوید در همان اسمایا بد پس بلند استعداد که متوجه حضرت ذاتست تعالی و تقدس ناچار در وقت عروج بآن اسماء خواهد رسید و از آنجا بفق خواهد گذشت الاما شاء الله تعالی چون آن سالک را از بالا فرو آید و با سیکه مقبلا تعیین وجودی اوست نزول نماید آن اسم البته پایان تر از ان اسمی که مقامات انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات خواهد بود و تفاوت مقامات اینجا ظاهر خواهد شد که مناط فضیلت است هر که مقام او بلند است افضل است و اما سالک باز با سم خود نگرود و اسم خود را پایان تر از ان اسمی نیابد فضیلت آن بزرگواران را به طریق ذوق و حال نتواند دریافت به تقلید ایشان را افضل میگوید و به تعیین سابق حکم با ولایت آنها میکنند اما وجدان او که مذهب حکم اوست در نیوقت اتجا و تضرع و عجز و نیاز بحضرت حق سبحانه در کار است تا آنچه حقیقت کار است ظاهر گردد و در این مقام منزله اقدام سالکان است این جواب را بشانی واضح گردانیم از باب معقول گفته اند که دغان مرکب از اجزای ارضی و اجزاء آسمانی است و فتنیکه دغان صعود نماید اجزاء ارضی بمصاحبت اجزای آسمانی بالا خواهند رفت و بمحصل قمر قاسم عروج خواهند نمود گفته اند اگر دغان قوی باشد عروج او تا کره نارتحق می شود درین صعود اجزاء ارضی بمقامات اجزاء آبی و اجزاء هوایی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از آنجا عروج نموده بالا خواهند رفت در نیصورت نمیتوان گفت که رتبه اجزاء ارضی بلندتر است از رتبه اجزاء هوایی چه آن تفوق باعتبار قاسم بوده است نه باعتبار ذات و بعد از وصول به کره نارتحق چون آن اجزاء ارضی بهبوط نمایند و مبرکز طبعی خود برسد هر آئینه مقام اینها فرد تر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در مانحن فیه عروج آن سالک از ان مقامات باعتبار قاسم است که آن قاسم افراط از حرارت محبت است و قوت جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات این جواب که گفته شد مناسب حال منتی است اما در ابتدا اگر این توهم پیدا شود خود را در مقامات اکابر یابد و جهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و خال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میرسد خیال میکنند که بحقیقت آن مقامات رسیدند فرق

والسلام فانه ملاک الامر ومدار النجاة ومناط الفوز بالسعادات الدنیویة والاخریة ثبتنا الله سبحانه وایاکم  
 علی ذلک بجزمتہ سید المرسلین علیہ وعلی آله الصلوٰۃ التمام واکملہا مع کار انست غیر ان بہر بیج  
 از تربات صوفیہ چہ میکشاید و از احوال ایشان چہ می افزاید آنجا و جد حال را تا بجز ان شرع نشنیده نیم  
 بتیل نمیزند و کشف و الہامات را تا بر محک کتاب و سنت نزنند بہ نیم جوی نمی پسندند مقصود و سلوک  
 طریق صوفیہ حصول از ویاد یقین است بمقدمات شرعیہ کہ حقیقت ایمان است و نیز حصول سیر است  
 در ذات الاحکام فقیہانہ امر دیگر و رای آن چہ روتہ موعود با آخرت است در دنیا البتہ واقع نیست و شہادت  
 و تجلیاتی کہ صوفیہ بآن خرسند آرام نظرال است و تسلی بشبہ و مثال او تعالی در او الورا است عجائب  
 کار و بار است اگر حقیقت شہادت و تجلیات ایشان را کما ہی گفته شود خوف آن دارد کہ قوری در  
 طلب متبدیان این راہ پیدا شود و قصوری در شوق ایشان افتد و از ان نیز می ترسد کہ اگر نگوید

با وجود علم تجویز التباس باطل بحث کرده باشد یا دلیل المتحیرین و لنی بجزمتہ من جملتہ رحمۃ للعالمین  
 علیہ وعلی آله الصلوٰۃ و التسلیمات گاہ گاہ اگر از کیفیات احوال اہللام فرمایند موجب از ویاد محبت

است والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعتہ الصطفیٰ علیہ وعلی آله الصلوٰۃ و التیمات و

التسلیمات افضلہا و اکملہا مکتوب و و صد و ہشتم بحضرت مخدوم زاده امنی میان محمد صادق  
 سلمہ الله سبحانه علی مفارق الحبین صد در یافتہ در جواب سوالی کہ نموده بودند کہ سالک این  
 طریق گاہ است کہ خود در مقامات انبیای یا بد علیہم التسلیمات و الصلوٰۃ بلکہ در بعضی اوقات  
 می بیند کہ از ان مقام نیز بالا رفته است سرانیمنی چیست فرزند می پرسیدہ بود کہ سالک  
 این طریق در مقامات عروج گاہ است کہ خود در مقامات انبیاء علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات التمام  
 و اکملہا می یابد بلکہ در بعضی اوقات میداند کہ از ان مقام نیز بفرق رفته است سرانیمنی چیست حال  
 آنکہ مقرر است و مجمع علیہ کہ فضل انبیا راست علیہم الصلوٰۃ و التیمات اولیا ہر چہ میانہ و تجلیات  
 ولایت میرسد بتابعیت ایشان میرسد جوابش آنست کہ آن مقامات انبیاء علیہم الصلوٰۃ و التیمات  
 نہایت مقامات عروج ایشان نیست بلکہ عروج این بزرگواران بمراتب از ان مقامات بالا  
 رفته است چہ آن مقامات عبارت از اسماء اکسمیت جل سلطانہ کہ مبادی تعینات ایشان است  
 و وسائل فیوض از حضرت ذات تعالی و تقدس چہ حضرت ذات ربی توسط اسماء بعالم بیچ مناسبتی نیست

اگر چه مجرد اعتبار است نیز رضای آن میکند که فوق آن معنی زائد دیگر باشد مناسب آن شان که مبدء وجود  
اعتباری او گرد پس این اسم را از آن مرتبه نصیبی حاصل شده و در فوق آن معنی زائد نیز این احتمال جاری  
است اما قوت بشری از ضبط آن عاجز است این فقیر کم بضاعت یک مرتبه دیگر را هم گردانید است  
اما در فوق آن مرتبه غیر از استلزام و ضحلال نصیب ندارد و فوق کل ذی علم علم شمع بنیاد را باب  
الغیر نعیمها: وللعاشق المسکین ما یخرج به تفاضل اقدام اهل الله با اعتبار طے اخیر تابی است  
علی تفاوت الاستعداد و تقابلیات والواصلون الی الاسم قلیلون من الاولیاء فان اکثرهم  
واصلون الی ظل من ظلال ذلک الاسم بعد ان عرجوا من المراتب الامکانیه باسرها بطریق السلوک  
والسیر التفصیل و قد توهم الوصول الی ذلک الاسم فی طریق المجذبه الصرته ایضا لکنه غیر معتبر ولا یعتمد  
والذین عرجوا من ذلک الاسم و قطعوا مراتبه السعفا و قد قلت او کثرت فلول اقل لیل منم بر سر اصل سخن  
رویم و گوئیم که حقیقت شخص چنانکه تعیین و جوی را گویند تعیین مکانی او را نیز گویند چون این مقدمات  
معلوم شد گوئیم که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله الصلوات و التحیات در رنگ کافه انام مرکب از عالم  
خلق و عالم امر است و اسم الهی جل شانہ که رب عالم خلق اوست شان العلم است و آنکه ترتیب عالم  
امر او میفرماید آن معنی است که مبدء وجود اعتباری آن شان است کما حقیقت محمدی عبارت از شان  
العلم است و حقیقت احمدی کنایه از آن معنی که مبدء آن شان است و حقیقت کعبه سجانی بهمان معنی  
است و بنوی که پیش از خلق حضرت آدم علی بنیاد علیه الصلوٰۃ و السلام آن سرور را حاصل بوده و از آن  
مرتبه جبر داده و گفته گشت بنیاد آدم بن الماء و الطین باعتبار حقیقت احمدی بوده است که بعالم امر تعلق  
دارد و همین اعتبار حضرت عیسی علی بنیاد علیه الصلوٰۃ و السلام که کلمه الله بوده اند و بعالم امر بیشتر مناسبت  
داشته بشارت قدوم آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیات باسم احمد داده و فرموده و منبر را  
بر رسول یاتی من بعدی اسمه احمد و بنوی که بنشاء عنصری تعلق دارد و باعتبار حقیقت محمدیت بلکه  
باعتبار حقیقتین است و رب او در غیر مرتبه آن شان و مبدء آن شان لهذا دعوت اخیر مرتبه اتم است از  
دعوت مرتبه سابق چه در آن مرتبه دعوت او مخصوص بعالم امر بوده است و ترتیب او مقصود بر روحانیان  
و درین مرتبه دعوت او شامل خلق و امر است و ترتیب او شامل بر اجساد و ارواح فایت مافی الباب درین  
نشاء بنشاء عنصری او را علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام غالب ساخته بودند بر نشاء ملکی او تا مناسبت

در میان ظلال حقائق نیت اند کرد و همچنین شبه و مثال اکابر را چون در ظلال مقامات ایشان یا بند خیال میکنند که شرک است یا کابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین است بلکه اینجا اشتباه ظل شیئی است به نفس شیئی اللهم انما حقائق الاشياء کما هی و جنباً عن الاشتغال بالملاهی بجمعه سید الاولین و الاخرین علیه و علی آله الصلوات و التسلیات التمام و اکملها مکتوب و و صد و نهم بمیر محمد نغان بخشی صدور یافته در حل بعضی از عبارات منطوق رساله مبدا و معاد که پرسیده بودند و بعضی از عبارات دیگر که تقریب مسطور گشته در جواب مکتوب او که مشتمل است بر بعضی ضروریات این راه الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین سیادت پناهی اخوی اعز می میر محمد نغان بحسبیت باشند احوال اینچنین مستوجب حمد است در وقت و دواعی در سرای فرخ شما اخوی خواجه محمد اشرف معنی العبارة که در رساله مبدا و معاد واقع شده پرسیده بودند چون وقت مساعدت نکرد موقوف مانده بود الحال بنحاطر رسید که در حل آن عبارت چیزی نوشته شود که موجب تشفی احباب گردد و عبارات آن رساله اینست که بعد از هزار و چند سال از زمان رحلت آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام زمانی نمی آید که حقیقت محمدی از مقام خود عروج فرماید و بمقام حقیقت کعبه متحد گردد و این زمان حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد و منظر ذات احد جل سلطانه گردد و هر دو اسم مبارک بمسبی تحقق شود و مقام سابق حقیقت محمدی خالی ماند تا زمانی که حضرت عیسیٰ علی نبیا و علیه الصلوة و السلام نزول فرماید و عمل شریعت محمدی نماید علیهم الصلوات و التیمات در آن وقت حقیقت عیسوی از مقام خود عروج فرموده بمقام حقیقت محمدی که خالی مانده بود استقرار کند باید دانست که حقیقت شخصی عبارت از تعیین و جو بے است که تعیین مکانی آن شخص ظل آن تعیین است و آن تعیین و جو بے اسمیت از اسماء الکی جل سلطانه کا علیم و القدر و المرید و المتکلم و المتأله و آن اسم الکی جل سلطانه رب آن شخص است و مبدا فیوض وجودی و توابع وجودی او و این اسم را نسبت بجهت ذات تعالی شانه مراتب شتی است و در مرتبه شان صفت که وجود آن زائد است بر وجودات این اسم اطلاق بیاید و در مرتبه شان که زیادتی آن بر ذات مجرد اعتبار است نیز این اسم صادق می آید و فرق در میان صفت و شان در مکتوب که در بیان سلوک و جذبه نوشته شده به تفصیل ذکر یافته است اگر خفائی باشد بآن رساله رجوع نمایند و شک نیست که حصول شان

وعلیم الصلوة والسلام اولیاء است او که بطور آئین هر چند اقل باشند اکل بود تا تقویت این شریعت  
بر وجه اتم نمایند حضرت مهدی خاتم الرسل علیه وعلیم الصلوة والسلام از قدم مبارک او بشارت فرمود  
اند بعد از هزار سال بوجود خواهند آمد و حضرت عیسیٰ علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام خود نیز بعد از  
هزار سال نزول خواهند فرمود با جمله کمالات اولیاء این طبقه شبیه بکمالات اصحاب کرام است هر چند  
بعد از انبیاء فضل مرا صاحب کرام راست علیم السلام اما جاس آن داده که از کمال قنایه یکی را بر  
دیگری فضل نتوان داد و از اینجا تواند که آن سرور فرموده علیه وعلی آل الصلوة والسلام لایدری  
اولم خیرام آخرهم نفرو ملاوری اولم خیرام آخرهم بطلسه بحال کل من الفریقین لهذا قال  
خیر القرون قرنی اما چون از کمال مشابعت جایی تردد بود فرمود لایدری اگر پرسند که آن  
سرور علیه وعلی آل الصلوة والسلام بعد از قرن اصحاب قرن تابعین را خیر ساخته است  
و بعد از قرن تابعین قرن تبع تابعین را پس خیریت این دو قرن نیز برین طبقه قیقتن باشد  
پس نشان این طبقه در کمالات با صاحب کرام چه بود در جواب گویم تواند بود که خیریت آن قرن  
برین طبقه باعتبار کثرت ظهور اولیاء الله باشد و قلت و چه داهل بدعت و مذرت ارباب فسق و  
معصیت و هو لانیانی کون بعض الانرا دمن اولیاء الله فی هذه الطبقة خیر من اولیاء ذنوب القرون  
مخفرة المهدی شلاله فیض روح القدس اربازد فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میساکردند  
اما قرن اصحاب از جمیع وجه خیر است آنجا سخن کردن از فضولی است سابقان سابقانند در  
جنت نعیم متربان ایشانند اتفاق کوه ذهب دیگران بعد شعر ایشان نرسد و الله یحق بر حمت من  
ایشاء باید دانست که از بیان سابق واضح گشت معنی آن عبارت که در رساله مبدا و معاد فوق  
این مذکور مسطور گشته است که حقیقت کعبه ربانی مسجد حقیقت محمدی گشت چه حقیقت کعبه ربانی  
بعینا حقیقت احمدی است که حقیقت محمدی فی الحقیقت ظل اوست پس ناجایر مسجد حقیقت  
محمدی باشد اگر سوال کنند که کعبه بطواف اولیاء است اومی آید و از ایشان برکات می جوید پس  
حقیقت او را تقدم باشد بر حقیقت محمدی انمعنی چگونه جائز باشد در جواب گویم که حقیقت محمدی  
نهایت مقامات نزول محمد است از اوج تنزیه و تقدیس و حقیقت کعبه نهایت مقامات عروج  
کعبه است مرتبه اول در عروج حقیقت محمدی بر مرتبه تنزیه حقیقت کعبه است و نهایت عروجات

که سبب افاده و استقاده است بیشتر پیدا شود و بخلاف آنکه جانب بشریت در ایشان غالب است حضرت  
حق سبحانه تعالی حبیب خود را اصلی اند علیه و علی آله وسلم با که وجه امر میفرماید باظهار بشریت خود که ما قال سبحان  
و تعالی قل انما انا بشر مثلكم لوی الی اتیان لفظ مثلکم از برای تاکید بشریت است و بعد از ارتحال از نشاء  
غضری جانب روحانیه او علیه الصلوٰۃ و السلام غالب آمد و مناسبت بشریت رو نبض آورد و نورانیت  
و دعوت تفاوت پیدا کرد و بعضی از اصحاب کرام فرموده اند که هنوز از دفن آن سرور علیه وعلیم الصلوٰۃ  
و السلام فارغ نشده بودیم که درد لهای خود تفاوت یافتیم بلی ایمان شهودی بایمان عینی مبدل  
گشت و معامله از آغوش بگوش کشید و از دیدن بشنیدن آمد و از زمان رحلت او علیه و علی آله  
الصلوٰۃ و السلام چون هزار سال گذشت که مدت مدید است و از منته مطاوله جانب روحانیت  
بر نیجه غالب آمد که جانب بشریت را اتمام متلون بلون خود ساخت که عالم خلق منفع بعالم امر گردانید  
پس ناچار آنچه از عالم خلق او علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام رجوع بحقیقت خود نموده بود یعنی  
حقیقت محمدی عروج فرموده لمحق بحقیقت احمدی گشت و حقیقت محمدی با حقیقت احمدی متحد شد  
مراد از حقیقت احمدی و حقیقت محمدی در نیجا تعین امکانی خلق و امر است علیه و علی آله الصلوٰۃ  
و السلام نه تعین و جوبی که تعین امکانی او ظل آنست چه عروج تعین و جوبی را معنی نیست و متحد گشتن  
بآن تعین معقول نه چون حضرت عیسیٰ علی نبیا و علیه الصلوٰۃ و السلام نزول خواهد فرمود و متابعت شریعت  
خاتم الرسل علیها الصلوٰۃ و السلام خواهد نمود و از مقام خود عروج فرموده بتبعیت بمقام حقیقت محمدی خواهد  
رسید و تقویت دین او علیها الصلوٰۃ و السلام و التیات خواهد نمود و از اینجا است که نقل میکند از شراعی ما تقدم  
که بعد از هزار سال از ارتحال پیغمبر ان اولوا العزم از انبیا و کرام و رسل عظام معبوث میشدند که  
تقویت شریعت آن پیغمبر ان فرمایند و اعلا کلمه او نمایند و چون دوره دعوت شریعت او تمام  
میشد پیغمبر اولوا العزم دیگر معبوث می گشت و تجدید شریعت خود میفرمود و چون شریعت  
خاتم الرسل علیه وعلیم الصلوٰۃ و السلام از نسخ و تبدیل محفوظ است طمانت او را حکم  
انبیا داده کار تقویت شریعت و تأیید ملت را بایشان تفویض فرموده مع ذلک یک پیغمبر  
اولی العزم را تابع او ساخته و در یک شریعت او نموده است قال الله سبحانه و تعالی انما نحن  
من انما ذکر و انما له لحاظ فلون بدانند که بعد از هزار سال بعد از ارتحال خاتم الرسل علیه

ایشان را سرمایه ببرد و چون خیرند محبت ایشان خیرند بجز مته من افتخر بالفقر و آثره علی النفا و علی آله  
الصلوات و التسلیمات التما و اکملها از روی کرم و مرقوم فرموده بودند که حقیقت معامله آن حکایت چیست که در  
نفحات مذکور است از مرید شیخ ابن السکینه قدس سره که روزی در آب و حله بتقریب غسل غوطه زده بود  
و سر از آب نیل برآورده بمهر درآمد و آنجا که خدا شد و فرزندان بهر ساینده و تا هفت سال در مصراعات  
ورزید اتفاقاً روزی بتقریب غسل در آب نیل غوطه زده بود و سر از آب و حله برآورد و دید که در کنار حله  
همه جامهای اود که در اول بر کنار حله گذاشته بود بحال خود است جامها را پوشیده بنانه درآمد البلیه اود  
گفت طعامی که از برای مهمانان فرموده بودی طیار است الی آخر القصه مخدوما که ما اشکال این  
حکایت نه از آن رهگذر است که در کیاست کارسین چگونگی میسر شود چه این قسم معامله بسیار بوقوع  
آمده است حضرت رسالت خاتمت علیه و علی آله الصلوٰة والسلام و انقته در شب معراج بعد از  
طی معارج عروج و قطع منازل و حصول که بالوف بنین میسر شود چون بوثاق خود رجوع فرمودند  
و دیدند که هنوز حرارت بستر خواب زایل نشده است و حرکت آب که در ابرق برای طهارت جدا کرده  
بودند تسکین نیافته و حبش بهمانست که در نفحات بعد از نقل این حکایت مذکور است که از قبیل سبط  
زمان است بلکه اشکال آن حکایت ازین رهگذر است که در بغداد آن یک باشد و در مهران آن  
امتداد هفت سال پیدا کند مثلاً اهل بغداد در آن زمان در سال سه صد و شصت باشند از تاریخ هجری  
و اهل مصر در آن وقت در سال سه صد و شصت و هفت عقل و نقل تجویز این نمی نمایند این معامله است  
بیک شخص یا دو شخص مجوز است اما نسبت به بلاد مختلفه و امکانه متعدده محال آنچه بنحاطر کلیل این حیر  
میگذرد آنست که این حکایت نه از عالم قیظ است بلکه از قبیل روایات و اوقات است که مستمع روایات و  
مشبه گشته است و نوم به قیظ التباس یافته این قسم اشتباه بسیار واقع میشود بلکه از منظر آن اشتباه است  
در خواب دیده است و در خواب به پیر خود گفته و فرزندان را آورده و حکایتیکه بعد ازین حکایت از شیخ محی الدین  
بن العربی قدس سره نقل میکنند نیز ازین قبیل است و الله سبحانه اعلم بتجلیق الاسرار کلمات نوشته بودند  
که شرح این عبارت باید نوشت که مری جسد روح است و مری قالب قلب مخدوما و مادی این  
هر دو عبارت واحد است و آن تربت عالم خلق انسان استوار عالم امر او و چون لفظ جسد مقرون بلفظ  
روح در اطلاقات بسیار واقع میشود و مناسب لفظ در بیان قالب و قلب بوده هر کدام را التماس

شرح عبارت که مری جسد روح است و مری قالب قلب



اور اخیر از حق سبحانه اطلاع ندارد و چون اولیاء اکمل است اور از عروجات آن سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ  
 و السلام نصیب تمام است اگر چه کعبه از برکات این بزرگواران در یوزه نماید چه عجیب است زمین زاده  
 بر آسمان تاخته به زمین و زمان را پس انداخته به عبارت دیگر از ان رساله که در مقام واقع شده بود نیز حل شد  
 و آن عبارت نیست که صورت کعبه همچنانکه مسجد و صور اشیا است حقیقت کعبه نیز مسجد و حقائق آن اشیا است  
 بعد از مقدمات سابق معلوم شده است که حقائق اشیا عبارت از اسمای الهیت جل سلطان که مبادی  
 فیوض وجودی و توالیع وجود ایشان است حقیقت کعبه فوق آن اسماء است پس هر آینه حقیقت کعبه  
 متبوع حقائق اشیا باشد آری اگر اکمل اولیاء را سیر بالا بر حقیقت کعبه واقع شود و الوار بالا اگر تفرقه بمراتب حقائق خود  
 که کعبه با جابر طبعی اشیا است در مراتب عروج فرو آید کعبه از برکات ایشان توقع خواهد نمود که ما سابقاً  
 و الاضیاء در رساله مبدأ اتمعاد چند فقره نوشته است در بیان فضیلت انبیاء الوالو الغرم صلوات الله تعالی و  
 تسلیما علیه معنی فضیلت ایشان را از بعض دیگر و چون بنیای آن بر کشف و الهام است که طنی است  
 از ان نوشتن و تفرقه نمودن در فصل آدم و مستغفر است به در ان باب سخن جز بایل قطعی جایز نیست  
 استغفر الله و التوب الی الله من جمع ما که الله قوالاً و فعلاً در مکتوب خود نوشته بودند که در سرای فرخ  
 پرسیده بودم که تعلیم طریقت مطالب آنرا نیست بمن مرضی است یا نه تو در جواب گفته بودی که به خاطر  
 فقیر نمائده است که انفی مطلق کرده باشد بلکه گفته بود که مشروط بشهر الطست مطلقاً مرضی نیست و الحال  
 هم همین طور میدانند باید که در رعایت شرائط نیک احتیاط نمایند مبادا مسا که کنند تا با ستیخارها یقین نشود  
 که باید گفت نگوید و اغوی مولانا یا محمد قدیم را نیز همین معنی دلالت نمایند و تا که بگویند که در تعلیم طریقت  
 مشرت نمایند مقصود و کان این کردن نیست مرضی حق را سبحانه باید ملاحظه نمود خبر شرط است دیگر از تشریدان  
 خود نگه نموده بودند که از وضع خود باید کرد که بآن جماعت برین زنگانی میکنند که البته عاقبت آن از آن است  
 گفته اند که پیر باید که در نظر مدخود را تحمل نایند آنکه در اختلاف بکشاید و صاحبانه سلوک کند و بحرف و حکایت  
 بهنگامه را گرم دارد و السلام مکتوب و صدق و صمیم بل شکلی اصفهانی صد دریافت در حل عبارت نعمت  
 که پرسیده بود و در ذکر بعضی از انصاری فروری که مسکه نموده بود و در اسله شریفیه و ملاطفه لطیفه که از  
 روی شفقت و مهربانی تا نزد این حقیر قلیل البضاعت فرموده بودند بمطالعه آن مشرف گشته به تبع  
 و مستر و گردید سلامت باشند و سلامت بروند و تا باشند بر محبت خدای باشند و چون بروند محبت

و باینده اندازد او یقین بهم رسیده چون سلوک طریق صوفیه میر شود آن استدلال و کشف شود مبدل میگردد و دو یقین اکمل حاصل میشود علی هذا القیاس سایر الاعتقادات و ایضا مقصود تحصیل سیر است در ادای احکام ختمیه و از اله عسکه که از امارگی نفس میگذرد و یقین این فقر است که طریق صوفیه فی الحقیقت خادم شریعیه است نه امری مباین از شریعت و این یعنی را در کتب و رسائل خود تحقیق نموده است و از برای حصول این غرض اعتبار طریق علیه نقشبندیه در میان سایر طرق اولیٰ و انساب است چه این بزرگواران از تمام متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از آن احوال هیچ ندارند خرسند اند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دارند آن احوال را می پسندند حضرت خواجه احراز قدس الله سره فرموده اند که اگر احوال و مواجید را بما بدیند و حقیقت ما را با اعتقاد اهل سنت و جماعت نتواند جز خرابی هیچ نمی دانیم و اگر اعتقاد اهل سنت و جماعت را بدیند از احوال هیچ ندیند غم نداریم و ایضا درین طریق آن در ارج نهایت در بدایت است پس در اول قدم آن میایند که دیگران در نهایت یا بند اگر فرق است با جمال و تفصیل است و شمول و عدم شمول همین نسبت بعینا نسبت اصحاب کرام است علیم الرضوان چه در اول صحبت خیر البشر علیه و آله الصلوات و التسلیمات آن یافته اند که اولیاد امت را معلوم نیست که در نهایت میر شود از اینجا است که اولیس قرنی قدس سره که خیر التابعین است بمرتبه وحشی قاتل حضرت حمزه علیه الرضوان که یکبار بصحبت خیر البشر علیه و آله الصلوة والسلام رسیده نزد زیراک فضل صحبت فوق جمیع فضائل و کمالات است چه ایمان ایشان شهودی است و دیگران از اهرگز آیند و ملت میر نشده مصرح شنیده که بودماند دیده به لفظ اتفاق بدفعیر ایشان بهتر از اتفاق کوه و هب دیگران آمد و جمیع اصحاب درین فضیلت برابر اند پس همسر را بزرگ باید داشت و به نیکی یاد باید کرد زیرا که صحابه همه عدول اند و در روایت و تبلیغ احکام همه برابر روایت یک بر روایت دیگر فرقی نیست حالان قرآن مجید ایشان بوده اند و آیات متفرقه را با اعتماد عدالت ایشان از هر کدام و وایه هر آیه کم و بیش اخذ نموده جمع ساخته اند اگر در یکی از اصحاب کسی جرح نماید آن جرح منجر بقرآن مجید گردد چه حامل بعضی آیات تواند بود که ادب باشد و مخالفت و منازعات که در میان آن بزرگواران گذشته بر محال نیک صرف باید نمود و از هو و تعصب خود را دور باید ساخت قائل ان شاء الله سبانه و هو اعلم بحال الصحابة

خود جمع کرده تعیین عبارت اختیار افتاده است طلب نصائح رفته بود مخدوم اعطوفت آثار اشرف می آید  
 با وجود اینکه خرابی و گرفتاری و کم بضاعتی و بی حاصلی ازان باب چیزی نوسید و بصریح یا با شارت ازان  
 مقوله حرف زند لیکن ازان نیز می ترسد که اگر از قول معروف هم خود را معاف دارد و مبادا کار نخت و دناوت  
 بکشد و بخت و بخت انجمد بنا علی ذلک بنجد کلمه جرأت مینماید مخدوم مذمت بقای دنیا بسیار قلیل است و ازان قلیل  
 هم اکثر تلف شد و اقل مانده و مدت بقای آخرت مخلود و دوام است معامله خلود را به بقای چند روزه  
 هر بوط ساخته اند بعد ازان یا تنعم دائمی است یا عذاب سرمدی مخبر صادق ازان خبر داده است احتمال  
 تخلف ندارد عقل دور اندیش را کار باید فرمود مخدوم اشرف عمر در هواد هوس گذشت و بمرضی اعدا  
 خدا جل شانہ بسر آمد و از ذل عمر مانده اگر امروز آنرا هم بمرضیات حق جل سلطانہ صرف بکنیم و تلاقی  
 اشرف بار دل هم نمایم و محنت اقل را وسیله راحت نموده سازیم و کفایت سیات کثیره را بجنات قلیل  
 هم نفرمایم فردا بکدام رویش او تعالی خواهیم رفت و کدام حلیه را پیش خواهیم برد خواب خرگوش یا  
 خواب بود و پنبه غفلت در گوش تا چند آخر غشاده از بصارت خواهند برداشت و پنبه غفلت از  
 سامعه از آله خواهند نمود اما سود نخواهد برداشت و بجز حسرت و ندامت نقد و وقت نخواهد بود پیش از ورود  
 موت کار خود باید ساخت و اشوقا گویان باید مرد و آلا از درستی اعتقاد چاره نبود و از تصدیق بانچه  
 از دین معلوم شده است بطریق ضرورت و تواتر گزرد و ثانیاً علم و عمل بانچه نقد متکفل آنست نیز  
 ضرورست و ثانیاً سلوک طریق صوفیه هم در کارست نه از برای آن غرض که صورت و اشکال غیبی را  
 مشاهده نمایند و الوار و الوان را معاینه فرمایند این خود داخل لوبو لعب است صورت و الوار حسی چه  
 نقصان دارد که کسی اینها را گذشته بر یا خفیات و مجاهدات هوس صورت و الوار غیبی نماید این صورت و الوار  
 و آن صورت و الوار هر دو مخلوق حق اند سبحانه و از آیات داله بر صافیت او تعالی نور آفتاب و ماهتاب  
 که از عالم شهادت است بوجه فریت دارد بران الوار که در عالم مثال بنید اما چون این دید دائمی  
 و خواص و عوام دران شرکت دارند از نظر اعتبار ساقط ساخته هوس الوار غیبی مینمایند بے مصرع  
 آبله که رود پیش درت تیره نمایند بلکه مقصود از سلوک طریق صوفیه تحصیل از یاد یقین است  
 در معتقدات شمر عتی تا از مضیق استدلال بفضای کشف آیند و از اجمال بتفصیل گرایند مثلاً وجود  
 واجب الوجود تعالی و تقدس و وحدۃ او سبحانه اول بطریق استدلال یا تقلید معلوم شده بود

بر فرحت افزود حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات بی نهایت کرامت فرماید بمرتبه سید المرسلین علیه و علی آله  
الصلوات و التسلیمات التمام و اکملها پرسیده بودند که پیر صاحب تصرف مریدیت بعد از تصرف خود بمقامی که  
فوق از استعداد او دست تواند رسانید یا نه نمی تواند رسانید اما بان مراتب فوق که مناسب استعداد  
اوست نه بمقامی که مقابله استعداد او باشد مثلاً مریدیکه استعداد او ولایت موسوی دارد و نهایت قوت  
استعداد او تا وصول بنصف راه آن ولایت است پیر صاحب تصرف او را خود تواند با قصای درجات آن ولایت  
رسانید اما آنکه او را از ولایت موسوی بولایت محمدی آورد و درین ولایت او را ترقیات بنحدر معلوم  
الوقوع نیست و ایضا پرسیده بودند که آن کدام مرتبه است آنحضرت که لطف لطائف انسانی است  
در آن مرتبه حکم نفس اماره دارد و در دنایات و خساست شبه او پیدا میکند معلوم اخوی باد که آنحضرت هر چند  
الطف لطائف است اما داخل دایره اسکان است و بدین حدود تسم چون سالک یا از انوار اسکان  
بیرون نهد که در مراتب خوب میر فرماید و از ظلال و جوی باصول آن برسد و از تقید صفت نشان اربع  
تا چهار نامکن در نظر او خوار و بے اعتبار در آید و آنس و لطف را در دنایات و خساست برابر بنفوس  
و آنحضرت را در مقام توأمین انکار دو نوشته بودند که بواسطه یابی و اسطه از تو شنیده ایم که در وقت عبادت  
حق را سبحانه حاضر دیده عبادت کردن موجب تنزل اوست سبحانه بنده و ارباب عبادت باید که او این که او را  
سبحانه حاضر داشته عبادت کند موسی او بسبب محبت آثار این قسم مقوله معلوم نیست که ازین فقیر مبر برزده  
باشد جای دیگر دیده باشند و واقع که نوشته بودند حضرت رسول اکرم علی نبینا علیه الصلوٰۃ و السلام را در آن  
واقع دیده بسیار نیک است که اصالت دارد آب کنایه از علم است دست در آن کردن حصول  
قدرت است در علم و شاکت حضرت آدم علی نبینا علیه الصلوٰۃ و السلام در معنی مو که حصول است  
چه آنحضرت تلمیذ حضرت رحمن است و علم آدم از اسماء کلها غایبه مانی الباب مراد از علم درین واقع  
علم باطن است بلکه نوع از علم باطن که مناسبت به نسبت اهل بیت دارد علیم الرضوان و الباقی  
عند التلانی و السلام مکتوب دو صد و سی و هفتم بسیار پناهی شیخ فرید صد و ریافت در بیان  
مواعظ و نصائح و در ترغیب بر متابعت علماء اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و اجتناب از صحبت  
علماء سوء که علم را وسیله حطام دنیوی ساخته اند و بعضی از علماء سبحانه عمال الملق نجایم بمرتبه جدیم الامجد علیه و علی  
آله الصلوٰۃ و التسلیمات قال الله سبحانه و تعالی اهل جزاء الاحسان الا الاحسان نمیداند که احسان شمارا

علیم الرضوان تلک و ما طهر الله عما یدینا فلنظهر عنها السنن و مثل این مقوله از امام اهل جعفر صادق  
 نیز منقول است و السلام اولاً و آخراً مکتوب دو صد و یازدهم بملا یار محمد قدیم بخشی صدور یافته  
 در جواب سوال که کرده بود از مقوله مولوی علیه الرحمه در بیان شرائط ضروریہ مقام تکمیل و ارشاد مکتوب  
 مرغوب اخوی مولانا یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی  
 بذروه کمال و تکمیل رساناد بجز مہ النبی المختار و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوٰات و التسلیمات از مقوله مولوی  
 علیہ الرحمه پرسیده بودند کہ گفتہ اند آن نازنینی کہ در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز  
 است یا نہ بدانکہ این قسم امور درین راه بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع معاملہ تمثیلی صورتی  
 است کہ صاحب معاملہ آن صورت تمثیلی را راجع می انگار و تعالی شانہ سخن بہان ست کہ شیخ اجل  
 امام ربانی حضرت خواجہ یوسف ہمدانی فرمودہ اند تلک خیالات ربی بہا اطفال الطریقہ دیگر چون  
 نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کردہ شدہ است درین باب بعضی فوائد نوشتہ میشود بگوش  
 ہوش استماع نمودہ بعمل خوانند و آورد بدانند کہ چون طالبی بارادہ پیش شما بیاید در تعلیم  
 طریقت او تامل بسیار باید کرد و مبادا درین امر استدراج شما خواستہ باشد و خرابی  
 منظور باشد علی الخصوص کہ در آمدن مرید فرج و سروری پیدا شود باید کہ درین باب راہ انجا  
 و قضرع اختیار نمودہ استخا و ہای متعدد نمایند تا آنکہ یقین پیوند کہ طریقہ را با او باید گفت و استدراج  
 و خرابی مراد نیست زیرا کہ در نہایت حق سبحانہ تصرف کردن و وقت خود را در عقب ایشان عارت  
 نمودن بی اذن سبحانہ بجز نیست آئیہ کہ تخریج الناس من الظلمات الی النور باذن ربہم دلالت برین  
 معنی دارد عزیزے فوت کرد و خطاب آمد کہ تولی کہ زہ پوشیدہ بودی در دین من بر بندہا سے من گفت  
 بلی فرمود ہلا کلک خلقی الی قلبت بقلبک علی و اجازتیکہ بشما و دیگران کردہ شدہ است بشرط شرائط  
 است و منوط است بحصول علم برضی او تعالی ہنوز آنوقت نیامدہ است کہ اجازت مطلق کردہ  
 شود تا درود آن وقت شرائط را نیک مرے دارند خبر بشرط است و بہر نمان ہم بمعنی نوشتہ است  
 از انجا نیز معلوم خوانند نمود باجملہ سے نمایند کہ آنوقت برسد و از تنگے شرائط و ارہند و السلام  
 مکتوب دو صد و واز و ہم بمولانا محمد صدیق بخشی صدور یافت در جواب بعضی  
 اسولہ کہ پرسیدہ بود و حل واقعہ کہ دیدہ بود نوشتہ دو مکتوب مرغوب پے در پے رسید فرحت

می شمرند از برای آن فرض که در آن فرصت تنجات و لذذات فرمایند که بدار و ثبات است مع ذلک معذرت  
 محن و عقبات بلکه نادان فرصت کشت و کار فرمایند و از بیکدانه عمل خیر گریه و اندیشه بیاض عین شیار فقرات  
 بی نهایت حاصل کنند از اینجا است که اعمال صالحه چند روزه را به تنجات مخلص جزا فرموده اند و الله تعالی  
 العظیم اگر پرسند که تضاعف اجر و حسنات است و در سیات جزا مثل است پس کفار را بواسطه سیات  
 معذوره عذاب مخلص چون باشد گوئیم که مماثلته جزا در عمل را منقوض بعلم و اجابت تعالی و تقدس علم  
 ممکن از ادراک قاصر است مثلاً در قذف محضات جزا مماثل آن شهت و تازیانه فرموده و در حدسرت  
 قطع مین سارق جزا آن نموده و در حد زنا در صورت بکره بکره حد تازیانه و تعزیت عام تقدیر نمود و در صورت  
 شیخ و شتیة حکم برجم فرمود علم انچه و مقتدیرات از طوق بشر خارج است ذلک تقدیر الغیر از حکیم پس در  
 ماده کفار حق سبحانه تعالی کفر موقت را عذاب مخلص و جزا وفاق فرمود معلوم شد که جزا مماثل مکرر موقت  
 را همین عذاب مخلص و کسی که خواهد که جمیع احکام شرعی را معقول بخود سازد و بادل عقلیه برابر نماید آن  
 کس منکر طور نبوت است علیه مایستی با دشمن کردن از پیروی و سبیت زان کس که بقرآن و خبر و نبی  
 آنست جوابش که جوابش ندی به بقیة المرام رافع رقیة نقر ایمان سیخ احمد ولد از مغفرت پناهی سیخ  
 سلطان تحافیری است الطاف و احسانهای شمار که نسبت به پدر بزرگوار او بوده یا نموده بخدست علیه سبیل  
 این نقیر خود را رسانیده است و از جمله الطاف ایشان موضعی بود که در رگته اندری گرم فرموده بودند و الامر  
 عندکم بل کل من عند الله و السلام علیکم و علی آلائس من اتبع الهدی و التزم متابقة المصطفی علیه و علی آله الصلوات  
 و التسلیات مکتوب و و صد و یا نزد و هم بر زاد ارباب صدور یافته در مدت دنیا مکتوب شریف که  
 از حسن نشان استعداد فطری به نیاز تمام بفقرا و بی بضاعت ارسال داشته بودند رسید جزا کم الله سبحانه  
 عنا خیر انچه بصدقه جمیع علیه و علی آله الصلوات و التسلیات است فرزند ارباب دنیا و اصحاب غنا  
 به بلای عظیم گرفتار اند و با تبار عظیم بمانند زیرا که دنیا مغویه ضنه حق است سبحانه و مره ارترین جمیع نجاسات  
 در نظر ایشان مزین ساخته اند و فریب گردانیده در رنگ آنکه نجاستی را زارند و ده سازند و زهری  
 را شکر آلود مع ذلک عقل دور اندیش را بشناخت این دنیای متد ساخت و بر قباحات این نامرضیه  
 ولالت فرمود لندا علما فرموده اند که اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا با عقل زمانه بدهند به زاهد یا به  
 داد که از دنیا بیرغب است و آن بے رغبتی از نکال عقل اوست معذرت از کمال رحمت بیک نشان

جمیع احکام شرعی را با دلال عقلیه برابر نمودن انکار طور نبوت است

بکدام احسان مکافات نماید غیر از آنکه در اوقات نیک بدعای سلامتی دارین رطب للسان باشد الحمد لله  
 سبحانه والته که این معنی بخیر است میراست و احسان دیگر که لائق مکافات است موعظت و تذکیر است اگر در  
 معرض قبول افتد چه غنیمت است ثبات و نجابت دستگاها خلاصه موعظت و بده نصائح اخلاط و انبساط با اهل  
 تدین و ارباب تشرع است تدین و تشرع منوط بسلوک طریقه حق اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیه  
 اند در میان سایر فرق اسلامیة نجات بی متابعت این بزرگواران محالست فلاح بی اتباع آرای  
 اینا ممکنست و لائل عقلی و نقلی و کشفی بر معنی شاید است که احتمال تخلف ندارد و اگر معلوم نشود که تحقیق بیه  
 خردول از صراط مستقیم این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را سم قابل باید دانست و محالست  
 او را از هر اضی باید انگاشت طالب علمان میباید از هر فرقه که باشند بصورت دین انداختن از صحبت اینان نیز  
 از ضروریات است و این مهم فتنه و فساد که در دین پیدا شده است از شومی این جماعت است که بواسطه خطا  
 دنیوی آخرت خود را بر باد داده اند و انگ الذین استروا الفضل بالهدی فماریجت تجارتهم فاکالوا  
 مستدین ابلیس یعنی رانگشده دید که آسوده و فاسد غ اقبال نشسته است و دست را از اغوا و اضلال کوتاه  
 کرده سر از آبر سید عین گفت علماء سوء این وقت کار مرا کفایت کرده اند تکفل اغوا و اضلال گشته از طلبه  
 آنجا س مولانا زعم نیک نهاد است بشرط آنکه او را درین بپند و در اظهار حق دلیر سازند و حافظ امام نیز  
 جنون اسلام دارد که در اسلام از آن جنون چاره نبودن یومین احدکم حق یقال انه جنون معلومست  
 است که فقیر بگفتن و نوشتن در سخنرایی بر صحبت نیک تقصیر نکرده است و در مبالغه نمودن از اجتناب  
 از مصاحبت سوء خود را معاف نداشته که آنرا اصل عظیم میدانم و انقبول عندکم بل کل من عند الله فطوبی  
 لمن جعل الله سبحانه مظهر الخیر تذکر احسانها س شایرین گفت و گوی می آرد و ملاحظه تصدیق و طلال را  
 از میان برمی اندازد و اسلام مکتوب دو صد و چهاردهم بخانمان صدور یافته در بیان آنکه  
 دنیا فرعه آخرت است و در جواب آن سوال مشهور که کفار را بواسطه کفر موقت عذاب مخلد چون  
 باشد و سفارش حاجتمندی طوبی لمن جعل الله سبحانه مظهر الخیر حضرت حق سبحانه دنیا فرعه آخرت گردانند  
 بیدولت باشد کسیکه تخم را درست بخورد و بر زمین استعداد نیندازد و از یکدانه نهفت صد وانه  
 نسازد و از براس روزی که برادر از برادر گرفتار و برادر نیز از برادر گرفتار و نیکد خسارت دنیا و آخرت  
 نقد وقت است و حسرت و ندامت دارین برگفت دست و صاحب دو تان فرصت نیار غنیمت



است تا مدت‌ها بنحاطر تخلید که وجه حسبت که اولیا و اکمل این است بسیار گذشته اند اما آن قدر خوارق که از حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره ظاهر گشته است از هر چه کدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه و تعالی این معارف را ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر بلندتر واقع شده است و در جانب نزول تا مقام روح فرود آمده اند که از علم اسباب بلندتر است مناسب انقیام حکایت خواهر حسن بصری و حبیب عجمی است قدس سره ما نقول است که روزی خواهر حسن بصری بر لب دریا ایستاده بودند و انتظار کشتی میبردند که از بگذرند و درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده ای گفت انتظار کشتی میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی هست شما یقین ندارید خواهر حسن گفت تو علم نداری حبیب بے امانت کشتی از آب گذشت و خواهر در انتظار کشتی ایستاده ماند حسن بصری چون کمال اسباب فرود آمده بود با او توسط اسباب معامله میفرمودند و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بودند بی توسط اسباب با وزندگان میگردند اما افضل حسن راست که صاحب علم است و عین یقین را بعلم یقین جمع ساخته است و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الامر قدرت را در پس حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی صاحب سکر است یقینی بفاعل حقیقی دارد و بی آنکه اسباب را مدخلی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که توسط اسباب بحسب واقع کائن است اما معامله تکمیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق است زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازل تر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت در میان مرشد و مستر شد و کار است که متوط به نزول بدانند که اغلب آنست که هر چند بالا رود پایان تر فرود آید لذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوٰه و السلام و التحیة از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایان تر فرود آمد از اینجا است که دعوت او اتم گشت و به کافرانام مرسل شد چه بواسطه نهایت نزول مناسبت بهم پیدا کرده و راه افاده تمام تر گشته و بسیار است که از متوسطان این راه آنقدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتهیان غیر مرجع میسر نشود زیرا که متوسطان بیشتر مناسبت دارند مبتدیان خبر مرجع از اینجا است که شیخ الاسلام هر وی قدس سره گفته اگر خرقانی و محمد قصاب بجای بودند می من شمارا بوی فرستادی نه بخرقانی که دمی شمارا سودمندتر بود از خرقانی یعنی خرقانی منتی بود مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی منتی غیر مرجع نه منتی مطلقا که عدم افاده تمام در حق او غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منتی تر بود از همه حال آنکه افاده او

عقل کفایت نمود شاهد دیگر از نقل نیز بآن ضم فرموده و بزبان رسل علیهم الصلوات و التحیات که رحمت عالمیانند بر حقیقت آن متلح کاسد اطلاع بخشید و از محبت و گرفتاری بآن قبه مکار منع بلیغ فرموده با وجود این دو شاهد عدل هم اگر کسی بطمع شکرموهموم زهر بخورد و بامید ز تحویل نجاست اختیار کند سفته محض است و بلبید با طمع بلکه فی الحقیقت منکر اخبار رسل است علیهم الصلوات و التحیات حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرت سودمندش نخواهد گشت و نتیجه آن غیر از عصمت و اموال و نیوای چیز دیگر نخواهد بود و امر و زنبه غفلت از گوش باید برداشت که فردا غیر از حسرت و ندامت سرمایه نخواهد ماند خبر شرط است بیت همه اندرز من بتوانیست بگوید که تو طفلی و خانه رنگین است و السلام مکتوب و و صد و شانزدهم بزرگوار حسام الدین احمد صدور یافته در بیان سرکثرت ظهور خوارق از بعضی اولیاء و قلت ظهور از بعضی دیگر و در بیان ائمت مقام تکمیل و ارشاد و ماینا سبب ذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين اجمعین بخاطر فائز میرسد که چون در میان اجاب بعد صوری حائل گشته است و ملاقات ظاهر غفاری مغرب شده اگر احياناً بعضی از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب مینماید بنا علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیزی مینویسد امید است که بملال نکشد مخدوم چون محبت ولایت در میان است و نظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخنی خیزند کور میسازد و استماع خواهند فرمود ولایت عبارت از فنا و بقا است که خوارق و کشف از لوازم آنست قلت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او اتم بود بلکه بسیار است که خوارق کمتر ظاهر شود ولایت اکمل بود و مدار کثرت ظهور خوارق بود و چیز است در وقت عروج بلندتر رفتن و در وقت نزول کمتر فرو آمدن بلکه اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول است از جانب عروج بهر کیف که باشد زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرو می آید و وجود اشیا را مربوط با سباب میابد و فعل سبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده است یا نزول کرده با سباب نرسیده و نظر او بر فعل سبب الاسباب است و پس زیرا که اسباب تمام از نظر او بر فعل سبب الاسباب مرتفع گشته است لازم حق سبحانه تعالی به مقتضای ظن با هر کدام علحده معامله میفرماید و کار اسباب بین را با سباب می اندازد و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بمتوسط اسباب میامی سازد و حدیث قدسی از ائمه اربعین بعدی بی شائبه می

میشود و خلاف آن بظهوری آید مثلاً خبر کردند که فلانی بعد از یکماه خواب مرویاز سفر بوطین مراجعت خواهد نمود  
 اتفاقاً بعد از یکماه ازین دو چیز بچکدام بوقوع نیامد در جواب گوئیم که حصول آن بکثوف و بخرعنه مشروط بر شرط  
 بوده است که صاحب کشف در آنوقت به تفصیل آن شرائط اطلاع نیافته و حکم کرده بحصول آن شیء مطلقاً  
 یا آنکه گوئیم حکمی از احکام لوح محفوظ بر عاری فی ظاهر شده که آن حکم فی نفسه قابل محو و اثبات است از  
 قبیل قضاء معلق اما آن عارف را از تعلیق و قابلیت محودی خبر نه در صورت اگر مقتضای حکم خود حکم کند  
 ناچار احتمال تخلف خواهد داشت منقول است که روزی حضرت جبرئیل علی بنیاد علیه الصلوٰۃ والسلام  
 پیش حضرت پیغمبر علیه السلام و آله الصلوٰۃ والسلام آمده اخبار کرد در حق شخصی که این جوان فردا علی الصبح خوابد و حضرت پیغمبر  
 علیه السلام و آله الصلوٰۃ والسلام بر حال جوان رحم آمد پرسیدند که از دنیا چه آرزو داری گفت دو چیز  
 منگوه بگرد حلوا فرمودند تا هر دو همیا ساختند آن جوان شب بالیه خود در خلوت خانه نشسته بود و  
 طبق حلوا در پیش اتفاقاً سائل محتاج بر در آمده اظهار احتیاج نمود این جوان طبق حلوا را در دست  
 برداشته بآن فقیر داد چون صبح شد حضرت پیغمبر علیه السلام و آله الصلوٰۃ والسلام از اخبار خبر  
 فوت آن جوان بردند چون دیر شد فرمودند که خبر بیارید که آن جوان چه حال دارد خبر آوردند که  
 خوش و خرم است تیر مانند درین اثنا حضرت جبرئیل علی بنیاد علیه الصلوٰۃ والسلام آمده گفت  
 که تصدق حلوا دفع بلائی آن جوان نمود زیر بستر او مار کلانی یا قند که مرده و در درون آن مار  
 حلوا کوفته اند که از بسیاری حلوا جان داده است و این فقیر این نقل را نمی پسندد و تجویز خطا بر  
 جبرئیل امین نمی نماید که حامل وحی قطعی اوست و احتمال خطا بر حامل وحی تجویز نمودن مستبعد  
 می داند مگر آنکه گوئیم که عصمت و امانت و عدم احتمال خطای او مخصوص بوحی است که به تبلیغ است  
 از قبل حق سبحانه درین خبر از قسم وحی نیست بلکه اخبار است از علمی و مستفاد از لوح محفوظ است که  
 محل محو و اثبات است پس خطا درین خبر محال پیدا شد بخلاف وحی که مجرب تبلیغ است فاقرقا  
 کالفرق بین الشاهد و الاخبار فان الاول معتبر فی الشرع لا الثانی بدان ارشدیم باشد تعالی  
 سبحانه که تقضای هر دو قسم است قضاء معلق و قضاء مبرم در قضاء معلق احتمال تغییر و تبدیل است  
 و در قضاء مبرم تغییر و تبدیل را محال نیست بقال الله سبحانه و تعالی یا تبدل القول لدی این  
 در قضای مبرم است و در قضای معلق میفرماید یوحی الله ایشاء و ثبت و عنده ام الکتاب

از همه زیاده تر بود پس مدار زیادی افاده و کمتر آن رجوع و بهبوط آید نه بر آنها و عدم آنها اتحاد قیقه  
 است باید دانست که همچنانکه در حصول نفس ولایت مروی را علم ولایت خود شرط نیست چنانکه شهید  
 است علم بوجود خوارق خود هم شرط نیست بلکه بسیار است که مردم از وی خوارق نقل کنند و او را از ان  
 خوارق اصلا اطلاع نه و او لیا که صاحب علم و کشف اند جاز هست که بر بعضی از خوارق خود اطلاع  
 پیدا کنند بلکه صور شالیه ایشان را در آنکه متعده ظاهر سازند و در مسافات بعیده کارهای عجیبه و غریبه  
 از ان صور نظور آرند که صاحب آن صور را از آنها اصلا اطلاع نیست مصرع از ما دشما بهانه  
 بر ساخته اند نه حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند که عزیز می گفت عجب کار و بار است  
 مردم از اطراف و جانب می آیند بعضی میگویند که ترا در یک مظهر دیده ام و در موسم حج حاضر بوده ای و  
 باتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که ترا در بغداد دیده بودیم و اطهار آشنائی مینمایند و من هرگز از  
 خانه خود نبرآمده ام و هرگز این قسم مردم را ندیده ام چه حتمی است که بر من میکنند الله سبحانه اعلم بحقائق الامور  
 کما زیاده برین اطباء است اگر تعطش ایشان را معلوم ساخت زودتر و بیشتر خواهد نوشت ان شاء الله  
 تعالی مکتوب و صد و هفتادم بملاطاف هر بخشی صدور یافت در بیان آن که نسبت باطن  
 هر چند بحالات و حیرت کشنده زیاتر است و در بیان آنکه سبب چیست که در بعضی از کشف اولیاء  
 الله غلط واقع میشود و خلاف آن ظاهر میگردد و فرق در میان قضاء معلق و قضاء مبرم و حکم هر کدام  
 اینها و در بیان آنکه آنچه قطعی است و شایان اعتماد کتاب و سنت است و در بیان آنکه احادیث  
 تعلیم طریقت بعضی مخلصان را علامت کمال و تکمیل نیست و مایعلق بذلک + الحمد لله رب العالمین  
 و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی آله الطاهرين اجمعین مدققت که از احوال و اوضاع  
 خود اطلاع نداده اند بهر حال استقامت مطلوب است سعی نمایند که سر موی خلاف شریعت  
 اعتقاد و عملاً بوقوع نیاید و محافظت نسبت باطن خود از اهم مقام است و هر چند بجانب  
 کشف زیاتر بود و چندان که بجانب حیرت انجامد بهتر باشد که کشف الهی و ظهورات اسمانی در آنها  
 راه است بعد از وصول اینها همه کوتاهی میکنند و غیر از جهالت و عدم یافت مطلوب دیگر نمی مانند  
 از کشف کونی چه نویسد که آنجا مجال خطا بسیار است و مظنه غلط غالب جود و عدم آنرا مساوی باید  
 دانست اگر پرسند سبب چیست که در بعضی از کشف کونی که از اولیاء الله صادر میگردد و غلط واقع

و مصروف انظار است محمول بر تاویل و تعبیر ایستقام از جمله غلاط کشفیه است با جمله آنچه قطعی است و شایان اعتماد  
 کتاب و سنت است که بوج قطعی ثابت شده است و به نزول ملک مقرر گشته و اجماع علماء و اجتهد مجتهدین نیز  
 راجع باین دو اصل است و ماورای این چهار اصل شرعی هر چه باشد اگر موافق است باین اصول  
 مقبول و الا فلا اگر چه از علوم معارف صوفیه باشد و از الهام ایشان بود آنجا و بعد و حال را تا باین ان شریع  
 نسخند به نیم جو نیمخیزند و کثوف و الهام را تا بحد کتاب سنت نزنند به نیم جلیل نمی پسندند مقصود از سلوک طریق  
 صوفیه حصول از دیاد یقین است بحقیقت متقدات شرعی که حقیقت ایمان است و حصول سیر است  
 و داداء احکام شرعی نه امری دیگر و رای آن چه رویت موعود با خرت است در دنیا واقع نیست و  
 مشاهدات و تجلیات که صوفیه بآن خرسند اند آرام بظلال است و تسلی به شبه و شال او تعالی و راه  
 الوری است می ترسم که اگر حقیقت این مشاهدات و تجلیات را کمای بی گلویم فتوری در طلب متبدر بیان  
 این راه اقتد و قصوری در شوق ایشان پیدا آید و از ان سیر سم که اگر نگوییم با وجود علم تجویر التباس  
 حق باطل کرده باشم بضرورت اینقدر اظهار نیایم که مشاهدات و تجلیات این راه را بر یک تجلی و  
 شود کوه موسی کلیم الله علی بنیاد علیه الصلوة والسلام باید زد اگر درست نیاید ناچار بظلال و شبه  
 و شال باید برد البته درست نخواهد آمد چه دک و فک مقصود است و در دنیا از ان چاره نبود اگر بر  
 باطن تجلی شود و اگر بر ظاهر دک و فک البته باید خاتم الانبیاء علیهم الصلوات و التسلیات ازین همه  
 سیر است او را در دنیا رویت میسر شد و سر موی از جان رفت و اکمل تابعان او را که ازین مقام  
 نصیب دارند گفته اند بی پرده نطلی از ظلال نخواهد بود صاحب سبلی فمدیانه هرگاه کلیم الله را از  
 مشاهده این حال بی آنکه تجلی شود صفت در گرفت دیگران چه باشند دیگر بدانند که مقصود از اجازت بعضی  
 از مخلصان آن بود که درین طور گرداب ضلالت جمعی را براه حق جل و علا رهنمونی نمایند و خود هم  
 باتفاق آن طالبان مشغولی کنند و ترقیات نمایند این سر رشته را نگاهاشته سعی نمایند که بقای خود  
 را بر باد داده کوشش کنند که مستر شدند نیز باین دولت مشرف شوند نه آنکه این اجازت در توهم  
 کمال و تکمیل اندازد و از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الا البلاغ و السلام مکتوب دوصد  
 و هجروهم بملاذ و دصدور یافته در بیان رعایت پر طریقت مکتوب شریف اخوی اغری مولانا  
 داود رسید موجب سبوت گشت حضرت حق سبحانه تعالی ظاهر و باطن ابرضیات خود تجلی مقررین دارد

حضرت قبله گاهی ام قدس سره میفرمودند که حضرت سید محی الدین جبلانی قدس سره در بعضی از رسائل خود نوشته اند که در قضا و مبرم هیچ کس را مجال نیست که تبدیل بدو مگر مرا که اگر خواهم انجام بدهم تصرف کنم و ازین سخن تعجب بسیار میگرداند و استعجاب میفرمودند و این نقل مدتها در خزینة ذہن این فقیه بود تا آنکه حضرت سبحانه تعالی باین دولت عظمی مشرف ساخت روزی در صدود دفع بلیه بودم که به بعضی از دوستان نامزد شده بود و در الوقت التجا و تضرع و نیاز و خشوع تمام داشتم ظاهر شد که در لوح محفوظ قضا و این امر معلق بامری نیست و مشروط بشرطی نه یک گونه یا س و نا امید ی دست داده و سخن حضرت سید محی الدین قدس سره باید آمد مره ثانیة باز لم یج و تضرع گشت و راه عجز و نیاز پیش گرفته متوجه شده بجهنم فصل و کرم ظاهر ساختند که قضا و معلق بر دو گونه است قضائی است که تعلیق او را در لوح محفوظ ظاهر ساخته اند و ملائکه را بران اطلاع داده و قضای که تعلیق او نزد خداست جل شانہ و بس در لوح محفوظ صورت قضا و مبرم دارد این قسم اخیر از قضا معلق نیز احتمال تبدیل دارد در رنگ قسم اول از آنجا معلوم شد که سخن سید مصروف باین قسم اخیر است که صورت قضا و مبرم دار در قضا که بحقیقت مبرم است که تصرف و تبدیل در آن محال است عقلاً و شرعاً کما لا یخفی و الحق که کم کسی را بحقیقت آن قضا و اطلاع است فکیف که در آنجا تصرف نماید و بلیه که متوجه آمد و ست شده بود در آن قسم اخیر یافت و معلوم شد که حضرت حق سبحانه تعالی دفع آن بلیه فرموده و الحمد لله سبحانه علی ذلک حمد اکثر اطمینان مبارک علیه لما یحب ربنا و یرضی و الصلوة و السلام و التحية علی سید الاولین و الآخیرین خاتم الانبیاء و المرسلین الذی ارسله رحمة للعالمین و علی آله و اصحابه و علی جمیع اخوانه من البینین و الصدیقین و انشد ار و الصالحین و الملائمة المقربین اجمعین اللهم اجعلنا من محبهم و متابعی آثارهم ببرکة هؤلاء الکبراء و یرحم الله عبد اقال آمینا بر سر اصل سخن رویم و گوئیم و در بعضی اوقات خطائی که در بعضی علوم الهامی واقع میشود سبب آنست که بعضی از مقدمات مسلم که نزد صاحب الهام ثابت است و در نفس امر کاذب با علوم الهامی فدا میشود و به خشتی که صاحب الهام نمی تواند تمیز نمود بلکه مجموع علوم را الهامی انکار و پس ناچار در مجروح خطا واقع شود بسبب خطا در بعضی اجزاء آن و ایضا گاه هست که در کثوف و واقعات اموری را می بند و خیال میکند که محمول بر ظاهر است و مقصود بر صورت باندازه آن خیال حکم میکند و خطا واقع میشود ندیدند که آن بود

یرید اشتدکم الیسیر ولا یریدکم العسر و کریمه یرید ان تدرک ان تخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا هر دو شا هر ان معنی  
 است مصرع خورشید نه مجرم ار کسی بنیاست پس فکر از ال این مرض لازم آمد با طباء حاذق  
 التجا آوردن فرض عین گشت ماعلی الرسول الا البلاغ و السلام مکتوب دو صد و ستم شیخ حمید نکالی  
 صد و ریافته در بیان بعضی از اغلاط صوفیه و منشا غلط آنها الحمد لله رب العالمین و السلام علی سید المرسلین  
 و علی آل و اصحابه اجمعین احوال او ضاع قفرا این بخار و زبرد موجب از و یاد شکر است همین توقع  
 را در ماده دوستان دور افتاده دارد آسمی عزیز دین راه غیب الغیب منزله اقدام سالکان بسیار است  
 سر رشته شریعت را در اعتقادات و عملیات نیک نگاه داشته زندگانی فرمایند در حضور و غیبت  
 همین نصیحت است مباد غفلت واقع شود بعضی از اغلاط این راه را می نویسند و منشا غلط را  
 تعیین نمایند بنظر اعتبار ملاحظ خواهند نمود و در ماورای جزئیات مذکوره باندازه آن کار خواهند  
 فرمود بدانند که بعضی از اغلاط صوفیه آنست که گاه سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران  
 یابد که فی الحقیقت افضلیت آنها با جمیع علمائنا ثابت شده است و بتین مقام این سالک دون مقامات  
 آن بزرگواران است بلکه این اشتباه گاه هست که نسبت بانبیا که بهترین خلایق اند قطعا علیهم الصلوٰۃ  
 و التسلیمات واقع شود عیاذاً باشد بمانند ذلک منشا غلط جمعی از آنست که هر یکی از انبیا و اولیاء  
 را اولاً عروج تا با سمار است که مبادی تعینات وجود ایشانست و باین عروج اسم ولایت متحقق  
 میشود ثانیاً عروج در ان اسما است و از ان اسما الی ما شاء الله تعالی اما با وجود این عروج  
 ماوای و منزل هر کدام ایشانان همان اسم است که مبادی تعین وجود است لهذا مقامات عروج  
 هر که ایشان را جوید اکثر در همان اسمایا بد چه مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج همان اسما  
 است و عروج و هبوط از ان اسما بواسطه عوارض است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از  
 اسما بلند تر واقع شود لا جرم از ان اسما نیز بالاتر خواهد رفت و آن توهم پیدا خواهد کرد عیاذاً باشد بمانند  
 از آنکه آن توهم یقین سابق را زایل گردانند و در افضلیت انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات اولویت  
 اولیاء که با جمیع افضل اند اشتباه پیدا آورد این مقام از منزل اقدام سالکان است در آن وقت  
 سالک نمیداند که آن اکابران از ان اسما عوجات بی نهایت فرمودند و بفوق فوق رسیده  
 و نیز نمیداند که آن اسما بکنه طبعی عروجی ایشان است و اورا نیز در انجا مکانی طبعی که او در آن



بحرۃ البنی و آلہ الامجاد علیہ وعلینہم الصلوات و التسلیمات و ذکر ارسبق باطن استقامت بر طریقت اکابر قدس  
 اللہ تعالیٰ اسرار ہم باید کہ از توجہات شتی فتوری واقع نشود و اگر فرضاً ظلمتی و کدورتی طاری شود علاج  
 آن التجا و تضرع و نیاز و شکستگی است بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ و توجہ تام است بمرئی خود کہ  
 وسیلہ حصول این دولت اوست و در حضور نیت رعایت آداب و اساس این دولت عظمی را نیک نمایند و  
 رضای این بزرگواران را وسیلہ رضای حق سازند بسانہ طریق نجات و فلاح نیست و السلام مکتوب  
 و وصد و نوز و دم بجز ایرج صدور یافته در بیان آنکہ آدمی از نادانی خود در فکر ازالہ امراض ظاہر خود  
 است و از مرض باطنی کہ عبارت از گرفتاری دل است غافل و مانیاسب ذلک عصمکم اللہ بسانہ عما میکم

و صائمکم عما شاکم بحرۃ سید الاولین و الآخرین علیہ و علی آلہ اجمعین من الصلوات انہا و من التسلیمات  
 اکملہا سعادت و نجات آثار آدمی را چون مرضی از امراض ظاہر طاری میگردد و عضوئی از اعضا  
 اورا آفتی میرسد آنقدر سعی و مبالغہ مینماید کہ آن مرض دفع شود و آن آفت زائل گردد و مرض قلبی  
 کہ عبارت از گرفتاریست ببادون حق جل و علا برنجی بروی استیلا یافته است کہ نزدیک است  
 کہ اورا بموت ابدی رساند و بعد از سرمدی گرفتارش گردد و هیچ فکر در ازالہ آن نمی نماید و سعی در  
 دفع آن نمی فرماید اگر این گرفتاری را مرض نمیداند سفیه محض است و اگر میداند و باک ندارد و بگوید صرف  
 ماناک از برای ادراک این مرض عقل معاد در کار است عقل معاش از کوتاہ اندیشی خود مقصود بر ظاہر بینی  
 است عقل معاش چنانچہ آفات مغویہ را بواسطہ ملذذات فانیہ مرضی نمی انگارد و عقل معاد نیز از این  
 صوریہ را بواسطہ ثوبات اخرویہ مرض نمیداند عقل معاش قصیر النظر است و عقل معاد حدید البصر  
 عقل معاد نصیب انبیا و اولیاست علیہم الصلوات و التسلیمات و عقل معاش مرغوب اغنیاء و باب  
 دنیا و نشان ما بینما و تسبائی کہ محصل عقل معاد است ذکر موت است و تذکر احوال آخرت و  
 مجاہدت با جماعہ کہ بدولت دار آخرت مشرف شدہ اندسہ داویم تر از گنج مقصود نشان بگرما  
 نرسیدیم تو شاید برسی ب باید دانست کہ مرض ظاہر چنانچہ موجب تقصیر ادای احکام شرعیہ است

مرض باطن نیز مستلزم آن تقصیر است قال اللہ تبارک و تعالیٰ کبر علی المشرکین ما تدعونہم الیہ قال  
 بسانہ و انما کبیرۃ الاعلیٰ الفاشعین و ظاہر ضعف قوی و جوارح مستلزم آن عسر است و در باطن ضعف  
 یقین و نقص ایمان موجب عدم سیر و الاداء تکالیف شرعیہ بہر تحفیف است و تمام سیر و سہولت کریمہ

و مساوی و بهین اشتباه نمودن بحقیقت شئی صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمع محمدی اجمع است نمونه از جمع آکی چه جمع محمدی شتمل بر حقائق کونی و آکی پس اجمع باشد نمیداند که آن اشتغال برطلی از ظلال مرتبه الوهیت است و نمودن جی است از نمودجات آن نه بر حقیقت آن مرتبه مقدسه بلکه نسبت بآن مرتبه مقدسه عظمت و کبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ مقداری نیست مالم تر اب ر ب الارباب و هم درین مقام که سیر سالک در اسمی که رب اوست واقع شود گاه هست که پندارد که بعضی از اکابر که بقیقین از وی افضل اند بتوسط او بعضی از درجات فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده اینچنانیز مزال اقدام سالکان است عیاذ الله باشد سبانه که باین کمال خود را افضل داند و بخسارت ابدی پیوندد چه عجب و کدام فضیلت اگر بادشاه عظیم الشان و تمام السلطان در نصرت زمینداری که داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمیندار به بعضی از مقامات برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایه مافی الباب اینجا احتمال فضل جزئی هست که خارج از صحبت است چه هر حجام و حاکم به بعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم ذو فنون و حکیم بوقلمون فضل اورد اما آن فضیلت از اعتبار خارج است آنچه معتبر است فضل کلی است که عالم و حکیم را ثبات است این درویش را نیز ازین اشتباهات بسیار واقع شده بود ازین تخیلات بسیار ناشی گشته و تا مدت این حالت در او بود مع ذلک حفظ خداوندی جلشانه شامل حال او بود که در یقین سابق سرمدی تذبذب زلفت و در اعتقاد مجمع علیه فتوری راه نیافت الله سبحانه و الحمد و المنة علی ذلک و علی جمیع نعماته و آنچه خللات مجمع علیه ظاهر میشد در خیر اعتبار نمی آورد و به محال نیک حرف میگردد و جملاً انقدر میدانست که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی را بجای بفضیل جزئی خواهد بود هر چند این سوسه معارض میشد که مدار فضل بر قرب الهیست جل سلطان و ازین زیادتی در آن قرب است پس جزئی چون باشد اما در جنب یقین سابق و سوسه بهار نشور میگشت و هیچ اعتبار نداشت بلکه توبه و استغفار و انابت التجای آورد و بتضرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم کثوف ظاهر نشود و خللات معتقدات اهل سنت و جماعت سرمدی منکشف نه گردد و روزی این خوف غلبه کرد که مباد ابرین کثوف نخواهد نمایانند و این توهمات مسأله فرمایند و غلبه این خوف بقرار و بی آرام ساخت اتحاد تضرع را بنجانب قدس خداوندی جل سلطان مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی کشید اتفاقاً در بنوقت گزر بر فرار غریزی افتاد و درین معامله آن عزیز را حمد و معاون خود کرد درین اثنا عنایت خداوندی

آن اسماست و انزل آنها چه افضلیت هر شخصی با اعتبار اقدامیت اسم اوست که مبداء تعین او گشته است  
ازین قبیل است آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج بر خست کبری  
را حاصل نیابد و بی توسط او ترقی فرماید حضرت خواجہ مامیفرمودند که رالبعه نیز ازین جماعه است این  
جماعه در وقت عروج چونکه از اسمی که مبداء تعین بر خست کبری است بغوث گذشته اند توهم کرده اند که بر خست  
کبری در میان حاصل نمانده است و از بر خست کبری حقیقت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوٰۃ  
و السلام ملود داشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشت و منشاء آن غلط جمعی دیگر را آنکه چون  
سیر سالک در اسمی واقع شود که مبداء تعین اوست و آن اسم جامع جمیع اسماست بر سبیل اجمال  
چه جامعیت انسان بواسطه جامعیت آن اسم است پس ناچار درین ضمن اسمای که مبادی تعین  
مشایخ دیگر است بطریق اجمال نیز بیان سیر قطع خواهد کرد و از هر یک گذشته به منتهای آن اسم خواهد  
رسید و توهم فوقیت خود پیدا خواهد کرد نمیداند که آنچه او دیده است از مقامات مشایخ و از آنها  
گذشته انمودی است از مقامات ایشان حقیقت آن مقامات و چون درین مقام خود را جامع  
میپاید و دیگر از اجزاء خود می انکار و لاجرم توهم اولویت خود پیدا می آرد و در نی مقام شیخ بسطام میگوید  
لوامی اربع من لوازم محمد از غلبه سکر نمیداند که ارضیة لوامی او نه از لوامی محمد است علیه و علی  
آله الصلوٰۃ و السلام بلکه از انودج لوامی اوست که در ضمن حقیقت اسم او مشهود گشته است ازین قبیل  
است آنچه او گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش و مافیه و رزاقیه قلب عارف بهندج محسوس  
نشود و اینجا نیز اشتباه انودج بحقیقت است و الا عرش که حضرت حق سبحانه اورا عظیم میفرماید  
قلب عارف را در جنب او چه اعتبار و چه مقدار ظهور یک در عرش است عشر عشر آزان در قلب  
نیست اگر چه قلب عارف باشد روتیه اخروی بطور عرش متحقق خواهد شد این سخن امروز هر چند  
بر بعضی از مصوفیه گران خواهد آمد اما آخر ایشان معقول خواهد شد این سخن را بشائی واضح گردانیم انسان  
را که جامع عناصر و افلاک است هر گاه نظر بر جامعیت خود افتد عناصر و افلاک را اجزاء خود بداند چون  
این دید غالب آید دور نباشد که بگوید که من از کره زمین کلان ترم و از سموات عظیم ترین در یوقت طوفان  
می فتمند که عظمت و کلانی از اجزاء خود است و کره زمین و سموات فی الحقیقت اجزاء او نیستند انودجات  
ازین اجزاء او ساخته اند و کلانی او از ان انودجات است که اجزاء وی اند نه از حقیقت کره ارضی

والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین اغوی اغوی سیادت پناهی میر سید حسین دور افتادگان را  
فراموش نکرده باشند و رعایت آداب این طریق علیه که از سایر طرق مشایخ کرام بوجه امتیاز دارد و از  
دست نداده باشند که فرصت ملاقات شما بسیار اندک بود بنا بر ملاحظه این معنی بعضی از خصائص کمالات این  
طریق علیه را در ضمن علوم بلند و معارف ارجمند در معرض تحریر می آرد هر چند سید اندک اندک این قسم علوم  
و معارف بالفعل از اذهان مستعان بعید است اما اثبات اینچنین معارف بدو ملاحظه است یکی آنکه سماع را  
استعداد این علوم هست اگر چه بالفعل دور از کار او مینماید دوم آنکه اگر چه در ظاهر مخاطب معین است  
اما فی الحقیقت مخاطب کسی است که محرم این معامله است السیف للضارب مثل مشهور است آبی برادر  
سر حلقه این طریق سینه حضرت صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه که به تحقیق افضل جمیع بنی آدم است  
بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و بهین اعتبار در اعتبارات اکابر این طریق واضح شده است  
که نسبت مافوق کبریه نسبتاً است چه نسبت ایشان که عبارت از خضوع و آگاهی خاص است همان  
نسبت و حضور حضرت صدیق است که فوق سایر آگاهی ها است و درین طریق اندراج نهایت در  
بدایت است حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم ع قیاس  
کن ز گلستان من بهار را به اگر چه پرسند که چون نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج شد پس نهایت  
ایشان چه خواهد بود ایضاً نهایت دیگران هرگاه وصول بحق باشد بجا نه پس میر ایشان از حق کجا خواهد  
شد پس و را در العبادات قرینه مثل مشهور است جواب گویم که نهایت این طریق علیه اگر میر شود دو  
وصل عریان است که علامت حصول آن حصول یاس است از حصول مطلوب فافهم فان کلامنا  
اشاره لایدر کمال الاول من الخواص بل من اخص علامته حصول آن دولت عظمی را برای  
آن مذکور ساخت که جمعی ازین طائفه دوم از وصل عریان زده اند و طائفه دیگر یاس از حصول  
مطلوب قائل گشته اما جمیع این دو دولت را اگر بر ایشان عرض کرده شود نزدیک است که جمیع آنرا ضیق  
انکارند و از جمله محالات شمارند جمعی که ادعای وصل می نمایند یاس را حرمان میدانند و جماعت که مدعی  
اند وصل را عین فضل می انکارند اینهمه علامت نارسانی است بآن منزلت علیا غایت مافی الباب  
پرتوی ازان مقام عالی بر باطن ایشان تافه است جمعی آنرا وصل انکاشته اند و جمعی دیگر یاس  
این تفاوت از راه استعداد هر کدام میبیز و مناسب استعداد طائفه وصل است موافق استعداد طائفه

جلشانه در رسید و حقیقت معامله را کما یغنی و انود و حانیت حضرت رسالت خاقیت علیه و علی آله الصلوٰة  
و السلام که حجت عالمیان است در نیوقت حضور ارزانی فرمود تسلی خاطر خیرین نمود و معلوم گشت که آری  
قرب الهی موجب فضل کلی است اما این قرب که ترا حاصل شد است قرب ظلی است از ظلال مراتب  
الوہبت که مخصوص با سبی است که رب تفت پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی انیقام را  
بر نبی مشکفت گردانیدند که جای ریب نماند و محل این بالکلیتہ زائل گشت و این درویش بعضی از علوم  
که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و رسائل خود نوشته بود بمشتر گشته خواست که  
نمشاره غلط آن علوم را که بمحض فضل خداوندی جلشانه لایح گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه  
مشتر را اشتها تو به در کار است تا مردم از ان علوم خلاف شریعت فہم نکنند و بتقلید و فضلات نیفتند  
تا به تعصب و تکلف تقلیل و تجہیل نوزند که درین راه غیب الغیب این گناہا بسیار میشکند جمیع را  
ہدایت مہر و جمعی دیگر را فضلات رہنونی می فرماید از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سرہ  
میفرمودند کہ اکثر از گروه ہای ہفتاد و دو ملت کہ فضلات رفته اند و راہ راست گم کردہ نمشار  
آن دخول در طریق صوفیہ است کہ کار با انجام نارسانیدہ غلطکار کردہ اند و فضلات رفته و اسلام  
مکتوب و وصد و لبست و یکم بسید حسین ہانک پوری صدور یافته در بیان خصائص و کمالات  
طریقہ علیہ نقشند یہ مثل فضلیت این طریق و اندراج نہایت و ہدایت آن بابیان نہایت این طریق  
و مثل سفر در وطن و غلوت در انجمن و تقدیم جذبہ بر سلوک و ابتدای اوسیر از عالم موجودن این طریق  
اقرب طرق کہ البتہ موصل است و بودن این طریق بر نبی کہ در ابتدا آن علالت و وجدان است  
و در انتہا بجزگی و فقدان کہ از لوازم یاس است و همچنین در ابتدا و این طریق قرب شود دست و در انتہا  
بعد و حرمان و اکابر این طریقہ احوال و مواجید را تالیف احکام شرعیہ ساختہ و از واق معارف را خادم  
علوم دینیہ داشتہ و درین طریق پیری و مریدی بہ تعلیم و تعلم طریقیت است نہ بکلاہ و شجرہ و درین طریق باطنیہ  
و مجاہدات بانفس امارہ باتیان احکام شرعیہ است و التزام متابعت سنت سنیہ علی صاحبہا الصلوٰة و السلام  
و اتحیہ و درین طریق تسلیک طالب مربوط بہ تصرف شیخ مقتداست و این بزرگواران چنانکہ قدرت کاملہ در  
اعطای نسبت دارند در سلب این نسبت نیز قدرت تامہ دارند و درین طریق بیشتر افادہ استفادہ بسکوت  
است و آن سکوت از لوازم طریق الیسا نیست و اینا نسب ذلک و الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰة

هست رب الناس را با جان ناس بیچسب از مشایخ این طریقه علیه نهایت طریق خود خبر داده است از ابتداء  
 طریقت خود گفته اند که نهایت را در آن اندراج است هرگاه بدایت ایشان نهایت آمیز نباشد نهایت هم باید  
 که مناسب آن بدایت باشد و آن نهانست که این فقیر با ظهار آن امتیاز یافت سه اگر با دوشته بر  
 در پیر زن بیاید تو امی خواجیه سببت بمن به شد سحانه احمد و المنة علی ذلک ای برادر و مسلمان این  
 نهایت ازین طریق که از طریق دیگر اقل قلیل اند اگر تعداد فرودان نمایند نزدیک است نزدیکان دوری  
 جویند و از انکار بعدیان خود چه متیعا نمایند کل ذلک لکمال الوصول فی نهایت النهایة بعد توجیه علیه و علی  
 آله الصلوات و التسلیمات اتما و کلهما و از جمله خصائص این طریقه علیه سفر در وطن است که عبارت  
 از سیر انفسی است هر چند سیر انفسی در جمیع طریق مشایخ ثابت است اما آن سیر در نهایت میسر میشود  
 بعد از سیر قطع آفاق و درین طریق ابتداء ازین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این سیر قطع میباشد  
 فشار این سیر که در ابتداء حاصل میگردد و اندراج نهایت فی البدایت گشت و خاصه خلوت دیگر  
 در آن انجمن است که تفرع است بر سفر در وطن میسر شد پس در انجمن تفرقه نیز در خلوتخانه و وطن سفر  
 نماید و تفرقه آفاق بحجره انفس راه نیاید این خلوت هر چند متیان طرق دیگر نیز میسر است  
 اما درین طریق چون در ابتدا دست میدهد از خواص این طریق گشت باید داشت که خلوت در انجمن بر تقدیر  
 است که درهای خلوتخانه وطن را بسته باشد و روزنه را مسدود ساخته یعنی در انجمن تفرقه ملققت  
 احدی نگردد و مکلم و مخاطب نباشد آنکه چشم را بپوشد و حواس را بتکلف معطل سازد که آن منافی  
 این طریق است اسے برادر اینمه تحمل و تکلف در ابتدا و در وسط است و در انتها ازین تحلات هیچ  
 درکار نیست در عین تفرقه جمعیت است و در نفس غفلت حاضر زانجا کسی گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه در  
 حق منتهی مطلقا مساویست لاجکه مراد آنست که تفرقه در نفس جمعیت باطن او برابر اندر مع ذلک اگر ظاهراً  
 را با باطن جمع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید اولی انصب خواهد بود و قال شد سحانه امر النبی علیه علی  
 آله الصلوة و السلام و او که اسم ربک قبل التیمه بتیلا باید دانست که در بعضی اوقات از تفرقه ظاهر چاره نبوده که  
 حقوق خلق او باید پس تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن گشت اما تفرقه باطن در هیچ وقت از  
 اوقات جائز نیست که آن خالص از برای حق است سحانه پس سه حصه از عباد مسلم از بر اسے حق  
 شد تعالی باطن تمام و نصفی از ظاهر و نصف دیگر از ظاهر از بر اسے ادای حقوق خلق باقی ماند

و دیگر یاس نزد این حقیر استعداد یاس نیکوتر از استعداد وصل است هر چند آنجا وصل یاس ملازم یکدیگر اند جواب  
اعتراف دوم نیز ازین جواب لایح گشت چه وصل مطلق دیگر است و وصل عریان دیگر وستان باینها لغنی  
بالوصول العریانی رفع المحجب کلمات و ذوال الموانع با سمر با دما کان اعظم المحجب اقوا با هی التجلیات  
المنوّمه و الظهورات المختلفة لا بد ان تستقصی و تتم ملک التجلیات و الظهورات تمامها سوار کان  
التجلی و الظهور فی المرایا الامکانیه او المجالی الوجوبیه فانهما فی حصول نفس المحجب سوار و امکان التقاد  
بیهما فی الشرف و المرتبه و هو خارج عن نظر الطالب اگر پرسند ازین بیان لازم می آید که تجلیات را  
نهایت باشد و حال آنکه مشایخ طریقت تصریح کرده اند که تجلیات را نهایت نیست جواب گوئیم که  
بے نهایتی تجلیات بر تقدیر است که سیر در اسماء و صفات به تفصیل واقع شود برین تقدیر وصول بضررت  
ذات تعالی و تقدس میسر نیست و وصل عریان حاصل نه وصول بحضرت ذات تعالی تقدس  
منوط بطی اسماء و صفات است بر سبیل اجمال پس تجلیات را نهایت باشد اگر گفته شود که تجلیات  
ذاتی را نیز بی نهایت گفته اند چنانکه حضرت مولوی جامی قدس سره در شرح لمعات بیان تصریح  
نموده است پس تجلیات را نهایت گفتن بکدام وجه راست آید جواب گوئیم که آن تجلیات ذاتیه  
نیز بملاحظه شیون و اعتبارات نیست که تجلی بے آن ملاحظه ممکن نیست و آنچه ما در صدد بیان  
آیم امر است ماورای تجلیات صفاتی باشد آن تجلیات یا ذاتی چه اطلاق تجلی در آن موطن جاری نیست  
هر تجلی که باشد زیرا که تجلی عبارت از ظهور شئی است در مرتبه ثانی یا ثالث یا رابع الی ماشاء الله  
تعالی و انجام ارب همه ساقط گشته است و مسافت تمام طی شده اگر پرسند که آن تجلیات را ذاتی بکدام  
اعتبار گفته شود گوئیم که تجلیات اگر بملاحظه معانی زائده است تجلیات صفات است و اگر بملاحظه معانی  
غیر زائده تجلیات ذات است لهذا ظهور و حدوث را که تعیین اول است و زائد بر ذات نیست تعالی تجلی ذات گفته  
اند و مطلب با حضرت ذات است تعالی و تقدس که ملاحظه معانی را در آن موطن اصلا گنجایش نیست  
زائد باشند آن معانی یا غیر زائد زیرا که معانی تمام بطریق اجمال طے شده بحضرت ذات تعالی و  
تقدس وصول میسر شده است باید دانست که وصل در آن موطن در رنگ مطلب همچون بچگون  
ست اتصالی که عقل از انهم کند از بحث خارج است و شایان آنجا بقدس نیست زیرا که  
چون را به بیچون راه نیست لاجمل عطایا الملك الامطایه اتصال بی تکلیف بقیاس



حلاوت و وجدان و همچنین درین طریق در ابتدا قرب و شهود است و در انتها بعد و حرمان و بخلان طرق  
 سائر مشایخ کرام تفاوت طرق از بنیاقیاس باید کرد و بزرگی این طریق مالی را باید دریانت چه قرب و  
 شهود و حلاوت و وجدان از دوری و میجوری خبر میدهد و بعد و حرمان و بخلان و فقر و انانیت  
 قرب و فهم من فهم در شرح این سرانیت قدر و اینماید که بهیچکس از نفس خود بخود نزدیکیتری ندارد نسبت قرب  
 شهود و حلاوت و وجدان در حق نفس خود او را منفعت و است و نسبت بغیر خود که با او مباهیت دارد این  
 نسبتها موجود و فاعل تکلیف الاشارة و اکا بر این طریق علیه احوال و مواجید را تابع احکام شرعی ساخته اند و  
 اذواق و معارف را خادوم علوم و ینیه داشته جوهر نفیس شرعی را در رنگ طفلان بجوز و موز و حلاوت  
 عوض نمیکند و به ترهات صوفیه مغرور و مفتون نمیکردند احوالی که با شکاب مخطورات شرعی و خلاف  
 سنی حاصل شود قبول ندارند و نخواهند از بنیاست که سماع و رقص را تجویز نمی نمایند و بذكر هب اقبال نمی  
 فرمایند حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار تکی ذاتی که دیگر از کالبرق است ایشان را دانی  
 است حضور می که نسبت در تقای آن باشند نزد این بزرگواران از خیر اعتبار ساقط است بلکه کارخانه  
 ایشان از حضور تکی بلندتر است چنانکه اشارت به آن رفته حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند  
 که خواجهگان این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرار هم بهتر از اقی و در قاصی نسبت ندارند کار ایشان  
 بلند است و درین طریق پیری و مریدی به تعلیم و تعلم طریق است نه بکلاه و شجره که در اکثر طرق مشایخ  
 رسم شده است حتی که متاخران ایشان پیری و مریدی را منظم بر کلاه و شجره ساخته اند از بنیاست  
 که تعدد پیر تجویز نمی نمایند و معلم طریق را مقلدی نامند پیر نمیدانند و رعایت آداب پیری را در حق  
 او بجای نمی آرند این از کمال جهالت و نارسائی ایشان است نمیدانند که مشایخ ایشان پیر تعلیم پیر صحبت  
 را نیز پیر گفته اند و تعدد پیر تجویز فرموده اند بلکه در حین حیات پیر اول اگر طالبی رسد خود را در جای  
 دیگر بنید بکار پیر اول جائز است که پیر ثانی اختیار کند حضرت خواجه نقشبند قدس سره در باب  
 تجویز این معنی از علماء بخارا فتوی در دست فرموده بودند آری اگر از پیری خرقة ارادت گرفته  
 باشند از دیگر خرقة ارادت نه گیرد اگر گیرد خرقة تبرک گیرد از بنی لازم نمی آید که پیر دیگر اصلا  
 نگیرد بلکه رواست که خرقة ارادت از یکی گیرد و تعلیم طریقت از دیگری و صحبت با ثالث دارد و اگر  
 این هر سه دولت از یکی میسر گردد چه نعمتی است و جائز است که تعلیم و صحبت از مشایخ متعدده

این مشایخ کرام تفاوت طرق از بنیاقیاس باید کرد و بزرگی این طریق مالی را باید دریانت چه قرب و شهود و حلاوت و وجدان از دوری و میجوری خبر میدهد و بعد و حرمان و بخلان و فقر و انانیت قرب و فهم من فهم در شرح این سرانیت قدر و اینماید که بهیچکس از نفس خود بخود نزدیکیتری ندارد نسبت قرب شهود و حلاوت و وجدان در حق نفس خود او را منفعت و است و نسبت بغیر خود که با او مباهیت دارد این نسبتها موجود و فاعل تکلیف الاشارة و اکا بر این طریق علیه احوال و مواجید را تابع احکام شرعی ساخته اند و اذواق و معارف را خادوم علوم و ینیه داشته جوهر نفیس شرعی را در رنگ طفلان بجوز و موز و حلاوت عوض نمیکند و به ترهات صوفیه مغرور و مفتون نمیکردند احوالی که با شکاب مخطورات شرعی و خلاف سنی حاصل شود قبول ندارند و نخواهند از بنیاست که سماع و رقص را تجویز نمی نمایند و بذكر هب اقبال نمی فرمایند حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار تکی ذاتی که دیگر از کالبرق است ایشان را دانی است حضور می که نسبت در تقای آن باشند نزد این بزرگواران از خیر اعتبار ساقط است بلکه کارخانه ایشان از حضور تکی بلندتر است چنانکه اشارت به آن رفته حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که خواجهگان این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرار هم بهتر از اقی و در قاصی نسبت ندارند کار ایشان بلند است و درین طریق پیری و مریدی به تعلیم و تعلم طریق است نه بکلاه و شجره که در اکثر طرق مشایخ رسم شده است حتی که متاخران ایشان پیری و مریدی را منظم بر کلاه و شجره ساخته اند از بنیاست که تعدد پیر تجویز نمی نمایند و معلم طریق را مقلدی نامند پیر نمیدانند و رعایت آداب پیری را در حق او بجای نمی آرند این از کمال جهالت و نارسائی ایشان است نمیدانند که مشایخ ایشان پیر تعلیم پیر صحبت را نیز پیر گفته اند و تعدد پیر تجویز فرموده اند بلکه در حین حیات پیر اول اگر طالبی رسد خود را در جای دیگر بنید بکار پیر اول جائز است که پیر ثانی اختیار کند حضرت خواجه نقشبند قدس سره در باب تجویز این معنی از علماء بخارا فتوی در دست فرموده بودند آری اگر از پیری خرقة ارادت گرفته باشند از دیگر خرقة ارادت نه گیرد اگر گیرد خرقة تبرک گیرد از بنی لازم نمی آید که پیر دیگر اصلا نگیرد بلکه رواست که خرقة ارادت از یکی گیرد و تعلیم طریقت از دیگری و صحبت با ثالث دارد و اگر این هر سه دولت از یکی میسر گردد چه نعمتی است و جائز است که تعلیم و صحبت از مشایخ متعدده

امادوای آن حقوق هرگاه اقبال و ادا حق است بجهان آن نصف دیگر نیز راجع بکن گشت بجهان الیه یرج  
 الامر کله فاعبده و توکل علیه و ماربک بغافل عما تعملون و درین طریق تقدم جذب است بر سلوک ابتدا  
 سیر از عالم امر است نه از عالم خلق بخلاف اکثر طرق دیگر و قطع منازل سلوک در ضمن طے معارج جذب به  
 مندرج است و سیر عالم خلق در تحت سیر عالم امر میرسپ اگر باین اعتبار درین طریق اندراج البدایه فی  
 النهایت بهم بگویند گنجایش دارد پس معلوم شد که سیر ابتدا درین طریق در سیر انتها مندرج است نه آنکه  
 از انتها بر می سیر ابتدا فرو آید و بعد از تمامی سیر نهایت در بدایت سیر کنند از اینجا باطل شد زعم کسیکه میگوید  
 نهایت این طریق بدایت طرق سائر مشایخ است اگر کسی گوید در عبارت بعضی از مشایخ این طریق  
 واقع شده است که ایشانرا سیر در اسما و صفات بعد از تمامی نسبت ایشان واقع میشود پس درست آید که  
 نهایت ایشان بدایت دیگران شد چه سیر در اسما و صفات بعد از سیر در تجلیات ذاتیه نیست چه سیر در اسما و صفات  
 در ابتدا است بلکه در ضمن همین سیر آن سیر هم واقع میشود غایت مانی الباب چون سیر اسمائی و صفائی بسبب  
 عروض بعضی از عوارض ظهور است کند سیر تجلیات ذاتی مستوری گردد و تخیل میشود که آن سیر و اتمام کرده داخل  
 تجلیات اسمائی و صفائی بسبب عروض گشته است و نه چنین است که آری بعد از تمامی سیر و مدارج و ولایت  
 رجوعی بعالم واقع میشود از برای دعوت خلق بکن جل و علا اگر آن رجوع را نهایت ایشان دانسته بدایت  
 خود تصرف کرده باشند بعد نیست اما چه میگوید مشایخ او نیز در نهایت همین رجوع دارند و ایضا مراد از  
 نهایت و بدایت نهایت ولایت است و این سیر رجوع بولایت تعلق ندارد و نصیبی است از مرتبه  
 دعوت و تبلیغ و این طریق اقرب طرق است و البته موصل حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند  
 طریق ما اقرب طرق است و فرموده اند از حق سبحانه و تعالی طریقیتی خواستم که البته موصل باشد و این  
 خواست ایشان با حاجت مقرون گشته است چنانچه در سجات از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده  
 است چرا اقرب نباشد و موصل نبود که آنها در ابتدا در آن اندراج یافته است خیلی بے دولتی باشد که درین  
 طریق داخل شود و استقامت نور زد و بے نصیب برود و مصرع خورشید نه مجرم اگر کسی بینان نیست  
 آری اگر طالبی بدست ناقصی افتد گناه طریق صمیمیت و تفسیر طالب کدام زیرا که فی الحقیقت راهبر این  
 طریق موصل است نه نفس این طریق و درین طریق در ابتدا محلاوت و وجدانست و در انتها  
 بیزگی و فقدان که از لوازم یا سبب بخلاف طرق دیگر که در ابتدا بیزگی و فقدان دارند و در انتها

احوال و دید و تم و داشتن جنات خود را و جمع شدن این دید تصور با کمالات ولایت بلکه این دید اثر آن کمالات است و ما بنیاسه لک اللهم تقنا لرضا تک و تقنا علی طاعتک بحرمته سید الاولین و الآخرین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بزرگی فرموده است مرید صادق آنست که مدت بشت سال کتاب شمال او چیزی نیابد که بر وی بنویسد و این فخر بر تقصیر بذوق و وجدان در حق خود میابد که کتاب یحیی معلوم نیست که در مدت بشت سال حسنه بیابد که در صحیفه اعمال او درج نماید خدا و انما است جل سلطان که این سخن را به تصنع و تکلف نیگوید و ایضا بذوق میابد که کافر فرنگ از وی براتب بهتر است و اگر لم آزا بر سند از جواب عاجز نیاید و ایضا بطریق ذوق خود را محک خطیبات میداند و مشمول شیآت می انگارد و حسنی که بوجود می آید کاتب شمال خود را یکتابت آن احق می بنید و میابد که کاتب شمال او همیشه در کار است و کاتب یحیی او معطل و بیکار و صحف یحیی را خالی و سفید میداند و صحف شمال را املو و سیاه امید می جز به رحمت ندارد و دوست آویز به جز مغفرت نه دعا اللهم مغفرتک اوسع من ذنوبی و رحمتک ارحم عنودی من علی موافق حال اوست عجب کار و بار است فیوض و وارثات الکی جل سلطان که علی الدوام در مدارج کمال و تکمیل فائض و وارثات نماید این دید تصور نیاید و تقویت این غیب بینی میفرماید بجائے عجب منقصت می افزاید و در محل ترفع را بتواضع و فروتنی میکشاید در آن واحد هم کمالات ولایت مشرف است و هم بدید تصور متصف هر چند بالا ترمیر و پایان تر خود را می بنید بلکه همان بالا رفتن سبب پایان تر دیدن شده است ظفا آزا با و رواندیان و اگر سر آزا معلوم کنند شاید با و دارند سوال بر این جمع تنافین چیست و وجود احد المتنافین سبب وجود تنافی دیگر چرا باشد جواب استعمال جمع تنافین مشروط با اتحاد محل است و در ما نحن فیه محل متعدد است بالا روند با لطافت عالم امر است از انسان کامل و فرد آیند با از عالم خلق و لطافت عالم از هر چند بالا تر روند بنیاسب تر میگردد و بعالم خلق و همان بنیاسه سبب پایان تر آمدن عالم خلق است و عالم خلق هر چند پایان تری آید سالک را بی حلاوت تر میسازد و دید عیوب نقائص را زیاده تر میگرداند از اینجا که متنبیان مرجوع آرزوی آن التذاذ و حلاوت دارند که در ابتدا ایشانرا میسر شده بود و در انسا از دست رفته بهیژگی بجای آن نشسته و بهما در اینجاست که کافر فرنگ را عارف از خود بهتر میداند زیرا که در کافر نور حق است بواسطه امتزاج عالم امر بعالم خلق و در عارف این امتزاج حائل شده است عالم خلق تنها که انما

استفاده نماید باید دانست که پیرانست که مرید را به حق سبحانه و ربانی فرماید بمعنی در تعلیم طریقت بیشتر ملحوظ  
و واضح است پیر تعلیم هم استاد شریعت و هم رهنمای طریقت بخلاف پیر خرقه پس رعایت آداب پیر تعلیم  
بیشتر بجای باید آورد و باسم پیری ادا حق باشد و درین طریق ریاضات و مجاهدات بانفس آماده باتیان  
احکام شرعی است و التزام متابعت سنت سبیه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التیمه زیرا که مقصود  
از ارسال رسل و انزال کتب رفع هواهای نفسانیه است بمعادات مولای خود جل سلطانہ منصب  
گشته است پس رفع هواهای نفس مربوط باتیان احکام شرعی گشت هر قدر که در شریعت راسخ تر باشد  
از هواهای نفس بعید تر بود پس هیچ چیز بر نفس آماده شاق تر از امتثال او امر و نواهی شریعت نبود  
خرابی او جز در تقلید صاحب شریعت مقصور نباشد ریاضات و مجاهدات که بنا بر تقلید سنت اختیار  
کنند معتبر نیست که جوگیه و برابری هند و فلاسفه یونان درین امر شرکت دارند و آن ریاضات در حق ایشان  
جز فضیلتی نمی افزاید و بغیر خسارت راه نمی نماید و درین طریق تسلیک طالب مربوط به صرف شیخ  
مقتدی است بی تصرف او کار نمی کشاید چه اندراج نماید در بدایت اثر از توجه شریعت اوست  
و حصول معنی پیچونی و پیچگونگی نتیجه کمال تصرف او نیست بخودی که آزار او مخفی اعتبار کرده اند  
حصول آن در اختیار سببی نیست و توجهی که معر از شش جهت است و وجود آن در نحو ر و ح و ط و لب و  
س و نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان بحر قافله را با این بزرگواران همچنان که  
قدرت کامله بر اعطاء نسبت دارند و حضور و آگاهی را در اندک وقت بطالب صادق عطا میفرمایند  
در سلب آن نسبت نیز قدرت تام دارند و بیک بے التفاتی صاحب نسبت را نفلس میازند بلی آنها  
که میدانند می ستانند هم عاذا تا الله سبحانه من عصبه و غضب الا دیار الکرام و درین طریقه علیه بیشتر ازافاده  
و استفاده بسکوت فرموده اند هر که از سکوت مانع نشد از کلام چه نفع خواهد گرفت و این سکوت  
را به تکلف اختیار نکرده اند بلکه از لوازم طریق ایشانست چه از ابتدا و توجه این بزرگواران  
با حدیث مجوده است از اسم و صفت جزوات نمی خواهند و معلوم است که مناسب آن توجه و ولایتیم  
از مقام سکوت و خرس است من عرف الله کل لسانه مصداق این سخن است و انتم هذه القالة بجهل  
سبحانه و الصلوٰۃ جمیعہ الحمد لله رب العالمین و الصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین و المعصومین

و السلام مکتوب دوم و سبب دوم نجوا به محمد شرف کابلی صدور یافته در بیان خرابی

احتیاط و تاکید چاره نبود بجا و البکر و حیل از جا بزند و به تسویل و تمویه سیئات را بصورت حسنات و انمانند  
 فرموده اند که دشمن لعین چون از راه اطاعت و نصیحت و رزق و آید دفع کردن آن متعسر است پس همیشه بجای  
 و متضرع باید بود و از حق سبحانه و تعالی به شکستگی و زاری باید طلبید که ازین راه خرابی او بخواهند و  
 استدراج او بطلبند طریق استقامت نیست که سعادت ابدی را بهمانی فرماید و دیگر فقر و نامرادی بحال  
 این طائفه است بسید کونین علیه علی آله الصلوات و التسلیمات حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال کرم کفیل  
 رزق عباد خود شد است و ما و شما را ازین نزد فارغ ساخته هر چند اشخاص بیشتر رزق زیاد تر بجمع است  
 متوجه مرضیات حق باشند تعالی و تقدس و غم متعلقان را بکرم او سبحانه حواله نمایند و الباقی عند التلانی بعضی  
 یاران که از ان طرف آمدند اظهار نمودند که هنوز توهم آزاد در خاطر میرنگن است بنا بر علی ذلک بتاکید و  
 مبالغه نوشته شد که رفع توهم آزاد را نمایند دیگر کتابی ببلایار محمد قدیم نوشته بود که متضمن نصائح و مواعظ  
 باشد بظواهر مضمون آن کتابت مقبول طبعیتش نیفتاد که جواب کتابت نفرستاد بلکه در فرستادن  
 و عانیز خود را معاف داشت گو مقبول طبعیتش نیفتد جماعه که باین حقیر منسوب اند اگر مظان غلط و  
 مواد خطا را ایشان را اعلام نکند و حق را از باطل جدا سازد از عهده چگونه برآید و در آخرت چه رو  
 نماید با و بگویند من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم به تو خواه از سخنم نیکو گیر خواه طلال به بد آنکه مقام  
 شیخی و دعوت خلق بحق جل و علائیس مقام عالی است الشیخ فی قومه کالبنی فی امته شنیده باشند  
 هر چه سر و برگ را باین منزلت علیه چه مناسبت به هر گدائی مرد میدان که شود به پیشه آخر سلیمان  
 کی شود به علم به تفصیل احوال و مقامات و معرفت به حقیقت مشاهدات و تجلیات و حصول کشف و  
 الهامات و ظهور و تعبیرات و اوقات از لوازم این مقام عالی است و بد و نهنا خط اعتقاد غایت ثانی  
 الباب کا بر طریقت قدس الله تعالی امر ابرهم بعضی از مریدان خود را بملاحظه بعضی از مصالح  
 پیش از آنکه بمقام شیخی برسند نوعی از اجازت میدهند و نحوه از تجویز می فرمایند که بطلابان  
 تعلیم طریقت نمایند که بر احوال و اوقات مطلع گردند درین نوع تجویز بر شیخ مقتدا لازم  
 است که آن مرید مجاز را امر با احتیاط درین کار فرماید و بتاکید مواد غلط را ادا نماید و بتکرار بر بعضی نما  
 اطلاع بخشد و بمبالغه ناتمامی آنها را ظاهر سازد در نیصورت اگر شیخ در اظهار حق مسایله نماید  
 خائن باشد و اگر مرید را بدآید بیدولت بود مگر نمی داند که رضای حق جل و علا منوط بر رضای

عارف بروی سحر افتد جدا مانده است که سراسر پر از ظلمت و کدورت است هر چند لطافت عالم امر فرد  
می آید با عالم خلق اختلاطی ندارد و امتزاجی حاصل نمیکنند چنانچه در ابتدا داشتند گفتو بیکه بدست اخوی خواجه  
محمد طاهر ارسال شده بود و رسید حصول رابطه که منی بر مناسبت تمامه است در زمان غیبت از نعمتای عظیم شمرند  
و تا موانع مرتفع شود آنگاه بقریب قلوب نمایند با وجود این قرب خواهش قرب ابرار از دست ندهند که  
تمامی نعمت مربوط باین قرب است او پس قرنی با وجود قرب قلوب چون ابرار نداشت با و نامی آن  
جماعه که اقرب ابرار داشتند نزد انداخته کوه ذهاب او بدشیر ایشان که اتفاق کنند برابری کنند  
فلا تعجل بالصیحه شیئا کائنا ما کان والسلام مکتوب و و صد و نسبت و سوم بخواجه جمال الدین  
حسین کولابی صدور یافته در تحریر بر اظهار احوال و واقعات نمودن شیخ بزرگوار خود اخوی خواجه  
جمال الدین حسین مدتی است که از کیفیات احوال خود اعلام نداده اند شنیده اند که مشایخ کبریه مریدی را  
که تاسه روز از احوال و واقعات خود به عرض شیخ خود رساند گفت پامی میفرمایند قضایا مضی و دیگر چنین میکنند  
و هر چه رود به نویسان باشند قدوم مبارک اخوی اغری را منتهم دانسته در خدمت و دلجوئی کوشند و صحبت  
گرامی ایشان را عزیز دارند و اویم تراز گنج مقصود نشان مکتوب و و صد و نسبت چهارم به میر محمد نعمان  
بدخشی صدور یافته در بیان رعایت آداب و دفع غلبه آزار که توهم نموده بود و مرا با احتیاط و تاکید در تعلیم طریقت  
و تحمل نمودن بخای خرد و نامرادی و بعضی نصائح و تنبیها که بلا یار محمد قدیم در پشت این مکتوب  
نوشته شده مکتوب شریف اخوی ارشدی سیادت پناهی میر محمد نعمان وصول یافت مضمون تقدیماتی  
که ترتیب داده بودند و مخوای تشکیکاتی که نموده بود و صوح انجاسید بعضی مردم شمار عقل زمان میگویند  
این قسم نعمان در میان آوردن با کسی که از وی گزید و چاره نباشد چه مناسب است قطع نیتوان کرد و  
مخافت نیتوان جست مع ذلک خیال نکند که ازین نوع سخنان بخاری بخاطر این جانب راه یافته باشند که  
بازار انجاسید چه جای آنکه به بیزاری بکشد خوبهای شما در نظر است و زلات شما از اعتبار ساقط هیچگونه خاطر  
خود را مشوش ندارد و هیچ چه آزار این جانب تصور ننماید که بوجه من الوجوه آزار واقع نیست چرا آزار  
متصور شود که موجب آزار منفی است اموری که بسبب و نسیان بقصدضای بشریت سر بر زدن شایان مؤلفان  
نیت توهم آزار از خاطر بر آورده به تعلیم طریقه و افاده طلبه سرگرم باشند امر با استخفاف از برای تاکید  
این امر است نه از برای منفی این امر هرگاه دشمنان و نفس بدترین و کمین این سکین باشند از

آنسر و گردد و اسلام مکتوب و صد و سست و ششم به برادر حقی خود میان شیخ محمد مودود و املا نموده اند  
در بیان آنکه فرصت حیات بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران دمایا سب ذلک مکتوب  
مرغوب اخوی اغزی وصول یافت موجب فرحت گشت ای برادر و تقنا الله سبحانه و ایاک فرصت  
حیات بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران حیف باشد که کسی این فرصت را در تحصیل امور لا طائل  
صرف نماید و ملزم آلام مغلد گردد ای برادر مردم از اطراف و جوانب ترک اسباب و بنوی نموده درنگ  
مور و مخ میریزند و شاکر دولت خانگی را ناشناخته در طلب دنیای دنییه بذوق میدوید و به شوق  
خواهان حصول آئیند الحیا رتبه من الایمان حدیث نبوی است علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات  
اکملها ای برادر این نوع اجتماع اهل شد و این قسم جمعیت شد فی الله که امروز در سرهند میسر است  
اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشر این دولت پیدا آید و شمه ازین ماجر حاصل کنید و شما چنین  
دولت را مفت از دست داوید و از جواهر نفیس بجوز و مویز در رنگ طفلان اکتفا نمودید مخرج  
شهرت باد انبر از شهرت با و ان ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر بدهند این اجتماع برپا  
نگذارند آن زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و تلانی بچه چیز حاصل آید غلط کرده آید و خطا نمیدانید  
بلقمهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس و مزین فریب نخورید و تاج آنها غیر  
از حسرت و ندامت چه درد دنیا و چه در آخرت پیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال خود را در بلا انداختن  
و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش بسیار دور است حق سبحانه و تعالی عقل و مباد و  
عقبتی کنایه ای برادر دنیا که در یوفائی مثل است و اهل دنیا که در دنایات و خست مشهور حیف باشد  
که عمر گرامی خود را از پله یوفای و خمس صرف نمایند ماعلی الرسول الا بلایع و السلام مکتوب و صد  
و سست و هفتم بلا طاهر لاهوری صدور یافته در بیان بعضی از نصائح و مواظب که بمقام شیخ  
تعلق دارد و الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب  
فرحت گشت از حلاوت و انتداز یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود ای برادر حقی سبحانه  
تعالی که شمار این منصب گرامت فرموده است شکر این نعمت را بر وجه اتم او انباید و محنت  
کنید که امری حاصل نشود که باعث فقرت خلایق گردد که وبال عظیم است فقرت خلایق مناسب  
حال ملائیه است که بشی و دعوت کارند و بلکه مقام نقص ملائیت نقص مقام شیخی است مباد این و



شیخ است و سخط او تعالیٰ مربوط بسخط او چه باشد نمی فهمد که قطع کردن از ما منجر بکجا میشود اگر از ما قطع کند بکه خواهد پیوست و اگر عیاذاً باشد سبحانه این قسم امری بخاطر او راه یافته باشد بی توقف گویند که تو می کنی و استغفار نماید و بجهت حق سبحانه ملجی و متضرع باشد که باین ابتلای عظیم مبتلا سازد و باین بلای خطرناک گرفتار نگردد اندک سبحانه اشحد و المنة که ازین همه ناپروا نی و اضطراب یاران هیچ غباری و آزارش بر خاطر این جانب راه نداده است از اینجا امیدوار است که عواقب امور بنجر بگذرد و بانی احوال و اوضاع را اخوی ارشدی مولانا محمد صالح ب تفصیل مذکور خواهند ساخت و محل بعضی اشتباهات را از ایشان استفسار خواهند نمود و اسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفیٰ علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات التمام و اکملها مکتوب و وصله است و بخدمت بملاطاف لاهوری صدور یافته در بیان آنکه در بدایت این طریق علیه احوالی که دیگران را در نهایت امید میگرد و میسر میشد و لیکن بطریق اندراج نهایت در بدایت که لازم این طریق عالی است و ظهور را بنحین احوال در بدایت مستلزم آن نیست که صاحب آن احوال را کامل بکمال گویند و اجازت تعلیم طریقت نمایند و ما یناسب ذلک به نحمده و فصلی علی نبیہ و سلم علیه و علی آله اگر امرا مسلمات شریفیه پی در پی وصول یافت از گرمی هنگامه طالبان و اقامه اجتماع ایشان اندراج یافته بود و فرست بر فرست افزود غایت مانی باب چون درین طریق اندراج نهایت در بدایت است متبدیان این طریق عالی را در ابتدا احوال رو میداد که شبیه باحوال متبانی است تحقیقی که فرق در میان دین و نوع احوال تواند کرد مگر عارفی که حدت نظر داشته باشند پس برین تقدیر اعتماد بر حصول احوال بایم خود آن صاحب احوال را اجازت تعلیم طریقت نباید فرمود که درین صورت ضرر آن صاحب احوال فوق ضرر مسترشدان اوست بخیل که بخیل کمال او را از ترقیات باز دارد و تواند بود که حصول جاه و ریاست که از لوازم مقام ارشاد است او را در بلا اندازد که اماره او هنوز بر کفر خود است تزکیه او راه نیافته مضی ما مضی جمعی را که اجازت داده اند بلامنت معقول آنها سازند که این نوع اجازت مبنی بر کمال نیست کار بسیار هنوز در پیش است این احوال که در ابتدا رو داده است از قبیل اندراج نهایت در بدایت است و نصاحتی که مناسب دانند در کار دارند و بر مقتضات آنها اطلاع بخشند و چون اجازت داده اند از تعلیم طریقت منع شان نکنند که شاید برکت نفس شما ب تحقیق مقام ارشاد برسند دیگر چون شروع درین عظیم القدر نموده اند مبارک است سعی و اهتمام را در کار دارند و سرگرم باشند که باعث از دیار گرمی هنگامه طالبان

در مراعات آن احتیاط فرمایند و تبرع و زاری ثلاثی تقصیرات نمایند و در عشره این ذی الحجه با عتکات نشینند بنیت قضای عتکات عشره اخیره ماه رمضان که وقت از ماه ترک شده باشد تا باین نیت مرکب سنت باشد و در آن عشره اتکات تبرع و زاری و اقبال و نیاز عذر تقصیرات جویند فقیر نیز و در آن عشره مدد شما خواهد نمود انشاء الله تعالی در تحریر اجازت نامه که اینهمه مبالغه و ابرام دارند مقصود بنیت اجازت تعلیم طریقت بشما داده است اگر او کفایت نکند اجازت نامه چه کار خواهد کرد و لازم نیست که هر چه در خاطر بگذرد آنرا البته سعی باید کرد چیز بیجا طریقت میگذرد که ترک آن اولی و انساب است نفس را بجز امور که پیش گرفت میخواند آنرا با انصرام رساند و بحجت و بطلان آن ملاحظه نمیکند بخاطر شما چنانکه نوشته شد حضرت حق سبحانه تا نفع آرد فکر کار خود باید کرد تا ایمان سلامت برود اجازت نامه و مریدان بکار نخواهند آمد در ضمن کار خود اگر شخصی بطلب صادق باید آنرا تعلیم طریقت بکنند آنکه تعلیم طریقت را اصل کار بگیرند و معامله خود را تابع آن سازند آن خود را سر اسرار و خسران است مکتوب و و صد و

**فصل** و تیمم بجز احسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه طریق ما همان طریق حضرت ایشان است و نسبت همان نسبت لیکن تکمیل صناعت و تیمم نسبت بتلاحق افکار و تعاقب انظار است

الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی مراسلات شریفه که نامزد و مخلص مشتاق خود ساخته بودند پی در پی رسید موجب از دیار و فرحت و باعث افراط محبت گشت جزا که الله سبحانه عنایه و اجزاء نمجلا بعضی از شبهات و تردیدات که اندراج یافته بود آنکه طریق ما طریق حضرت ایشان است قدس الله تعالی سره الاقدس و نسبت همان نسبت شریفه آنحضرت کدام طریق ازان طریق عالی و کدام نسبت ازان نسبت علیه اولی و انساب است که کسی آنرا اختیار ننماید غایت مانی الباب تکمیل صناعت و تیمم هر نسبت بتلاحق افکار و تعاقب انظار است مثلاً نحو می که در زمان سیبویه بوده بتلاحق افکار متاخران دو چیز زیاده گشته است و محروم و متع شده مع ذلک همان نحو سیبویه است که افکار متاخران بیش از بیش مشاطگی و تزئین آن نموده است مقوله شیخ علاء الدوله قدس سره بمع شریف رسیده باشد که فرموده هر چند وسائل بیشتر بود راه نزدیکتر و روشن تر گردد این قسم زیاده بران نسبت علیه که بطریق مشاطگی و تزئین پیدا شده باشد و در گفت آمده جمعی را در تمیلات انداخته است حقیقت معامله آنست که بے تکلف و تصنع نموده آید

مقام را غلط نمایند و در عین شیخی آزدی ملامت نکنند که ظلم عظیم است و در نظر مریدان خود را تجمل دارند و در اختلاط  
و موافقت با مسترشدان افراط نمایند که باعث استخفاف است که منافی افاده و استفاده است و در محافطت  
حدود شرعیه نیک رعایت نمایند مگر عمل بر حضرت تجویز نکنند که بهم منافی این طریق علیا است و هم  
مناقض دعوی متابعت سنت سینه عزیزه فرموده است ریا اعمال عارفین خیر من اخلاص المریدین چه  
ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است بنجابت اقدس خداوندی جل سلطان پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضا اعمال عارفان اسباب تقلید است مرطابان را در اتیان  
اعمال اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند طالبان بآن اقتدا  
نمایند این ریا من اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که از برای نفع خود باشد از اینجا کسی گمان نکند  
که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را به عمل احتیاج نیست عیاذاً  
باشد سجان این خود عین الحاد و زندقه است بلکه عارفان در اتیان اعمال بسائر طالبان برابرند  
و از اتیان اعمال بیکس را استغنا نیست غایت مافی الباب در اعمال عارفان گاه هست که نفع  
طالبان که مربوط به تقلید است نیز ملحوظ است و بآن اعتبار آنرا ریا نامند با بجملة در قول و فعل  
نیک محافظت نمایند که اکثر خلائق درین آوان نهگاه طلب اندکاری بوقوع نیاید که مناسفه  
و نیام باشد و جمال را بطین اکابر رساند از حضرت حق سجان تعالی استقامت طلبند و دیگر از حصول  
نسبتهای مشایخ نوشته بودند و چه آن را مکرر بشما بالمشافه گفته شده است و رای آن چیزه  
نغمند که در آن خیریت نیست زیاده چه نویسید و السلام مکتوب و و صد و بیست و  
هشتم بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان بعضی از نصائح که بمقام تکمیل و تعلیم طریقت تعلق  
دارد و ایناسب ذلک مکتوب مرغوب اخوی سیادت پناهی رسید موجب فرحت گشت ای برادر بزرگوار  
بشما گفته شده است که مدار این طریق بر دو اصل است استقامت بر شریعت بحدیکه بزرگ اذنامی آداب  
آن را رضی نباید شد در سوخ و شبانت بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بر نهجیکه اصلا برومی مجال  
اعتراض نماید بلکه جمیع حرکات و سکنات او باید محبوب در نظر مرید در آید عیاذاً باشد سجان در  
امر از امور که باین دو اصل متعلق است خللی واقع شود اگر بنهایت الله سجان این دو اصل  
مستقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت است و نصائح و وصایای دیگر نیز گوش زده شماست

و دوشن خوف به الله تعالی بچون و بچگونه است هر چه در دید و دانش و شنود و مکاشفه در آید غیر اوست  
 سبحانه و تعالی در راه است ز نهار بجز و مویز این راه در رنگ طفلان گول نشود و بوصول نهایت  
 مغرور نگردد و اوقات احوال را پیش شیخان ناقص نگذارد که ایشان باندازه یافت خود قلیل را  
 کثیر می انگارند و بدایت را نهایت می شمارند لاجرم طالب مستعد و زرعم کمال می افتد و فتور و طلب او را  
 می یابد شیخ کامل باید طلبید و معالجه امراض باطنیه را از د باید خواست تا زمانیکه شیخ کامل نرسید  
 باید که این احوال را در تحت لاد آورده نفی کنید و اثبات معبود بر حق که بچون و بچگونه است بنمایید  
 حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرموده اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آنهمه غیر است بحقیقت  
 کلمه لافنی آن باید کرد و بیشتر هر چه رود نفی کنید که او تعالی در راه است در جات اثبات غیر از  
 حکم بکلمه مستثنی هیچ درست نباشد طریق اکابر این طریقت نیست و السلام علی من اتبع الهدی و التزم  
 متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیات اتمنا و کلمها مکتوب و و صدوسی و یکم  
 بهر محمد نعمان صدور یافت در جواب اسوٰه که نموده و پرسیده که فرق در میان حصول و وصول  
 چیست و اسمائی که مبادی تعینات انبیاست علیهم الصلوٰات و التسلیات همان اسماء مبادی  
 تعینات اولیا است یا نه و اگر هست فرق چیست و پرسیده بود که منع از ذکر جهر می کنند که بدعت  
 است و حال آنکه ذوق و شوق می بخشد چرا از چیزهای دیگر که در زمان آنسرور نبود علیه الصلوٰة  
 و السلام منع نمی نمایند مثل لباس فرجی و شال و سراویل نخده و نعلی علی بنیه و نسیم علیه و علی آله  
 الکرام و مکتوب شریف متعاقب رسید مکتوب اول هر چند بنی بر سوزش و اضطراب بود اما مکتوب  
 ثانی ملائم همواره بوده است و شعر از شوق و سرگرمی محبت آثار از زمانیکه میر سعد الدین  
 را می شنیدند طلب کتابت نمودند در آن وقت بیدماغه مقبوض بود بحدیکه بخط خود نتوانست نوشت  
 بمولانا یا محمد صمد چه بید گفته که بتولید در وقت بیدماغی اگر کلمه ملائم مندرج شده باشد معذور  
 خواهند داشت با آنکه باید که باندک چیز بیجا نگردد و معامله را برهم نزنند حق سبحانه و تعالی  
 کند که آزاره در میان باشد و یا از روی رنجش و اعراض چیزی نوشته آید از روی  
 نصیحت اگر چیزی نوشته شود خوشحال باید بود مکتوب ثانی شما بسیار منظوم ساخت حرارت  
 در هر امر در کار است پیرمردگی و آنسر دگی نصیب اعدا باد نوشته بودند که فرق در میان حصول

مکتوبات و رسائل این فقیر را ببینید که این طریق را طریق اصحاب کرام علیهم الرضوان ثابت کرده است و این نسبت را فوق همه دلائل ساخته و مداحی این طریق عالی و اکابر این طریق را برنجی نموده است که هیچکس از خلفای این خانواده بزرگ بایراد عشر عشر آن موفق نگشته و ایضا این فقیر در روزمره و در نشست و برخاست رعایت آداب و لوازم این طریق بر وجه اتم ینماید و سرسوی مخالفت و احداث تجویز نمیکند عجب است که انیمه هنر با از نظر مستور مانده است و اگر بالفرض در آیام آزار نسبت بعضی یاران در کلام کلام سخن ناظم واقع شده باشد در نظر درآمده عجب تر آنکه شما اشغال این سخنان را باور میدارید و مجرد شنیدن از جامیر دید اگر حسن ظن است چرا مخصوص بان جماعه است یا مگر قابل حسن ظن نیستیم با جمله اگر مدار برگفت و شنود است از دست سخن چنان خلاصی تصور نیست و اخلاص متوقع نه از کلفت و شنود بگذرند و از امور گذشته یاد نکنند تا اخلاص تصور شود و در رفع کلفت دیرینه گردد نوشته بودند که وقت تربیت حضرت پیرزادگان رسیده و میگذرد و وصیت حضرت ایشان را قدس سره یاد داده بودند مخدوم ماکرم با سعادت خادمان است که بخدمت مخدوم زادهای خود فائز گردند لیکن درین مدت از خدمت ظاهری بواسطه موانع معلوم خود را معاف میداشت و انتظار ظهور زمان وصیت علیه میکرد حال اگر میداد که مانعی نیست و راه گفت و شنود مسدود گشته است اشارت فرمایند که چند روز آمده باین خدمت اشتغال نماید و اگر نیک ملاحظه ینماید میدانند که درین کار مجرد امتثال وصیت باید نمود و الا تربیت ظاهر و باطن شما ایشان را کافیت احتیاج دیگری نیست و دیگر اخوی مولانا عبد اللطیف میفرمودند که میان محمد قلیج مخدوم زاده کلایزاد حق تعلیم و تربیت ظاهری بخود گرفته است و ایشان نیز تجویز این معنی خود را استملاع این خبر در تعجب آورد و اگر او از نارسائی خود چیزی نخیل کند ایشان چون تجویز نمایند برین مبرم که مباد آزار محمد قلیج جای دیگر سرایت کند مکتوب دو صد و سی ام بشیخ یوسف برکی حدور یافته در علوهیت و عدم گفتا با آنچه حصول شود بلکه نفی آنچه مشهود و معلوم گردد و اثبات معبود بیچون و بیچگون که ماورای دید و دانش است الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفتی شمه از احوال گرامی شما میان بابو بامر شما اظهار نمودند و استفسار حقیقت آن فرمودند بنا بر علی ذلک چند کلمه نوشته آید مخدوم و انیتسم احوال در اوائل اقدام متبدیان این راه را بسیار دوست می دهم هیچ در اعتبار نمی آرد بلکه نفی آن ینمائید اصل کو نهایت کدام شعر کیف الوصول الی سعاد و دودنها قلیل بحال

و مملو است، رویه را در نظر بصیرت منکشف گردانیده حسن و جمال آخرت را با طراوت جنات و انسا آنها را  
 باز یادت می تقاپرورد و کار آن جل سلطان جلوه گر گرداناد بجز مرتبه سید المرسلین علیه و علی آل من صلوات  
 افضلها و من التسلیات اکملها تا ازین قبیح سریع الزوال بے غبتی حاصل گشته بجله توحیدی بعالم بقا که محل فضا  
 مولی است جل سلطان میسر آید و تاج این دینه ظاهر نشود خلاصی از گرفتاری آن محاست و ماخله می آید  
 گرفتاری آن میسر نشود و خارج و نجات اخروی متعجب حب الدنیا را س کل خطیه قضیه مقرر است و چون معالجه بایند  
 اوست علاج از الة محبت این دینه منوط باشد بر غبت نمودن در امور آخرت ایتان اعمال صلح برود  
 احکام شریعت غرض حق سبحانه و تعالی حیوة دنیا را منخر بر پنج چیز بلکه در چهار چیز گردانید حدیث قال الله تعالی  
 اما حیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بیکم و کثرت فی الاموال الاولاد پس ناچار و قتیکه اشتغال باعمال  
 صالح نماید جزو اعظم آن که لعب و لهو است رو بقصان آورد و اجتناب از نسیس حریر و تلبیس بدب و فضه  
 که عده در تحصیل زینت اند فرمایند جزو دیگرش که زینت است رو بزوال آورد و چون یقین نماید که فضیلت و  
 کرامت نزد خدای عز و جل بوسع و تقوی است نه بحسب و نسب هر آئینه از تفاخر باز ماند و چون داند که  
 اموال و اولاد مانع ذکر حق اند سبحانه و معرض از جناب قدس او تعالی ناچار از کثرت در ان قاعد فرماید و تزیید  
 آنرا از معاتب شمرد با بجله ما تا کم الرسول فخذوه و ما نکم عنه فاستوا کیما یضرم شی بهیت و اویم تر از کج مقصود  
 نشان بگرماز سیدیم تو شاید برسی ببقیة المرام میان شیخ عبدالمومن بزرگ زاده اند تحصیل علوم بانجام  
 رسانیده سلوک طریقت صوفیه میفرمایند و در ضمن این سلوک احوال غریبه مشاهده مینمایند ضرورت  
 بشری از قبیل اهل و عیال منجرب و بی اختیار مضطرب سازد این فقیر از برای دفع این اضطراب و ولالت بجناب  
 شما نموده من و ق باب الکریم الفتح و السلام مکتوب و و صدوسی و سوم بجای جناب شیخ  
 فرید در بعضی فصاح بحسن او و صدور یافته تبنا الله سبحانه و ایاکم علی ما جارب عبدکم الامجد علیه و علی آل و اصحابه  
 من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها در ایام عرس حضرت خواجه قدس سره بحضرت دلی رسید بخاطر  
 داشت که در ملازمت علیه نیز برسد درین اشنا خبر کوچ منتظر گشت بضرورت توقف نموده بچند کلمه مامور لوط  
 تصدیق ده گشت اگر در حضور است و اگر در غیب بکی نیت خواهان سلامتی ایشان است از آنچه  
 نباید و نشاید در بعضی اوقات غلبه خیر اندیش بران می آرد که لکنی ایشانرا اختیار کرده از آنچه شایان  
 عقبه علیه ایشان نباشد تا کید و مبالغه مانع آید و در مجلس شریف نا اهلان را نگذارد اما مسمی و اند

و وصول نمیتواند نمید اے برادر حصول با وجود بعد متصور است و وصول متعذر غفار را که بصورت  
 مخصوصه تصور میکنم میتوان گفت که غفار در درک ما حاصل است اما وصول ببقا متحقق نیست  
 زیرا که خلقت که عبارت از ظهور شیئی است در مرتبه منافی حصول آن شیئی نیست اما وصول شیئی  
 خلقت را بر تابد فخر تا و ایضا پرسیده بودند که اسمائی که مبادی تعینات انبیا است علیهم الصلوات  
 و التسلیات همان اسمای مبادی تعینات اولیا است یا نه و اگر هست فرق چیست اے عزیز  
 مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات و التسلیات کلیات اسماست و مبادی تعینات اولیا  
 جزئیات آن اسما که در تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن اسما همان اسما  
 است که بقیدی از قیود ماخذ گذشته است کالارادة المطلقة و الارادة المقيدة بشیء و چون  
 اولیا را بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات ترقی واقع می شود رافع آن قید  
 نموده لمحق مطلق خواهد بود این فرق را در بعضی مکاتیب به تفصیل مذکور ساخته است ملاحظه  
 خواهند نمود و ایضا پرسیده بودند که منع از ذکر جهر میکنند که بدعت است یا بلکه ذوق و شوق می بخشند  
 چرا از چیزهای دیگر که در زمان آنسرور نبود علیه و علی آله الصلوة و التسلیات منع نمیکند مثل  
 لباس فرجی و شال سر اوایل مخدوم عمل آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام بر دو نوع است  
 بر سبیل عبادت است یا بر طریق عرف و عادات عملیکه بر سبیل عبادت بوده خلاف آنرا از بدعتها  
 منکر میدانیم و در منع آن مبالغه مینمایم که احداث در دین است و آن مردود است و عملیکه  
 بنا بر عرف و عادات است خلاف آن را بدعت منکر نمیدانیم که در منع آن مبالغه نمی نمایم که بدین  
 تعلق ندارد وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادات است نه بر دین و ملت چه عرف بعضی  
 یا و خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است و همچنین در یک بلده باعتبار تفاوت از منسبه  
 تفاوت عرف واقع است مع ذلک رعایت سنت عادی نیز شمر نتایج است و نتیج  
 سعادات ثبنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعت سید المرسلین علیه و علی تابعی کل من الصلوات  
 افضلها و من التسلیات اکملها و السلام مکتوب و دو صد و سی و دو م بخانن خانان حدود  
 یافت در بیان حقیقت دنیای دینه و تیج مزخرفات رویه آن و علاج ازاله و محبت این دینه  
 و ما بناسب ذلک حضرت حق سبحانه تعالی حقیقت دنیای دینه نامرضیه را تیج مزخرفات



و تقدس و این ظل محمول است بر ذات تعالی و تقدس و بر اشیا بر سبیل تشکیک اشتقاقاً لا مواطاة و مراد از آن ظل  
 بطور حضرت وجود است تعالی در مراتب تنزلات و از افراد آن ظل اولی و اقدم و اشرف فردیت که محمول  
 بر ذات است تعالی اشتقاقاً پس در هر مرتبه اصالت الله تعالی وجود توان گفت نه الله تعالی موجود و در  
 مرتبه آن ظل الله تعالی موجود صادق است نه الله تعالی وجود و چون حکما و طائفة از صوفیه که بعینیه و جو  
 قابل گشته اند و بحقیقت این فرق اطلاع نیافته اند و ظل را از اصل جدا ساخته حمل اشتقاق و حمل مواطاة  
 هر دو در یک مرتبه اثبات نموده و در تصحیح حمل اشتقاق محتاج به تحمل و تکلف گشته و الحق با حقیقت بالهام الله سبحانه  
 و این اصالت و ظلیت در رنگ اصالت و ظلیت سائر صفات حقیقیه است زیرا که در هر مرتبه اصالت که موطن  
 اجمال است و غیب الغیب حمل این صفات بطریق مواطاة است نه بطریق اشتقاق توان گفت  
 الله تعالی علیم و نمیتوان گفت که الله تعالی عالم زیرا که در حمل اشتقاق، از حصول مغایرة چاره نبوده و  
 بالا اعتبار و هو مفقود فی ذلک الموطن را ساداً تغییر لایکون الا فی المراتب الظلیة و لا ظلیة ثمة فوق التعلین

الاول کبر اصل لان النسب لمحوطة بطریق الاجمال فی ذلک التعلین و لا ملاحظه شی من الاشیا و بوجه  
 من الوجوه فی ذلک الموطن و در مرتبه ظل که تفصیل آن اجمال است حمل اشتقاق صادق است  
 نه حمل مواطاة لیکن غنیة این صفات در مرتبه فرع غنیة وجود است تعالی که مبداء هر خیر و کمال است  
 و منشأ هر حسن و جمال و این فقر در کتب و رسائل خود هر جا نفی غنیة وجود کرده است مراد از آن وجود  
 ظلی باید داشت که مصحح حمل اشتقاق است و این وجود ظلی نیز مبداء آثار خارجیة است پس بسیاری  
 که بآن وجود متصف گردند در هر مرتبه از مراتب موجودات خارجیة خواهند بود فافهم فانه ینفک فی کثیر  
 من المواقف پس صفات حقیقیه نیز موجودات خارجیة باشند و ممکنات نیز در خارج موجود بودند نه اے  
 فرزند سر فاضل بشنو که کمالات ذاتیه در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس عین حضرت ذات است مثلاً  
 علم در موطن عین حضرت ذات است تعالی و همچنین قدرت و ارادت و سائر صفات و ایضا در موطن  
 حضرت ذات تمامه علم است که همچنان تمامه قدرت است نه آنکه بعضی حضرت ذات علم است و بعضی دیگر  
 قدرت است که بعضی و تجزیه آنجا محال است و این کمالات که گویا منترع از حضرت ذات تعالی در  
 مرتبه حضرت علم تفصیل یافته است و تمیز پیدا کرده مع بقا حضرت الذات تعالی و تقدس علی الملک الصرافة  
 الاجمالیة الوحدانیة بعد از آن پنج چیز در موطن مانده که درین تفصیل داخل نشده و تمیز نگشته بلکه جمیع کمالات

که جمیع آرزوهای میرنیت بضرورت بدعای طهرالغیب رطب اللسان است شاید که بعضی قبول افتد  
حضرت خواجہ احرار قدس سرہ از بزرگی و کلانی خود میفرمودند که هر چند کفر است که کسی چنان کلان شود  
که اگر او برهم شود که همه عالم برهم شود اما چه توان کرد که ما ربانی ما کلان ساخته اند امروز آن قسم بزرگی  
و کلانی نزدیک است که در ماده جناب شما صادق آید چه در رفاهیت خلایق است و بالعکس از اینجا  
که نزد مردم و عوام خیر شما در رنگ و عارضه دل مطراست که بعامه خلایق نافع است پس عیب باشد که  
بآن کلانی و بزرگی برابر دانه خشخاش جای انگشت بماند و این دانه خشخاش بدول و ستان و خیر اندیش  
بار عظیم است کرم نموده ایشانرا سبکسازند چندگاه هست که این خیر اندیش ازین مقوله فرجی نوشته است  
که مبادا اگر او و مبالغه گران آید سه یا رنازک بدن از باد هوا میرنجبد به چو گلبرگ ز آسب صبا میرنجبد اما  
از دوستی دور نمود که بملاحظه گرانی خاطر در مقام سکوت آید سه حافظ و ظیفه تو دعا گفتن است و بس  
در بند آن مباش که نشیند یا شنید چندگاه است داعیه زیارت حرمین شریفین حر سها شد سبحانه  
عن الآفات پیدا شده است و باعث این سفر همان داعیه است و چون ایمنی منوط استخرج و  
استرخاء ایشان بوده خبر کوچ آن داعیه را در تسلیف انداخت اخیر قیام صبح شد سبحانه و اسلام مکتوبه  
و و صدوسی و چهارم بقتل آگاه معارف دستگاه عالم ربانی عارف سبحانی مخدوم زاده کلان  
اعنی الشیخ محمد صادق سلمه الله تعالی سبحانه و ابتغاء و اوصله الی غایه مایتمناه صدور یافته در بیان آنکه  
حقیقت واجب الوجود تعالی وجود محض است که منشأ هر خیر و کمال و حقائق ممکنات عبادات  
اند که مبادی هر شر و نقص اند و معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه و بیان تجلی ذاتی که فوق جمیع نسب  
و اعتبار است و معنی تا و علی کریم الله نور السموات و الارض و ما یناسب ذلک مع اسوٰله و اجوبه  
یتعلق بتوضیح هذا المقام و تنبیات تلخیص هذا المرام بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد حمد خدا سنی  
بیچون و در و دیگر رهنمون معلوم فرزندی باد که حقیقت حق سبحانه وجود صرف است که امر دیگر بان  
انضمام یافته است و آن وجود تعالی منشأ هر خیر و کمال است و مبداء هر حسن و جمال و خبری است  
حقیقی و بسیطی است که ترکیب اصلا بان راه نیافته است لادنها و لا خارجا و بحسب حقیقت متعین اتصوفا  
است و محمول است بذات تعالی مواطاة لا اشتقاقا هر چند نسبت حمل را نیز در الوطن فی تحقیق گنجایش  
زیرا که جمیع نسب در انجا ساقط گشته اند و وجود یک عام و مشترک است از ظلال آن وجود خاص است تعالی

برآمده وجود خارجی پیدا میکند که آن محال است و مستلزم جبل تعالی باشد عن ذلک علوا کبر بلکه بآن معنی است که ممکنات در خارج بر طبق آن صور علمی وجودی پیدا کرده اند و رای وجود علمی وجود خارج سببی موافق آن وجود علمی حاصل نموده در رنگ آنکه استاد بخار در ذهن صورت سریر تصویر نموده در خارج اختراع آن نماید در صورت آن صورت ذهنیه سریر که در معنی ماهیت آن سریر است از خانه علم آن بخار شبرگیده است بلکه در خارج آن سریر وجودی بر طبق آن صورت ذهنیه پیدا کرده است فافهم بد آنکه هر علمی بظنی از ظلال کمالات وجودیه که مقابل اوست و منعکس در تصویر گشته در خارج وجود ذهنی پیدا کرده است بخلاف عدم صحت که باین ظلال متأثر گشته است و رنگی نگرفته است چگونگی بگیرد که مقابل این ظلال نیست اگر مقابل دارد و بحضرت وجود صحت دارد تعالی و تقدس پس عارف تمام المعرفه بحضرت وجود و ترقی نموده در مقام عدم صحت نزول نماید تبوسل و این عدم نیز بآن حضرت انصباخی پیدا کرده فرین میگردد و مستحسن میشود این زمان جمع مراتب اعدام آن عارف که فی الحقیقه جمیع مراتب ذاتیه اوست اجمالی و تفصیلی حسن و خیریت پیدا کرده است و کمال و جمال حاصل نموده است این خیریت که در جمیع مراتب ذاتیه سرایت نماید مخصوص با بچنین عارف است و غیر او را اگر خیریت سرایت نموده است یا تصور است بر بعضی مراتب تفصیلیه اعدام ذاتیه او و یا جمیع مراتب تفصیلی او دیده است علی تفاوت الدرجات و این قسم اخیر نیز نادر الوجود است اما در مرتبه اجمال عدم که عین هر شرف و نقص است هیچ کس را از غیر آن عارف بویی از خیریت نیافته است در رنگی از حسن پیدا نموده پس چار شیطان آن عارف که بخیریت تمام متصف گشته نیز حسن اسلام پیدا کند و نفس آواره مطمئن گشته از مولای خود را منی گردد و از اینجا است که سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات و التسلیمات فرموده اسلم شیطان پس هیچ غازی در غر از وی سبقت نگیرد و مثل شیطان را دلالت بخیر نماید بجان الله معارفی که ازین خیر بخیر است بطور می آید اگر اکثری جمع شده در تصویر آن گوشه معلوم نیست که میسر شود مانا که حظ وافر ازین معارف نصیب حضرت مهدی موعود علیه الرضوان خواهد بود اگر بادشاه بر در پیرزن بیاید تو ای خواججه سبقت کن به قنارک الله احسن الخالقین و الحمد لله رب العالمین پس ذوات ممکنات عداوت باشند که ظلال کمالات وجودی در آنها منعکس گشته فرین ساخته است پس چار ممکنات بالذات ماورای هر شرف و فساد باشد و ملاذ هر سوء و نقص هر خیر و کمال که در آنها

که هر کدام ایشان عین ذات بود تعالی در مرتبه علم آمده است و این کمالات مفصله در مرتبه ثانی وجود  
ظلی پیدا کرده صفات نام یافته اند و قیام بحضرت ذات که اصل اینهاست پیدا کرده اند و اعیان ثابته  
نزد صاحب نفصوص علیه الرحمة عبارت از همان کمالات مفصله است که در خانه علم وجود علمی حاصل  
کرده است و نزد فقیر حقائق ممکنات عدوات اند که ماوای هر شر و نقص اند بآن کمالات که در آنها منعکس  
گشته اند این سخن تفصیلی میطلبد بگوش هوش باید شنید ارشدک اند تعالی که عدم مقابل وجود است  
و نقیض اوست پس بالذات نشاء هر شر و نقص باشد بلکه عین هر شر و فساد بود چنانچه وجود در مرتبه  
اجمال عین هر خیر و کمال است و چنانچه حضرت وجود در موطن اصل الاصل محمول بر ذات تعالی بطریق  
اشتقاق نیست عدم نیز که در مقابل آن وجود است محمول بر ماهیه عدویه بطریق اشتقاق نیست در آن  
مرتبه آن ماهیه را معدوم نمیتوان گفت بل هو عدم محض و در مراتب تفصیل علمی که بآن ماهیت عدویه  
تعلق یافته است جزئیات آن ماهیت مصف بعدم میگردد و حمل اشتقاق در آنها راست می آید و مفهوم  
عدم که گویا متزع از آن ماهیت اجمالیه عدویه است و کما نفل است مر آن ماهیت را بر جمیع افراد مفصل  
آن بطریق اشتقاق حمل می یابد کما سخی و چون آن عدم در مرتبه اجمال عین هر شر و فساد بوده و در علم اند  
سجانه هر شر و دیگر جدا گشته و هر فساد می از فساد دیگر امتیاز داشته چنانکه در جانب وجود در مرتبه  
اجمال حضرت وجود عین هر خیر و کمال بوده و در مرتبه تفصیل علمی هر کمالی از کمال دیگر امتیاز یافته و هر خیری  
از خیر دیگر جدا گشته پس هر کمالی از این کمالات وجودی هر نقیضی از این نقایض عدویه که مقابل است  
در خانه علم منعکس گشته است و صور علیک یکدیگر باهم دیگر مزج پیدا کرده است و آن عدوات که عبارت  
از شر و در نقایض اند بآن کمالات منعکس که در مرتبه حضرت علم تفصیل علمی یافته اند ماهیات ممکنات  
اند غایت مافی الباب آن عدوات در رنگ اصول و مواد آن ماهیات اند و آن کمالات همچو صور  
حاله در آن پس اعیان ثابته نزد این حقیر عبارات از این عدوات و از آن کمالات است که بایکدیگر  
متمم گشته اند و قادر مختار جل سلطان این ماهیات عدویه را با لوازم اینها و با کمالات ظلال وجودیه  
که در اینها در حضرت علم منعکس گشته اند و ماهیات ممکنات نام یافته هر گاه خواست بآن وجود ظلی  
منصیع گردانیده موجودات خارجی ساخت و مبداء آنها را خارجیه گردانید باید دانست که منصف ساختن  
صور علیک را که عبارت از اعیان ثابته ممکنات اند ماهیات ایشان نه بآن معنی است که صور علیک از خانه علم

لازم نمی آید زیرا که این خلل لازم آن اصل است فلا انکاک غایه مافی الباب عارفیک قبله توجه احدیت ذات  
است تعالی و تقدس و از اسرار و صفات هیچ لمحوظ او نیست در انوطن هر آئینه ذات را میباید تعالی و از صفات  
هیچ لمحوظ او نشود نه آنکه صفات در الوقت حاصل نیستند پس انکاک صفات از حضرت ذات تعالی و تقدس  
با اعتبار ملاحظه عارف ثابت نشدند باعتبار نفس امر تا باهل سنت مخالف باشند فانهم ازین بیان لایح گشت  
معنی قول من عرف نفسه فقد عرف ربه زیرا که کسی که شناخت حقیقت خود را بشنود و نقص و دانست که هر  
خیر و کمال که در وی تعبیه کرده اند مستعار از حضرت واجب الوجود است تعالی و تقدس پس ناچار حق را  
بجانه بخیر و کمال و حسن و جمال خواهد شناخت ازین تحقیقات واضح گشت معنی تا ویلی کریمه الله نور الهما  
و الارض زیرا که مسبین شد که ممکنات با سربا عدا مات اند که سراسر ظلمت و شرارت است و خیر و کمال و  
حسن و جمال در اینها از حضرت وجود است که نفس ذات است تعالی و تقدس و عین هر خیر و کمال ناچار بود  
آسمانها و زمینها حضرت وجود باشد که حقیقت واجب است تعالی و تقدس چون این نور در آسمانها  
و زمین توسط ظلال بوده است از برای رفع دهم و اجهان که بے توسط نمند کمیشلی از برای آن نور  
آورده حیث قال تعشیل نوره مشکوٰۃ فیها مصباح المصباح فی زیاجه الی آخر الایة الکریمه تا ثبوت ساطع  
فرماید و تفصیل تاویل این کریمه انشاء الله تعالی در جامی دیگر ثبت خواهد یافت که جمال سخن در اینجا  
بسیار است و این مکتوب گنجایش تفصیل آن ندارد و آنکه گفتیم که معنی تا ویلی کریمه است زیرا که معنی تفسیر  
مشروط بقل و سماع است من فسر القرآن برأیه فقد کفر شنیده باشند در تاویل مجر و احتمال کافی است  
بشرط آنکه مخالف کتاب و سنت نباشد پس مقرر شد که ذوات و اصول ممکنات عداست صفات ناقص  
و زو اکل ایشان مقتضیات آن عدا مات که با یکا دقا در مختار جل سلطانیه وجود آمده اند و صفات کامله در ایشان  
مستعار از خلل کمالات حضرت وجود است تعالی و تقدس که بطریق التکاس طوی یافته با یکا دقا در مختار جل  
سلطانیه نیز موجود شده اند و مصداق حسن قبح اشیاء است که هر چه رو با خرت دارد و برای آخرت معد است  
حسن است اگر چه بظاهر مستحسن نماید و هر چه رو بدینا دارد و برای دنیا معد است قبح است اگر چه بظاهر حسن نماید  
بکلا و طراوت ظاهر شود کما لخرافات الدنیویة از اینجا است که در شریعت مصطفویة علی صاحبها الصلوٰۃ  
و السلام و التیمه منع فرموده اند از نظر کردن بیل و خواش محسن امارد و نسا را جنبیه و مخزفات و غیره  
که این حسن و طراوت از مقتضیات عدم سست که باو امی هر شر و فساد است اگر مشاء این حسن و

تعبیه فرموده اند عاریتی است که از حضرت وجود که خیر محض است فائض شده است گریه با اصحابک من حسنه  
 فمن الله واما اصحابک من سئیه فمن نفسک شاید این معنی است و چون فضل خداوندی جل سلطان این دید  
 رعایت استیلا یا بدو کمالات خود را در دست از ان طرف بیند خود را شرم محض بدو نقص خالص اند و هیچ کمالی  
 در خود مشاهده نکند اگر چه بطریق انعکاس باشد در رنگ آن شخص که برهنه بود و جامه عاریت در بر کرده باشد این  
 وید عاریت بروی کمال استیلا یا بدو برنجکه درست جاها را در غل به صاحبش بدهد بر آئینه خود را بدو برهنه یا بدو  
 اگر چه عاریت واسطه باشد صاحب این پدیده شرف بمقام عبدیت میگردد که فوق جمیع کمالات ولایت است این اجتماع  
 خیر و شر و نقص و کمال که فی الحقیقت اجتماع وجود و عدم است از قبیل جمع نقیضین نیست که تو آنرا محال دانی  
 زیرا که نقیض وجود و صرف عدم صرفت و این مراتب ظلیه چنانکه در جانب وجود از ذروه اصل بخصیض تنزلات  
 نزول فرموده اند در جانب عدم نیز آن مراتب ظلیه از خصیض صرفت عدم ارتقائی نموده اند اجتماع اینها  
 در رنگ اجتماع عناصر متضاده است که صورت ضدیه هر کدام را منکسر ساخته جمع فرموده اند فبجان من  
 جمع بین الظلمه والنور اگر گفته شود که تو در بالا عدم صرف را نیز حکم بالنسباص کرده بود و صرف که نقیض  
 است پس اجتماع نقیضین پیدا شد گوئیم که اجتماع نقیضین در یک محل محالست اما قیام بیک نقیض نقیض  
 دیگر و اتصاف یکی بدیگری محال نیست چنانکه ارباب معقول گفته اند که وجود معدوم است و اتصاف  
 وجود بعدم محال نیست پس اگر عدم موجود شود منصف بوجود گردد و چرا محال باشد اگر گویند که عدم از معقولات  
 ثانیه است که منافی وجود خارجی است پس وجود خارجی چگونه متصف گردد در جواب گوئیم که مفهوم م  
 را از معقولات ثانویه گفته اند اما اگر فردی از افراد عدم متصف گردد بوجود چه فساد است چنانچه ارباب  
 معقول عدم وجود گفته اند بطریق اشکال که وجود باید که عین ذات واجب الوجود تعالی و تقدس  
 نباشد زیرا که وجود از معقولات ثانویه است که وجود خارجی ندارد و ذات واجب الوجود تعالی و تقدس  
 در خارج موجود است پس عین نباشد و در جواب این گفته اند که مفهوم وجود از معقولات ثانویه است و  
 جزئیات او پس جزوی از جزئیات او منافی وجود خارجی نباشد و تواند بود که در خارج موجود بود سوال از حق  
 سابق معلوم شد که وجود صفات حقیقیه در مراتب ظلال است و در مرتبه اصل ایشان را وجودی حاصل  
 نیست این سخن مخالف رای اهل حق است شکر الله تعالی میبیم چه صفات را هیچ وقتی از ذات تعالی  
 و تقدس جدا نمیدانند و متمتع الانفکاک تصور میفرمایند جواب آنکه ازین بیان بخواز انفکاک

مرآت حضرت ذات تعالی و تقدس که در خارج جزا و موجو بنمیداند انعکاس پیدا کرده منو خارجی و اصل کرده است  
و آن صو علمیه را غیر از صور شیون و صفات واجبی ندانسته است جل سلطانه لاجرم حکم بوحث وجود کرده است  
و وجود ممکنات را عین وجود واجب گفت تعالی و تقدس شرف نقص را منتی گفته نفی شرات مطلق و نقص محض  
کرده است از نجاست که خیر رائج بالذات نمیداند حتی که کفر و ضلالت نسبت ایمان و هدایت بد میداند  
بذات خود که از عین خیر و صلاح می انکار و نسبت بار باب خود اینها را با استقامت حکم ینماید و کریمه  
و مامن و آیه الاهیة اخذ بنصیته ان ربی علی صراط مستقیم شاهد این معنی بسیار دارد هر حکم بوحده وجود نیابد از  
اشمال این سخنان چرا تا شای فرماید آنچه برین حیر ظاهر ساخته اند آنست که ماهیات ممکنات عدوت اند بکلمات  
و جودیه که در آنها منعکس گشته است و متمیز شده که مفضل و اند بجان حق الحق و هو میدی سبیل سے فرزند  
این علوم و معارف که هیچ یک از اهل تدبیر آن حکم نفرموده است نه بهر هیچ و نه بشارات از اشرف معارف اند و اهل  
علوم که بعد از هر ارسال در مضاعف ظهور آمده و حقیقت واجب تعالی و تقدس ممکنات را کما میکن و یلین بیان  
فرموده اند نه مخالفت بکتاب و سنت دارند و نه مبادیت با قوال اهل حق مانا که مراد از دعای نبوی علیه و علی  
آله الصلوٰة والسلام که گویا از برای تعلیم است فرموده اند اللهم ارنا حقائق الایات کما هی این حقائق اند  
که در ضمن این علوم مبین گشته اند و مناسب مقام عبودیه اند و نقص و ذل و انکسار که ملائم حال بندگی است  
و لالت دارند بنده عاجز که خود را عین مولای قادر خود دارد چه لطافت دارد از کمال بی ادبی خبر میداد  
اے فرزندان این آن قنیت که در اتم سابقه در نیطور و قنیکه پر از ظلمت است پیغمبر اولی الغرم معوث  
میگشت و احیاء شریعت جدیده میکرد و درین امت خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه و علی آله  
الصلوٰات و التسلیمات علما را مرتبه انبیاء بنی اسرائیل داده اند و بوجود علما از وجود انبیاء کفایت فرموده اند  
لذا بهر هر آیه از علما این امت مجددی یقین ینمایند که احیای شریعت فرماید علی الخصوص بعد از مضمی الف  
که در اتم سابقه وقت بعثت پیغمبر اولی الغرم است و بر هر پیغمبری در انوقت اکتفا نموده اند در نیطور وقت  
عالمی عارفی تمام المعرفة در کار است که قائم مقام اولی الغرم ام سابقه باشد شعر فیض روح القدس بریان  
مد و فرماید نه دیگران هم بکنند آنچه میجامی کرد نه اے فرزند وجود صرف مقابل عدم صرف است و بالا  
گذشت که وجود صرف حقیقت واجب الوجود است تعالی و تقدس و عین هر خیر و کمال هر چند ملا خط این  
عینیة هم اگر چه بر سبیل اجمال باشد در ان موطن گنجائش ندارد که شائبه ظلمت دارد و عدم صرف که



جمال کمالات وجودیه میباید منع نموند مگر ازین راه که توجیه نمودن نطلانی و جو اصل مستحسن است این منع استجابی است  
 نه وجوبی بخلاف منع سابق پس حسنی که در مظاهر جمیله دنیوی ظاهر و هویدا است نه از ظلال حسن اوست نه بلکه از لوازم عدم است  
 که بواسطه مجاورت حسنی در ظاهر پیدا کرده است و فی الحقیقت قبیح و ناقص است در رنگ آنکه زهر را بشکر غلاف سازند  
 و نجاست را زایل نموده نمایند و آنکه تجویز تمکینات نسبا و جمیله نکاحیه و اما در فرموده است بواسطه تحصیل اولاد  
 و بقا و نسل است که مطلوب است و بقا و نظام عالم پس بعضی از صوفیه که بمظاهر جمیله و نعمات مستحسنه گرفتار اند به تحلیل آنکه  
 این جمال و حسن مستعار از کمالات حضرت واجب الوجود است تعالی و تقدس که درین مظاهر ظهور فرموده است  
 و این گرفتاری را اینک و مستحسن می انگارند بلکه راه وصول تصور نمایند نزد این حقیر خلاف آن ثابت شده  
 است چنانچه شمره از ان بالاند کور شده است عجب کار است بعضی از بنیادان مطلب خود این قول را سب  
 می آرند که گفته ایم که الملو و خان فیم و ناکلون الله که کلون الله ایشانرا در اشتباه می اندازد نمی دانند که این قول شایع  
 طلب ایشان است و مؤید معرفت این درویش زیرا که گفته تجدید آورده است منع توجیه بایشان ننموده است و شایع غلط را  
 بیان فرموده که حسن ایشان مشایبه حسن و جمال حق است سبحانه حسن او تا در غلط نیفتند قال علیه السلام و بصلوة  
 ما الدنیا و الاخرة الا الفرقان ان رخصت احدی من تحت الاخری درین حدیث نیز تصریحی است آنکه در میان حسن  
 جمال اخروی تفاوت و مبایه است و مقرر است که حسن دنیوی نامرضی باشد و حسن اخروی مرضی پس ضرار  
 حسن دنیوی باشد و خیر لازم حسن اخروی پس ناچار فتناء اول عدم بود و فتناء ثانی وجود آری بعضی از  
 اشیا هستند که یک وجه بدینا دارند و وجه دیگر بآخرت این اشیا از وجه اولی قبیح اند و از وجه ثانیه حسن و  
 امتیاز در میان این وجه در میان حسن و قبح هر کدام اینها مفوض بعلم شریعت است قال الله سبحانه ما اسکلم  
 الرسول فخذوه و ما ناسکلم عنه فانتهوا و خبر آمده است که از الوقت که دنیا آفریده شده است حضرت حق سبحانه  
 و تعالی بروی نظر نگرفته است و مغضوبه حق است سبحانه اینهمه بواسطه قبح و شمرارت و فساد است که از مقتضای  
 عدم است که ما و امی هر شر و فساد است حسن جمال دنیوی و حلاوت و طراوت آن کامل طور در فی الطریق اند  
 و منظور نظر نیستند جمال آخرت است که شایان نظر است و مرضی حق است سبحانه قال الله سبحانه حکایت  
 عن جالم یرید ان یعرض لدنیا و الله یرید الاخرة اللهم الصغر الدنیا باعینا و کبر الاخرة فی قلوبنا بجزایه من افقر باع  
 و تجنب عن الفناء علیه و علی آله الصلوات التماسا و اکمالا و چون شیخ رحیل شیخ محی الدین العربی نظر حقیقت  
 شمرارت و نقص و فساد اینها نمیداخته است حقائق ممکنات را بصورت علمیه حق جل و علا داشته است که صلا

و کمالات همه منسوب باد تعالی الحمد لله سبحانه رب العالمین اولاد آخراد اهل صلوٰۃ والسلام رسولہ دانا و سرمد او علی  
 آلہ اکرام و اصحابہ العظام و السلام علی سائر من اتباع الهدی و التزم متابعت المصطفیٰ علیہ و علی آلہ الصلوٰات و  
 و التسلیمات اتہم و اکملہا مکتوب و وصدوسی و تحم بلا عبد الغفور سرمدی و حاجی بیگ فرکنی و  
 خواجہ اشرف علی کابلی صدور یافت در بیان آنکه محبت این طائفہ سرایہ سعادت دنیویہ و اخرویہ است و  
 توفیق اتیان احکام شرعیہ و تحصیل جمعیت معنویہ از ثمرات آن محبت است و ما نیاسب لک بعد از اہل صلوٰۃ  
 و تبلیغ الدعوات معلوم شریف دوستان حقیقی و مشتاقان تحقیقی باو کہ مکاتبات شریفہ بنی از فرط محبت و اشتیاق  
 بوده بوصول آن متبع و سرور گردیدہ قبلم الحمد لله سبحانه علی ذہ الحبتہ این محبت را سرایہ سعادت دنیویہ و  
 اخرویہ دانستہ از حضرت حق سبحانہ و تعالی ثبات و استقامت بران مسالت باید نمود و توفیق اتیان احکام  
 شرعیہ نتیجہ این محبت است و تحصیل جمعیت باطن ازین مودت اگر عالم ظلمات و کدورت را در باطن  
 بریزند و این محبت را برپا دارند غم نباید خورد بلکه امیدوار باید بود اگر کوه کوه انوار و احوال را در باطن  
 اضافه کنند و سرموی ازین محبت بردارند جز خرابی بیچ نباید دانست و استدر ارج باید شمر دو این سر رشته  
 را نیک محکم داشته متوجہ کار خود باشند و با نور لا طائل عمرگر انما یہ را تلف نسازند ہر ہر اندر ز من  
 بتوانست ہر کہ تو طفلی و خانہ رنگین است ہر و السلام علیکم و علی سائر من اتباع الهدی و التزم متابعت  
 المصطفیٰ علیہ و علی آلہ من الصلوٰات افضلہا و من التسلیمات اکملہا مکتوب و وصدوسی  
 و ششم بخندوم زادگی میان شیخ محمد صادق سلمہ الحمد تعالی در بیان بعضی از اسرار صدور یافت بعد  
 الحمد لله و الصلوٰۃ معلوم فرزند می ارخندی باو کہ از مکتوب شما کہ در شرح احوال نوشته بودید خیال مفهوم  
 گشتہ بود کہ شمار انسابتی بولایت خاصہ محمدیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التیمتہ پیدا شدہ است ازین معنی شکر  
 خداوندی جل سلطانہ بجا آورده کہ از مدتہا آرزوی این دولت داشتہ کہ در حق شما بحصول پیوند و این زمان  
 امیدوار گشتہ متوجہ آن شد کہ شمار با این دولت جذب نماید اتفاقا درین جست و جو شمار را داخل  
 موسوی یافت علی بنیا و علیہ الصلوٰات و التسلیمات و از انجا کشیدہ داخل دائرہ ولایت خاصہ  
 ساختہ الحمد لله سبحانہ الحمد و المنة علی ذلک و چون شمار را بہ قصر درین ولایت در آورده اند زیادہ  
 از بسبب روز است کہ در کنار خود نگاہ داشته پرورش ینا یند معلوم نیست کہ از ضعف این نسبت  
 معلوم شما شدہ باشد و حالا چون او بقوۃ آورده است امید است کہ معلوم شما نیز گردد و از انعامات

مقابل آن وجود است آن عدم است که هیچ نسبتی و اضافتی با و راه نیافته است و من هر شرف نقص است هر چند  
 این صفت نیز در انجانی گنجد که بوی از اضافه دارد معلوم است که ظهوری بر وجه اتم که در مقابل حقیقی آن شیئی  
 صورت بند و بقصد باقیمانده الاشیاء پس تا چنانچه ظهور وجود صرف بر وجه اتم در مراتب عدم صرف حاصل گردد و متعز  
 که نزول باندازه عروج است پس کسیکه عروج بعنایت الله سبحانه بجهت وجود صرف تحقق شود نزول او ناچار  
 بعد صرف که مقابل دست خواهد بود لیکن در وقت عروج آنجا استلزام عارفست که جبل از لازم است و در  
 وقت نزول بصحیح تحقق است که مقام علم معرفت است درین مقام صحو و ابراهیمی ذاتی که مبر است از شائبه  
 ظلمت و منزه است از ملاحظه شیون و اعتبارات ذاتیه مشرف میسر از ندومی دانند که پیش ازین هر تجلی که  
 حاصل شده بود در پرده ظلی از ظلال اسما و صفات و شیون و اعتبارات بود هر چند عارف آن تجلی را  
 بی ملاحظه اسما و شیون داند و تجلی حضرت وجود صرف شمرده بجان الله این عدم که ماورای هر شرف نقص است  
 بواسطه ظهور نام حضرت وجود تعالی معنی پیدا گردد و آن یافت که یکس نیافت قبح لذاته بواسطه آن  
 عارضی سخن گفت نفس نامه انسانی که بالذات بشرات مائل است از همه مناسبت تمام بآن عدم دارد و  
 لهذا در تجلی خاص از همه فائق آمد و بر همه تری گزید و ع که مستحق کرامت گناهکارانند باید دانست که عارف  
 نام المعرفه بعد از طی مقامات عروج و مراتب نزول فرماید و آئینه داری حضرت نبود نماید هر آئینه جمیع کمالات  
 اسمائی و صفاتی در وی ظهور خواهد یافت و تفصیلا همه را و خواهد نمود با لطافتیکه مقام اجمال متضمن آنست  
 که این دولت غیر اورا میرفت و این آئینه داری لباسی است فاخر که بر قد او دوخته اند و خزینة حضرت  
 علم هر چند این تفصیل صورت یافته است اما آن آئینه در مرتبه علم است و آئینه آن عارف در مرتبه خارج  
 که در خارج جمیع کمالات را و انوده است سوال معنی مراتب عدم چیست و عدم که لاشی متضمن است  
 بکدام اعتبارات و جو گفته اند جواب عدم باعتبار خارج لاشی متضمن است اما در علم امتیازی پیدا کرده  
 است بلکه وجود علمی نیز حاصل کرده نزد ایشان وجود ذهنی و اورا مراتب وجود بآن اعتبار گفته اند که  
 در مرتبه عدم هر چه از نقص و شرات که ثابت شود از وجود که نقیض اوست لاجرم مسلوب خواهد بود  
 و هر کسایکه در مرتبه عدم مسلوب گردد در حضرت وجود مثبت خواهد بود پس ناچار عدم سبب ظهور  
 کمالات وجودی گشت و لا معنی لمرآتیه الا هذا فانهم فانه نیفک و الله سبحانه اللهم ای فرزند این معارف  
 که مسوده یافته است امید است که از الهامات رحمانی باشند که شائبه اصلا و ساوس شیطانی

باجمیت حاصل شود و معامله بر ترقی انجام مطالعه مکتوبات را لازم گیرند که سودمند است و او را هم ترغیب مقتضی  
 نشان بدهد و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفیٰ علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیما  
 و التماسا و اکمالا مکتوب و دو صدوسی و هشتادم نیز نمایان صد دریافت در بیان آنکه در مکتب خوان  
 امیدواریم است و در تنبیه آنکه مباد احوال و معارف مریدان باعث توقفت پیران شود و منجر بحجب گردد  
 و در بیان آنکه احوال مریدان باید که موجب حیا باشد که ترغیب بر ترقیات نماید الحمد لله رب العالمین  
 و الصلوٰة علی سید المرسلین و علی آله الطیبین الطاهرین اجمعین مکتوب شریف که بمصوب کس خواجہ رحی  
 ارسال داشته بودند وصول یافت موجب فرحت فراوان گشت و چون احوال مسترشدان ایشان  
 بتفصیل اندراج یافته بود فرحت افزود زیرا که در مکتب خوانان بموجب اکثر او انکم فی الدین امیدواریم  
 و کرمی بنشیند عضدک باخیک نیز نموده است لیکن باید که منظور نظر احوال و اعمال خود باشند  
 و لحاظ سکون و حرکت خود بود مباد که ترقیات مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مسترشدان  
 در خانه مرشدان برودت اندازد و از غیبت ترسان و لرزان باید بود و احوال مقامات مریدان را در  
 رنگ شیر و ببر باید دانست چه جائی آنکه با آنها مفاخرت و مباہات باید کرد که مباد ازین راه در دوازده حب  
 کشاده گردد و بلکه باید که حکم الحیا تشبیه من الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و تجالت باشد  
 و حرارت طلب طالبان موجب عزت و غیرت بود باید که قصور اعمال و متمم داشتن نیات لازم وقت  
 بود لسان حال و قال بکلمه بل من مزید مرطوب باشد هر چند متوقع از اوضاع پسندیده شما همین قسم  
 معاطات است اما ملاحظه اعدای دین که اماره لعین بود نموده بطریق تاکید مبالغه کرده آمد ازین  
 راه مباد ابرودتی در سر گرمی توجه طالبان افتد که مقصود جمع کردن این دو دولت است اقتصاد برین  
 بقصور است خواجہ رحمی و سید احمد باید که در خدمت شما حاضر باشند توجه شما بحال ایشان بر وجه اتم مرعی  
 باشد میر عبد اللطیف هم اگر توفیق تو به یافته باشند و نمایند که استقامت پیدا کنند نوشته بودند که بعضی  
 از طالبان طریقه قادریہ را التماس مینمایند باید که غیر از طریقه نقشبندیہ به هیچکس هیچ طریقه تعلیم نکنند که  
 خلط و در طریقه نشود و اما اگر کلاه و شجره طلبند و استخاره راه دهد مرید گیرند و نصیحت فرمایند و السلام علیکم و  
 علی سائر اصحابکم و احبابکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفیٰ علیه و علی آله الصلوٰة  
 و السلام التماسا و اکمالا مکتوب و دو صدوسی و هشتادم نمایان صد دریافت در جواب

حضرت حق سبحانه چه نویسد که در باب این عاصی علی التواتر و التوالی فالس است من آن خاتم که ابرو بهاری بکن  
از لطف بر من قطره باری به اگر بر دید از تن صد زبانم به چو سوسن شکر لطفش که تو اغم به دیگر فرزندی اعز  
محمد سید که در مکتوب خود اظهار احوال خود نموده بود بسیار اریل است آن خصوصیت از یاران کم کسی را روداده  
است امیدوار است که حضرت حق سبحانه و تعالی اورا نیز بولایت خاصه مشرف گرداند و فرزندی محمد معصوم خود بفضل  
خداوندی جل سلطانہ بالذات قابل آندولت است حضرت حق سبحانه و تعالی از قوه فعل آرد بصفتی حبیب  
و علی آله الصلوٰۃ و السلام مکتوب دو صد و سی و هفتم بمحمد طالب بیاکنی صدور یافته در ترغیب  
بر متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و التیمہ در مداحی طریقه علیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالی اسرار ہم  
بشتنا اللہ سبحانه و ایاکم علی جاوۃ الشریعۃ الحقۃ المصطفویۃ علی صاحبها الصلوٰۃ و التیمہ و علی آله الکرام و اصحابہ العظام  
اخوی ارشدی اکابر طریقه علیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالی اسرار ہم التزام متابعت سنت سنیه نموده اند و اختیار عمل  
بعلمیت فرموده اگر باین التزام و اختیار ایشان را باحوال و مواجید مشرف سازند نعمت عظیم میدادند و اگر  
احوال و مواجید بایشان بدیند و درین التزام و اختیار فتوری یابند آن احوال را نمی پسندند و آن را  
بر اینگونه اند و در آن فتور جز خرابی خود هیچ منبسطند زیرا که بر برهان و جوگیان میند و فلاسفہ یونان از  
قسم تجلیات صوری و مکاشفات مثالی علوم توحیدی بسیار دارند اما غیر از خرابی و رسوائی نتیجت آن ندارند  
و جز بعد و حرمان نقد وقت شان نیست آن برادر چون بفضل الہی جل سلطانہ خود را در سلک اراد و این اکابر  
داخل ساخته تا چار است که متابعت ایشان را التزام نماید و سرسوی مخالفت را گنجایش ندهد تا از کمالات  
ایشان سودمند و بر خوردار گردد و اولاً التصحیح عقاید بروفق معتقدات اہل سنت و جماعت کثر ہم اللہ سبحانه  
قرماید تا نیاظم فرض و سنت و واجب و مذہب و حلال و حرام و مکروه و مشتبہ کہ در علم فقہ مذکور است  
و عمل بمقتضای این علم حاصل باید تا اثبات بعلوم صوفیہ برسد تا آن دو جملہ درست کنند طیران عالم  
قدس محال است و اگر احوال و مواجید بی حصول آن دو باز و میسر شد خرابی خود را در آن باید داشت و از آن  
احوال و مواجید استعاذہ باید نمود و کار اینست غیر اینمہ هیچ به اعلی الرسول الا البلاغ اخوے  
میان شیخ داؤد انجامده اند صحبت ایشان را منتہم شمرند با نچہ نصیحت و دلالت نمایند انقیاد نمایند کہ در  
صحبت مریدان این اکابر بسیار بوده اند و راه روش ایشان معلوم نموده یار انیکہ آنجا اند و توسط خدمت میرنمان  
داخل این طریقه علیہ گشته باید کہ صحبت مشارالیه را غنیمت شمرند و در حلقہ کجا نشینند و در یکد گیر فانی باشند

این راه بعضی از فوائد کلمه طیبه لا اله الا الله الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی رساله که متضمن احوال  
خیر مآل شما بود رسید مطالبه آن باعث مسرت گشت ع در عشق چنین بواجبها باشد اما باید که از احوال گذشته  
بجول احوال باید رسید که آنجا همه جهالت و نادانیت بعد از آن اگر معرفت مشرف سازند زهی دولت یا بحاله  
هر چه در دید و دانش در آید قابل نفی است اگر چه شود وحدت در کثرت باشد چه آن وحدت را در کثرت اصلا  
انگیزایش نیست آنچه نماید شیخ و مثال آن وحدت نه او پس مناسب حال شما درین وقت ذکر کلمه طیبه لا  
اله الا الله است و تکرار این کلمه تا بجای که در دید و دانش پنج نگذار دورخت را بجزت و جهالت نبرد و مسامحه را  
پیمانند از تابجرت و جمل برود از فنا نصیب نیست آنچه شما فادانسته اید مبر بیدم است نه فنا چون بعد از وصول بکل  
فنا دست دهد اول قدم درین راه زده باشند وصل کجا و اتصال کجاست که راه کیف الوصول الی سعاد و دودنا به  
فلل اجمال و دود من خوف و احوال شما درست است اما گذشتن از آن لازم است و السلام علی  
من اتبع الهدی نصیحت دیگر استقامت بر شریعت است و تطبیق احوال است باصول شرعی که عبادت باشد سجانه  
و رقول و فعل خلافی با شریعت پیدا آید خرابی خود در آن باید دانست طریق ارباب استقامت نیست و السلام  
مکتوب دوصد و چهل و نیم بجانب مولانا صالح محمد صدور یافت در بیان ترقی بعضی یاران بعد  
الحمد و الصلوة معلوم اخوی ارشد می باد که احوال اینجند و دوستوجب حمد است یاران اینجای خرم و خوشوقت  
اند علی الخصوص مولانا محمد صدیق درین ایام بنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف گشتند و از اسم  
بخری باسم کلی ملحق شدند مع ذلک نظر بفوق دارند از آنجا نصیب وافر حاصل کرده شاید میل بوج نمایند  
والله یخفی بر حتمه من یشاء گاه گاه از احوال خود و یارانیکه داخل طریقه شده اند و میشوند نوشته باشند  
و چند روز در آنجا استقامت دارند و السلام مکتوب دوصد و چهل و دوم بجانب ملا بیج الدین  
صدور یافته در جواب بعضی سوالها که نموده بودند بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی  
اغوی باد که در ویش کمال حقیقه شریفه رسانید موجب فرحت گشت از دید تصور و تمهید داشتن نیات  
و اعمال خود نوشته بودند بوضوح انجامید از حضرت حق سبحانه و تعالی فرید این دید مشمول است و  
اتمام این اتهام مطلوب که درین راه این هر دو دولت از ملاک امور است نوشته بودند و استغفار  
نموده که شغل اسم ذات تناسل و تقدس تا کجاست و چه مقدار حجب از خدا و مت  
این اسم مبارک بر طرف میگردند و نهایت نفی و اثبات تا بچه حد است و ازین کلمه متبر که

کتابت او که نوشته بود و استفسار نموده الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله  
 و اصحابه الطاهرين اجمعين صحیفه گرامی که از روی شغقت و مهربانی مرسل داشته بودند بطلالیه مضامین آن  
 بهیچ و سمر و گردیده نوشته بودند که عرض احوال بر تقدیر احوال است این مخمده و مقصود از حصول احوال گرفتاری  
 بحال احوال است و چون این گرفتاری حاصل است حصول احوال گوناگون نوشته بودند که در حضور مذکور شده بود  
 که در حق شما تخم ریزی بسیار کردیم این مخمده و الواثق کذلک لکن حصول الثمرات منوط بمحور و اله بود و الا لا  
 حال الحیوة و بعد الحیات البشر و لا تحمل از مقوله مولانا محمد صالح نوشته بودند چون مولانا مذکور حاضر نبود که مراد  
 بود فهمیده شود از آن مقوله معترض نشده اما خیر است بخاطر بیخ نرسانید از سواد ادب که رفته بود نوشته  
 بودند از خلصان نباتات مغفوره است بخاطر بیخ نرسانند از احوال خود تقیثش نموده بودند لیسجانه الحمد و الله  
 که شمار از مقبولان ساخته اند قبل من قبل بلا علة نوشته بودند که دو شیخ زاده آمده بودند که تلقین ذکر بگیرند  
 این مخمده و استخاره در هر امر مسنون است و مبارک لیکن در کار نیست که بعد از استخاره امری ظاهر شود و در  
 ثواب یاد و واقع یاد بیداری که دلالت بر فضل یا ترک نماید بلکه بعد استخاره یا رجوع بقلب باید نمود  
 و اگر در اقبال بآن امر زیاده از پیش است دلالت بر فضل دارد و اگر اقبال بآن فقره است که سابق داشت و  
 نقصان پیدا نکرده هم منع نیست در صورت استخاره بکار مکرر سازد تا یادی اقبال مفهوم شود نهایت تکرار استخاره  
 تا بهفت مرتبه است و اگر بعد از ادای استخاره نقصانی در اقبال سابق مفهوم شد دلالت بر منع است  
 در صورت نیز اگر استخاره بکار سازد گنجایش دارد بلکه بر تقدیر استخاره مکرر ساختن اولی و انطب است  
 و احتیاط است در اقدام و عدم اقدام در آن امر معنی عبارت رسالت مبداء و معاد که در بیان جسد مکتسب  
 روح تحریر یافته است پرمیده بودند مخمده و ما بشارت روح مرافعی را که مناسب افعال اجسام است بواسطه همان  
 جسد مکتسب است ازین قبیل است مدد های که از روحانیت اکابر قدس الله تعالی اسرار بهم که مناسب  
 افعال اجسام است کالهاک الاعداء و نصرة الاحباب و بوجه مختلفه و انحاء شتی طلب امان از فتنه ظلمت فتنه  
 بود حضرت حق سبحانه تعالی شمارا بلکه بقعه شمارا از شر آن ظلمت محفوظ ساخته است بفرغ خاطر متوجه جناب  
 قدس او باشند تعالی و تقدس و امید است که این حفظ را موقت سازند آن ربک و اسع المغفرة اما اهل آن  
 بقعه را نصیحت فرمایند که تغیر وضع صلاح و خیر اندیشی مسلمانان نکنند قال الله سبحانه و تعالی ان الله لا ینظر بالاعمال  
 حتی ینظر الی القلوب و السلام مکتوب و وصده و چلم شیخ یوسف بکی صدور یافت در بیان خجانی



بجز دمو و جود و حال عوض نمیکند و تبرهات صوفیه مغرور و مفتون نمیکردند از نصیغ نفس نمیگرفتند و از فتوحات بنیه  
بفتوحات کمیه التفات نمیانیدند از نجاست که حال ایشان دوام است و وقت ایشان بر اقرار از نقوشان سوز  
از باطن ایشان بر خنجی متلاشی میکردند که اگر هزار سال تکلف در احضار ماسوا نمایند مسیر نشود و آن تجلی ذاتی که  
دیگران را کالبرق است این بزرگواران را دایمی است حضور که غیبت در تقفای آن باشند نزد این عزیزان  
از غیر اعتبار ساقط است رجال الا تلمیم تجارة ولا ینع عن ذکر الله بیان حال شایسته مع ذلک طرق ایشان  
اقرب طرق است و البته موصل است و نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندیج است و نسبت  
ایشان که بحضرت صدیقی منسوب است رضی الله تعالی عنه فوق همه شبهتهای مشایخ است اما فهم کبریا  
این اکابر نزد یک است که قاصران این طریقه علیه نیز از بعضی کمالات ایشان آکار نمایند قاصری  
اگر کند این طائفه را طعن قصور به حاش الله که بر آدم زبان این گل را به شاعر عرب فرماید شعر فذلک آبائی  
فجئنی بمنلکم اذا جمنا یا جریرا لمجامع حضرت خواجہ احمد اقدس سره فرموده اند که خواجگان این  
سلسله علیه قدس الله تعالی اسرار هم بهر زراتی در قاضی نسبت ندارند کارخانه ایشان بلند است  
یعنی باشند شرح او اندر جهان به پجور از عشق باید در بهمان به یک گفتم وصف او تار به بند پیش از آن  
کز فوت آن حسرت خورند اگر وفات در بیان خصائص و کمالات این برگزیدگان ثبت نموده اند کلمه قطره باشد  
از دریای مینبایت ع و ادم تر از گنج مقصود نشان به واسطه اسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابته المصطفی علیه  
و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیحات الکمله - مکتوب دو صد و چهل و چهارم بعلامه صالح  
کولابی صدور یافته در جواب کتبی که نوشته بودند در بیان خرابی خود و مکتوب شریف اخوی ارشدی خواجہ  
محمد صالح وصول یافت از خرابی احوال خود نوشته بودند امید است که از ان هم خراب تر گردد و  
نهایت این خرابی در مکتوبی که باسم فرزندی ارشدی درین ایام نوشته اند راجع یافته است از آنجا معلوم  
خواهند فرمود اگر میدانند که بودن شما آنجا چند روز سبب جمعیت یاران است اگر صلاح دانستند چند روز  
دیگر هم کث نمایند این فقیر نیز درین نزدیکی اراده سفر حضرت دارد که استخار با و تو جهات  
بوامت آن سفر اند و انیقام را بر فرزندی ارشدی عنایت فرموده اند و اخل ولایت ایشان  
ساخته اند فقیر این جاد در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است یاران که داخل طریقه علیه  
شده اند علی الخصوص میر سید مرتضی و مولانا شکر الله و میر سید نظام بدعوات افرادان مخصوص اند فرزندی

چه گنجایش بایش می آیند و چه قدر حجب مرتفع میشوند بدانند که ذکر عبادت از طرف غفلت است و چون ظاهر  
 را از غفلت چاره نیست چه در ابتدا چه در انتها پس ظاهر همه وقت محتاج بذكر گشت غایب مافی الباب بعضی  
 اوقات ذکر اسم ذات عزوجل انفع است و در بعضی دیگر از اوقات ذکر نفی و اثبات انسب با قیامند معاملت  
 باطن در اینجا نیز تا زمان ارتقاء غفلت بالکلیه از ذکر گفتن چاره نبود اینقدر هست که در ابتدا و این دو ذکر  
 مستعین است و در توسط و انتها این دو ذکر مستعین نیست اگر تبادلات قرآن و ادا صلوة نیز طرف غفلت نموده  
 آید گنجایش دارد لیکن تلاوت قرآن بجا متوسط مناسب و ادای نماز نوافل مناسب حال منتفی است  
 باید دانست که حضور حضرت ذات تعالی و تقدس که ملاحظه اسما و صفات باشد اگر چه دائمی بود نزد متوجمان  
 احدیت مجروده داخل غفلت است این غفلت را نیز طرف باید نمود و بورا و الورا باید رفت و فراق دوست  
 اگر اندک است اندک نیست و درون دیده اگر غمخوار است بسیار است و از وقایع که رو می دهند نوشته بودند  
 پیش ازین بیشتر در جواب نوشته بود که اینها بشارت آند هنوز وقت ظهور اینها نرسیده است منتظر باشند  
 و کار کنند کیف الوصول الی سعاد و دونهام بحکم الجبال دو و نه من خوف و السلام مکتوب  
 و وصیه چیل و سوم بجانب ملا یوب محتسب صد دریافت در تغیب بر طریقه علیه نقشبندیه بعد  
 الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزى باد که چند دفعه در کتابهای متعدده طلب نصایح نموده بودند  
 و این حقیر نظر بر خواهیای خود انداخته اقدامی در اجابت آن مسئل نمى نمود چون طلب مکرر گشت بضرورت چند  
 فقره نامربوط نوشته آمد استیاض نمایند و بدانند که آنچه برین کس است و لابد است و بآن تکلف امتثال او امر است و انتهاز  
 نواز که گوئیم ما تألم الرسول فذوه و ما نهلم عنه فانتوا شاهدین یعنی است و چون امور باخلاص است لا اله الا الله  
 آن بی فساد صورت نمى بندد و بی محبت ذاتیه مقصود نمى شود لا جرم سلوک طریق صوفیه که تحصیل فنا و محبت ذاتیه است  
 نیز ضروری آمد تا حقیقت اخلاص صورت بندد و طرق صوفیه در مراتب کمال و تکمیل چونکه تفاوت اصالت است  
 پس هر طریقه که ملزم متابعت سنت سنی باشد و اوفق باتیان احکام شرعی از برای اختیار اولی و انسب بود  
 و آن طریق اکابر نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرارهم العلیه چه این بزرگواران درین طریق التزام سنت  
 نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده و محال عمل بر خصصت تجویز نمى کنند اگر چه بظاهر در باطن نافع یا باند و عمل  
 بغیریت از دست نمیدهند اگر چه بصورت در سیرت بتضرر و انداز احوال و مواجید را تلای احکام  
 شرعی ساخته اند و اذواق معارف را خادوم علوم دینی و انسته جواهر نفیس شرعی را در رنگ طفلان

و میان وجوبی توفیقی که در بعضی اوقات طاری میگردد و بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی  
سید المرسلین و آله و اصحابه الطاهین اجمعین صیالح شریفه که بتواتر و توالی رسید فرحتها را فرودان ساینده  
قاصد می متوجعان حدود نبوده تا جواب هر یک را علی حدیث منوشت معذرت و در خواست داشت بعد از وصول  
مکتوب که بمفهوم میرداد ارسال داشته بودند روزی بعد از نماز بار بار دو حلقه یاران شسته بودند و خواست باین نحو  
توجهی بجانب شما پیدا شد و در صدد رفع بقایای آثار که بنظر می در آمد گشت و اهتمام در دفع ظلمات و کدورت  
که محسوس میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کمال گشت و آنچه در آفتاب هدایت و هدایت نماده بود و در همه  
دران بدر منکس شد حتی که در جانب کمال هیچ متوقعی و منتظری نماند الا ان تتبع الطر بعد ذلک یافتن  
بقدر وسعت شینا نشینا و از ان تطویل صورت شاید این معنی را در نظر داشت و تا یقینی که صدق صدق  
است حاصل آمد الحمد لله سبحان علی ذلک حصول باین دولت تا دلیل آن واقع است که شما دیده بودید و  
حصول آن را بمیان فیه و تاکید مسئله منویدید الحمد لله سبحان و المنة که در شما تمام ادا یافت و سوغ و منج شد  
معهود و وفی گشت امیدوار است که تکمیل باندازه این کمال حاصل آید و دشت و محرمی آن حدود وجود  
شریف شما منور گردد و از بے توفیقی خود نوشته بودند ظاهر سبب آن فیض مفرط است و چون فیضهای  
شما مفرط و طویل لدلیل است مسبب آن نیز باندازه سبب طویل خواهد بود مع ذلک خود را تکلف  
بر اتیان اعمال و اداء عبادات دارد و عمل بر این معنی باشد دیگر درین سال علوم باند و معارف از جمله  
آمده است از انجمله و مسوده را بخوند مولانا محمد امین همراه آورده اند یک در حل خرج بعضی از رباعیات  
حضرت خواجہ با ست قدس سره که در وقت قرائت یاران فیروز آبادی نوشته شده است دران  
رساله علوم توحید آمیزه بنقریب آن رباعیات اندراج یافته است و تطبیق داده در میان علما و صوفیه  
که بوحده وجود قائمند و بر نیجه تحویر یافته است که نزاع فریقین باقظ راجع گشته هم از ان مسوده مکتوبی است  
که بفرمودی ارشادی باطنا ببطحیر یافته است علودرجه آن علوم وقت مطالعه خواهند دریافت اگر امری از ان  
بماند انفسا نمایند مکتوب صد و چهل و هفتم بفرمان پناهی مرزا حسام الدین احمد صد و ریافت بیان  
آنکه دلیل بر وجود حق تعالی و تقدس امان وجود حق است جل سلطان ماسو اکونعم و ما شایسته کبریا  
ربی بفسخ انرا هم لابل عرفت فسخ انرا هم بر بی جل و علا فانه سبحان الدلیل علی ما سواه لا انکس قال لدلیل  
نظر من المدلول دای شی انظر منه سبحان لان الاشیاء انما ظهرت بدو منه سبحان و تعالی قهر الدلیل علی نفسه

خواجہ محمد صادق و سایر برادران شاد و جمیع یاران را دعا میرساند مکتوب و صد و چهل و پنجم بنما صبح صدور یافت در جواب استفسار با که نموده بود بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بنماید که مکتوب طریقت که بموجب قاصد ارسال داشته بودند رسید موجب فرست گشت نوشته بودند که ذکر نفی و اثبات تا به سبب و یکدیگر در مانده است اما بعد اومت نمیشود و وضعیت هم گاه گاه رو میدهد محبت آثار او در ذکر گفتن ظاهر شرعی از شرط مفقود است که نتیجه بر آن حد و مرتب نمشته باشد اما شافعه انشا الله تعالی استفسار خواهد نمود و دیگر استفسار نموده بودند معنی این قول را و نوشته بودند که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه کار خود را تمام کرده فرمودند که ذکر اللسان مطلقاً و ذکر القلب و سوسه و ذکر الروح شرک و ذکر السکر کفر بدانند که چون ذکر مبنی از ذکر مذکور است هر ذکر که باشد مقصود قتال ذکر و ذکر است در مذکور لاجرم ذکر را قلقة و سوسه و شرک و کفر فرمودند و بهر چه از دوست و امانی چه کفر آنخرف چه ایمان بهر چه از راه و افتی چه زشت آنخرف و چه زیبا و اما ذکر را عروض این اسامی پیش از حصول فنا و بقا باید دانست زیرا که بعد از حصول بقا وجود ذکر و ثبوت ذکر از وی مذموم نیست اگر در معنی خفائی مانده باشد در حضور استفسار خواهند نمود که حوصله کتبات تنگ است پس این قول را نسبت بحضرت صدیق نمودن خصوصاً بعد از تمامی کار مستحسن نیست استفسار دوم آن بود که نوشته بودند که شیخ ابوسعید ابوالخیر طلب دلیل بمقصود از ابوعلی سینا نموده بودند او در جواب نوشته که در آئی در کفر حقیقی و برای از اسلام مجازی و شیخ ابوسعید بعین القضاة نوشته که اگر لکه سال عبادت میکردم آنچه ازین کلمه ابی علی سینا حاصل شد از وی شد عین القضاة نوشته که اگر می فهمیدند مثل آن سچاره مطعون و طام گرامی شدند باید دانست که کفر حقیقی عبارت از نفی حقیقت است بالکل و استنار کثرت است تمام که مقام فنا است و فوق آن کفر حقیقی مقام اسلام حقیقی است که موطن بقا است کفر حقیقی نسبت با اسلام حقیقی منقصت تمام دارد از کونه نظری این سینا است که با اسلام حقیقی دلالت نموده و فی الحقیقت او را از کفر حقیقی هم نصیب نموده از روی علم و تقلید گفته و نوشته بلکه او از اسلام مجازی هم حظ وافر نگرفته و در خرخشهای فلسفی مانده امام غزالی تکفیر او بنماید و این که اصول فلسفی او منافی اصول اسلام است دیگر شیخ ابوسعید از عین القضاة بسیار مقدم است با و چه نویسد اگر شبانه از اشتباهه باقیانده باشد و حضور مقتضای خواهند نمود و اسلام مکتوب و صد و چهل و پنجم بمیر محمد نمان صدور یافت در بیان حصول مقام که متوقع و مترصد بوده است در مراتب کمال و تمیل

حصول آن تجلی طفیل و ست علیه الصلوة والسلام و کمال اولیاء این است بتبعیت و علیه الصلوة والسلام انبیاء  
برخوان این نعمت عظمی طفلی و طلیس و بند علیه و علیهم الصلوات و التحیات و ادبیا و خادم او نش خوراد و طلیس طفلی تا  
خادم او نش خور فرقی بسیار است این مقام از ملاقات اقدام است در تحقیق آن شبیه از آن فقیر در مکتوبات  
و رسائل خود و جوہ شتی ذکر کرده و الحق با حقیقت فی هذه المسودة بفضل الله سبحانه و ذکره تعالی معلوم ترست  
بوده باشد که هر چند جمیع انبیاء را علیهم الصلوات و تسلیما تطفیل آن سر عالی علی آله الصلوات و تسلیما تان تجلی  
تفصیل فرستد اما معلوم میشود که این ولایت صد در اولیاء امتان ایشان ملوکیت نموده است آن تجلی  
نصیب وافر نگرفته اند چه هر گاه در اصول آن ایام دولت طفیلی و انعکاسی باشد بفرع بطریق عکس لعکس چه رسد  
مصدق انیمین گشت صریح است نه استدلالی عقلی آنچه سابقا مذکور شد که کمال تا بجان تمام کمالات بتبوعان  
را جذب مینمایند و از آن کمالات اهل بیت متبوعان است نه مطلقا تا بتفاضل پیدا نشود بلکه ایشان را ولایت  
مخصوصه هر کدام انبیاء خودیه تبعیت بهر فرقه گشته اند در میان امتان همین امت تبعیت یا بین تجلی مخصوص  
اند و باین دولت عظمی مشرف اند از لام گشته و علماء اینها در رنگ بنیاء بنی سربل شده ذلک فضل الله  
یؤتی من یشاء والله ذو الفضل العظیم خواست که از فضائل و خصائص این ولایت خاصه شمه نویسد تنگی وقت  
مساعدت نکرد و کاغذ کوتاهی آورد و بعبایت الله سبحانه علوم و معارف در رنگ باران نیسان میریزند و بر  
عجائب غرائب سراسر اطلاع می بخشد و محرمان این راز فرزندان گرامی اند علی قدر الاستعداد یا ران دیگر  
چند روز در حضور اند و چند روز دیگر در غیبت از اینجا گفته اند هر چند ولی باشد اما بمرتبه صحابی نرسد شوق  
در یافتن ملازمت فوق الحد است صحیفه گرامی که تا نزد این حقیر فرموده بودند بود و در آن مشرف گشت  
حضور اعمال را جل نعم است اما توسط احوال در جمیع امور محمود است فراط در رنگ تفریط از حد اعتدال بیرون  
است السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و استم متابعتی مصطفی علیه علی آله الصلوات و تسلیما ت مکتوب  
دو صد و چهل و نهم در بیان فضائل متابعت سید و آلین و آخرین و کمالات مرتبه بران مراتب مخصوصه  
آن بیزار و ارب صد و ریافت محمد الله و سلام علی عباده الذین اصطفی نجات اخروی و فلاح سرمد  
منوط بتابعیت سید و آلین و آخرین است علیه علی آله الصلوة والسلام اتمادا و کمالات بتابعیت بمقام  
محبوبیت حق جل سلاطه میرسد و بتابعیت و تجلی ذات تعالی تقدیر مشرف میگردد و بتابعیت بمرتبه عبدیت  
که فوق جمیع مراتب کمالات بعد از حصول مقام محبوبیت است سرفرازیان و متابعتان کمال او را

له وجود الحق سبحانه و تعالی

و علی ما سواه فلا جرم عرفت ربی بر ربی و عرفت الاشیا رب تعالی فالبرهان همنامی و زعم اکثر اندانی و تفاد  
تفاوت النظر و الاختلاف باختلاف النظر بل لا مجال للاستدلال و البرهان شبه لا خفاء فی وجوده  
سبحانه و لا ریب فی ظهوره تعالی فهو من انبی البدییات و ما خفی ذلک علی احد المرص فی قلبه عشا و عی  
بهره و الاشیا محسوسه بالحواس نظیره و معلوم بالضرورة ان وجوده اسنه تعالی و تقدس من فخر ان هذا العلم  
ببعضه بواسطه عرض المرض لا یضری المطلوب السلام علیکم و علی سائر من تبع الهدی و التزم متابعه المصطفی  
علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام اتها و اکملها مکتوب صد و چهل و هشتتم نیز یاربنا بیز احسام الدین احمد  
صد و ریافت در بیان آنکه کمال تابعان انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات از جمیع کمالات ایشان نصیب  
است بطریق تبعیت و بیان آنکه هیچ ولی بر مرتبه نبی نرسد و تحقیق آنکه تجلی ذاتی که مخصوص بانفسر علیه الصلوٰۃ  
و السلام گفته اند بجه معنی است و ما یناسب ذلک الحمد لله الذی هذا المذا و ما کنا لنعمدی لولا ان  
هدانا الله لقد جارات رسل ربنا باحق صلوات الله تعالی و التسلیات سبحانه علیم و علی اتباعهم اعدوا نعم  
و خزنة اسرارهم کمال تابعان انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات بحجت کمال متابعت و فرط محبت بلکه بعض  
عنایت و موهبت جمیع کمالات انبیاء متبوعه خود را جذب ینمایند و بکلینت بزرگ ایشان منصف میگردد  
حتی که فرق نمی مانند در میان متبوعان و تابعان الا بالاصالة و التبعية و الالیه و الاخریه مع ذلک هیچ  
تابعی اگر چه از متابعان افضل المرسل باشد نیز به هیچ نبی اگر چه مادی و انبیاء باشد نرسد لهذا حضرت صدیق که نقل  
بشهرت بعد از انبیاء و سلف و همیشه زیر قدم نبی میایستاده که پایان ترجمه پیغمبران است ازین جا است که سیاهی  
تعیینات جمیع انبیاء و ارباب ایشان از مقام اصل است مبادی تعینات امتان از اعالی و اسافل در باب  
ایشان از مقامات خلال آن اصل علی تفاوت درجات تکلیف تیصور المسادات بین الاصل و الظل  
قال الله تبارک و تعالی و لقد سبقتم کلینا لعلنا المرسلین انهم لم المنصورون و ان جندنا لم  
الغالبون و آنکه گفته اند که تجلی ذات تعالی و تقدس در میان انبیاء مخصوص نبی تم المرسل علیه  
و علیهم الصلوات و التیمات و کمال تابعان آنسرور را از ان تجلی نصیب است نه باین معنی است  
که تجلی ذات نصیب انبیاء نیست و به تبعیت نصیب کمال است عا شاد و کلا سمان نیز تصور هذا المعنی  
فان فیه مزیه الاولیاء علی الانبیاء بلکه مخصوص بودن آن تجلی بانسرور باین معنی است که دیگران را  
محصول آن بظلیل و تبعیت اوست علیه علی آله الصلوات و التسلیات بنیاد را علیه الصلوات و التیمات

محکم

صدور یافت در بیان فضائل خلفاء و راشدین و فضل حضرات شیخین در بعضی از خصائص حضرت امیر و در بیان  
 تعظیم و توقیر اصحاب کرام علیهم الرضوان در بیان محال صحوه از براسے منازعات مشاجرات ایشان مایعلق بذلک بعد  
 احمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی ارشدی خواجہ اشرف باد بعضی از علوم غریبه اسرار عجمیه و مواهب لطیفه  
 و عارف شریفه که اکثر آنها تعلق بفضائل و کمالات حضرت شیخین ذی النورین مجید رک رک از راجعین داشته  
 بحسب فہم قاصر خود مینویسد بگوش ہوش ستار فرماید کہ حضرت صدیق و حضرت فاروق با وجود حصول کمالات  
 محمدی و وصول بدرجات لایت مصطفوی علیہ علی آلہ الصلوٰۃ و السلام در میان انبیاء ما تقدم در طرف  
 ولایت مناسبت بحضرت ابراہیم صلوات اللہ تعالی و تسلیما علی نبینا و علیہ و آئندہ در طرف دعوات کہ منساب  
 مقام نبوت است مناسبت بحضرت موسی دارند صلوات اللہ تعالی و تسلیما علی نبینا و علیہ و آئندہ حضرت  
 ذی النورین در ہر دو طرف مناسبت بحضرت نوح دارند صلوات اللہ تعالی و تسلیما علی نبینا و علیہ و آئندہ حضرت  
 امیر ہر دو طرف مناسبت بحضرت عیسی دارند صلوات اللہ تعالی و تسلیما علی نبینا و علیہ و چون حضرت عیسی  
 روح اللہ است و کلمہ اول و الا جرم طرف ولایت در ایشان غالب است از جانب نبوت و حضرت امیر نیز بواسطہ  
 آن مناسبت طرف ولایت غالب است مبادی تعینات خلفای اربع صنفہ العلم علی اختلاف ابہات  
 اجمالاً و تفصیلاً و آن صفت باعتبار اجمال رب محمد است و باعتبار تفصیل رب حضرت خلیفہ با اعتبار بزرگ  
 اجمال و تفصیل رب حضرت نوح است چنانکہ رب حضرت موسی صنفہ الکلام است رب حضرت عیسی صنفہ القدرت  
 و رب حضرت آدم صنفہ التکوین بر سراسر سخن دوم حضرت صدیق و حضرت فاروق عامل بار نبوت محمدی  
 اند علی اختلاف المراتب حضرت امیر بواسطہ مناسبت حضرت عیسی و غالبہ جانب ولایت عامل بار نبوت  
 محمدی اند و حضرت ذی النورین باعتبار بزرگیت محل بار ہر دو طرف فرمودہ اند و تو اند بود کہ بین  
 اعتبار نیز ایشان را ذوالنورین گویند و چون حضرت شیخین محل بار نبوت فرمودہ اند مناسبت بحضرت  
 موسی بیشتر دارند چہ مقام دعوت کہ ناشی از مرتبہ نبوت است در میان سایر انبیاء بعد از پیغمبر در ایشان تمام  
 اکمل است و کتاب ایشان بعد از قرآن مجید بہترین کتب منزله لہذا است ایقان در اہم ما تقدم بشیخ حضرت  
 خواہند رفت ہر چند شریعت حضرت ابراہیم و ملت او را جمیع شرائع و ملل افضل و اکمل است  
 از نبی اسف کہ پیغمبر افضل الرسل را امر شایعت او فرمودہ کہ میثم او حینا الیک ان تتبع ملتہ  
 ابراہیم حنیفاً شاپرک یعنی است و حضرت محمد صی موعود کہ رب و نیز صفت العلم اسف در رنگ حضرت



مثل بنیاد بنی اسرائیل میفرمایند و نمیبرن او الو العزم آرزوی متابعت او می نمایند و لو کان موسی حیاً فی زمانه و معه  
 الا اتباعه و قصه نزول روح الله و متابعت حبیب الله معلومه شریکه امته اولو اسطه متابعت غیر الله گشته است  
 و اکثر اهل جنیت شده فردا بدولت متابعت ایشان پیش از جمیع احم بر محبت خواهند درآمد و نعمات خواهند  
 فرمود کذا و کذا هم کذا و کذا علیکم بمطابعت و التزام سنته و اتیان شریعتیه علیه و علی جمیع اخوانه من الصلوات  
 افضلها و من التسلیات اکملها ثانیاً سفارش شیخ اسماعیل نماید از آشنایان معارف آگاهی حاصلی  
 علیه بحق است و السلام مکتوب دوم در پنججاهم بملا احمد برکی صدور یافت در محل بعضی استفسار  
 که نموده بود بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال و اوضاع فقراء  
 اینجند و مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه عافیتکم صمیمه شریفه و وصول یافت نوشته بودند  
 که ذوق و فرحی که اول داشت حالا در خود نمی یابد و این را کنترل خود میداند معلوم اخوی باد  
 که حالت اولی در رنگ حالت اهل وجد و سماع بوده است که جسد را در انجا داخل تمام بوده و حالتیکه  
 احوال میسر شده است جسد از انجا قلیل انصبیب است بقلب و روح تعلق بیشتر دارد و بیان  
 این معامله تفصیله میطلبید باجمله حالت ثانیه فوق حالت اولی است براتب عدم وجدان ذوق  
 و فقدان فرصت فرح فوق وجدان ذوق و فرح است چه نسبت هر چند به حالت یکشده و بکسرت  
 انجا مدوا و از حد و در تر و دوا میل است و حصول مطلوب نر و یکتر زیرا که در آن موطن جزع و جمل  
 را انجا پیش نیست جمل را تعبیر معرفت میکنند و عجز را در اک می نامند نوشته بودند که آن نسبت را  
 بنایثری که در اول بوده است حالا نمانده بلایثیر جسدی نمانده اما تاثیر روحی بیشتر پیدا کرده هر چند  
 هر کس در درک نکند چه توان کرد مدت صحبت شما باین تقریر بسیار کم بوده است و علوم و معارف غامضه کم  
 مذکور شد مگر آنکه حضرت حق سبحانه تعالی خواسته باشد که صحبت شتی شود و چند روز بهم باقیم ایثنا استفسار  
 نموده بودند که آیا با وجود زاد و راعله درین زمانه که رفتن فرقی هست یا نه خود و ایا نقد و یتیاب  
 اختلاف بسیار دارند و مختار درین مسله فتوای فقیه ابواللیث که گفته است اگر غالب برین امر عدم  
 هلاک است در راه پس فریتش ثابت است والا لا لیکین این شرط شرط وجودی است شرط غرضی  
 گما هو الصبح پس صیبت کج در صورت واجب باشد چون وقت مساعدت نکند و جواب استفسار ما  
 دیگر شمارا بر کتابت گیر سو قون و اسعد و السلام مکتوب در پنججاه و یکم بمولانا محمد افرات

پس اینها از کمالات شیخین چه دریا بندین هر دو بزرگوار از بزرگی و کفایتی در انبیا معدود اند و بفضائل انبیا منحصر  
 قال النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم لو کان بعد منی لکان عمر امام غزالی نوشته که در ایام عزای حضرت فاروق  
 عبدالمطلب بن عمر حاضر صحابه گفت مات تسعة اعمار العلم چون در بعضی در فهم بمعنی توقف دید گفت مراد من علم با کس است  
 نه علم حیض نفاس از حضرت صدیق چه گوید که جمیع حسنات حضرت عمر یک منداوست چنانچه محض صادق ازان خبر  
 داده و محسوس میگردد و اعطای که حضرت فاروق را از حضرت صدیق است زیاده ازان اعطاط است که  
 حضرت صدیق را از حضرت پیغمبر علی آلہ الصلوات والتسلیمات پس قیاس کن که اعطاط دیگران از حضرت  
 صدیق چه قدر خواهد بود و شیخین بعد از سوت نیز از حضرت پیغمبر جدا نشدند و حشر و نیر و سیالیشان خواهد بود  
 چنانچه فرموده پس فضیلت بواسطه قربیت ایشان را بدین مقیر تلیل البضاعت از کمالات ایشان چه گوید و از  
 فضائل ایشان چه بیان نماید و در راه یا آن سخن از کتاب گوید و قطره را چه مجال که حدیث بجرمان بر زبان رود و ایما  
 که برای دعوت خلق مرجوع اند و از هر دو طرف ولایت و دعوت بهره دارند و علما و مجتهدین از تا بعین ترجیح  
 تا بعین بنور کشف صحیح و فراست صادق و اخبار متابعه فی الجملہ کمالات شیخین را دنیا فتنه اند و دشمن از فضائل  
 ایشان شناخته ناچار حکم با فضیلت شان نموده اند و بر این معنی اجماع فرموده اند و گفته که بر خلاف  
 این اجماع ظاهر شده بر عدم محبت حمل نموده اعتبار نگرفته اند کیفیت و قد صح فی الصدر الاول و فضلیتها کما روی  
 البخاری عن ابن عمر قال کنا فی زمن النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم لا نعدل بائی بکبر احدنا عمر ثم عثمان ثم ترک  
 اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا تفاضل بینهم و فی روایة لابی داؤد و قال کنا نقول در سواد النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم  
 فی افضل امت النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم بعد ابو بکر ثم عمر ثم عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنهم و آنکه گفته اولایت افضل  
 من النبوة از ارباب سکر است و از اولیا و غیر مرجوع که نصیب افراد کمالات مقام نبوة ندارد و بنظر شما در آمده  
 باشد که فقیر در بعضی از رسائل خود تحقیق نموده است که نبوة افضل از ولایت است اگر چه ولایت آن نبی باشد  
 و حق همین است و آنکه بر خلاف آن گفته از جهالت کمالات مقام نبوة است چنانچه بالا گذشت و معلوم  
 است که سلسله علیقه نقشبندیہ در میان سایر سلاسل اولیا منتسب بحضرت صدیق است پس نسبت  
 محمود ایشان غالب باشد و دعوت ایشان اتم بود و کمالات حضرت صدیق بر ایشان بیختر  
 ظاهر شود ناچار نسبت ایشان فوق جمیع نسبتها و سایر سلاسل باشد پس دیگران به کمالات  
 ایشان چه پے برند و از حقیقت معامله ایشان چه دریا بندینی گوئیم که جمیع مشایخ نقشبندیہ

نبوة افضل از ولایت است و آنچه بر خلاف آن گفته از کمالات نبوة است

مناسبت بحضرت عیسیٰ دارند گویا یک قدم حضرت عیسیٰ بہر حضرت امیر است و قدم دیگر بہر سرمدی دارند  
کہ ولایت موسیٰ جانب یحییٰ ولایت محمدی واقع شد اس وقت ولایت عیسوی جانب ابراہیم ولایت چون حضرت عیسیٰ  
بار ولایت محمدی بودہ اند اکثر سلاسل ولایا با ایشان متنسب گشت کمالات حضرت امیر بشیرین کمالات حضرت یحییٰ  
اکثر ولایا و عظام کہ کمالات ولایت مخصوص نہ ظاہر شد اگر نہ اجماع اہل سنت بر افضلیت یحییٰ بود کشف اکثر  
اولیا و عظام با فضیلت حضرت امیر حکم کردی زیرا کہ کمالات حضرت یحییٰ بن عبد کمالات انبیا است علیہم الصلوٰات  
والتسلیمات دست ارباب ولایت از دامان آن کمالات کوتاہ است و کشف ارباب کشون بواسطہ علو درجات  
آنان در راہ کمالات ولایت و جنب آن کمالات کاملط روح فی بطریق اند کمالات ولایت زینما اند از برای  
عروج بر کمالات نبوت پس مقدمات را از مقاصد چہ طبر بود و سبادی را از مطالب چہ شعور از این سخن  
بواسطہ بعد عمد نبوت بر اکثرے گرانست و از قبول و رد لیکن چہ توان کرد سہ درس آئینہ طوطی مصفح  
ساختہ اند ہر چہ اوستا و ازل گفت ہمان میگویم : اما محمد بن سجاد و المنہ کہ درین گفتگو بتمام اہل سنت  
شکر اللہ تعالیٰ سیم موافق وہ اجماع ایشان متفق استدلالی ایشان بر من کشف ساختہ اند  
و اجماع را بر تفصیل این فقیر را تا زمانیکہ کمالات مقام نبوت بتابعیت پیغمبر خود نہ رسانیدند  
مازان کمالات بہر تمام نہ اند بر فضائل یحییٰ بطریق کشف اطلاع نہ بخشد نہ و غیر از تقلید رای  
نمودند الحمد للہ الذی ہذا نالما و اذنا کنا لنتدی لولا ان ہذا نالما لقد جاءت رسل ربنا باحق روزه  
بشخص نقل کرد کہ نوشتہ اند کہ نام حضرت امیر بر در بہشت ثبت کردہ اند بخاطر رسید کہ حضرات  
یحییٰ را از خصما نظر آن موطن چہ باشد بعد از توجہ تمام ظاہر شد کہ دخول لہن امت و بہشت  
با استقواب و تجویز این دو اکابر خواہد بود گویا حضرت صدیق بر در بہشت ایستادہ اند و تجویز  
و دخول مردم میفرمودند و حضرت فاروق دست گرفتہ بدون می برند و شہودی گرد کہ گویا تمام  
بہشت نور حضرت صدیق ملواست در نظر این حقیر حضرت یحییٰ را در میان جمیع صحابہ شان  
علوہ است و درجہ منفردہ گویا ہیچ احدے مشارکت نہ دارند حضرت صدیق با حضرت پیغمبر  
علیہ و علیہم الصلوٰات و التسلیمات گویا ہم فائدہ است اگر تفاوت است بلو و سفال است حضرت فاروق  
بطریق حضرت صدیق نیز باین دلالت مشرق اند و سایر صحابہ کرام با شہر و علیہ و علیہم الصلوٰات  
و التسلیمات نسبت ہمسرے اودہ اند یا انہم شہری با ولایا امت خود چہ سدرع این سکر رسد ز و در باگ سیم

داشته باشد اهل سنت برخلاف آن حاکم اند چنانکه گذشت و کتب انقوم مشحونه با عطاء الاجتهاد و کما صح  
 الامام انفرالی و القاضی ابوبکر و غیره بامس تفسیق و تضلیل در حق مجاریبان حضرت امیر جائز نباشد  
 قال لقاضی فی الشفا قال مالک رضی اللہ تعالیٰ عنہ من شتم احدا من اصحاب البنی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم  
 ابا بکر و عمر و عثمان و معاویہ و ابن العاص رضی اللہ عنہم فان قال کأنوا علی ضلال و کفر و ان شتمہم غیر  
 ہذا من مشاتمہ الناس لکل کمالا شدیداً فلا یكون مجاریبون علی کفر کما زعمت الغلاة من الرففہ و لا فسقہ کما  
 زعم البعض و حسب شارح المواقف لی کثیر من اصحابہ کیف و قد کانت الصدیقہ و طلحہ و الزبیر و کثیر من الاصحاب  
 الکرام منہم و قد قتل طلحہ و الزبیر فی قتال الجمل قبل خروج معاویہ مع ثلثہ عشر الفا من ثقی فقتلہم مالا تحبر علیہ  
 المسلم الا ان یتکون فی قلبہ مرض و فی باطنہ حبس و انچہ در عبارات حقیقت خلافت او از زمان خلافت  
 حضرت امیر خواهد بود نہ جوریکہ بآتش فسق و ضلالت است تا با قول اہل سنت موافق باشد مع ذلک  
 ارباب استقامت از اتیان الفاظ موہمہ خلافت مقصود اجتناب می نمایند و زیادہ بر خطا تجویز نمی کنند  
 کیف یتکون جائزاً و قد صح ان کان اماماً عادلاً فی حقوق اللہ سبحانہ و فی حقوق المسلمین کما فی الصواعق  
 و حضرت مولانا عبدالرحمن الجامی کہ خطا منکرہ گفتہ است نیز زیادہ کردہ است بر خطا ہر چہ یاد کند  
 خطاست و انچہ بعد از ان گفتہ است کہ اگر مستحق لعنت است انچہ نیز نامناسب گفتہ است چہ جا  
 تر دیداست و چہ محل شتبہ اگر این سخن در باب یزیدی گفت گجایش داشت مادامکہ حضرت  
 معاویہ را گفتن شناخت دارد و در احادیث نبوی با سند و ثقات آمدہ کہ حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ  
 و السلام در حق معاویہ دعا کردہ اند اللہم علمہ الكتاب و الحساب و العذاب و جاسے دیگر در دعا فرمودہ اند  
 اللہم اجعلہ با و یا ممد یا و دعا، آن حضرت مقبول ظاہر این سخن از مولانا بر سبیل سہولت بیان  
 سر برزدہ باشد و ایضا مولانا در همان ابیات تصریح نام نا کردہ گفتہ است آن  
 صحابی دیگر این عبارت نیز از ناخوشی خبر میدہد بر بنا لا تو اخذنا ان نسینا او اخطانا و انچہ از امام  
 شعبہ در ذم معاویہ رضی اللہ عنہ نقل کردہ اند و نکویش و رازہ فسق بالا گذرایندہ اند بہ ثبوت  
 نہ پیوستہ است امام اعظم کہ از تلا میندا دست بر تقدیر صدق و احق بود باین نقل و امام مالک  
 کہ از تابعین است و معاصر او و اعلم علماء مدینہ شاتم معاویہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ و عمرو بن  
 العاص را بقتل حکم کردہ است چنانکہ بالا گذشت اگر او مستحق شتم بود چہ حکم بہ قتل شاتم

در نیما مله تساوی اندکین بل بود و بعد از احدی من الاولی علی هذه الصفة لا غنم انکارم که حضرت مهدی موعود  
 با کمیت ولایت موعود است نیز برین نسبت خود خواهد بود و تقیم و تکمیل این سلسله علیه خواهد فرمود و نسبت جمیع  
 ولایات دون این نسبت باینست یراکه سائر ولایات کمالات مرتبه نبوت قلیل انصبیلند این ولایت  
 بواسطه انتساب حضرت صدیق الا ان کمالات خط و افراد در کمالاتها مصرح بهین تفاوت ره از کجاست  
 تا کجا ای برادر حضرت امیر جو که حامل این ولایت محمدی اند علی صاحبها الصلوة والسلام تربیت مقام اقطاب  
 و ابدال و ادوات که از ادبیا غلت و جانب کمالات ولایت در ایشان غالب است مفوض بامداد و اعانت  
 آنحضرت است سر قطب الا قطب که قطب مدار است زیر قدم اوست قطب مدار بحماییت  
 و رعایت او مهم خود را سر انجام بنماید و از عهده داریت برمی آید حضرت فاطمه علیها السلام و اما این  
 نیز درین مقام با حضرت امیر رضی الله تعالی عنهم شریک اند بدانند که اصحاب پیغمبر علیه و علیهم  
 الصلوة و التسلیماست همه بزرگ اند و همه را به بزرگی یاد باید کرد خطیب از انس روایت کند که  
 رسول صلی الله تعالی علیه و آله فرموده ان الله اختار لى و اختار لى اصحابا و اختار لى منهم همما را و  
 انصارا فمن حفظنى فیم حفظ الله و من اذانى فیم اذاه الله و طبرانی از ابن عباس روایت کند رسول  
 فرموده علیه و آله الصلوة والسلام من سب صحابی فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین این عدلی از  
 عائشه روایت کند رضی الله تعالی عنها که رسول فرموده علیه و آله الصلوة والسلام ان مثل را شی  
 اجر اثم علی صحابی و منازعات و محاربات که در میان ایشان واقع شده است بر محامل نیک صرف باید  
 کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت زیرا که آن مخالقات بنی بر اجتهاد تاویل بوده نه بر هوا و هوس  
 چنانکه جمهر اهل سنت بر آنند اما باید دانست که محاربان حضرت امیر کرم الله وجهه بخطا بوده اند و حق  
 بجانب حضرت امیر بوده لیکن چون این خطا و خطا و اجتهاد است از ملامت و و راست و از مؤاخذه  
 مرفوع چنانکه خارج مواقع از آمدی نقل میکند که واقعات مجل و صفین از روی اجتهاد بوده شیخ  
 ابو شکور سلمی در تمهید تصریح کرده که اهل سنت و جماعت بر آنند که معاویه با جمعی از اصحاب که همراه  
 او بودند بر خطا بودند خطای ایشان اجتهادی بود و شیخ ابن حجر در صواعق گفته که منازعت  
 معاویه با امیر از روی اجتهاد بوده و این قول را از معتقدات اهل سنت فرموده و ابو شایع  
 مواقع گفته که بسیاری از اصحاب بر آنند که آن نارسیت از روی اجتهاد بوده ملا و از اصحاب که هم کرده را

بنایزید بید و ملت از زمره فاسق است توقف و لعنة او بنا بر اصل مقرر اهل سنت است که شخص معین را اگر کافر  
 باشد تجویز لعنة نکرده اند مگر آنکه یقین معلوم کنند که ختم او بر کفر بوده کابی اهل جہنمی امرتہ نہ آنکہ او شایان لعنة  
 نیست ان الذین یؤذون المدور سولہ لعنہم اللہ فی الدنیا و الآخرۃ بدانند کہ درین زمان چون اکثر مردم  
 بحث امامت را پیش داشته بمواریه سخن از خلافت اصحاب کرام علیہم الرضوان نصب حین ساخته اند و تقلید  
 جملہ ارباب و مردم اہل بدعت اکثر اصحاب کرام را نیک یاد میکنند و امور نامناسبہ بجناب ایشان منتسب  
 میسازند ضرورت شمره از انچه معلوم داشت در قید کتابت آورده بدوستان مرسل داشت قال علیہ  
 علی الہ الصلوۃ والسلام اذ اظہرت الفتن و شاع البدع و سب اصحابی فلینظر العالم علمہ فمن لم یفعل فلک  
 فعلیہ لعنة المد و الملک و الناس یجمعین لا یقبل مدہ صرفا ولا عدلا اما احمد بن سبجانہ و المنہ کہ سلطان  
 وقت خود را حنفی مذہب سیگیر و دواز اہل سنت میدانند و الاکار بر سلمان بسیار تنگ میشد شکر این  
 نعمت عظمی بجای آورد پس باید کہ مد را اعتقاد را بر انچه معتقد اہل سنت است دارند و سخنان  
 زید و عمرو را در گوش نیارند مدار کار بر افسانہاے دروغ ساختن خود را فاضل کردنت تقلید  
 فرقہ ناجیه ضرورت تا اسید نجات پیدا شود و بدو نہ خطر القتا و السلام علیکم و علی سائر من اتبع  
 المدی و التزم متابوۃ المصطفی عایہ و علی الہ الصلوۃ والسلام مکتوب دوسم و پنجاہ و دوم  
 بجناب شیخ بدیع الدین صدور یافته در جواب استفسار ہاسے کہ رفتہ بود احمد بن محمد و السلام  
 علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی ارشد می رسید فرحت فراوان رسانید استفسار ہارفتہ بود  
 معلوم شریف بوده باشد کہ سید او تعین حضرت نوح و حضرت ابراہیم صلوات اللہ تعالی و تسلیما تہ سبحانہ  
 علی نبینا و علیہما صفۃ العلم ست چنانکہ سید او تعین محمد صلی علیہ الصلوۃ و السلام نیز ہمان صفۃ است تفاوت  
 بجمات و اعتبارات است چہ آن صفت را وجہ بعالم است و وجہ دیگر معلوم و جہ اولی بوحدت ملائم است  
 و وجہ ثانیہ بکثرت و آن صفت را نیز اجمال است و تفصیل ہر یک از اعتبار سید او تعین بزرگی شدہ  
 است دیگر معارفیکہ تعلق حمل باریبوت و ولایت داشتہ بود در مکتوبیکہ خواجہ محمد اشرف نوشہ  
 تفصیل اندراج یافته است بتکرار ننوشتہ از انجا طلبند و دیگر خواست در جواب استفسار فرق میان  
 قطب غوث و خلیفہ نوید ما ذون گشت بروقت متوفی دارند و السلام مکتوب صد و پنجاہ و سوم  
 بشیخت آب شیخ اوریس سامانی صدور یافت در بیان جواب سولہ و در بیان بروناتنی بن راہ و تفصیل

او میکرو پس معلوم شد که شتم او را از کبائر و دانسته حکم بقتل شاتم او کرد و ایضا شتم او را در رنگ شتم الی بگویم و غیره  
 عثمان را ساخته است چنانکه بالا گذشت پس معاویه استحقاق ذم و نکویش نباشد ای برادر معاویه تنها درین معامله  
 نیست نصف از اصحاب کرام کم و بیش در نیم معامله باو شریک اند پس محارب با ان میرا اگر کفره یا فسقه  
 باشند اعتماد از شرط دین میخیزد که از راه تبلیغ ایشان بار رسیده است و تجویز نکند این معنی را بگزیند بقی که  
 مقصود غل ابطال دین است ای برادر منشاء اثاره این فتنه قتل حضرت عثمان ست رضی الله تعالی عنه  
 طلب قصاص نمودن از قتل او و طلحه و زبیر که اول از مدینه برآمدند بواسطه تاخیر قصاص برآمدند و حضرت  
 صدیق نیز بایشان درین امر موافقت نمود و جنگ جمل که در آنجا سیزده هزار آدم بقتل رسیدند  
 و طلحه و زبیر که از عشره مبشره اند نیز بقتل رسیدند بواسطه تاخیر قصاص حضرت عثمان بوده بعد از آن  
 معاویه از شام بیرون آمده بایشان شریک شده جنگ صفین نمودند امام غزالی تصریح کرده که آن  
 منازعت بر امر خلافت نبوده بلکه در استیفاء قصاص در مدخل خلافت حضرت امیر بوده شیخ ابن حجر  
 نیز این معنی را از معتقدات اهل سنت گفته است و شیخ ابوشاکو سلمی که از اکابر حنفیه است گفته است  
 که منازعت معاویه با امیر و امر خلافت بوده که پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیات معاویه  
 رضی الله عنه را فرموده بودند اذ املکت للناس فارفق بهم از آنجا معاویه راطع در خلافت  
 پیدا شده بود اما او مخطی بود درین اجتهاد و امیر محق زیر آنکه وقت تاخیر خلافت حضرت امیر بوده  
 و توفیق در میان این دو قول نیست که منشاء منازعت تواند بود که تاخیر قصاص باشد بعد از آن  
 طمع خلافت نیز پیدا کرده باشد بر تقدیر اجتهاد و در محل خود واقع شده است اگر مخطی است یک  
 درجه است و محق را دو درجه بلکه ده درجه ای برادر طه یق اسلم در نیم وطن سکوت از ذکر شاجحات  
 اصحاب پیغمبر است علیه و علیهم الصلوات و التسلیات و اعراض از تذکره منازعات ایشان پیغمبر فرمود  
 علیه الصلوة و السلام یا کم و یا شجر بین الصحابی و نیز فرموده علیه الصلوة و السلام اذا ذکر الصحابی فاسکوا  
 نیز فرموده علیه الصلوة و السلام الله الله فی الصحابی لا تخمدوهم غرض این بر رسید از خدا عز و جل  
 در حق اصحاب من پیتر بر سید از خدا جل و علا در حق ایشان ایشان را نشاند تر خود و نسا زید قال  
 الشافعی و هو منقول عن عمر بن عبد العزیز ایضا تلک باطهر الله عنهما ایدینا فلنظر عنهما استنا ازین  
 عبارت مفهوم میشود که خطای ایشان را تم بر زبان نباید آورد و غیر از ذکر خیر ایشان نباید کرد



اجمال نوشته آمده والا مرعنه شد سبحانه والسلام علیکم وعلیٰ آلکم مکتوب صد و پنجاه و چهارم  
 بکلام احمد بر سر کی صد و ریافت در جواب بعضی سوله که پرسیده بود انچه شد والسلام علیٰ عبادہ الذین مطہق نوشتہ  
 بودند کہ بعضی اکابر فرموده اند کہ اومی ہر چہ کند بفرمان صاحبان کند تا نتیجہ بد ہاگر چہ کار ہا شروع باشد  
 اگر این سخن صحیح است امیدوار فرمان است در کل مشروعات محمد و اسخنی کا بر صبح است شمارا اذن حاصل  
 کردہ ذون ساخت ما بداند کہ مراد از نتیجہ نتیجہ مغد باست نہ مطلقا نوشتہ بودند کہ در رسالہ تخریر یافتہ  
 است کہ حضرت خواجہ احرار قدس سرہ فرمودہ اند کہ قرآن بحقیقت از مرتبہ عین جمیع است یعنی از احدیت  
 ذات تعالیٰ و تقدس پس معنی انچہ در رسالہ بعد اسعاد تخریر یافتہ کہ حقیقت کعبہ ربانی فوق حقیقت قرآنی است  
 چہ باشد مخدوم امراد از احدیت ذات احدیت مجرہ نیست کہ هیچ صفتی و شانی در انجا ملحوظ نباشد حقیقت  
 قرآن ناشی از صفت کلام است کہ یکہ از صفات ثمانیہ است و حقیقت کعبہ ناشی از مرتبہ است کہ  
 از تلویات صفات و حیوانات برتر است پس تفوقی نہ انجائیش شدہ نوشتہ بودند کہ بعضی از تقاسیم  
 نوشتہ اند کہ اگر کسی گوید کہ من کعبہ را سجدہ میکنم کا فریشود چہ سجدہ بطرف کعبہ باید نہ بکعبہ و در جائے دیگر  
 نوشتہ اند کہ در اول سلام در سجدہ یک سجدت میگفتند مدلول فناء نفس ذات ست تعالیٰ و تقدس پس  
 معنی انچہ در رسالہ بعد اسعاد تخریر یافتہ کہ صورت کعبہ انچنانکہ مسجود و مشواشی است حقیقت کعبہ نیز مسجود  
 حقائق اشیا است چہ باشد مخدوم این از مسامحات عبارات است چنانکہ میگویند آدم مسجود ملائکہ است  
 سجدہ مرفاع راست جل سلطانہ مخلوق و مصنوع اورا ہر مخلوقیکہ باشد والسلام علیکم وعلیٰ اصحابکم  
 واجباً بکم علیٰ الخصوص ملا پایندہ شیخ حسن مکتوب دوم صد و پنجاه و پنجم بلا طاهر لا ہو  
 صد و ریافت در تخریص برا حیاے سنت سینہ و رفع بدعت نارضیہ احمد شد و سلام علی  
 عبادہ الذین مطہق مکتوب شریعت کہ بمصحوب حافظا بآء الدین ارسال داشتہ بودند رسید فرحت  
 فراوان رسانید چہ نعمتی است کہ محبان و مخلصان ہمگی ہمت خود متوجہ حیاے سنتی از سنن منہ مطہق علی  
 صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التیمم باشند و بکلیتہ خود خواہان رفع بدعتی از بدعت مستکرہ  
 نارضیہ بوند سنت و بدعت ضد یکدیگر نہ وجود یکے مستلزم تنفیض نفی دیگر می ست پس حیاے  
 یکے مستلزم امانت دیگر ہے بود اعیای سنت موجب امانت بدعت است بالعکس پس بدعت  
 منہ یا سنیہ مستلزم رفع سنت است مگر حسن نتیجہ اعتبار کردہ باشد کہ حسن مطلق انجا انجائیش نہ دار و چہ جمیع

بعضی از مقامات و منازل طریق سبیل مزد و اجال بعد از حمد و الصلوات تبلیغ الدعوات میرساند که احوال او ضارع  
 فقره ای خود مستوجب حمد است و استئول من الله سبحانه سلا متکم و ما فیکم و ثباتکم و استقامتکم علی الطریقه المرضیه  
 المصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و اتمیمه بیان احوال و مواجید که بلسان مولانا بعلو من احواله نموده بودند  
 و استفسار جواب آن فرموده مولانا تفصیل همه را دانمود و گفت که فرموده اند که اگر بجانب من نظر میکنم زمین را نمی  
 یابم و اگر بجانب آسمان نظرمی اندازم آنرا نیز نمی یابم و پیش کی میروم و اورا نیز وجود نمی یابم و همچنین عرضش و  
 گری و بشت و دوزخ را نیز وجود نمی یابم و خود را نیز وجود نمیدانم و وجود حق جل شانہ بی پایان است نهایت  
 او را هیچکس نمی فته است بزرگان نیز تا همین جا گرفته اند و تا اینجا آمده از سیر مانده شده اند و زیاده بر شمع  
 اختیار ننموده اند اگر شما نیز همین را کمال میدانید و در همین مقاسید پس من پیش شما برای چه می آورم و تصدیق کنم  
 و تصدیق بدینم و اگر امری دیگر و رای این کمال است پس علم بخشند تا و یار دیگر که درو طلب بسیار دارد و اینجا  
 برسم چندین سال توقف در آمدن بواسطه حصول این تردد بوده و ما این احوال در امثال این احوال از  
 تلونیات قلبت مشغول و میگردد که صاحب این احوال از مقامات قلبت زیاده از ربع طی کرده است و حقیقت دیگر  
 از مقامات قلبت باید کرد تا معامله قلبت تمام طی کرده باشد از گذشت قلب روح است از گذشت  
 روح سرست و از گذشت سرخی است بعد از آن اخفی هر کدام ازین چهار اقیمانده احوال مواجید علاوه  
 دارد و همه با جبراطی باید کرد و به کمالات هر کدام متجلی باید شد که از گذشت این پنجگانه عالم امر و طی منازل  
 اصول آنما مرتبه بعد مرتبه و قطع مدارج ظلال اسما و صفات که اصول این اصول است و مرتبه بعد در تجلیات  
 اسما و صفات است و ظهورات شیون اعتبارات از گذشت این تجلیات تجلیات دانست نعم و تقدیر  
 این بی مان معامله باطنیان نفس می افتد و حصول رضای پروردگار جل سلطانه میسر می آید کمالا تیکه درین موطن  
 حاصل میگردد و در جنب این کمالات کمالات سابق یکم قطره دارد و جنبیای محیط بیکران اینجا شرح صدر  
 میسر گردد و به اسلام حقیقی متعرف شود ع کار این است غیر این همه هیچ تجلیات اسما و صفات که پیش از قطع منزل  
 این پنجگانه عالم امر با اصول و اصول متوهم شود و ظهورات بعضی از خواص عالم امر است و نصیب از انجونی  
 و بهر از لامکانیت وارد نه تجلیات اسما و صفات ساکنی درین مقام گفته است که سی سال روح  
 را بنجدا می پرسیدیم پس وصول کجا است و میری که شمع کفایت وصول لی سعادت و دونا قتل احوال و  
 دشمن شیون و چون التفات نموده طلب کشف حقیقت این راه فرموده بودند شمع از آن بطریق

حکمی اندازنجا است که صاحب فتوحات بکلمه مینویسد ما من قریه موشته کانت او کافرة الا وفيها قطب اند  
که صاحب منصب البته صاحب علم است و آنکه کمال آن منصب دارد و منصب نما روز لازم نیست که از ارباب  
علم بود و از خدمات خود مطلع باشد و بشارتیکه از عالم غیب میسر شد بشارت حصول کمالات آن مقام است و بشارت  
منصب آن مقام که منوط بعلم است و ایضا پرسیده بودند که مراد از ایمان که در حدیث بود زن ایمان بانی بکره مع  
ایمان امتی لرررر واقع شده است چیست و سبب حجاب آن کدام است بدانند که رجحان ایمان بواسطه رجحان  
مومن به است و چون متعلق ایمان حضرت صدیق فوق متعلقات ایمان است است هر آینه راجع باشد  
نخود و از عروجات معامله تا بجای می رسد که اگر یک نقطه بالاتر رود کمالیکه بسبب عروجات آن نقطه  
حاصل شده است از جمیع کمالات ما تقدم افزون تر بود زیرا که آن نقطه از جمیع انچه ماتحت اوست افزون  
تر است بچنین است حال آن نقطه که فوق آن نقطه ما تقدم است چه نقطه ما تقدم با انچه در تحت اوست  
در جنب نقطه فوق حقیر و فقیر است علی هذا القیاس پس هر که متعلق ایمان او کمال فوق بود هر آینه راجع  
خواهد بود از جمیع انچه ماتحت آن بود ازینجا گفته اند که معامله عارف بجای می رسد که در طرفه العین کسب  
جمیع کمالات ما تقدم می نماید و اندازه تحقیق فقیر و یک لحظه تحصیل زیاده از جمیع کمالات ما تقدم میفرماید  
ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و ایضا پرسیده بود که شیخ ابن العربی و تابعان  
ایشان نوشته اند که آنقدر اطفال که بسبب حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام کشته  
شدند استعدادات جمیع آن مقتولان بحضرت موسی منتقل گشت علی نبینا و علیه الصلوة و السلام حقیقت  
این سخن را به تفصیل نویسد بدانند که این اصیل است زیرا که به تحقیق نوشته است که چنانچه یک شخص را  
سبب حصول کمالات جماعه میگردد و مانند همچنان جماعه را نیز سبب حصول کمالات یک شخص میسازند پس هر چند  
سبب کمالات مریدان است لیکن مریدان پیر اسباب کمالات پیران نیستند رافقیر در ماکولات  
و مشروبات که اجزا بدن خود میساخت نیز احساس میکرد که هر طعامی و شرابی که تناول میکرد سبب  
جامعیت استعداد او میگشت و قابلیت دیگر پیدا میکرد و در بعضی اوقات که قصد ترک ماکولات  
لذیه مینمود ممنوع میشد بواسطه تحصیل اینجا سمیت و تبرک آن طعام لذیذ ماذون نمیشد سبب حصول  
این قابلیت و بسا است که استعداد یکی بدیگر منتقل کرده است کلا و بعضا محسوس شده است  
که آن یکے خالی مانده است و دیگر جمعیت هم رسانیده پرسیده بودند که شیخ نجسم الدین کبری

سنن مرعی حق اند جل سلطان و افاضه آناه مضیات شیطان امروز این سخن بواسطه شرح بدعت بر اکثری گزینست  
 مافرو معلوم خواهند کرد که ما بر بدعتیم یا ایشان منقول است که حضرت مهدی در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید  
 و احیای سنت فرماید عالم بدیند که عادت بعمل بدعت گرفته بود و از حسن پنداشته طمع بدین ساخته از تعجب گوید که این  
 مرور فر دین مانوده و امانت ملت مافروده حضرت مهدی امر بکشتن آن عالم فرماید و حشمت او را سیئه انگارند  
 ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و السلام علیکم و علی سائر من لدکم نیلانی بر فقیر غالب  
 آمده است معلوم نشد که مکتوب شما را بکه پسرده بود تا جواب را بر استفسار با نویسد معذور خواهند داشت  
 میان شیخ احمد فرعی از محبان است چون در جواب شما واقع است التفات و توجه در ماده مشارالیه مرعی خواهند  
 داشت مکتوب دو صد و پنجاه و ششم بمیان بدیع الدین صدور یافت در جواب سوالی که نموده بود  
 بر سیده بود که معنی قطب قطب الاقطاب غوث و خلیفه چیست و مایه تعلق بذلک بر سیده بود و از تحقیق حدیث  
 نود زن ایمان الی بکراخ و غیر ذلک محمد بنده و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب شریف که بمصحوب  
 در ویشی ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید بر سیده بودند که معنی قطب و قطب الاقطاب  
 غوث و خلیفه چیست و هر کدام بچه خدمت مامور اند و از خدمت خود اطلاع دارند یا نه و بشارت  
 قطب الاقطابی که از عالم غیب میرسد اصلی دارد یا اختراع دایم و خیالی است باید دانست که کمال تابان  
 یعنی علیه السلام صلوات و التسلیمات چون به تبعیت کمالات مقام نبوت را تمام کنند بعضی ایشان را بمنصب  
 امامت مرفراز میسازند و بعضی را بمجر و حصول آن کمال کفای میفرمایند این هر دو بزرگ نفس حصول آن کمال برابرند  
 تفاوت در منصب و عدم منصب است و در امور یک تعلق بآن منصب دارند و چون تابان کمال ولایت  
 را تمام کنند بعضی را بمنصب خلافت مشرف میسازند و بعضی را بمجر و حصول آن کمال کفای نمایند چنانکه بالا  
 گذشت این هر دو منصب تعلق بکمالات اصلیه دارند و در کمالات ظلیه مناسب منصب امامت منصب قطب است  
 و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار گویا این دو مقام که در تحت اندلال آن دو مقام اند که رفوق  
 اند و غوث نیز و شیخ محی الدین العربی همان قطب مدار است نزد او غوث منصب علیهمه نیست او منصب  
 قطبیت و انچه متقدم فقیر است آنست که غوث غیر قطب مدار نیست بلکه مد و معاون روزگار است  
 قطب مدار در بعضی امور مدد از دست میخواهد و در منصب مناسب مقام ابدال نیز او را دخل است  
 و قطب را با اعتبار اعوان و انصار و قطب الاقطاب نیز گویند چه اعوان و انصار قطب الاقطاب

گذشت قلب سیر و مراتب روح است که فوق و دست و از گذشت روح این عالمه با بر است که فوق  
 اوست و بکذا حال انفی و الا انفی بعد از طو منازل این لطائف پنجگانه و بعد از حصول علوم و معارف که تعلق بر کدام اینها  
 علمیه و علمیه دارد و بعد از تحقیق احوال و وجوب که بهر یک از این پنجگانه جدا جدا مخصوص است سیر در اصول این  
 پنجگانه است که در عالم کبیر است چه هر چه در عالم صغیر است اصل آن در عالم کبیر است مراد از عالم صغیر است  
 و از عالم کبیر مجموعه کائنات و شروع سیر در اصول این پنجگانه از عرش مجید است که اصل قالب انسان است  
 و فوق آن اصل روح انسانی است و فوق فوق آن اصل سیر انسانی است فوق اصل سیر انسانی است  
 و فوق اصل انفی است و چون این پنجگانه عالم کبیر را به تفصیل طے کند و بنقطه آخر آن برسد دائره  
 مکان را تمام کرده باشد و قدم در اول منزل از منازل فنا نهاده بود و بعد از آن اگر ترقی واقع شود سیر  
 در ظلال اسما و صفات واجب جل سلطان خواهد بود و این ظلال کالبر از خ اندین اوجوب الامکان  
 و اصول اند آن پنجگانه عالم کبیر را و سیر درین ظلال نیز بهمان ترتیب خواهد بود که در فروع آنها ذکر یافته  
 است و اگر بفضل ایزدی جانشانه منازل شکسته این ظلال را نیز طے کرده بنقطه آخر آن برسد  
 شروع سیر در اسما و صفات واجب جل سلطان خواهد بود و تجلیات اسما و صفات روح و خواهد نمود و ظهورات  
 خمیون و اعتبارات جلوه خواهد فرمود این زمان معامله پنجگانه عالم را تمام کرده باشد و حق اینها  
 را ادا کرده بود و بعد از آن اگر بفضل خداوند جانشانه از آن مقام نیز ترقی واقع شود و معامله با همینان نفس  
 خواهد افتاد و حصول مقام رضا که نهایت مقامات سلوک است سیر خواهد شد و نیوطن شرح صدر  
 حاصل میگردد و بشفاف اسلام حقیقه مشرف می شود کما لایکدرین موطن حاصل میشود و در جنب این  
 کمالات کما لایکدر عالم امر متعلق بوده است حکم قطره دارد در جنب دریای محیط این همه کمالات  
 که ذکر یافته است تعلق با اسم الظاهر دارد و کما لایکدر تعلق با اسم الباطن دارد و دیگر است که به استتار  
 و بطن مناسب است و چون کمالات این و اسم مبارک تمامها حاصل شود و بازوی طیران از برای  
 سالک میسر گردد که بقوت آن دو بازو طیران عالم قدس فرماید و ترقیات بی اندازه نماید تفصیل این معامله  
 در بعضی مسودات تحریر یافته است فرزندے ارشدے صحیح آن بعد است دیگر اگر میسر شود و در یکم تبلیغ  
 رسانند اما بشرط آنکه آن مقام را خالی نگذارند و آن سر رشته را بر هم نزنند خود تنها بیایند و اندیشه یاران  
 هر که را پیشقدم دانند پیشواے انجمنه ساخته متوجه ایند و دگر دهند و الله سبحانه اعلم تا وقت دیگر فرصت

مرید خود را پیش عزیزی فرستاده بودند تا بتوسل و علوم کنند که ایشان زیر قدم کدام پیغمبر اند از عزیز فرمود که بود تو  
 در چه کار است شیخ ازین عبارت فهمیدند که زیر قدم حضرت موسی اند صلوات الله تعالی و تسلیاته علی نبی و آلِهِ  
 ازین عبارت این معنی چه طور مفهوم گشت بدانند که جهود و یهود را گویند که است حضرت موسی بودند علی بن ابی طالب و علیه الصلوٰه و السلام  
 پرسیده بودند که در نفحات مینویسد که ولایت جمیع اولیا بعد از مردن سلب میشود مگر چهار کس را بدانند که مراد  
 از ولایت تصرفات و ظهور کرامات داشته باشند با بعد از اصل ولایت که عبارت از قرب الی است محل سلطان و  
 نیز مراد از سلب سلب کثرت ظهور کرامات خواهد بود نه سلب اصل آن ظهور با آنکه این سخن کشفی است در کشف  
 اجمال خطا بسیار است تا چه دیده باشد و چه فهمیده طلب ظهور بعضی از کرامات اولیا بخوده بودند منتظر باشند  
 که بحال ظهور پیغمبر پرسیده بودند که در نیشاپوری مینویسد آن شانکاک هوالاتیر بالیا تحقیق چیست بجز  
 است یا بیا بجز است و آنکه بیا نوشته قرائتی خواهد بود غیر مشهوره نوشته بودند که بعضی عورات طلب  
 مشغولی بنمایند اگر محارمند چه مانع است والا در پاره بنشینند و طریقه را اخذ نمایند پرسیده بودند که در هر ماه  
 ارباب حدیث ایام منعی قرار داده اند و حدیثی درین باب نقل میفرمایند چه باید کرد و والد فقیر قدس سره  
 میفرمودند که شیخ عبد الله و شیخ رحمت الله که از اکابر محدثین بودند و در حریم ایشان ملقب بشیخ بودند  
 بتقریب بحد وستان آمده بودند میفرمودند که آن حدیث را که مانی شایع بخارج نقل کرده است تضعیف  
 است حدیث صحیح درین باب لا یام ایام الله و العباد الله است نیز میفرمایند که نحوست ایام بولادت  
 رحمت عالمیان علیه و علی آله الصلوات و تسلیات زائل گشته است ایام نحوست نسبت به امم با تقدم بوده  
 و عمل فقیر نیز بهمین است و پنج روزی را بر روز دیگر ترجیح نمیدهد تا آنکه ترجیح آنها از شایع معلوم میکند کالمجموعه  
 و رمضان و نحی ما نوشته بودند که معارفی که تحمل بار نبوة تعلق دارد در مکتوب خواجہ محمد اشرف نیافتیم  
 گجایا بماند که آن مکتوب درین ایام نوشته شده است و نقل آن بشمار رسیده مکتوب در راست یاده  
 از یک جزو خواهد بود گفته ام که نقل آن را فرستند و السلام مکتوب دو صد و پنجاه و هفتم به میر نعمان صدور  
 یافت در بیان طرق بطریق اجمال بعد از صلوات و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف  
 که بمصوب شیخ احمد قرطبی ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید طلب سال بیان طریق نموده بودند  
 مسودها آماده است اگر توفیق یافت به بیاض رسانیده خواهد فرستاد اجمال چند فقره در بیان طرق بطریق  
 اجمال می نویسد بگوشت هوش متاع فریاد سیادت پناه طریق که اختیار کرده ایم ابتدا بمرکز آن قلب است

سواله دور فیا لیت شعری ماذا اراد اصحابنا المتأثرین من استقلال العقل فی بعض الامور کاثبات وجود الصانع  
 تعالی و وحدت سبحانه فکلفوا الشاهق بحمل تعابد للضمیم لهما دان لم تملن دعوة الرسول و حکموا بترك النظر فیها بکفر و  
 خلوه فی النار و نحن لانفهم الحکم بالکفر و الخلو فی النار الا بعد ابلاغ المبیین بالحجة البالغة المنوطة باسأل  
 الرسول نعم العقل حجة من حج الله تعالی لکنه لیس حجة بالوفاة فی الحجۃ تیرتب علیه اشد العذاب سوال اگر  
 شاهق جبل که عابد منعم است در دوزخ محلد نباشد و بهشت خواهد بود و این جائز نیست زیرا که دخول  
 بهشت بمشکران حرام است و ما وای ایشان دوزخ است کما قال الله تعالی حاکمنا عن یسعی علی بنیاد علیه الصلوة  
 و السلام انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و ما واه النار و واسطه میان جنت و نار ثابت  
 نشده است اصحاب اعراف بعد از چند روز بهشت خواهند رفت پس خلود و جنت است یا دوزخ  
 این سوالی بسیار متعصب است آن فرزندی ارشدی میداند که مدتای برین فقیر تکرار رسول میکرد و جواب  
 خافی نمی یافت و انچه صاحب فتوحات میکرد در حل این سوال گفته و بهشت پیغمبری در روز قیامت از برای  
 دعوت این قوم ثابت کرده و باندازه انکار و قبول ایشان آن دعوت را حکم بدوزخ و بهشت نمود  
 نزد این فقیر مستحسن نیست چه آخرت و از جزا است نه دار تکلیف تا بهشت پیغمبر می نموده آید بعد از مدت  
 مدید عنایت خداوندی جل سلطان رهنمونی فرمود و حل این معما نمود و مشکف ساخت که جماعه که در  
 بهشت محلد خواهند بودند در دوزخ بلکه بعد از بهشت و احیای اخروی ایشان را در مقام حساب با شتم  
 باندازه جرمیه معاتب مذب خواهند ساخت و استیفا می حقوق نموده در رنگ حیوانات غیر مکلف  
 ایشان را نیز معدوم مطلق و لاشئ محض خواهند فرمود پس خلود کرد ابود و محلد کدام باشد این معرفت  
 غریبه را چون در محضر انبیا علیهم الصلوات و التسلیات عرض نموده شد به تصدیق آن فرمودند و قبول  
 داشتند و العلم عند الله سبحانه برین فقیر بسیار گران می آید که حکم کنند با آنکه حضرت حق سبحانه تعالی  
 با کمال رافت و رحمت خود بنده را بحد عقل که مجال خطا و غلط در وی بسیار است بی آنکه ابلاغ  
 مبیین تبویب انبیا علیهم الصلوات و التحیات فرمایند در آتش محلد دارد و بعد از ابود و محلدی گرفتار  
 سازد و چنانچه اگر نسبت حکم کردن او را با وجود شرک بخلود و جنت کما یلزم من مذہب الشریع لعدم  
 القول بان واسطه بین الجنة و النار فالحق بالمت به من عدمه بعد استیفا جماسبه یوم بمشکر کما رویمین حکم است  
 محذوف فقیر در اطفال مشرکان دار الحرب چه دخول بهشت منوط یا یا نیست با صالت یا به تبعیت اگر چه

و واسطه میان جنت و نار ثابت نشده است اصحاب اعراف بعد از چند روز بهشت خواهند رفت پس خلود و جنت است یا دوزخ



دهند یا نه والسلام مکتوب و پنجاه و ششم بشریف خان صدور یافت در بیان اقریبیت حق تعالی  
 اکمل شد و سلام علی عباده الذین اصطفی میخیزد شریفه که از روی کرم نامزده فقره ای بخند و ساخته بودند  
 بود و آن بتیج گشت و مسرور گردید نیز اکمل الله سبحانه غیر از آنجا و ما هر چند اقریبیت و تعالی با از انبصاط  
 ثابت شده است اما چه توان کرد که او تعالی از عقول و افهام ما و از علوم و اوراکات ما و راه الورا است  
 با آنکه دانیم که این درایت در جانب قریب است نه در جانب بعید که او سبحانه از هر نزدیکی نزدیکتر است  
 حتی که ذات احدیت او را سبحانه نزدیکتر می یابیم از صفاتی که با افعال و آثار آن صفاتیم این معرفت در راه  
 طول نظر عقل است زیرا که عقل از خود نزدیک تر بر آن تواند تصور نمود مثالی که توضیح این بحث نماید هر چند متیج  
 نموده آمد پیدانشد مستند این معرفه نظر قطعی است و کشف صحیح مشایخ طریقت از توحید و اتحاد سخن گفته اند و از  
 قرب و معیت بیان فرموده اند اما از قریبیت او تعالی سکوت ورزیده اند و بیان شافی در آن باب نفرموده  
 عجائب کار و بار است اقریبیت و سبحانه سبب بعیدیت مانسته است بذالی ان ینبلغ الکتاب جلد فافهم فان  
 کلامنا اشارات و بشارات و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و سلم آله  
 الصلوات و التسلیمات انهم اکملها مکتوب و و صد و پنجاه و نهم بخند و م زادگی خواجه محمد سعید که جامع  
 علوم عقلیه و نقلیه اند و صاحب نسبت علیه در بیان فوائد ارسال رسل و عدم استقلال عقل و معرفت واجب  
 الوجود تعالی و تقدس و حکم خاص که در ماضی و مشایق قبل و مشرکان زمان فتره رسل و اطفال مشرکان  
 در حرب بیان فرموده اند و در بیان تحقیق بعثت انبیاء و در زمین هند از اهل هند در احوال سابق و ما نیاسب  
 ذلک الحمد لله الذی هدانا لهذا و انما کنّا لکافرین لولا ان هدانا الله لقد کفرت بربنا بالحق شکر نعمت  
 ارسال رسل علیه الصلوات و التسلیمات بکدام زبان بجا آورده شود و بکدام دل اعتقاد و شمع آن نموده  
 بید و جوارح کو که با اعمال حسنہ مکافات این نعمت عظمی نماید اگر وجود شریف این بزرگواران نمی بود ما  
 قاصر فہمان را بوجود صانع تعالی و وحدت و جل سلطانہ کہ دالالت می نمود قدماے فلاسفہ یونان  
 با وجود زیر کیمای بوجود صانع جلشانہ ممتد نگشتند و وجود کائنات را بهر تنسب ساختند و چون  
 روز بروز انوار دعوت انبیا علیہم الصلوات و التسلیمات ساطع گشت متاخران فلاسفہ بہر کس آن انوار  
 رند و سب قدماے خود نموده بوجود صانع جلشانہ قائل گشتند و اثبات او تعالی نمودند پس عقول ما  
 بے تأیید انوار نبوت ازین کار معزول است انما احتیاج توسط وجود انبیا علیہم الصلوات اتحمیات ازین

تو فردوسی تبویات منقول سگشت و بیس فلین زیر که گوئیم که دعوت این پیغمبران مبعوث عام نبود بلکه دعوت بعضی مخصوص بیک قوم بوده و بعضی دعوت مخصوص بیک قریه و یا بیک بلده بود و تواند بود که حضرت حق سبحانه و تعالیٰ در قومی یا در قریه شخصی را باین دولت شرف ساخته باشد و آن شخص آن قوم یا اهل آن قریه را دعوت معرفت صلح جلش اند کرده باشد که منع از عبادت غیر او تعالیٰ نموده و آن قوم یا اهل قریه کار او کرده بکشند و تذلیل و تحمیل و نموده و چون انکار کنند میبایشان بنهایت رسیده باشد عذاب حضرت حق جل و علا آمده ایشان را هلاک کرده باشد و همچنین بعد از مدتی پیغمبر دیگر به قومی یا بقریه مبعوث شده باشد و عامل مهم که عامل الاول بقوم و فعل بهم ما فعل با و انکم و کذا الی ما شاء الله تعالیٰ و آثار اہل اکت قری و بلا در زمین ہند بسیار است و این قوم ہر چند ہلاک شدند اما آن کلمہ دعوت در میان قرآن آنها باقی ماندہ و جملہا کلمہ باقیہ فی عقبہ علیہم چون خبر موت انبیاء مبعوث وقتہ بآرسیدہ کہ جمع کثیر ایشان گردیدہ باشند و قومی پیدا کردہ یک گلن آمد و چند روز دعوت کرد و گذشت و بچکس اورا قبول نکرد و دیگرے آمد و ہمین کار کرد یک کس در اگر ویدہ و دیگرے را دو کس بآرسیدہ گردیدند خبر زکما منتہی شود کفار ہر دو مقام انکار بودند و مخالف دین آبا و خود را ردی کردند ناقل کہ بود و بہ کہ نقل کنند دیگر الفاظ رسالت و نبوت و پیغمبری از لغات عرب فارسی آمدہ بواسطہ اتحاد دعوت پیغمبر علیہ علیہ علیہ و علیہ علیہ و علیہ علیہ و التسلیمات و این الفاظ در لغت ہند ہندہ تا انبیاء مبعوث ہند را بنی یا رسول یا پیغمبر گویند و باین اسامی ایشان را یاد کنند و ایضا در جواب آن سوال بطریق معارضہ گوئیم کہ اگر انبیاء در ہند مبعوث نہ شدہ باشند و ہم زبان ایشان بایشان دعوت نکردہ باشند ہر آئینہ حکم انہما حکم شاہق جیل بود با وجود تہرود و دعویٰ الوہبت بد و زرخ نہ در آیند و عذاب محمد ایشان را نشو

ہذا الایہ تفضیل العقل السلیم و لایسا عدہ الکشف الصحیح فان انشا ہد بعض ہر و تہم فی وسط انجیم و اللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال مکتوب دو صد و شصتم بمقتضی آگاہ معارف دستگاہ مظہر فیض آتی منہج رحمت نامتا ہی مخدوم زادگی میان شیخ محمد الصادق سلمہ اللہ تعالیٰ صد و ریافت در بیان طریقہ کہ حضرت ایشان را بآن طریق ممتاز ساختہ اند و متضمن است آن بیان ولایت سہ گانہ را کہ ولایت صغری است و آن ولایت اولیا است و ولایت کبری کہ ولایت انبیا است و ولایت علیا کہ ولایت ملا را علی و شمل است بر بیان فضیلت نبوتہ بر ولایت ہر ولایت

تبعیت در اسلام باشد چنانچه اطفال اهل فتره است ایمان در حق اینها مطلق مسفقود است پس نخواست  
 اینها را تصور نباشد و دخول دوزخ و غلوط در آن مربوط بشکر بعد ثبوت تکلیف و آن نیز در حق اینها  
 مسفقود است حکم الهام من الاعدام بعد بعث النور لمسابک تیفاء الحق و همین حکم است مشرکان  
 زمان فتره رسل که دعوت پیغمبری ایشان فرسیده است ای فرزند این فقیر هر چند ملاحظه نماید و نظر را بسپرد  
 هیچ جانی یابد که دعوت پیغمبری ماعلیه علی آله الصلوٰه و السلام بانجا رسیده است بلکه محسوس میگردد که در رنگ  
 آفتاب همه جانور دعوت و علیله علی آله الصلوٰه و السلام رسیده است حتی که دریا جوج و ما جوج نیز که سدا علی  
 دارند و در ارم سابق که ملاحظه میکند کم بقعه می یابد که در اینجا بعثت پیغمبری نشده باشد حتی که در زمین هند که دور  
 ازین معامله مینماید نیز می یابد که از اهل سیم بران سبوت شده اند و دعوت بصانع جلشانه فرموده اند و در بعضی از  
 بلاد هند محسوس میگردد که انوار انبیا علیهم الصلوٰات و التسلیمات در ظلمات شرک رنگ مشعلها انداخته اند و اگر  
 خواهد تعین آن بلاد دهند نماید و می بیند که پیغمبری است که یکپس او را ندیده است دعوت او را قبول  
 نکرده و پیغمبر نیست دیگر که یک کس بوی ایمان آورده است دیگر نیست که دو کس بوسه گرفته اند و بعضی  
 را سه کس ایمان آورده اند زیاده از سه کس و نظر نمایند که در هند پیغمبری ایمان آورده باشند تا چار کس است  
 یک پیغمبر بودند و آنچه رؤسا و کفر هند از وجود واجب تعالی و از صفات او سبحانه و از تزیینات تقدیسات  
 او تعالی نوشته اند همه مقتبس از انوار مشکوٰه نبوت است چه در هر یک عصری در ارم سابقه نبی از انبیا گذشته  
 است و از وجود واجب تعالی و از صفات ثبوتیه و سبحانه تعالی و از تزیینات تقدیسات و سبحانه تعالی انجبر کرده  
 و اگر نه وجود شریف این بزرگواران بود عقل ننگ کور این بید و لثان که ملوث بظلمات کفر و معاصی است  
 که باین دولت مبتد شد عقلانی قصه بید و لثان فی حد ذاتها بالوہیت خود حاکم اند و غیر از خود  
 آتی اثبات می کنند چنانکه فرعون مصر گفته با علمت لکم من آله غیره و نیز گفته لکن اتخذت آلهما غیر می  
 اما جماعت من المسجوبین و چون از اخبار انبیا علیهم الصلوٰات و التسلیمات معلوم کردند که عالم را صافی است  
 واجب الوجود تعالی بعضی ازین بید و لثان بر قبح ادعای خود اطلاع یافت بتقلید و تشر  
 اثبات صانع نموده اند و او را در خود حال او ساری دانسته اند و باین حیل مردم را  
 بر سرش خود خوانده تعالی الله اعلم القول الظالمون علوا کبیرا این جاکوته اندیشی سوال نکند  
 که اگر در زمین هند مبعوث می شد هر آینه خبر بعثت ایشان نیز بامیر رسید بلکه آن خبر از حبش

از اهل هند پیغمبران مبعوث نشده اند ۱۳

دارد هر چیزی آن صفت حقیقت شخص است از اشخاص غیر انبیا و کرام و ملائکه عظام علیهم الصلوٰۃ والسلام و مبادی تعینات انبیا و ملائکه اصول بن ظلال است یعنی کلیات این جزئیات مفصله مثلاً صفت علم و صفت القدرة و صفت الارادة و غیرها و بسیاری از اشخاص در یک صفت که مبداء تعین است شرکت دارند باعتبار آن مختلفه مثلاً مبداء تعین قائم برسل شان اعلم است همان صفت العلم باعتبار مبداء تعین حضرت ابراهیم است علی بنیاد علیه الصلوٰۃ و نیز آن صفت باعتبار مبداء تعین حضرت نوح است علی بنیاد علیه السلام الصلوات و التسلیات و تعین این اعتبارات در مکتوب خواجه محمد شرف ذکر یافته است و آنکه بعضی از مشایخ گفته اند حقیقت محمدی تعین اوست که حضرت اجمال است مسمی بوحده مراد ایشان انچه برین فقیه ظاهر ساخته اند و الله سبحانه اعلم مرکز همین دایره ظل است این دایره ظل را تعین اول انکاشته اند و مرکز او را اجمال دانسته بوحده نامیده اند و تفصیل آن مرکز را که محیط این دایره است واحدیت گمان برده اند و مقام فوق دایره ظل را که دایره اسما و صفات است ذات بیون که مبراست از تعین تصور نموده اند یعنی همین است بلکه گوئیم که مرکز این دایره ظل مرکز دایره فوق است که اصل دست و مسمی است بدایره اسما و صفات و شیون اعتبارات فی الحقیقت حقیقت محمدی مرکز این دایره اصل است که اجمال سما و شیونات است و تفصیل سما و صفات درین دایره مرتبه احدیت است و اطلاق وحدت و احدیت در مرتبه ظلال سما نمودن بنی بر اشتباه ظل است باصل و ازین قبیل است یا اطلاق سیر فی الله در آن موطن چه فی الحقیقت آن سیر داخل سیرالی الله است هذا بعد از آن اگر عروجی در دایره اسما و صفات که در اصل این دایره ظل است بطریق سیر فی الله واقع شود شروع در کمالات لایت کبری خواهد بود و این کمالات کبری مخصوص بانبیا است علیهم الصلوات و التسلیات بلاصاله و تبعیت ایشان با صاحب کرام ایشان نیز باینه دلت رسیده و نصف ظل این دایره متضمن سما و صفات زائد است و نصف عالی آن متضمن شیون و اعتبارات ذاتیه نهایت عروج پنجگانه عالم مرتبه نهایت این دایره سما و شیونات است بعد از آن اگر بعض فضل ایزدی جلشانه از مقام صفات و شیونات ترقی و واقع شود سیر در دایره اصول انتها خواهد بود و از گذشت این دایره اصول دایره اصول آن اصول است بعد از طی آن دایره قدسی دایره فوق ظاهری خواهد بود آنرا نیز قطع باید نمود و چون از آن دایره فوق جز از قوسی ظاهر نشد همان قوس اقتصار نموده آید در اینجا مسمی خواهد بود بران سرطلاح پنجشده اند

که باشد و بیان لطائف عشره انسانی که پنج ازان از عالم مرست پنج دیگر از عالم خلق که نفس و عنایه هر دو باشد  
 بلکه لایق که مخصوص بهر کدام ازین لطائف است و بیان افضلیت عالم خلق بر عالم امر با بیان کمال آنکه مخصوص  
 به عنصر خاک است بیان علوم و معارف غریبه که مناسب هر مقام است و امثال ذلک سبب الحمد الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین الصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی آله و اصحابه الطیبین الطاهرین - بدان  
 اے فرزند اسعد که الله تعالی و سبحانه که بچگونه عالم امر قلب و روح و سرخفی و اخفی که اجزاء عالم صغیر  
 انسانی است اصول اینها در عالم کبیر است در رنگ عناصر رابعه که اجزاء عالم انسانست اصول خود در عالم  
 کبیر در و ظهور اصول آن بچگونه فوق العرش است که بلا مکانیت موصوف است ازینجا است که عالم امر  
 را لامکانی گویند و دائره امکان چه خلق و چه امر و چه غیره کبیر نهایت این اصول تمام شود و امتزاج عدم  
 بوجود که نشاء امکانست درین موطن غمتی گردد و چون سالک شید محمدی المشرب بچگونه عالم امر را  
 به ترتیب طی کرده سیر در اصول اینها که در عالم کبیر است فرماید و به بلند فطرتی بلکه محض فضل نیرد به  
 جل شانہ آن همه را به ترتیب تفصیل طے کرده به نقطه آخر آن برسد هر آینه دائره امکان را بلیر اند  
 تمام کرده باشد و اطلاق اسم فناء بر خود حاصل کرده شروع در ولایت صغیر که ولایت اولیا است  
 نموده بود و بعد از آن اگر سیر در ظلال سماء وجودی تعالت و تقدست که فی الحقیقت آن ظلال اصول  
 این بچگونه عالم کبیر است و شائبه عدم انجرا راه نیافته واقع شود و آن همه را بفضل خداوندی جل سلطانه  
 بطریق سیر فی اللہ طی کرده نهایت آن برسد دائره ظلال سماء وجودی را نیز تمام کرده باشد و اصول  
 بر تبه اسماء و صفات و اجبی جل سلطانه حاصل نموده بود نهایت عروج ولایت صغری تا اینجا است نیمه  
 شروعی در حقیقت فنا متحقق میگردد و قدمی در بدایت ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم الصلوات  
 و التسلیمات ناده می آید باید دانست که این دائره ظل متضمن بهادمی تعینات خلایق است سوائے انبیاء  
 اکرام و ملائکه عظام علیهم الصلوة والسلام و ظل هر اسم بهاد تعین شخصیست از اشخاص حتی که مبدء تعین حضرت  
 صدیق که افضل بشر است بعد از انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات نقطه فوقین دائره است آنکه گفته اند که  
 چون سالک سبی که مبدء تعین اوست برسد سیر الی اللہ را تمام کرده باشد از ان اسم ظل اسم آسمانی  
 باید داشت و جزئی از جزئیات آن اسم نه اصل آن اسم و این دائره ظل فی الحقیقت تفصیل مرتبه آنها و صفات  
 است مثلاً علم صفتی است حقیقی که جزئیات دارد تفصیل آن جزئیات ظلال صفت است که باحوال مناسبت

و بیان ولایت صغری و ولایت کبری و ولایت علما ۱۲

مدت مدیده را در طرفه العین میسر آر در ع با کرمیان کار با دشواریست همچنین گفته است که دایره اسما و صفات و شیون و اعتبارات را طی کرده سیر در اصول اینها نماید که در دل جمیع اسما و صفات و شیون اعتبارات در گفتن آسانست و در طی کردن مشکل از صعوبت این طی مشایخ فرموده اند منازل الوصول لا یقطع ابداً لایدین و منع نموده اند تمامی سیر این مراتب را سه نه حشش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان - بهیر و تشنه مستقی و دریا، همچنان باقی - گمان نکنی که عدم انقطاع مراتب وصول با اعتبار ذاتیه گفته باشند با اعتبار تجلیات صفاتی و از حسن حسن ذاتی داشته باشند نه حسن صفاتی زیرا که گوئیم که آن تجلیات ذاتیه هملا خطه شیون و اعتبارات نیست و آن حسن ذاتی بی روپوش صفات جمالیه نه چه گفت و گورابی این روپوش در انموطن مجال نیست من عرف الله کل لسانه و تجلی نحوی از ظلیت میطلب پس از ملاحظه شیون در آن مقام چاره بود پس آن منازل وصول و مراتب حسن داخل همان دایره اسما و شیونات است که انقطاع آن نزوایشان تحسیرست و امریکه برین درویش ظاهر ساختند ما در تجلیات و ظهورات است چنانچه ذاتی و چه تجلی صفاتی و در ادوار جمال است چه حسن ذاتی و چه حسن صفاتی با جمله طالب بلند و مقاصد را چندان در سلاک عبارات محقره بطریق اجمال انتظام نموده است و در یا های بی نهایت را در کوزهای چند آورده و لاکن من القاصرین بر سر اصل سخن رویم گوئیم که بعد از حصول دو جناح اسم الظاهر و اسم الباطن چون طیار میسر شد و عروجات واقع گشت معلوم شد که این ترقیات بالا صله نصیب عنصر ناس است و عنصر هوایی و عنصر آبی که ملائکه کرام را علی بنیاد علیم الصلوات و التسلیات نیز ازین عناصره گانه نصیب است چنانکه وارد شده است که بعضی از ملائکه از نار و شمع مخلوقند و تسبیح ایشان سحان من جمیع بین النار و التلیج است و در افتخار این سیر در واقع نمودند که گویا بسرا میروم از بسا رے رفتن سخت در مانده شده ام آرزو سے چوب و عصا دارم که بعد آن شاید توانم راه رفتن میسر بخشود و بهر خس و خاشاک است می اندازم که تقویت راه رفتن بنماید چاره ندارم غیر از راه رفتن و چون مدت باین حال سیر نمودم فتنه شهره ظاهر شد بعد از طی مسافت آن فدا دخول بآن شهر واقع شده معلوم کردیم که این شهر عبارات از تعین اول است که جامع جمیع مراتب اسما و اصول صفات و شیون و اعتبارات است و نیز جامع است مراصول این مراتب و اصول اینها را و متهائره عبارات ذاتیه است که تائید آنرا با علم حصولی مناسب است بعد از آن اگر سیر واقع شود مناسب علم حضوری خواهد بود ای فرزند

و این اصول سنگانه اسماء و صفات که مذکور شد بجز باعتبار آنند در حضرت تعالی و تقدس که مبادی صفات  
و شیونات گفته حصول کمال است این حصول سه گانه مخصوص بنفس مطمئن است و حصول اطمینان مراد از بی‌مطمئن  
بیست و یک و دو در همین مقام شرح صدر حاصل میشود و سالک با سلام حقیقی مشغول میگردد و همین موطن است که طمئن  
بر تخت صدر جلوس میفرماید بتمام ارضاء ارتقاء میزاید موطن تنهایی و لاییت کبریا است و لاییت انبیا است  
علیهم الصلوات و التسلیمات و چون سیر را تا اینجا رسانند موعوم شد که مگر کار را تمام کرده باشند در دوازده  
این همه تفصیل اسم ظاهر بوده که یک بازوی طیران است اسم باطن هنوز در پیش است که بازوی دوم است  
از برای طیران عالم قدس چون آن را تفصیل بانجام رسانیم و جناح از برای طیران طیار کرده باشی چون  
بعنایت الله سبحانه سیر اسم باطن نیز بانجام رسید و جناح طیران سیر شد الحمد لله الذی هدانا لهذا لما كنا ننهت  
لولا ان هدانا الله لقد ضللت بنا بالحق ای فرزند از سیر اسم الباطن چه نویسد که مناسب حال آن سیر هتکار  
تبطن است اینقدر از مقام و می نماید که سیر در اسم انظار هر سیر در صفات است بی آنکه در ضمن آن ذات  
ملحوظ گردد و تعالی و تقدس سیر در اسم الباطن نیز هر چند سیر در اسم است اما در ضمن آن ذات ملحوظ است  
و آن اسماء در رنگ سیر باند که ردپوش حضرت ذات تعالی و تقدس گشته مثلاً در صفت العلم ذات تعالی  
اصلاً ملحوظ نیست و در اسم آن علیم ملحوظ ذات است تعالی در پس پرده صفت زید که علیم ذاتی است که  
مراد را علم است فالسیر فی العلم سیر فی الاسم انظار و السیر فی العلم سیر فی الاسم الباطن اوقس علی هذا سائر  
الصفات و الاسماء و این اسماء با اسم الباطن تعلق دارد و مبادی تعینات ملائکه ملائکه اعلی است علی بنیاد  
علیهم الصلوات و التحیات و شروح سیر درین اسماء نمودن و قدم نهادن در ولایت علیا که ولایت ملائکه  
و فرقی در میان علم و علیم در بیان اسم انظار هر اسم الباطن نموده آید که آن فرق را اندک خیال نکنی و نگویی که  
در علم تا علیم اندک راه است لایکه فرقی که در میان مرکز خاک محدب عرش است نسبت بآن فرق حکم  
قطره دارد و نسبت بدریای محیط در گفت نزدیک و در حصول دور و ازین قبیل است ذکر مقاماتیکه  
بر سبیل اجمال در بیان می آید مثلاً گفته شده است که پنج گانه عالم امر را طی کرده سیر اصول اینها غایتنا  
و اثره اسکان تمام شود و درین عبارت سیر الی الله تمام ذکر یافته است و حصول ازین سیر تقدیر  
به مدت پنجاه هزار ساله راه نموده که بمیه تعریج الملائکه و الروح فی یوم کان مقداره خمسين الف سنه  
رمزی ازینمخنه می نماید غایت مافی الباب جذب عنایت جل سلطان نزدیک است که کار این



نشود و دام باز چین اینجا همیشه با بدست است دام راه نموسبحانه بعد و راه الورا ثم و راه الورا سه هنوز اولان  
 مستغنا بلند است همرا فکر سے رسیدن ناپسند است و آن در اینست نه اعتبار و جو ب حجب است چجب  
 تمام مرتفع گشته است بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریا یی است که مانع ادراک است و منافی وجدان نموسبحانه  
 اقرب فی الوجود و البعد من الوجودان آری بعضی از کمال مردان باشند که در آن سر و قات عظمت و کبریا یی  
 بطغییل انبیا علیهم الصلوات و التسلیات ایشان را جاد و حرم بارگاه سازند فصول معمم با عومل معمم  
 فرزند این عالمه مخلص بریات وجدانی انسانی است که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته است  
 مع ذلک در نیموطن نیز رئیس همه عنصر خاک است و آنکه گفته یس و راه الالعدم المحض زیرا که بعد از  
 تمامی مراتب وجود خارجی و وجود علمی حصول است که نقیض و ذات نشد سبحانه و راه این  
 وجود و عدم است بچنانکه عدم را آنجا راه نیست بود را نیز گنجایش نه زیرا که وجود یک عدم بر تقاضا است او بر پا  
 باشد چه شایان آنحضرت است جل سلطان و اگر اطلاق وجود را نیز ترکیب از تنگی عبارت مراد وجودی خواهد بود  
 که عدم را با و محال نقاضت نباشد و آنچه این فقیر در بعضی مکاتیب خود نوشته است که حقیقت حضرت  
 حق سبحانه و تعالی وجود محض است از نارسائی خود نوشته است بحقیقت اینما مله و ازین قبیل است بعضی از  
 سارف که در توحید وجودی و غیر آن نوشته سرش عدم اطلاع بوده است و چون از حقیقت کار آگاه ساختند  
 از آنچه در ابتدا و وسط نوشته است و گفته نام و مستغفر گشته استغفر الله و اتوب لی الله من جمیع ما کره الله سبحانه  
 و تعالی ازین بیان لایح گشت که کمالات نبوت در مراتب معبود است و ایضا در عوالمات نبوة ردیحق است  
 سبحانه نه آنچنانکه اکثری گمان برده اند که در ولایت ردیحق است سبحانه و تعالی و در نبوة ردیحق و ولایت  
 در مراتب عروج است و نبوة در مدارج نزول از اینجا توهم کرده اند که ولایت افضل از نبوة یود آری  
 هر کدام ولایت و نبوة را عروجی است و هموطی در عروج هر دو را ردیحق است سبحانه و تعالی و در هموطه و خلق  
 خایت مافی الباب در مرتبه هموطه ولایت بکلیه ردیحق نیست بلکه باطنش بحق است و ظاهرش بخش بخلق  
 سرش آنست که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام ناکرده نزول نموده است لاجرم لگرائی  
 فوق هر وقت دامنگیر دست و مانع توجع دست کلین بخلق بخلاف صاحب نبوة که مقامات عروج را  
 تمام کرده هموطه فرموده است لهذا بکلیت خود متوجه دعوت خلق است بحق جل و علا فافهم فان هذه  
 المعرفة الشریفة و اما لایکلم بها احد باید دانست که در مراتب عروج چنانکه عنصر خاک از همه بالاتر

و در انقضای نبوة در ولایت و نشاء المخلوق فی انقضای نبوة

اطلاق علم حصولی و علم حضوری در آنحضرت جل سلطان به اعتبار تمیض و تقطیر است زیرا که صفاتی که وجود آنها زائد است بر وجود ذات تعالی و تقدس علم آنها مناسب علم حصولی است و اعتبارات ذاتیه که اصلا زیادتی آنها بر ذات تعالی و تقدس متصور نیست علم آنها مناسب علم حضوری و الا فلیس تمیلا لتعلق العلم بالمعلوم من غیر آن بحصول من المعلوم فیه شئی فافهم و این تعین دل که آن شهر جامع کنایت از دست جامع جمیع ولایت انبیا و کرام و ملائکه عظام است علیهم الصلوات و التسلیات و نعمتای ولایت علیاست که مخصوص بخواه اعلی است بالا صانه و در مقام ملاحظه نموده آید که آیا این تعین دل حقیقت محمدی است یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا ذکر یافته است و آنرا تعین اول گفتن باعتبار آنست که آن مرکز ظل این تعین اول است باعتبار جامعیت اسما و صفات و شیون و اعتبارات و سیرے که فوق آن سیر واقع شود شروع در کمالات بنوّه خواهد بود حصول این کمالات مخصوص بانبیا است علیهم الصلوات و التحیات و ناشی از مقام نبوت است کمال تا بجان انبیا را نیز به تبعیت از ان کمالات نصیب است و در میان طائف انسانی حظ و افزاین کمالات بالا صانه عنصر خاک راست و سائر اجزای انسانی چنانچه از عالم امر و چنانچه از عالم خلق در مقام تابع آن عنصر پاک اند و لطیف اند و باینید و لذت مشرف اند و چون این عنصر مخصوص بر بشر است ناچار خواص بشر از خواص ملک فضل گشتند چه انچه این عنصر را میسر شده است بیکس را میسر نشده و بعد از و حقیقت ندلی از نیویون بطهوری آید و سرقاب قوسین او ادنی انجا انکشاف می یابد و درین سیر معلوم میگردد که کمالات جمیع ولایات چه ولایت مغربی و چه ولایت کبری و چه ولایت علیا همه ظلال کمالات تمام بنوّه اند و آن کمالات شج و مغال اند و حقیقت این کمالات را دلایح میگردد که نقطه که در ضمن این سیر قطع مییابد زیاده از جمیع کمالات مقام ولایت است پس قیاس یابد کرد که جمیع این کمالات را چه نسبت بود جمیع کمالات ما تقدم در باب محیط را نیز نسبت است بقطره در انجا آن نسبت بهم مفقود است مگر آنکه گوئیم نسبت مقام بنوّه بمقام ولایت همچون نسبت غیر فتا هی است به فتا هی سمائی مثل عالمی ازین سیر میگوید الوایة افضل من البوّة و دیگرے از عدم آگاهی انیعا نلد و توجیه میگوید ولایت بنی افضل من البوّة کبرت کلمه تخریج من انوارهم چون بنایات مثل سمانه و صدقه جمیده علیه علی آله الصلوات و التسلیات من سیر را نیز با تمام رسانند مشهور گفتند که اگر بالفرض قوم دیگر در سیر فرزند در عدم محض خواهد افتاد و از لیس راه الا اعدم المحض ای فرزند ازین ماجرا در توهم نفی که عنقاد شک را آمد و سمرغ در دوام افتاد و حقا شکا کرس

که از کمالات اخفی که نهایت مراتب امرست نیز نصیب داشته باشد اما مایه اخفی را بانجام نرساند و  
 بنقطه آخر دغمتی نشود بلکه در ابتدا و اواخر و وسط او ماند و چون در اخفی کوتاهی کند در اصول آن نیز باندازه آن  
 کوتاهی خواهد کرد و کار را بانجام نخواهد رسانید و همین نسبت در باقی چهار گانه عالم امر که تمامی استعداد هر مرتبه بسته  
 به وصول است بنقطه آخر آن مرتبه ابتداء و وسط از نقص خبر میدهد اگر چه برابر موازنه است کوتاهی کند سه  
 فراقی دوست اگر اندک است اندک نیست و در دن دیده اگر نیمه دوست بسیار است و این کوتاهی در اصول  
 و اصول اصول نیز سرایت خواهد کرد و از اصول بمطلب باز خواهد داشت و آنکه گفته ام که این بیان مخصوص بحجری  
 المشرب است زیرا که غیر محمدی المشرب کسی باشد که کمال و مقصود بر درجه اولی باشد از درجات  
 ولایت و مراد از درجه اولی مرتبه قلب و دیگر بود که کمال او مقصور بر درجه ثانی باشد از درجات ولایت  
 که مقام روح است و شخص ثالث باشد که نهایت عروج کمال او تا درجه ثالث بود که مقام سرست شخصی  
 رابع بود که نهایت کمال او تا درجه رابع باشد که مقام اخفی است درجه اولی را مناسبت تجلی صفات  
 افعال است و درجه ثانی را تجلی صفات ثبوتیه ذاتیه و درجه ثالث را بشیون و اعتبارات ذاتیه مناسبت  
 و درجه رابع بصفات سلبيه که مقام تقدیس و تنزیه است مناسبت دارد و هر درجه از درجات ولایت  
 زیر قدم نبی است از انبیاء و اولی العزم درجه اولی از ولایت زیر قدم حضرت آدم است علی نبینا  
 و علیه الصلوٰه و السلام رب او صفت تلوین است که منشأ صدور افعال است و درجه ثانیه زیر قدم  
 حضرت ابراهیم است و حضرت نوح نیز درین مقام مشارکت دارند علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام و التسلیمات  
 و رب ایشان صفات العلم است که جمیع صفات ذاتیه است و درجه ثالث زیر قدم حضرت موسی علیه  
 نبینا و علیه الصلوٰه و السلام و رب او از مقام شیونات شان الکلام است درجه رابع زیر قدم حضرت عیسی  
 است علیه نبینا و علیه الصلوٰه و السلام و رب او صفات سلبيه است نه ثبوتیه که موطن تقدیس و تنزیه است  
 و اکثر ملائکه که ام علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام در نیوطن مشارکت بحضرت عیسی دارند و شان عظیم ایشان را  
 در نیو مقام حاصل است و درجه خامس زیر قدم خاتم المرسل است علیه و علیه الصلوٰه و السلام و التسلیمات و رب  
 علیه الصلوٰه و السلام رب الارباب است که جامع صفات و شیونات و تقدیسات و تنزیسات  
 است و مرکز دائره این کمالات است و در مرتبه صفات و شیونات تمیز از رطایب بشارت العلم مناسب است که  
 این شان عظیم ایشان جامع جمیع کمالات است و همین مناسبت ملت و علیه الصلوٰه و السلام ملت حضرت ابراهیم است

در منازل بهبوط آن عنصر از همه پایان تر فرو می آید چرا پایان تر فرو دنیا بد که مکان طبعی آن همه پایان تر  
و چون از همه پایان تر فرو و آید ناچار دعوت صاحب آن آتم بود و فادۀ آن کامل باشد بدان امر فرزند  
چون طریقه نقشبندیه ابتدا سیر از قلب بود که از عالم امر است ابتدا سخن از عالم امر نموده آید بخلاف سایر  
طرق مشایخ کرام که شروع در تزکیه نفس نمایند و تطهیر قلوب می فرمایند بعد از آن بعالم امر می در آیند و الی  
ما شاء الله تعالی آنجا عروج می نمایند از اینجا است نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است  
و این طریق اقرب گشته است چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان بوجه حسن میسر شده است که سانس  
کو تا گشته الاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصد اخلاص دانسته اند بیکار شمرده اند لکن مضموم مانع  
وصول بطلب یقین نموده اند زیرا که مالکان طریق بقدم تزکیه و بریاضات شاقه و مجاهدات شدید قطع  
باید به سه صورت عالم خلق نموده چون شروع در سیر عالم امر نمایند و در انجذاب قلبی التذاذ روحی افتند  
بسیار است که باین انجذاب فتاعت کنند و باین التذاذ کفایت در زهد و منقطع لامکانیت این عالم و انگیز  
شان شود و شائبه بچونی آن عالم از بی چون حقیقی باز دارد و مگر در مقام ساکنی گفته است سی سال روح را  
بخدمت پرستیدم و دیگری گفته که سرستوار و ظهور تنزیه فوق العرش از معارف فاضله است و از بیان  
سابق معلوم شده است که آن تنزیه نیز داخل دائره امکان است تنزیه نباست فی الحقیقت تشبیه است  
بخلاف بزرگواران این طریقه علیا که شروع از مقام جذب می نمایند و بعد التذاذ و ترتیبات می فرمایند این انجذاب  
و التذاذ و ریح ایشان در رنگ ریاضات و مجاهدات است در حق دیگران پس آنچه دیگران را مانع وصول  
است این بزرگواران را معذور و معاون لامکانیت عالم امر امین مکانیت تصور نموده بلامکانی حقیقی توجه می نمایند  
و بچونی آن عالم را عین چون دانسته بچون حقیقی ارتقا می نمایند لاجرم بغرور و جود و حال در رنگ دیگران  
مفتون نمیگردند و بجوز و مویز این راه بر مثال طفلان گول نمی شوند و به تربات صوفیه بیابان نمیکنند  
به تعلیمات مشایخ افتخار نمی نمایند و به احدیت صرف اند و از اسم و صفت جنود مقدس نمی خواهند  
باید دانست که همین عروج که در مقدم ذکر یافته است مخصوص بجمعی المتشرکات است که عالم متعالی است  
که از کمالات جواهر غمسه عالم امر نصیب کامل دارد چه از عالم صغیر و چه از عالم کبیر همچنین از اصول آن  
بهمگان که ظلال اسمای وجوبی است خط و افراز و همچنین از وصول آن ظلال که مقام اسما و  
وصفات است و آنکه گفتیم که تمام الاستعداد بود زیرا که نباست که به ظاهر محمدی المتشرب بود

ن نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است ۱۲

یسعی علی نبینا وعلیها الصلوة والسلام ملک الجباسة والشان فعلنا ان التفاوت فی ذلک الموطن بامر  
 آخر واذ ذلک معلودا السفلی هانا اجتنبه من بعد مفصل انشاء الله تعالی بحسن توفیقہ وکمال منہ وکره تعالی  
 وذلک جبرنا التفاوت بین خلیل الرحمان وسانرا الانبیاء غیر خاتم الرسل علیهم الصلوات والتسلیمات فی  
 الکمالات التي تتعلق بحقیقت الکعبۃ الربانیۃ التي هی فوق جمیع اعقالت البشریۃ والملکیۃ فان تحلیل ثمننا  
 عظام ورتبہ رفیعہ لم یتيسر لاحد ذلک الشان والرتبہ درین مقام شکر که مناسب مقام ظهور سرودات  
 عظمت وکبریائی است کمالات مرکز آن مقام که مقام اجمال است نصیب خاتم الرسل است و باقی  
 همه مفصل بحضرت خلیل مسلم هر که دیگر است در انجا طیفه انشا نیست از انبیاء دکل اولیاء علیهم الصلوات  
 التسلیمات مانا که حضرت پیغمبر علیہ السلام تفصیل آن اجمال طلب فرموده اند  
 آنها که تشبیه داده اند صلوات وبرکات مسؤل خود را صلوات وبرکات حضرت ابراهیم علی نبینا و  
 علیہ الصلوات والتسلیمات و بین فقیر ظاهر ساخته اند که بعد از مفسر هزار سال آن تفصیل ایشانرا  
 نیز میسر شد و مسؤل محاب گشت احمد لند سحانه علی ذلک علی جمیع نعمایه و کمالات آن مقام عالی  
 فوق کمالات ولایات و کمالات بنوت و رسالت است چیز فوق نباشد که آن حقیقت سجود ایما است  
 را نبیا، اکرام و ملائکه عظام را علیهم الصلوات والحمیات و انجما بین فقیر در رساله مبدا و مسا و نوشته است  
 که حقیقت محمدی از مقام خود عروج نموده بمقام حقیقت کعبه که فوق اوست رسیده ممد گردد و حقیقت  
 محمدی حقیقت احمدی نام یابد آن حقیقت کعبه نکل از ظلال این حقیقت بوده در وقت عدم ظهور این  
 حقیقت همه آنرا حقیقت انکاشته این اشتباه بسیار واقع میشود و کذلک رادر وقت عدم ظهور اصل مسل  
 می انکار و بحقیقت می نامد از انجا است که یک مقام چند مرتبہ ظاهر میشود و سرش آنست که ظهورات مقام  
 باعتبار ظلال مقام است فی الحقیقت حقیقت آن مقام همان است که در مرتبہ اخیر ظاهر شده است اگر گویند  
 از کجا معلوم شود که اخیر مرتبہ اخیر ظهورات است تا بحقیقت دانسته شود گوئیم که حصول علم به طبیعت  
 ظهورات سابق شاید عدل است بر آخریت آن ظهور چاین علم در وقت ظهورات سابق حاصل نیست  
 بلکه هر ظهور حقیقت میداند که هیچ یک از ظلال نمی کارد اگر چه نداند که اختلاف این حقایق از کجا آمده  
 قافم از فرزندان معارف سابق معلوم شد که کمالا یککه بعالم امر تعلق دارد مقدمات امد و معارف  
 هر کما است که با عالم خلق متعلق اند و کمالات اولی از طبیعت خالی نیستند و مخصوص اند مقامات

در مقام تفاوت مراتب انبیاء

و قبل از قبول او علیها الصلوات والتسلیمات باید دانست که تفاضل قدیم و ولایت نه باعتبار تقدم و تاخر درجه است تا صاحب خفی افضل باشد و دیگران و علی هذا القیاس بلکه باعتبار قرب باصل و بعد از اصل و مع شازل درجات ظلال کثرت و قلت پس رد بود که صاحب قلت باعتبار قرب باصل افضل باشد از صاحب خفی که آن قرب پیدا نکرد است کیف دلایة الغنی التي فی الدرجة الاو فی من لولایة افضل قطعاً من لایة الولی الذی فی الدرجه الاخری پوشیده نماند که سلوک طائف تترتیب مذکور که از قلب بروح روند و از روح بسفر از سر خفی تا خفی به خفی غیر مخصوص بمردی المشرک است که بر تترتیب بنیچگاه عالم را تمام ساخته تترتیب اصول نهایی بنمایند و بعد از اصول اصول همین تترتیب را مری داشته کار را بنجام میرساند و این راه تترتیب مذکور شاه راه است موصول و صراط مستقیم است مرتبه جهان احدیت را بخلاف ولایات دیگر که در آنجا گویا از هر درجه نقی کنند و تا بمطلوب رسانیده اند از مقام قلب نقی کننده از و بصفت افعال که اصل اصل دست رسانیده و همچنین از مقام روح گویا نقی کننده اند و بصفت ذاتیه رسانیده و علی هذا القیاس مشک نیست که افعال اصفا و تعلل از ذات او متفک نیست اگر انفاک است و ظلال است پس در آن موطن و اصلان افعال و صفات را نیز نصیب از تجلیات ذات بیچون تعالی و تقدس حاصل خواهد شد چنانچه صاحب خفی را بعد از تمام کارانید و لذت میسر خواهد شد اگر چه تفاوت باعتبار علو و سفلی باقی خواهد ماند و صاحب قلب خفی را بر مری نخواهد جست اما اینجا غلط نکنی که این تفاوت در میان اولیا و بایکدگر متصور است که صاحب ولایت قلب راون است از صاحب لایت خفی بعد از وصول هر دو مرتبه کمال ما اولیا و رانست یا نبیا و علیم الصلوات والتسلیمات این تفاوت معقود است زیرا که ولایت نبی که از مقام قلب ناشی شده است افضل است از ولایت ولی که از مقام خفی ناشی گشته است اگر چه آن ولی کمالات اخفی را بنجام رسانیده باشد و سر این صاحب لایت همیشه زیر قدم نبی آن ولایت است قال الله سبحانه تعالی و قد حققت لکمنا العباد ونا المرسلین انهم لکم المنصورون و ان جنهنا هم انما یلون آرسے این تفاوت در میان انبیاء و بایکدگر متصور است و صاحب علو افضل است از صاحب سفلی لیکن این تفاوت در انبیاء علیم الصلوات و التسلیمات نیز باخره کمالات عالم امر است بعد از آن تفاضل مربوط باین علو و سفلی نیست تواند که صاحب این سفلی در آن موطن افضل باشد از صاحب این علو که تا بدنا تفاوت فی ذلک الموطن بین موسی و یسعی و نبیا و علیم الصلوات والتسلیمات فان موسی جبره میرم و ذشان عظیم



که از عالم خلق است و آنچه نصیب عالم امر است از اعمال تا قداست پس قریبیکه ثمره ادالین بطل است باندازه اعمال  
خواهد بود پس تا قریبیکه ثمره اداء فرائض است نصیب عالم خلق باشد و قریبیکه ثمره اداء نوافل است نصیب عالم امر  
و شک نیست که نفل باندازه فرض هیچ اعتدالی نیست کاشکه حکم قطره داشت نسبت دریای محیط بلکه نفل  
باندازه سنت نیز همین نسبت است اگر چه در میان سنت فرض نیز نسبت قطره و دریاست پس تفاوت  
در میان دو قرب از نجایان باید کرد و در مرتبت عالم خلق را بر عالم امر ازین تفاوت باید دانست اکثر خلایق  
چون از نیغ نصیب ندارند فرائض را خراب ساخته در ترویج نوافل میگویند صوفیه خام ذکر و فکر را از ابراهیم  
دانسته در اتیان فرائض مساهلات می نمایند و اربعینات ریاضات اختیار نموده ترک جمیع جماعت میکنند  
خی و دانند که ادای یک فرض جماعت هزاران اربعین ایشان بهتر است آنکه ذکر و فکر با رعایت آداب  
شرعیه بهتر و مهم تر است و علمای ربی سرانجام نیز در ترویج نوافل سعی دارند و فرائض را خراب و اجتر میسازند  
مثلاً نماز عاشورا که از حضرت پیغمبر علیه و آله الصلوات و التسلیات بصحت نه پیوسته است  
بجماعت و جمعیت تمام میگذرانند و حال دیگر میدانند که روایات قهیه بکراست جماعت نافله تعلق است  
و در اداء فرائض کسلی در زندگم است که فرض را در وقت سختی مانند بلکه از اصل وقت هم تجاوز  
نمیکنند و جماعت نیز چندان قنیه ندارند بیک کس یا بدو کس و جماعت قناعت دارند بلکه بسیار  
که به تنهایی کفایت کنند هرگاه مقتدایان اسلام این معامله نمایند از عوام چه گوید از شومی این عمل ضعف  
در اسلام پیدا است و از ظلمت این کردار هواد بدعت هویدا اند که پیش تو گفتم غم دلی ترسیم  
که دل زده شوی و در نه سخن بسیار است و ایضا اداء نوافل قرب علی از ظلال می بخشد و اداء فرائض  
قرب اصلی که شاکه ظلیت ندارد مگر نوافل که براسه تکمیل فرائض و اگر ده شود آن تیرمه و معاون  
قرب اصل است و از لمحات فرض پس ناچار اداء فرائض مناسب عالم خلق بود که حاصل توجه است و  
اداء نوافل مناسب عالم امر که روش بطل است فرائض همه هر چند قرب اصل می بخشد اما افضل و اکمل  
اینها صلوات است الصلوة معراج المؤمن شنیده باشی و اقرب مایکون العبد من الرب فی  
الصلوات و وقت خاص که حضرت پیغمبر را بوده علیه و آله الصلوة و السلام که تعمیر از آن بهر  
مح الله و وقت فرمود نیز فقیر در نماز بوده نماز است که کفر سیئات است و نماز است که فی  
از غشاء و منکر میفرماید و نماز است که پیغمبر علیه الصلوة و السلام راحت خود را در آن میجوید

نقش و در میان عالم و عالم خلق



طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند

لا معنی بقول من قال بدایة الاولیا و انما بدایة الاولیا

ولایت و کمالات ثانیه از شایسته غیبت که مناسب ظهور است این نشانه و فیوض برآمده اند و از مقامات نبوة  
نسب کامل یافته پس طریقت و حقیقت که بولایت مربوط اند خادمان باشند و شریعت را که ناشی از مرتبه نبوة  
و ولایت زنی باشد عروج نبوة را از این بیان معلوم شد که سیری که اکابر نقشبندیہ قدس سره تعالیٰ سرانجام اختیار  
کرده اند و ابتداء از عالم امر نموده اولی و انسب است چه ترقی از ادنی که عالم امر است باعلی که عالم خلق است باید  
نموده از اعلی بادی چه توان کرد این مہم را برہمنہ نگشوده اند دیگران بصورت نظر انداخته عالم خلق را پست دیده  
شروع از پستی بہ بلندی صوری ارتقا نموده اند و دانسته اند کہ حقیقت کار دیگرگون است و بعضی فی احقیقت بلندی  
است و بلندی پستی علی نقطہ آخر کہ عالم خلق است نزدیک افتاده است نقطہ اولی کہ اصل الاصل است این  
قرب نقطہ دیگر را پست کرده است سخ که مستحق کرامت گناہگار اند و این دید مقتبس از مشکوٰۃ نبوة است  
ارباب ولایت ازین معرفت قلیل نصیب ندانیا علیہم الصلوٰات و التسلیمات شروع سیر از عالم امر نموده اند  
و از حقیقت بشریعت آمده اند غایت مافی الباب اولیا و کمال را کہ سیر ایشان موافق سیر انبیا علیہم الصلوٰات  
و التسلیمات افتاده است و در ابتدا صورت شریعت است و در وسط شریعت حقیقت کہ بولایت تعلق دارند  
و مناسب عالم امر اند و در آخر حقیقت شریعت است کہ مرقہ نبوت است پس مقرر شد کہ حصول طریقت فکری  
است محصول حقیقت شریعت را پس بدایت اولیا کمال و بدایت انبیا و سل حقیقت شد و نہایت ہر دو  
شان خیریت فلا معنی بقول من قال بدایة الاولیا و انما بدایة الاولیا و نہایت انبیا و شریعت  
خواسته آرے آن پیچارہ چون از حقیقت کار آگاہ ہر نہ داشت لاجرم باین شطح تکلم نمود این معارف  
ہر چند کسے نگفتہ است بل اکثرے بر عکس آن گفتہ اند و مستبعد از ادراک است اما منصفیکہ جانب بزرگی  
انبیا علیہم الصلوٰات و التسلیمات ملاحظہ نماید و عظمت شریعتہ بروے مستولے بود و کمال کہ قبول این اسرار  
غامضہ فرماید و این قبول را وسیلہ زیادتی ایمان خود نماید اے فرزند بشنو کہ انبیا علیہم الصلوٰات  
و التسلیمات دعوت را مقصور بر عالم خلق ساخته اند فی الاسلام علی خمس و چون قلب را مناسبت  
بہ عالم خلق بیشتر بود تصدیق او نیز دعوت فرمودہ اند و از ما در اقلب سخن نفرو و ندو  
الہی را کامل و روح فی الطریق ساختند و از مقام مدینہ شمرند بے نعمات بہشت و آلام  
دورخ و دولت دیدار و بید و تنی حرمان ہمہ وابستہ بہ عالم خلق است عالم امر را بان  
تعلق نیست دیگر علمے کہ فرض و واجب سنت است اتیان آن ببالب تعلق دارد کہ

و سلطنت پیدا میکند و استیلا بر ممالک قرب میفرماید این تخت صدرفی بحقیقت فوق جمیع مقامات و رتبه  
مرتبه ولایت کبری است برآینده این تخت را نظر باطن بطون نفوذ میکند و غیب الغیب سرایت مینماید بل  
کسی که بار خدای تعالی را بدید بصر او تا بعد از ابعاد نفوذ خواهد نمود و بعد از تکمیل این مظهر عقل نیز از مقام خود  
برآمده باو ملحق خواهد شد و عقل معاد نام خواهد یافت هر دو با اتفاق بلکه با اتحاد متوجه کار خود خواهند بود  
فرزند مظهر را گنجایش حلافت نمانده است و مجال سرکشی نه بکلیت خود متوجه مطلوب است و بنجامی گرفتار  
مقصود همتش جز برضای پروردگار نیست جل سلطان و مطلبش جز طاعت و عبادات او تعالی و سجده  
نه اما راه کمال بدترین خلایق بوده بعد از اطمینان و حصول رضا حضرت سلطان رئیس اطاعت  
عالم مرگشته است و راس قران خود شده بلی مجتهد و فرموده علیه علی که الصلوات و السلام خیار کم  
فی الجاهلیه خیار کم فی الاسلام اذ افتقروا بعد ازین اگر صورت خیر و سرکشی است نشاء و آن بلیان مظهر  
عناصر ربوبه است که جز با قالب اند اگر قوت غلبه است از انجا ناشی است اگر شمول است هم از انجا  
اگر حرمت شمره است هم از انجا خاسته است اگر خست و ناست است هم از انجا ناشی است یعنی سایر حیوانات  
که نفس ماره ندارند این اوصاف را اهل درآنها بواجب و اکمل حاصل است پس تواند بود که مراد از جهاد  
اکبر که حضرت پیغمبر فرموده علیه علی که الصلوات و التسلیمات رجعتا من الجهاد الا الصلوات الا کبر جهاد  
با قالب بود نه جهاد با نفس کما قیل که نفس باطمینان انجا میدهد است و رانی و مرتضی گفته پس موت  
خلاف و سرکشی از وی متصور نیز نباشد و صورت خلاف و سرکشی از انجا است که قالب است از  
ارادات ترک اولی است و از تکالیف مومنه ترک غیریت نه اراده ارتکاب شیا محرمه ترک فرائض  
و واجبات که حق و نصیب مرگشته است ای فرزند هر چند کمالات عناصر ربوبه فوق کمالات مظهر  
است چنانکه گذشت اما مظهر بواسطه آنکه مناسبت بمقام ولایت دارد و ملحق بعالم مرگشته است  
صاحب شکر است و در مقام استقرار لاجرم مجال حلافت در وی نمانده و عناصر را چونکه مناسبت  
بمقام موت بیشتر است محمود را ایشان غالب است ناچار صورت مخالفت در ایشان باقی مانده از بر  
تحقیق بعضی منافع و فوائد که آن مربوط است فافهم باید دانست که منصب موت ختم بر خاتم الرسل  
شده است علیه و علی که الصلوات و التسلیمات از کمالات آن منصب بطریق تبعیت متابعان  
او را نصیب کامل است این کمالات در طبقه صحابه بیشتر است و در تابعین و تبع تابعین نیز

است نه جهاد با نفس  
است نه جهاد با نفس

انجا که میفرماید راجی یا بلال و نماز است که ستون دین است و نماز است که فارق سلام و کفر گشته بر اصل سخن دوم  
 و از مزیت عالم خاق بر عالم امر گوئیم که عالم امر اینجا خط خود را فر گرفته است و مشا به و معانی حاصل  
 کرده فردا در پشت سما که عالم خلق فتنه و رویت بلا کیفیت در این آیه و ایضا متعلق مشا به فعلی است از  
 افعال و جوهری در آخرت واجب الوجود پس هر قدر که فرق در میان مشاهده و رویت است در میان  
 ظلمت دارد و با تقدیر فرق عالم امر و عالم خاق بدان و نیز بدان که مشاهده غمره ولایت است و رویت غمره  
 نبوت که به تبعیت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات عاقله تا بیان را نیز میسر خواهد شد از این جافاوت  
 در میان ولایت و نبوت نیز در باب تنبیه هر عارفی را که عالم امر مناسبت بیشتر باشد قدم او در کمالات  
 ولایت زیاده تر خواهد بود و هر کس که عالم خاق بیشتر مناسبت است قدم او در کمالات نبوت افزون تر از انجا  
 که حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در ولایت قدم بیشتر دارند و حضرت موسی را قدم در نبوت  
 زیاده تر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چه جانب مرد در حضرت عیسیٰ عالیست لهذا ملحق بروحانیان گشت  
 و جانب خلق در حضرت موسی غالب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام لهذا بمشا به اکتفا ننموده طالب بیت  
 بر فرمود این است بیان سبب تفاوت اقدام انبیا در کمالات نبوت که در ما تقدم و عدله بیان آن نموده  
 بودیم نه غلو بطلان و تفکیک آن که در تفاوت کمالات ولایت معتبر است الله سبحانه و تعالی للملکم الصواب ای فرزند  
 چون عالم نبوت که شریک و در مقام است تعلق بقالب بیشتر داشت انبیا و علیهم الصلوات و التسلیات را نیز  
 مناسبت به عالم خلق بیشتر بوده از انجا گمان برده اند که نبوت عبارت از نزول بدعوت خلق است  
 بعد از عروج بمقامات قرب که بولایت تعلق دارند ندانسته اند که نهایت عروج و غایت قرب نمودن  
 قریب سابق حاصل شده بود ظنی از افعال این قرب بوده که بصورت بعد تصور بگیرد و عروجی که اول میسر  
 شده بود عکسی از عروج این عروج بوده که بظواهر نزول بنماید غنی بینی که مرکز دایره که بعد نقطه است نسبت  
 به محیط دایره و حال آنکه فی الحقیقت هیچ نقطه اقرب به محیط نیست از نقطه مرکز زیرا که محیط تفصیل آن نقطه اجمال  
 است و این نسبت نقطه دیگر را میسر شد است عوام صورت بین این قرب توانمند دریافت حکم  
 بالبعیت آن نقطه بینا میزند و حکم از سیرت آن نقطه را جمل مرکب تصویری کنند و عالم این حکم را نسبت تحصیل تحقیق  
 می نمایند و انکه استغناء علی ما تطفون باید دانست که مطمئن بعد از حصول شرح صدر که از لوازم  
 کمالات ولایت کبری است از مقام خود عروج فرموده بر تخت صدر ارتقا میاید و انجا تکمیل

و نیز فرق در میان انبیا علیهم الصلوات

انکار و این عوام کیفی است و ضروری نه است دلالی و نظری ذکر بعضی مقدمات از برای تنبیه است  
و تقریب با تمام عوام بلکه تنبیه و تشریح است برای ادراک خواص نام نیست میان طریقیکه حضرت حق سبحانه  
این حقیر را بآن طریق ممتاز ساخته است از هدایت تا هدایت بنیادش نقش بندیه است که متضمن اندراج هدایت  
و هدایت است برین بنیاد عمارت ساخته و کوشکها بنا فرموده اگر این بنیاد نبی بود معامله تا باینجا نبی خود و تخم از بخار و قند  
آورده در زمین بهند که ماهش از خاک شیر و بطجاست کشتند و آب فضل سما آن را سیلاب داشتند و تبریت  
احسان مری ساخته چون آن گشت و کار کمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید احمد شد الهی هدانا  
لهذا و انکنا لستدی لولا ان هدانا الله لقد جدات رسل ربنا باحق باید دانست که سلوک این طریق تعالی  
مربوط است برابطه محبت شیخ مقتدا که بسیر مرادی باین راه یافته باشند و قوت انجذاب باین کمالات متصنیع  
گشته نظر او شافی امر از غفلتیه است و توجه و ارفع علل متویه صاحب این کمالات تمام وقت است خلیفه  
روزگار قطب ابدال به ظلال مقامات خرسندند و اوتا و در نجبا از بحار کمالات او بقطره قانع نوب هدایت  
و ارشاد او در رنگ نور افتاب پیخواست او بر هر کس فالقن ست فلکیست که بخوابد هر چند که خواست  
او در اختیار او نباشد چه بسا است که طلب خواهش مرے نماید و آن خواهش در وی پیدا نشود لازم  
نیست جامه که نیوا و دمتد شوند که تبوسل و رشد پیدا کنند اینیغه را بدانند بلکه بسیار است که اصل  
هدایت و رشد خود را نیز گما میبندند ندانند مع ذلک کمالات شیخ مقتدا متحقق شوند که عالمی را  
هدایت نمایند چه علم همه را نمیدهند و معرفت تفصیل سیر مقامات همه را نمی بخشند آری  
شیخ که مدار بنا و خصوصیت طریقه از طرق و اصول منوط بوجو و شریف اوست البته صاحب علم  
است و از تفصیل سیر گاه دیگران را بعلم او کفایت نموده تبوسل او بر مرتبه کمال و تکمیل میرسانند و  
بقناد بقا مشرف میسازند غافل کنند بنده مصلحت عام را با فاده و استفاده مال الفکاهی البغای  
است مرید برابطه محبت که شیخ مقتدا دارد ساعت فضا برنگ او منصیع میگردد و بطریق انعکاسی  
با نور میشود در نیصورت علم چه در کار بود و اعم در افاده دهم در استفاده خبر پزه که بتابش بخورید  
ساعت فضا پخته میگردد و بهر و اعم می پزود چه در کار است که او را علم به بختگی خود بود و یا آفتاب  
دانند که آن را پخته می سازد آری علم از برای سلوک و تسلیک اخلاقی رے در کار است که  
بسلاسل دیگر مربوط و در طریق ماکه طریقه اصحاب کرام است علیم ابرضوان علم بسلاسل و تسلیک

این دولت بر سهیل قلت سرایت کرده است بعد از آن رو با ستار آورده است و غلبه کمالات ولایت ظلی بوده  
گشته است اما میدست که بهلر از مصلحت اند دولت از مرتزه گردد و غلبه و شیوع پیدا کند و کمالات  
اصلی رو بنظور آرند و ظلی استوار پیدا کنند و حضرت محمدی علیه الرضوان بظاهر و باطن مروج این نسبت  
علیه باشد و فرزند تاج کامل بنی علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام چون تبعیت کمالات مقام نبوت را  
تمام کند اگر از اهل مناصب است بمنصب یا تشرف را فراموش سازند و چون کمالات ولایت کبری تمام  
کند اگر از اهل مناصب باشد بمنصب یا تشرف مشرف میسازند و از مقامات کمالات ظلی مناسبات  
منصب قطب ارشاد است و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار گویا این دو مقام که تحت  
اند ظلال آن دو مقام اند که در فوق و غوث نزد شیخ محی الدین عربی همان قطب مدار است  
غوثیه منصب علیّه نیست و آنچه معتقد فقیر است آنست که غوث قطب مدار است قطب از وسع  
در بعضی امور مدو خواهد و در منصب مناصب بدال او را نیز دخل است ذلک فضل الله یؤتی من  
یشاء و الله ذو الفضل العظیم تذییل علوم و معارفیکه مناسب مقام نبوت است و ولایت آن نبوت  
شرائع انبیا است علیه الصلوٰۃ و التسلیات و چون در اقسام نبوت تفاوت است در شرائع انبیا  
غیر باندازه آن تفاوت اختلاف پیدا آمده است و معانی که مناسب مقام ولایت اولیا  
است شطیحات مشایخ است و علویکه از توحید و اتحاد خبر دهد و از حاطه و سربان بناماید و از قرب  
و محبت نشان بخشد و از مراتب و ظلیات اشعار فرماید و مشهود و مشاهد اثبات کند بالجمله  
معارف انبیا کتاب سنت است و معارف اولیا فصوص و فتوحات مکیه ع قیاس کن ز گلستان  
سن بهار را ولایت اولیا پلے بقرب حق بر دو ولایت انبیا نشان قرینیت و تعالی نماید و ولایت  
اولیا ولایت بشود و نماید ولایت انبیا نسبت بمجول الکیفیه اثبات فرماید ولایت اولیا و قرینیت  
را شناسد که چیست و جمالت را نداند که کدام است و ولایت انبیا با وجود قرینیت قرب امین  
بعد و اند و بشود و النفس غیب شمرود که بگویم شرح این یحده شود و ای فرزند سخن را در بیان کمالات  
نبوت و مزیت آن بر ولایت و فرق در میان ولایت سه گانه که ولایت مغرر است و ولایت  
کبری و ولایت علیاست و معارف مناسب هر کدام و محال متعلقه هر یک طبعی و لذیذ و سخت فقر  
اکبره و مکتفه در بیان این معنی اندراج نمود تا بود که از کمال غایت از استبعاد افهام بر آید و از مظان

بیان کمالات نبوت و قرینیت آن بر ولایت ۱۲

و طالب را بطلب که دلا بمت بنمود لذت بخش هیچ در کار نیست هر چند شیخ معتقد که هم چو پانی آن طریقه است  
 بکمال علم و نور معرفت تحقق پس چار درین طریق عالی در حق وصول حیات و اموات میان شیوخ  
 و جوان و اکمل مساوی باشند که برابطه محبت یا توجه صاحب ملت به شتای مقاصد برسد ذلک فضل الله  
 من یشاء والله ذو الفضل العظیم مایزداند که منتی هر چند صاحب علم نبود اما از ظهور خوارق چاره نباشد گاه باشد  
 که او را در آن ظهور اختیار نبوده بلکه بسیار است علم ظهور آن نیز نباشد مردم از دس خوارق بینند و او را از آن  
 اطلاع نه و آنکه گفته شد که منتی صاحب علم نبود و از عدم علم تفصیل احوال است نه عدم علم مطلقاً بخشی که احوال  
 خود هیچ فهمد کما مرث الاشارة الیه و این نور هدایت او در مریدان او بے واسطه و بواسطه بواسطه  
 تا زمانه ساریست که طریقه مخصوص و را بلوٹ تغیرات و تبدیلات بلوٹ نساخته و بالحق مختصرات  
 و تبدیلات خراب نگردانیده ان الله لا یغیر بالقوم حتی ینویرا ما بالفسح عجب آنکه جماعت این تبدیلات را  
 تکمیلات آن طریقه گمان می برند و آن لحا قات تیممات آن نسبت تصور مینمایند نمیدانند که تیمم و تکمیل آن کمال  
 سرانجامی نیست و الحاق و اختراع فراخ هر بیسوی برگی نه ۵ هزار نکته باریک ترز موانجا است نه هر که سر  
 بترشد قلندری داند و نور سنت سینه را علی صاحبها الصلوة والسلام و التجهی ظلمات بدتها مستور ساخته اند  
 درون ملت مصطفویه را علی صاحبها الصلوة والسلام و التجهی که درات امور محدثه ضائع گردانیده عجب  
 آنکه جمیع آن محدثات را امور تحسنة میدانند و آن بدعتها را حسنات می انگارند و تکمیل حین و تقیم ملت از آن  
 حسنات می جویند و در امتیان آن امور ترغیبات مینمایند و هر اجم الله سبحانه سواء الصراط مگر نمی دانند  
 که دین پیش ازین محدثات کامل شده بود و نعمت تمام گشته و رضا و حضرت حق سبحانه و تعالی بوصول  
 پیوسته کما قال الله تعالی ایوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دنیا پس کمال حین  
 ازین محدثات جستن فی الحقیقت انکار نمودن است بمقتضای این کریمه بیست و آنکه پیش تو گفتم  
 غم دل ترسیم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است علماء مجتهدین اظهار احکام دین فرموده اند نه  
 احداث مالیس منه پس حکام اجتهادیه از امور محدثه مباشد بلکه از اصول حین بودند لان الاصل را رجع الیه  
 دس فرزندان معرفتی در رساله مبدا و معاد و باب فاده و استفاده که بقلب رشاد و تعلق دارد و نوشته  
 است چون مناسبت بان مقام داشت و سودمند بوده این معرفت درین مکتوب نیز نوشته ازینجا اعتبار  
 نمایند قطب رشاد که جامع کمالات فرویه نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار رواه شده

بنظرم می آید و عالم ظلمانی که نور ظهور و نورانی میگیرد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است محیط  
عرش نام کز فرش هر کسے را که رشد و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه اومی آید و از  
مستفاد میگردد و متوسط افایکچکس با نیند و ملت نمیرسد مثلاً نور او در رنگ دریا و محیط تمام عالم را فرا گرفته است  
و آن دریا گویند یا منجمد است اصلاً حرکت ندارد و شخصی که متوجه آن بزرگ است و با و اخلاص دارد یا آنکه اگر  
آن بزرگ متوجه حال طالبی شده در وقت توبه گو یا روزی در دل طالب کشاده میشود و از آن راه بقدر توبه  
و اخلاص دریا سیراب می گردد و همچنین شخصی که متوجه ذکر الهی است جلشانه و با آن عزیز اصلاً متوجه نیست از انکار  
بلکه او را نمی شناسد همین قسم افاده انجام حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از صورت ثانیه است  
اما شخصی که منکر آن بزرگ است و با آن بزرگ از در بابا است هر چند بد ذکر الهی تعالی و تقدس مشغول است  
اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان نکار و آزار سده راه فیض و میگردد و بے آنکه آنفریز متوجه  
عدم افاده او شود و قصد فرار نماید حقیقت هدایت از وی مفقود است صورت رشد است صورت  
یعنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص و محبت آنفریز دارند هر چند از توبه مذکور و ذکر الهی تعالی جلشانه  
خالی باشند نیز ایشان را بواسطه محبت نور رشد و هدایت میرسد و لیکن نه المعرفه آخر المکتوب  
بس کم این زیر کانرا این بس است : بانگ دو کردم اگر دروه کس است : الحمد للرب عالمین الرحمن الرحیم  
اولاً و آخراً و الصلوة والسلام علی رسول محمد و آله و انما دسر مد المکتوب و و صد و خصصت و یکم  
بسیار و آب میر نعمان صد و ریافت در بیان فضائل نماز و کمالات مخصوصه آن در ضمن معارف  
بلند و حقائق ارجمند بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اغری ارشده لیسحانه  
یاد که نماز رکن دوم است از ارکان پنجگانه اسلام و جامع عبادات است جزوی آنست که از جامعیت  
حکم کل پیدا کرده است و فوق جمیع تقریبات اعمال آمده دولت رویت که سرور عالمیان با علیه  
آرا الصلوات و التسلیمات در شب معراج در بیشتر میسر شده بود و از نزد دل در دنیا مناسب این  
نشان آن دولت ایشان را در نماز میسر شد اندا فرمود علی آله الصلوة والسلام الصلوة معراج المؤمن و نیز  
فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام اقرب ما یکون من الرب فی الصلوة و کمل تا بجان او را  
علیه و علیهم الصلوات و التیمات از آن دولت درین نشاء در نماز خط و افرست و نصیب کامل  
اگر چه رویت نیست که این نشان را بر تنابد اگر نماز کردن نمی فرمود نقاب جبره مقصود که می کشود



اولم خیرم اوسلم چنان سبب آخر را باول بیشتر دیده که محل تردد و گشته و در حدیث دیگر فرموده علیه علی آله  
 الصلوة والسلام که بهترین این امت اول است یا آخر و در میان گذاشت آنرا در متاخرین این امت اگر چه  
 نسبت علواست اما قلیلت آن نسبت متاخران را بدرجات علیا رسانیده و سابقان ثابست واده  
 و کمال وجه کمیت کیفیت اما قلیلت آن نسبت متاخران را بدرجات علیا رسانیده و سابقان ثابست واده  
 و بیشتر ساخته قال علیه علی آله الصلوات والتسلیمات الاسلام بدو و کما بدو فطوبی للفقراء و الثمرع  
 آخریت این امت از بدایت ثانی است از آن حال آن سرور علیه علی آله الصلوة والسلام زیرا که معنی این  
 را خاصیت است عظیم در تفسیر امور و تاثیر نسبت قوی در تبدیل اشیاء و چون درین امت نسخ و تبذیر و  
 ناچار نسبت سابقان همان طراوت و نضارت در متاخران جاوه گرفته است و تأیید شریعت تجدید  
 ملت در اعلی ثانی فرموده گواهان عدل بر این حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام حضرت  
 مهدی است علیه الرضوان فیض روح القدس را باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحی کرده  
 سلسله برادر این سخنانم در بر اکثر خلائق گران است و افهام اینها دور دور اما اگر بر سر انصاف بیایند  
 علوم معارف یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقت علوم شرعی عدم مطابقت آن  
 ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت نبوت را به بینند که در کدام یکی مبنی ترست شاید از استبعاد برآید  
 دیده باشند که فقیر در کتب سائل خود نوشته که طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از  
 ولایت است اگر چه ولایت آن نبی باشد و نوشته که کمالات ولایت را نسبت به کمالات نبوت  
 هیچ مقداری نیست کاشکه حکم قطره داشت نسبت بدریای محیط و امثالین بسیار نوشته است خصوصاً  
 در مکتوبیکه بنام فرزندی در بیان طریق نوشته است آنجا ملاحظه نمایند مقصود ازین گفتگو اظهار  
 نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خداست  
 جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ بترداند کیفیت آنکه بر دین ابیات بی چون شمر  
 برداشت از خاک و منور گردد بگذرانم سر زافلاک و من آن خاکم که بر نو باری کند از لطف بر من قطره  
 باری و اگر بر روی زمین صد زبانم چه سوسن شکر لطفش که تو انم بعد از مطالعه این مکتوبات  
 اگر شوق تبعلیم ناز و حصول بعضی از کمالات مخصوصه آن در شما پیدا شود و بی آرام سازد  
 بعد از استخارها متوجه اینخد و گردند شطری از عمر تبعلیم ناز صرف نمایند و الله سبحانه و الهما دے

بیشمار تقسیم گوهری غمگسارست نمازست که راحت ده بیمار است حتی یا بلال هر نیست ازین جزا و قرة عینی  
 فی الصلوة اشاره ایست باین متناذرات و مواجید و علوم و معارف احوال مقامات انوار و الوان تلویحات  
 تمکینات و تجلیات تکلیف و غیر تکلیفیه ظهورات متلونه و غیر متلونه هر چه ازینها در بیرون نماز میسر شود و بی گاهی از  
 حقیقت نماز رود و بدینا از آن ظلال امثال است بلکه ناشی از و اجم و خیال مصلی که از حقیقت نماز آگاه است  
 در وقت دعا و صلوة گویا از نشاء دنیوی می بر آید و در نشاء اخروی می در آید لا جرم درین وقت حتی که مخصوص  
 باخرت است نصیبی از ان فرامیگیرد و خطی از اصل بی شائبه طبیعت بدست می آرد چنانچه دنیوی مقصور بر کمالات  
 ظلی است که معالیه که بیرون ظلال است مخصوص باخرت است پس از معراج چاره بود و آن نمازست در حق متعال  
 آیند و ملت مخصوص باین امت است که به تبعیت پیغمبر خود علیه و علی آله الصلوات التسلیمات که در شعب معراج از دنیا  
 باخرت رفت و به پشت در آمده بدولت رویت و مشرف شده باین کمال مشرف گشتند و بدین سعادت  
 مستعد شدند اللهم اجزه عنا موله واجزه عنا افضل جزیت نبیا عن امته واجز الا نبیاء کلم جزاء فانهم  
 دعاة الخلق الی الله سبحانه و هدایتم الی لقاء الله تعالی جمیع را ازین طائفه که بحقیقت نماز آگاه نساختند و کمالات  
 مخصوصه آن اطلاع بخشیدند معالجات امراف خود را از امور دیگر جستنند و حصول مرادات خود را باشیاء  
 دیگر مربوط ساختند بلکه گروهی ازینها نماز را دماز کار دانسته بنای آن بر غیر غیریت داشتند و علوم را از صلوة  
 افضل انکاشتند صاحب فتوحات مکیه میگوید که در صوم که ترک کل شرب است بصفت هدایت تحقق شدن  
 و در نماز تغیر غیریت آمدن دعا بد و موجود دانستن هوکما تری مبنی علی سله التوحید لوجودی الذی هو کما  
 احوال اسکاری از عدم آگاهی حقیقت نمازست که جم غفیر از این طائفه تسکین اعطای خود را از سماع و نمیزدند  
 نواجب جستنند و مطلوب خود را در پرده های نفی مطالعه نمودند لا جرم رقص و رقاصی را دیدن خود گرفتند یا آن  
 شنیده باشند یا حمل الله فی الحرام متعارف بلی الغریق تعلق بکل خشیع و حب الشیء یعنی و یعم اگر شمه از حقیقت  
 کمالات صلواتیه بر ایشان متکشف شدی هرگز دم از سماع و نفی نزد ندی و یا وجد و تواجد نکردند و  
 رع چون نمیدند حقیقت ره افسانه زدند اے برادر هر قدر فرق که در میان نماز و نفی است همان  
 قدر فرق در میان کمالات که متشاء آن نمازست و کمالاتیکه متشاء آن نفی است بعد ان معاقل  
 تکلیفیه اشاره این کمالیست که بعد از هزار سال بوجود آمده است و آخرتیه است که بزرگ  
 اولین بر آمده مگر از عجا فرموده علیه و علی آله الصلوات التسلیمات اللهم خیر ادعهم فمروودند

این دولت در نماز توجیهی است بجهت کعبه که موطن ظهورات حقائق الهی است تعالیٰ تقدست پس کعبه  
 عجوبه ایست در دنیا بصورت از دنیا است فی الحقیقت از آخرت است نماز متوسط آن نیز این نسبت  
 پیدا کرده است بصورت و حقیقت جامع دنیا و آخرت گشته و تحقیق پیوسته است که حالتی که در ادای نماز  
 میسر شود فوق جمیع حالات است که در بیرون نماز حاصل می شود چنان حالات از دایره ظل نه برآمده اند هر چند  
 علو پیدا کنند و این حالت نصیب از اصل دارد هر قدر فرق که در میان ظل و اصل است همان قدر فرق  
 در میان آن حالات و این حالت باید دانست و مشاهده می گردد که حالتی که عنایت الله سبحانه در وقت  
 موت ر و خواهد داد فوق حالت نماز خواهد بود و چه موت از مقدمات احوال آخرت است هر چه با آخرت  
 نزدیک است اتم و اکمل است چنانچه ظهور صورت است و آنجا ظهور حقیقت شتان مابینما و همچنین حالتی که بکرم  
 الهی جل سلطان در بر رخ صغری میسر خواهد بود فوق آن حالت خواهد بود که در وقت مرگ میسر شده بود  
 و همین نسبت بر رخ کبری را که روز قیامت است یا بر رخ صغری که مشهود آنجا اتم و اکمل است  
 و مشهود جنات النعیم نسبت به مشهود بر رخ کبری اتمیت و کمالات دارد و فوق جمیع اینها آن موطن است  
 که محمد صادق علیه و علی آله الصلوات و التسلیات از آن خبر داده فرموده ان مدخلة لیس فیها حور و لا قهقرو  
 یجلی فیها ربنا صا حاک پس باین ترجمه ظهورات دنیا و ما فیها اند و بالا ترجمه جمع آنها خیمه بلکه دنیا  
 اصلا از موطن ظهور نیست ظهورات ظلال و نمودار مثال که مخصوص بد دنیا است نزد فقیر معدود از  
 امور دنیوی اند و فی الحقیقت داخل دایره امکان آن ظهورات را خواه تجلیات صفات گویند  
 و خواه تجلیات ذات تعالی الله عما یقولون علوا کبیر فقیر دنیا را تمام ملاحظه نمایند خالی محض می باید  
 در آنچه از مطلوب آنجا بمشام او میرسد غایتی مافی الباب مرز نیست و آخرت را مطلوب  
 و آنجا جستن خود را بر ایشان کردن است یا غیر مطلوب را مطلوب دانستن چنانچه اکثر بآن  
 گرفتار اند و بخواب خیال آرام گرفته اند نماز است درین موطن که خبری از اصل دارد و بوی از مطلوب  
 می آرد و دونه خط التماس مکتوب و دو صد شصت و چهار هم می رسید یا قریب سار نبوری صدور  
 یافت در بیان آنکه معالنه خود را بحیرت و جهالت باید برد و اعتماد بر احوال کشوف بناید کرد درین ضمن واقع  
 که بعضی از مشایخ نواحی اظهار نموده بودند ذکر یافت و تعمیل آن فرموده الحمد لله و سلام علی عباده الذین  
 اعطی صیغه شریفه که از فطرت محبت و کمال اشتیاق صادر فرموده بودند فرحت فراوان ساینده متوجه کار خود

الی سبیل الرشاد والسلام علی من اتبع الهدی والترم متابعة المصطفی علیه علی الصلوة والسلام اتمهاواکملها  
 مکتوب دوم در خصوص شخصیت و دوام بمولانا محب علی صدور یافت در بیان آنکه ارتباط ماحمی است  
 و نسبت ما انکاسی در قرب بعد تفاوت ندارد و ما نیاز سبب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفیهم شریفه  
 که از روی التفات معرّف فرموده بودند بوصول آن متّبع گردید چون بنی الا فرط محبت کمال اختصاص بود از دیوار  
 فرحت بخیل مخزن از وفاء عهد سابق اندراج یافته بود و محذور و مابعد وضعی که باشند از اوضاع شرعی محل مضائقه نیست  
 بشرط آنکه رشته محبت گسسته نشود بلکه روز بروز قوت پیدا کند و ناره این اشتیاق سرور و دیگر دو بلکه ساء  
 فساد در التهاب میفرماید چه ارتباط ماحمی است و نسبت ما انکاسی انصبافی در قرب بعد تفاوت ندارد  
 مگر در سرعت و بطور و علم و بعضی از خصوصیات طریق و عدم علم به آن تحقیق اینجاست را از خاتمه مکتوبی که  
 بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است طلب فرمایند نقل آن مکتوب را یا ران  
 سیادت پناه اخوی میر محمد نمان آورده اند از انجا طیند زیاده چه اظنا ب نماید و السلام مکتوب دوم در  
 شخصیت و رسوم بجناب معارف آگاه میان تاج الدین صدور یافت در بیان معارف که تعلق بکینه  
 ربانی دارد و در بیان فضائل صلواتیه و ما نیاز سبب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفیهم  
 قدوم مسرت لزوم محبان مشتاق را فرحت فراوان رسانید مد سبحانه الحمد والمنة علی ذلک **الفصل**  
 بدو اے فلک مینا فام تا زین دو کد ام خوتر کرد خرام بخورشید جهان تاب نواز جانب شرق  
 یا ماه جهان گرد من از جانب شام چون قدم خجسته فرموده اند زود تر تشریف آرند که مشتاقان زود ویران  
 انتظار اند و از روی استماع احباب بیت نشد دارند نزد فقیر چنانچه صورت کعبه ربانی مسجد الیهاست محصور  
 خلایق را به بشر و جمیع ملک حقیقت آن نیز مسجد الیهاست محقق آن صور را لاجرم آن حقیقت فوق حقائق  
 آمده است کمالات متعلقه آن فوق کمالات متعلقه سائر حقائق گشته گویند این حقیقت برزخ است میان  
 حقائق کونی و حقائق الٰهی مخلوقات عظمت و کبر باری داشته که هیچ رنگی و کیفی بدان قدس  
 آن نرسیده و هیچ ظلیته به آن راه نیافتد نهایت عروجات و نیومی و ظهورات  
 آن نامتناهی حقائق کونی است نصیب از حقائق الٰهی جل شانّه مخصوص با خیریت  
 است الا در نماز که معراج مومن است و در آن معراج که گویند از دنیا به آخرت  
 رفتن است خط از انچه در آخرت میسر خواهد شد میسر میگردد و انکار م که عمده در حصول

مکتوب دوم در خصوص پنج شیخ غلبه نمادی بدوئی صدر ریافت در بیان آنکه در اختیار عزلت باید که حقوق مسلمانان نشود با بیان حقوق و مایه سبب ذلک بعد از حمد و الصلوة و تبلیغ دعوات میرساند که مکتوب مرغوب اخوی ارشدی رسید فرحت فراوان رسانید لشکر سحانه اجماع المنته که تمامی ایام سفارت تاثیر در محبت و اخلاص مودت و اختصاص نکرده مع ذلک اگر میرسید ندمنا سبب بوده اخیرا صبح الله سبحانه از زوای عزلت نموده بودند بلی لغزله نیست تصدیقین مبارک باشد عزلت اختیار کنند و انزوا اگر نیند لیکن مراعات حقوق مسلمانان از دست ندهند قال علیه علی اکرم الصلوة والسلام حق السلام علی السلام خمس و السلام و عیادة المریض و اتباع الجنائز و اجابة الدعوة و تسمیت المعاطس ما در اجابت دعوت شمرط است فی الاحیاء و بمنع من الاجابة لکان الطعام طعام شبهة و التماثل علی سقف او حالط و سماع شی من المزمیر و الملهی و التماثل غل نبوع من المود للعب و کل ذلک مما یمنع الاجابة و یوجب تخمیرها و کراهتها و کذلک ان کان الداعی ظالما او مبتدعا او فاسقا و شریرا و متکلفا لبا لبایات و الفخر و فی شمرط الاسلام و لا یجیب لی طعام صنع ریاء و سمحه فی المحيط لا یبغی ان یعبد علی المائدة اذ کان علیها لعب غناء و قوم یقربون او یشرکون المحرک الذی مطالب المومنین اگر این موارد همه منع شود از اجابت دعوت چاره نبود هر چند درین زمانه فقدان این موارد دشوار است و نیز بدانند که رعزت از اغیار باید نه زیاره که صحبت با هم از ان سنت مومنه این طریقه علیه است حضرت خواجہ شبند فرموده اند قدس سره که طریق ما صحبت است که در خلوت شهرت است در شهرت آفت مراد از صحبت صحبت موافقان طریق است نه مخالفان طریق زیرا که نفی در یکدیگر شرط صحبت داشتن است که بی موافقت میسر نمیشود و عیادت مریض سنت است اگر ان مریض را شخصی متهم بود و بیمار داری او نماید و الاعیادت آن مریض واجب است چنانچه در حاشیه شکواة گفته اند و به نماز جنازه حاضر شدن لا اقل چند قدم در متابعت جنازه باید رفت تا حق میت ادا کرده باشند و حضور جمعی جماعت پنجگانه و نماز عیدین از ضروریات اسلام است که از ان چاره نبود باقی اوقات را بتبطل اقطاع بگذرانند اما اول تعین نیست کنند و عزلت را به لوث هیچ عذر از اعراض عاجله ملوث نشانند و هیچ مقصدی غیر از جمعیت باطن بدگر آتی جل سلطان و اعراض از اشتغال لا طائل من ملاهی هیچ نبود در هیچ نیست نیک احتیاط نمایند مبادا غرض نفسانی در ضمن آن مخفی باشد و درین هیچ التجا و تضرع بسیار نمایند و عجز و انکسار

مکتوب  
عزالت  
مکتوب  
عزالت  
مکتوب  
عزالت

مکتوب  
عزالت  
مکتوب  
عزالت  
مکتوب  
عزالت

باشند بذكر اسم تعالی و تقدس بیلا محظا سما و صفات اشتغال نمایند تا معامله بکمالت نگردد و کادحیت انجام دهد  
 ملاحظه سما و صفات بسیار است که باعث ظهور احوال گردد و واسطه وجود و مواجید آید شنیده باشند که احتمال  
 خطا در احوال و مواجید بسیار است و اشتباه باطن بحق در انموطن بیشتر بشنوند که درین ایام یک از مشایخ کواحی  
 باین فقیر پیغام فرستاد و اظهار احوال خود نمود که فنا و محویت بجای رسیده است که بهر نظر میکنم هیچ نمایی یابم  
 آسمان زمین را که نگاه میکنم نمایی یابم و عرش و کرسی را نیز نمایی یابم و خود را که ملاحظه میکنم هیچ نمایی یابم و پیش کس  
 میروم و در این نمایی یابم و خدا می عزوجل و ملائکه نهایت است نهایت او را کس نیافته است  
 مشایخ همین را کمال دانستند اگر تو نیز همین را کمال میدانی پس طلب حق جل و علا بر اے همیشه قویا  
 و اگر امر دیگر را کمال میدانی بنویس فقیر در جواب و نوشت که این احوال را تا نو نیاات قلب است قلب بنده اول  
 است ازین راه و صاحب این احوال ربه از مقام قلب طے کرده است سه حصه دیگر از قلب باطله باید  
 کرد بعد از آن برزئنه دوم که عبارت از روح است عروج باید نمود و ای ماشاء الله تعالی بعد از مدتی  
 ازین ماجرایک از اربابان فقیر که طریقه اخذ نموده بوطن خود رفته بود برگشته آمد و چون بیان احوال خود معلوم شد  
 که حال و موافق حال آن شیخ مستفسر است بلکه این در آن مقام از و قدمی بیشتر دارد و چون نیک بکمال و  
 ملاحظه نموده آمد ظاهر شد که آن فنا و محویت او را در عنصر هوا است که محیط هر ذره از ذرات است مشهود  
 از غیر از هوا امر دیگر نیست و همان را خدا بے نهایت دانسته تعالی الله سبحانه عن ذلک علوا کبیر  
 مرتبه دیگر او را طلبیده فقیش احوال او نمود یقین شد که گرفتاری او بنیغ عنصر هوا با امر دیگر نبوده است  
 او را نیز بر نیغی مطلع ساخت و چون او بوجدان خود رجوع نمود نیز معلوم کرد که حاصل او غیر از هوا امر دیگر  
 نیست و از آن احوال مستغفر گشته قدم بیشتر گذاشت بدانند که قلب برزخ است در میان عالم خلق  
 که عالم عناصر راجع است و در میان عالم ارواح و رنگی از هر دو عالم دارد پس گویند که نصف قلب از  
 عالم خلق است و نصف دیگر از عالم ارواح و نصف عالم خلق آن را که نصف سازیم معامله بنظر  
 خواهد افتاد پس راجع قلب عبارت از مقام هوا باشد که قلب متضمن آنست پس بجز آخر ظاهر شد  
 موافق جواب اول است و بیان کشف حقیقت دست محمد بن عبد الله بن هاشم و ائمه ائمه اهل بیت علیهم السلام  
 هانا الله و الله قد جادت رسل بنا باحق زیاده برین گنجایش وقت نبود و السلام علیکم و علی اسائر من تبع الهدی  
 و اتهم متابعت المصطفی علیه و علی آله من الصلوات افضل و امن التسلیات اکملها

خواجہ حسام الدین احمد را حضرت حق سبحانہ از ماجرا بخیر و ہدایت کند کہ کونتمہ ما مقصود را بر خود اتزام نموده مگر  
 اہمت را در خدمت خدمت علیہ سبتہ اند و مادد را فتادگان را فارغ ساختہ سہ گریز تن من بان شود ہر ہوس  
 یک شکر وی از ہزار توانم کرد و سہ مرتبہ فقیر دولت عتبہ بوسی حضرت ایشان مشرف گشت مرتبہ فقیر  
 فرمودند کہ ضعف بدن بر من غالب آمدہ است امید حیات کم ماندہ از احوال طفلان خبر دار خواہی بود و  
 در حضور خود شمارا طلبیدند و شہادہ جوہر صفات بودید و بفقیر امر کردند کہ با ایشان توجہ بکن با مر ایشان در حضور  
 ایشان بیشما توجہ کردہ بحدیکہ ظاہر اثر آن توجہ نیز ظاہر شدہ بعد از ان فرمودند کہ حضرت والدات ایشان نیز این  
 غائبانہ توجہ بکن حسب الامر غائبانہ توجہ نمودہ آمد امید است کہ بہرکت حضور ایشان ان توجہ شمرنتا کج باشد  
 تصور نکنند کہ از امر واجب الامثال دو صیت لازمہ ایشان ذہولی واقع شدہ است یا تنافلی  
 زوہ باشد کلا بل انتظار اشارت دارد و منتظر ان است الحال چند فقرہ بطریق نصیحت نوشتہ می آید  
 بگوشت ہوسن ستار خواہند فرمود اسعدکم اللہ سبحانہ فرض نخستین بر عقلا تصحیح عقاید است  
 بموجب آرای صائبہ اہل سنت و جماعت شاکر اللہ تعالیٰ اعیم کہ فرقہ ناجیہ اند بعضی از مسائل اعتقادیہ کہ  
 در انجا نوع خفا بودہ بیان آن نمایند باید دانست کہ اللہ تعالیٰ و تقدس خود موجود است و اشیاء  
 بایجاد او تعالیٰ موجود اند و او تعالیٰ یگانہ است ہم در ذات ہم در صفات ہم در افعال ہم بایکس در ہیچ  
 امرے با او تعالیٰ فی الحقیقت شریکت نیست چہ وجود و چہ غیر آن مشارکت اسمی و مناسبت نظریہ بحث  
 خارج است صفات و افعال و تعالیٰ در رنگ ذات او سبحانہ تعالیٰ چون بجاوندہ اند و بصفاست و  
 فعال ممکنات ہیچ مناسبت ندارد مثلاً صفت العلم اورا سبحانہ صفتی است قدیم و بسیطی است حقیقی کہ  
 ہرگز تعدد و تکثر با آن راہ نیافتہ است اگر با اعتبار تعدد و تعلقات باشد زیرا کہ آنجا یک تکلفا فی است  
 بسیط کہ معلومات ازل و ابد بہمان اکتشاف منکشف میگردد و جمیع اشیاء را باحوال مناسبت متضادہ ایشان  
 کلیت و جنریت با اوقات مخصوصہ ہر کدام در ان واحد بسیط دانستہ است در ہمانی فی دیدار ہم موجود  
 دانستہ است ہم معدوم و چنین دانستہ است صبی و جوان دانستہ است و پیر و زمرہ دانستہ است و  
 و مرده و قائم دانستہ است قاعد و مستند دانستہ است و مخطوط و خندان دانستہ است گریان و متلذذ  
 دانستہ است و متالم و عزیز دانستہ است ضعیف و قلیل ہم در پیر زرخ دانستہ است ہم در خشوہ ہم در جنت  
 دانستہ است ہم در تلذذات پس تعدد و تعلق نیز در ان موطن موقوف و باشد چہ تعدد و تعلقات تعدد ذات علیہ



پیش از آنکه بحقیقت نیست میسر شود و غیث استخاره ادا نموده به نیت درست غلت گیرند امید است که ثمرات  
عظیمه بر آن مترتب شود باقی احوال را موقوف بر ملاقات داشته والسلام مکتوب دوم در خصوص شخصیت  
و ششم بحضرت پیرزاد باطنی خواجہ عبدلہ شہر خواجہ عبدلہ صدور یافت در بیان بعضی از عقائد  
کلامیه و فوق آرای اہل سنت و جماعت شکر اللہ تعالیٰ سیم کہ حضرت ایشان از روی الہام و فراست  
حاصل گشتہ از رویہ تقدیر و تہمید و ادراک احوال حضرت پیغمبر علیہ السلام علی اللہ الصلوٰۃ و التسلیمات بخواب  
و دیده بودند کہ میفرمایند تو از مجتہدان علم کلامی و دین ائمہ بحضرت خواجہ خود گذاریند بود و در آن  
رو حضرت ایشان در ہر سالہ از سائل کلامی علیہ السلام است و حکم جدا لکن اکثر مسائل موافقت بمشاخ ماتریدہ  
دارند با بیان روفاستفادہ مذکور پیش ایشان در ملاحظہ و زنا و قہ کہ مراد صوفیہ را نا فہمیدہ بفضل الہی فتنہ اند و در بیان  
بعضی از احکام فقہیہ کہ بصلاوۃ متعلقند و در بیان کمالات طریقہ نقشبندیہ التزام ایشان بر متابعت  
سنت را در بیان منع استماع غنا و منع از حضور مجلس قاصدان ماینا سبب لک بعد الحمد الصلوٰۃ و تبلیغ  
الدعوات بخواب مذکور زادہای کہ امین نماید کہ این فقیر از سر تا قدم غرق حسنا س و والد بزرگوار شما  
درین طریق سبق الہ و بی را از ایشان گرفته است و تہی حروفین راہ از ایشان آموختہ و دولت  
اندراج النہایت فی البدایہ بہرکت صحبت ایشان حاصل کردہ و سعادت سفر در وطن را بعد قہ خدمت  
ایشان یافتہ توجہ شریف ایشان در دو نیم ماہ این ناقابل را بہ نسبت نقشبندیہ رسانیدہ و حضور خاص  
این کابر را عطا فرمودہ و درین مدت قلیلہ انجم از تجلیات و ظہورات و انوار و الوان و سبے  
رنگیہا و بی کیفیتا کہ بطفیل ایشان رو دادہ چہ شرح دہد و چہ بیان تفصیل آن نماید بہ بین توجہ شریف  
شان کم دقیقہ مانده باشد در معارف توحید و اتحاد و قرب و احاطہ و سران کہ برین فقیر نکشا و نرو  
از حقیقت آن طالع ندادند شود و وحدت و کثرت و مشاہدہ کثرت در وحدت از مقامات مبارک  
این معارف است بالجملہ کہ نسبت نقشبندیہ است خصوص خاص این اکابر نام این معارف  
بر زبان آوردن و نشان این شود و مشاہدہ را بیان نمودن از کونہ نظری است کارخانہ این کابر  
بلند است ہر زراتی در قاضی نسبت ندارد ہر گاہ این طور دوستی رفیع القدر از حضرت ایشان  
بلین فقیر رسیدہ باشد اگر در مدت عمر سر خود را پائمالی قدم خدمتہ عقبہ علیہ بہ شما کردہ باشد  
بیچ نکودہ باشد از تفصیلات خود چہ عرض نماید و از شرمندگیہاے خود چہ اظهار نماید اما معارف آگاہ

فعل است و مهنوعات و لیر و آخرین بهمان یک فعل بوجود می آیند کرمیه و با امرنا الا واحدة کلمه با بصیرت است  
ازین اگر احیا است و اگر ماتت مربوط بآن فعل است و اگر ایلام و اگر نعام منوط هم بآن فعل همچنین اگر  
ایجاد است و اگر اعدام ناشی از آن فعل است پس در فعل حق سبحانه نیز تعدد تعلقات ثابت نه بود بلکه  
بیک تعلق مخلوقات اولین و آخرین باوقیات مخصوصه وجود خود بوجود می آیند این تعلق نیز در رنگ فعل  
تعالی همچون دیگرگونه است زیرا که چون را به همچون راه نیست لایحل عطا یا الملك الامطایاه و انصرمی  
چون از حقیقت فعل حق جل سلطانة اطلاع نیافته تکوین را حادث گفت و افعال و سبحانه را حادث  
دانست ندانست که اینها آثار فعل ازلی حق اند سبحانه نه افعال و تعالی و ازین قبیل است آنچه بعضی  
از صوفیه تجلی افعال ثبات نمود و در انموطن در مراتب افعال ممکنات جز فعل واحد جل سلطانة ندیده  
اند آن تجلی فی المحقیقت تجلی آثار فعل حق است سبحانه نه تجلی فعل و تعالی زیرا که فعل و تعالی که همچون دیگرگونه  
و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آنرا تکوین گویند در مایه محدثات گنجایش  
نیست و در مظاہر ممکنات ظهور نه در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد در کلمه گدایان معنی چه  
کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر بے تجلی ذات متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت  
ذات تعالی و تقدس نفکاک نیست تا تجلی آنها بے تجلی ذات متصور بود و آنچه منافک از ذات  
است تعالی و تقدس ظلال افعال و ظلال صفات اوست سبحانه پس تجلی آنهاست تجلی ظلال افعال  
و صفات بود نه تجلی افعال و صفات اما فهم هر کس باین کمال نرسد ذلک فضل الله یؤتیه  
من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن رویم او تعلل در هیچ چیز حلول نکند هیچ چیز در  
حال نبود اما او تعالی محیط اشیا بود و قرب و معیت با ایشان دارد نه آن حاطه و قرب معیت که  
در خور فهم قاصر باشد که آن شایان جناب قدس و نیست تعالی آنچه بکشف و مشهود معلوم کنند  
از آن نیز منزه است چه ممکن را از حقیقت ذات صفات در افعال او تعالی جز جمل و حیرت  
نصیب نیست ایمان بغیب باید آورد و هر چه کاشوف و مشهود گردد تحت لافنی باید ساخت  
عشقاکر کس نشود دام باز چمن و کاینجا همیشه باد بدست است دام را پیته از مشنوی حضرت  
ایشان مناسب انجام است همنوزایوان استغنا بلند است و مرا فکر رسیدن ناپسند است و پس ایمان  
آری که که او تعالی محیط اشیا است و قوی است با ایشان و با ایشان است اما معنی احاطه و قرب و معیت

و کثیر از منته میخاهد و بیس قریب الا ان واحد و بسیط من الاول الی الابد لا تعد و فیہ صلا الذلجری علیہ تعالیٰ بان لا تقدم  
 ولا تاخر بسبب علم او تعالیٰ اگر تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که هیچ معلومات متعلق گشته است  
 و آن تعلق نیز مجهول کیفیتی است و در رنگ صفتی العلم بیون و بیگو نه است استبعاد این تصور را بمثالی  
 زائل گردانیم و بگوئیم که رواست که شخصی در یک وقت کلمه را باقسام متباینه و احوال متغایره را اعتبارات  
 متضاده او بداند پس در همان وقت کلمه را هم اسم داند و هم فعل و هم حرف و هم ثلاثی و هم رباعی و هم عرب  
 داند و هم بنی و هم تمکن داند و هم غیر ممکن و هم معروف و هم غیر معروف و هم معرفه داند و هم نکره و هم ماضی داند و هم  
 مستقبل و هم امر داند و هم نهی بلکه جائز است که آن شخص بگوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه را در  
 مرات کلمه در یک وقت تفصیل می بینم هر گاه در علم ممکن بلکه در دید ممکن جمع اضداد تصور بود و در علم واجب  
 تعالیٰ و الله المثل لا علی چه را مستبعد باشد باید دانست که اینجا هر چند صورت جمع ضدین است مافی تحقیق  
 در میان اینها ضدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است  
 اما در همان آن دانسته است که وقت وجود او مثلاً بعد از هزار سال ستمی نیست و وقت عدم  
 سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هزار و یکصد سال است فلا تضاد و نهما  
 فی الحقیقه تغایر الزمان و علی هذا القیاس سایر الاحوال قافم ازین تحقیق واضح گشت که علم او تعالیٰ از هر  
 بجزئیات متغیره تعلق گیر و شائبه تغیر دروے راه نمی یابد و منطه حدوث در آن صفت پیدا نمیشود و کما  
 زعمت افلا سفه زیرا که تغیر بر تقدیر تصور یا شد که یک را بعد از دیگری دانسته باشد چون همه را  
 در آن واحد بداند گنجایش تغیر و حدوث نبود پس حاجت نباشد باثبات تعلقات متعدد و مراد را تا تغیر و  
 حدوث راجع بآن تعلقات بوده بصفت علم کما فعله بعض المتکلمین لرفع شبهة افلا سفتا رے اگر تعدد  
 تعلقات در جانب معلومات اثبات کنیم گنجایش دارد و همچنین یک کلام بسیط است که از ازل تا ابد همان  
 یک کلام گویا است اگر مرست از همانجا باشد است اگر نهی است هم از آنجا اگر اعلام است هم از آنجا ما خود را  
 و اگر استعمال است هم از آنجا اگر تمثلی است هم از آنجا مستفاد است اگر تزیجی است هم از آنجا جمیع کتب منزله  
 و صحف مرسله و رقیست از آن کلام بسیط اگر توریث است از آنجا انتساخ یافته و اگر انجیل است هم از آنجا  
 صورت نقلی گرفته است اگر زبور است هم از آنجا مسطر گشته و اگر فرقان است هم از آنجا متنزل فرمود  
 و الله کلام حق که من الحق یکست بس و پس نزول مختلف آثار آمده و همچنین یک

مستزله و فلاسفه نیز تفسیر علمی و اتحاد خارجی گفته اند و از تفسیر علمی انکار ننموده و گفته اند که مفهوم علم عین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عین مفهوم قدرت و ارادت است و اتحاد با اعتبار وجود خارجی گفته اند پس تا تفسیر وجود خارجی اعتبار نکنند از تفاوت صفات خارج نشوند و اتحاد را اعتباری و لا یجزم نقلاً کما عرفت و او تعالی قدیم و ازلی است و غیر او را قدم و ازلیت ثابت نبود و جمیع مسلمین برین حکم اجماع فرموده اند و هر کس که بقدم و ازلیت غیر حق جل و علا قائل گشته است بکفر و نموده است امام غزالی ازین راه تکفیر ابن سینا و فارابی و غیر ایشان نموده است که قائل بقدم عقول و تقدس اند و بقدم بیسوی و صورت گمان برده اند و سموات را بانچه در ایشان است قدیم دانسته اند و حضرت خواجه با قدس سره میفرمودند که شیخ محی الدین بن اعرابی بقدم ارواح کمال قائل است این سخن را از ظاهر صرف باید داشت و محمول بر تاویل باید ساخت تا با جماع اهل ملل مخالفت نشود و او تعالی قادر مختار است از شأنه ایجاب و منظمه اضطرار منزه و مبراست فلاسفه بخرم کمال را در ایجاب دانسته نفی اختیار از و واجب تعالی نموده اثبات ایجاب نموده اند این بخیر دان واجب را تعالی و تقدس معطل و بیکار داشته اند و جزو یک مهنوع که آنهم بایجاب است از خالق سموات الارض صادر ندانسته وجود حوادث را نسبت بعقل فعال داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بزرگوار سلسله ایشان ایشان از بحق سبحانه و تعالی هیچ کار نیست ناچار باید که در وقت اضطرار التماس بعقل فعال آوردند و حضرت سبحانه هیچ رجوع نکنند که او تعالی را در وجود حوادث مدخل نداده اند گویند که عقل فعال است که بایجاد حوادث تعلق دارد بلکه بعقل فعال هم رجوع ندارند که او را در دفع بلیات ایشان نیز اختیاری نیست این بید و لتان برحق بلا هست پیشقدم فرق مناله اند که قرآن التماس حضرت حق سبحانه و تعالی می آرند و دفع بلیه از و تعالی را می طلبند بخلاف این سیفیان و دجین درین بید و لتان الرجوع فرق ضلالت و بلا هست بیشتر است یک کفر و انکار است با حکام منزله و عناد و عداوت است با اخبار مرسله دوم ترتیب مقدمات فاسده است و تبیین لایحل دشواری باطله در اثبات مقاصد مطالب و بهره نقد رخط وراثت مقاصد خود که ایشان خورده اند هیچ سیفه نخورده سموات و کواکب که هر وقت بقرار و سرگردانند مدار کار بر حرکات و هتاع ایشان استند و از خالق سموات و موجد کواکب محرمکنیم و مدبر ابرار ایشان چشم پوشیده اند و دراز معامله دانسته ز بهیچ نگران ز بهیچ و لتان سیفه ترا ایشان آنکه ایشان را زیرک دانند و صاحب فطانت انکار داز علوم متسق

اور تعالیٰ ندانیم کہ چیست احاطه و قرب علمی گفتن از تادویلات متشابه است با قائل بتاویل آن نیست و او تعالیٰ هیچ چیز  
 متحد نشود و همچنین هیچ چیز با و سبحانه متحد نمیگردد و آنچه از بعضی عبارات صوفیه اتحاد مفهوم میشود خلاف مراد ایشان  
 است زیرا که مراد ایشان ازین کلام که موبهم اتحاد است اذ اتم الفقر فهو الله آنست که چون فقر تمام شود  
 و نیستی محض حاصل آید باقی نمی ماند مگر الله تعالی نه آنکه آن فقیه بخرامتد شود و خدا گردد که آن کفر و زند قبه  
 است تعالیٰ سبحانه عما یتوهم النظار لمون علوا کبیر و حضرت خواجہ قدس سره می فرموده اند که معنی عبارت  
 انا الحق نه آنست که من حقم بلکه آن است که من نیستم و موجود حق است سبحانه و تغیر و تبدل را بذات و صفات  
 و افعال و تعالیٰ راه نیست فیهما من لا تغیر بذاته و صفاته و لا فی افعاله بحدوث الاکوان و آنچه صوفیه  
 وجودیه تنزلات خمس ثبات نموده اند نه از قبیل تغیر و تبدل است در مرتبه وجوب که آن کفر و ضلالت  
 است بلکه این تنزلات در مراتب ظهور است کمال او تعالیٰ اعتبار کرده اند و بے آنکه تغیر و تبدل  
 در ذات و صفات و افعال او تعالیٰ را و یا بدو او تعالیٰ عینے مطلق است هم در ذات هم در صفات و هم  
 در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج نبود چنانچه در وجود محتاج نیست ظهور نیز محتاج نه و آنچه عبارات  
 بعضی صوفیه مفهوم میشود که او تعالیٰ در ظهور کمالات اسمائی و صفاتی با محتاج است این سخن برین فقیه بسیار  
 گران است میداند که مقصود از آفرینش ایشان حصول کمالات است مراد ایشان را آنکه کمالاتی که عالم بجناب  
 قدس او باشد تعالیٰ و تقدس کریمه و ما خلقت الجن والانس الا لیبعدون ای یعرفون موید این معنی  
 است پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است امریکه  
 عالم بجناب حق بود سبحانه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است خلقت الخلق لا عرف مراد از آنجا  
 نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معروف شوم و توسط معرفت ایشان کمالاتی حاصل نمایم تعالیٰ الله  
 عن ذلک علوا کبیر و او تعالیٰ از جمیع صفات نقص و سمات حدوث منزه و مبراست جسم و جسمانی نیست  
 و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از آنجا که هشت صفت کمال در و سه موجود اند  
 وجود زائد بر وجود ذات تعالیٰ و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت و ارادت و بصر و سمع و  
 کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بود زائد از وجود ذات و خارج  
 نفس ذات تعالیٰ و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته اند که از روی تعقل همه غیر اند  
 صفات و با ذات تو از روی تحقیق همه عین که آن فی الحقیقت نفی صفات است چه تفاوت صفات

اختیار کرده اند و از توسط حال دور مانده شیخ را که از اولیا مقبولان است بواسطه خطا کشفی چگونگی رو کرده  
 شود و علوم او را که از صواب دور اند و مخالف آرای اهل حق اند چگونگی بتقلید قبول توان کرد و الحق  
 هو التوسط الذی وفقی الله سبحانه بمنه و کرمه آثارے در مسئلہ وحدت وجود جم غفیر ازین طائفہ با شیخ شریک اند  
 هر چند سخن درین مسئلہ نیز طرخاص دارد اما در اصل سخن فقرت دارند این مسئلہ نیز هر چند بطا هر مخالفت بمعتقدات  
 اهل حق دارد اما قابل توجه است و شایان جمع این فقیر بعناایت الله سبحانه و در شرح رباعیات حضرت ایشان  
 این مسئلہ را بمعتقدات اهل حق جمع ساخته است و نزاع فریقین را بلفظ عائد داشته و شکوک و  
 شبهات طر قین را حل ساخته برنجیکه محل ریب اشتباه نمانده کما لا یخفی علی الناظر فیه باید دانست  
 که ممکنات با سر با چه جواهر و چه اعراض و چه اجسام و چه عقول و چه نفوس و چه افلاک و چه عناصر همه  
 مستند بایجاد قادر مختار اند که از کتم عدم اینها را بوجود آورده است و چنانچه اینها در وجود با و تعالی  
 محتاج اند در بقا نیز با و سبحانه محتاج اند وجود اسباب و وسائل را و پوشش فعل خود ساخته است  
 و حکمت آفتاب قدرت گردانیده لا بلکه اسباب را دلائل ثبوت فعل خود کرده و حکمت را وسیله  
 وجود قدرت فرموده زیرا که از باب فطانت بصیرت ایشان بکمال متابعت انبیا علیهم الصلوات  
 و التسلیات مکمل شده است میدانند که اسباب و وسائل که در وجود و بقا با و سبحانه  
 محتاجند و ثبوت و قیام از و دارند و بواسطه دارند تعالی و تقدس و فی الحقیقت جماد محض اند  
 چگونگی در دیگرے که مثل نه است تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند قادر می است و را که  
 آنها که بجا دآن میفرماید و کمالات لائقه او را عطا مینماید چنانچه عقلاے فعلی از جماد محض بینند  
 از اینجا پی برند به فاعل و محرک او چه میدانند که این فعل فراخور حال او نیست فاعل است یا و  
 او که بجا دآن فعل میفرماید پس فعل جماد و در عقلا و پوشش فعل فاعل حقیقی نغذ بلکه آن فعل نظر  
 بجا و دیت او دلیل شد بر فاعل حقیقی فکذا هذا آراءے در فهم ابله فعل جماد و پوشش فعل فاعل  
 حقیقی است که از کمال عبادة جماد محض را بواسطه آن فعل کما حسب قدرت دانسته است و  
 از فاعل حقیقی کافر گشته یعنی به کثیر اید می به کثیر این معرفت مقبتس از شکوة نبوت است  
 فهم هر کس را بخارج رسد جمیع کمال را در دفع اسباب می دانند و ابتداء اشیا را بتوسط اسباب بحضرت  
 حق سبحانه و تعالی منتسب می سازند نمیدانند که در رفع اسباب رفع حکمت است که در میان چندان

و تقلم ایشان علم ہند سے است مالا یعنی مخفی است و لا طائل صرف مساوات یا ثالث ثلث ہر دو قائمہ را بچہ  
 کاری آید و شکل عوسی و ماسونی کہ جائگاہ ایشان ست بکدام غرض مربوط است علم طب علم تہذیب خلاق کہ  
 بہترین علوم ایشان است از کتب نبیا و مقدم علی نبیا و علیہم الصلوٰۃ والسلام سر قہ کردہ ترویج باطل خود  
 نمودہ اند کہ ماصرح بہ الامام الغزالی فی المنقذ عن الضلال اہل ملت و متابعان انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام  
 اگر در دلائل و براہین خلط کنند با کہے نیست کہ مدار کار ایشان بر تقلید نبیا است علیہم الصلوٰۃ والسلام  
 و لا تل و براہین بر اثبات مطالب عالیہ خود بر سبیل شرع می آرند بہمان تقلید ایشان را کافیت  
 بخلاف این بید و لتان کہ از تقلید خود را بر آورده اند و در صد و اثبات بدلائل گشتہ مضلوا  
 قاتلوا و عوت نبوت حضرت عیسیٰ علی نبیا و عالیہ الصلوٰۃ والسلام چون با فلاطون کلان ترین  
 بید و لتان بودہ رسیدہ گفت نحن قوم مہتدون لا حاجۃ بنا لے من ہدینا زہے سفیہ مالا یعنی  
 شخصہ کہ حیایے اموات ینماید و ابراء کہ و ابرص مے کند کہ خارج از طور حکمت ایشان است  
 اورا سیدیہ و قفطن احوال و سیکردہ نا دیدہ جواب دادن از کمال عناد و سفاہت است  
 فلسفہ چون اکثرش باشد سفہ پس کل آن ینہم سفہ باشد کہ حکم کل حکم اکثر است و نجانا اللہ  
 سبحانہ عن ظلمات معتقداتہم السود درین ایام فرزندی محمد معصوم جواہر شرح مواقعہ را تمام کردہ  
 در اثنا سبق او قباحتاے این بخیر و ان بوضوح آمد و قائمہا بر آن مرتب شد الحمد للہ  
 الذی ہدانا لهذا و ما کنا لننتدی لولا ان ہدانا اللہ لقد جادت رسلنا بالحق و عبارات شیخ محی الدین  
 بن العربی نیز ناظر بایجاب است و در معنی قدرت و موافقت بفلسفہ دارد کہ صحت ترک زقا و تجویز غیایہ  
 و جانب فعل را لازم میدانند عجائب کار و بار است شیخ محی الدین از مقبولان در نظر درمی آید و اگر  
 علوم و کہ مخالف آرای اہل حق اند خطا و ناصواب ظاہر میشود مانا کہ بخطای کشف معذور داشتہ اند  
 و در رنگ خطا و اجتہاد می از ملامت مرفوع ساختہ این اعتقاد خاص است این فقیر را در مادہ  
 شیخ محی الدین کہ اورا از مقبولان میدانند و علوم مخالفہ اورا خطا و مضری بنیند جمع ہستند ازین  
 طائفہ کہ ہم شیخ را طعن و ملامت میکنند و ہم علوم اورا تحظیہ می نمایند و جمع دیگر ازین  
 طائفہ تقلید شیخ را اختیار کردہ جمع علوم اورا صواب میدانند و بدلائل و شواہد حقیقت  
 آن علوم را اثبات مے نمایند و شک نیست کہ این ہر دو فریق راہ افسراط و تفریط



منسوب است و کسب بایشان عادت اند سحانه برین جاری شده است بعد از قصد عبد مرفعل خود را خلق  
حق سبحانه و تعالی بآن فعل متعلق میشود و چون فعل عبد بقصد و اختیار و عمد و رمی یا بدین یا چار متعلق مدح  
و ذم و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عبد ضعیف است اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه  
گفته اند مسلم است اگر ضعیف باین معنی گفته اند که در اداء فعل یا امور کافی نیست پس غیر صحیح است قلن  
لا یکلف بالکس فی وسعه بل برید الیسر لایرید العسر غایت مافی الباب جزاء مغلدر فعل معرفت  
را سقوط تقدیر حق است بفریز الحکیم بقدر توفیق الله سبحانه ما هم میدانم که کفر و زید نسبت بحضرت  
حق سبحانه و تعالی که مولی نعم ظاهره و باطنه است و موجد سموات وارض است و هر بزرگ  
و کمال که هست مر جناب قدس وراثت است جزا آن کفر باید که از شدائد عقوبات بود و آن  
خلود است در عذاب همچنین ایمان آوردن بنیبل یحنین منعم بزرگ را در استگودا شستن و را با وجود  
مزامنت نفس و شیطان باید که جزا او بهترین جزا یا بود و آن خلود است زخمات و تله ذات بعضی ز مشایخ  
فرموده اند که دخول بهشت فی الحقیقت مربوط بفضیل حق است سبحانه و منوط ساختن آنرا بایمان بنا بر اینست  
که جزا اعمال بود و الذبا شد و نزد فقیرو دخول بهشت فی الحقیقت مربوط بایمان است لیکن ایمان فضل  
اوست سبحانه و عطیه او تعالی و دخول نار مربوط بکفر است و کفر ناشی است از هوای نفس مآره  
ما اصباک من حسنه فمن الله و ما اصباک من سینه فمن نفسک باید دانست که مربوط ساختن دخول بهشت  
را بایمان فی الحقیقت تعظیم ایمان است بلکه تعظیم مومن به است که اینچنین اجر عظیم القدر بران مترتب  
شده است و همچنین منوط ساختن دخول نار را بکفر تحقیر کفر است و تفصیل آنکه نسبت به او تعالی  
این کفر بوقوع آمده است که این طور عقوبت بر دوام مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از مشایخ  
گفته اند که ازین دقیقه خالی است ابقا در دخول نار که عدیل اوست مثل اینو چه متمشی نیست  
چه دخول نار فی الحقیقت مربوط بکفر است و الله سبحانه الملم به از حضرت حق سبحانه و تعالی را  
مؤمنان در آخرت به بهشت خواهند دید بجهت و بے کیف و بے شبه و بے مثال  
این مسئله ایست که جمیع فرق اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل سنت هم منکر اند و روایت  
بے حجت و بے کیف را تجویز نمی نمایند حتی که شیخ محی الدین بن العربی نیز روایت  
آخرت را تجویز صوره فرود می آرد و بمنزله این تجویز نمی نماید روزی حضرت ایشان

مصالح ملحوظ است ربنا ما خلقت هذا باطلا انبیا علیهم الصلوٰات والتسلیمات مراعات اسباب می نمایند و  
 تفویض مراعات بحضرت حق سبحانه و تعالی میفرمایند چنانچه حضرت یعقوب علی نبینا وعلیه الصلوٰه و السلام  
 ملاحظه چشم زخم نموده پس از خود را وصیت فرمود یا نبی لاتندخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب  
 متفرقه با وجود این مراعات تفویض را مرحق فرموده جل سلطانہ گفت و ما عنی عنکم من الله من شیء ان  
 احکم الله علیہ توکلت وعلیہ فلیتوکل المتوکلون و حضرت حق سبحانه و تعالی این معرفت را در تخمین فرموده  
 است و بخود نسبت داده که بعد از آن فرموده و انه لدو علم لما علمناه و لکن اکثر الناس لا یعلمون  
 و حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید حضرت پیغمبر را نیز متوسط اسباب بشارت میفرماید یا ایها  
 النبی حسبک الله و من تبعک من المؤمنین باقی ماند تا نیز اسباب رواست که حضرت حق سبحانه در بعض  
 اوقات در اسباب تأثیر نیز خلق فرماید تا موثر افتد و در بعضه اوقات تأثیر در آنها خلق نکند پس  
 تا چارهی اثر بر آنها مترتب نشود چنانچه مشاهده مینمایم این معنی را در اسباب که وجود سببها گاهی ان  
 اسباب مترتب میشود و گاهی هیچ اثری از آن بظهور نمی آید انکار از مطلق تأثیر اسباب مکابره است  
 تأثیر باید گفت و آن تأثیر را در زنا که خود آن سبب با یجا حضرت حق سبحانه و تعالی باید دانست را  
 فقیر درین سئله نیست و الله سبحانه اعلم ازین بیان لایح گشت که توسط اسباب فی توکل نیست چنانچه  
 با قاضی گمان برده اند بلکه در توسط اسباب کمال توکل است حضرت یعقوب علی نبینا وعلیه  
 الصلوٰه و السلام مراعات سبب را با تفویض مرحق جل و علا توکل فرموده علیہ توکلت وعلیہ  
 فلیتوکل المتوکلون و او تعالی مرید خیر و شر است و خالق این هر دو الا از خیر را فنی است  
 و از شر را فنی نه این فرقیست دقیق در میان اراده و رضا که حضرت حق سبحانه و تعالی اهل سنت  
 را بآن فرق متد ساخته است سایر فرق بواسطه عدم اهتدایین فرق و رضالت مانده اند  
 معتزله در نیجا عبد را خالق فعل خود گفته اند و ایجا د کفر و معاصی را با و منسوب ساخته و از کلام شیخ  
 محی الدین و متابعان او مفهوم میشود که چنانچه ایمان و اعمال صالح مرعی اسم الهادی است کفر و  
 معاصی نیز مرعی اسم المضل است این سخن نیز مخالف اهل حق است سیلی با یجاب دارد که منشاء رضا  
 گشته است چنانکه گویند که اشراق و انوار مرعی آفتاب است حضرت حق سبحانه و تعالی عباد را  
 قدرت و اراده داده است که با اختیار خود کسب فعال نمایند خلق فعال بحضرت حق سبحانه

تصرف در ملک او تعالی از عدم جواز ان متمیز میگردد و او اشالین فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که  
 بعثت رحمت است و آنکه ستفاد هوا نفس را به گشته بکم شیا طین بعین نگار بعثت نماید و بمقتضای بعثت عمل کند  
 گناه بعثت چیست و بعثت چرا رحمت بنود سوال عقل فی حد ذاته هر چند در احکام الهی جلشانه ناقص و ناقص و ناقص  
 است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزکیه عقل را مناسب و اتصال غیر متکلیف بمرتبه واجب تعالی و  
 تقدس پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام از انجا اخذ نماید و حاجت میست که توسط ملک  
 است نشود جواب عقل هر چند آن مناسبت و اتصال پیدا کند اما تعلیق که باین پیکر هیولانی داشت  
 بالکل نازل نگردد و تحریر تمام پیدا نکند پس همه همیشه و انگیزه بود و تخیله هرگز خیال و رانگزارد و قوت غضبیه  
 و شهویه همواره صاحب او بودند و ذیل محروص و شره همه وقت ندیم او باشد و شهو و نسیان که از لوازم طبع  
 انسان است از و منفک بنوند و خطا و غلط که از خواص این نشاء اند از و جدا نباشد پس عقل شایان  
 و عتماد نبوده احکام ماخوذه او از سلطان و هم و تصرف خیال مصئون بنوند و از شائبه نسیان و مظنه خطا  
 محفوظ نباشد بخلاف ملک که از این اوصاف پاک است و از رذائل مبلرسل چار شایان عتماد بود و احکام  
 ماخوذه او از شائبه هم و خیال و مظنه نسیان و خطا مصئون باخند و در بعضی اوقات محسوس میگردد و در  
 محسوس میگردد روحانی اخذ نموده است در انثناء ببلوغ آن بقوی و حواس بعضی از مقدمات مسلم غیر  
 صادق که از راه و هم و خیال یا غیر آن حاصل شده اند بے اختیار بآن علوم منقسم میشود و حیثیت که در آنوقت  
 اصلا متمیز نتواند کرد و در ثانی احوال گاه بود که علم آن تمیز دهند و گاه ندهند پس لاجرم آن علوم بواسطه  
 قاطع آن مقدمات بیئت کذب پیدای کند و از اعتمادی برآیند یا آنکه گوئیم که حصول تصفیه و تزکیه  
 منوط است بایمان اعمال صالحه که مضیات مولی باشد سحانه و این معنی موقوف بر بعثت است چنانکه  
 گذشت پس بعثت حصول حقیقت تصفیه و تزکیه میسر نشود و صفائی که کفار و اهل فسق را حاصل  
 میشود آن صفائی نفس است نه صفائی قلب صفائی نفس غیر از صفالت نمی افزاید و بجز از خسارت  
 و صالت نمی نماید و کشف بعضی از امور غیبی که در وقت صفائی نفس کفار و اهل فسق را دست میدهد  
 استدراج است که مقصود از ان خرابی و خسارت آن جاء است نجانا الله سبحانه عن هذه البلیة  
 بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات و التسلیمات علی کما ازین تحقیق واضح گشت که تکلیف شرعی  
 که از راه بعثت ثابت شده است نیز رحمت است نه آنچنانکه مکران تکلیف شرعی را ملا حقه نادیده

از شیخ نقل میگردد که اگر معتزله رویه را بمرتبه تنزیه بقید نمی کردند و تشبیه نیز قایل می گشتند و رویه را باین  
تجلی نیز میدانستند هرگز از رویه انکار نمیکردند و محال نمیدانستند یعنی انکار ایشان از یحیی و بر کفیی است  
که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجلی که حجت و کیف در آن ملحوظ است پوشیده همانند که رویه  
آخرت را بتجلی صورتی فرو آوردن فی الحقیقت انکار کردن است هر رویه را چه آن تجلی صورتی اگر چه  
از تجلیات صورتیه دنیا جدا بود و بیت حق تعالی نیست **ب**راه المؤمنون بغیر کیف و ادراک  
و ضرب من مثال بعثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود  
این بزرگواران نمی بود ما کما گران را بمعرفت ذات و صفات واجب الوجود تعالی و تقدس  
که دلالت میفرمود و مرفیات مولائی ما را جلشانه از عدم مرفیات او سبحانه که تمیز مینمود و عقول  
ناقصه ما بے تأمل نور دعوت ایشان از نیمه معزول است و انعام نا تمام ما بے تقلید  
این بزرگواران درین معامله معزول آرسه عقل هر چند حجت است اما در حجت نا تمام است  
و بمرتبه بلوغ نرسیده حجت بانته بعثت انبیا است علیهم الصلوات و التسلیات که عذاب ثواب خردی  
دائمی منوط بآنست **سؤال** چون عذاب خردی دائمی منوط ببعثت شد پس بعثت را حجت عالمیان  
گفتن بچه معنی بود **جواب** بعثت عین رحمت است که سبب معرفت ذات و صفات واجب الوجود  
است تعالی و تقدس که متضمن سعادت دنیوی و اخروی است و بدولت بعثت معلوم و تمیز گشته  
است انچه مناسب جناب قدس او تعالی است و انچه نامناسب جناب قدس اوست سبحانه  
زیر که عقل لنگ و کور ما که بدلغ امکان و حدود تقسم است چه داند که مناسب حضرت و جوب  
قدم از لوازم اوست از اسما و صفات و افعال او کدام است و نا مناسب کدام تا اطلاق آن  
نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بسیار است که از نقص خود کمال را نقصان داند و نقص را  
کمال انکار و این تمیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنه است بید و ملت تر آنکه امور نامناسبه را  
به جناب قدس او تعالی نسبت دهد و اشیا و ناشایسته را بحضرت او سبحانه منتسب سازد  
بعثت است که باطل را از حق جدا ساخته است و نامستحق عبادت را از مستحق عبادت تمیز داد  
بعثت است که براه حق جل و علا توسط آن دعوت می فرمایند و بنده بار ابعادت قرب  
و صل مولی جل سلطان میرسانند و بوسیله بعثت اطلاع بر مرفیات مولی جلشانه میسر شود و کما ر و جواز

قبر نیز دو جهت دارد سعادتمند کسی است که از زلات و سحابی او بکمال کرم و رافت در آخر زند و اصلاً مؤلفه  
 نفرمایند و اگر در مقام مواخذه آیند از کمال رحمت کفارت گناهان در آلام و محن و بنوی سازند و اگر سیه  
 مانده باشند بصفه قبر و محنتها سئو که در آن موطئ مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک پاکیزه بخشیر معوض گردد و  
 هر که از چنین نکلند مواخذه او را با آخرت انما زند عین عدلست اما دایه بر گناهان گناهان شر مساران لیکن  
 اگر از اهل اسلام است مآل بر حمت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم ربنا  
 انعم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بحرمت سید المرسلین علیه السلام الصلوات والتسلیمات روز قیامت  
 حق است و در آن روز سموات و کواکب ارض و جبال و بحار و حیوان و نبات و معاون همه مردم  
 و نا چیز خواهند گشت آسمانها منشق گردند و ستارها انتشار پیدا کنند و بریزند و زمین کوهها هبا بشنور  
 شوند این اعدام و فنا بفتح اولی تعلق دارد و بفتح ثانی نیاز قریباً بر انگیزند و بمشعر روند فلا سفا عدام  
 سموات و کواکب را تجویز نکنند و فساد بر اینها جائز ندارند اینها را ازلی و ابدی گویند  
 مع ذلک متاخران ایشان از تحمیدی خود و در هر اهل اسلام میگیرند و اتیان بعضی از احکام اسلام  
 بنمایند عجب آنکه بعضی از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدهند و بی تخاصی ایشان را مسلمان  
 میدانند عجب تر آنکه بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جماعه اند کامل میدانند و طعن و تشنیع  
 اینها را مکر می انگارند و حال آنکه آنها منکر نفوس قطعی اند و انکار جماع انبیاء بنمایند علیه السلام الصلوات  
 و التسلیات قال الله تعالی اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و قال الله تعالی اذا  
 السماء انشقت و اذنت لربها و حققت و قال الله تعالی و ففتحت السماء فکان فیها ابوابا  
 منتهیه و امثال ذلک فی القرآن کثیره نمیدانند که مجرد کفوه بکلمه شهادت در اسلام کافی نیست تصدیق  
 جمیع ما علم مجئیه من الدین بالضروره باید و تبری از کفر و کافری نیز در کار است تا اسلام  
 صورت بندد و بدو نه خراط القناد و حساب و میزان و صراط حق است که مخبر صادق علیه و آله  
 آله الصلوة والسلام ازان خبر داده استبعاد بعضی از جابها ان طور نبوت از وجود این امور از حیر  
 اعتبار ساقط است چه طور نبوت و راستی طور عقل است اخبار مادی و انبیاء را به نظر عقل  
 موافق ساختن فی تحقیقت انکار طور نبوت است انجا معامله بر تقلید است بدانند که طور  
 نبوت محال طور عقل است بلکه طور عقل بے تأیید انبیاء علیه السلام الصلوات و التسلیات بآن

برده اند و تکلیف را از کلفت تصور نموده معقول دانسته اند و گویند که امر مهربانی است که عباد را با موشا که  
تکلیف کنند و گویند که اگر بمقتضای آن تکلیف عمل کنند بهشت خواهند رفت و اگر خلاف آن را ترک  
شوند بدوزخ خواهند رفت چو آن تکلیف نکنند و گذارند که بخورند و بنهند و بطور خود باشند این بید و لثان  
و غیر دان مگر نمیدانند که شکر منعم واجب است عقلا و این تکلیفات شرعیه بیایا بی تالیان محکم است پس  
تکلیف بعقل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر هر یک را بطور خود میگذاشتند غیر از  
شمرات و فساد به طور حق مدبر و الهی و فی نفس مال دیگر دست درازی می کرد و بهیشت و فساد میشد علی مدغم  
خود ضائع میشد و هم او را ضائع میساخت عیاذا بالله بجهان اگر ذر و موانع شرعی نبی بودند و کلمه فی  
القصاص حیوة یا اولی الالباب هکند زنگه مست در کعبه تو اگر چو جاکم نباشد زنجی یا انگه گویم که  
او تعالی مالک علی الاطلاق است و عباد ملوک نیستند بجهان پس هر حکم و تصرفی که در ایشان فرماید  
عین خیر و صلاح است و از شائبه ظلم و فساد و منزه و مبرا است لایسالی عما یفعل هکذا زهره انگه  
ازیم او و کشفای زبان جز تسلیم او و اگر همه را بد و نفع فرستد و عذاب ابدی فرماید بجهان  
اعتراض نیست و در ملک غیر ما تصرف بے شائبه بستم پیدا کند بخلافات املاک ماکه فی الحقیقت  
املاک او نیست بجهان جمیع تصرفات از مادر آنها عین ستم است زیرا که صاحب شمع بواسطه  
بعضی مصالح آن املاک را بمانسبت داده است و فی الحقیقت املاک او نیست بجهان پس تصرف مادر  
آنها همان قدر مجوز باشد که مالک علی الاطلاق آن تصرف را تجویز فرموده است و مباح ساخته  
انجیلین بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیمات باعلام حق جل و علا اختیار نموده اند و بیان احکام  
فرموده همه صادق اند و مطابق واقع در احکام اجتماع دین این بزرگواران علیهم الصلوات و التحمیات  
هر چند خطا تجویز نموده اند اما تقریر بر خطا در حق ایشان مجوز نداشته اند و گفته اند زود ایشان  
را بان متنبه میسازند و تدارک آن بصواب می فرمایند فلا اعتداد بذاک الخطا و عذاب قبر مر  
کافران را و بعضی از عاصیان اهل ایمان را حق است بمنزله صادق علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات  
از ان خبر داده و سوال منکر و دیگر مؤمنان را و کافران را در قبر نیز حق است قبر برزخی است در میان دنیا و آخرت  
عذاب او نیز بیگانه به مناسبت بعد از نبوی دارد و انقطاع پذیر است بوجه دیگر مناسبت بعد از اب  
آخر وی که فی الحقیقه از عذاب است آخر حاست که بیهوشان را و غیره و غیاظت فی عذاب قبر همچنین است

و امام المحرمین و صاحب فتوحات مکیه با فضیلت خواص ملک از خواص پیشتر قائل اند و آنچه برین فقیر ظاهر  
 ساخته اند آنست که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیهم الصلوٰت و التسلیمات اما در نبوت  
 رسالت درجائست مرنبی را که ملک بآن نرسیده است و آن درجه از راه عنصر خاک آمده است که  
 مخصوص پیشتر است و نیز برین فقیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت  
 هیچ اعتباری نیست کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای محیط پس مزیت که از راه نبوة آمد باصفان  
 زیاد خواهد بود از ان مزیت که از راه ولایت حاصل شود پس فضیلت مطلق مرانبیا را بود علیهم  
 الصلوٰت و التسلیمات و فضل خوبی هر ملائکه کرام راست علی نبینا و علیهم الصلوٰت و التسلیمات  
 قال صواب ما قال جمهور من العلماء و شکر الله تعالی سیم ازین تحقیق لایح گفت که هیچ ولی بدرجہ نبی  
 از انبیا نرسد علیهم الصلوٰت و التسلیمات بلکه ملوک لی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید دانست که در  
 هر مسئلہ از مسائل که علماء و صوفیہ در آن اختلاف دارند چون نیک ملاحظہ مینمایند حق بجانب علماء  
 می یابند ترش آنست که نظر علماء بواسطہ متابعت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات بکمالات نبوت علوم  
 آن نفوذ کرده است و نظر صوفیہ مقصور بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علمیکہ از پیشگاه  
 نبوت اخذ نموده شود و احصا خواهد بود و از آنچه از مرتبہ ولایت مأخوذ شود تحقیق بعضی ازین معارف  
 در مکتوبیکہ بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است اندراج است اگر غفایماند اینجا جمیع  
 فرمایند ایمان عبارت از تصدیق قلبی است آنچه از دین بطریق ضرورت و تواتر ما بر سیده است و اگر کسی  
 نیز رکن ایمان گفتند که احتمال سقوط دارد علامت این تصدیق تبریست از کفر و نیرای از کافرے  
 و آنچه در کافریت از خصائص و لوازم آن همچنان بستن زنا و مثل آن و اگر عیاذ بالله شر سحانه با دعوے این  
 تصدیق تبر از کفر نماید مصدق و مبین است که بدراغ ارتداد و متهم است و فی الحقیقت حکم ادعای منافق  
 است لا الہ الا هو لا و لا الہ الا هو لا پس در تحقیق ایمان از تبری کفر چاره نبود و اما ای آن تبری قلبی است  
 و اعلاے آن تبرے قلبی و قلبی عبارت از دشمنی است با دشمنان حق جل و علا آن دشمنی  
 خواه بقلب بود اگر خوفی از ضرر ایشان داشته باشد و خواه بقلب قالب بود در وقت عدم آن خوف  
 کریمه یا ایها النبی ما ہذا الکفار و المناقضین فلفظ علیهم مؤید اینمے است چه محبت خداے عز و جل محبت  
 رسول و علیہ و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات کی دشمنی دشمنان و صورت نہ نمود ع تولی بے تبر



مطالب عالی توانید متذکر مخالفت دیگر است و ما رسیدن دیگر جو مخالفت بعد از رسیدن متصور بود و بهشت و دوزخ موجود اند بعد از حاصیله روز قیامت گرویده را به بهشت خواهند فرستاد و گرویدار بدوزخ و ثواب و عقاب آنها ابد است که انقطاع ندارد و کما رلت علیہ المصومین القطیعة الموقدة صاحب مضمون گوید که مال بهر رحمت است ان رحمتی وسعت کل شیء کفار را عذاب و دوزخ تا سه حققت ثابت کند بعد از آن گوید که نایز حق ایشان بر دوزخ سلام کرد و چنانچه بر حضرت بر اہم علی بنیاد علیہ الصلوٰۃ والسلام شده بود و خلف در وعید حق جانزدارد و گوید که کجاست از اہل دل بخلو و مذاب کفار گرفته است درین مسئلہ نیز صواب افتاده است ندانسته است که وسعت رحمت و روح انسان کافران مخصوص بدنیاست در آخرت بولی از رحمت بکار فرستد کما قال اللہ تعالیٰ انہ لا یبیس من روح الا القوم الکافرون و قال تعالیٰ بعد قوله سبحانہ ورحمتی وسعت کل شیء فساکتہما للذین یتقون یوتون الزکوٰۃ والذین ہم بایتنا یؤمنون شیخ اولایت را خواندہ و آخر را کافر مودہ و کریمہ فلا یحسب اللہ مخالفت و عدہ رسالہ دالت ندارد بر خصوصیت خلف و عدہ تواند بود کہ اقتضای عدم خلف بوعدہ اینجا بواسطہ آن بود کہ مراد از و عدہ اینجا حضرت رسل است و عقبہ اینجا بر کفار و آن متضمن عدو و عید است و عداست مرسل را و وعید است مرکب از راس گویند درین کریمہ ہم خلف و عد متضمنی شد و ہم خلف عید قالیہ مستشہدہ علیہ لالہ و ایضا خلف در وعید در رنگ خلف در وعید مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل سلطانہ زیر کمال در ازل دانستہ بود کہ کفار را عذاب محله نخواہم کرد مع ذلک برای مصلحتی مخالفت علم خود گفته کہ عذاب محله خواہم کرد این معنی را تجویز نمودن شفاعت تمام دارد سبحان ربک رب العزۃ عما یصلحون و سلام علی المرسلین اجماع اہل دل بر عدم خلو و عذاب کفار کشف شیخ است و مجال خطا و کشف بسیار است فلا اعتداد بہ مع کونہ مخالف لا اجماع المسلمین ملائکہ بندہ اسے خدا اند جل سلطانہ کہ از معاصی معصوم اند و از خطا و لسان محفوظ لا یصلحون اللہ ما امر ہم ویفعلون یا یومرون از خوردن و آشامیدن پاک اند و از زنا شوی منزہ و مبرا و تذکیر ہما کر در قرآن مجید در حق ایشان باعستبار شرف صنف ذکر است از صنف نساء کما اور و سبحانہ تذکیر الصفا کر فی حق خندہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بعضی از ایشان را بر رسالت برگزیدہ است چنانچہ ہم بعضی از انسان را نیز باین دولت مشرف ساختہ اللہ یعطی من الملائکہ رسلا و من الناس جمہور علما و اہل حق برانند کہ خواص نبشر افضل ہما از خواص ملک امام غزالی

استدراج و کید است در حق ایشان کریمه ایست بوی مانده بهمین حال و بنشین ساجد لم فی الخیرات بل لا یشرعون  
و کریمه سبند رحیم من حیث لا یعلمون و اعلیٰ لهم ان کید می تین شاید این معنی است فلیفهم فائده جلیله عذاب  
ابدی و دوزخ جزاے کفر است پس اگر پرسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر بجای آورد و تعظیم رسم  
اهل کفر نماید و علماء بکفر او حکم می کنند و او را از اهل ارتداد می شمرد چنانکه اکثر مسلمانان هند باین  
بیاعتنا اند پس بقیوتی علماء باید که آن شخص در آخرت بعذاب ابدی گرفتار گردد و حال آنکه در اخبار  
صحاح آمده است که کسی که در دل او مقدار ذره از ایمان بود از دوزخ و اوارا بیرون خواهند آورد و  
در عذاب محله نخواهند گذاشت تحقیق این مسئله نزدیک تو چیست گویم که اگر کافر عفو است عذاب  
محله نصیب و ست عیاذ باللہ سبحانہ و اگر با وجود اتیان مراسم کفر ذره از ایمان نیز در او بعذاب نین  
مبتلا خواهد شد اما بیک آن ذره ایمان امید است که از خلود عذاب خلاص شود و اگر رفتاری  
دائمی نجات یا بد فقیر یکبار بی بیادیت شخصی رفته بود که معامله او قریب با حضار رسیده  
بود چون متوجه حال او شد دید که قلب او ظلمات بسیار دارد و هر چند متوجه دفع آن ظلمات شد که  
آن ظلمات را بیرون بند قبول نکرد و بعد از توجبه بسیار معلوم شد که آن ظلمات ناشی از صفات کفراست  
که در وی مکتونست و منشاء آن کدورات موالات اوست با کفر و اهل کفر توجہات دفع ان ظلمات  
نمایند تنقیه او از ان ظلمات مربوط بعذاب نارا است که جزا کفراست و معلوم شد که ذره از  
ایمان دارد که بیک آن آخر او را از دوزخ خواهند بر آورد چون این حال را در وی مشاهده نمود  
بخاطر گذشت که آیا بر جنازه او نماز باید کرد یا نه بعد از توجبه ظاهر شد که نماز باید کرد پس مسلمانانی که با وجود  
ایمان رسوم اهل کفر می نمایند و تعظیم امام ایشان میکنند بر جنازه اینها نماز باید و بکفار ملحق نباید ساخت  
کما هو العمل الی الیوم و امیدوار باید بود که آخر بیکت ایمان از عذاب ابدی نجات یا بند پس معلوم شد  
که اهل کفر را عفو و مغفرت نیست ان الله لا یغفران لیشرک به اگر کافر صرف است عذاب ابدی جزا کفر  
اوست و اگر ذره ایمان نیز دارد جزاے او عذاب موقت است از تار و در سائر کبار انشاء الله  
تعالیٰ غفران شاء عذب نزد فقیر عذاب دوزخ موقت باشد یا محله مخصوص بکفر است بصفات  
کفر کما سیحی تحقیقه و اهل کبار که گناهان ایشان بمغفرت نه آمده اند توبه یا شفاعت یا مجرم و عفو  
احسان و نیز آن کبار را بالآلام و محن و نیو نه یا عذاب و سکر موت کفر نساخته امید است که

نیست ممکن و اینها مادی است شیعه که این قاعده را در موالات اهل بیت جاری ساخته اند و تبری غلطی  
 تائید و غیر ایشان را فسطاط آن موالات داشته تا مناسب است زیرا که تبری از دشمنان شرط موالات و دشمنان  
 داشته اند نه تبری مطلق از غیر ایشان و هیچ عاقل منصف تجویز نکند که اصحاب پیغمبر علیه السلام و اهل بیت و اهل  
 و التحیات دشمن باشند و حال آنکه این بزرگواران در محبت و علیّه علی آله الصلوٰۃ والسلام اموال نفس  
 خود را صرف کرده اند و جاه و ریاست را بر باد داده چگونگی دشمنی اهل بیت را با ایشان منسوب توان  
 ساخت و حال آنکه بعضی قطع محبت اهل قرابت آن سرور علیه السلام و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت  
 شده است و آخرت دعوت را محبت ایشان ساخته کما قال الله تعالی قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة  
 فی القربی و من یقترب حسنة نزد له فیها حسنا حضرت ابراهیم خلیل رحمن علی نبینا و علیه الصلوٰۃ  
 والسلام اینهمه بزرگی که یافت و شجره انبیا گشت بواسطه تبری از دشمنان او تعالی بوده قال الله تعالی  
 لقد کان لکم اسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معاه ذقالوا القوم هم نابرا و مکرم و ما تعبدون من دون الله  
 کفرنا بکم و بذا بیننا و بیکم العداوة و البغضاء ابداناً حتى تؤمنوا بالله وحده و هیچ علمی در نظر فقیر از برای  
 حصول رفقای حق جل و علا برابر این تبری نیست تبری باید که حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کفری  
 عداوت ذاتی است و آنکه آفات مشللات و عزمی و عبده ایشان بالذات دشمنان حق اند چنانکه  
 و خلوه و تاجزای این عمل شنیع است و آنکه هوای نفسانی و سایر اعمال سید این نسبت ندارند زیرا که عداوت  
 و غضب نسبت باینها ذاتی نیست اگر غضب است بصفات منسوب است اگر عقاب عتاب است  
 بافعال راجع لئلا خلوه و تاجزای این سلیات نگشته بلکه منفرت ایشان را منوط بشیئت خود داشته باید دانست  
 که چون بکفر و کافران عداوت ذاتی متحقق گشت ناجای رحمت و رافت که از صفات جمال است در آخرت  
 بکافران نرسد و صفت رحمت رفع عداوت ذاتی نمکند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقوی دافع است  
 از آنچه بصفت تعلق دارد پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات نتواند کرد و آنچه در حدیث قدسی  
 آمده است سبقت جنتی علی غضبی مراد از غضب غضب صفاتی باید داشت که مخصوص بمصداق مومنان  
 است نه غضب ذاتی که بمشربکان مخصوص است سؤال اگر گویند که در دنیا کافران را از رحمت  
 نصیب است چنانکه تو بالا تحقیق ان کرده پس در دنیا صفت رحمت رفع عداوت ذاتی چگونه  
 نموده جواب گوئیم که حصول رحمت در دنیا کافران را با اعتبار ظاهر و صورت است و فی الحقیقت

و نقصان ندارد تفاوت در اینجا نمایندگی است که از صفات ذاتیه آن است پس نظر شخص ثانی مناسب است و بحقیقت شئی نافذ و نظر شخص اول مقصور است و از صفت بذات زمرت رفع الله الذین آمنوا منکم والذین اتوا العلم درجاتین تحقیق که این فقیر با ظاهراً آن موفق شده است اعتراضات مخالفان که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زائل گشت و ایمان عامه مومنان در جمیع وجوه مثل ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نشد زیرا که ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که تمام متجلی و نورانی است ثمرات و نتائج باضعاف زیاده دارد و از ایمان عامه مومنان که ظلمات و کدورات دارد و علی تفاوت در جاتم و همچنین ایمان الی بکر رضی الله تعالی عنه که در وزن زیاده از عامیان این است اعتبار باجملا و نورانیت باید داشت و زیادتی را راجع بصفت کامله باید ساخت نمی بینی که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات با عامه در نفس انسانیت برابر اند و در حقیقت ذات همه متحد تفاضل باعتبار صفات کامله آمده است و آنکه صفات کامله ندارد و گویا از انوار خارج است از خواص فضائل آن نوع محروم با وجود این تفاوت در نفس انسانیت زیادتی و نقصان راه نمی یابد و نمیتوان گفت که آن انسانیت قابل زیادتی و نقصان است و الله سبحانه و تعالی لهم للصواب ایضاً گویند که مراد از تصدیق ایمانی نزد بعض تصدیق منطقی است که شامل ظن و یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان را در نفس ایمان گنجایش گشت لیکن صحیح آنست که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان قلبی است نه معنی عام که شامل عن هم بود امام اعظم حج گوید انما مؤمن حقاً و امام شافعی گوید انما مؤمن نشاء الله تعالی فی الحقیقت مخرج ایشان لفظ است مذهب اول باعتبار ایمان حاست و مذهب ثانی باعتبار ثقل و ماقبت گاه اما تخلف از صورت امتثال اولی و احوط است که لا ینفخ علی المنصف و کرامات اولیاء الله حق است و از کثرت وقوع خوارق عادت از ایشان این معنی از ایشان عادت ستمه گشته است و منکر این منکر علم مادی و ضرورت معجزه فی مقرون بر عوی بنوت است و کرامت ولی از معنی خالی است بلکه مقرون است باعتراف متابعت آن نبی فلا استنباه بین المعجزة و الکرامه که لازم المستکرون و ترتیب در میان خلفاء را بخندین ترتیب خلافت است اما افضلیت یحیی جماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند استراجامه از اکابر ائمه که یکبار از ایشان امام شافعی است قال النسخ امام ابو الحسن الاشعری ان تفصیل الی بکر رضی

در عذاب آنها جمیع را بعذاب قبر کفایت کنند و جمیع دیگر را با وجود مختلفه قبری احوال قیامت می شود اند  
 آن روز که تقاضا فرمایند و از گناهان باقی نگذارند که محتاج عذاب نمانند و کرمیه الذین آمنوا ولم یلبسوا  
 ایما تم یظلم اولئک لهم الا من مؤید انیمع است چه مراد از ظلم شرکست و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کما  
 اگر گویند که در جزای بعضی از سیئات غیر کفر عذاب دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی ومن قتل مؤمنا  
 متعمدا فجزاءه جهنم خالد فیها و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بعد قضا کند یک مقبیه او را  
 در دوزخ عذاب کنند پس عذاب دوزخ مخصوص بکفار نیست گوئیم که عذاب قاتل مخصوص بقتل قاتل  
 و متحمل قتل کافر است کما تکرره المفسرون در سیئات غیر کفر که عذاب دوزخ آمده است از شائبه  
 صفات کفر عالی نخواهد بود و مثل اختلاف سید و عدم محال است باتیان آن و خوار داشتن او امر  
 و نواهی شرعی را در خبر آمده شفاعتی لاهل کباب من امتی و در جای دیگر فرموده امتی است مرحومه  
 لا عذاب لهما فی الآخرة لرح کرمیه الذین آمنوا ولم یلبسوا ایما تم یظلم اولئک لهم الا من مؤید انیمع است  
 کما مر و احوال اطفال شرکان و شاهقان جبل و شرکان زمان افترة رسل در مکتوبیکه بنام فرزندی  
 محمد سعید نوشته است تبصیر شبت یافته از اینجا معلوم فرمایند و در زیادتی و نقصان ایمان  
 علما را اختلاف است امام اعظم کوفی رنی الله تعالی عنه میفرماید الایمان لا یزید ولا ینقص و امام  
 شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که نیرید و ینقص و شک نیست که ایمان عبارت از تصدیق و یقین  
 قلبی است که زیادتی و نقصان را در اینجا گنجایش نیست و آنچه قبول زیادتی و نقصان کند داخل  
 دائره ظن است نه یقین غایه مافی الباب اتیان اعمال صالح و آن یقین میفرماید و اعمال  
 غیر صالح آن یقین را کمدر میسازد پس زیادتی و نقصان باعتبار اعمال و انجلا و آن یقین ثابت  
 شد نه در نفس آن یقین جمیع یقین را که منجلی و روشن یافتند زیاد و گفتند از آن یقینی که آن انجلا و روشنی  
 ندارد گویند بعضی غیر منجلی یقین را یقین ندانستند همان بعضی منجلی را یقین دانسته ناقص گفتند و جمیع  
 دیگر که حدت نظر داشتند دیدند که این زیادتی و نقصان راجع بصفات یقین است نه نفس یقین  
 لاجرم یقین را غیر رائد و ناقص گفتند مثل آنکه دو آئینه برابر که در انجلا می و نورانیت تفاوت دارند  
 شخصی بیند آئینه را که انجلا زیاد دارد و نمایندگی درو بیشتر است گوید که این آئینه زیاده است  
 ازین آئینه دیگر که انجلا و نمایندگی ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آئینه برابر اند زیاده

فیوشک ان یوقد و قال عزوجل ان الذین یوادون الله و سوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و انهم مولانا  
سعد الدین در شرح عقاید نسفی درین افضلیت انصاف دانسته است از انصاف و راستی تر دیدی که نمود  
است بیا حاصل است چه مقرر علما است که افضلیت باعتبار کثرت ثواب نزد خدا می جل و علا انجام داد  
است نه افضلیتی که بمعنی کثرت ظهور فضائل و مناقب بود که نزد عقلاء اعتبار ندارد و زیرا که سلف از صحابه تا بعین  
آنقدر فضائل و مناقب که از حضرت پیغمبر نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول نشده است حتی قال الامام احمد ما جاء واحد من  
الصحابة من الفضائل ما جاء لعلي مع ذلك هم ايشان محکم کرده اند با فضیلت خلفا و ثلثه پس معلوم شد که وجه  
افضلیت دیگر است و در این فضائل و مناقب اطلاع بر آن افضلیت مثلاً بدان دولت می رانید که بصریح یا  
بالتقرین معلوم نموده باشند و آن صحابه پیغمبر علیه علیهم الصلوات و التسلیات پس بنی شایع عقاید نسفی گفته است اگر  
مراد از افضلیت کثرت ثواب است پس توقع رجحان است قط است زیرا که توقع را وقت گنجایش  
باشد که آن افضلیت را قبل از صاحب شریعت صریحاً و دلالت معلوم نکرده باشند و چون معلوم کرده باشند  
چرا توقع نمایند و اگر معلوم نکرده باشند چرا حکم با فضیلت کنند و آنکه همه را برابر دانند و فضل یکی بر دیگری  
فضولی انکار و بوالفضول است عجب بوالفضولی که جماع اهل حق را فضولی دانند مگر لفظ فضل و را  
باین فضولی برده است آنچه صاحب فتوحات مکیه گفته است که سبب تیب خطب فتمدة اعمارهم دلالت بر ذات  
افضلیت ندارد چه از طرفت دیگر است و محبت افضلیت و دیگر تو سلم این مثال این شرطیات است او است  
که شایان تمسک نیست کثر معارف کشفیه و که از علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب و راست پس ثابت  
نکند آنرا مگر کسی که دشمن حق است یا مقلد صرف و آنچه در میان صحابه از مناقات مشاجرات گذشته بر محامل  
نیک صرف باید کرد و از هو او تعصب دور باید داشت قال التقطازانی مع افراط فی حب علی کرم الله تعالی  
و جود ما وقع من المحالقات و المحاریات لم یکن عن نزاع فی خلافة بل عن خطاء فی الاجتهاد و فی حاشیة  
الحیالی علیه فان معاویة و احراب بنوا عن طاعة مع اعترافهم بانه افضل ال اهل زمانه و انه الاحق بالامامة و مشیة  
بی ترک انقصا من عن قتلة عثمان رضی الله تعالی عنه و نقل فی حاشیة کمال القری عن علی کرم الله تعالی و جملة قال  
اخواننا بنوا علینا و لیسوا کفره و لافسقه لما هم من التاویل و شک نیست که خطاء اجتهادی از ملاست  
و راست و از طعن و تشنیع مرفوع مرعات حقوق محبت خیر البشر را علیه علی اکرم الصلوات التحیات  
نموده جمیع اصحاب کرام را به نیکی یاد باید کرد و بدوستی پیغمبر علیه علی اکرم الصلوات التسلیات ایشانرا دوست



ثم عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال لذیبهی وقد تواتر عن علی فی خلافه وکرسى مملکتہ بین الجم الغفیر من شیعة ان ابابکر وعمر افضل  
 الائمة ثم قال درواه عن علی کرم الله تعالی وجنت وثمانون نفسا و عدد من جماعتہ ثم قال فقیح الله امر الفصحة ما  
 اجملهم وردی البخاری عنه انه قال خیر الناس بعد النبی علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام ابو بکر ثم عمر ثم عثمان ثم رجل  
 آخر فقال نوبه محمد بن الحنفیة ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمین صحیح الذیبهی و غیره عن علی انه قال لا وانه  
 بلغنی ان رجلا یفضلونی علیها ومن وجدة فضلنی علیها فهو مفتري علیها ما علی المفتري اخرج الدارقطني عن  
 الاجد احد فضلنی علی ابی بکر ثم عمر ثم الاجلدة المفتري و امثال ذلك منه ومن غیره من الصحابة متواترة بحديث لا  
 مجال فیها لانها واحدة حتی قال عبد الرزاق من کابر الشیعة افضل شیخین تفضیل علی ایاها علی نفسه و الاما  
 فضلتها کفی بی و ذرا ان اجبه ثم خالفه کل ذلك مستفاد من الصواعق و اما تفضیل عثمان بر علی رضی الله  
 عنها پس اکثر علماء اهل سنت بر آنند که افضل بعد از شیخین عثمان است پس علی و مذہب ائمه اربعه مجتهدین  
 نیز همین است و توقفی که در فضیلت حضرت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که او  
 رجوع کرده است از توقف بسوی تفضیل عثمان و قرطبه گفته است هو الاصح انشاء الله تعالی و همچنین  
 توقفی که ازین عبارت امام اعظم رحمہ الله فهمیده اند که من علامات السنة و الجملة تفضیل شیخین محبة  
 اثنینین نزد این فقیر اختیار این عبارت را محل دیگر است که چون ظهور فتن و اختلال در امور مردم  
 در زمان خلافت حضرت عتینین بسیار شده بود و بدینا می مردم ازین راه که ورستی راه یافته امام  
 اینی را ملاحظه فرموده در حق ایشان لفظ محبت اختیار نموده است و دوستی ایشان را از علامات محبت  
 ساخته بے آنکه شایبه توقف طوط بود کیف و کتب الحنفیة شحونة بان الفضلیتہم علی ترتیب خلافتہم بالجملة افضل  
 شیخین یعنی است افضلیت حضرت عثمان دون اوست اما احوط آنست که متکثر افضلیت حضرت عثمان  
 بلکه افضلیت شیخین را نیز حکم بکفر نگنم و مبتدع و ضال دانیم چه علماء را در تکفیر و اختلاف است و قطعیت  
 این اجماع قبل از قال این منکر فرین نرید بید و ملت است که بواسطه احتیاط درین توقف  
 کرده اند ایذا نیکو حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از راه ایذا و خلفا و راشدین او میرسد در رنگ  
 ایذاست که از راه ایذا سدا من باور سیده علیه و علیہم الصلوٰۃ و التسلیات قال علیہم  
 الصلوٰۃ والسلام الله الله فی الصحابی لا یخذوہم غرضا من بعدی فمن اجمع نجیہ اسبم ومن  
 ابغضهم فبغضہم ابغضهم ومن اذا هم فقد اذانی ومن اذا ننی فقد اذی الله و من اذی الله و رسولہ



تخت بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده رفتن یا پنجه زدن نزدیک است اول او را بر زمین نهد پس اول  
دو تا نو بر زمین نهد بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن جبین را در وقت وضع زانو  
و دست ابتدا از جبین باید نمود و در وقت رفع راس پنجه یا آسمان نزدیک است دل باید برداشت  
پس بتدریج از جبین باید نمود و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید داشت و در وقت رکوع بر پایها  
خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه باید نمود چون  
نظر را از پیرا کنندگی دوخته شود بر موضع مذکور گماشته گردد نماز بحجیت میسر شود و صلوات بخشوع حاصل آید  
کما هو المنقول عن النبی علیه و علی آله الصلوة والسلام و همچنین تفریح اصابع و دست در وقت رکوع و خم  
ساختن آن اصابع در وقت سجود سنت است آنرا مراتب فرایند انگشت کشادن یا ضم ساختن  
بے تقرب نیست فوائد در ضمن آن ملاحظه نموده صاحب شریع بعمل در آورده است را هیچ فائده  
برابر عابعت صاحب شریعت نیست علیه و علی آله الصلوة والسلام اینهمه احکام در کتب فقهیه مذکورند  
بجفیف و ایضاً مقصود از ایراد اینجا ترغیب بر اعمال است بمقتضای علم فقه و تقنا الله سبحانه و یا کم  
على الاعمال الصالحة الموافقة للعلوم الشرعية بعد ان و تقنا الله سبحانه و تقنا الله سبحانه و تقنا الله سبحانه و تقنا الله سبحانه  
علیه و علیهم و علی آل کل من الصلوات افضلها و من التسلیات کملها اگر شوق بفضائل صلوات و استن  
کمالات مخصوصه آن در خود یا بند پس سه مکتوب که متصل و قریب یکدیگر اند از مطالع فرمایند  
اول مکتوب بنام فرزندی محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد نعمان و مکتوب سوم  
باسم شیخ آقاب میان شیخ تاج بعد از تحصیل و جناح اعتقادی و علی اگر توفیق ایزدی جل سلطان رهنمون  
فرماید سلوک طریقه صوفیه است نه از برای آن غرض که شے زائد از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر  
مجدید است آنرا بلکه مقصود آنست که نسبت بمعتقدات یقینیه و اطمینانی حاصل کنند هرگز بشکاکات عمل نگرند و بیایزداد  
شبهه باطل نشود چه پائے استدلال چو بن است و مستدل بے تکمین الا بذکر الله تطین القلوب و  
نسبت باعمال یسری و سهولت حاصل کنند و کسل کشی که از اماره ناشی میشود را عمل گردانند  
و ایضا مقصود از سلوک طریقه صوفیه آنست که صور اشکال غیبی را مشاهد نمایند و انوار  
و انوار را معاشه کنند این خود داخل بود و حسب است صور و انوار حسبی چه نقصان  
وار و که کسی اینها را گذارسته بر یا هفت و مجاہدات تنهای صور و انوار غیبی نماید چو این صور

باید داشت قال علیه و علی اکه الصلوة والسلام من اجتمع فیهم من الغنیم فینبض الغنیم یعنی محنتی که با صاحب من  
تعلق کرده همان محبت است که بمن تعلق نموده است و همچنین بغضی که با ایشان تعلق گیرد همان بغض است که بمن  
تعلق گرفته است اما با مجاریبان حضرت امیر هیچ آشنائی نیست بلکه جای آنست که از ایشان دور و دراز باشیم با چون  
اصحاب کرام پیغمبر اند که با محبت ایشان ماوریم و از بغض و ایذاء ایشان ممنوع ماچاره برادر دوست میداریم بدوستی  
پیغمبر علیه و علیه الصلوات و التسلیماات از بغض و ایذاء ایشان گریزان که آن بغض ایذاء و منجر آن سرور میشود لیکن محقق  
محقق گوئیم و محقق را خط حضرت امیر بر حق بودند و مخالفان ایشان بر خطا زیاده برین فصولیست تحقیق این محبت  
در مکتوبیکه بنخواجه محمد شرف نوشته است تفصیل ذکر یافته است اگر خطای مانده باشند بان مکتوب رجوع  
فرمایند بعد از تصحیح عقاید از تعلم احکام فقه چاره نبود و از دانستن فرض واجب خلل و حرام و سنت و حد  
مشتبیه و مکروه گذرنه و همچنین عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست مطالعه کتب فقه از ضروریات شمرند و  
بلخ و ریتان حال مال محمد مرعی دارنده شمه از فرائد و ارکان صلوٰه که عماد دین است ایراد نمیدارم  
فرمایند اول از اسباب وضو چاره نبود هر عضو را سه بار تمام و کمال باید شست تا بر وجه سنت و ایا بود در مسح  
استیفاء باید نمود و در مسح گوش مسح رقبه احتیاط باید فرمود و تحلیل بنحصر دست چپ جانب یران اصابع  
آمده است آنرا مراتب فرمایند تیان مستحب اندک ندانند مستحب است داشته شده حق است جل و ملا و مرضی  
او تعالی اگر تمام دنیا یک فعل مرضی و محبوب حق جل سلطان معلوم شود و عمل بمقتضای آن میسر گردد و منتهی  
حکم آن دارد که کسی بخیر و زبانی چند جواب نفیس بخرد و بجا دلائل روح را بدست آورد بعد از ظهور کمال  
و اسباب وضو قصد نماز که معراج مؤمن است باید فرمود و اهتمام باید نمود که نماز فرض بی جامعیت و انبیا  
بلکه تکلیف و بے بالامام ترک نشود و نماز در وقت مستحب باید و در قرائت مراعات قدر سنون باید کرد و در  
رکوع و سجود از طمانینت چاره نبود که فرض است یا واجب بقول مختار در قومه راست باید ایستاد و خمیه  
اتخوفا منها بمقر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانینت در کار راست نیز باید که فرض است یا واجب  
یا سنت علی اختلاف الاقوال و همچنین در جلسه که میان دو سجده است بعد از شستن درست  
اطمینان نیز در کار است چنانچه در قومه و اقل تسبیح رکوع و سجود سه بار است و اکثر شش  
بار هفت بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است  
شمر می آید که کسی در حال نفاذ در وقت استقامت اقبصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند

احصای آن متعذر است مع ذلک اگر شخصی حدیث منسوخ یا روایت شاذ را در اباحت سرود و بیاردا اعتبار نناید که  
 که فقیه در هیچ وقتی و زمانی فتوی با بابت سرود نداده است و یا کوبی را مجوز ندانسته چنانچه در ملتقا سامان  
 بهام فقیه و الدین شامی مذکور است و عمل صوفیه در محل و حرمت سند نیست همین است که ایشانرا معذور داریم  
 و ملاست کنیم و مرایشانرا بحق سبحانه تعالی مسفوف و ایم اینجا قول امام ابی حنیفه و امام ابی یوسف و امام محمد معتبر است  
 نه عمل ابو بکر شیبلی و ابی حسن نوری صوفیان خام این وقت عمل پیران خود را بهانه ساخته سرود و رقص را  
 دین و ملت خود گرفته اند و طاعت و عبادت ساخته و کتاب الدین اتخاذ و ادبیم نمود و لعبا و از روایت  
 سابق معلوم شده است کسیکه فعل حرام را مستحسن اندازد مرده اهل اسلام می برآید و مرتد میگردد پس خیال  
 باید کرد که تعظیم مجلس سماع و رقص نمودن بلکه آن را طاعت و عبادت دانستن چه شناعیت دارد و الله سبحانه  
 و تعالی المنة که پیران ما باین امر مبتلا نشده و ما متابعان را از تقلید این امر و از بایندند شنیده  
 میشود که محذور را با میل بسرود دارند و مجلس سرود و قصیده خوانی در شبها جمعه منعقد میسازند  
 و اکثر یاران درین امر موافقت مینمایند عجب هزار عجب مریدان سلاسل دیگر عمل پیران خود را بهانه  
 ساخته از کتاب این امر مینمایند و حرمت شرعی را بعمل پیران خود دفع میکنند اگر چه فی الحقیقت  
 درین امر محقق نباشند یاران درین ارتکاب چه معذرت خواهند فرمود حرمت شرعی کیطرف مخالفت  
 طریقت پیران خود کیطرف نه اهل شریعت ازین فعل راضی اند و نه اهل طریقت اگر حرمت شرعی نبود  
 بمجر و احداث امر در طریقت شنیع بودی فکیف که حرمت شرعی بآن جمع شود و یقین است که جناب مرزا حبیب  
 باین امر امانتی نخواهند بود و اما مراعات آداب شما نموده تصریح منع نمی کنند و یاران را ازین اجاع نمی نمایند  
 و این فقیر چون درآمدن خود توقف دید چند فقره فراهم آورده نوشته فرستاد این سبق در ملاست مرزا حبیب  
 بگذارند و از اول تا آخر پیش ایشان بخوانند و السلام مکتوب دو صد و شصت و هفتم  
 به مرزا احسان الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه اسرار و دقائق که حضرت ایشان بآن متمیز گشته اند  
 شمه از آن بطور مخفی توان آورد بلکه بر مرز و اشارت نیز از آن باب سخن نمیتوان کرد و آن اسرار عیش از  
 مشکوٰۃ نبوت است و ملائکه علیین نیز درین دولت شریک اند و ما بنا سب ذلک بعد الحمد و الصلوة  
 و تسبیح الدعوات میرساند که محیفة شریفه که از روستای کرم نامزد این احقر ساخت بودند  
 بمطالعان مشرف لغت جزا کم الله سبحانه خیرا از انعامات حق جل سلطان چه نویسد و چه

و آن صورت و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند جل و علا و از آیات داله بر وجود او تعالی و در میان طریق  
صوفیه اختیار کردن طریقه علیه نقشبندیه اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت نموده  
و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال هیچ ندارند فرمودند و اگر با وجود  
احوال در متابعت فتور دارند آن احوال را نمی پسندند اینجا است که سماع و رقص را تجویز نکرده اند و احوال دیگر  
بر آن مترتب شود اعتبار نموده اند بلکه ذکر و جهر را بدعت دانسته منع آن فرموده اند و ثمر آنکه بر آن مترتب  
شود اتفاقات بآن نموده روزی مجلس طعام از ملازمیت حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از  
مخلصان حضرت خواجه ما بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسم الله را بلند گفت ایشان را خوش  
آمد بحدیکه زجر بلند فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان شنیده ام که حضرت  
خواجه نقشبند علماء آنجا را جمع کرده نجافاه حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر و جهر منع فرمایند  
علماء و حضرت می گفتند که ذکر و جهر بدعت است ننگند ایشان در جواب فرمودند که گفتیم که بر این طریقت هرگاه در شیخ  
جلوس همه مایلند نمایند از سماع و رقص و وجه چه گوید احوال و مواجید که بر اسباب نامشروع مترتب شوند  
نزد فقیر از قبیل استدراج است چاهل استدراج را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و  
مکاشفه معائنه در مرایا و صورت عالم بطوری آید حکماء و یونان و جوگیه بر این میبندد در نیمنه شرک اند علامت صحت  
احوال سوا نقت علوم شرعی است باجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتمه بدانند که سماع و رقص فی الحقیقت  
داخل لمو و لعب است کبریه من الناس من یشتری لمواحدیث در شان منع سرودن ازل شده است  
چنانچه مجاهد از شاگرد این عباس است و از کلمات تابعین گوید که مراد از لمواحدیث سرودن است  
فی المدارک لمواحدیث السم و الغناء و کان ابن عباس بن سعید رضی الله تعالی عنهما یحلفان انه الغناء  
و قال مجاهد فی قوله تعالی و الذین لا یشهدون الذی لا یحضرون الغناء و حکى عن امام الهدی علی السلام  
الماتریدی من قال لمقری زماننا حسن عند قرأته یغفر بانت منه امراته واجط الله تعالی کل حسنة  
و حکى عن ابی نصر الدبوسی عن اقا حنی ظهیر الدین الخوارزمی من سمع الغناء من المنه و غیره و یری فعلا  
من المحرمات من ذلک عتقا و ابویه عتقا و یهیر مرتدا فی الحال بناء علی اننا بطل حکم الشریعت  
و من البطل حکم الشریعة فلا یکون مؤمنا عند کل مجتهد و لا یقبل الله تعالی طاعته واجط الله کل حسنة  
اعادنا الله سبحانه من ذلک آیات احادیث و روایات فقیه در حرمت غنا بسیار است بحدی که

وا و ضاع فقره اینجود و مستوجب حمد است المسؤل من الله سبحانه و تعالی انکم دعا فیتکم و ثباتکم و تقاضایکم چون  
 میبخت علم و وراثت در میان بوده چند کلمه از آن مقوله بمقتضای وقت فی شتاء آمد در اخبار آمده العلماء و رثه الانبیاء  
 علیکم السلام از انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات باقی مانده است و انواع است علم احکام و علم اسرار عالم  
 وراثت کسے است که او را از هر دو نوع علم سهم بودند آنکه او را از یک نوع نصیب بودند از نوع  
 دیگر که آن منافی وراثت است چه وراثت را از جمیع انواع ترک مورث نصیب است نه از بعضی و  
 بعضی آنکه او را از بعضی معین نصیب است داخل غرض است که نصیب او بنفس حق او تعلق گرفته است  
 همچنین فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام علماء امتی کانبیاء یعنی اسرائیل مراد از علماء وراثت اند  
 غرض که نصیب از بعضی ترک فر گرفته اند چه وراثت را بواسطه قرب و جنسیت همچو مورث میتوان گفت  
 بخلاف غیریم که ازین علاقه خالی است پس هر که وراثت نبود عالم نباشد مگر آنکه علم را  
 عقید بیک نوع سازیم و گوئیم که عالم علم احکام است مثلاً و عالم مطلق آن بود که وراثت باشد و  
 از هر دو نوع علم او را نصیب و افزو بود اکثر مردم گمان دارند که علم اسرار عبارت از علم توحید  
 وجود است و شهود و وحدت در کثرت مشاهد کثرت در وحدت و کنایه است از معارف حاطه و کسریان  
 وجود و قرب و سمیت او تعالی بر پنجبیکه مکتوف و مشهود را باب حوال است حاشا و کلام حاشا  
 و کلام که این علوم و معارف از علم اسرار بودند شایان مرتبه نبوت باشد زیرا که بنا می این  
 عارف سکر و قنوت و غلبه حال که منافی صلوات و علم انبیا علیهم الصلوات و اتحمیات چه علم از احکام  
 و چه علم اسرار چه صحو در صحو است که شمه از سکریان متمزج نگشته است بلکه این معارف مناسب مقام ولایت اند که قدم را بر  
 دیگر در پس این علوم از اسرار ولایت بودند بر اسرار نبوت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات هر چند ولایت نیز ثابت است  
 اما احکام آن مغلوبند و در جنب احکام نبوت بیفصل ۵ بلی هر جا شود هر آشکارا و پنهان را جزو همان بودن چه یاراد  
 فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم در یاس محیط دارد و  
 کمالات ولایت در جنب آن قطره است محقر اما چه توان کرد جمیع از نار سائی کمالات نبوت  
 گفته اند که الولاية افضل من النبوة و جمیع دیگر در توجیه آن گفته اند که ولایت بنی افضل است از نبوت  
 و این هر دو فریق حقیقت نبوت را نادانسته حکم بر غائب کرده اند زیرا که باین حکم است حکم ترجیح  
 سکرة بر صحو اگر حقیقت صحو است پس سکرة بر سکرة بر صحو نسبت نمی دادند ع چه نسبت غالب

شکر آن نماید علوم و معارفی که افاضه میشود بموفق خداوندی جلشانه اکثر آن در قید کتابت می آید و بسبب اهل  
 و نا اهل میرسد اما اسرار و قائلی که آن متمیز است شمه از آن ظهور نمیتواند آورد بلکه بر مرز و اشارت نیز از آن مقوله  
 سخن نمیتواند کرد و فرزند می اغری که مجموع معارف فقیر است نحوه مقامات سلوک و جذبه رمز ازین اسرار  
 دقیقه با او در میان نمی آرد و بسبب تمام در استنار آن می گوشتد با آنکه میداند که فرزند از عمر آن اسرار است  
 و از خطا و غلط محفوظ اما چه کند که وقت معانی زبان را میگیرد و لطافت اسرار بهرامی بند و یقین صدر  
 و لا ینطق لسانی نقد و قسست آن اسرار نه از آن قبیل اند که در بیان نیاید بلکه در بیان نمی آید  
 فریاد و حافظ این همه آخر هر روز نیست بهم قصه غریب و حدیث عجیب هست و این دولت که ما در استنار  
 آن میکوشیم مقبول ز مشکوٰۃ نبوت بنیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و ملائکه ملاء اعلیٰ علی نبیا و علیهم  
 الصلوات و التسلیمات شریک این دولت اند و از متابعان بنیاست علیهم الصلوات و التسلیمات هر که باین  
 دولت مشرف سازد ابو هریره گوید رضی الله عنه که من از رسول خدا کمالی الله علیه و آله اصحابه و سلم  
 دو نوع علم اخذ نمودم یکی از آن دو علم آنست که در میان شما منتشر ساخته و علم دیگر را اگر منتشر سازم حلقوم  
 مرا بر بند و آن علم دیگر علم اسرار است که فهم هر کس بآن نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله  
 ذو الفضل العظیم تا کتیا مرقوع آنکه کتابتیه که بحضرت خواجہ زادها نوشته است بنظر ظرف خواهد گذشت  
 خرد ما کما احدی که در طریقت پیدا کنند نزد فقیر کم از بدعتی نیست که در دین حادث کنند برکات طریقت  
 ما زبانی قائل است که احدی در طریقت پیدا نشده است و چون مرحدث در طریقت پیدا شد راه  
 نفوس و برکات آن طریق مسدود گشت پس محافظت طریقت از این مهم آمد و اجتناب از  
 مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس هر جا که از هر مخالفت طریقت خود بینند بزر و بسانه منع  
 این فرمایند و در ترویج تقویت آن طریقت کنند و الا کلام و الا کرام مکتوب و نیست  
 و شصت و هشتم همان خانان صدور یافت در بیان آنکه علم وراثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات  
 چیست و مراد از علما که در حدیث علما امتی کا بنیاد بنی اسراییل واقع شده اند کدام  
 اند و در بیان آنکه علم اسرار که از وراثت انبیا باقی مانده است علیهم الصلوات و التسلیمات  
 غیر آن اسرار است که اولیاد امت بآن تکلم کرده اند از علم توحید و وجودی و بیان احاطه  
 و سرایان و قرب و معیت و انشاکی ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال

در ترغیب بر امانت رسانیدن با عدای دین و تحریک توپن آله باطله این خیردان و بید و بتان و اظهار  
 عنای خود باین مرعظیم القدر و ماینا سب ذلک الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی ہر کسی را در دل خدا  
 امریست از امور و تمنای این فقیر شدت نمودنست بدشمنان خدا جل و علا و دشمنان پیغمبر و علیہ و علی آلہ  
 الصلوات و التسلیات و امانت رسانیدن است باین بید و بتان و خوار دانستن ایشان و آله باطلہ  
 ایشان را و یقین میدانند کہ هیچ علی نزد حق جل و علا ازین عمل مرعفی تر نیست بنا بر آن مکر ایشان را باین  
 عمل مرعفی ترغیب می نمایند و اینان باین عمل از اہم مقام اسلام میدانند چون بدولت آنجا تشریف برده اند  
 و برای تحقیر و امانت رسانیدن آن بقدر کثیفہ و اہل آن متعین شدہ اند اول شکری این نعمت بجا باید آورد  
 کہ جمع کثیر برای تعظیم و توقیر مقام و اہل آن میروند و لیسہ خانہ و تعالی الحمد و المنۃ کہ ما را باین بلا مبتلا ساخت  
 و بعد از شکری این نعمت عظمی در تحقیر و توپن این بید و بتان آله باطلہ ایشان سعی بلیغ باید فرمود  
 ہر قدر کہ میسر شود بنحیف یا جہر در تحریک این جامعہ باید کوشید و انواع امانت باین بت تراشیدہ  
 یا تراشیدہ باید رسانید امید است کہ بعضی از مدافعین ما کہ واقع شدہ است باین عمل تلانی آنها نمایند و  
 کفارہ سازند ضعف بدن و شدت سرما نفع است و اللہ ہیست ایشان رسیدہ ترغیب باین امر می  
 و باین تقریب یکبار ترقی بران سنگ می انداخت آنرا سرمایہ سعادت میساخت زیادہ چہ مبالغہ نماید  
 و السلام مکتوب دو لیست و ہفتاد و پنج نور محمد صد و ریافت در بیان ترجیح بعضی صحبتها  
 بر عزال الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی اخوی شیخ نور محمد و رافقہ دکانی فراموش ساختہ  
 کہ سلامی و پیامی ہم یاد نمیکند تمنای شما عزلت و انزوایودہ کہ میسر شد اما بعضی از صحبتها ہست  
 کہ بر عزلت می چربد قیاس از حال او پس قرنی نمایند کہ چون عزلت اختیار کردہ بصحبت خیر البشر علیہ  
 و علی آلہ الصلوات و التسلیات نہ رسیدہ کمالات صحبت بہرہ نیافت و از تابعین گشت و از  
 خیریت پایہ اولی بدرجہ دوم رسید بنایت اللہ سبحانہ بصحبت ہر روز بہ طرز دیگر است  
 من استوی یوماہ فہو معنون و السلام علیکم و علی سائرین اتبع الہدی و التزم متابعتہ المصطفی علیہ و  
 علی آلہ الصلوات و التسلیات مکتوب دو لیست و ہفتاد و یکم بشیخ حسن برکی صد و  
 یافہ در حل استفسار واقعہ کہ دیدہ بود الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب  
 قریبت اخوی اعز شیخ حسن احسن اللہ سبحانہ حالہ و اوصلہ الی کمالہ رسید واقعہ روشن



با عالم پاک : آنجا که صحو خواص را نیز شامل صحو عوام دانسته و سکر را بر آن ترجیح داده اند کاش شکر خواص را همان شکر عوام دانسته جز آنست باین حکم نمی نمودند چه مقرر عقل است که صحو بهتر از سکر است اگر صحو و سکر مجازی است باین حکم ثابت است و اگر حقیقی است نیز باین حکم ولایت را از نبوت افضل گفتن و سکر را بر صحو ترجیح دادن در رنگ آنست که کسی که کفر را با اسلام ترجیح دهد و جهل را از علم بهتر داند زیرا که کفر و جهل مناسب مقام ولایت است و اسلام و معرفت مناسب مرتبه نبوت منصوص شود و بدین کفرت بدین الله و الکفر واجب :  
 لدی و عند المسلمین فیج : و محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم از کفر استعاضه می نماید  
 قل کل یعمل علی شاکلته چنانچه در عالم مجاز اسلام بهتر از کفر است و حقیقت نیز اسلام را بهتر از کفر باید دانست فان لم یجز فطره الحقیقه اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبه جمع کفر و جهل ثابت است در مرتبه فرق بعد الجمع اسلام و صحو و معرفت نیز تحقق پس کفر و سکر و جهل را بمقام ولایت مناسب گفتن بجه می بود گوئیم که صحو و مانند آن در فرق مرتبه اثبات نبودن نسبت بر مرتبه جمع است که سراسر سکر و استتار است و الا صحو آن مرتبه نیز ممتاز است بسکر است اسلام آن مختلط بکفر و معرفت مشوب بجهل اگر در کتاب گنجایش می دانست احوال معارف مرتبه فرق را تفصیل ذکر کرده امتزاج سکر و مانند آنرا در آن مرتبه بیان می نمودار باب فطانت شاید نیمنی را بفرس نیز دریانند العجب کل العجب این قدر باید فهمید که انبیا علیهم الصلوات و التسلیات این همه بزرگی و کلائی که یافته اند از راه نبوت یافته اند نه از راه ولایت پیش از خادمی نیست از برای نبوت و اگر ولایت را بر نبوت مزیت میبود ملائکه ملائکه که ولایت ایشان کمال است از سایر ولایات از انبیا علیهم الصلوات و التسلیات افضل میشوند و گروهی ازین طائفه چون ولایت را افضل از نبوت دانسته ولایت ملائکه را اکمل از ولایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات دیدند ناچار ملائکه علیین را از انبیا افضل گفتند علیهم الصلوات و التسلیات و از جهل اهل سنت بهر افتادند کل ذلک لعدم الاطلاع علی حقیقه النبوة و چون در نظر مردم بواسطه بعد عهد نبوت در جنب کمالات ولایت حقیر می درآیند لاجرم سخن را درین باب مبسوط ساخت و شمه از حقیقت معامه نمود و بنا برینا غفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت امرنا  
 و انصرنا علی القوم الکافرین اخوی ارشدی شیخ داود چون متردد آن حدود بود و دند با عبث  
 این تصدیق گشتند مکتوب دو لیست و شصت و نهم بر تفسیر خان صدور یافت

امر دیگر مشهود و نبود و غیر از ادای طاعت و دعوت خلق بحق جل جلاله و کار نداشت و چون مرد دعوت  
 تمام کند و عالم فانی را در ادعای نماید بکلیت بجناب من متوجه شود و خست از غیب شهادت کشف نماید را از گوش  
 به آغوش بر دزدک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم قهر رجوع بکلیت انقص خیال نکند  
 و توجه باطن را که بحق است جل سلطان بهتر از توجه بخلق که برای دعوت و تکمیل ایشانست نداند زیرا که صاحب  
 رجوع با اختیار خود در مقام رجوع نیامده است بلکه عراد حق جل سلطان از اعلیٰ به سفلی نازل کرده است  
 و از وصل به بحر خود قرار داده پس صاحب رجوع قائم بر ادحق است جلشانه و فانی از مراد خود صاحب توجه  
 بوصل و مشهود محفوظ است و به قرب سعیت شادان به بحر که بود مراد محبوب و از وصل هزار بار  
 خوشتر و فانی فی الوصال اعیب نفس و فی سحران مولی للموالی و غفلی بالحسب کل حال به احبالی من شغل  
 بحالی و فضائل و کمالات رجوع بسیار است صاحب توجه نسبت به صاحب رجوع قطره ایست نسبت به یک  
 محیط این رجوع از فضائل نبوت است و آن توجه از آثار ولایت شتان مابینما اما فهم هر کس به این کمال نرسد  
 ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم بعضی از جامعان تنزیه تشبیه گویند که ایمان به تنزیه به  
 مؤمنان را حاصل است عارف آنست که ایمان به تشبیه بآن جمع کند و خلق را ظهور خالق بیند و کثرت را  
 کموت و وحدت داند و مانع را در صانع مطلق کند با جمله توجه تنزیه صرف نزد ایشان نقص است شهود  
 وحدت بی ملاحظه کثرت عیب این جماعه متوجهان احدیت صرف را ناقص می شمردند و ملاحظه وحدت  
 بی ملاحظه کثرت تجدید میدادند و تقید می انکارند سبحان الله و بحمده دعوت انبیا علیهم الصلوات  
 و التسلیات به تنزیه صرفست و کتب سماوی ناطق با ایمان تنزیلی است انبیا علیهم الصلوات و التسلیات  
 نفی آله باطله آفاقی و انفسی نمایند و به ابطال اینها دعوت میفرمایند و به وحدت واجب الوجود که بی چون  
 و بی چگونه است و ولایت میکنند هیچ شینده که پیغمبری دعوت با ایمان تشبیه نموده است خلق را ظهور خالق  
 گفته جمیع پیغمبران علیهم الصلوات و التسلیات در کلمه تو حید واجب الوجود تعالی و تقدس متفق اند  
 نفی را باب مادی و اوسمانه نمایند قال الله تبارک و تعالی قل یا اهل کتاب تعالوا الی کلمه سواء  
 بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشکر به شیئا و لا یخذ بعضنا بعضا ربنا من دون الله فان تولوا  
 فقلوا شهدوا بانا مسلمون این جماعه اسباب به نهایت اثبات می نمایند  
 و همه را ظهور را رب الارباب تمخیل میکنند ذکات منست را که در مطالب خود مستشهد می آرند

که روداده بود و نوشته بودند بوضوح انجا میدادند و او را با شدند و آنچه باورند در میان آن بجان  
 نوشته بودند از میان احکام شرعی که تجا و تزویر نکنند و معتقدات حقه اهل سنت و جماعتی باشند ع کار نیست  
 و غیر این همه هیچ و اگر والدین شما تجویر نکنند و آخوند را فنی باشند سیر منهد و ستانز منقش شمرد و السلام +  
 مکتوب دو لیست و مفتاد و دوم میر سید محمد بن علی کپوری صد و ریافته در بیان ایمان غیبی که  
 شودی و توحید شودی و توحید وجودی و آنچه در حصول فناور کار است توحید شودی است توحید وجود  
 هیچ در کار نیست و در بیان اصناف هر کدام و فضل دادن ایمان غیب بر ایمان شهادت در بیان آنکه اول کسی که  
 اظهار توحید وجودی نموده است نصرت بآن کرده صاحب فتوحات مکیه است عبارات شایخ ما تقدم هر چند  
 از توحید و اتحاد خبر میدهند اما محمول بر توحید شودی می اند و ما ینا سب لک بجز الله الصلوة سیادت پناه  
 اخو می اغی میر محمد بن علی معلوم فرمایند که ایمان غیبی بوجود و حسب تعالی و بسا بر صفات او سبحانه  
 نصیب انبیا است و نصیب محاب بنیا علیهم الصلوات و التسلیات و نصیب ائمه اهل بیت علیهم السلام و نصیب مرعونه  
 و نسبت ایشان نسبت اصحاب است اگر چه اینها قلیل اند بل قل و نصیب علماء و نصیب عامه متوکلان  
 و ایمان شودی نصیب عامه صوفیه است از ارباب عزت بودند یا از ارباب عشرت چه از ارباب  
 عشرت هر چند مرعونه اما بکلیت رجوع نموده اند باطن ایشان همچنان نگران فوق است ظاهر خلق اند  
 و باطن بحق جل سلطان پس همه وقت ایمان شودی نصیبشان است و انبیا علیهم الصلوات و التسلیات  
 چون بکلیت رجوع نمودند و ظاهر و باطن متوجه دعوت خلق بحق جل و علا لاجرم ایمان غیبی نصیبشان است  
 و این فقیر در بعضی رسائل خود تحقیق نموده است که با وجود رجوع نگرانی فوق علامت نقص است و عدم  
 وصول است بانجام کار و رجوع بکلیت علامت وصول است به نهایت نهایت صوفیه کمال و در جمع بین التوحید  
 دانسته اند و جامع تشبیه و تنزیه را از کمال شمرده و مقرر کرده اند که ایمان غیبی نصیب ارباب و انبیا علیهم  
 الصلوات و السلام چون از مقام دعوت فانی میگردد و متوجه عالم بقا میشود و مصلحت رجوع تمام میشود بشوق  
 تمام نداء و الرفیق الا علی برآورده بکلیت متوجه حق جلشانه میگردد و در مراتب قرب تجلی نمایند  
 اینها لا ربا بانیعیم نعمها و العاشق المسکین یا متبرع و نزدیک کمال آنست که در وقت و محض کثرت  
 بکلیت از نظر مرتفع شود حتی که اسما و صفات نیز غوطه نباشد و جز احدیث مجرده هیچ مشهود نبود +  
 ثم عمل مع ما عمل معه در وقت رجوع نظر تمام بکثرت افتد و غیر از خلق در رنگ عامه مومنان

و غلط عوام مانع اظهار آنها گشتن این جماعه کسیکه به دو وجود قائل است و از عبادت ماسوا و تعالی متنزه میدانند  
 و را مشرک می نامند آنکه بیک وجود قائل است و را موحید میگویند اگر چه عبادت هزار مرتبه نماید تبخیل آنکه اینها  
 بطور حق اند بمانند و عبادت ایشان عبادت حق است تعالی شأنه انصاف باید نمود که ازین مصنف  
 مشرک کدام است و موحید کدام انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بوحده و دعوت نکرده اند و دو وجود  
 گوینده را مشرک بگفته و دعوت ایشان بوحده و عبودیت است جلشان عبادت ماسوی را مشرک گفته اند اگر  
 صوفیه وجودیه ماسوا را بعنوان غیریت ندانند دفع شرک نمیکند ماسوی ماسوی است و اندیاند بعضی  
 از متاخران ایشان عالم را عین حق جل سلطان میگویند و از عیزیت محاشی می نمایند و طمع تشبیح بقا کمال  
 عینیت میکنند و شیخ محی الدین و تابعان او را ازین راه بکار پیش می آیند و بدیدار میکنند مع ذلک  
 این جماعه عالم را غیر حق جل سلطان نمی گویند بلکه نه عین حق و نه غیر حق جل و علایم اند این سخن از صواب دور است  
 الا نشان متغایران قضیه مقرر است منکر عینیت مصادم بدرجه عقل است غایه مافی الباب متکلمین در صفات  
 واجبی جل سلطان لا هو و لا غیر هو گفته و از غیر مطلق مراد داشته جواز انفکاک متغایرین مراعات نموده اند  
 چه صفات واجبی جل سلطان از حضرت ذات تعالی و تقدس منفک نیستند و جواز انفکاک در میان ذات و  
 صفات قدیمه اد تعالی و تقدس متصور نیست پس لا هو و لا غیر هو در قدیمه صادق است بخلاف عالم کالین  
 نسبت در و مفقود است کان الله و لم یکن معه شیء پس نفی غیریت از عالم نمودن هم بلغت و هم اصطلاح از صدق  
 دور است ازین جماعه از نارسائی خود عالم را در رنگ صفات قدیمه انکاشته اند و حکم مخصوص آنرا اینجا  
 اطلاق نموده و این جماعه چون به نفی عینیت عالم قائل گشته اند لازم است بر ایشان که به غیریت عالم  
 قائل شوند و از مره ارباب توحید وجودی بر آیند و بر جودات متعدده عالم گردند و در توحید وجود  
 از عین گفتن چاره نیست چنانچه شیخ محی الدین و تابعان او گفته اند و عین گفتن با این معنی است که عالم با صانع  
 متحد است حاشا و کلا بلکه آن معنی است که عالم معدوم است و وجود واجب است تعالی و تقدس چنانچه  
 این فقیه در بعضی رسائل خود تحقیق این معنی نموده است سوال صوفیه جوید گوینده دو وجود را که مشرک  
 گویند باعتبار آنست که او دو بینی است مشرک طریقت است جواب نفی که مشرک طریقت است توحید و  
 حاصل میشود و توحید وجودی در آن مطلق هیچ در کار نیست باید که مشهور سالک طموخا و غیر از یکدات مقدس  
 امری دیگر بنود تا فنا متحقق شود و شرک طریقت سنده گردد و در روز که آفتاب انتهای می بیند و ستاره

و کتاب به اول و آخر و الظاهر و الباطن و ماریت و ازمیت و لکن التدریج ان الذین یبایعونکم  
 یبایعون اللہ و اللہ فوق ایدیم و استعالم انت الاول فلیس قبلاک شیء و انت آخر فلیس بعدک شیء  
 و انت الظاهر فلیس فوقک شیء و انت الباطن فلیس دونک شیء هیچ استثناء نیست زیرا که این عبارت چهار بار  
 نفی کمال وجود از ماسواست و ابلغ وجه نفی اصل وجود چیست آنکه فرموده لا صلاوة الا بقاء لکتاب فرموده  
 الا ایمان لمن لا امانه له و امثال آن در کتاب سنت بسیار است این توجیه نه تاویل نه توضیح است  
 چنان که گمان برده اند بلکه محل نصوص است بر کمال بلاغت و در عرف چون اتمام با هر رسالت متباینند  
 میفرمایند که دست او دست منست مقصود اینجا حقیقت نیست مجاز است که ابلغ از حقیقت است چون  
 فعل از انداز و قدرت فاعل که عبد و مخلوک صاحب قدرت کامله است زیاده بتوقع آید التفات تو به آن  
 مالک قادر در آن فعل مرعی باشد مالک را مزد که بگوید این فعل را من کردم نه تو سخن پای هیچ دلالت نیست  
 بر اتحاد فعل و نه بر اتحاد ذات عاشا و کذا که فعل عبد مخلوک عین فعل مالک مقتدر بود و ذات او عین ذات او  
 این جماعه مذاق انبیا علیهم الصلوات و التسلیات مگر نفهمیده اند که مدار و دعوت ایشان بر تثنیت است  
 و وجود غیر و غیریت عبارات ایشان را بر توحید و اتحاد فرد آوردن از تکلفات پادیده است اگر فی تحقیق  
 موجود یک بود و ماسوا و انظورات و بوند و عبادت ماسوی عبادت و باشد چنانچه این جماعه گمان برده  
 اند چرا انبیا علیهم الصلوات و التسلیات مبالغه و تاکید منع آن نمایند و عقوبتهای ابدی بر عبادت ماسوی  
 مترتب سازند و عائد آنرا دشمنان خدا گویند چون بر دشمنان غلط ایشانرا اطلاع نبخشند و دید غیرت را  
 که از جهل در ایشان ناشی شده است زائل نگردانند و عبادت ایشانرا عین عبادت حق جل و علا نه دانند  
 بعضی از این جماعه گویند که پیغمبران علیهم الصلوات و التسلیات بواسطه ظهور فهم عوام اسرار توحید وجود  
 را پوشیده بنای دعوت را بر غیر و غیریت کرده اند و وحدت را پوشیده به کثرت دلالت داده اند این سخن  
 در رنگ تفسیر شیعیه ناسموع است پیغمبران علیهم الصلوات و التسلیات حق اند به تبلیغ انچه نفس الامر است  
 هرگاه نفس الامر موجود یک بود غیر او را موجود نباشد چرا پوشیده داشته اظهار خلاف نفس نمایند علی الخصوص  
 احکامی که بذات و صفات افعال واجب الوجود تعالی و تقدس تعلق داشته باظهار و اعلان احق اند  
 که در نظر آن اگر چه در فهم آن قاصر بودند بیکی که تشابهات قلبی و آنچه در احادیث آمده است  
 از تشابهات چه جائز است که خواص نیز در فهم آن عاجز اند مع ذلک در اظهار آن ممنوع نشدند

توحید شهودی را عین وجودی خیال کرده معرفت و وحدت وجود را از شرائط راه دانستند و وجود گوینده را ضال و مفصل الکاغذی حتی که بسیاری از ایشان معرفت حق جل سلطانہ مخمور در معارف توحید وجود خیال کرده اند و شهود وحدت را در مرامی کثرت از انجام کار تصور نموده اند لکن بعضی از ایشان تصریح کرده که حضرت پیغمبر با علیہ و علی جمیع اخوان من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها بعد از حصول کمالات نبوت در مقام شهود وحدت در کثرت بوده است کریمه انا اعطیناک الکثر را اشارت بآن مقام مینمایند و ترجمه کریمه را باین عبارت میکنند بدرستی که ما اویم ترا شهود وحدت در کثرت مانا که از توسط داد کوثر در میان حروف کثرت این اشارت را نصیب ده اند عا شاکلا که این قسم معارف شایان مقام نبوت باشند چه اینها علیم الصلوات و التقیات بخدا سے بیچون جل سلطانہ دعوت مینمایند و هر چه در مرامی چون گنجایش دارد از بیچونی بی نصیب است و بدایع چون و چندی قسم حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان از انصاف و با دیگر امین را علیم الصلوات و التسلیات به ترازوی کمالات خود میسنجد و کمالات ایشان را ماثل کمالات خود میداند کبریت کلمه تخرج من افواهم **هـ** چنان کریم که در سنگه ناست زمین و آسمان او جهان است بکینه است او را ازین قسم معرفت که اوائل حاصل شده بودند است استغفار است و آن شهود را در رنگ حلول نصاری از آنجانب قدس نفی مینمایند حضرت خواجه نقشبند قدس سره میفرماید هر چه دیده و شنیده شد و دانسته شد آن همه خیر است بحقیقت کلمه لافنی آن باید کرد پس شهود وحدت و کثرت نیز شایان نفی گشت و هر چه شایان نفی است از آنجانب قدس منتفی است این کلام حضرت خواجه مرا ازین شهود بر آورده است و از گرفتاریهای مشابده و معاینه نجات بخشیده و رخت از علم بجل کشیده و از معرفت بحیرت برده جزاه انت سبحانه یعنی غیر الحجز از من به این یک سخن مرید حضرت خواجه ام و طلقه بگوش ایشان و الحق از اولیاء کم کسے بمثل این عبارت تکلم نموده است و جمیع مشاهدات و معائنات را برین نبیج نفی ساخته درین مقام حقیقت این سخن ایشان که فرموده اند معرفت خدا بر بهار الدین حرام اگر ابتداء او انتها بایزید باشد باید جست چه بایزید بان بزرگے از شهود و مشابده نگذشته است و از تنگناے سجانی قدم بیرون نزنده بکلمات حضرت خواجه ماکه بیک کلمه لافنی جمیع مشاهدات او فرموده اند و همه را غیر حق ساخته جل سلطانہ تنزیه او تر و خواهم تشبیه است و همچون و چون کمال از نقص ناچار انتها داد که از تشبیه نگذشته است ابتداء او باشد چه بدایت از تشبیه است و نهایت به تنزیه مگر بایزید را در آخر حال برین نقص اطلاع بخشیدند

نمی بیند دفع و دفعی حاصل است هر چند هزاران بار در روز موجود بوند مقصود آنست که یک کتاب  
 بشنو بوند ستار با معدوم باشند یا موجود بلکه گوئیم کمال فنادران هویتست که اشبار موجود باشند ساکن کمال فنای  
 که مطلق حقیقی در هیچ چیز التفات نمایند بلکه هیچ چیز مشاهده نکنند هیچ چیز در دیده بصیرت و نه در آید و اگر اشیاء  
 موجود نباشند فنا از که تحقق شود و فانی از که بود و کرا فراموش سازد اول کسی که قریح توحید وجود ذکر به است  
 شیخ محی الدین بن العربی است عبارت شایع مافیه هر چند که از توحید و اتحاد خبر میدهد اما قابل حمل اندر توحید شهود  
 چه هر گاه غیر حق را جلشانه نه بینند بعضی گویند لیس فی حقیقه سوی الله و بعضی ندای سجای از نند و بعضی لیس  
 الدار غیر بار را ندود دهند انیمه گما است که از شاخ یک بیتی میسنگد هیچ کدام را دلالت بر وحدت وجود نیست  
 آنکه سله وحدت وجود را محبوب و مفصل ساخته است و در رنگ مرف و تخت وین نمودن محی الدین است و بعضی  
 از معارف غامض این بحث را مخصوص بخود گردانیده حتی گفته فاقم البیوة بعضی از علوم و معارف را از خاتم  
 الولايت اخذ میکنند و فاقم الولايت محمدی خود را میدانند و ثمر لرح در توحید آن گفته اند که بادشاه اگر از خزینه خود  
 چیزی بگیرد چنانکه در باب الجمله تحصیل فتا و بقا و حصول کمالات دلالت کبری توحید جوهری در کار نیست  
 توحید شهودی باید تا فاعل تحقق شود و تیان ماسو حاصل گردد و تواند بود که سالک از هدایت تا نهایت سیر کند و از  
 علوم معارف توحید وجود هیچ بروی ظاهر نشود بلکه نزدیکی که نگارین علوم نماید نزد فقیر را همیکه بی ظهور  
 این معارف بساوک میسر شود اقرب است از آن راهی که متضمنین ظهور بود و ایضا سالکان این راه اکثر  
 خان مطلوب میسرند و رنده های آن راه اکثر شان را میمانند و از دریا بقطره سیر میگردند و تبوهم اتحاد ظل  
 مرقار میمانند و از وصل محروم میشوند و این معنی را تجربه با معلوم ساخته است و الله سبحانه الملکم للصواب  
 و نیز فقیر هر چند براه ثانی میرشته است و از ظورات علوم و معارف توحیدی حظ وافر یافته اما چون  
 عنایت خداوندی جل سلطان شامل حال و بود و میخوبی داشته بود می مفاد راه را با فضل عنایت  
 طی نموده است و از کمال کرم و از انزال گذرانیده به اصل ساینده چون ماهی پشته شدن قنادید که راه با اقرب  
 به وصول است و اصل حصول بحقیق الذی هدانا لهذا کنا لنهدی لولا ان هدانا الله لقلنا و کسل بنا بالحق تبتیه تحقیق  
 سابق معلوم شد که اگر چه موجودات متعدد باشند و ماسو حق جل علما موجود بود و است که فتا و بقا تحقق شود و ولایت  
 صغری و کبری حاصل آید چنان ماسو فنا است اعدام ماسو و دید ماسو باید که مغفود شود نه آنکه ماسو  
 معدوم و ناچیز بود این سخن با وجود ظهور سبب اکثر خوانس پوشیده مانده است از عوام چه گوید



ظاهر شود تنزیه نه ز نهار تیر بهات صوفیه مفتون نگردی و غیر حق را جل سلطانه حق ندانی این جماعه بواسطه غلبه  
حال اگر معذور اند و در رنگ مجتهد محطی از مواخذ مرفوع اما با مقلدان ایشان تاچه معامله کند کاش در رنگ  
مقلدان مجتهد محطی باشند و اگر چنین نکنند کار مشکل است قیاس و جهاد اصلی است از اصول شرعیه که با تقلید آن  
ماوریم بخلاف کشف و الهام که را با تقلید بآن امر نظر موده اند الهام بر غیر حجت نیست و اجتهاد بر مقلد حجت است  
پس تقلید علماء مجتهدین باید کرد و اصول دین را موافق آرای ایشان باید جست و صوفیه آنچه بگویند و بکنند چنان  
آراء علماء مجتهدین آنرا تقلید نباید کرد و بحسن ظن از طعن ایشان لب باید بست و از شطیحات ایشان باید شمرد  
و از ظاہر معروف باید ساخت عجب است که بسیاری از صوفیان عوام را با بیان امور کشفیه و الهامیه خود بچو  
وحدت وجود و شکی دالات میکنند و ترغیب بتقلید آنها مینمایند و بر عدم آن ایمان تهدیدات می کنند  
کاش دالات بر عدم انکار این امور مینمودند و بر منکران تهدیدات میفرمودند چه ایمان دیگر است  
و عدم انکار دیگر ایمان این امور لازم است اما از انکار اینها محافطت باید نمود تا مبادا انکار این امور  
به انکار ارباب این امور کشد و به اولیاء حق جل و علا بغض و عداوتی پیدا کند بر وفق آرای علماء اهل  
حق کار باید کرد و از کشفیه صوفیه بحسن ظن سکوت باید ورزید و به لا و نعم جرأت نباید کرد و بنا بر الحق المتعین  
بین الافراط و التفریط و اندر سجانه الملم للصواب عجائب کار و بار است جمیع از مدعیان این را  
باین شمه و مشابه قناعت ندارند بلکه این شمه و را تنزل الکاظمه درین اثنا برویه بصری قائلند میگویند  
که ذات بچون واجب الوجود را جل سلطانه می بینیم و میگویند که آن دولت که حضرت پیغمبر را علیه الصلو  
و السلام یکبار در شب معراج میسر شده بود از هر روز میسر است و نوریکه مرغی ایشانرا میشود آن را  
باسفار صبح تشبیه مینماید و نور را مرتبه یک مینی می انگارند و نهایت مراتب عروج را تا ظهور آن و تصور  
مینمایند تعالی سجان عالم بقول الظالمون علوا کبیرا و ایضاً اثبات کلام و مکالمه با حضرت جاشانه مینمایند  
و میگویند که خدای تعالی چنین فرموده است و چنان گاه به در حق دشمنان خود اذان حضرت غر شام  
و غیر با نقل میکنند و گاه به دوستان خود را بشارت میدهند بعضی از ایشان گویند که بقیه ثلث شب یا ربع  
شب تا نماز صبح با حق سجان و تعالی مکالمه داشتم و از هر باب سخنان پرسیدم جواب یافتم لقا است که و انی  
الفسم و عمو اعتوا کبیرا و سخنان ابن جماعه مفهوم میشود که آن نور مرغی را حین حق می دانند جل  
سلطانه و آن نور را ذات او تعالی تصور میکنند آنکه آنرا ظهوری از ظهورات او تعالی انگارند

که نزدیک با حق تعالی میگفت اذکرکم الاعوج غفلة و اخذتکم الاعن فترة حضور سابق را غفلت دانست که حضور را ندید و تعالی  
 بلکه حضور غلی بود از غلال ظهور بود از ظهورات پس ناچار از و غافل باشد چنانکه سلطان و تعالی و راه و راست غلال  
 و ظهورات همه از مبادی و مقدمات اند و از معارج و معدیات و آنچه حضرت خواجه فرموده اند و نهایت را  
 در بدایت درج میگویم مطابق واقع است زیرا که از ابتدا ای توجیه ایشان بر احدیت صریح است و از هم صفت  
 جز ذات نمیخواهند تعالی بتدیان رشید این طائفه علیه را این دولت بطریق انعکاس از شیخ مقتدا  
 که این کمال مشرف شده است حاصل میشود و ندانند پس ناچار نهایت کمال در بدایت این بزرگواران مندرج  
 باشد غایتی الباب این توجیه احدیت در ایشان اگر غلبه پیدا کند و ظاهر بر این بزرگ باطن منصف سازد  
 سالک از مشاهدات سفلی که در مریایه ممکنات ظاهر شود و از ادب است و از معارف تشبیه غلامی اگر این توجیه  
 غلبه پیدا کند و بر باطن مقصور گشت بسیار است که ظاهر شود و وحدت در کثرت ملتذذ بود و بتوحید و اتحاد و محفوظ  
 باشد اما این شهود در حق ایشان مقصور به ظاهر است بی باطن سرایت نکند باطن شان متوجه احدیت  
 صفت و ظاهر شان مشاهد وحدت از کثرت باشد که توجیه باطن بواسطه غلبه نسبت ظاهر معلوم نشود و غیر  
 از شهود ظاهر امر دیگر مفهوم بود و چنانچه در اوایل حال کاتب این سطور بوده است که بواسطه غلبه نسبت ظاهر  
 از توجیه باطن که با حدیث صرف بود آگاهی نداشت و بکلیت خود در توجیه شهود وحدت در کثرت می یافت  
 بعد از مدتی حضرت حق بجهان بر توجیه باطن اطلاع بخشید و باطن برابر ظاهر نصرت داد و معالیه را تا اینجا رسانید  
 آنکه متذکر سحانه علی ذلک ازین قبیل است معارف توحیدی و مشاهدات سفلی که از بعضی خلفاء این  
 خاندان بزرگ سر بر زده است نه آنکه ایشان بظاهر و باطن متوجه این شهود دهند و گرفتار این معرفت  
 سبکات دیگران که بظاهر و باطن گرفتار این شهود دهند و این شهود در جامع تنزیه و تشبیه دانسته از کمال  
 می دانند این جامع هر چند باطن ایشان نیز ایالتی به تنزیه صرف دارد اما گرفتار در دیگر است  
 و ایمان دیگر و حال دیگر است و علم دیگر جامع که ایمان به تنزیه صرف ندارند و بسبب مشاهدات سفلی  
 امر دیگر را معتقد نیستند از ملاحظه اند که از بحث خارج اند نزد فقیه شهود حق جل و علا  
 در مریایه ممکنات که جامع از صوفیه آنرا کمال می شمرد و جمیع بین التشبیه و التنزیه می انگارند  
 آن شهود و شهود حق نیست جل و علا شهود دران جز تمخیل و تخیل ایشان نه آنچه در ممکن  
 می بیند واجب نیست تعالی و تقدس و آنچه در حادث می یابند قدیم نه و بهر چه در تشبیه

منکر آن کافر بود و فاهم فاهم هذا تحقیق نیفک فی کثیر من الموضع و الله سبحانه الموفق باید دانست وجودی که در ممکنات اثبات میکنیم وجودیست ضعیف در رنگ سائر صفات ممکنات را در حسب علم واجب تعالی چه مقدار است و قدرت مادی را در حسب قدرت قدیمه چه اعتبار چنانچه وجود ممکن در حسب وجود واجب تعالی لاشی محض است چه جا آن دارد که با نظر بسط تفاوت مراتب این دو وجود در شکل فند که آیا اطلاق وجود برین دو فرد بطریق حقیقت است یا اطلاق او بر یک فرد بطریق حقیقت است و بر فرد دیگر بطریق مجاز نمی بینی که جم غفیر از صوفیه بشق ثانی یقین نموده اند اطلاق وجود بر وجود ممکن بر سبیل تجوز دانسته اند موجود ممکنات را اثبات نکنند مگر عوام یا خاص خواص مراد از اخص انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و از امتان ایشان کیسکه بولایات اصلیه ایشان مشرف شده است و دائره ظلال را تمام طے کرده عوام ظاهرین اند وجود واجب تعالی و وجود ممکن را از اقسام مطلق وجود میداند و هر دو را موجود تصور نمایند و اخص خواص حدید البصر اند هر دو وجود را از افراد مطلق وجودی بایند و تفاوت مراتب افراد وجود را راجع بصفات و اعتبارات وجود نمایند نه راجع بحقیقت و ذات وجود تا کی حقیقت شود و دیگر مجاز و جماعه متوسطان که از رتبه عوام قدم فوق مانده است و از کمالات اخص خواص کوتاه دست اند شکل است که قائل بوجود ممکنات گردند و اطلاق وجود بر وجود ممکن بطریق حقیقت نمایند از اینجا است که گفته اند که ممکن را موجود به این علاقہ میگویند که دورا نسبت است بوجود کمالات یا شمس آنکه وجودی بوی فاکم است تا بطریق حقیقت موجود شود و بعضی ازین جماعه از وجود ممکن ساکت اند یعنی و اثبات آن تصریح نمی نمایند و بعضی دیگر نفی وجود از ممکن نمایند و موجود جز واجب تعالی را نمیدانند و طائفه از ایشان وجود ممکن را غیر وجود نمیدانند چنانچه عین نمایند و گویند که این جماعه از ایشان تصریح کرده اند باینکه وجودی که واجب تعالی بآن وجود موجود است ممکن نیز جهان وجود موجود است این عبارت نیز نفی وجود از ممکن نمایند با جمله و اثبات وجود ممکن حدت نظر بایجاد عین شعشعه نور وجود واجب تعالی تواند آن را دید تیز بینان در روز با وجود شعشعه آفتاب ستاره ها را می بینند و آنکه تیز بین نیست نمیتواند دید پس وجود ممکنات در رنگ وجود ستاره ها است در روز هر که حدید البصر است تواند دید هر که ضعیف البصر است ازین دید بے نصیب است اگر پرسند عوام با وجود ضعف بصر در کوری بصیرت چگونه وجود ممکنات را میتواند وید و حال آنکه شعشعه انوار وجود واجب تعالی مانع رؤیت اوست گوئیم از ارباب علم اند که ارباب دید سخن ما در ارباب دید است نه در

و ظلی از ظلال او دارند و شک نیست که آن نور را ذات حق گفتن جل سلطانۀ انفراد محض است و امکان وصف  
 و زند و خالص نهایت تحمل خداوندی است جلشانه که مثال این مفریان را بعد از با س گوناگون است جمال  
 نمی فراید و استیصال آنانی نماید سبحانک علی طلمک بعد علمک سبحانک علی عفوک بعد قدر تک  
 قوم حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بجز طلب روتیه بپاک گشتند و حضرت موسی  
 علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بعد از طلب روتیه زخم لن قرانی خورد و بهیوش  
 افتاد و از آن طلب تاب گشت و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که محبوب العالمین  
 است و بهترین موجودات اولین و آخرین با وجود آنکه بدولت معراج بدنی مشرف شد و از  
 عرش و کرسی در گذشت و از مکان و زمان بالا رفت علماء را در روتیه او علیه و علی آله الصلوة و  
 السلام با وجود اشارت های قرآنی اختلاف است اکثر علماء بعد روتیه او علیه و علی آله الصلوة و السلام  
 قائل گشته اند قال الامام الغزالی و الاصح انه علیه و علی آله الصلوة والسلام ما رمی رب سبحانه لیلته لمحراج  
 این بے سرانجامان بزعم باطل خود هر روز خدا را می بینند جلشانه حال آنکه علماء در یک دیدن محمد رسول  
 الله صلی الله علیه و علی آله وسلم قبل و قال دارند فهم الله سبحانه ما جعلهم و ایضا از سخنان این جماعه معلوم  
 آمد که آن کلام را کسی شنود نسبت آنرا بحضرت حق سبحانه بجهو نسبت کلام بمشکلم میدانند و این عین اسناد  
 است حاشا و کلا که از حضرت حق سبحانه کلامی صادر شود بطریق تکلم که در و مرتب باشد و تقدیم و تاخیر  
 بوده که آن علامات حدوث است سخنان مشایخ کیا را ایشان را در غلط انداخته است چه مشایخ نیز اثبات  
 کلام و مکالمه با حضرت جل سلطانۀ نموده لیکن باید دانست که مشایخ نسبت آن کلام را بحضرت حق سبحانه  
 بجهو نسبت کلام بمشکلم نمیتوانند بلکه بجهو نسبت مخلوق بخالق یقین میکنند و در اینجا هیچ مخطور نیست حضرت موسی  
 علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که از شجره مبارکه کلام حق شنید جلشانه نسبت این کلام بحق  
 جل سلطانۀ بجهو نسبت مخلوق بود بخالق نه بجهو نسبت کلام بمشکلم و همچنین کلامیکه از حضرت جبرئیل  
 علی نبینا و علیه الصلوة والسلام شنید نسبت آن کلام بحضرت حق سبحانه و تقاضای انجمن  
 نسبت مخلوق بود بخالق عسایه مافی الباب آن کلام نیز کلام حق است جل سلطانۀ و تکرار  
 آن کافر و زندیق گویا کلام حق مشترک است در میان کلام نفس و کلام لفظی که بتوسط امر  
 حق سبحانه و تعالی ایجاد آن فرماید پس کلام لفظی نیز بحقیقت کلام حق باشد جل و علا پس ناچار

علیه و علی آلہ و اصحابین الصلوٰت افضلها من التسلیات کلمات بر اصل سخن رویم و گوئیم که ایمان انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیات و ایمان اصحاب ایشان و ایمان اولیا که تخت باصحاب اند بعد از شهود و بواسطه رجوع بدعوت به غیبت قرار یافته اند در رنگ آنکه شخصی آفتاب را در روز نه بیند و ایمان شهودی بوجود آفتاب پیدا کند و چون شب شود ایمان شهودی او بدل به ایمان غیبت گردد و ایمان علماء هر چند بغیب است تا غیب ایشان بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰت و التحیات حکم حدس پیدا کرده است و از نظر نه برآمده است مراد اینجا علماء آخرت است نه علماء دنیا زیرا که علماء دنیا داخل غایب نمونند و ایمان بغیب که بعامة مؤمنان منسوب است بهترین اقسام ایمان است که بتقلید انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیات مربوط است بقال ائمه و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم منوط سوا ل علماء فرموده اند ایمان استدلالی بهتر است از ایمان تقلیدی حتی که بسیاری از علماء استدلالی با شرط ایمان نموده اند و ایمان تقلیدی را معتبر نداشته و نوایمان تقلیدی را بهتر گفته جواب ایمانی که بر تقلید انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیات حاصل شود ایمان استدلالی است زیرا که صاحب تقلید دلیل میداند که انبیا علیهم الصلوٰت و التحیات در تبلیغ رسالت صادق اند چه شخصیکه حضرت حق سبحانه و تعالی بمعجزات تصدیق او نموده است البته صادق است پس انبیا که همه نمونید معجزات اند همه صادق باشند علیهم الصلوٰت و التسلیات تقلید غیر معتبر آن است که در ایمان تقلید آن وجود نماید و صدق انبیا علیهم الصلوٰت و التحیات و حقیقت تبلیغ ایشان هیچ منظور او نبود این ایمان نزد بسیاری از علماء معتبر نیست باقی ماندند لالی که بمقدرات ارباب نظر حاصل کند و به ترتیب مغری و کبری ایمان نتیجه پیدا سازند آن است لال امریست که بمکان نزدیکیست و از وقوع دور و در مقام استدلالی باثبات واجب تعالی مثل مولانا جلال الدین دوانی از ارباب نظر معلوم نیست که کسے گذشته باشد زیرا که او هم محقق است و هم متأخر در اثبات این مطلب عالی سعی یار نموده مع ذلک هیچ مقدمه از مقدمات استدلالیات او نباشد که محشیان رسائل او در مقدمه بمنع یا منقوص پیش نیامده باشند و در خطهای موجه نگرده باشند و امی به صاحب استدلال که ایمان را بحدود استدلال حاصل نماید و تقلید انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیات او نه نماید بنا بر آنما با انزوات و اتباع الرسول الحکیم الشاهدین مکتوب و ویست و مفتاد و سوم بمبرز احسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه سالک را باید که لمزم طریق شیخ خود باشد و بطریق شاخ دیگر انتفات نکند و اگر وقائع برخلاف آن رود بند اعتبار نکند که شیطان دشمنی است قومی از کمر و کسد او غافل نباشد

ارباب علم چه ارباب علم انجست خاج اند پس گویا ظهور الزوار واجبت علی در حق ایشان مفقود است پس بالغ رویت وجود ممکنات  
 نباشد یا آن گوئیم که ظهور الزوار مانع شود وجود ممکنات است نه مانع علم وجود ممکنات چه علم اشیا باست که بسامع و تقلید نیز  
 حاصل شود و بنظر استدلال هم صورت بند و چنانچه علم بوجود دستار مادر و وضعیست بعرضه نیز حاصل است با وجود ظهور الزوار  
 از آفتاب عوام را علم بوجود ممکنات است نه ظهور و وجود آنها چه ظهور و اوصاف بصیرت است و بصیرت ایشان کوراست  
 مشهور و ملک بود یا ملکوت جبروت باشد یا لا بهوت اسے عزیز عوام چنانچه درین بحث مشارک خاص خواص اند در جایگاه  
 دیگر نیز در میان ایشان شریکته حاصل است ازینجا است که انبیا علیهم الصلوات و التسلیات در بسیاری از احکام  
 در رنگ عوام زندگانی بنمایند در معاشرت با خلق یا اهل و عیال خیر البشر یا اهل و عیال مثل ایشان معامله میفرمایند  
 اخبار حسن معاشرت خود علیه و علیهم الصلوات و التسلیات مشهور اند منقولست که روزی سید البشر علیه علی آله  
 الصلوات و السلام تقبیل امین میفرمودند و به انبساط تمام با ایشان معاشرت می نمودند شخصی از حاضران  
 گفت یا رسول الله من یا زده پس دردم و هرگز هیچ یک را بوسه نکرده ام حضرت پیغمبر فرمودند علیه و علی آله  
 الصلوات و السلام که این رحمت است که بر بنده های رحیم خود عطا می فرماید و چون خاص خواص و بعضی اوصاف  
 بعوام مشارک اند اگر چه شرکت باعتبار صورت باشد و ناچار عوام از نارسانی خود از کمالات ایشان  
 قلیل النصیب اند و ایشان را در رنگ خود با خیال میکنند و آنکه در اوصاف و شمایل از ایشان جدا بود  
 او را میگرد و بزرگ میداند ازینجا است که اوصاف و اخلاق اولیای را که از اوصاف اخلاق ایشان  
 جداست بهتر میداند از ان اوصاف و اخلاق که مشابه اخلاق ایشان است اگر چه آن اخلاق در انبیا و  
 موجود بود و ند علیهم الصلوات و التسلیات بشنو نقل کرده اند از مخدوم شیخ فرید بخشکر که چون یکی از فرزندان  
 ایشان می مرد و خبر موت او با ایشان میرسید هیچ تغیرے در ایشان راه نمی یافت و میگفتند که سگ بچه  
 مرده است بیرون تابید و چون فرزند سید البشر ابراهیم نام علیه الصلوات و السلام فوت کرد حضرت پیغمبر علیه و  
 علی آله الصلوات و السلام بروی گریه کردند و محزون گشتند و فرمودند انا بفراقک یا ابراهیم  
 لمحزونون بتاکید بالغربان حزن خود فرمودند بخشکر بهتر است یا سید البشر نزد عوام کالانعام حامله اول  
 بهتر است و آنرا بی تعلقی میداند و ثانی را عین تعلقی و گرفتاری می انگارند اعاذنا الله من هذا  
 السوء و چون این وارد از آذایش و ابتلاست عوام را شبهه ساختن و در شبهات انداختن عین حکمت  
 و مصلحت است اللهم اربنا الحق و قوا و زنا انا باطل و اربنا باطل و زنا انا حقیق و زنا انا حقیق و زنا انا حقیق

و همنامه و قدیرش و رؤسائے اہل کفر آنجا حاضر بودند و بسیار سے از اصحاب کرام نیز در آن مجلس بودند و علیہ السلام  
 علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام بر ایشان سورہ و النجم می خواندند چون ذکر آلہ باطلہ ایشان بکلام آنسور علیہ و علی آلہ  
 الصلوٰۃ و السلام منضم ساخت برنجیکہ حاضران آنرا از کلام آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام انکاشند و هیچ را تمیز آن  
 نیافتند کافرانی کہ حاضر بودند غفلت بر آوردند و گفتند کہ تجو با صلح کرد و ستایش تباران ما نمود و حاضران اہل اسلام  
 نیز از آن کلام متحیر ماندند و آن سرور از کلام آن لعین اطلاع نداشتند فرمودند چہ واقعہ است صحابہ کرام  
 عرض کردند کہ این فقرہ ما در اثناء کلام شما ظاہر شد آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام متفکر و متفرد  
 گشتند درین آثار جبرئیل امین علی نبیا و علیہ الصلوٰۃ و السلام آمد و وحی آورد کہ آن کلام التماسیطانی  
 بودہ و هیچ نبی و رسولی نگذشتہ است کہ شیطان در کلام او التماس نہ کردہ است پس ازان حق سبحانہ و تعالی آنرا  
 رو کردہ است و کلام خود را محکم ساختہ است پس ہر گاہ در زمان حیات آنسور علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام  
 در حالت یقظہ و در محضر صحابہ شیطان لعین در کلام آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام کلام باطل  
 خود را القا نماید و یکجیس تمیز نکند بعد از وفات آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام در حالت  
 منام کہ محل تعطیل حواس است و جاسے التباس و اشتباہ با وجود تمنائی را می از کجا معلوم شود کہ  
 آن واقعہ از تصرف شیطان محفوظ است و از تبلیس او مصئون یا آنکہ گوئیم چون در اذان  
 قصائد نفث خوانندگان و شنوندگان ممکن شدہ بود کہ آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام  
 ازین عمل راضی خواہند بود چنانچہ مدد حسان از ما و حسان راضی اند و این معنی در تخیل ایشان  
 متعقبات گشتہ تواند بود کہ در واقعہ آن صورت تخیل خود را دیدہ باشند بے آنکہ واقعہ حقیقہ  
 باشد و یا تمثیل شیطانی بود و ایضاً واقعات در و یا رصادقہ گاہے محمول بر ظاہر حقیقت  
 آنها ہمانست کہ را می دیدہ است مثلاً صورت زید را در خواب دیدہ است و مراد همان  
 حقیقت زید است و گاہے مصروف از ظاہر اند و محمول بر تعبیر مثلاً صورت زید را در خواب دیدہ است  
 و مراد ازان عمر و داشتہ اند مثلاً بواسطہ علاقہ مناسب کہ در میان عمر و زید بودہ است پس این وقائع یا ران از کجا معلوم  
 شود کہ محمول بر ظاہر اند و از ظاہر مصروف فیند چرا نتوان بود کہ مراد ازان وقائع تعبیرات بود و آن وقائع کنایات  
 باشد از امور دیگر بے آنکہ تمثیل شیطانی را گنجائش بود باجمہاد اعتبار و قائل نہاید نہاد اشیاء خارج  
 موجود اند سعی باید نمود کہ اشیاء را در یقظہ بیند کہ شایان اعتماد است و گنجائش تعبیر نہانچہ در خیال



وایا سبب کما لکم محمد الذی بذل النبل لکما لکن التمدی لولا ان هدانا الله لقد جدواک رسل ربنا بالحق علیهم من الصلوات اتهم  
والصلوات الکملها صحیفه التفات که از روی کرم نامزد این حقیر ساخته بودند بوصول آن متبج و مسرور گردید خبر کرم  
سجانه خیر اندراج یافته بود که اگر چنانچه مبالغه در منع حجاج متقمن منع مولود که عبارت از قصائد لغت و اشعار غیر لغت  
خواندن است نیز بود اخی و اخی میر محمد نعمان بخش یاران انجائی که در واقع آنحضرت راضی الله تعالی علیه و علی آل و سلم  
دیدند که ازین معرکه مولود بسیار را اخی اند برینا ترک نشودن مولود بے شکل است تجدد و اگر وقائع را اعتبار بود  
و بر مقامات اعتبار باشد مردان را به پیران بیج احتیاج نباشد و التزام طایفه از طرق عبث می افتد چه هر مریدی موافق  
وقائع خود عمل خواهد کرد و مطابق منامات خود زندگانی خواهد نمود آن وقائع و منامات موافق طریق پیر باشند یا نباشند  
و مرضی او بودند یا نبودند برین تقدیر سلسله پیری و مریدی بر هم نخورد و هر بوالهوسه بوضع خود مستقل میگردد  
و مرید صادق هزار وقائع را با وجود پیر به نیم جوینمزد و طالب رشید بدولت حضور پیر منامات را از  
اضغاث اعلام می شمرد و بیج التفات به آنها نمی نماید شیطان لعین دشمنی است قوی منتیان از کید او بمن  
نیست و از کراوترسان و لرزان انداز بدیان و متوسطان چه گوید خایه مانی الباب منتیان محفوظ  
و از سلطان شیطان مصئون بخلاف بدیان و متوسطان پس قانع ایشان شایان اعتماد نباشد و از  
آمر دشمن محفوظ نبوده سوال واقعه که در آن واقع حضرت پیغمبر را به بنید صادق است و از کید و مکر شیطان محفوظ  
فان شیطان لا تمیل بصورت کما در و پس وقائع ما نحن فیه صادق باشند و از مکر شیطان محفوظ بودند جواب  
صاحب فتوحات مکیه عدم تمثیل شیطان را مخصوص بصورت خاصه آنسر و علیه و علی آل الصلوٰة والسلام  
که دفون در مدینه است یسازد و حکم بعدم آن تمثیل بهر صورتیکه به بنید تجویز نمی نماید و شک نیست که تشخیص آن  
صورت علی صاحب الصلوٰة والسلام مخصوصاً در منامات بسیار متعسر است پس چگونه شایان اعتماد بود و اگر  
عدم تمثیل شیطان را مخصوص بصورت خاصه آنسر و علیه و علی آل الصلوٰة والسلام نسازیم و بهر صورتیکه به بنید  
عدم آن تمثیل را در صورت تجویز بنمایم چنانچه بسیار از علماء بدان رفته اند و نیز مناسب رفعت شان آنسر و است  
علیه و علی آل الصلوٰة والسلام گوئیم که اخذ احکام از آنصورت و دریافتن مرضی آن از مشکلات است چه  
تواند بود که دشمن لعین در میان متوسط شده باشد و خلاف واقع را بواقع نموده بود و بیننده را ورشبتاء  
و التباس انداخته عبارت و اشارت خود را عبارت و اشارت آن صورت علی صاحب الصلوٰة گردانیده  
باشد چنانچه مرویست که روزی سید الشریع علیه و علی آل الصلوٰة والسلام مجلس داشتند

مرا فکر ریب ن ناپسند است بد مقصود ذکر ارکله طیبیه لاکه الا اصر که فقیر در مکتوب سابق بشان نوشته بود و نفی این شهود بود و  
 که کثرت تعلیق داشت مندرجانه احمد و المنة که برکت این کلمه طیبیه این شهود و دشوار ازل گشت همت بلند و از بند و بجز و موزون  
 راه انکشاف نمایند ان اصر بجان محیب معالی احم از کوچک تنگ توحید بر آمده بشا هراد بر افتاده اند چه نعمتی است اگر نذر ان  
 احوال سابق نگنند و یاد لذت های شهود و کثرت آمیز نمایند و استقامت عمری درین راه تنگ و پو فرمایند بسیار می  
 از کوچکنار یا نراده ام که کوکنار را گذاشته اند و بر قیام آن فعل مطلع گشته اتفاقاً بعد از مدتی مذکوره احوال کوکنار  
 خوردن و یاد لذت های آن حالت نمودن باز ایشان را بحالت قدیم ایشان برده است محروم و اشتهودیکه برای می  
 کثرت تعلیق دارد لذت بخش است و شهود تنزیهی که رو به جل دارد و از لذت اذ بعید است بی مدد شیخ مقتدا  
 بآن راه رفتن متغیر است اغوامی اغری مولانا احمد برکی که عوام او را از علما و نظایر می دانند و او نیز علم باحوال  
 خود و احوال یاران خود نداده سرش آنست که باطن او متوجه شهود و تنزیهی است که موطن جبل است و ایمان  
 او در رنگ علماء ایمان بغیب است باطن او از بلند فطرتی التفاتی به شهود و کثرت آمیز نگرده است  
 و نظایر تیرمات صوفیه مفتون و مغرور نگشته وجود شریف او در ان نواحی منقسم است این حالت که شما  
 از حصول آن خبر داده اید مولانا دیر است که بآن حالت تحقق است علم اولم لعلم نزد فقیر در آن بقصر  
 بروجد مولانا است عجب است که بر اهل کثوف آن نواحی این معنی چگونگی یافته است در علم فقیر بزرگ  
 مولانا در سنگ وجود آفتاب ظاهر و باهر است زیاده چه تصدیق دله التماس دعا و فاتحه دارد و السلام  
 مکتوب و ولیست و هفتاد و پنج بجملاً احمد برکی صدور یافته در جواب استفسار که از قبول خود نمود  
 و بیان احوال یاری از یاران خود نوشته بود و تحلیص نمودن بر تعلیم علوم شرعی و نشر احکام فقهیه و مایاسب  
 ذلک بعد از الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که دو صحیفه شریفه که بمصوب شیخ حسن و غیره ارسال داشته  
 بودند رسید فرمود ان رسانید در یک صحیفه بیان احوال خواجۀ اولیس نموده اند و در صحیفه دیگر استفسار  
 از قبول خود فرمود و این اثبات توحیدی بحال ایشان نموده اند و دید که مردم آن نواحی بجانب شامید و ند و التجا  
 بشامی آرند معلوم شد که شمار امدار آن زمین ساخته اند و مردم آن حدود و راه شمار بوط داشته اند بجان  
 الحمد و المنة علی ذلک ظهور این معامله را از جمله واقعات نه انکار نکند که از مظان ریب و اشتباه است  
 بلکه از محسوسات و مشاهدات شمرند و در تحصیل آیند و ملت شمار از تعلیم علوم شرعی است و نشر احکام  
 فقهیه در مواضعیکه در آنجا متکثر گشته است و بدعت رستم پیدا کرد و بآن محبت و اخای کل شمار

دید و شود خوب و خیال است یاران آنجا بدست که بوضع خود در گذرانی نموده اند اختیار بدست ایشانست اما  
 میرحی نعمان را بغیر از انقیاد چه چاره است عیاذ بالله سجد اگر لح بعد از منع توقف نماید اگر فرضاً توقف کند که  
 آمرز خواهد کرد و مبالغه فقیر در منع بواسطه مخالفت طریقت خود است مخالفت طریق خواه بسامع و رقص بود خواه بمولود  
 و شعر خوانی هر طریق را در اصولیت بمطالع خاص و وصول مطالب خاص این طریق متوسط تر که این امور بر کمال طلب  
 این طریق بود باید که از مخالفت این طریق اجتناب نماید و مطالب طریق دیگر منظور نظر او نباشد حضرت خواجہ نقشبند  
 قدس سره فرموده اند نه این کار میکنم و نه آنکار میکنم یعنی این کارسانی طریق خاص است پس بنیم چون مشایخ دیگر کرده اند  
 بر آن انکار هم تمامیم لکن وجهه همو لم یاف و زآباد که لم یاف اولاد فاقراست و قدوه ما پیر و ان هرگاه در و امری حادث شود  
 که مخالف این طریق علیه بود جای اضطراب مافقراست مخدوم زاده با حق بجا فطرت طریق والد بزرگوار خود فرزندان  
 حضرت خواجہ اخرا قدس سره بعد از تغییر والد بزرگوار ایشان طریق اصل را ایشان محافظت نمودند و بالتغیر کنندگان  
 مجادل فرمودند چنانچه بسبع شریف ثنائیه رسید باشند از مشرب قومی العذب حضرت خواجہ مانوشت بودند آسای در احوال  
 حال در بعضی امورات رعایت مذهب ملائمه نموده مسالمة میفرمودند و ملاست را ترجیح داده ترک غیرت در بعضی شایع  
 در کتاب مینمودند اما در او اخرا این امور هم اجتناب داشتند و با دلاست و ملائمه میکردند به نظر انصاف ببینید و اگر  
 فرضاً حضرت ایشان درین آوان در دنیا زنده بودند و این مجلس و اجتماع منع میشد آیا این امر راضی میشدند  
 و این اجتماع را می پسندیدند یا نه یقین فقیر آنست که هرگز این معنی تجویز نمیفرمودند بلکه انکار می نمودند مقصود فقیر  
 اعلام بود قبول کنی یا نکنی هیچ مضائقه نیست و گناشت مشاجره اگر مخدوم زاده با و یاران آنجای برهان  
 وضع مستقیم باشند یا فقران را از صحبت ایشان غیر از حرمان چاره نیست زیاده چه تصدیع دهد و السلام  
 اولاً و آخراً مکتوب دو لیست و سبقتاد و چهارم بشیخ یوسف برکی صدور یافته در میان  
 بلند مرتبه و عدم التفات به شهودات سفلی که تعلیق بر ایست کثرت دارد و مانیاست ذلک بعد از کمال صلاح  
 و تبلیغ الدعوة میرساند رسائل ثلثه شما که ارسال داشته بودید رسید و از وقایع احوال و کرامات که  
 اندراج یافته بود بوضوح انجای حالیکه در آخر حال شهود و وحدت در کثرت نوشته اند و این عبارت ادا  
 نموده اند که دیگر انتہا آنست که بحال اول شهود و گم شدن کم کنند یعنی بنده ام و خلق من و محمد مصطفی ام  
 صلوات الله تعالی علیه و علی آله و سلم آن حال حاصل است و فوق احوال مذکوره است اما  
 انتہا دیگر است و نهایت اذن حال بمحل بعید بنور ایوان استغنا بلند است

و قسم ثانی مخزن علم حقائق و اسرار بدو وجه و قدم و ساق و اصابع و انازل که در قرآن و حدیث آمده است همه از تشابهات است و همچنین حروف مقطعات که در اوائل قرآن وارد شده اند نیز از تشابهات اند که بر تاویل آنها اطلاع نداده مگر علماء را سخین را خیال نکن که تاویل عبارت از قدرت است که به ید بقیسه آن نموده اند و یا ذات است که به وجه آنرا معبر ساخته بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که با خض خواص آنرا نموده اند از حروف مقطعات قرآنی چه نویسد که هر حرفی از ان حرف بحریت سواج از اسرار غفیه عاشق و معشوق و رمزیت نامض از رموز و قیقه محب و محبوب و حکمت هر چند امهات کتاب اند اما تاج و ثمرات آن که تشابهات اند از مقاصد کتاب اند امهات از مسائل پیش نیستند از برای حصول نتایج پس لب کتاب تشابهات اند و حکمت کتاب قشر آن لب تشابهات اند که بر مژ و اشاره میان اصل بنمایند و از حقیقت معامله آن مرتبه نشان میدهند بخلاف حکمت تشابهات حقائق اند و حکمت نسبت به تشابهات صور آن حقائق عالم را نسخ کس بود که لب را بقشر توان جمع ساخت و حقیقت را بصورت تو اند فرمود و در دو علماء قشر به قشر فرستادند و به حکمت اکتفا ننموده و علماء را سخین علم حکمت را حاصل نموده از تاویل تشابهات حظ وافر فراموش گیرند و جمع صورت و حقیقت که حکم و تشابه است بنمایند اما کسیکه بعلم حکمت و جعل بمقتضای آن حکمت تاویل تشابهات جوید و صورت را گذشته بحقیقت پوید آنکس جاهل است که از جمل خود بجزیر است و ضالست خود بی شعور نمیداند که این نشاء مرکب از صورت و حقیقت است تا این نشاء است هیچ حقیقت از صورت منفک نیست قال الله تعالی و اعبد ربک حتی یا تیک الیقین ای الموت کما قال المفسرون عبادت را تا زمان موت منتهی ساخت که نهایت این نشاء است لان من مات فمات قیامت و در نشاء اخروی که ظهور حقائق است الفکا که صور از حقائق آنجا حاصل است پس حکم بر نشاء عالمه است خلط نکنند که با بدگیره مگر جاهل با زندگی که مقصودش البطل شرع است چه هر حکمی که شریعت را بر بند نیست همان حکم بر منتهی است عاده مومنان و اخص خواص از عارفان دین معنی تساوی الاقدام اند متصوفان خام و ملحدان به سر انجام در صد و آنند که گردنهای خود را از ربه شریعت بر آرند و احکام شرعی را مخصوص بعوام دارند خیال میکنند که خواص مکلفین بفرفت اند و پس چنانکه از جبل امراء سلاطین را بجز عدل انصاف مکلف نمیدانند و میگویند که مقصود از ایتان شریعت حصول معرفت است و چون معرفت میسر شد تکلیفات شرعی ساقط گشت و این کریمه و اعبد ربک حتی یا تیک الیقین ای الله

بدوستان خود بعضی عطا فرموده است تعالیٰ تعلیم تعلیم العلوم الدینیة و نشر الاحکام نفیقه استعظم فانهما ملاک الامر و مناط  
 الارتقاء و مدار النجاة که هر یک را مضبوط بسته خود را در جگر و علماء دارند و بامر معروف و نهی منکر خلق را بر ابرار  
 حق جل سلطان و لالت فرماید قال الله سبحانه و تعالیٰ ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا و ذکر قلبی که بآن  
 نیاز اند نیز موید ایشان احکام شرعی است و دافع سرکشی نفس اماره آن طریق را نیز جاری دارند و از عدم اطلاع  
 به احوال یا اربان خود در آزار نباشد و از دلیل بیجا صلی خود ندانند احوال یا اربان در آینه داری کمالات شما کافی است  
 احوال شماست که بطریق انعکاس در یار اربان ظاهر گشته است شیخ حسن یکی از ارکان دولت شماست و معدوم معاون  
 معامله شما اگر فخر شما را میل باوراء النهر و یا سیر بنه وستان پیدا شود و مناسب مناسب شما آنجا شیخ حسن است التفات  
 و توجه در حق او مدعی دارند و کوشش ببلخ فرمایند که از تفصیل علوم دینی ضروری و دودتر فارغ شود این سیر بند وستان  
 هم در حق او منتقم بود و هم در حق شما رزقنا الله سبحانه و ایاکم لا اله الا الله علی ما سلم علی صاحبها الصلوة و السلام  
 و النجیة نوشته بودند که آن یار شمشاه است که ترقی واقع شده است آنچه در غیبت دبی شعوری دست میدید  
 از ارواح طلیات حالا در افاقت می بیند و ما این دید را هیچ دلالت بر ترقی نیست در شعور بیند یا در بی شعوری  
 قدم اول درین راه آنست که غیر حق را سبحانه هیچ نمیداند و از مساوی او سبحانه در مبداء اندیشه او هیچ نماند باین معنی  
 که اشیا را غیر او تعالیٰ نمیداند و بعنوان مساوی اندانند این خود کثرت بینی است بلکه غیر او را سبحانه اصلا نمیداند  
 و ندانند این حالت معبر لغنا است و منزل اول است از منازل این راه و بدون خط القیاس و سنجش  
 تا نگردد و او فنا نیست ره در بارگاه کبریا که مکتوبانی که درین ایام نوشته شده است بسیار عزیز الوجود است  
 و فوائد غریبه در اینجا اندراج یافته نقل آنرا شیخ حسن آورده اند نیک ملاحظه خواهند فرمود التماس عرض منفرت  
 و الله مرحوم خود نموده بودند ما جابت نموده آمد باقی احوال انچه و در شیخ حسن تفصیل معروض خواهند داشت  
 و السلام علی من اتبع الهدی و الزم متابعة المصطفیٰ علیه علی الذین اهلوا فضیلتا و من التبیات الکلمات فقیرو  
 فقیروا و بالتامس دعا سلامی فائمه دارند و السلام مکتوب دولیت و هفتاد و ششم بیان شیخ  
 بدیع الدین صدور یافته در بیان محکمت و تشابهات قرآنی و بیان علل انجمن و بیان کمالات  
 ایشان و ایا سب ذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین علیه و علی آلهم و صحابه  
 الطیبین الطاهین اجمعین جلنا الله سبحانه و ایاکم من الذین فی العلم اسر بر او حضرت حق سبحانه و تعالیٰ  
 کتاب مجید خود را دو قسم ساخت محکمت و تشابهات قسم اول منشأ علم شرع و حکام است

کلامیکه برای اهل سنت به ثبوت پیوسته است هزاران شهود و شهادات را بیک کلمه بچونی و بچگونگی حق جل و علا که از مسائل کلامیه است برابر نمی اندازند و احوال و مواجید و تکلیفات و ظهورات را که بخلاف حکمی از احکام شرعی ظاهر گردیده نیم جویند و آن ظهور را از مظان استدراج می شمردند و انک الذین بهی اعدوهم لهم اقتداء ایشانان علماء ائمان اند که بحقیقت معامله ایشانرا اطلاق بخشیده اند و سیرت مراعات آداب شریعت ایشانرا بحقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقه ثانیه که هر چند متوجه حقیقت اند و گرفتاری بحقیقت دارند و در اتیان احکام شرعیه مهاکن سرسوی تجاوز نمی نمایند اما چون آن حقیقت را و رای شریعت دانسته اند و شریعت را قشر آن حقیقت تصور نموده ناچار بظلی از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند و بحقیقت محال آن حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان ظلی اند و قرب ایشان صفاتی بخلاف ولایت علماء و اسخ که اصل است در راه وصول باصل یافته و از حجب ظلال تمام گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و ولایت آن اولیا و ظل ولایت انبیاء علیهم الصلوات و التیمات و فقیر علماء را سخنان را غیر از ایمان بتشابهات نصیب نمی یافت و تا ویلائی که علماء صوفیه بیان کرده اند آنها را لاف می باشند آن تشابهات نمی دانست و از اسراری که قابل اعتبار باشد آن تا ویلات را تصور نمیکرد و چنانکه عین القضاة در تاویل بعضی از تشابهات گفته مثلا از الف لام میم الم خماسه که بمعنی در دست که لازم شستن و محبت است و امثال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانه تعالی بحض فضل خود شمه از تا ویلات تشابهات را برین فقیر ظاهر ساخت و جدولی از آن دریای محیط به زمین استعداد این مسکین کشاده گردانید و است که علماء را سخنان نیز از تا ویلات تشابهات نصیب وافر است الحمد للذی هدانا لهذا و ما كنا لننتی الی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق تعیرات و قائل مسطوره را که طلب نموده بودند حواله بر حضور داشته از آن مقوله بیخ نوشت چه کند قلم مبارک دیگر جاری گشت و معامله دیگر پیش آمد معذره خواهند داشت و اسلام علیکم و علی سائرین اتباع الهدی و التزام متابعه المصطفی علیه و علی آله و علی اخوانه الصلوات و التسلیمات العلی مکتوب و ویست و بهفتاد و دو مضتمم بلا عباد الحقی مدوریات در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقه است که در توسط حال تحریر یافته بود درین معرفت نهایت شهود و شهود نفسی است و معارفیکه اخیر نوشته اند شهود و نفس را در رنگ شهود افاقی بے حاصل دانسته و راسه النفس شهود و اثبات نموده اند و در رنگ

کما قال سهل التستری بمشاهدة آرائه یعنی انتماء عبادت ما حصول معرفت حقیقی است ظاهر آنکه بیان کرده  
است یقین را بافته سجانه مرادش انبیا کلفت عبادت بود و باشد تا زمان حصول معرفت حق جل و علا نه نفس  
عبادت که آن مغفی الحاد و زندقه است و می انگار و که عبادت عارفان ریائی است برای آن میکند که بتدیان  
و پس روان ایشان بآن اقتدا کنند آنکه عارفان محتاج به عبادتند و در نمایند این قول از مشایخ نقل  
میکند که گفته اند تا پیر منافق و مرانی نباشد مرید از وی منتفع نگردد و خذلیم امد سجانه اجلتم آنقدر احتیاج  
که عارفان را عبادت است عشر آن مرتدیان را ازان احتیاج حاصل نیست و غروجات ایشان  
مربوط بعبادت است و ترقیات ایشان منوط به ایقان احکام و شرائع خیرات عبادت که عوام را فردا  
متوقع است عارفان را خیرات آن امروز میسر است پس ایشان احق بعبادت باشند و احوج باتیان  
شریعت بودند باید دانست که شریعت چهارت از مجموع صورت و حقیقت است صورت ظاهر شریعت است  
و حقیقت باطن شریعت پس قشر و لب هر دو اجزاء شریعت اند و محکم و متشابه هر دو افراد آن علما ظاهر  
بقشر آن کفایت نموده اند و علما را تخمین قشر آنرا لب جمع ساخته اند و از مجموع صورت و حقیقت خطا  
و افراد گرفته پس شریعت را در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت است تصور باید کرد و جمیع لغوت  
آن گرفتار رسیده پیدا کردند و از حقیقت آن انکار نمودند و پیر مقتدر اسم خود را غیر از بدایه بزد و دس  
نماشتند این جاهل علما و قشر اند جامع دیگر گرفتار آن حقیقت گشتن آما آن حقیقت را حقیقت شریعت  
ندانستن بلکه شریعت مقصور بر صورت داشتند و قشر انگاشتند و لب و را آن تصور نمودند و مع ذلک  
سرموی از ایقان احکام شریعت باز نماندند که صورت را از دست ندادند و تارک حکم از احکام  
شریعت را بطلال و ضال شمردند اینها اولیاء خدا اند جل سلطان و کجبت اولتعالی از اسوای او سجانه  
بریده اند و جمیع دیگر آن که شریعت را مرکب از صورت و حقیقت دانسته و مجموع قشر و لب یقین خود  
حصول صورت شریعت بی تحصیل حقیقت آن نزد ایشان از حیث اعتبار ساقط است و حصول حقیقت آن  
بی ثبات صورت اتمام و ناقص بلکه حصول صورت را که بے ثبوت حقیقت بود آنرا از اسلام نیز  
میدانند و نجات بخش تصور میکنند کما هو حال ظواهر العلماء و عوام المؤمنین و حصول حقیقت از  
بی ثبوت صورت از جمله محالات تصور مینمایند و قائل آنرا از ندیق و ضال می نامند باطله کمالات  
صوری و معنوی نزد این بزرگواران منحصر در کمالات شرعی است و علوم و معارف آئینه مقصور بر عقائد



قدس اللہ تعالیٰ سرہ علم الیقین حجاب عین الیقین و عین الیقین حجاب علم الیقین وقال ایضا و علامہ من عرف  
 حق المعرفة ان یطلع علی سرہ فلا یجد علما به فذلک لکامل فی المعرفة التی لا معرفة وراہا وقال بعضہم ایضا قدس  
 تعالیٰ اسرارہم الغلیۃ اعرفہم باللہ انشدہم تحیر افی حق الیقین عبارت از شہود اوست سبحانہ بعد از تفرغ الیقین و  
 اضمحلال التبعین اما این شہود اوست حق را سبحانہ بحق است جل و علا و لا یحیل عطا یا الملک لا مطایا ہ و این در  
 بقا باللہ کہ مقام بی لسمع و بی بصیر است صورت بند و گاہ سالک را بعد از تحقق بقا از مطلق کہ فانی ذات و  
 صفات است حق سبحانہ و تعالیٰ بحض عنایت خویش از نزد خود و جود می بخشد و از سکر حال و بنجود می بھود و افا  
 می آرد و این وجود را وجود مہو ب حقایق گویند و در آن موطن علم و عین حجاب یکدیگر نمی شوند و در عین شہود  
 عالم و در عین علم مشاہد و ہمین تعین اوست کہ عارف در آن موطن آنرا عین حق می یابد و عن نشانی تعین کوئی چیز  
 از آن در دیدہ شہود او نماندہ است و از تجلیات صوریہ کہ تعینات و صور خود را از حق می یابند تعالیٰ شانہ  
 آن تعینات کوئیہ است کہ فناے با و راہ نیافتہ است فاین احد ہما عن الآخر ما للتراب و  
 رب الارباب اگرچہ ظاہر عبارت نزد عوام موہم عدم فرق است میان تجلی صوری کہ خود را حق  
 یافتن است و میان حق الیقین کہ در انجام خود را حق یافتن است اما در تجلی صوری انا بر صورت نیفتد و  
 و حق الیقین بر حقیقت و نیز در تجلی صوری حق را بنجود می بیند و درین موطن حق را بحق می بیند تعالیٰ شانہ  
 حق را بنجود نمیتوان دید پس اطلاق شہود در تجلی صوری بر سبیل تجویر است چہ حق را جسم نہ حق  
 نمیتوان دید آن در مرتبہ حق الیقین است کہ حقیقت شہود در آن مقام تحقق است و بعض شہود  
 الزمان لما لم یطلع علی ہذا الفرق ولم یعلم التبعین الا التبعین الکوئی اطال لسان الطعن علی الاکابر  
 قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم فی تفسیر ہم حق الیقین علی النسخ الذی قبر و زعم ان ہذا التبعین  
 قد کھیل فی التجلی المصوری الذی ہو اول القدم فی السلوک و ہم فسر و اہ حق الیقین  
 الذی ہو نہایتہ الاقدام فلیف یستقیم بل حکم ان حق الیقین الذی حصل لہم فی نہایتہ  
 یحصل لہم فی التجلی المصوری الذی ہو اول اقدام اللہ بیدی من یشار الی صراط  
 مستقیم و السلام مکتوب و ولست و ہفتاد و ہشتم بلا عبد الکریم سنائی صدو  
 یافت در بیان آنکہ لازم بر ہر کس بعد از تصحیح عقائد و عمل بمقتضائے شریعت غر اسلامت  
 داشتن قلب لازم است از ما و ان حق جل و علا کہ نسیان ما سواست و مداحی طریقیہ علیہ

شهود آفاقی بی حاصل دانسته و رایی نفس و فاق شهود اثبات نموده اند بلکه نفس شهود دارد و از ده وصول انشته از ادوار ای  
 آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این معنی از کتب رسائل ایشان لایح است بدان ارشد که بعد از علم الیقین در  
 ذات حق سبحانه و تعالی عبارات از شهود آیات است که دال بر قدرت او تعالی و تقدس و شهود آن آیات را سیر  
 آفاقی گویند اما شهود و حضور ذاتی جز سیر الفنی تصور نیست و آن جز در نفس سالک نمی باشد ذره گریز نیک  
 و ریس بد بود اگر چه عمری تنگ زند در خود بود و آنچه در بیرون خود مشاهده میکند همه از قبیل مشاهده آثار و  
 دلائل است بر ذات او تعالی نه مشاهده ذات حق سلطانه قطب المحققین سید العارفین ناصر الدین خواجہ عبدالقادر  
 قدس سره الا قدس فرموده اند که سیر بر دو نوع است سیر مستطیل و سیر متدیر سیر مستطیل بعد در بعد است و سیر  
 متدیر قرب در قرب سیر مستطیل مراد از خارج دایره خود طلبید لذت و سیر متدیر برگردن خود گشتن است  
 و مقصود از خود گشتن پس تجلیات که در صور حسی موشی و بچین در پرده انوار پیدا شدند داخل علم الیقین اند  
 هر صورتیکه باشد و هر نوریکه ظاهر شود رنگین باشد آن نور یا بیرنگ متنهای باشد یا غیر متنهای  
 محیط کائنات بود یا نه حضرت مخدومی مولوی عبد الرحمن اجماعی قدس سره السامی در شرح  
 لمعات میفرمایند در بیان این بیت **سے دوست ترا بر مکان میبستم** هر دم خبرت  
 ز این و آن میبستم: که این اشارت بمشاهده آفاقیت که مفید علم الیقین است و این شهود  
 چون از مقصود منتهی خبر نمید و حضور آن نمی بخشد الا بالا امارات و الاستدلال لاجرم در رنگ شهود  
 و دو حرارت باشد که دلالت میکند بر ذات آتش پس این شهود داد دایره علم نه بر آید و مفید  
 عین الیقین نشود و مغنی وجود سالک نباشد عین الیقین عبارت از شهود حق است این و سبحانه بعد  
 انکان معلوماً بالعلم الیقینی و این شهود مستلزم فنا می سالک است در غلبه این شهود تعیین او بالکلیه نمیگردد  
 و در دیده شهود او اثری از ان باقی نماند و در شهود فانی و مستملک می گردد و این شهود نیز و طالع طبع  
 قیاس بقدر تعالی اسرار هم معتبر است با دراک بسیط و معرفت نیز گویند و درین ادراک عوام و خواص شریکند  
 لیکن فسوق آنست که خواص را شهود و خلق مزاحم شهود حق جل و علانیت بلکه در دیده شهود  
 شان جز حق جل و علا مشهود نه عوام را مزاحم است لهذا از آن شهود ذہول تمام دارند و از  
 ادراک خبر ندارند و این عین الیقین حجاب علم الیقین است کما ان علم الیقین حجاب در وقت  
 تحقیق این شهود همه حیرت و نادانی است علم را در ان موطن اصلاً گنجایش نیست قال بعض الکبراء

حق سبحانه و تعالیٰ امتیامت بران کرامت فرماید که مشارالیه چون در اسلام نور آمده است اورا تعلیم عبادت کلام  
 که در کتب فارسی مذکور اند نمایند و همچنین تعلیم احکام فقہیہ نیز نمایند تا معرفت فرض و واجب و سنت و مذنب  
 و حلال و حرام و مکروه و مشتبہ پیدا کند و بمقتضای آن زندگانی نماید و تعلم و تعلیم کتاب گلستان و بوستان  
 داخل بیکاریست و السلام مکتوب و ولایت و نهقا و ونهم بلا حسن کشمیرے صدور یافت  
 در ادا شکر نعمت دلالت او بر طریقہ علیہ نقشبندیہ و تخریص صحت و خدمت حضرت ایشان قدس سرہ  
 الا قدس و در ضمن آن اظهار نعم خداوندی جل سلطانہ کہ بتوسط آن مرتب گشته و ذکر یافته الحمد للہ و سلام  
 علی عبادہ الذین اصطفیٰ صحیفہ شریفہ کہ از روی کرم و انکس نام زد این فقیر ساخته بود و جناب مولانا محمد علی  
 رسانیدند موجب فرحت فراوان گشت سلامت باشند استفسار رفته بود ازین عبارت شیخ محی الدین  
 بن العربی قدس سرہ کہ سبب ترتیب خلافت مدہ اعمار ہم کہ در کدام کتاب از مصنفات ایشان واقع  
 شدہ است مخدوم فقیر این عبارت را بدست کہ در فتوحات کبیرہ دیدہ بود درینولا ہر چند تخصیص کر تفسیر واضح  
 میسر نشد اگر مرہ تا بنیہ بنظر در آمد اعلام خواہد نمود انشاء اللہ تعالیٰ دیگر فقیر در ادا شکر نعمت دلالت شما احتیاج  
 بقصور دارد و در مکافات آن احسان شما مستوفی بجز انیمہ کار و بار شمنی بر آن نعمت است و انیمہ دیدہ و اد  
 مربوط باحسان بحسن توسط شما آن دادہ اند کہ کم دیدہ است و بمن توسل شما آن بخشیدہ اند کہ کم کسے  
 بخشیدہ است از خواص عطا یا آنقدر عطا فرمودہ اند کہ اکثرے را از علوم عطا یا ای آن مقدار میسر شدہ است  
 احوال و مقامات و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظہورات ہمہ زینہ ہمارا عروج ساختہ ہزار  
 قرب و منازل و وصول رسانیدہ اند لفظ قرب و وصول از تنگی میدان عبارت اختیار کردہ است و الا فلا قرب  
 نمہ و لا وصول و لا جبارۃ و لا اشارۃ و لا شہود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیف و لا این و لا زمان و لا مکان و لا  
 احاطۃ و لا سریان و لا علم و لا معرفۃ و لا جہل و لا حیرۃ چہ گویم با تو از مرغے نشانہ نہ کہ باحقا بود  
 ہم نشانیہ نہ ز عفا ہست نامے پیش مردم نہ ز مرغ من بود آن نام ہم گم نہ چون اطہار این احسانہای  
 خداوندے جل سلطانہ کہ در عالم اسباب بطور آہنا مرتب است بران نعمت شما بودہ است  
 متضمن شکر نعمت شما نیز بودہ است در ضمن چند فقرہ مندرج ساختہ بقید کتابت در آورده بود  
 کہ نختہ از شکر آن نعمت شما ادا یا بدو اسلام علیکم و علی سائر من اتبع الہدے و الترم  
 متابعتہ المصطفیٰ علیہ و علیہم الصلوٰات و التسلیمات مکتوب و ولایت و ہشتاد و م

نقشبندیہ و در تحریص با مداد و اعانت موتی و ماییناسب ذلک الحمد للہ و سلام علی عباده الذین اصطفی  
مکتوب مرغوب اخوی رسید موجب فرحت گشت نصیحتی کہ بہ یاران کردہ و میکند آنست کہ بعد از تفہیم  
عقائد بروفی کتب کلامیہ ہلست و جماعت شکر اللہ تعالیٰ سعیم بعد از ایتان احکام فقہیہ ز فرض واجب سنت  
و مندوب و حلال و حرام و مکروہ و مستحب امتثال و انتہا و سلامت داشتن قلب بہت از گرفتاری مادون حق سبحانہ  
و تعالیٰ و سلامتی قلب وقتے میسر شود کہ در قلب ماسوسے حق جل و علا غطور نشود و فرضا اگر نہ ارسال  
حیات و فاکند خیر حق سبحانہ در دل خطور نکنند بآن معنی کہ اشیاء در خاطر گذرند و آہنرا اخیر حق نداند  
جل سلطانہ زیر کہ این معنی در ابتدا مراقبان توحید را نیز میسر است بلکہ بآن معنی کہ اشیاء ہلا در دل  
خطور نکنند و این عدم خطور مبنی بر نسیان قلب است مادون حق را سبحانہ بر پنجہ کہ اگر بہ تکلف اشیاء را  
بیاد او بدہند یاد کنند آیند و لت معبر بفنبار قلب است و قدم اول است درین راہ و سائر کمالات لایست  
متفرج برین دولت اندسہ ہیکس را تا نگردد و او فنا نیست رہ در بار گاہ کبریا و اقرب طرق  
از برای وصول باین دولت عظمیٰ طریقہ علیہ نقشبندیہ است قدس اللہ تعالیٰ سہرا را با ہا چہ این بزرگوار  
ابتداء سیر از عالم امر نمودہ اند و از قلب بقلب قلب راہ جستہ ایشانرا بجای ریاضات و مجاہدات  
و گران التزام سنت است و اجتناب از بدعت حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ فرمودہ اند طریق ناقص  
طریق است اما التزام سنت کار مشکل فطوبے لمن توسل بہم و اقدمے بہد اہم للمو لوی الجمای سہ  
نقشبندیہ عجب قافلہ سالار است کہ برند از رو پنهان بحکم قافلہ را بہ اندول سالک رہ جاذبہ  
صحبت شان پی برد و سوسہ خلوت و فکر چلہ را بہ قاصری گر کند این طائفہ را طعن قصور بہ حاش نشکر  
بر آرم بزبان این گلہ را بہ ہمہ شیران جهان بستہ این سلسلہ اند بہ رو بہ از حیلہ حسان بگسلد این سلسلہ را بہ  
ثانیاً مرفوع آنکہ صحیفہ محبت اطوار قاضی محمد شریف رسید چون مثنیٰ از فرط محبت فقر ابودہ موجب فرحت  
گشت دعا فقیر را بایشان رسانند تا لالتاح باد کہ مکتوب مرغوب بشیخ حبیب اللہ رسید از فوت  
والد مرحوم خود نوشتہ بودند انا اللہ و انا الیہ راجعون از جانب فقیر دعا رسانیدہ عزائے  
مصیبت نمایند و گویند کہ بدعا و فاسخہ و صدقہ و استغفار امداد و اعانت والد مرحوم خود  
نمایند فان المیت کالغریق یظفر دعویہ تلحقہ من ولد او اب او ام او اخ او صدیق رابع  
مکشوف آنکہ شیخ احمدی طریقہ این بزرگواران را نمودہ متاثر گشتہ است حضرت

و بعد از اجلاس دیگری بجای خود بنحیکه هیچ فتوری بوضع سابق راه نیابد اگر توجیه اینجد و دشواری بنحیثی را در بدین  
این شرائط معامله آنجا را برهم نزنند و در جمعیت طالبان فتور نه اندازند زیاد چه مبالغه نماید و السلام مکتوب  
دو لیست و هشتاد و دوم بمیان بدیع الدین صدور یافته در بیان ملاقات حضرت الیاس و حضرت  
خضر علی نبینا و علیها الصلوٰۃ والسلام و شمه از احوال ایشان الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مدتی بود کہ  
یاران از احوال حضرت خضر علی نبینا و علیها الصلوٰۃ والسلام متفسار مینمودند فقیر را چون اطلاع بر احوال ایشان  
گما مینوی نداده بودند در جواب توقف میکرد اتفاقاً امر و زور حلقه با دومی بنیم کہ حضرت الیاس حضرت خضر علی نبینا و  
علیها الصلوٰۃ و التسلیات بصورت روحانیان حاضر شدند و بتلقی روحانی حضرت خضر فرمودند کہ ما از عالم ارواحیم  
حضرت حق سبحانہ و تعالی ارواح ما را قدرت کامله عطا فرموده است کہ بصورت اجسام تمثیل شده کار برای کہ  
از اجسام بوقوع می آید از ارواح ما صدور می یابد از حرکات و سکناات جسمانی و طاعات و عبادات جسمی درین  
اشنا پرسیده کہ شما نماز بندهب شافعی ادا مینایند فرمودند ما بشرائع مکلف نیستیم چون مہات قطب مدار را با مہر بوط  
ساختہ اند و قطب مدار بندهب شافعی است ما ہم در پس و نماز بندهب شافعی ادا مینمایم در انوقت معلوم شد کہ بر  
طاعت ایشان جز از مرتب نیست در ادرا طاعات موافقت باہل طاعت مینمایند و مراعات صورت  
عبادت میکنند و نیز معلوم شد کہ کمالات ولایت را موافقت بفقہ شافعی است و کمالات نبوت را سنن  
بفقہ حنفی اگر فرضاً درین است پیغمبرے مبعوث میشد موافق فقہ حنفی عمل میکرد و در نبوت حقیقت سخن  
حضرت خواجہ محمد پار ساقدس سرہ معلوم شد کہ در فصول ستہ نقل کرده اند کہ حضرت عیسی علی نبینا و علیہ  
الصلوٰۃ والسلام بعد از نزول بندهب امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ عمل خواہد کرد در انوقت بخاطر رسیدہ کہ  
ازین دو بزرگوار و روزیہ نماید فرمودند کہ کسی را کہ عنایت خداوندی جلشانه شامل حال او بود ما را در انجامہ عمل  
باشد گو یا خدرا از میان کشیدند و حضرت الیاس علی نبینا و علیها الصلوٰۃ والسلام درین گفتگو هیچ حکم فرمودند  
و السلام مکتوب و دو لیست و هشتاد و سوم بہ صورت قربان صدور یافت در بیان  
رویت حضرت رسالت خاتمت علیہ و علی آله الصلوٰات و التسلیات در شب معراج کہ  
آن در دنیا واقع نشده است بلکہ در آخرت واقع شده است پرسیدہ بودند کہ اجماع اہل سنت و  
جماعت است کہ رویت در دنیا واقع نیست کہ اکثر علما اہل سنت منع رویت حضرت رسالت خاتمت  
علیہ و علی آله الصلوٰات و التسلیات در شب معراج نموده اند قال حجۃ الاسلام والا صبح

بجای آنکه محمود و صدور یافته محبت این طائفه سرایه سعادتست و هر کرا با این نعمت مشرف سازند و استقامت  
 دهند همه چیز خواهند داد و بعد الحمد لله الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف که بصحوب جناب مولانا  
 محمد علی ارسال داشته بودند رسید موجب فرحت گشت الله سبحانه الحمد که محبت فقره که سرایه سعادت و نیوئه اخرویه است  
 رسوخ تمام دارد و تادی ایام مفارقت تا شیر در آن نکرده و چیز را محافظت لازم است متابعت صاحب شریعت  
 علیه علی آله الصلوة و السلام و محبت و خلاص باشی مقتدا با این دو چیز هر چه در بندگی است اگر هیچ ندهند و این دو چیز  
 را سخ باشد غم نیست آخر خواهند داد و اگر حیا و ابا باشد سجان و در یکی ازین دو چیز خلل رفت مع ذلک احوال و اذوائ  
 بجال خود است از استدرج باید دانست و خرابی خود باید انکاشت طریق استقامت نیست والله سبحانه الموفق  
 و السلام مکتوب و دوست و همشاد و ویکم بیاد تآب میر محمد نعمان صدور یافت و در شکر نعمت انساب بسلسله  
 حلیه نقشبندیه و آنکه درین طریق راه کمالات نبوت بطریق تبعیه و دراشت میکشایند و هر که درین طریق بنابر اعماد  
 بره قانع و منامات خود سازد و اختراع امور محدثه نماید و مراعات آداب آن ننگن خاصه و غائب است مایا مناسب  
 ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین حفظه شکر این نعمت عظمی که بام زبان بجا آید که حضرت حق سبحانه و تعالی ما  
 فقر را بعد از تصحیح عقاید بموجب آراء اهل سنت و جماعه شکر الله تعالی سعیم بسلوک طریقه علی نقشبندیه مشرف ساخت  
 از میدان منتیان این خاندان بزرگ گردانید نزد فقیر یک گام درین طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگر است  
 و هر یک که کمالات نبوت بطریق تبعیه و دراشت کشاد و پیشو مخصوص این طریق عالی است منتیای طریق دیگر تا نهانیت کمالات  
 و ولایت است از انجا راهی کمالات نبوت نگشاده اند از انجا است که این فقیر در کتب رسال خود نوشته است که طریق این بزرگواران  
 طریق صحاب کرام است علیم الرضوان چنانچه صحاب کرام بوارثت از کمالات نبوت خط و افر گرفته اند منتیان این طریق نیز از  
 کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل میابند مبتدیان و متوسطان که ملزم این طریق اند و محبت کامل منتیان این طریق و از دیگر  
 امید دارند الموضع من احب بشارتی است دور افتادگان را خائب خاصه درین طریق کسی است که داخل این طریق شود و مراعات  
 آداب این طریق نگیرد و امور محدثه درین طریق اختراع نماید و با اعماد منامات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام کند  
 در خصوص گناه طریق چیست او براه منامات و واقعات خود متمشی است که روی بترکستان دارد و با اختیار از  
 راه که بنوعی گشته است به ترسم نرسی که بایه اعرابی این ره که تو میروی بترکستان است به خوش بینی آید که با وجود  
 جمعیت یاران و سرگرمی طالبان این طریق شما را از انجا بجا سازم پیش ازین اگر اشارت به سیران خود در فرقه بود  
 مشروط بشرط بوده الحال نیز مشروط بشرط است بعد از استخار با سه مکرر و انشراح قلب به شبهه بی تردید

دو قسم این طائفه اند که علم نفس حصول احوال ندارند و از تلویحات آنها اصلاً واقف نیستند و جمعی دیگر تلویحات احوال را خبر دارند اما تشخیص احوال نمی توانند کرد این جامعه هر چند تشخیص احوال نمی تواند کرد و اما داخل ارباب علم اند و شایان شیخ و تشخیص احوال کار هر شیخ نیست بلکه این دولت بعد از قرون مطاوله ظهور مینمایند تا یکی را بان دولت بنوازند و دیگران را بعلم احوال فرموده طفیلی او سازند انبیاء الوالغرم صلوات الله تعالی و تسلیما علیهیم بعد از مدت های مدیده مبعوث میشدند با حکام متاخره هر کدام از ایشان مخصوص می گشت و انبیاء دیگر علیهیم الصلوات و التحیات مامور به تبعیت آنها میشدند و در دعوت بهمان احکام اکتفا میفرمودند و خاص کننده مصلحت عام را باذوالسلام مکتوب و ولایت و هشتاد و پنج میر سید محمد الله مانکپور رے صدور یافته در بیان احکام سماع و وجود و قص و بعضی از معارف که بروح تعلیق دارند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی عباد الله الذین اصطفی بدان ارشد که الله تعالی طریق السداد و انماک صراط الیرشاد که سماع و وجود جامعه را خلق است که بتقلب احوال متصف اند و بتبدل اوقات تسم و قتی حاضر اند و قتی غائب گاهی واحد گاهی فاعدا ایشانند ارباب قلوب که در مقام تجلیات صفاتی از صفته بصفته و از اسمی با سیم تنقل و تحول اند تلون احوال نقد وقت ایشان است و تشتت آمال حاصل مقام ایشان و دوام حال در حق ایشان محال و استمرار وقت در شان شان متمنع زمانی در قبضه ندر زمانی در بطن فم ارباب الوقت و مخلو به قمره یسر چون و آخره بی بطون ارباب تجلیات ذاتیه که تمام از قلب برآمده بقلب قلب پیوسته اند و بکلیت رسته وقت ایشان دائمی است و حال شان سرمدی لابل لا وقت و لا حال فیم آبار الوقت و ارباب التکلیف و هم الواصلین الذین لا رجوع لهم و لا اولاد لا فقدان قطعاً فمن لا فقدان لا وجد له آرزو قسمی از منتسبانی که سماع با وجود استمرار وقت ایشان را نیز نطفه است بیان آن تفصیل در آخر این بحث تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی اگر سوال کنند که حضرت رساله خاتمیت علیه و علی آله الصلوٰه و التحیه فرموده است لی مع الله وقت و لا یسعینی فیه ملک مقرب و لا بنی مرسل ازین حدیث مفهوم میشود که وقت دائمی نمی باشد جواب گوئیم که بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از مشایخ ازین وقت و ستم خواسته اند لی مع الله وقت ستم فلا اشکال جواب دیگر گوئیم که در وقت ستم کیفیت خاصه احیا نادرست میدهند و تواند بود که از وقت وقت نادره مراد دارند و این کیفیت نادره خواهند این زمان نیز اشکال مرتفع میشود و اگر سوال کنند که سماع نغمه تواند بود که در تحصیل آن کیفیت نادره مدخله داشته باشد پس غنتی نیز برای تحصیل آن کیفیت محتاج



انه عليه الصلوة والسلام بارئى ربه ليلته المعراج وتودر رسائل خود بوقوع روتيه آنسرور عليه الصلوة والسلام  
 در شب معراج در دنيا اعتراف نموده وجه آن چه باشد در جواب گويم كه روتيه آنسرور عليه الصلوة والسلام در  
 شب معراج در دنيا واقع نشده است بلكه در آخرت واقع شده زيرا كه آنسرور عليه الصلوة والسلام در آن  
 شب چون از دائرہ امکان و زمان بيرون جست و از تنگي امکان برآمد ازل و ابد را آن واحد يافت بدانيه  
 و نهايت را در يك نقطه متحد و يدايل بهشت كه بعد از چندين هزار سال به بهشت خواهند يافت و بهشت بيد  
 عهد الرحمن بن عوف كه بعد از پانصد سال از فقرار صحا به رضوان الله تعالى عليهم جميعين بهشت خواهند رفت  
 و پد كه به بهشت قبل از مضى آن مدت در آمد و سر توقف را از وسع پرسيدند پس ديتي كه در آن موطن شود  
 روتيه آخرت خواهد بود و منافات با جاح بر عدم وقوع آن نخواهد داشت و آن روتيه دينوى گفتن محمول  
 بر تجوز است و مبنى بر ظاهر و اندر سجانه اعلم بحقائق الامور كه ما مكتوب و وليست و بهشت و و چهارم  
 علامه عبدالحق دارالبالي صدر يافت در بيان آنكه احوال و مواجيد نصيب عالم امر است و علم باحوال نصيب  
 عالم خلق اين معرفت از معارف سابقه است حقيقت معاطلة آنست كه در مکتوبات حضرت مخدوم ناده كلان  
 عليه الرحمة در بيان طريقت تحرير يافته است بدانكه انسان مركب است از عالم خلق كه ظاهر اوست و از عالم  
 امر كه باطن اوست احوال و مواجيد و مشاهدات و تجليات كه در ابتدا رتوسط ظهور و نيايند نصيب عالم امر است  
 كه باطن امر انسان است و همچنان حيرت و جهالت و عجز و ياس كه در انتها حاصل ميشود و نصيب عالم امر است  
 كه باطن انسان است ظاهر با حكم والارض من كاس الكرام نصيب روقت قوت دارد و اين ماجرا نصيب است  
 هر چند نبات و استقامت نيست اما نخوے از ان عالم پيدا ميگردد و باصالت كاري كه بظاير تعلقي دارد علم باطن  
 احوال است زيرا كه باطن را حصول احوال است نه علم بآن احوال گر ظاهر غيب و راه دانش و تميز نيز كشود ظهور  
 صور مثاليه و معارج مقامات از برے ادراك ظاهر است پس حال باطن است علم بآن حال ظاهر از اين بيان  
 معلوم شد كه اوليائے كه صاحب علم اند و آنانيكه از علم بے نصيب اند و نفس حصول احوال فرقة ندارند اگر  
 فرقة هست از راه علم بران احوال است و عدم علم به آنها مثلاً شخصي كه حالت جوع بروے طايرے  
 شده است و بے قرار و بے آرام ساخته مع ذلك ميداند كه اين حالت را جوع مي نامند و همچنين شخصي  
 ديگر است كه طريان آن حالت در حق وے ثابت شده است اما نمي داند كه آن حالت معجب و عجوب  
 است پس اين هر دو شخص نفس حصول آن حالت برابرند فرقة ندارند مگر در علم و عدم علم بايد آنست جماعه كه علم ندارند

و تشکین در ادای حقوق بندگی و طاعات میل عروج در نهایت ایشان کم است و شوق صعود در بطن شان  
 قلیل بنور متابعت ملت جبین وقت ایشان لایع است و کجالت بیاع سنت و دید بصیرت شان کجالت لاجسم  
 حدید البصر اندازد و چیز بی بیند که نزد یگان در ابصار آن عاجزند هر چند عروج کمر دارند اما نورانی که نور اصل منور  
 در جهان مقام شان عظیم دارند و جلیل قدر دارند ایشانرا احتیاج بسماح و وجوب نیست عبادات ایشانرا کار سماح  
 میکند و نورانیت اصل از عروج کفایت میبخشد جائه مقلد از اهل سماح و وجد که بر عظم شان این بزرگواران اکتفا  
 نیستند خود را از عشاق میگیرند و ایشانرا از زاهدان و گویا عشق محبت را منحصر در رقص و وجد میدانند و طائفه دیگر  
 از غفشیان آمانند که بعد از قطع مسالک سیر الی الله و تحقق به بقا با الله ایشانرا جذب قوی عنایت میفرمایند و  
 بقلب با جذب ایشان کشان می برند و دست آنها از سرایت ممنوع است و تسلیه ایشانرا اخیر جائز در عروج محتاج  
 و امور غریبه نیستند سماح و رقص را در تنگنا سے خلوت ایشان با نیست و وجد و توحید با ایشان کار نه باین  
 عروج انجذاب نه نهایت مرتبه ممکن الوصول میرسند و بواسطه متابعت آن سرور علیه و علی آله الصلوات  
 و التسلیمات و التحیات از مقامیکه مخصوص بآن سرور است علیه الصلوة و التحیة نصیب می یابند این نوع  
 وصول مخصوص طائفه افراد است اقطاب نیز از ان مقام نصیب ندارند اگر بعض فضل ایزد جل سلطان  
 این نوع و اصل نهایت نهایت را با عالم باز گردانند و تربیت مستعدان با و حواله نمایند نفس او در  
 مقام بندگی فرو می آید و روح بمیرغ نفس متوجه جناب مقدس است او است که جامع کمالات فردیه است  
 و حاوی تکمیلات قطبیه و اعنی بالقطب ههنا قطب الارشاد و لا قطب الا و تا د علوم مقامات ظلی و معارف  
 مدارج اصلی او را میسر است بلکه آنجا که او است نه ظل است و نه اصل از ظل و اصل او را گذرانیده اند این کامل  
 کمال بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متداوله و از منته قبا عده بظهور آید هم مقتنم است عالمی از منته  
 منور گردد و نظر او شافی امراض قلبیه است و توجه او دفع اخلاق ردیه نامرضیه او است که مدارج عروج  
 را تمام کرده در مقام بندگی فرو آمده است و آرام و انس عبادات گرفته بمقام عبودیت که فوق آن  
 مقامی نیست در مقامات ولایت ازین طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف میسازند و قابلیت منصب  
 محبوبیت نیز ایشانرا مسلم است جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حاوی تمام مقامات و جود دعوت از  
 ولایت خاصه و نبوت بهره مند است بالجمله در شان او این مصراع صادق است ع ایچہ خوبان همه از تو نماندند  
 پندامندی را سماح و وجد مفرست و منافی عروج هر چند بشرط واقع شود شمه از شرائط سماح در آخرین سال تحریک

بسماع گشت جواب گویم که تحقیق آن کیفیت غالباً در حین ادا نماز است و اگر در بیرون نماز احیاناً دست و پنجه  
از شاخ و ثمرات آنست تواند بود که در حدیث قره عینی فی الصلوة اشاره باین کیفیت نادره باشد و ایضاً  
خبر است اقرب مایکون العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و اجدوا اقرب و شک نیست که در  
هر وقتیکه قرب آبی جل شامه بیشتر است گنجایش غیر در آنوقت منفی تر پس از پنجه و از کرم نیز مفهوم میشود که آنوقت  
در نماز است دلیل بر استمرار وقت دوام و وصل اتفاق مشایخ است قال ذوالنون المصری ما رجع من رجب الا من  
الطریق و من وصل لاربع و یاء داشت که عبارت از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جل سلطان  
در طریق حضرت خواجگان قدس السلام و اعمام مقدراست باجمل اشارات از دوام وقت علامت نارسائی  
است و شرمه قلیله از مشایخ کابن العطا و امثالہ که بجز از رجوع و اصل بصفات بشریت قائل گشتند  
و از انجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در جواز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع البته واقع نیست  
کما لا یخفی علی اربابہ پس جمیع مشایخ بر عدم رجوع و اصل ثابت شد و خلاف بعض راجع بجز از رجوع گشت  
بناظران فاضل از غنیمت است که بعد از وصول بدرجه از درجات کمال و وصول مشاہدہ حال لایزال ایشان را  
برودت قویہ دست میدهند نسبت تامه حاصل میشود که از عروج بمنازل و وصول باز میدارد و وجه منازل  
و وصول هنوز در پیش دارند و مدارج قرب تا غایت منقطع نگشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند  
و از روی کمال قرب در مصورت سماع ایشانرا سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد سماع ایشانرا عروج  
بمنازل قرب میر میشود و بعد از تسکین اذان منازل فرود می آیند اما رنگی اذان مقامات عروج  
همراهی آرند و بآن رنگ منبغ می گردند این وجه بعد از فقد نیست چه فقد در حق ایشان مقصود  
است بلکه با وجود دوام وصل از براس ترقی بمنازل و وصول است ازین قبیل است سماع و  
وجد منتیان و واصلان آری بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذبہ عطا فرمایند لیکن چون  
برودت قوت دارد جذبہ تنهادر تحصیل ترقیات منازل عروج کفایت نمی کنند محتاج به سماع  
می گردند طائفه دیگر از مشایخ اند قدس السلام تعالی اسرار هم که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس  
شان در مقام بندگی فرود می آیند و ارواح ایشان بی مزاحمت نفوس در مقام اصلی متوجه جناب  
قدس اند هر زمان از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی تنگ و راسخ گشته است مدوی بروح  
میرسد روح را بواسطه آن ادا و مناسبت خاصه مطلوب پیدا میگرد و آدام این بزرگواران عبادات است

اگر خواهند که اورا ازان اسم گذرانند تواند بود که بیک قدم آن اسم را طی نماید و بنهایت انبساط برسد و اگر بخواهند  
 مستلک گشت ز سه شرف و اگر بکسب تربیت خلق بازش آورند زهی فضیلت گمان نکنی که وصول بان  
 اسم امر آسان است جای نمی باید کرد تا باین دولت مشرف سازند و تا که ازین میان باین نعمت قصود  
 سرفراز گردانند و آنکه تو آنرا تنزیه و تقدیس خیال میکنی بسیار است که عین تشبیه تنقیص است بلکه بسیاری از مراتب  
 که تو آنرا تنزیه خیال میکنی از مقام روح نیز پائین تر است تنزیهی که فوق العرش تراخیل میشود نیز داخل دائره تشبیه است  
 و آن کشف منزه از عالم ارواح است چه عرش محدود جات و منتهای ابعاد است عالم ارواح ماوراء  
 عالم جات و ابعاد است چه روح لامکانی است در مکان نمیگذرد و روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن  
 تمام و در هیچ نمیندازد که روح از تو بعید است و مسافت دور دراز در میان تو و روح است به چنین است  
 روح را نسبت با جمیع المکنه با وجود لامکانیت برابر است ماوراء عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با تنزیه  
 نرسی نتوانی دریافت طائفه از صوفیه که به تنزیه روحی رسیده اند و فوق العرش آنرا در بافته تنزیه آبی  
 جل شفاء تصور نموده اند و علوم و معارف آن مقام را از غوامض علوم گفته و سر استوار را درین مقام حل کرده  
 و حق آنست که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیداشده بود  
 اما چون عنایت خداوندی جل سلطان ازان ورطه گذرانیده دانست که آن نور نور روح بود نه نور  
 آتشی جل سلطان الحمد لله الذی هدانا لهذا ما كنا لنهتد لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی  
 است و بصورت بیگونی مخلوق است لا جرم محل اشتباه میگردد و والله یحیی الحق و هو یدعی السبیل  
 و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرو می آیند و بان بقا پیدای کنند خود را  
 جامع بین التشبیه و التنزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعدا جمع تصور میکنند  
 امثال این معالطات صوفیه را بسیار است و هو سبحانه العاصم عن مظان الاغلاط و محال الاحتیاط باید دانست  
 که روح هر چند نسبت به عالم چوین است حقیقی داخل دائره چوینست گویند بر رخ است در میان عالم چوین و در میان  
 جناب قدس حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در وی صحیح است بخلاف چوین حقیقی که چون  
 را اصلا بوسیله نیست پس تا از جمیع مقامات روح عروج نماید بان اسم نرسد پس دل از جمیع  
 طبقات سلکوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکان می باید برآید بعد ازان مراتب  
 لامکانیت عالم ارواح را نیز طی باید نمود آنرا زمان تا بان اسم رسد و خواجہ پندار که مراد اصل است

خواه یافت انشاء اللہ تعالیٰ و جدا و معلول است حال و وبال حرکت او طبعی است محرک و مشوب به واسطه نفسانی و اعنی بالمبتدی من لا یکن من ارباب لقلوب ارباب لقلوب متوسطون بین المبتدین و المنتهین هو الغانی فی الدن و الباقی و هو الواصل لکمال و لا انتہار درجات بعضها فوق بعض و للوصول مراتب لا یکن قطعها ابدالاً بدین بالجملة سماع متوسطاً از نافع است و قسمی از منتہیان نیز چنانکه بالا گذشت لیکن باید دانست که ارباب قلوب را نیز سماع مطلقاً محتاج الی نیست بلکه جامعاً راست که بدولت جذب مشرف نشده اند بر اشیاء و مجاہدات شامه میخوانند که قطع مسافت نمایند سماع و وجود در نیصورت این جامع را امد و معاون است و اگر ارباب قلوب از مجذوبان باشند قطع مساکن سیر ایشانرا بدو جذب است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع ارباب قلوب غیر مجذوب را مطلقاً نافع نیست بلکه انتفاع از ان مشروط بشرائط است و بدو نسا خطرات و انقضای از جمله شرائط عدم اعتقاد است بکمال خویش و اگر بتامی خود معتقد است محسوس است آنرا سماع و در انیز نحوی از عروج میبخشد اما بعد از تسکین از ان مقام فردومی آید و شرائط در کتب کابرستقیم الاحوال المعارف المعارف و نحو امین شده که اکثر آنها در این بنای این وقت مفقود است بلکه این قسم سماع در نقص که در نیوقت شائع شده است و این نوع اجتماع که درین اوان متعارف گشته شک نیست که مضر محض است و منافی صرف عروج در اینجا معنی ندارد و صعود در انصورت تصور نیست امد او و اعانت از سماع درین محل مفقود است مضرت و منافات موجود و تنبیه سماع در نقص هر چند نسبت بعضی منتہیان نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج در پیش دارند از اوساط اند و تمام مراتب عروج ممکن الحصول بتمام طی نکنند حقیقت انتہا ازینها مفقود است نہایت گفتن باعتبار نہایت سیر الی اللہ است و نہایت دین سیر تا سہمی است که سالک مظهر آنست بعد از ان سیر در ان اسم و ما یعلق بہ است چون از اسم و ما یعلق بہ مایکشف علی اربابہ گذشتہ بہ سماع حقیقہ برسد و در اینجا فانی و بقائی پیدا کنند منتہی حقیقہ است و فی الحقیقت نہایت الی اللہ در نیصورت است نہایت اول را کہ نہایت تا اسم است نیز نہایت سیر الی اللہ اعتبار کرده اند و باعتبار فانی و بقائی کہ در آخر تہ حاصل میشود و اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکہ گفته اند کہ سیر فی اللہ را نہایت نیست این سیر در وقت بقاست و بعد از طی منازل عروج معنی بے نہایتی آن سیر آنست اگر سیر در ان اسم واقع شود تفصیل بشیونات مندرج در ان متخلی گردد و ہرگز نہایت آن نرسد چہ ہر اسم شملہر شیونات مندرج و بی نہایت است اما در وقت عروج

بالحکمہ سماع متوسطاً از نافع است و قسمی از منتہیان را نیز

بسم الله الرحمن الرحيم بدان ارشدک الله تعالی والهمک سوار الصراط که از جمله ضروریات طریق سالک  
اعتقاد صحیح است که علما اهل سنت و آثار سلف اعتبار فرموده اند و کتاب سنت را محمول  
در شبن بر معانی که جمهور علما را اهل حق یعنی علما را اهل سنت و جماعه آتقی را ازان کتاب سنت فمیده اند و ضرورت  
و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفهومی کشف و الهام امر ظاهر شود آنرا اعتبار نباید کرد و ازان استعاره  
باید نمود مثلاً آیات و احادیث که از ظواهر آنها توحید وجود مفهوم میشود و همچنین حاطه و سربان قرب محبت  
ذاتیه معلوم میگردد و چون علما را اهل حق ازان آیات و احادیث این معانی فمیده اند اگر در اثنای راه  
بر سالک این معانی منکشف شود و موجود و جزئیکی نیاید یا او را بالذات محیط داند و قریب ذاتا بیاید بهر چند او در وقت  
بواسط غلبه حال و سکروت معذور است اما باید که همیشه سخن سبحانه و تعالی الملتجی و متضرع باشد که او را ازین  
در طبع بر آورده امور یک مطابق آراء صائبه علما را اهل حق است بروی منکشف گرداند و سربوی از خلاف  
معتقدات حق ایشان ظاهر نشود و با بجمه معانی مفهوم علما را اهل حق را مصداق کشف خود باید ساخت  
و محکم الهام خود را جز آن نباید داشت چه معانی که خلاف معانی مفهوم ایشانست از چیز اعتبار ساقط  
است زیرا که هر مبتدع و ضال مقتدی معتقدات خود را کتاب و سنت میداند و با اندازه افهام را یکیکه  
خود ازان معانی غیر مطابقه می فمید فیصل به کثیر آید و به کثیر او آنکه گفته که معانی مفهوم علما را اهل حق  
معتبر است و خلاف آن معتبر نیست بنا بر آنست که آن معانی را از منبع آثار صحابه و سلف صالحین  
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اخذ کرده اند و از انوار نجوم هدایت شان اقتباس فرموده اند لهذا  
نجات ابدی مخصوص با ایشان گشت و فلاح سربدی نصیب شان آمد و لکن حزب الله الان  
حزب الله هم المفلون و اگر بعضی از علماء با وجود حقیقت اعتقاد در فرعیات بدایت نمایند و مرتکب  
تقصیرات باشند در عملیات انکار از مطلق علماء نمودن و همه را مطعون ساختن بی انصافی محض است  
و مکابره صرف بلکه انکار است از اکثر ضروریات دین چه ناقلان آن ضروریات ایشاند و ناقدان جدید  
آنرا از رویه آن ایشاند و لا نور هدایتیم لما اهدتینا لولا تمیز هم الصواب عن الخطا لغوینا و هم  
الذین بذلوا جهنم فی اعلام کلک الدین القویم و اسکو طریق کثیر من الناس علی الصراط المستقیم  
فمن تابعهم نجح و افلح و من خالفهم ضل و اضل باید دانست که معتقدات صوفیه بالآخره یعنی بعد از  
تمایز منازل سلوک و وصول با فضیله درجات الولایت همین معتقدات علما را اهل حق است

حاصل خواجہ بچہ نپند از نیست به فوسجانه و در ارادہ و ارادین عالم خلق عالم امر است و در ارادہ عالم امر مراتب اسما و شیونات ظلال و اصالة و اجالا و تفصیلاً و در ارادہ این مراتب ظلی و صلی و کونی و آئی و اجالی و تفصیلی مطلوب حقیقی را می باید جست تا اگر باین جست و جو بنوازند و کدام صاحب دولت را باین سعادت مشرف سازند و لک فضل الله یستیعین یشار و الله ذو الفضل العظیم همت بلند باید داشت و بهر چه در راه بدست افتد قناعت نیاید کرد و در ارادہ و ارادین می باید جست که کیت الوصول الی سعاده و نهایة طلال لبحالی و دونین خوف به تنبیه آخر دوام وصل و استمرار وقت کسی را مسلم است که بعد از تحقیق فنای مطلق باشد مشرفا شده باشد و علم حصولی او بعلم حضور سے تبدیل یافته این بحث را به بیان واضح و لاج گزینیم بدانکه هر علیکه عالم را از ما و ارذات خود حاصل میگرد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم است در ذہن عالم و بهر علیکه محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود است علم حضور نیست چه ذات بنفسه حاضر در عالم است در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است در ذہن توجه معلوم است و چون صورت از ذہن زائل گشت آن توجه ذہن نیز زائل گشت پس و ام توجه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حضوری که غفلت از معلوم در اینجا غیر متصور است چه نشان تحقیق آن علم حضور ذات عالم است چون این حضور دائمی است علم نیز بذات دائمی باشد پس وال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقایه باشد علمی است حضور سے که زوال آن متصور نیست گمان نکنی که بقایه باشد عبارتست از آنکه خود را عین حق بایی چنانکه بعضی ازین طائفه حق البقین را باین عبارت تعبیر نموده اند نه چنین است بقایه باشد که بعد از فنا مطلق میسر شود باین قسم علوم مناسبت ندارد این حق البقین که بعضی گفته اند مناسب بقایه است که در جذبہ دست میدہد بقای که مقصود ما دیگر است مع ذوق این می نشانی بخدا تا بخشی به پس استمرار توجه و دوام حضور در صورت بقایه باشد ثابت شد پیش از تحقیق بقایه باشد و دوام ممکن نیست اگر چه بسیاری را پیش از رسیدن باین مقام انیضی متوهم میشود علی الخصوص در طریقہ عالیہ نقشبندیہ قدس الله تعالی اسرار ہم والحق باحققت و الصواب ما الہست والله تعالی اعلم بالصواب والیہ المرجع والمآب الحمد للہ رب العالمین اولاً و آخراً و الصلوۃ والسلام علی رسولہ دأماً و سرمداً مکتوب دو صد و ہشتاد و ششم بمولانا امامان الله قد صیہ و رفات و در بیان اعتقاد صحیح ما خود از کتاب و سنت است بردوق آراء صاحبہ اہل سنت و جماعہ و رد جماعتیکہ از کتاب و سنت خلاف مقدمات اہل سنت و جماعہ نمیندہ اند و با کشف خلاف اہل حق معلوم ساختہ اند



الایجابی صوری و این قول مستلزم انکار رویه حق است سبحانه رویتی که تجلی صورت تجویز نموده اند فی الحقیقه رویه حق نیست سبحانه قرب است از شیخ و مثالی سه راه المؤمنون بغیر کیف به و ادراک و ضرب من مثال به و کقولیم بقدیم ارواح الکمل و اذلیتها و هذا القول ایضاً مخالف لاهل الاسلام فان عندهم العالم جمیع اجزای محدث و الارواح من جمله العالم لان العالم اسم جمیع ماسوسه الله تعالی فافهم پس سالک را باید که پیش از وصول بحقیقت کار با وجود مخالفه کشف و الهام خود تقلید علماء اهل حق را لازم داند و علماء را محقق و خود را مختلطی و کار و چه مستند علماء تقلید انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیات که بوجی قطعی موبداند و از خطا و غلط معصوم و کشف و الهام او بر تقدیر مخالفه با احکام ثابتة بوجی خطا و غلط است پس کشف خود را بر قول علماء مقدم داشتن فی الحقیقت مقدم داشتن است بر احکام قطعیة منکره و موهومین الضلالة و محض الخساره و ایضاً همچنانکه اعتقاد بموجب کتاب سنت ضروریست عمل بمقتضای آنها برنجیکه ائمّه مجتهدین از کتاب و سنت متنباط فرموده اند استخراج احکام از آنها نموده از حلال و حرام و فرض و وجوب و سنت و محب و مکروه و مشتبّه و علم باین احکام نیز ضروریست مقلد را نمی رسد که خلاف را که مجتهد از کتاب و سنت احکام اخذ کند و بران عامل باشد و در عمل قول مختار را از مذہب مجتهدی که خود را تابع او ساخته اختیار کند و از رخصت اجتناب نموده بغیر محبت عمل نماید و هما ممکن در جمیع کردن اقوال مجتهدین سعی نماید تا بر قول متفق علیه عمل واقع شود مثلاً امام شافعی در وضو نیت را فرض می گوید بے نیت وضو نکند و همچنین ترتیب در غسل اعضا و دولا را نیز لازم میداند رعایت ترتیب و دولا باید کرد امام مالک لک و غسل اعضا فرض میگوید البته و لک بکند همچنین لمس نساء و مس ذکر را ناقض وضو گفته اند بر تقدیر و قبح لمس نساء و مس ذکر تجدید وضو بکند علی هذا القیاس بعد از حصول این دو جناب اعتقاد و عملی متوجه عروج مدارج قربانزوی گردد و چنانکه طالب قطع منازل ظلمانی و مسالک نورانی باشد لیکن بدانکه این قطع منازل و عروج مدارج وابسته به توجّه و تصرف حضرت شیخ کامل کمیل راه دان راه بین راه ناست که نظر او شافی امر اض قلبیه است و توجّه او دفع اخلاق رویه نامرضیه پس اول طلب شیخ نماید اگر بمحض فضل خداوندی جل شانّه شیخ را باود امانت فرستد شیخ را نیت عظمی تصور کرده خود را ملازم او سازد و تمام متقاد و تصرفات او گردد شیخ الاسلام بر وی میفرماید آئی چیست اینکه دوستان خود را کرده که هر که ایشان را شناخت ترایافت و تا ترایافت ایشان را شناخت اختیار خود را بالکلیه در اختیار شیخ گم کند و خود را از جمیع مرادات نبی ساخته گمیرمت را در خدمت او بندد و بهر چه شیخ او را امر فرماید سرایه سعادت خود را در آن دانسته در امتثال آن بجمان

علما را نقل و با استدلال است و صوفیه را بکشف و الهام اگر چه بعضی صوفیه را در اشعار راه بواسطه سکروت و غلبه  
 حال امور مخالف آن محققات ظاهر میشوند لیکن اگر در ازان مقام گذرانیده نهایت کار رسانند آن مخالفات انازا  
 نشو و سرگردند و الا بر همان مخالفت بنمایند آیا امید است که او را بآن مخالفت اخذ میکنند حکم او حکم مجتهد خطی است  
 مجتهد در استنباط خطا نمود و در کشف از جمله مخالفات بعضی ازین طائفه حکم بوجدت وجود است و احاطه و قرب بمعیت  
 ذاتی چنانکه بالا گذشت و همچنین است انکار ایشان از وجود صفات سبعه یا ثمانیه در خارج بوجود و زائد بذات و سلباً  
 زیرا که علما از طهنت صفات را موجود میدانند و در خارج بوجود و زاید بر وجود ذات تعالی انکار ایشان ازین راه پیدا  
 شده است که در بنیوقت مشهود ایشان ذات تعالی و تقدس در مراتب این صفات معلوم است که مراتب از نظر ذاتی  
 مخفی میباشد پس بواسطه آن اختفا حکم بعدم وجود آنها در خارج کرده اند و گمان برده اند که اگر موجود میبودند مشهود  
 میگشتند و غیبت لاشعور لا وجود و بر علما بواسطه حکم ایشان بوجد صفات طعن کرده اند بلکه بکفر و تنویر حکم نموده  
 اعادنا الله سبحانه من الجراحة في الطعن و اگر ایشانرا ازین مقام ترقی واقع میشد و مشهود ایشان ازین پرده  
 می برآمد حکم مراتب زائل میگشت صفات را جدا میدیدند و حکم بانکار نمیکردند و کار ایشان بطعن اکابر علما میکشید  
 و از جمله مخالفات آن بعض حکم بعضی امور است که مستلزم ایجاب واجب اند تعالی و تقدس اگر چه ایشان لفظ  
 ایجاب طلاق نمیکند و اثبات ارادت بنمایند اما فی الحقیقت نافی اراده اند و درین حکم جمیع اهل مل را  
 مخالفند یکی از انجمله امور حکم ایشان است بآنکه حق سبحانه قادر است بقدرت بمعنی ان شاء فعل و ان لم یفعل  
 لم یفعل اما شرطیه او لے واجب لصدق میدانند و ثانیه را متمنع صدق و این قول با ایجاب است بلکه انکار  
 قدرت است نیز بمعنی که مقرر اهل مل است چه نزد ایشان قدرت بمعنی صحت فعل و ترک است و لازم از  
 قول ایشان وجوب فعل و امتناع ترک است فاین هدامن ذلک مذہب ایشان درین سلسله بعینه مذہب  
 حکماست و اثبات اراده نمودن با وجود وجوب صدق او لے و امتناع صدق ثانیه و خود را باین اثبات  
 از حکما جدا ساختن نافع نیست چه ارادت تخصیص حدی المتساوین است فبحث لا تساوی لا اراده و  
 ههنا التساوی معدوم للموجب و الامتناع فافهم و از جمله آن امور بیان ایشانست در تحقیق سلباً و قضا و  
 قدر برنجیکه ظاهرش ایجاب است و از جمله عبارات ایشان در ان بحث نیست که الحاکم محکوم و المحکوم حاکم  
 قطع نظر از ایجاب حق سبحانه را محکوم احدی ساختن و حاکمی بر وی گذاشتن بسیار مستقیم است انهم ليقولون  
 منكر من القول و زور و امثال اینها از مخالفات بسیار است که قولیم بعدم امکان ردیه الحق سبحانه

فراغت خود است نمیخواهد که خود را بچیز پیچیده گرداند و آن فراغت و عدم تعقید نیز داخل محرم است یا فضول پس در امثال او امر مخالفت با نفس اماره اجتناب ازین محرم یا فضول آئیده از راه آدای او امر فقط که ملائکه نیز دارند فالقیاس صحیح پس هر طریق که مخالفت نفس در آن بیشتر است اقرب طرق است شک نیست که رعایت مخالفت نفس از سایر طرق در طریق علییه شنبندیم بیشتر است چه این بزرگواران عمل بغیریت اختیار کرده اند و از رخصت اجتناب نموده و معلوم است که در غنیمت هر دو جز از اجتناب محرم و فضول مرعی است بخلاف در رخصت که اجتناب از محرم است و پس اگر گفته شود که تواند بود که سایر طرق نیز غنیمت اختیار کرده باشند گوئیم که در اکثر طرق سماع و رقص است بعد از تحمل بسیار کار رخصت میرسد غنیمت را و در آن چه مجال و همچنین ذکر چه که پیش از رخصت در آن متصور نیست و ایضا مشایخ سلاسل دیگر در طرق خود بواسطه بعضی نیات حقانیه امور محدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن حکم بر رخصت است بخلاف اکابر این سلسله علییه که سر موی مخالفت سنت تجویز نکرده اند و ابداع واحداث روانداشته پس مخالفت نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب را اختیار این طریق اولی و انطباق باشد چه راه بنایت اقرب است و مطلب در کمال رفعت و جماعه از متاخرین خلفائے ایشان ترک او ضلع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طرق احداث نموده اند و سماع و رقص و چهار اختیار کرده اند و آن عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانوادہ بزرگ خیال کرده اند که بر این محدثات و مبدعات تکمیل و تتمیم این طریق مینمایند و اندک در تخریب و اضعاف آن میکوشند و الله یحیی الحق و هو یدعی السبیل مکتوب دو صد و هشتاد و نهم بحقائق آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صد در یافته در بیان جذبه و سلوک و معارفی که مناسب این دو مقام اند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جازت رسل ربنا بالحق و ختمهم بافضلهم و اکملهم محمد الذی جاز بالصدق صلوات الله سبحانه و برکاته علیه و علی من تابعهم اجمعین الی یوم الدین آمین چون دیده شد که طالبان بواسطه دنارت همت و پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کامل مکل مسلک طویل را و مطلب برفع ابراهیم و مقصد وضع فرود آورده اند و بهر چه ایشان را در راه میسر شده از حقیر و نفیر اکتفا نموده اند

سعی نماید شیخ مقتدا اگر مناسب است اقدام او و ذکر خواهد بود و بدان امر خواهند نمود و اگر توجه و مراقبه مناسب  
 بآن اشارت خواهد کرد و اگر در محضر صحبت کفایت معلوم خواهد کرد بآن امر خواهد نمود و بالجمله با وجود دریافت صحبت  
 شیخ احتیاج ذکر بهیچ شرط از شراط راه نیست هر چه مناسب حال طالب خواهد بود و یاد فرمود و اگر بعضی از  
 شراط راه تقصیر یافته واقع خواهد شد صحبت شیخ آنرا تکافی خواهد کرد و توجه و جبر نقصان آن خواهد نمود و اگر شرف  
 صحبت نخستین شیخ مقتدا شرف نشد اگر از مراد است جزیلش خواهند کرد و محض عنایت بیغایت کار او را کفایت  
 خواهند نمود و بهر شرطی و ادویه در کار شود و اعلام خواهند فرمود و در قطع منازل سلوک روحانیات بعضی اکابر را  
 و سائل راه او خواهند ساخت چه بطریق برهه عاوده الله سبحانه در قطع راه سلوک توسط روحانیات مشایخ  
 در کارست و اگر از مریدانست کار او به توسط شیخ مقتدا در خطرست تا زمان وصول شیخ بیاید که همیشه بجای  
 سجانه تلجی و متضرع باشد که او را شیخ مقتدا رساند و نیز بیاید که رعایت شراط راه لازم و اندک شراط در کتب  
 مشایخ بتفصیل بیان یافته است از انجا ملاحظه نموده مرعی دارند که عبارت معظم شراط راه مخالفت با نفس  
 است و آن موقوف بر رعایت مقام درع و تقوی است که عبارت از انتہاء از محارمست و انتہاء از  
 محارم صورت نمیداند و از فضول مباهات اجتناب نکند چه از خای عنان در ارتکاب مباهات با شیعار  
 مشبهات میرساند و مشتبیه بحرم نزدیک است و احتمال وقوع در آن قوی تر و من حام حول الحمی یوشک کن  
 یقع فیہ پس اجتناب از محرمات موقوف شد بر اجتناب از فضول مباهات پس در ورع اجتناب از فضول  
 مباهات نیز مرعی شد و ترقی و خروج وابسته بوریع است بیانش آنست که اعمال را در چیزست امثال  
 و امر و انتہاء از مناهی و در امثال او مرقد سیان نیز شریک اند اگر در امثال ترقی واقع میشد قدسیان نیز  
 واقع میشد و انتہاء از مناهی در قدسیان نیست چه ایشان بالذات معصوم اند مجال مخالفت ندارند تا  
 زبان نهنی کرده شود پس لازم آمد که ترقی وابسته بهمین جزو است و این اجتناب سر سر مخالفت  
 نفس است چه شریعت براس رفع هوای نفسانی و دفع رسوم ظلمانی دارد و شده است زیرا که مقتضا  
 طبیعت نفس یا ارتکاب محرمست یا فضولی که با انجام بحرم رساند پس اجتناب از محرم و فضول غیر مخالفت  
 نفسست اگر سوال کنند که در امثال او امر نیز مخالفت نفسست زیرا که نفس نخواهد که عبادات متعالی  
 نماید پس امثال نیز مستلزم ترقی باشد و چون در ملائکه در امثال مخالفت مفقود است سبب ترقی نشد  
 فالفیاس مع الفارق جوابش آنست که عدم رضا نفس در ادای عبادات بواسطه آنست که او خواهد

این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند انقیاس تحمیل و این نوع توهم بر بسیارست و جمعی را بهم از ایشان  
که منقلب در مقام جذبه حاصل میشود و از حالی بچالی میروند قطع منازل سلوک و طی مسالک سیرانی الله  
می انگارند و بآن تعلیقات خود را بجنوب سالک میدانند بخاطر فقره ای یافت که فقره چند نوشته شود  
در بیان حقیقت جذبه و سلوک و فرق در میان این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص منیره هر یک از  
دیگر و فرق در میان جذب مبتدئ و جذب منتهی و حقیقت مقام تکمیل و ارشاد و علوم دیگر که مناسب  
آن مقام باشد یعنی الحق و بطلان باطل و ذکره المجرمون فیه یخرجون فیه یجوزون فیه یجوزون فیه یجوزون فیه یجوزون  
و نعم الوکیل این مکتوب شش سوره و مقصد یک خاتمه مقصد اول در بیان معارفیکه بتمام جذبه متعلق اند  
و مقصد ثانی در آنچه متعلق بسلوک دارد و در خاتمه بیان بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان از او استیانت  
کثیر المنفعت است مقصد اول بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکرده هر چند جذب قوی داشته باشند و از هر یک  
منجذب شوند و داخل جرگه ارباب قلوب اند بی سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمی توانند گذشت که بمقلب  
پیوسته است انجذاب ایشان قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است نه اصلی چنانکه نفس با روح و در مقام  
متمنجز است و ظلمت با نور و در میان غلظت بالکلیه از ضیق مقام قلب برآیدن و بمقلب قلب پیوستن و انجذاب  
روحی بمطلوب پیدا کردن بی تخلص روح از نفس از برای توجیه مطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرو آمدن  
او در مقام بندگی متصور نیست با دام که این هر دو نه الحقیقت مجتمع اند اما حقیقت جامعه قلبیه کم و بریاست  
انجذاب خالص روحی متصور نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مسالک سیرانی الله  
و تحقق سیرانی الله بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد الجمع که سیر عن الله باشد متعلق دارد و صورت بند و  
هر گدائی مرد میدان که شود و پشه آخر سلیمان که شود و قطره الفرق بین جذب المنتهی و جذب المبتدی شهود این  
بجنوبان ارباب قلوب در پنده کثرت است بمعنی را معلوم کند یا نه و شهود شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح  
که لطافت و احاطه و سریان بوجد خود بصورت شبه است ان الله خلق آدم علی صورته و باین مناسبت  
شهود در روح باشد و حق میداند تعالی و تقدس و احاطه سریان و قرب و محبت هم برین قیاس است زیرا که  
خطر سالک عبور میکند مگر تا بمقام فوق نه بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظر شان از  
مقام روح بالا نرود و شهود در روح امر دیگر نباشد نظر بفرق روح موقوف است بر رسیدن بمقام روح و محبت و  
انجذاب بهم در رنگ شهود است شهود حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او و البته بصورت فضا است

و همانرا مقصد پنداشته و خود را ب حصول آن کامل و منتهی انگاشته اند و احوالیکه منتیان راه و اصالان در نگاه  
از انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرتان با ستیلا ر قوت تمخیز خود آن  
احوال کامله را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصداست م بخواب اندر مگر روشنی شمر شدند از بحر عمیق بقطره  
بلکه بصورت قطره از دریا بی عیان بر شمع بلکه بصورت ر شمع قناعت کرده اند چون را بچون تصور کرده از بچون  
آرام گرفته و مانند را بیا شند تخمیل نموده از بیانند بمانند گردیده اند احوال جاعه که تقلید ایمان بی بچون آورده اند و  
بیانند را گردیده از احوال این طالبان سلوک تمام ناکرده و تشنگان آرام بسراب گرفته بمزاتب بهتر است از  
محق تا مبطل و از منصب تا مخفی فرق بسیار است و ای بر طالبان بمطلب رسیده که محدث را قدیم میدانند و چون  
را بچون می انگارند اگر بکشف غیر صحیح ایشانرا معذور ندارند و باین خطا و غلط مواخذه نمایند ربالاتواخذنا ان نسیلا  
و اخطانا مثلاً شخصی طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاقاً در اثناء راه خانه شبیه بجانه کعبه  
و در پیش آمد اگر چه آن مشابیه در صورت است آن شخص خیال کرد که کعبه است و هاجنا متکلف گشت و  
شخص دیگر خواص کعبه را از اصالان کعبه معلوم ساخته تصدیق به کعبه کرد این شخص هر چند گاهی از طلب براه  
کعبه نروده است اما غیر کعبه را کعبه ندانسته است و در تصدیق خود و محنت است حال او از حال طالب مخفی مذکور  
بهتر است از کسی که طالبی که هر چند بمطلب نرسیده است اما غیر مطلب را مطلب ندانسته است از حال قله  
محق که قدمی در راه مطلب نروده است بهتر است چه او با وجود حقیقت تصدیق بمطلوب قطع مسافت راه  
مطلوب نرفته بلکه کرده است پس مزیت او را تحقیق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال  
و نمی خود را بمنه شنی و اقتدار خلق کشیده اند و بعلت منقصت خویش استعداد بسیار را از استعداد ان  
کمالات راضا ک ساخته اند و بشوئی برودت صحبت خود و حرارت طلب طالبان را از ازل گردانیده اند ضلالت  
فاصلوا ضاعوا فاضاعوا این تخمیل کمالات و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان  
مجدوب نارسیده همیشه است زیرا که مبتدعی و منتهی در صورت جذب مشار کنند و به ظاهر در عشق مشیت  
تساوی اگر چه فی الحقیقت یا یکدیگر مناسب ندارند و احوال یکدیگر جداست ع چه نسبت خاک را  
با عالم پاک ؟ در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض محمول و در انتها چون بحق است برای حق است  
تفضیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشابیهت صوری و این مناسبت ظاهری  
باحث آن تخمیل میشود و چون در طریق علی نقشبندیه جذب سلوک مقدم است مجذوبان

است که دیگر از انیست و اگر هست نادر است و لهذا بعضی ایشان را در بنیقام بے آفکة قطع منازل سلوک نمايند فزار و بقار شبعیه بقار و بقاے ارباب سلوک حاصل میشود و شربے از مقام تکمیل که شبیه بمقام سیر عن الله باشد هست نیز بدست می آید که بآن تربیت مستعدان بنیایند تحقیق این مبحث عنقریب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی اینجا دقیقه است باید دانست که روح را پیش از تعلق به بدن بخوی از توجه بمقصود حاصل بود چون به بدن متعلق گشت آن توجه زائل شد اکابر این سلسله علی طریقے از برائے ظهور آن توجه سابق وضع نموده اند لیکن چون روح متعلق به بدن است توجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس و روح است و شمع نیست که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است اما توجه روحی که متبیهان راست بعد از فناے روح است و بقاے او وجود حقانی که مجرب بقا باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجهی است که با وجود هستی روح است که فنا با و راه نوافته است و فرق در میان توجه روح با وجود هستی روح و توجه روح با فناي روح بسیار است پس نهایت گفتن آن توجه روحی مندرج را با اعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند و پس پس مراد از اندراج نهایت در بدایت اندراج صورت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در بدایت محال است تواند بود که عدم اتیان لفظ صورت برای ترخیص طلبای مطرب بوده باشد و الحقیقه ما حقیقت بعون الله تعالی و سابقان که انجذاب ایشان بی تحمل و کسب است بلکه بتوجه و حضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی است و اثرے است از توجه سابق روح که بالکل بواسطه تعلق به بدن زائل نشده است کسب و تحمل از برائے ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق توجه سابق را فراموش کرده اند کسب گو یا از برای تنبیه بر توجه سابق است و تذکیر است مرآن دولت گم شده را لیکن ناسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند و جنبه نسیان توجه سابق بالکلیه از توجه کلی بمتوجه الیه بالفعل و گم شدن دران خبر میدهد و عدم نسیان توجه چنین است غایت مافی الباب در سابقان آن توجه و شمول و سرایان در کلیه ایشان پیدا میکند و بدن ایشان نیز محکم روح شان بیگردد و کما هو شان المحبوبین المرادین اما فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان در رنگ فرق میان حقیقت شئی و صورت شئی است کما هو انظار علی ارباب بهاری مجبان و اصل و مریدان کامل را این قسم شمولی نیز تحقیق است لیکن کالبرق است و این نیست شمول دائمی خاصه



که نهایت سیر الی الله معبر است سه هیچکس از اہم نگردہ او فنا نیست رہ در بارگاہ کبریا بے اطلاق شہود  
 و بنیقام از تنگی میدان عبادت و الاکار خانہ این بزرگواران باور دارد و را شہود متعارفست همچنانکہ مقصد  
 ایشان بچون و بیگونی است اتصال ایشان با سبحانہ نیز بچون و بیگونی است چون را بہ بچون کہ نیست  
 لایحل عطا یا الملک الامطایہ اتصال بے تکلیف بمقیاس بہست رباناس را با جان ناس بہ  
 احاطہ و سریان و قرب و محبت حق سبحانہ نزد محققین را باب سلوک کہ نہایت کار رسیدہ اند علمی است موافق  
 علماء اہل حق شکر الله تعالی سقیم حکم کردن بقرب ذاتی و امثال آن نزد ایشان از بحاصلی و دوریست  
 نزدیکان حکم بقرب نمیکند بزرگی میفرماید ہر کہ گوید نزدیکم دورست و ہر کہ دورست نزدیکست تصوف  
 نیست علیکہ متعلق بتوحید وجود است انتشار آن محبت و انجذاب قلبی است ارباب قلوب کہ جذبہ پیدا  
 نکرده اند و براہ سلوک قطع منازل مینمایند این علم بایشان مناسبت ندارد و همچنین مجذوبانی کہ بسلوک از  
 قلب بکلیت متوجہ بقلب قلب اند ازین علوم تبرے مینایند و مستغفر میباشند بعضی از مجذوبان باشند کہ چندی  
 براہ سلوک در آیند و طومنازل نمایند اما نظرشان از مقام موقوف قطع نشود و دور و نفوق پیدا کنند امثال  
 این علوم و امن ایشان نمیکند اردو ازین در طہ نمیشوند ہر آندہ اند و روح بدایع قرب و صعود و معارج  
 قدس کند و لنگ اندر بنا آخر جناسن ہذہ القرۃ الناطم اہلما و اجل لثامن لدنک و لیا و اجل لثا  
 من لدنک نصیر علامت وصول نہایت مطلب تبرے ازین علوم است چہ ہر چند بہ تشریح بیشتر نہایت  
 پیدا شود عالم را با صانع بے مناسبت ترمید این زمان عالم را عین صانع داشتن و یا صانع را خط  
 عالم پنداشتن بالذات معنی ندارد و بالتراب و رب الارباب معرفت حضرت خواجہ نقشبند  
 قدس الله تعالی سرہ الاقدس فرمودہ اند کہ ما نہایت را در بدایت درج میکنم معنی این عبارت آنست کہ  
 انجذاب و محبتی کہ منتہیان را در نہایت میسر میشود در نظریات انجذاب و محبت کہ در ابتدا پیدا میشود و منہج  
 است زیرا کہ انجذاب منتہی روحی است و بتدے جذب قلبی و چون قلب بر رخ است میان روح و نفس  
 و ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و تخصیص کردن این اندراج را بان طریق ہر چند بمعنی  
 و جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست کہ اکابر این خانوادہ طریقے از برے حصول آمین  
 وضع نمودہ اند و مسلک از برے وصول این مطلب تعیین کردہ اند و دیگران را بمعنی برسبیل اتفاق  
 میسرے شود و ضابطہ بدست ندارد و این بزرگواران را در مقام جذب بہ شان خاص

موسوفت و معنی نہایت در بدایت درج میکنم

مخصوص نیستی است پس لاجرم در کیفیت افاده نسی راجح باشد و ایضاً نسی را فی الحقیقت بهمت و توجیه نیست و مجذوب صاحب بهمت و توجیه است بهمت و توجیه کار طالب را پیش میرود هر چند بعد کمال نرساند و ایضاً نهایت توجیه که طالب را از مجذوبان حاصل میشود همان توجیه سابق روح است که فراموش کرده بودند و در صحبت شان بیا و ایشان آمده بطریق اندراج در توجیه قلبی حاصل گشته بخلاف توجیه که در صحبت منتیان پیدا میشود توجیه حادث است که بیشتر اصلاً موجود نبود و موقوف بود بر بنیای روح بلکه بر بقای او بود و حقانی پس لابد توجیه اول اسهل الحصول باشد و توجیه ثانی متعسر بوجود هر چه سهل است بیشتر است و هر چه متعسر است کمتر از نیاج است که گفته اند که تحصیل حجت جذبه شیخ مقتدا و اسطه نیست چه آن نسبت او را اول حاصل شده بود که بواسطه نسیان پهنیه و تعلیم محتاج گشته این شیخ را شیخ تعلیم گویند و شیخ تربیت و در جهت سلوک از برای قطع منازل سلوک شیخ مقتدا در کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید که انقیاس مجذوب ممکن را با افاده عام رخصت بدهد و در مقام تکمیل و شیخی نشاند چه بعضی از طالبان باشند که استعداد ایشان بلند افاده باشد و قابلیت کمال و تکمیل بر وجه اتم داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر افت بحیل که آن استعداد ضائع شود و آن قابلیت بر طرف گردد و مثلاً از مینی که قابلیت تمام از برای زراعت گندم داشته باشد اگر تخم جید گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازند استعداد نیکوی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند چه جای بار که سلوب لقا بلت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا مصلحت در رخصت او بیند و معنی افاده دروسه یا بد باید که افاده او را مقید سازد و بعضی قیود مثل ظهور بلت طالب بطریق افاده او و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اقتدار و عوای نفسانی از وی زائل نشده است بواسطه عدم تزکیه نفس چون معلوم کند که طالب از وسع نهایت افاده او رسیده است و در استعداد طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بوی تمنی را ظاهر سازد و او را رخصت بدهد تا کار خود را از شیخ و دیگر با تمام رساند و خود را منتهی نداند و باین حیل راه زنی مردم نکنند و امثالین شراط که مناسب وقت و حال او دارند که در سازد و بآن وصیت تمام نموده رخصت بدهد تا منتهی مرجع در افاده و تکمیل محتاج باین قیود نیست چه او را بواسطه جامعیت بمجمیع طرق و استعدادات مناسب است هر کس زوی بقدر استعداد و مناسب است بهره تواند یافت هر چند تفاوت در سرعت و بطور بواسطه قوت مناسب و ضعف آن در صحبت شیخ و مقتدا یان نیز منظور است اما در اصل افاده مساوی الاقدام اند شیخ

محبوبان است معرفت مجذوبان ارباب قلوب چون در مقام قلب ممکن و رسوخ پیدا کنند و معرفت و  
صحو که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و می توانند که طالبان را فائده رسانند و در صحبت ایشان بندگان  
محببت قلبی جامع طالب را حاصل شود و هر چند از ایشان بکمال نرسند چه ایشان خود بحد کمال نرسیده اند و دیگر بر  
واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است که از ناقص کامل نیاید افاده ایشان هر قدر که باشد پیش  
از افاده ارباب سلوک است هر چند بنهایت سلوک رسند و جذب بنیتان پیدا کنند اما بمقام قلب ایشان بطریق  
سیر عن الله باشد فرد دنیا و رده باشند چه منتی غیر مرجوع بعالم مرتبه تکمیل و افادند از چه در عالم مناسب است  
و توجیه نمائند تا افاده شوند و شیخ مقتدر اگر که بر رخ میگویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام  
قلب است فرو آمده است و از هر دو جهت روح و نفس خطی وافر گرفته است از جهت روح از فوق  
استفاده میکند و از جهت نفس با دون خود افاده مینماید زیرا که او را توجیه حق سبحانه با توجیه خلق جمع شده است  
که هیچ کدام حجاب دیگری نیست پس افاده و استفاده معا و را حاصل است بعضی از مشایخ ازین  
برزخیت برزخیت بین الخلق و الحق میخوانند و شیخ برنرخ را جامع بین التشبیه و التفریه میگویند پوشیدگانند  
که انقسم برزخیت که بنار آن بر سر است لائق مقام شیخی که بمناسبت آن بر صحو است نیست زیرا که  
نفس شان درین مقام در غلبات انوار روح مندرج است و همان اندراج منشار سر کرده است  
و در مقام برزخیت قلب نفس و روح از یکدیگر جداست پس ناچار سکر را در آن گنجایش نباشد بلکه  
آشنا بر صحو است که مناسب مقام دعوت است و شیخ کامل را چون در مقام قلب فرود می آرند  
بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا میکند و بواسطه حصول کمالات مستعدان کمالات میشود  
و مجذوب ممکن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجیه را از ایشان دریغ نمیدارد  
و از انجذاب و محبت اگر چه قلبی باشد نیز نصیب بدست آورده است لاجرم راه افاده بروی  
گشاده است بلکه گوئیم که کمیت افاده مجذوب ممکن پیش از کمیت افاده منتی مرجوع است و کمیت  
افاده منتی زیاده از کیفیت افاده مجذوب است زیرا که منتی مرجوع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده  
اما در صورت است فی الحقیقت جداست منبغ برنگ اصل است و باقیست با و این مجذوب را بعالم  
مناسبت فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است باقی است بقایانی که عالم بآن بقا باقی است پس ناچار  
طالبان بواسطه مناسبت حقیقی از مجذوب بیشتر فائده گیرند و از منتی مرجوع کمتر لیکن فاده مراتب کمالات و

و برکاته علی نبینا وعلیهم وعلی جمیع اتباعهم وصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشانرا بتوسط صفات است پس گوئیم اسمی که رب آنسرور است علیه الصلوة والسلام و واسطه وصول فیض دوم است ظل شان العلم است و این شان جامع جمیع شیون اجمالی است و آن ظل معبر بقابلیت ذاتست تعالی و تقدس مرثا علم را بلکه جمیع شیون اجمالی تفصیله را لیکن باعتبار شمول علم مراتبها را باید دانست که این قابلیت اگرچه برنخ است میان ذات عز شانه و میان شان العلم اما چون کمحبت او برننگ است و آن جهت ذات است تعالی شان در برنخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود پس آن برنخ برننگ جهت دیگر که شان العلم است منصفی است پس ناچار اثر ظل آن شان گفته شد و ایضا ظل شی عبارت از ظهور شی است اگرچه بشبه مثال باشد در مرتبه دوم و چون حصول برنخ بعد حصول طرفین است لاجرم این برنخ در وقت مکاشفه در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور را یا آخر اطلاق ظلیت مناسب فقا و وظائف از اولیاء الله که بر قدم وی اند صلی الله علیه و سلم و بارک سائی که ارباب ایشان اند در وصول فیض ثانی ظلال آن قابلیت را جامع اند و کاتفاصیل اند مر آن ظل محل را و ارباب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسلیاته علی نبینا وعلیهم و واسطه وصول فیض اول و ثانی ایشانرا قابلیات اتصاف ذاتست عز سلطان به صفات موجود زانده و طائفه که بر اقدام ایشان در باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول فیض اول مر آنسرور را علیه الصلوة والسلام قابلیت اتصاف ذاتست تعالی و تقدس جمیع صفات را گوئیم قابلیات که وسائل فیوض سائر انبیا صلوات الله و برکاته علی نبینا وعلیهم ظلال این قابلیت جامع اند و کاتفاصیل اند مر آن جامع محل را و طائفه که بر قدم آنسرور اند علیه الصلوة و التحیة و وسائل وصول فیض اول نیز ایشانرا جدا است که صفات اند پس محمدیانرا و سائل وصول فیض اول جدا آند از وسائل وصول فیض ثانی بخلاف دیگرانرا که یکی است بعضی از مشایخ قدس الله تعالی اسرار هم که رب آنحضرت را علیه الصلوة و التحیة در قابلیت اتصاف منحصر ساخته اند منشار آن عدم فرق است میان شیون صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله سبحانه و تعالی و هو بیده السبیل پس محقق شد که رب آنحضرت علیه الصلوة والسلام و التحیة رب الارباب است هم در مقام شیون و هم در خاتمه صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول فیض مراتب کمالات و ولایت آنحضرت علیه الصلوة والسلام از ذاتست بی توسط امر زانده شیون عین ذات اند اعتبار زیادتی در ایشان

مقدمه را در وقت افاده طالب التجا بجناب حق سبحانه و اعتصام بحبل متین او خوف المکره سبحانه فی ضمن  
 بذا الاشتباه لازم است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات حق سبحانه و تعالی اورا  
 عطا فرموده است و در هیچ وقتی از اوقات در هر افعال از وی منفک نمیشود و لکن فضل الله یؤتیه من شائیه  
 والله ذو الفضل العظیم مقصود ثانی در بیان آنچه تعلق بسلوک دارد بدانکه طالبی چون بطریق  
 سلوک متوجه بقوت گردد اگر با سیمیکه رب اوست برسد و در آن فانی و مستملک گردد و اطلاق بقا بر وی  
 درست می آید و بعد از آن بقا بدان اسم اطلاق بقا بر وی مسلم است و باین فناء و بقا بر سه اولی از اولیای  
 مشرف گردد و لیکن اینجا تفصیل است که بسط سخن در آن ضرورت نیست تمهید فنی که از ذات تعالی و  
 تقدس میرسد و نوع است نوعی است که با سجا و دو ابقا و تخلیق و ترزین و احیاء و امانت و امثال  
 آنها تعلق دارد و نوع دیگر بایمان و معرفت و سایر کمالات مراتب و لایت و نبوت متعلق است نوع  
 اول از فیض بتوسط صفات و پس و نوع ثانی بعضی را بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط  
 شیوناست و فرق در میان صفات و شیونات بسیار دقیق است لایطهر الا علی احاد من الاولیاء  
 المحمده المشریه و لم یعلم انه تکلم به احد باجمک صفات در خارج موجودند و زائد بر ذات تعالی و  
 تقدس و شیونات مجرد اعتبارات اند و ذات عرض سلطان این بحث بمشالی روشن گردد آب مثلاً باطبع  
 از بالا به پایین فرو می آید این فعل طبعی در وی اعتبار حیات و علم و قدرت و ارادت پیدا میکند چه  
 از باب علم بواسطه ثقل خود بمقتضای علم از بالا به پایین می آیند و توجه فوق نمیکند و علم تابع حیات است  
 و اراده تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص حد المقدورین است این اعتبارات  
 در ذات آب غایب کرده شود و بمنزله شیوناست اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده در ذات آب  
 اثبات کرده شود بمنزله صفات موجود است با وجود زائد آب را باعتبارات اولیای حی و عالم و قادر و مریض و غیره گفت  
 از برای این سالی ثبوت صفات زائده در کار است پس آنچه در عبارت بعضی مشایخ در اشارات ساسی  
 مذکوره از برای آب واقع شده است بنای آن عدم فرق است میان شیون صفات و همچنین حکم نفی وجود  
 صفات نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون صفات است که مقام شیون مواجبه و ایشانست  
 و مقام صفات پنجمین است محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اولیائیکه بر قدم وی اند و خوانند تعالی علیهم  
 اجمعین صول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیوناست و سایر انبیاء و جماعه که بر قدم ایشانند صلوات الله تعالی

ف مقصود ثانی در بیان سلوک ۱۳

این فانی را فانی فی الله نباید گفت و باقی را باقی باشد بلکه مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا مقید بصفته یعنی فانی در صفت علم یا باقی بآن صفت پس ناچار فانی محمدیان اتم آمد و بقای ایشان اکمل و ایضا عروج محمدی چون بجانب شیون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فانی سالک در شانی مستلزم فانی مطلق او باشد بجهتیکه هیچ بقا وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا بجا خود بآن شان باقی میگردد و بخلاف فانی در صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نمیشود و چه وجود سالک اثر همان صفت است و ظل آن پس ظهور اصل ماحی وجود ظل بالکل نباشد و بقا با اندازه فناست پس محمدی از رجوع بصفات بشریت امین باشد و از خوف او محفوظ چه او کلی از خود برآمده است و با وسعانه باقی گشته و درین محل خود ممنوع باشد بخلاف در صورت فانی صفاتی که عود در اینجا بواسطه بقای اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و اختلافیکه در میان مشایخ در جو از رجوع و اصل و عدم جو از آن واقع است حتی آنست که اگر محمد نیست محفوظ است از عود و الا در خطر است و همچنین است اختلافیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فانی او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند و بعضی دیگر زوال اثر را جائز ندانسته اند حتی درین باب نیز تفصیل است اگر محمد نیست عین و اثر هر دو را گم میسازد و غیره و اثر زایل نمیشود چه اصل صفت که اصل و ست باقی است پس زوال ظل آن را سالمکن نباشد اینجا دقیقه ایست باید داشت که مراد از زوال عین و اثر شود و زوال نشود نیست نه وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند و از زوال اثر ممکن گریخته اند و آنرا الحاد و زندقه دانسته اند و الحق با حقیقت با علامه سبحانه عجیب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است باجمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی در هر دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان که تمام از قلب می برآیند و بمقلب قلب می پیوندند از تقلب احوال آزادند و از رقیبت ماسوس بالکلیه محروم و دیگران چون وجود آثار و امتگیه است و تقلب احوال نقد وقت مخلصه از مقام قلب ندارند چه وجود آثار و تقلب احوال از شعب حقیقه جماعه قلبیه است پس شود و دیگران همیشه بر زوال باشد چه هر قدر که از بقایای وجود سالک ثابت است پرده مطلوب بها نقد راست چون اثر باقیست بر زوال همان اثر است معرفت اگر سالک از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق آید که رب و دست برسد و آنکه بکن اتم رسد در مرتبه فانی و ستماک گردد و فانی فی الله در انصورت گفتن درست است و همچنین است بقا بآن

از مشتملات عقل است لهذا تجلی ذاتی مخصوص و گشت و مکمل تابعان او چون از راه و فیض میگیرند ایشانرا نیز  
از این مقام مشرب به دست آمد و دیگر بر او چون و سائط صفاتی در میان است صفات بوجود دارند موجودند حاجز  
حصین در میان افعال و تجلی صفاتی نام زد ایشان گشت باید دانست که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است  
وجود دارند مدار و چه صفات وجود دارند قابلیت اینها اما چون قابلیت در رنگ بر این اند میان ذات و  
صفات بلکه میان شیون و صفات و بر این رنگ طرفین خود میگیرند و قابلیت نیز رنگ صفات گرفته قابلیت  
پیدا کرده اند و فراق دوست اگر اندک است اندک نیست و درون دریده اگر نیم دوست بسیار است و  
از این بیان لایح گشت که ظهور ذات تعالی و تقدس بی پرده منافی تجلی شهودی نیست لیکن تجلی وجودی را  
منافی است لهذا آنست *رأى الله الصلوة والسلام والحمية* در جانب وصول فیض وجود کمالات ولایت حاکم  
در میان نیاید و در جانب فیض وجودی حاکمی در میان آید که قابلیت انصاف است چنانکه گذشت گفته نشود  
که چون شیون و قابلیت اینها از اعتبارات عقل باشند وجودی ثابت شد و از آن حجاب علمی لازم آمد  
غایت مافی الباب حجب صفات خارجی است و حجب شیون علمی زیرا که گوئیم که موجود ذهنی در میان و  
موجود خارجی پرده نمیشود و موجود خارجی را پرده نمیشود مگر موجود خارجی و لکن حجاب علمی ممکن  
ارتفاع من البین بحصول بعضی المعارف بخلاف خارجی فانه لا يمكن زواله چون این مقدمات معلوم است  
پس بدانکه اگر محمد است منتهای سیراد که مسمی بسیر الی الله تا نفل شان است که اسم او است بعد از فنا  
دران اسم بفنائی فی الله مشرف میگردد و اگر بآن اسم باقی گشت بقا بالله و از این میگذشت و باین فنا  
و بقا در مرتبه اولی از ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام و التحية داخل میشود و اگر محمدی  
مشرب نیست بقابلیت صفت یا نفس صفت که رب او است میرسد و اگر درین اسم فانی گشت فانه  
فی الله بروی اطلاق نباید کرد و همچنین بر تقدیر بقا بآن اسم باقی باشد نیست چه اسم الله عبارت از مرتبه  
است که جامع جمیع شیون و صفات است و چون در جهت شیون زیادت اعتبار است عین ذات و عین  
یکدیگر پس فنا در یک اعتبار فنا در جمیع اعتبارات است بلکه فنا در ذات است تعالی و تقدس و همچنین بقا  
بیک اعتبار بقا جمیع اعتبارات است پس فانی فی الله و باقی باشد درین صورت گفتن درست میشود  
بخلاف در جانب صفات که موجودند بوجود دارند بذات مغایرت اینها با ذات عز سلطان و با یکدیگر  
تحقیق است پس فنا در یک صفت مستلزم فنا در جمیع نیست و لکن امکان فی البقا پس ناچار



بلکه گوئیم آن تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست و دخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن شخص است  
 علیه الصلوة والسلام و التَّحِيَّةُ تجلی بی پرده است و علامت پرده بی شعور است و بی شعوری از دور است و  
 دلیل بی پردگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی از حال صاحب بن تجلی که بالاصالة والاستقلال  
 چنین خبر داد علیه الغفران آنجا که گفت ه موسی از هوش رفت بیک پر تو صفات بی تو عین ذات می نگری  
 در مبهمی بی همین تجلی ذاتی که بی پرده است محبوبان را دائمی است و محبان را بی پرده که ابدان محبوبان رنگ  
 ارواح شان گرفته اند آن نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبان این سرایت بسبب ندرت  
 و آنچه در حدیث نبوی علیه من الصلوة انتها و اکملها واقع شده است لی مع اللذوق مراد از وقت نه این تجلی  
 برهه است زیرا که این تجلی در حق آنسور که بادشاه مراد است علیه الصلوة والسلام دائمی است بلکه نوعی از  
 خصوصیت این تجلی دائمی است که آن بسبب قلت واقع است کما لا یخفی علی ارباب معرفت مشایخ قدس الله  
 تعالی اسرارهم در بیان حدیث لی مع اللذوق لا یسغنی فیہ ملک مقرب ولا بنی مرسل دو طائفه اندوخته از وقت  
 وقت مستمر اراده نموده اند و دیگر جمعی بندرت وقت قائل گشته اند و حق آنست که با وجود استمرار وقت  
 نادر نیز متحقق است کما مرث الاشارة الیه آنفا نذر و این حقیر تحقق آنوقت نادر در وقت ادا نماز  
 است و همانا که آنسور علیه الصلوة والسلام در حدیث قره عینی فی الصلوة بآن اشارت فرموده است  
 و ایضاً آنسور فرموده علیه الصلوة والسلام و التَّحِيَّةُ اقرب ما یكون العبد من الرب فی الصلوة وقال  
 تبارک و تعالی و اسجد و اقرب پس در هر وقتی که قربت آنی جلشانه بیشتر است گنجایش غیر و آنوقت  
 متغی تر است و آنچه بعضی از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم فرموده اند از وقت حال و قوت  
 و استمرار آن چنین خبر داده است حیث قال حالی فی الصلوة کحالی قبل الصلوة فالاحادیث  
 المذكورة بل انقص المذكور شیخ المساواة والاستمرار باید دانست که استمرار وقت متحقق است  
 سخن در آنست که با وجود استمرار حالت نادره هم واقع است یا نه جمعی را که بر بندرت وقت اطلاع  
 نداده اند نهی آن قائل گشته اند و جمعی دیگر را که اذان مقام بهره داده اند بآن احترام نموده اند  
 و الحق کسی را که بطفیل آنحضرت علیه الصلوة و التَّحِيَّةُ در نماز جمیعت داده اند از دولت قرب آن شرر بی  
 ارذانی داشته اند اقل قلیل اندر زقا الله سبحانه کمال کریم نصیباً من هذا المقام بجرمه محمد علیه  
 و علی آله الصلوة و التَّحِيَّةُ والسلام معرفت منتهیان ارباب صفات در علوم و معارف

مرتب پس تخصیص فنا فی اللہ آن اہم باعتبار آنست آفرینہ اولی است از مراتب فنا فی اللہ معرفت سلوک  
 انواعست بعضی را بی تقدم جذبہ است و بعضی دیگر را جذبہ بر سلوک شان مقدم است و جماعہ را در ابتدا قطع منازل  
 سلوک جذبہ حاصل میشود و جمعی را طی منازل سلوک میسر میشود و اما تا بحد جذبہ نمیرسند تقدم جذبہ محبوبان را است  
 و باقی اقسام همچنین تعلق دارد و سلوک محبان عبارت از طی مقامات عشرہ مشہور است بہ ترتیب و تفصیل و در  
 سلوک محبوبان خلاصہ مقامات عشرہ حاصل میشود و بہ ترتیب تفصیل کارے ندارند علم بوحیدت وجود و مانند آن  
 از احاطہ و سر بیان و محبت ذاتیہ جذبہ مقدم یا متوسط و البتہ است سلوک خالص جذبہ نہتیار از اہتال این  
 علوم مناسبست نیست چنانکہ بالا گذشت و حق الیقین نہتیار از نیز معلوم مناسبہ توحید وجود و مناسبست نیست  
 ہر جا بیان حق الیقین بمقام مجذوبان مناسب مقام ارباب توحید وجود و کردہ اند آن حق الیقین مجذوبان  
 بتدریج یا متوسط است معرفت بعضی مشائخ فرمودہ اند کہ چون کار طالب جذبہ برسد بعد از ان را ہر برسان  
 جذبہ است و پس یعنی احتیاج بتوسط را ہر دیگر ندارد و همان جذبہ کافی است اگر ازین جذبہ جذبہ سیر فی اللہ  
 ارادہ نمودہ اند بلکہ کافی است اما لفظ را ہر برسانی این ارادہ است چہ بعد از سیر فی اللہ مسافتی نیست کہ در  
 قطع آن محتاج را ہر باشد و همچنین جذبہ مقدم ہم مراد نیست چنانکہ متبادر از عبارتست پس ناچار جذبہ متوسط  
 ارادہ نمودہ باشد و کفایت او در وصول بہ مطلوب معلوم نمیشود چہ بسیارے از متوسطن در وقت حصول این  
 جذبہ از عروج بفوق تقاعد نمودہ اند و همان جذبہ را جذبہ نہایت انکاشتہ اند اگر کافی میبود در اشار  
 راہ نمیکذاشت آری جذبہ مقدم چون محبوبان تعلق دارد اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقاء  
 غایت خواہند کشید و در اشار طریق نخواہند گذاشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات مقدم ہم  
 ممنوع است جذبہ کہ انجام کار او بسلوک کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجذوب اہتر است از محبوبان  
 نیست خاتمہ طائفہ از مشائخ قدس اللہ تعالی اسرار ہم گفتہ اند کہ تجلی ذاتی مہرل شعور است  
 و محفل حس بعضی از ایشان از حال خود چنین گفتہ اند کہ در وقت ظهور این تجلی ذاتی تاندے بے حس  
 و حرکت افتادہ بودند و مردم مردہ می انکاشتند و بعضی دیگر منع کلام و جز آن در تجلی ذات کردہ اند  
 حقیقت این سخن آنست کہ این تجلی ذات در پردہ اسمی است از اسماء بقار پردہ بواسطہ بقایای اثر  
 وجود صاحب تجلی است و آن بے شعورے بواسطہ آن بقیہ است اگر تمام فنا میگشت و بہ بقا باشد  
 مشرف میشد آن تجلی ہرگز او را بے شعور نمی ساخت شعور محرق بالنار من پس بہ ہوس ہوا نار کفایت

بلکہ بقائی بقدم یافته عرش و ما فیہا اگر در وقت محو و ستلاشی گردند و اثر ازینہا باقی نماند کما قال سید الطائفت  
 فی ہذا المقام ان المحدث اذا قورن بالقدم لم یبق لہ اثر این لباسی است کیما کہ خاص بر قدر روح و ذوق نہ  
 ملائمکہ نیز این خصوصیت ندارند و اصل دائرہ امکان و متصف بچونند لاجرم انسان خلیفہ رحمتی مد جل سلطانہ  
 بے صورت شئی خلیفہ شئی است تا بر صورت شئی مخلوق نباشد خلافت شئی را نشاید و مآخلاف را شایان نباشد  
 تحمل بار امانت اصل خود نتواند کرد لاجل عطا یا الملک لا مطایاہ قال تبارک و تعالی انما عرضنا الامانۃ علی  
 السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملہا و اشفقن منہا و حملہا الانسان ان کان ظلموا جہول اکثر الظلم علی  
 نفسہ بحیث لا یقی من وجودہ و لا تواج وجودہ اثر و لا حکم کثیر کجمل حتی لا یكون اہ ادراک خلق بالمقصود و لا علم  
 لہ نسبتی الی المطلوب بل العجز عن الادراک فی ذلک لموطن ادراک و الاعتراف بالجمل معرفۃ اکثر ہم معرفۃ بالقدم  
 شد ہم تحریفیہ تنبیہ اگر بعضی عبارات لفظی کہ موہم ظرفیہ یا منظر فیہ است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود  
 حمل بر تنگی میدان تجارت بیاید کرد و مراد کلام را مطابق آرای اہلسنت بیاید داشت معرفت عالم چہ صغیر  
 چہ کبیر مظاهر اسما و صفات کہست تعالی شائہ و مرایای شیونان کلمات ذاتیہ و سبحانہ گنجی بود مکنون ہر  
 بود مخزون خواست کہ خلا بکاوہد و از اجمال تفصیل او عالم را آفرید تا دلالت کند بر اصل خویش علامت باشد  
 بر حقیقت خود پس عالم را با صانع بچون نسبت نیست الا آنکہ عالم مخلوق اوست دلیل است بر کمالات مخزون  
 او تعالی و تقدس و را در این ہر حکمی کہ بہت از جنس اتحاد و عینیت احاطہ و معیت از عسکرت و غلبہ حال است  
 اکابر مستقیم الاحوال کہ اوقوح صحوا ایشانرا شربہ ارزانی داشتہ اند ازین علوم متبرہ و مستغفر اند اگرچہ بعضی  
 ایشانرا در انشاء راہ این علوم حاصل میشود اما بالآخرہ ازینہا میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم  
 ازلی بر ایشان ایراد میفرمایند مثالی از برای تحقیق این بحث بیان کنیم عالمی خرسری ذوقونے کہ  
 کمالات مخزونہ خود را در عرضہ ظہور آورد و فنون مکنونہ خود را بر ملا جلوه و ہر ابجا و حروف و اصوات نماید  
 تا در پردہ آن حروف و اصوات آن کمالات را متجلی سازد و آن فنون را اظہار نماید پس بر تصور این جزو  
 و اصوات دوال را با معانی مخزونہ بلکہ بآن عالم موجود هیچ نسبت نیست الا آنکہ آن عالم موجود اینہا است  
 و اینہا دوال اند بر کمالات مکنونہ او و حروف و اصوات را عین آن عالم موجود یا عین آن معانی  
 گفتن معنی ندارد و همچنین حکم با حاطہ و معیت درین حادثہ خیر واقع است معانی بہان صرافت  
 مخزونہ اند آری چون در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسب

بمجدوبان نزد یکسانند و در شهود هر دو شان نیز یک رنگ چه هر دو از ارباب قلوب اند غایه مافی الباب ارباب  
صفات از تفصیل مطلع اند بخلاف مجذوبان و ایضاً ارباب صفات بواسطه سلوک عروج بفرق قرب  
بیشتر دارند از مجذوبان عروج ناکرده لیکن محبت اصل دانگی شان است اگر چه حبس میان است چه عجب گر حکم المرح  
من است و مجذوبان نیز قرب و محبت اصل اعتبار کرده و سپس مجذوبان در محبت مناسبت بمجدوبان دارند چه  
ذاتی و بواسطه الحجب بمجدوبان نیز متحقق است معرفت در عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که قطب انجلی  
صفات است افراد را تجلی ذات درین سخن مجال تامل است چه قطب تجلی مشرب است محمد یاز تجلی ذات است آنست  
درین تجلی نیز تفاوتهاست قریبیکه افراد است اقطاب را نیست اما هر دو را از تجلی ذات نصیب است مگر آنکه گوئیم که  
از قطب قطب بدال مراد داشته باشند که بر قدم حضرت اسرافیل است نه بر قدم محمد معرفت ان الشخلق  
آدم علی صورته الله تعالی بچون و بچگونه است روح آدم که خلاصه دست بر صورت بچونی و بچگونه آفرید  
پس همچنانکه حق سبحانه لامکانیست روح نیز لامکانی آمده و نسبت روح ببدن همچو نسبت دست تعالی او  
تقدس با عالم نه داخل است و نه خارج نه متصل نه مفصل پیش از قیومیت نسبتی مفهوم نمیشود و هر ذره از ذرات  
بدن را مقوم روح است همچنانکه الله تعالی قیوم عالم است قیومیت او تعالی مریدان را بواسطه قیومیت  
روح است هر فیضی که دارد میشود محل درود آن فیض ابتدا از روح است و بواسطه روح آن فیض ببدن میرسد  
و چون روح بصورت بچونی و بچگونه آفریده شد لاجرم بچون و بچگونه حقیقه را در او گنجایش آمد  
لا نیس فی ارضی ولا سمائی و لکن لیس فی قلب عبدی المؤمن چه ارض و سما با وجود وسعت و فراخی چون  
داخل دائره امکانند و بدان بچونی و بچگونه تمسم گنجایش لامکانی که مقدس از چند است و چونی است ندانند  
لامکانی در مکان گنجایش ندارد و بچون و روح آیرام نمیکند و پس چا گنجایش در قلب عبد مؤمن که لامکانی  
است و میرد از چند است و چونی است متحقق گشت تخصیص بقلب عبد مؤمن بنا بر آنست که قلب غیر  
مؤمن کامل از اوج لامکانی فرو داده است گرفتار چندی و چونی شده است و حکم آن گرفته پس بسط این دل  
و گرفتاری چونکه داخل دائره امکان شده است و چونی پیدا کرده است آن قابلیت را ضائع ساخته است  
اولی که لا نفع من هم فصل و از مشایخ هر که از وسعت قلب خود خبر داده است مرادش لامکانیت قلب  
بوده باشد چنانکه هر چند وسیع است تنگ است عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر آئینه  
و حجب لامکانی که روح است حکم داده خردی دارد بل قل بلکه گوئیم که این قلب چون محل تجلی نور اقدس شده است

و علی آله الابرار و صحبہ لاخیار باید دانست که اکثر مردم از خواص عوام درین زمان در ادای نوافل اهتمام  
تمام دارند و مکتوبات سہل است نمایند و مراعات سنن و محبات را در آنها کمتر میکنند نوافل را غرض میزند و  
فرائض را ذلیل و خوار کم است که فرائض را در اوقات مستحب ادا نمایند و در تکبیر جماعه مسنونہ بلکہ در نفس جماعه  
تعمیدی ندارند بکاسل و تساہل ادا سے نفس فرائض را غنیمت می شمارند و روز عاشورا شب برات و  
شب بخت و ختم ماه حبیب اول شب جمعہ ماہ مذکور کہ آنرا لیلۃ الرغائب نام نہادہ اند کمال اهتمام را بر عی و ادای  
بجمیع تمام نوافل را بجماعت میگزارد و آنرا نیک و تحسن می پندارند نمیدانند کہ این تسویات شیطان اند  
کہ سیئات را بصورت حسنات مینماید شیخ الاسلام مولانا عصام الدین ہرٹ در حاشیہ شرح وقایہ میفرماید کہ  
تطوع بجماعت و ترک فرض بجماعت از جہائل شیطانست باید دانست کہ نوافل را بجمیع تمام گزاردن  
از بدعتہائے مذمومہ و مکروہہ است ازان بدعتہا است کہ حضرت رسالت خاتمیت علیہ السلام صلوات  
افضلہا و من لتسلیمات المکملہ در شان آن فرمودہ است من احدث فی دیننا ہذا فهو رد بدانکہ ادای نوافل  
بجماعت در بعضی روایات فقیہ مطلق مکروہہ است و در بعضی دیگر کراہت مشروط بداعی و مجمع است پس  
اگر بے داعی یکد و کس در ناحیہ مسجد نقل بجماعت گزارند روا باشد بے کراہت و در سہ کس اختلاف مشایخ  
است و در چهار کس باتفاق مکروہہ نیست و بعضی روایات و در بعضی دیگر اصح آنست کہ مکروہہ است فی القفا  
السریحہ کرہ التطوع بالجماعۃ بخلاف الترویج و صلوۃ الکسوف و فی الفتاویٰ الغیاثیہ قال شیخ الامام  
السرخسی رحمہ اللہ سبحانہ التطوع بالجماعۃ خارج رمضان انما یکرہ اذا کان علی سبیل التداعی اما اذا اقتدوا بواحد  
و اثنتان لا یکرہ و فی الثلث اختلاف و فی الاربع یکرہ بلا خلاف و ذکر فی الخلاصۃ التطوع بالجماعۃ اذا کان  
علی سبیل التداعی یکرہ اما اذا صلوۃ بجماعۃ بغیر اذان و اقامۃ فی ناحیہ المسجد فلا یکرہ و قال شمس لائمۃ المحکوم  
اذا کان سوے الامام ثلثہ لا یکرہ بالاتفاق و فی الاربع اختلاف و الاصح مکروہہ و فی الفتوے الشافیہ  
و لا یصلی التطوع بالجماعۃ الا فی شہر رمضان و ذلک انما یکرہ اذا کان علی سبیل التداعی یعنی باذان و  
اقامۃ اما لو اقتدے واحد و اثنتان لا علی سبیل التداعی فلا یکرہ و اذا اقتدے ثلثہ اختلف المشایخ رحمہم اللہ  
وان اقتدے باربعۃ کرہ اتفاقاً و امثال این روایات بسیار است و کتب فقیہیہ بہ آن مملو اند  
و اگر روایتی پیدا شود کہ از ذکر عدو ساکت باشد و مطلقاً مجوز باشد ادا سے نوافل بہ جماعت  
آنرا عمل باید کرد بر مقید کہ در روایات دیگر واقع شدہ است و از مطلق مقید مراد باید داشت

والمیت و مدلولیت متحقق است بعضی معانی زائده غیر واقع در تجلی می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی نخواست  
 او از ان نسبت آئده منزه و مبرا است و این حروف و اصوات در خارج موجود اند نه آنکه آن عالم و معانی موجود  
 اند و آن حروف و اصوات او بام و خیالات اند پس عالم که عبارت از ماسوی است در خارج موجود است با وجود  
 انطالی و الکنون الطبیعی نه آنکه عالم او بام و خیالات است این مذهب بعینه مذهب سفسطائی است که عالم را دو عالم  
 و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم نمودن عالم را از او بام و خیالات نمی برآورد و حقیقت موجود در عالم  
 زیر که عالم و رای الحقیقه مفروض است تنبیه مراد از منظریت و مرآتیت عالم را ماسا و صفات است و مرصو و سجا  
 و صفات را نه اسما و صفات با حیا نه آنچه اسم در رنگ سخی محاط هیچ مرات نیست و وصفت بجز موصوف مقید  
 به هیچ مظهر نگر و در در رنگان صورت معنی چگونه نگیند در کلمه نگه ایان سلطان چکار دارد و معرفت کمال  
 تابعان آن سرور علیه الصلوٰه والسلام اگر چه بواسطه اتباع آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام و التبعیه از تجلی ذات که  
 بالاصالة خاصه آنحضرت است علیه الصلوٰه والسلام نصیب است و سایر انبیاء را علی بنیاد و علیهم الصلوٰت  
 و التسلیات تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیاء را  
 علی بنیاد و علیهم الصلوٰت و اتحیات در تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که کمال تابعان این  
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلا شخصی محبت بمال آفتاب مدایح عروج را طو کرده  
 با آفتاب برسد در میان آفتاب و او غیر از حائلی واقعی نماند شخصی دیگر با وجود محبت ذات آفتاب در عروج با غرام  
 عاجز است هر چند میان او و آفتاب حائلی در میان نیست که شک نیست که شخص اول نزدیکتر است با آفتاب  
 و عالم تر است پس کمالات دقیقه او پس در هر که قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضل تر است پس هیچ ولی از  
 اولیاء این است که خیر الامم است با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر شبه هیچ نبی از انبیاء نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت  
 پیغمبر خویش از مقام مابه الافضلیت نصیبی حاصل شود فضل کلی انبیاء را است اولیا طفیل اند ولیکن به آخر کلام  
 الحمد لله سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعماته و الصلوٰه والسلام علی افضل انبیائه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین  
 و الملائکة المقربین و علی الصديقین و الشهداء و الصالحین مکتوب و وصد و شهادت و شهادت  
 بسید امین مانکپور صدور یافته در منع از ادای صلوات نوافل بجماعه در نماز عاشورا و شب برت  
 و خیر باد ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرفنا بمناجاة سید المرسلین و جنبا عن ترک  
 المبتدعات فی الدین و الصلوٰه والسلام علی من تمع بنیان الضلالة و رفع اعلام الهدایة

ودرین باب زجر را باطل و جوه مرعی دارند تا استیصال این بدعت که منجر بفقته است متحقق شود و الله یحیی  
 المیت و یموت و یرزق من یشاء و و صد و هشتاد و نهم بمولانا بدرالدین صد و ریافت در بیان  
 اسرار قضا و قدر و مایه سبب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی کشف سر القضا و القدر علی  
 الخواص من عباده و شرع العوام لکان الضلال عن سوار السبیل و اقصاده و الصلوة و السلام علی من  
 اقبل به بالحجة الباقية و قطع به اعداء العصاة الماکلة و علی آله و صحابه البررة الاقیار الدین آمنوا بالله قدر  
 و رضوا بالقضا و بعد فلما کانت مسکلة القضا و القدر کثیر فی الحجة و الضلال و غلب علی اکثر ناظرین  
 باطل الوهم و الخیال حتی قال بعضهم بعض الجبر فیما یصدر من العبد بالاختیار و نفی بعضهم سببه الی الوعد القهار  
 و اخذ طائفة بطرف الاقتصاد فی الاعتقاد الذی هو الصراط المستقیم و المنهج القویم و لقد وفق بهذا الطریق  
 الفریقة الناجية الذین هم اهل السنة و الجماعة رضی الله تعالی عنهم و عن اسلامهم و اخلاصهم فترکوا الافراط  
 و التفريط و اختاروا الوسط و البین روى عن ابی حنیفة رضی الله تعالی عنه انه سأل جعفر بن محمد عن الصادق  
 رضی الله تعالی عنهما فقال یا بن رسول الله هل فوض الله تعالی الامر الی العباد فقال الله تعالی اهل  
 ان ینفوض الیه الی العباد فقال بل یجبرهم علی ذلک فقال الله اهل من ان یجبرهم علی ذلک ثم  
 یعذبهم فقال و کیف ذلک فقال بین البین لاجبر و تفویض و لا کره و لا تسلیط لهذا قال بل السنة ان لا فاعل  
 الاختیار الیه للعباد مقدورة الله تعالی من حیث الخلق و الایجاد و مقدورة العباد علی وجه آخر من التعلق  
 بعباده بالاکتساب فحرکه العبد باعتبار نسبتها الی قدرته تعالی سببی خلقه و باعتبار نسبتها الی قدرته العبد  
 کسبانه غیر ان الاشعره منهم ذهاب الی ان لا مدخل لاختیار العباد فی افعالهم اصلاً الا انه سبحانه اوجد  
 الافعال عقیب اختیارهم بطریق جبر العادة اذ لا تاثیر للقدرة الحادثة عنده و هذا المذهب حائل الی الجبر و  
 لهذا سببی بالجبر المتوسط قال الاستاد ابو اسحاق الاسفرائینی بتاثير القدرة الحادثة فی اصل الفعل حصول  
 الفعل لمجموع القدرین و قد جوز اجماع المؤثرین علی اثر واحد مجتنبین تحتلفین قال القاضي ابو بکر الباقلائی  
 بتاثير القدرة الحادثة فی وصف الفعل بان یجعل الفعل موصوفاً بمثل کونه طاعة و معصية و الخ و عند  
 العبد اضعیف تاثير القدرة الحادثة فی اصل الفعل و فی وصفه معاذ لا معنى للتاثير فی الوصف بدون  
 التاثير فی الاصل و الوصف اثره المتفرع علیه لکنه محتاج الی تاثير زائد علی تاثير اصل الفعل اذ وجود الوصف  
 زائد علی وجود الاصل و لا محذور فی القول بالتاثير و ان کبر ذلک علی الاشعره اذ التاثير فی القدرة



و چون مقصود برائشین یا ثالث باید نمود چه علما برخلاف آنچه در اصول مطلق بر اطلاق میکنند و بر عقیده  
 محل نمکند اما در روایات محل مطلق بر عقیده جائز و اشعه اند بلکه لازم دانسته و اگر بطریق فرض محال محل  
 نمکنیم و بر اطلاق بگذاریم هر آینه این مطلق معارض خواهد بود و هر آن عقیده را اگر در قوت برابر باشد و مساوی  
 ممنوع است چه روایات کراهت با وجود کثرت مخکار و مفتی بهما اند بخلاف روایت اباحت ولو سلم  
 مساوی آنها گوئیم که بر تقدیر تعارض اولی که کراهت دارد اباحت ترجیح جانب کراهت راست که رعایت  
 احتیاط در راست چنانچه مقررا ب اصول فقه است پس جماعت که در روز عاشورا و شب برات و  
 لیلة الغائب نماز بجاعت میکنند و دوست و دوست سید سید میگویند که در مسجد جامع میشوند و  
 آن نماز را و اجتماع و جماعت راستن می پندارند و ترکیبان امر مکرره اند با اتفاق فقها و مکرره راستن  
 از اعظم جنایات است چه حرام را مباح دانستن منجر بکفر است و مکرره راستن پنداشتن بکفر تباذیل پاپان  
 است شاعت این فعل را نیک ملاحظه باید نمود و دست آویز ایشان در باب دفع کراهت عدم تداعی  
 است آری عدم تداعی بمقتضای بعضی روایات دفع کراهت میکند اما مخصوص به واحد و اشنین است  
 و آنهم بشرطی است که ناحیه مسجد متحقق شود و بدو نه خطر القاد با آنکه تداعی عبارت از اعلام یکدیگر است  
 از برای ادای نماز نقل و تمنی درین جماعت متحقق است چه قبیل قبیل در روز عاشورا یکدیگر را اعلام میکنند  
 می خوانند که در مسجد فلان شیخ یا فلان عالم می باید رفت و نماز نجسیت می باید گزارد و این فعل را اعتبار  
 نموده اند انقیاس اعلام از اذان و اقامت هم ملغ است پس تداعی هم ثابت شد اگر تداعی را مخصوص  
 با اذان و اقامت داریم چنانچه در بعضی روایات واقع شده است و حقیقت اذان و اقامت خواهیم  
 پس جواب همانست که بالا گذشت که مخصوص بو احد و اشنین است با شرط دیگر که بالاند کور شد باید دانست  
 که میناسد ادای نوافل بر اخفا و ستر است که منظره ریا و سمعه است و جماعت منافعی آنست و در ادای  
 قرائن اظهار و اعلان مطلوب است چه از شائبه ریا و سمعه مبر است پس با جماعت مناسب باشد یا آنکه  
 گوئیم کثرت اجتماع محل حدوث فتنه است لهذا از برای ادای نماز جمعه حضور سلطان با نائب و شرط کرده اند  
 تا از حدوث فتنه امن متحقق شود و درین جماعت مکررات هم احتمال یقاف فتنه قوی است پس این اجتماع  
 مشروط نباشد و منکر باشد و حدیث نبوی علی من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها الفتنه تأیید  
 لعن الله من یقطنها پس ولایة اسلام و قضاة و اهل احتساب را لازم است که منع این اجتماع نمایند

فی هذه المسئلة حتى قالوا ان المجوس سعدا لانهم حيث لم يثبتوا الا شرک واحد او المعترلة اثبتوا شرکا ولا یحیی  
 فرضعت التجربة ان لا فعل للعبدا اصلا وان حرکاته بمنزلة حرکات الجمادات لا قدرة لهم اصلا ولا قصد الاختیار  
 وزعموا ان العباد یتأب بالخیر ولا یعاقب بالشر والکفار والعصاة معذورون غیر مسئولین لان لا افعال  
 کلها من الله تعالى والعبد مجبور فی ذلك وهذا کفر وهول المرجیة الملعونون الذین یقولون بان الله یثبته  
 لا یضر والعاصی لا یعاقب روى عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال لعنت المرجیة علی سنان سبعین  
 نبیا وذهبیم باطل بالضرورة للفرق الظاهر بین حركة البطش وحركة الارقاش فاعلم وتعلم قطعاً ان  
 الاول باختياره دون الثاني والنصوص القطعية تنفی هذا المذهب ایضاً لقوله تعالى انما کانوا یعملون  
 و قوله سبحانه فمن شار فلیؤمن ومن شار فلیکفر الی غیر ذلك واعلم ان کثیر الناس لضعف عجمهم وقصور نیاتهم  
 یطلبون الاعتذار و دفع السؤال عن انفسهم فیملون الی مذهب لا شرعی بل لی مذهب الجبر فی قیادته یقولون  
 بان لا اختیار للعبد حقيقة ونسبة الفعل الیه مجاز وتارة یقولون لضعف الاختیار المستلزم للاجبار ومع ذلك  
 یسمون کلام بعض الصوفیة فی هذا المقام من ان الفاعل واحد لیس لا یهودان لانا شر لقدرة العبد فی الافعال  
 وان حرکاته بمنزلة حرکات الجمادات بل وجود العبد ذاتا وصفة کسرها بقیعة بحسب الطمان ما راحی اذ اجاره لم یجد  
 شیئا وجده الله عنده وامثال هذا الكلام ازادهم حراة علی الارهاصات والمساہلات فی الاقوال والافعال فقول  
 فی تحقیق هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقیقة المرام ان الاختیار لو لم یکن ثابتا للعبد حقيقة کما هو مذهب لا شرعی لما  
 نسب الله تعالى الظلم الی العباد اذ لا اختیار لهم ولا تاثیر لقدرتهم وانما ینبى مدار المحض عنده وقد نسب سبحانه الظلم  
 الیهم فی غیر موضع من کتابه المجید ومجرد المدار یتبدون التأثير لو فی الجملة لا یوجب الظلم منهم نعم ان الایلام  
 والتعذیب للعباد منه لتعالی من غیر ان یمکن الاختیار ثابتا لهم لیس بظلم اصلا اذ هو سبحانه ماکل علی الاطلاق  
 یتصرف فی ملک المطلق کیف یشاء ان نسبة الظلم الیهم مستلزم لثبوت الاختیار لهم واحتمال المجاز فی هذه النسبة  
 خلاف المتبادر فلا یرکب من غیر ضرورة فاما القول بضعف الاختیار فلا یخلو اما یراد به لضعف بالنسبة الی اختیار  
 تعالی فیسلم ولا نزاع فیه لاحد وکذا لضعف بمعنى عدم الاستقلال فی صدور الافعال ایضاً فیسلم واما لضعف  
 بمعنى عدم المدخلیة للاختیار فی الافعال فمنع وهو اول المسئلة وسند المنع قدم مفصلاً یشیع ان تعلم ان الله تعالی  
 کلف عباده بقدر طاقتهم و استطاعتهم وحقق فی تکلیف بضعف خلقهم قال الله تبارک تعالی یرید الله ان یخفف  
 عنکم خلق الانسان ضعیفا کیف وهو سبحانه حکیم رؤوف رحیم لایلیق بالحكمة والرافقة والرحمة تکلیف ما لا یتطیع له

ایضا با ایجاد الله سبحانه که ان نفس القدرة با یجادہ تعالی ایضا القول بتاثر القدرة ہو الا قریب الى الصواب  
و نہ ہیب لا شعری داخل فی دائرۃ الجبر فی الحقیقۃ اذ لا اختیار عندہ حقیقۃ ولا تاثر للقدرة بالحادثۃ اصلاً عنہ  
الا ان الفعل لا اختیار عنہ الجبریۃ لا ینسب الی القاعل حقیقۃ بل مجازاً و عند الاشعری ینسب الی القاعل  
حقیقۃ وان لم یکن لا اختیار ثباتاً لہ حقیقۃ لان الفعل ینسب الی قدرۃ العبد حقیقۃ سواء کان القدرۃ مؤثرۃ و لو فی محل  
لما ہو نہ ہیب خیر الاشعری من اہل السنۃ او مداراً محضاً لما ہو نہ ہیب و بہد الفراق یمیز نہ ہیب بل الحق عن  
نہ ہیب بل باطل و فی الفعل عن القاعل حقیقۃ و ثباتاً لہ مجازاً لما ہو نہ ہیب الجبریۃ کفر محض و انکار عن  
الضرورۃ قال صاحب التہتید و من الجبریۃ من قال بان الفعل من العبد ظاہراً و مجازاً و ان فی الحقیقۃ لا استطاعۃ  
بہا و العبد کا شجر اذ حرکتہا الیج حرکت فلذلک العبد مجبور کا شجر و نہ اکفر و من اعتقد ہذا الصیر کافر و قال ایضاً فی  
نہ ہیب الجبریۃ قولہم ان لیس للعباد افعال علی الحقیقۃ لانی الخیر و لانی الشر و ما یفعلہ العبد فالقاعل ہو اللہ سبحانه و  
ہذا کفر فان قلت اذ لم یکن القدرۃ العبد تاثر فی الافعال و لم یکن لا اختیار لہ حقیقۃ فامعنی نسبتہ الافعال  
الی العبد حقیقۃ عند الاشعری قلت ان القدرۃ و ان لم یکن لہا تاثر فی الافعال لانه سبحانه جعلہا مداراً للوجود  
للافعال بان یخلق اللہ تعالی الافعال عقب صرف قدر تتم و اختیار ہم الی الافعال بطریق جبرۃ العادۃ و  
کان القدرۃ علیہ عادیۃ لوجود الافعال فیکون للقدرة دخل فی صدور الافعال عادیۃ لانہا لم توجد بدونہا  
عادیۃ و ان لم یکن لہا تاثر فی الافعال فبا اعتبار العلۃ العادیۃ ینسب الی العباد افعالہم حقیقۃ نہ ہو  
المنہایۃ فی تصحیح مذہب الاشعری و الکلام بعد محل تاثر علم ان اہل السنۃ آمنوا بالقدر و قالوا بان القدر  
خیر و شر و حلولہ و مرہ من اللہ سبحانه لان معنی القدر ہو الاحداث و الایجاد و معلوم انہ لیس بمحدث و لا موجب  
لان اللہ سبحانه لا الہ الا ہو خالق کل شئ فاعبدوہ و المعترکہ و القدریۃ انکر و التفسار و القدر و زعموا بان  
افعال العباد حاصلۃ بقدرة العبد و حدھا قالوا لو قضی اللہ سبحانه الشر ثم یعذبہم علی ذلک جوزا منہ سبحانه و  
ہذا اہل منہم لان القضاء لا یسلب لقدرة و لا اختیار عن العبد لانه قضی بان العبد یفعل او ترک با اختیار علیہ  
ما فی الباب انہ یوجب لا اختیار و ہو محقق لا اختیار لاسناف لہ و ایضا منقوض بافعال الباری تعالی لان فعلہ  
سبحانہ بالنظر الی القضاء ادا واجب و متمنع اذ لو تعلق القضاء بالوجود فحجب او بالعدم فیتبطل طوکان و وجوب الفعل  
بالاختیار مناقیاً لہ لم یکن الباری تعالی محاراً و نہ اکفر و لا یخفی علی حدان القول باستقلال قدرۃ العبد فی ایجاد افعالہ  
مع کمال منفعہ فی غایتہ السخاۃ و مشاہدہ نایۃ السفاہتہ و لہذا بانع مثلخ ما دارا الشکر اللہ تعالی السعیم فی تفضیلہم

علی سید المرسلین و آله و صحابه الطیبین الطاهرين بدانکه طریقی که اقرب است و آسب و آفت و آفتاب و آفتاب و آفتاب  
 احکم و اصدق و اول و اعلی و اجل و ارفع و اکمل طریق علیہ نقشبندیہ است قدس اللہ تعالی ارواح اہل البیت  
 و اسرار سوا الیہا اینہم بزرگی این طریق و علو شان این بزرگواران بواسطہ اقامت متابعت سنت سنہ است  
 علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التخت و اجتناب از بدعت نامرضیہ ایشانند کہ در رنگ اصحاب کرام علیہم  
 الرضوان من الملک المنان نہایت کار در بدایت شان مندرج گشتہ است و حضور و آگاہی ایشان دوم  
 پیدا کردہ بعد از وصول بدرجہ کمال فوق آگاہیہا سے دیگران شدہ ای برادر ارشد کہ اللہ تعالی الی سوا الصراط  
 این درویش را چون ہوس این راہ پیدا شد عنایت خداوند سے جل و علا ہادی کار او گشتہ بخدمت  
 ولایت پناہ حقیقت آگاہ ہادی طریق اندراج النہایت فی البدایہ و الی سبیل الموصل الی درجات اللوایہ  
 مویذ الدین الرضی شینا و اما مناجات الباقی قدس اللہ تعالی سرہا کہ یکے از خلفائے کبار خانوادہ حضرت اکابر  
 نقشبندیہ قدس اللہ تعالی اسرار ہم بودہ اندر سانیہ ایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانہ  
 تعلیم فرمودند بطریق محمود و توجہ نمودند تا التذات تمام در من پیدا شد و از کمال شوق گریہ دست و او بعد از  
 یکروز کیفیت بخودی کہ نزد این اکابر متبر است و سعی است بختیہ رونمود و دران بخودی یک دریای محیط دیدیم  
 و صور اشکال عالم را در رنگ سایہ دران دریا یافتیم و این بخودی رنہ رفته استیلای پیدا کردہ بامتداد  
 کشید گاہی تا یک پیر روز میکشد و گاہی تا دوپہر و بعضی اوقات استیعاب شب مینمود و چون این قصہ  
 را بحضرت ایشان رسانیدم فرمودند بخو سے از فنا حاصل شدہ است و از ذکر گفتن منع فرمودند و نگاہ داشت  
 آن آگاہی امر نمودند بعد از دو روز و عرفائے محصل حاصل شد بعضی رسانیدم فرمودند کہ بکار خود مشغول  
 باش بعد از ان فناء حاصل شد چون بعضی رسانیدم فرمودند کہ تمام عالم را یکی سے مینی و متصل و احد  
 می یابی عرض کردم کہ بے فرمودند کہ معتبر در فناء آنست کہ با وجود دید آن اتصال بے شعوری حاصل  
 در ہمان شب فانی فنا ہاں صفت حاصل شد بعضی رسانیدم و حالیکہ بعد از فنا حاصل شد نیز بعضی رسانیدم  
 و نفتم کہ من علم خود را نسبت بہ حق حضوری میابم و اوصافیکہ من شوب بودہ بحق سبحانہ غسوب میابم  
 بعد از ان نور یکہ محیط ہمہ اشیا است ظاہر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاہ داشت  
 بعضی رسانیدم فرمودند کہ حق مشہود است جل سلطانہ اما در پردہ نور و نیز فرمودند کہ این انبساط کہ دران نور  
 مینماید و علم است بواسطہ تعلق ذات جل شانہ با اشیا متعددہ کہ در بالا و پست واقع شدہ اند منبسط

العبد فلم تکلف برفع الصخرة العظيمة التي لا يقدر على رفعها العبد بل كلف بما هو اليسر على العبد من الصلوات والسنن  
 على القيام والركوع والسجود والقرأة اليسيرة وكل ذلك يسيرة غاية اليسر وكذا الصوم مثلا في نهاية السهولة والركون  
 ايضا كذلك اذ قد رجع العشر ولم يقدر بالكل والنصف مثلا للنقل على العباد من كمال لراقة جعل للمأمور  
 خلقا ان يحسن الاصل فجعل للوضوء خلفا هو التيمم وكذا احكم بان من لم يقدر على القيام صلى قاعدا ومن لم يقدر  
 على القعود صلى مضطجعا وكذا من لم يقدر على الركعتين والسجود صلى موميا الى غير ذلك مما لا يحصى على الناظر في الاحكام  
 الشرعية تبظرا للاعتبار والانتصاف يجب تمام التكليفات الشرعية في غاية اليسر ونهاية السهولة وبطالع كمال البرا  
 منه سبحانه على العباد في صفات الصفات التكليفات ومصادق تحقيق التكليفات تمنى العوام في زيادة التكليف  
 من المأمورات فان بعضهم تمنى الزيادة في الصوم المفروض وبعضهم في الصلوات المفروضة على هذا القياس  
 وما هذا التمنى الا الكمال الخفيف وعدم وجدان اليسر في ادراك الاحكام للبعض مبنى على وجود ظلمات نفسانية و  
 كدورات طبيعية ناشية عن هوس النفس لا مارة المتعجبة بمعادات الله سبحانه قال الله سبحانه كبر على المشركين  
 ما يدعوهم اليه وقال تعالى وانا لكبير الا على الخاشعين كما ان مرضا لظاهر موجب للعسر لا ادراك الاحكام كذلك  
 مرضا لباطن ايضا موجب لذلك العسر وقد ورد الشريعة الشريفة لا بطلان رسوم النفس لا مارة ورفق هو اجسها  
 فهو نفس متالبة الشريعة على حرفة تقيض فلا جرم يكون وجود ذلك العسر وسيل وجوده هو نفس مقيد بوجود  
 الهوس بقدر العسر اذ اتى الهوس كلفة استغنى العسر اساءة اكلام بعض الصوفية المذكور سابقا في  
 نفى الاختيار اضعفه فاعلم ان كلامهم ان لم يكن مطابقا باحكام الشريعة فلا اعتبار له اصلا فكيف يصلح للجمعة  
 والتقليد وانا الصالح للجمعة والتقليد اقوال العلماء من اهل السنة فما وافق اقوالهم من كلام الصوفية يعقب وما  
 خالفهم لا يقبل على اننا نقول ان الصوفية المستقيمة الاحوال لم يتجاوزوا الشريعة اصلا لا في الاحوال ولا في  
 الاعمال ولا في الاقوال ولا في العلوم والمعارف وتعلمون ان بقية الخلاف مع الشريعة ناشية عن غم في الحال  
 وحلل فيه ولو صدق الحال ما خالف الشريعة بحجة خلاف الشريعة دليل لزمه وعلاوة الحاشية ما في اننا  
 ان الصوفي لم يحكم بكلام مخالف للشريعة ناش عن الكشف في غلبة الحال وسكر الوقت فهو معذور وكشف غير صحيح وغير  
 صالح للتقليد ينبغي ان يحل كلامه ويصرف عن ظاهره فان كلام السكارى يحل ويصرف عنه هذا ما ليس  
 في هذا المقام بعون الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى مكتوب  
 دو صدق وودوم بلا محمد باشم صدور يافته نسيم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام

مختص یا قتم و در خارج جزئیات موجودند و چون اینجا است را بعرض شرف رسانیدم فرمودند که مرتبه فوق  
 بعد از جمع همین است و نهایت سعی تا اینجا است پیش ازین آنچه در نهاد او هر کس نهاده اند ظاهر میشود  
 این مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند باید دانست که این درویش را در مرتبه اولی چون از سر کبر  
 آوردند از قناب بقا مشرف ساختند چون در هر ذره از ذرات وجود خود نظر کرد جز حق را نیافتند هر ذره  
 امرات شهود او یافت از ان مقام باز بجزیرت بردند چون بخود آوردند حضرت حق سبحانه تعالی را با هر ذره از ذرات  
 وجود خود یافتند در وی و مقام سابق نسبت باین مقام ثانی فرود تر در نظر آمد باز بجزیرت بردند و چون  
 با قنات آوردند و در غیر مرتبه حق را سبحانه تعالی حاصل عالم یافت و نه تعالی نه دخل عالم و نه خارج نسبت نسبت و  
 احاطه و سر بیان برنجیکه اول می یافت با لکلیه متقی گشت مع ذلک بهمان کیفیت مشهود شد بل کانه محسوس  
 و عالم نیز درین وقت شهود بود اما با حق سبحانه ازین نسبت مذکوره هیچ نداشت باز بجزیرت بردند چون بصحو  
 آوردند معلوم گشت که حق سبحانه و تعالی را بعالم نسبت است و را این نسبت مذکوره و آن نسبت مجهول  
 الکلیفیه است او تعالی شهود شد نسبت بمجهول الکلیفیه باز بجزیرت بردند و نحوه از قبض درین مرتبه روداد  
 چون باز بخود آوردند او تعالی شهود گشت بغير آن نسبت بمجهول الکلیفیه بطوریکه که هیچ نسبت بعالم  
 ندارد نه معلوم الکلیفیه نه مجهول الکلیفیه و در بنوقت عالم شهود بود بهمان خصوصیت و در آنوقت علم خاص  
 عنایت شد که بسبب آن علم هیچ مناسبتی در میان خلق و حق تعالی نماند با وجود حصول هر دو شهود درین  
 وقت معلوم گردانیدند که این شهود باین صفت باین تشریف ذات حق است سبحانه تعالی عن ذلک  
 بلکه صورت مثالی تعلق تگوا این دوست سبحانه که و را او تعلقات کوئی است معلوم الکلیفیه باشد آن  
 تعلق یا بمجهول الکلیفیه هیسات هیسات شعریف الوصول الی سعاد و دونهای قلل لبحال و دهنن خوف  
 ای عزیز اگر قلم را در تفصیل احوال و تبیین معارف جاری سازم بتطویل انجامد و به اطناب کشد علی الخصوص  
 معارف توحید و وجود عالم ظلیت اشیا اگر در بیان آیند جماعتی که عمر را در توحید وجود گذرانیده اند معلوم نمایند  
 قطره ازان دریای بی نهایت حاصل نکرده اند عجب آنست که همان جماعت این درویش را از ارباب توحید  
 وجودی انکار کنند و از علماء متکبرین توحیدی شمارند و از کونه نظر پنداشته اند که اصرار بر معارف توحیدی از  
 کمال است و ترقی از ان مقام از نقص به بخود و پیچیده حجب پسندند بر عجم هنر پست شد انجامد و در  
 امر اقوال مشایخ ما تقدم است که در توحید وجودی وقع شده اند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف

ینما نفی انبساط باید کرد و بعد از آن آن نور سیاه منبسط و بانقباض آید و در و تنگ شدن گرفت تا آنکه  
 بنقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم نفی باید کرد و بحیرت آمد همچنان که در آن نقطه موهوم هم از میان آید  
 و بحیرت انجامید که در انموطن حق سبحانه خود بخود است چون بغرض رسانیدم فرمودند که همین حضور نقشبند  
 است و نسبت نقشبند عبارت از این حضور است و این حضور را حضور بے غیبت نیز میگویند و اندک آنجا  
 و ربه است درین موطن صورت می بندد و حصول این نسبت مرطاب را درین طریق در رنگ خد کردن طایفه  
 است در سلسل دیگر از کار و او را در این پیر تباران عمل نماید و پی بقصد و بروج قیاس کن رنگستان من بهار  
 مراد و این نسبت عزیز الوجود و بعد از دو ماه و چند روز از ابتدا از زبان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقق  
 شدن این نسبت فحاشی دیگر که آنرا فحاشی حقیقه میگویند حاصل گشت و دل را آنقدر وسعت پیدا شد  
 که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب آن وسعت مقدار خود دل قدری نبود بعد از آن خود را و هر فرد  
 عالم را بلکه هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد از آن هر ذره عالم را فردی فردی عین خود دیدم و خود را عین  
 همه آنها تا آنکه تمام عالم را در یک ره گم یافتم بعد از آن خود را بلکه هر ذره را بیدانقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام  
 عالم را بلکه ضعاف عالم را در آن گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نور یافتم منبسط که هر ذره را سالیست  
 صورت و اشکال عالم در آن نور مضمحل و متلاشی بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بغرض رسانیدم  
 فرمودند که مرتبه حق یقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت از این مقام است بعد از آن صورت و اشکال عالم را  
 چنانکه اول حق می یافتم این مان موهوم و هر ذره را که حق می یافتم بے تفاوت و بے تمیز همان ذره را موهوم یافتم  
 بغایت حیرت دست و پا درین اثنا عبارت فصوص که از پدر بزرگوار علیه الرحمۃ شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است  
 ان شئت قلت انه ای العالم حق وان شئت قلت انه خلق وان شئت قلت انه حق من جهة خلق من جهة ان شئت  
 قلت بالحق و لدم التمییز بینما این عبارت فی الجمله ممکن آن مضطرب گشت بعد از آن در ملازمت ایشان  
 رفته عرض حال خود نمودم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش تا تمیز موجود و موهوم  
 ظاهر شود و عبارت فصوص را که مشعر بعدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز  
 هم نسبت به بعضی ثابت است حسب الامر بکار خود مشغول شستم حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی توجیه شریف  
 حضرت ایشان بعد از دور و ز تمیز و موجود و موهوم ظاهر گردانید تا موجود حقیقه از موهوم متمایل ممتاز یافتم  
 و صفات و افعال و آثار که از موهوم بینماید از حق سبحانه و دیدم و این صفات و افعال را نیز موهوم



دشانی و اصل منتی است و اصل را رجوع نباشد بزرگی میفرماید ما رجوع من رجوع الامس الطريق و من اصل  
 الیه لا يرجع باید دانست که صاحب وجود عدم هر چند در راه است اما از نهایت کار بجز کم اندراج النهایه  
 فی البدایه آگاه است آنچه منتی را در آخر مسیر است خلاصه آن این را در نخبه اجمالاً حاصل است این نسبت  
 چونکه در منتی شمولی پیدا کرده است و عموم سیر البته آن در روحانیت و جسمانیت او حاصل گشته و در وجود  
 عدم مقصور بر خلاصه قلب است و لوفی الجملة و انکان علی سبیل الاجمال لاجرم منتی صاحب تفصیل است  
 رجوع او بصفات جسمانیه متمتع چه سرایان آن نسبت در مراتب جسمانیه او را از صفات آن برآورده است و  
 فانی ساخته و این فانی موهبت محض است و رجوع از موهبت محض لایق بجناب قدس تعالی و تقدس  
 بخلاف صاحب وجود عدم که این سر است در حق او مفقود است چون این مراتب تابع قلب است آن  
 نسبت بطریق تبعیت در بنیان نیز فی الجملة ساری شده است و از ضرورت بازداشته مغلوب ساخته لیکن تا  
 فنا و زوال نرسانیده نمیکند الرجوع منه اذا المغلوب قد غلب بعروض بعض المعارض و حقوق بعض الموانع  
 الزائل لا یعود کما مر به انکه بعضی از مشایخ این سلسله علیه قدس الله تعالی اراده هم بر تهاک و انحلال  
 مذکور و بقاییکه بران مترتب است اطلاق فنا و بقا کرده اند بجزئی ذاتی و شهود ذاتی نیز در غیر تهاکات نموده  
 و این باقی را و اصل گفته اند و یاد داشت که عبارت از دوام آگاهی است بجناب قدس حق سبحانه و  
 در اینجا محقق میداند و کل ذلک باعتبار اندراج النهایه فی البدایه و الا فالقائه و البقاء لا یكونان الا  
 للمنتهی هو الواصل و التجلی الذاتی مخصوص به و دوام حضور مع الله سبحانه لا یكون الا للمنتهی الواصل  
 از لا رجوع که اصلاً اما اطلاق اول هم باعتبار مذکور صحیح است و منتی بر وجه وجهه زمین قبل است فنا و بقا و  
 تجلی ذاتی و شهود ذاتی و اصل و یاد داشت در کتاب فقرات حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سرور الا قدس  
 واقع است عزیز میفرمودند که بناس آن کتاب مکتوبات در سائل است بعضی از مخلصان ایشان را است  
 معرفت من ارسلت الیه است کلمه الناس علی قدر عقولهم در انجام می است نیز ازین قبیل است رساله  
 سلسله الاحرار که بطریق کلام حضرت خواجه احرار واقع شده است با عیانت مشرحه که حضرت خواجه ما  
 مؤید الدین رضی شیحنا و مولانا محمد الباقی سلمه الله تعالی نوشته اند و این بقا را بلکه بر بقاییکه در جنت جذبه پیدا  
 شود آزار و در توحید وجود است لهذا بعضی از مشایخ حق یقین را بر نمی بایان کرده اند که تا کنش توحید وجود است  
 و بعضی را همین بیان را اشتباه انداخت که حق یقین ایشان عبارت از تجلی صورت نیست و کار که بطریق و شیخ

و با و از کجادانسته اند که آن مشائخ را از ان مقام ترقی واقع نشده است و محبوبس ان مقام مانده اند سخن در  
نفس حصول معارف توحید نیست که آن البته واقع است بلکه سخن در ترقی از مقام است اگر صاحب  
ترقی را منکر توحید گویند و بران اصطلاح بندند چه مناقشه است بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که چون قلیل را  
بر کثیر دلالت است و قطره را به بحر غدیر اشاره اقتضای قلیل نمودم و کتفا بقطره ای برادر چون حضرت خواجہ  
مرکال مکمل دانسته اجازت تعلیم طریقہ فرمودند و جمعی از طالبان از احوال من نمودند و در انوقت در کمال تکمیل خود  
تردوی بود و فرمودند جای تردو نیست که مشائخ عظام این مقامات را مقام کمال و تکمیل فرمودند اگر تردوی  
در این مقام پیدا شود تردوے در کمالیت آن مشائخ لازم آید حسب الامر شروع در تعلیم طریقت نمودم تو جهات  
در کار طالبان مرعی ساختم و درست شد ان اثر بای عظام محسوس شد حتی که کار سنین بساعات قرار یافت  
یک چندے باین امر سرگرمی داشتیم آخر الامر باز علم به نقص خود پیدا شد و ظاهر ساختند که تجلی دانسته  
برستی که اکابر مشائخ آنرا نهایت گفته اند هیچ درین راه پیدا نشد و سیرالی اللہ و سیر فی اللہ نیز معلوم نشد که  
چیسیت پس از تحصیل مثال این کمالات چاره نبود این زمان علم به نفس خود و مبرهن گشت طالبانی که در  
گرومن بوده اند جمع کرده حدیث نقص خود گفتیم و وداع همه را ساختم اما طالبان ان معنی را بر توضیح محمول داشته  
از آنچه داشتند نگزشتند بعد از چند نگاه حضرت حق سبحانه و تعالی احوال منتظره را محصل گردانید بصدقه حبیب علیہ  
الصلوات و التسلیمات بدانکه حاصل طریقہ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالی اسرارهم اعتقاد طاعت  
و جماعت است و اتباع سنت سنیه مصطفویہ علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و اتحیة و اجتناب است  
از بدعت و هواے نفسانیه و عمل بغیر میت امور ممالکن و احترار از عمل به رخصت و استہلاک  
اضمحلال است اولاد و رحمت جذبه و این استہلاک را بعدم تعبیر کرده اند و بقائے که درین جنت پیدا  
شود بعد از تحقق این استہلاک معبر بوجود عدم است یعنی وجودے و بقائے که مترتب است بر عدم  
استہلاک است و این استہلاک و اضمحلال نہ جبارت از غیبت از حس است بلکه باین استہلاک بعضی را  
غیبت از حس اتفاق افتد و بعضی دیگر رانہ و صاحب این بقا ممکن است که بصفات بشریت رجوع کند  
باخلاق نفسانیه عود نماید بخلاف بقائیکہ بر فنا مترتب است که عود از ان جائز نیست تواند بود که حضرت خواجہ  
بزرگ قدس اللہ تعالی سرہ الاقدس بہین معنی فرموده باشند کہ وجود عدم بوجود بشریت خود میکند اما وجود فنا  
بوجود بشریت ہرگز عود نمئے کند چہ باقی بقا و اول ہنوز در راه است و رجوع از راه ممکن است



انجام میدو حق آنست که این حق یقین ایشان در جنت جذبه پیدا شده است و این معرفت مناسب  
 آن مقام است تجلی صورتی چیز دیگر است کما لا یخفی علی اربابیه و شهود و وحدت در مراتب کثرت برنجیکه مراتب تمام  
 متخفیه شود و شهود جز وجه باقی هیچ نماند آن مقام را بیا داشت مناسب است اطلاق یاد داشت بر این مرتبه کرده اند  
 و این را تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز میگویند و این مقام را مقام احسان میفرمایند و آن کم شدن را بوصول معرفت  
 مع تودر و کم شود وصال نیست و پس به و این اصطلاح مخصوص است بحضرت ناصر الدین خواججه عبد الله از مشایخ  
 متقدمین این سلسله هم کسی باین اصطلاح تکلم نفرموده است مع هر چه خوبان کنند خوب آید به از کلمات قدسی  
 سمات ایشانست که زبان مراتب دل است دل مراتب روح در روح مراتب حقیقت انسانی و حقیقت انسانی  
 مراتب حق سبحانه تعالی حقائق غیبیه از غیب است قطع مسافات بعیده کرده زبان می آید و آنجا صورت لفظی  
 پذیرفته بسامع مستعدان حقائق میرسد و نیز فرموده اند بعضی اکابر را که ملازمست کردم و دچیز مرا است کردند  
 میگویند آنکه هر چه نویسم جدید بودنه قدیم و دیم آنکه هر چه گویم مقبول بودنه مردود و از این کلمات قدسیه بزرگی ایشان  
 و علو منزلت معارف شان مفهوم میگردد و واضح میگردد که ایشان در ان سخنان در میان نیستند و مرتبه  
 پیش نیند و الله سبحانه تعالی علم بحقیقه الحال و راعنه من علو درجه و منزلت کماله این ثنویات را مناسب جل  
 خود بخوانند و ثنوی هر کسی از ثنوی خود باشد یا از من یا از درون من بجهت اسرار من یا سترین از ناله من و در  
 نیست به لیک گوش جویم را این نور غیبت به این حقیر شمه از حقیقت علوم و معارف ایشان را آخر  
 این مکتوبات با اندازه فهم قاصر خود خواهد نوشت و الا مرعند الله سبحانه و اگر حق سبحانه کمال عنایت خود  
 بعضی ایشان را بعد از حصول آن بگذرد و تمامی البجهت بدولت سلوک مشرف گرداند به وجه به سافت بعیده را که  
 تقدیر به بچاه هزار ساله راه کرده اند در کریمه تعج الملائکه و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسين الف سنه  
 در نیست باین تقدیر باندک مدت تواند قطع نمود و بحقیقت ثنائی الله و البقار تواند رسید نه سالی سلوک  
 تا نهایت سیرالی الله است که فضائی مطلق معبر است بعد از ان باز مقام جذبه است که سیر فی الله و الله  
 بالله تعبیر کرده اند سیرالی الله عبارت از سیر تا اسی است که سالک منظر آنست که سیر فی الله سیر در ان هم  
 چه هر اسم جامع اسماء بی نهایت است پس سیر در ان نیز بی نهایت باشد و این روش را در مقام معرفت خلص  
 است درین نرمیکه ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی و این اسم در مراتب عروج فوق عین ثابته است زیرا که عین  
 ثابته سالک ظل همان اسم است و صورت علمیه آن جائه که بفضل این زدے جل شانه مخصوص اند

مشهورست در عبارت ایشان واقع میشود که اقرب طرق طریقۀ علیہ علائیه است هر چند اصل این جذبه از حضرت خواجہ نقشبندست اما وضع طریق از برای تحصیل مخصوص آن خواجہ علاء الدین است قدس الله تعالی اسرارها و الحق که این طریق کثیر البرکت است اندک این طریق ناقص از بسیار طرق دیگر آنست تا انوقت خلفای مشایخ خانوادۀ علائیه و احرار یہ با نیند دولت عظمی بہرہ مند اند و بطالبان ازین راه تربیت میفرمایند حضرت خواجہ احرار با نیند دولت عظمی از خدمت مولانا یعقوب چرخ علیہما الرضوان کہ از خلفای حضرت خواجہ علاء الدین سیدہ است نوع اول از جذبه کہ حضرت صدیق رضی اللہ تعالی عنہ منسوب است طریق علیہ از برای حصول آن موضع است و آن طریق وقوف عدوی است سلوکیکہ بعد از حصول این جذبه متحقق میشود دہم دو نوع است بلکہ انواع است نوعیست کہ حضرت صدیق رضی اللہ تعالی عنہ از آن طریق بمقصود پیوستہ اند و حضرت رسالت خاتمیت علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و حقیر نیز از ہمین خانہ جذبه ہمین طریق رسیدہ اند و حضرت صدیق رضی اللہ تعالی عنہ بحجت کمال خلاص کہ بآن فرستادہ شد و فائز در ایشان بودند از میان سایر اصحاب ضوان اللہ تعالی عنہم جمیعین باین خصوصیت طریق مخصوص گشتہ اند و ہمین نسبت جذبه و سلوک تا بحضرت امام جعفر صادق ہمین خصوصیت رسیدہ و چون والدہ امام از اولاد کرام حضرت صدیق است رضی اللہ تعالی عنہم امام باعتبار این ہر دو فرمودند و لدنی ابو بکر مرتب چون حضرت امام از ابای کرام خود ہم نسبتی جدا گرفته اند جامع این ہر دو طریق گشتہ اند و آنجذبه را با سلوک ایشان جمع فرمودند و باین سلوک بمقصود پیوستند و فرق در میان این ہر دو سلوک آنست کہ سلوک حضرت امیر سیر آفاق قطع میشود و سلوک حضرت صدیق با فائق چندانی تعلق ندارد بآن نباید کہ نقیبی از خانہ جذبه کندہ باشند و مطلوب سانیدہ در سلوک اول تحصیل معارف است در ثانی غلبہ محبت لاجرم حضرت امیر باب مدنیہ علم آند و حضرت صدیق قابلیت خلت آنسر و علیہ الصلوٰۃ والسلام پیدا کرد قال علیہ الصلوٰۃ والسلام لو کنت اتخذ احد اخلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا و حضرت امام باعتبار حاجات جذبه کہ بنای آن محبت است بحجت سلوک آفاق کہ نشاء علوم و معارف است نصیب و اقرا محبت و معرفت حاصل کردند بعد از ان امام این نسبت مرکبہ را بطریق ودیعت سلطان لعارفین قدس اللہ تعالی سرورہ اند گو یا این بار امانت را بر پشت ایشان اندہ اند تا بتدریج باہل آن برسد و روی توجہ شان جانب دیگرست پیش از تحمل آن امانت بآن نسبت مناسبست ندارند و درین تحمل نیز حکمتهاست ہر چند حاملان ازین نسبت قلیل انصیب

این طریق که این نسبت را بخود مخصوص میدانند باعتبار وضع طریق است از برای حصول آن دولت گما امر و الا  
بعضی اکابر سلاسل و گیرایم اگر چه پیش رو جواز است بلکه واقع قدوة اکابر اهل الشیخ ابوسعید ابو الخیر قدس  
الله تعالی سره ازین آگاهی رهنه مینماید و از استاد خود تحقیق آن میفرماید اینجا که میسر شد که این حدیث داهی  
باشد استاد و در جواب میفرماید نباشد شیخ باز تکرار آن مسئله مینماید و همان جواب مییابد و مرتبه سوم باز تکرار آن  
سوال میکند استادش در جواب میفرماید که اگر باشد نادریست شیخ برقص در آمده و گفته که این از ان نادریاست  
آنکه گفته بودم که نهایت مطلق در ادراک او راست بپاشش آنست که بعد از تحقیق این آگاهی اگر عروجی واقع  
شود در گرداب حیرت می افتد و این آگاهی را در رنگ سائر مراتب عروج و ابلس میگذارد و همین حیرت است که  
سبب حیرت کبر است که مخصوص با کبر است کما وقع فی کتب لقوم بزرگ و در مقام میفرماید حسن تو مرا کرد  
چنان زیر و زبانه که زخا و خط و زلف تو ام نیست خبر و دیگر میفرماید عشق بالای کفر و دین دیدم و  
برتر از شک از یقین دیدم و کفر و دین و یقین و شک هر چارینه همه با عقل همشین دیدم و چون گذشتم ز عقل  
صد عالم چون گویم که کفر و دین دیدم و هر چه هستند سدا راه تواند داد و سدا سکندری همین دیدم و عزیزی دیگر  
میفرماید لا و هو از ان سرای روزی به باز گشتند جیب کیسه نمی باشد بعد از حصول این حیرت مقام فقر است  
تا که ابا بنی و ملت مشرف سازند و حصول ایمان حقیقی بعد از کفر حقیقی که مقام حیرت است بنوازند نهایت  
مطلوب محققان درین ایمان است و مقام دعوت و کمال متابعت حضرت صاحب شریعت علیه الصلو  
و السلام که ادعوی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی در این مقام است که آنسر و درین دنیا علیه الصلو و السلام  
این ایمان را میطلب و میفرماید اللهم اعظمی ایانا صادقا و یقینا لیس بعده کفر و از کفر حقیقی که مقام حیرت  
است استعاذه میفرماید که اعوذ بک من الفقر و الکفر ای مرتبه مراتب نهایت حق یقین است اینجا علم و عین  
حجاب یکدیگر نیستند شعر فطوبی لارباب النعم نیمیها و للعاثق المسکین یا تجرع و هذا بدان و شک است  
تعالی که جذب این عزیزان دو نوع است نوع اول که از حضرت صدیق اکبر رسیده و همین اعتبار طریق ایشان  
منسوب با حضرت است رضی الله تعالی عنه و حصول آن تبوجه بوجه خاص است که قیوم جمله موجودات و  
استمالک و ضحکال دوران نوع دوم که مبداء ظهور آن در نظری حضرت خواجه نقشبند و آن از راه معیت ائمه مخیر  
و آنچند از حضرت خواجه بخلیفه تختین ایشان خواججه علما و الدین سیده و چون ایشان قطب رشاد و وقت خود  
بودند از برای حصول تقسیم جذبه نیز طریق وضع کردند آن طریق در خلفای خانوادۀ ایشان بطریق علانیة

و دفع اخلاق نامرضیه سید الطائفة جنید البغدادی باین دولت مستعد شده بود و باین منزلت که گشته  
گشته نسبت قطبیت ایشان را از شیخ سری سقطی حاصل شده بود و نسبت فردیت از شیخ محمد قصاب از  
سرخان قدسی نشان ایشانست مردم میدانند که من مرید سری ام من مرید محمد قصابم نسبت فردیت را  
غالب ساخته نسبت قطبیت را فراموش کرده و جنب آن معدوم دانسته است بعد از خلفای حضرت خواجگانند  
چرخ این خاندان بزرگ حضرت خواجہ احرار بودند جذبہ خواجہ ارا تمام نموده متوجه سیر آفاقی گشتند و تا هم سیر  
را رسانیده بی آنکه در اسم و در آمده استلک و فنا در آن پیدا کنند باز خانه جذبہ در آمدند و استلک و  
اضمحلال خاص در همین جهت پیدا کردند و بقای هم در همین جهت یافتند با بحالشان عظیم و محبت و عشق و  
علوم و معارف که از فنا و بقا دست میداد ایشان را در همین مقام میسر شد اگر چه در علوم بواسطه تغایر جبین  
تفاوت پیدا است یکی از تفاوتها اثبات توحید و وجودست و عدم آن و همچنین است اثبات اموریکه مناسب توحید  
مذکور اند من الاطاعه و السمع بان و ائحیت الذاتیات و شهود الوحدۃ فی اکثرۃ مع اختفاء اکثرۃ بالکلیۃ بحث  
لا یرجع کلمۃ انا علی السالک اصلا و امثال ذلک بخلاف العلوم الّتی یترب علی البقار الذی بعد الفنا  
المطلق فاتها لیست کذلک بل علومهم مطابقت بعلوم الشریعۃ بحقیقۃ غیر محتاجۃ الی التحولات و التکلفات  
و الاسولۃ و الاجوبۃ با بطلان بقائیکه در جهت جذبہ است هر نوع جذبہ که باشد از سکر نمی برآورد و در صحیحی آرد  
لہذا با وجود بقا تا بر باقی رجوع نمیکند و اشارت با دینی اقتد چہ در جذبہ غلبہ محبت است و غلبہ محبت را سکر لاوم  
ست پس هیچ وجه سکر از من متفک نشود پس ناچار علوم آن نیز سکر آمیز باشد کالقول بوحدة الوجود فان ما  
علی السکر و غلبۃ المحبۃ بحیث لا یبقی فی نظرہ الا المحبوب فیکلم بنفی ما سواہ و اگر بصحیحی آمد شود محبوب باقی شود  
ما سواہ او نمیشد و حکم بوحده وجود نمیکرد و بقائیکه بعد از فنا مطلق و نہایت سلوک است نشان سحر و سحر  
معرفت است سکر را در انموطن مدخلی نیست آنچه از سالک در حالت فنا کم شده بود همه جوع کرده اما منصف بزرگ  
اصل و هو المعنی بالبقا و باشد پس ناچار در علوم نشان سکر را بحال نباشد پس علوم ایشان مطابق علوم انبیاء باشد  
علیہم الصلوٰت و التسلیات و البرکات الی یوم الدین ایضا از عزیز شنیده ام کہ حضرت خواجہ سیدی از آباء  
مادری خود کہ صاحب غریب بودند و جذبہ های قویہ داشتند نیز حاصل کرده بودند و از مقام اقطاب شاعر  
کہ تا سید دین بایشان مربوط است و در محبت شان عظیم دارند حضرت خواجہ را نصیب افرود تا سید  
شرعیّت و نصرت دین ایشان را از انجا بود شمه از احوال گرامی ایشان بالا مذکور شد بہت بعد از آن



اما این نسبت را از انوار آن بزرگوار نصیب فرست مثلاً نوعی از مسکر که درین نسبت منبج است از آثار  
انوار سلطان العارفین است آن مسکر متبدیان از احسن غائب میسازد و از پیش می برد بعد از آن بتدریج در  
باستقار می آرد و باعتبار غلبه صحو این نسبت در مراتب صحو منبج میگرد و در ظاهر صحت در باطن منکر  
این بیت در بیان حال ایشان است از درون شوآشنا و از برون بیگانه و شایسته این چنین زیباروش  
کم میبود و اندر جهان بی علی هذا القیاس از هر بزرگ نورس فرار گرفته تا با بلی خود رسیده و آن عارف  
ربانی حضرت خواجه عبدالخالق عجدانی است که سر حلقه سلسله حضرات خواجاست قدس الله تعالی  
اسرارهم و در ثبوت باز این نسبت علیه از سطر اوت گرفته در عرصه ظهور آمد بعد از ایشان درین سلسله  
جانب سلوک آفات باز مخفی شد بعد حصول جذب بر اهراس و دیگر سلوک نمودند و عروج پیدا کردند تا  
زمانیکه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس بعالم ظهور آمدند آن نسبت بآن جذب و سلوک  
آفات باز ظاهر گشت و بآن هر دو جهت جامع کمال معرفت و محبت گشتند با وجود آن یک قسم جذب و دیگر را  
که از راه معیت منجیر و نیز ایشانرا عطا فرمودند چنانکه بالا گذشت و از کمالات ایشان نصیب افلاک مناب  
ایشان اعنی خدمت خواجه علاء الدین و الدین را حاصل گشت بدولت هر دو جذب و سلوک فانی مشرف گشتند و  
بمقام قطب ارشاد رسیدند و همچنین خدمت خواجه محمد پارسا از کمالات ایشان بهره تام یافتند و حضرت  
خواجه در آخر حیات در حق ایشان فرمودند که هر که میل دیدن من بکنند محمد را ببیند و نیز از ایشان مقصود است که  
میفرمودند مقصود از وجودها و الدین ظهور محمد است و خدمت خواجه پارسا با وجود این کمالات نسبت فرزند  
مولانا عارف ربو کرانی است در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبه همین نسبت ایشانرا ملایع شیخی و تکمیل طلبه  
گشت والا در کمال و تکمیل درجه علیا داشتند حضرت خواجه نقشبند در شان ایشان فرمودند اگر او شیخی کند عالم از پی  
منور شود و مولانا عارف این نسبت فردیت را از مولانا بها و الدین که پدرشان بود یافته بودند باید بدست که نسبت خود  
را تمام روحی است سبحان و شیخی و تکمیل و دعوت کارسازند و اگر آن نسبت با نسبت قطب ارشاد که مقام دعوت  
و تکمیل خلق است جمع شود باید دید که اگر نسبت فردیت غالب است پلار ارشاد و تکمیل و در بصورت زبونت والا  
صاحب آن و نسبت در حد اعتدال است ظاهرش تمام با خلق است و باطنش بالکلیه با حق تعالی و تقدس  
درجه علیا در مقام دعوت خلق صاحب این نسبت رست هر چند نسبت قطبیت ارشاد نیز تنها در دعوت کفایت  
میکند الا این بزرگواران را در مقام مرتبه دیگر است نظر ایشان شایسته امراض قلبیه و صحبت شایسته

ایشان مغلوب اشغال اند پس هرگز نمیدانند و با باشند و لا و لا طعن علی المضطر المعذور لیکن اینقدر میدانند که فوق بنمیرفت و دیگر است و و را را اشغال حالتی دیگر متحقق مجبورسان این مقام از کمالات بسیار ممنوع و از مقامات بشمار محدود و بنحیه قلیل البصاعت را بی آنکه ما راست بمعنی توحید نماید در ضمن مراقبات و اذکار بلکه بی آنکه جد و جهد نماید بحض فضل انیرد و در ملازمت هدایت اخلاصت پناهی حقائق و معارف آگاه بی توفیق الدین ارضی شینخا و مولانا محمد الباقی قدس الله تعالی سره الا قدس بعد از تعلیم ذکر و توجه و التفات ایشان در مقام قلب در و در بنمیرفت کشاده بودند و علوم و معارف این مقام را فراوان عطا فرموده و دقائق این معارف را منکشف ساخته و تا مدتی در این مقام و شتند آخر الامر از کمال بنده نواز به این مقام قلب بر آوردند در ضمن این معرفت و بزوال وروده رفت تمام معدوم گشت مقصود از انظار احوال خود آنست تا معلوم شود که نیز قوم را از روی کشف و ذوق بجز آورده است نه از روی ظن تقلید و معارف توحید که از بعضی اولیاء الله ظاهر شده اند و در این حال در مقام قلب بسر برزده باشند پس هیچ نقص بایشان ازین راه لاحق نشود و تحقیق نیز در آنوقت رسائل در معارف توحیدی نوشته است چون آن نوشته را بعضی یاران منتشر ساخته جمیع آنرا متعسر داشته آن رسائل را بحال خود گذشته نقص و لازم می آید که از آن مقام نگذرانند طائفه دیگر از ارباب توحید آنرا ندانند که استلک و ضحکلال در مشهور و خود بر وجه تمام پیدا کرده اند و همت ایشان آنست که در مشهور و مجهول و مضحک و معدوم باشند و اثری از لوازم وجود ایشان ظاهر نشود رجوع انما بر خود کفر میدانند و نهایت کار نزد ایشان فنا و نیستی است مشاهده را نیز گرفتار میدانند بعضی از ایشان میفرمایند شتی عدمالا اعدا ابداعی میخواهم که هرگز او را وجود نبود ایشان اند مقبول بحبت حدیث قدسی من خلقت فانما دبیت شان ایشان متحقق است همیشه در زیر بار وجود نمودن لجه آسایش نداشتند چه آسایش و غفلت است بر تقدیر و هم استلک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام هر وی میفرماید یکساعت از حق سبحانه غافل سازد میدست که گناهان او را بخشد و وجود بشریت را غفلت را کار هست حق سبحانه تعالی از کمال کرم خویش هر یک را از ایشان با اندازه استعداد و با موری که مستلزم غفلت اند ظاهر ایشان را آن امور مشغول ساخته است تا آن بار وجودی فکله از ایشان تخفیف یا جمعی را بسامع و قصص لغت داده و طائفه را تصنیف کتب و تحریر علوم و معارف شتار ساخته و گروهی را بعضی امور مباح مشغول داشته عبد الله صطخری همراه سگبانان بصحرای قریه شخصی از عزیزه سمرقند پرسید فرمود و انفسه از بار وجود خلاص شود و بعضی را بعلوم توحید و وجود و وحدت و در کثرت آرام و اوزان بار ساعته بسیار این قبیل است توحید یکبار بعضی اکابر مشایخ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار جمیع ظاهر شده است نسبت این

احیای طریقت این بزرگواران اشاعت آداب این عزیزان علی الخصوص در ممالک هندوستان که اهل آن  
از کمالات ایشان بی بهره بودند بطور ارشاد و بناهی معارف آگاهی نوید الدین رضی شریعتی و مولانا محمد الباقی  
سلمه الله تعالی متحقق گشت خواست که شمه از کمالات ایشان نیز درین مکتوب برج نماید چون رضای  
ایشان درین باب مفهوم گشت از جزآت آن درین باب تقاعد نموده مکتوب دو صد و نو و دو و یکم  
بمولانا عبدالحی صدور یافته و بر بیان مراتب توحید وجودی و شهودی و معارف مطلقه آنها بسم الله الرحمن  
الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین و علی آله و اصحابه اجمعین بدان رشک  
الله تعالی که نشان توحید وجودی جمعی را کثرت ماسته مراقبات توحید است و تعقل معنی کلمه طیبه لا اله الا الله  
بلا موجود الا الله ظهور این قسم توحید بعد از تخیل و تامل و تخیل بواسطه استیلائی سلطان خیال است که از  
کثرت مراد است معنی توحید انیمعرفت در تخیل نقش بسته است و چون بحیل جا عل مجبول است هر آئینه  
معلوم است صاحب این توحید از ارباب احوال نیست چه ارباب احوال ارباب قلوبند و از مقام قلب  
در نیوقت خبر ندارد و علمی بیش نیست بلکه علم را در جاست بعضی فوق بعضی و جمعی دیگر را انشاء توحید  
وجودی انجذاب و محبت قلبی است که ابتدا را یادگار و مراقبات که خالی از تخیل معنی توحید است اغفال نموده  
و بجد و جهد و ساقیه عنایت بمقام قلب سیده اند و جذب پیدا کرده اند و بنیقام اگر بر ایشان جمال توحید  
وجودی ظاهر شود سبب آن غلبه محبت محبوب خواهد بود که ماسوائے محبوب را از نظر نشان تخیل ساخته است  
و مستور گردانیده و چون ماسوائے محبوب را نمی بینند و نمی یابند لاجرم جز محبوب را موجود نمیدانند و تقسیم  
توحید از احوال است و از علت تخیل و تشابه توهم پاک و مبر و اگر انجذاب ارباب قلوب را از جهان مقام  
بعالم باز گردانند محبوب خود را در هر ذره از ذرات عالم مشاهده مینمایند و موجودات را مژده و بجاالی حسی جمال  
محبوب میدانند اگر بعض فضل خداوند جل سلطان از مقام قلب برآمده متوجه جناب قدس مقلب قلبی و ند  
انیمعرفت توحید که در مقام قلب پیدا شده بود و بزوال می آرد هر چند در معارج عروج صعود نمائید خود را با هم  
بی مناسب تر یابند جمعی از اینها تا بحیث انکار و طعن بر بند بر ارباب آن معرفت مثل رکن الدین ابوالکارم شیخ  
علاء الدوله سمنانی و بعضی دیگر را بعد از زوال انیمعرفت بنفی و اثبات آن کار معنی ماند کاتب این سطور از  
انکار ارباب انیمعرفت تخاشی مینماید و از طعن ایشان خود را دور میدارد و انکار و طعن را وقتی مجال باشد که ارباب  
آن حال را در ظهور آن حال قصد و اختیار باشد بے اراده ایشان بمعنی در ایشان ظاهر شده است

محقق

میگردند پس ناچار عالم را عین بشود و بنمایند یا در مرآت عالم آنرا جلوه میدهند تا ساعتی از آن باز تخفیف  
یا بند نشان تقسیم اخیر توحید را بطریق کشف ذوق معلوم نبود همان دو وجه سابق را باید نسبتی با تقسیم  
داشت لهذا در رسائل و مکتوبات همان دو وجه بلکه وجه دوم را نوشته است و توحید وجود را منحصر در آن نسبت  
لیکن چون بعد از رحلت ارشاد پناهی قبله گاهی بتقریب زیارت هزار شریف ببلده محروسه دلی اتفاق  
حضور افتاد و زعید بزیارت شریف ایشان رفته بود و در اشارت توحید نیز از متبرک التغائی تمام از روحانیت  
مقدسّه ایشان ظاهر گشت و از کمال غریب نوازی نسبت خاصه خود را که بحضرت خواجه احرار نبوب  
بود و محبت فرمودند چون آن نسبت در خود یافت بضرورت حقیقت این علوم و معارف را بطریق ذوق دریا  
و معلوم گشت که منشاء توحید وجود در ایشان انجذاب قلبی و غلبه محبت نیست بلکه مقصود از این معرفت  
تخفیف آن غایت است تا مدتی اظهار انیمنی را مناسب نمیداد ما چون در بعضی رسائل آن دو وجه  
سابق سابق مذکور شده بودند مردم قلیل الدراست از آن در توهم افتادند که از این بیان تقیص این  
دو اکابر لازم می آید که طریق ایشان طریق ارباب توحید است باین توسل زبان فتنه انگیزی در آن کردند  
حتی که این توهم در بعضی طلاب قلیل الارادت باعث فتور احوال ایشان گشت بضرورت مصلحت در  
اظهار تقسیم توحید و دیدار برای استشهاد ذکر آن واقع نیز مناسب نیست در تحریر آوردن روشی از مخلصان  
خواجه مائل کرد که میفرمودند مردم میدانند که ما از مطالعه کتب ارباب حید نسبتی فرامیگیریم بخین است مقصود است  
که ساخته خود را غافل سازیم این سخن مؤید کلام سابق است فضیلت پناهی شیخ عبدالحق که از مخلصان حضرت  
خواجه ماست نقل کردند که حضرت خواجه فیل ایام رحلت میفرمودند که ما را به یقین یقین معلوم شده است که توحید  
کوچه تنگ است شاه راه دیگر است هر چند پیش ازین همه میدانستیم اما آنقسم یقین کنون بطور آمده است ازین سخن  
نیز مفهوم میشود که در آخر کار مشرب ایشان توحید مناسب نداشت در ابتدا احوال اگر آنقسم توحید هم ظاهر  
شده باشد باکی نیست بلکه بسیاری از مشایخ را در ابتدا آنقسم بطور آمده است با خبر کار از آن برآمده اند  
ایضا بعد از وصول بمقام جذبه نقشبندیه طریق حضرت خواجه نقشبند و طریق حضرت خواجه احرار از یکدیگر  
جداست و علوم و معارف نیز از هم جدا اند غلبه توحید حضرت خواجه احرار بعد از آن نسبت باطنی اجداد  
ماوری خود است که نسبت به پشت بزرگ آمده اند و این فنا نیستی که در بالا مذکور شد از لوازم نسبت  
آن بزرگواران است این حقیر بواسطه مصلحت انبای این وقت از برای تربیت طالبان طریق حضرت

بزرگواران بتجزیه صرف میکشند بعالم و شهود در عالم کارے ندارند معارفیکه ارشاد پناهی حقائق و معارف  
و تنگنای ناصرالدین خواجه عبداللہ مناسب علوم توحید وجود و شهود وحدت ذکر کثرت نوشته اند از تقسیم خیر توحید  
ست کتابت فقرات ایشان که شکل است بعضی علوم توحید و جز آن منشاء علوم آن کتاب مقصود از ان  
معارف استیناسی لغت ایشانست بعالم و همچنین است معارف خواجه تا که در بعضی رسائل بطریق کلام کتاب  
فقرات تحریر یافته منشاء این علوم توحید را جذب است و نه غلبه محبت و شهود ایشان را با عالم نیست نیست آنچه ایشان را  
در عالم مینمایند شبه و مثال مشهود حقیقی ایشانست مثلاً شخصی گرفتار حال آفتاب است و از کمال محبت خود را در  
آفتاب گرم ساخته است نامزد نشانی از خود نگذاشته اینچنین گرم شده را اگر خواهد باز و بپند و انسی و لغت  
درویی با سوسه آفتاب پیدا آرد تا ساخته از شعشان انوار آفتاب نفسی راست کند و می بسیار ساید  
همان آفتاب را در حجابی انیعالم و مینماید و آن علاقہ او را با انیعالم انسی و اتفاقی پیدا میسازد نگاہی او را  
میداناند که انیعالم عین آفتابست و جز آفتاب هیچ چیز موجود نیست نگاہی در مرآت ذرات عالم جمال آفتاب  
مینماید اینجا کسی سوال نکند که چون عالم نفس الامر عین آفتاب نباشد پس آنرا آفتاب نماندن خلاف واقع باشد زیرا  
که گوئیم افراد عالم با یکدیگر و بعضی امور مشترک دارند و بعضی دیگر امتیاز حق سبحانه و تعالی بکمال قدرت خویش موری که  
باحثانیت از ند بواسطه بعضی حکم و مصالح از نظریات متخفی میسازد و اجزای مشترک فقط مشهود مینماید پس با چاکم  
باتحاد یکدیگر میکنند پس آفتاب را نیز باین علاقہ عین عالم میسازد همچنین حق را سبحانه با عالم هر چند فی الحقیقت بسیح  
مناسبت نیست اما مشابہت اسمی مصحح این اتحاد میگردد و مثلاً حق سبحانه و تعالی موجود است و عالم هم موجود و هر  
فی الحقیقت در میان این دو وجود هیچ مناسبت نیست و همچنین و تعالی سمیع و عالم بصیر حق و قادر و مری است و  
بعضی افراد عالم نیز باین صفات متصف اند هر چند صفات یکدیگر از هم جداست اما چون خصوصیت وجود مکانی  
و تخاصص صفات محدثات را از نظر ایشان مستور ساخته اند اگر حکم با اتحاد کنند گنجایش دارد و تقسیم خیر توحید و کلام  
اقسام توحید است بلکه فی الحقیقت ارباب انیمعرف مغلوب این دارند و میندوسکر ایشان باعث انیمعرف نشده  
بلکه این دارد و بر ایشان از برای مصلحت آورده اند و خواستند که بتوسل این معرفت ایشان را از سکر بصیر  
آرند و تسلی دهند چنانچه جمعی را بسامع و رقص طائفه را استعمال بعضی امور مباحه تسلیم اند و باید دانست که مکران  
ایشان ازین طائفه بعضی اموریکه مغایر مشهود ایشانست اشتغال مینمایند تسلی میسازند بخلاف این بزرگواران  
با مرے که مغایر مشهود ایشانست انکساف نمی نمایند و رام نمیکردند پس چار عالم را عین مشهود ایشان مینمایند و رام

طالبی را باینطور پیر کامل مکمل دلالت فرمودند باید که وجود شریف او مقتم داند و خود را تمام باد سپارد و سعادت خود را در مرضیات او داند و شقاوت خود را در خلاف مرضیات او شناسد با جمله هوای خود را تلخ رضا و سازد در خیر نبویست علیه علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها لن یومن احدکم حتی یکون بهواه متعالما بحسب بداند که رعایات آداب صحبت مراعات شرائط از ضروریات این راه است تا راهی قاده و افتاده مفتوح گردد و بدو نهال انبیج الصبحه و الاثمرة للجلوس بعضی از آداب شرائط ضروریه در معرض بیان آورده میشود بگوش پیوست باید شنید بدانکه طالب را باید که روی دل خود را از جمیع جهات گردانیده متوجه پیر خود سازد و با وجود پیری اذن و بنوافل و اذکار نیز داند و در حضور او بغیر و انتفات ننماید و بکلیه خود متوجه نشیند حتی که بذر کرم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر از نماز فرض نیست در حضور او ادانگند نقل کرده اند از سلطان انبوقت که وزیرش پیش او استاده بود اتفاقاً درین اثنا آن وزیر التفاتی بجانب جامه خود کرده بند آزار بدست خود درست میساخت و رنجی نظر سلطان بران وزیر افتاد و دید که بغیر و متوجهست بزبان خطاب گفت که این را ایضم نمیتوانم کرد که تو وزیر من باشی و در حضور من به بند جامه التفات نمایی باید اندیشید که هرگاه وسائل و دنیا و دنیه را آداب فقه در کارست و وسائل وصولی بشمار بر وجه اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود و هماکنون رجای نه است که سائیل و برجامه یا بر سائیه اداقت بر مصلائی او بپا نهند و در متوضای او طهارت نکنند و بطرف خاصه استعمال نکنند و حضور آب نخورد و طعام تناول ننماید و کسی سخن نگوید بلکه متوجه احدی نگردد و در غیبت پیر در جایی که دوست پادرازان کند و بفرق و بهین باهم نجانب نیندازد و هر چه از پیر صادر شود آنرا صواب داند اگر چه بظاهر صواب باشد و هر چه میکند از الهام میکند و بآن کار میکنند بر این تقدیر اعتراض را گنجایش نباشد و اگر چه در بعضی صورتها الهامش خطا راه یا بد چه خطای الهامی در رنگ خطای اجتهاد است ملاست اعتراض بران مجوز نیست ایضاً چون این را محتملی به پیر پیدا شده است در نظر محب هر چه از محبوب صادر میشود محبوب یاد پس اعتراض باجمال نباشد و در کلی و جزئی اقتدا به پیر کند چه در خوردن پوشیدن چه در خفتن طاعت کردن نماز را بطرز او یا بداد کرده و قهراً او را عمل و باید اخذ نموده آنرا که در سرای نگارست فارغست از باغ و بوستان تماشا است لاله زار و هیچ اعتراض را در حرکات و سکنات او مجال ندهد اگر چه آن اعتراض مقدار حبه خردله باشد زیرا که اعتراض را غیر از حرمان نتیجه نیست بی سعادت ترین جمیع خلایق حبیب بنی سبطا کف علیه است بخانا الله سبحانه عن هذا البلاء العظیم و طلب خوارق و کرامات از پیر خود نکنند اگر چه آن طلب بطریق خواطر و وساوس باشد

خواجہ نقشبندیہ اختیار کرده است و علوم و معارف آن طریق که معلوم ظاهر شریعت بیشتر مناسبت دارند  
 در چنین زمان فاسد که ارکان شریعت در آن سستی تمام پیدا کرده اند ظهور آنها را مناسب بدیه تعین با طریق از  
 برای افاده طلبه نمود اگر حق سبحانه طریق احراریه را توسط آن حقیر ترویج میخواست عالم را بان نوا و نور میساخت  
 چه انوار این هر دو بزرگواران را بطریق کمال عطا فرموده است طریق تکمیل هر دو اکابر را و انموده ان فضل  
 بسم الله الرحمن الرحیم من بشاره الله و الفضل العظیم به بادشاهیست که عنایت خویش به هر دو عالم یک گنجینه  
 است اگر بادشهر بدر پیرزن به بیاید تو ای خواجہ سبک بکن به حکم و اما بنعمت ربک محدث بعضی است از حقیر را  
 در معرض ظهور آورده است تحسبانه و تعالی طالبان حق را از ان بهره مند گرداند هر چند میدانند که منکرانرا  
 خیر از انکار نخواهد افزود و اما مقصود افاده طلباست منکران از بحث خارج اند و از مطمح نظر بیرون فضل به کثیر  
 و هدیه به کثیر از باب بصیرت مخفی نیست که اختیار یک طریق برای مصلحت فضیلت این طریق به طریق دیگر  
 لازم نمی آید و نقص دیگر نمیشد در دوازه شهر را توان بست به توان درین مخالفان بست به مکتوب  
 و وصود و نو و دو و م شیخ حمید صد و ریافت در بیان آداب ضروری مریدان رفع شبهه بسم الله الرحمن  
 الرحیم الحمد لله الذی ادبنا بالآداب النبویه و هدانا بالاخلاق المصطفویه علیه علی آله الصلوات و التسلیات  
 انهماء و اکملها به انکه سالکان این راه اند و حال خالی نیستند تریدند یا مراد و اگر مرادند طولی لهم براه نهند  
 و محبت ایشانرا کسان کسان خواهند برد و بمطلب علی خواهند رسید و هر ادب که در کار شود توسط یا بیست  
 تعلیم شان خواهد شد و اگر گزشتی وقع شود زود متناسب خواهند فرمود و بزبان مواخذه نخواهند کرد و اگر  
 به پیر ظاهر احتیاجی داشته باشد به سعی ایشان بآن ولت لالت خواهند فرمود با کجمله عنایت از لے  
 جل سلطان متکفل حال این بزرگواران است بسبب بی سبب را ایشانرا خواهند کرد و الله یحیی من یشاء و اگر  
 مریدند کار ایشان متوسط پیر کامل کامل دشوار است پیرے باید که بدولت جذبه و سلوک مشرف شده باشند  
 بسعادت فنا و بقا مستعد گشته و سیر الی الله و سیر عن الله باشد و سیر فی الاشیاء باشد را  
 بانصرام مانده اگر جذبه یا در سلوک و مقدم است تربیت مراد ان مرئی شده کبریت احمر است کلام و دوست  
 و نظر او شفا حیای و لهای مرده توجه شریف و منوط است تازگی جانهای فسرده بالثقات لطیف و مربوط  
 و اگر انیله صاحب ولت پیدا شود سلوک بمذوب هم منتهم ترست نقصان از ونیری آید و توسط او دوست  
 فنا و بقا میرند آمان است بعرض نه فرود و در نه بین عالیت پیش خاک تود: اگر بغایت خداوندی جل سلطان



تکمیل صناعت بتلاحق افکار است اگر بر یکث کرماندی زیادتی پیدا نه کردی بخو یک در زمان سهوی بود است  
 امروز باختلاف آراء و تلاحق انظار و ده صد زیادتی و کمال پیدا کرده است ما چون بنا را او نهاده است فضل  
 او بر است افضل للتقدیرین لیکن کمال بنیاد را مثل امتی مثل لاطرایری اولیم خیر ام آخر هم حدیث نبویست علیه  
 علی آله الصلوٰه و السلام تزیین لرفع شبهه بعض لمیدین بدانکه گفته اند اشجیحی و میست احیاء و اماتت از لوازم  
 مقام شیخیست مراد از احیاء روحی است جسمی و همچنین مراد از اماتت روحی است جسمی مراد از حیوة و  
 موت فنا و بقاست که بمقام ولایت کمال میرساند و شیخ مقتدا باذن الله سبحانه متکفل بن هر دو امر است پس شیخ را  
 ازین احیاء و اماتت چاره نباشد معنی شیخی و میست یعنی و یعنی احیاء و اماتت جسمی را بنصب شیخی کاری نیست شیخ مقتدا  
 حکم گاه را با دو هر کس را که با و مناسبت است در رنگ خرم خاشاک و عقیق و میدود و نصیب خود را از استیفا  
 بنماید خوارق و کرامات از برای جذب مریدان نیست مریدان بناسبت معنویه منجذب میگرددند و آنکه باین بزرگواران  
 مناسبت ندارد از دولت کمالات ایشان محروم است اگر چه هزار معجزه خوارق و کرامات بنماید بوجهی البیاب  
 را شایدها بمعنی باید گرفت قال الله سبحانه فی حق الکفار و ان یرد اکل آیه لایؤمنوا بها حتی اذ اجاؤک یجادلو  
 یقولون لذین کفروا ان هذا الا ساطیر الاولین و السلام مکتوب و و صد و نو و سوم بنیچ محمد جنرے  
 صد و ریافته در جواب اسوله که پرسیده بود ولی مع الشرف و در حدیث نبوی علیه علی آله الصلوٰه و السلام آمده  
 است و ابوذر غفاری نیز همین را گفته وجه آن چه باشد و پرسیده بود که قدمی بذه علی رقبه کل ولی الله حضرت شیخ  
 عبدالقادر فرموده و دیگرے نیز همین را گفته حقیقت انیماعلمه حصیت و پرسیده که مراد از اولیا که قدم ایشان بر  
 گردن آنها نهاده بود او دیار همان عصرند یا مطلقاً آنحضرت و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفه شریفه که رساله است بزرگوار  
 بود و آن مبتنی و سرور گردید چه نعمتیست که دوستان حق جل و علا دور افتاده بار ایا و فرمایند اندراج یافته بود که  
 حضرت رسالت پناه علیه علی آله الصلوٰه و السلام تسلیات فرموده است لی مع الله وقت حضرت ابوذر غفاری نیز همین  
 گفته و حضرت میران محلی لدین گفته که پای من برگردن همه اولیا و دیگرے همین گفته است گاه گاه بر برج و لفظ غوغا  
 میشود عنایت نموده نویسد که این دو سخن چه منی دارد و درین دو چه فرق است متوجه شده تمامی را در پنج نوشته  
 که قریب بفهم این غریب باشد ارسال نمایند و ما این فقیر در رسائل خود نوشته است که آنسر و در وجود استمرار  
 وقت و وقت نادیر هم بوده است آنوقت در حین ادای نماز بوده است الصلوٰه معراج المؤمنین شنیده باشند  
 و از حق یا بلال شاہدست عدل و اثبات این مطلب ابوذر غفاری بوراثت و تبعیت نیز باین دولت

هیچ شنیده که مومنی از پیغمبر معجزه طلب کرده باشد معجزه طلبان کفار اند اهل انکار سه معجزات از بهر قهر  
 دشمن است: بوی جصیت بی دل بروست: موجب بیان نباشد معجزات: بوی جصیت کند جذب صفات: تا  
 اگر شبهه پیدا شود در خاطر آنرا بی توقف عرض نماید اگر حل نشود تقصیر بر خود نهند و هیچ نقصت را بحجاب پیر عائد  
 نسازد و واقعه که رود و از پیر نهان ندارد و تعبیر و قانع از و طلب کند و تعبیر یک بر طالب مشکف شود نیز عرض  
 نماید و صواب خطا را از وجود و برگشتوف خود زمین را اعتماد کند که حق با باطل درین از زمین حجت صواب با خطا  
 مختلط و بصیرت بی اذن از وجدانشود که غیر او را برای گزیدن ستانی از اوست آواز خود را بر آواز او بلند کند و  
 سخن بلند با و نگوید که سواد است هر فیضی و قوتی که رسد آنرا بسط و تصور نماید و اگر در واقع بیند که فیضی از شاخ دیگر  
 رسیده است آنرا نیز از پیر داند و بداند که چون پیر جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پیر مناسب است تعدا خاص  
 مرید بلام کمالات شیخی از شیخ که صورت اخلاص از وی ظاهر شده است بر مرید رسیده است لطیفه از لطائف پیر که  
 مناسب آن فیض اردو بصورت آن شیخ ظاهر شده است بواسطه استیلا می میان لطیفه را شیخ دیگر خیال کرده است  
 فیض را از آن دست این مغالطه عظیم است حقیقت از زلت قدم نگا دارد و بر عقاید و محبت پیر تقسیم دارد بجهت مریدان  
 علیه علی آله الصلوات و تسلیات با کماله طریق کلامی مشهور است هیچ بی ادبی نجا نرسد و اگر مرید در رعایت  
 بعضی از آداب خود را مقصود اند و در ادای مایه نبی نرسد و اگر سعی هم نتواند از عهده بر آید معفو است اما از عهده عرف  
 بتقصیر نجا نیست اگر عیاذ بالله بجهت رعایت آداب ننگد و خود را مقصود هم نداند از برکات این بزرگواران محروم  
 است سه هر کار روی به بهبودنداشت: دیدن روی سود داشت: آری مرید یک بهر کت توجه پیر بر تبه فناء و تقابل بر دور  
 امام و طریق فرات بر خطا هر شود و پیر از اسلام دارد و کمال و گواهی و پادشاه را می رسد که بعضی امور الهامی به پیر خلاص  
 کند و بمقتضای الهام خود عمل کند اگر چه نزد پیر خلاف آن متحقق بود چه غمید در نیوقت از تبه تقلید بر آمده است تقلید  
 و در حق خطاست نمی بینی که صاحب پیغمبر علی الله علیه الصلوات و تسلیات را امور اجتماعیه در احکام غیر منزه  
 بآنهم و خلاف کرده اند و بعضی اوقات صواب بجا نباشد صاحب ظاهر شده است کمالا یحیی علی را باب العلم معلوم شد  
 که خلاف با پیر مرید را بعد از رسیدن به مرتبه کمال مجوز است و از سواد پیر است بلکه اینجا چنین است اگر چه  
 صاحب پیغمبر علیه الصلوات و تسلیات کمال در مؤدبانه اند غیر از تقلید امر دیگر نمیکردند از باب یوسف  
 بعد از رسیدن به مرتبه اجتهاد و تقلید ابی حنیفه رضی الله تعالی عنه خطاست صواب در متابعت رای خود است  
 نه راسته ابی حنیفه قول مشهور است از امام ابو یوسف که نازحت ابی حنیفه فی مسئله خلق القرآن سه آیه شنیده با که

افضل باشد چه ولایت محمدی فوق جمیع ولایات انبیاست علی بنیاد علیهم الصلوات والتحیات زیرا که گوئیم  
سر حلقه ولایت محمدیت که از راه سر حاصل گشته است چنانکه گذشت نه سر حلقه مطلق آن ولایت تا فضیلت  
لازم آید یا آنکه گوئیم سر حلقه مطلق ولایت محمدیه بودن مستلزم فضیلت نیست زیرا که تواند بود که دیگر سر  
کلمات نبوة محمدیه بطریق تجسید و وراثت پیش قدم بود فضیلت از راه آن کلمات اورا ثابت باشد جمعی از  
میریدان حضرت شیخ عبدالقادر و روح شیخ غلو مینمایند و در محبت جانب افراط میکنند و در رنگ و بویان مغرورند حضرت  
امیر کرم الله وجهه از فحوی کلمه و کلام اینجا مفهوم میشود که شیخ را ایشان از جمیع اولیاء را تقدم و اما تا فضل  
میدانند و غیر از انبیا علیهم الصلوات و تسلیات معلوم نیست که دیگر بر حضرت شیخ فضل پسند این از افراط محبت است  
اگر گویند آنقدر ظهور خوارق و کرامات که از شیخ بوجود آمده است از هیچ ولی بظهور نیامده پس فضل و را باشد گوئیم که  
کثرت ظهور خوارق بر فضیلت دلالت ندارد و تواند بود که یک بود که هیچ خارجی از وی بظهور نیامده پس فضل باشد از  
آن کس که خوارق و کرامات از وی بظهور می آیند شیخ الشیخ در عوارف بعد ذکر کرامات و خوارق مشایخ فرموده

کل هذه مواهب الله سبحانه وقد يكاشف بها قوم و يعطى وقد يكون فوق هؤلاء من لا يكون له شيء من  
بذلان هذه كلها التقوية لليقين ومن منح صرف اليقين لا حاجة له الى شيء من هذه الكرامات و من ما ذكرنا  
تجويز الذكرفي اغلب وجود الكرامات كثر ظهور خوارق و ادليل بر فضیلت ساختن در رنگ آنست که کسی  
کثرت فضائل و مناقب حضرت امیر ادلیل فضیلت و سازد بر حضرت صدیق رضی الله تعالی عنهما که آنقدر فضائل  
و مناقب از وی بظهور نیامده است ای برادر بشو خوارق عادات بر و نوع است نوع اول علوم و معارف الهیست  
چون سلطانه که بذات و صفات و افعال و اجبی جل و علا تعلق دارد و و زای طور نظر عقل است خلاف متعارف  
معتاد است که بنده های خاص خود را بآن ممتاز ساخته است و نوع ثانی کشف صور مخلوقات و اخبار از  
مغیبات که بعالم تعلق دارد و نوع اول مخصوص باهل حق و ارباب معرفت و نوع ثانی شامل محقق و  
مبطل است زیرا که اهل استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدا جل و علا شرف اعتبار  
دارد که با ولیا و خود مخصوص ساخته است و اعداد ارادین شرکت نداده و نوع ثانی نزد عوام خلایق  
معبر است و در انظار ایشان معزز و محترم بمعنی اگر چه از اهل استدراج بظهور آید نزدیک است که از  
نادانی اورا پرستش نمایند و بر طرب و یابس که او را ایشان از تحلیف نماید مطیع و منقاد او گردند بلکه  
محبوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند و از کرامات نمی شمردند خوارق نزد ایشان منحصر در نوع ثانی است

مشرف شده باشد چه کمال تابعان آن سرور را از جمیع کمالات او علیه الصلوات و التسلیات بطریق و کمال نصیب افرست و حفظ کامل و آنچه حضرت شیخ عبدالقادر فرموده قدسی ہذہ علی رقبہ کل ولی اللہ و جمیع الاولیاء صاحب عوارف کہ مرید و مربی شیخ ابوالنجیب سہروردی ست کہ از حرمان مصاحبان حضرت شیخ عبدالقادر بوده است این کلمہ را از ان کلمات ساخته است کہ شعر عجیب اند کہ از مثل شیخ در بدایت حوالہ بواسطہ بقایای سکر یافتہ اند و در نجات از شیخ حماد باس کہ از شیوخ حضرت شیخ است نقل کردہ است کہ او بطریق فرست فرمودہ کہ این عجیبی را قدست کہ در وقت وی برگردن ہمہ اولیاء خواہد بود و ہر آئینہ ماور شود بانکہ گوید قدسی ہذہ علی رقبہ کل ولی اللہ ہر آئینہ ترا گوید و ہمہ اولیاء برگردن نبند بہر تقدیر حضرت شیخ در این کلام محی اند این کلام خواہ از بقایای سکر از ایشان سر برزودہ باشد و خواہ ماور باشد باطلہا را این کلام چہ قدم ایشان برگردنہای جمیع اولیاء آنوقت بودہ است و جمیع اولیاء آنوقت زیر قدم ایشان بودہ اند لیکن باید دانست کہ این حکم مخصوص با اولیاء آنوقت است اولیاء ما تقدم و ما تاخر ازین حکم خارج اند چنانکہ از کلام شیخ حماد مفہوم میشود کہ قدم او در وقت وی برگردن ہمہ اولیاء خواہد بود و نیز خوشی کہ در بغداد بودہ است و حضرت شیخ عبدالقادر و ابن سقا و عبداللہ زیارت او رفتہ بودند کہ آن خوش بطریق فرست در حق شیخ گفتہ کہ می بینم ترا در بغداد کہ بمنبر برآمدہ و میگویی قدسی ہذہ علی رقبہ کل ولی اللہ می بینم اولیاء وقت ترا کہ ہمہ گردنہای خود را بہت کردہ اند اجلال و اکرام ایشان از کلام این بزرگ نیز مفہوم کہ آن حکم مخصوص با اولیاء آنوقت بودہ است در نیوقت نیز اگر کسی را حتی بجانہ چشم بنیاحطا فرماید بنید چنانچہ آن خوش دیدہ بود کہ گردنہای اولیاء آنوقت زیر قدم وی اند و انجیم تجا و زبیر اولیاء آنوقت نکرودہ است در اولیاء ما تقدم انجیم چگونہ مجوز بود کہ شامل اصحاب کرام است کہ یقین از حضرت شیخ افضل اند و در ما تاخر نیز چگونہ متمشی شود کہ شامل حضرت مہدی ست کہ آن سرور علی اکمل الصلوٰۃ و السلام بقدم او بشارت دادہ است و امت را بوجود او بشمر ساختہ و او را خلیفہ اللہ فرمودہ و همچنین اصحاب حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام کہ از انبیاء اولوالعزم ست از سابقانند و بواسطہ متابعت این شریعت طبع بہ اصحاب خاتم الرسل اند علیہم الصلوٰۃ و السلام از بزرگے متاخران این امت تواند بود کہ آن سرور فرمودہ باشد علیہ و علی اکمل السلام لایدری اولہم خیر ام آخرہم بالجملہ حضرت شیخ عبدالقادر را در ولایت شان عظیم ست و در جہ علیاست ولایت خاصہ محمدیہ را علی صاحبہما الصلوٰۃ و السلام و التحیتہ از راہ سیر نقطہ آخر رسانیدہ است و سر حلقہ آن دائرہ گشتہ از پنج کسی تو ہم نکلند کہ چون شیخ سر حلقہ دائرہ ولایت محمدیہ بود باید کہ از ہمہ اولیاء

بصفات ثمانیه واجب الوجود تعالی و تقدس تعلق دارد و در تحقیق مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و مبادی تعینات سایر خلایق و حقوق جزئیات با کل خود و عدم جواز انتقال جزئیات بیک کس دیگر و در فرق میان تجلی و شهود انبیا و اولیا علیهم الصلوات و التسلیات در بیان حصول وصل عریان هر کس تابعان را با وجود توسط انبیا علیهم الصلوات و السلام و در تحقیق الفاظ محدود احتمال که در عبارت مثل خلق قدس الله اسرارهم واقع شده اند و ماینباسب ذلک صفات ثمانیه حقیقیه واجب الوجود تعالی و تقدس که اول شان صفة الحیوة است و آخر شان صفت تکوین سه قسم اند قسمی است که تعلق آن عالم غالب است و اضافت آن بخلائق بیشتره کاشکوین از اینجا است که جمعی از اهل سنت و جماعت بخار وجود او نموده اند و گفته اند که تکوین از صفات اضافیه است و الحق اند من الصفات التحقیقه الغالبه علیها الاضافه و قسمی دیگر آنست که اضافت دارد اما کمتر از قسم سابق کالعلم والقدرة والا اودة والسمع والبصر والكلام و قسم ثالث اعلاى اقسام ثلثه که آنرا هیچ وجه بعالم تعلق نیست و راسخه از اضافت ندارد و کالحیوة این صفت ام جمیع صفاتست و حاصل همه آنها و اسبق کل و اقرب باین صفت صفة العلم است که مبادی تعینات تم الرسل است علیه علیهم الصلوات و التسلیات آنها و صفات دیگر مبادی تعینات خلایق دیگر است چون هر صفت باعتبار تعلقات متعدد جزئیات دارد مثل تکوین که آنرا باعتبار تعلقات شتی تخلیق و تربیتی و حیاء و امات جزئیات پیدا شده است و این جزئیات نیز در رنگ کلیات خود مبادی تعینات خلایق آمده و هر که مبادی تعینات او کلی اند تعینات دیگر که مبادی آنها جزئیات آن کلی است تابع آنکس خواهد بود و زیر قدم او زندگانی خواهد نمود از اینجا است که میگویند فلانی زیر قدم محمد است و فلانی زیر قدم عیسی و فلانی زیر قدم موسی علیهم الصلوات و التسلیات و التسلیات آنها و اکلهما و چون این جزئیات را بطریق سلوک ترقی واقع شود ملحق بکلیات خود خواهند شد و شهود کلیات خواهد بود و فرق با صالیه و تبعیت خواهد ماند و اعتبار متوسط و عدم توسط خواهد شد چه تابع هر چه باید و هر چه بنید به توسط اصل ممکن نیست گاه باشد که تابع از قصور خود اصل را متوسط نداند اما فی حقیقه اصل در میان تابع و شهود او حائل است نه حائل که مانع شهود باشد بلکه باعث شهود در رنگ عینک صاف و جائز نیست که جزئیات یک کلی ترقی نموده از کلی خود خروج کرده تحت کلی دیگر در آیند و شهود ایشان مشهودان کلی دیگر شود مثلاً جاعه که زیر قدم موسی اند انتقال نموده زیر قدم عیسی دخیل شوند اما تواند بود که زیر قدم محمد آیند بلکه همیشه زیر قدم او بیند علیه و علی آله الصلوة و السلام زیرا که

و کرامات بزرگم این محبوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات است و اخبار از مغیبات ایشان زبجی بخیر و ان  
 علیکه به احوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد که ام شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکه این  
 علم شایان است که بجهل مبدل گردد و تاسیان از مخلوقات و احوال ایشان حاصل آید معرفت اجبی  
 است حق تعالی و تقدس که بشرافت و کرامت سزاوارست و با عزت و احترام شایان سه پری نفست  
 رخ و دیو در کرشمه و ناز به بسوخت عقل زحیرت که این چه بوجیبیست به و قریب ما ذکرنا قال شیخ الاسلام  
 الهرودی و امام الانصاری فی منازل السائرین و شارحه و الذی ثبت عندی بالتجربة ان فراسه  
 اهل المعرفة انبای فی تمیز هم من یصلح لحضرت الشریع و علامن لا یصلح و یعرفون اهل الاستعداد الذین  
 اشتغلوا بالله سبحانه و وصلوا الی حضرة الجمع فمذه فراسه اهل المعرفة و اما فراسه اهل الریاضه بالجوع  
 و الخلو و تصفیه الباطن من غیر وصله الی جانب الحق تعالی فلم فراسه کشف الصور و الاخبار  
 بالمغیبات المختصه بالخلق فانهم لا یخبرون الا عن الخلق لانهم محجوبین عن الحق سبحانه و اما اهل المعرفة  
 فلا شغل لهم بایر و علیم من معارف الحق تعالی لایکون اخبار هم الا عن الله تعالی لما کان لعالم اکثرهم  
 اهل نقطاع عن الله سبحانه و اشتغال بال دنیا مالت قلوبهم الی اهل کشف الصور و الاخبار عما غاب من  
 احوال المخلوقات فغفطوهم و اعتقدوا انهم اهل الله خاصه و اعرضوا عن کشف اهل حقیقه و اتهموهم فیما یخبرون  
 عن الله سبحانه و قالوا لو کان هو لار اهل الحق کما یرحمون لآخر و ناعن احوالنا و احوال المخلوقات و  
 اذا کانوا لا یقدرون علی کشف احوال المخلوقات فکیف یقدرون علی کشف امور اصلی من نه و کذبوهم بهذا  
 القیاس الفاسد و عمیت علیهم الانباء الصبیحی و لم یعلموا ان الله تعالی قد حمی هو لار عن ملاحظه الخلق  
 و خصم و شغلهم عما سواه حایه لهم و غیره علیهم و لو کانوا من تیغرض الی احوال الخلق ما صلحوا الحق سبحانه  
 و قدر انیا اهل الحق اذا التفتوا الی التفات الی کشف الصور و لو بما لایقدر غیرهم علی او را که بالفراسه  
 التي شیتها اهل المعرفة و هی الفراسه فیما تعلق بالحق سبحانه و الاقرب منه و اما فراسه اهل الصفاء  
 الخارجین المتعلقین بالخلق فلا تعلق بجناب الحق سبحانه و ما الاقرب منه و یشتکر المسلمون  
 و انصاره و الیهود و سائر الطوائف فیما لانها لیست شریفه عند الله سبحانه فیتخص بها اهل  
 مکتوب و و صد و نو و و چهارم بمجدوم زادگی که جامع علوم ظاهره معارف و اسرار  
 باطنیه اند مجد الدین خواجہ محمد مقصوم سلمه الله تعالی صدور یافت در بیان معارفی که

اگر نه سائر انبیاء را نیز بالا صالۃ از ذات تعالی نصیب است و امثال کمال ایشان را تبعیت انبیاء و رسول علیهم و علی  
 ائمه صلوة و التحیات نیز نصیب است سوال هر گاه صفت الحیوة فوق صفت العلم باشد پس در راه حقیقت  
 الحقائق نیز تعین صفت الحیوة حاصل آمد پس وصل عریان چون بود و تجلی ذات چرنا مندر جواب آن تعین کا تعین  
 است محو و متلاشی میگردد و هیچ اعتباری ندارد و مرتبه حضرت ذات تعالی بنیاد هر چند صفات دیگر را نیز  
 در مرتبه حضرت ذات اعتباری نیست اما آنها تا مرتبه ذات نمیرسند نوعی که متلاشی گردند بخلاف صفت الحیوة  
 که آنها میسرند و متلاشی میگردد و لهذا تعین حقیقت محمدی و سائر تعینات خلایق دیگر دائمی اند و زوال  
 آنها در مرتبه از مراتب محال گشت بلی رسیدن بشی دیگر است و مضحک گشتن در شی دیگر و عبارت بعضی  
 از مشایخ قدس لفظاً ارواحهم که لفظ محو و اضمحلال واقع میشود مراد از آن محو نظر است نه محو یعنی تعین  
 سالک از نظر او مرتفع میگردد نه آنکه در نفس الامر محو میشود که آن الحاد و زندقه است جمعی از ناقصان این  
 راه از ان الفاظ موهمه محو اضمحلال یعنی دانسته اند و بزندقه رسیده اند که از عذاب و ثواب اخروی  
 انکار نموده اند و خیال کرده اند که همچنانکه از وحدت بکثرت آمده اند مرتبه دیگر همین طور از کثرت بوحدت  
 خواهند رفت و این کثرت در آن وحدت مضحک خواهد شد و جمعی از این زنادقه آن محو شدن را قیامت  
 کبری خیال کرده اند و از حشر و نشر و حساب و عرطه و میزان انکار نموده اند ضلوا فاضلوا کثیرا من الناس  
 یک شخص را از ان جماعت دیده که در مطلب خود شمر مولانا عبد الرحمن الجامی را قدس مدبره آتشداد  
 می آورد و جامی معاد و مبداء و وحدت است و پس با مادر میانه کثرت مویوم و السلام نمیدانند که مراد  
 مولانا از این بیت عود و رجوع بوحدت باعتبار نظر و شهود است غیر از یکذات مشهود ایشان بنیاند و  
 کثرتها تمام از نظر ایشان مخفی میگردد و نه رجوع عینی و وجودی مگر کورند نمی بینند که از هیچ کمالی عجز و نقص  
 احتیاج زائل نشده است پس رجوع وجودی بوحدت چه باشد و اگر رجوع بوحدت بعد از موت خیال  
 کرده اند کافر زندقه اند که از عذاب اخروی انکار دارند و ابطال دعوت انبیاء نمایند علیهم الصلوة  
 و التسلیات اتمها و اکملها سوال تو در بعضی از رسائل خود نوشته که فقای اخفا مخصوص بولایت  
 محمدیست معنی آن سخن چیست جواب از تحقیق ما تقدم معلوم شد که وصل عریان مخصوص بولایت  
 محمدیست و دیگران را هر چند حجب مرتفع شود اما از حیل و لهجه و پیرهن شعر که از راه توسط تو خط حقیقت  
 محمدی حاصل می گردد و چاره نبود کما مرین از اخفا که نهایت مراتب انسانی است بر علو بلند از



رب محمد رب الارباب است و اصل جمیع آن کلیات پس نسبت بآن جزئیات اصل لااصل باشد و  
 این ترقی گوینا باصل الاصل است نه باصل که مبائن اصل آنهاست اینقدر فرق در میان جزئیات و  
 کلیات آنها خواهد ماند که جزئی را دو حائس است یکی اصل خود که کلی اوست حائس دیگر اصل لااصل و کلی او را  
 حجاب اصل لااصل است پس اینجا معلوم گشت که شهود محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم بی پرده  
 تعینات است و شهود دیگران در پرده تعینات لااقل در پرده تعین محمدی ازینجاست که گفته اند تجلی ذات  
 خاصه محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم و تجلی دیگران در پرده صفات لااقل در پرده رب الارباب  
 که رب محمد است که فوق جمیع اسما و صفات است سوای صفة الحیوة اگر گویند که اذین بیان لازم می آید  
 شهود سائر انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات در پرده مبداء تعین محمد است که رب اوست اولیاء است او  
 که بالا صالة زیر قدم او بنده علیه الصلوة و السلام شهود ایشان نیز در رنگ شهود سائر انبیاء در پرده رب الارباب  
 خواهد بود پس فرق در میان سائر انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات و در میان اولیاء است او  
 علیه الصلوة و السلام چه باشد در جواب گوئیم که انبیاء اسوای این شهود که در پرده حقیقت محمدی است  
 شهود دیگر هم هست که از راه مبادی تعینات ایشان پیدا میشود و بالا صالة عینک با سه مخصوصه  
 خود را بر دیده با سه بصیرت گذشته مشاهده غیب الغیب میفرماید باید دانست که این دو شهود  
 نه با نیغی است که هر دو معاً متحقق میشود بلکه با نیغی است که اگر ترقی که باصل لااصل برسد شهود  
 در پرده حقیقت محمد است در رنگ عیسی علی نبینا و علیه الصلوات و السلام که بعد از نزول بندگی است  
 مشرف خواهد شد و این ترقی متعسر است نزدیک باستحالة است فضل عظیم خداوندی جل سلطانہ در کار است  
 و در عالم اسباب شفقت پیر محمدی مشربست و اگر ترقی از اصل خود ننموده و از حقیقت خود  
 بحقیقة الحقائق نرسیده شهود او در پرده حقیقت مخصوصه خود است بدان و آگاه باشی بچنانکه بحضرت  
 ذات تعالی و تقدس را می است از حقیقت الحقائق که بعد طی منازل کثیره وصول میسر میشود همچنین  
 از سائر حقائق کلیات نیز را می است بحضرت تعالی و تقدس که بعد از طی مراحل مشکرة وصول حصول  
 می پیوندد و غایت مافی الباب در راه حقیقت الحقائق وصل عیانست و در سائر طرق هر چند وصل  
 ذرات میسر میشود اما این سیر از منتهای اصول عالی حقیقت الحقائق که حقیقت محمدی است در میان  
 حائس است اگر چه حصین نباشد و این متین نبود همین قدرها جزیت است که مانع اطلاق تجلی ذات گشته

سبحانه هذا العبد بها بصدقة محبیه محمد علیه وعلی آله الصلوة والسلام سوال مقرر است که مقصود  
از آفرینش خاتم الرسل است علیه وعلیه السلام الصلوات والتسلیمات دیگران و نفس جو و حصول کمالات  
طفلی اویند و تبعیت او بدراجات علیا میرسد انداز روز قیامت آدم و من و نه تحت لوای او علیه و  
علیه السلام الصلوة خواهند بود و تو گفتی دولت وصول بر سایر انبیا علی نبینا وعلیه السلام الصلوات و التیمات بطریق  
اصالت است نه بطریق تبعیت وجه آن چه باشد جواب همچنانکه محمد رسول الله صلی الله علیه وعلی آله  
و سلم از راه حقیقت خود طریق است بحضرت ذات تعالی و تقدس نبیاء دیگر را علی نبینا وعلیه السلام الصلوات  
و التسلیمات نیز راهها است از حقائق خود بحضرت ذات تعالی شانه درین صول تبعیت نیست بخلاف  
امتان که تبعیت انبیا از راه حقائق ایشان که مناسب استعداد هر کدام است بطلب میرسد صالیه  
در حق ایشان مفقود است غایت مافی الباب چون صل دیگران اگر چه با صالیه باشد صل عریانی است  
چه حقیقت خاتم الرسل علیه الصلوات و التسلیمات پیر این شعر مطلوب گشته است پس ناچار اول فنی که  
میرسد بآن حقیقت اتصال می یابد بعد از آن توسط او بدگیران میرسد و معنی تبعیت همین حصول توسط  
است پس آن اصالت باین تبعیت جنگ ندارد و نیک باید دریافت تبعیتی که در حق امتان گفته شده است  
در این تبعیت است که منافی اصالت است کما مر غیره فافترقا اگر گویند که در مراتب عروج از مرتبه  
صفه الحیوة نیز نصیب کمال هست یا نه گوئیم که هست اگر گویند که در بالا مذکور شد که نهایت این صفت را  
اضمحلال و تلاشی است در حضرت ذات تعالی و تقدس نصیب کمال از مقام محو و تلاشی چه بود و حال آنکه تو  
در بالا گفته که تعینات حقائق را ضمحلال عینی نیست اگر هست نظری است که ضمحلال عینی بالحاد و زندقه  
میرساند جواب ضمحلال عینی چه در کار ضمحلال نظری کافیست اگر چه درین ضمحلال مراتب متفاوت  
باشد فافهم والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه  
وعلی آله الصلوات و التسلیمات التمام و اکملها مکتوب و و صد و نو و و تخم بجای یوسف کشمیر  
صد و یافته در بیان نظر بر قدم و هوش و دردم و سفر در وطن و خلوة در انجمن که اصول مقرر طریق علیه  
نقشبندی است قدس الله تعالی اسرارش انجا باید دانست که یکی از اصول مقرر طریق نقشبندی قدس الله  
تعالی اسرارش انجا نظر بر قدم است مراد از نظر بر قدم آن نیست که باید نظر از قدم تجاوز نکند و پیش از قدم میل  
بفوق نماید زیرا که خلاف واقع است بلکه نظر همیشه قدم تفوق میفرماید و قدم را ردیف خود نمیداند زیرا که

آن حیلوله بقیه مینماید پس بملاحظه آن بقیه اطلاق فضای در مطلق مجوز نباشد بقای آن بقیه را خیر از  
محمدی کیست که در یابد و از هزاران محمدی المشرب اگر کسی را این حدت نظر پیدا شود هم مقتضی است  
مشایخ طبقات اکثرشان تار و معرجه و سر سخن کرده اند کم کس باشد که از افتخار سری گفته باشد کفایت از  
افتخار آنکه در دریای افتخار غوطه زده باشد و بهر ذره از ذرات آن رسیده و اطلاع یافته کبریت احمد است  
ذلک فضل الله و تیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم سوال معتقد توانست که هر چه نبی را علیه علی آله  
الصلوة و اسلام از کمالات حاصل آید کمال تابعان او را نیز تبعیت از ان کمالات نصیب است پس  
لازم آید که از وصل عریان نیز نصیب شود حال آنکه همان در میان حامل است جواب حیلوله نبی در وصل  
عریان ضرر ندارد چه آن واصل تبعیت نه با صالته پس حیلوله موکد تبعیت باشد نه منافی چه معنی تبعیت  
حصول متوسط است نه رفع از متوسط که آن مناسب مقام اصالت است پس هم حیلوله باشد و هم وصل  
عریان تبعیت میسر شود فافهم سوال فرق چیست که در ماده کمال تابعان نبی علیه الصلوات  
و التسلیات وصل عریان و تجلی ذات اطلاق میکنند و در انبیاء دیگر صلوات الله تعالی و تسلیاته علی نبینا  
و علیهم این اطلاق تجویز نمیکند بآنکه حیلوله نبی ما علیه الصلوة و السلام در هر دو ماده حاصل جواب  
تجویز این اطلاق در ماده کمال تابعان باعتبار تبعیت است که توسط نبی منافی آن اطلاق نیست چنانکه  
گذشت و در انبیاء دیگر علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات اگر این اطلاق تجویز یابد باعتبار صالته نخواهد بود  
چه این بزرگواران با صالته قطع منازل فرموده بحضرت ذات تعالی رسیده اند و شک نیست که  
متوسط در صورت اصالت منافی آن اطلاق خواهد بود و پس فرق واضح گشت باید دانست که فوق صالته  
و تبعیت در میان انبیاء را تقدم و کمال تابعان این است علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات  
موجب فضیلت انبیاء است علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات چه اصل مقصود است تالیع طفیل هر چند بر تابعان  
اطلاق وصل عریان و تجلی ذات صحیح است و در متبعان این اطلاق نیست ما طفیل را چه یار که مقصودی مساوی  
جوید چگونه مساوات میسر شود که آن دولت در اصل بر وجه اتم و کمال است و در تالیع بوجه اسم و رسم ما انقدر  
مناسبت تصحیح نسبت مینماید و تالیع را همچو متبوع میسازد و لذا خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و علماء  
است خود را همچو انبیاء بنی اسرائیل فرمود و ازین بیان لازم آمد که حصول تجلی ذات مراد و الیای این است را  
موسوم فضل نباشد مراد انبیاء که تجلی ذات ندارند فافهم فانه من عزله الا قد و انصف فان هذه العلوم استأثر الله

عالی اندراج الیهایت فی النہایت نیز گوئیم گنجائش دارد و کلمہ چهارم کہ قرین این کلمات سرگانه  
 است کلمہ خلوت در انجمن است ہر گاہ سفر در وطن میسر شد پس در انجمن نیز در خلوت خانہ وطن سفر نماید و  
 تفرقہ آفاق کچھ نفس راہ نیاید این نیز بر تقدیر است کہ در ہای حجہ را بر بستہ باشد و روزنامہ مسعود و سائتہ  
 پس باید کہ در انجمن تفرقہ متکلم و مخاطب نباشد و ملتفت احدی نگردد و وائیمہ تحلات و تکلفات در ابتداست و  
 در وسط و انتہا ہیچ ازینہا در کار نیست در عین تفرقہ جمعیست است و نفس غفلت حاضر ازینجا کسی گمان  
 نکند کہ تفرقہ و عدم تفرقہ در جمعیست حق منہی مطلقاً مساوی است لابلکہ مراد آنست کہ تفرقہ و عدم تفرقہ  
 در جمعیست باطن او برابر اندر مع ذلک اگر ظاہر را با باطن جمع سازد و تفرقہ را از ظاہر نیز دفع نماید اولی  
 و نسب خواهد بود و قال اللہ سبحانہ و تعالی لبیہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام و اذکر اسم ربک و  
 تبیل الیہ تبیلًا باید دانست کہ در بعضی اوقات از تفرقہ ظاہر چارہ نبود کہ حقوق خلق ادا شود پس  
 تفرقہ ظاہر نیز در بعضی اوقات مستحسن باشد اما تفرقہ باطن ہیچ وقتی از اوقات مستحسن نیست کہ آن بعض  
 از برای حق است سبحانہ پس سہ حصہ از عبادت مسلم از برائے حق باشد جلشائے باطن تا بموضع فی الظاہ نفوذ  
 دیگر از ظاہر از برای او و حقوق خلق ماند و در ادای آن حقوق چونکہ امتثال او امر حق است سبحانہ آن نصف  
 دیگر ہم راجع حق گشت تعالی و تقدس الیہ راجع الامر کہ فاعبدہ مکتوب دو صد و نو و ششم  
 و در بیان بساطت صفات حق جل و علا و نفی تعد و تعلق آن باشیاء بجزرت مخدوم زادگی خویش  
 محمد سعید سلمہ اللہ تعالی و ابقاہ صد و ریافت الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین  
 و آلہ الطاہرین جمعین بدان اسعدک اللہ تعالی کہ صفات واجب جل سلطانہ در رنگ ات او تعالی بچون  
 و بگونہ اندوز بساط حقیقت اند مثلاً علم یک انکشاف بسیط است کہ معلومات ازل و ابد بجان یک انکشاف  
 منکشف میگردد و یک قدرت کامل بسیط است کہ مقدرات اولین و آخرین بوسیلہ آن بوجود می آید دیگر  
 یک کلام بسیط است کہ از ازل تا ابد بجان کلام گو یا است علی ہذا القیاس سائر الصفات بحقیقہ و تعبیر  
 کہ باعتبار تعلق معلومات و مقدرات پیدا شود نیز در آخرتہ مفقود است اشیاء معلوم و مقدر حق اند سبحانہ  
 اما صفت علم و قدرت را با اشیاء ہیچ تعلق نیست انیمعرفت و را بطور نظر عقل است ارباب معقول ہرگز  
 مثل بنمے تجویز نمی نمایند و محال میدانند کہ اشیاء معلوم و مقدر حق باشند جلشائے و علم او تعالی باہنسا  
 تعلق نکند و همچنین مقدر باشند و قدرت متعلق نشود نمی بینند کہ در آخرتہ ازل و ابد آن حاضر است

صعود برزنیست علو اول نظر است بعد از آن قدم صعود مینماید و چون قدم بر تبه نظر رسید نظر از آنجا بریزد بالای آن  
 و قدم تبعیت آن نیز صعود میفرماید بعد از آن باز نظر از آن مقام ترقی میکند علی هذا القیاس اگر مراد آنست که  
 نظریاید که بمقامی ترقی نماید که آنجا قدم را گنجایش نباشد پس آن نیز خیر و قسمت زیر که بعد از تمامی قدم اگر نظر  
 تنها نباشد بسیاری از مراتب کمال فائست شود و بیان آنست که نهایت قدم تا نهایت مراتب استعداد  
 سالک است بلکه تا نهایت استعداد نبی که آن سالک بر قدم اوست لیکن قدم اول باصالت است قدم  
 ثانی تبعیت آن نبی و فوق مراتب این استعداد او را قدم نیست اما نظر است این نظر چون حدت پیدا کند  
 منتهای او نهایت مراتب نظر آن نبی است علیه و علی آداب الصلوات و التسلیمات که آن سالک بر قدم اوست  
 چه کمال تابعان نبی را که از جمیع کمالات و نصیب است لیکن با نهایت مراتب استعداد که باصالت سالک  
 و تبعیت اوست قدم و نظر و افقت دارند بعد از آن قدم کوتاهی میکند و نظر تنها صعود مینماید و تا نهایت  
 مراتب نظر آن نبی ترقیات میفرماید پس معلوم شد که نظر انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات نیز فوق اقدام  
 ایشان صعود میفرماید و کمال متابعان این بزرگواران را از مقام انظار ایشان نیز نصیب است  
 چنانچه از مقامات اقدام ایشان نصیب است و فوق قدم خاتم الانبیا علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات  
 مقام رویت است که دیگر از امور صعودی است آنچه دیگر از انبیاست و از انقاد است کمال متابعان او را  
 از تمام نصیب است اگر چه رویت نیست و فریاد و حافظ این همه آخر بزره نیست به هم قصه غریب  
 حدیث عجیب است به بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که اگر مراد آنست که قدم باید که از نظر تخلف نماید  
 بنوحیه در هیچ وقتی از اوقات بمقام نظر نرسد نیک است زیرا که بمعنی مانع ترقی است و همچنین اگر از  
 قدم و نظر قدم و نظر ظاهر مراد آشته شود گنجایش دارد و در وقت راه رفتن نظر بر آن گدازد میسر است  
 متلونه فحشا حاصل میکرد و اگر نظر را بر قدم دوخته شود جمعیت اقرب باشد و این مراد مناسب است  
 بمعنی کلمه دیگر قرین است آن کلمه نیست هوش در دم غایت مافی الباب کلمه اولی از برای دفع تفرقه  
 است که از اتفاق میخیزد و کلمه ثانی دفع تفرقه النفس میسازد و کلمه ثالث که قرین این و کلمه است کلمه سفر  
 در وطن است آن عبارت از سیر در نفس است که نشاء حصول اندر لاج نهایت فی الابدایه است که  
 مخصوص بنظره علیه است به چند سیر در نفس جمیع طرق است اما بعد از وصول به آخر قافی است و در نظری  
 شروع ازین سیر است و سیر آخر قافی در ضمن این سیر مندرج است و باین اعتبار اگر درین طریق

اقسام الاقسام من الماضي والمضارع والامر والنهي والمصدر واسم الفاعل والمفعول والمستثنى المتصل والمنقطع  
والحال والتمييز والثلاثي والرباعي والخماسي والكحروف الجارة والناصبية والكحروف المختصة بالافعال والكحروف  
المختصة الداخلة عليها الى غير ذلك من الاقسام الحاصلة من تقسيمات الغير المتناهية فانه الاقسام كلها  
غير الكلمة بل هو الاما حقبامات مندرجة تحت الكلمة ما زاد في تفصيلها وتميزها عن الكلمة وفي تميز بعضها عن  
بعض شئ الا اعتبار العقل وفي الخارج ليست الا الكلمة ولهذا اصح اكل ولكن لكل مرتبة من المراتب اسم يخص  
هو بها واحكام لا توجد في غير ما مثالا الدال على المعنى بالاستقلال مع الاقتران بالزمان فعل وبغير الاقتران  
اسم وبغير الدال على المعنى بالاستقلال حرف وكذا المتقترن بالزمان الماضي فعل ماض وبالزمان الحال  
والاستقبال مضارع وما وجد في علمنا من لعل التسعة المشهورة فغير منصرف الا المنصرف وحروف علمنا الجارة  
وحروف علمنا النصب ناصبة فاطلاق اسم مرتبة على مرتبة اخرى واجراء احكام احدهما على الاخرى  
كاطلاق فعل ماضى على المضارع والمنصرف على غير المنصرف والجارة على الناصبة مع كون المراتب  
كلها ليست الا الكلمة فاجراء احدهما على الاخرى ضلالة مختصة وخروج عن الصراط السوى فنقول والسبحانه  
اعلم ان لكل مرتبة من المراتب منزل لوجود سبحانه اسماء تخص بها واحكام لا توجد الا فيها فالوجوب لذلك  
والاستغناء الذاتي مختصة بمرتبة الجمع والا الوهية والامكان الذاتي والافقار الذاتي مختصة بمرتبة الكون  
والفساد والمرتبة الاولى بمرتبة الربوبية والخالقية والمرتبة الثانية بمرتبة العبودية والمخلوقية فلو طلق اسمي  
احدهما على الاخرى واجرى احكام مختصة بمرتبة على المرتبة الاخرى لكان زندقه صرفة وكفر مجنونا  
من بعض الملاحظة والزنادقة انهم كيف يخلطون المراتب يحرون احكام مرتبة على مرتبة اخرى فيصفون  
الممكن بصفات الواجب الواجب بصفات الممكن مع علمهم بتمايز صفات الممكن الذي هو مرتبة واحدة  
بعضها عن بعض واختلاف احكامهم وعلمهم بعدم زوال تمايزهم واختلاف احكامهم وصلاح اتحادهم  
في المرتبة الكونية فانهم يعلمون بالبداهة مثلاً ان الحرارة والاشراق من صفات النار المختصة بها ليست  
واحدة منهما في الماد ولا يوصف بهما الماء وكذا البرودة التي اختصت بالماء ليست في النار وكذا تميزون  
بالضرورة بين اذواهم واهماتهم ويحكمون بتفرقة احكامهم والسبحانه الهادى الى سبيل ارشاد والسلام  
على من اتبع الهدى مکتوب وصدور وودود مشتم بميرسيد محب الله بالكلية صدى وريافت بيان فصول  
بنهايت کار بطريق اشارت خفيه وعجارت لطيفة وبرز سر این مخا خیر از مخدومزاده کلان علیه الرحمت

بلکه آنهم گنجائش ندارد پیش از تعبیر یا قرب شئی و اوفقی آن نیست و موجودات ازل و ابد در آن حاضر  
اند و در همان آن حاضر زید یا بهم معدوم میدانند و بهم موجود و بهم چنین میدانند و بهم صبی و بهم جوان میدانند  
و بهم پیر و بهم حبی میدانند و بهم میت و بهم در برنخ میدانند و بهم در حشرات و جنات و معلوم است که آن آفرین  
باین موجودات هیچ تعلق نیست چه اگر تعلق پیدا کند از آنست خواهد برآمد و زمان نام ما خواهد یافت  
و ماضی و استقبال نخواهد گشت پس این موجودات هم در آن ثابت اند و بهم غیر ثابت پس اگر انگشتانی  
ثابت کرده شود بسبب حقیقه که او را هیچ یکی از معلومات تعلق نباشد و جمیع معلومات بآن یک انگشت  
معلوم گردند چه عجب زیرا که جمیع ضدین در نیوطن اینستحاله برآمده است که مخصوص با اتحاد زمانست  
و اتحاد جهت اینجا زمان را گنجائش نیست از لایحه علییه سبحانه زمان اتحاد جهت نیز مفقود است که  
فرق اجمال و تفصیل است در رنگ آنکه در مرتبه کلمه شخصی بگوید که اسم و فعل و حرف که قسم یکدیگر اند  
همه را در آن مرتبه در آن واحد متحد می بینیم و منصرف را عین غیر منصرف می یابیم و مبنی را عین معرب  
میدانیم و بگوید که با وجود این جامعیت کلمه را با هیچ یکی از این قسام تعلق نیست ازین همه مستغنی است و  
هیچ یکی از عقلا انکار آن شخص نمی نماید و استبعاد آن نمیکند در ما نحن فیه و الله الشان لا علی چه استبعاد کنند  
و توقف نمایند اگر گویند که مثل این سخن کسی نگفته است چه شد اگر نگفته است اما مخالف سخن دیگران نیست  
اما مناسب مرتبه و جوب نه تعالی و تقدس سه خر بوزه بخور ترا بفالیه چه کار به شما لیکه در مخلوقات  
میتوان گفت از برای توضیح این معرفت است که گفته اند که علم بعلت مستلزم علم معلول است در نیصورت  
بالاصالة مدرکه متوجه علت است و تعلق بعلت پیدا کرده است علم معلول به بعیت آن علم علت آمده  
بے آنکه تعلق ثانی پیدا کرده باشد از باب معقول در نیصورت نیز به تعلق علم در مرتبه ثانی ملکوتیت  
معلول تجویز نخواهند کرد اگر چنان تعلق باصالة نباشد لیکن مثالی قریب تر ازین مثال معلوم نیست که  
پیدا شود و مقصود توضیح است نه اثبات والله تعالی اعلم بحقائق الامور کلهما و الصلوة و السلام علی  
من اتبع الهدی و اتمم متابعد المصطفی علیه و علی آل من الصلوات و التحیات و المبارکات مکتوب  
و و صمد و نود و هفتم بمولانا بدرالدین صدر یافته در تحقیق احاطه و سر بیان حق سبحانه و توضیح آن  
بامثله و در رعایت حفظ مراتب و جوی و امکانی اعلم ان احاطه الحق سبحانه بالاشیاء و سر بیان فیها  
کاحاطة المحمل بالمفصل و سر بیان فیها کالنکمة مثلا سار به فی جمیع اقسامها من لاسم و لفعل و لحرف کذا فی



است زیاده چرنوید مکتوب سه صدمه بخند و مزادگی جامع علوم عقلی و نقلی مجدالدین محمد مصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان اسرار غامضه و معارف غیبیه بلسان رمز و اشارت آیات از مقام قیاب قوسین او او نه نیز اندراج یافته الحمد لله و سلام علی عباد اله الذین اصطفی انسان کامل چون بر تفسیر صلی مراتب اسما و صفات را طی کرده جامعیت تام پیدا کند و مرآت کمالات اسما و صفات الهی جل سلطان گردد و عدم ذاتی او که مرآت آن کمالات است بتمام تحقیق شود و غیر آن کمالات دروے هیچ چیز ظاهر نبود این زمان به بقای خاص که منوط بآن کمالات است بعد حصول فنای تام که مربوط باشقای عدم او بوده مشرف گردد و اسم ولایت بروی صادق آید و بعد از آن اگر عنایت ازلی جل سلطان شامل حال او بود و تواند بود که مرآتیه این کمالات که عارف بآن بقا یافته بود در مرآت حضرت ذات تعالی و تقدس منعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند در نیوت سر قیاب قوسین بطور آید باید دانست که ظهوری دروے در نیوطن کنایت از حصول نسبت مجهولست مرآت را بآن مراتب نه آنکه آنجا حقیقت مرآت است حصول شئی است دروے و الله مثل لا علی و چون آن کمالات که عارف بقا بآن یافته بود در مرآت آنجا بقدس سره بطریق حقیقت و اصالة منعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند و نسبت مجهول کیفیت اورا آنجا حاصل شود و لاجرم آنکه بعارف تعلق داشت آنجا اطلاق یابد و خود را آن کمالات ظاهره بنید نهایت عروج آنادر مقام قیاب قوسین تا آنجا است ای فرزند بشنومرآت صورت که دروے حسن و جمال منعکس گردد و اگر فرضا آن مرآت صورت و علم پیدا کند ناچار بطور آن حسن و جمال متذخر باشد و حظ وافر خواهد برد و در مراتب حقیقت هر چند لذت و الم مفقود است که از صفات مکانست اما امری که شایان آن مرتبه علیاست و از سمات منقص حدوث مبرک آن ثبات است و فریاد حافظ اینمه خبر زده نیست به هم قصه غریب و حدیث عجیب هست به این کمالات ظاهره که در آخرتیه نسبت مجهول کیفیت پیدا کرده اند حکم اینادر رنگ حکم عالم خلق انسانست نسبت بعالم امر برین عرف نفس قد عرف ربه اینادر یاب چون این کمالات ظاهره که بفضل حضرت اجمال ذات است تعالی را تقدس نسبت مجهول کیفیت حضرت اجمال پیدا کرده و اتصال بلا کیف بدست آورده اند آئینه داری حضرت اجمال نمودند ناچار در حضرت جمال تفصیل بخود اعتبار و بعضی تو هم نیز پیدا شد که سبب عروج انامی عارف گشت این کمال که به مقام او ادنی است و علم بخارید و شکر گشت به نیست بیان نهایت نهایت غایت لغایت که فتم آن از ادراک خواص بر محل و راست و از

والرضوان زیارانی چچکس اطلاق نیافته بدان رشد که شد تعالی مدتها که سیر و ظلال داشت وصول نفل عین  
 حصول می یافت حال آنکه وصول باصل میسر شده است حصول جز نفل ندارد و کلام آیه الکاظمه فی بدین شخص حصول  
 الیه لا نصیب بهما من شخص الاطلاع فافهم فان کلامنا اشاره بدانند عبارتی مناسب بیان که بطریق رمز و  
 اشارت تحریر یافته بود مناسب ای مقام دانسته نیز درین مکتوب مندرج ساخت فم نمایند و گریبان ناخود از تیر راه گناه  
 مداومت بران بازگشت بفضیل حضرت رحمان صل عریان باقی همه جهان و السلام علی من تبع الهدی و انتم  
 متابعة المصطفی علیه و علی آله من الصلوات التمام و من التحیات کلمها مکتوب و صد و نود و نهم شیخ فرید ایهوس  
 صد در یافته در غری مصیبت و دلالت بوجوب و رضا بقضای فضیلت مرگ طاعون در بیان آنکه فرار از زمین  
 طاعون گناه کبیره است در رنگ فرار یوم زحف است بعد از کج و الصلوة و تبلیغ الدعوات میسر مانند که مکتوب شد  
 رسید از مصیبتها نوشته بودند ان الله و انما الیه اجعون صبر و تحمل باید نمود و رضا بقضا باید داد و من از تیر و  
 نه چچم گرم بیازاری به که خوش بود و عزیزان تحمل خواری به قال الله تبارک و تعالی ما اصابکم من مصیبة فم  
 کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر و قال تبارک و تعالی ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت یدئ الناس و یرین بان  
 شومی اعمال ما اول موشان هلاک شدند که با احتیاط بیشتر داشتند و زنان که مدارسل و بقای نوع انسان  
 بر وجود ایشانست بیشتر از مردان مردند هر که درین و با از مردن گریخت سلامت ماند خاک بر حیوة او و آنکه نگریخت  
 مرد و طوبی که و بشری که بالشادة و قد جزم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتاب بذل لما عاون فی فضل طاعون  
 بان لمیت بالطاعون لایسأل لانه نظیر المقتول فی المعركة و بان الصابر فی الطاعون محاسب اعلم ان الله لا یصیب  
 الا ما کتب له اذا فی غیر الطعن لا یفتن ایضا لانه نظیر المرابط که ذکره الشیخ الاجل السیوطی فی کتاب  
 شرح اصد و در شرح حال لمونی و القبور و قال هو حجة جدا و همین کسی که نگریخت و نمر و از جمله غازیان مجاهدست و  
 از جر که صابران و بلاکشان هر کسی را اجلی است مسلمی که گنجانش تقدیم و تاخیر ندارد و اکثر گریز یابان که سلامت  
 ماند بعلت آنکه اجل ایشان نرسیده بودند آنکه گریختن ایشان را از مرگ خلاص ساخت اکثر صابران  
 که هلاک شدند هم باجل هلاک شدند فلیس لفرار یخی و لا الاستقرار هلاک این فرار در رنگ فسرار یوم  
 زحف است و گناه کبیره است از مکر خداوند نیست جل سلطانه که گریزند کان سلامت مانند و صبر کنندگان  
 هلاک شوند فیض به کثیر او میدی به کثیر شنیده میشد از صبر و تحمل شما و امداد و اعانت شما بمسلمانان خیرالم  
 الله سبحانه و خیر در تربیت طفلان و تحمل اذا را ایشان و لشک نشوند که امید داری اجر جزیل بران مترتب

از خصائص مقام نبوة انكاشته نه این چنین است بلکه این نزول در رنگ عروج هر دو از ولایت اند عروج و نزول دیگر است فوق مقام ولایت که بنسبت تعلق دارد و این توجبه بخلق خیر آن توجبه بخلق است که بنسبة مناسب است و این دعوت غیر آن دعوت است که از کمالات نبوة شمرده اند چه کنند که قدم از دایره ولایت بیرون ننهد و اندو حقیقت کمالات نبوة را در نیافت نصف ولایت را که جانب عروج است تمام ولایت انكاشته اند و نصف دیگر آن که جانب نزول است مقام نبوة تصور کرده اند چه چنان گوئی که در رنگی نماند زمین و آسمان او همانست و ممکن است که شخصی براه اول وصول پیدا کند و جمیع کمالات مفصله ولایت و نبوة نماید و تمیز در میان کمالات باین مقام که اینجانب حصول فرماید و عروج و نزول هر کدام را جدا سازد و حکم نماید بدانکه نبوة نبی بهتر است از ولایت و باید دانست که بعد از وصول براه دوم هر چند کمالات مفصله مقام ولایت بحصول نبوة پیوسته است اما زبده و خلاصه ولایت بوجه حسن میسر شده است توان گفت که اهل ولایت از کمالات ولایت پوست بدست آورده اند و این وصل مغیر آخر حاصل کرده آری بعضی از علوم سکریه و ظوهورات ظلمیه که ارباب ولایت را حاصل شده است آن وصل از آن علوم و ظوهورات قلیل انصیب است اینجانب موجب مزیت نیست بلکه آن وصل را از این علوم و ظوهورات تنگ ناموس است جلای آن دارد که آنرا از نبی سوراوب و اندلی و اصل اصل زطلال آن اصل گریزان و مستغفار است گرفتاری بطل تا زمان عدم وصول است اصل ظل بصل حاصل است و توجبه بطل سوراوب ای فرزند حصول کمالات نبوة مربوط به نبوت محض است منوط بکرمیت صرف کسب عمل را در حصول این دولت عظمی هیچ مدخلی نیست که ام عمل و کسب است که منتج این دولت عظمی باشد که ام ریاضت و مجاهده است که شمر این نعمت الهی بود بخلاف کمالات ولایت که مبادی و مقدمات آن کسی است حصول آن مربوط بر ریاضت و مجاهده است هر چند رواست که بعضی از ارباب مکتوت کسب و عمل نیز باین دولت حمت سازند و فنا و بقا که ولایت عبارت از نیست نیز موجب است و بعد از کسب مقدمات بفضل و کرم هر که خواهد بدولت فنا و بقا مشرف سازند و ریاضات مجاهدات آنسور علیه علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی ملائکة المقربین و علی اهل طاعة جمعین الصلوات و التسلیات پیش از نبوت بعد از نبوت نه از برای تحصیل این دولت بود بلکه منافع و فوائد دیگر منظور بوده قلت حسنات و کفارت زلات بشریت و ارتقا در درجات و مراعات صحبت فرشته مرسل که از اهل و شرب پاک است و کثرت ظهور خوارق که مناسب مقام نبوة اند و امثال آن باید دانست که حصول این موجب در حق انبیاء علیهم الصلوات

عوام چو گویا از خص خاص نیز قل قلیل اند که بایند دولت و معرفت متدگشته اندسه اگر بادشهر بر در پیرزن بیاید  
 توای خواجہ بسلت بکن : این نهایت باعتبار ظهورات و تجلیاتست که بعد آن از قسم و تجلی و ظهور هیچ متصور  
 نیست سه و من بعد از لایق صفاته : و ما کتمه خطمی لدیه و اجل : و السلام علی من اتبع الهدی و التزم  
 متابعة المصطفی علیه و علی آله و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی کل ملائکة المقصودین لصلوات الله  
 و التحیات و البرکات انما و اکملها و اولها و اعلاها و ادومها و ابقاها و اعماها و اسمها مکتوب سه صد و یکم مولانا  
 امان الله در بیان قرب نبوة و قرب ولایت راه هست که بقرب نبوة موصل اند بعد الحمد و الصلوة معلوم  
 فرزندی مولانا امان الله باد که نبوة عبارت از قرب الهی است جل سلطانہ که شائبة ظلمت ندارد و  
 عروجش روحی و ادو جل و علا و نزولش روحی و خلق این قرب بالاصاله نصیب نبیا است علیهم الصلوات  
 و التسلیمات و این منصب مخصوص باین بزرگواران علیهم الصلوات و البرکات و خاتم این منصب سید البشر است  
 علیه و علی آله الصلوة و السلام حضرت علی بن ابی طالب علیه الصلوة و التحیة بعد از نزول متابع شریعت خاتم  
 الرسل خواهد بود علیهما الصلوة و السلام غایت مافی الباب متابعان و خادمان را از دولت و اولش  
 صاحبان نصیب است پس از قرب انبیاء علیهم الصلوات و التحیات کمال تابعان را هم نصیب بوده و علوم  
 و معارف و کمالات آن مقام بطریق وراثت نیز نصیب تابعان باشد مع خاص کند بنده مصلحت  
 عام را : پس حصول کمالات نبوة مراتبان را بطریق تبعیت و وراثت بعد از بعثت خاتم الرسل علیه و  
 علی جمیع الانبیاء و الرسل الصلوات و التحیات منافی خاتمیت او نیست علیه و علی آله الصلوة و السلام فلا  
 ممکن من الممتحن بدان اسعدک الله تعالی راه هست که کمالات نبوة موصل اند و است راهی است که مربوط بعلی  
 کمالات مفصله مقام ولایت است و منوط است بحصول تجلیات ظلمیه و معارف سکریه که مناسب قریب لایب اند  
 بعد از علی این کمالات و حصول تجلیات قدم در کمالات نبوة نهاده می آید و بنیام و حصول و انفات ظلمیت نیست  
 راه دیگر آنست که توسط حصول این کمالات ولایت و حصول کمالات نبوة میسر میگردد و این راه دوم شایعه است  
 اقرب است بحصول کمالات نبوة رسیده است الا ماشاء الله تعالی باین راه رفته است از انبیاء که کرم علیهم  
 و الصلوة و السلام و از صحاب ایشان تبعیت وراثت ایشان علیهم و علی صحابهم الصلوة و التحیة و راه اول  
 دور دراز است متعسر بحصول متعذر الوصول جمعی از اولیاد در مقام ولایت که بشرف نزول مشرف گشته اند  
 کمالاتیکه بمقام نزول تعلق داشته کمالات نبوة خیال کرده اند و روحی را که مناسب مقام دعوت است

بوده در پرده الوان و اواخر همه وقت در مقام ولایت است و در طی مقامات مبادی آن بخلاف مرتبه نبوة که در آن موطن وصول باصل است و استغناست از تجلیات ظهورات که ظلال آن اصل بنوعین در وقت طلوع مقامات مبادی آن مرتبه نیز احتیاج بآن تجلیات نیست مگر آنکه از راه ولایت عروج واقع شود این زمان حصول آن تجلیات بواسطه ولایت نیست نه بواسطه طی مسافت راه وصول نبوة بالجملة تجلیات ظهورات از ظلال خبر میدهد و آنکه اگر قرار ظلال گذشته است از تجلیات و ارسته سرط زاع البصر بجا باید طلبیدای فرزند و لو در شوق وطنه محبت و غم برای شوق انگیزه صحیحه یا در و آئین و وجد و رقص رقصی هم در مقامات ظلال است و در آن زمان ظهورات و تجلیات ظلیه بعد از وصول باصل حصول این امور تصور نیست محبت در آن موطن بمعنی اراده طاعت است چنانچه علمای فرموده اند نه معنی زائد بر آن که مشار شوق و ذوق است چنانچه بعضی صوفیه گمان برده اند ای فرزند بشو چون در مقام ولایت رفع اینست مطلوبست ناجار و نیاز بر و ال اراده سعی بنیاید شیخ بسطام گوید اریمان لا ارید و در مرتبه نبوة چون که رفع اینست رکاز نیست و ال نفس اراده مطلوب نکشت چه مطلوب باشد که اراده صفتی است فی حد ذاتها کامل اگر نقصه با و راه یافته است بواسطه حیثیت متعلق اوست پس باید که متعلق او امر محبت نامرضی نباشد بلکه جمیع مرادات آن مرضی حق باشند جل و علا و همچنین در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه نبوة مطلوب نفی متعلقات سوار این صفات است نفی اصل این صفات که فی حد ذاتها کامل اند مثلاً صفة علم فی حد ذاتها از صفات کامله است اگر نقصه بوی راه یافته است از راه متعلق سوار اوست پس نفی متعلق سوار آن ضرور است و نفی اصل آن صفة علی هذا القیاس پس شخصی که بمقام نبوة از راه ولایت آمده است وارد شمار راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه به توسط ولایت بمقام رسیده است و این نفی اصل صفات کاری نیست نفی متعلقان سوار این صفات باید کرد باید نیست که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت ظلی است که بولایت صغریه معبر است و ولایت اولیاء است اما ولایت انبیا که از ظل گذشته است و دیگر است بجز مطلوب نفی متعلقات سوار صفات بشریت است نفی اصل این صفات چون نفی متعلقات سوار صفات حاصل ولایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات بحصول پیوست بعد از آن عروجی که واقع شود متعلق بکمالات نبوة خواهد بود و ازین بیان واضح گشت که نبوة را از اصل ولایت چاره نبود زیرا که ولایت از مبادی و مقدمات اوست اما ولایت ظلی در وصول کمالات نبوة هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتاد بعضی دیگر اصلاً

والتسلیمات متوسط است و در حق اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتحیات که تبعیت و وراثت بایند دولت  
 مشرف گشته اند متوسط انبیا است علیهم الصلوات والتحیات بعد از انبیا و اصحاب ایشان علیهم الصلوات  
 والتسلیمات کم کسی بایند دولت مشرف گشته است هر چند جائز است و دیگر بر این ترتیب و وراثت بایند دولت  
 است سازند فیض روح القدس را باز مدد فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میسر میگرداند انکارم که این دولت  
 و کبریا تا بعین نیز بر تو نه انداخته است و در اکابر تبع تابعین نیز سایه افکنده بعد از ان رو با ستار  
 آورده تا آنکه نوبت بالغ ثانی از بعثت آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات رسیده  
 درین وقت نیز آن دولت به تبعیت و وراثت بر منصه ظهور آمده و آخر را بادل مشابه ساخته  
 اگر با دوشه بر در پیرزن بیاید تو انخواه سبست بکن و السلام علی من اتبع الهدی و الترم متابعت  
 المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات انما و اکملها مکتوب سه صد و دو و هم بخندم زادگی  
 که جامع علوم ظاهره و اسرار و معارف باطنه اند اعنی محمد الدین محمد معصوم سلمه الله تعالی عهد و ریافت  
 در بیان فرق ولایت سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و ولایت  
 ملا را علی است علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات و در بیان آنکه نبوة افضل است از ولایت و بعضی از  
 خصائص معارف تعلق دارند و اینها سبب ذلک بدان ارشد که الله تعالی که ولایت عبارت از قرب  
 آتی است جل سلطان که به شایسته ظلیت صورت نه بند و به حیلوله حجب حصول نه پذیرد و اگر ولایت و  
 است البته بدایع ظلیت قسم است ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات هر چند از ظلیت برآمده است  
 اما بی حیلوله حجب اسما و صفات محقق نیست ولایت ملا را علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات هر چند از  
 حجب اسما و صفات بلند رفته است لیکن از حجب شیون و اعتبارات ذاتیه چاره ندارد و نبوة در سالت است  
 که شایسته ظلیت با و راه یافته است و حجب صفات اعتبارات را دور راه گذشت پس ناچار نبوة از ولایت افضل باشد  
 و قرب نبوة ذاتی و اصلی باشد و من کم یطلع علی حقیقتها حکم بالعکس و خبرم بالعقب پس حصول در مرتبه نبوة باشد و  
 حصول در مقام ولایت زیرا که حصول بملاحظه ظلیت صورت نه پذیرد بخلاف حصول و ایضا در کمال حصول  
 رفیع آئینیت است در کمال حصول بقا آئینیت پس رفیع دو گانه مناسب مقام ولایت باشد و بقا و دو گانه  
 ملاکم مرتبه نبوة و چون رفیع دو گانه مناسب مقام ولایت است پس چار سکر همه وقت لازم مقام ولایت باشد  
 و در مرتبه نبوة چون بقا آئینیت است پس صحو از خواص مرتبه نبوة و ایضا حصول تجلیات خواهد که صورت و شکل

آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمرد و در آخرت را در رنگ رود دنیا محمود نباید دانست امام داود طائی فرماید ان اردت السلامة سلم علی الدنیا والارث الاکرامه کبر علی الآخرة و دیگرے ازین طائفه گویند که من مستکم من یرید الدنیا و مستکم من یرید الآخرة شکایت از فریقین است با بجهل فنا که عبارت از نسیان ماورای حق است جل و علا شامل دنیا و آخرت است و فنا و بقا هر دو اجزای ولایت اند پس در ولایت از نسیان آخرت چاره نبود و در مرتبه کمالات نبوة گرفتارے آخرت محمود است و در دار آخرت مرضی و مقبول بلکه در آن موطن درو آخرتست و گرفتارے آخرت کریمه یدعون ربهم خوفا و طمعا و کریمه و یخشون ربهم و یخافون عذاب و کریمه الذین یخشون ربهم بالغیب و هم من الساعة مستفقون نقد وقت ارباب آن مقام است گریه و ناله ایشان از تذکر احوال آخرتست و الم و دانه و ده نشان از ترس احوال قیامت همواره از فتنه قبر در استعاذه اند و همیشه از عذاب نار پناه جو و متضرع درو حق جل و علا نزد نشان در و آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرت چه اگر بقا است موعود با آخرت است و اگر رضا است کمالش نیز موقوف با آخرت دنیا مبعوضه حق است جل و علا و آخرت مرضیه و تعالی مبعوضه ابا مرضیه در پنج امر برابر نمیتوان ساخت زیرا که مبعوضه شایان اعراض است و مرضیه شایان اقبال از مرضیه اعراض نمودن عین سکر است خلاف موعود مرضی او تعالی کریمه و الله یدعوالی دار السلام شاید تمعنی است حضرت حق سبحانه و تعالی مبایع و تاکید تر خیب آخرت میفرماید پس اعراض از آخرت نمودن فی الحقیقت معارضه است بحق جل و علا و سعی در رفع مرضی او کردن است امام داود طائی بآن بزرگے چون در ولایت قدم راسخ داشت ترک آخرت اگر است گفت مگر ندانست که صحاب کرام علیهم الرضوان همه بدر و آخرت مبتلا بودند و از عذاب آخرت ترسان بودند حضرت فاروق رضی الله تعالی عنہ شکر سوار بکوچه میگذاشتند قاری این کریمه را خواند ان عذاب یکبک نواقع مالمین دافع اذا استلح اکن از بهوش رفتند و از شتر بخود بر زمین افتادند از آنجا برداشته بخانه بردند و تا مدتی از آن در و بیمار افتادند که مردم بیادوت ایشان می آمدند آنرا در توسط احوال در مقام فانی از دنیا و آخرت میسر میکرد و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا میدادند اما چون بشرف بقا مشرف گشت و کار را با انجام رسانیده کمالات نبوة بر توست انداخت آنجا جمعه در و آخرتست و استعاذه از درو رخ است و تمنای بهشت اشجار و انهار و حور و غلمان بهشت را با شایای دنیوی هیچ مناسبت نیست بلکه اینها و طرف نقیض اند در رنگ نقاضت غصبه رضا اشجار و انهار و آنچه در بهشت است نیکای و ثمرات



بآن

باینکه آن عبوری وقع شود فافهم و مشک نیست که نفی اصل صفات حسرت نسبت بنفی متعلقات مورد آن  
 صفات پس حصول کمالات بنوعیه چون اقرب باشد نسبت بحصول کمالات و ولایت و همین نسبت بسیر و قرب  
 است در هر امری که وصول باصل دارد نسبت باصوری که از اصل جدا افتاده اند یعنی بنی که کیمیای اصل سهولت  
 عمل میسر است باقرب طرق حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و دور محنت است و عمره و تحصیل آن  
 فانی میسازد مع ذلک حرمان نقد وقت و ست آنچه بدست آورده است بعد اللیتا و التی شباهت بآن اصل دارد  
 و بسا است آن شباهت عارضه از روی زائل گردد و به اصل خود عود نماید و بقلابی و علی نکشد بخلاف اصل  
 اصل آنکه با وجود سهولت عمل و نزدیکی راه از خوف قلابی و علی همین است جمعی از سالکان این راه که براهیت  
 شاقه و مجاهدات شدید و غلبه از ظلال رسیده اند گمان برده اند که وصول بمطلب منوط بر ریاضات شاقه است  
 و مجاهدات شدید نمیدانند که راه دیگر قرب زمین راه است موصل بنهایت آن راه اجتناب است که بجز  
 فضل و کرم منوط است رای که ایشان اختیار کرده اند راه انابت است که بمجاهدات مربوط است و صلحان این  
 راه اقل قلیل اند و اصلان راه اجتناب جم غفیر انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات همه براه اجتناب رفته اند و صحابه  
 ایشان علیهم الصلوات و التحیات نیز تبعیت و وراثت براه اجتناب و اصل گشته اند و ریاضات را باب اجتناب از  
 برای ادای شکر نعمت و وصولت قال علیه الصلوة و السلام فی جواب سائل عن وجه ریاضات الشدیدین  
 کون ذنوبهم التقصیر و المتأخره مغفوره افلا اکون عبد اشکورا و مجاهدات اهل انابت از برای حصول وصولت  
 نشان با اینها راه اجتناب راه بردنست و راه انابت راه رفتن از برون تارفتن فرق عظیم است زود می برند و  
 دور می رسانند و زیر و زور در راه می مانند حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرمودند ما فضلیا نیستم بے تافضل  
 نباشد نهایت دیگران در بدایت ایشان چگونه مندرج گردد و ذلک فضل اللہ یؤتی من یشاء و اللہ  
 ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که این فقیر در عرض داشتها که بهر بزرگوار خود قدس سره نوشته است  
 که جمیع مرادات مرتفع گشته اند اما نفس را در هنوز بر جا است بعد از مدتی نوشته که آن اراده نیز در رنگ  
 مرادات مرتفع گشته و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بوراثة انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات مشرف  
 ساخت دانست که مقصود رفع متعلق سودا آن اراده بوده است نه رفع نفس آن اراده لازم نیست که رفع  
 متعلق سودا بعد از رفع اصل بروج اتم و اکمل حاصل شود بلکه بسا است که بجزو فضل آن میسر شود که متعلق تکلف  
 عشر عشر آن حاصل نگردد و ای فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت باید شست و گرفتاری

بمولانا عبادالحی صدور یافت در بیان اعمال صالحه که در اکثر آیههای قرآنی و خون بهشت منوط بآن ساخته است  
 تعالی و تقدس در بیان ادا و شکر و در بیان بعضی از معانی و اسرار نماز بقدر الحمد و الصلوة بدان احوال و شکر  
 تعالی تامل نماید و بدو بهشت که آیا مراد احوال صالحه که حضرت حق سبحانه و تعالی در اکثر آیههای قرآنی و عدله دخول  
 بهشت را مربوط بآن ساخته است جمیع اعمال صالحه است یا بعضا که جمیع است محتمل است کم کسی باینان جمیع  
 موقوف شده باشد و اگر بعضی است مجهول است تعیین نیافته آخر بحض فضل خداوندی جل سلطان بخاطر ریخت که  
 شاید مراد از اعمال صالحه ارکان خمس اسلام باشد که بنا بر اسلام بر آنست امید است که اگر این اصول پنجگانه  
 اسلام بر وجه کمال و ایجاب نجات فلاح نقد و تقست چنانچه فی حد ذاتها اعمال صالحه اند و موانع سیئات و  
 منکرات اند که می که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر شاید این معنی است چون اینان این پنجگانه اسلام میشود  
 امید است که شکر ادا یافت چون شکر ادا یافت از عذاب نجاتی حاصل آید یا فضل الله بعد از انکه ان شکر تم و آخر  
 پس در اینان این پنجگانه بجان باید که بشود علی الخصوص در اقامت نماز که عماد دین است و اما ممکن تر که  
 ادنی از آداب آن رضی نباید شد اگر تمام ساحت حاصل عظیم از اسلام بدست آورد و جلستین از برای خلاصی حاصل گردد  
 و الله سبحانه و العزیز بداند که بکلیه ولی در نماز اشارت به تنها و کبریا او است تعالی از عبادات عابدان از نماز مصلیان و  
 بکلیه آن که بعد از ارکان اندر موز و اشارت بعد از لیاقت و در هر گس از برای عبادت جناب قدسی و تعالی در تسبیح و تکریم  
 چون معنی بکلیه ملحوظ بوده است و آخر تکریم بکلیه گرفتن نفرموده بخلاف سجدتین که با وجود تسبیحات آنها و اول و آخر بکلیه گرفتن  
 فرموده تا کسی در و هم نیفتد که در سجود که نهایت انحطاط و انقراض است غایت تذل و انکسار حق عبادت ادا  
 می یابد و از برای دفع این و هم هم در تسبیح سجد و لفظ اعلی اختیار افتاده هم تکرار بکلیه سنون گشته و چون نماز  
 معراج مؤمن است و در آخر نماز کلماتیکه آنسر و علیه و علی آله الصلوة و السلام و در شب معراج به آن کلمات  
 مشرف شده بود و خواندن فرمود پس مصلی را باید که نماز را معراج خود سازد و نهایت قرب نماز خود را بگوید قال علیه  
 علی آله الصلوة و السلام اقرب الیک من العبد من الرب فی الصلوة و مصلی چون مناجی رب است عزت شاه  
 و مشاهد عظمی جلالت و است تعالی در وقت ادا نماز جای آنست که در وی ربی و هستی پیدا شود  
 از برای تسبی و ختم نماز و تسبیح تسبیح فرموده و آنچه در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوة و السلام  
 حدیث تسبیح و تحمید و تلیل بعد از نماز فرض در علم فقیر سرش آنست که در ادا نماز هر چه از قصور و نقص واقع شده  
 تسبیح و تکریم تلافی آن باید نمود و اعتراف عدم لیاقت و ناتمامی عبادت خود باید فرمود و چون ادا عبادت

اعمال صالحه اند پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام فرمود که بهشت درخت ندارد و آنجا درختان نباشند  
 پرسیدند که چه طور نباشند؟ فرمود علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام تسبیح و تحمید و تمجید و تهلیل یعنی سبحان الله  
 بگویند تا در بهشت نهال یکدرخت نباشند پس درخت بهشت نتیجه تسبیح گشت کلمات تنزیهی است چنانچه  
 درین کلمه در کسوت حروف و اصوات مندرج ساخته اند در بهشت آن کلمات را در کسوت درخت تعبیه میفرمایند  
 علی هذا القیاس آنچه در بهشت نتیجه حمل صالح و هر چه از کلمات خوبی بغایت تقدیم است در ضمن کسوت صالح  
 قوی و علی اندراج یافته است در بهشت آن کلمات در پرده لذات سخات ظهور میفرمایند پس ناچار آن  
 تلذذ و تنعم مرضی و مقبول باشد و وسیله باشد از برای بقا و وصول را آنچه بجای آید اگر ازین سر آگاه میگشت  
 فکر سوختن کبشت نمی نمود و گرفتاری آنرا غیر گرفتاری حق جل و علانی دانست بخلاف تلذذ و تنعم دنیوی که  
 نشاء آن خبث و شرارت است بمنتهی آن حرمان در آخره اعادنا الله سبحانه منه این تلذذ اگر مباح شرعی است  
 محاسبه در پیش است اگر رحمت و تسکین و نفع مایه وای صد وای و اگر مباح شرعی نیست مورد وعید است ازناظرنا  
 انفسا و ان لم تعفونا و ترجعنا لنكون من الخاسرين پس این تلذذ را با آن تلذذ چه نسبت بود این تلذذ و تنعم قائل  
 و آن تلذذ و تزیات نافع پس در آخره یا نصیب عوام مومنانست یا نصیب خاص خواص زین در  
 تنزه ینمایند و گرامت در خلاف آن می انگارند و آن ایشانند من جننیم یارب مکتوب سه صد و  
 سوم سجای یوسف کشمیر بعد الحمد و الصلوٰۃ باید دانست که کلمات اذان هفت است الله اکبر الله  
 الله اکبر ان يكون له حاجة الى عبادة عابد كمرت هذه الكلمة اربع مرات لتأكيد هذا المعنى المبهم اشهدك  
 لا اله الا الله اى اشهدك ان لا اله الا الله و استغفرك عن العبادة ليس المستحق للعبادة الا هو سبحانه  
 اشهدك ان محمد رسول الله اشهدك ان الله عليه و آله الصلوٰۃ والسلام رسول الله و يبلغ عنه لعائى  
 طريق العبادة فلا يكون العبادة الا لائقه سبحانه قدس تعالی الاما هی مأخوذة من جهة تبليغ و رسالة عليه  
 و علی آله الصلوٰۃ و التحية حی علی الصلوٰۃ حی علی الطلح کلماتان بطلب المصلی الی اداء الصلوٰۃ المکروهة الی  
 الطلح الله اکبر اى اکبر من ان یطیع سبحانه قدس تعالی عبادة احد لا اله الا الله اى الله تعالی لا محالة هو  
 المستحق للعبادة و ان لم قصد العبادة من احدی لایقته سبحانه قدس تعالی بزرگی شان نماز از بزرگی این  
 کلمات که موضوع از برای اعلام نماز است باید در یافتن سالی که کسوت از بهارش پیدا است : اللهم  
 اجعلنی من المصلين المخلصين بحرمته سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیات مکتوب سه صد و چهارم

والتحیة میداند که تمامی تمام تمامی حسنات خود را در وجه سهو آنسور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام مسالت مینماید  
و عمل سهو آنسور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام مثل سلام و اذان و است علیه علی آله الصلوٰة والسلام بود و گوشت  
نماز فرض چهارگانی بطریق سهو کار روی پس نماز منتهی با وجود تسبیح و ثمرات دنیوی اجزایی آخرت بر آن ترتیب  
باشد بخلاف نماز مبتدی و عامی چه نسبت خاک را با عالم پاک بدین نموده از خصائص نماز منتهی و امی نماید از آنجا  
قیاس نمایند گاه هست که منتهی در نماز در وقت قرأت قرآن و ایتان تسلیمات و تکبیرات زبان خود را در رنگ شجر  
موسوی میباید و قوی و جوارح خود را پیش از آلات و ساطعیند اندگای میباید که در وقت ادای نماز باطن حقیقت  
بتمام از ظاهر و صورت تعلق گبسته بعالم غیب ملحق شده است و نسبت مجهول الکفیت نصیب پیدا کرده و چون از  
نماز فارغ شده باز رجوع نموده بآنکه جواب اصل سوال گویم که ایتان امور را بعد مذکوره تمام و کمال نصیب منتهی  
است مبتدی و عامی و در است که باینان این امور تمام و کمال موفق شوند چه چند ممکن و جائز است و آنها  
لکبیرة الاعلیٰ الخاشعین و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب سه صد و ششم بمولانا صالح صدور  
یافته در ذکر بعضی از مناقب و کمالات حقایق آگاه معارف و دستگاه و مخدومزاده کلام خواجہ محمد الصادق  
علیه الرحمۃ و الغفران و مخدومزاد ماسه خردمجوی مقفوس محمد فرخ و عیسیٰ رحمۃ اللہ علیهم و در خاتمه این مکتوب  
بیان فتای ارباب ولایت و در بیان آنکه این فساد قرب نبوة هیچ در کار نیست و مایه سبب لک الحمد شد و  
سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ اخوی ملا صالح واقعات اہل سرسبز را شنیده باشد فرزندی عظیم رضی اللہ عنہ  
نیز با و برادر خرد محمد فرخ و محمد عیسیٰ سفر آخرت اختیار فرمودند و انان شد و انان الیہ دعوت حمد اللہ سبحانہ کہ اوان باقیان گذار  
قوت صبر عطا فرمودند ثانیہ بلید را سر و اند خوش گفت من از تو روی نیم گرم بیازاری که خوش بود و عزیزان  
تخلی خوارجی در فرزند حموی آیتی بود از آیات حق جل و علا و حجتی بود از رحمتی رب العالمین درین سبب و چنان  
ساگلی آن یافت که کم کسی یافت پادشاه مولویت و تدریس علوم تعلیم عقلیہ یا بحد کمال رسانیده بود حتی کہ تلامذہ  
ایشان بیضادی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت تام درس دارند و حکایات معرفت عرفان و قصص شہود و  
کشف ایشان مستثنی است از آنکه در بیان آرد و معلوم شماست که درین شہت ساگلی برنجی مخلو حال شده بود که حضرت  
خواجہ با قدس سرہ معالجه تسکین حال ایشان را بطعام های بازار که مشکوک و مشتبہ است بنمودند و میفرمودند که جمعی که  
مرا بمحمد صادق است با هیچکس نیست و همچنین جمعی که او را باست با هیچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان باید  
در یافت ولایت موسوی را بنقطہ آخر رسانیده بود و عجائب غرائب آن ولایت علیہ با بیان میفرمود و همواره

بتوفیق او تعالی میسر شده است تحمید و شکر آن نعمت باید بجا آورد و مستحق عبادت غیر او را نباید داشت امید هست  
 که چون او را نماز مقرون بشرائط و آداب واقع شود و بعد از آن تلافی تقصیر و شکر نعمت توفیق و نفی استحقاق عبادت  
 از غیر او تعالی از جمیع قلوب به این کلمات طیبه نموده آید تا آن نماز شایان قبول خداوندی جل سلطان گردد و حسب  
 آن نماز مصلی و مصلح بود الباری جل جلاله من المصلین المفلحین بحمد سید المرسلین علیه وعلیه وعلی آله الصلوات و التسلیمات  
 مکتوب سید محمد و محم میر محب الله صدر یافته در بیان اسرار نماز و فرق در میان نماز مبتدئ و  
 و حامی و در میان نماز ثانی و ماینا سب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی  
 بدان ارشد که الله تعالی تمامی صلوة و کمالات آن عز و فقیر عبارت از ایتان فرائض و واجبات و سنن و  
 مستحبات نماز است که در کتب فقهیه تفصیل بیان یافته است امری دیگر و رای این امور را رابعه است که در نماز  
 نماز آخر مدخل باشد خشوع نماز نیز مندرج در همین امور را رابعه است مجموع قلب نیز مندرج با نه جامع علیه السلام  
 این امور کفایت و رزیده اند و در حل مسأله و مدامت اختیار نموده لاجرم از کمالات نماز قلیل انصبت گشته  
 اند و جمعی دیگر اینها را بحد حضور قلب بجا نمانده داشته باعمال او بیجا و کمال کم بردارند و اقتصار بر فرائض و سنن  
 نمایند و اینجا به تیز تحقیق نماز آگاه نگشته اند و کمال نماز را از خیر نماز جست چه حضور قلب را از جمله  
 احکام نماز نه نموده اند و آنچه در خبر آمده است لا صلوة الا بحضور القلب تواند بود که مراد از حضور حضور قلب  
 باشد باین امور را رابعه تا نفور در ایتان امری ازین امور واقع نشود و رای این حضور حضور دیگر نفهم  
 این فقیه بی در آید سوال چون تمامی نماز و کمال آن مربوط بایتنان امور را رابعه گشت و امری دیگر و رای  
 اینها در کمال آن ملحوظ نشد پس فرق در میان نماز مبتدئ و ثانی بلکه نماز عامی که مقرون بایتنان این  
 امور باشد چه بود جواب فرق از راه عامل است نه از راه عمل اجر یک عمل بواسطه تفاوت غسل  
 متفاوتست عملیکه از عامل مقبول و محبوب بوقوع آید اجر آن اضعاف مضاعف است از اجر  
 که مترتب بر عمل غیر آن عامل باشد چه عامل هر چند عظیم القدر باشد عمل و جزیل الاجر است اینجا گفته اند  
 که عمل ربانی عارف بهتر از عمل باخلاص مرید است ثلث که عمل عارف مقرون باخلاص بود انداخته  
 صدیق رضی الله تعالی عنه سهو حضرت غیر را علیه وعلی آله الصلوة بهتر از صواب عمو خود دانسته طلب سهو او علیه  
 وعلی آله الصلوة و تبحر میفرماید اینجا که میگوید یا کینه کنت سهو محمد از روی آن دارد که جلالت خود سهو آن سرور بلند  
 علیه وعلی آله الصلوة و السلام پس تمامی اعمال و احوال خود را کمال از عمل سهو آن سرور علیه وعلی آله الصلوة

علم حضوری نسبت بآن علم چو علم حصولی است نسبت بعلم حضوری آن معرفت را بطور عقل و فکر است من لم یذوق  
لم یدرسین مقرر شد که علم اشیا منافی علم حق نشد جل و علا پس نسیان اشیا هیچ در کار نباشد بخلاف طرق و آلات  
که زوال گرفتاری اشیا آنجا بی نسیان اشیا تصور نیست چه در ولایت گرفتاری بطلان است گرفتاری بطلان را  
آنقدر قوت نیست که با وجود علم اشیا گرفتاری اشیا را توانند از نسل گردانند پس اول از نسیان اشیا چاره نبود  
تا گرفتاری با نازل گردود غیر متنی است که مخصوص باین درویش است و دیگر آن تکلم مکرره بحمد اللهی بدانا  
لذا و اما گنا گناهت که لولا ان هداانا الله لقد جارت رسل ربنا باحتی مکتوب سه صد و هشتاد و نه بسم الله الرحمن الرحیم  
لاهوری صدور یافته در بیان معنی کلمه طیبه سبحان الله و مجده و مایه ناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم  
بعد الحمد و الصلوة باید دانست که عابد در وقت اوائی عبادت هر چه از جنس حسن و کمال در عبادت  
خود یا بد آن همه راجع بتوفیق خداوند است جل سلطان و الاحسن تربیت و احسان اوست تعالی  
و هر چه از جنس قصور و ناتمامی در عبادت خود یا بد آن همه عائد بنفس اوست و از شرارت جلی او ناشی  
شده است و بجناب قدس او تعالی هیچ چیز از قسم نقص و قصور راجع نیست آنجا همه خیر و کمال است  
و همچنین هر چه در عالم وقوع می آید حسن و کمال آن راجع بجناب قدس اوست تعالی و شرف و نقص آن عاید  
بدان مملکت که قدم را رخ در عدم دارد که نشاء هر شرف و نقص است کلمه طیبه سبحان الله و مجده بوجه المبلغ  
بیان این دو امر میفرماید و کمال تتریب و تقدیس او تعالی مینماید از آنچه شایان جناب قدس او تعالی نیست  
از شرف و نقائص و ادای شکر عبارت حمد که را اس هر شکر است میکند بر صفات و افعال جمیل و در برائعات  
و احسانات جزیل او سبحان الله انی حاجت است که در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوات و التسلیات که هر  
کس این کلمه طیبه در روز یا در شب صد بار بگوید هیچ یک در عمل در آن روز و در آن شب با او برابر نبخشد مگر آنکه شل  
او این کلمه طیبه را بگوید چگونگی برابری جوید که هر عمل که عبادت و ادای شکر است از شکر با خدا و بخل سلطان  
که جزو این کلمه طیبه دایفته است و جزو دیگر او که بیان تتریب و تقدیس او تعالی مینماید علل و است فعلیکم بایان بده  
الکلمه طیبه کل یوم و لیلة مائة مرة و الله سبحان الله الموفق سوال در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوات  
و التسلیات سبحان الله و مجده عدد خلقه و رضا نفسه و زینة عرشه و مداد کلماته و آمده است سبحان الله المیزان  
و آمده است الحمد لله اضعاف ماحده جمیع خلقه و قائل غیر از یکبار نگفته است و عدد غیر از یک فرد و وقوع نیامده  
آن را عدد خلقه بجه اعتبار گویند و رضا نفسه بجه معنی گویند و زینة عرشه بجه نه بود و مداد کلماته چون



خاضع و خاشع و مطیع و متذلل و منکسر بوده میفرموده که هر یکی از اولیای از حضرت حق سبحانه تعالی  
 چیز خواسته است و من التجا و تضرع خواسته ام از محمد فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود  
 و کافی خوان و بشو سبقت بخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و دو عامی که در سن  
 طفولیت و نیا و نیه را و داغ نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در مرض موت یارانی که بیمار واری ما و  
 میکردند عجائب غرائب از وی مشاهده نمودند و کرامات و خوارق از محمد علیه تاهشت سالگی که مردم معائن  
 کرده اند چه نویسد با کجمله جوهر نفیسه بودند که بود دعوت سپرده بودند شد سبحانه الحمد و المنة که امانات را با بابل  
 امانات بے کره و بے اگر اه حواله نمودیم اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تقضنا بعدتهم بحمته سید المرسلین علیه السلام  
 و التسلیمات از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است بدانند که مقصود از فنا که عبارت از نسیان  
 ماسوای حق است سبحانه آنست که محبت گرفتاری مادی و ادنی را زایل گرد و چه هرگاه ذوات و صفات  
 و افعال اشیا از دید و دانش زایل گردند گرفتاری محبت اینها ناچار و زوال خواهد آورد و در طریق  
 ولایت از برای زوال گرفتاری مادی و ادنی حق جل و علا از نسیان ماسوای جاره نبود و در مدارج قرب  
 بنوة در زوال گرفتاری اشیا نسیان اشیا هیچ در کار نیست زیرا که در قرب بنوة گرفتاری باصل که فی  
 حد ذاتها حسن و جمیل است میگذارد که از گرفتاری اشیا که فی نفسها قبیح و غیر مستحسن اند نامی و نشانی بماند و  
 اشیا فراموش شوند یا نه زیرا که علم اشیا بواسطه گرفتاری به اشیا که مستلزم اعراض است از جناب قدس او  
 تعالی و صف دوم پیدا کرده بودند چون گرفتاری اشیا زایل گشت علم اشیا بدو موم نشد علم اشیا چگونه دوم  
 بود که اشیا به سادگی از حق جل و علا با علم مادی و ادنی که اگر گویند که هرگاه علم مادی و ادنی حق  
 جل و علا زایل نشود پس علم حق جل و علا با علم مادی و ادنی حق جل و علا در یک وقت چگونه جمع شود پس از نسیان  
 مادی و ادنی تعالی جاره نبود گوئیم علمیکه با اشیا تعلق میگیرد از قبیل علم حصولی است و علمیکه بخصرت حقیقیه  
 تعالی تعلق پیدا میکند مشابه علم حضور است پس هر دو علم در یک وقت جمع شوند و هیچ محدود لازم نیاید بخند و رفتی  
 لازم آید که هر دو علم حصولی باشند و آنکه گفته از قبیل علم حصولی است مشابه علم حضور است زیرا که اینها از  
 حقیقت حصول است و نه گمانش حضور علم حق سبحانه و تعالی که با اشیا تعلق میگیرد حصولی نیست زیرا که  
 حوادث را در ذات و صفات و تعالی حلولی و حصولی نیست و علم این عارف بر توی است از آن علم و علمیکه  
 متعلق بخصرت حقیقیه است بود آن حضور را نیز نمیتوان گفت زیرا که او تعالی بحد که از در که هم نزدیک تر است

و التسلیمات

سجده و تضرع و منکسر و متذلل و منکسر بوده میفرموده که هر یکی از اولیای از حضرت حق سبحانه تعالی



صفات الکمال کما قال بل جزاء الاحسان لا الاحسان فلا جرم کمون الکلمات ثقیلتین فی الزینان الخ لیسببات  
بسبب تکلمها بصیبتین الی الرحمن بوجود الاخلاق الحمیده بواسطتها و السلام مکتوب سه صد و نهم مولانا  
حاجی محمد ذکری صد و ریافته در بیان محاسبه یومی و لیلی کما در حاسبوا قبل ان تحاسبوا بعد الحمد و الصلوة تلک  
الدعوات میرساند که جمعی از مشایخ کرام قدس الله تعالی اسرار هم طریقه محاسبه اختیار کرده اند و شرب قبل نوم  
و قدر افعال و اقوال و حرکات و سکنت یومیہ خود را ملاحظہ نمایند و تفصیل بحقیقت ہر کدام وامی رسد تفصیلات  
و سیئات خود را تدارک بتوبہ و استغفار و التجا و تضرع میفرمایند و اعمال و افعال صالحہ خود را راجع بتوفیق و  
تعالی ساخته بجد و شکر خداوند جل سلطانہ پیش می آیند و صاحب فتوحات مکیہ قدس سرہ را میاسبان  
بودہ میفرمایند من در محاسبہ خود از مشایخ دیگر افتخردم و خطرات و بنیات خود را نیز محاسبہ نمودم و نزد فقیر صد  
بار تسبیح و تحمید و تکیب قبل نوم برنجیکہ از تجربہ صادق بہ نبوت پیوستہ است علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیمات  
حکم محاسبہ دارد و کار محاسبہ بنیاد گویا بہ تکرار کلمہ تسبیح کہ مغلح توبہ است اعتذار از تقصیرات و سیئات خود  
بنماید و جناب قدس و تعالی از آنچہ در کتاب امین سیئات عائد شدہ بود تنزیہ و تقدیس میفرماید چہ مرتکب  
سیئات را اگر عظمت و کبریائی جناب قدس حضرت آموختا ہی لمحوط و منظور میشد ہرگز بعد امتثال امر او  
تعالی مبادرت نمی نمود و چون مبادرت نمود معلوم شد کہ امر و نہی او را تعالی الزم و مرتکب اعتدادے و  
اعتبارے نبودہ اعاذنا اللہ سبحانہ من ذلک پس بہ تکرار کلمہ تنزیہ تلافی آن تقصیر بنماید باید کہ دستغفار  
طلب تنزیہ است کہ در تکرار کلمہ تنزیہ طلب تہیصال ذنب فاین بنامن ذلک سبحان اللہ عجیب کلمہ است  
الفاظش در غایت قلت و معانی و منافع آن در نہایت کثرت و تکرار کلمہ تجید شکر توفیق خداوندی جل سلطانہ  
بجای آورد و اوای شکر نعم او تعالی میفرماید تکرار کلمہ تکبیر اشارتست بہ آنکہ جناب قدس و تعالی بلند تر است  
از آنکہ این اعتذار و این شکر شایان آنحضرت جل شانہ باشند زیرا کہ اعتذار و استغفار او محتاج باعتذار  
استغفار کثیر و است حمد او راجع بنفس و سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون و سلام علی المرسلین الحمد بیشتر  
رب العالمین محاسبان باستغفار و شکر کفایت بنمایند و باین کلمات قدسیہ ہم کار استغفار حاصل شود و ہم شکر  
بجای آید و ہم ایماں باطہار نقص استغفار و شکر میسر گردد و در بنا تقبل مناک انک انت امیع اعلم و صلی اللہ تعالی  
علی سیدنا محمد و علی آلہ و صحبہ الطاہرین و سلم و بارک علیہ و علیم و جمیع مکتوب سه صد و نهم مولانا  
محمد ششم در بیان جامعیت انسان بعضی از اسرار غامضہ کہ تعلق بان مقام دارد و ما بناسب ذلک

راست آمد و میزان را چگونگی پر سازد و اضعاف با همه جمیع خلقة بجهت معنی گفته شود گوئیم که انسان جامع عالم خلق و  
عالم امر است هر چه در خلق و امر است همانسان است شئی را مذکور آن بنیت و حدانی دوست که از ترکیب خلق و امر  
ناشی شده است و این بنیت و حدانی هیچکس را بغیر و بیست نشده است و این بنیت و حدانی بهر بنیت غریب انمودی است بدیع  
پس حمدی که از انسان بوقوع آید اضعاف جمیع خلایق خواهد بود علی هذا القیاس حل سائر الاسواله و این جمیع  
خلق ماسوای انسان باید داشت و اگر انسان را نیز داخل کنیم گوئیم که انسان کامل چنانچه جمیع افراد عالم را جزای  
خودی یا بد افراد انسان را نیز جزای خودی یا بد خود را کل همه میداند برین تقدیر چه خود را اضعاف حمد خود میداد و  
اضعاف حمد جمیع افراد انسانی نیز خواهد یافت و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی  
آل من الصلوات التهادی من التحیات اکملها مکتوب سه صد و هشتاد و نه بولانا فیض الشدایانی بی صدور یافت  
و بر بیان مضمون حدیث نبوی علی صاحبها الصلوة و السلام کلماتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان  
جیبیتان الی الرحمن سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم بدان ارشد که الله تعالی قال علیه و علی آل الصلوة  
و السلام کلماتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان جیبیتان الی الرحمن سبحان الله و بحمده سبحان الله  
العظیم و خفیفتهما علی اللسان ظاهر قلته الحروف اما وجه تعلما فی المیزان و کونهما جیبیتین الی الرحمن فلان  
و بحمده الاول من الکلمة الاولی تغید تنزیهه تعالی سبحانه عما لا یلیق بحجاب قدسه عزوجل و ابدا بحجاب  
کبریا عنه صفات نقص و سمات حدوث و الزوال و البحر الثانی من تلك الکلمة یفید اثبات صفات  
الکمال و شیونات الجمال له تعالی سوا کانت الصفات و الشیونات من الفضائل و من افوض جعل لاضافه  
للاستغراق فی البحرین یفید ثبوت جمیع التزهیات و التقدسیات و ثبوت جمیع صفات الکمال و الجمال له تعالی  
فما حصل البحرین من الکلمة الاولی ارجاع جمیع التزهیات و التقدسیات له سبحانه و اثبات جمیع صفات الکمال  
و الجمال له عزوجل و حاصل الکلمة الثانیة اثبات جمیع التزهیات و التقدسیات له تعالی مع اثبات العظمة و کبریا  
له عزوجل و فیما الی ان سلب لخاص عن تعالی لیس الا لاجل العظمة و کبریا له سبحانه فلا یرم یكون ثقیلتان فی المیزان  
فی المیزان جیبیتین الی الرحمن و ایضا التبعیح مفتاح التوبة بل زبدة التوبة و خلاصتها کما حققت فی بعض المکتوبات  
تفکون التبعیح وسیلة الی محو الذنوب و عفوایات فلا یرم یكون ثقیلا فی المیزان و مرجحاً لکفة الحسنات جیبیا الی  
الرحمن لانه سبحانه یحب العفو و ایضا ان المسیح الحامد لما تنزهه بحجاب قدسه تعالی عما لا یلیق به و اوجب صفات  
الکمال و الجمال له تعالی فالمرجو من الکرم الوهاب جل شأنه ان نیزه المسیح عما لا یلیق به و یوجده فی الحامد

ما تا که تو هم در غیبت ذات و صفات واجب تعالی و تقدس ایشان را از خیانتی شده است که تغافل و تبائن آنم وطن را  
 در رنگ تبائن و تغافل آنم وطن خیال کرده اند چون آنرا در رنگ تبائن و تغافل آنم وطن که ذات و صفات  
 ما باشد نیافتند و تا آنکه از این مشابهه ندیدند لاجرم حکمی تغافل و تا آنکه نمودند و عنایت یکدیگر را کامل گشتند  
 ندانستند که تا آنکه تبائن آنم وطن در رنگ ذات و صفات واجب تعالی چون و چگونه است و آن تا آنکه از این تا آنکه  
 نسبت نیست الا در صورت و اسم پس تبائن تا آنکه در آنم وطن تحقق باشد و ما در رنگ آن عاجز به ششم نه اگر چه هر چه را  
 دوراک نتوانم که نفی آن کنیم و مخالف اصل حق باشیم و الله سبحانه و العليم بالصواب مکتوب سه حمد و یا زوحم  
 بخند و مزوگی مظهر فیض الهی و مظهر اسرار نامتناهی خواجه محمد سعید صدور یافت در بیان اسرار غامضه و حقایق متصوره  
 بطریق رمز و اشارت این اسرار تعلق بحروف مقطعات دارد که از منشاهات قرآنی است که علمای ربیعین را از انوار  
 آن اطلاع داده اند در اللهم های دو چشمی است مربی ما به محمد الف رب حبيب خدایه لام رب خلیل الله است به  
 میم زنده بر کلیم الله است به سبای کار با حضرت کلیم علی بنیاد و علیه الصلوٰه و السلام حقیقت الف است و  
 سبای معاطله این حقیر نیز تبعیت و وراثت همان حقیقت الف لیکن باز گشت حضرت کلیم علی بنیاد و علیه الصلوٰه  
 و السلام بحقیقت میم است و باز گشت این حقیر حقیقت های دو چشمی است الحال مرجع و ملازمین همین حقیقت  
 است این حقیقت همانست که تعبیر از آن چغیر بیوت میناید و این حقیقت گنجینه رحمت است یک رحمت که در دنیا  
 بین کرده اند و بود و نه رحمت که بر لافخه و خیره مانده اند مستقر و مستوحج همه آنها همین حقیقت است گوئیایک  
 چشمه آن محزون رحمت دنیا است و چشمه دیگر گنجینه رحمت آخرت صفت ارحم الراحمین ازین حقیقت انبار میناید  
 در نیم وطن ظهور جمال صرف است که شائبه از جلال آنرا نیافته است و دوستان را در دنیا هر چه از قسم محنت و  
 آمده بدیند صریح جمالی است که بصورت جلال ظاهر شده است و دشمنان را در دنیا هر چه از جنس نعمت و  
 سرور بدیند ظهور جلال است که بصورت جمال و انموده اند و از اینها المکرر الاهی جل سلطانہ فیض به کثیر و بیدی  
 به کثیر او سبای کار با حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوٰت و التسلیات حقیقی است که فوق حقیقت الف است  
 و همچنین سبای حضرت خلیل علی بنیاد و علیه الصلوٰه و السلام همان حقیقت فوقانی است غایت مافی الباب حقیقت  
 سبای حضرت خاتم الرسل جمال الحقیقت است و حقیقت سبای حضرت خلیل تفصیل تحقیق علیه الصلوٰت  
 و التسلیات است و اما و کلمات و باز گشت حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوٰه و السلام حقیقت الف است و  
 باز گشت حضرت خلیل علی بنیاد و علیه الصلوٰه و السلام حقیقت لام است بی جمال را بوحدهت بیشتر مناسبت

بعد الحمد و الصلاه بنیاید که هر چه در انسان از کمالات است همه مستقفا و از مرتبه وجوبت تعالی و تقدس است اگر علم است  
 مستقفا و از علم آخرت است و اگر قدرت است نیز مستقفا و از قدرت آخرت است علی هذا القیاس باکمال هر مرتبه باندازه آخرت است  
 علم انسان در جنب علم واجب تعالی و تقدس حکم مرده دارد که لاشی محض است نسبت بزننده که بحیات بدی زندگانی  
 یافته باشند و همچنین قدرت انسان در جنب قدرت واجب تعالی و تقدس حکم عکس است و او که تسبیح بت خود نماید  
 نسبت بشخصی که بر یک میدان او آسمانها و زمینها و حیال و سجاد پاره پاره گردند و هبای منشور شوند کمالات دیگر را  
 هم برین قیاس باید کرد این تفاوت از تنگی عبارت گفته میشود و الا چه نسبت ع چه نسبت خاک را با عالم پاک پس  
 کمالات انسان در صورت کمالات مرتبه وجوب تعالی تقدس گشت و این کمالات بیش از مشارکت اسی از  
 کمالات آخرت چنانچه دیگر حاصل نکرده است از اینجا است ان الله خلق آدم علی صورته و معنی من عرف نفسه فقد عرف  
 ربه ازین بیان لایح میگرد و چه هر چه در نفس است اگر چه صورتها نیست همانست که حقیقت آن در مرتبه وجوب تعالی  
 و تقدس حاصل است از اینجا سر خلافت انسان را در باب چه صورت شئی خلیفه شئی است در تمیقام زنا و قد و  
 مجسمه گمان برده اند که خدا عز و جل سلطان بصورت انسانست از بخردی قوی و جوارح انسانی را در ان  
 حضرت جل سلطان ثابت نموده اند ضلوا فاضلوا انداخته اند که اطلاق صورت و مثال آن در حضرت  
 از قبیل تشبیه و تمثیل است نه بر سبیل تحقیق و ثبوت چه حقیقت آن صورت ترکیب مطلبه و بعضی و تجزیه  
 میخواهد که منافی وجوبست و مانع قدم تشابهات قرآنی نیز از ظاهر مصروف اند و بر تاویل محمول قال  
 الله تعالی و ما یعلم تاویل الا الله یعنی تاویل آن تشابه را هیچ کس نمیداند مگر خدای عز و جل پس معلوم شد  
 که تشابه نزد خداست که جل و علانیة محمول بر تاویل است و از ظاهر مصروف و علمای را تخمین را نیز از علم  
 این تاویل قلبی عطا میفرماید چنانچه بر علم غیب که مخصوص باوست سبحانه خاص رسل را اطلاعی نمی بخشد  
 آن تاویل را خیال کنی که در رنگ تاویل بدست بقدرت و تاویل وجه بذات حاشا و کلا آن تاویل  
 از اسرار است که باخص خواص علم آن عطا میفرماید باید دانست که صاحب فتوحات کیه و تابان او  
 میگویند که صفات واجب تعالی و تقدس چنانچه عین ذات واجب اند تعالی همچنین این صفات نیز عین یکدیگر  
 اند مثلا علم چنانچه عین است عین قدرت نیز عین ارادتست عین سمع و عین بصر علی هذا القیاس سایر صفات  
 درین سخن نزدیک از صواب آور است زیرا که این سخن مبنی بر نفی وجود صفات زائده است که خلاف مذہب  
 اهل سنت و جماعه است چه صفات ثانیه یا سابعه برونق اگر اسی این بزرگواران در خارج موجود اند

درین سخن نزدیک از صواب آور است زیرا که این سخن مبنی بر نفی وجود صفات زائده است که خلاف مذہب اهل سنت و جماعه است چه صفات ثانیه یا سابعه برونق اگر اسی این بزرگواران در خارج موجود اند

غیر روایات اصولست و غیر ظاہر مذہب است و آنچه امام محمد شیبانی گفته کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم یشرع و یضع کما یضع النبی علیہ السلام ثم قال ہذا قولی و قول بحفیض رضی اللہ تعالیٰ عنہما از روایات نوادر است و نہ روایات اصول کما فی القنادی و الفرائض فی المحيط بل یشرع باصبع السبابة من ید الیمنی لم یدکر محمد ہذا مسئلہ فی الاصل و قد اختلف المصلح فقیہ منہم من قال لا یشرع منہم من قال یشرع و ذکر محمد فی غیر روایۃ الاصول حدیثاً عن النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم انہ کان یشرع ثم قال ہذا قولی و قول بحفیض رضی اللہ تعالیٰ عنہما و قد قبل انہ سنۃ و قبل سخب ثم قال ہذا ما ذکرہ او اصح ان الاشارة حرام و فی السراجیۃ و کبرہ ان یشرع بالسبابة فی الصلوۃ عند قولہ اشہد ان لا الہ الا اللہ ہو المختار و من الکبرے و علیہ الفتوے لان سبب الصلوۃ علی السکون و الوقار و فی الغیاثۃ من الفتاوی و لا یشرع بالسبابة عند التہجد ہو المختار و علیہ الفتوے فی جامع الرموز لا یشرع و لا یعقد و ہذا ظاہر اصول اصحابنا کما فی الزاہدی و علیہ الفتوے کما فی المصنوعات الوکیلی و الخلاصۃ و غیرہ و عن اصحابنا انہ سنۃ فی خزائنہ الروایات من التمار خانیۃ ثم اذا اخذ فی التہجد و اتقی الی قولہ لا الہ الا اللہ بل یشرع باصبع السبابة الید الیمنی لم یدکر محمد رحمہ اللہ فی الاصل و قد اختلف المصلح فقیہ منہم من قال لا یشرع و فی الکبرے و علیہ الفتوے و منہم من قال یشرع و فی الغیاثۃ و لا یشرع بالسبابة عند التہجد ہو المختار ہر گاہ در روایات معتبرہ حرمت اشارہ واقع شدہ باشد و برکراہت اشارہ فتویٰ دادہ باشند و از اشارت و عقد نمی کنند و آنرا ظاہر اصول اصحاب گویند مقلد انرا میرسد کہ بمقتضای احادیث عمل نمودہ جرأت در اشارت نمایند و بفتاویٰ چندین علماء مجتہدین مرکب امر محرم و مکروہ و مہنی گردیم و مرکب این امر از حقیقہ از دو حال خالی نیست یا آنکہ علماء مجتہدین را علم احادیث معوفہ جو ان اشارت اثبات نمی نمایند یا آنکہ عالم این احادیث میدانند ما عمل بمقتضای این احادیث در حق این بزرگواران تجویز نمی کنند و می آمارد کہ اینا بمقتضای آراء خود برخلاف احادیث حکم بحرمت و کراہت کردہ اند و این ہر دو شوق فاسد است تجویز نکنند آنرا اگر سفیہ یا معاند و آنچه در ترغیب الصلوۃ گفته است کہ انگشت شہادت برداشتن در تہجد سنت علماء مقدم است اما علماء متاخرین کردہ اند از آنکہ چون رافضیان درین غلو کردند سنیان ترک کردند از برائے نفی تمت سنی بہ رافضی مخالف روایات کتب معتبرہ است زیرا کہ ظاہر اصول اصحاب ما عدم اشارت و عدم عقد است پس عدم اشارت سفت علمای ما تقدم شدہ و وجہ ترک نفی تمت انگشت حسن ظن ما با بن اکابر دین آنست کہ بازمانیکہ دلیل حرمت

است لاجرم یا لفظ حاجت میسر گشت که قریب بوحث است و تفصیل بکثرت بیشتر مناسبت داشت ناچار باز گشت  
به لام که نزدیک بکثرت است حاصل آورد پس حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام بهم در بسیار کثیر الکرامت اند  
و بهم در معاد و جمیع ازینجا است که سید البشر علیه وعلی آله الصلوٰۃ والسلام صلوٰۃ و برکت که عامل صلوٰۃ و برکت  
حضرت خلیل است علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام مسالمت مینمایند و در اسرار اکمیه که رتبه اینها فوق رتبه صفات  
رب حضرت خاتم الرسل علیه وعلیه الصلوٰۃ والسلامیات اسم مبارک الله است تعالی شان و رب انخیر رحم مبارک  
الرحمن است جل و علا چون انخیر را در مبدایت مناسبت بحضرت کلیم است علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام تجار  
برکات بسیار از انحضرت با انخیر رسیده است هر چند ولایت انخیر ولایت موسوی نیست اما از برکات آن طایفه  
ملو است و ترقیات بسیار از آن راه نموده استفاده که انخیر از ولایت نموده است از راه اجمال آن ولایت است  
و استفاده فرزندی عظمی علیه الرحمة از راه تفصیل آن ولایت و ولایت فقیر که از ولایت موسوی مستفاد است شبیه ولایت  
رجل موسی است که از آل فرعون بوده و ولایت فرزندش علیه الرحمة شبیه ولایت سحره فرعون است که  
ایمان آوردند مکتوب سه صدر و دو واژه بهم میرسد محمد نعمان صدر دریافت در جواب اسوله که پرسیده بود  
در اینجا تحقیق اشارت سبابه است و آنچه مختار علما خفیه است در آن باب الحمد لله رب العالمین اصلوٰۃ و السلام  
علی سید المرسلین وعلی اخوانه من الانبیاء والمرسلین و الملائکة المقربین و عباد الله الصالحین جمیع صحیفه شریفه  
که محبوب ملا محمد وارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانیده پرسیده بودند که علما میگویند که در این  
روضه متبرکه مدینه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و اتحیتا زکوة مظهر بزرگتر است با وجود وجود بودن صورت  
و حقیقت کعبه مظهر بر صورت و حقیقت محمدیه را علی صاحبها الصلوٰۃ و اتحیتا زمین روضه متبرکه چون بزرگتر  
باشد مخدوم آنچه نزد فقیر ثابت شده است آنست که خیر القلوع کعبه مظهر است بعد از آن روضه مقدسه  
مدینه علی صاحبها الصلوٰۃ و اتحیتا بعد از آن زمین حرم حضرت مکه حرمه الله تعالی عن الآفات اگر علی  
روضه متبرکه را از مکه مظهر بهتر گفته باشد مراد مکه مظهر سوس زمین کعبه مقدسه فراد داشته باشند ایضاً  
پرسیده بودند در ماده تجویر اشارت سبابه ملازمان مرحومی مولانا اعلم الله رساله نوشته اند فرستاده شده است  
و درین باب هر چه اشارت شود مخدوم و احادیث نبوی علی صدرها الصلوٰۃ و السلام در باب جواز اشارت  
سبابه بسیار وارد شده اند بعضی از روایات فقهیه خفیه نیز درین باب آمده چنانچه مولانا در رساله ایراد  
نموده است و چون در کتب فقه حنفی نیک ملاحظه نموده می آید معلوم میشود که روایات جواز اشارت



تواند بود که جمیع روایات را در اوقات مختلفه کرده باشند گوئیم که در بسیاری از روایات لفظ کان واقع شده است  
 که نفوذ غیر منطقیان از ادوات کلیه است فلا یکن التوفیق و آنچه از امام اعظم منقول است که اگر حدیثی مخالف قول من  
 بیاید قول مرا ترک کنید و بر حدیث عمل نکنید ملاذ از ان حدیث حدیثی است که بحضرت امام نرسیده است  
 بنا بر عدم علم این حدیث حکم بخلاف آن فرموده است احادیث اشارت از ان قبلی نیست احادیث معروفه  
 اند احتمال عدم علم ندارند اگر گویند که علمای خفیه بجز از اشارت نیز فتوی داده اند بقضای فتاوی مستعار  
 بهر طرف که عمل نموده مجوز باشد گوئیم اگر تعارض و رجوز و عدم جواز و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم  
 جواز است و جانب حرمت را ایضاً شیخ ابن ہمام در رفع یدین گفته است که احادیث رفع و عدم رفع  
 متعارض اند بالقیاس احادیث عدم رفع را ترجیح میدیم که مبنای صلوٰۃ بر سکون و خشوع است که با جمیع مطلق  
 و مرغوب است و العجب من الشیخ ابن الہمام ان قال وعن کثیر من المشایخ عدم الاشارت وهو خلاف  
 الروایۃ والدرایۃ کیف نسب التحمیل الی العلماء المجتہدین المتکلمین بالقیاس الذی هو الاصل الرابع من  
 الشرح وهو ظاهر المذهب و ظاهر الروایت عند الحنفیۃ و ہذا الشیخ قد ضعف حدیث الثقلین بالاضطراب  
 المحاصل من کثرۃ اختلاف الرواۃ فرزندے ارشدی محمد سعید درین باب رسالہ مینویسد چون بہ بیاض  
 برسد فرستادہ خواهد شد انشاء اللہ تعالی و ایضاً پرسیده بودند کہ طالبان طریقہ ایشان بہر طرف جمعی  
 ہستند در ہجج جادیرے کمرہ و بکس نگفتہ کہ سر حلقہ باشد بہرچہ اشارت شود بہر کرانامناسب دانند  
 فرمایند کہ سر حلقہ جمعی باشند این امر بصلاح شما مفوض است بعد از استخارہ و توجہ امر فرمایند و اسلام  
 علیکم و علی من لدیکم مکتوب سہ صد و سی و ہکتم خواجہ محمد ہاشم صدور یافتہ در حل اصولہ کہ  
 نوشتہ بودند سوال اول آنکہ کمالات اصحاب کرام مر بوط بہ فنا و بقا و سلوک و حبند بہ بود یا نہ  
 سوال دوم آنکہ طریقہ علیہ نقشبندیہ از ریاضات منع میکنند و مضری دارند و حال آنکہ آنسور علیہ  
 و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام ریاضات شاقہ کشیدہ اند سوال سوم آنکہ این طریق چرا مشہوب بحضرت  
 صدیق گشت سوال چہارم آنکہ در یک مکتوب نوشتہ اند کہ طالب را از ولایت موسوی بولایت  
 محمدی تبصرہ نمیتوان برد و در مکتوب دیگر نوشتہ اند کہ شمار از ولایت موسوی بولایت محمدی  
 آورد و جہ توفیق چیست سوال پنجم آنکہ پیراہن پیش چاک باید پوشید یا پیراہن حلقہ گریبان سوال  
 ششم آنکہ توجہ نفی و اثبات بدل گفتہ شود لا را چہ را بر فوق برند و آل را بجانب یمن و در آخر



یا کراهت در میباب برایشان ظاهر نشده است حکم بجزمت یا کراهت نکرده اند هرگاه بعد از ذکر سنیت و استحباب  
اشارات گویند یا مذکور او را و الاصحیح ان الاشارات حرام معلوم میشود که اول سنیت و استحباب نزد این بزرگواران  
بصحت پذیرفته است بلکه خلاف آن بصحت رسیده غایت مافی الباب ما علم آن دلیل نیست این یعنی مستلزم  
حق اکابر نیست اگر کسی گوید که ما علم بخلاف آن دلیل داریم گوئیم که علم مقلد وراثت حل و حرمت معتبر نیست  
در میباب ظن مجتهد معتبر است اول مجتهدین را او همین از بیت عنکبوت گفتن بساجرات نمودن است و علم  
خود را بر علم این اکابر ترجیح دادن ظاهر اصول اصحاب حنفیه را باطل ساختن و روایات معتبره مفتی بهار برهم  
زدن و شواذ گفتن احادیث را این کار بر بواسطه قرب عهد و فور علم و حصول وریع و تقوی از ما دور افتادگان بهتر  
میدانستند و صحت و سقم و عدم نسخ آنها را بیشتر از ما می شناختند البته وجهی موجه داشته باشند در ترک علم و تحقیق  
این احادیث علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و اما قاصر همان اینقدر می فهمیم که روایت احادیث در کیفیت اشارت  
و عقد اختلاف بسیار دارند و کثرت اختلاف ایشان اضطراب در نفس اشارت پیدا کرده است از بعضی  
روایات مفهوم میشود که اشارت بی عقد فرموده اند و آنکه بعضی گفته اند بعضی روایت کرده اند که عقد نگاه  
دسته بود و بعضی دیگر روایت کرده اند که عقد بست و سه و بعضی بر قبض خضر و بنصر و حلقه ابهام با و سطر  
اشارت سیاه روایت کرده اند و در روایتی بجز دضع ابهام بر وسطی اشارت میفرمودند و در روایتی  
آمده که دست راست را بر فخذ چپ وضع کرده و دست چپ را بر پانی راست نهاده اشارت میکردند و در  
روایت دیگر است دست راست بر پشت دست چپ در رخ بر رخ و ساعد بر ساعد نهاده اشارت میفرمودند  
و در بعضی روایت آمده است که قبض جمیع اصابع فرموده اشارت میکردند از بعضی روایات معلوم میشود  
که اشارت بی تحریک سیاه بوده است و بعضی دیگر اثبات تحریک نیز مینمایند و ایضا در بعضی روایات قیاس شده  
است که اشارت در وقت قراة تشهد میفرمودند من غیر تعین و بعضی دیگر آمده است که اشارت در وقت تلفظ  
بکلمه شهادت بوده است و در بعضی روایات مقید بوقت دعا ساخته است که میفرمود یا مقلب القلوب  
ثبت قلبی علی دینک و چون علمای حنفیه در اتیان اشارت اضطراب روایت دیدند فضل فرمودند و نیاز  
بخلاف قیاس اثبات نه نمودند که بناس صلوٰۃ بر سکون و وقار است و ایضا توقیع اصابع بجانب قبله تا ممکن  
باشد صحت است لکن اقال علیه الصلوٰۃ والسلام فلیوجه من اعضائه اقبالة ما استطاع اگر گویند که کثرت  
اختلاف وقتی مضطرب سازد که توفیق در میان روایات ممکن نباشد و در ما نحن فیه ممکن است زیرا که

در ملازمت حضرت خواجه خود بودم قدس سره که این دولت رو بظهور آورده بود باین عبارت بخدمت ایشان عرض کرده بودم که بر من امری ظاهر شده است که سیر نفسی نسبت بآن امر عجیب سیر آفاقیست نسبت به سیر نفسی زیاد تر ازین عبارت در خود قدرت تعبیر از این دولت نمی یافتم بعد از سالها چون انبیا طه عجیب منقح و محرر گشت بعبارت مجمل در تحریر آورده الحمد للہ الذی هدانا لهذا ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق پس عبارت فنا و بقا و جذب و سلوک محدث باشد و از مختصرات مشتمل بود مولوی جاسع علیه الرحمة در نفحات عینو بسید که اول کسی که دم از فنا و بقا زده است ابو سعید خراز است قدس سره حاصل سوال دوم آنکه در طریقه نقشبندیہ التزام متابعت سنت است و حال آنکه آنسرور علیه و علی آل الصلوٰۃ و السلام ریاضات عجیب و گریستگهای شدید کشیده اند و در طریق از ریاضات منع مینمایند بلکه ریاضات را بواسطه ظهور کشف صوریه ضریبه اند عجیب نمایند که در متابعت سنت چگونه احتمال ضرر متصور شود و محبت اطوارا که گفته است که ریاضات در طریقه ممنوع اند از کجا شنیده که ریاضات را مضریه اند در طریق دوم محافظت نسبت و التزام متابعت سنت علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و التیمه و سعی در ستر حوال و اختیار توسط حال و مراعات حد اعتدال در مطاعم و ملابسل از ریاضات شاقه و مجاہدات شدید است غایت مافی الباب عوام کالانعام این امور را از ریاضات نمی شمردند و از مجاہدات نمیدانند ریاضت و مجاہدت نزد ایشان منحصر در گریستگی است و کثرت جمع در نظرشان عظیم القدر است زیرا که خوردن نزد این بهائم صفات از اجمہام است از اعظم مقاصد پس ناچار ترک آن ریاضت شاقه بود و مجاہدہ شدید باشد بخلاف دوام محافظت بسنت و التزام متابعت سنت علی صاحبها الصلوٰۃ و التیمه و امثال آنها را در نظر عوام قدری است و اعتدای به تاترک اینها را از منکرات دانسته تحصیل این امور از ریاضات شمرند پس لازم است بر اکابرین طریقت که در ستر حوال میگویند ترک ریاضتی که در نظر عوام عظیم القدر است باعث قبول خلق است و مستلزم شهرت است که متضمن آفت است و شمر شرارت نمایند قال علیه و علی آل الصلوٰۃ و السلام بحسب امر امن الشرائع بالاصابع فی دین او دنیا الا من عصم الله نزل فقره گریستگهای دور در از مراعات حد اعتدال در ماکولات بسیار آسان است که سیر تمام دارد و می باید که ریاضت مراعات توسط حال از ریاضت کثرت جمع زیاده است حضرت والد بزرگوار قدس سره میفرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در اینجا نوشته که ماکولات مراعات اعتدال نمودن حد وسط

این مکتوب بیان مراعات آداب پیر فرموده اند و فرموده اند که ختم و فتراین مکتوب را بهین مکتوب سازند و  
 عدد و سیصد و سی و نه را رعایت کنند که موافق عدد پیغمبرین مرسل است علیهم الصلوات و التسلیات نیز عدد اهل  
 بدست رضی الله تعالی عنهم اجمعین فرمودند که در خانه این مکتوب عرض و آشی که حضرت محمد و مزاده کلان علیه  
 الرحمة و الغفران نوشته اند نوبت نخوانند با بدعای و فاتحه ایشان را یاد کنند بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات  
 بجناب اخوی خواجہ محمد باشم میر سانداسو که طلب حل آنادر مکتوب میر سید محبت الله نموده بودند و جواب آنرا آنچه  
 معلوم داشت نوشته فرستاده حاصل سوال اول آنکه قرب الهی جلی سلطان بحسب فحای فی الله و بقای بالله و علی تمام  
 مقامات جذبہ و سلوک است اصحاب کرام که بیک صحبت خیر الانام علیه علیهم الصلوة و السلام از اولیای است فضل  
 گشتند آیا انیمه سیر و سلوک و فنا و بقا ایشان را در همان یک صحبت فضل بود از تمامی سیر و سلوک و دیگر فنا و بقا اصحاب کرام  
 را بتوجه و تصرف آنحضرت بوده علیه علیهم الصلوة و التحیة بحمد و سلام و نیز ایشان را علم سلوک و جذبہ حالاً و  
 مقاماً بوده یا نه و اگر بوده بچه نام میخوانند و اگر طریق سلوک و تصرف نبوده پس اینها را بدعت حسنه توان گفت  
 بدانند که حل این مشکل منوط بصحبت است و موقوف بر خدمت سخنی که درین مدت کسی نگفته است به یک  
 نوشتن چگونه معقول شایده شد اما چون سوال کرده اند از جواب گفتن چاره ندارد و بضرورت بوجه  
 اجمال حل آن مینماید استماع نمایند قریبیکه منوط بقنا و بقا و سلوک و جذبہ است قرب لایت است که  
 اولیای است به آن مشرف گشته اند و قریبیکه اصحاب کرام را در صحبت خیر الانام علیه علیهم الصلوة  
 و السلام میسر شد قرب نبوة است که تبعیت و وراست ایشان را حاصل میگشت و درین قرب فنا است  
 نه بقا نه جذبہ است نه سلوک و این قرب براتب از قرب ولایت اعلی و افضل است چه این قرب قریب  
 اصحاب است آن قرب ظلیت فستان باینها اما فهم هر کس بمذاق انیمه گرفت نرسد نزدیکست که خواص رفیع انیمه  
 بعوام مشارک باشند گر بعلی نوای قلند رنواختی به صوفی بدی هر آنکه بعالم قلند رست به آری بزرگه کمالات  
 قرب نبوة براه قرب لایت عروج واقع شود از فنا و بقا و جذبہ و سلوک چاره نباشد که اینها مبادی و محلات  
 آن قرب اند و اگر این راه رفته نشود و شا هر راه قرب نبوة اختیار افتد فنا و بقا و جذبہ و سلوک هیچ در کار  
 نباشد اصحاب کرام بشا هر راه قرب نبوة رفته اند که بجزبہ و سلوک و فنا و بقا کار ندارند بیان انیمه گرفت از  
 مکتوبیکه بنام مولانا امان الله نوشته است طلب نمایند و این فقیر هر جا در مکتوبات و رسائل خود نوشته است  
 که محاط بمن یا و رای سلوک و جذبہ است و وراست تجلیات و ظهور رست مراد از ان همین قرب است

اوست تا زمانی که بسیار قلب بلکه متابعت سنت اتباع شریعت علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و تحیتہ بکلیک  
 فضل خداوندی جل سلطانہ مزی و مظهر گردد و خست ذاتی او زائل نگردد و فلاح و بهبودی از وی متصور نیست فلاطلون  
 از کمال جبل صفائی خود را که باماره او تعلق داشت در رنگ صفای قلب موسوی انکاشت ناچار خود را نیز  
 همنصب مظهر در رنگ و خیال کرده و از دولت متابعت او علی بنیاد و علیہ الصلوٰۃ والسلام محروم ماند و بدایع  
 خسارت ابدی قسم گشت عاونا الله سبحانه عن هذا البلاء و چون این حضرات در نهاد جمیع کمون بوده اکابر  
 این طریقه قدس شد تعالی اسرارهم ریاضت جمیع را ترک نموده در مطعومات بر ریاضت اعتدال و مجاہدہ و بوط  
 حال دلالت نموده و منافع جمیع را با احتمال این ضرر عظیم الخطر ترک کردند و دیگران منافع جمیع را ملاحظہ نمود  
 چشم از مضار آن پوشیدند و جمیع ترکیب نمودند مقرر عقلاست که با احتمال ضرر منافع کثیره را میتوان گذشت  
 نزدیک این مقاله است آنچه علما فرموده اند شکر الله تعالی سیم که اگر امری دائر باشد میان سنت بدعت ترک  
 بدعت بهتر است از اتیان سنت یعنی در بدعت احتمال ضرر است و در سنت توقع منافع پس احتمال ضرر را بر توقع  
 منافع ترجیح داده ترک بدعت باید نمود پس عجب نباشد که در اتیان سنت ضرری از راه دیگر پیدا شود  
 حقیقت این سخن آنست که آن سنت گوئیم وقت بآن قرن است چون توقیت آنرا بواسطه وقت و خفا جمیع در یافتند  
 مبادرت در تقلید آن نموده اند و جمیع دیگر آنرا موقت دانسته تقلید نورزیده اند و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال  
 سوال سوم آنکه در کتب اکابر این طریقه علیہ است که نسبت با حضرت صدیق نسو است بخلاف سایر طرق اگر دینی  
 گوید که اکثر طرق به امام جعفر صادق میرسد و حضرت امام بحضرت صدیق نسو است پس ملاسل و دیگر چرا بآن  
 صدیق نسو نباشند جواب آنکه حضرت امام نسبتی هم از حضرت صدیق دارد و هم از حضرت امیر رضی الله تعالی  
 عنهما و با وجود اجتماع این دو نسبت علیہ در حضرت امام کمالات هر نسبت در ایشان جداست و از یکدیگر تمیز  
 است جمعی بواسطه مناسبت صدیقی از حضرت امام نسبت صدیقیہ اخذ نموده اند و بحضرت صدیق نسو  
 گشت جمعی دیگر هم بواسطه مناسبت امیری نسبت امیریہ را اخذ نموده بحضرت امیر نسو گشته اند این تغییر تقریری  
 در برگشتہ بنارس رفته بود که آنجا آب گنگ آب جمن جمیع اند با وجود آن اجتماع محسوس میگردد که آب گنگ علاحدہ  
 است و آب جمن علاحدہ برنجیکه گوئید و میان برنج مانده اند که آب یکی بدیگر خلط نشود و جمیع که بجانب آب  
 گنگ واقع شده اند از همان آب مجتمع آب گنگ پیور و مجموع دیگر که بجانب آب جمن اند از آب جمن پیورند  
 اگر گویند که حضرت خواجه محمد باقر ساقی سر در رسالہ قدسیہ تحقیق نموده است که حضرت امیر خا پنجاه

نگاه داشتن در وصول بمطلوب کافیت باین معات هیچ احتیاج بذكر و فکر نیست و الحق که در مطاعم و ملائیس بلکه در جمیع امور توسط حال و میان روی چه زیباست نه چندان بخور کرد بابت بر آید نه چندان که از ضعف جانست بر آید حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت پیغمبر را علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام قوت چهل مرد عطا فرموده بود که بآن قوت تحمل بار گرسنگیهای شاقه مینمودند و اصحاب کرام نیز به برکت صحبت خیر البشر علیه الصلوٰۃ و التحیه تحمل این بار میفرمودند و هیچ فوری و ظلی در اعمال و افعال ایشان واقع نمی شد با وجود گرسنگی قدرت بر محاربه اعدای خارجی داشتند که قدرت شیرشکرمان بیشتر آن نرسد از اینجا بوده که بست کس از صابران بردیست کس از کفار غالب می آمدند و صد کس بر بنهار غلبه مینمودند و جوع کشان غیر از صحابه نزدیک است که در اتیان آداب و سنن عاجز آیند بلکه بسیار است که از عهده او در انقض تکلف بر آیند بی قدر در این امر تقلید اصحاب کرام نمودن در اتیان سنن و فرائض خود را عاجز ساختن است منقولست که حضرت صدیق رضی الله عنه تقلید آنسرور علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام نموده صوم وصال اختیار کردند از خضف و ناتوانی بی اختیار بر زمین افتادند آنسرور بطریق اعتراض فرمودند علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام کیست از شما مثل من بزد و پروردگار خود ببتوته میکنم و طعام و شراب از اینجا میخورم پس بے قدرت تقلید نمودن سخن نمادند و بعضی اصحاب کرام به برکت صحبت خیر الانام علیه و علیهم الصلوٰۃ و السلام از مضرت های خفیه کثرت جوع محفوظ و مایمون بودند و دیگران را این حفظ و امن میسر نیست بیانش آنست که کثرت جوع البتہ صفا بخش است جمعی را صفا قلب میبخشد جمعی دیگر را صفا فی نفس صفا فی قلب بدایت افزای و نور بخش است و صفا فی نفس ضلالت نامست ظلمت افزا فلافلا ستم یونان و بر همه وجود گیه منهدم را ریاضت گرسنگی صفا فی نفس بخشیده بضلالت خسارت و دلالت نمود و فلافلا طون بی خرد و اعتماد بر صفا فی نفس خود نمود و صور کشفیه خیالیه خود مقتدرای خود ساخته عجب ورزید و بحضرت موسی علی ابنیاء و علیه الصلوٰۃ و السلام که در آنوقت مبعوث شده بود نگریوید و گفت سخن قوم همدیون لا حاجه بناالی من پیدا اگر این صفا فی ظلمت افزای نمیداشت صور کشفیه خیالیه سداها و میگشتند و از وصول بمطلوب مانع نمی آمدند و بنظر این صفا خود را نورانی پنداشتند نیست که این صفا از پوست قویه اماره او نگذشته است اماره او بر همان خبت و نجاست خودست بیش ازین نیست که نجاست مغلطه را بشکل غلاف رفیق نمایند قلب کفی حد ذاته پاکیزه است نورانی میگردد و زنگی بر روی او از مجاورت نفس ظلمانی نشسته است به باندک تصفیه بجالت اصلی رجوع مینماید و نورانی میگردد و بخلاف نفس کفی ذاتا خبت است و ظلمت صفت ذاتی

شیخ نظام نارنوی پیر این حلقه گریبان پوشیده طواف کعبه نماید جمعی از عرب از پیر این و تعجب دارند که پیر این زنان پوشیده است پس باعتبار عرف و عادت هم عمل عرب بر صواب باشد و هم عمل هند و ماوراءالنهر لکل وجهه مومولها اگر سنیت پیر این بیش چاک ثابت می شد علما رخنه لباس آنرا بپای زمه تجویز نمی نمودند مخصوص بابل دین اهل علم میداشتند و چون زنان درین لباس بیش قدم انداخته لباس مردان بلباس زنان نموده اند حاصل سوال ششم آنکه چون از ابتداء توجه طالبان این طریق با حدیث صرف است باید که نفی و اثبات این توجه جمع نشود زیرا که در وقت نفی توجه بغیرست جواب آنکه توجه بغیر از برای تقویت و تربیت توجه احدیت است و مقصود از نفی غیر حصول دوام آن توجه است بی مزاحمت اغیار پس توجه نفی غیر منافی توجه احدیت نباشد و منافی توجه احدیت توجه بغیر است نه توجه بغی غیر شتان ما بین ما حاصل سوال هفتم آنکه باید که هر ذکر که مبتدئ این طریق بکام و زبان میگوید قلب نیرنهان میگوید آیا در نفی و اثبات قلب تمام را میگوید یا نه اگر تمام را میگوید پس صرف کردن لافوق و آنکه بهین چگونه است جواب آنکه قلب اگر تمام را بگوید چه نقصان دارد و لا رافوق بر و آنکه را بجانب یمن صرف کند و الا لشکرا بجانب خود بکشد یا آنکه نفی و اثبات را در آن طریق به تحیل میگذرانند بکام و زبان کاری ندارد و تا مواظب قلب شرط قول نمایند این دو سوال اخیر شما از قبیل تشکیکات فخر راز است اگر نیک متوجه میشدید منفع میگشت بقیة المرام آنکه بعضی از یاران آنجائی مکرر نوشته اند که خدمت میر درین ایام باحوال طالبان کم می پروازند و گرفتار بے لغات دارند مبلغ فتوح بر عمارت خرج میشود و فقرای نصیب می مانند این عقدهات را بر نیجه نوشته بودند که شائبه اعتراض از آنجا مفهوم میگشت و بوسه انکاری آمدند که کار این طائفه سم قاتل است و اعتراض بر افعال و اقوال این بزرگواران زهر افی که بموت ابدی رسانند و هلاک سر مدعی گرداند و کفیف که این انکار و این اعتراض عائد به پیر گردد و سبب ایذا بر پیر شود منکر این طائفه از دولت ایشان محروم است و معترض بر ایشان همه وقت غائب و خاسته تر از زمانیکه جمیع حرکات و سکنات پیر در نظر مرید مستحسن و زیبانه در آید از کمالات پیر بهره نیا بدو اگر یابد استدلال بود که عاقبت آن خرابی و رسوائی است مرید با وجود کمال محبت و اخلاص که به پیر دارد اگر در خود برابر سر موگنجانش اعتراض بر پیر یا بد جز خرابی خود هیچ ندارد و از کمالات پیر بے نصیب بود و اگر فرضاً مرید را در فعلی از افعال پیر شبهه پیدا شود و دفع نشود باید که آنرا

حضرت رسالت خاتمیت علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام و اتحیة تربیت یافته اند از حضرت صدیق نیز تربیت یافته  
 پس نسبت حضرت امیر عین نسبت حضرت صدیق باشد و فرق چه بود گویم با وجود اتحاد نسبت خصوصیات تعدد و مجاز  
 بحال خودست یک آب بواسطه تعدد محال خصوصیات تمیز پیدا میکند پس این است که نظر بصورت هر یک مطلق  
 با و منسوب شود حاصل سوال چارم آنکه در مکتوب ملا محمد صدیق نوشته اند که شخصی که استعداد ولایت موسوی  
 دارد معلوم نیست که صاحب تصرف او را با استعداد ولایت محمدی تواند آورد و در مکتوب رویش زاده کلان قدس سره  
 نوشته اند که شمار از ولایت موسوی بولایت محمدی آورده و جبهه توفیق چه باشد جواب آنکه در مکتوب ملا محمد صدیق واقع  
 شده است که از ولایت موسوی بولایت محمدی بدون حلوم الوقوع نیست در الوقت علم بوقوع این مرتب بوده بعد از آنکه  
 این امر را معلوم ساختند و قدرت تغییر تبدیل دادند نوشته که شمار از این ولایت با ولایت برده زمانه متحد نیست تا  
 متناقض تصور شود حاصل سوال پنجم آنکه پیر این را صوفیان اینجا می پوشند و میگویند سنتین است  
 و بنندگان حضرت امیر بطریق حلقه میسازند تحقیق این چیست بدانند که ما هم در یناب تردد و ایرام اهل عرب پیر این  
 پیش چاک می پوشند و آنرا سنت میدانند از بعضی کتب معتبره فقهیه مفهومی میشود که پیر این پیش چاک مردان را  
 بنماید پوشید که لباس ناست امام احمد و ابو داود و از ابی هریره روایت کنند که پیغمبر ص و بنده علیه علی آله الصلوٰۃ  
 و السلام لعن رجل یلبس لبس المرأة والمرأة یلبس لبس الرجل فی مطالب المؤمنین ولا تشبه المرأة بالرجل ولا تشبه الرجل  
 بالنساء فان کلا الفرقتین ملعون بلکه مفهومی میشود که پیر این پیش چاک لباس اهل دین و اهل علم نیست لهذا اهل  
 ذمه را این لباس تجویز نموده اند و جامع الرموز از محیط نقل میکند فلا یلبس فی الذمی ما یختص بالرجال الدین و العلم  
 کالرواد و العمامة بل قمیصا شتامن الکمراس جمیعہ علی صدره کالنساء و ایضا بقول بعض علماء و پیش چاک قمیص  
 نیست بلکه درج است قمیص نزد ایشان آنست که بنسبین چاک داشته باشند فی جامع الرموز فی بیان کفن  
 المرأة و فی الهدایة بدل قمیص الدرج و فرق بینہما ان شقہ فی الصدر و قمیص الی المنکبین قالوا بالترادف  
 نزد فقیر صواب آن بنماید که چون مردان از تشبیه لباس زنان ممنوع گشته اند به بنیم جائیکه زنان پیر این  
 پیش چاک پوشند باید که مردان ترک تشبیه زنان نموده پیر این حلقه گریبان بپوشند و در جائیکه زنان  
 پیر این حلقه گریبان بپوشند مردان پیر این پیش چاک اختیار کنند و در عرب زنان حلقه گریبان بپوشند مردان  
 بعضی وقت پیر این پیش چاک بپوشند و در ماوراء النہر و ہند لباس نان پیر این پیش چاکست ناچار مردان نیز حلقه  
 گریبان اختیار کنند میان شیخ عبدالحق و ہلوی میگفت کہ در حضرت مکہ بودم و دیدم کہ سیکے از مریدان



نشده است باقی احوال بحسبیت گذران است در نیاه معظم خلیه برکت غوم میشود و اغوی محمد سعید و ضلع هموار دارد  
 و اوقات بحسبیت بگذر میگذرانند یا ران شهر نیز بذوق تمام حاضر میشوند و فقیر تا الحال چهار سیپاره جنبی بالا حفظ  
 کرده است تا روز عید ظاهر پنج سیپاره یا دکن و العبودیه عرضداشت و و هم عرضداشت کمتر بنیدگان  
 محمد صادق بذروه عرض میرساند که احوال و اوضاع ایخود و مستوجب شکراست خیریت آن ذات کعبه مراد است  
 مع خادمان و مخلصان مطلوب و مسؤل است سرفراز نامه نای و صحیفه اگر اهی که بمصوب اسمعیل مرسل بود بمطالع  
 آن مشرف و نتیج گردید حق سبحانه و تعالی شانه عاطفت آن قبله عالمیان بر کافه اهل اسلام باقی و پاینده و اولاد  
 بحرمة النبی الامی و آل الامجاد علیهمین الصلوات و تمنا و من التلیات اکملها قبله گاه از خرابی احوال چه نویسد که  
 غیر از حسرت و ندامت بر صدور اعمال و تضرع احوال ماضیه و حال سرایه بدست ندارد و آرزوی آنست که هیچ  
 لحظه و ساعتی بخلاف رضای او تعالی و تقدس نگذرد و آن میسر نه مگر آنکه توجه خادمان آنشور درگاه مدوی  
 فرماید و دستگیر نماید از که بیان کار بادشوار نیست بجاهد شده و المنة که تا حال همین توجه شریف بطریقیکه  
 امر فرموده بودند استقامت دارد و در آن کم فتور می راه میاید بلکه روز بروز امیدوار ترقی و تزیید است  
 بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشیند و ملاحظه با والدین چون از تردوات فرصت میاید بقرآن نیز میخواند و این  
 فقیر در بعضی اوقات مقبوض است و دیگر بسبب و قبض و بسط و توجه و ذوق و آرام و جز آن تعلق ببدن  
 دارد و از آن تجاوز نمی نماید و لطائف سسته نه متوجهند و نه غافل و اگر متوجه اند توجه آنها مثل علم حضور است  
 بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن همه را داخل ظلال میداند و از نظر متجاوز نمیداید و لطائف اولاً  
 ببدن مختلط بودند و در نظر بصیرت غیر از بدن امری دیگر مفهوم نمی شد چنانچه بحضور موفور السرور  
 عرض کرده بود الحال از بدن ممتاز در می آیند و این مقام مقام بقا میداند و بعد از بقا بازیک نوعی  
 از قنایه لطائف رونمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از بقا شود تمامی کار نیست و الحال  
 چند روز است که مقبوض و معامله سرور کم است تا چه ظاهر شود و اما تا حال توجه بعالم نیامده است چنان  
 عرض احوال ضرور میبود بچند کلمه جز آن نمود قبله گاه با فقیر به شب حضرت را بخواب می بیند الا ماشاء الله  
 زیاده چه نویسد که داخل تعلقات رسمیه است و العبودیه عرضداشت معلوم عرضداشت کمتر بن  
 بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر بدست که مقبوض و مفهوم میبود آخر الامر بحضرت  
 اقدس عنایت خداوندی جل سلطان در رسید و بسط عظیم روی نمود و در آن بسط چنان معلوم گشت که

استفسار برنجی نماید که از شائبه احتراض پاک بود از منظره استکار میسر در نیوقت چون محض و مبطل ممتنع اند  
 اگر احياناً از پیر امری خلاف شریعت ظاهر شود باید که مرید در آن امر تقلید پیر نکند و بحسن ظن ممالک آن را  
 محض طلب و وجه صحت خواهد و اگر وجه صحت پیدا نشود باید که در دفع آن ابتلا بحضرت حق سبحانه و تعالی المتحی و  
 مستضرع شود و بگریه و زاری سلامتی پیر خواهد و اگر مرید را در حق پیر شبهه در ارتکاب مباح پیدا شود آن شبهه  
 را اعتقاد نکند هرگاه مالک الامر جل سلطان در اشیان مباح منع نفرموده باشد و احتراض ننموده و بگریه و زاری  
 که از نزد خود احتراض کند بسیار است که در بعضی جاها ترک اولی اولی باشد از اشیان اولی در حدیث  
 نبوی آمده علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام ان الله كما يحب ان يؤتی بالغریمة يحب ان يؤتی بالرحمة  
 خدمت پیر چون فیضهای مفروط دارند در ایام فیض اگر باحوال مریدان به پردازند تسلی خود بعضی از امور  
 مباحه نمایند چه جائز احتراض است در نیوقت عبد الله صاحب طهری از برای تسلی خود هم همراه  
 سنگانان به صحرا به شکار میرفت و بعضی از مشایخ درین وقت تسلی خود بسماع و نغمه بنمودند  
 و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التماس و اکملها  
 خاتمه عرض داشت اول که مغفرت پناه محمد و مزاوله کلان قدس سره نوشته بودند  
 عرض داشت گسترین بندگان محمد صادق بعرض اشرف میرساند که احوال و اوضاع این حدود و بین  
 توجهات علیه بحسبیت صوبه و مغفرت گذران است مدیست که از طرف خادمان حضرت خاطر نگران و  
 پریشان بوده روز آخر بر علیه میان بدرالدین رسید و خیر و عافیت کامل رسانید فرحت بحد و مسرت  
 بے اندازه روی نمود الحمد لله سبحانه و علی ذاک حمد اکثر اکثر اقبله گا با حافظ بها و الدین شب سیزدهم ختم قرآن  
 کرد از شب چهاردهم حافظ موصی شروع کرده است پنج و پنج سیپاره بخواند شب آینه که شب نوزدهم است  
 ختم میکند در عشره اخیر حافظ بها و الدین تمام داده است که ختم خواهد کرد حضرت سلامت شبی در نماز تراویح  
 حافظ قرآن بخواند که مقامی در پنج بس نودانی ظاهر شد گویا که مقام حقیقت قرآنی بود هر چند بان حرارت  
 نمیتواند کرد و حیوان معلوم شد که حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام اجمال و انیمقام است گویا که  
 در بای عظمت دارد روزه در آورده باشند و انیمقام تفصیل حقیقت محمدی است اکثر از انبیا و اولیا و کل بقدر  
 خود از بعضی آن مقام بهره دارند و تمام آن مقام بغیر از پیغمبر را علیه الصلوٰۃ والسلام نصیبی مفهوم نشد و  
 این حقیر نیز بهره یافتی سبحانه و تعالی توجبه عالی نصیبی کامل روزی که روانه و توبه هنوز انیمقام خوب واضح

# فہرست جلد ثانی مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۳	مکتوب شیخ عبدالعزیز چنوری در بیان تحریر	۲۴	۱۲ مکتوب ابراہیم گاہی میان غلام محمد برادر حقیقی حضرت
۹	شیخ نجمی الدین بن العربی در مسئلہ وحدۃ الوجود۔ مکتوب بشیر شمس الدین خلجانی در بیان آنکہ مرتبہ	۲۶	۱۳ مکتوب امیر زعفران لدین در جواب کتابت او در
	ذات اول تعالیٰ و مرتبہ صفات او سہمانہ فوق از		بیان آنکہ نصیب علما و خواہر چہیت و نصیب صوفیہ
	اعتبار و وجود و جوہ است۔		علیہ و نصیب علما و راہنہن چہیت۔
۱۱	مکتوب بچندوم زادہ حضرت خواجہ محمد سعید مدین	۲۷	۱۴ مکتوب امیر لانا احمد برکے در جواب استفسار او
	معالم اتفاق و نفس لایت صغری و کبری و کمالات نبوت		کہ صاحب منصب البتہ صاحب علم ست یا نہ۔
۱۲	مکتوب بمیر محمد یغان در بیان علم الیقین عین الیقین	۲۸	۱۵ مکتوب بسادات عظام و قضاۃ و اہالی و سواہی
	و حق الیقین کہ بعض صوفیہ قرار دادہ اند۔		گرام بلکہ سامانہ در کومیش خطیب آنجا کہ عید قربان
۱۵	مکتوب بشیر شمس الدین بیان آنکہ صفا و معاد و اعتقاد از	۲۹	۱۶ مکتوب شیخ بدیع الدین سہارنپوری در جواب
۱۶	مکتوب بچندوم زادہ خواجہ محمد مصوم در بیان بعضی علوم		استفسار ہائے او در بیان عجائب و غرائب
۱۷	مکتوب بفقیر عبدالحی در بیان مراتب نیچگانہ و		برخ صغریہ و فضیلت مرگ طاعون۔
	محبوبیت و محبت و حب و رضا و مرتبہ فوق آئینا۔		۱۷ مکتوب بمیر زاحام الدین در بیان مصیبتہائے
۱۸	مکتوب بچانچانان در بیان فرق ایمان خبیث و خیر	۳۰	۱۸ مکتوب بچانچانان در بیان آنکہ نصیب علما و
	خواص و ایمان عوام و ایمان متوسطان۔		ظہر اہر چہیت و علما و راہنہن چہیت۔
۱۹	مکتوب بلا عارف ختمی در بیان علی علیہ السلام لا الہ الا اللہ	۳۱	۱۹ مکتوب بچانچانان در بیان آنکہ نصیب علما و
۲۰	مکتوب بچانچانان گاہی میان محمود و در برادر حقیقی		ظہر اہر چہیت و علما و راہنہن چہیت۔
	حضرت ایشان در بیان آنکہ ہر ظہور یکہ باشد فی شریک		۲۰ مکتوب بچانچانان در بیان آنکہ نصیب علما و
	ظہر اہر چہیت و علما و راہنہن چہیت۔		ظہر اہر چہیت و علما و راہنہن چہیت۔
۲۱	مکتوب بچندوم زادہ خواجہ محمد مصوم در بیان بعضی	۳۲	۲۱ مکتوب بچانچانان در بیان آنکہ نصیب علما و
	از مضامین ظہر فوق عرشی و سخی تاویلی آئیہ کریمہ		واجتناب از بدعات نامرضیہ۔

چنانچه سابقاً یاد و توجه مثلاً از جانب این کس میبود الحال هر چه هست از جانب اوست آتالی و تقدس در خود  
 پیش از قابلیت قبول نمی یافت کما لمرآة التي تطلع عليه الشمس فاجترق بذلك الظلم وكدورة من  
 المبدن اللطائف وحصل فيها كل نور وبركة ينبغي فالشرح الصدور وانبساط القلب صمد المبدن كالنور  
 مضياً الطيف من الروح والسر الذين كانوا قبل ذلك ووجدت الحق الامثل من بين اللطائف على  
 القلب فلما نظرت الى القلب ظهران في القلب قلباً آخر لم ينجلي عليه قلما نظرت الى القلب القلب  
 ظهران في ذلك قلباً آخر وكنه الى غير النهاية فلم يظهر قلب بسيط الا وقلب آخر فيه دلم توهم ان القلب  
 ينتهي الى القلب البسيط وليس يتيقن عكس ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة اليها كما  
 كلما تكلفات صفة وكان خطير اسم هذا المقام فالتفتها السور الاوب قبله گاوا بنمده كثر من اثر ليست  
 از آثار توجه الطهره گریز من زبان شود هر سو به یک شکرتوا از هزار تنوا نعم که در محضرت سلامت  
 آرزو مندے دریافت ملازمت خادمان درگاه را جبرئیل و هر چه نویسد شب و روز بلکه هر ساعت  
 در تصور آنست که کدام وقت نیک و ساعت خوش خواهد بود که مطلب علی و مقصد آخر حصول  
 خواب بی سوخت خیر ازین تنای آرزو مندی در تصویر نمی آید حق سبحانه و تعالی با حسن وجه و اوفق طریق ایندست  
 عظمی میسر گرداناد بجز مته النبی و آله الامجاد علیه و علی آله من الصلوٰة و التماس و العبودیة  
 تمام شد جلد اول مکتوبات امام ربانی

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۹۵	مکتوب ۲۹۹ خواجه گدا در بیان آنکہ نسیان ماسوائے حکام اول این طریق است۔	۱۲۲	مکتوب ۲۳۲ بنور محمد در جواب استفسار او الخ
۹۹	مکتوب ۳۰۰ بنور شمس الدین یا آنکہ شریعت حقیقت نیست مکتوب ۳۰۱ خواجه محمد صدیق در بیان ادب خانہ۔	۱۲۳	مکتوب ۲۳۳ بنور محمد مومن در بیان تلون احوال الخ
۱۰۰	مکتوب ۳۰۲ خواجه محمد علی کشمیری۔	۱۲۴	مکتوب ۲۳۴ بنور محمد باشم در احتراز از ہول لا طائل۔
۱۰۱	مکتوب ۳۰۳ بسید شاہ محمد در بیان آنکہ متابعت آن سرور صلعم مراتب و درجات دارد۔	۱۲۵	مکتوب ۲۳۵ بنور محمد در بیان عقائد اہل سنت وجامعت۔
۱۰۲	مکتوب ۳۰۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید خواجه محمد مصوم در بیان آنکہ قرآن مجید جامع جمیع احکام شریعیہ است	۱۲۶	مکتوب ۲۳۶ بنور محمد شرف حسین در بیان ستون نورانی الخ۔
۱۱۰	مکتوب ۳۰۵ بنور محمد عبد القادر در بیان معاملہ عارفانہ	۱۲۷	مکتوب ۲۳۷ بنور محمد مراد نجفی در بیان تعدیل ارکان بنا الخ۔
۱۱۱	مکتوب ۳۰۶ بلا غارے نائب ذکر اولی است از صلوات۔	۱۲۸	مکتوب ۲۳۸ بنور محمد عبد الواحد در بیان اسرار کعبہ مغظمہ الخ۔
۱۱۲	مکتوب ۳۰۷ بنور محمد تقی در جواب استفسار اور از عالم مثال۔	۱۲۹	مکتوب ۲۳۹ بنور حضرت محمد زادہ خواجه محمد سعید۔
۱۱۸	مکتوب ۳۰۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد عبد اللہ در بیان آنکہ معقول و موجد مکشوف و مشہود و جمیع داخل ماسوائے است۔	۱۳۰	مکتوب ۲۴۰ بنور حضرت محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۱۹	مکتوب ۳۰۹ بنور محمد تقی از جواب کتابت او۔	۱۳۱	مکتوب ۲۴۱ بنور محمد باشم در بیان تاویل کرمیہ ظاہر لہ نفسہ الخ۔
۱۲۰	مکتوب ۳۱۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۳۲	مکتوب ۲۴۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۲۱	مکتوب ۳۱۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۳۳	مکتوب ۲۴۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۲۲	مکتوب ۳۱۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۳۴	مکتوب ۲۴۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۲۳	مکتوب ۳۱۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۳۵	مکتوب ۲۴۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۲۴	مکتوب ۳۱۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۳۶	مکتوب ۲۴۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۲۵	مکتوب ۳۱۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۳۷	مکتوب ۲۴۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۲۶	مکتوب ۳۱۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۳۸	مکتوب ۲۴۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۲۷	مکتوب ۳۱۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۳۹	مکتوب ۲۴۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۲۸	مکتوب ۳۱۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۴۰	مکتوب ۲۵۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۲۹	مکتوب ۳۱۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۴۱	مکتوب ۲۵۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۳۰	مکتوب ۳۲۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۴۲	مکتوب ۲۵۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۳۱	مکتوب ۳۲۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۴۳	مکتوب ۲۵۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۳۲	مکتوب ۳۲۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۴۴	مکتوب ۲۵۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۳۳	مکتوب ۳۲۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۴۵	مکتوب ۲۵۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۳۴	مکتوب ۳۲۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۴۶	مکتوب ۲۵۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۳۵	مکتوب ۳۲۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۴۷	مکتوب ۲۵۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۳۶	مکتوب ۳۲۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۴۸	مکتوب ۲۵۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۳۷	مکتوب ۳۲۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۴۹	مکتوب ۲۵۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۳۸	مکتوب ۳۲۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۵۰	مکتوب ۲۶۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۳۹	مکتوب ۳۲۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۵۱	مکتوب ۲۶۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۴۰	مکتوب ۳۳۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۵۲	مکتوب ۲۶۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۴۱	مکتوب ۳۳۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۵۳	مکتوب ۲۶۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۴۲	مکتوب ۳۳۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۵۴	مکتوب ۲۶۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۴۳	مکتوب ۳۳۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۵۵	مکتوب ۲۶۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۴۴	مکتوب ۳۳۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۵۶	مکتوب ۲۶۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۴۵	مکتوب ۳۳۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۵۷	مکتوب ۲۶۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۴۶	مکتوب ۳۳۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۵۸	مکتوب ۲۶۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۴۷	مکتوب ۳۳۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۵۹	مکتوب ۲۶۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۴۸	مکتوب ۳۳۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۶۰	مکتوب ۲۷۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۴۹	مکتوب ۳۳۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۶۱	مکتوب ۲۷۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۵۰	مکتوب ۳۴۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۶۲	مکتوب ۲۷۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۵۱	مکتوب ۳۴۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۶۳	مکتوب ۲۷۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۵۲	مکتوب ۳۴۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۶۴	مکتوب ۲۷۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۵۳	مکتوب ۳۴۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۶۵	مکتوب ۲۷۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۵۴	مکتوب ۳۴۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۶۶	مکتوب ۲۷۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۵۵	مکتوب ۳۴۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۶۷	مکتوب ۲۷۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۵۶	مکتوب ۳۴۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۶۸	مکتوب ۲۷۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۵۷	مکتوب ۳۴۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۶۹	مکتوب ۲۷۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۵۸	مکتوب ۳۴۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۷۰	مکتوب ۲۸۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۵۹	مکتوب ۳۴۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۷۱	مکتوب ۲۸۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۶۰	مکتوب ۳۵۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۷۲	مکتوب ۲۸۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۶۱	مکتوب ۳۵۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۷۳	مکتوب ۲۸۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۶۲	مکتوب ۳۵۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۷۴	مکتوب ۲۸۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۶۳	مکتوب ۳۵۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۷۵	مکتوب ۲۸۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۶۴	مکتوب ۳۵۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۷۶	مکتوب ۲۸۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۶۵	مکتوب ۳۵۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۷۷	مکتوب ۲۸۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۶۶	مکتوب ۳۵۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۷۸	مکتوب ۲۸۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۶۷	مکتوب ۳۵۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۷۹	مکتوب ۲۸۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۶۸	مکتوب ۳۵۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۸۰	مکتوب ۲۹۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۶۹	مکتوب ۳۵۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۸۱	مکتوب ۲۹۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۷۰	مکتوب ۳۶۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۸۲	مکتوب ۲۹۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۷۱	مکتوب ۳۶۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۸۳	مکتوب ۲۹۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۷۲	مکتوب ۳۶۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۸۴	مکتوب ۲۹۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۷۳	مکتوب ۳۶۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۸۵	مکتوب ۲۹۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۷۴	مکتوب ۳۶۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۸۶	مکتوب ۲۹۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۷۵	مکتوب ۳۶۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۸۷	مکتوب ۲۹۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۷۶	مکتوب ۳۶۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۸۸	مکتوب ۲۹۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۷۷	مکتوب ۳۶۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۸۹	مکتوب ۲۹۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۷۸	مکتوب ۳۶۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۹۰	مکتوب ۳۰۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۷۹	مکتوب ۳۶۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۹۱	مکتوب ۳۰۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۸۰	مکتوب ۳۷۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۹۲	مکتوب ۳۰۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۸۱	مکتوب ۳۷۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۹۳	مکتوب ۳۰۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۸۲	مکتوب ۳۷۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۹۴	مکتوب ۳۰۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۸۳	مکتوب ۳۷۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۹۵	مکتوب ۳۰۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۸۴	مکتوب ۳۷۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۹۶	مکتوب ۳۰۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۸۵	مکتوب ۳۷۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۹۷	مکتوب ۳۰۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۸۶	مکتوب ۳۷۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۹۸	مکتوب ۳۰۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۸۷	مکتوب ۳۷۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۱۹۹	مکتوب ۳۰۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۸۸	مکتوب ۳۷۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۰۰	مکتوب ۳۱۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۸۹	مکتوب ۳۷۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۰۱	مکتوب ۳۱۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۹۰	مکتوب ۳۸۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۰۲	مکتوب ۳۱۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۹۱	مکتوب ۳۸۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۰۳	مکتوب ۳۱۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۹۲	مکتوب ۳۸۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۰۴	مکتوب ۳۱۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۹۳	مکتوب ۳۸۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۰۵	مکتوب ۳۱۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۹۴	مکتوب ۳۸۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۰۶	مکتوب ۳۱۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۹۵	مکتوب ۳۸۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۰۷	مکتوب ۳۱۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۹۶	مکتوب ۳۸۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۰۸	مکتوب ۳۱۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۹۷	مکتوب ۳۸۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۰۹	مکتوب ۳۱۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۹۸	مکتوب ۳۸۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۱۰	مکتوب ۳۲۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۹۹	مکتوب ۳۸۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۱۱	مکتوب ۳۲۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۰۰	مکتوب ۳۹۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۱۲	مکتوب ۳۲۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۰۱	مکتوب ۳۹۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۱۳	مکتوب ۳۲۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۰۲	مکتوب ۳۹۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۱۴	مکتوب ۳۲۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۰۳	مکتوب ۳۹۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۱۵	مکتوب ۳۲۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۰۴	مکتوب ۳۹۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۱۶	مکتوب ۳۲۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۰۵	مکتوب ۳۹۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۱۷	مکتوب ۳۲۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۰۶	مکتوب ۳۹۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۱۸	مکتوب ۳۲۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۰۷	مکتوب ۳۹۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۱۹	مکتوب ۳۲۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۰۸	مکتوب ۳۹۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۲۰	مکتوب ۳۳۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۰۹	مکتوب ۳۹۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۲۱	مکتوب ۳۳۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۱۰	مکتوب ۴۰۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۲۲	مکتوب ۳۳۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۱۱	مکتوب ۴۰۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۲۳	مکتوب ۳۳۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۱۲	مکتوب ۴۰۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۲۴	مکتوب ۳۳۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۱۳	مکتوب ۴۰۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۲۵	مکتوب ۳۳۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۱۴	مکتوب ۴۰۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۲۶	مکتوب ۳۳۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۱۵	مکتوب ۴۰۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۲۷	مکتوب ۳۳۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۱۶	مکتوب ۴۰۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۲۸	مکتوب ۳۳۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۱۷	مکتوب ۴۰۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۲۹	مکتوب ۳۳۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۱۸	مکتوب ۴۰۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۳۰	مکتوب ۳۴۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۱۹	مکتوب ۴۰۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۳۱	مکتوب ۳۴۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۲۰	مکتوب ۴۱۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۳۲	مکتوب ۳۴۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۲۱	مکتوب ۴۱۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۳۳	مکتوب ۳۴۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۲۲	مکتوب ۴۱۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۳۴	مکتوب ۳۴۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۲۳	مکتوب ۴۱۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۳۵	مکتوب ۳۴۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۲۴	مکتوب ۴۱۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۳۶	مکتوب ۳۴۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۲۵	مکتوب ۴۱۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۳۷	مکتوب ۳۴۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۲۶	مکتوب ۴۱۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۳۸	مکتوب ۳۴۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۲۷	مکتوب ۴۱۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۳۹	مکتوب ۳۴۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۲۸	مکتوب ۴۱۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۴۰	مکتوب ۳۵۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۲۹	مکتوب ۴۱۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۴۱	مکتوب ۳۵۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۳۰	مکتوب ۴۲۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۴۲	مکتوب ۳۵۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۳۱	مکتوب ۴۲۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۴۳	مکتوب ۳۵۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۳۲	مکتوب ۴۲۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۴۴	مکتوب ۳۵۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۳۳	مکتوب ۴۲۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۴۵	مکتوب ۳۵۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۳۴	مکتوب ۴۲۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۴۶	مکتوب ۳۵۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۳۵	مکتوب ۴۲۵ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۴۷	مکتوب ۳۵۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۳۶	مکتوب ۴۲۶ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۴۸	مکتوب ۳۵۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۳۷	مکتوب ۴۲۷ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۴۹	مکتوب ۳۵۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۳۸	مکتوب ۴۲۸ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۵۰	مکتوب ۳۶۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۳۹	مکتوب ۴۲۹ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۵۱	مکتوب ۳۶۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۴۰	مکتوب ۴۳۰ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۵۲	مکتوب ۳۶۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۴۱	مکتوب ۴۳۱ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۵۳	مکتوب ۳۶۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۴۲	مکتوب ۴۳۲ بنور محمد زادہ خواجه محمد سعید۔	۲۵۴	مکتوب ۳۶۴ بنور محمد زادہ خواجه محمد مصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۲۴۳	مکتوب ۴۳۳ بنور محمد زادہ خواجه محمد سع		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۲	مکتوب ۲ بمولانا دلاهر بخشی در فضائل صلوٰۃ -	۴۹	مکتوب ۳۴ بنور محمد تزاری در جواب حریفه او -
۳۳	مکتوب ۳۵ بنواجم محمد صلیق در بیان آنگه مراد از قلب "	"	مکتوب ۳۵ به میرزا ده محمد عبداللہ در جواب استفسار کہ نموده بودند نماز توحید و از عین الیقین -
۳۶	مکتوب ۳۶ بمولانا صادق کشمیری در بیان شرافت سرسبز -	۵۰	مکتوب ۳۶ بنواجم احمد نقی در بحث امامت -
۳۸	مکتوب ۳۷ بنحمد زم زاده نواجم محمد عبداللہ در بیان اتباع سنت سنیه و اجتناب از بدعت نامرضیه الخ	۶۲	مکتوب ۳۷ بفقیہ عبدالحی در بیان فضائل کلمہ طیبہ -
۴۱	مکتوب ۳۸ بجاجی محمد دکنی در جواب کتابت او -	۶۶	مکتوب ۳۸ بجاجی یوسف کشمیری در بیان آنکہ اہل اللہ را در باطن برابر خرد و تعلق بدینا نیست -
۴۲	مکتوب ۳۹ بنواجم شرف الدین بہ علیکے موافق تہذیب و اندکھل "	"	مکتوب ۳۹ بسید عبدالباقی در بیان اصحاب بین و شمال -
"	مکتوب ۴۰ بمیرزا حسام الدین در جواب کتابت او -	۶۷	مکتوب ۴۰ بمولانا بدر الدین در بیان خرق مجست -
۴۳	مکتوب ۴۱ بمولانا محمد طاہر بخشی در جواب تشکیکات شیخ عبدالعزیز جوہوری - در کتبہ اول کہ بنا ماوست	۶۸	مکتوب ۴۱ بشیخ فرید در بیان آنکہ بمرات نہایت اہم مرتبہ پیش می آید الخ -
۴۴	مکتوب ۴۲ بمولانا محمد صادق کشمیری در جواب استفسار "	"	مکتوب ۴۲ بنواجم جمال الدین حسین در بیان انحصار سیر در آفاق و انفس اثبات تخلیہ و تجلیہ الخ
۴۵	مکتوب ۴۳ بشیخ عبدالحق دہلوی در بیان آنکہ بہترین امتہ این نشا و نثار و نثار و نثار است -	۷۷	مکتوب ۴۳ بمولانا محمد فضل در تحقیق اندلاج النہایت فی البدایہ الخ -
"	مکتوب ۴۴ بنواجم محمد اشرف و حاجی محمد در جواب سوال در دشن نسبت رابطہ و فتور مشغولی -	۸۰	مکتوب ۴۴ بہ محمد صادق در جواب استفسار او کہ از وحدت وجود پرسیدہ بود -
۴۷	مکتوب ۴۵ بنواجم شرف الدین حسین در بیان وعظ و نصیحت -	۸۵	مکتوب ۴۵ بنواجم حسام الدین در بیان آنکہ عالم باہمالی اسما و صفات واجبی است -
"	مکتوب ۴۶ بمیرزا قلیچ اللہ در جواب حریفہ او -	"	مکتوب ۴۶ بمولانا حمید بنگالی در بیان فضائل کلمہ طیبہ -
۴۸	مکتوب ۴۷ بہ مولانا محمد صالح در بیان آن کہ محبوب و در نظر محب در ہمہ حال محبوب است	۹۴	مکتوب ۴۷ بنواجم محمد قاسم در نصیحت و تنبیہ -
"	اگر انعام فرماید و اگر ایلام الخ	"	مکتوب ۴۸ بنواجم محمد طالب در ترغیب بمقام رضا -

بنو صنایع مکین و مکان فضل خلاق و تیز و زین

شمس کاشانه هدایات و عرفان معقله آئینه صافی در دوزان مورد انوار الملمات بزدانی انمی

مکتوب امام ابراهیم

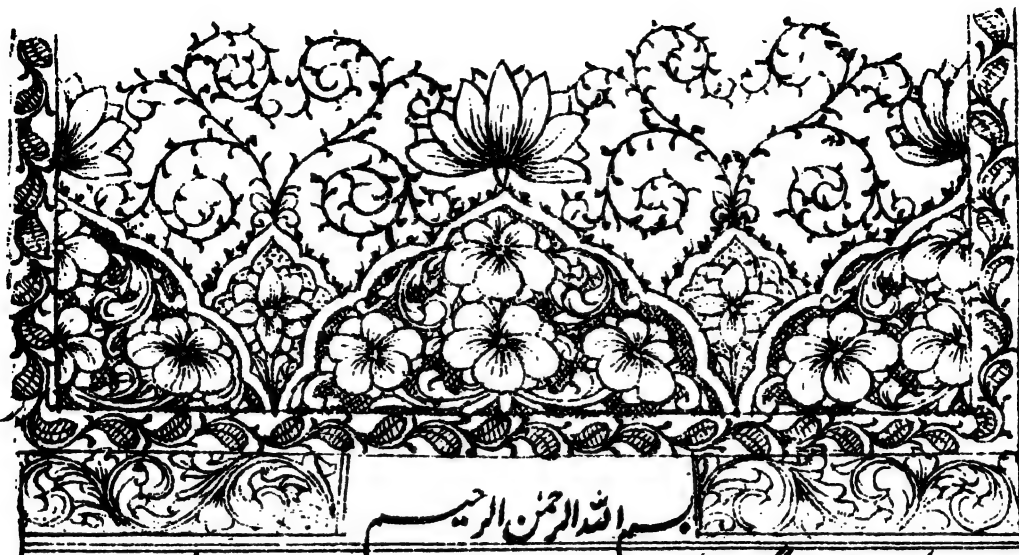
از ارشادات علیه غوث دلبانی حضرت مجدد الف ثانی مرتبه مدینه میدان علم الخامس حضرت عباس

در مطبع مشرقی نایب کشور مطبعه مطبوعه



صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۱۴۶	مکتوب بزرگامظفر در بیان آئندہ محن و بلیات	۱۵۷	مکتوب بلا بدیع الدین در رضا بقضار
۱۴۷	مکتوب بمولانا فتح حسین در بیان حقیقت عرش النج	۱۵۸	مکتوب بسادات پنا و میر محبوب اللہ و نصیحت
۱۴۹	مکتوب بمولانا حسن بر کے در جواب اعتراضات	۱۵۹	مکتوب بمیرزا عرب خان در سفارش
۱۵۰	مکتوب بہ داراب خان در بیان محبت و اخلاص الخ	۱۶۰	مکتوب بنجوا جہ محمد سعید در اسرار قاب و حسین
۱۵۱	مکتوب بشیخ یوسف در جواب رسالہ او	۱۶۱	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان آئندہ ولایت عجات
۱۵۲	مکتوب بشیخ حامد ہنار کے در بیان آئندہ پریسیدہ	۱۶۲	مکتوب بنجوا جہ ہاشم بخشی در بیان آئندہ ہر کرد ام از
۱۵۳	کہ صین القضاۃ در تمہیدات کے نویسد و شما کہ خدا امید اند نزد محمد است	۱۶۳	مکتوب بمولانا عبد القادر در بیان حقیقت حق و فنا و بقا و جد اشیدن عدم از حقیقت و صورت
۱۵۴	مکتوب بہ محمد مراد در بیان اجتناب از مخزرفات	۱۶۴	مکتوب بنجوا جہ شرف الدین حسین در اجتناب
۱۵۵	مکتوب بہ میرزاہ محمود در محبت ابن طائف علیہ	۱۶۵	مکتوب بنجوا جہ ابوالحسن بخشی صدر یافت در جواب اعتراضات شیعہ
۱۵۶	مکتوب بشیخ حمید بنگالی در بیان سکا بیت	۱۶۶	مکتوب بنجوا جہ ہاشم کشے در جواب کتابت او
۱۵۷	مکتوب بشیخ نور محمد صدر یافت	۱۶۷	مکتوب بحضرت مخدوم زادہ ما خواجہ محمد مصوم
۱۵۸	مکتوب بشیخ طاہر بدخشے در جواب	۱۶۸	مکتوب بمیر محمد نعمان در جواب سوال کیا کہ کردہ بودند
۱۵۹	مکتوب بہ فتح خان افغان در نصائح		

بن العربی در مسئلہ وحدۃ الوجود باینچہ مختار حضرت ایشان سست سلمہ اللہ تعالیٰ بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ  
الذی جعل الامکان مرآۃ للوجوب و مہر العدم منظر للوجود و الوجود ان کانتا صفتی کما لہ سبحانہ  
فوق تعالیٰ و راء جمیع الاسماء و الصفات و راء جمیع الشیون و الاعتبارات و راء الظہور و البطون و دور  
البروز و الکمون و دوراء التجلیات و الظہورات و دوراء المشاہرات و المکاشفات و دوراء کل محسوس  
و مقبول و دوراء کل مہووم و تتخیل فهو سبحانہ و راء الوراۃ ثم و راء الواوۃ ثم و راء الوراۃ **س**  
چگونگی باتو از مرغی نشانہ + کہ باغتنا بود ہم آشیانہ + ز عنقا ہست نامی پیش مردم + ز مرغ من بود آن  
نام ہم کم + فلا یصل حمد احد الی جناب قدس ذاتہ بل منتہی جمیع المجاہدون سہر قات عزتہ فهو الذی  
اشنی علی نفسہ و حمد ذاتہ بذاتہ فهو سبحانہ الحامد و المحمود و ما سواہ عاجز عن اداء الحمد المقصود و کیف و قد  
عجز عن حمدہ سبحانہ من ہو جائل لواء الحمد یوم القيمة تحتہ آدم من دونہ و ہو افضل البرایا و اکملہم ظہورا و  
اقربہم منزلا و جمعہم کمالا و اشہلہم جمالا و اتمہم برآ و ارفعہم قدرا و اعظمہم اہتہ و شرفا و اقربہم  
دنیا و اعدہم مایۃ و اگر ہم جسا و اشہرہم نبأ و اعزہم نبیا و اولادہ لما خلق اللہ سبحانہ الخلق و لما اظہر  
البرو بیتہ و کان نبیا و آدم بین الماء و الطین و اذا کان یوم القيمة کان ہو امام البینین و خطیبہم  
و صاحب شفاعتہم الذی قال نحن الآخرون و نحن السابقون یوم القيمة و انی قائل  
قولا غیر فخر وانا حبیب اللہ وانا خاتم النبیین و لا فخر وانا اول الناس خروجا اذا بعثوا وانا قائم ہم  
اذا و قد وانا خطیبہم اذا انصتوا وانا مستشفعہم اذا حسبوا وانا مبشرہم اذا یسوا و المفتاح یومئذ سیدی  
**س** در قاطبہ کہ اوست و انم نرسم : این بسکہ رسد ز دور بانگ جرسم : صلوۃ اللہ سبحانہ و  
تسلیماتہ تعالیٰ و تحیتہ غر شانہ و برکاتہ جل پر ہائے علیہ و علی جمیع اخوانہ من البنین و المرسلین و الملائکۃ  
المقربین و علی اہل الطاعتہ جمیعین صلوۃ و سلاما و تحیتہ و برکتہ ہو لما ایل کما ذکرہ الذاکرون و  
کما نخل عن ذکرہ القافلون و بعد الحمد و الصلوۃ و تبلیغ الدعوات و ارسال التیمات نمودہ می آید  
صحیفہ شریفہ کہ نامزد این فقیر ساختہ بودند را غوی اعزای شیخ محمد طاہر رسانیدند و خوش وقت ساختند  
چون متضمن جقائق و معارف ارباب کشف و شہود بود و فرحت بر فرحت افز و دجزاکم اللہ سبحانہ  
فقیر نیز موافقت صحیفہ ایشان نمودہ از ادواق مذاق این طاہفہ علیہ سخن در میان آوردہ و بچند کلمہ  
مصدع گشت نخذ و ما معلوم شمر فیست کہ وجہ مہدای ہر خبر و کمال سست و عدم نشاء ہر نقص و شرارت



## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حمد كثير اطيابا مباركا فيه وعليه كما يحب ربنا ويرضى والصلوة والسلام الاتقان الاكملان على  
جيبه محمد وآله واصحابه واهل بيته وكل ورثته وسائر من اتبع الهدى وعلى جميع الانبياء والمرسلين والملائكة  
المقرين كالميلين بملو شانهم ويحرمي اما بعد فنذره مكاتيب تضمنه لعلوم غرنية ومعارف عجيبه واسرار  
لطيفة ودقائق شريفة تأكلهم بها احد من العرفاء وما اشار اليها واحد من الاولياء فبقبته من مشكوة الوار  
النبوة للامام الهام قدوة لطلاب الراغبين المشرف بتشرقيات المرسلين صاحب الولاية الاصلية مخزن  
الاسرار الالكية واقف دقائق المتشابهات القرآنية الآتية العجيبه من الآيات الرحمانية مجد والفت  
ثاني شخينا وامانا الشيخ احمد القاروتي سلمه الله تعالى سبحانه على رؤوس العالمين چون جلد اول  
مكتوبات بعد وسيد وسيزده مكتوب رسي حضرت ايشان سلمه الله تعالى فرمودند كه بر بهمين عدد ختم  
كنند كه موافق عدد پيغامبران مرسل است صلوة الله تعالى على انبيانا وعلينهم ونيز موافق عدد  
اهل بدر است رضوان الله تعالى عليهم جميعين تبركا وتيمنا بران عدد ختم نموده آمد بعد از ان مكتوبات  
قدس آيات ديگر كه صدور يا فتند معارف آگاهي حقائق وبتنگاهي مظنه فيض الهى منظر اسرار نامتناهى  
جام علوم ظاهره و باطنه حضرت مخدوم زادكي شيخ مجدد الدين خواجہ محمد معصوم سلمه الله تعالى  
وابقاءه واصله لے غايه مايتناه باعث گشتند كه اين مكاتيب جمع شوند بحسب اشاره شريف  
ايشان كترين خاكر و بان اين درگاه ضعف عباد الله الباري عبدالحى بن خواجہ حكيم حساي غفر الله تعالى  
ذنوبه وستر الله سبحانه عيوبه و حسن الله تعالى خاتمه تصدي جمع اين مكاتيب گشت هو الله الموفق  
وعليه التكلان مكتوب اول شيخ عبدالعزیز جو پوزی صدور یافته در بیان تحریر نهج شریف علی بن

مثلاً علم و قدرت چنانچه عین ذاتند تعالی عین یکدیگر اند نیز پس در آن موطن در هیچ اسم و رسم تعدد و تکرار نباشد و نمایان  
و بتامین نبود غایتی بانی الباب آن اسما و صفات شیون و اعتبارات در حضرت عالم تمانیز و بتامین پیدا  
کرده اند اجمالاً و تفصیلاً اگر تمیز اجمالی است معتبرترین اول است و اگر تفصیل است سیمای تبعین ثانی تعیین اول  
را وحدت می نامند و آنرا حقیقت محمدی میدانند و تعیین ثانی را واحدیت میگویند و حقائق سایر ممکنات  
می نامند و در این حقائق ممکنات را اعیان ثابته میدانند این دو تعیین علمی که وحدت و واحدیت اند و مرتبه  
و جوب اثبات مینمایند مگر بنیاد این اعیان بوی از وجود خارجی نیافته اند و در خارج غیر از احدیت مجرد هیچ موجودی  
نیست و این کثرت که در خارج مینماید عکس آن اعیان ثابته است که در مرآت ظاهر وجود که جز او در خارج  
موجودی نیست منعکس گشته است و وجودی که پدید آورده در رنگ آنکه در مرآت صورت شخص منعکس گردد  
و وجودی که در مرآت پیدا کند این عکس را وجودی جز در تخیل ثابته نیست و در مرآت روئے حلول  
نگروده است و در روی آن مرآت چیزی منعکس نگشته اگر استقاس است و در تخیل است که در روئے  
مرآت متوهم شد این تخیل و متوهم چون صنع خداوند نیست جلسلطان که اتفاق تمام دارد و مرفوع و هم و  
تخیل مرفوع نکرده و ثواب و عذاب ابری بران مرتب باشند این کثرتی که در خارج نمود روئے پیدا  
کرده است به سه قسم است قسم اول تعیین روحی است و قسم دوم تعیین مثالی و قسم سوم تعیین جسدی  
که بشهادت تعلیق دارد این سه تعیین را تعینات خارجی میگویند و در مرتبه امکان اثبات می نمایند تزللات  
خمس عبارت از این تعینات پنجگانه است و این تزللات خمس را حضرات فوس نیز گویند چون علم خارج  
غیر از ذات واجب است تعالی و غیر از اسما و صفات و ادبی جلسلطان که عین ذاتند تعالی و تقدس  
نزد ایشان ثابته نشده است و صورت علمی را عین این صورت دانسته اند نه شیخ و مثال آن و  
بجین صورت منعکس اعیان ثابته را که در مرآت ظاهر وجود نمودی پیدا کرده است عین آن اعیان را  
تصور کرده اند نه شبهه آن ناچار حکم با تکا و نموده اند و همه اوست گفته ایمست بیان نه هب شیخ  
محمی الدین ابن العربی در مسئله وحدت وجود و در وجه اجمال همین علوم مند و امثال این علوم که شیخ  
آنها را مخصوص بخاتم الولایت می دانند و می گوید که خاتم النبوة این علوم را از خاتم  
الولایت اخذ می نماید و شرح فصوص در توجیه آن تکلفات مینمایند با جمله پیش از شیخ  
پیچ کی انون طائفه باین علوم و اسرار زبان نگشاده است و این حدیث را بدین نهج

منتقل

پس وجود واجب را ثابت باشد جل سلطان و عدم نصیب ممکن بود تا همه غیر و کمال عائد باو باشد و همه شمر و  
نقص راجع باین ممکن را وجود ثابت کردن و غیر و کمال راجع باو داشتن فی الحقیقه شریک کردن نسبت ادرا  
در ملک و ملک حق جل سلطان و همچنین ممکن را عین واجب گفتن تعالی شأنه و صفات و افعال او را عین صفات  
و افعال او تعالی ساختن سو و اوست و الحاد است و در اسماء و صفات او تعالی کناس حس که نقص و خست ذاتی  
مستقیم است چه مجال که خود را عین سلطان عظیم الشان که منشاء خیرات و کمالاتست تصور نماید و صفات و افعال فهمید  
خود را عین صفات و افعال جمیع او توهم کند غایه مانی الباب بنا بر قضیه تشکیک علماء و طوا هر ممکن را وجود ثابت  
کرده اند و وجود واجب تعالی و وجود ممکن را از افراد مطلق وجود داشته وجود واجب را تعالی او را و  
اقدام گفته اند نه معنی موجب تشریک ممکن است با واجب تعالی در کمالات و فضائل که از وجود داناشه  
گشته اند تعالی الله عن ذلک علو اکبر و حدیث قدسی آمده الکبریا و ردائی و الغلظه از ارسله اگر علماء  
طوا هر ازین دقیقه آگاه می گشتند هرگز ممکن را وجود ثابت نمیکردند و غیر و کمال که مخصوص بآن حضرت  
ست جل و علا باعتبار اختصاص وجود ممکن را اثبات نمی نمودند و ربنا لا تؤاخذنا ان سینا و اخطانا  
اکثر صوفیه علی الخصوص متأخران ایشان ممکن را عین واجب تعالی دانسته اند و صفات و افعال  
آنرا عین صفات و افعال او تعالی نمیکشیدند همسایه و همشین و همسر همه اوست +  
در دل نگه او اطلس شه همه اوست + در انجمن فرق و دنیا نخواست جمع + بالله همه اوست ثم بالله همه  
اوست + این بزرگواران هر چند از تشریک وجود متنزه نموده اند و از اثنی عشریت گریخته اند و غیر وجود  
را وجود یافته اند و نقائص را کمالات گفته می گویند و هیچ چیز شرافت و نقص ذاتی نیست اگر هست  
نسبی و اضافی است سیم قائل نسبت با انسان شرافت دارد که منزل حیات اوست و نسبت ببحوانی که در  
دران سیم مخلوق است آبیحات است و تریاق نافع مقتدای ایشان درین امر کشف و شه و دست  
هر قدر که ظاهر ساخته اند دریافتند اللهم اربنا خالق الاشياء کما هی درین باب آنچه بر فقیر ظاهر ساخته اند  
بتفصیل و اینها یاد اول مذہب شیخ محی الدین ابن العربی که امام و مقتدا اے متأخران صوفیه  
ست درین مثل بیان میکند بعد از آن آنچه مکتشوف گشته است و تحریری آورد تا فرق در میان دو  
مذہب بر وجه اتم حاصل گردد و از وقت یکی بدگری خلط نشود شیخ محی الدین عربی و تابعان او میفرمایند  
که اسماء و صفات واجب جل و علا عین ذات واجب اند تعالی و تقدس و همچنین عین یک دیگر اند

اول علم واجب تعالی و تقدس و ظلی است از آن که در مقابل خود منعکس گشته است و قدرت ممکن نیز ظلی  
 است که در عجز و مقابل اوست منعکس شده و همچنین وجود ممکن ظلی است از حضرت وجود که  
 مرآت عدم که مقابله اوست منعکس گشته است و بنیاد مردم از خانه چیز نیست به تودای  
 همه چیز من چیز نیست؛ لیکن نزد فقیر ظلی عین شیئی نیست بلکه شیئی است و مثال آن شیئی و حل  
 یکی بر دیگری منتفع است پس نزد فقیر ممکن عین واجب ثابت نبود چه حقیقت ممکن عدم است  
 و عکس که از اسما و صفات در آن منعکس گشته است شیخ و مثال آن اسما و صفات است نه عین  
 آنها پس همه اوست درست نباشد بلکه همه ازوست چه آنچه ذاتی ممکن است عدم است که شرافت  
 و نقص و خیر و انشاء است و هر چه از جنس کمالات در ممکن پیدا است از وجود توابع آن همه مستفاد  
 از آن حضرت است جلالها و پر توی است از کمالات ذاتیه او سبحانه پس بیاچار او تعالی نور آسمانها  
 و زمین باشد و او را ای او سبحانه همه ظلمت بود کفایت و عدم فو فی جمع الظلمات تحقیق این بحث کما یفیه در  
 مکتوبه که بنام فرزندی غلی مرحومی در بیان حقیقت وجود و تحقیق مایهات ممکنات نوشته است  
 طلب فرمایند پس عالم با سر از نزد شیخ محی الدین عبارت از اسما و صفات است که در خانه علم نیز پیدا  
 کرده در مرآت ظاهر وجود در خارج نمودی حاصل کرده است و نزد فقیر عالم عبارت از عداوت  
 است که اسما و صفات و اجبی جلالها در خانه علم و آستان منعکس گشته اند و در خارج بایجاد  
 حق سبحانه آن عداوت بان عکس وجود و ظلی موجود شده پس در عالم خبیث ذاتی پیدا شد و  
 شرافت جلیله ظاهر گشت و خیر و کمال همه عائد بجناب قدس او شد و حل و خلا کرد و ما اصابک من جنه  
 فمن الله و ما اصابک من سیکه فمن نفسک و یومر انیم عرفست و الله سبحانه الملمم پس ازین تحقیق  
 معلوم گشت که عالم در خارج موجود است و وجودی چنانچه حضرت حق سبحانه در خارج موجود است  
 وجود اصلی بل بذاته غایبه مافی الباب ازین خارج نیز ظلی همان خارج است و در رنگ وجود و صفات  
 پس عالم را عین حق حل و علا سلطانه نمیتوان گفت و حل یکی بر دیگری جائز نباشد ظلی شخص  
 را عین شخص نمیتوان گفت و لوجود التاثر بین مافی الخارج لان الاشیان متقاربان و اگر کسی ظلی شخص را عین  
 شخص گوید بر سبیل تسلیم و تجوز خواهد بود که خارج از بحث است اگر گویند که شیخ محی الدین تا بیان  
 او نیز عالم را ظلی حق می دانند تعالی پس فرق چه بود گویم ایشان وجود آن ظلی را جز در وهم نمی دانند

بیان نموده هر چند سخنان توحید و اتحاد و غلبات سکر از ایشان بطور آمده اند و اما الحق و سبحانی گفته اند اما  
وجه اتحاد را معلوم نساخته اند و نشاء توحید را در نیافت پس شیخ بر آن مقدمان این طائفه آمده و محبت  
متاخرین ایشان گشته مع ذلک دقائق کثیره درین مسئله مخفی مانده است و اسرار خامضه درین باب  
بر منصفه ظهور نیامده که فقیر با آنها را آن توفیق یافته است و تجربه بیشتر گشته و اندر تحقیق الحق و هویدای اسبیل  
مخدوم و صفات ثمانیه واجب الوجود و تعالی و تقدس که نزد اهل حق شکر الله تعالی میسم در خارج موجود اند  
تا چار و در خارج از ذات تعالی و تقدس متمیز باشد تمیز یک از قسم بیچونی و بیچگونگی بود و همچنین این صفات از  
یک دیگر متمیزند تمیز بیچونی بلکه تمیز بیچون در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس نیز ثابت است لانه الواسع  
بالوسع الجہول لکیفہ و تمیز یک از غیر و در اک با باشد از ان جناب قدس سلوب است چه بعض  
و تجزیه در اینجا مقصود نیست تحلیل و ترکیب را در ان حضرت جلل طائنه بار نه و حالیت و خلصیت را  
انجائش نه با جمله آنچه از صفات و اعراض ممکن است از ان جناب قدس سلوب است کیس کلمه  
شئی لانی الذات و لانی الصفات و لانی الافعال با وجود این تمیز بیچونی و وسعت بی کیفی اسما و صفات  
واجبی جلل طائنه در خانه علم نیز تفصیل و تمیز پیدا کرده اند و منعکس گشته و هر اسم و صفت متمیز را مقابله  
است در مرتبه عدم و نقیضه است و انمولن شلا صفت علم را در مرتبه عدم مقابله است و نقیضه که عدم علم  
باشد که معبر نه محمول است و صفت قدرت را مقابله است عجز که عدم قدرت باشد علی هذا القیاس و آن  
عداات متقابله نیز در علم واجبی جلل طائنه تفصیل و تمیز پیدا کرده اند و در ایاسه اسما و صفات متقابله خود  
گشته و مجالی ظهور عکوس آنها شده نزد فقیر ان عداات آن عکوس اسما و صفات حقائق ممکنات اند غایه ما  
نی بالباب آن عداات در رنگ اصول و مواد آن مایهات اند و آن عکوس همچون صور حاله و زان مواد  
پس حقائق ممکنات نزد شیخ محی الدین همان اسما و صفات متمیزه اند در مرتبه علم و نزد غیر حقائق ممکنات  
عداات اند که تقابل اسما و صفات اند یا عکوس اسما و صفات که در مرایاسه آن عداات و در خانه علم ظاهر  
گشته و با یکدیگر متمیز شده و قادر مختار جلل طائنه هر گاه خواست که مایهتیه را از ان مایهات متمیزه بوجود  
طلعه که بر توے است از حضرت و در دهرین تصع گرواینده موجود خارجی ساخته با جمله بر توے  
از حضرت وجود با این مایهت متمیزه انداخته مبدا و آثار خارجیه گردانید پس وجود ممکن در علم و  
در خارج در رنگ سایر صفات او بر توے است از حضرت و در دهرین کمالات تابعه او مثل علم ممکن بر توے



والحمد لله رب العالمین والسلام علیکم وعلیٰ اٰلکم وعلیٰ سلم  
 در بیان آنکه مرتبه ذوات او تعالیٰ و مرتبه صفات او سبحانه فوق از اعتبار وجود و وجوب است الحمد لله و سلام  
 علیٰ عماده الذین مطاعی مفاد و شریفه که از روی محبت و اخلاص صادر فرموده بود و در رسیدن فرست  
 فرادان رسانید کثرت اخوان دین سبب امید واری است در آخرت اللهم اکثر اخواننا فی  
 الدین و تثبتنا و ایا هم علیٰ متابعت سید المرسلین علیه وعلیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات  
 المکملها **۵** از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است به محبت آتنا را صفات سبع با ثمانی واجب  
 الوجود تعالیٰ و تقدس اختلاف آراء که صفات تحقیق اند در خارج موجود اند و غیر از اهل حق تشکر  
 الله تعالیٰ سیم از فرق مخالفه هیچ کی بوجود صفات واجب جل سلطانۀ قائل گشته است حتی که متاخرین  
 صوفیه از ایشان نیز انکار وجود صفات نموده اند و زیادت صفات را بعلم راجع داشته اند گویند **۵**  
 از روی عقل همه غیر اند صفات به ذات تو از روی تحقیق همه عین به و الحق که سخن اهل حق بر حق است  
 و مقتبس است از مشکات نبوت و مویید است بنور کشف و فراست غایتی الباب اشکالی که مخالف  
 در وجود صفات دارند قوی است چه صفات اگر موجود باشند خالی نیستند مکن باشند یا واجب امکان  
 مستلزم حدوث است لان کل مکن حادث عند هم و قول بتعدد واجب منافی توحید است و ایضا  
 بر تقدیر امکان جو از انفکاک صفات از ذات تعالیٰ و تقدس لازم است و اینموجب جواز جهل و  
 عجز است و واجب را تعالیٰ و تقدس حل این اشکال آنچه برین فقیر ظاهر ساخته اند آن است که حضرت  
 حق تعالیٰ بذات خود موجود است نه به وجود که عین باشد آن وجود یا زائد و صفات واجب تعالیٰ  
 بذات تعالیٰ الوجود دهند به وجود زیرا که وجود در ادیان موطن کنجایش نیست شیخ علاء الدوله اشارت  
 باین مقام فرموده است آنجا که گفته فوق عالم الوجود عالم الملک الوجود و پس نسبت امکان و وجوب  
 نیز دران موطن مقصور نباشد چه امکان و وجوب نسبتی است میان ناهیت وجود و حیث لا وجود لا امکان  
 و لا وجوب این معرفت و را و طور نظر و فکر است مجوسان عقیده عقل ازین معرفت چه دریا بند و غیر  
 از انکار نصیب شان چه بود الا من عصم الله سبحانه و کبریا دت پناه میر محب الله خندگاه اینجا  
 بودند الحال چون متوجه آن حدود شدند به صحبت و خدمت ایشان از مفتنم دانند و السلام علیکم وعلیٰ  
 من لدکم مکتوب سوم بخند و مژدگی حقان و معارف آگاهی مظهر فیض الهی خواجہ محمد سعید

دو ہی از وجود خارجی در حق آن تجویز نمینمایند بالجمله کثرت موهوم را بطل وحدت موهومہ تعبیر نمینمایند  
 و در خارج موهوم دو احد را میداند تعالی و نشان مابینہا پس نشاء حمل ظل بر اصل و عدم آن حمل اثبات  
 وجود خارجی گشت مظل را و عدم اثبات آن وجود ایشان و چون ظل وجود را وجود خارجی اثبات  
 نمی نمایند باچار بر اصل محمول میسازند و این فقیر چون ظل را در خارج موهوم میداند بطل مبادرت نمی نماید و فی جہ  
 اصلی از ظل فقیر و ایشان شریک اند و در اثبات وجود سطلے نیز متفق لیکن این فقیر و ہود ظلی در خارج اثبات  
 مینماید و ایشان وجود ظلی را در وہم و خیال می انکارند و در خارج جز احدیت مجرہ را موهوم و نمیدانند و صفات  
 ثنائیہ را کہ برای اہل سنت و جماعت رضی اللہ تعالی عنہم وجود اینہا در خارج ثابت شدہ است نیز  
 در علم اثبات نمیکند علما و ظواہر ایشان رضی اللہ تعالی عنہم و طرف اقتضار را اختیار فرمودہ اند و حق  
 متوسط نصیب این فقیر بودہ کہ بآن موفق گشتہ اگر ایشان را نیز این خارج را ظل آن خارج می یافتند  
 از وجود خارجی عالم انکاری نمی نمودند و در وہم و خیال اقتضائی فرمودند و انکار از وجود خارجی از صفات جہب  
 الوجود نیز نمی کردند و اگر علمائے آگاہ می گشتند ہرگز ممکن را وجود اصلی ثابت نمی کردند و ہود ظلی اکتفا می نمودند  
 و آنچه فقیر در بعضی مکتوبات نوشته است کہ اطلاق وجود بر ممکن بطریق حقیقت است نہ بطریق مجاز متنا  
 این تحقیق نیست زیرا کہ ممکن در خارج بوجہ ظلی بطریق حقیقت موهوم است نہ برسبیل توہم و خیال کما مر  
 سوال صاحب فتوحات مکیۃ اعیان ثابتہ را بر رخ گفته است بین الوجود و العدم پس عدم بطور  
 او نیز داخل حقائق و ممکنات گشت پس فرق در میان تحقیق و آن قول چه بود جواب بر رخ باین اعتبار  
 گفته است کہ صور علیہ را دور و است روی است کہ بوجہ دور و واسطہ ثبوت علم و روی  
 است کہ بعدم دار و بواسطہ خارجی لان الاعیان با شمت را تحت من الوجود و خارجی عنہ و عدمی  
 کہ درین تحقیق اندر لاج یافتہ است حقیقت دیگر دارد و همچنین آنچه در عبارات بعضی اعزہ کہ اطلاق  
 عدم بر ممکن رفتہ است مراد از آن معدوم خارج است نہ عدمی کہ بالتحقیق یافتہ و او تعالی  
 از آن اسما و صفات کہ در علم تفصیل و تمیز یافتہ اند و در مایہ عمدات متہلک گشتہ حقائق  
 ممکنات خندہ اند و را و را و است پس با عالم اور اسما نہ ہیچ وجہ مناسبت نباشد ان اللہ یفنی  
 عن العالمین اور اسما نہ با عالم عین و متحد ساختن بلکہ نسبت دادن برین فقیر بسیار گران است  
 سہ آن ایشانند و من خیریم یا رب سبحان رب العزت عما یصفون و سلام علی المرسلین

سیر که بعد از سیر آفاق و انفس میسر گردد سیر در اقربیت حق است سبحانه و تعالی زیرا که فعل او تعالی نیز از ما بماند و بیکتر است و همچنین صفت اتم تعالی از ما و از فعل و تعالی نیز بماند و بیکتر است و ذات او تعالی هم از ما و هم از فعل و صفت او سبحانه بماند و بیکتر است سیر درین مراتب سیر در اقربیت است حقیقت تجلی فعل و تجلی صفت و تجلی ذات در بنی وطن متحقق میشود و از سلطنت و هم و دائره خیال اینجا بخاتی حاصل میگردد و زیرا که سلطان و هم و خیال در بیرون دائره آفاق و انفس سلطنت میسر نیست نهایت و هم تا نهایت ظل است هر جا ظل نبود و هم نبود پس ناچار در ولایت ظلی خلاصی از قید و هم بعد موت میسر شود که و هم او بعد مآرد و در ولایت اصلی که ولایت کبری است خلاصی از قید و هم و خیال درین نشاء میسر است با وجود و هم از قید و هم آزادی است که طائفه اولی را در آخرت است طائفه آخری را اینجا میسر است در ولایت ظلی درین نشاء حصول مطلوب غیر از منجوت و هم و خیال نیست و در ولایت اصلی مطلوب از علت تراش و هم منزله و مبراست اما که حضرت ملا و هم از حیطه و هم و قید خیال هم تنگ آمده آرزوی موت می نماید تا بود که مطلوب را اعریان از لباس و هم و خیال در کنار کشد و در بادی موت منع عافاک اندنوده میفرماید من شوم عریان ز تن او از خیال پنهان خرام در نهایت اوصال بشنود آنکه گفتیم در آفاق و انفس تجلیات ظلال افعال و صفات است نه تجلیات نفس افعال و صفات بیانش آنست که تکوین از صفات حقیقه است چنانچه مذکور است علماء مآثر میگوید است شکر الله تعالی که هم نه از صفات اضافیه که از صفت الاشعریه درین صفت چون رنگ منافات غالب است نظیر بعضی صفات دیگر که از صفات اضافیه گمان برده اند نه اینجا نیست بلکه آن صفت از صفات حقیقه است که رنگ صفت آن منتج گشته است و این صفت تکوین پایان ترمیم صفات است رنگ صفات عالیه دارد مثل نصیب از علم و حیوة دارد و ظلی از قدرت دارد و نیز دارد و این صفت تکوین را جزئیات است که فی الحقیقت ظلال وی از تخریق و تزیین و احیاء ماتمت و انعام و ایلام و این جزئیات داخل افعال اند که فی الحقیقت ظلال آن صفت اند و از دائره صفات حقیقه خارج و این فعل را دو وجه است و همیست بفاعل و همیست و همیست بفعول و این دو وجه در نظر کشف متناظر اند وجه اولی عالیهست و وجه ثانیه سافل و این دو وجه اولی در نظر محمول می در آید و وجه ثانیه در رنگ ظل آن اصل و ایضا وجه اول رنگی از وجوب دارد و وجه ثانیه رنگی از امکان این وجه ثانیه مبادی تعینات غیر انبیا است علیهم الصلوات و التسلیات و از اولیاء کرام و سائر انام و این فعل حق محل سلطانه چون باعتبار

سبحه الله تعالى صدور یافت در بیان آنکه معامله آفاق و انفس داخل ظلال است و در میان ولایت صغری و کبری و کمالات نبوت و تحقیق حقیقت تجلی افعال که بعضی صوفیه را روداده اند که آن ظل فعل حق است نه عین فعل بصفات و ذات + الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین <sup>مصطفی</sup> هر چه در مرایای آفاق و انفس ظاهر شود بدن غلیظت تسم است پس سزاوار نفی بود تا اثبات نموده آید و چون معامله از آفاق و انفس گذشته از قید غلیظت است و شریعی در تجلی فعل و صفت پیشتر گشت و معلوم شد که قبل ازین هر تجلی که روداده بود در سیر آفاقی و انفسی اگر چه آن را تجلی ذات دانند همه تعلق بظلال فعل و صفت داشت نه نفس فعل و صفت بذات خود چه رسد تعالی و تقدس زیرا که دائره غلیظت نهایت انفس منتهی میگردد پس هر چه در آفاق و انفس ظهور کند داخل آن دائره است فعل و صفت نیز هر چند فی الحقیقه ظلال حضرت دانند تعالی و تقدس اما داخل دائره اصل اند و ولایت انیمرتبه و ولایت صلی است بخلاف ولایت مرتبه سابق که با آفاق و انفس تعلق دارد که ولایت ظلی است منتیان دائره ظل را با تجلی برقی که ناشی از مرتبه اصل است پیشتر است که کیامت از قید آفاق و انفس و اربان و جمیع که از دائره آفاق و انفس در گذشته و از ظل با اصل پیوستند ضیاء تجلی برقی در حق ایشان دائمی است چه ممکن و ماوای این بزرگواران دائره اصل است که تجلی برقی ناشی از ان است بلکه معامله این بزرگواران از تجلیات و ظهورات فوق است زیرا که هر تجلی و ظهور به مرتبه که تعلق کند از شائبه غلیظت بیرون نیست و گرفتار سے اصل الاصل ایشانرا از ظل فارغ ساخته است و از زین البصر خلاف کرده نهایت کمال در ولایت ظلی که ولایت صغری است به تجلی برقی حصول می پیوندد این تجلی برقی قدم اول است در ولایت کبری که ولایت انبیاست علیم الصلوات و التسلیات و ولایت صغری و ولایت اولیا است قدس الله تعالی اسرارهم از اینجا تفاوت ولایت اولیا و ولایت انبیا باید دریافت صلوات الله تعالی و تسلیات سبحانه علیم که نهایت آن ولایت برایت این ولایت است از کمالات نبوة انبیا علیم الصلوات و التیمات چه گوید که برایت نبوت نهایت این ولایت است مگر حضرت تواجبه نقشبند قدس سره نصیب از ولایت انبیا علیم الصلوات و التیمات به تبعیت و در اثنای فر گرفته اند که گفته ما نهایت سادر برایت و بیج میکنیم این فقیر اینقدر میداند که نسبت و حضور نقشبندی چون بحال برسد بولایت کبری می پیوندد و از کمالات آن ولایت حظ وافر می گیرد بخلاف طرق دیگران که نهایت کمال شان تا تجلی برقی است باید دانست

و امتناع از آن حضرت تعالیٰ مسلوب نیست پس قسم رابع بیدار شد سوای وجوب و امکان و امتناع و امکان  
 انحصار عقلی ثابت شده است درین اثبات گفته گوئیم که این انحصار ما بهیة راست نسبت بوجود آن نیست  
 لایمته لما بهیة الی الوجود و انحصار کمافی ذات الواجب تعالیٰ و صفاته سبحانه فان ذات تعالیٰ موجود بذاته لا بالوجه  
 عینا کان او زمانا و صفاته تعالیٰ موجوده بذاته سبحانه من غیر ان تخلل فیها وجود ذات تعالیٰ و صفاته سبحانه فوق  
 هو و لا و الثلثة المنحرفة غایة مافی الباب بالنسبة لذاته تعالیٰ و تعقل صفاته سبحانه بالوجه و الاعتبار است و لا دلیل  
 الی لکنه عرض لذاته سبحانه فی الوجود و التصوری الظل الی وجوب کما هو المناسب و الاثبات بمنزلة تعالیٰ و عرض لصفاته  
 سبحانه فی الوجود و الذهنی الامکان کما هو المناسب لها لا احتیاجا الی الذات ذات تعالیٰ و صفاته سبحانه فی نفسها  
 فوق مرتبة الوجوب و الامکان بل فوق مرتبة الوجود و ایضا باعتبار الوجود و التصوری الظل الی وجوب نیاسب لذاته  
 تعالیٰ و الامکان نیاسب الصفات تعالیٰ و تقدست فی الصفات تعالیٰ من حیث الوجود و الخارجی لا واجبه و لا  
 ممکنه بل ہی فوق الوجوب و الامکان و باعتبار الوجود و الذهنی ممکنه و لا یلزم من هذا الامکان احد و ثلث لما لیس  
 لذاته کمال ممکنات بل لوجوداتها انظمیة و نیاسب هذه المعرفة ما قاله ارباب المقول من ان الکلیة و الجزئیة تقر  
 لما بهیة باعتبار خصوصیه الوجود و الذهنی فلا یصف بها الماهیة حال الوجود و الخارجی فزیر الوجود فی الخارج مثلا قبل تحصیل  
 لیس مجزی کما انه لیس کلی بل عرض له الجزئیة بعد الوجود و الذهنی الظل بل نقول جمیع النسب و الامتناعات و الاحکام  
 و الاعتبار است التي کل علیه تعالیٰ کما لو بهیة و الازلیة غیر الصفات الثمانية الموجودة انما یدق علیه سبحانه باعتبار  
 التصور و التخلل و الا فالذات من حیث هو غیر متصف بصفة و لا مسمی بآدم و لا حکوم حکم فصاحب الشرع تعالیٰ  
 انما اطلق علی ذاته اسما و احکاما باعتبار التناسب و التشابه لیکون قرینه الی انهام المخلوقات و لیکون التکلم  
 منهم علی قدر عقولهم کما یقال لزیاد الموجود فی الخارج بدون ملاحظة وجوده الذهنی انه جزئی علی سبیل التشبیه  
 و التظنیر و لیکون حکمهم بالجزئیة لزیاد نسب و اخبر من حکمهم بانه کلی فکذا حکم الوجوب و الوجود علی الذات  
 انفسه لعلی اولی و النسب من حکم بالامکان و الامتناع الی جناب قدسه تعالیٰ و وجوب  
 و لا وجود کما لا یلیق بجناب تنزیهه تعالیٰ امکان و امتناع فانهم هذه المعرفة الشریقة المقدسة فانها  
 اساس الدین و خلاصة علم الصفات و الذات تعالیٰ و تقدست و ما حکم بها احد من العظام و لا و احد  
 من الکبراء استاثرت الله سبحانه هذا العبد بنده المعرفة و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب چهارم  
 بیاد و تاب میر محمد نعمان مدد و ریافتہ در بیان آنکه علم یقین و عین یقین و حق یقین که بعضی

جنتین رنگی از وجوب دارد و رنگی از امکان ناچار ممکن باشد زیرا که مرکب از واجب و ممکن ممکن است  
 و ایضا این فصل چون باعتبار جهت فوقانی روی بقدم دارد باعتبار جهت تحتانی قدیمی در حدوث ناچار  
 حادث باشد زیرا که مرکب از قدیم و حادث حادث است و جمیع فعل حق را جل سلطان قدیم گفته اند  
 نظر به جهت اولی است و جمعی دیگر که حادث دانسته اند منظور ایشان جهت آخری است نظر طائفه اولی  
 بلند است و نظر طائفه ثانیه نیست هر چند هر دو فریق از حق و طرف مانده است و حق متوسط آنست که  
 این فقیر آن انیاز یافته است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مثل این تحقیق در صفات حقیقه  
 نیز در بعضی از مکاتیب تحقیق یافته است طلب نمایند باید دانست که وجه ثانیه در فعل عبارت از خلق  
 خاص است که قلم بر گیرفته است و این خلق زید و یوسفی است از جزئیات مطلق خلق شلا و این خلق خاص  
 که قلم بر گیرفته است نیز جزئیات دارد و در رنگ خلق ذات زید و خلق صفات زید و خلق افعال زید  
 و این جزئیات خلق زید و در رنگ ظلال اندر آن خلق زید را که همچون کلیست و خلق فعل زید را نیز ظله  
 است و منظمی و آن کسب زید است که قلم بر فعل نموده است این کسب را زید از خانه پدر خود دنیا ورده است بلکه  
 کسب او پدری است از خلق حق بل و علا پس ازین معارف معلوم گشت که فعل ظل کون است و وجه ثانیه از فعل  
 ظل است و وجه اولی را چنانچه تحقیق یافته است و وجه ثانیه را نیز ظل است که خلق زید بود و مثلاً و خلق زید را نیز ظل  
 است که خلق فعل زید بود و این ظل را نیز ظل است که کسب زید باشد چون این علوم دانستی بما که در نظر ساکنان در  
 وقت سلوک مثلاً چون نسبت کسب زید از زید متغی گردد و اضافت آن بر زید مرقع شود ناچار فاعل آن فعل حق  
 را میداند تعالی و تقدس بلکه افعال متکثره و متباینه غلائق را فعل یک فاعل می یابند و ظهور این معنی را کلی  
 افعال می انکارند انصاف می باید داد که این کلی فاعل حق است سبحانه یا کلی ظلی از ظلال آن فعل است  
 که بر اتم تنزل نموده اسم ظلیست یافته است بر کلی فاعلی تجلیات دیگر را قیاس باید کرد که نظله از ظلال کفایت  
 نموده اصل اصل انکاشته اند و بخود و سوز آرا می یافته باید دانست که وجوب وجود چه نکه نسبت اضافت  
 است ناچار در مرتبه فعل یافته شود و چون لاین نسبت بعالم مناسبت ندارد و بلکه مخصوص به صانع عالم  
 است تعالی و تقدس پس وجه اولی از فعل که بالا ذکر یافته است مناسب باشد اگر گویند از من بیان  
 لازم می آید که وجوب در مرتبه ذات و صفات تعالی و تقدس ثابت نباشد و ذات و صفات او تعالی  
 و تقدس واجب گفته نشود پس وجوب از حضرت ذات و صفات سلوب بود چنانچه امکان



هرگاه مجروری گذشته است اما مجبور باشد دیگر است و مجبور الف دیگر چنانچه در میان ثمانه و الف فرق است  
 در مجبورین اینها نیز همانقدر فرق است بلکه زیاده از آن و مجبور آنست که هر چه در آن مدت از فیوض  
 بامتان برسد توسط او برسد اگر چه اقطاب او تا آن وقت بود و بدلا و بجا باشند و خاص کند بنده مصلحت  
عام را و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات  
 علی و علی جمیع انوانه من الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین و عباد الله الصالحین اجمعین بکتاب  
 پنجم بمیرمس الدین علی خلیلی صدور یافته در بیان آنکه صفات او تعالی و او اعتبار دارد اول اعتبار  
 حصول آنهاست فی انفسها و اعتبار دوم قیام آنهاست بذات و هر دو اعتبار تمیز و خارج  
 اند از الحمد لله و سلام علی عباد الله یعنی خود و ما صفات واجب جلاله که موجود اند و قیام بذات  
 دارند تعالی و تقدس و اعتبار دارد اعتبار اول آنکه فی حد ذاتها ثابت اند و اعتبار دوم آنکه  
 قیام بذات واجب دارند تعالی و تقدس باعتبار اول مناسبت به عالم دارند و مبادی تعینات اند باعتبار  
 دوم از عالم مستغنی اند و هیچ توحیدی به عالم و عالمیان ندارند و اینها در نظر کشفی باعتبار اول از ذات تعالی  
 و تقدس مشکک مینماید و اثبات ذات تعالی و تقدس ماورای اینها نموده می آید و باعتبار ثانی نیز چنین  
 اند و انفاکاک متصور نه و اینها باعتبار اول حجاب ذات تعالی و تقدس و باعتبار ثانی احتجاب مرفوع است  
 در رنگ آنکه بیاضی که قائم بجایه باشد حجاب جامه نیست غایه مانی الباب بیاض بهر دو اعتبار حصول  
 نفسی و حصول قیامی حجاب ذات نیست هر چند محسوس همان بیاض است اما حجابیت مرفوع است بخلاف  
 صفات واجب تعالی و تقدس باعتبار اول عاجب اند و باعتبار ثانی غیر عاجب و فرق در میان این  
 دو اعتبار آنکه خیال کنی این فقیر با وجود جذب قوی و سرعت سیر مابین این دو اعتبار را از نزدیک  
 برپانزده سال قطع کرده است علماء متقدمین بفرق این دو اعتبار متذکرها که حصول عرض فی نفس همان  
 حصول قیامی اوست در جوهر و از علماء متاخرین بعضی بفرق این دو اعتبار راه یافته اند و تحقیق نموده اند  
 که حصول نفس عرض دیگر است و حصول قیامی دیگر لان العرض یقال فی حق انه وجود مقام  
 فی الوجود غیر القیام این تحقیق متاخران که در عرض نموده اند گویند ازین بود از برای عروج  
 مستمندی و وسیله بود از برای حاجتمندی بسیار پس از تحقیقات کلامی و فلسفی درین سیر و  
 سلوک مدغم نموده است و واسطه معارف الهی جلشانه گشته و السلام علی من اتبع الهدی



صوفیه قرار داده اند فی الحقیقه دو شرط اند از سه شرط علم یقین و یک شرط علم البقین در پیش است تا بعین  
 البقین چه رسد به بیان آنکه صاحب این علوم مجد دین الف سبت و الحمد لله و سلام علی عباده الذین  
 اصطفا کریمست که از احوال خیر مال خود و اطلاق بخشیده اند المسؤول من الله سبحانه سلا متکم و استقامتکم بلانند  
 که علم البقین عبارت از شهود آیات است که افاده یقین علمی نماید این شهود فی الحقیقه استدلال است  
 از اثر بؤثر پس آنچه از تجلیات و ظهورات و مرایای آفاق و انفس دیده شود همه از قبیل استدلال اثر  
 بؤثر است اگر چه آن تجلیات و تجلیات ذاتیه مانند آن ظهورات را بی کیف خوانند چه ظهور شی در  
 مراتب حصول اثر است از آثار آن شی ب حصول عین آن شی پس سیر آقائی و انفسی بنامه قدم از دایره  
 علم البقین بیرون نکند و غیر از استدلال از اثر بؤثر نصیب آن نباشد قال الله تبارک و تعالی سوره یح  
 آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی تبین لهم انه الحق دیگران سیر آقائی را از علم البقین دانسته اند و عین البقین  
 و حق البقین در سیر انفسی اثبات نموده اند و بیرون نفس سیر کفایت آن ایشانند و من چنین یا رب یا  
 میداند که حضرت حق سبحانه به بنده از بنده نزدیکتر است پس از بنده تا حق جل و علا در جانب اقریبست  
 سیر دیگر متخلل است که وصول بقطع آن منوط است ازین سیر ثالث نیز فی الحقیقه مثبت علم البقین است  
 هر چند دایره ظلیت بیرون است اما از شاخه ظلیت پاک و مبرأ نیست زیرا که اسما و صفات واجب و جلی سلطان  
 فی الحقیقه ظلال حضرت ذاتند تعالی و تقدس و هر جا شوب ظلیت است داخل آثار و آیات است پس ایشانان  
 از سه سیر علم البقین یک سیر اول را مخصوص علم البقین ساخته اند و سیر دوم آنرا محصل عین البقین و حق البقین دانیده اند  
 و به سیر ثالث لب نکشاده تا دایره علم البقین تمام شود عین البقین هنوز در پیش است ع قیاس کن ز گلبان من بهار  
 مرا از عین البقین و حق البقین چه گوید و اگر گوید که فهم کند که دریا بدین معارف از حیطة ولایت و باب ولایت  
 و در رنگ علما و خواهر در ادراک آن عاجزند و در درک آن قاصر این علوم مقتبس از مشکوة انوار نبوت احمد علی  
 اربابها الصلوٰه و السلام و نتیجه که بعد از تجرید الف ثانی به تبعیت و راشت تازه گشتاندر و بطراوت ظهور  
 یافته صاحب این علوم و معارف مجد دین الف است کما لا یخفى علی الناظرین فی علومه و معارفه است  
 تتعلق بالذات و الصفات و الافعال و تملک بالاحوال و المواجید و التجلیات و الظهورات فعیلون  
 ان یؤلوا المعارف و العلوم و راء العلوم العلماء و و راء معارف الاولیاء بل علوم یجوز لای بالنسبه الی  
 سائر العلوم قشر و تلک المعارف لب ذلک القشر و الله سبحانه تعالی الهادی و مبدا کند که بر سر

علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام والنتیجہ موطن مسکن و در مقام ملاحظت دارد و بواسطہ غلبہ محبت ولایت محمدیہ علی صاحبها  
 الصلوٰۃ والسلام والنتیجہ نسبت محبوبیت غالب است و نسبت محبت غلوپ و ستورای فرزندان وجود انبیا عالمہ کبریا خلقت  
 این مربوط بوده است کارخانہ عظیم دیگرین عوالم فرمودہ اند و برای پیری و مریدی مرانیاد و رده اند و مقصود از خلقت من  
 تکمیل و ارشاد خلق نیست معالہ دیگر است و کارخانہ دیگر درین ضمن ہر کہ مناسب است دارد و فیض خواہد گرفت والا سلام  
 تکمیل و ارشاد نسبت بآن کارخانہ نیست چگونہ طرح فی الطریق و دعوت انبیا عظیم الصلوٰۃ والتسلیمات نسبت  
 بمعاملات بلندیہ ایشان بہین حکم دارد و ہر چند منصب نبوت ختم یافتہ است الا کمالات نبوت و خصائص آن بطریق تبعیت  
 و وراثت کمال بیان انبیا را نصیب است عظیم الصلوٰۃ والتسلیمات مکتوب ہفتم بقصر حقیر عبدالحی کہ جامع این  
 مکتوبات شریف است صدور یافتہ در بیان مراتب پنجگاہ محبوبیت و محبت و حجب و رضا و مرتبہ فوق  
 آنها و خصوصیت ہر کدام آنها بہ بغیر و مانیاست لک الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی و الحمد للہ الذی  
 انعم علینا و ہر انا الی الاسلام وجعلنا من امتہ حبیبہ محمد المصطفیٰ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام بدان ارشد کائنات  
 تعالی و محبت ذاتیہ کہ حضرت ذات تعالی و تقدس خود را دوست دارد و اعتبار محبوبیت و محبت و  
 محبت ظهور کمالات محبوبیت ذاتیہ بنجام الرسل علیہ و علی آلہ و عظیم الصلوٰۃ والتسلیمات کم است غایتیانی الباب  
 در جانب محبوبیت دو کمال است فعلی و انفعالی فعلی اصل است و انفعالی تابع آن لکن افعال علت غائی است فعل  
 را ہر چند در وجود متاخر است ما در تصور متقدم و ظهور کمالات محبت نصیب حضرت کلیم اللہ است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ  
 والسلام و اعتبار رسوم کہ نفس محبت است بواسطہ البشر حضرت آدم علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام اولاد را بخامشہ و گشت  
 ثانیاً حضرت ابراہیم نیز علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام ہا بخامشہ و شد و ثالثاً حضرت یحییٰ نیز در همان اعتبار  
 بشطر در آمد و الامر الی اللہ سبحانہ حضرت ذات تعالی و تقدس چنانچہ خود را دوست میدارد کمالات اسمائی  
 و صفائی و انفعالی خود را نیز دوست میدارد و ظهور این محبت حضرت تعالی و تقدس مرا سما و صفات خود را  
 در حضرت خلیل اتم است علی نبینا و عظیم الصلوٰۃ والسلام و ظهور محبوبیت اسمائی و صفائی و انفعالی و ما نبینا دیگر  
 مستحق است علی نبینا و عظیم الصلوٰۃ والسلام و التیمات در رنگ ظهور محبت اینہا و چون سما و صفات افعال  
 را ظلال است بطور محبوبیت آن ظلال بتوسط اصول نبینا نصیب اولیای مراد و محبوبان است در رنگ  
 محبت آن ظلال کہ نصیب اولیای مریدین و مجبین است فوق مقام محبت ذاتیہ مقام حب است کہ جامع  
 اعتبارات ثلثہ است و اجمالاً ہما و مقام رضا فوق مقام محبت حب است بہ مرتبہ رضا فوق مرتبہ محبت است

و انهم متابرة المصطفیٰ و علی آله و اصحابه من الصلوات انما هم من التسلیات اکملها مکتوب ششم  
 بخودم زادگی جامع علوم عقلیه و نقلیه مجد الدین خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ تعالیٰ صد و ریافتہ در بیان بعضی  
 از اسرار غامضه و از انجا و جوامع ابتلع پیغمبر با مرسلت حضرت ابراهیم و اعلیٰها الصلوٰۃ والسلام مفهوم می گرد  
 الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ انکارم کہ مقصود از آفرینش من آنست کہ ولایت محمدی و ولایت ابراهیمی  
 علیہما الصلوات و النجات منصنغ گردد و حسن ملاحظت این ولایت با جمال صباحت آن ولایت مترج شود  
 و ورونی الحدیث الحی یوسف الصبح و انا الطلح باین الفصیلغ و مترج مقام محبوبیت محمدیہ بدرجہ علیہ رسد اما  
 کہ مقصود از امر با بتلع ملت ابراهیم علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام حصول این دولت عظمی بوده است و  
 طلب صلوات و برکات مائل صلوات و برکات حضرت ابراهیم علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام براس این  
 غرض بوده ملاحظت و صباحت هر دو یعنی از حسن فیات اند تعالیٰ بجز صفات لیکن حسن صفات و افعال و آثار همه  
 مستفاد از حسن صباحت است کہ کثیر البرکات است حسن ملاحظت بحضرت اجمال مناسب است گویا ملاحظت کمتری  
 است حرم را و صباحت دائرہ آن مرکز و در حضرت ذات تعالیٰ و تقدس چنانچه بساطت است وسعت است نیز  
 آن بساطت و وسعت کہ در فهم مادر آید و نه آن اجمال و ضیل کہ بدرک ما گرد و ولات در کہ الابصار و هو یدرک الابصار  
 و هو اللطیف الخیر بساطت و وسعت کہ در حضرت ذات تعالیٰ اثبات بینما یم از یکد گیر جدا اندزہ آنکہ عین یکد گیر از یکد  
 بعضی گمان برده اند اما تمیزی کہ در میان انبیا در آن مرتبہ ثابت است خارج از حیطہ ادراک ما است و بیرون از  
 دائرہ افهام ما پس ملاحظت صباحت نیز در مرتبہ تمیزی باشند و احکام یکد گیر از هر که جدا بودند و کمالاتی کہ باینها متعلق  
 شوند از هر که جدا باشند و آنچه مقصود از آفرینش فرخ رسید استم معلوم شد کہ حصول بیوست و مسئول ہزار سالہ با جاہت  
 قرین گشت الحمد لله الذی جعلنی صلتہ بین البحرین و مصلح بین الفضلین اکمل الحمد علی کل حال و الصلوٰۃ والسلام علی  
 خیر الانام و علی اخوانہ الکرام من الانبیاء و الملائکۃ العظام و چون صباحت نیز بزرگ ملاحظت متلون  
 گشتہ است لاجرم مقام غلت ابراهیمی نیز وسعت پیدا کردہ است و محیط حکم مرکز نیز یافتہ باید داشت  
 کہ مقام محبت بمرتبہ ملاحظت مناسبست دارد و مقام غلت بمرتبہ صباحت در محبت محبوبیت  
 صرف نصیب خاتم الرسل است علیہ و علیہم الصلوٰۃ والسلام و محبت خالص مخصوص بحضرت کلیم علی  
 نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام و حضرت خلیل علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام نسبت یاری و ینمی دارد و محبوب محبوب  
 است و یار و ینیم دیگر بر کدام نسبت علیحدہ است و این فقیر چون مرای ولایت محمدیہ و ولایت موسویہ است

حاصل کرده اند و خاص خواص غیب الغیب را در پس پردای ظلال جمال و جلال و در راه سداوقات تجلیات و  
 ظهورات مظهر نموده ایمان بنیب حاصل نموده اند و متوسل ظلال را اصل نگاشته و تجلیات عین تجلی دانسته ایمان  
 شهودی خرسند اند و در حق ایشان ایمان بنیب نصیب عداوت است کل حزب بالذیم فرعون باعث تصبیح آنکه  
 مولانا عبد الغفور و مولانا حاجی محمد از یاران مخصوصان در هر قسم احسان و رباب مشارالیهما بوقوع آید موجب تمنان  
 فقیر است به باکر ایمان کارها دشوار نیست + والسلام مکتوب نهم بلا عارف ختنی سدور یافت در بیان فضائل  
 کلمه طیبه لا اله الا الله و تحقیق مقام تنزیه و بیان آنکه ایمان بنیب وقتی محقق شود که عالم با قربیت رسد چه آن حاملان  
 ضبط و هم و خیال بیرون است احمد الله و سلام علی عباده الذی صطفی مولانا محمد عارف ختنی نخست نفی آنکه باطل نموده  
 اثبات معبود بکن جلوس طایفه نماید و هر چه بدخ چونی و چندی قسم است آنرا تحت لاداخل ساخته ایمان بخدا بی چون  
 جلوسانه حاصل کند تا مترین چه در نفی و اثبات کلمه طیبه لا اله الا الله است قال علیه و علی له الصلوة والسلام فضل از ذکر آنکه  
 الا الله و قال علیه و علی له الصلوة والسلام حاکما عن الله سبحانه و ان السموات السبع و ما فیهن غیری و الارض السبع فی  
 گفته لا اله الا الله فی گفته لما لت بین لا اله الا الله چرا فضل نباشد و راجح بنیاید که یک کلمه آن نفی جمیع ماسوای بیناید چه  
 سموات و زمین چه عرش و چه کرسی چه لوح و چه قلم و چه عالم و چه آدم و کل و دیگران اثبات معبود بکن میفرمایند که  
 که خالق سموات و زمین است ماسوای حق جل و علا هر چه هست از آفاق و نفس همه بدخ چونی و چندی قسم است پس باطل  
 در طریای فاق و نفس تجلی شود بطریق اولی چند و چون خواهد بود که شایان نفی است پس معلوم و موهوم و مشهور و محسوس  
 ما بین چون و چگونه متصف است بعبودیت و امکان میبوید بر آنکه معلوم و محسوس است است محمول تنزیهی که در علم  
 آن متعلق شود عین شیبیه است و کمال که با اندازه فهم ما بود عین نقص پس چه بر مابقی و مکشوف و مشهور و موهوم و محسوس  
 است سبحانه او تعالی و را از و را است حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام فرمایند تعبدون با حقون الله فاعلموا  
 تعملون و نوح و ما نواه بدست تراشیده باشیم و نواه بقل و هم همه مخلوق حق است سبحانه و شایان عبادت نه شایان عبادت  
 آن خدای بی چون و چگونه است که دست و هم ما از دامن او راک و تعالی که گفته است و دیده کشف و شهود ما از  
 شهود عظمت و جلال و سخا و غیره و تبا و پس ایمان بپنچین خدای بی چون و چگونه جلوسانه میسر نشود مگر بطریق غیب  
 چه ایمان مشهور ایمان با نیست تعالی بلکه ایمان است بنحو خود که از مخلوقات او است تعالی و تشریک است  
 ایمان غیر با ایمان و تعالی بلکه ایمان غیر است پس ما از ان الله سبحانه و عین لک ایمان بنیب قتی میسر میشود که و هم سمیع  
 السیر را انجا بولا نگاه نماید و هیچ چیز از انجا و متخیله منتقش نگردد و انیمینی در اقریبیت و تعالی تحقیق است که از حیطه و هم

زیریکه در محبت و جود نسبت است اجمالاً و تفصیلاً و در مقام رضا خدمت نسبت که مناسب حضرت ذات است تعالی و تقدس فوق مقام رضا قدمی نیست مگر خاتم الرسل علیه عظیم الصلوات و التسلیات از ان مقام خبر داده که فرمود علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام لی مع الله وقت لا یسمی نیه ملک مقرب لابی مرسل در حدیث قدسی مکرر باین مصیبت اشارت است که دارد شده یا محمد انا و انت و ما سواک خلقت لاجلک فقال محمد علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام اللهم انت و ما انا و ما سواک ترک لاجلک محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امر و زجره در بایند عظمت و بزرگی ایشان را درین نشاء چه شناسند که محق با سطل و درین دار ابتلا متمتع است و حق با باطل مخلوط و در روز قیامت بزرگی ایشان معلوم خواهد گشت که امام پیغمبران باشند و صاحب شفاعت ایشان آدم و من و دونه همه تحت لوای ایشان بودند علیه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها جائز است که در انموطن خاص که فوق مقام رضا است خادمی را از خادمان اولش خورایشان پوراست و تبعیت جاد دهند و طفیل محرم آن بارگاه سازند از کریمان کارها دشوار نیست باین معنی متکرم مزینت غیر انبیا بر انبیا نیست عظیم الصلوات و التسلیات چه خادم را با همگان مخدوم چه مساوات و تابع را با همسران تبعی چه نسبت اصل مقصود نیست و تابع طفیلی نهایت معلوم تابع بفضل جزئی میکند که در آن محظور نیست چه هر حالک و حجام باعتبار صنعت خود بر عالم ذی فنون فضل دارد که از بی اعتبار ساقط است کانهما اشارات و رموز و بشارات و کتب و لا نصیب منها لاکثر الان یؤمن بها کس الظن فینتج ایمانهم ثم اتفق لهم والله سبحانه الموفق والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی جمیع اخوانه من الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها مکتوب هشتم بخانخانان صدور یافته در بیان فرق ایمان غیبی خاص و ایمان عوام و ایمان متوسطان و الحمد لله علی عبادک و الذین اصطفی ع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است بذا قال الله تبارک و تعالی و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب و قال الله تعالی یا کون من تجوی ثلثه الابرار العجم و لا خمسة الالهوسا و سم و لا اونی من ذلک لاکثر الالهوسا اینها کما کما اقرب و معیت او تعالی همچو ذات و سبحانه همچو و بیگونه است زیرا که چون را بهیچون راه نیست پس هر چه از من قریب معیت تعقل فهم مادرک شود و یا بکشف و شهود مادر آید او تعالی زینتی منزله و مبر است که در نزد هیچ کس ندارد ایمان آریم که او تعالی قریب و با ما است اما منی قریب معیت ندیم که بهیست درین نشاء آنها نصیب الکل یان غیب است بذات و صفات او تعالی به دور بیان بارگاه است پیش ازین بی نبوده اند که هست ایمان غیبی که نصیب خاص خاص است و در لایان غیب هم نیست عوام بسامع یا با استدلال ایمان غیبی

باشد نسبت بدیاری محیط بل قاع عرش آن سبب که حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ آنرا عظیم می نامد و سراسر استخوان جاثبات می فرماید و  
قلب عارف را با واسطه جامعیت بی مثل تشبیه و تمثیل عرش اقدس می گویند چنانچه عرش مجید بر پنج ست در میان عالم و عالم مرور عالم  
کبیر و جامع است هر دو طرف خلق و امر را قلب نیز بر پنج ست میان عالم خلق و عالم صغیر و جامع است هر دو طرف خلق و امر  
آن عالم پس قلب را نیز بر سیل تشبیه عرش میتوان گفت تشبیه و تمثیل قابلیت ظهور انوار قدیم که از شائبه ظلمت منزہ و مبر است مخصوص  
بعرش مجید است چنانکه از عالم خلق و از عالم امر و از عالم کبیر و از عالم صغیر این قابلیت دارد و غیر از عرش مجید قلب عارف کامل  
بواسطه خلقت جامعیت و بر خیزش از انوار قیاس بنمایند و غنی از کج و بدست می رود بعد عرش قلب عارف تمام المعرفه هر چه ظهور است  
بدان غلظت قسم است و بوی از اہل بیافتنه باینکه اگر از سکر نخچین بیرون آید و از صحنه که مدعی صحت است ازین سخن زیبا نیست چه کند که حق و  
مسائل آگاهی نیافتد و از گرداب دریای ظلمت بساحل تشنگی رسیدن سخن هر چند بامروز در نظر اکثر خلق تشبیه نماید اما امروزه و فردا نزدیک  
است استحال نماند و انوار قیاس بنمایند و غنی از کج و بدست می رود بعد عرش قلب عارف تمام المعرفه هر چه ظهور است  
و التسلیمات علی جمیع الانبیاء و المرسلین علی الملائکۃ المقربین و علی سائر الصالحین علی التوفیق و المؤمنین و المؤمنات اجمعین مکتوب  
یا زوہر ہم بخیر و زادگی حقائق و معارف آگاهی نظریات الهی بخیر الدین خواجه محمد مصمم صدور یافته در بیان بعضی از خصائص ظهور فوق  
عرشی معنی تا و بی کریمه اقدس را در سماء الارض لایق و بعضی از خواص کائنات انسان فضائل جزو ارضی و ماینا سبب ذلک نموده و فصلی  
علی نبیہ وسلم علیہ و علیہ السلام عالم کبیر با وجود وسعت و میل چون کبریت عدالتی نثار و قابلیت وسیع حقیقی که مجرد از نسب اعتبارات است  
و معارف و تامل شیون صفات مستند و مشرف اجزاء عالم کبیر حضرت عرش رحمت است که فعل ظهور انوار حضرت ذات متجمع بعضیات  
است بل سلطانہ و ماورای عرش مجید هر چه از عالم کبیر است ظهور و قادم آن شائبہ ظلمت عنانی نیست لہذا رب العالمین است  
در میان اجزاء عالم کبیر مخصوص بعرش مجید گردانید که فضل اجزاء آن عالم است زیرا کہ ظهور ظلی از ظلال فی الحقیقہ ظهور است  
تعالی اما عبارت استوار نمودہ آید و ایضا ظهور که انجاست اعلی است بل کل استوار چند نور آسمانها و زمین است تعالی اما انوار  
نور مقرون بحجب ظلال است بی واسطه ظلمت درینما ظهور نفرمودہ و اینهمہ ظهورات متقین از انوار ظهور عرش است  
که بحجاب ظلی از ظلال محجب گشته ظهور فرمودہ است در رنگ آنکہ از دریای محیط بتوسط ظروف آب را هر جا  
بیرسد و منتفع گردند و در رنگ آنکہ از مشعل کلان چراغهای خود را گیرانند و اطراف و اکنان را بآن چراغها روشن  
سازد معنی کہ در کریمہ اقدس نور السموات و الارض مثل نور کشکوة فیہا المصباح المصباح نے زجاجة الزحابة کا نھا کو کبر  
دری یو قد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد وزيها بعضی و لو لم تمسه نار اياكے سبب این محارف  
زیرا کہ در کریمہ تمثیل برائے آن اختیار افتاده تا ظهور آن نور را در نیما بے توسط نفهمند و ظل را بابل مشتمل



و خیال بر دست چه هر چند دور تر بود و لاکه و هم آنجا بیشتر باشد و در سلطنت خیال زودتر داخل شود این دولت مخصوص  
 بانبیا است علیهم الصلوات التسلیات ایان غیب نصیب این بزرگواران علیهم الصلوات التسلیات و تبعیت و راست ایشان هر کرا  
 باین دولت مشرف سازند و ایمان غیب که عامه مومنان را حاصل است از حقیقت هم خارج نیست چه وراء الورا از دوام جانب  
 بعد است که چو لاکه و هم دست و واء الورا از زود این بزرگواران علیهم الصلوات التسلیات و انتحیات در جانب القرب که هم را آنجا مجال  
 تازمانیکه دنیا بر است و بحیات نیازنده است از ایمان غیب چاره ندارد و چو ایمان مشهود اینجا معلوم است چون نشاء آخرت بر توی ندارد  
 و صورت هم در خیال را شکند این شهودی مقبول و دوازده علت جبل و تخت میرا باشد اکرام که چون محمد رسول الله صلی الله علیه و آله سلم  
 در دنیا بدولت رویه مشرف گشت اگر ایمان شهودی در حق او علیه و آله الصلوات التسلیات اینجا انبیا گنیم خود بود و دوازده علت جبل و  
 و تخت آزاو باشد چه آنچه دیگر از افراد موعود است و اینجا میسر است علیه و آله الصلوات التسلیات و آنکه فضل الله تبارک و تعالی  
 و اول فضل العظیم باید نیست که کلمه نفی را حضرت خلیل علیه السلام و اول علیه السلام تمام کرد و هیچ درمی از برای شرک نداشت که مسدود  
 ساختند لام انبیا علیهم الصلوات التسلیات و پیش قدم ایشان گشت علیه السلام و الصلوات التسلیات چه نهایت کمال در نشاء انبیا  
 با تمام نفی است زیرا که ظهور کالات کلمه پیش از قون نشاء آخرت است غایبانی بالما بین خاتم الرسل علیه و السلام و الصلوات  
 و التسلیات درین نشاء بدولت رویه مشرف گشت از کالات کلمه طیبه انبیا درین نشاء و نیز نصیب افزایفته توان گفت که  
 کلمه انبیا با نماز این نشاء بخت ایشان تمام گشت علیه و آله الصلوات التسلیات و بهین معنی تواند بود که کلی ذات در حق ایشان برین  
 نشاء و انبیا بنمایند و دیگران را موعود میسازند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه علی علیه و آله الصلوات التسلیات  
 و من تسلیات اکملها مکتوب و هم بحقائق آگاهی بر ادعای حضرت ایشان میان محمد مودود مدد دریافت در بیان آنکه  
 هر طور که باشد بی شایسته ظلیت نیست بخلاف ظهور فوق عرشی و چون قلب نهایت خود رسد بعد از انوار عرشی اقتباس مینماید شیخ الهی  
 بسطای گوید اگر عرش و آنچه در عرش است در نادیه قلب من نهند عارف را از فرانی قلب هیچ حساسی آن نشو و خج بنید نایم  
 این سخن بنماید و بر لای انبیا آن میکند و میگوید که حادث چون تعظیم مقرون و دوازده اثر نماید یعنی عرش نماید حادث است قلب در کمال  
 ظهور انوار قدم است چون آن حادث را بان قلب آن واقع شود محال و تلاشی گردد و فکیر محسوس و عجب عجیب و مسلو موفیه سلطان  
 العارفین سید الطائفة باشد هرگاه چنین گیند و عرش محمد را در جنب قلب من هیچ اعتبار نهند و عرش را خالی از ظهورات انوار قدم نشاء  
 حادث گویند و قلب را بواسطه ظهور انوار قدم قدیم مانند از دیگران چه که بدو چه نوسید زودین فیکر که میز خدمت الهی است آن است  
 که قلب عارف چون بمقتضای استعداد خاص خود نهایت الهیات رسد کمال حاصل کند که فوق آن تصور نباشد و قایت  
 آن پیدا کند که از لمعات بی نهایت ظهور انوار عرشی بروی فاعل گردد و این لمعه نسبت بان لمعات قطره



ذات او نخواهد بود و محسوس شخصیست جمیع صفات خواهد گشت و همچنین مفارقت صفات از حضرت ذات تعالی و تقدس  
در مراتب ظلال است و در تصویرات مثال چون وصول اصل میسر گشت صفات را متفک از ذات تعالی نخواهد یافت  
و شهود ذات متفک از شهود صفات نخواهد بود و کلی صفات که از کلی ذات جدا ساخته اند و کلی افعال علیحدہ دانسته اند  
و همه در مقامات ظلال است بعد از وصول الی یک تجلی است که متضمن تجلیات ثلثه است مثلاً زیر که می بینند  
شهود ذات او از شهود صفات او متفک نیست در همان وقت که زیر را می بیند می باید که او عالم و فاضل است علم و  
فضل چنانچه حجاب رویت او نیستند متفک از و نیز نیند آری اگر زیر را نقل کند و بصورت ظلیت او را در اک نمایم صفات  
از ذات او متفک خواهند بود و حجاب ذات خواهند گشت چنانچه گذشت یعنی بینی که مرئی در آخرت ذات جمیع صفات  
است تعالی و تقدس نه ذات امر از اسما و صفات که آن مجرد اعتبار است زیرا که ذات را از صفات هرگز تجرد  
نیست و صفات از ذات هرگز متفک نیستند تجرد آن اعتبار گویند که عارف کامل را چون گرفتاری ذات تعالی  
و تقدس استیلا می یابد ملاحظه اسما و صفات از نظر او ساقط میگردد و غیر از ذات احدیت تعالی هیچ مشهود اوئی ماند  
پس تجرد ذات تعالی و تقدس از صفات باعتبار نظر عارف گشت نه باعتبار خارج و نفس امر که سببی تحقیقه انشاء  
الله تعالی و ایضاً لای ظهور جامع نتهائے تصویرات مثال است کما لے که بعد از آن رود و در مراتب مثال  
تصور نمیتواند یافت چه در مثال امری را تصویر مینمایند که مشابهت و مناسبت بخارج داشته باشد اگرچه آن  
مشابهت در اسم بود و امری که هیچ چیز و هیچ وجه در خارج مشابهت ندارد تصویر آن در مثال محال است و کمالات  
فوق ازین قبیل اند که هیچ چیز و هیچ وجه مشابهت آنها نیست تا در مثال تصویر آن نموده آید از نیجاست که در آن  
موطن جلی هم وقت دانگیر است و عدم ادراک نشانه ادراک است درین مختار هر چند از آن مقام غیر از  
جهل یا علم یافت امری دیگر بحصول نرسیده است اما امید است که در آخرت قوتی بخشد و ولی دهند که در مثال  
نور تلاشی نکرد و از حقیقه معلوم آگاه بود و در تعادل ده و دلیری بین ذره و خویش خوان و خیری بین  
آگاه باش که ظهور فوق العرش در هم نیندازد که حضرت حق سبحانه و تعالی فوق العرش مستقر بود و مکان و جهت  
او را ثابت باشد تعالی عن ذلک و عمالایق بجناب قدس تعالی الظهور صورت زیر در مراتب معلوم  
استقرار نپذیرد در مراتب هر چند بخردان در توهم افتند و الله المثل الاعلی مومنان در آخرت حضرت  
حق سبحانه و تعالی را در بهشت خواهند دید با آنکه بهشت و غیر بهشت نسبت بجنس سحانه بر ابراء و همه مخلوق  
وے اند تعالی و تجلی که بکوه طور واقع شده بود شایسته حالیت و ملیت نه نسبت فایده ماسف الباب

نسا ز نور نور ظل را موقد و مقبس ز نور اصل دانند میدی الله نور من یشاء الله الکریمه محمول علی اداء الله تعالی  
و نحن تا ولنا بنا و یل لو کشف علینا نقول بعون الله تعالی سبحانه و حسن توفیقہ تعالی الله نور السموات و الارض  
نور است که اشیا با و روشن گردند آسمانها و زمین با و تعالی روشن گشته است چه اوسحانه اینهارا از ظلمات عیدم  
بر آورده است و بظلال و وجود و توالج وجود و تصف گردانیده منور ساخته است آسمانها و زمین را که بآن نور قیامت  
گشته اند در رنگ مشکوه تصور باید نمود و آن نور را بشارت مصباح باید دانست که در آن مشکوه موع است و دخول کل  
تخیل بر مشکوه بنا بر اشتغال آن مشکوه است بر آن مصباح و از زجاجه پرده آسمان و صفات لاطفه باید نمود چه آن نور شلیس  
با صفات است نه محر از شیون و اعتبارات و زجاجه صفات عز سلطان کجمن و جوب و جمال قدم همچون کوکبی است  
و رخشان و آن مصباح که در آن مشکوه مودع است از شجره مبارکه زیتونه ایفا یافته است که کنایت از ظهور جامع  
عرشی است که ستوی و مرتبت از آن ظهور چه ظهورات دیگر که آسمانها و زمین قتل دارند و رنگ اجزا از مر آن ظهور  
جامع را چون آن ظهور جامع لامکانی است و بی جهت است لاشرفیه و لا غریبه آنرا توان گفت که کاذبیتها  
یعنی و لولم تسع نار صفة مادحه است مر آن شجره مبارکه را و بیان صفات و تلو لثیت آن شجره است که  
نمثل بنهایت نور یعنی آن پرده زجاجه از جهت صفا و درخشندگی از دیاد آن نور نموده است و در  
حسن و جمال آن افزوده چه کمالات صفات با کمال ذات تعالی و تقدس جمع گشته است و حسن صفات با حسن  
ذات تعالی مقرون شده با وجود تضاعف نور و کمال ظهور میدی الله نور من یشاء الله علی لم یجل الله له نور انما له  
من نور این ظهور جامع که بعرض آنساب یافته است غنمای مشاهدات و معاینات و مکاشفات است  
و نهایت تجلیات ظهورات است تجلی ذات باشد یا تجلی صفات بعد از آن معامله بکل قرار بینا بر چنانچه  
شمه از آن در بیان خواهد آمد انشاء الله تعالی و این ظهور جامع هر چند مقرون بصفات است اما صفات  
درین موطن حجاب ذات نیستند جایست صفات مر ذات را تعالی و تقدس مخصوص بظهورات ظلیه  
است زیرا که ظهورات ظلیه در مرتبه علم است و ظهور اصل در مقام عین و در علم صفات حجاب ذاتند نه  
در عین نبی بینی که زید را در مرتبه علم چون تعقل کنی ظهور او در علم بصفات خواهد بود مثل طویل یا قصیر یا عالم  
یا جاہل مغیر یا کبیر یا کاتب اینهمه صفات که تعقل کنی حجاب ذات او خواهد بود و اینهمه تقیدات کلیه فی حد  
شخص او خواهند گشت و چون آن زید رخس از علم عین کشف با وجود صفات مشهود گردد و معامله از ظلیت  
بر اصالت قرار یابد چه صورت علمی زید ظل است مر زید موجود خارجی که اصل اوست اینجا صفات حجاب

احد جل سلطانہ پیدا کند و از صفات شیدونات هیچ لحاظ و منظور و مقصود و مطلوب او نباشد بکلمه امر و مع من  
 احب اور ایک قسم اتصالی مجہول الکلیفیتہ کہ حضرت احدیث مجروحہ بیدار میگردد و آن گرفتاری کہ بذات احد  
 جل سلطانہ او را حاصل شدہ بود نسبت قریب ہیچون بذات ہیچون در وی اثبات نماید ورنہ وقت انسان کامل  
 مرآت ذات احد میگردد و یحییٰ کہ از صفات و شیدونات در آن هیچ مشہود و مرئی نشود و بلکہ احدیث مجروحہ تعالت و  
 تقدس در وی ظاہر و تجلی باشد سبحان اللہ انظم ذاتی کہ از صفات ہرگز انفکاک نداشتہ و مرآت این انسان  
 کامل بحیثیت تجر و ظاہر و تجلی گشت و حسن ذاتی از حسن صفاتی نمیز باشد و این آیت و مظهریت غیر از انسان کامل  
 احدی را تیسر شدہ است حضرت ذات تعالی و تقدس بلی قرآن صفات و شیدونات در هیچ چیز غیر از انسان تجلی نداشتہ  
 عرش مجید در عالم گیر مظهر ذات متجمع صفات است تعالی و تقدس و انسان کامل در عالم صغیر مظهر ذات احد است کہ  
 مجرد از اعتبارات است این مرآتیت از انجلیکہای انسان است و اللہ سبحانہ المطلق لایعنی لما اعطاه ولا سطة

المانعہ والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعتہ المطلق علیہ و علی آلہ و اصحابہ الصلوٰۃ و التحیات العلی  
 مکتوب دوازدهم براتب آگاہی برادر حقیقی حضرت ایشان سلمہ اللہ تعالیٰ المیان غلام محمد صد دریافت  
 در بیان آنکہ ملک ہر خیز مشاہد صلت و شہود انسان در مرآت نفس است اما آن دولت را در انسان کا بجز  
 ساختہ اند و بقائی بان بخشیدہ و مانیاسب و ملک بنی محمد و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ ملائکہ کہرام علی بنیاد و عظیم علیہ السلام  
 و السلام مشاہد صلت اند و متوجہ صلت و گرفتاری بابل دارند شاہ ظہیرت در حق ایشان مقتود است انسان بیچارہ  
 درین نشاء کم است کہ از او خمرہ ظہیرت قدم بیرون نہد و بی توسطہ مایای آفاق و نفس شہود ذاتی پیدا کند بعد از  
 وصول بابل پرتوی از شششان انوار صلت را در مرآت قلب و تجلی ساخت با لمش باز میگردد و مانند تربیت نقصان  
 با و حال میدارند درین رجوع ہم تربیت اوست و ہم تربیت دیگران زیرا کہ آن پرتو انوار صلت کہ بجز او و ساختہ اند  
 در مدت رجوع اجزاء دیگر او را نیز منصف بزرگ خود میسازد و متلون بون خود مینماید چنانچہ دیگران را از نقص کمال  
 می آرد و از غیب شہود دلالت می کند و چون مدت دعوت و رجوع تمام شود و کتاب بابل رسد شوق صلت  
 پیدا شود و ندای رفیق اعلیٰ از ہذا دوسرہ بر زند و از تعلقات شتی و ارستہ خست از غیبت بشہادہ کشد  
 و معاملہ را از گوش باغوش آرد الموت جبر و صلت بالجیب الی الجیب انجا صادق می آید باید نیست  
 کہ ملک ہر خیز مشاہد صلت است و شہود انسان در مرآت نفس است اما آن دولت را در انسان کا بجز ساختہ  
 اند و بقائی بان بخشیدہ اند و متحقق بان گردانیدہ بخلاف ملک کہ آن دولت را در وے کا بجز و نگرانیدہ اند

بعضی محال قابلیت ظهور دارند بعضی دیگر را ازین قابلیت نیست مرآت قابلیت ظهور صورت دارد و فعل مستور  
 را این قابلیت نیست بآنکه هر دو از ان اند پس تفاوت در مظهر است نه در مظهر و نسبت بظاہر نہ مظاهر ہر یک را نہ  
 قابل و ناقابل و همچنین الفاظی کہ موہم کلیہ و جزئیہ باشند و یا عالیت و خلیت از ان مضموم میگردد و از ظاہر مضمون  
 اند و شایان جناب قدس او تعالی نمیتند از تنگی عبارت از کتاب این الفاظ نمودہ می آید **۵** این قاعدہ یاد  
 دار کا بجا کہ خداست بذنی جزو نہ کل ز نظر نہ مظهر و است بذو چون قلب انسان عرش عالم صغیر است  
 و مشابہ عرش عالم کبیر تخی کہ آن ذات است بی شائبہ ظلیت لعلہ از ہمان تخی بی شائبہ نصیب آن قلب است  
 ہر چند با سمانہا قدس نیز از ہمان تخی رسیدہ است اما در پردہ وظلی زلال است مگر قلب در رنگ عرش از شائبہ  
 ظلیت مبرا است اگرچہ مظهر باعتبار صغیر و کبیر متفاوتست **۶** بقدر آیت حسن توینما در روئے پس تخی بی شائبہ ظلیت  
 بعد از عرش مجید نصیب قلب کمال اکمل انسان است و دیگر انرا ظلیت و انگیر است باید دانست کہ مظهر عرشی  
 از شائبہ ظلیت مبرا است اما آنجا صفات با ذات تعالی و تقدس متمیز است و شیون و اعتبارات در ذات تمام  
 ثابت اگرچہ صفات و شیونات در ان تمہہ حجاب ذات نباشند لیکن در دید و دانش مشارک اند و در محبت  
 و گرفتاری مساہم گرفتار ان محبت احدیت مجرودہ تعالیت و تقدس است بشرکت امری را منی نمیتند و حکم گیرند  
 الاشد الدین الخالص وین خالص را خواہا نند عدم شریکت صفات علی تفاوت الدرجات نصیب ہیئت  
 وحدانی انسانی است و نصیب ہیئتہ وحدانی قلب انسانست و نصیب جزوارضی انسانست و فوق ہمہ  
 اینہا ہیئتہ نیست وحدانی مر انسان را کہ برنگ جزوارضی او برآمده است و حکم آن گرفته با جملہ عدم توینما  
 جزوارضی است امور دیگر در رنگ تمہیات زائده است در انسان دو چیز اند کہ عرش ندارد و عالم کبیر  
 را ازین نصیب نیست و انسان جزوارضی است کہ در عرش نیست و ہیئتہ وحدانی کہ در عالم کبیر نیست و  
 شعور یکہ بہ ہیئتہ وحدانی تعلق دارد و نورطی نور است کہ مخصوص بہ عالم اصغر است پس انسان العجوبہ ایست کہ لہا  
 خلافت پیدا کردہ است و بار امانت برداشتہ است از خصائص غریبہ انسانی بشویشنو کہ مالم و بہا  
 ہر سد کہ قابلیت مرآتیت حضرت احدیت مجرودہ پیدا میکند ولی اقتران صفات و شیونات مظهر ذات احد  
 ی گرد و تعلق لاشانہ و حال آنکہ حضرت ذات تعالی و تقدس ہمہ وقت مستجمع صفات و شیونات  
 است هیچ وقت ذات را تعلق لافکاکہ از صفات و شیونات نیست بیانش انیکما انسان  
 کامل چون از گرفتاری ماسواے ذات احدیت تعالی و تقدس آزاد گشتہ گرفتاری بذات

در شأنیاء علم و سلوک و تسلیات بانچه علماء و اهل دین و با آنچه صوفیه بآن ممتاز اند اسرار و دقائق است که در  
تشیبهاست قرآنی رمزی و اشارتی بآن رفته است و بسبیل تاویل اندراج یافته فهم الکاملون فی المآب  
و المحققون بالوراثه ایشان بسبیل تبیین و وراثت شریک دولت خاص انبیاء از عظیم الصلوات و تسلیات  
و عزم بارگاه لاجرم بشرف کرامت علماء امتی کا بنیاد نبی اسرائیل مشرف گشته اند صلیکم بمتابقه سید المرسلین  
و حبیب رب العالمین علیه و علی اجمع الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین و اهل طاعتک اجمعین الصلوات  
و التحیات و علماء علما حالا و وجد الکلون و سیله الی حصول لوراثه التي هی نهایت درجات السعاده مکتوب  
بها از کوه هم بخوانا احمد برکی جدد و ریافته در جواب استفسار او که صاحب منصب البتہ صاحب علم است یا نه استفسار  
در گیر که فانی الله و بقا الله تا اکنون بدست نیاید و در عدم اطلاع بر احوال خود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی  
عباده الذین انطی و صحیفه شریفه پی در پی رسید عزامی مصانف نوشته اند انشاء وانا الیه راجعون بیاران و دوستان  
فرمایند که هفتاد و هفتاد بار کلمه طیبه لا اله الا الله و حانیت مرحومی خواجہ محمد صادق و بر و حانیت مرحومه همشیره او  
آن مکتوب بخوانند و نواب هفتاد هزار بار را بر و حانیت کی بخشد و هفتاد هزار دیگر را بر و حانیت دیگرے از دوستان  
دعا و فاتحه سکول است نوشته بودند که در مکتوبات اندراج یافته است که صاحب منصب صاحب علم است محروما  
قطب الاقطاب صاحب علم است اقطاب بقعات در رنگ اجزای وی دست و پای وی اند بعضی را علم بدارت خود  
بود و بعضی دیگر را نبود نوشته بودند که فانی الله و بقا الله تا اکنون بدست نیاید چه توان کرد که شهادت صحبت کم بوده اینقدر  
مکتب نگردد که از حصول بعضی از احوال شما اطلاع داده شود اکنون از چند دوستان فانی و بقا شمار امشاده سلیم و این دو کمال که  
گفته اند در شما احساس می نمایم و شما انکار نمینمایند مسافت عبیده در میان است تا ملاقات صوری میسر نشود اطلاع بر احوال  
مکنونه متعسرست مثلخ در فنا و بقا سخنان گفته اند که همه بر مرز و اشارت است از خود کس چه دریاید و حضرت حق سبحانه در  
همه علم و احوال نمی بخشد شخصی را علم باحوال عطا فرموده پیشو امیسا ز و جمعی را با بر و لوط ساخته بمرتبہ کمال و تکمیل میرساند  
خاص کند بنده مصلحت عام را یا کاش شیخ حسن را چند روز دیگر نگاه داشته اطلاع بر بعضی احوال  
او داده و خدمت شما میفرستادیم آمدن شما کل و بیاران رشید قابل شما اگر کسی می آمد و چند روز اقامت میکرد و هم  
سخن میداشت چه خوب بوده تا خبرای ضروری بوی نموده میشد مقصود آنست که احوال حال شود و اطلاع بر احوال  
بر امد دیگر است و الباقی عند التلاقی انشاء الله الباقی و السلام و بختی که لابد است آنست که در و کس علوم  
پسچ و چه خود را مسافت ندارند اگر تمام وقت شما مستغرق بدرس شود بوس ذکر و فکر نکنند ساعتی شب

در بیرون نظارگی میکنند و بقای تحقیقی بآن حاصل نمی نماید آن انصباع و تلون که انسان را ملون اصل میسر  
 شده است ملک ندارد و اختصاصی که خاک یا کما را دوست داده قدسیان بر حاصل نه زیرا که از درون تا بیرون تفاوت  
 بسیارست اگر چه دولت درونی کما جز بود و دولت بیرونی کما کل صحت دادن است و بیرون بین کما انشا الله و بتفاوت  
 لهذا خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند و با وجود اینها استحقاق خلافت پیدا کردند و الله تعالی بر جسته من پیشا  
 و الله تعالی افضل العظیم من زمین زاده بر آسمان تاخته زمین و زمان را پس انداخته بدین دولت انسان را بواسطه  
 جزه ارضی تیسر شده است و قلب که عرش الله گشته است بدولت عنصر خاک است که جامع کل است و مرکز ائمه  
 امکان بی زمین از پستی و بی سری انیمه علو و رفعت پیدا کرده است و فروتنی او را سر بلند ساخته من تواضع قد  
 سبحانه رخصه الله تعالی و چون انسان بعد از تمامی مرت و رجوع و دعوت و بعد از انصباع و صبغ اهل رجوع باطل نماید  
 و متوجه بجناب قدس گردد و اختصاصی و انبساطی که او را آنجا میسر شود پیشین است که دیگر برپا نشود و قربی و منزلتی که او را  
 حاصل گردد و دیگری را نه چه او اصل فانی گشته است و بقای اهل پیدا کرده و منصب بزرگ اهل شده و دیگر بر اچه مجال که  
 با او برابری جوید چه انصباع و دیگران اگر چه باعتبار تجربه و تنزه اکمل دائم بود اما از خارج آمده است حکم عارض دارد  
 و انصباع انسان چون درونی است حکم ذاتی دارد و شتان باینها این کمال مخصوص بانبیاست صلوات الله تعالی  
 و تسلیما علیه و علیم جمیع که مراد از خواص بشر ایشانند و پور است و بهجت هر کما باین دولت غلظی مشرف سازند و در  
 اصحاب انبیا علیم الصلوات و التیمات سبک است بهجت این دولت بیشتر میسر بوده و از غیر اصحاب کرام هر کما انوارند  
 هر چند قلیل بود بل قلی که اگر بادشهر بر در پیرزن بیاید تو انوار چه سبکست بکن بر بنا انکم لنا نورنا و اغفر لنا  
 انک علی کل شئی قدير بحجرت سید المرسلین علیه و علیم الصلوات و التیمات و التسلیمات اکملها و انکما مکتوب سیزدهم  
 بمرئوس الدین صدور یافته در جواب کتابت او در بیان آنکه نصیب علماء ظهور چیست و نصیب صوفیه علیه  
 چیست و نصیب علماء را سخن چیست که ورثه انبیا اند و انبیا سبب دلک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات  
 میرسانند محقق شریفه که از وی کرم صادر فرموده بودند و انخوی انغری شیخ محمد طاهر رسانیدند و خوشوقت ساختند  
 اندراج یافته بود که تا زمان حصول ملاقات بکتابت که شتمیه نصح باشد یا دیگر ده باشند خود را مکرما  
 انصحه بی الدین و متابعت سید المرسلین علیه و علیم من الصلوات افضلها و من التیمات اکملها نصیب علماء  
 طواهر الدین و متابعت سید المرسلین بعد از تصحیح عقائد علم شرائع و احکام است و کل بقتضای آن علم  
 و نصیب صوفیه علیه با آنچه علماء از احوال و مواجید است و علوم و معارف و نصیب علماء را سخن که



از کابر صحابه و از اقارب آن سرور علیه وعلیه السلام استیجابات من بحسبت و مودت اقی باشند قال الله تعالی قبل لا  
 یسلکم علیہ اجر الا المودۃ فی القربی و قال علیہ وعلی آله الصلوٰۃ والسلام اللہ فی الصحابی لاتخذ و ہم عرضا من احدی من  
 اجہم فحبی اجہم ومن البغض فبغضہم فبغضہم ومن آذیہم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی اللہ ومن آذی اللہ یوشک  
 ان یاخذہ این قسم گل بدو از ابتدای اسلام تا اینوقت معلوم نیست کہ در ہندوستان نشین گشتہ باشند نزدیک است کہ  
 ازین معاملہ تمام شہر شرم گزود بلکہ اعتماد از ہندوستان متغیر شود سلطان فتح نصر و اللہ سبحانہ علی عہد الاسلام از اہل  
 سقند و خفی مذہب است در زمان و انجین بدعت نمودن نہایت جرأت است بلکہ فی الحقیقت منازعہ کردن  
 است با سلطان خروج است با اطاعت اولی الامر مع ذلک عجب است کہ مخدوم عظام آن مقام درین واقعہ خود معان دارند و  
 مسالہ فرمایند قال اللہ تبارک و تعالی فی ذم اہل الکتاب و لولائہم البر بانہون و الا جارعن قومہم الا کم و اکہم سمحت لبس ما  
 کانا یصلون و قال اللہ تعالی ایضا کانا لولائہم من مکر فعلوہ لبس ما کانا لولائہم من مکر فعلوہ لبس ما کانا لولائہم من مکر فعلوہ لبس ما  
 مبتدعان را دلیر ساختن است و رخنہ در دین کردن از مسالہات است کہ جماعہ مہدیہ آنجا بر ملا اہل حق را باطل  
 خود و حجت مینمایند و در اندک مدت یک دور در رنگ گریگان از رمہی ربانید زیادہ چہ تصدیق و ہر چون استماع  
 انجیر و حشت انگیز و شورش آورد و درگ فار و قیم را حرکت داد و بچند کلمہ اقدام نمود و معذور خواہند داشت و السلام علیہم  
 و علی سائر من تبع الہدی و التزم متابعتہ المصطفی علیہ وعلی آله الصلوٰۃ و التسلیمات و التجات و البرکات  
 مکتوب شانز و ہام شیخ بیچ الدین سہارنپوری صدور یافتہ در جواب استفسار ہای او در بیان عجائب و غرائب  
 احوال بزرگ صغری و فضیلت مرگ طاعون ، الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفیہ صحیفہ شریفہ رسید اندراج یافتہ  
 بود کہ در نچند و حادثہ قومی رودادہ است اول حادثہ طاعون دوم حادثہ تخط اعازنا اللہ سبحانہ وایاکم عن البلیات  
 نوشتہ بودند کہ با وجود این فتن شب و روز بعبادت و مراقبہ صرف میکرد و باطن بہرہ مستند سبحانہ الحمد  
 والمننہ علی ذلک جواب اسو کہ اندراج یافتہ بود درین اکثر اوقات قرأت چہا قیل کردہ میشود و کفن مسنون رجال  
 راستہ ثواب است و ستارہ ائمہ است اقتضای مسنون نائیم و جواب ائمہ منی نویسم کہ احتمال تلوث بقاذورات است  
 و پسند صحیح بہ ثبوت نہ پیوستہ است و علی علماء ما وراء النہر برائست و پیران تبرکی را اگر بہر جاے فیض کفن برہند  
 گنجائش دارد جاہاے شہدا ہمان اکفان ایضا نیست و حضرت صدیق رضی اللہ عنہ وصیت کردہ بود و کفونی فی  
 ثوبی ہرین بر زخ صغرے چون از یک وجہ از موطن دینیوی است گنجائش ترقی دارد و احوال انیموطن نظر  
 باشخاص تفاوت و تفاوت فاحش دارد الا بنیاء یصلون فی القہور شستیدہ باشند و حضرت پیغامبر علیہ وعلی



از برای ذکر و فکر فراموشی سخت شیخ حسن را نیز سبق گفته میباشد و سطل نگذرد و چون آن حدود از علم قلیل انصیب  
است احیای علوم شرعیہ نمایند زیاده چه بالغه نماید و اوراق و قلع و خوجاویس رسید اکثر جاها بنظر درآمد بشراشد  
از حضرت عیسیٰ بن سحانہ و تقالی اسیدوار باشند تا از قوتہ بالفعل آیند و السلام مکتوبات یا ترمذی و امام سادات عظام  
و قضاة و اہالی موالی کرام بلکہ سامانہ صدور یافته در نکویش خطیب آنجا کہ در عید قمریان ذکر خلفاء راشدین  
رضی اللہ تعالیٰ عنہم ترک کردہ و خواندہ ملینا سب ذلک الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین مطاعی با عمت تصدیق خدام  
ذوی الاحترام سادات عظام و قضاة و اہالی و موالی کرام بلکہ سامانہ آنکہ شنیدہ شد کہ خطیب آن مقام در خطبہ  
عید قمریانی ذکر خلفاء راشدین رضی اللہ تعالیٰ عنہم ترک کردہ و سامی متبرکہ ایشانرا خواندہ و نیز شنیدہ کہ چون جمعی  
با و تعرض نمودند بسودنیان خود اعتذار نہ کردہ و تبرہ پیش آورده و گفتہ کہ چہ شد اگر سامی خلفاء راشدین نہ کردہ و  
نہ شنیدہ کہ اکابر و اہالی آن مقام در بیاب سابلہ و رزیدند و بشدت غفلت بآن خطیب بی انصاف پیش نیا آمدند  
دای نہ یکبار کہ صد بار وای مد ذکر خلفاء راشدین رضی اللہ تعالیٰ عنہم جمیعین اگر چہ از شرائط خطبہ نیست و لیکن  
از شرائط اہل سنت است شکر اللہ تعالیٰ عنہم ترک نکند آنرا بعد و ترمذی و مکرر یکبار دلش مریض و باطنش خبیث است اگر چہ  
کینم کہ تعصب و عناد ترک نہ کردہ باشد و عیدین تشبہ بقوم فہو منہم را چہ جواب خواہد گفت و از مظان تتم کہ اتقوا  
مواضع التمس چگونہ خلاص خواہد گشت اگر در تقدیم و تفصیل حضرات شیخین متوقف است طریق اہل سنت را رافضی  
است و اگر در محبت حضرات شیخین متروک است نیز از اہل حق خارج و دور نیست کہ آن بحقیقت کہ بکشمیر منسوب  
است این خبیث را از مبتدعان کشمیر اخذ کردہ باشد و تحول و باید ساخت کہ فضیلت حضرات شیخین با جمیع صحابہ  
و تابعین ثابت شدہ است چنانچہ نقل کردہ اند آنرا جماعہ اکابر ائمہ کی از ایشان امام شافعی ست قال الشیخ الامام  
ابو الحسن الاشعری ان فی کبر تم عمر علی بقیۃ الامۃ قطعہ و قد تواتر عن علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فی خلافتہ و کبری  
مملکتہ و بینہم بلکہ انفق من شیعتہ ان ابابکر و عمر و فضل الامۃ و قال الذہبی تم قال و رواہ عن علی  
رضی اللہ تعالیٰ عنہ سبعا و ثمانون نفسا و عدو منہم جامعہ تم قال تھج اللہ الرفضۃ ما جہلیم و رواہ البخاری عن الذہبی  
کتابہ ص ۱۱۱ مکتب بعد کتاب اللہ تعالیٰ انہ قال خیر الناس من بعد النبی علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام ابو بکر  
تم عمر ثم رجل اتوا فقال انہ محمد بن الحنفیہ ثم انت قال لما اتوا رجل من المسلمین و امثال ذلک عنہ و عن غیرہ من  
اکابر الصحابہ و التابعین کثیرہ شہیۃ لا ینکرہ الا الجاہل او مجاہد و بان بے انصاف با یک گفت کہ محبت جمیع صحابہ  
پیغامبر علیہ و علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات ماموریم و از بغض و ایزای ایشان ممنوع حضرات شیخین

دیگر شہدانی سبیل اللہ باین خصائص تمیز باشند و اما فرقت فرزند بی اغری قدس سرہ از اعظم مصائب  
 است معلوم نیست کہ کسی مثل این مصیبت مصاب شدہ باشد اما صبر و شکری کہ حضرت حق سبحانہ تعالیٰ  
 درین مصیبت این ضعیف قلب را کرامت فرمودہ از اجل نعم و اعظم انعامات است از حضرت حق سبحانہ  
 مسألت مینماید کہ جزاء این مصیبت معد باخرت باشند و در دنیا بیج از ان جزا ظاہر نشود ہر چند میدانند کہ این  
 مسألہ از تنگی سینه است والا و تعالیٰ واسع الرحمة فليد الآخرة والا و الی المسؤل من الاخوان الامداد و ولاعانة  
 و دعاء و سلامة الخاتمة و العفون الزلات الملازمة للانانية و التجاوز من التقصيرات النائية من البشرية ربنا  
 اغفر لنا ذنوبنا و اسرارنا فی امرنا و نعمت اقدارنا و الفرحنا علی القوم الکافرين و السلام علیکم و علی اسائر  
 من اتباع الہدی مکتوب ہمیز و ہم شیخ جمال ناگوری صدور یافت در بیان آنکہ نصیب علماء و راہنہ صحت  
 و نصیب علماء و ظواہر صحت و نصیب صوفیہ نصیب در جواب التماسی کہ نمودہ بود بد الحمد للہ و سلام علی  
 عبادہ الذین اصطفی العلماء و ورثۃ الانبیاء و در مداحی علماء و عظام کافیت علم و راشت علم شریعت است  
 کہ از انبیا باقیماندہ عظیم الصلوات و التسلیات و علم شریعت را صورتی است و حقیقتہ صورتش آنکہ نصیب  
 علماء و ظواہر است شکر اللہ تعالیٰ اسیم کہ تعلق بحکامات کتاب و سنت دارد و تحقیقش آنکہ نصیب علماء و راہنہ  
 است رضی اللہ تعالیٰ عنہم کہ متعلق بمتشاہبات کتاب و سنت است و حکامات ہر چند امہات کتاب اند اما نتائج  
 و ثمرات آن تشاہبات اند کہ از مقاصد کتاب اندامہات و سائل بیش نیستند از برائے حصول نتائج  
 پس لب کتاب تشاہبات اند و حکامات کتاب قشر آن لب تشاہبات اند کہ ہمز و اشارت بیان اہل مینامند و از  
 حقیقت آن محالہ نشان میدہند علماء و راہنہ قشر را لب جمع ساختہ اند و مجموع صورت و حقیقت شریعت  
 را دریافتہ ہمز گو اراں شریعت را در رنگ شخصہ تصور نمودہ اند کہ قشر و لب آن از صورت شریعت حقیقت  
 شریعت باشد علم شرائع و احکام را صورت شریعت دانستہ اند و علم حقائق و اسرار را حقیقت شریعت  
 دریافتہ و جمع بصورت شریعت گرفتار گشتہ از حقیقت آن انکار نمودند و پیر و مقتداے خود را غیر از  
 ہادیہ پیروی ندانستہ و جمع دیگر ہر چند گرفتار آن حقیقت گشتہ اما چون آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانستہ  
 بلکہ شریعت را مقصور بر صورت داشتند و قشر انگاشتہ و لب را ورا و آن مقصور نمودند لا محرم اند  
 حقیقت آن حقیقت آگاہی نیافتند و از تشاہبات نصیب فرا گرفتند و العلماء و راہنہ ہم الوارثون فی  
 الحقیقہ چنانکہ اللہ سبحانہ و ایاکم من مجہم و لفظی آثار ہم نایا آنکہ انہی بیان شیخ نور محمد از جانب ایشان ظاہر

آله الصلوة والسلام شب معراج چون بر قبر حضرت کلیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام گذشتند دیدند که در قبر نماز میگذارد و همان لحظه چون آسمان رسید نزد حضرت کلیم را آنجا یافتند حامله انبیا و عجاایب و غرائب دارد و درین ایام چون بتقریب فرزندش غلی مرحومی نظر بآن موطن بسیار کرده میشود اسرار غریبه بنسوری آید اگر شمه از آن دو گفت آید باعث قننا گردد و هر چند شمع جنت عرش مجید است اما قبر نیز روضه ایست از ریاض جنت هر چند عقل کوتاه اندیش در تصویر آن عاجز باشد ششم دیگر است که تماشای این عجوبهای ینا بد مجرب دایمان اگر چه بعد اللیتا و التیجی است اما نفع کلمه طیبه مرطوب بل صالحه است و اگر بختن از موت گناه کبیره است در رنگ فرار یوم زحف و کسیکه در زمین دیبا صبر بماند و بمیرد از شهید است و از قنقه قبر مامون و آنکه صبر نماید و نمیرد از غازیان است هـ ان قال لی است مست یتمما و طافه بن و قلت لداعی الموت ایها و مر جانه چند روز است که بلفم و سرفه زبون ساخته است و ضعف بدن بهم رسیده بغض و رت اقتصار بر احویه نموده آمد و السلام مکتوب مقتدر هم بمیرزا احسان الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه مصیبتهای این عالم اگر چه بظاهر جبر است اندامانی بحقیقه باعث ترقیات اند و مراهم در فضیلت مرگ طاعون و مایا سب ذلک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات تصدیق ده میگردد که محفله شریفه که بمصوب شیخ مصطفی در باب غرر مصیبتها ارسال داشته بودند بمضمون آن مشرف گشت انالله وانا الیه راجعون این مصیبتها بظاهر رحمت با بوده است و فی الحقیقه ترقیات و مراهم بناییت الله سبحانه و تعالی و ثمراتی که درین فشا و بکانهما مرتب شده است عشرین آن ثمرات است که احکامات او تعالی در آخرت متوقع و مامول است پس چون فرزند آن عین رحمت است هم در خیره شا منافع و فوائد است و بهم حرمت شان ثمرات و متلج مترتب است امام اهل محی است در حلیه الابرار مینویسد که در زمان عبداللہ بن الزبیر سه روز طاعون واقع شد و در آن طاعون هشتاد و سه سپهر از حضرت انس که خادم حضرت پیغمبر بوده علیه و علی آله الصلوات و التسلیات و آن سه روز در حق او عادی برکت فرموده فوت کرد و چهل سپهر از حضرت عبدالرحمن ابن ابی بکر رضی اللہ تعالی عنہم فوت شدند هر گاه با صاحب کرام خیر الانام علیه و علی آله الصلوة و السلام انما عالم فرایند ما عاصیان در کدام حساب در خبر آمده است که طاعون امتان سابق را عذاب بوده است طاین است را شهدا و است و الحق جماعه که درین و بای میزند عجب حاضر و متوجه میروند و محسوس می آید که کسی درین ایام باین جماعه را باب بلا طاعون شود و رخت از دنیا با آخرت بکشد این ملا درین است بظاهر غضب است و بیاطن رحمت میان شیخ طاهر نقل می کرد که در راه بود در ایام طاعون شخصی دیده بود که میگویند که هر که درین ایام نمیرد حسرت نخواهد کشید بی هر گاه که نظر با احوال این گذشتگان سر داده میشود احوال غریبه و معاملات عجیبه شاید میل رود

مومن است پس اهتمام تمام در ادائیجی آن مرعی باید داشت و احتیاط باید نمود که از ارکان و شرائط و سنن و آداب آن کمائینی و بطریق ادایا بد و در رعایت طمانینت و تعدیل ارکان بتکرار مبالغه نموده می آید نیک محافطت نمایند که اکثر مردم نماز را ضائع ساخته اند و طمانینت و تعدیل ارکان را برهم زده اند و عید و ادعای این جماعه وار شده اند و تهدید با آمده و چون نماز درست شد امید عظیم از برای نجات بیشتر گشت چوین برپا شد و معراج عروج با تمام رسید **۵** بر شکر غلطیدای صفرائیان بنده برای کوری سودائیان بنده و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات اعلیٰ مکتوب بیست و یکم بخواجه محمد صدیق لقب بهدایه صد دریا فته در بیان آنکه مراد از قلب که در حدیث قدسی واقع شده است لایستی ارضی الخ مضغه است نه حقیقه جامعه که بعضی مشایخ از وسعت آن خبر داده اند اما مضغه که بعد سلوک و جذبه و بعد از تصفیه و تزکیه و بعد تکلیف قلب و اطمینان نفس از ترکیب اجزاء عشره صورت یافته و پخته و جدا پیدا کرده و مرکب این مضغه بر حقیقه جامعه بچندین وجه در بیان آنکه اینهمه کمالات که مضغه را ثابت نموده شد در مقام قاب قوسین است او معالمانی در آید این است بسم الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی پس سیده بودند که بود مکتوبات و رسائل خود نوشته که ظهور قلبی لمعه ایست از ظهور عرش و فضل کلی مر ظهور عرش و راست و در حدیث قدسی آمده است لایستی ارضی و لاسمائی و لکن سستی قلب عیدی المومن ازین حدیث لازم می آید که ظهور قلبی اتم بود و فضل مراد را باشد محبت آثار اعلیٰ بن اصل نبی بر مقدمه است بدانکه ارباب ولایت قلب گویند و مراد حقیقه جامعه انسانی دارند که از عالم امر است و بلسان نبوت علی صاحبها الصلوة و السلام و تحت قلب عبارت از مضغه است که بصلاح آن صلاح جسد مربوط است و بفساد آن فساد جسد منوط که در حدیث النبوی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات ان فی جسد آدم مضغه اذ صلحت صلح الجسد کله و اذا فسدت فسد الجسد کله الا وهی القلب و سعت قلب لازم اطلاق اول است از اینجا است که بایزید و جنید قدس الله تعالی اسرارها از و سعت قلب خبر داده اند و عرش و بایفید را در جنب غطمت قلب محقر انکاشته کلی قلب لازم اطلاق ثانی است در مقام قلب را تنگی بر نیجه است که جزء لایتنجی را که احقر و اصغر جمیع اشیا است در آنجا گنجایش نیست در بعضی اوقات که تنگی قلب را بجزء لایتنجی نسبت داده میشود آن جزو محقر و نظر در رنگ طبقات سموات و ارض ظاهر می گردد و این محال و رای طور نظر عقل است فلا تکن بن المتمرین هذا چون این مقدمه معلوم گشت بدانکه ظهور یک حقیقه جامعه مربوط است شک نیست که لمعه ایست بسته بر ظهور تمام عرش و فضل کلی درین مقام مر عرش را راست و شیخ بایزید و

ساختند که میفرمودند ما از شیخ سلسل جازر تهاست از جانب نقشبندیه نیز اجازتی میخواهم بخرد و ما کمر ما  
 پیری و مریدی در طریقه علیه نقشبندیه تعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و شجره که در سلسل دیگر متعارف است  
 طریق این بزرگواران صحبت است و ترتیب ایشان انعکاسی است لاجرم در هدایت ایشان نهایت  
 دیگران اندراج یافته است و راه اقرب گذشته و نظر ایشان شانی امراض قلبیه است و توجه شان  
 دفع علل منویه نقشبندیه عجب قافله سالارانند که بر نواز ره پیمان بحرم قافله را این معذور خواهند  
 داشت و الغر عند کرام الناس مقبول و السلام و مکتوب فوز و بهم بمیرحب الله صدور یافته در  
 اتباع سنت سنبه و اجتناب از بدعت نامرضیه و انیاسب ذلک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات  
 بیاد و پناهی اخوی اغری بمیرحب الله میرساند که احوال و اوضاع فقره اینچود و مستوجب حمد است  
 المستول من الله سبحانه سلام و ثباتکم و استقامتکم درین مدت از کیفیت احوال اینچود و اطلاع بخجشیده اند  
 بعد مسافت از موانع است الضیقه هی الدین و متابعت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوة و السلام و ایتیان  
 هسته السنیه و الاجتناب عن البدعه اللامر ضیقه و انکانت البدعه تزی مثل فلق اصبح لانه فی الحقیقه لا نور فیها  
 و لا ضیاء و لا لعلیل منها شفاء و لا لادواء منها و اکیف و البدعه اما رافقه للسنه او ساکنه عنها و الساکنه لا بدوان  
 تكون زائده علی السنه فکون ناسخه لمانی الحقیقه یضالان الزیاده علی النص نسخ له فالبدعه کیف کانت تكون  
 رافقه للسنه تقیضه لمانی فلا خیر فیها و لاس فیها لیت شعری من این حکمو بحسن البدعه المحدثه فی الدین الکامل  
 و الاسلام المرضی بعد اتمام النعمه و لم یعلموا ان الاحداث بعد الکمال و الاتمام و حصول الرضا بمنزل من احسن  
 فماذا بعد الحق الا الضلال و لو علموا ان حکم بحسن المحدث فی الدین الکامل متلزم لعدم کماله و مبنی عن  
 عدم تمام النعمه لم یخبروا علیه ربنا لا تاخذنا ان فیئنا و اخطانا و السلام علیکم علی من لدیکم مکتوب  
 مستم بمولانا محمد طاهر بخشی صدور یافته در فضائل صلو و تحریض نمودن بر آنکه ارکان و شریک  
 و آداب و تحذیر ارکان کما ینبججا باید آورد و انیاسب ذلک الحمد لله و سلام علی  
 عباده الذین الصلوا مکتوب شریفی که از نواحی جنوب نوشته بودند رسید چون متضمن خیر صفت  
 بوده با عصفی آرمی گشت متر صد خیر صفت است بدست آیند با مرسل دارند و کیفیات احوال  
 نویسند محمد طوارا چون این دارد و عمل و دار جزا و ر آخرت است سح در ایتان اعمال صالحه  
 باید فرمود و بهترین اعمال فاضلترین عبادات اقامت صلو است که عماد دین است و معراج

این اطمینان در مرتبه ولایت صورت نمی‌بندد که زمینه نبوت است علی‌رابطها الصلوة والسلام والیتیمه مناسب  
 شان نبوت قلب و اضطراب مضغه است نه قلب حقیقت جامعه کائنات فسیب عوام است و حضرت رسالت  
 تأیید علی صاحبها الصلوة والسلام والیتیمه که ثبات قلب نموده اند و گفته اللهم یا مقلب القلوب ثبت قلبي  
 علی طاعتک مقصود ثبات مضغه است و در بعضی احادیث که در باب تقلب قلب وارد گشته اند نظر باحوال پتان  
 اگر از قلب معنی گرفته شود که جامع و شامل حقیقت جامعه و مضغه بود گنجایش دارد دو سوال این مضغه هرگاه  
 بشرف یسغه قلب عبدی المؤمن شرف شده باشد و شایان مرآتیت حضرت تعالی و تقدس گشته قلب و  
 اضطراب در وی چرا بود و محتاج باطمینان برای چه باشد جواب ظهور هر چند تأیید پیدا کند و از شایسته شریف صفات  
 او در جهل و حیرت بیشتر پیدا کند و نکات و نایانت زیاده نیز محال پیداست که با وجود این ظهور و با وجود این گنجایش از  
 کمال جهل و حیرت طلب دلیل بر وجود صانع نماید و در رنگ عوام بی استدلال با تقلید یقین بر وجود صانع تعالی  
 پیدا نمکند پس تقلب و اضطراب مناسب حال آن باشد و طلب اطمینان را و را ضروری بود این فقیر در بعضی از  
 رسائل خود نوشته است که عارف صاحب یقین را بعد از رجوع احتیاج با استدلال میگرد و در نیقمام معلوم شد که  
 در عین حصول و وصول احتیاج بدلیل است انیقام موافق حال کمالات مرتبه نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام  
 والیتیمه و آن مقام مناسب حال ولایت و چون صاحب این قلب را رجوع بدعوت و تعلق شود قلبن و اضطراب  
 و تقلب و تلون قلب او را بیشتر خواهد بود هرگاه در عین وصول بواسطه جهل و حیرت محتاج بدلیل است  
 در زمان فرقت اولی با استدلال محتاج بود تا بواسطه استدلال فی الجمله اطمینان پیدا کند با آنکه گوئیم که دوستی که  
 چند روز از او پوشیده داشته اند و بدافع فرقت آن تبسم ساخته جای آن دارد که همواره بقلق و اضطراب بود  
 و بر دوام بحزن و اندوه باشد کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم توصل الحزن انکم الفکر بعضی وجوه که فارق این  
 دو اطلاق قلب است بیان میکند گوش هوش آتماع باید نمود حقیقت جامعه که از عالم امر است بعد از  
 تصفیه و تزکیه مکین تام بر دوام او را میسر است بخلاف مضغه که اطمینان او مربوط با دراک حواس است تا زمانیکه  
 شئی را بحواس او دراک ننماید از تعلق نه بر آید لذا حضرت خلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام و علی جمیع الانبیاء  
 والمرسلین و الملائکة المقربین از برای اطمینان قلب خود سوال کرد و گفت رب ارنی کیف تمی الموتی  
 فارق و گیر آنکه حقیقت جامعه بذکر متناثر می‌گردد و چون حال ذکر میرسد بذکر متحد میشود و توجو هر بذکر می  
 گردد و انیقام را صاحب غوارت قدس اللہ تعالی اسره مقصد استی گفته است این توجو هر قلب را بذکر

شیخ ضمیمه که قلب را اوسع از همه گفته اند و عرش و مافیه را در جنب آن محقر دانسته از قبیل اشتباهه شیئی به الموضع شئی است الموضع جات عرش و مافیه را در جنب جامعیت قلب محقر دید حکم بر حقائق عرش و مافیه نموده اند و نشان این اشتباه را این فقیر در کتب و رسائل خود مکرر نوشته است و آنچه در حدیث قدسی آمده است موافق لسان نبی است علیهم الصلوات و التسلیمات مراد از آن قلب مضغه است و شک نیست که ظهور اتم اینجا است و مراتب احدیت ذات مجرده تعالی مراد را مسلم است عرش را هر چند از ظهور تام که ظهور اصل است نصیب وافر است اما صفات را در انموطن امتزاج است و چون صفات فی الحقیقه ظلال حضرت ذات اند تعالی و تقدس آن ظهور از شائبه ظلمت پاک و مبرا باشد از اینجا است که عرش را ازین ظهور انسانی که باطل صرف تعلیم دارد توقعات است و مکررین معامله اوست سوال از حدیث قدسی وسعت آن قلب مفهوم میگردد و تو آنرا تنگ میگوئی جواب تنگی آن باعتبار عدم گنجائش ماسوی است و روی و وسعت آن باعتبار ظهور او از قدم است خلاصه این فقیر در بعضی رسائل خود تفسیر از آن قلب باعتبار این عبارت کرده است الضیق الاوسع البسط والاطل الاکثر سوال شایان فضیلت حقیقت جامع است که از عالم امر است مضغه که از عالم خلق است و مرکب از عناصرین فضیلت از کجا یافت جواب عالم خلق را فضیلت است بر عالم امر که ادراک عوام بلکه ادراک اکثر خواص از آن مزیت قاصر است اینمغنی را این فقیر در مکتوبی که بنام مرحومی فرزند عظمی در بیان طریق نوشته است واضح ساخته اگر تردیدی مانده از اینجا تشفی طلبند حقیقت این مضغه بشنو عوام را مضغه است که ترکیب عناصر رجب بهم رسیده است و خواص را بلکه خاص خواص را مضغه ایست که بعد از سلوک و جذب و بعد از تصفیه و تزکیه و بعد مکیب قلب و اطمینان نفس بلکه بحض فضل و کرم خداوندی جلستطانه از ترکیب اجزای عشره صورت یافته است چهار جز و از عناصر و یک جز و از نفس مطهنة و پنج جز و از عالم امر این هر دو جز و با وجود تضاد و تمایز یکدیگر بقدرت کامله واجب الوجود تعالی و تقدس صورت قضا و بتاین مینما زائل گشته جمع شده اند و هیئت وحدانی پیدا کرده این عجب به را حاصل نموده اند جز و اعظم در دنیا عالم عنصر خاک است این هیئت وحدانی نیز بزرگ جز و از رضی برآمده است و خاک استقرار یافته خاک شوخاک تا بروید کل که کوه جز و خاک نیست مظهر گل بنای برادر دست ار باب ولایت بدان این علوم و معارف نرسد که مقبض از مشکوة الفوار نبوة است علی صاحبها الصلوة والسلام و التحیة ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و قلبه که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه من الصلوة والسلام آنها و اکملها اطمینان آن مسألت نموده همین مضغه است چه حقیقت جامع او علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام تمکین پیوسته بود و نفس باطمینان رسیده زیرا که این تمکین و



جمیع اجزای او را از افراط و تفریط بحد اعتدالی و توسط آورده اند بعد از آن محض فضل و کرم این اجزا را ترکیب داده  
 شخص معین ساخته اند و انسان کامل گردانیده قلب آن شخص را که خلاصه اوست و مرکز وجود او مصنفه تعبیر نموده اند نیست  
 حقیقه مصنفه که اندازه چهار است و در گفت آمده است و الا امر الی الله سبحانه اگر ناقصی گوید که هر انسان مرکب از این  
 اجزای عشره است و از ترکیب اینها هیئتی وحدانی وارد گوئیم آری از این اجزا مرکب است آنان اجزای مزی  
 و مطهر گشته اند و بجز به و سلوک از نفس تعلقات ماسوا آزاد و گشته بخلاف اجزای انسان که بفنا و بقا پاک و پاکیزه  
 گشته اند چنانچه گذشت و در هر انسان چون این اجزا و متباین و متمایز و هر جزو را احکام و احوال متمایزه  
 است تا چار از هیئتی وحدانی نصیب نماند و اگر هیئتی پیدا کرده است اعتبار نیست نه حقیقی بخلاف اجزای  
 انسان کامل که از تمایز و تباین برآمده متبج و مخلط گشته اند و احکام و احوال متمایزه ایشان زائل گشته بیک  
 حکم قرار یافته اند پس تا چار از هیئتی وحدانی روحی حقیقی بودند اعتباری در رنگ آنکه چون را از ادویه مختلفه است  
 سازند و سخی نموده جمیع اجزای او را با یکدیگر خلط کرده هیئتی وحدانی ثابت کنند و از احکام متمایزه بیک حکم آرند  
 خافم و الله سبحانه اعلم ای برادرانیمه کمالات که مصنفه را ثابت نموده است در مقام قاب تو سین است که در ظاهر  
 رنگی از مظهر متوهم است هر چند اینجا ظاهر اهل است نه ظل آن که صورت باشد اما شخص ظاهر از رنگ مرآت پاک  
 و مبرأ نیست پس تو سین ثابت باشد و ادای این مقام مقام اودنی است که ظاهر از مظهر رنگی گرفته است و امر زائداً بخا  
 و تخیل نیامده پس تو سین اینجا مفقود اینجا باشند و جز بیک رنگی در اینجا متصور نباشد که مناسب مقام اودنی است و  
 معامله این مقام ملحقه است تمام ورق را باید گردانید تا از تو سین به ادنی رخت برداشته شود کلامنا اشارات  
 و رموز و بشارات و کنوز و الله سبحانه الملهم و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و صحبه و سلم و بارک مکتوب سبت دوم  
 بمولانا محمد صادق کشمیری صدور یافته در بیان شرافت یافتن بلده سرهند بر اکثر بلاد المغیرل حضرت ایشان  
 سلمه الله تعالی و مشاهده نمودن نوری که گردی از صفت وی راه نیافته در زمین سکنی خود و آن زمین بعد از  
 چند گاه روضه مقدسه مخدوم زاده کلان خواججه محمد صادق قدس سره گشتن الحمد لله و سلام علی عبادہ الدین  
 اصطفی بناتیه الله تعالی و سبحانه و بصدره حبیبه تعالی و علی آله الصلوٰۃ والسلام و التتیه و البرکة بلده سرهند  
 گویا زمین احیای من است که برای من چاه عمیق تاریک را پر کرده صف بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع  
 آن را از تفلح داده نوری در آن زمین و دلیست گشته است که مقتبس از نور بی منشی و بی کیفیتی است و در رنگ  
 انواری که از زمین مقدسه بیست الله سلط و لامع است پیش از ارتحال فرزندی علمی بچند ماه این نور را چون

ذات تعالیٰ تعبیر فرموده بخلاف مضغه که ذکر را با و راه نیست تا اثر او کجا و توجیه او کجا ظهور نکرده است با صلاحت  
 نه بطولیت نهایت عروج با ذکر نا و این نیز مذکور است فرق دیگر آنکه حقیقت جامع چون نهایت نهایت است  
 و از هر آیت خاطر نصیب وافر حاصل کند اگر نمایندگی مطلوب پیدا آید و ظاهر در وی ظل مطلوب خواهد بود  
 عین آن مطلوب در رنگ مرآت ظاهر که ظاهر در وی شیخ شخص است نه عین شخص بخلاف مضغه که برخلاف  
 مرآت ظاهر در وی عین مطلوب است نه ظل او لهذا فرمود یسفنه قلب عبدی المومن انیماله ورا سه طور  
 نظر و فکر است زینهار از اینجا حلول و ممکن نعم کنی که آن کفر و زندقه است هر چند عقل معاش باور نکند که عین یک  
 شئی در شئی دیگر ظاهر شود و طول و ممکن آنجا نباشد و این از تصور عقل است و قیاس غائب است بر شا ه فلاسفن  
 من القاصین فرق دیگر آنست که حقیقت جامع از عالم امر است و مضغه از عالم خلق بلکه عالم خلق و عالم امر  
 هر دو اجزای اویند خلق جزو علم اوست و امر جزو اصغرا و از اجتماع این هر دو جزئی و وحدانی ایجاد یافته است  
 که بخوبی روزگار گشته این انچه به هر چند از عالم خلق و از عالم امر است و هیچ کدام بواسطه همیشه ترکیبی متناسب  
 و تشابه ندارد اما معدود از عالم خلق است زیرا که جزو ارضی درین معامله عمده است و پستی خاک باعث نفست  
 او فرق دیگر آنکه وسعت حقیقت جامع باعتبار ظهور که صور انشیا است در وی وسعت مضغه که بعد از تنگی آن  
 مگشوف میگردد باعتبار گنجایش مطلوب است که نامحدود و نانتناهی است و آن تنگی و این تنگی اوست که مانع دخول  
 ماسوای است حتی که ذکر را نیز نمیکند از و که داخل سرادقات مذکور شود و شایسته طلیعت را نیز نمیانند که گردان  
 حرم مقدس گردد و ایضا فراخی اول چون شایسته چون دارد شایان گنجایش همچون نبود و فراخی ثانی چون  
 نصیب از بیچونی یافته است چون را گنجایش ندر عجائب کار و بار است همین قلب را بعد از رجوع بخیر  
 ظلمت و غین طاری می گردد و از اینجاست که سید البشر علیه وعلیه الصلوات و التسلیمات فرموده اند انه  
لیغان علی قلبی تا چند بیان فرق نماید بالترب رب الارباب ای برادر این مضغه را بر چه گوشت لایعبا به  
 خیال کنی که آن جوهر نفیس که خزائن و اسرار عالم خلق در وی مخزون گشته است و فائز و خفایای عالم  
 امر در وی مدفون شده باز یادت می معاللات خلاصه که همیشه وحدانی او متوسط است اول اجزای عشره  
 را به تصفیه و تزکیه و جذب به سلوک و بقا منزه که و مطهر ساخته اند و از دوش تعلقات ماسوی آزاد گردانیده  
 مثلاً قلب را از تقلب گردانیده بتکلیف رسانیده امد و نفس را از آمارگی باطینان آورده اند و جزو ناری  
 را از سر کشی و نافرمانی باز داشته اند و خاک را از پستی و پست فطرتی از ارتفاع داده اند علی هذا القیاس

خرابی مربوط به تحصیل بدعت هر بدعت که باشد بدعت را در رنگ نگذارد میداند که هم بنیاد اسلام بنیاد بر سنت را  
در رنگ گوید در نشان بنیاد که در شب و دیگر فضائل هدایت میفرماید علماء وقت را حضرت حق سبحانه تعالی توفیق  
و داد که بحسن هیچ بدعت لب نکشاند و بایتنان هیچ بدعت فتوی ندهند اگر چه آن بدعت در نظرشان در رنگ خلق صبح  
روشن و در آید چه شیوایات شیطان را در او راوی سنت سلطان عظیم است و از منتهای منیه چون اسلام قوت و دشت ناچار  
تحمل ظلمات بدیع بنمود و شاید که بعضی ان از ظلمات و دشمنان نور اسلام نورانی متخیل میشد و باعث حکم بحسن آن می گشت  
اگر چه فی الحقیقه هیچ حسن و نورانیت نداشت بخلاف این وقت که وقت ضعف اسلام است تحمل ظلمات بدیع صورت ندارد و  
و اینجا فتوی متقدمین و متاخرین متشی بنیاد ساخت چه هر وقت را احکام علمیه است و در وقت عالم بواسطه کثرت ظهور  
بدعت در رنگ دریای ظلمات بنظمی در آید و نور سنت با غیبت و ندرت در آن دریای ظلمانی در رنگ کرکهای شب  
افروز محسوس می گردد و عمل بدعت از دیاد آن ظلمت بنیاد و قلیل نور سنت می سازد و عمل سنت باعث قلیل آن ظلمت است  
و کمترین آن نور من شاء فلیکن ظلمة البعد و من شاء فلیکن نور السنته و من شاء فلیکن حزب الشیطان و من شاء فلیکن حزب الله  
الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون والا ان حزب الله هم المفلحون و صوفیه وقت نیز اگر بر سر انصاف بیایند و ضعف  
الاسلام و افشای کذب را ملاحظه کنند باید که در ما و را و سنت تعلیم بیان خود کنند و امور مختصره را بهمان عمل شیخ دیدن  
نحو گیرند تا بتبع سنت البتة نمی است و شمر خیرات و برکات و در تقلید غیر سنت خطر و خطر است و ما علی الرسول الالبلاغ بیان  
ما را حضرت حق سبحانه تعالی از اجزای خیر دبا که ما و پس مانده گان را بایتنان امور مبتدعه و دالت نکرد و در تقلید خود با در  
ظلمات مملکه نینداختند و جز بتابع سنت راه ننمودند و غیر از اتباع صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوٰة و السلام و التیمته  
و غیر از عمل بفرمانیت هدایت نفرمودند و لا جرم کارخانه این بزرگواران بلند آمد و پیش طاق وصول ایشان منقطع گشت  
ایشانند که سلع و رقص را پشت پازده اند و وجد و تواجد را با گشت شهادت و نیم ساخته کشوف و مشهور دیگران  
نزد این بزرگواران و ظل ماسوی است و معلوم و خیال آنها تا بل نفی معامله این اکابر و ما و را و دید و دانش است و در او را  
معلوم متخیل است و در او تجلیات و ظهورات است و در او مکارفات و معاینات است و اتمام دیگران در اثبات است و  
بهت این بزرگواران و نفی ماسوای دیگران تکرار کلیه نفی و اثبات برای آن میکنند تا اگر اثبات و وسعت پیدا کند تمام  
عالم کهغبوان غریب پیدا است بکار کلا و توحید بنیان حقیقت منکشف گردد و همه راقق نیند و حق یابند تعالی و تقدس بخلات  
این بزرگواران که مقصودشان از تکرار کلا طبعیه لا اله الا الله و وسعت دائره نفی است تا هر چه مشهود و کشوف معلوم متخیل  
محدود بود همه در تحت ملا داخل شود و در جانب اثبات هیچ چیز ملحوظ و منظور نبود اگر فساد در جانب اثبات امری ظاهر شود



در بدایت ایشان مندرج گشته و بتدی طریق ایشان حکم شتیهان طرق دیگر یافته و از ابتدای سفر ایشان در وطن مقرر شده و بخلوت و محجوب پیوسته و دوام حضور نقد وقت شان آمده ایشانند که تربیت طالبان مربوط بصحبت علیه ایشان است و تکمیل ناقصان منوط بتوجه شریف شان نظر شان شافی امراض قلبیه است و آفات شان دفع علل معنویه یک توجه ایشان کار صدراعین میکند و یک آفات شان برابر ریاضات و محاسن است نهین

نقشبندی عجب قافله سالار اند که بر دوازده پنهان بحرم قافله راه سعادت آثار ازین بیان می توانیم گفت که این اوصاف و شمول حج اسانده و تلازمه طریق علیه نقشبندیه را حاصل است کلا بلکه این شمول مخصوص با اکابر این طریق علیه است که کار را بنهایت نهایت رسانیده اند و بتبدیان رشید باین اکابر نسبت ارادت درست کرده اند و مراعات آداب نموده اند و راج نهایت در بدایت در حق ایشان ثابت است بخلات بتدی ازین طریق که بشیخ ناقص این طریق برسد اندراج نهایت در حق او مقصور نیست چه شیخ او نهایت نرسیده است در حق بتدی نهایت چگونه مقصور شود از کوزه همان بدون تراود که در دست بنجابت آثار طریق این اکابر طریق اصحاب کرام است علیه الرحمن و این اندراج نهایت در بدایت اثر آن اندراج است که در صحبت خیر البشر میسر میشد علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام زیرا که در اول صحبت آن سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام آن میسر میشد که در انتها کم است که دیگر انرا میسر گردد و این فیوض و برکات همان فیوض و برکات است که در قرن اول بطور بی پیوست هر چند در ظاهر آخر از اول دور است نسبت بوسط آمانی الحقیقه آخر اول از وسط نزدیکتر است و منفعی بهیچ آن متوسطان آنرا یاد دارند یا نه بلکه اکثری از متاخران نیز معلوم نیست که بحقیقت انیمال وارند و السلام علیکم و علی امن اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام

و تسلیات لیلی مکتوب نیست و چهارم بجای محمد دینی صدور یافته در جواب کتابت او الحمد لله و السلام علی عبادہ الذین اصطفی ثم اسأله شرفه که از کمال اخلاص و مودت مرسل داشته بودند موجب فرحت و ان گشت نسبت رابط همواره شمارا با صاحب رابط میزد و واسطه فیوض نکاسی میشود شکر این نعمت عظمی بجای آورد و قبض و بسط هر دو بازی طیران این راه اند قبض و گستر نشوند و بسط خوشحال نگردد آرزوی آن نموده بودند که در جمیع ذرات مشا به جمال لایزال میسر شود و محبت اطوار انبده را آرزو چه کار آرزوی او با نمازه فهم قاصر و خوا به بود جمال لایزال در مرآت مشا به نمودن از قصور نظر است ذرات را چه مجال که مرایای آن جمال گزند آنچه در مرایای ذرات میشود دیگر دخیل از ظاهر بی نهایت

آنما نیز راجع بنفی اید ساخت و غیر از تکلم بکلمه مستثنی در مقام اثبات هیچ نصیب نباشد پس ذکر نفی و اثبات در طرق  
و گیران مناسب حال مبتدیان باشد و ذکر الله که کلمه اثبات محض است بعد از آن مناسب بود تا ثبوت کشود  
بتکرار این کلمه اثبات استقرار و تکرار پیدا کند بخلاف طرق این اکابر که بر عکس است که اول اثبات است و ثانی نفی  
آن اثبات پس ذکر اسم الله درین طریق در ابتدای مناسب بود و ذکر نفی و اثبات بعد از آن صورت بندد اگر  
باقصی سوال کند و گوید که بمن تقدیر اکابر این طریق را از مقام اثبات نصیب نباشد و غیر از نفی نقد وقت نشان نهد  
جواب گویم که اثبات دیگران در او اکل حال این بزرگواران را میسر است اما بعد از بلند ممتی آن اتفاقات نمی نمایند بلکه  
شایان نفی دانسته آن را نفی می نمایند و مطلوب ثبوت در او ان میداند پس هم اثبات و دیگران ایشان را میسر است  
و هم نفی از آن اثبات که مناسب مقام کبریای است ایشان را تسلیم هر بی انجام می یکار ایشان نبرد و هر دو الهی  
از تحقیقت معاملة ایشان آگاه نبود و شک از عدم حصول این اکابر که در آن موطن نفس حصول است گفته شد اگر از  
حصول اکابر اکابر ایشان لب کشاید خواص به عوام ملحق شوند و منتیان در رنگ مبتدیان سبق الف  
و با اختیار کنند شمع فریاد حافظان همه آخر بهره نیست به هم قصه غریب و حدیث عجیب هست به و مراقبه  
ذات تعالی و تقدس که دیگران اختیار کرده اند نزد ایشان از حیرت اعتبار ساقط است و سبب اصل و بر اقبیه  
آنجا جز ظلی از ظلال هیچ نیست تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا ذات او تعالی بلکه سما و صفات او سبحانه نیز  
بیرون از حیطه فکر و مراقبه ما است از نی مقام غیر از جبل و حیرت نصیبی نیست نه آن جبل و حیرت که مردم آنرا  
جبل و حیرت دانند که آن مذموم است جبل و حیرت این موطن عین معرفت و اطمینان است نه آن معرفت  
و اطمینان که در فهم مردم گنجد که از قبیل چون است و از نی چونی بی نصیب در آن موطن و هر چه اثبات کنیم  
بیچون خواهد بود و تعمیر از آن خواهد کمال کنیم و خواه بمعرفه من کم یز قله کم یز و ایضا توجه این بزرگواران با حدیث  
است تعالی و تقدس و از اسم وصف جز ذات نمیخواهند تعالی و تقدس و در رنگ دیگران از ذات  
بصفات فرد و نمی آیند و از زرده بخصیض نمیکر ایند عجب کار و بار است جمیع ازین طائفه ذکر اسم الله  
و اختیار نموده اند و آن اکتفا نموده بصفات فردی آیند و ملاحظه سمیع و بصیر و علیم می نمایند و باز بسبیل  
عروج از علیم و بصیر و سمیع با اسم الله مدبر و مدبر با اسم الله تنها کفایت نمکند و قبله توجه جز احدیت ذات  
تعالی و سازند ایس الله کاف عبده نفس قاطع است و ذکر یقین قل الله ثم فور هم ثم ید این منی است  
یا بکلمه نظر هست بزرگواران این طریق علیه بلند افتاده است بهر زراتی تقاضی نسبت ندارد و لهذا نهایت

بی جنون طلب ایراد آن عبارات متصور نیست بعد از ارسال مکتوب مگر انحرافی راه یافته باشد زیرا تا ترغ  
 قلوبنا بعد از هدایتنا و حسب لنا من لدنک رحمتنا انک انت الوهاب اما فقیر میدانم که وصیت ایشان بحکمت نخواهد  
 بود و امید است که عاقبت محمود خواهد داشت اما افسوس است که آن قسم طلب که شمه از آن از مکتوب ایشان  
 مفهوم میگشت بر باد رود و ضد آن بجای آن نشیند بر دوستان و یو خوابان یعنی بسیار گران است که اهتمام  
 آن دارنده مکر ما اگر کاذب و تلقین تمام است مبارک باشد نزد فقیر تلقین ذکر در رنگ تعلیم الهی بی است مریضیا  
 که مجرد همین تعلیم محصل بلکه مولویه است چه مضایقه متوقع از کرم التفات شما نیست که بک طرف دایره را  
 بگذرانند و مجمع یاران بسادات آشنائی کنند زیاده چه مبالغه نماید و السلام مکتوب بستم و بستم بمولانا  
 محمود ظاهر بخشی ارسال یافته در جواب تشکیکات شیخ عبدالعزیز جوینوری در مکتوب اول که بنام او است  
 در آن نموده بود بعد الحمد والصلوات و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب شریف که بعد از علت مدید ارسال  
 داشته بودند رسیده فرحت رسانید حضرت حق سبحانه و تعالی جمیع ظاهری و باطنی و متزین داراد فقیر و غیرت  
 است مکتوب شما نوشته است از انجمله یک مکتوب بشمار رسیده است مسافه بعیده عذر یناید و مکتوبیکه  
 شیخ آقا عبدالعزیز نوشته بودند به مصحوب مکتوب شما نیز رسیده آنچه اندراج نموده بودند بوضع انجا رسید  
 آنجا اندراج یافته بود که اگر حقائق ممکنات که صور علمیه اند عدا مات باشند که افتداد صفات اند لازم می آید  
 حصول آن عدا مات در ذات تعالی و تقدس و هو سبحانه منزله عن ذلک عجب شبهه است میدانند که حضرت  
 حق سبحانه اشیاء شریفه و کثیفه را میداند و هیچ کدام اینها در ذات تعالی حصول نیست و هیچ کدام  
 اتصاف نه در بنصورت حصول از کجا پیدا شود و نیز اندراج یافته بود که حقائق ممکنات باید که وجودی  
 و ثبوتی باشند نه عدمی که حقائق عبارات از ارواح و نفوس ممکنات است بل وجود و ثبوت علمی دارند  
 که در حقائق در کار است باید که این اعتراض اول بشیخ محی الدین بکنند که گفته الاعیان ما شکست را کتبه الوجود  
 عجب کار است اینها حقائق عبارات از ارواح و نفوس ممکنات داشته و اعیان ثابت و معلومات اقد  
 گذاشته و نیز اندراج یافته که انبیا و علیم الصلوات و التلیات و اولیا علیهم الرضوان و سایر افراد  
 انسان که از ممکنات اند اگر حقائق اینها عدا مات باشند که شرف و کرامت ازین زمره علیه سلوب و  
 معدوم گردد و چو اسلوب و معدوم میگردد که او تعالی حکمت باله و قدرت کالمه خود آن عدا مات را  
 بمن تربیت خود مریای عکس اسما و صفات خویش میبخته بغیر نبوت و ولایت مشرف گردانیده



آن جمال است و اورا تعالی و راء الراء باید جست و بیرون دایره آفاق و انفس باید طلبید نسبت به کمال شما دارید  
 فوق تمنای شماست زنها را تقلید مردم به پستی میل کنند و تمنای نزول از اوج به حقیقت ننمایند کارخانه اکابر  
 بلند است ان الله سبحانه یحب فی العلم المسئول من الله سبحانه جمیعکم الصوریة والمعنویة والسلام مکتوب نسبت  
 به سیم بخواجه شرف الدین حسین در آنکه هر علی که بروفی شریفین عزاکرده آید داخل ذکر است اگر چه بیچ و شری بود  
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صیغه شریفه که فرزند می اعز می محبوب مولانا عبد الرشید و مولانا جان محمد  
 ار سال داشته بودند رسید و صحت و مبلغ نذر نیز رسید جزاکم الله سبحانه نیز استماع خبر صحت شما فرحت فراوان  
 رسانید ای فرزند فرصت غنیمت است و صحت و فرخ متغتم همواره اوقات را بذکر الهی جلالتا نه مصروف  
 باید ساخت هر یک که بروفی شریفین عزاکرده آید داخل ذکر است اگر چه بیچ و شری بود پس در جمیع حرکات  
 و سکناات مراعات احکام شرعیه باید نمود همه ذکر گرد تا چه ذکر عبارت از طر و غفلت است و چون مراعات  
 او هر و نواهی در جمیع افعال نموده آید از غفلت آمو دناهی آنها بخاتی میسر شد و دوام ذکر او تعالی حاصل گشت این  
 دوام ذکر و رایادداشت حضرات خواجها است قدس الله تعالی اسرارهم که آن مقصود بر باطن است و این  
 در ظاهر نیز تمشیه است اگر چه متعسر است قضاانا الله سبحانه وایاکم بتبایته صاحب الشریة علیه علی آله الصلوة  
 والسلام و التیة مکتوب نسبت و ششم بر خان پناهی مرزا حسام الدین احمد رسال یافته در جواب  
 کتابت او که از انجا بوی جانب داری می آید و در آنکه تلقین ذکر در رنگ تعلیم الف و بی است مرصیان را هم الله  
 الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صیغه مکرمت که محبوب قاصد کشمیر کرم ده رساله داشته بودند  
 بطالعه آن مشرف گشت چون متغتم خیریت حضرات آنخود و بوده فرحت بخشید جزاکم الله سبحانه خیر الاندر ارج یافته  
 بود که مخدوم زاده کلان و خواجہ جمال الدین حسین بواسطه شرم تلقین میان شیخ الهداد آنجا نتوانستند رسید  
 مخدوم و ما هنوز ازین قسم سخنان بوی جانب داری می آید و ازین طرح و وضع مباینت و مخالف مفهوم میگردد  
 ان الله وانا الیه راجعون مخدوم زاده کلان بایسته شرم و صیست و الذی زرگوار خود می کردند و شرم توجه و  
 افاده که در حضور ایشان نسبت بهر دو مخدوم زاده بامحضرت ایشان واقع شده بود نیز می کردند و میان  
 شیخ الهداد باوجود دعوی پیر پستی با وی درین امر جزاات نمی نمودند و ملاحظه و صیست و نسبت افاده میگردند  
 آنچه شما نوشته اید حق و نواب خواهد بود اما مکتوبی که مخدوم زاده کلان محبوب برادر عزیز خود ارسال  
 داشته بودند متغتم کمال تواضع بوده و متکبر فرط طلب و شوق عبادت ابرار ان مکتوب اختیار نمود و بودند که

افعال شاقه خود خبر داده اند که پیش از وجود عنصری بقرون متداوله صادر شده بودند آن صدور افعال  
از ارواح مجروره ایشان بوده و اطلاع بر نیکی ایشان را بعد از وجود عنصری حاصل شده و همی را  
صدور این افعال در تلوهم تناسخ می اندازد و حاشا و کلا که بدنی دیگر با و تعلق گرفته باشد روح مجرور  
است که با قدر خداوندی جل سلطان کار بدن میکند و ارباب زلیخ را در ضلالت می اندازد  
و بنیتقام مجال سخن بسیار است و تحقیقات غریبه فاضل گشته اگر توفیق یافت جای ثبت خواهد نمود  
انشاء الله تعالی الآن وقت مساعدت نمود و ایضا پرسیده بودند که در شجاعت مینویسد که چون خواجه  
علاء الدین قدس سره از مولانا نظام الدین خاموشی گران خاطر شده خواستند که از ایشان سلب  
نسبت کنند مولانا در آنوقت التجا بروحانیت آن سرور آورد و علیه و علی آله الصلوٰة والسلام و  
از آنحضرت علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بحضرت خواجه خطاب رسید که نظام الدین آن ماست  
کسی را بروی مجال تصرف نباشد و جای دیگر در همین کتاب می نویسد که در پیرای حضرت خواجه  
احرار قدس سره از مولانا سلب نسبت نمودند مولانا می گفت که خواجه را پیرایاقتند و هر چه داتم می کردند  
و در آخر کار مفلس گردانیدند این چگونه بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و علی آله الصلوٰة والسلام  
کے را که از آن خود ساخته باشند و فرموده که کسی را بروی مجال تصرف نیست حضرت خواجه احرار قدس سره  
چگونه بروی تصرف کنند بدانند که حضرت خواجه اقدس سره این نقل را نمی پسندیدند و در سلب نسبت مولانا  
توقف داشتند و می فرمودند که مولانا عبد الرحمن و غیر ایشان از مریدان مولانا سعد الدین کاشغری که  
مرید مولانا نظام الدین است بسیارند و هیچ یکی بر این نقل لب نکشاده است و هر دو قول پیش نیامده  
مولانا فخر الدین علی از کجا نوشته باشد اگر این خبر صدق میداشت بتواتر نقل میشد لتواتر الدواعی  
علی نقله و چون بتواتر منقول نگشت و به خبر واحد قرار گرفت معلوم شد که در صدق آن تردد است  
و بعضی از نقلهای دیگر که صاحب رجمات کرده است از صدق دور اند و اهل این سلسله علیه  
و در آن نقلها تردد دارند و هو سبحان اعلم ایضا حضرت خواجه اقدس سره می فرمودند که مفلس ساختن  
و لالت بر سلب ایمان دارد و اعاذنا الله سبحانه منه و انیمنه تجوید نمودن بسیار شکل است و بنا لا ینزع  
طلوبنا بعد از هدایتا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب مکتوب است و نهم  
بفضیلت بنای شیخ عبدالحق دهلوی مذکور یافته در بیان آنکه بهترین امتها این نشاء خزن و

و بظلال کمالات خود متجلی گردانیده مغز و کرم ساخت چنانچه انسان را از ازمهین خلق کرده بدرجاست  
 علیارسانید الجب شرف و کرامت انسان را در نظر در آورند و تنزیه و تقدیس واجب را تعالی و تقدیس  
 از دست دادند میگویند همه اوست اشیاء خسیسه و زلیله را این حق میگویند تعالی و تقدیس از ان مقوله  
 تماشایی نمی نمایند و حقائق عدمیه مرانسان را تجویز نمی نمایند و از ان تماشایی دارند حضرت حق سبحانه تعالی العنان  
 و با دو نیز آنرا درج یافته بود که سخن اجماعی را با بدع از قطع نمیتوان نمود سخن مبدع مقوله همه اوست را میدانیم  
 مقوله همه از دست مجمع علیه علما است تا این زمان که راه طاعت و شناعت بر صاحب فصوص ملوک است  
 بواسطه همین مقوله است که همه اوست میگوید و حاصل معارف فقیر که نوشته است همه از دست که مقبول شرع  
 و عقل است فکیف که میگوید بکشف و الهام گردد و شیخ مشارالیه بعد از ذکر اعتراضات در مقام شفقت آمده  
 نوشته اند که اگر حقائق ممکنات ارواح انسانی دارند موافق جمهور است که از جمهور که ام منف را مراد  
 داشته باشند تا این زمان سموع نشده است که حقائق ممکنات را که ارواح انسانی گفته باشند الجب کل العجب  
 شیخ خیال کرده که هر کس سخن را بقیاس و تخمین میگوید و بتفکر و تحلیل بیافند کلامی که بی کشف و الهام در گفت  
 و نوشت آید بی شهود و مشاهد در تحریر و تقریر بکند بهتان و افتراست علی الخصوص که مخالف قوم گوید شیخ  
 مشارالیه تا چه اعتقاد داشته باشد و این معارف را از کدام قبیل نمیده بود در بنا اعرفنا ذلونا و اسرافنا

فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرون و السلام مکتوب بیست و هشتم بمولانا محمد صادق  
 کشمیری در جواب استفسارهای او بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب شریف رسید چون  
 متفحص احوال پندیده بود بموجب فرحت گشت نوشته بودند که در درایت معاملت بجای رسیده است که  
 حل صفات بر تعالی و تقدیس به کلفت بیناید و در پاسخانه و را همه میدانند نمی نند که این حل بهم تکلف  
 میسر نشود و بحیرت صرف انجا بر رسیده بودند که در شحات از بابا و آبریز نقل کرده است که گفته چون  
 حق سبحانه تعالی روز ازل گل آدمی سرشت من آب بران گل میرنجتم تاویل این چگونه باشد بدانند که  
 خدمات طینت حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام چنانچه لا اله الا الله کرام را علی نبینا و علیه الصلوة  
 و السلام دخل داده بود و در روح او را قدس سره نیز دخل داده باشند و خدمت آب ریزی با وسپرده  
 بعد از نشاء و عنصری او بلکه بعد از کمال او باین منتهی او را اطلاع داده باشند جائز است که حضرت حق سبحانه  
 و تعالی ارواح مجرد را قدرتی دهد که افعال اجسام صادر نماید ازین قبیل است آنچه بعضی از کبرا از

و اخلاص است بشیخ خود و باثبات این دو چیز اگر هزاران ظلمات طاری شود پاک ندارد و آخر او را ضائع  
 نخواهند گذاشت اگر عیاذاً باللّٰه سبحانه تعالی ازین دو چیز نقصان پیدا کرد و خرابی در خرابی است اگر چه خصوصاً  
 و جمعیت باشد که آن استدرج است که عاقبت خرابی دارد و از حضرت حق سبحانه تعالی تنبیه و وزاری  
 ثبات این دو امر خواهند و استقامت برین دو امر مسئله نمایند فائده ملاک الامر و مدار النجاة و السلام علیکم  
 و علی سائر الانوان خصوصاً علی المحب القدیم مولانا عبدالغفور السمرقندی مکتوب سی و هشتم بخواجه  
 شرف الدین حسین صدور یافته در بیان غلط و نصیحت الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفیٰ فرزند عزیز  
 فرصت منتقم است باید که تمام عمر با امور لاطائل صرف نشود بلکه تمام عمری حق جل و علا صرف یا بد نماز پنجگانه  
 بجمیعت و جماعت با تعدیل ارکان یا بزرگ ادا یا بد نماز تہجد از دست ندهند و استغفار سحر را را ایگان  
 نگذارند و بخواب غرگوشت مخلوط نباشند و مخلوط عاجله مصر نگرند و تذکر موت و احوال آخرت نصب  
 عین دارند با جمله از دنیا معرض باشند و آخرت مقبل بقدر ضرورت بدینا پیر دارند و سائر اوقات  
 باشتغال امور آخرت همور دارند حاصل کلام آنکه دل باید که از گرفتاری ماسوی آزاد باشد و ظاهر  
 با حکام شرعی متحلی و مترین سه کار نیست و غیر این هیچ باقی احوال بخیر است و السلام مکتوب  
 سی و دوم بهرزا قلیج اللّٰه صدور یافت در جواب عریفه او که شکایت از جمیعت باطن نوشته بود  
 و ایناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند صحیفه شریفه که در باب عز نوشته بودند رسید  
 اللّٰه و انا الیه راجعون ما هم بتوفیق اللّٰه سبحانه بقضاء او تعالی راضی شدیم شما هم راضی باشید و بدعا  
 و فاتحه مبرور و معاون گردید و دیگر خبر خلاصی شما باعث مسرت و فرحت گشت و از دو الم کی الم تسکین یافت  
 اللّٰه سبحانه الحمد و المنة علی ذلک شکایت از جمیعت باطن نوشته بودند بی تشتت ظاهر را تا تاثیر عظیم است  
 در تصرف باطن چون در باطن کدورت یا بند تدارک آن بتوبه و استغفار نمایند و چون صورت باطن  
 ظاهر شود بکلمه تجید لا حول و لا قوة الا باللّٰه العلیّ العظیم فقط دفع آن بکنند و تکرار معوذتین در آن وقت  
 منتقم است باقی احوال مستوجب حمد است اللّٰه سبحانه الحمد و المنة و انما و علی کل حال و اعوذ باللّٰه سبحانه  
 من حال اهل النار فقیر اثر ضعف داشت بنابر آن تفصیل احوال پرداخت حضرت حق سبحانه و تعالی  
 ما و شمار ابرجاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة و التیمة استقامت کرد است فرماید و السلام  
 مکتوب سی و سوم به مولانا محمد صالح کولابی صدور یافته در بیان آنکه محبوب در نظر محب

اندرده است و گوارا ترین نعم این مائده الم و مصیبت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی الخ و ما کرم  
در و در مصائب هر خیزش اذی است اما امید کرامتهاست بهترین امتداین نشاء حزن و اندوه  
است و گوارا ترین نعم این مائده الم و مصیبت این شکر باره بداردی تلخ غلات رفیق فرموده اند  
باین حیل راه ابتلا و انموده سعادت مندان نظر بر حلاوت آنها انداخته و آن تلخی را در رنگ شکر می خایند  
و مرارت را بر عکس صفا شیرین می بینند چرا شیرین نباشند که افعال محبوبانم شایسته اند  
علیه کرامت تلخ یا بد که با سوا ی گرفتار است و دولت مندان در ایلام محبوب آنقدر حلاوت و لذت  
می یابند که در انعام او متصور نباشد هر چند هر دو از محبوبند و لیکن در ایلام نفس محب را در خلعت نیست  
و در انعام قیام بمراد نفس است هینا لا رب اب النعم فیما باله الله لا تحرنا اجرهم و لا تقنا بعدهم وجود  
شریف ایشان درین غربت اسلام اهل اسلام را منتقم است سلیم الله سبحانه و ابقا کم و السلام  
مکتوب سی ام بخواجه محمد اشرف و حاجی محمد فرنی در جواب کتابت ایشان و در جواب  
سوال یکی از ورزش نسبت رابطه و دیگری از فتور مشغولی خود بسم الله الرحمن الرحیم یا الحمد لله و سلام  
علی عباده الذین اصطفی الخ گرامی که اخویان غمین اشرفین ارسال داشته بودند رسید و کیفیاست  
احوال که اندراج یافته بود بوضوح انجامید خواجہ محمد اشرف و ورزش نسبت رابطه را نوشته بودند که بکبری  
استیلا یافته است که در صلوات آنرا بسجود خود می دانند و می بیند و اگر فرمائشی کند تنفی نمیگرد و محبت  
اطوار این دولت ممتنای طلب است از هزاران کی را اگر بپذیرد صاحب این معامله مستعد تمام المناصب  
است محتمل که باز که صحبت شیخ مقتدا جمیع کمالات او را جذب نماید رابطه را جدا نمی کنند که او بسجود الهیه است  
نه سجود له چرا محاریب و مساجد را نفی نکنند ظویر این قسم دولت سعادت مندان را میسر است تا در جمیع احوال  
صاحب رابطه را متوسط خود دانند و در جمیع اوقات متوجه او باشند نه در رنگ جماعه سید دولت که خود را  
مستغنی دانند و قبله توجه را از شیخ خود منحرف سازند و معامله خود را برهم زنند دیگر خبر فوت و الد که  
فرزند ان خود نوشته بودند وانا لله و انا الیه راجعون خوانده فائده خوانده شد و در انشاء و خواندن اثر اجابت  
مفهوم گشت مولانا حاجی محمد انظار نموده بودند که قریب دو ماه است که فتوری در مشغولی رفته است  
و آن ذوق و حلاوت که سابقا داشت نمانده محض اطوار انغم نیست اگر در دو چیز فتور نرفته باشد که  
از ان دو چیز متابعت صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوات و التسلیات و التحیات و دوم محبت

اضافات معرست کما هر آنچه در بعضی از مکتوبات اندراج یافته است که فوق مقام رضا قدس گاه می نیست الا تا علم الرسل  
 را علیه و علیهم و علی آله کل الصلوات و التسلیات مگر عبارت از این مقام است که مخصوصی دست علیه و علی آله الصلوات و التسلیات  
 و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کما باید دانست که هر است ظاهر منافی رضا و باطن نیست و هر آن صورت فانی صلاوت  
 حقیقت نه زیر که ظاهر و صورت عارف کامل را بر صفات بشریت و گذشته اند تا باقیاب کمالات او گردود و بتلاو  
 آزمائش پیدا کند و محقق باطل منتج گردد و این ظاهر و صورت عارف کامل را نسبت بباطن حقیقت او در رنگ جامه  
 بلیا تصور باید نمود نسبت به شخص لایق آن جامه معلوم است که جامه را نسبت بان شخص چه مقدار است تخمین است  
 قدر صورت نظر حقیقت او این صورت عارف ربانی بصران در رنگ کوه می انکار و در شل صوری حقائق خود خیال میکنند  
 لاجرم در مقام انکاری آیند و حرمان کسب می نمایند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی المکتوب  
 سی و چهارم بنور محمد تماری صدور یافته در جواب عرفیه او که از تواریخ احوال نوشته بود الحمد لله و السلام علی عباده  
 الذین صدقوا مکتوب شریف رسید از تواریخ احوال بوضوح انجا میدیدانند که حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه داخل  
 عالم نیست خارج عالم هم نیست و چنانچه منفصل ز عالم نیست متصل بعالم هم نیست او تعالی هست اما انهم صفات  
 دخول و خروج و اتصال و انفصال از وی سبحانه سلوب است خالی زین صفات اربع او را سبحانه بایر جاست و  
 بیرون ازین صفات او را تعالی بایر یافت اگر زنگی ازین صفات منتج است گرفتاری ظلال و مثال حاصل است  
 بلکه بصفت بیچونی و بیچگونگی که گردی از ظلمت نداشته باشد او را تعالی بایر طلبید و اتصال بیچونی بان مرتبه پیدا بایر  
 کرد این دولت نتیجه صحبت است گفتن و روشن راستی آید و اگر بنویسد که فهم کند که در بار خود دگر گرم باشند  
 و تا حین ملاقات کیفیات احوال را نویسان باشند و السلام مکتوب سی و پنجم به پیرزادگی خواجه محمد عبداللہ سلمه  
 تعالی صدور یافته در جواب استفسارهای که نموده بودند از توحید و از عین یقین و مانیاسب و کلم بسم الله الرحمن  
 الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بخواب مخدوم زاده میرساند صحیفه شریفه رسید از مطالعه آن فرحت فراوان  
 بحصول انجا میدادشمول نسبت حضور و استیلائی آن اندراج یافته بود و نیک و مبارک است این دولت که شمارا  
 در سده ماه میسر شده است در سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گردد نعمت غلظی شمرند و کرم عظیم تصور نمایند لشکر انعمیت  
 بجا باید آورد چون میداند که فطرت شما بلند است و به حسین این قسم احوال از شما بجهت عجب مبراست اظهار این نعمت  
 نموده آید لکن شکر کم لازم کم نفس قاطع است نوشته بودند که پیشگاه توحید ظهور کردند گرفته است این دولت نیز مبارک  
 باشد با دلب قبول این دار نمایند اما غلبه این حالت دلب شرعیه را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی را کما یغنی

در همه حال محبوب است اگر انعام فرماید و اگر ایلام نماید بلکه نزد اقل ایلام از دیاد محبت بخش است از انعام او و مزیت حمد بر شکر و اینها سبب ذلک الحمد شد و سلام علی عبادہ الذین اظہری الخوی اعزے مولانا محمد صالح معلوم فرماید که محبوب در نظر محب بلکه در نفس امر همه وقت محبوب است و همه حال محبوب اگر ایلام فرماید محبوب است و اگر انعام نماید محبوب نزد اکثر مردم که بدولت محبت شرف گشته اند و در وقت انعام از دیاد محبت محبوب است از وقت ایلام از دیاد و هر دو در وقت مساوات است و نزد اقل عکس انیمالیه است و ایلام از دیاد محبت بخش است از انعام او و قدر این دولت عظمی این ظن است که محبت حتی که اگر محبوب بر حلقوم محب جزا سکین نماید و هر عضو او را از عضو دیگر جدا سازد و محب در این صلاح خود داند و بهیود خود تصور کند و چون محب را این جن ظن کراهت فعل محبوب از نظر محبت بر خاست بدولت محبت ذاتی که مخصوص من حبیب رب العالمین است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات و معراست از جمیع نسبت اعتبارات مشرف گشت و در ایلام زیاده از انعام محبوب لذت و فرح یافت انکارم که این مقام فوق مقام رضا است چه در رضا دفع کراهت ایلام محبوب است و اینجا لذت از این فعل زیر که هر چند از جانب محبوب جفا بلند شتر بود از جانب محب فرح و سرور زیاده تر باشد نشان مابینما و چون محبوب در نظر محب بلکه در نفس امر همه وقت و همه حال در نظر او محبوب است لاجرم محبوب در همه وقت و همه حال بلکه در واقع و نفس امر محمود و هیچ نیز خواهد بود و محب در وقت ایلام و انعام او مانع و تنناخوان او نمی یصدق لهذا المحب الصادق ان یقول صادقاً و صدوقاً الحمد لله رب العالمین علی کل حال و یصیر فی المحب من الحامین له سبحانه فی السراء والضراء حقیقه مانا که مزیت حمد بر شکر ازین رهگذر است که در شکر انعام منم ملحوظا است که راجع بصفت بلکه بفعل است و در حمد ملحوظ حسن و جمال محمود است سواء کان ذاتیا او وصفیا او فعلیا و سواء کان انما او ایلاما فان ایلاما سبحانه حسن کافا مع تعالی فیکون الحمد المبلغ فی الثناء و اجمع مراتب احسن و الجمال و البقی فی حالتی السراء و الضراء بخلاف الشکر فانه تصور سیج الزوال و علی شرف الهلاک بزوال الانعام و هلاک الاحسان سوال تو در بعضی از مکتوبات خود نوشته که مقام رضا فوق مقام محبت و مقام حب سبب انجا بینوسی که این مقام محبت فوق مقام رضا است توفیق در میان دو جن چیست جوابا بمقام محبت و راء آن مقام محبت مقام حب است چه آن مقام شتم نسبت اعتبارات است اجمالا و تفصیلا اگر چه آن محب را محبت ذاتی گویند و این محب را محب ذات تصور کنند زیرا که آنجا قطع نظر از ملاحظه شیون اعتبارات نیست بخلاف این مقام که از نسب و



بعد الحمد والصلوة تبلیغ الدعوات میرساند محبت و درویشان و ارتباط و الفت با ایشان و رغبت آمل سخنان  
 این طائفه علیه و صلح و اطوار این طبقه پسندنازاجل نعم خداوند نیست جل سلطان و از اعظم دُول او  
 تعالی بجز صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام المریع من احبّ پس محبت ایشان با ایشان است  
 و در حریم کریم طفیلی ایشان تو فیک آثار سعادت و اطوار فرزند بی خواجه شریف الدین حسین ظاهر ساختند  
 که این اوصاف حمیده در ایشان با وجود تعلقات شتی جمع است و انیمنی پسندیده با وجود گرفتاریهای ملاحظ  
 مجتمع شد سجانه الحمد و المنة علی ذلک صلاح ایشان موجب صلاح جم غفیر است و فلاح ایشان مستلزم فلاح  
 جمع کثیر مشار الیه ظاهر ساختند که ایشان بسجنان تو آشنا اند و رغبت با شما عظیم تو دارم اگر چند کلمه بجناب  
 ایشان بنویسی بهتر باشد اجابتی که نرسیده شد چون دین ایام از بحث امامت بسیار مذکور میشود و هر یک  
 درین باب نظن و تخمین سخن میراند بضرورت دین بحث چند سطر نوشته آمد و حقیقت مذکور اهل سنت مذہب  
 مخالفان بیان نموده شد بجا به آثار من علامات اهل السنة و الجماعة تفصیل شیخین و محبة الغنیین تفصیل شیخین  
 که با محبة شیخین جمع شود از خصائص اهل سنت و جماعت است تفصیل شیخین با جماع صحابه و تابعین ثابت  
 شده است چنانچه نقل کرده اند از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است و شیخ ابوالحسن اشعری  
 میفرماید که تفصیل ابو بکر و عمر باقی است قطعی است و از حضرت امیر نیز نبوا تر ثابت شده است که در زمان  
 خلافت و آوان مملکت خود در حضور جم غفیر خود میفرمود که ابو بکر و عمر بهترین این است اند چنانچه امام ذہبی گفته  
 امام بخاری روایت کرده است که حضرت امیر فرموده است که بهترین مردم بعد از پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰۃ  
 والسلام ابو بکر است پسر عمر پسر مروت و دیگر پس گفت پسر او محمد بن الحنفیه پسر توفی فرمود نیست مگر یک  
 مردی از مسلمانان بالجملة تفصیل شیخین از کثرت روایات ثقات بحد شهرت و تو اتر رسیده است انکار آن یا از  
 راه جمل است یا از راه تعصب و چون مجال نکار نیافت عجب الرزاق که از اکابر شیعه است بی اختیار تفصیل  
 شیخین قائل گشت و گفت که چون علی شیخین را بر خود تفصیل داده من تمام تفصیل او را بشنم را برودی تفصیل  
 میدهم و اگر او تفصیل نمیداد من تمام تفصیل نمیدادم گناه است که من دعوی محبت علی نکالم و به او مخالفت کنم و  
 چون در زمان خلافت حضرت جنتین ظهور فتن و اختلاف در امور مردم بسیار شده بود و بدلهای مردم ازین راه  
 که در وقت پیدایش گذشته و عداوت و کینه در میان مسلمانان استیلا یافته بضرورت محبة شیخین نیز از جمله شرائط  
 سنت و جماعت اعتقاد نموده اند تا جاهل ازین راه سو وطن با صاحب خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام

بجا آوند و بدانند که این شجره بر تقدیر صدق و محبت بواسطه استیلائی محض محبوب است که محب هر چند نیکو و دانا غیر از محبوب نه بیند و نداند و از هر که لذت و ذوق بگیرد اثر انسوب محبوب دارد و درین صورت مشهور محب کثرت است لیکن بعنوان وحدت پس فنا در نیویطن متحقق نباشد زیرا که در فنا رفع شود کثرت است باطل بواسطه استیلا و شهود واحد این فنا نیز نسبت بعدم شهود کثرت ممکنات گفته اند حقیقت فنا وقتی متحقق شود که کثرت اسما و صفات و شیون و اعتبارات نیز بتماماً از نظر محقق گردد و جز احدیت ذات مجرد و تعالی هیچ چیز بطور مطلق و منظور نباشد حقیقت تمامی سیرالی الله اینجا جلوه گر گردد و خلاصی از گرفتاری ظلال بالکلیه در نی مقام صورت بند و این زمان معامله باطل اصول اقتدا و ازال بطل رسیده شود و از علم بعین و از گوش باغوش عروج نموده آید و وصل عریان متحقق گردد و کذا و کذا نمکذا و کذا بنیر از مر و اشارت و آن هم مبهم و سرور یکم ازان موطن لب نمی توان کشاد نمودم زاده از مابیان آن عین یقین میطلبند و میخواهند که آن عین یقین در علم عین کج شکل کار است چه کند و چه گوید و چه رسان و انما به مشغول سازد مگر خودم زاده از که معذور و از اند و از طلب علم بطلب حال گیرانید و سوای که مخدوم زاده گردید هر دو سوال از بلند فطرتی خبر داد یک سوال از بیان عین یقین بطرز خاص بوده چنانچه گذشت و سوال دیگر از بیان تاویل تشابهات قرآنی بوده که علم آن نصیب علماء را نیست است جواب سوال دوم از جواب سوال اول هم دقیق تر است و پوشیده تر و شایان استکبار است و منافی ظهور و اظهار علم تاویل تشابهات کتایات از معالمت است که مخصوص برسل است علم الصلوات و التسلیات از امتان گراقل قلیل را نبهیت و وراثت ازین علم نزولی ارزانی دارند و درین نشاء برقع از حال شان برایشان نکشایند اما امید است که از نشاء جم غفیر از امتان نیز تبهیت باین دولت مشد گردند اینقدر تعلیمی در آید که درین نشان بعضی دیگر را در آن اقل رواست که باین دولت مشرف سازند اما علم حقیقت معامله ندهند و تاویل را منکشف سازند با جمله جانوست که تاویل تشابهات حاصل آن بعضی بود انما ندانند که چه حاصل دارد زیرا که تشابهات کتایات از معالمت است روا بود که معامله حاصل شود و علم بآن معامله میر گردد و این معنی در یک فردی از متنبان خود مشاهد نموده است بدگر می تا چه رسد سوال شما از نیعالمه امید دار ساخته است اللهم اتم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و السلام مکتوب سی و ششم بخواجه محمد تقی صدور یافته در بیان بحث امامت و حقیقت غریب اهل سنت و جماعت و غریب مخالفان و در بیان آنکه اهل سنت متوسط اند در میان افراط و تفریط که بعضی و خوارج اختیار کرده اند و داعی اهل بیت آنسر و صلی الله علیه و سلم و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم

الصلوة والسلام من اجتمع بهم ومن الغنم فبغنى انفسهم برسر جبل سخن رويد وگوئيم چگونه عدم محبت اهل بيت  
 برحق اهل سنت گمان برده شود که آن محبت نزد اين بزرگواران جز و ايمان است و سلامتی خاتمه را بر سر حق آن  
 محبت هر چه ساخته اند و والد بزرگوار اين فقير که عالم بود و با علم ظاهري و با علم باطني در اکثر اوقات ترغييب محبت اهل  
 بيت فرمودند و مي فرمودند که اين محبت را در سلامتی خاتمه مطلق است خطيم نيك رعایت آن بايد نمود و در مرض موت  
 ايشان اين فقير حاضر بود و چون معالیه ايشان با خبر رسيد و شعور با اين عالم کم اند فقير در آن وقت سخن ايشان را  
 بيايد و ايشان داد و از آن محبت استفسار نمود و در آن برخوردی فرمودند که غرق محبت اهل بيت شکر خداي عز و جل در آن  
 وقت بجای آورده شد محبت اهل بيت سرایه اهل سنت است مخالفان از اين بني غافل اند و از محبت متوسط  
 ايشان جاهل جانب افراط را خواختيار کرده اند و اود افراط را تفریط اگاشته حکم بخروج نموده اند و  
 ندره بخواج اگاشته اند و دانسته اند که در میان افراط و تفریط حدیست و وسط که مرکز حق است و موطن صديق  
 که نصيب اهل سنت گشته است شکر الله تعالی عليهم عجب است که خواج را اهل سنت گشته اند و بتبعال  
 دشمنان اهل بيت ايشان نموده اند از رفضه در آن وقت اثری و نشانی نبوده اگر بوده حکم عدم داشته مگر  
 بزرگ فاسد خود و مجتبان اهل بيت را رفضه تصور کنند و اهل سنت را روافض گویند عجب معامله است گاهی  
 اهل سنت را از خواج می شمردند که افراط محبت ندارند و گاهی نفس محبت را از اين بزرگواران احساس نموده  
 ايشان را روافض میدانند و ايشان را از جهالت خود و ادبای غلام اهل سنت را که دم از محبت اهل بيت  
 ميزند و اظهار حُب آل محمد بنمایند و عليه و عليهم التسلیات و التسلیات را روافض می انگارند و بسیارے را  
 از علمای کرام اهل سنت که منع از افراط آن مینمایند و در تعظیم و توقیر حضرت خلفاء ثلاثه می گویند خواج میدانند  
 و ای هزار دانی از اين جرأتهاے نامناسب ايشان اعاذنا الله سبحانه من افراط ملک المحبته و من تفریطها  
 از افراط محبت است که تبری از خلفاء ثلاثه و غير ايشان را بشرط محبت امير داشته اند انصاف بايد نمود  
 که اين چه محبت است که شرط حصول آن پيژاری از جانشينان پيغمبر بود عليه و عليهم الصلوة والسلام و سب  
 وطن اصحاب خير البشر با خدا عليه و عليهم الصلوات و التحیات گناه اهل سنت همین است که با محبت  
 اهل بيت توقير و تعظيم جميع اصحاب آن سرور مینمایند و عليه و عليهم الصلوات و التحیات و بیج کی را از اينها با وجود  
 منازعات و مخالفت کيد مکر بهدی یا میکنند و از اود تعصب و دوری دارند از هست تعظيم محبت پيغمبر عليه  
 و علی آله الصلوة والسلام و مکریم معاجان او عليه و علی آله الصلوة والسلام مع ذلک بحق را محن میگویند

پیدا میکند و بجا نشینان پیغمبر علیه و السلام بغض و عداوتی حاصل نیاورد پس محبت حضرت امیر  
 شرف المصنف آمد و آنکه این محبت ندارد از اهل سنت خارج گشت و خارجی نام یافت و آنکه در محبت  
 امیر طرف افراط اختیار کرد و زیاده از آنچه شاید بوقوع آورد و خلود در آن محبت نمود و بسبب وطن اصحاب  
 خیر البشر علیه و السلام زبان کشود ترک طریق صحابه و تابعین و سلف صالحین رضوان الله  
 تعالی علیهم اجمعین کرد و رافضی نام یافت پس اهل سنت متوسط اند در میان افراط محبت امیر و در میان تفریط  
 آن محبت که روافض و خوارج اختیار کرده اند و شک نیست که حق در وسط است و افراط و تفریط هر دو مذموم  
 چنانچه امام احمد بن حنبل از حضرت امیر روایت کرده که گفته حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام فرمود که تو شبلی  
 است از عیسی و یحیی و انشتند او را یهود تا آنکه برادر او بهتان بستند و دوست داشتند او را نصاری تا آنکه  
 فرود آوردند او را بمنزل که او ندانست یعنی ابن الله گفتند بپسر امیر فرمود بپاک گردند و من دو مرد سیکه  
 آنکه در محبت من افراط نماید و آنچه در من نیست مرا اثبات کند و دیگری آنکه با من دشمنی نماید بعد از دست بردن  
 بهتان نبندد پس حال خوارج را بحال یهود تشبیه فرمود و حال روافض را بحال نصاری که هر دو از حق  
 وسط و دو طرف افتاده اند خیلی جاایی باید که اهل سنت و جماعت را از مجانب حضرت امیر نهند و محبت امیر را  
 مخصوص بر فضله دار و محبت امیر رافض نیست تبری از خلفاء ثلاثه رافض است و نیزاری از اصحاب کرام مذموم و  
 علام امام شافعی میفرماید سه لوکان رافضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافض یعنی حب آل محمد رافض نیست  
 چنانچه گمان میبرد و اگر همین حب را رافض گویند پس رافض مذموم نیست زیرا که ذم رافض از راه تبری دیگران  
 می آید نه از راه محبت ایشان پس مجانب اهل بیت رسول علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام اهل سنت باشند و  
 فی الحقیقه گروه اهل بیت هم ایشانان شیعه که دعوی محبت اهل بیت رسول علیه الصلوٰۃ والسلام مینمایند و خود را گروه  
 اهل بیت میگیرند اگر محبت اهل بیت مختصار نمایند و تبری از دیگران نکنند و تعظیم و توقیر جمیع اصحاب پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام  
 و التحیات بجا آرند و مشاجرات ایشانرا بر محال نیک محمول دارند و اهل سنت باشند و از خوارج در رافض  
 بیرون بود زیرا که عدم محبت اهل بیت خروج و تبری از اصحاب رافض و محبت اهل بیت با تعظیم و توقیر جمیع اصحاب  
 کرام تسنن با جمله بنای خروج در رافض مصاحبان پیغمبر است و تعظیم الصلوٰۃ و التحیات و بنای تسنن بر حرب  
 مصاحبان او علیه و السلام الصلوٰۃ و التسلیمات و التحیات عاقل منصف هرگز رافض اصحاب را بر حرب  
 ایشان نخواهد گردید و بدوستی پیغمبر همه را دوست خواهد داشت علیه و السلام الصلوٰۃ و التحیات قال علیه

ایم اقتدیم اهتدیم یعنی اصحاب من چو ستاره ها اند بر کرام ایشان که اقتد کنید راه یابید و احادیث  
 دیگر هم در باب تعظیم و توقیر جمیع صحابه بیا رآمده اند پس همه را معزز و کرم باید داشت و زلات ایشان را  
 بر محال نیک حمل باید نمود نیست نه سب اهل سنت درین مسئله و رفضه درین باب غلو مینماید و محاربان  
 امیر را تکفیر میکنند و بانواع طعن و اقسام شتم ایشان زبانهای خود را آلوده میسازند اگر مقصود ظهور  
 خفیت جانب امیر است و اظهار خطای محاربان او پس آنچه اهل سنت اختیار کرده اند کافی است و بر  
 حد اعتدال است سب و طعن اکابر دین نمودن از دین است و تیرین دور است که رفضه آن اختیار نموده  
 و شتم اصحاب پیغمبر علی علیه السلام و ایمان خود تصور کرده عجب دینی است که سب جانشینان  
 پیغمبر علی علیه السلام و تسلیات جزو عظم است طوائف مستحان هر کلام بجا اختیار کرده اند و اهل سنت  
 جدا گفته در میان جمیع آن طوائف فرقه خوارج و روافض دور از محاله اند و از حق بعید قافیه اند نمی  
 که سب طعن اکابر دین را جزو عظم ایمان خود تصور کنند از حق چه نصیب خواهند داشت و روافض و افاده  
 فرقه اند تکفیر اصحاب پیغمبر علیه و عظیم الصلوة و السلام مینمایند و سب خلفاء و راشدین را عبادت میدانند  
 این جماعت از اطلاق لفظ رفض بر خطیاشی مینمایند و روافض غیر خود را میدانند که در احادیث  
 و عید بسیار در حق رفضه آمده است کاشکی از معنی رفض بهم اجتناب ننمودند و تبری از اصحاب پیغمبر علیه و عظیم  
 الصلوات و التیمات میکردند و هندستان نیز خود را بهند و یگوییانند و از لفظ کفر تجاشی میکنند و خود را  
 کفار نمیدانند و کفار ساکنان و از حرب رانی انکارند غلط فهمیده اند هر دو صنف کفار اند حقیقت کفر تحقق  
 اینها مگر اهل بیت پیغمبر علیه و عظیم الصلوات و التسلیات و ذرنگ خود را تصور کرده اند و ایشان را نیز  
 دشمنان بی کبر و عجز خیال نموده و این جماعت حکم تقیه که دارند اکابر اهل بیت را منافق و مخایع انگاشته اند و  
 حکم کرده اند که حضرت امیر سی سال حکم تقیه با خلفاء و ملته محبت نفاق داشته اند و بناحق تعظیم و توقیر ایشان  
 عجب معالیه است اگر محبت اهل بیت رسول الله بواسطه محبت رسول است علیه و عظیم الصلوات و التسلیات  
 باید که دشمنان رسول را نیز دشمن باشند و سب و لعن اینها بیشتر از سب لعن دشمنان اهل بیت کنند مگر از اجل را  
 که دشمن رسول است علیه و عظیم الصلوات و التیمات و انواع آزار جنایات میسازان سرور رسانیده علیه و  
 علی علیه السلام ازین جماعت نیست نشنیده است که سب و لعن او کرده باشند و در ساوی او زبان کشوده و بگو  
 صدیق را که که احب از جلالی رسول الله است علیه و عظیم الصلوات و التسلیات بر عزم فاسد خود دشمن

و مبطل را مبطل آبطالان اورا از هوا و اوس دور میدارند و هر دو ای و اچنا و حواله مینمایند و روافض از اهل سنت  
و قتی خوشنود گردند که اهل سنت نیز در رنگ ایشان از دیگر اصحاب کرام تبری نمایند و سودی نزن با این کار بدین  
حاصل کنند خوشنودی خوارج مربوط بعد از اهل بیت است و منوط بنقض آل محمد علیه و علیهم الصلو است  
و البرکات ربنا لا تزغ قلوبنا بعد از هدایتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوباب نزد اکابر  
اهل سنت شکر الله تعالی اسمعیم اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلو ات و التسلیات و در وقت منازعات و  
محاربات یکدیگر سسته کرده بودند جمعی بدلیل و اجتهاد و حقیقت جانب امیر نموده بودند و جمعی دیگر بدلیل و  
اجتهاد و حقیقت جانب دیگر را یافته و طائفه دیگر متوقف بودند و هیچ جانب را بدلیل ترجیح نداده و بطائفه  
اولی نصرت جانب امیر واجب آمد که موافق اجتهاد ایشان است و بر طائفه دوم نصرت جانب مخالف  
امیر لازم که سودی اجتهاد ایشان است و بر طائفه سوم توقف لازم آمد ترجیح کی بر دیگری خطا هر سسته  
فرقه مقتضای اجتهاد و عدل نمودند و آنچه بر ایشان لازم و واجب بود بجا آوردند پس ملاست چه گنجایش  
دارد و طعن چه مناسب بود امام شافعی فرماید و نیز منقول از عمر بن عبدالعزیز است تلک دما و طهر الله  
قملی عنها ایدینا فلفظهم عنها السنن ازین عبارت مفهوم میشود که حقیقت کی و خطای دیگر همه لب نباید  
کشود و همه را جزیه نیکی یا بد نباید کرد و همچنین در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلو ات و السلام  
اذا ذکر اصحابی فاسکروا یعنی چون اصحاب من مذکور گردند و از منازعات ایشان یاد کرده شود شما خود را  
نگاهدارید و یکی را بر دیگری اختیار نکنید لیکن جمهور اهل سنت بدلیل که بر ایشان ظاهر شده باشد برانند  
که حقیقت در جانب امیر بوده و مخالف او را خطا را بپذیرد و لیکن این خطا چون خطا و اجتهدی است از  
ملاست و طعن دور است و از تشنخ و تحقیر پاک و تبر از حضرت امیر منقول است که فرموده برادران  
ما بر باغی نشند اینها نه کافر اند و نه فاسقان زیرا که ایشان را تا ولی است که منع کفر و فسق میکند پس اهل سنت  
و رافضه هر دو تخطئه مجاریبان امیر مینمایند و هر دو بحقیقت جانب امیر قائل لیکن اهل سنت زیاده از اطلاق  
لفظ خطا که ناشی از تاویل است و حق مجاریبان امیر تجویر نمیکند و زبان را از طعن و تشنخ ایشان نگاه  
میدارند و محافظت حق محبت خیر البشر مینمایند علیه و علیهم الصلو ات آن سرور فرموده علیه و علیهم الصلو ات  
و السلام الله الله فی فحاشی لا تتخذوهم عرضا یعنی از خدا تبر سید جلشانه از خدا تبر سید جلشانه و حق محاب  
من از برای تاکید این کلمه را بتکرار فرمود و دیگر یه اصحاب مرافشانه تبر علامت خویش و نیز فرموده اصحابی کا نؤم

چه خیریت خواهند یافت آن طائفه مگر آیات قرآنی و احادیث نبوی را که در فضل و محبت خیر البشر علیه و آله و سلم و در فضیلت اصحاب کرام و علی آله و سلم و اسلام را و در خیریت این است و در شده اند ندیده اند یا ندیده اند ایمان بآن ندارد و قرآن و احادیث به تبلیغ اصحاب کرام باریسیده است چون اصحاب مطعون باشند و نبی که از راه ایشان باریسیده است و غیر مطعون خواهد بود نموده باشد بجهان من ذلک مقصود این جماعت مگر ابطال این است و انکار شریعت و علی له الصلوات و التسلیات بصورت انکار محتمل است رسول مینماید و جقیقت ابطال شریعت و علی له الصلوات و التسلیات میکنند کاشکه امیر مودت و امان را بر مسلم میدهند و بدین قیقه که از صفات اهل مکر و نفاق است قسم نمی سازند جماعت از مودت امیر و یا از مخالفت آن او که سی سال بایکدیگر محبت بنفاق دارند و بکر و عدل از زنگانی نمایند چه خیریت در آنها خواهد بود و اینها چگونه شایان قتل خواهند بود ابوهریره رضی الله تعالی عنه را طعن میکنند و نمیدانند که در طعن او نصف احکام شرعی مطعون میگردد زیرا که علماء و مجتهدین فرموده اند که در احکام سه هزار احادیث وارد شده است یعنی سه هزار حکم شرعی بمنست ثابت شده است از آن سه هزار یک هزار و پانصد بروایت ابوهریره به ثبوت پیوسته است پس طعن او طعن نصف احکام شرعی باشد و امام بخاری گوید که راویان ابوهریره زیاده از هشتصد نفر از اصحاب کرام و تابعین یکی از ایشان ابن عباس است و ابن عمر نیز از وی روایت کند و همچنین جابر بن عبد الله و انس بن مالک از رواة او است و حدیثی از حضرت امیر نقل میکنند طعن ابی هریره آن حدیث مفتری است چنانچه علماء تحقیق آن فرموده اند و حدیث دعاء آنسر و علیه و علی آله الصلوة و السلام مرابی هریره را بفهم در علماء معترض است قال ابوهریره حضرت مجلس الرسول صلی الله علیه و علی آله وسلم قال من یبغضکم رداه حتی فیض فی تعالی فیضها الیه ثم لا ینساها فبسطت برودة کانت علی فاقاض رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم مقالته فیضها الیه صدری فما هیست بعد ذلک تنیما پس بحج و زعم خود شخصی بزرگ دین را دشمن امیر دانستن و سب و طعن و لعن و حق او جائز دانستن از انصاف دور است انیمه کلمات افراط محبت است که نزدیک است که سر از رتبه ایمان بیرون اندازد و اگر فرما تقیقه در حق امیر تجویز نموده آید چه خواهند گفت در احوال امیر که بطریق تو او را در افغلیت شخین متقول گشته اند و همچنین کلمات تعدیه او که در عین خلافت و ملک خود در حقیقت خلافت خلفا و ثلثه صادر شد چه تقیقه همین قدر است که در حقیقت خلافت خود نماید و به بطلان خلافت خلفا و ثلثه را ظاهر سازد اما علماء حقیقت خلافت خلفا و ثلثه و بیان افغلیت شخین امریست علیحدّه و او را ی آن تقیقه که محلی غیر از صدق و صواب ندارد و به تقیقه رفع آن صورت نمیدانند و ایضا احادیث صحیح که بحدیث رسیده است بلکه متواتر المعنی گشته که در فضیلت حضرات خلفا و ثلثه



اهل بیت تصور نموده به سب و طعن از زبان درازی بنمایند و امور نامناسب باو منتسب بیازد این چنین است  
 و بدین است خدا کند جلشانه که ابو بکر و عمر و سایر صحابه کرام با اهل بیت رسول علیه علی آله الصلوٰات و السلام  
 دشمن بودند و بغض و عداوت با اهل بیت محمد داشته باشند این بی انصافان کاش که دشمنان اهل بیت را سب کنند و لعین  
 از ساری اکابر صحابه بنمایند و سوسوای بزرگان دین پیدافسازند این زبان درین باب مخالفت ایشان با اهل سنت  
 مرتفع میگردد و چه اهل سنت نیز دشمنان اهل بیت را دشمن اند و طعن و تشنیع ایشان قائل از خوبی اهل سنت  
 است که شخص معین را که با انواع کفر مبتلا بود با احتمال اسلام و توبه چنان نمیکوبند و اطلاق لعن تجویز نمی  
 کنند بر کافران علی الاطلاق لعن تجویز نمیکند اما بر کافر معین تجویز لعن نمیکند تا زمانی که سود خاتمه او بپای  
 قطعی معلوم نشود و روافض بی تمناشی ابو بکر و عمر رضی اللہ تعالی عنہما را لعن می کنند و اکابر صحابه را سب  
 و طعن بنمایند و اجماع اللہ سبحانہ سواء الصراط درین بحث در دو مقام خلافت عظیم است بیان اهل سنت  
 و مخالفان مقام اول آنکه اهل سنت بحقیقت خلافت خلفاء اربعه قائل اند و هر چهار را خلفاء برحق میدانند  
 زیرا که در حدیث صحیح آمده است که اخبار از منیبات است الخلافه بعدی ثلاثون سنته داین مدت بخلاف  
 حضرت امیر تمام شده پس مصداق این حدیث هر چهار خلیفه باشند و ترتیب خلافت برحق باشد و مخالفان  
 آنکا بحقیقت خلافت خلفاء ثلاثه بنمایند و خلافت ایشان را تبصیب و قتل و سب منتسب می سازند  
 و امام برحق غیر از امیر دیگر برانیدارند و بستی که از امیر بخلفاء ثلاثه واقع شده بود بر تفسیح حل میکنند و در میان  
 اصحاب کرام خیر الانام علیه وعلیهم الصلوٰة والسلام محبت وفاق می انگازند و در مدارات یکدیگر را مخارج  
 تصور بنمایند زیرا که بزرگم اینها موافقان امیر مخالفان او حکم تقیة الدیة محبت وفاق داشتند و خلاف آنچه در  
 دلهای ایشان بوده بزبان ظاهر میساختند و مخالفان نیز چون بر عزم ایشان عداوت امیر و عداوت و درستان  
 امیر بودند با ایشان بفاق آشنائی می کردند و معاوضه را بمواالات و انیو دند پس بر عزم ایشان جمیع اصحاب  
 پیغمبر علیه وعلی آله الصلوٰات و التسلیمات منافق بودند و بطاهر خلافت آنچه در باطن بود ظاهر می کردند  
 پس باید که نزد اینها بدترین این است اصحاب کرام باشند و بدترین محبت خیر البشر بود علیه وعلی آله الصلوٰة  
 و السلام که این اخلاق و سیمه از انجاشی شده است و بدترین قرون قرن اصحاب باشند که بر این ففاق و  
 عداوت و بغض و کینه بوده و حال آنکه حضرت حق سبحانہ و تعالی در کلام مجید خود ایشان را رحمتیم میفرماید  
 اعاذنا اللہ سبحانہ عن معتقداتهم السوء هرگاه سلفان این است رایان اخلاق و سیمه متصف سازند و در اخلاق

است بعد کتاب اللہ تعالیٰ و شیعہ نیز بران اعتراف دارند فقیر از احمد قبتی که از اکابر شیعہ بوده شنیده ام که میگفت کتاب بخاری که صحیح کتب است بعد کتاب اللہ آنجا روایات هم از سوانحان امیر است و هم از مخالفان امیر و بموافقت و مخالفت راجع و مرجع نمائسته است چنانچه از امیر روایت کند از معاویہ نیز روایت دارد اگر شائبه طعن در معاویہ و روایت معاویہ بودی هرگز در کتاب خود روایت او را درج نکردی و همچنین در سلف که نقادان او بوده اند هیچ یکی باین وجه در روایت حدیث فرق نکرده است و مخالفت امیر را نشاء طعن نساخته باید دانست لازم نیست که امیر و جمیع امور خلافیه حق باشند و مخالفت ایشان بر خطا هر چند در امر جاریه بجانب امیر بوده زیرا که بسیار است که در احکام خلافیه صدر اول علماء تابعین و ائمہ مجتهدین بذهب غیلا امیر را اختیار کرده اند و حکم بذهب کرده اگر حق بجانب امیر متعین بودی بخلاف آن حکم نکردی قاضی شریح که از تابعین و صاحب اجتهاد بوده است بذهب امیر حکم نکرده و شهادت امام حسن را علیه الرضوان بواسطه نسبت نبوت منظور نداشته و مجتهدین بقول قاضی شریح عمل نموده و شهادت پسر را برای پدر تجویز نکرده اند و در مسائل دیگر هم اختیار اقوال غیر امیر که مخالف ای امیر بوده است بسیار است بتتبع نصف مخفی نخواهد بود و تفصیل آن اطالت میطلب پس بر مخالفت امیر گنجایش اعتراض نباشد و مخالفان مطعون و طام نباشند حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا که بعد حبیب رب العالمین بوده است و طالب گور مقبول و منظور او علیه الصلوٰۃ والسلام بوده و حضرت پیغمبر رضی اللہ عنہ را بچجره او بسر برده و در کنار او جان داده و در چجره مطهره او دفون گشت مع ذلک الشرف حضرت صدیقہ عالمه و مجتهده بوده است و پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بیان شطردین را با و عاله داشته و احباب کرام در مشکلات حکام رجوع بوی نموده و در حل تعلقات از وی دریافتند اینچنین صدیقہ مجتهده را بواسطه مخالفت حضرت امیر مطعون ساختن و اشیاء ناشایسته را بوی منتسب نمودن بسیار نامتناه است و دور از ایمان به پیغمبر است علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام امیر اگر دانا و حضرت پیغمبر است و پیغمبر است حضرت صدیقہ زوجه مطهره او است علیه و علی جمیع اهل بیتہ الصلوٰۃ والسلام و حبیبہ مقبوله او علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام پیش ازین بچند سال داب فقیر آن بوده که اگر طعام می پخت مخصوص بروجائیات مطهره اهل عیال می پخت و بان سر و حضرت امیر و حضرت فاطمه و حضرت امین را نعم میکرد و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات شب و خواب پند گمان سرور حاضر است علی آله الصلوٰۃ والسلام فقیر ایشان عرض سلام میکند و توجه فقیر نمیشوند و رجانب دیگر دارند درین اثنا بفقیر فرمودند که من طعام در خانه عائشہ میخورم هر که مرا طعام فرستد بخانه عائشہ فرستد این زمان فقیر دریافت که سبب عدم توجه شریف ایشان آن بوده که فقیر حضرت صدیقہ را در آن طعام شریک

و غیر ایشان وارد گشته و جمعی را از ایشان بشهر بجنند ساخته آن حدیث را چه جواب خواهند گفت زیرا که تقیه در حق حضرت  
 پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام مجوز نیست چه تبلیغ بر پیغمبران لازم است و عظیم الصلوات و التسلیمات و ایضا آیت  
 قرآنی که درین باب نازل گشته از تقیه آنجا متصور نیست حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را لفافه و باطلوم ارباب مقول است  
 که تقیه از صفات جبارت است و با سدا الله آنرا نسبت دادن نامناسب است بکم بشیریت صفت تقیه در یک ساعت یا دو  
 ساعت یا یک روز یا دو روز اگرچه بزرگ نموده آید گنجایش دارد و تاسی سال در سدا الله این صفت جبارت اثبات نمودن  
 و مصر بر تقیه داشتن بسیار متکبره است و اصرار بر ضحیه کبیره گفته اند اصرار بر بعضی از صفات ارباب شقاق با صاحب نفاق  
 چه خواهد بود کاش قباحات این امر را بفهمند از تقدیم چنین گریختن آنکه متلزم با آنها میسرست و تقیه اختیار کرده اند اگر گشت  
 صفت تقیه را که از صفات ارباب نفاق است می نمودند هرگز تجویز آن نمیکردند و از دو بلیه ایون را اختیار نمیدادند بلکه  
 گوئیم در تقدیم چنین بیج امانت امیر نیست حقیقت خلافت امیر بحال خود است و درجه ولایت و مرتبه هدایت و ارشاد او  
 کرم الله تعالی وجه بحال خود در اثبات تقیه تنقیض و توهم لازم است که این صفت از خصائص ارباب نفاق است  
 و از لوازم اصحاب کفر و خذل و مقام دوم آنکه اهل سنت شکر الله تعالی السیمم مشاجرات و منازعات اصحاب  
 خیر البشر را علیه و عظیم الصلوات و التسلیمات بر محال نیک محمول میدانند و از هوا و تعصب دور میدانند زیرا که نقول  
 ایشان در محبت خیر البشر علیه و عظیم الصلوات و التحیات مزکی شده بود و سینه های ایشان از عداوت و کینه پاک گشته  
 غایه مافی الباب چون هر کدام را رای و اجتهاد بوده و هر متبدر اهل موافق رای خود واجب بصورت و بعضی امور  
 بسبب مخالفت آرای مخالفت و مشاجرت لازم گشت و هر یکی را عقیده رای خود صواب آمد پس مخالفت شان در  
 رنگ موافقت بر رای حق بوده نه برای هوا و اوس نفس یا راه مخالفان و محاربان حضرت امیر را تکفیر میکنند و انواع  
 طعن و تشنیع در حق محاربان تجویز نمایند هرگاه اصحاب کرام در بعضی امور اجتهاد میبایست بر سرور علیه و علی آله الصلوات  
 و التسلیمات مخالفت کردند بجلالت رای آن سرور علیه و علی آله الصلوات و السلام حکم نموده اند و آن ختلاف  
 ایشان مذموم و طام نبوده و منع آن با وجود نزول وحی نیامده مخالفت با امیر در امور اجتهادیه چه اگر باشد  
 و مخالفان چه مطعون و طام باشند محاربان جمعی اند از اهل اسلام و از اجلای اصحاب اند و بعضی از  
 ایشان بشهر بجنند تکفیر و تشنیع ایشان امر آسان نیست کبرت کلمه تخرج من افواههم قریب نصف دین و شریعت  
 را از رویک است که ایشان تبلیغ کرده باشند اگر ایشان مطعون باشند اعتماد از شرط وین پیغمبر و چگونه این  
 بزرگواران مطعون باشند که روایت یحکیم ام اینها را بچکس زد و نکرده نه امیر نه و نه صحیح بخاری که صحیح کتب

بالتفاق من غیرهم ولا نصیفة و هم الذین اثبتوا ان الله تعالى علیهم فی القرآن المجید و رضی عنهم و رضوا عنه ذلك مشاعری فی ابتداء و شلم فی الاصل  
 اگر نزع اخراج شطاه فازره فاستغلا فاستوی علی سوتة لوجب الزرع لنبیظهم کفار سی الله تعالى غایظهم کفار فایضه عن عظیم  
 لکایضه عن الکفر والله سبحانه الموفق جماعته کما یجب نسبت را بان سرور علیه و علیهم الصلوات و التسلیات درست کرده باشند  
 و مقبول و منظور و علیهم الصلوات و التحیات گشته اگر بعض امور یا یکدیگر مخالفت کنند و مشاجرت نمایند و به رای و اجتهاد  
 خود عمل نمایند بحال طین و اعتراض نیست بلکه حق و صواب در آن موطن اختلاف است و عدم تقلید رای غیر رای خود است  
 امام ابو یوسف را بعد از وصول بدرجه اجتهاد تقلید امام ابی حنیفه رضی الله تعالی عنهما خطاست و ثواب تقلید رای خود است امام  
 شافعی قول صحابه را هر صحابی که باشد خواه صدیق باشد خواه امیر بر رای خود تقدیم نمیدهد و عمل بر رای خود اگر چه مخالفت قول  
 صحابی باشد صحاب میداند هرگاه مجتهد است را گنجایش مخالفت آرای صحاب گشت اگر صحاب با یکدیگر مخالفت نمایند هر چه بگویند  
 باشند با آنکه گویم صحاب کرام را امور اجتهادیه بان سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحیات خلاف کرده اند برخلاف را  
 آنسرور علیه و علیهم الصلوات و التحیات حکم نموده با وجود نزول وحی و هم بر ایشان نیامده و برخلاف ایشان منع دارد و گشت  
 چنانچه گشت اگر این خلاف نامرضی و نامقبول حق بودی از جانشان البته منع آن آمدی و برخلاف کنندگان و عید نازل گشته  
 فی تنبی جماعه که در کمال آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام رفع صوت میشود و چگونه منع آن صوت آمد و وعید آن  
 بر آن رفع مترتب گشت قال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا به بالقول  
 لعلکم تبغون تطعوا لکم و انتم لا تسمعون و را ساری بر برخلاف عظیم واقع شده بود حضرت فاروق و سعد و معاذ  
 بقتل آن اساری نموده بودند و دیگران تجلیص و فدیہ حکم کرده بودند و مقبول رای آنسرور علیه و علیهم الصلوات و التحیات  
 حکم تجلیص و فدیہ بود و مواضع اختلافات دیگر بسیار است ازین قبیل است اختلافیکه در ایقان قرطاس نموده بودند آنسرور علیه  
 و علی آله و علیهم الصلوات و التسلیات و در مرض موت طلب قرطاس فرموده بودند تا زای ایشان چیزی نبویسد جمعی گفتند  
 قرطاس باید آورد و جمعی دیگر منع ایقان قرطاس نمودند حضرت فاروق از جماعه که با ایقان قرطاس را رضی نشده گفت حسبت  
 کتاب الشطاح من ازین راه بر حضرت فاروق اعتراض کرده اند و زبانهای من و تشبیح کشاده اند فی الحقیقه محل طعن نیست  
 زیرا که حضرت فاروق دانسته بود که زبان وحی منقطع گشته است و احکام سماوی تمام شده و غیر رای و اجتهاد را در اثبات  
 احکام گنجایش نمانده و بنیوت آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام هر چه خواهند گشت از امور اجتهادیه خواهد بود و دیگران  
 را در آن شرکت است و حکم فاعیه را اهل الابصار پس صلاح در آن دید که درین طور علیه و جمیع ایشان را تصحیح نمایند و او  
 به رای و جهاد دیگران کفایت باید نمود و حسبت کتاب الله یعنی قرآن مجید که ماخذ قیاس و اجتهاد است مرستبظان را کافیه



طریق سلاستی نیست و اندک بجانہ الموقر سوال چون در احکام اجتہاد یہ احتمال خطا را گنجایش شد و توفیق در جمیع احکام شرعی  
 که از آن سر و منقول است علیہ و علی آلہ الصلوٰت والسلام چگونه نموده آید جواب احکام اجتہاد یہ در زمانی الحال حکام منزله  
 سماوی گشته است زیرا کہ بر خطا مقرر و شستن اندک بجز نیست علی بنیاد و علیم الصلوٰت والسلام پس در احکام اجتہاد یہ بعد از  
 ثبوت اجتہاد متنبطان و اختلاف آرا می ایشان حکمی از نزوح حق جل و علا نازل میگردد و کہ صواب را از خطا جدا سازد و امتیاز حق  
 از مبطل نماید پس احکام اجتہاد یہ نیز در زمان آن سر و در علیہ و علی آلہ الصلوٰت والسلام بعد از نزول وحی کہ تیز صواب از خطا نمود  
 قطعی الثبوت بودند و احتمال خطا نداشتند پس جمیع احکام کہ در زمان آن سر و در علیہ و علی آلہ الصلوٰت والسلام کہ بہ ثبوت پیوسته قطعی اند  
 و از احتمال خطا محفوظند زیرا کہ ہر یک قطعی ثابت گشته اند ابتداء و انتہاء مقصود از متنبطاجتہاد این احکام آن بود کہ بجهتدان و متنبطان  
 ایشان حکمی از نزوح حق جل و علا نازل میگردد و کہ صواب را از خطا جدا سازد و امتیاز درجات کہ بہت حاصل بدو خطی و صیب علی تفاوت  
 الدرجات ثواب یا بندہ پس احکام اجتہاد یہ ہم درجات بجهتدان بندگشت و ہم قطعیت آن احکام بعد از نزول وحی ثابت شد  
 آری بعد از انقضای زمان ثبوت احکام اجتہاد یہ یعنی انکہ مفید عمل اند نہ ثبوت اعتقاد کہ شکراہنما کا ذکر و دیگر جمیع بجهتدان  
 بران حکم منتقد شود این زمان شہوت اعتقاد نیز باشند و ختم المکتوب بالخاتمہ الحسنی فی فضائل اہل بیت الرسول علیہ و علی آلہ و علیہم  
 الصلوٰت والسلام والبرکات والتحمیات و روی ابن عبد البر انہ قال علیہ و علی آلہ الصلوٰت والسلام من احب علیا فقد  
 احبنی من بغض علیا فقد بغضنی ومن اذی علیا فقد اذی من اذی ان فی قد اذی اللہ و اخرج الترمذی و الحاکم و صحیح  
 عن بریرہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ان اللہ امی بہ حب و اخیار فی انہ یحبہم قیل یا رسول اللہ سمع  
 لنا قال علی علیہم یقول ذلک قلنا و ابو ذر و المقداد و سلمان اخرج الطبرانی و الحاکم عن ابن مسعود رضی اللہ تعالی  
 عنہم انہ قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم انظر الی علی عبادۃ اسناد حسن و اخرجہ الشیخان عن ابی ہریرۃ رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ و آلہ وسلم و الحسن علی عاتقہ و ہو یقول علیہ و علی آلہ الصلوٰت والسلام اللہم انی ارجو فاجبہ و اخرج البخاری عن  
 ابی بکر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم علی المنبر و الحسن الی جنبہ یخطب الی الناس مرۃ و الیہ مرۃ و یقول  
 ان النبی ہذا سید و لعل اللہ ان یصلح بہ بین فیکتفی من المسلمین اخرج الترمذی عن ہامۃ بن زید قال راایت النبی صلی اللہ  
 تعالی علیہ و علی آلہ وسلم و حسن و حسین علی در کہ فقال ہذان ابناؤی و ابناؤی اللہ انی ارجو فاجبہما و احب من کبما  
 اخرج الترمذی عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ای اہل بیتک احب الیک قال الحسن و حسین  
 و روی المسود بن المخرمۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قال فاطمہ بفضتہ منی فمن بغضہا بغضتہ و فی روایہ ہندی  
 ما رواہ ابو یوسف عنی ما اذا ہذا اخرج الحاکم عن ابی ہریرۃ ان النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قال فاطمہ احب الی منک



احکام را از اینجا انتخاب خواهند نمود و تخصیصی که کتاب استخوان بود که برای این باشد که تقریر من معلوم کرده باشند این حکام  
که در صد و نود و شش اند ما خداوند کتاب است نه در سنت تا ذکر سنت نمود و آیه یس من حضرت فاروق از حضرت شفقت  
و مهربانی بوده که آن حضرت در شدت و وجع بامری تصریح میکنند چنانکه امر ایشان است و علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام نیز بر این  
آتحان بوده نه و عجب تا دیگران از این انتخاب آن آسوده باشند و اگر امر اینی از برای وجوب بودی و تصریح آن بمالعه محرم  
و بجز در تلامذات عرفان از آن نمودی **سوال** حضرت فاروق در آن وقت گفته اند استغفروا مرا از آن چه باشد جواب حضرت  
فاروق بخاطر در آن وقت نمیدادند که این کلام از ایشان بواسطه وجع بقصد و اختیار واقع شده است چنانچه از لفظ کتب متوجه  
میشود چه آن سرور گاهی چیزی نوشته است و ایضا فرمودن تسلیوا بعدی هرگاه درین کامل شد باشد و نعمت تمام گشته در ضلالتی  
بان پیوسته ضلالت بدان چه صورت خواهد داشت و در کیساعت چه خواهند نوشت که دفع ضلالت آنچه در سبب آنست سال شش شده  
است مگر کافی نیست و دفع ضلالت نمیکند و در کیساعت با وجود شدت مرض چیزی نویسنده که دفع ضلالت نماید از اینجا حضرت فاروق  
دانسته باشند که این کلام بمنابر و مشیقت بقصد ایشان بر زبان رفته است تحقیق یعنی بکنید و تجدید استفسار آن نماید و درین نشان  
اختلاف بلند گشت حضرت پیغمبر فرمودند که برخیزید و مخالفت نکنید که نزاع در حضور پیغمبر متعین نیست و دیگران از آن مقوله سخن فرمودند و از  
دوات و قرطاس یاد کردند باید دانست که تلامذاتی صحاب کرام در امور جهادیه بآن سرور علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات می نمودند  
اگر عیاذ بالله سحانه شایه بود او معصومی داشتند و ممره اهل تدا و میکشید و سر از رقبه اهل اسلام بیرون نمی نمودند و کتف  
و سوه معاشرت با نافر و کفرست علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات و تقیات عاودنا الله سبحانه مننه بلکه این اختلاف بنابر قتال مرفا معتبر و بوده  
است زیرا که شخصی که پایه جهاد داشته باشد در احکام اجتماعیه و راهی دیگر نمی نمودن خطاست و نمی عنایتی  
در حکام منزله که رای و اجتماع در آن مطلق نیست غیر تقلیدی آنجا گنجایش ندارد و ایمان انقیاد آنها و عجب غایتی فی الباب  
احباب قرن اول از تکلفات بری بودند و از آرایش عبارات متعنی اتهام ایشان با صلح باطن بوده است و ظاهر ایشان از نظر ایشان  
سطوح و غیر ملحوظ بوده و مراعات آداب در آن قرن باعتبار صحت و لغظ اقتضای مرسوم علیه و علی  
آنکه تسلیات و اسلام کار ایشان بود و اجتماع از نامرضیات آن سرور علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات و تقیات عاودنا الله سبحانه مننه بآواها و اولاد  
از دل خود را فدای آن سرور نمود و بود و علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات از کمال اعتقاد و خلایع بسیار کن و علیه و علیهم الصلوٰۃ  
و ایتمات نمیکند منتند که بر زمین نهد بلکه در رنگ آبجیات نیز فرو میرد و دند و قصد خوردن خون مبارک و را بعد از قصد از کمال خلایع سرور  
سرور است اگر عمارتی که موهم سوء ادب است و اهلین دن که پرازد کند بخلع است از آن بزرگواران صادر شود و نسبت بآن سرور  
علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام بدین نیک فرد و باید آورد و حاصل عبارت باید رفت الفاظ قسم که باشد ملحوظ نه باید ساخت



باین کلمه کرده باشند و زده ایمان حاصل نمود و مع ذلک بر سوم کفر و زائل شرک متکلم گشته امید است که بشفا عمت این کلمه از  
 عذاب بیرون آید و از خلود و وزخ نجات یابد چنانچه در دفع عقوبات سایر کبار این است شفاعت محمد رسول الله صلی الله  
 تعالی علیه و آله و سلم انفع و اوفل است و آنکه گفتیم کبار این است زیرا که در تمام سابقه از کتاب کبار کمتر است بلکه استرجاع رسوم  
 کفر و زائل شرک نیز از آن بیشتر محتاج شفاعت این است است در تمام سابقه جمعی بر کفر مصر بودند و جمع دیگر ایمان با خلاصی و دفع  
 و امتثال و اعم نمودند و پاک میگشت این است پرگناه اگر شل کلمه طیبه شفیع ایشان نبی بود و شل خاتم الرسول علیه و علیهم الصلوات  
 و التحیات شفاعت نشان نمی نمودند و نیز در رب غفور آتقد یعفو عن غفران عن حل و ملاک در شان این است بکار خواهر دردت معلوم  
 نیست که در شان مجمع ائم ماضیه بکار رود و نو و نه رحمت را گویا برای این است بجز قلوب ذخیره ساخته اند و مع کشف  
 اگر است گناهکارانند و چون عن سبحانه و تعالی اعفو عن غفرات را دوست میدار و هیچ داده از برای عقود و غفرات بیاورین است  
 بر تقصیر نیست لاجرم این است نیز الا تم گشت و کلمه طیبه که شفاعت کنند ایشان است فضل الذاکر آید و غیر شفیع ایشان  
 سید الانبیا خطاب یافته علیهم الصلوات و التحیات اولنگ بیدار کنند سیاه حنات و کان الله غفوراً رحیم ارحم الراحمین  
 چنین باشند و اگر امرا کرمین چنین بود **دوم** با کریان کار با دشوار نیست و کان ذلک علی الله سر انما اعفونا و فو بنا و فترا  
 فی امرنا و تمیت اقدامنا و نهضنا علی القوم الکافرین و نیز از فضائل بن کلمه بنفق قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و  
 علی آله و سلم و بارک من قال لا اله الا الله دخل الجنة کثره نظر ان تعجب دارند که بیک کلمه گفتن لا اله الا الله چگونه دخول جنة  
 میسر شود و از هر کات این کلمه طیبه واقع نیستند محسوس بن غیر شده است اگر تمام عالم بیک گفتن این کلمه طیبه بخشد و شست  
 فرستند گنجایش دارد و شود و میگردد که هر کات این کلمه مقدسه را اگر تمام عالم سمت کند تا بآباد همه را کفایت کند چنانچه  
 سیراب گردانند طبعیت که باین کلمه طیبه تقدس محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تبلیغ توحید را نظام یا بدور رسالت با ولایت قرین  
 گردد مجموع این دو کلمه جامع کمالات ولایت و نبوت است و مادی سبیل بن هر دو سعادت است و ولایت را از غفلت  
 ضلال پاک سازد و نبوت را بدرجه علیا رساند اللهم لا تحرمنا من برکات هذه الکلمة الطيبة و شیتا علیها و امتنا علی تصدیقها  
 و شترنا مع المصدقین لها و ادخلنا الجنة بجرمتنا و کثره سبیلنا علیهم الصلوات و التحیات و التسلیات و البرکات البیضاء  
 نظر و قدم و البیس مانع و بر و بال است فرودیز و سواله منیب حرم انقدر در نمودن چنان کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله  
 نتوان رفت و مجزدر کنار این کلمه مقدسه قطع آن مسافت نتوان نمود و بیک گفتن کلمه طیبه روند و آنم وطن هم با برادر  
 و اعانت تحقیقت این کلمه مقدس یک گام راه از آن مسافت قطع نمینمایند و از خود دوری و حق جل و علا نزدیکی بقدر  
 و هر چه در مسافت با عنفات زیاده است تمام دانه عالم امکان پس از اینجا فضیلت این ذکر با عید

وانت اعز علی منها وعن عائشة رضی اللہ تعالیٰ عنہا قالت ان الناس یخجلون بعد ايام یوم عائشة یخجلون بذكرک وفاة رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وقالت ان نساء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کن حنین فخر ب فیہ عائشة وحفصة وصفیة وسودة والحزب للاحرام سلمة وسائر نساء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فکم خرب ام سلمة فقلن لما کلم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلکم الناس فیقول من راوان یبیدی الی رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فلید الی حیث کان فکلمه فقال لہا لا تؤذینی فان الوحی لم یأتنی وانا فی ثوب امرأة الاعائشة قالت اتوب الی اللہ سبحانہ من ذلک یا رسول اللہ ثم نہن عن فاطمة فارسلن الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فکلیت فقال یا بنیة الاعمین ما احب قالت لی قال فاحبی ذرہ وعن عائشة رضی اللہ تعالیٰ عنہا قالت اعزت علی احد من نساء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعزت علی خدیجة ومارا یتھا ولكن کان کثیر ذکرہا ویکاد یج شاة ثم یقطعھا اعضاء ثم یمیتھا فی صدائق خدیجة فربما قلت لہ کانہ لم یکن فی الدنیا امرأة الا خدیجة فیقول انہا کانکنت وکانکنت وکان لی منها ولد وعن ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم العباس بنی وانا منہ واخرج الدیلجی عن ابی سعید ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال اللہ غضب اللہ علی من اذانی فی عترتی واخرج الکماکم عن ابی ہریرة رضی اللہ تعالیٰ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم قال فیرکم فیرکم الابی من بعد اخرج ابن عساکر عن علی کرم اللہ تعالیٰ وجہہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم قال من صنع الی اہل بیتی بکافاة علیہما الی القتیبة واخرج ابن عبد البر عن علی بن رضی اللہ تعالیٰ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم قال یتکم علی الصراط اشدکم جلالا لئلا یتبی ولا صحابی سہ النبی یحیی بنی فاطمة کہ بر قول یان کنی خاتمة اگر دعوتم رد کنی در قبول پس درست دامان آل رسول صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم علی جمیع اخوانہ من الانبیاء والمرسلین والملائکة الکرام المقربین وعلی سائر عباد اللہ الصالحین جمیع مکتوب سی و ہفتتم بقیہ حق عبدالحی کہ جامع این مکتوبات تشریفہ است صدور یا تہ در بیان فضائل کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ واما سب ذلک بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الہ الا اللہ هیچ چیز در تسکین غضب بعل و علای سلطانہ ازین کلمہ طیبہ نافع تر نیست ہر گاہ این کلمہ طیبہ تسکین غضب دخول نافرمانہ غضبہای دیگر خود دون و دست بطریق اولی تسکین آہنا نماید چرا کہ تسکین نماید کہ بندہ بکلام این کلمہ طیبہ نفی ماسوی نمودہ از ہر روگردانیدہ است و قبلہ توجہ بعبود حق را ساخته غشا غضب توجہات شتی بودہ کہ بندہ بان بجا آگشتہ بود و پس غلبہ نمین را در عالم مجاز مشاہدہ نمائی چون مالکی از ملوک و درانا باشد و بر و غضب نماید بندہ از حسن نشاء کہ دارد توجہ خود را از ماسوی مالک خود گردانیدہ تمام خود را توجہ مالک گردانید این زمان نابا مالک را تسکین و مرمت در حق ملوک خود پیدا اگر دو غضب از او بر تفع شود و این کلمہ طیبہ رکبہ خزنہ بود نہ رحمت کہ برای آخرت و غیرہ فرمودہ است باید و میداند کہ تسکین تری از برای دفع ظلمات کفر و کدورات شرک ازین کلمہ طیبہ دیگر نیست کہ قصد

این شخص نیز از مرده اصحاب است و ملکی کمالات انبیا علیهم الصلوٰات والبرکات و رقی او مگر فرموده علیه و علی آله  
 الصلوٰة والسلام لایدری اولم خیر ام اگر اتم هر چند فرموده علیه و آله الصلوٰة والسلام خیر القرون قری لایدری  
 این را باعتبار قرون گفته و آنرا باعتبار انخاص و الله سبحانه اعلم لیکن اجماع اهل سنت است بر فضیلت شیخین  
 و بعد از انبیا علیهم الصلوٰات والتسلیمات کسی نیست که برابر او بکبر سبقت کرده باشد سابقان این است اوست و  
 اقدم پیشینان این است حضرت فاروق تبسّل او بدولت فضیلت مشرف گشته است و تنبسط او از دیگران  
 بالا گذشت از پنجاست که فاروق را خلیفه صدیق میگفتند و در خطبۀ رسول الله خود اندر شمسوار این محال  
 حضرت صدیق است و حضرت فاروق را در وقت خوش رویی که شمسوار فرقت نماید با خصل و صفات او  
 مشارکت فرماید بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که سابقان از احکام بیّن شمال خارج اند و از معاملات ظلمانی و نورانی فوق  
 کتاب ایشان و در او کتاب بیّن و کتاب شمال است و محاسبه شان و راوی سبب اصحاب بیّن و اصحاب شمال کار و بار  
 ایشان علیحدّه است و غنچ و دلال باینان جدا اصحاب بیّن در رنگ اصحاب شمال از کمالات شان چه در یابند و ارباب  
 ولایت در رنگ عامه مومنان از اسرار ایشان چه فراگیرند و در قطع قرآنی روزنا سر ارشان است و تشابهات  
 فرقانی کنوز در ارج و وصول ایشان حصول اهل ایشان از ازل خارج ساخته است و در باب ظلال را از حریم خاص  
 ایشان دور داشته مقربان ایشانند و روح در میان نصیب شان ایشانند که بفرع اکبر اند و بکین نمیکردند و با هوای  
 قیامت در رنگ دیگران از جهانمیر و نوالهم اجعلنا من مجیم فان المراضع من حب بصدر قشید المرسلین علیه و علی  
 آله و علیهم الصلوٰات والتسلیمات والتجرات والبرکات مکتوب چه علم بمولانا بدر الدین صدور یافته در بیان  
 فرق حجب که باعتبار شه و است نه باعتبار وجود و ماینا سبب ذلک الحیدر و سلام علی عباده الذین اصطفی  
 خرق حجب اسما و صفات و شیون و اعتبارات از حضرت ذات تعالی و تقدس و تقسم است خرقی است که باعتبار  
 شه و خرق وجودی متعین است و خرق شه و دی ممکن بلکه واقع هر چند نصیب قل قلیل و اخص خواص بود و آنچه  
 و خبر آمده است ان قد سمعین انک حجاب من نور و ظلمه لو کشف لا حرقت سیاحت وجهه با انتی الیه بمرورن خلقه  
 مراد ازین کشف و خرق خرق وجودی است که متعین است و آنچه این فقیر در بعضی رسائل خود نوشته است از خرق  
 جمیع حجب از حضرت ذات تعالی و تقدس مراد از ان خرق خرق شه و دیست چنانچه حضرت حق سبحانه و تعالی  
 شخص را بصارت کرامت فرماید که ماورای حجب و استار شمای ستور و را ببیند و اینجا خرق حجب و استار  
 باعتبار شه و است نکند از این علوم شد که آنچه این فقیر نوشته است از جواز خرق منافی جزم عدم جواز خرق حجب

که تمام دنیا را در حجب آن هیچ مقداری و احساسی نیست کاشکه حکم قطره داشت نسبت بدریای محیط عظمت  
این کلمه طیبه باعتبار درجات گوینده است هر چند درجه گوینده بیشتر ظهور این عظمت بیشتر و بزرگتر و حسنا و اذا  
ما زود نظر از آرزوی در دنیا معلوم نیست که برابر این باشد که کسی در گوشه خزیده باشد و تنگداری این کلمه طیبه متلذذ  
و مخلوط بود تا آنچه توان کرد جمیع آرزوهای غیر نیست و از غفلت و اختلاط خلق چاره نذر بناگرم تا نور تا و اغفر لنا انک علی  
کل شیء قدير سبحان ربک رب العزّة العالیة فون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین **مکتوب**  
**سی و هشتم** بحاجی یوسف کشمیری صدر و ریافته در بیان آنکه اهل التذکره در باطن برابر نزد تعلق بر دنیا  
نیست هر چند ظاهر بر دنیا و اسباب دنیاوی تشبیه نمایند و ایناسب ذلک: الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین  
اصطفی معرفة خدا جل سلطانہ بر آنکس حرام که برابر نزد در باطن او محبت دنیا بود و یا باطن او را انقدر تعلق  
بر دنیا باشد و یا این مقدار خاطری از دنیا در باطن او منظور کند مانند ظاهر او که از باطن بمراحل جدا افتاده است  
و از آخرت بر دنیا آلوده و اختلاط مردم پیدا کرده حصول المناسبتہ المشرطه فی الافادة والاستفادة اگر  
سخن از دنیا گوید و با سبب دنیوی تشبیه نماید گنجایش دارد و هیچ ندم نمود بلکه محمود بود تا حقوق عباد مطلق نشود  
و طریق افاده و استفادة مسدود نگردد پس باطن این شخص بهتر از ظاهر اوست حکم چونای گندم فروش دارد مردم  
ظاهرین در رنگ خود باور انگذم نمای و جو فروش تصور میکنند و ظاهر او را از باطن او بهتر میدانند و خیال  
می کنند که نظاره تعلق و اینا میرو و یا طین گرفتار است ربنا فتح بینا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاعلین اسلام  
علی بن اربع الہدی و التزم متابع المصطفی علیہ و علی آله الصلوٰات و التسلیمات اعلی **مکتوب سی و نهم**  
بسم عبد الباقی سارنگپوری صدر و ریافته در بیان اصحاب بکین و اصحاب شمال و سابقان و ایناسب ذلک  
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی بدان ارشدک الله تعالی که اصحاب شمال  
اصحاب حجب ظامانی اند و اصحاب بکین اصحاب ارباب حجب نورانی سابقان آتند که ازین حجب دازان حجب  
برآمده اند و یک قدم بر شمال و قدم دیگر بر زمین نهاده گوی سبقت بمیدان اهل برده اند و از ظلال مکانی  
و ظلال و عوینی بالا گذشته و از اسم و صفات و از نشان و هجا جز ذات نخواستہ تعالی و تقدس اصحاب شمال  
ارباب کفر و شقاوت اند و اصحاب بکین اهل اسلام دار باب ولایت اند و سابقان بالا صالہ انبیا اند علیهم  
الصلوٰات و التسلیمات و پیغمبت هر کرا با این دولت مشرف سازد این دولت بیشتر به سعادت و کامیابی  
انبیا است علیهم الصلوٰات و التحیات و بر سبیل قلت و ندرت و غیر اصحاب نیز تحقق است و فی الحقیقة

فصاحت احوال و اطوار خود را در عالم مثال که از جمله آفاق است مشاهده مینماید و انتقال خود را در بین عالم از بسبب  
 بختی می بیند گویا سیر در آفاق دارد و با هر یک از این سیر فی الحقیقه سیر در نفس سالک است و حرکتی است در  
 اوصاف و اخلاق او تا چون از دورینی مطلع نظر آفاق است نه نفس سیر نیز با فاق منتسب گشت بنمای این سیر  
 که به آفاق منسوب است تمامی سیرانی که قرار داده اند و فارامی و طایف سیر داشته و تعبیر سلوک باین سیر نموده  
 بعد از این سیری که واقع شود آنرا سیر نفسی مینامند و آنرا سیر فی الله نیز گویند و بقای بالله در غیوطن ایشان مینمایند  
 و در بنیام حصول جذبه بشریت سلوک میدارند چون لطائف سالک در سیر اول تزکیه یافته اند و از کدورت شهرت  
 و ارسته قابلیت آن پیدا کرده اند که ظلال و عکوس اسم جامع که رب اوست و در مایه این لطائف ظاهر گردند  
 و این لطائف موارد تجلیات و ظهورات جزئیات آن اسم جامع باشند این سیر را سیر نفسی برای آن نامند که  
 نفس مرایای ظلال و عکوس سماگشته است تا آنکه سیر سالک در نفس است چنانچه در سیر آفاقی گذشته است باعتبار  
 مراجهت آنرا سیر آفاقی گفته اند نه آنکه سیر در آفاق است درین سیر فی الحقیقه سیر ظلال اسما است در مرایای نفس  
 لهذا این سیر را سیر مشوق و در عاشق گفته اند نه آینه صورت از سفر دور است بکان پذیرای صورت از نور است  
 این سیر را سیر فی الله باین اعتبار بدان گفت که گفته اند سالک درین سیر متخلق با خلاق الله میگردد و از خلقه بخلقه  
 دیگر انتقال مینماید زیرا که مظهر را از لطف اوصاف ظاهر نصیب است و لونی الجملة پس گویا سیر در آسمان و تعالی  
 متحقق گشت نیست نهایت تحقیق این مقام و تصحیح این کلام صاحب مقام تا چه حال داشته باشد و تکلم کلام را تا چه مراد  
 بود هر کس با اندازه فهم و دریافت خود چیزی میگوید و تکلم از کلام خود را در ذهن می نماید و سامع از جهان کلام معنی دیگری  
 ایشان سیر نفسی را بی تکلف سیر فی الله میگویند و بی تجاشی آنرا بقا بالله نامند و مقام وصال و اتصال می انکارند  
 و این اطلاقات بدین فیه بسیار گران می آید لاجرم و تصحیح و توضیح آن از کتاب تحمل تکلف نموده می آید که باره ازان  
 تحمل از کلام ایشان ما خوف است و باره ازان راه افاضه و الهام آمده در سیر آفاقی گویا تخلیه از زوائل حاصل شده  
 بود درین سیر نفسی تخلیه اخلاق حمیده است چه تخلیه مناسب مقام فنا است و تخلیه مناسب مقام بقا و این سیر نفسی  
 را نهایت ندیده اند و بعد از نقطاع آن اگر چه عمر ابدی میسر شود حکم نموده و گفته اند که شمائل و اوصاف محبوب  
 را نهایت نیست پس لایزال و در مراتب سالک متخلل تجلی صفاتی از صفات او خواهد بود کمالات از کمالات او خواهد شد  
 پس نقطاع کجا بود و نهایت چگونه مجوز باشد گفته اند در هر کس نیک در پس بد بود و اگر چه عمری کم زند در  
 خود بود و درین فنا و بقا که سیر آفاقی و سیر نفسی حاصل شده اطلاق اسم ولایت مینمایند و نهایت کمال را تا اینجا

نیست آن خرق دیگر است این خرق دیگر فلاکن من المتمرین والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعتا لمصطفی  
علیه و علی آله الصلوات و التسلیات علی مکتوب چهل و یکم شیخ فریدتھا قیسری صدود یافتہ در بیان آنکہ مرتب  
بہایت النہایت مرتبش می آید کہ ہر ذرہ آن موطن باصناف مضاعف زیادہ از تمام دائرہ امکان بود و ایناسب  
ذلک بعنایت اللہ سبحانہ و بعد تعجیبہ علیہ و علی آله الصلوات و السلام در وقت عروج ہر رتبہ بہایت النہایت مرتبش  
آید کہ ہر ذرہ آن موطن باصناف مضاعف زیادہ از تمام دائرہ امکان بودہ پس اگر ذرہ ازان موطن سلوک نمودہ قطع  
کردہ شود گو یا زیادہ از اصناف دائرہ امکان قطع یسر شدہ باشد تکلیف کہ کسی مسافت طویلہ را ازان مرتبہ طی کردہ  
باشد پس معلوم شد کہ دائرہ امکان را نسبت بہ مراتب و حجب غماض و تمایج مقدار بی نیست کاشکہ حکم قطعہ داشت  
نسبت بدریای محیط پس ناچار بقوت پای خویش گوی دوست نتوان رسید و بچشم خود او را نمیتوان دید لاکمیل  
عطایا الملک الاسطایا و مکتوب چهل و دوم بخواجه جمال الدین حسین ولد مرزا حسام الدین احمد در بیان  
انحصار نمودن صوفیہ سیر را در آفاق و انفس و اثبات نمودن تخلیہ و تجلیہ را در ان سیر و منع نمودن حضرت ایشان قدس  
سیرہ این معنی را و نہایت النہایت را بیرون نفس و آفاق اثبات فرمودن بعنایت اللہ سبحانہ بسم اللہ الرحمن الرحیم  
الحمد للہ رب العالمین و الصلوۃ و السلام علی سید المرسلین و علی آلہ الکرام و اصحابہ العظام الی یوم الیقام فرزند عزیز من سید  
اللہ تعالی فی الدارین گوش ہوش بشنو کہ چون سالک بعد از تصحیح و خلیص آمینیت بزرگوار کی جلسہ طائفہ اشتغال نماید و  
ریاضات شاقہ و مجاہدات شدیدہ پیش گیرد تزکیہ حاصل کند و اوصاف رذیلہ و باخلاق حسنہ تبدیل یابد و توبہ  
و انابت اورا عیسہ گردد و حسب دنیا از دل او بیرون رود و صبر و توکل و رضا حاصل آید و این معانی حاصلہ خود را  
تبدیل و بترتیب در عالم مثال مشاہدہ نماید و خود را از کدورت بشریہ از ذائل صفات آن پاک مصفا بیند کہ  
سیر آفاقی را تمام کردہ باشد چہ ازین طائفہ در مقام احتیاط و زریہ اندوہ لطیفہ از لطائف سہد انسانی را  
در عالم مثال بصورت نوری از انوار مناسبت آن قرار دادہ اند و علامت صفائی ہر لطیفہ آن ظہوری و نوری ازان  
انوار شالی مقرر داشتہ اند و این سر را از لطیفہ قلب ابتدا نمودہ بتدریج و ترتیب تا لطیفہ غشی کہ نہتہای لطائف است  
رسانیدہ اند شلاً علامت صفاء قلب سالک را ظہور آن قلب داشتہ اند و در مثال بصورت نور سرخ و علامت  
صفای روح را بصورت نور زرد قرار دادہ علی ہذا القیاس پس حال سیر آفاقی آن شد کہ سالک بتدریج  
اوصاف و تغیر اخلاق خود را در مریای عالم مثال مشاہدہ نماید و زوال ظلمات و کدورت خود را در ان عالم  
حساس کند تا یقینہ بہ صفائی خود را حاصل آید و علی تبرک خود را در انابت گرد و چون سالک درین سیر ساعت

چون بود پس از آفاق و نفس باید گذشت و او را سبحانه ماوری آفاق و نفس باید جست و همچنین در دایره مکان چه  
 آفاق و چه نفس چنانچه ذات او را سبحانه گمانی نیست آسمانها و نباتات او را تعالی نیز گنجایش نه هر چه در آنجا ظاهرست ظلال  
 و عکوس آسمانها و صفات بهمت تعالت و تقدسست و شایسته مثال آنها بلکه طبیعت آسمانها و صفات و مثالیت اینها نیز بیرون آفاق  
 و نفس است اینجا بیش از قبیه نیست و زیاده از استقاش قدرت نه ظهور را و بجای که با زیر آسمانها و صفات او سبحانه در رنگ  
 ثوات او تعالی بیچون و بچگونه اندو بی شبه نمونه تا از آفاق و نفس بیرون نیروی معنی طبیعت آسمانها و صفات او سبحانه تعالی  
 مدانی فکیف الوصول الی الالاسماء و الصفات تعالت و تقدسست عجائب کار و باری است اگر سخنان معلومات و مشغولات عقیده  
 خود گویم که موافق مذاق مشایخ نباشند و مطابق مکتوبات ایشان نبوده از من که با و در دایره قبول کند و اگر گویم تستر نمایم تجویز  
 التماس حق بباطل کرده باشم و خوازا اطلاق مالا یجوز علی الحق تعالی و تقدس نموده بضرورت آنچه حق است و شایان جناب  
 قدس و ست تعالی اظهار نمایم و آنچه نامناسب جناب قدس و ست سبحانه و معالی سلب میکنم و از خلایف و دیگران  
 پاک ندارم و غم نخورم و مخالفت و دیگران وقتی متحقق شود که در ساله خود مذنب دایم و در کشوف خود مشتبہ باشم هرگاه در  
 رنگ خلق صبح حقیقت کار را و انانید و در رنگ قمر لیلۃ البدر معامله اهل مافرح سازند و از ظلال تمام بگذرانند و از شبیه  
 و مثال بالا بر نه شبیه که با بود و مذنب که را باشد حضرت خواجہ اقدس سره میفرمود که علامت محبت احوال حصول یقین  
 است بر کمال و ایضا مذنب و اشتباه چگونه صورت بند که بجای بی غایت و تعالی اطلاع تفصیل حوال مقرر این بزرگواران  
 میسر شده است و معارف این توحید و اتحاد و احاطه و سر بیان کشوف گشته حقیقت کشوف و مشهود ایشان حصول پیوسته  
 و وقایع علوم و معارف ایشان بوضوح انجا مید و تا مدت و در نی مقام اقامت و رزیده و تعلیل و کثیف شان الا ماشاء الله  
 تعالی و از سید و آخر الامر بفضل خداوندی جلیسلطانه ظاهر گشت که انجمه شعبده های ظلال است و گرفتاری بجهت مثال  
 مطلوب ما و را و او را اینها نیست مقصود ما سوای سوای ایشان ناچار و از مرتبه متوجه جناب کسین چون گشت و از هر چه  
 بدایع چند و چون قسم است مبرا باشد لای و همت و حبی للذی فطر السموات و الارض خلیفا و اما این اکثر کین اگر معامله نمائید  
 بودی هرگز بخلاف مشایخ لب کشادی و بطن و تخمین با ایشان مخالفت نکردی و ایضا این خلایف اگر بذات و صفات  
 و اجبی جلیسلطانه تعلق داشته و سخن از تقدیس و تمیزیه او تعالی نبودی البته اظهار خلایف کشوف این اکابر و وقوع  
 نیامدی و سخن از مخالفت عدم ایشان حصول ند پیوسته که من کمینه خوشه و چین خرمهای دول ایشانم و در ذیل  
 ذمه بر دار خواهنای نعم اینها مکرر اظهار نمایم که ایشانند که بالو مع تربیت مرا مربی ساخته اند و با صفات کرم و  
 احسان مرا منتفع گردانیده اما چه توان کرد که حقوق خداوندی جلیسلطانه فوق حقوق ایشانست چون بحث بذات و



میدانند بعد از آن اگر سیر شدند نزد انبیا سیر رجوعی است که معبر است بسیر علی الله باشد و همچنین سیر راجع را که آنرا  
 سیر فی الاشیاء بالله گفته اند نیز منقول تعلق دارد و این دو سیر را برای تأسیل و ارشاد قرار داده چنانچه آن دو سیر  
 برای حصول نفس ولایت و کمال است و جمعی گفته اند که هفتاد هزار حجب که در خبر آمده است آن کس که عین لطف حجاب من  
 نور و ظلمه در سیر آفتابی خرق میابد چه در هر لطیفه از لطائف سبع ده هزار حجب خرق میگرد و چون آن سیر تمامی رسد و حجب  
 بتماهم مرفع گردد و دو سالک بسیر فی الله متحقق شود و بمقام وصل برسد نیست حاصل سیر و سلوک ارباب ولایت و  
 فسحه جامع کمال و تکمیل ایشان و در ثناب آنچه برین فقیر بحض فضل و کرم خداوندی حل سلطان ظاهر ساخته اند و  
 و به آن تسلیم فرموده اظهار الامتن و شکر لوطیه تسویه بینایر فاعتر و یا اولی الابصار بدان ارشد که الله تعالی و هر که  
 سواد الصراط حضرت حق سبحانه و تعالی که چون و چگونه است چنانچه در ای آفاق است و رای نفس است نیز یکس آفتابی  
 را سیر الی الله گفتن و سیر نفسی را سیر فی الله نامیدن معنی ندارد بلکه هر دو سیر آفتابی و نفسی اصل حیرانی الله است سیر  
 فی الله سرسیت که بر حل از آفاق نفس بعید است و در ادوار و اینها است عجب حاصل است سیر فی الله که سیر نفسی قرار  
 داده اند و آن سیر را بی نهایت گفته اند و بهر ابدی قطع آن مجوز نداشته چنانکه گذشت و چون نفس در درنگ آفاق دایره  
 امکان است برین تقدیر قطع دایره امکان ممکن نباشد فلا جرم یکون الحرام و انما و انحران سرمد و لا یحقق انفسا و ابدان  
 بتصور البقاء و حیند کیف الوصل و الاتصال و کیف القرب و الکمال سبحان الله هر گاه بزرگان از آب سرباب کفایت کنند  
 و الی الله رانی الله انکارند و مکان را وجوب تصور کنند و چون را بچون تغییر فرمایند از خودان و پست فطرتان چه گد نماید و ظاهراً  
 شکایت کند چه ملاشد نفس را بکدام اعتبار حق گفته اند حل و علا که سیر آنرا با وجود و در نهایت بی نهایت انکاشته ظهور  
 اسما و صفات و جمعی جل سلطان و در مراتب سالک که درین سیر نفسی قرار داده اند آن ظهور و ظهور ظلی از ظلال اسما و صفات  
 است نه ظهور عین اسما و صفات چنانچه تحقیق این معنی در آخرین مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی بچشم و چگونه  
 این سواد ادب را با وجود علم و تمیز جناب قدس و تعالی جائز دارم و در ملک او تعالی غیر او را سبحانه شریک سازم  
 هر چند حقوق این اکابر قدس الله تعالی اسرار هم بر ذمه خود لازم دارم که با انواع تربیت مربی ایشان اما حقوق  
 حضرت واجب الوجود حل سلطانة فوق جمیع حقوق ایشان است و تربیت او تعالی فوق تربیتهای دیگران بحسن  
 تربیت او تعالی ازین و در طریقات یافته ام و در ملک مقدس او تعالی غیر او را سبحانه شریک نساخته الحمد لله الذی  
 هدانا لهذا لولا ان هدانا الله و تعالی ایچون و چگونه نیست و هر چه بمل غرضی و چیزی قسم است از جناب او  
 تعالی مطلوب است پس ای آفاق و جهانی اصل و در سبحانه گنجایش نباشد و هر چه در دنیا ظاهر گردد و در درنگ مظاهر چند و

به تسلیم آن مشرف ساخته اند راهیست که جامع جذبه و سلوک است و تجلیه آنجا با هم جمع اند و تصفیه و تزکیه  
 در آن موطن باید گیر مقرب و سیر نفس در مقام متضمن سیر آفاق است و در عین تصفیه تزکیه است و در عین تجلیه و نفس جذبه  
 محصل سلوک است و نفس شامل آفاق لیکن تقدم ذاتی بر تجلیه و جذبه راست و تصفیه بر تزکیه سبقت ذاتی است ملحوظا نظر  
 انفس است نه آفاق پس تا چار و دین طریق راه اقرب گشت و بوصول نزدیکتر شد بلکه گوئیم که این طریق البته موصول است  
 و احتمال عدم وصول بخامقود است از حضرت حق سبحانه و تعالی انتقامت سالت باین نمود و فرصت باید طلبید و آنکه  
 گفتیم که این طریق البته موصول است زیرا که اول قدم این راه جذبه است که بدین موصول است و مواقع و ثقات یا منازل  
 سلوک است یا سواطن جذباتی که متضمن سلوک نباشد و در بنظر طریق هر دو مانع مرقع است زیرا که سلوک طفیلی است که در ضمن جذبه  
 بموصول پیوندد پس اینجا سلوک خالص است و نه جذبه اتم تا سدر راه گردد و این طریق است که شاه راه انبیا است علیهم  
 الصلوات و التسلیمات این بزرگواران ازین راه بمنازل موصول علی تفاوت مراتب درجا هم رسیده اند و آفاق و نفس  
 را بیک گام قطع کرده گام دیگر ماوراء آفاق و نفس نهاده اند و معامله را از سلوک و جذبه فوق برده زیرا که نهایت سلوک  
 تا نهایت سیر آفاقی است و نهایت جذبه تا نهایت سیر نفسی و چون سیر آفاقی و نفسی به نهایت رسید و معامله سلوک  
 و جذبه تمام گشت بعد از آن نه سلوک نه جذبه نماند یعنی فراخ و رفیع هر مجذوب سالک و سالک مجذوب نیست زیرا که نزد  
 اینها ماوراء آفاق و نفس قدمگاهی نیست اگر بالفرض عمری یا بند در سیر نفس صرف نمایند و هنوز آن را تمام  
 نتوانند بزرگ گویند **و** ذره گریس نیک در لب بر بود که چرخ عمری یک زند در خود بود و چنانچه گذشت و دیگری  
 فرماید و التعلی من الذات لا یكون الا بصورة التجلی له فالتجلی له ما رای صورته فی مراتب الحق و ما وراة الحق و لا  
 لیکن ان یراه باید دانست که پیران من و بخدا نه نمایان من که بتوسل ایشان درین راه چشم واکر وده ام و بتوسط  
 شان ازین مقوله لب کشاده در طریقت سبق الف بازا ایشان گرفته ام و ملکه سلوویت از توجه شریفه شان  
 حاصل کرده ام اگر علم دارم طفیل ایشان است و اگر معرفتست هم اثرات ایشان طریق اندراج نهایت  
 فی الهدایه ازین بزرگواران آموخته ام و نسبت انجذاب بحجت قبولیت از ایشان اخذ نموده و بیک  
 نظر ایشان آن دیده ام که مردم در این زمین نه بینند و بیک کلام شان آن یافته ام که دیگران در زمین نیابند  
**و** آنکه به تبریز یافت یک نظر نفس دین به طعن زنده برده همه سخره کند بر چله ی خوش گفت آنکه گفت **و**  
 نقشبندی عجب قافله سالارانند که بر نماز و روزه و نهان بجرم قافله را به از علو فطرت و سموهت ابتدا  
 طریقت را از سیر نفسی قرار داده اند و سیر آفاقی را در ضمن آن سیر قطع نموده سفر در وطن و عبارت

صفات او تعالیٰ اقدس معلوم شد که اطلاق بعضی امور شایان جناب قدس است و تعالیٰ در نیوطن سکونت و در زمین  
 و از خلایق دیگران ترسیدن از دین و دیانت دور است و مقام بندگی در اطاعت آنرا بر تمام خلایق علامه مشایخ  
 رحمهم الله سبحانه در امور خلافیه مسئله التوحید و غیره از راه نظر و استدلال است و خلایق این فقیر را ایشان درین امور از راه  
 کشف و شهود و علم و قبح این امور را مانند و این فقیر بحسن این امور بیشتر با جمیع خلایق شیخ علاء الدوله در مسئله وحدت وجود و بطریق علم  
 مفهوم میشود و قبح آن ناظر است هر چند راه کشف در آمده است چه صاحب کشف آنرا قبح غایب از زیر که لکن مسئله متضمن  
 احوال غریبه است و متکبر معارف عجب غایت مافی الباب اقامت در نیوطن متضمن نیست و انفا باین احوال و معارف زیربانه سوال  
 برین تقدیر مشایخ فخر باطل باشند و حق او را می کشوف و مشهود ایشان بود و جواب باطل نیست که محلی از صدق ندارد و در  
 باطن فیه نشاء این احوال و معارف غلبه محبت حق است سبحانه و بتیلا و حسب و تعالیٰ بهیچیکه نام و نشان با سویی را در نظر بصیرت  
 نشان گذارد و او هم در هم غیر و غیره را در خود متلاشی سازد و در نیو قوت ناچار بر بسط شکوه و غلبه حال سویی را معذورم خواهد  
 دانست و موجود و جز حق را نخواهد دید تعالیٰ اینجا باطل چیست و بطلان کجا در نیوطن بتیلا و حق است و بطلان باطل  
 این بزرگواران در محبت حق مل و علا خود را و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک است  
 که باطل از شاکیه ایشان بگریزد و اینجا همه حق است و برای حق است علماء و ظاهرین از حقیقت ایشان چه دریا بنده  
 غیر از مخالفت صوری چه نمند و از کمالات ایشان چه فرا گیر سخن در این است که ما و این احوال و معارف کمالات دیگر  
 است که این احوال و معارف نسبت باین کمالات حکم قطره دارد نسبت بدریای محیطه آسمان نسبت بهوش آفرود و در نه  
 پس عالیت پیش خاک تو در بند سر اصل سخن روم و گوئیم که آنچه در حق حجب گفته اند که بسیر آفاقی حجب ظلمانی و نورانی تمام متضمن  
 میگردد و چنانچه گذشت نزد فقیر این سخن محل خدش است بلکه خلاف آن ثابت شده و مشهود گشته که خرق حجب ظلمانی  
 منوط بطلی حجب مراتب امکان است که بسیر آفاقی و بسیر نفسی میسر است و خرق حجب نورانی بسیر سما و صفات واجب است  
 تعالیٰ و تقدس حق لایستی فی نظره هم و لاصغه و لا نشان و لا اعتبار فی سیر خرق الحجب انورانی بجماعا فشرع بالوصل الحریانی  
 و امکان هذا الوصل بل حصوله از الوصل معزوم و ابس در سیر آفاقی معلوم نیست که نصف حجب ظلمانی خرق شده باشد  
 و خرق حجب نورانی اینجا چه صورت دارد و غایت مافی الباب در حجب ظلمانی مراتب متفاوتند که سبب اشتباه میگردد و بند  
 چه حجب انسانی و ظلمت فوق حجب قلبی است مثلا پس قلیل الظلمه اگر خود را بعنوان نورانیت نسبت و انما ید و ظلمانی  
 نورانی تمیز خود فی الحقیقت ظلمانی است و نورانی نورانی حدی البصر کی را بدگریم خلط کند و نشاء اشتباه  
 را در این مسئله ظلمت را بنده حکم نه نماید و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و اقدر و فضل انظیم و طریق که این فقیر را

قدس خداوندی جلیس طایفه بجای آن گشت ناچار اوصاف رذائل و اخلاق رویه او تمام منفع شد و مستحله  
 باخلاق حمیده گشت و بمقامات عشره متعلق آمد و آنچه سیر آفاقی تعلیق داشت بنی مؤننه سلوک تفصیل و بی ریاضات  
 و مجاهدات شدیده میسر شد زیرا که محبت تقاضای اطاعت محبوب مینماید و چون محبت بحکمال رسید اطاعت تمام  
 حاصل آمد و چون اطاعت محبوب بروجه اتم باندازه قوت بشری حاصل گشت مقامات عشره میسر شد و بهین سیر  
 محبوبی چنانچه سیر آفاقی بدست آمد سیر نفسی نیز بانجام رسید زیرا که خبر صادق فرمود علیه و علی آلاء الصلوة و السلام  
 الموضع من احب و چون محبوب ما و رای آفاق و انفس است محب را نیز بکمال محبت از آفاق و انفس باید گذشت  
 پس ناچار سیر نفسی را نیز واپس گذارد و دولت محبت حاصل کند پس این بزرگواران بدولت محبت ند آفاق  
 کاردارند و نه بانفس بلکه آفاق و انفس تابع کار ایشان است و سلوک و جذب طفیله عامله شان سر مایه این  
 بزرگواران محبت است که اطاعت محبوب آنرا لازم است و اطاعت محبوب مربوط بایتان شریعت است علی صاحبها  
 الصلوة و السلام و ایضا که دین مرضی اوست تعالی پس علامت کمال محبت کمال ایتان شریعت آمد و ایتان  
 کمال شریعت منوط بعلم و عمل و اخلاص است اخلاصی که در جمیع اقوال و اعمال صورت بندد و در جمیع حرکات  
 و سکانات متصور باشد که نصیب مخلص است نفع لام مخلصان مکتور الام ازین معا چه دریابند و المخلصون علی  
 خطر عظیم شنیده باشند بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که مقصود از سیر و سلوک و جذب و تصفیه تطهیر نفس است از اخلاق رویه  
 و اوصاف رذیله که رئیس آن همه دماغ گرفتاری است بانفس و حصول مآدات و لذایحی نفس است پس از  
 سیر نفسی چاره نبود و از صفات ذمیه بصفات حمیده رفتن گذر نه و سیر آفاق خارج از مقصود است و غرض  
 معتد به آن متعلق نیست زیرا که گرفتاری آفاق بواسطه گرفتاری نفس است چه هر چیز را که کسی دوست میدارد  
 بواسطه دوستی خود دوست میدارد و اگر فرزند و مال را دوست می دارد و برای شمع و اتفیع خود دوست  
 می دارد و چون در سیر نفسی دوستی خود بواسطه استیلائے محبت حق جل و علا زائل گشت دوستی فرزند و مال  
 در ضمن آن نیز زائل شد پس سیر نفسی ضروری آمده و سیر آفاقی لطیفیل در ضمن آن میسر گشت لهذا سیر انبیا علیهم  
 الصلوات و التسلیمات بانفس مقصود گشت و آفاقی لطیفیل و ضمن منقطع شد بنی سیر آفاقی هم نیک است اگر فرصت  
 قطع آن بدهند و بی تخیل تو قفات بانجام آن رسانند و اگر فرصت قطع آن ندهند و بتوقفات مبتلا  
 سازند نزدیک است که سیر آفاقی را داخل مالا یعنی شمرده شود و از موانع حصول مطلوب اعتداد  
 نموده آید سیر نفسی هر قدر که قطع کرده شود مغتنم است که از سیدة بحسنه رفتن است نعمت عظیم است که

ایشان کنایت از سیر است در طریق این بزرگواران راه اقرب است و به حصول نزدیک تر و نهایت سیر دیگران  
 بدایت سیر ایشان است لهذا فرموده اند ما نهایت را در هدایت در بیخ میکنیم بالجمله طریق این بزرگواران میان  
 سایر طرق مشلح قدس اسرار جمیع بسیار عالی است و حضور و آگاهی ایشان توان گفت که فوق آگاهی های اکثر  
 شان است از اینجا است که فرموده اند نسبت ما فوق همه نسبتها است و از نسبت حضور و آگاهی مراد داشته اند لیکن  
 چون در مادی آفاق و انفس و راه سلوک و جذب و ولایت اولیا را قدمگاهی نیست و گذرگاهی نه ناچار این بزرگواران  
 نیز بیرون از آفاق و انفس خبر نداده اند و از راه سلوک و جذب سخن نیز آموخته اند و از کمالات ولایت میفرمایند اهل  
 الله بعد از فنا و بقا هر چه می بینند در خود می بینند هر چه می شناسند در خود می شناسند و هر چه در ایشان در وجود  
 خود است و فی نفسکم افلا تبصرون سبحانه و تعالی که این بزرگواران هر چند از بیرون نفس خبر داده اند اما اگر  
 قنای نفس هم بینند نخواهند که نفس را نیز در رنگ آفاق تحت لا سازند و بعلمت غیریت نفی آن نمایند حضرت  
 خواجۀ بزرگ قدس سره میفرماید هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلام لا نفی  
 آن باید کرد و نقش بند ندولی بند بر نقش نیندازد هر دم از لواحق نقش و گرایش آنند و نقش بند آن  
 و لیک از نقش پاک به نقش ملامت گر چه پاک از لوح خاک به اینجا سر نیست باید دانست که نفی غیریت دیگر است  
 و انتقای غیریت دیگر نشان مابینها و آنکه گفته ام که ولایت را بیرون جذب و سلوک و آفاق و انفس قدم گاه  
 نیست زیرا که ماورای این ارکان اربعه ولایت مبادی و مقدمات کمالات نبوت است که ولایت از آن  
 شجره بلند بالادست کوتاه است اکثر از اصحاب انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و اقلی از سایر ائم به تبعیت  
 و وراثت انبیا علیهم الصلوات و التیمات باین دولت متشکسته اند و باین راه جامع جذب و سلوک قطع منازل  
 بعد نموده در مادی سلوک و جذب قدم نهاده اند و از دایره ظلال تمام بیرون رفته انفس را در رنگ آفاق  
 واپس گذاشته اند و درین مقام تجلی ذاتی برقی که دیگران را کالبرق الحاطط است و ایشان را دایمی است  
 بلکه معامله این بزرگواران فوق کلمه است چه برقی و چه غیر برقی زیرا که نخواه از ظلیت می طلبند و فقط از ظلیت برین  
 بزرگواران از کوه عظیم است بدایت کار این بزرگواران جذب و محبت الهی است جل سلطان و چون بعضا  
 بیغایت خداوندی جل سلطان و عظم شانه محبت ساعه فساءه استیلامی باید و قوت و غلبه پیدای کند ناچار محبت  
 ماسوی درجه درجه رو به زوال می آرد و تعلق گرفتاری اغیار بتدریج مرتفع می گردد و چون صاحب دولتی  
 را با استیلا محبت خداوندی جل سلطان محبت ماسوی بالکل زایل گشت و محبت و گرفتاری محبت

در نفس است و قطع تعلقات آفاق که در ضمن سیر نفسی صورت میابد سیر و آفاق است بخلاف سیر آفاقی و سیر نفسی بطور دیگران که محتاج به تکلف است چنانچه گذشت بی هر جا حقیقت است از تکلف آزاد است و اندک سبحانه الموفق بشنود بشنود ظهور اسما و صفات واجب جل سلطان در مرآت سالک که در سیر نفس گفته اند و آنرا تجلیه بعد تخلیه دانسته اند فی الحقیقت آن ظهور بطور اسما و صفات نیست و تجلیه بعد تخلیه نه بلکه ظهور ظالی از ظلال اسما و صفات است که محصل تجلیه است و سهل تر کیه و تصفیه بیانش آنست که سبقت از ان طرف است که مناسب بتدائیم است اول ظهور ظالی از ظلال مطلوب در مرآت طالب ب حصول می پیوندد تا ظلمات و کدر و رات طالب را زایل گردانند و تصفیه و تزکیه او را حاصل کنند بعد از زوال ظلمات و حصول تزکیه و تصفیه که مربوط بتمامی سیر نفسی است تجلیه صورت می بندد و استعداد تجلیه پیدا میشود و شایان ظهور اسما و صفات واجب جل سلطان میگردد پس در سیر نفسی تحصیل تجلیه است که منوط تزکیه و تصفیه است و تجلیه که در سیر آفاقی متوهم شده بود صورت تجلیه برونه حقیقت تجلیه تا در سیر نفسی حصول تجلیه و ظهور تصور نشود چنانچه گفته اند ازین بیان لازم آمد که پیوستن بنها پیوستن مقدم است تا ظالی از ظلال مطلوب در مرآت سالک منعکس نشود اگر گسستن غیر مطلوب منظور نباشد اما پیوستن باصل بعد از حصول گسستن است پس از مشایخ هر که پیوستن را مقدم داشته است مراد از ان پیوستن ظالی بیداشت و هر که گسستن را بر پیوستن مقدم ساخته است مراد از ان پیوستن باصل باید نمود تا نزاع فریقین بلفظ راجع گردد و شیخ ابو سعید خراز قدس سره درین مقام متوقف است بگوید تا نرخی نیایی تا نیایی نرخی ندانم کدام پیش بوده معلوم گشت که یافت ظل از رهیدن است و یافت اصل بعد از رهیدن فلا اشتباه چنانچه در وقت صبح پیش از طلوع آفتاب ظهور ظلال اشعه آفتاب است تا عالم را از ظلمات خالی سازد و صفا بخشد بعد از زوال ظلمات و حصول صفا طلوع نفس آفتاب است پس ظهور ظل آفتاب از زوال ظلمات سابق است و طلوع نفس آفتاب از زوال ظلمات لاحق طلوع بادشاهان بعد از حصول تخلیه و تصفیه زیرا است هر چند تخلیه و تصفیه فی مقدمه طلوع شان تصور نیست قطره الحی و ارتفع النزع و زال الاشتباه و اندک سبحانه الملمم مکتوب چهل و سیوم بمولانا محمد فضل صدر و ریافته در بیان معنی آنکه گفته اند در ان حضرت ذوق یافته است نیافت و در تحقیق اندراج النهایه فی البدایه که خاصه این طریقه علیه است و بیان فضیلت این طریقه بر طرق دیگر بایناسب و ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الزین الصطفی و عبارت مشایخ این طریقه علیه قدس الله تعالی

این سیر را با انجام رساندن و بیرون دانه نفس خرد چه در کار است که کسی تلویحات نفس را در مرآت آفاق  
مشاهده نماید و تغییرات خود را در آفاق معاشنه کند چنانچه صفائی قلب نمود و مثلاً در مرآت مثال معلوم سازد  
و آن صفای را بصورت لیسوخ به بیند و او جبران خود را کار نفرماید و بفراست خود صفائی آنرا احوال  
کنند مثلی مشهور است که دوازده ساله را بطیب چه حاجت چه بوجدان صحیح خود تلویحات احوال خواهد  
در یافت و بفراست و تفهم خود معلوم خواهد ساخت آری سیر آفاقی علوم و معارف و تجلیات و ظهورات بسیار  
و از جامع آنهار ارجع بظلال است و تسلی بشبه و مثال هرگاه سیر نفسی بظلال تعلق داشته باشد چنانچه در سیر  
و مکاتیب تحقیق آن نموده است سیر آفاقی باید که بظلال تعلق شود چه آفاق همچون ظل است مرآت را  
و مرآت است مظهر و در اسبانه باید دانست که نفس در مرآت آفاق مشاهده نماید و صفای تجلیه را  
از آنجا معلوم میسازد در رنگ آنست که کسی در خواب یا در واقع در عالم مثال خود را پادشاه  
بیند یا خود را قطب وقت آنجا مشاهده نماید فی الحقیقت نه پادشاه است و نه قطب است پادشاه  
و قطب آنست که در خارج باین منصب مشرف گردد و غایت مافی الباب ازین خواب و اندیشه واقع  
استعداد پادشاهیت و قابلیت تطبیق را معلوم میگردد چنانی باید کند تا معامله از قوه بفعل آید و از گوش  
یا خوش رسد در ناخن فیه نیز نزکیه و تجلیه منوط بسیر نفسی است و آنچه در سیر آفاقی دیده است استعداد  
و قابلیت نزکیه و تجلیه است پس تا در خارج بسیر نفسی خود را مرکز و مظهر نه بیند و بوجدان خود را  
مصفی نیابد فی الحقیقت از نقابانی نصیب است و از محقق بمقامات بے بهره است و از اطوار سبعه بجز پست  
بدرست نیاموده پس ناچار سیر نفسی داخل سیرانی اندک گشت و تمامی سیرانی اندک که مقام فنا است مربوط  
بتامی سیر نفسی شد و سیر فی الله محاصل بعد از سیر نفسی صورت می بندد و کیف الوصول الی سعادت  
و دو نهانه قتل الجبال و دو نهان خیمه پند سعادت آنرا را چون در سیر نفسی تعلق علی وجهی که بذات سالک  
منسوب بوده نازل میگردد و گرفتاری که بخود داشت مرتفع میشود و گرفتار دیگران در ضمن زوال گرفتاری  
ذات او نیز زایل می گردد چه گرفتار بیاه دیگران بواسطه گرفتار خود است چنانچه تحقیق آن  
بالا گذشت پس راست آمد که سیر آفاقی در ضمن سیر نفسی قطع گشت و سالک بهین یک سیر هم از گرفتاری  
دیگران نجات یافت پس بانرا زده آن تحقیق معنی سیر نفسی و معنی سیر آفاقی بی تکلف را سست آمده چه  
فی الحقیقت سیر نفسی است و قطع تعلقات و هم سیر در آفاق است چه قطع تعلقات نفس بتدبیر سیر



چاشنی از ابتدا درج مینماید و طریق انعکاس بر توی از نهایت در باطن مبتدی رشیدی اندازند و چون ظاهر مبتدی  
 به باطن او مربوط است و قوت تعلق در میان ظاهر و باطن او ثابت است ناچار آن پرتو نهایت و آن چاشنی  
 ولایت از باطن بظاهر مبتدی میدود و ظاهر را بر انگ باطن از صنایع بیساز و ذوق یافت بے اختیار در  
 ظاهر او پیدا میگردد و پس از آنکه در مبتدی حقیقت یافت مغفود است و ذوق یافت حاصل است ازین بیان  
 علو طریقه اگر نقش بندیه قدس الله تعالی اسرار هم و رفعت نسبت علیه ایشان معلوم میشود و حسن تربیت و کمال  
 اهتمام این بزرگواران در حق مریدان و طالبان مفهوم می گردد و در قدم اول آنچه خود دارند با اندازه حوصله  
 مرید رشید مطالب صادق عطای فرمایند و بهلقه وار بتباطی با لغات و انعکاس تربیت او مینمایند بعضی  
 از مشایخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسرار هم از سخن اندراج نهایت فی البدایه که ازین بزرگواران  
 صادر شده است در اشتباه اند و در حقیقت این سخن تردد دارند و تجویز نمیکند که مبتدی این طریق بر ابر  
 منتی طرق دیگر باشد عجب است که مساوات مبتدی این طریق با منتی طرق دیگر از کجا نموده اند پیش از  
 اندراج نهایت در برایت ازین بزرگواران سر بر نهاده است و این عبارت دلالت بر مساوات ندارد  
 مقصودشان آنست که درین طریق شیخ منتی بتوجه و تصرف خود چاشنی از دولت نهایت خود به طریق انعکاس  
 مبتدی رشید عطا میفرماید و در برایت او نمک نهایت خود امتزاج مینماید مساوات کجا است و محل شسته که ام  
 و در حقیقت آن چه گنجایش تردد است و این اندراج دولتی است پس عظیم مبتدی این طریق هر چند حکم منتی ندارد  
 اما از دولت نهایت بی نصیب نیست فرضاً اگر این مبتدی را فرصت قطع طریق وصول و طی منازل آن ندهند از  
 دولت نهایت بی نصیب نخواهد رفت و آن ذره نمک کلیت او را بلیغ و کمین خواهد ساخت بخلاف مبتدیان طرق  
 دیگر که از نهایت دور اند و در قطع منازل مسافات زیر بار وای هزار وای اگر ایشان را فرصت این قطع منازل  
 و طی مسافات در حق ایشان تجویز نمایند و چون در میان مبتدی این طریق و مبتدیان طرق دیگر فرق واضح  
 گشت و مریدان مبتدی بر دیگران با برایت لایح شد باید دانست که در میان منتیان این طریق و طرق  
 دیگر این قدر فرق است و مریدان منتی بر منتیان طرق دیگر همان مقدار ثابت است بلکه نهایت این  
 طریقه علیه و راء و انمایات سایر طرق مشایخ است این سخن را ازین باور دارند یا نه اگر بر سر انصاف آیند شاید باور  
 دارند نهایتی که برایت و نهایت آمیز باشد از نهایت دیگران البته امتیاز خواهد داشت و ناچار نهایت آن نهایت  
 خواهد بود و سه سله که گوشت از بهارش پیدا است چمنی از متعصبان سلاسل دیگر و میگویند که نهایت است

اسرار هم واقع شده است که در آن حضرت مجلسا نه ذوق یافت است خدا یافت این سخن مناسب مقام اندراج  
 نهایت در بدایت است که موطن جذبه خالصین بزرگواران است طرآن مقام حقیقت یافت نیست که مخصوص  
 پانتهاست لیکن چون چاشنی از نهایت در بدایت درج کرده اند ذوق یافت آنجا میسر است و چون از جذبه محال  
 بیرون رود و از ابتدا توسط آید ذوق یافت نیز در رنگ یافت رو بعدم آرد نه یافت باشند ذوق یافت  
 و چون کار نهایت رسد یافت میسر گردد ذوق یافت مغفود بود و چون ذوق یافت در شتی مغفود است ناچار نشد  
 و حلاوت و رقی و می کمتر است شتی ذوق و حلاوت را در قدم اول گذاشته است و در آخر محمول زادی و حلاوت  
 و بی مزگی گشته کان رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و بارک توهم الحزن و انکم الفکر سوال چون شتی را  
 یافت مطلوب میسر نشد ذوق یافت چراغ غفود گشت و مبتدی چون از یافت بی نصیب است ذوق یافت از کجا  
 یافت جواب دولت یافت نصیب باطن منتی است که بعد انقطاع تعلق اد که بظاهر خود داشت باین دولت  
 مشرف گشته است و چون باطن او را بظاهر او تعلق کمتر مانده است ناچار نسبت باطن بظاهر سرایت نکند و از یافت  
 باطن ظاهر ذوق نگیرد و ملتذ نشود پس باطن منتی را یافت مطلوب حاصل بود ظاهر او را ذوق آن یافت  
 بنیاشد باقیمانده ذوق باطن که یافت نصیب او است چون باطن نصیب از بیچونی یافته است آن ذوق او نیز  
 از عالم بیچونی خواهد بود و در درک ظاهر که سر اسر چون است نخواهد در آید پس بسا است که بظاهر نفی ذوق  
 از باطن نماید و باطن را نیز در رنگ خود حلاوت داند چه ذوق چون دیگر است و ذوق بیچون دیگر و چون دیگر  
 ظاهر منتی از ذوق باطن او خبر ندارد و احوال ظاهر بین از باطن منتی چه خبر خواهند داشت و غیر از انکار نصیب شان چه  
 خواهد بود و ذوقی که نفهم شان در آید ذوق ظاهر است که از عالم چون است از اینجا است که سماع و قیص و صیحه و  
 اضطراب و امثال اینها که از احوال ظاهر است و از اذواق صورت نزد ایشان عزیز الوجود است و عظیم القدر بلکه  
 بسا است که اذواق و مواجید را منحصر درین امور دانند و کمالات ولایت را در غیر این امور نه انکارند و اهام الله سبحا  
 سواء الصراط احوال ظاهر نسبت باحوال باطن حکم چون دارد نسبت به بیچون پس ثابت شد که باطن نقشه  
 هم یافت دارد و هم ذوق یافت غایب مانی الباب چون آن ذوق از عالم بیچونی نصیب دارد و بدرک ظاهر او  
 نمی در آید بلکه ظاهر منتی آن ذوق حاکم است هر چند یافت باطن ظاهر اطلاع دارد اما ذوق آن یافت را  
 نمی دریافت پس ذوق بظاهر توان گفت که منتی را یافت میسر است اما ذوق یافت مغفود است و در مبتدی  
 رسید این طریق عالی که ذوق یافت اثبات مینمایند با وجود فقدان یافت بواسطه آنست این بزرگواران در تهنأ

اصطفی پر سیده بودند که صوفیه بوحمدت و جود قائل اند و علما آنرا کفر و زندقه میدانند و هر دو طائفه از فرق و مذهب  
 اند حقیقت اینها عالمه نزد تو چیست محبت امت را تحقیق این محبت را این فقیر در مکتوبات و رسائل خود تبصیر نوشت  
 است و نزاع فریقین را بلفظ راجع داشته مع ذلک چون پرسیده اند سوال را از جواب چاره نبود  
 بضرورت چند کلمه نوشته اند بدانند که از صوفیه علیه هر که بوحمدت و جود قائل است و اشیا را عین حق می بیند  
 تعالی و حکم همه اوست می کند مرادش اینست که اشیا با حق محل و علاقه اند و تفریق نزل نموده تشبیه گشته است و  
 واجب مکن شده همچون آنچه آمده که انیمه کفر و الحاد است و ضلالت و زندقه آخانه ایجاد است نه عینیه تفریق  
 است نه تشبیه فهو سبحانه الا ان کما کان فسحان من لا تاثیر بذاته و لا بصفاة و لا فی اسمائه بعد و لا الا کو ان و سبحا  
 و تعالی بمرمان صرافت اطلاق خود است از ارجح و موجب بخصیض مکان میل بغیر موده بلکه صف همه اوست آنست که  
 اشیا نیستند و موجود است تعالی و تقدس منصور که انا الحق گفت مرادش آن نیست که من حقم و با حق متحدم که آن  
 کفر است و موجب قتل او بلکه معنی قول او آنست که من میتم موجود حق است سبحانه غایه مانی الباب صوفیه اشیا را  
 ظهورات حق میدانند تعالی و تقدس و بکمالی اسما و صفات او سبحانی انکار زندقه و شایسته تفریق و بی منطقه تغیر و  
 تبدل در رنگ آنکه ظل از شخص متمم شود نمیتوان گفت که آن ظل بآن شخص متحد است و نسبت عینیت دارد و  
 یا آن شخص تفریق نموده بصورت ظل ظاهر شده است بلکه آن شخص بر معرفت اصالت خود است و ظل از وی  
 بوجود آمده است بی شایسته تفریق و تغیر هر چند در بعضی اوقات مجبی را بواسطه کمال عینیت که بوجدان شخص پیدا کرده  
 اند و وجود سایه از نظرشان محقق گردد و غیر از شخص هیچ چیز نشود و ایشان بنا باشد شاید که بگویند که ظل عین شخص است  
 یعنی ظل معدوم است و موجود همان شخص است و پس از این تحقیق لازم آمد که اشیا نزد صوفیه ظهورات حق اند  
 تعالی نه عین حق جل سلطان پس اشیا از حق باشند تعالی نه حق جلشانه پس معنی کلام ایشان که همه اوست همه اوست  
 باشد که محتاج علماء کرام است و نزاع در میان علماء کرام و صوفیه عظام کثر هم اند سبحانه الی یوم القیام فی  
 الحقیقت ثابت نباشد و مال قولین یکی بود اینقدر فرق است که صوفیه اشیا را ظهورات حق میگویند تعالی  
 و علما ازین لفظ نیز تجاشی مینمایند از جهت تحریر نمودن از توهم حلول و اتحاد سوال صوفیه اشیا را با وجود  
 ظهورات معدوم خارجی میدانند و موجود در خارج جز حق را نمی بینند سبحانه و علما اشیا را موجودات خارجی  
 میگویند پس نزاع فریقین در معنی ثابت شد جواب صوفیه هر چند عالم را معدوم خارجی میدانند اما در خارج  
 وجود و هی آنرا اثبات مینمایند و اذات خارجی میگویند و اکثرش و همیه خارجیها انکار نمیکنند مع ذلک

ما وصول بحق است سبحانه و آنرا شما برای خود میگوئید پس از حق کجا خواهر رفت و نهایت شما را و حق چه خواهد بود و گوئیم  
 که ما از حق بحق میرویم جلسلسطانه و از شما بطبیعت گرفته بل اصل می یوئیم و آنجلیات اعراض نموده متملی را میجوئیم و  
 ظهورات را اولین گذاشته ظاهر را در اطن بطن میجوئیم و چون در اطن مراتب متفاوت است از یک لطینت باطنیت  
 دیگر میرویم و از آن لطینت دیگر باطنیت ثالث قدم می نهیم الی ماشاء الله تعالی حضرت حق سبحانه و تعالی  
 هر چند بسیط حقیقه است اما واسع است نیز نه بآن وسعت که طول عرض دارد که از امارت امکان و علامات  
 حدوث است و وسعت و تعالی در رنگ ادبخانه چون و چگونه است و سیری که در آن وسعت واقع میشود و نیز بچون  
 و چگونه است و صاحب سیر نیز با وجود چونی و چندی بقوت چونی و پیچوگی قطع آن منازل چونی میناید و از چونی بچون  
 بیچارگان بی سرو برگ از حقیقت معامله چه دریا بند و گرفتاران عالم چون از چون چه خبر دارند تا رسانی خود را  
 اعتراض می انکار و در بنادانی خود مباحثات مینمایند و پیچری چند ز خود بخبر عجب پسند بزرگم هنر فی این قدر  
 نمی فهمند که نهایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیحات بلکه نهایت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و الهیات نیز حق  
 است سبحانه و نهایت اینان با نهایت این بزرگواران علیم الصلوات و الهیات متحد نیست بلکه با یک دیگر  
 هیچ مناسبت ندارد و پس تو آنکه که جمیع را نهایت میسر شده باشد که در آن نهایت انیان بود و دون نهایت آن  
 بزرگواران علیم الصلوات و الهیات باشد پس راست آنکه نهایت همه حق است سبحانه و تفاوت در میان طول و  
 علی تفاوت در جاتم ثابت است یا آنکه گوئیم که همه نهایت خود را وصول حق میدارند جل سلطان لیکن بسیاری  
 هستند که ظلال ظهورات حق را هم میدارند تعالی و تقدس با وجود تفاوت درجات آن ظلال و ظهورات پس  
 نهایت جیسار باب نهایت نفس الامر وصول حق باشد تعالی و تقدس بلکه بزرگم هر یک منتها و حق است  
 سبحانه پس اگر ابتدا یکی ظلال و ظهورات حق باشد تعالی و تقدس که نهایت دیگر نیست بزرگم حقانیت و نهایت  
 آن یکی وصول حق باشد تعالی که ما و آن ظلال و ظهورات است چرا که مستقیم بود و بعد محل انکار و انبیا  
 باشد قاصری که گند این طائفه را طعن قصور و حاشا الله که بر آرم بزبان این گله را نه همه شیران جهان  
 بسته این سلسله اند و به از حیل جهان بگسلد این سلسله را نه ربا اغفرنا و لولنا و اسرافنا فی امرنا  
 و ثبت اقدارنا و انفرنا علی القوم الکافرین مکتوب چیل و چهارم به محمد صادق و لد حاجی محمد زین  
 صدور یافته و جواب استفسار او که از وحدت وجود بدر سیده بود و تطبیق دادن آنرا بعلوم شرعیه و ایضا  
 بر سیده بود و ادا حب الله سبحانه بعد از آنچه معنی است و ما نیا سب ذلک الحمد لله و سلام علی عباد الله من

منافی وحدت وجود است که مقرر صوفیه وجودیه است جواب هر دو نفس مرئوسیت وحدت وجود هم نفس امری و  
تعدد وجود هم نفس امری لیکن چون جهت و اعتبار مختلف است توهم اجتماع یقینین مرفوع است این مجت  
بیشانی روشن گردد و صورت زیر مثلاً که در مراتب بینا نفس مرد در مراتب هیچ صورت کائن نیست زیرا که آن صورت  
نه در آن مراتب نیست و نه در وی آن مراتب بلکه وجود آن صورت در مراتب باعتبار توهم است و پیش از اذاعه خیال  
آنرا در مراتب حصولی نیست و این وجود واهی و اذاعه خیالی که صورت را در مراتب پیدا شده است نیز نفس مرئوسیت  
است اگر کسی گوید که من صورت زیر را در مراتب دیده ام عقلاً و عرفاً و درین کلام صادق میدانند و حق نمی نگارند  
و چون بنای ایمان بر عرف است اگر شخصی سوگند خورد و گوید که والله من صورت زیر را در آئینه دیده ام باید که حاشا  
نشد پس درین صورت هم عدم حصول آن صورت زیر در مراتب نفس مرئوسیت و هم حصول آن صورت در مراتب  
و اعتبار نفس امری و توهم نفس امری اما نفس مرئوسیت مطلقاً نفس امر است و نفس امر لایق توسط توهم و تحمل است عجب معامله  
است اعتبار توهم و تحمل که منافی نفس مرئوسیت اینجا همان اعتبار محصل نفس مرئوسیت است اولاً حاصل نفس امر لا در  
مثال دیگر نقطه جوده است که باعتبار توهم و تحمل بصورت دائره در خارج شوقی پیدا کرده است و اینجا هم عدم حصول  
دائره در خارج نفس مرئوسیت و هم حصول آن دائره باعتبار توهم و تحمل نفس امری لیکن عدم حصول دائره مطلقاً نفس  
مرئوسیت و حصول آن دائره بلاخط توهم و تحمل نفس امر مرئوسیت پس اول مطلق است و ثانی مقید است  
پس در مانحن و فیه وحدت وجود مطلقاً نفس امری باشد و تعدد وجود باعتبار توهم و تحمل نفس امری گشت پس بلاخط  
اطلاق و یقید در میان این دو نفس امتزاج نباشد و اجتماع یقینین ثابت نبود سوال چون زوال و هم  
جمع و ا همان فرض کرده شود وجود واهی و نمود خیالی چگونه ثابت باشد جواب این وجود واهی بجز اختراع  
و هم حاصل نشده است تا بزوال و هم زائل گردد بلکه بصنع حق جل و علا در مرتبه و هم حاصل گشته است و ایقان  
پیدا کرده است ناچار بزوال و هم خلل نپذیرد و وجود واهی بلین اعتبار گویند که حق سبحانه و تعالی آنرا در  
مرتبه حس و هم خلق فرموده است و چون خلق است تعالی هر مرتبه که باشد از زوال و خلل محفوظ است و  
حضرت حق سبحانه و تعالی چون آنرا خلق فرموده است ناچار نفس امری گشته در مرتبه که خلق کرده باشد هر چند آن  
مرتبه نفس امری نباشد و مجرد اعتبار بود اما مخلوق در آن مرتبه نفس مرئوسیت و آنکه گفتیم که حضرت حق سبحانه و تعالی  
آنرا در مرتبه حس و هم خلق فرموده است یعنی آشیا را در مرتبه یکا و فرموده است که آن مرتبه را حصول و شوقی  
نیست مگر در حس و و هم در رنگ آنکه شعبه بازی چیزهای غیر واقع را نماید و یک چیز را در مرتبه و آنکه آن چیز

میگویند که این وجود واهی که در خارج نمود پیدا کرده است نه از قسم آن وجودات واهی است که با ارتفاع و بهم مرتفع  
 گردد و ثبات و استقرار ندارد بلکه این وجود واهی و این نمود خیالی چونکه تصنع حق است سبحانه و انتقاش قدرت کامله  
 اوست تعالی از زوال محفوظ است و از خلل مصئون معامله این نشاء و آن نشاء بآن مربوط است سوفسطائی که عالم  
 را ارباب و خیالات میراند از ارتفاع اشیا را با ارتفاع و بهم خیالی می افکارد و میگوید که وجود اشیا تابع اعتقاد ما است  
 نفس محقق ندارد از آن آسمان را زمین اعتقاد کنیم زمین است و زمین با اعتقاد ما آسمان و شیرین را اگر تلخ و انیم تلخ  
 است و تلخی با اعتقاد ما شیرین با جمله این بخیر و ان افکار یا بیا و صلح مختار جل سلطان مینمایند و اشیا را با تعالی مستند  
 نمیدارند مثل افانلو پس صوفیه اشیا را در خارج وجود واهی که ثبات و استقرار دارد و با ارتفاع و بهم مرتفع نیست در ثبات  
 مینمایند و معامله این نشاء و آن که مخلد و مویده است بآن وجود مربوط میدارند و علماء و اشیا را در خارج موجود میدانند  
 و احکام خارجی ابر بر ابر اشیا و مرتب می دانند مع ذلک وجود اشیا را در جنب وجود حق جل علاه ضعیف و  
 نحیف تصور مینمایند و وجود ممکن را نسبت به وجود واجب تعالی و تقدس هالک میدانند پس نزد فریقین اشیا  
 را در خارج وجود ثبات گشت که احکام این نشاء و آن نشاء بدان مربوط است و با ارتفاع و بهم و خیال مرتفع  
 است فارفع النزاع و زوال الخلاف غایه مافی الباب صوفیه آن وجود را واهی میگویند بواسطه آنکه در وقت  
 عروج وجود اشیا از نظر ایشان محقق میگردد و غیر از وجود حق جلشانه در نظرشان مینماند و علماء از اطلاق لفظ و بهم  
 بران وجود و تحاشی مینمایند و وجود واهی میگویند تا قاصر نظری با ارتفاع آن حکم نکنند و از ثواب عذاب آن افکار  
 نمایر سوال صوفیه که اشیا را وجود واهی اثبات مینمایند مقصودشان آنست که این وجود با وجود ثبات و  
 استقرار نفس امری نیست وجودی جز در و بهم ندارد و غیر از نمود نصیب و نیست و علماء اشیا را در خارج موجود  
 میدانند با وجود نفس امری فالنزاع باقی جواب وجود واهی و نمود خیالی چون با ارتفاع و بهم و خیال مرتفع نشد  
 نفس امری گشت زیرا که اگر فرض کنیم زوال و بهم جمیع و ا همان این وجود ثبات است بزوای آنها هرگز زائل  
 نیست و دو لاسمعی المواقف و نفس الامر لا اله الا بقدر هست که این نفس امری که در وجود ممکن اثبات نموده می آید  
 در جنب نفس امری که در وجود واجب تعالی ثابت است حکم لاشی دارد و نزدیک است که آن را در موجودات  
 و تخیلات شمرده شود و در رنگ افرا و کلی مشکک که بایکدیگر تفاوت فاش دارند چنانچه وجود ممکن که نسبت به وجود  
 واجب تعالی حکم لاشی دارد و نزدیک است که آن را در عدالت شمرده شود و فلا نزاع فی الحقیقه سوال وجود  
 همه اشیا چون نفس امری گشت لازم آمد که در نفس امر موجودات متعدد باشد نفس الامر یک موجود نه بود و این

کثرت زبیر که بنیای شریعت بر کثرت است و تغایر احکام بکثرت مربوط است و دعوت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و تنبیہ و تعذیب اخروی بکثرت تعلق دارد و چون حضرت حق سبحانه و تعالیٰ بحکم قاجبستان اعرف کثرت را میخواند و ظهور را دوست میدارد و ابقاء این مرتبه نیز ضروریست چه ترتیب این مرتبه مرضی و محبوب رب العالمین است سلطان ذی شان را خدم و ششم باید و عظمت و کبر پائی او را ذل و افتقار و یکسارد کا است معالیه و حدت و وجود هر چند کالحقیقه است و معالیه کثرت نسبت با و در رنگ مجاز لهند آن عالم را عالم حقیقت گویند و این عالم را عالم مجاز آنا ظهور است چونکه محبوب او تعالی گشته است و بقای ابدی اشیا را عطا فرموده است و قدرت را در لباس حکمت آورده و اسباب را در پوش فعل خود ساخته آن حقیقت کالمیور شده است و اینجا متعارف گشته نقطه جواله هر چند کالحقیقه است و دوائر که ناشی از آن نقطه است کالمجازاً حقیقت آنجا میجو است و آنچه متعارف است مجاز است و ایضا پیرسیده بود یعنی این قول از احب الله عبدالم یضره ذنب بدانند که چون دوست دارد حق تعالی و سبحانه بنده را ذنب الهی صادر نشود که اولیاء حق جل و علا از ارتکاب ذنوب محفوظ اند اگرچه جائز است که ذنب را ایشان صادر شود و بخلاف انبیاء علیهم الصلوات و السلام که از ذنوب معصوم اند چرا که صد و زنب هم زیشان سلوب است و چون ذنب از اولیاء صادر نشود یقین است که ضرر ذنب هم نخواهد بود پس در صورت عدم صد و زنب لایضره ذنب درست است کما لایخفی علی ارباب العلم و نیز تواند بود که مراد از ذنب ذنب سابق باشد که پیش از وصول بدرجۀ ولایت صادر شده بود فان الاسلام بحیب ما کان قبله و حقیقت الامر عند الله سبحانه ربنا لا تاواناخذنا ان یسئلا و اخطانا و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابقه المصطفیٰ علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اعلیٰ مکتوب جمیل و بیچشم بختائیک گاهی معارف دستگاہی خواهد حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه عالم تمام مجالی شما و صفات واجب است جل سلطانۀ بخلاف ذات که لکن از ان دولت بی نصیب است و قیامی بخود در حق وی ارزانی نداشته و تمامی عرض است بوی از جوهریت نیافته و مایناسبت ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ محمد و ما کرماع از هر چه میر و سخن دوست خوشتر است بیاز معارف غریبه نوشته میشود استماع فرمایند و طریق مراقبه خاص نموده می آید توجه تبلیغ نمایند باید دانست که عالم تمام مجالے و مظاهر اسما و صفات واجب است تعالی و تقدس اگر در مکن حیات است مرآت حیات واجب است تعالی و تقدس و اگر علم است مرآت علم او است سبحانه و اگر قدرت است مرآت قدرت او است



حصولی نیست مگر در حس و دهم در نفس مرغی یک چیز موجود نیست و این ده چیز را که نموده است اگر بقدرت کامله  
 خداوندی جل سلطانة ثبات و استقرار پیدا کنند و از خلل و سرعت زوال محفوظ باشند نفس امری می گردند پس آن  
 ده چیز هم در نفس مرهستند و هم نیستند لیکن بر و اعتبار اگر قطع نظر از مرتبه حاصل و دهم کرده شود نیستند و بلا محسوس و دهم  
 هستند قصه مشهور است که وریکی از بلاد هندوستان شعبه بازان پیش سلطانی بنیاد شعبه بازی نموده بودند درین اثنا طبع  
 و شعبه باغ و ختای انبه بطر آوردند و نمودی بود اینها را ظاهر ساختند و در همان مجلس نمودند که آن درختهای  
 آکام شدند و بار آوردند و اهل مجلس از آن بار اکتا و ل نمودند و درین وقت آن سلطان حکم کرد که شعبه بازان  
 از قبیل رسانند چه او شنیده بود که بعد از ظهور شعبه اگر شعبه بازان را بکشند آن شعبه بقدرت خداوندی  
 جل سلطانة بحال خودی ماند و اتفاقاً چون آن شعبه بازان را کشتند آن درختهای انبه بقدرت خداوندی  
 جل سلطانة بحال خود ماند و شنیده ام که آن درختها تا این زمان بحال خودند و مردم از میوه آنها میخورند  
 و اذ لک علی الله بغیرت پس در صورت تنازع فیہ حضرت حق سبحانه و تعالی که جز او در خارج و نفس امر  
 موجودی نیست بقدرت کامله خود کمالات اسماء صفاتی خود را در پرده صورت ملکات در مرتبه حس و دهم ظاهر  
 ساخت و وجود و بی ثبوت خیال آن کمالات را در بحالی اشیاء جلوه گر گردانید یعنی اشیاء را بر طبق آن کمالات  
 در مرتبه حس و دهم ایجاد فرموده تا نمود و بی ثبوت خیالی پیدا کرد پس بود اشیاء با اعتبار نمود خیالی است  
 لیکن چون حضرت حق سبحانه و تعالی این نمود را استقرار و ثبات کرامت فرموده است و در صنع اشیاء  
 اتفاق مرغی داشته و معالما ابدی با بنیامر بود ساخته ناچار وجود و بی ثبوت خیالی اشیاء نیز نفس الامر  
 گشته است و از خلل محفوظ شد پس توان گفت که اشیاء در خارج با اعتبار نفس الامر هم وجود دارند و هم وجود  
 ندارند لیکن بر و اعتبار چنانچه مگر گشت حضرت والد بزرگوار این فقیر که ادعای محققین بودند قدس سره  
 میفرمودند که قاضی جلال الدین اکری که از علماء و متبحر بود از من پرسید که نفس الامر وحدت است یا کثرت  
 اگر وحدت است شریعت که بنای آن بر احکام متباینه و متماثره است باطل می گردد و اگر نفس امر کثرت  
 است قول صوفیه که بوحدت وجود قائمند باطل میشود حضرت ایشان در جواب او فرمودند که هر دو  
 نفس امر نیست و آنرا بیان فرمودند بخاطر فقیر نمانده است که در بیان آن چه فرمودند آنچه درین وقت  
 بخاطر فقیر نخواستند و تسوید آورده و الامر الی الله سبحانه پس صوفیه که بوحدت وجود قائل اند حق اند و  
 علماء که کثرت وجود حاکم اند نیز حق مناسب احوال صوفیه بلکه وحدت است و مناسب احوال علماء

بآن ذات است تعالیٰ قیوم جمیع شیا و است سبحانه سوال چون اشارت هر یک که بذات خود بلفظ انا مینماید راجع  
 بذات واجب تعالیٰ باشد لازم می آید که ذات ممکن یعنی ماهیت و حقیقت او عین ذات واجب بود تعالیٰ  
 چه اشارت هر کس بلفظ انا بما هیست و حقیقت خود است و این مستلزم قلب حقیقت است و بعینه سخن ارباب  
 توحید وجود است جواب آری اشارت هر کس بلفظ انا هر چند بحقیقت خود است اما حقیقت او چون اعراض مجتمعه  
 است قابلیت این اشارت ندارد چه اعراض بالاستقلال و بالأصالت قابل اشارت حسی نیست و چون  
 حقیقت او قبول این اشارت نکرد ناچار آن اشارت راجع به مقوم آن حقیقت گشت پس ماهیت ممکن همان  
 اعراض مجتمعه است هر چند اشارت انا ی او بواسطه عدم قابلیت حقیقت او راجع بمقوم او گشته است که ذات واجب است  
 تعالیٰ و تقدس پس قلب حقیقت نشد و ممکن واجب گشت تعالیٰ و تقدس و درای سخن ارباب توحید شگفتی  
 معالیه است انا می ممکن بواجب تعالیٰ رجوع نماید و ممکن بحال خود ممکن ماند و بقول سبحانی و اما حق تکلم نکند بلکه  
 نتواند کرد که صاحب تمیز است سوال قیام ممکن بذات واجب تعالیٰ مستلزم قیام حوادث است بذات او  
 تعالیٰ و آن محتج است جواب امتناع قیام حوادث بلعنه حلول حوادث است در ذات او تعالیٰ که محال است لیکن  
 قیام رنجا بلعنه حلول نیست بلکه بلعنه ثبوت و تقرر است یعنی ثبوت و تقرر ممکن بذات واجب است تعالیٰ  
 سوال چون ثبوت ممکن بذات واجب است بتمامه عرض باشد از محال و ناچار نه بود که قائم باو باشد و آن  
 محال کدام است ذات واجب نیست تعالیٰ و همچنین محتج محال او نتواند بود جواب عرض آنست که او را قیام بذات  
 خود نباشد بلکه قائم بغیر بود و چون ارباب معقول در قیام عرض غیر از معنی حلول نفهمیده اند ناچار عرض را اثبات  
 محل نموده اند و بغیر محل ثبوت او را محال دانسته اند و چون قیام را معنی دیگر پیدا شود چنانچه گذشت محل  
 هیچ در کار نباشد محسوس و مشاهد است که قیام جمیع اشیا بذات واجب است تعالیٰ هیچ حلوئی و  
 محلی در میان نیست ارباب معقول آنرا باور ندارند یا نه تشکیک ایشان مصادم براهته المیشود و یقین ما  
 بشک اینها زائل نمیکرد و این محسوس را بماند و دفع گردانیم ارباب طلسم و صاحب سیمیا چیز را مینمایند از  
 جنس اجسام غریبه و اعراض عجیبه درین صورت همه کس میدانند که این اجسام را در رنگ اعراض  
 بخود قیامی نیست بلکه قیام این هر دو بذات صاحب طلسم است و هیچ محل اینها را ثابت نیست و نیز  
 می دانند که درین قیام شائبه حالیت و محلیت نیست بلکه ثبوت و تقرر اینها بذات صاحب طلسم است  
 بی توهم حلول و در مانحن فیه نیز همین تصویر است چه حضرت خدی سبحانه و تعالیٰ ایشان را در مرتبه ص و دو هم

تعالی علی هذه القیاس وذات اور تعالی در عالم مظهری نیست و مرآتی تدریجاً ذات او را تعالی با عالم هیچ مناسبتی نیست و در هیچ چیز بیشتر کی نه اگر چه آن مناسبت در اسم بود و آن مشارکت در صورت باشد ان الله لخی عن العلین بخلاف اسماء و صفات که با عالم مناسبت اسمی دارند و مشارکت صوری در میان اینها ثابت است چنانچه در واجب تعالی علم است و ممکن نیز صورت آن علم ثابت است و چنانچه آنجا قدرت است اینجا نیز صورت آن قدرت است بخلاف ذات که ممکن از آن دولت بی نصیب است و قیامی بخود و حق و بی ارزانی نیز نسبت ندارد بلکه ممکن چون بر صورت اسماء و صفات او تعالی مخلوق است بتمامه عرض است و لوی از جوهریت نیافته و قیام او بذات واجب تعالی و تقدس و ارباب مقبول که ممکن را بجز هر و عرض تقسیم نموده اند از ظاهر بیانی است و قیام بعضی ممکن بعضی دیگر که ثابت است از قبیل قیام عرض بعضی است نه از قبیل قیام عرض کجاست بلکه فی الحقیقت آن هر دو عرض بذات بواجبی قیام دارند تعالی جوهریتی در میان اینها ثابت نیست قیوم جمیع ممکنات او است تعالی و تقدس پس ممکن را فی الحقیقت ذات نبود که صفات او قائم بکن ذات باشند بلکه ذات مراد واجب است تعالی که صفات او تعلل و همچنین جمیع ممکنات با دو قائم اند و اشارت می که هر یک بذات خود بلفظ انامی نماید آن اشارت فی الحقیقت راجع بهمان یک ذات است که همه را قیام با دست اشارت کنند اندر اندر هر چند ذات تعالی مشار الیه هیچ اشارت نیست و با هیچ چیز متحد نه این معارف غامضه را که نظران با معارف توحید و وجودی خلط میکنند و دست دیگر بیان یکدیگر ندارند ارباب توحید و وجودی حمزیک ذات تعالی و تقدس موجود نمیدانند و اسماء و صفات او را تعالی نیز اعتبارات علی می انکارند و حقائق ممکنات را میگویند که لوی از وجود باینها نرسیده است الاعیان نامست را بجز الوجود کلام ایشان است و این فقیر صفات او را تعالی نیز موجود و لوی از آن نمیداند چنانچه علماء اهل حق فرموده اند و ممکنات را که مجالی اسماء و صفات او است تعالی نیز وجودی اثبات مینمایند غایب مافی الباب ممکنات را غیر از اعراض که قیامی بخود ندارند نمیدانند و جوهریت که قیام بخود دارد در ممکنات اثبات نمیکند و همه را قیام بذات او تعالی یقین مینماید سوال ازین تحقیق معلوم میشود که ذات ممکن عین ذات واجب است تعالی و ممکن با واجب متحد است جلشانه و این محال است که مستلزم قلب حقائق است جواب گوئیم که ذات ممکن یعنی ماهیت و حقیقت او همان اعراض متعدده مخصوصه است که مجالی اسماء و صفات واجب تعالی و این اعراض را با ذات واجب تعالی و تقدس هیچ عینیت نیست و هیچ وجه اتحادی نه تا قلب حقائق لازم آید بیش ازین نیست که قیام این اعراض

در شهود است و الله سبحانه و تعالی لهم الصواب و حکم بیدم بقاء اعراض در دوزمان که بعضی از متکلمین گفته اند دخول  
 است و بی ثبوت نه پیوسته و اوله که بر عزم بقاء اعراض آورده اند تا تمام اند این معارف غامضه گویا سبقتی  
 است مرا که یاران آنجای را التفات فرموده نقل آنرا بهر که شوق کند التفات فرماید چون در فقیر کسی بود  
 بهر کدام از یاران کثایت علیحدہ نوشته شد و گفتا بهین معارف نموده آمد و السلام علیکم علی من لدیکم مکتوب  
**چهل و ششم** بمولانا حمید بنگالی صدور یافته در فضائل کلمه طیبہ کہ متضمن طریقت و حقیقت و شریعت است در  
 بیان آنکہ کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقدار سے نیست و در بیان آنکہ ولایت را  
 از شریعت چارہ نیست و ہمیشہ بشریعت مکلف است و باطن گرفتار آن و مانیاسب ذلک لا اله الا الله محمد  
 رسول الله این کلمه طیبہ متضمن طریقت و حقیقت و شریعت است تا زمانیکہ سالک در مقام نفی است در مقام طریقت  
 است و چون از نفی تمام فارغ شود و جمیع ماسوی از نظر او نفی گردد و طریقت را تمام کرده باشد و بمقام فنا رسید  
 بود و چون بعد از نفی در مقام اثبات آید و از سلوک بگذرید و بر مرتبہ حقیقت متحقق شدہ باشد و بمقام صوفی گشته  
 و باین نفی و اثبات و باین طریقت و حقیقت و باین فنا و بقا و باین سلوک و جذبہ اسم و ولایت صادق  
 می آید و نفس از آمارگی باطمینان میگراید و مرکزی و مطہ میگردد و پس کمالات ولایت مربوط بجز اول این کلمه  
 طیبہ گشت کہ نفی و اثبات است باقی ماند جز و دوم این کلمه مقدسہ کہ ثبت رسالت خاتم المرسل است  
 علیہ و علی آلہ و علیہم الصلوٰات و التسلیمات این جز و اخیر محصل و مکمل شریعت است آنچه در ابتدا و وسط از  
 شریعت حاصل شدہ بود صورت شریعت بود و اسم و رسم او بود حصول حقیقت شریعت درین موطن  
 است کہ بعد از حصول مرتبہ ولایت بکھول می پیوندد و کمالات نبوت کہ مکمل تابعان را بہ تبعیت و  
 وراثت انبیا علیہم الصلوٰات و التحیات حاصل میگردد و نیز درین موطن است طریقت و حقیقت کہ محصلان  
 ولایت اند گو یا شرایط اند از میراث تحصیل حقیقت شریعت و تحصیل کمالات نبوت و ولایت را بچون طهارت  
 باید دانست و شریعت را بچون صلوٰۃ در طریقت گو یا از انہ نجاسات حقیقیہ است و در حقیقت از انہ نجاسات  
 حکمیہ تا بعد از طهارت کاملہ شایان اتیان احکام شرعیہ گردد و قابلیت ادا نماز کے کہ نہایت  
 مراتب قرب است و ستون دین است و معراج مؤمن است پیدا کند جز و اخیر این کلمه مقدسہ را در مای  
 یافتیم بیکران کہ جز و اول در جنب آن قطرہ عظیم و بل کمالات ولایت و از در جنب کمالات نبوت مقدار  
 نیست و از در جنب آفتاب چه مقدار بود سبحان الله جمیع از کج بینی ولایت را از نبوت افضل و نہتہ اند

خلق فرموده و اتقان و احکام در صنع اینها مراعات نمود و معامله ابدی و تنعم و تغذیب سرمدی باینها مربوط ساخت پس این اشیا را قیامی بخود نیست بلکه قائم بذات حق اند بی شائبه حلول و بے مظنه حال و محل و تمثیل دیگر صورت که یا صورت آسمان که در آئینه ظاهر شود و ابله باید که آن صور را اجسام دانسته و جواهر انکار و آن تمثیل را جواهر انکاشته قائم بخود داند اگر فرضاً شخصی آن صور را اعراض داند و قائم بغیر تصور نماید و بعلت عرفیست طالب محال آنها بود و بی محال ثبوت آنها را محال داند آن شخص نیز سفیه است که بتقلید مردم انکار بداهت خود بیناید چه هر که تمیز دارد بدیداهت می یابد که آن صور را اصلاً محال ثابت نیست بلکه احتیاجی بحال ندارد همچنین نزد ارباب کشف شهود تمام ممکنات در رنگ آن صورند و بیش از تمثیل نیستند غایت مافی الباب حضرت حق سبحانه و تعالی آن صور را تمثیل را بصنع کامل خود بر نیجه اتقان و احکام داده است که از خلل مصئون اند و از زوال محفوظ و معامله اخروے ابدی باینها مربوط است که امر غیر مرتد از متکلمین نظام که از علماء معتزله است حکم ریتة من غیر رام عالم را مجموع اعراض دانسته است و از جواهر خالی انکاشته بلی ان الکذب قد یصدق چون او از کوته نظری قیام این اعراض را بذات واجب الوجود جل سلطان دانسته مورد طعن و تشنیع عقلا گشته است چه عرض را از قیام بغیر چاره نبود و بوجوه هر قائل نیست تا قیام را با و مستند سازند و از صوفیه صاحب فتوحات مکیه عالم را اعراض مجتمعه در عین واحد دانسته و عین واحد را عبارات از ذات احدیت دانسته جلساطاً لیکن بعدم بقای این اعراض در دوزمان حکم کرده است و گفته عالم در هر آنے بعدم میرود و مثل حق بوجود می آید و نزد فقیر این معامله شهود نیست نه وجودے چنانچه در حواشی شرح رباعیات تحقیق این بحث نموده است سالک را در توسط احوال پیش از آنکه ماسوے از نظراً و مطلقاً مرتفع گردد و بر ان چنان می بیند که عالم معدوم گشته است و در آن ثانی می یابد که عالم موجود است و در آن ثالث باز معدوم می یابد و در آن رابع موجودی انکار و تا آنکه بفناء مطلق مشرف گردد و همیشه ماسوے را معدوم یا بدو دین زمان در شهود او عالم مستمر العدم است و همچنین در توسط حصول بقا و رجوع بعالم گاهی عالم بنظر می آید و گاهی مختفی می گردد و از انجا نیز حالت تجدداً مثالی متوهم میگرد و بهمواره عارف را معامله بقا و رجوع بعالم بانجام میرسد و در مقام تکمیل و ارشاد استقامت نماید باز عالم بنظر او خواهد درآمد و عالم را استمرار الوجود خواهد یافت پس این معامله راجع بشهود سالک گشت نه بوجود عالم که وجود او همیشه یکتیر است اگر نزدیک است

گذاردن بهتر است باید دانست که ذکر عبارت از طر و غفلت است بهر وجه که پیشتر شونده آنکه ذکر مقصور بر تکرار کلمه  
نفی و اثبات است یا کما را اسم ذات تعالی لا چنانچه گمان برده میشود پس آنچه از امتثال او امر و انتها  
از نوای شرعی نموده آید همه داخل ذکر است هیچ و شری با مراعات حد و شرع ذکر است  
و همچنین نکاح و طلاق بآن مراعات ذکر چه در عین مباشرت این امور با مراعات مذکوره امر و نهایی  
جل سلطانہ نصب عین مباشرت این امور است پس غفلت را گنجایش نباشد لیکن ذکرے که با هم وصف  
مذکور واقع شود سرخ تاثیر است و محبت بخش مذکور است و قریب الایصال است بمذکور بخلاف  
ذکرے که با امتثال او امر و انتها از نوای واقع شود که ازین صفات قلیل انصیب است هر چند ازین  
صفات در بعضی افراد که ذکر شان با امتثال او امر و انتها از مناهای شرعی است بر سبیل معرفت یافته  
شود حضرت خواجه نقشبندی فرمودند قدس سره که حضرت مولانا زین الدین تابادی قدس سره از  
راه علم بخدار سیده است جل سلطانہ و ایضا ذکرے که با هم وصف واقع شود وسیله ایست  
مرد ذکرے را که بمراعات حد و شرعی حاصل شود زیرا که در جمیع امور مراعات احکام شرعی نمودن  
بی محبت تام بنا نصب شرع نیست و این محبت تام منوط بذکر و صفات او است تعالی پس  
اول آن ذکر باید تا بدولت این ذکر مشرف گردد و معامله عنایت دیگر است آنچنانچه هیچ شرط  
و نه هیچ و سله الله بختی من یشاء بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که و راو این معامله سه گانه طریقت و  
حقیقت و شریعت معامله دیگر است و کار و بار دیگران توان گفت که این معامله را در جنب  
آن معامله هیچ اعتدادی و اعتباری نیست آنچه در مرتبه حقیقت حاصل شده بود و با ثبات تعلق داشت  
صورت این معامله بود و این معامله حقیقت آن صورت است و در رنگ صورت شریعت که  
در ابتدا بر تنه عوام ب حصول پیوسته بود و بعد از حصول طریقت و حقیقت حقیقت آن صورت  
بسیر میگردد و خیال باید کرد معامله صورت و حقیقت باشد و مقدمه اولویت بود و در گفتگو چگونگی  
و آید و در بیان بگونه گنجد و اگر فرضاً بیان کرده شود که دریا بدو چه دریا بدو این  
معامله وراثت انبیای اولی العزم است علیهم الصلوٰات و التسلیمات و التیمات و البرکات  
که نصیب قلیل است هر گاه اصول درین معامله تعلیل باشند فردی ناچار اقل خواهند بود  
سوال ازین معارف لازم می آید که در بعضی مراتب عارف قدم از شریعت بیرون می نهد

و شریعت را که لب لباب است پوست انکاشته چه کند نظر نشان مقصور بر صورت شریعت است و از مغز جز پوست  
 بدست نیامده اند و نبوت را معلقت توجیه بخلق قاصر نگاشته اند و این توجیه را در رنگ توجیه عوام ناقص نیست  
 ولایت را که توجیه حق دارد جل و علا بران توجیه ترجیح داده اند و ولایت را افضل از نبوت گفته اند و می دانند که  
 در کمالات نبوت نیز در وقت عروج رویت است سبحی نه چنانچه در مرتبه ولایت بلکه در مرتبه ولایت صورت  
 آن کمالات عروجی است که در مقام نبوت حاصل است چنانچه شمه اذان ذکر خواهد یافت و در وقت  
 نزول نبوت در رنگ ولایت رویت بخلق است این قدر فرق است که در ولایت بظاهر توجیه خلق است و  
 بیاطن حق است سبحانه و در نزول نبوت بظاهر و باطن متوجه خلق است و کلیت خود ایشان را بحق جلش  
 دعوت می نمایند و این نزول اتم و اکمل است از نزول ولایت چنانچه در کتب و رسائل تحقیق آن نموده  
 است و این توجیه ایشان بخلق نه در رنگ توجیه عوام است چنانچه گمان برده اند بلکه توجیه عوام بخلق اجمعت  
 گرفتاری ایشان است که با سوسه دارند و توجیه خاص خواص بخلق نه بواسطه گرفتاری است با سوسه  
 چه این بزرگواران گرفتاری با سوسه را در اول قدم و داع نموده اند و گرفتاری بخلق  
 خلق جل سلطان بهای آن گزیده بلکه توجیه بخلق این بزرگواران را بر اے هدایت و ارشاد است  
 باین بخلق خلق جل سلطان ایشان را زهنونی فرمایند و بر ضای مولای ایشان تعالی و تقدس دلالت  
 نمایند و شک نیست که این قسم توجیه بخلق که مقصود از آن تخلیص ایشان است از رقیبت با سوسه  
 فاضل تر است از آن توجیهی که برای نفس خود بحق نمایند جل و علامتاً شخصی بزرگوار که جل سلطان است متعال  
 دارد و درین اثنا باینانی پیدار شد که پیش راه او چاه است که اگر قدم دیگر بردارد در چاه رود  
 درین صورت آن شخص را ذکر گفتن بهتر است یا ناینار از چاه خلاص کردن بهتر شک نیست که  
 تخلیص ناینار بهتر است از ذکر گفتن او چه اقل غلغله است از و از ذکر او و ناینار بنده ایست  
 محتاج که دفع ضرر از وی ضروریست علی الخصوص که باین تخلیص مامور شود و این زبان تخلیص او مهم  
 ذکر است که امتثال امر است و ذکر اداء یک حق است که حق مولای باشد جل شأنه و در تخلیص که با مر  
 واقع شود ادای دو حق است حق عبودیت مولی تعالی بلکه نزدیک است که ذکر گفتن در آن  
 وقت داخل ذنب نموده آید چه همه وقت ذکر گفتن مستحسن نیست در بعضی اوقات ذکر گفتن مستحسن است  
 و در ایام منی و در اوقات کمربده روزه ناداشتن و نماز ناگذاردن از روزه داشتن و از نماز



مرت واجب تعالی لمحو اولاهان مرآت است و اتفاقات ثانی از برای شهود اشیا در کار است و ایضا در مرآت صوت  
 صور نیز برای حکام و آثار مرآت اند اگر مرآت طولانی است مثلاً صور نیز طولانی ظاهر میشوند و برای طول مرآت  
 میگردند و همچنین اگر مرآت صغیر است آن صغیر در برای صور ظاهر میگردد و بطلان مرآت ذات واجب تعالی که اشیا برای  
 حکام و آثار را نمیتوانند شرح در آن تبیه علیینج حکمی و اثری نیست بلکه جمیع نسبت آنجا مسلوب است اشیا اگر برای  
 چیز و انمایند آری در مراتب تنزل که موطن ثبوت مساوی صفات است اگر اشیا برای صور حکام واجب باشند بخواش  
 دارد چه سمع و بصیر و علم و قدرت مثلاً که در برای اشیا ظاهر اند صور سمع و بصیر و علم و قدرت مرتبه و چون که مرآت آن اشیا  
 است اینها احکام مرآت اند که مرآت اشیا ظاهر ظاهر گشته اند و آنکه گفتیم که در مرآت واجب تعالی لمحو اولاهان  
 مرآت است و اتفاقات ثانی از برای شهود اشیا که کالصور اند در آن مرآت در کار است حال ابتدا رجوع است  
 که صور بنظر آورده اند بعد از آنکه از نظر بنام مرتفع شده بودند و چون معامله رجوع با ضرر و سیور و اشیا  
 دور و دوازده واقع شود و استقرار در مرکز دایره امکان میسر گردد ناچار شهود و غیب مبدل خواهد شد و  
 ایمان شهودی ایمان غیبی خواهد شد تا آنکه معامله دعوت تمام شود و ندای الرحیل در زنده آن وقت  
 غیب نخواهد ماند و جز شهود نخواهد بود اما این شهود اتم و اکمل خواهد بود و از آن شهود که قبیل  
 رجوع حاصل شده بود چه شهودی که باخترت تعلق دارد و اکمل است از آن شهود که بدین تعلق  
 است به بنیالار باب انیم فیهمانه وللعاشیق المسکن ما یخرج به باید دانست که از تحقیق سابق لایح  
 گشت که صورت شئی را که در مرآت بینا یزدی در خیال شوقی نیست مرآت بر صرافیت تجرد خود است  
 از حصول آن صور معاین صورت را توان گفت که آئینه قریب اوست و نیز توان گفت که آئینه محیط  
 آن صورت است و بان صورت است این قربت و احاطه و صمیمت ساز قبیل قرب و احاطه جسم یا جوهر بر عرض  
 آنجا قرب و احاطه است که عقل در تصویر آن عاجز است و در ادراک کیفیت قاصر پس درین  
 صورت قرب و صمیمت و احاطه ثابت بود و کیفیت هیچ معلوم نبود و لذا مثل الا علی همچنین است قریبی  
 که حضرت حق را سبحانه با عالم است و همچنین احاطه و صمیمت او قعال معلوم الما هیته است و محمول کیفیت  
 ایمان آرم که او تعالی قریب و محیط است و با عالم است اما کیفیت قرب و احاطه صمیمت او را تعالی  
 ننمایم که چیست چه این صفات از صفات اشیا جدا است و از مساوات امکان و حدوث و علیحدّه هر چند  
 منطقی و تشبیه آنرا در عالم مجاز که قطره حقیقت است آورده است و به آئینه و صورت

و به ما و سایر بشریت عروج مینماید جواب شریعت اعمال ظاهر است و آن معامله درین نشا و نبات  
متعلق است ظاهر همیشه بشریت مکلف است و باطن گرفتار آن معامله و چون این نشا و نبات در عمل است  
باطن از اعمال ظاهر مدد عظیم است و ترقیات باطن مربوط بایشان شریعت است که بظاهر تعلق  
دارد پس همه وقت درین نشا و نبات ظاهر و باطن از شریعت چاره نبود کار ظاهر عمل بشریت است  
و نصیب باطن نتایج و ثمرات پس شریعت جامع کمالات آدمی و اصل جمیع مقامات کشف متاع و ثمرات است معصوم به بودن  
نشا و دنیوی نیست کمالات اخروی و تنها سرمدی نیز از ثمرات متعلق شریعت است پس شریعت  
شجره طیبه آمد که درین نشا و نبات در آن نشا و ثمرات و فواید آن عالم منتفع است و جهان جهان  
فوائد را اینجا میخورد است سوال ازین بیان لازم آید که در کمالات نبوت نیز باطن بحق است  
سبحانه و ظاهر بخلق و خود در مکتوبات و رسائل خود نوشته و بالاین گذشته است که در مقام نبوت که محل نبوت  
است تمام روح بخلق است و چه توفیق چیست جواب آن معامله بعروج تعلق دارد و مقام دعوت  
مربوط بهبوط است پس در وقت عروج باطن بحق باشد سبحانه و ظاهر بخلق تا بوفیق شریعت غر ادا  
حقوق اینها نماید و در وقت بهبوط تمام بخلق متوجه باشد و بکلیت خود خلق را بحق جل و علا دلالت  
فرماید فلا منسافه و تحقیق این مقام آنست که توجیه بخلق عین توجیه بحق است سبحانه فاینا تلوو فتم  
وجه الله نه باین معنی که ممکن عین واجب است سبحانه یا مرآت واجب است تعالی ممکن حقیر راجع  
یا را که عین واجب تعالی و تقدس باشد یا قابل مرآتیت او تعالی تواند بود بلکه توان گفت که  
واجب تعالی و تقدس مرآت ممکن است و اشیاء در مرآت واجب تعالی چنان متوهم میشود که  
صور اشیاء در مرآت صورت چنانچه آن صور را در مرآت صورت حلولی و سریانی نیست همچنین اشیاء  
را در مرآت واجب تعالی حلول و سریان نه چگونه حلول تصور شود که در مرتبه مرآت صور را وجود  
نیست وجود صور در مرتبه توهم و خیال است پس آنجا که مرآت است صور نیست و آنجا که صور نیست مرآت را  
هزاران عار است زیرا که صور را پیش از نمود خیالی شوقی نیست و غیر از تحقیق و هی بودی نه اگر مکان را برود و توهم  
توهم دارند و اگر زمان دارند در مرتبه خیال دارند لیکن این نمودی بود اشیاء چون بعض خداوندی جل سلطان و ظل  
مصنون است و از سرعت زوال محفوظ و معالیه ابدی باینها مربوط است و عذاب و ثواب سرمدی بایشان  
منسوط بدانند که در مرآت صورت محفوظ اولاً صور است و التفات ثانی از برای شود مرآت در کار است و در

که بعد لاجرم مانده اند الا الله بانی جمله رفت و نشاد باش ای عشق شریک سوز رفت و السلام علی من  
اتبع الهدی مکتوب چهل و نهم بنحوا چه گدا صدور یافته در بیان آنکه نسیان ماسوی گام اول بن طریق  
است سعی کنند که ازین کوششی نشود خنده و فصلی علی نمیه و سلم علیه و علی آله الکرام نصیحتی که با خوی خواجہ محمد گدا  
نموده می آید بعد تصبیح عتق کلامیه و بعد اتیان احکام فقهیه دوام ذکر الهی است جلسا طانه برنجیکه یاد گرفته اند  
باید که ذکر آنقدر استیلا یا بد که غیر مذکور را در باطن نگذارند و تعلق علی و حبی را از ماسوی مذکور زایل گردانند این  
زمان قلب را نسیان از ماسوا حاصل گردد و از دید و دانش غیر فارغ شود که اگر بتکلف و قفل آشیار الوبی  
یاد دهند یاد کنند و نشاند همواره متسلک و مستغرق مطلوب بود چون معامله تا بینجا رسد یک گام درین  
راه زده باشد سعی نمایند که از یک گام هم کوششی نکنند بید و دانش غیر گرفتار نمانند گوی توفیق و سعادت  
در میان افکنده اند یکس میدان در نمی آید سواران را چه شد فطاهر تعلقات شما کم بینا پیرا نامشوق تعلق  
خود را بار باب تعلق محشور میدارند الراضی بالضرر لا یستحق النظر مسئله مقررہ است والسلام مکتوب پنجاهم  
بجز شمس الدین صدور یافته در بیان آنکه شریعت را صورت است و حقیقت و در بیان آنکه از ابتدا تا انتها  
از شریعت چاره نبود و در بیان کلین قلب و اطمینان نفس و اعتدال اجزای قالب که در مرتبه نبوت است  
و مایا ناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی شریعت را صورت است و حقیقت صورت  
شریعت عبارت از اتیان احکام شرعیہ است بعد از ایمان بالله و رسوله و بما جاء من عنده سبحانه با وجود  
منازع نفس ناره و با وجود کوششی و اطمینان و انکار که در جبلت او مودع است و در نیوطن اگر ایمان است  
صورت ایمان است و اگر نماز است صورت نماز است و اگر روزه است صورت روزه و علی ہذا القیاس  
سائر الاحکام الشرعیہ زیر آن نفس که عکس وجود انسان است و مشار الیہ ہر فرد بقول انما ہم اوست بر کفر و انکار خود  
است و حقیقت ایمان و حقیقت اعمال صالحہ چگونه تصور شود حجت خداوندی است جلشانه که مجرد صورت را قبول فرموده  
و بشارت بر خول جنت که محل رضای او است تعالی نموده است و ہم احسان او است تعالی که در  
نفس ایمان تبصیرت طلب کفایت فرموده است و با ذعان نفس تکلیف ننموده بل جنت را ہم صورت است  
و ہم حقیقت اصحاب صورت از صورت جنت مخطوطا خواهند شد و ارباب حقیقت از حقیقت جنت اصحاب صورت  
و ارباب حقیقت از یک فاکہ حجت تناول نمایند صاحب صورت از ان لذتی یا بد و صاحب حقیقت  
بذرت و دیگر از وجہ مطهرات اموات المؤمنین بان سبر و علی آله الصلوٰات والسلام در یک

ایمانی فرموده تا ضعیف بنیان بنیادیت او تعالی از مجازی بحقیقت بر نهد از صورت بمعنی گرایند و السلام  
 علی من تبع الهدی مکتوب چهل و هشتم بخواجه محمد قاسم بدشتی صدور یافته در نصیحت و تنبیہ بسم الله الرحمن  
 الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرسانند سبحانه الحمد و المنه که از کلمه و کلام آن انعمی حرارت  
 طلب مغموم میشود و بوی از جمیعت می آید مانا که این دولت اثر قریب صحبت است گرفتاریهای لاطائل  
 شمار انگذشت که یک هفته صحبت دارند مجموع ایام صحبت شما معلوم نیست که بیک عشره کشیده باشند  
 از خدا شرم باید داشت جلسطانه که از هزار روز یک روز اہم برای خداے عزوجل انتخاب  
 نمیکند و از تعلقات شتی خود را جمع نمی نمایند حیث بر شما درست شده است و بہ ہمدان خود در یافتہ آید کہ  
 یک ساعت این صحبت بہا زار عینات مجاہدہ است مع ذلک ازین صحبت گریزانند و بہ جہلہای خود را  
 دوری انما ز ندو ہر استعداد شما نفیس است اما چہ فائزہ کہ از قوت لفعیل نیامدہ استعداد شما بلند افتادہ  
 است لیکن شما نیست در رنگ طفلان از جوہر نفیس تخت ریزہ ہای خسیس آرام گرفتہ اند بہ وقت صبح شود و بچو  
 روز معلوم است کہ باکہ با ختہ عشق در شب و بچو بہ حال اہم ہیچ نرفتہ است فکر بر صل باید نمود و عمدہ این کار  
 صحبت ارباب جمیعت است و اگر این دولت میر نشود اوقات خود را بزرگتراتی جلثانہ کہ ما خود انصاف  
 دولت است مشغول باید داشت و ہر چہ منافی ذکر است از ان اجتناب باید نمود و در حل و حرمت شرعی  
 نیک احتیاط باید فرمود و بسا اہلہ بناید گذرانند و نماز پنج وقتہ بجماعت التزام نمایند و در قعدہ اراکان سے  
 تبلیغ مرعی دارند و محافظت نمایند کہ نماز و اوقات مستحبہ اوایا بربنا اقم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شئی قدير  
 مکتوب چهل و ہشتم بخواجه محمد طالب بدشتی صدور یافتہ در ترغیب نمودن بمقام رضا بسم الله  
 الرحمن الرحیم الحمد للہ و السلام علی عباده الذین اصطفی خواجہ محمد طالب ہوارہ خواہان مطلوب باشند خبر  
 فوت قرۃ العین محمد صدیق نوشتہ بود و ندا ندا و نا الیہ را چون برادر عزیز حضرت حق سبحانہ و تعالی  
 نزد مومنان از ہمہ چیز عزیز تر و محبوب تر است چہ اموال و چہ نفس و احیاء و اماتہ فعل اوست تعالی  
 کہ دیگر ہر ادروی داخل نیست پس ناچار فعل او تعالی نیز عزیز تر و محبوب تر خواہد بود و جای آنست  
 کہ مہمان از فعل محبوب لذت بگیرند و عیش نمایند بصبر چہ دلالت کند کہ ایمانی بکراہست و اردو مقام  
 رضا ہر چند از رغبت و سرور خبر میدہد اما مرتبہ اتنا ذامری دیگر است سہ عشق آن شعلہ است  
 کو چون برفروختہ ہر چہ جز مشوق باقی جملہ سوختہ پتہ لا در قتل غیر حق برماندہ در نگران پس

الطینان اگر چه سه مرتبه تفاوت کند هر چه گویند از طینان و سرکشی گنجایش دارد اما بعد از حصول الطینان مخالفت و طغیان را مجال نیست و در غیاب این فقر هر چند با معان نظر مطالعه نموده است و در حل این معاد و در دور رفتی که مخالف مقرر قوم است اما بتخلیه اندیشه بماند و در نفس مطمئنه مخالفت و سرکشی نیافته و جز استلاک و انحلال چیزه دیگر در وی ندیده هرگاه نفس خود را اگر خدای مولای مملو ساخته باشد مخالفت چه گنجایش دارد و چون نفس از حضرت حق سبحانه تعالی راضی گشت و حضرت حق سبحانه تعالی از وی راضی شد طغیان چه صورت دارد که منافی رضا است مرضی حق جلشانه هرگز نامرضی نیگردد و مراد از جهاد آنکه در اندیشه حقیقه الحال تو آن بود که جهاد با قالب بود که مرکب از طبع مختلفه است و هر طبیعت از خواهان امر نیست و اگر میزان از امری دیگر اگر قوت شهویه است از قالب ناشی است و اگر غضبیه است هم از آنجا آید استیغنی سائر حیوانات که نفس ناطقه ندارد این صفات رذلیه در آنها کائن است و بشهوت و غضب و شره و حرص شصت اند این جهاد همیشه برپا است الطینان نفس تسکین این جهاد نمی نماید و لیکن قلب رفع این قتال میفرماید در ابقاء این جهاد فواید کثیره است که متضمن تنقیح و تطهیر قالب است تا کمالات آن نشاء و معالیه آخرت با صالت او و انعم و لو گشت چه در کمالات این نشاء قالب ملحق است و قلب تبع آنجا کار بر عکس است قلب تابع و قالب تبع و چون این نشاء فعل پذیرد و آن نشاء پرتوان از این جهاد منتفی گردد و این قتال با انجام رسد و چون بفضل الله سبحانه نفس در مقام الطینان آمد و منقاد حکم الهی جلشانه گشت اسلام حقیقی میسر شد و حقیقت ایمان صورت گرفت بعد از آن هر چه ملخو خواهد بود در آرد از حقیقت خواهد بود و اگر نازاد ایاقت حقیقت نماز خواهد بود و اگر صوم است حقیقت صوم است و اگر حج است حقیقت حج علی هذا القیاس سائر ایتیان بالا حکام الشرعیه پس در حقیقت و حقیقت در میان صورت شریعت و حقیقت شریعت متوسط گشت تا بلاییت خاصه مشرف نشود از اسلام مجازی با اسلام حقیقی نرسد و چون بحض فضل خداوندی جل سلطانه بحقیقت شریعت متولی گشت و اسلام حقیقی میسر شد مستعد آن گشت که از کمالات نبوت به تبعیت دور افتد انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بهر تمام یابد و نصیب وافر گردد و چنانچه صورت شریعت همچون شجره طیبه است کمالات ولایت را که گویا ثمرات او نیز حقیقت شریعت نیز گویا شجره مبارک است کمالات نبوت را که همچون ثمرات او نیز کمالات ولایت چون ثمرات صورت اند و کمالات نبوت ثمرات حقیقت آن صورت ناچار کمالات ولایت صورت باشند کمالات نبوت را که حقائق آن صورت اند باید دانست که فرق در میان صورت شریعت و حقیقت شریعت از نفس آمده بود که صورت نفس اماره طغیان داشت

جنس باشند و از یک فاکه تناول فرمایند اما التذات و تمهر که امام علی علیه است و اگر علی حده نباشد لازم آن فیصله هات  
المؤمنین بر هیچ نبی آدم بعد از پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰه والسلام و نیز لازم آید که هر که فضل باشد از شخص زوجیه  
و نیز از آن شخص فضل بود که زوجیه باز و مجتزئ است این صورت شریعت بشرط انتقامت موجب فلاح  
است و مستلزم نجات اخروی و صحیح دخول جنت چنانچه گذشت و چون صورت شریعت درست کرد ولایت عالم  
حاصل نمود الله ولی الذین امنوا و این زمان بعنایت الله سبحانه سالک مستعد آن گشت که قدم در طریقت نهاد  
و روبرو ولایت خاصه آورد و نفس را از انارگی بتدریج باطینان کشد لیکن بدانند که طے منازل وصول بآن ولایت  
نیز مربوط باعمال شریعت است ذکر آنی محل شأنه که عمده این راه است اما موربات شرعیه است و اجتناب  
از مناهای شرعیه نیز از ضروریات این راه است و ادای فرائض از مقربات است و طلب پیر راه بین راه  
نماید که وسیله تواند شد نیز ماسوی شرعی است قل الله تعالی و اتبعوا لیه الوسیله بالجمله از شریعت چاره نبود چه  
صورت شریعت و چه حقیقت شریعت زیرا که امهات جمیع کمالات ولایت و نبوت احکام شرعیه است کمالات  
ولایت تسلیح صورت شریعت است و کمالات نبوت ثمرات حقیقت شریعت که اسبی انفا انشاء الله تعالی  
مقدم و ولایت طریقت است که آنجانی ماسوی مطلوب است و رخ غیر و غیریت مقصود و چون بفضل خداوندی جلشانه ماسوی  
تکلیف از نظر رفع گشت و در دیدنای و نشانی از اختیار نماند فنا حاصل گشت و مقام طریقت بانجام رسید و میر  
الی الله تمام شد بعد از آن شروع در مقام اثبات است که معبر بهی فی الله است و همین است مقام بقا که مطن  
حقیقت که مقصد قصی است از ولایت بآن طریقت و حقیقت که فنا و بقا است اسم ولایت صادق می آید و اما نه  
مطبیقه می گردد و از کفر و انکار خود باز میماند و از مولای خود جلاسلطانه را میگیرد و ماسوی نیز از وی راضی  
میشود و گراشته که در جلیست خود داشت زائل میشود و گویند هر چند نفس در مقام اطمینان برسد از سر گشته  
خود باز نیاید هر چند که نفس مطینه گردد و نه هرگز صفات خود و مکر و دین جهاد اکبر که آن سرور علیه و علی  
آله الصلوٰه والسلام در حدیث رجحان الجهاد الا صغری الجهاد الا کبر فرموده است مراد از آن جهاد  
بافس داشته اند و آنچه به کشف فقیر در آمده است و لوحان خود یافته است خلاف این حکم  
متعارف است بعد از حصول اطمینان در نفس هیچ کس نشی و طغیان نمی یابد و در مقام انقیاد و تمکن می بیند  
بلکه آنرا در رنگ قلب تمکن که نسیان ماسوی نموده است می یابد که از دید و دانش غیر و غیریت گذشته  
است و از حجاب دریا سست و از لذت دالم و ارسیه مخالفت کجاست و سرکشی کرا پیش از حصول



در کرم است این مقام نسبت به تقابل سابق بس عالی است و وسعت تمام دارد و نورانیته دارد که در سابق  
اثری ازان نبود این مقام با ممالک مخصوص به انبیا و اولی العزم است علیم الصلوات و التسلیات و بتجسیت  
هر کرا نبوا زنده بود داشت هر کرا مشرف بنماز مرده با گریان کارها دشوار نیست بنیجا که غلط نکند و نگوید که  
در نیمه وطن از صورت و حقیقت شریعت استغنا حاصل میگردد و احتیاج بایتنان احکام شرعیه نیماند زیرا که گویم شریعت  
اصل این کار است و بنیاد و انبیا و ائمه است و در تحت هر چند بالا رود و سرفراز گردد و دیوار هر چند بلند بر آید و  
کوشکهای عالی بروی راست شود از اصل و بنیاد منفی نباشد و احتیاج ذاتی ازان ایشان را نل نگیرد مثلاً خانه علو  
هر چند رفعت پیدا کند از بلندی دور تر رود از خانه کسفل در اچاره نبود و احتیاج او از سفلی هرگز نازل نشود  
اگر فرخنده در خانه سفلی راه یابد آن خلل در خانه علو نیز تاثر نخواهد نمود و زوال سفلی بزل علو نخواهد رسانید پس  
شریعت همه وقت بر همه حال در کار است و بایتنان احکام آن همکس محتج و چون بنیایت خداوندی جلشانه  
معامله ازین موطن نیز بالا رود و کالای فضل بجمیع آید قهای پیش خواهد آمد پس عالی که بالا ممالک مخصوص بنجاتم  
الرسل است علیه وعلیم و علی آله کل الصلوات و التسلیات و التحیات و البرکات و تبهجیت و وراشت تا کرا  
باین دولت مشرف سازند آن کوشک عالی که از غایت رفعت بنظر نیک می در آید حضرت صدیق را در اینجا  
بطریق وراشت متانق و دخل میباشد و حضرت فاروق نیز باین دولت مهند است و از امهات المؤمنین  
حضرت خدیجه و حضرت صدیق را با نسرو علیه وعلی آله و صحابه الصلوة و السلام بعلاقه از دواج آنجا نیز می بیند  
و الامالی الله سبحانه مکتوب پنجاه و یکم بخواجه محمد صدیق صد و ریافته الحمد لله و سلام علی عباده الابرار  
اصطفی اعلم ایها الاخ اهدین ان کلامه سبحانه مع ابشر قد یکون شفاها و ذلک لافراد من الانبیا وعلیم الصلوات  
والتسلیات و قد یکون ذلک بعض الملک من متابتم بالبعیته و الوراثه ایضا و اذا کثر هذا القسم من الکلام مع وهد  
منهم سبی محمد ثلثا کان امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه و هذا غیر الالهام و غیر الالتقاء فی الروع و غیر الکلام  
الذی مع الملک انما یخاطب بهذا الکلام الانسان الکامل الجامع بعالی الامر و الخلق و الروح و النفس  
و العقل و الخیال و الله تحمیس بدمه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم و لا یلزم من کون الکلام شفاها ان یکون مکتوم  
مرئیا للسامع لواء ان یکون السامع ضعیف لیسر لا یحیل شعثان انواره کما قال علیه وعلی آله الصلوات  
والتسلیات فی جواب سوال الرویه عنه لورانی اراده و لان فی شفاها حرق الحجب الشهودی لا الوجودی  
قائم فان بده معرفه شریفه قلما تکلم بها احد و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب پنجاه و دوم



و حقیقت شریعت بر احکام خود بوده و حقیقت نفس مطمئنه گشته است و مسلمان با همین فرق در میان کمالات ولایت که کمالها  
اند و در میان کمالات نبوت که کمالها اند از راه قالب است و در مقام ولایت اجزاء و اقسام طایفه ای که بر باز  
مانده اند متلاخ و ناری او با وجود اطمینان نفس از دعوی خیریت و تکیه خود باز مانده است و جزو ارضی از دست ایشان گشته  
علی هذا القیاس سایر الاجزاء و در مقام کمالات نبوت اجزاء و اقسام نیز باعتبار آن مانده است و از افراط و تفریط باز  
از نیکی تواند بود و آنچه آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوات و السلام سلم شیطان چنانچه در آفاق است و نفس است  
نیز و آن جزو ناری است که معنی خیریت خود است و عوامان تکیه و ترفع خود که بدترین صفات بر ذیل است و اسلام  
او کنایه از نفع این ایزد رزاق است پس در کمالات نبوت هم تکلیف قلب است و هم اطمینان نفس و هم اعتدال اجزاء  
قالب و در ولایت این تکلیف قلب است و بعدا للقیما و لاتی اطمینان نفس و آنکه گفتیم بعدا للقیما و لاتی اطمینان نفس زیرا که  
اطمینان منفس را بر حد کمال و بی تکلف بعد از اعتدال اجزاء قالب است لهذا رباب ولایت بواسطه عدم  
اعتدال اجزاء و قالب رجوع مطمئنه را بصفات بشریت تجویز نموده اند چنانچه بالا گذشت و اطمینانی که بعد از اعتدال  
اجزاء و قالب منفس را حاصل میگردود و از رجوع بصفات رفیله پاک و مبر است پس خلط رجوع نفس بر ذائق عدم  
رجوع آن مبنی بر تفاوت مقامات نفس که و انظار است هر یکی از مقام خود خبر داده است و از یافت خود سخن رانده و آل  
هرگاه اجزاء و قالب نیز بحد اعتدال آیند و اطمینان و سرکشی باز مانند جهاد با آنها چه صورت دارد و در رنگ نفس مطمئنه  
جهاد از میان نیز مرتفع گردد و جواب فرق است در میان مطمئنه و این اجزاء مطمئنه صاحب استهلاک و محال است  
و ملحق بعالم امر است که بحال استهلاک و مگر متصف است و این اجزاء بواسطه اشیان احکام شرعی که بنای آن  
بر صحت است مناسب است به استهلاک و مگر ندارند و در مستهلک گنجایش مخالفت نیست و آنکه محمود دارد بواسطه بعضی  
مصلح و منافع اگر در بعضی امور صورت مخالفت نماید گنجایش دارد و امید است که این مخالفت بفضل خداوندی  
جلسه سلطانه از ترک استیجاب بالانرو و دوازده ارتکاب که است تنزیه پایان ترف و دنیا پس جهاد در مرتبه قالب  
وجود اعتدال اجزاء او متصور شود و در مطمئنه جهاد مجوز نباشد نتیجه حق این بحث در مجلد مکتوبات اول در مکتوب بیان  
طریق که با هم فرزندی اغلظی مرحوم نوشته شده است تفصیل اندراج یافته است اگر خفائی مانده باشد  
آنجا رجوع نمایند و اگر به محض فضل خداوندی جلسه سلطانه کمالات نبوت که نتایج و ثمرات حقیقت شریعت  
اند نیز با انجام رسد و ترقیات انجاسنوط باعمال نباشد معامله در آن موطن به محض فضل خداوندی  
و احسان حضرت رحمان است جل سلطانه اعتقاد آنجا اثر نیست و علم و عمل را حکم نه فضل و فضل و کرم

نه موجب مستغنی و چون دید قصور و اعمال پیدا شود اعمال را قیمت افزاید و قبول سزاوار بودی نمایند  
 که این دید پیدا شود واجب ندید و بزود خیر و القتا و الا ان یشاور فی تخیر و جمعی را که این دید  
 قصور اعمال بوجه کمال میرسد و چنان می انگارند که کاتب بین محفل و بیکار است و حسن نیست  
 که در کتاب او درآید و کاتب شمال همیشه در کار است که همسج و سوء است و چون معامله عارف  
 با این حدیر بر عیول و معلول به قلم اینبار سید سرشت گشت و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب  
 پنجاه و چهارم سید شاه محمد صدور یافته در بیان آنکه متابعت آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة و السلام  
 مراتب و درجات دارد و آن هفت درجه است و بیان تفصیل هر درجه و مایه سبب ذلک الحمد لله  
 و السلام علی عباده الذین اصطفا متابعت آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة و السلام که سرایه سعادت  
 دنییه و دنیویه است و درجات و مراتب دارد و درجه اولی مرحوم اهل اسلام راست از ایشان  
 احکام شرعیه و متابعت سنت سینه بعد از تصدیق قلب و پیش از اطمینان نفس که بدرجه ولایت  
 مربوط است و علماء و ظواهر و عباد و زهاد که معامله شان با طینان نفس نه پیوسته است همه درین درجه  
 متابعت شریک اند و در حصول صورت اتباع برابرند و چون نفس در مقام از کفر و انکار خود نه رسته  
 است لاجرم این درجه مخصوص بصورت متابعت باشد این صورت متابعت در رنگ حقیقت متابعت  
 موجب طلاع و رستگاری آخرت است و منی از عذاب ناراست و بمشرب و غل حجت از کمال کرم انکار  
 نفس را اعتبار نامه و تصدیق قلب کفایت فرموده است و نجات امر لوط بآن تصدیق ساخته  
 میتوانی که دوی باشک مرحسن قبول نه ای که در ساخته قطره بارانی را در درجه دوم از متابعت اتبع اطل  
 و اعمل او است علیه و علی آله الصلوٰة و السلام که بیاطن تعلق دارد از تزیب اخلاق و دفع رذائل صفات  
 و اذاته امر ارض با طینه و علی معنویه که بمقام طریقت متعلق اند این درجه اتباع مخصوص بار باب سلوک  
 است که طریقه صوفیه را از شیخ مقتدا اخذ نموده بود و مفاد سیر الی الله را طبع مینمایند و درجه سوم از مراتب  
 اتباع احوال و اذواق و مواجد آن سرور است علیه و علی آله الصلوٰة و السلام که بمقام ولایت خاصه تعلق  
 دارند و این درجه مخصوص بار باب ولایت است که مجرب با آنکه خدایا سلک مجرب چون مرتبه ولایت  
 بانجام رسد نفس مطمئنه گشت و اطمینان و سرگشته باز ماند و از انکار با قرار و از کفر با سلام آید بعد ازین  
 هر چه در متابعت کوشد حقیقت متابعت خواهد بود اگر نماز ادائی نماید حقیقت متابعت بجای آرد

بنحواجه مهر علی کشمیری صدور یافته در ترغیب باین طائفه علیه الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفه شریفه که  
 از کمال محبت و اخلاص صدور یافته بود مع ہدایا بر سید حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بر محبت این طائفه متقاسمت  
 گرامت فرماید و بایشان محشور دارد و ہم قوم لائیتہ جلیس و لایحرم و لایجب ہم جلساء اللہ ہم اذراوا  
 ذکر اللہ و ہم من عرفہم و جد اللہ نظر ہم دوا و کلام شفاء و محبت ہم عنیاء و بہاء من رای ظاہر ہم خاب  
 و حسن رای باطن ہم فار و ظفر خوش گفت الہی چیست اینکہ دوستان خود را کروی کہ ہر کہ ایشان را شناخت  
 ترا یافت و تا ترا یافت ایشان را شناخت یعنی شناخت ایشان و یافت تو از یکدیگر مشک نیستند  
 تقدم ذاتی بیک اعتبار شناخت راست و بیک اعتبار یافت را و مختار قائل تقدم آن طرف است  
 لانه المبدأ و منہ البدایہ اولی و احمری و السلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب پنجاہ و سوم بیکے  
 از مشائخ نواحی صدور یافته در جواب استفسار او کہ اگر عبادت کف نفس را استغنا حاصل میشود و اگر زلت و  
 خلاف شرع از من صادر میشود و نہ است و شکستگی پیدای آید الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی پرسیدہ بود  
 اگر در ریاضت خود رانی آرام نفس را استغنا پیدا میشود و میداند کہ مثل من صالحی نیست اگر چیزی خلاف  
 شرع واقع میشود و خود را محتاج و فروتر خیال میکند علاج این چیست تو میگوئی ہمارا احتیاج و فروتنی کہ بشی از مردم  
 است و رشتن ثناتی کہ پیدا میشود و نعمت است عظیم عیاذاً باللہ سبحانہ اگر بعد از ارتکاب مخطوہ شرعی نہ است ہم کہ  
 از شعب توبہ است پیدا نشود و بایمان ذنب تلذذ و مخطوہ ظاہر کہ التذذ ذنب امرار بر ذنب است اگر  
 امرار بر سبب صغیرہ است کبیرہ میرساند و امرار کبیرہ و ہلیر کفر است شکر این نعمت عظمی ناپسند تا از دیادے  
 در مردم پیدا شود و از ارتکاب خلاف شرع باز دارد قال اللہ سبحانہ تبارک و تعالیٰ لئن شکرتم لا زیدکم  
 حاصل شق اول حصول عجب است بعد از ایمان اعمال صالحہ و این عجب سہی است قاتل و مرنی است  
 مہلک کہ اعمال صالحہ را نابود میکرد اندر چنانچہ آتش خطب را ہچیز سازد و نشاء عجب آنست کہ اعمال صالحہ در  
 نظر عامل مزیب می در آیند و مستحسن بنمایند فالما تجتہ بالا عند او باید کہ حسانت خود را تمام دارد و قیل و خیو  
 حسانت در نظر آرد تا خود را و اعمال خود را قاصر داند بلکہ شایان لمن و طر و یا بر قال علیہ و علی  
 آلہ الصلوٰۃ و التسلیات رب قار و القرآن و القرآن یلنہ و کم من عالم لیس له من صیامہ الا الظہار  
 و الحجوع خیال نکند کہ حسنه او قبیح ندارد اگر اندک متوجہ شود بنماییت اللہ سبحانہ ہر قبیح یاد و بوسے  
 از حسن حساس کند عجب کجا و متغنا کرا بلکہ از استیلائی دید تصور اعمال باید کہ از ایمان حسنه متعل و غیر متغنا بہ

سینه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحية واجتناب از اسم و رسم بدعت تا از بدعت حسنه در رنگ بدعت  
 سینه احترام نماید بونی ازین دولت پشام جان او نرسد و این معنی امروز متعسر است که عالم در دریای  
 بدعت غرق گشته است و ظلمات بدعت آرام گرفته که اجمال است که دم از رفع بدعت زند و با حیا  
 سنت لب کشاید اکثر علماء این وقت رواج دهند های بدعت اند و نو کنند های سنت بدعتا پهن شده را  
 تعامل ضیق دانست بجز از بلکه با سخنان آن فتوی میدهند و مردم را بدعت دلالیت بینمایند چه میگویند اگر  
 ضلالت شیوع پیرا کند و باطل متعارف شود تعامل گردد و مگر نمیدانند که تعامل لیل استخوان نیست تعامل  
 که مقبره است همانست که از صبر راول آمده است یا با جمیع جمیع مردم حاصل گشته که مذکری الفتا و  
 انبیا نیت قال الشیخ الاسلام الشیخ محمد بن سید محمد لاناخذ باسختان مشایخ الخ و انما نأخذ بقول اصحابنا المقدرین  
 رحمهم الله سبحانه لان التعامل فی بلدة لا یدل علی الجواز و انما یدل علی الجواز ما یكون علی الاستمرار من  
 الصدر الاول یكون ذلک دلیلا علی تقریر النبی علیه و علی آله الصلوات و السلام ایا هم علی ذلک  
 یكون شرعا عنه علیه و علی آله الصلوة و السلام و اما ذلک الم یکن کذلک لایکون فلهم حجة الا اذا کان ذلک  
 من الناس کافه فی البلدان کلها لیکون اجماعا و الاجماع حجة الا تری اہم لو تعاطوا علی بیع الخمر و علی  
 الود الا یقتی بالحل و شک نیست که علم تعامل کافه انا هم و لیکن جمیع قری و بلدان از حیث البشر خارج است  
 باقیما تدل صدر اول که فی تحقیق تقریر است از ان سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام و راجع است بسنت  
 او علیه و علی آله الصلوة و السلام بدعت کما است حسن بدعت که ام محاب که ام را در حصول جمیع کمالات محبت خیر  
 البشر کافی بوده علیه و علیهم الصلوات و التسلیات و از علماء سلف هر که بدولت رسوخ مشرف گشته است بی تکلفیات  
 طریق صوفیه نماید و بسوگ و جذب قطع مسافت کند بواسطه التزام متابعت سنت سینه است علی صاحبها الصلوة  
 و السلام و التحية و اجتناب از بدعت نامرضیه اللهم شنبنا علی متابعتنا سنته و جنبنا عن ارتکابا لبدعت بحرمته صاحب سنته  
 علیه و علی آله الصلوة و السلام که علم و کل را در حصول آن کمالات غلبی نیست بلکه حصول آن نامرید بکسب فضل و احسان  
 خداوند نیست مجلسا نه دین درجه بس عالیست درجات سابق را بآن ماسمی نیست این کمالات بالا صائت  
 مخصوص با نبیاء اولو اعزم است علیهم الصلوات و التسلیات و تبعیت و در ائت تا که را باین دولت مشرف سازند  
 درجه شمای متابعین ابلع آن سرور است علیه و علی آله الصلوة و السلام در کمالی که مخصوص بمقام محبوبیت آن در  
 است علیه و علی آله الصلوة و السلام چنانچه در درجه پنجم افاضه کمالات بحر فضل و احسان بوده درین درجه ششم افاضه

که در جمیع  
 از بدعت خارج است  
 است علیه و علی آله  
 الصلوة و السلام

و اگر صوم است همین حکم است و اگر زکوة است همین مطلق است و علی هذا القیاس در اتیان جمیع احکام شریعت  
 حقیقت اتباع کامن است سوال حقیقت نادر و روز هیچ معنی است نادر و روز افعال مخصوصه است اگر  
 آن افعال چنانچه فرموده است ادایا بحقیقت او یافته باشد صورت چه بود حقیقت در اتیان چه باشد واجب  
 بتدی چون نفس اماره دارد که بالذات منکر احکام سماویست اتیان احکام شرعی از وی باعتبار صورت است  
 و منتی را چون نفس مطمئنه گشته است و برضا و رغبت قبول احکام شرعی نموده اتیان احکام از وی باعتبار  
 حقیقت است مثلاً منافق و مسلم هر دو اداء نماز می نمایند منافق چون انکار باطن دارد صورت نماز بجای آورد  
 و مسلم بواسطه انقیاد باطن بحقیقت نماز متخی است پس صورت حقیقت باعتبار انکار و اقرار باطن است  
 این درجه چهارم درجه نیست از متابعت در درجه اولی صورت این متابعت بوده و اینجا حقیقت اتباع  
 است این درجه چهارم از اتباع مخصوص علماء و سخیین است شکر الله تعالی سخییم که بعد از اطمینان نفس بخیر دولت  
 متابعت متحقق نیز اند و اولیاء الله را قدس الله تعالی اسلام بر هم هر چند نخی از اطمینان نفس بعد مکیمن  
 قلب حاصل است اما کمال اطمینان نفس را در تحصیل کمالات نبوت حاصل است که علماء و سخیین را  
 از ان کمالات بطریق در اشت نصیب است پس علماء و سخیین بواسطه کمال اطمینان نفس بحقیقت شریعت  
 که حقیقت اتباع است متحقق باشند و دیگران چون این کمال ندارند گاهی بصورت شریعت متلبس اند و  
 گاهی بحقیقت شریعت متحقق علامتی از برای علماء و سخیین بیان کنم تا هر ظاهر دانی دعوی رسوخ نماید و  
 اماره خود را مطمئن ننماید و عالم را سخ کس است که او را از تاویل تشابهات کتاب و سنت نصیب است  
 و از اسرار جبر و مقطعات اوائل سور قرآنی بهره دارد تاویل تشابهات از جمله اسرار غامضه است  
 خیال نکنی که در رنگ تاویل ید قدرت است و تاویل وجه بذات که آن ناشی از علم ظاهر است با اسرار  
 کار ندارد و اصحاب این اسرار غیر از اند علیهم الصلوات و التسلمات و این رموزات اشارات معاطات  
 ایشان است و بتبعیت و وراعت این بزرگواران هر کرا باین دولت عظمی امتداد سازد حصول این درجه  
 متابعت که منوط باطمینان نفس است و وصول بحقیقت متابعت صاحب شریعت است علیه علی آله الصلو  
 و السلام گاه هست که تبوسط قنای بقابی توسل سلوک و جذب میسر گردد و تواند بود که از احوال و مساوید  
 و از تجلیات و ظویر این بیخ در میان نباشد و این دولت نقد وقت بود لیکن از راه ولایت باید  
 دولت رسیدن اقر نیست از آنکه همراه دیگر برسد و آن راه دیگر بزرگم این فقیر التزام متابعت سنت

است مداحی صوفیه علیه آنکه احکام الهامیه همه وقت شامه و مایه مناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام  
 علی عباده الذین اصطفی قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیّه است بلکه جامع جمیع شرائع با تقدم است غایه مانی بالباب  
 بعضه از احکام این شریعت از آن قسم اند که عبارت نص و اشارت نص و دلالت نص و تقضاء نص مفهوم میگردد و عموم  
 و خواص را اهل لغت درین فهم برابر اند و قسم دیگر از احکام از آن قبیل اند که توسط اجتماع و استنباط مفهوم میگردد و در این  
 فهم مخصوص با آنکه مجتهدین است که آنسرور باشند بقول مجبور و صاحب کرام آن سرور و مجتهدان سائر ائمت آن سرور  
 باشند علیه و علیهم الصلوٰت و التسلیات لیکن احکام اجتماعیه در زمان آنسرور که آوان وحی بوده علیه و علی آله الصلوٰة و  
 السلام در میان خطا و صواب متر و منورند بلکه بوحی قطعی صواب بحق از خطای مخفی متمیز میگشت و حق با باطل متمیز  
 نیماند که تقریر و تمیزت نبی بر خطا مجوز نیست بخلاف احکامیکه بعد از انقراض زمان وحی بطریق استنباط  
 مجتهدان حاصل گشته در میان صواب و خطا متر و داند لهذا احکام اجتماعیه که در زمان وحی مقرر گشته اند موجب  
 یقین اند که مفید عمل و اعتقاد است و بعد از زمان وحی ناچار موجب ظن باشند که مفید عمل است نه موجب  
 اعتقاد و قسم ثالث از احکام قرآن از آن نوع اند که طاقت بشری در فهم آن عاجز است تا اعلامی از جانب  
 منزل احکام جلسلطان حاصل نشود فهم آن احکام متصور نبود حصول این اعلام مخصوص پیغمبر است علیه و علی  
 آله الصلوٰة و السلام غیر پیغمبر این اعلام نکند این احکام هر چند ماخوذ از کتاب اند اما چون مظهر آن احکام پیغمبر است  
 علیه و علی آله الصلوٰة و السلام ناچار این احکام را منسوب بسند داشته اند که مظهر آن سنت است  
 در رنگ آنکه احکام اجتماعیه را بقیاس نسبت کنند باعتبار آنکه قیاس مظهر آن احکام است پس سنت و  
 قیاس هر دو مظهر احکام باشند اگر چه در میان این دو مظهر فرق بسیار است که یکی مستند برای است که مجال  
 خطا دارد و دیگری مؤید باعلام حق جل و علا که خطا را آنجا گنجایش نیست قسم اخیر کمال شباهت باطل دارد  
 گویا نسبت احکام است هر چند فی الحقیقت نسبت جمیع احکام همان کتاب عزیز است پس باید دانست که در احکام  
 اجتماعیه غیر پیغمبر را با پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰة و السلام مجال خلایق است اگر آن غیر بپایه اجتماع برسد و احکامیکه  
 عبارت و اشارت و دلالت نص ثابت شده اند همچنین احکامیکه مظهر آنها سنت است احدی را در آنها جای  
 مخالفت نیست بلکه جمیع امت اتباع آن احکام لازم است پس مجتهدان است را در احکام اجتماعیه متابعت  
 رای پیغمبر لازم نیست علیه و علی آله الصلوٰة و السلام بلکه صواب در آن موطن متابعت رای خود است اینجا دقیقه است  
 باید دانست پیغمبر آنکه متابعت شرائع پیغمبران او لازم بینا میزند علیه و السلام واجب بر ایشان همان اتباع



کلمات آن بجز جمیع است و فوق و تحت و چنان است ازین درجه متابعت نیز تا قلیل را ضعیف و سالیب سالیب درجه  
 متابعت غیر از درجه اولی آنکه بمقامات عروج تعلق دارند و حصول اینها بصورت مربوط است و درجه پنجم از متابعت است که  
 تعلق نبزول و بهبوط دارد و این درجه سالیب از متابعت جامع جمیع درجات سالیب است زیرا که درین وطن نزول  
 هم تصدیق قلب است و هم تکلیف قلب است و هم اطمینان نفس است و هم اتم احوال جز او قالب کار اطمینان کسوف  
 باز مانده اند درجات سالیب که از متابعت بوده اند و این درجه هم چون کل است هر آن که از درجه پنجم تابع به متبوع نیجه  
 شتاب است پیدا میکند که گویا ستم طبیعت از میان بخیزد و امتیاز تابع و متبوع را نل میگرد و چنان شود که متبوع در رنگ  
 متبوع هر چه میگرد از اصل میگرد و گویا هر دو از یک شتاب بخیزند و هر دو از خوش یک کنار اند و هر دو در یک استر اند و هر دو  
 در رنگ خیر و شکر اند تابع که از متبوع که ام و طبیعت کرد و در مقام نسبت تفاضل گنجایش نه دارد و عجب معامله است  
 در تنظیم هر چند با معانی نظرها اینها نسبت به طبیعت تابع لحاظ و منظور میگرد و امتیاز متابعت و متبوعیت اصلا مشهود  
 نمیشود و این قدر است که خود را طفیلی میدانند و ارادت بنی خود میباید علیه و علی جمیع الانبیاء و من اهلوا و من اهلها و من التسلیمات  
 اکملها تا که تابع دیگر است و طفیلی و ارادت دیگر هر چند هم در مقام طبیعت اند و ظاهر او تابع حیلوله متبوع در کار است  
 و در طفیلی و ارادت سچ حیلولتی در کار نیست تابع اولش خود است و بی طغیانی منعی بالجملة هر دو ملت که آمده است از  
 برای انبیاء آمده است و علم اهلوا و التقیات مساوات است و اینست که بطریق انبیاء علم اهلوا و التسلیمات  
 از ان دولت بهر دو باشد و از اولش ایشان تناول نمایند و در قافله که او است و نام نرسیم به این پس که رسد  
 زود در با گنج هر سیم به تابع کامل کسی است که باین نسبت درجه متابعت متخلی شود و آنکه بعضی از درجات متابعت  
 دارد و بعضی ندارد و تابع فی الجملة است علی تفاوت درجات علماء و ظواهر بر درجه اولی آخر سدا امر کاش  
 آن درجه را هم سرانجام بهر متابعت را تصور بر صورت شریعت داشته اند و رای آن امری دیگر نگاشته  
 طریقه صوفیه را که وسیله حصول درجات متابعت است بکار تصور نموده اند و اکثرشان پیر و مقتدای خود را  
 غیر از هایت و بزرگوئی ندانسته و چون کرمی که در سنگ نهان است به زمین و آسمان او همان است به  
 حقیقت شمس و ماه و ام بحقیقه التابته المرفیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و البرکة و التحیة و علی جمیع  
 اخوانه من الانبیاء و الکرام و الملائکة النظام و علی جمیع اتباعهم الی یوم القیام مکتوب پنججاه و بیستم بخندوم  
 زاد و دای عالی درجات یعنی خواجہ محمد سعید و خواجہ محمد مصوم سلمی الله تعالی صدور یافته مد بیان آنکه  
 قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعی است و در مناقب امام اعظم ابی حنیفه در بیان آنکه اصل این کار شریعت



در آنها متصور نیست که این احکام نسبت به بعضی نیست و بعضی گیرین آنها و پیروی همچنین سنت و رفع آنها و سنت پیغمبر  
و گیرین آنها و سنت که آن نسبت بقومی است و این نسبت بقوم دیگر و اگر اختلاف نسبت با کدام نام یا نسبت بیک گروه کرده باشد  
البته نسخ است چنانچه درین شریعت که حکم به نسبت با کدام نام است حکم ثانوی نسخ حکم اول است پس سنت لاحق  
پیغمبر با علیه و علی آله و جمیع الانبیاء و المرسلین الصلوات و التحیات ناسخ باشد مرسنت سابقین او را علیه و علی آله الصلوة  
و السلام و حضرت عیسی بنیاد علیه الصلوة و السلام بعد از نزول که متابعت این شریعت خواهد نمود و اتباع سنت  
آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام خواهد کرد و نسخ این شریعت مجوز نیست نزدیک است که علماء و فواید مجتهدان  
او را علی بنیاد علیه الصلوة و السلام از کمال وقت و غرض خدا نکار نمایند و مخالف کتاب و سنت و دانش مثل روح  
القدس مثل امام عظیم کوفی است که بیکت و رع و تقوی و بدولت متابعت سنت و پیغمبر علیا در اجتهاد و استنباط یافته  
است که دیگران در فهم آن عاجز اند و مجتهدان او را بواسطه وقت معانی مخالفت کتاب و سنت دانند و او را صاحب  
او را صاحب رای بنظر نگذرد بلکه عدم الوصول الی حقیقه علم و درایت و عدم الاطلاع علی فقه و فرائض امام شافعی  
بکثره از وقت قهاست و علیه الرضوان دریافت که گفت الفقهاء کلم عیال بی حنیفه و اعلی از جزایتهای قاصر نظران که تصور  
خود را بدگر می نسبت نمایند قاصری که گذارین قافله را طعن بصوریه حاش شد که برآیم بزبان این کلمه را به پیغمبر  
جهان بسته این سلسله اندیز و به از حلیه چسان بگسلد این سلسله را به و بواسطه همین مناسبت که بکثرت روح القدس  
دار و تواند بود آنچه خواهد بود یا ساد فصول سته نوشته است که حضرت عیسی علی بنیاد علیه الصلوة و السلام بعد از نزول  
بنده سبب امام ابی حنیفه علی خواهد کرد یعنی اجتهاد حضرت روح القدس و انقاجت امام عظیم خواهد بود نه آنکه تقلید این  
مذهب خواهد کرد علی بنیاد علیه الصلوة و السلام که شان او علی بنیاد علیه الصلوة و السلام از ان بلند تر است  
که تقلید علماء است فرماید بی شائبه تکلف و تعصب گفته میشود که نورانیست این مذهب حنفی بنظر کشف در رنگ  
دریای عظیم یتايد و سائر مذاهب در رنگ حیاض و جد اول بنظری در آیند و بظاهر هم که ملاحظه نموده می آید  
سواد عظم ان اهل اسلام متابعان ابی حنیفه اند علیم الرضوان و این مذهب با وجود کثرت متابعان  
در اصل و فروع از سائر مذاهب متمیز است و در استنباط طریق عینیه دار و این معنی است از حقیقت  
است عجب معامله است امام ابو حنیفه و تقلید سنت از همه پیش قدم است و احادیث مرسل را در رنگ اتحاد  
مسند شایان متابعت میداند و برای خود مقدم میدارد و دیگران نه چنین اند و از مخالفان او را صاحب را میگویند  
و علیم الصلوة و التسلیات بر خود مقدم میدارد و دیگران نه چنین اند و از مخالفان او را صاحب را میگویند

احکام است که از کتب و صحف ایشانان بعبارت و اشارت و دلالت تابع شده اند نه آن حکام که با جهتاد و سنن ایشانان ظاهر گشته زیرا که در حکام اجتماع هرگاه مجتهدات را متابعت لازم نبوده چنانچه گذشت پیغمبر متابع را چگونه متابعت لازم باشد و احکامیکه نظر نگذاشته است چنانچه پیغمبر و لعزم را آن حکام با اعلام حاصل اند و پیغمبر غیر او و لعزم را نیز حکام با اعلام او و تعالی ثابت است متابعت چه بود بلکه متابعت را گنجایش نیست زیرا که با اندازه هر وقت و مناسب هر گروه حکام علیحدّه است گاهی حل مناسب است و گاهی حرمت پیغمبر اولی لعزم را اعلام بکل مری شده بود و پیغمبر غیر اولی لعزم را اعلام بجرمت آن و این حل و حرمت هر دو ما خود از صحیفه منزله است چنانچه در مجتهد از یک ماخذ و حکم مختلف اخذینا بنویسکی از اینجا حاصل می نمود و دیگری حرمت سوا این اختلاف در اجتماع گنجایش ندارد که مدار آن بر رای است که هم احتمال صواب دارد و هم احتمال خطا اما این معنی در اعلام او تعالی گنجایش ندارد زیرا که آنجا تردود و صواب و خطا جائز نیست بلکه نزد حق حل و علایک حکم است اگر حل است حرمت گنجایش ندارد و اگر حرمت است حل را مجال نیست جواب رواست که نسبت بیک قوم حل باشد و نسبت بقوم دیگر حرمت پس حکم خدا حل و علایک و واقع متعدد باشد نسبت تبع و قوم و لاخذ و آری در است خاتم الرسل بن معنی رهست نمی آید که کافه انام درین شریعت بیک حکم محکوم اند و در یک واقع نزد خدا عز و جل سلطان ایجاد و حکم نیست سوا آن پیغمبر اولی لعزم هرگاه حکم بکل مری کرده باشد و پیغمبر دیگر متابع او در آن امر حکم بجرمت نماید لازم می آید که حکم ثانوی نسخ حکم اول باشد و این جائز نیست کسب مخصوص پیغمبر اولی لعزم است غیر او نسخ نمیتواند شد جواب نسخ وقتی لازم می آید که حکم ثانوی عام بود نسبت بکافه انام تا رفع حکم اول که نسبت بگروهی واقع شده بود نماید حکم ثانوی عام نیست بلکه نسبت بیک گروهی حکم بجرمت کرده است بجز اول جنگ ندارد یعنی بینی که در یک واقع مجتهدی حکم بکل میکند و مجتهد دیگر در همان واقع حکم بجرمت مینماید و نسخ نیست هر چند در میان این و آن تفاوت فاحش است که اینجا رای است و آنجا اعلام در رای تعدد و حکم گنجایش دارد و در اعلام گنجایش ندارد و اما تعدد قوم علاج آن مینماید چنانچه گذشت پس در شریعت تقدم احکامیکه از کتب و صحف پیغمبران و اولی لعزم بحسب لغت مفهوم میگردد و پیغمبران متابع را نیز در آنها مجال مخالفت نیست و آن احکام نسبت بکافه انام وارد گشته اند و پیغمبر متابع هر قوم که دعوت کند خلاف آن احکام تبلیغ نخواهد کرد اگر حل است همه را حل است و اگر حرمت است همه را حرمت است تا زمانی که پیغمبر دیگر از اولی لعزم بیاید و رفع آن حکم فرماید این زمان نسخ مقصور است پس نسخ باعتبار همان حکام باشد که بحسب لغت از صحیفه منزله ما خود اند و حکامیکه با جهتاد و اعلام ثابت شده اند و بسندت و اجتماع و نسوسب اند نسخ

ما سومی است از قدم ثانی ایشان چه دانایید که بیرون آفاق و نفس مست امام ایشان راست و کلام بایشان است  
اکابر ایشان علوم و اسرار ربی توسط از اصل خدایت نمایند و در رنگ جبهه که تابع رای اجتهاد خود است ایشان نیز در معارف  
و مواجید تابع امام و فرست خود اند حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره نوشته اند که در فاضله علوم لدنی روحانیت  
حضرت متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوٰۃ و السلام ظاهر این سخن نسبت با ابتدا و توسط خواهد بود و معالیه تمام  
دیگر است کما یشهد به لکشف الصبح و مؤید این تحقیق است آنچه از حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره نقل  
است که روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف بنمودند و درین اثنا گذر حضرت خضر و وقوع شد شیخ فرمود ای اسرار ایل یا  
کلام محمدی شنو ازین عبارت شیخ مفهوم میشود که حضرت خضر از محمدیان نیست از ملل سابقه است چون چنین باشد  
محمد یا نرا چگونه واسطه بپوش حق شد که علوم و معارف دیگر اند ما در رای حکام شرعی که اهل مذنبان مخصوص اند هر چند آن  
معارف ثمرات و ثمرات این احکام اند مقصود از درخت نشان دادن حصول ثمرات است تا از آنکه درخت بر است ثمرات  
متوقع است و چون در اصل درخت خلل رفت ثمرات محدود گشت یعقلی باشد که درخت را بر دو ثمرات را توقع دارد  
هر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد ثمره اگر چه مقصود است اما فرع شجره است ملتزم شریعت  
و مدار این شریعت را برین معنی قیاس باید کرد آنکه التزام دارد صاحب نفست هر چند التزام بیش معرفت پیش و آنکه  
مدار این است از معرفت بی نصیب است و بالفرض آنچه بزرگ فاسد خود دارد و اگر چه هیچ ندارد از قبیل است درج است که  
جو گیه و بر اهرامه را در آن شرکت است کل حقیقه رفته اشترینت نموز نرفته و الحاد پس رواست که خواجگان شد در معارف  
ذات و صفات و فعال و تعالی بعضی از اسرار و وقایع فهم کنند که ظاهر شریعت از آن معارف ساکت است و در حرکات  
و سکانات اذن و عدم اذن و تعالی در یابند و مرضی و غیر مرضی دانند بسیار است که در بعضی اوقات ادا  
بعضی از عبادات نافله را غیر مرضی یا بند و تبرکات آن ماذون گردند گاهی نوم را به از لفظه فهمند احکام شرعی  
با اوقات موقت و احکام الهامیه همه وقت ثابت اند و چون حرکات و سکانات این بزرگواران مربوط با اذن است  
تا چار نوافل دیگران نیز فرایض ایشان باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص حکم شریعت فعل است و همان فعل  
نسبت بشخص دیگر حکم الهام فرض پس دیگران گاهی ادای نوافل نمایند و گاهی مرتکب امور مباحه میگرددند و  
این بزرگواران چون کار را با امر و اذن مولی جسلطانه میکنند همه از فرایض ادای یا بدستحب و مباح  
و گیران فرمن ایشان است از اینجا علو شان این بزرگواران باید دریافت علما و اطو اهر در امور دین اخبار غیبیه را  
مخصوص باخبار غیبیان میدانند علیم الصلوات و التبلیغات و دیگران را در ان اخبار شرکت نمی دهند این معنی

والفاظیکه بنی از سوی او بنام و متسبب میسازند با وجودیکه هر یک کمال علم و دود و روع و تقوی و اوست و حق سبحانه و تعالی ایشان را توفیق و هدایت از راستین و رئیس اسلام اعراض ننماید و سواد عظیم اسلام لایزال کنند برید و نوان لطیف و اولاد  
 الله با فواید مهم جماعه که این اکابر دین را صاحب رای میدانند اگر این عقاید دارند که ایشان برای خود حکم میکردند و متابعت کتاب و سنت نمی نمودند پس سواد عظیم از اهل اسلام بر غم فاسد ایشان ضال و مبتدع باشند بلکه از هر که اهل  
 اسلام بیرون بوزن این عقاید و کلام گمراهی که از جهل خود بخیرست یا از غیبی که مقصودش بطلال شطردین است تا نفس چند  
 احادیث چند را یاد گرفته اند و احکام شریعت را مخصوص در آن ساخته و اورای معلوم خود را نفی مینمایند و آنچه نزد ایشان  
 ثابت نشد و حق میسازند چه چنان کرمی که در سنگی نهان است در زمین و آسمان او همان است و دایه هزار و اعلی از تعصبا  
 بار و ایشان و از نظر بانی فاسد ایشان بانی فقه ابو حنیفه است و سه حصه از فقه او را مسلم داشته اند و در ربع باقی همه  
 شرکت دارند و فقه صاحب خانه اوست و دیگران هم عیال و ملی ندبا و وجود التزام این مذہب با امام شافعی گو یا  
 محبت ذاتی است و بزرگ میدانم لهذا در بعضی اعمال نافله تقلید مذہب و بینایم اما چه کنم که دیگران را با وجود و دود و روع  
 علم و کمال تقوی و جنب امام ابی حنیفه در رنگ طفلان می یابم و الامر الی الله سبحانه پس اصل سخن رویم و گوئیم که  
 بالانگشته است که اختلاف احکام اجتهادیه اگر چه آن اختلاف از بیغیر صادر شود و متلزم نسخ نیست بخلایف اختلاف  
 در احکام کتاب و سنت که موجب نسخ است کما مر ایضا تحقیقه پس مقرر شد که معتبر در اثبات احکام شرعیه  
 کتاب و سنت است و قیاس مجتهدان و اجماع است نیز بحقیقت مثبت احکام است بعد از این چهار اول شرعیه هیچ  
 و لیلی مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد الهام مثبت حل و حرمت نبود و کشف از باب باطن اثبات فرض و سنت  
 نه نماید از باب ولایت خاصه یا عامه مؤمنان و تقلید مجتهدان برابر اند کشف و الهامات ایشان را امر ایت نمی بخشد و از  
 ربقه تقلید نمی بر آرد و ذوالنون و بیسطامی و جنید و شلی باز ید و عمر و بکر و خالد که از عوام سوسانند و تقلید مجتهدان  
 در احکام اجتهادیه مساوی اند آری مزیت این بزرگواران در امور دیگر است همچاکب شوق و مشاهدات ایشانند  
 و از باب تجلیات و ظهورات هم ایشانند که بواسطه استیلاي مجتهد محبوب حقیقی جلوساطه از مساوی او تعالی  
 گسترده اند و از دید و دانش غیر و غیریت آزاد گشته اگر حاصل دارند و او را دارند و اگر اصل ندانند اصل ندانند در عالم  
 به چاه اند و با خود بخود اند اگر مزینند برای او میزنند و اگر میر حد برای او میزنند بتدیان ایشان مظلوم را بواسطه  
 غلبه مجتهد در مراتب هر ذرات عالم مشاهده می نمایند و هر ذره را جامع جمیع کمالات  
 اسمائی و صفاتی اوی یا بند از منتهمان ایشان چه نشان دهد که بے نشان اند قدم اول شان بیان

آمده است و علی هذا القیاس سائر الصفات اولئک سیدل انفس و سیدل اهل السموات و کان الله غفوراً رحیماً والسلام  
**مکتوب پنجاه و هفتم** بملا غازی نائب صدر و ریافته در بیان آنکه ذکر حق جل و علا شأنه اولی است از  
صلوة فرستادن بخیر البشر علیه و علی آله من صلوات افضلها و من تسلیات اکملها آنکه ذکر می که شایان قبولیت و شایسته  
باشد یا ذکر می که طالب از شیخ مقتدا اخذ نموده باشد و مایه سبب ذالک چند گاه بصلوة خیر البشر علیه و علی آله بصلوة  
و السلام اشتغال داشتیم و با انواع و اقسام صلوة درود میفرستادم و نتایج و ثمرات عاجله بر آن تترتب می یافتیم و  
بدقائق و اسرار و ولایت خاصه محمدی علی صاحبها الصلوة و السلام و التجه متدی میگشتم چون مدت برین عمل گذشت  
اتفاقاً فتوری درین الزام پیدا گشت و توفیق این اشتغال را نعل خود بر صلوات موقتة اقتضای فاد و در اوقات  
خوش می آمد که بجای صلوة به تسبیح و تقدیس و تلبیل اشتغال نمایم گفتیم حکمتی درین امر خواهد بود و تاجیه ظاهر سازد و آخر  
بنسایت الله سبحانه معلوم گشت که در نیوقت ذکر گفتن به از درود فرستادن است اهم مرسل را و هم مرسل الیه را  
بر دو وجه یکی آنکه در غیر قدسی آمده است من شغله ذکر می عن سالتی عطیته فضل باطلی السالین و بعد دوم آنکه چون  
ذکر ما خود از حضرت پیغمبرست علیه و علی آله بصلوة و السلام ثواب آن ذکر چنانچه بذاکر میرسد بآن سرور نیز مثل  
آن ثواب میرسد قال علیه و علی آله بصلوة و السلام من سن منه حشنة فله اجرها و اجر من عمل بها و همچنین هر عملی  
نیک که از امتان بوجود می آید اجر آن عمل چنانچه بعامل میرسد به پیغمبر که وضع آن عمل است نیز هانقدر اجر و مصل  
میگردد و بی آنکه از اجر عامل چیزی نقصان کنند و هیچ درکار نیست که عامل به نسبت پیغمبر عمل نماید چه آن عطا می  
حق است بسلطان عامل را در آن معنی نیست آری اگر از عامل نیست پیغمبر نیز بوجود او باعث از ویاد او حاصل  
خواهد بود و این زیاتی نیز به پیغمبر عائد خواهد گشت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو فضل عظیم و شک  
نیست که مقصود اصلی از ذکر یا حق است سبحانه و طلب اجر طفیلی اوست و در درود مقصود اصلی طلب  
حاجت است نشان ما بین ما پس فی بعضی از راه ذکر به پیغمبر برسد با ضعاف زیاده خواهد بود از آن برکاتی که از  
راه درود با و برسد علیه بصلوة و السلام باید دانست که هر ذکر این رتبه ندارد و ذکر می که شایان قبول است باین  
مرتبت مخصوص است ذکر می که این چنین است و در برابر و مرتبت است و وصول برکات از درود و بیشتر متوقع است لیکن ذکر می  
طالب از شیخ کامل کمال خداید و بشر لطیفه بر آن مداومت کند از درود گفتن افضل است چنان ذکر و وسیله آن ذکر است  
سایان ذکر کنند بآن ذکر ز سر سازین است که مثل طریقت قدس الله تعالی سرایم مبتدی را و آخر از ذکر کردن تخریر نکرده  
اند و حق او قصار بر فرائض و سنن نموده اند و از امور نافه منع ساخته اند ازین بیان واضح گشت که هیچ فروی از نیست

مسانی در اشت نیست و نفی است مریاری از علوم و معارف صحیح را که برین متین قلعی دارند آری احکام شرعی مر بوطا بود  
 از همه است که الهام را در ان گنجایش نیست اما امور و مینی باورای احکام شرعی بسیار است که اصل خامس انجا الهام  
 است بلکه توان گفت که اصل ثالث الهام است بعد کتاب و سنت این اصل تا انقراض عالم بر پا است پس گیران را باین  
 بزرگواران چه نسبت بود بسیار است که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران  
 در بعضی احوال ترک عبادت کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از فعل و دیگران شد و عوام بکلمات  
 این حاکم اند آن را عاید میدادند و این را مکاری شمرند سوال چون دین بکتاب و سنت کامل گشت بعد از کمال با الهام چه  
 احتیاج بود و چه نقصان مانده که با الهام کامل گردد و جواب الهام مظهر کمالات خفیه دین است نه ثبت کمالات زائده در دین  
 چنانچه اجتهاد مظهر احکام است الهام مظهر دقائق و اسرار است که فهم اکثر مردم از ان کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام  
 فرق واضح است که آن مستند است بخاق را که سلطان مین در الهام یک قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام  
 شبهه اعلام نبی است که باخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگر چه الهام فنی است و آن الهام قطعی ر بناتنا من لک  
 رحمة و هی لنا من امرنا رشد و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب پنجاه و ششم بمولانا عبد القادر  
 ابنای مدد و ریافت در بیان آنکه معامله عارف بجای میرسد که سیئات دیگران در حق او حکم حسنات پیدا  
 میکند بحکم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک و تعالی اولیک یبدل الله سیئاتهم حسنات معامله در ویش بنایت  
 الله سبحانه و له در تهمه حبیب علیه و علی آله الصلوٰة و السلام تا بجای میرسد که سیئات دیگران حسنات او میگردد و در ذیل  
 ایشان میدرد او میشود مثلاً ریا و سمعه از سیئات است و از زنا کمال او صاف در حق او حسن پیدا میکند و حکم  
 حمد و تسبیح و تکریم که آن در ویش جمع تمام عظمت و کبریائی را از خود مسلوب ساخته بجناب قدس خدا و ندی  
 جل سلطان منسوب داشته است و جمیع انواع حسن و جمال و خیر و کمال را از خود دور داشته با و تقاضای  
 مخصوص گردانیده است خود را غیر از شر و نقص هیچ نمی یابد و در خود غیر از ذل و افتقار و انکسار هیچ نمی بیند  
 اگر فرمنا فردی از افراد عظمت و کبریائی بظا هر متوجه او نشود او را زینہ خوا بدیافت که از راه اول فوق خوا  
 گذشت و بجناب که شایان عظمت و کبریائی است خوا هر سید و همچنین حال حسن و جمال و خیر و کمال که پیش  
 از زینہ بودن از اینها نصیب او نیست اما تا با اهل امانات راجع است پس در صورت ریا و سمعه مقصود  
 اشتهار و افتخار و رفعت و عظمت او نیست بلکه اظهار نعمت حق است بجان و اعلام احسان او است تعالی  
 که نسبت با و دفع آرد است پس ریا و سمعه عین حمد و تکریم حق باشد تعالی و تقدس که از زنا کمال محمد است

اشتهای طواف ایشان و وصیت عربی خوانندگی کی از آن دو بیت این است سه تقدظنا کما یلحقهم عیننا + بهذا البیت  
 طراجمینا چون این بیت شنیدم در خاطر گذشت که اینها ابران عالم مثال اند و مقارن این خطور یکی از اینها  
 بجانب من نگاه کرد و فرمود که من از جمله اجداد تو ام من پرسیدم که چند سال است از فوت تو فرمود که از فوت  
 من زیاده از چهل هزار سال است من از روی تمجید لفظم که از ابتدای خلقت آدم ابی البشر علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ  
 و السلام تا ایندم هفت هزار سال تمام نشده است فرمود تو از کدام آدم میگوئی؟ این آدم است که در اول دوره  
 هفت هزار سال خلق شده است شیخ فرموده در نیوقت آن حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام که سابق تحریر  
 یافته است بخاطر گذشت که مؤمنان قول است بخدا و ماکرمادرین مسئله بنیاست الله سبحانه برین فقیر ظاهر گشته  
 است آنست که اینمده آدم که پیش از وجود حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ و السلام گذشته اند وجودشان  
 در عالم مثال بوده است نه در عالم شهادت همین حضرت آدم است که در عالم شهادت موجود گشته است و در زمین  
 خلافت یافته و سجود ملائک شده صلوات الله تعالی و سلیمان علیه السلام و عیسی علیه السلام و غایت مافی الباب آدم  
 چون بر صفت جامعیت مخلوق گشته است و در حقیقت خود لطائف او صاف بسیار دارد و پیش از وجود او بقرون  
 متطاو له در هر وقت از اوقات صفته از صفات یا لطیفه از لطائف او بجا دند و ندی جلسلطان در عالم مثال  
 موجود گشته است و بصورت آدم ظاهر شده و یکی با هم او گشته و کار د بار آدم منظر از وی بوقوع آمده حتی که توالد و تکوین  
 که مناسب عالم مثال است نیز بطور پیوسته و کمالات صوری و معنوی مناسب آن عالم نیز یافته و شایان عذاب  
 و ثواب گشته بلکه در حق او قائم شده بهشتی و دوزخی بدوزخ رفته بعد از آن در وقتی از اوقات بهشتی  
 الله سبحانه صفتی یا لطیفه دیگر از صفات و لطائف او علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ و السلام در همان عالم بمنصه ظهور آورده و  
 کار و باریکه از ظهور اول بوجود آورده بود از ظهور ثانی نیز بوجود آورده چون آن دوره نیز تمام شده ظهور ثانیست  
 از آن صفات و لطائف او علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ و السلام بحصول پیوسته چون آن ظهور نیز دوره خود را تمام کرده  
 ظهور رابع به ثبوت پیوسته الهی باشد الله تعالی و چون در آن ظهورات مثالی که تعلق بصفات و لطائف  
 او داشت تمام گشته آخر الامر آن سجده جامعه در عالم شهادت بجا دند و ندی جل سلطان بوجود آورده و بفضل  
 خداوندی جلسلطان مغرور و کبرم گشته اگر صد هزار آدم باشند جزای همین آدم اند و دست و پای او بند و  
 مبادی و مقدمات او بند جد شیخ بزرگوار که زیاده از چهل هزار فوت او گذشته است لطیفه بوده است در  
 مثال از لطائف جد شیخ که در عالم شهادت وجود داشته است و طواف بیت الله که میکرده در عالم مثال میکرده



اگر چه در کمالات بدرجه علیا برسد به پیغمبر خود مساوات پیدا کند زیرا که اینهمه کمالات که او را حاصل شده است بواسطه متابعت شریعت آن پیغمبر است علیه الصلوة والسلام پس این همه کمالات مرآن پیغمبر را نیز ثابت باشند با کمالات متابعت دیگر و با کمالات مخصوصه او علیه الصلوة والسلام و همچنین آن فرد کامل برتره هیچ پیغمبری نرسد اگر چه آن پیغمبر را هیچ علی متابعت نکرده باشد و دعوت او را قبول ننموده بود چه هر پیغمبر با صلاحت صاحب دعوت است و تبلیغ شریعت مأمور انکار متان و رد دعوت و تبلیغ تصور پیدا کند و نیز ظاهر است که هیچ کمالاتی برتره دعوت و تبلیغ نرسد فان حسب عباد الله الى الله من حسب الله الى عباد الله و حسب عباد الله الى الله و هو الداعي و تبلیغ شنیده باشد که در خبر آمده است فردی قیامت سیاهی علما را با خون شندانی سبیل الله وزن کنند و پله آن سیاهی بر پله آن خون رنج آید و امتان را این دولت میسر نشده است هر چه طفیلی و ضعیفی است اصل زهمل است و فرع مستنبط از اینجا فضل اعیان مبلغان این است باید دریافت هر چند و دعوت و تبلیغ درجات است اعیان و مبلغان و درجات شفا و تند علما تبلیغ ظاهر مخصوص اند و صوفیه بباطن اهتمام دارند و آنکه عالم صوفی است کبریت احمر است و شایان دعوت و تبلیغ ظاهر و باطن است و نائب و وارث پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام جمعی محدثان این است که تبلیغ احادیث نبوی مینایند علیه و علی آله الصلوة والسلام فضل این است دانسته اند اگر مطلقاً افضل دانسته اند محل خدشه است و اگر نسبت مبلغان ظاهر گفته اند گنجایش دارد و فضل مطلق مرسل جامع راست است که هم تبلیغ ظاهر نماید و هم تبلیغ باطن و هم بظاهر دعوت کند و هم بباطن لان فی الاقتصار قصور اینانی اطلاق افضل فافهم ولا تلک بن القا صرین بلی ظاهر هر چند عمده است و مناط نجات و کثیر البرکته و عموم المنفعة اما کمال او مربوط بباطن است ظاهر بی باطن ناتمام است و باطن بی ظاهر نافر جام و آنکه باطن را بظاهر جمع سازد کبریت احمر است ربنا اتم لنا نورنا و غفر لنا انک علی کل شیء قدیر و اسلام علی من اتبع الهدی

**مکتوب پنجاه و هشتم** بخواجه محمد تقی صدور یافته در جواب استفسار او که از عالم مثال بود از دو جماعه که یکی به تناسخ قائل و جماعه دیگر که نقل روح میگویند بیان کمون و بروز و مانیاسب ذلک +

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين صحیفه شریفه که از حسن نشاء و علو فطرت القات فرموده بودند بطلان آن مشرت گشت سلکم الله تعالی نوشته بودند که شیخ محی الدین عربی قدس سره در فتوحات مکیه حدیثی نقل میکند که آن سرور فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام ان الله خلق ما فی العاقل آدم و حکایتی می آرد در بعضی مشاهدات عالم مثال که در وقت طواف کعبه می بینند ظاهر شد که همراه جمعی طواف میکنند که من ایشان را نمی شناسم و در

بوقوع می آرند هیچ تناسخ نیست و هیچ خلوی نه هرگاه جنبان را بتقدیر الله سبحانه این قدرت بود  
 که تشکل باشکال گشته اعمال غریبه بوقوع آرند ارواح اکمل را اگر این قدرت عطا فرماید چه محل تعجب  
 است و چه احتیاج بدن دیگر ازین قبیله است آنچه از بعضی اولیاء الله نقل میکنند که در یک ساعت  
 در آنکه متعدد و حاضری گردند و افعال تبانیه بوقوع می آرند اینجا نیز لطائف ایشان تجسده باجساد مختلفه  
 و تشکل باشکال تبانیه میگردد و همچنین بریک مثلاً در هندوستان قوطن دارد و از آن دیار نه برآمدن است  
 جمعی از حضرت که معظمی که نزد میگویند که آن عزیز را در حرم کعبه دیده ام و چنان و چنین در بیان می آرند  
 غریز گذشت و جمعی دیگر نقل میکنند که ما او را در روم دیده ایم و جمعی دیگر در بغداد دیده اند این همه تشکل  
 آن عزیز است باشکال مختلفه و گاه هست که آن عزیز را از آن تشکلات اطلاع نبوده اند و جواب آن  
 جماعت گاه میگویند این همه بر من تمت است من از خانه نه برآمده ام و حرم کعبه را ندیده ام و روم و بغداد را نمی بینم  
 و نمیدانم که شما چه کسایتید و همچنین ارباب حاجات از اعزّه اعیان و اموات در آن محال و محال است و باطل است  
 می نمایند و می بینند که آن صور اعزّه حاضر شده دفع بلیه از آنها نموده است گاه هست که آن اعزّه را از  
 دفع آن بلیه اطلاع بود و گاه نبوده از ما و شما بهانه بر ساخته اند این تشکل لطائف آن اعزّه است  
 و این تشکل گاه در عالم شهادت بود و گاه در عالم مثال چنانچه در یک شب بنظر اکس آن سوره علیه و علی  
 آنکه اصلوات و السلام بصورت مختلفه در خواب می بینند و استفاده های نمایند این تشکل صفات لطائف اوست  
 علیه و علی آنکه اصلوات و السلام بصورت های مثالی و همچنین مریدان از صور مثالی پیران استفاده می بینند و  
 اصل مشکلات پیغمبر مانند کمون و بروز که از بعضی مشایخ گفته اند بتناسخ پیران مساس ندارد و زیرا که در  
 تناسخ تعلیق نفس سیدن ثانی از برای شهود حیات است و برای سلوک حس و حرکت آن بدن است و در  
 بروز تعلیق نفس سیدن دیگر از برای حصول این غرض نیست بلکه مقصود ازین تعلیق حصول کمالات است  
 مر آن بدن را و وصول بدرجات است مر او را چنانچه جنی فرد انسانی تعلیق پیدا کند و در شخص او بروز نماید  
 این تعلیق نیز برای حیات آن فرد نیست چه او حی و حساس و متحرک بیش ازین تعلیق است چیزی که ازین تعلیق  
 در وی حادث میشود ظهور صفات و حرکات و سکانات آن جن است و مشایخ مستقیم الاحوال بعبارت  
 کمون و بروز لب نمی کشایند ناقصان را در بلا و فتنه نمی اندازند و فقیر کمون و بروز هیچ در کار نیست  
 کاملی اگر تربیت ناقصی نخواهد بی آنکه در وی بروز نماید باید که با تقدیر خداوندی مجلس طایفه صفات کامل

چیز که به منظر این در مثال صورتی تشبیه بوده است که اهل آن عالم را قبله بوده این فیه در نیاب نظر را در دور و نزدیک بسیار نموده و در عالم شهادت آدم و دیگر بنظر نیامده و غیر از شعبده های عالم مثال نیافته و آنکه بدن مثالی گفته که من جد تو ام و زیاده از چهل هزار سال از فوت من گذشته است اول دلیل است بر آنکه آدم بای پیش از ظهورات صفات و لطائف این آدم بوده اند نه آنکه خلقت علیحده داشتند ازین آدم مبانی بودند چه مبانی را به این آدم چه نسبت و چرا جدا بود از خلقت این آدم هفت هزار سال تمام نشده چهل هزار چه گنجایش دارد و جماعه که در دلهای ایشان مرض است ازین حکایات تناسخی نمند و نزدیک است که تقدم عالم قائل گردند و از قیامت کبری انکار نمایند و بعضی از ملاحظه که بباطن خود را مستثنی گرفته اند و بعضی از تناسخی نمایند و انکار نکنند نفس تا زمانه که بیکمال برسد از قلب ابدان او را چاره نبود میگویند بچون بیکرمان رسید از قلب ابدان بلکه از تعلق ابدان فارغ گشت و منقسم از خلقت او کمال او است میسر شد و این حق کفر صریح است و انکار است از آنچه از دین بتواتر ثابت شده است هر گاه در آخر کار جمیع نفوس بیکمال برسند و زرخ گرا باشد و معذب کدام بود این انکار و زرخ است و انکار عذاب اخروی است و نیز انکار حشر اجساد است چه بزرگم اینها نفس را احتیاجی بکسب که آلت کمالات او است ندارند و است تا بحد حشر نموده آید اعتقاد این جماعت موافق اعتقاد فلاسفه است که از حشر اجساد انکار دارند و عذاب و ثواب روحانی دانند بلکه اعتقاد ایشان از اعتقاد فلاسفه هم بدتر است که آنها در تناسخی نمی نمایند و عذاب و ثواب اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ مینمایند و عذاب روحانی اثبات می کنند و اینها هم اثبات تناسخ مینمایند و هم از عذاب آخرت انکار دارند و عذاب نزد اینها عذاب دنیا است که از برای تهذیب نفوس اثبات میکنند سوال از حضرت امیر کرم الله تعالی و همه و بعضی دیگر از اولیاء الله نیز منقول است که بعضی از اعمال غریبه و افعال عجیب پیش از وجود و عنصر بقرون متطاو له از ایشان در عالم شهادت بوقوع آمده است صحت آن بی تجویز تناسخ چگونه است جواب صدور آن اعمال و افعال از ارواح این بزرگواران است که بشیرت الهی است خود تجسد با جساد گشته مباشر افعال عجیب گشته اند و بجز دیگر نیست که آن تعلق گیرند تناسخ آنست که روح پیش از تعلق باین جسد و دیگر که مبانی و معاصر آن روح است تعلق گرفته باشد و چون خود تجسد بکند گرد و تناسخ چه بود جنیان که تشکّل اشکال میکردند و تجسد با جساد میشوید و درین اعمال حال عجیب که مناسب این اشکال و اجساد است

مثال خیال است چو جمیع اشیا را در خیال صورت تصور است کفایت احوال و مقامات سالک چنانست بسیار را  
 که تصویر کرده بیناید و از ارباب علم میازد و اگر خیال نبود یا کوتاهی کند جمل لازم بود از اینجا است که فوق مرتبه ظلال  
 جمل و حیرتست چه تنگ و پوی خیال مراتب ظلال است هر جا ظل نیست خیال را آنجا گنجایش نیست هرگاه  
 صورت تنزیهی در مثال نبود چنانچه گذشت در خیال که پرتو نیست از مثال چگونه صورت تنزیهی تصور بود  
 فلا جرم لایکون نه الا بطل و الحیرة و هر جا علم نبود گفت نبود من عرف الله کل لسانه نشان آنست و هر جا علم بود  
 گفت و گو بود من عرف الله طلال لسانه بیان آنست پس درازی لسان در ظلال بود و لکی زبان فوق مراتب  
 ظلال است فعل بود یا صفت اسم بود یا سبکی پس هر چه سخوت خیال است چون از ظلال است معلول است و معلول  
 جعل مجعول پیش ازین نیست که چون از آثار و علامات مطلوب است مفید علم یقین است عین و حق و راست  
 ظلال و خیال است خلاصی از بخت خیال و قفس میسر گردد که سیر نفسی را نیز در رنگ سیر آفاقی واپس اندازد و  
 و را و رای آفاق و نفس جولان نماید این معنی اکثر اولیا را بعد از مرگ میسر میگردد تا حیات است خیال انگیز نشان  
 و اقله را از اکابر این دولت درین نشاء میسر میگردد با وجود حیات و نبوی از تصرف سلطان خیال بیرون  
 می آیند و مطلوب ربانی محنت جمل و در کنار سبک بر مد و درین وقت محلی ذاتی بر ترقی در حق این بزرگواران دائمی می گردد  
 و وصل عریانی پرتوی اندازد به بینا لارب النعم نغمها و وللعاشق المسکین ما تجرع پیسوال جمعی در وقعات  
 و منامات در مثال و خیال می بینند که با دوشاه شده ایم خدم چشم خود را معائنه بینایند و نیز می بینند که با قطب  
 شده ایم و عالم رو با آورد در عالم یقظه و افاقه که عالم شهادت است هیچ ازین کمالات ظهور نمی آید این  
 رویت هیچ صدقی دارد یا باطل محض است جواب این رویت محلی از صدق دارد و بیانش آنست  
 که معنی با دوشاهت و قطبیت در آن جماعه کائنات است لیکن این معنی در آنها ضعیف است شایان آن نیست  
 که در عالم شهادت ظهور یابد بعد از آن از دو حال خالی نیست اگر این معنی بنصایت الله سبحانه قوت پیدا کرد  
 و شایان آن گشت که در عالم شهادت ظهور پیدا کند قدرت الله سبحانه هم با دوشاه و هم قطب وقت میشود و اگر  
 این معنی آن قدر قوت پیدا نکرد که در عالم شهادت ظاهر گردد و بهمان ظهور مثالی که صف ظهور است است  
 کفایت می افتد و بقدر قوت ظهوری یا بد ازین قبیل است و اتقانی که طالبان این راه می بینند و خود را  
 در مقامات عالی می یابند و می بینند که بمناسب ارباب ولایت سرفراز گشته اند اگر در شهادت این معنی  
 ظهور کند و نیست عظیم و اگر ظهور مثال کفایت شدنی حاصل است و جای مصیبت است و هر جا کمال

خود را در مرید ناقص منکس سازد و توجیه و انکس آن انعکاس را نبات و استقرار و پرتامریه ناقص از نقص کمال  
آید و از صفات رفو لیه بصفات حمیده گراید و هیچ کمون و بروز در میان نبود ذاک فضل الله یونیه من یشاء  
والله ذو الفضل العظیم و بعضی دیگر بنقل ارواح قائل اند میگویند روح را بعد از کمال قدرتی پیدا میشود  
که اگر خواهر بدن خود را بگذارد و بدن دیگری داخل شود نقل میکنند غریزی که این کمال و این قدرت  
را داشتند در جوار او جوانی فوت کرد این عزیز بدن خود را که پس در کبر رسیده بود گذاشت و در بدن  
آن جوان داخل شد تا آنکه بدن اول او میست گشت و بدن ثانی زنده گشت این قول تسلیم تناسخ  
است که تعلق بدن ثانی از برای حیات آن بدن است این قدر فرق است که قائل تناسخ به نقص نفس حاکم  
است و تناسخ از برای تکمیل نفس نبات مینماید و آنکه بنقل روح قائل است روح را کامل می انگارد  
و بعد از کمال روح اثبات نقل مینماید نزد فقیر قول بنقل روح از قول تناسخ هم ساقط تر است زیرا که  
تناسخ را از برای تکمیل نفوس اعتبار کرده اند اگر چه این اعتبار باطل است و نقل روح را بعد از حصول  
کمال گمان برده اند اگر چه هیچ کمال نیست هر گاه تبدیل ابدان از برای تحصیل کمالات قرار داده  
باشند بعد از حصول کمال نقل بدن ثانی برای چه بود اهل کمال تماشائی نیستند بهمت ایشان بعد از حصول  
کمال تجرد از ابدان است نه تعلق با بدن زیرا که آنچه مقصود از تعلق بوده است ب حصول پیوسته و ایضا در  
نقل روح اما تمت بدن اول است و ایجاد بدن ثانی است پس بدن اول را از حصول احکام  
برزخ چاره نبود و از عذاب و ثواب تبرک گزیده و بدون ثانی را چون حیات ثانی اثبات مینماید  
حشر و رحمت او در دنیا ثابت گشت انگارم که معتقدان نقل روح معلوم نیست که بعد از ثواب و ثواب قبر قائل  
باشند و بخیر و شر معتقد بودند افسوس هزار افسوس این قسم بطلان خود را بمسئله نمی گرفته اند و معتقدی  
اهل اسلام گشته ضلوا و اضلوا ربنا لا تزعقلو بنا بعد از هربنا و هرب لنا امن لدنک رحمة انک انت  
الوهاب بحر من سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات و التسلیمات **تکلیل** در بیان بعضی از علوم و معانی  
که بعالم مثال تعلق دارند باید دانست که عالم مثال از جمیع عوالم فرخ ترست هر چه در جمیع عوالم  
است صورت او در عالم مثال است معقولات و معانی همه آنجا صورت دارند گفته اند حق را جل و علا  
سلطانه مثلی نیست اما مثال هست و الله مثل لا علی این فقیر در مکاتیب خود نوشته است که در  
مرتبه تنزیه صرف چنانچه مثل نیست مثال هم نیست فلانقر بوا الله الامثال و در عالم صغیر نمونه عالم

یافته در جواب کتابت او در بیان آنکه از فضولیات دین عنان معطوف ساخته بضروریات دین بایر بر دخت  
و اینها سبب ذلک + الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی لبطالہ صحیفہ شریفہ مشرق گشت دلائلی کہ بآن متذکر  
و اندراج یافته بود و در باب حقیقت خلافت حضرت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ باجماع اہل حل و عقد صدر اول  
کہ خیر القرون است و در باب فضیلت خلفاء راشدین رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین کہ تدریب لغت خلافت  
ایشان مترتب است و در باب سکوت در زین از منازعات و مشاجرات اصحاب خیر البشر علیہ و علیہم الصلوٰات  
و التسلیمات فرحت فراوان رسانید این عقاد و در بحث امامت کل است و موافق اہل سنت و جماعت است  
شکر اللہ تعالیٰ سیم خود ما شفقت آتانا بحکف امامت از فروغ دین است نہ از اصول شریعت ضروریات دین گیر  
است کہ با عقاد و عمل قلین دارد کہ علم کلام و علم فقه کف آفت ضروریات را گذارسته بفضولیات پرداختن عمر  
خود را صرف مالایینی کردن است و در علامات اخیر آمده است علامۃ اعراضہ تعالیٰ عن العبد استغاثہ بالایعینہ اگر  
بحث امامت از ضروریات دین و از حصول شریعت می بود چنانچہ شیعه گمان برده اند بایستہ کہ حضرت حق سبحانہ  
و تعالیٰ در کتاب مجید خود قلین اختلاف میفرمودہ تشخیص خلیفہ مینمود و حضرت پیغمبر نیز علی آلہ الصلوٰات و التسلیمات  
امر بخلافت یکی میکرد و تشخیص و تصریح یکی را خلیفہ می ساخت و در کتاب و سنت چون اہتمام این امر مفہوم نہ شد معلوم  
شد کہ بحث امامت از فضول دین است نہ از اصول دین فضولی بایر کہ بفضول اشتغال نماید آنقدر ضروریات  
دین در پیش است کہ نسبت بفضول بایر سدا اول از تصحیح عقاد چارہ نبود کہ بذات و صفات و فعال و جہی جہل سلطانہ  
تعلق دارد و اعتقاد بایر نمود کہ آنچه پیغمبر علیہ و علی آلہ الصلوٰات و السلام از نزد حق جل و علا آورده است و بضرورت  
و تو اتر از دین معلوم گشتہ است از حشر و نشر و عذاب و ثواب اخروی و انکی و سایر سمعیات ہمہ حق است احتمال  
تخلف ندارد اگر این عقاد نبود و نجاست نبود تا نیما از امتیان احکام مقیمہ ہم چارہ نبود از ادای فرائض و واجبات  
بلکہ از ادای سنن و مستحبات نیز گذرنہ رعایت حال و حرمت شرعیہ نیک بایر نمود و در حد و شریعت احتیاط بایر  
کرد تا فلاح و رشکاری از عذاب آخرت مشہور شود و چون عقاد و عمل را درست کند نسبت بطریق صوفیہ رسد  
و امیدوار کمالات ولایت گردد و بحث امامت نسبت بضروریات دین کالمطروح فی الطریق است غایتیانی  
الباب چون مخالفان در نیاب غلو نموده اند و ظن در اصحاب خیر البشر علیہ و علیہم الصلوٰات و التسلیمات کرده  
بضرورت در رد ایشان مقدمات طویل بذیل بر او نموده می آید کہ لزوم فساد از دین شین رفع نمودن  
از ضروریات دین است و اسلام مکتوب شصت و یکم در غرر مرحومی مولانا احمد بر کی صدور یافت

و حجام در خواب خود را با دشاهی بیند و بیج حاصل ندارد و در خسارت بقدر وقت نیست پس بر واقعات اعتبار  
 بنیاید نهاده و دشمنان هر چه میسر شود از آن اوست و چون غلام آقام همه را قصاب گویم نه ششم نه شنبه پرتیم  
 که حدیث خواب گویم نه از اینجا است که اگر بفرستند به واقعات را اعتبار نمی دهند و به تعبیر همان است که در فائت  
 و قیظ میسر گردد و لهذا دوام شهود را اعتبار نموده اند و استمرار حضور را دولت دانسته اند حضور را که غیبت  
 و رفقای آن باشند نزد این بزرگواران از چیز اعتبار ساقط است ازین جا است که نسیان ماسوی در حق ایشان نمی  
 گشته است و خطو غیر از قلب شان همه وقت منفی شده بلی که نه نهایت در بدایت او منتهی گردد این کمالات از وی  
 چه مستبعد بود بناً اغفر لنا ذنوبنا و اسر افغانی امرنا و ثبت اقدارنا و الضمنا علی القوم الکافرین و السلام مکتوب  
 پنجاه و نهم به پیرزادگی خواجه عبداللہ سلمہ اللہ تعالیٰ صدور یافته در بیان آنکه مقتول و موهوم و مکشوف  
 و مشهود همه داخل ماسوی است و ماینا سب ذلک الحمد و سلام علی عباده الذین صطفی صحیح شریفه که قره لعین  
 ارسال داشته بودند و وصول یافت اندراج یافته بود که بکرم حضرت حق سبحانه و تعالیٰ آن شعبده با بر طرف شده  
 است و از آن مقوله هیچ نمانده است همست بر آن مصروف است که از اثبات بیج چیز بدست نیاید مقتول  
 و موهوم همه در تحت لا داخل است کذا و کذا نوشته بودند اما این منتهی تکلف است امید است که بی تکلف نصیب  
 شود و نجابت آثار مقتول و موهوم بلکه مشهود و مکشوف چه آقائی و چه نفسی همه داخل دائره ماسوی  
 است و از جمله لعب و لهو است و پیش از گرفتاری به شعبده بازی نیست زوالین گرفتاری اگر تکلیف است  
 داخل طریقه است و از جمله علم یقین است بعد التیاء و التی اگر این دولت تکلف میسر گردد و از تکلف نفی  
 باقی ماسوی پس از ضیق طریقت و از هر دو آنچه علم بیرون جهد و بقا مشرف گردد این بکفتن آسان  
 است بر سیدن و شوار الا من سیرہ اللہ سبحانه کاروباری که بحقیقت قلعن دارد و پیش است و در گذشت نفی  
 بلکه اتفا مقام اثبات است و بیرون علم عین است بر آنکه که طریقت را در جنب حقیقت بیج اعتقاد است نیست  
 و نفی را نسبت با اثبات بیج اعتبار نه چه متعلق نفی ممکنات است و متعلق اثبات واجب است تعالیٰ  
 و در جنب اثبات همچون قطره در نظری در آید در پهلوی دریای بیکران و بحصولین نفی و اثبات  
 بولایت خاصه رسیده میشود و بعد حصول الولایة الخاصة اما العروج و اما النزول و ان کان النزول  
 لذک العروج لازماً ایضاً ربنا انکم لنا نورنا و اغفر لنا ذنوبنا انک علی کل شیء قدير السلام علیکم و علی  
 سائر من اتبع الهدی و انزل من السماء المصطفی علیه الصلوٰة و السلام مکتوب پنجاه و نهم به محمد تقی صدور



پوشیده ریاست را ملای جان نمود و ایند تر ساقی نرزان با شید مباد و درین ریاست لذتی پیدا نشود و  
 سبلاکت ابدی رسامد رینا اخر تا ذنوب بنا و اسرافنا فی امرنا و قیمت اقداسنا و انصرنا علی القوم الکافرین سبحان یک  
 رب العزیزه عمایصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین مکتوب شصت و دوم بخانخان  
 صدور یافت در میان آنکه انسان مدنی الطبع مجبول است در تمدن و تعیش خود به بنی نوع خود محتاج است  
 و خوبی انسان بهدرین احتیاج است و اینها سبب ذلک است الحمد لله و سلام علی عباد و الذین اصطفی ترقیات  
 صوری و معنوی شمارا از حضرت حق سبحانه و تعالی مسالت مینماید که خیریت و صلاح شما متضمن جمعیت و رفاه است  
 جم غیر از مسلمانان است و دعاء شما گو یا دعاء جمیع ایشان است سلکم الله سبحانه عما لایطیق یحنا بکم بجزه سید المرسلین  
 علیه و علیهم و علی آل کل من الصلوٰه افضلها و من التسلیمات اکملها چون نسبت محبت و ارادت اخلاص  
 شما با کابر سلسله علیه نقشبندیه قدس اسرار بهم میداند که بروجه اتم و کامل است بنا بر آن قصد جمیع ده میگردد  
 محذوم اکرام اهل این سلسله علیه درین دیار غریب افتاده اند و اهل این دیار را بواسطه شیوع بدعت  
 بطریقه این اکابر که ملزم سکت اند قلقت مناسب است از اینجا است که بعضی از اهل سلسله بواسطه تصور  
 نظر درین طریقه علیه نیز بدعتا اختیار نموده اند و لهای مردم را بهلأله ارتکاب بدعت بجانست خود کشیده  
 و این عمل را بزم خود تکمیل این طریقه علیه گمان برده حاشا و کلا بلکه این جماعت در تحریب و تشویع این طریقه  
 کوشیده اند و بحقیقت معاند اکابر این طریقه نرسیده به اہم الله سبحانه سوا العراض و چون اهل این سلسله علیه  
 درین دیار عزیز الوجود مریدان و محبتان این سلسله امداد و اعانت این اکابر و طلبه این طریق که آدمی  
 مدنی الطبع مجبول است در تمدن و تعیش به بنی نوع خود محتاج است قال الله تبارک و تعالی یا ایها البنی  
 حبیب الله و من اتبعک من المؤمنین هرگاه در کفایت مصلحت خیر البشر علیه و علی آلہ الصلوٰه و السلام مؤمنان  
 را داخل داد و باخذ بد گیران چه مضائقه اکثر اغنیاء اینوقت در ویشی را عبارت از عدم احتیاج می دانند  
 کلا احتیاج ذاتی انسان است بلکه ذاتی جمیع مکانات است بلکه خوبی انسان بهین احتیاج است و ذل بندگی  
 اعداؤین راه ناشی است چه اگر فرضا احتیاج از انسان در ازل گردد و دستخدا پیدا کند غیر از عصیان و کسر شئی طغیان  
 و نافرمانی در داری نقد وقت او نخواهد بود قال الله سبحانه ان لا انسان لیطغی ان راه استغنی غایبانی الباب فقرا  
 از گرفتاری ماسوی دارسته اند احتیاجی که با سبب دارد آن احتیاج را بحسب الاسباب حواله  
 مینمایند و دولت بهین شده را از خوان نعمت تعالی میدارند و مصلی و مانع فی تحقیق او را سبحانه

در نصیحت یاران مولانا حسن را سر حلقه آنها ساختن و ماینا سبب ذلک بیسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و صلوه و تبلیغ الدعوات میرساند و عزای مغفرت پناه مولانا احمد علیّه الرحمه بنماید و جو و شریف مولانا در نیوقت مرسلان آنرا آیتی بود از آیات حق جل و علا و جمتی بود از جتهای او تعالی اللهم لا تحر منا جرمه و لا تضلنا بعده از یاران دوستان امداد و اعانتی که شتگاه را مامول و مسئول و سبب خدمتگاری و دو کجوی فرزندان و متعلقان مرحومی بر حجاب و مخلصان لازم هستی نمایند که فرزندان مرحومی بخوانند و معلوم شرعی تخلی کردند حسان محومی را مکافات با حسان فرزندان او نمایند بل جزاء الاحسان الا الاحسان و اطوار و اوضاع مرحومی را مراعات نمایند و احوال و اوقات او را مرعی دارند و در طریق و ذکر و حلقه مشغولی باید که تصور واقع نشود و یاران جمع شده بنشینند و در یکدیگر فانی باشند تا اثر صحبت ظاهر شود و این فقیر قبل ازین بر سیل تفاق نوشته بود که اگر موزان سفری بختیار کند باید که شیخ حسن را بجای خود نصب کند قضا را این سفر مراد بوده است الحال هم که بر ملاحظه بنمایم شیخ حسن را چنین این امر بیایم این معنی بر بعضی یاران گران نیاید که با اختیار او ایشان نیست انقیاد لازم است طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبتر دارد و در آخر مولانا نسبتی که از اینجا نب گرفته بودند شیخ حسن را در آن نسبت شرکت است و یاران دیگر ازین معنی قلیل انصیب اند هر چند کشف و شهود پیدا کنند و توحید و اتحاد متخی گردند اما این دولت دلیک است و این کار و بار دیگر است کسوف کشف را اینجا بجوی نمیخورد و از آن توحید و اتحاد مستغفروند بالجملة باید که یاران در تقدیم شیخ توقف نکنند و او را سر حلقه دانسته بکار خود مشغول باشند اخوی خواجه اولی این معنی را معقول یاران ساخته بحلقه مشغولی دلالت نماید و شیخ حسن تربیت فرماید حسن را هم باید که محفط خاطر هم پیروان نماید و حقوق بر اداری بجا آورد و ملاحظه کتب فقر از دست نهد و نشر احکام شریعت فرماید و بمتابعت سنت سینه ترغیب کند و از بدعت تخذیر نماید و طریق التجا و فقر و زاری را از دست نهد و بمباد نفس راه از راه ریاست و تقدیم بر اقران در مملکت اعمد و محبوب و ابر سازه هم وقت خود را قاصد و ناقص داند و طالب کمال خود باشد و نفس و شیطان و دودشمن قوی در کمین اند که نشود که از راه بیندازند و غائب و خاصه سازند سه همه اندر زمین تبواییست که که طفل و خانه رنگین است به هندوستان از شهادت دور است و در دو ساله یک قافله می آید و خبر می آرد و میبرد احوال را نویسان باشند اگر نتوانید رسید از نوشتن غافل نباشند میان شیخ یوسف با نزدیک اند و تا آنکه اینجا بودند و فواید بسیار اخذ نمودند و تحقیقت فنا اطلاع یافتند و به سبب باز آمدن بخانه رفتند و مستعد و صادق الاخلاص است و الله سبحانه الموفق چون شما و در افتاده اید در نصیحت مبالغت نموده می آید

حال زندان در دو عالم و اندوه و مصیبت است از لون احوال و تنگ نباشد و از عدم حصول آمال و گریه  
 نگر و نذران مع العسر لیسر ان مع العسر لیسر ابایک تنگی و و فرخی مقرون فرموده است مانا که فرخی دنیا و فرانی  
 آخرت خواهد بود با گریه کار را دشوار نیست بباقی احوال بخیر و در سایه آب تو فیق آثار میر سید عبدالباقی  
 بالمشافه خواهد گفت مشار الیه مراعات شفاق و حقوق شمارانموده بلاقات گرامی متوجه است مکتوب  
 شخصیت و پیچیدگیها تمام صدور یافته در اختر از امور لا طائل به بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد  
 و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند و نیت از احوال باطن خود خبر مقتدر بنوشته اید تا باعث فرحت باشد امور  
 لا طائل است و دنیا و مافیها گدای آن نمیکند که تذکر احوال آخرت را گذاشته کسی بجنبش و نیت اشتغال نماید هر چند نیت  
 شما بخیر خواهد بود اما احسان الابرار سیئات المقربین شنیده باشند بهر حال متوجه احوال باشند و طفیلی را ضرر  
 داند و الضرورة تقدر بقدرها الله سبحانه و الحمد والمنه که فقرای اینجا می هر چند رزق معلوم ندارد اما بی سستی و بی  
 کوشش بفرغت و وسعت میگزیرانند زیاده از قدر کفایت میرسد روزی که نقد وقت است باقی احوال  
 این حدود متوجه حمد است درین چند ماه و با عود کرده بود کیسه اجل او رسیده بود و در حال بر طرف  
 شده است الله سبحانه و الحمد والمنه علی جمیع النماء و السلام مکتوب شخصیت و ششم بخانان صدور  
 یافت در بیان توبه و انابت و ورع و تقوی و مایه ناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام  
 علی عباده الذین استغفروا چون عمر گرامی در معاصی و زلات و تقصیرات و هفوات گذرانیده خوش می آید  
 که از سخن توبه و انابت گوید و دم از ورع و تقوی زند قال الله تبارک و تعالی و توبوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنون  
 لعلمکم تقون و قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصوحاً عسی ربکم ان یمحکم عنکم سیئاتکم و  
 یدعکم جنات تجري من تحتها الانهار و قال الله تعالی و ذروا ظاهراً الاثم و باطنه فالتمسوا من الذنوب و جتبه  
 و فرض عین فی حق کل شخص لا یتصور ان یتغنی عنه احد من البشر کیف و الانبیاء و علیهم الصلوة و السلام لم  
 یستغفروا عن التوبه قال خاتمهم و سیدهم علیه و علیهم صلوات الله و التیمات انه لیعان علی قلبی و انی  
 لا استغفر الله فی الیوم و اللیلۃ سبعین مرة فان كانت المعاصی تعلیق بحق الله تعالی و سبحانه و لا یعلق الحق بظالم  
 العباد و حقوقهم کالزنا و شرب الخمر و سماع غیاه و النظر الی غیر محرم و مس لمصحف بنیر و وضوء و عقاقیر بدعتی  
 عنها بالنذر و الاستغفار و التمس و الاعتذار الی الله عزوجل و لو ترک فرض من الفرائض لا بد فی التوبه من  
 ادائه و انکانت المعاصی تعلیق بظالم العباد فتوبتها برود المظالم الیهم و الاستحلال منهم و الاحسان الیهم و الدعاء

تصور میفرمایند و چون اسباب را بواسطه حکم و مصلح در میان آورده اند و حسن و قبح را با سبب منتسب ساخته اند  
بزرگواران نیز فکر و شکایت را با سبب راجع میگردانند و نیک و بد را بظاهر از ایشان میدانند چه اگر اسباب را  
داخل ندهند کارخانه عظیم را باطل سازند و بنا ما خلقت هذا باطلا بجانک و وجود شریف سیادت پناه حق تعالی و معارف  
آگاه انوی اغری میر محمد نعمان در آن خود و مقنن است دعا و توجه ایشان که بریت احرار کارم که بر کات و فیوض جهات  
ایشان قوا لم دولت شما اند و در حضور و غیبت ایشان را ممد و معاون شما میبایم زیاد از یک سال شده است  
که ایشان از نوییهای شما غائبانه بفقیر نوشته بودند و محبت و اخلاص که شمار آن نسبت بفقیر حاصل است در اینجا  
درج نموده و ظاهر ساخته بودند که صوبه داری اینجا را بدیگری تفویض نموده اند و وقت توجه و دستگیری است فقره  
را در اثنا و مطالعه آن مکتوب توجهی در نیاب حاصل گشت و شمار را در انوقت رفیع القدر یافت ظاهر در همان  
ساعت شخصی را ای بود و جواب آن باین عبارت نوشت که خانخانان در نظر رفیع القدر می در آید و الامر عند  
الله سبحانه و السلام مکتوب شخصیت و رسوم به نور محمد انبانی صدور یافت و جواب استفسار او که پرسید  
بود که با وجود حیات پیراگر طالبی پیش شیخ دیگر برود و طلب حق حل و علانماید مجوز است یا نه بم الله الرحمن الرحیم  
بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میر ساعد مکتوبیکه ارسال داشته بودند رسید پرسیده بودند که با وجود حیات پیراگر  
طالبی پیش شیخ دیگر برود و طلب حق حل و علانماید مجوز است یا نه بدانند که مقصود حق است سبحانه و پیر وسیله نیست  
بوصول جناب حق تعالی اگر طالب رشد خود را پیش شیخ دیگر بنزد دل خود را در صحبت او با حق سبحانه جمع یا بدو  
که در حیوة پیری اذن پیر طالب پیش آن شیخ برود و طلب رشد از او نماید ابا باید از پیر اول کار نکند و از پیر  
یاد نماید علی الخصوص پیری مریدی اینوقت که پیش از رسم و عادت مانده است اگر پیران اینوقت از خود خبر نزنند  
و ایمان را از کفر جدا نمیتوانند کرد و از خدا جلشانه چه خبر خواهند داشت و میر را که ام راه خواهند نمود  
که از خویشین و نیست چنین که خبر دارد از چنان چنین و دای بر مریدی که برین طور پیر اعتقاد کرده نشینند  
بدیگری رجوع نکنند و راه خدا جل شان معلوم نسازد و خطرات شیطانی است که از راه حیات پیر ناقص  
آمده طالب را از حق سبحانه باز میدارد هر چهار رشد و جمعیت دل یافته شود و بی توقف رجوع باید کرد و  
از وسوسه شیطانی پناه بایست مکتوب شخصیت و چهارم به محمد سوم و دهم روحی خواج  
علیجان صدور یافته در میان آنکه از تلون احوال و از عدم حصول مال دنیای دینه و تنگ بنامشند  
بسم الله الرحمن الرحیم سلم الله سبحانه عمالا یلیق بحاکم الدنیا یحسن المؤمن دنیا زندان مومن است مناسب

کلمه لایترک کلمه اللهم وقتنا لرحمتک و شبتنا علی دینک و علی طاعتک بعدتہ سید المرسلین و قائم الغر المحجلین علیہم السلام  
 علی کل من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها مکتوب شخصیت و تقسیم نجایمان مدد و ریا فتنه برپایی  
 حق اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بایان نخست ارکان اسلام و تخریض نمودن بر آنکه هر  
 حق یعنی کلمه اسلام گوش زد سلطان وقت نمایند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفوا  
 صحیفه شریفه که از روی کرم و انقاس نامزد فقره نامراد ساخته بودند رسید محمد سبحانه که درین طور اوان  
 پر شبهه و اشتباه اخیار و سعادتمندان از حسن نشاء که دارند با وجود مناسبت با فقره دور از کار سر نیاز است ایمانی  
 باین طائفه حاصل است چه نعمتی است که تعلقات شتی مانع حصول این دولت گشت است و توجهات پراکنده  
 از محبت اینان باز داشته شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد و امیدوار باید بود که امر و مع من حسب حدیث  
 بنوی است علیه و علی آله الصلوات و السلام سعادت و نجابت ائمه را آدی را از تصحیح اعتقاد بوجوب آرای فرقه  
 تاجیه اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که سواد عظم و جم غفیر اند چاره نبود تا فلاح و نجات  
 آخر وی مقصود شود و چنانچه اعتقاد که مخالف معتقدات اهل سنت است سم قاتل است که بکوت ابدی و  
 عتاب سرمدی رسانند اینست و مسأله در غل میسر مغفرت دارد اما اینست اعتقاد و گنجایش مغفرت ندارد  
 این الله لا یغفران یشرک به و یغفر اذون ذلک لمن یشاء معتقدات اهل سنت را بلسان ایجاد و اختصار  
 امیر ادبی نماید بقضای آن تصحیح اعتقاد باید فرمود و از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت برین دولت  
 بتضرع و زاری مسأله باید نمود بداند که الله تعالی بذات قدیم خود موجود است و سایر اشیاء بیکجا و ادیان  
 موجود گشتند و تخلیق او تعالی از عدم بود آمده پس او تعالی قدیم و ازلی باشد و اشیاء حادث و نو پدید  
 باشند و هر که قدیم و ازلی است باقی و ابدی است هر چه حادث و نو آمده است فانی و متسلک است  
 یعنی در شرف زوال است و او سبحانه گانه است شریک ندارد و در وجوب وجود و نه در استحقاق عبادت  
 وجوب وجود غیر او تعالی نشاید و استحقاق عبادت و سواي او سبحانه نسزد و مر او را تعالی صفات کامله است  
 از انجمه حیاه و علم و قدرت و اسادت و وسیع و بصیر و کلام و تکریم است که مقدم و ازلیت متصف اند و بحضرت  
 نواحی جلاسلطانه قائم اند تعلقات حوادث در قدم صفات غفل کنند و حدوث متعلق مانع ازلیت اینان نگردد  
 خلاصه از پیچیدگی و معتزله از کوری از حدوث متعلق بی بحد و متعلق برند و نفی صفات کامله نمایند و عالم  
 بجزئیات ندانند که مستلزم تغییر است که امارت حدوث است نمیدانند که صفات ازلی باشند و تعلقات

واما ان صاحب المال والعرض متیناً فالاستغفار له والاحسان ورد المثل الی اولاده وورثته وان لم یعلم له  
 وارث یتصدق بقدر المال والنجاة علی الفقراء والمساکین نیت صاحب المال والذی او ذی ینیر حق قال علی  
 کرم الله تعالی وجبه سمعت ابابکر رضی الله تعالی عنه یقول وهو الصادق قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله  
 وسلم ما من عبد اذنب ذنباً فقام فتوى ضاء وصلى واستغفر الله من ذنبه لکان حقاً علی الله ان یغفر لانه یقول جل و  
 علا ومن یصل سوء او یظلم نفسه ثم یتغفر الله یجده الله غفوراً رحیماً وقال علیه وعلى آله الصلوۃ والسلام فی حدیث آخر  
 من اذنب ذنباً ثم ذم علیه فهو کفارتہ و فی الخبر ان الرجل اذا قال استغفرک واتوب الیک ثم عاد ثم قال ما تم عاد  
 لم اکت کتب فی الربا یت من الکبائر و فی الحدیث النبوی انه قال علیه وعلى آله الصلوۃ والسلام ہلک المسوفون یقولون  
 سوف نتوب او صی لقمان حکیم لا ہتہ یا بنی لا تاخر التوبۃ الی عذقان الموت یا یتک بفتنہ قال مجاہد من لم یتب  
 اذا صحح وامسے فهو من الظالمین قال عبد الله بن المبارک رحمۃ الله سبحانه ورفلس من اھرام فضل من ما یفلس  
 یتصدق بقلیل روداق من فضتہ افضل عند الله من ثمانۃ حجۃ مبرورۃ ربنا ظلمنا انفسنا ان لم نغفر لنا وقرمنا لکنون  
 من الخاسرین عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال ان الله تعالی یقول عبدي اذ ما افرغت علیک  
 وتکن من اعبد الناس و انتہ عما یتک عنه تکن من اوع الناس واقنع بما رزقناک تکن اغنی الناس وقال صلی  
 الله تعالی علیه وآله وسلم لا بی ہریرۃ رضی الله عنکین و رعاکین اعبد الناس وقال حسن البصری رحمۃ الله  
 سبحانه متقال ذرۃ من الورع خیر من الف متقال من العنوم والصلوۃ وقال ابو ہریرۃ رضی الله تعالی عنہ جلسا  
 الله تعالی عند اہل الورع والزہاد حی الله تعالی الی سوسی علی نبینا وعلینا الصلوۃ والسلام لا یتقرب الی  
 متقرب بمثل الورع قال بعض العلماء بالله لا یم الورع الا ان یمی عشرۃ اشیاء فریفتہ علی نفسا ولبا حفظا  
 عن النیبۃ والثانی الاجتناب عن سوء الظن والثالث الاجتناب عن التخریج والرابع غفل البصر عن المحارم  
 والخامس صدق اللسان والسادس ان یمرن منہ الله تعالی علیہ کیل یحب نفسه والسابع ان یطیق ما لہ فی  
 الحق ولا یفتنی بالبطل والثامن ان لا یطلب لنفسہ العلو والكبر والتاسع الحافظۃ علی الصلوات والعاشر  
 الاستقامۃ علی السنۃ والجماعۃ ربنا لم لنا فورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدير غمد واکرم ما شفقت وکرمت  
 انما اگر تو بہ از جمیع ذنوب میسر شود وورع وتقوی ان جمیع محرمات و مشتمات حاصل آید نعمتہ است  
 غنی و دولتی سست قصوی والا تو بہ از بعض ذنوب وورع از بعض محرمات ہم منتقم است شاید برکات  
 و انوار این بعض در بعضی دیگر سرایت کند و تو فیق تو بہ وورع از سایر معاصی نیز میسر گردد و لا یدرک



ساخته است و عباد و بندگان امر و نهی فرموده چنانچه ماکلام نفسی خود را توسط کلام و زبان در لباس حرف و صوت در آورده ظاهر میسازیم و مقاصد خفیه خود را در غرضه ظهور می دهیم همچنین حضرت حق سبحانه کلام نفسی خود را بی توسط کلام و زبان بقدرت کامله خود لباس حرف و صوت عطا فرموده بر عباد فرستاده است و او امر و نواهی خفیه خود را در ضمن حرف و صوت آورده بر منصفه ظهور جلوه داده است پس هر دو قسم کلام کلام حق باشند بعل و علا نفسی و لفظی و اطلاق کلام بر هر دو قسم بطریق حقیقت باشد چنانچه هر دو قسم کلام نفسی و لفظی بطریق حقیقت کلام ما اند نه آنکه قسم اول حقیقت است و ثانی مجاز زیرا که مجاز را لفظی جائز است و کلام لفظی را لفظی کردن و کلام خدا را لفظی گفتن کفر است و همچنین کتب و صحف دیگر که بر انبیاء ما تقدم علی نبینا و علیهم الصلوٰات و التسلیمات انزال فرموده است هم کلام حق اند سبحانه و آنچه در قرآن و در ان کتب و صحف مندرج است احکام خداوند نیست جلسلطان که موافق هر وقت عباد را بآن تکلیف فرموده است و بدین مومنان حضرت حق سبحانه را در بهشت بی جهت و سببه مقابله و بی کیف و بی احاطه حق است ایمان آریم باین رویت اخروی و به کیفیت آن مشغول نشویم زیرا که رویت او تعالی بی چون است و درین نشاء حقیقت آن برابر باب چون ظاهر نشود و غیر از ایمان نصیب اینان نبود و اے بر فلاسف و معتزله و سائر فرق بتدعی که از حرمان و کوری انکار رویت اخروی نمایند و قیاس غائب بر شاهر کنند و بدولت ایمان آنهم مشرف نگردند و تعالی چنانچه خالق عباد است خالق افعال اینها است نیز خیر باشد آن فعل یا شر همه تقدیر او است تعالی اما از خیر راضی است و از شر راضی نیست هر چند هر دو باراد است و مشیت او است سبحانه لیکن باید دانست که شتر نه را بواسطه ادب باو تعالی نسبت نباید کرد و خالق الشر نباید گفت خالق الخیر و الشر باید گفت چنانچه گفته اند حضرت حق را سبحانه خالق کل شیئی باید گفت و خالق القاذورات و الخنازیر نباید گفت از جهت رعایت ادب جناب قدس او تعالی معتزله از شنوبیتی که دارند خالق افعال بنده را دانند و خیر و شر فعل را باو نسبت کنند شرع و عقل تکذیب اینها میفرماید آری علماء حق قدرت بنده را در فعل او دخل داده اند و کسب در بنده اثبات نموده زیرا که فرق و لفظ است در میان حرکت و تمعش و حرکت مختار قدرت و کسب بنده را در حرکت ارتعاش هیچ دخلی نیست و در حرکت اختیاری دخل است همین قدر فرق باعث موافقه میگردد و اثبات ثواب و عقاب یناید اگر نفهمیم در قدرت و اختیار عبد تردد دارد و بنده را مضطر و عاجز دانند ایشان مراد علماء را نفهمیده اند اثبات قدرت و اختیار در بنده نه باین معنی است که بنده هر چه خواهد بکند و هر چه نخواهد بکند این خود از بندگی دور است



صفات تعلقات حادثه حادث باشند و صفات تالقن از جناب قدس باو تعالی سلوب ست و او تعالی از صفات و لوازم جواهر و اجسام و اعراض منزّه است زمان و مکان و جهت را و حضرت او تعالی گنجایش نیست اینها همه مخلوق اویند که او را سبحانه فوق العرش و اندر جهت فوق اثبات کند عرش و ما سوای آن همه حادث اند و مخلوق اویند تعالی مخلوق و حادث را چه مجال که مکان خالق قدیم گردد و مقرا و شود و اینقدر هست که عرش اشرف مخلوقات است و تعالی او نور است و صفات همه ممکنات در وی بیشتر است تا چار حکم مراتب دارد که طوبی عظمت و کبریائی خالق جل و علا آنجا پیدا و بود است باین علاقه ظهور آنرا عرش نشاند مانند والا عرش و غیر نسبت باو تعالی برابر که همه مخلوق اویند تعالی اما عرش را قابلیت نمایندگی هست و دیگران را نیست آئینه که صورت شخص را بینا یز نیست توان گفت که آن شخص در آئینه است بلکه نسبت شخص با آئینه و سایر اشیا و متقابله برابر است تفاوت از جانب قابل است آئینه قبول صورت شخص بینا یز و دیگران را این قابلیت نیست و او تعالی جسم و جسمانی نیست جوهر و عرض محدود و متناهی نیست طویل و عریض نیست دراز و کوتاه نیست پهن و تنگ نیست بلکه واسع است نه بآن وسعت که نفهم مادر آید محیط است نه بآن احاطه که درک مانشود و قریب است نه بآن قرب که متقل با گردد و با است نه بمعیت متعارف ایمان آریم که واسع است و محیط است و قریب است و با است اما کیفیت این صفات را ندانیم که چیست و هر چه دانیم و دانیم که قدیمی در ذریع جسم دارد و او تعالی با هیچ چیز متحد نشود و هیچ چیز با وی متحد نگردد و نیز هیچ چیز در وی تعالی حلول نکند و او تعالی در هیچ چیز حال نشود و تبعض و تجزّی در جناب اقدس او تعالی محال ست و ترکیب و تحلیل در آن حضرت حل شأنه ممنوع است و او را سبحانه شل و کفو نیست زن و فرزند نیست ذات و صفات او تعالی بیچگونه نتوان اندون شبیه و بی نمونه اندا اینقدر میدانیم که او تعالی هست و با سما و صفات کامله که خود را بآن ستوده است تصف است اما هر چه از آن در نعم و ادراک مادر آید متقل و متصور مانشود و تعالی از آن منزّه و متعالی است چنانچه گذشت لا تدركه الابصار و در میان بارگاه است نه پیش ازین پی نبوده اند که هست باید دانست که اسماء الله تعالی توفیقی اند یعنی موقوف بر سماع انداز صاحب شریع هر اسمی که اطلاق آن در شریع بر حضرت حق سبحانه آمده است اطلاق باید کرد و آنچه نیامده است اطلاق نباید کرد و اگر چه در آن اسم معنی کمال مندرج باشند جو اطلاق باید کرد که آمده است و سخی نباید گفت که نیامده است قرآن کلام خداست جل سلطان که لباس حرف و صوت در آورده بر پیغمبر علیّه و علیّه آله الصلوٰه والسلام منزل

و بعد از محاسبه مؤمنان چون بهشت روند و در بهشت دائم خواهند ماند و از بهشت بیرون نخواهند آمد و  
 همچنین کفار چون بدو رخ روند همیشه در دوزخ خواهند بود و ابداً باو محذب خواهند ماند تحقیقی در عذاب  
 و در حق ایشان بجز نیست قال الله تعالی لا یخفف عنهم العذاب ولا هم یظفرون و هر که در دل او ذره از ایمان  
 خواهد بود او را بواسطه افرام معاصی اگر بدو رخ بزند بقدر عصیان محذب خواهد بود و آخر او را از دوزخ خواهند  
 برآورد و نیز روی او را سیاه نخواهند کرد و چنانچه کفار را سیاه کنند و نیز غل و زنجیر خواهند کرد و چنانچه کفار را کنند از جهت  
 حرمت ایمان او و ملائکه بنده های خداوند بعل و عکاکه مکرم اند و عصیان از امر خدا جلالتان در حق ایشان جائز نیست  
 و با چنانچه مأموران فعل می آرند و از زنا شوی پاک اند و توالد و تناسل در حق ایشان مفقود است بعضی ایشان را  
 حضرت حق سبحانه و تعالی نبرسالت برگزیده است و به تبلیغ دوحی مشرف ساخته بملائک کتب و صحف انبیا علیهم الصلوٰه  
 و التسلیمات ایشانند که از خطا و غلط محفوظ اند و از کید و مکر دشمن معصوم هر چه ایشان از حضرت حق سبحانه تبلیغ  
 نموده اند همه صدق و صواب است و شائبه احتمال و اشتباه ندارد و این بزرگواران از عظمت و جلال او  
 سبحانه ترسانند و غیر از اشتغال او امر کار دیگر ندارند ایمان تصدیق قلبی است و اقرار لسانی با چنانچه از دین متواتر  
 و ضرورت بهار سیده است اجمالاً و تفصیلاً احتمال جوارج از نفس ایمان خارج اند اما در ایمان کمال می افزایند  
 و حسن پیدای کنند امام اعظم کوفی علیه الرحمۃ میفرماید که ایمان قبول زیادتی و نقصان نمیکند زیرا که تصدیق قلبی  
 عبارت از یقین و اذعان قلب است که تفاوت کمی و زیادتی در آن گنجایش ندارد و آنچه قبول تفاوت  
 کند داخل دائره ظن و دوهم است کمال و نقصان در ایمان باعتبار طاعات و حسنات است هر چند طاعت بیش  
 کمال ایمان بیش پس ایمان عامه مؤمنان مثل ایمان انبیا بنابر علیهم الصلوٰه و التسلیمات که آن ایمان  
 بواسطه اقرار این طاعات بذروه علیاً آن کمال رسیده است که ایمان عوام مؤمنان بگرد آن نرسد  
 هر چند این هر دو ایمان در نفس ایمان شریک دارند اما آن ایمان بواسطه حقوق طاعات حقیقت دیگر پیدا  
 کرده است ایمان دیگران گویا فرد آن ایمان نیست و در میان اینها ممانعت و مشارکت مفقود است عوام  
 انسان هر چند بانبیا علیهم الصلوٰه و التسلیمات در نفس انسانی شریک اند اما کمالات دیگر مرانبیا  
 را عظیم التسلیمات بر درجات علیرسانند و است و حقیقت دیگر ثابت کرده گویا از حقیقت مشترکه عالمی  
 و برتر اند بلکه انسان ایشانند و عوام حکم فتناس دارند امام اعظم علیه الرحمۃ فرماید انا مومن حق و امام شایسته  
 گوید علیه الرحمۃ انا مومن انشاء الله تعالی هر کدام را وجه است باعتبار ایمان حال تو ان گفت انا

بلکه باین معنی است که بنده با آنچه مکلف شده است از عهده آن تواند برآمد مثلاً تا پنج وقت تواند ادا کرد و زکوة چهل کی تواند داد و در دوازده ماه یکبار روزه تواند داشت و در عمر خود بزراد و را حله یک حج تواند ادا نمود و علی بن اقیاس باقی احکام شرعی است که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال مهربانی و سهولت و هسانی در اینها رعایت فرموده است از جهت ضعف و قلت توانائی بنده قال الله تعالی یرید الله یحکم الیسر ولا یرید العسر یعنی خدا ایتعالی بشما آسانی میخواهد و دشواری نمیخواهد و نیز فرموده است جل سلطان یرید الله ان تخفف عکم و خلق الانسان ضعیفاً یعنی میخواهد خدا ایتعالی که تخفیف کند از شما اگرانی تکلیفات شاقه را و مخلوق گشته است انسان ضعیف و ضعیف از شما و است نمیتواند کرد و تکلیفات شاقه را نمیتواند برداشت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات فرستاد بای حق اند جل شانہ بسوی خلق عالمشان را بحق دعوت کنند تعالی و از ضلالت براه آرند هر که دعوت ایشان را قبول کند او را بهشت دهند هر که انکار نماید عذاب دوزخ تهدید کنند هر چه ایشان از حق تبلیغ نموده اند و اعلام فرموده همه حق است و صدق که شایسته تحلف نمود و خاتم انبیا محمد رسول الله است صلی الله علیه و علی آله و سلم و دین او تا نسخ او دین سابق است و کتاب او بهترین کتب است و شریعت او را باقی نخواهد بود بلکه تا قیام قیامت خواهد ماند و عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که نزول خواهد نمود و عمل بشریعت او خواهد کرد و بعنوان امت او خواهد بود و آنچه او علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات از احوال آخرت خیر و ازرده است همه حق است از عذاب گور و مضطرا آن و سوال مشکو و کیم در آن و فتنای عالم و انشقاق سموات و انتشار کواکب و برآوردن زمین و کوهها و پاره پاره شدن اینها و حشر و نشر و اعاده روح بجد و زلزله ساعت و حلول قیامت و محاسبه اعمال و شهادت جوارح باعمال کتبه و طیران نمودن نامهای حسنت و سیئات به پیران و شمال و وضع میزان حسنت و سیئات را بآن وزن کنند و کمی و زیاده و سیئه و نیکی معلوم سازند اگر چه حسنت گران آمد خلاصت نجات است و اگر خفت ظاهر شد خلاصت خسرتان است ثقل و خفت آن میزان بر خلاف میزان دنیا است آنجا پاره که بالا رود ثقیل است و آنکه سب است با خفت تخفیف و شفاعت انبیا و صلی علیهم الصلوات و التسلیمات اولاً و ثانیاً هر عاصه مؤمنان را باذن مالک يوم الدين جل سلطان تا به است قال علیه و علی آله الصلوة و السلام شفاعتی لایل الکبائر من امتی و بیل صراط که بر پشت دوزخ نهند و مؤمنان از آن بلی عبور کرده بهشت روند و کافران باینها لغزیده در دوزخ افتند و بهشت که بعد از سما تشبیه مؤمنان است و دوزخ که بعد از برای تعذیب کافران است هر دو مخلوق اند و باید آباد باقی خواهند ماند و قانی نخواهند گشت

و محمد بن فضل بدیع مفری است اور اتنا زبانه نرم چنانکہ مفری را بزرند حضرت عبدالقادر جیلانی قدس سرہ در کتاب غنیہ کہ از مصنفات ایشان است میفرماید وحدیثی نقل میکنند کہ آن سرور فرمودہ است علی آله الصلوٰۃ والسلام کہ مرا عروج واقع شد از پروردگار خود سبائت نمودم کہ خلیفہ بعد از من علی بود ملائکہ گفتند کہ ای محمد ہر چند خواہد آن شود خلیفہ بعد از تو ابو بکر است و نیز حضرت شیخ میفرمود کہ حضرت امیر گفتہ است کہ بیرون نیامد پیغمبر خدا از دنیا تا آنکہ عہد کرد و بمن کہ خلیفہ بعد از من بن ابو بکر نہ خواہد بود بعد از ان عمر بعد از ان عثمان بعد از ان تو خلیفہ خواہی بود رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین و حضرت امام حسن فضل است از امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہما و علماء اہل سنت در علم و اجتہاد حضرت عائشہ را رضی اللہ تعالیٰ عنہا بر حضرت فاطمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا فضیلت میدہند فاطمہ را قبول میکنند کہ صیغہ مبالغہ است و را انقطاع و حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سرہ در کتاب غنیہ حضرت عائشہ را تقدیم میدہد و اینچہ معتقد این فقیر است آنست کہ حضرت عائشہ زور علم و اجتہاد پیش قدم است و حضرت فاطمہ در زہد و انقطاع بیش از فاطمہ را قبول میکنند کہ صیغہ مبالغہ است در انقطاع و حضرت عائشہ مرجع قادی اصحاب است رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین بیچ مشکلی در علم بر اصحاب پیغمبر علیہ و علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات پیش نمی آید مگر آنکہ حل آن نزد عائشہ بود رضی اللہ تعالیٰ عنہا و محاربات و منازعات کہ در میان اصحاب کرام علیہم الرضوان واقع شدہ اند مثل محاربتہا بر محاربتہ صفین بر محال نیک صرف بایز نمودن و از ہوا و تعصب دور بایزداشت چہ نفوس اسیر بزرگواران در صحبت خیر البشر علیہ و علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات از ہوا و ہوس مزکی شدہ بودند و از حرص و کینہ پاک گشتہ اگر مصلحت دارند بر اے حق دارند و اگر منازعت و مشاجرت برای حق است ہر گروہی بمقتضای اجتہاد خود عمل نمودہ اند و مخالف را بے شائبہ و ارتعصبا از خود دفع کردہ اند ہر کورہ اجتہاد خود مصیب است و در درجہ و بقولے وہ درجہ از ثواب دارد و آنکہ خطے است یک درجہ ثواب اورا نقد وقت است پس خطی در رنگ مصیب از لامست دور است بلکہ امید درجہ از درجات ثواب دارد و علما فرمودہ اند کہ در ان محاربات حق بر جانب امیر بودہ است کرم اللہ تعالیٰ وجہہ و اجتہاد مخالفان از مواب دور بودہ مع ذلک موارد وطن نیستند و گنجایش ملاست نمارند چہ جای آنکہ نسبت کفر یا فسق کردہ شود امیر کرم اللہ تعالیٰ وجہہ فرمودہ است بر اوران مایہا بائی گشتند ایشان نہ کافر اند نہ فاسق زیرا کہ ایشان را تاویل است کہ منع کفر و فسق مینمایند حضرت پیغمبر فرمودہ است علی آله الصلوٰۃ والسلام ایاکم و ما شجر بین اصحابی پس جمیع اصحاب پیغمبر را علیہ و علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات بزرگی بایزداشت و ہمہ را بے شک بایزد کرد و در حق بیچ

مومن تھا و باعتبار مال و خانہ توان گفت انا مومن انشاء اللہ تعالیٰ اما ہر وجہ کہ گویند از صورت ایشان  
 ا جتناب بہتر است مومن باز تکاب معاصی اگرچہ کبار باشند از ایمان بیرون نرود و داخل دائرہ کفر  
 نگرود و منقول است کہ روزے امام اعظم با جمعی از علماء کبار نشستہ بودند شخصی آمدہ پرسید کہ  
 چہ میگویند در حق مومن فاسق کہ پدر خود را بناحق بکشد و سر او را از تن او جدا سازد و در کاسے سر  
 او شراب اندازد و بخورد و بعد شراب خوردن با مادر خود ناکند آیا مومن است یا کافر ہر کدام از  
 علماء در حق او غلطتہا نمودند و دور از معاملہ ساختند امام اعظم درین اثنا فرمود و مومن است و باز تکاب  
 این کبار از ایمان نہ برآمدہ است این سخن امام ہر علماء گران آمد و زبان طعن و تشنیع ایشان را دراز  
 ساخت آخر چون سخن امام بر حق بود ہمہ قبول نمودند و اعتراف فرمودند اگر مومن عامی پیش از  
 غرغره توفیق توبہ یافت امید نجات عظیم است کہ وعدہ قبول توبہ است و اگر توبہ و انابت مشرف  
 نکشت امر او بخدای است بسلطانہ اگر خواہد عفو کند بہ بہشت فرستد و اگر خواہد بقدر معصیت عذاب کند  
 باتش و غیرہ نقش اما سخو کار او نجات است و مال او بہ بہشت است زیرا کہ در آخرت حرمان از  
 رحمت خداوندی بسلطانہ مخصوص باہل کفر است و ہر کہ ذرہ ایمان دارد امیدوار رحمت است

اگر بواسطہ علت معصیت رحمت در ابتدا نرسد و انتہا عنایت اللہ سبحانہ میسر است ربنا لا تمنع قلبہما  
 بعد از ہر تینا و ہب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوہاب بخت و خلافت و امامت نزد اہل سنت  
 شکر اللہ تعالیٰ اعظم ہر چند از اصول دین نیست و باعتبار تعلق ندارد باہل چون شیعہ در نیاب غلو  
 نمودہ اند و افراط و تفریط کردہ اند بغرور علماء اہل سنت حق رضی اللہ تعالیٰ عنہم این بحث را طبع  
 بعلم کلام ساختہ اند و حقیقت حال را بیان فرمودہ اند امام برحق و خلیفہ مطلق بعد از حضرت خاتم الرسل  
 علیہ و علیہم الصلوٰات و التسلیمات حضرت ابوبکر صدیق است رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد از ان حضرت  
 عمر فاروق است رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد از ان حضرت عثمان ذوالنورین است رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
 بعد از ان حضرت علی بن ابی طالب است رضوان اللہ تعالیٰ علیہ و افضلیت ایشان تبرئہ خلافہ  
 است افضلیت حضرات شیعین باجماع صحابہ و تابعین ثابت شدہ است چنانچہ نقل کردہ اند آن را اکابر ائمہ کہ یکے  
 از ایشان امام شافعی است شیخ ابو الحسن اشعری کہ رئیس اہل سنت است فرماید کہ افضلیت شیعین بر باقی  
 است قطعی است انکار کنند مگر جاہل یا متعصب حضرت امیر کرم اللہ تعالیٰ وجہہ میفرماید یکیکہ برابر ابی بکر

علیه و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام برستی کہ بنی اسرائیل ہفتاد و یکفرقہ شدہ بودند کہ ہمہ ایشان در نماز دیگر کی از ایشان  
و زود است کہ امت من بر ہفتاد و ستہ فرقہ متفرق نشوند کہ ہمہ ایشان در آتش باشند مگر یک فرقہ پرسیدند کہ آن  
فرقہ تا جبہ چو کسانند و علیہ علی آلہ الصلوٰۃ و السلام آنا نند کہ باشند چنانچہ من بر آنم و صحاب من بر اند علیہ و علی  
آلہ الصلوٰۃ و السلام و آن یکفرقہ ناجبہ اہل سنت و جماعت اند کہ ملتزم متابعت آن سرور علیہ الصلوٰۃ و السلام  
و التسلیات و متابعت صحاب آن سرور علیہم علیہم الصلوٰۃ و التسلیات اند اللہم بحکم علی معتقدات اہل سنت و جماعت

و امتناعی زمرتم و احشر تا کم ربنا لا تزغ قلوبنا بعد ذہدینا و حب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوباب  
بعد از تصحیح اعتقاد از انتقال او امر و انتہا از لواہی شریعہ کہ عمل تعلق دارد نیز چارہ نبود نماز پنج وقت  
بنی فطور با تعدیل ارکان و با جماعت او باید نمود کہ فارق در میان اسلام و کفر چہین نماز است چون او  
صلوٰۃ بروج مسنون میرشد چنانچہ متین از اسلام بدست آمد زیرا کہ نماز اصل دوم است از اصول پنجگاہ اسلام و اصل اول  
ایمان بخدا و رسول و سنت جلشاند و اصل دوم نماز است و اصل سوم ادا و زکوٰۃ است اصل چهارم روزہ ہا  
ماہ رمضان است و اصل پنجم حج بیت اللہ است اصل اول بایمان تعلق دارد و اصول ربیعہ با عمل تعلق دارند  
جامع ترین جمیع عبادات و فاضلترین اینها نماز است در روز قیامت ابتدا و محاسبہ از نماز خواہد بود و اگر نماز  
درست آمد دیگر بعنایت اللہ سبحانہ نیز بسہولت خواہد گذشت و ہما لکن از خطورات شریعہ اجتناب باید نمود  
و نا عرضیات مولی را جلشانہ سمیات مملکہ باید دانست و مواد تقصیرات خود را در نظر باید داشت و از ارتکاب  
آن خجل و متعطل باید بود و نماست و حسرت بایک شیطانی ہنگام نیست و اللہ سبحانہ الموفق و کمکہ فی تماشای ارتکاب ناخوشی  
مولای خود نماید جلشانہ و از ان عمل خود در تشویر و انفعال نبود مار و قمر در است اصرار و قمر او نزدیک است کہ اورا  
رقبہ اسلام بیرون کشد و در اکثرہ اعدا و اخل سازد و ربنا آجتنا من لدنک رحمۃ و ہی لنا من امرنا رشد و ولتی کہ حق سبحانہ  
و تعالی شمار آبان ممتاز ساخته است و مردم از ان دولت غافلند بلکہ نزدیک است کہ شما ہم آنرا دریابید نیست کہ  
بادشاہ وقت کہ بہفت پشت سلمان آمدہ است و از اہل سنت است و خفی مذہب ہر چند چند سال است دین  
آوان کہ آوان قرب قیامت است و بعد عمد نبوت بعضی از طلبہ علوم مشغولی طمع کہ ناشی از حبش باطن است  
با مراد و سلاطین تقرب جستہ برادر خوشامد ایشان در آمدند و در دین متین تشکیکات نمودند و شبہات پیدا کردند و  
ساوہ لوحان را از راہ برداشتند باین بادشاہ عظیم الشان ہر گاہ سخن شمارا بحسن اتماع میفرماید و بقبول  
تلقی مینماید چہ دولت است کہ بصریح یا باشارت کل حق یعنی کلام اسلام کہ موافق معتقدات اہل سنت

یکی ازین بزرگواران بدنباید بود کمان بدنباید کرد و منازعت ایشان را بیه از مصالح دیگران باید داشت طریق فلاح و نجات اینست چه دوستی اصحاب کرام بواسطه دوستی پیغمبر است علیه وعلیهما الصلوات والتسلیمات بزرگی فرماید ما سن بر رسول الله من لم یقر اصحابه علامات قیامت که مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات از ان خبر داده است حق است احتمال تخلف ندارد که طلوع آفتاب را جانب غرب بر خلاف عادت و ظهور حضرت مهدی علیه الرضوان من نزل حضرت روح الله علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام خروج و جلال و ظهور یا حجج و مخرج و خروج و فوج و ائمه الارض و وحا که از آسمان پیدا شود تمام مردم را فرو گیرد و عذاب درونک کند مردم را از اضطراب گویند ای پروردگار من این عذاب را از ما دور کن که مایمان می آیم و آخر علامات انش است که از عدل خیز و جماعت از نادانی گمان کنند شخصی را که دعوی مهدویت نموده بود از اهل هند مهدی موعود بوده است پس بزرگم اینان مهدی گذشته است و فوت شده و نشان میدهد که قبرش در فراست و احدیست صحیح که بگذشت بلکه بگذشت از ترس می رسیده اند که بلبان طائفه است چه آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام مهدی را علامات فرموده است که در حق آن شخص که معتقد ایشانست آن علامات مفقود اند و در حدیث نبوی آمده است علیه وعلی آله من الصلوة والسلام که مهدی موعود بیرون آید و بر سر و نه یارده ابر بود و در ان ابر فرشته باشد که اندک که این شخص مهدیست او را متابعت کنید و فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام که تمام زمین را مالک شد و در چارس و کس از مؤمنان و در کس از کافران و دو القربین و سلیمان از مؤمنان و مغرور و در نجات نصر از کافران و مالک خواهد شد آن زمین را شخص نجم از اهل بیت من یعنی مهدی فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام و دنیا نزد آنکه بعث کند خدا تعالی مروی را از اهل بیت من که نام او موفی نام من بود و نام پدر او موافق نام پدر من باشد پس بر ساز و زمین را بداد و عدل چنانچه بر شده بود بجز و ظلم و در حدیث آمده است که اصحاب کهف انخوان حضرت مهدی خواهند بود و حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام در زمان وی نزول خواهد کرد و او موافقت خواهد کرد با حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام و در قتل و جلال و در زمان ظهور سلطنت او در چهاردهم شهر رمضان کسوف شمس خواهد بود و در اول آن ماه خسوف قمر بر خلاف عادت زمان بر خلاف حساب بنجر الفصا باید دید که این علامات در آن شخص میت بوده است یا نه و علامات دیگر بسیار است که مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام شیخ ابن حجر رساله نوشته است در علامات مهدی منتظر که بدو نیست علامت میکشد نهایت اجل است که با وجود و خروج امر مهدی موعود و جمیع در فضالت مانند هدایتهم الله سبحانه سواء الصراط پیغمبر فرموده



است و هر چه بعد از من نوپیدا شود در دست من نیست و هر چه بعد از زمان آنحضرت و خلفاء شریفین علیه وعلیهم الصلوات  
والتسلیمات حادث شود از نیز اعتبار ساقط است و شاید این اعتبار نیست شکر این دولت عظمی بجا باید آورد که از کمال  
فضل و کرم ما را داخل فرقه ناجیه ساخت که ایشان اهل سنت و جماعت اند و از فرق اهل بدعت و بدعت نگر داند  
و با عقاید فاسده ایشان مبتلا نگردانند از آن جماعت نساخت که بنده را در آن خصوص صفات مولی جلشانه شریک  
گردانند و خالق افعال بنده بنده را گویند و منکر رویت از وی باشند که سرمایه دول و دیوی و اخروی است  
و نفی وجود صفات کامله از واجب تعالی نمایند و نیز از آن دو طائفه نساخت که با مصحاب کرام خیر البشر علیه  
وعلیهم الصلوات و التسلیمات به پیچید و با کبر و دین سوء ظن نمایند و ایشان را معاوی یکبر گریه تصور کنند و بغض و کینه  
بمطعن شتم سازند حق سبحانه و تعالی در حق این بزرگواران رحما و ینیم میفرماید و این دو طائفه تکذیب کلام حق جل و  
علا ینمایند و اثبات عداوت و بغض و کینه در میان این بزرگواران میکنند الله تعالی اینها را توفیق و هاد و بصراط  
مستقیم پنا گرداناد و نیز از آن جماعت نگر داند که حق را سبحانه جهمت و مکان اثبات کنند و جسم و جسمانی  
نکارند و امارات حدوث و امکان در واجب قدیم جل سلطان ثابت گردانند بر سر اصل سخن ردیم و گوئیم که  
معلوم ایشان است که سلطان کالروح است و سایر انسان کالجسد اگر روح صلاح است بدن صلاح و اگر روح  
فاسد است بدن فاسد پس در صلاح سلطان کوشیدن در اصلاح جمیع بنی آدم کوشیدن است و صلاح در انظار  
اسلام است به روش که گنجایش وقت باشد و از گذشت کلیه اسلام از مقتضات اهل سنت و جماعت نیز گاه و بیگاه  
گوش زد باید ساخت و در نهیب مخالفت باید نمود و اگر این دولت میسر گردد در ائمت عظمی از انبیا علیهم الصلوات  
والتسلیمات برسد آید شمار این دولت مفت برسد آمده است قدر آنرا بدانند زیاده چه مبالغه نماید هر چند  
مبالغه و ابرام مستحسن است و الله سبحانه الموفق مکتوب شخصیت و شتم بخواجه شریف الدین حسین صدور یافت  
در بیان ستون نورانی و ستاره و دنب دار که از جانب مشرق طلوع نموده بود و در علامات قیامت و مایه سبب ملک  
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد للذی هدانا لهذا که كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاء ربنا بالحق علیهم الصلوات  
والتیمات صحیفه شریفه که فرزند ایزدی محبوب مولانا ابوالحسن فرستاده بودند رسانیده و خوشوقت  
ساخت از ستون نورانی که بجانب مشرق حادث شده است کمر استغفار نموده بودند بدانند که در خبر  
آمده است که چون بادشاه عباسی که از مقامات ظهور حضرت مهدی موعود است علیه الرضوان السلام  
برسد طلوع کند در جانب مشرق قرن دو استثنی در حاشیه مینویسد یعنی عمودند که در دوسرو داشته باشد

و جماعت است شکوۀ تعالیٰ سیم گوش زد ایشان نمایند و هر قدر که گنجایش دانند سخن اهل حق را عرصه دارند  
 بلکه همواره مترصد و منتظر باشند که تقریبی پیدا شود و سخن نهیب و ملت در میان آید تا اظهار حقیقت  
 اسلام نموده آید و بیان بطلان و شناعیت کفر و کافر می کرده شود و کفر خود ظاهر البطلان است هیچ عاقل آنرا  
 نه پسندد و بطلان آنرا بی تحاشی باید ظاهر ساخت و آله باطله ایشان را بی توقف نفی باید کرد و آله برحق  
 جلستان بی تردد و همیشه خالق سموات است هیچ شنیده آید که آله باطله ایشان پشه را آفریده باشند اگر چه همه جمع  
 آیند و اگر پشه ایشان را نبیند زنده و آزار رساند خود را محافظت نمایند چه جای آنکه دیگر آنرا محافظت کنند کفره گو یا شاعت  
 این امر را ملاحظه نموده میگویند که این آله شفا و ما خواهند بود نزد حق جل و علا ما را بجدا جل شانه نزدیک  
 خواهند ساخت بی عقلا نند از کجا دانسته اند که این جمادات را مجال شفاعت خوا هر بود و حضرت حق سبحانه  
 و تعالیٰ شفاعت شرکار که فی الحقیقت دشمنان ویند در حق عبده دشمنان خود قبول خواهد کرد و در رنگ آنست  
 که باغیان بر سلطان خروج نمایند و جمعی از ابلهان امداد باغیان نمایند برغم فاسد آنکه در وقت تنگ  
 این باغیان نزد سلطان شفا خواهند بود بوسیله آنها این تقرب سلطان خواهم یافت زبیه بخیر و ان خدمت  
 باغیان کنند و شفاعت باغیان عفو از سلطان خواهند و تقرب او جویند چه خدمت سلطان برحق نکنند  
 و باغیانرا شکست بدهند تا از اهل قرب و از اهل حق باشند در امن و امانی بودند بیعتان سنگ را  
 بگیرند و بدست خود تیرا شد سالها آنرا پرستش نمایند و توقعات از وی امید دارند بالجمله دین کفره  
 ظاهر بطلان است و از مسلمانان هر که از راه حق و طریق مستقیم دور افتاده است اهل هوا و بدعت  
 است و آن طریق مستقیم طریق آن سرور است علیه و علی آله الصلوات و السلام و طریق خلفاء راشدین  
 و است علیه و علیهم الصلوات و التسلیات حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره در کتاب غیثه میفرماید که  
 وینمای مبتدعان که اصول آنها ظالمانه و خوار و شیعیه و معتزله و مرجیه و مشبه و همبیه و ضرابیه و نجایه و کلابیه  
 و در زمان آن سرور نبودند علیه و علی آله الصلوة و السلام و در زمان خلافت ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله  
 تعالیٰ عنهم جمیع نیز نبودند اختلاف این طوائف و تفرق اینها بعد از سالها از موت صحابه و تابعین موعده  
 فقهای سبعه رضی الله تعالیٰ عنهم جمیعین حادث شده است خبر آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوات  
 و التسلیات کیسکه بعد از من خواهد زیست اختلاف بسیار خواهد دید پس لازم گیریشما سنت مراد سنت  
 خلفاء راشدین را آنرا اندان خود محکم گیرید و در مدار خود را از محدثات اسوزیر که هر بدعت مخالفت

بزرگ خواهد بود و تقویت عظیم بسبب امداد اسلام و مسلمانان خواهد گشت و در ظاهر و باطن ولایت او تصرف عظیم خواهد داشت و صاحب خوارق و کرامات بسیار خواهد بود و آیات عجیبه در زمان او بظهور خواهد آمد و رواست که پیش از وجود او چیزهای خوارق عادت در رنگ ارباب صابن بنی علیه الصلوة و السلام بظهور آیند و مبادی ظهور و نیز چنانچه از احادیث مفهوم میگردد بدانند که در خبر آمده است که مهدی ظاهر نشود تا زمانی که کفر استیلا پیدا نکند و بر ملا کفر کفری کنند پس متوقع در وقت استیلاء کفر و کافر نیست و زبونی اسلام و مسلمانان است این آنوقت است که غربای اهل اسلام را آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام طوبی فرموده است و بشارت داده و فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام العبادة فی الحج کحجة الی یمنه عبادت در زمان فتنه در رنگ هجرت است یسوی من معلوم شماست که سپاهیان در وقت استیلا می فتنه و فساد اگر اندک جرأت نمایند اعتبار بسیار پیدا میکنند و در وقت تسکین فتنه اگر هزار تردد نمایند بی اعتبارند پس وقت کار کردن و قبول افتادن بهین وقت و رفتنهاست تمام خود را بر فضیلت حق جل و علا و باز مر و غیر از متابعت سُلَک سینه علی صاحب الصلوة و السلام و آنچه هیچ چیز اختیار نکنند اگر خواهند که بمقبولان مشور شود بحسب کف بیک هجرت که در وقت استیلاء فتنه از ایشان بوجود آمده بود و بدین راجع عیار رسید شما خود بخوانید و داخل خیر الامم آید وقت خود را ببله و لعب از دست ندهید و بجز و موسیر در رنگ طفلان گول نگردید و دادیم ترمانج مقصود نشان که گمان رسیدیم که تو شاید ریزی به و نمودن و رانی که پیش از ظهور این کوکب ذنب دار طالع شده بود و ظلمت و کدورت در آن مفهوم نمیشد و غیر از خیر در نظر نمی در آمد آتش رة ذنب دار شایسته کدورت داشت و اما بالنفع و المضار هو الله سبحانه و در هیچ ستاره موت شخصی و حیات احدی و و بیعت فرموده اما آنچه از کلام مفهوم میشود و اغراضی که بتاره های تعلق دارد ستاره چیز است و فرموده و بانجم هم بیتند و نبتاره راه می یابند در سفرهای بر و بحر فرموده و لقد زینا السماء الدینا بمصابیح و جمانا بارجو بالشیاطین آسمان دنیا را بتارهای مزین و مزیّن ساخته غرض سوم رجم شیاطین باینها مربوط است تا استراق سمع نمایند ما در ای این ستاره غرض هر چه گویند به ثبوت نمیبویند است و داخل او هام و خیالات است ان النطن لاینبی من الحق تشبیه بل نقول ان بعض النطن انهم فرزند غریز مکررین و یسید که وقت توبه و انابت است و هنگام قتل و انقطاع که زمان ورود فتنه است و نزدیک است که در رنگ باران نیسان فتنه بگریزند و در عالم را درگیرند مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوة و السلام ان من یدی الساعة نقطه الليل المظلم یصبح الرجل فیما مونا

اول طلوع آن در وقت هلاک قوم حضرت نوح بوده است علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام وورزمان  
 حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام طلوع نموده بود ووقتیکه او را آتش انداختند و در وقت  
 هلاک فرعون و قوم او بوده است و در زمان قتل حضرت یحیی بود پس چون بنی اسرائیل حضرت حق سبحانه و تعالی  
 استغاثه میکنند از شترنما این بیاض که در جانب مشرق حادث شده بود و اول بصورت نمودن بود و بعد از آن  
 گچی پیدا کرده شباهت بصورت قرن که شلخ است حاصل نموده و نیز باین اعتبار فرموده باشند که هر دو طرف آن  
 شلخ باریک گشته بود که شباهت بندان دشته پس هر دو طرف را دو سر اعتبار نموده اند چنانچه نیزه که هر دو طرف  
 آن باریک باشد آزاد و سر اعتبار کنند اخی شیخ محمد طاهر بخشی از چون پورا آمده است بیگوید که این ستون نیز  
 بجانب فوق و دوسو دشته شبیه بدو دندان که در میان آنها اندک فاصل بوده در صحرا شش این معنی نموده  
 باشد و جمیع دیگر نیز همین طور خبر دادند این طلوع و رای آن طلوع است که در وقت قدوم حضرت  
 مهدی حادث خواهد شد زیرا که قدوم او علیه الرضوان بر سر مایه خواهد بود و درین وقت از مایه بست  
 و هشت سال گذاشته است و نیز در خبر آمده است در علامات حضرت مهدی علیه الرضوان که در جانب  
 مشرق ستاره طلوع کند که آن را ذنب باشد نورانی این ستاره نیز طالع شده است او ستایش او این  
 ستاره ذنب دار خواهد بود که برای آن گویند که گفته اند سیر کواکب ثوابت از مغرب بمشرق است پس روی  
 آن ستاره بسیر خود بجانب مشرق است و پشت آن بجانب مغرب پس این درازی بیاض در پس پشت  
 او ست که مناسب ذنب است و از مشرق که بجانب مغرب هر روز بلندی بر آید بسیر قسری او ست که  
 مربوط بسیر فلک اعظم است و الله سبحانه اعلم بحقیقت الحال بالجملة وقت ظهور حضرت مهدی نزدیک است  
 تا سر مایه که او ان ظهور او ست چه مقدمات و مبادی بطور آئیند این مقدمات و مبادی ظهور او علیه الرضوان  
 در رنگ ارباصات بنمیر است علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیات که پیش از ظهور نبوت او علیه و علی آله الصلوٰۃ  
 و السلام بطور آمده بود چنانچه گفته اند که چون نقطه عبد الله که صورت حضرت محمد رسول الله بود علیه و علی  
 آله الصلوٰۃ و السلام در رحم آمنه قرار گرفت همه تنهای روی زمین گلوله ساز شدند که همه شیاطین از کار خود  
 بازماندند ملائکه تخت ابلیس را سرنگون کردند و ویرا در ویرا انداختند و چهل روز عقوبت کردند و  
 در شب ولادت آن سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام ایوان کسری بنمید و چهارده گنگه از آن  
 بیفتاد و آتش فارس که هزار سال بود که برافروخته بود و فرو رفته بود و چون حضرت مهدی

فرموده است کسی باشد که شصت سال نماز گزارد و یک نماز را در این پذیرند آنکس باشد که رکوع و سجود تمام بجای نیاورد و گفتند  
 زید بن وهب مروی را دید که نماز میگذارد و رکوع و سجود تمام بجای نمی آید و آن مرد را بخواند و گفت چندگاه هست که تو پنجین  
 نماز میکنی گفت چهل سال است گفت تو درین چهل سال نماز نکرده اگر بمیری نه بر سنت محمد رسول الله صلی الله علیه  
 و آله صحبه و سلم بمیری منقول است که بنده مومن چون نماز بگذارد نیکو و تمام کند رکوع و سجود و آن نماز آن بشناشت  
 بود و نورانی فرشتگان آن نماز را با آسمان میزد و نماز بر نماز گذارنده دعا و نیکو میکند و میگوید خطبک الله سبحانه کما حفظت  
 اخدای عز وجل ترا نگاهدار و چنانکه مرا نگاه داشتی و اگر نماز نیکو نگذارد آن نماز ظلمانی بود و فرشتگان را اگر است آید  
 و نماز را با آسمان نبرد و نماز گذارنده را دعای بیکند و میگوید ضعیف الله تعالی کما ضعیف یعنی خداوند عز وجل ضعیف  
 گرداند ترا چنانکه تو مرا ضعیف گردانیدی پس نماز تمام بپایه گذارد و تعدیل ارکان باید نمود و از رکوع و سجود  
 و قومه و جلسه نیک بجای باید آورد و دیگران را نیز بتامی نماز دلالت باید کرد و بطمانینت و تعدیل ارکان راه  
 باید نمود که اکثر مردم ازین دولت محرومند و این عمل متروک گشته است اجماع این عمل از اہم مام اسلام است  
 آنسرور فرموده است علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام کیست مرا احیاناً بد بعد از آن که آن سنت مرده باشد  
 آنکس را ثواب حدش میداد و نیز بدانند که در نماز جماعت صفها برابر باید کرد و یکپس از مصلیان پیش و پس نایستند  
 سعه باید نمود که همه برابر یکدیگر باشند آن سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام اول تسویہ صفوف می فرمود  
 بعد از آن تحریمی نیست و فرمود علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام تسویہ صفوف اقامت صلوٰۃ است ربنا آمین  
 من لدنک رحمۃ و ہے لنا من امرنا رشد اُسعاد و آثار اعلیٰ به نیت درست میشود چون بجای و کفار و احراب  
 رفتار اول تصحیح نیت نمایند تا نتیجه بران مترتب شود باید که مقصود ازین جنگ و جدال اعلای کلمہ اسلام  
 باشد و تو این و تخریب اعدای دین بود که ما آن ماموریم و مقصود سراسر جهاد اہم همین است مامور و گیر نیت  
 خود را باطل نسازند علوفہ غازیان از بیت المال مقرر است که منافی جهاد نیست و در اجر غازیان نقصان  
 نمی آید و نیت های بد ابطال عمل مینمایند تصحیح نیت بکنند و از بیت المال علوفہ خورند و جهاد نمایند و احرار  
 غازیان و شہیدان باشند کمال شامع بطمی آید که در باطن کجمن مشغولید جل و علا و در ظاهر نماز به جماعت کشیدہ  
 و ادب نمایند مع ذلک بدولت جهاد کفار و احراب مشرف گشته اید هر که سلامت می ماند غازی است و  
 مجاہد آنکه ہلاک شود و شہید پاک است اما این همه بعد تصحیح نیت تصور است اگر تحقیق نیت متحقق نشود بتکلف  
 خود را برین نیت باید آورد و بحضرت حق سبحانہ تعالیٰ و متضرع باید بود تا تحقیق نیت میسر گردد و ربنا اقم لنا نورنا

و لم یسی کافر و لم یسی مومن و لم یسی کافر القاعد فیما ینسب الی القائل و الماشی فیما ینسب الی السامی فکسر و اد قطعوا فیها و اتاکم  
واضر و اسید فکم بالحجاة فان دخل علی حدکم فلیکن کثیرا بنی آدم و فی روایت قالوا فیما تا مرقا قال کونوا اهل حلاص  
بیوکم و فی روایت و الرمو فیها اجواف بیوکم معلوم شناسنده باشد که جوین روز با کفار دار الحرب نواحی نگر کوٹ  
بر مسلمانان و بر بلا و اسلام چه متمنا نموند و چه امانتار رسانیدند خذکم الله سبحانه این قسم کلهای بدو بقتضای  
آخر الزمان بسیار خواهد شکفت ثبنا الله سبحانه و ایاکم و جمیع المؤمنین علی متابعت سید الرسلین علیه و علیهم الصلوٰة و السلام  
و آل کل و علی ملئکة المقربین مکتوب شخصیت و منعم به محمد مراد بخشی صدور یافته در بیان تعدیل ارکان  
نماز و طهارت و تسویه صفون و در بیان آنکه چون بجهاد کفار رفته اند تصحیح نیت و نماز تجد امر فرمودن و احتیاط  
در رقم نمودن و ما یتعلق بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی اجداده الذین اصطفیٰ صحیفه کشفیه که ارسال  
داشتند بودند رسید چون متضمن ثبات و استقامت یاران بوده است فرحت فراوان رسانید زادکم الله سبحانه  
ثباتا و استقامتا اندر لج یافته بود امریکه بان امور است باجمعی از یاران که داخل طریقه شده اند بران مردان  
نمایند و نماز پنج وقت با جماعت پنجاه و شخصت کس و امیکند حمد الله سبحانه علی ذلک چه نعمتی است که باطن  
بذکر اکی جلشانه معمور باشد و ظاهر با حکام شرعی تخلی شود چون اکثر مردم درین ایام در ادای نماز مساهلت  
مینمایند و بطایف نیست و تعدیل ارکان تقید نمی در زبرد ضرورت یاران و درین باب بتاکید و مبالغه مینویسد اطلاع  
نمایند خبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوٰة و السلام در دوزخ و در دوزخ کسی است که از نماز خود بدزد و  
گفتند یا رسول الله از نماز خود چگونه بدزد فرمود علیه و علی آله الصلوٰة و السلام تمام کند رکوع نماز را و نه سجده نماز  
را و نیز فرموده است علیه و علی آله الصلوٰة و السلام نظر کند خدای جلشانه نماز بنده که ثابت نماز و صلب خود را  
در رکوع و سجود و نیز آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة و السلام دیدم روی را که نماز میگذازد در رکوع و سجود  
تمام نمی آرد فرمود انما نحن لو مت علی ذلک لم یس علی غیر دین محمد و نیز آن سرور فرموده است علیه و علی آله  
الصلوٰة و السلام تمام نشود نمازی که تا بعد از رکوع تمام نه ایستد و صلب خود ثابت ندارد و هر عضو او در محل  
خود قرار نگیرد و همچنین فرمود علیه و علی آله الصلوٰة و السلام تا در میان دو سجده تین نشیند و صلب خود را درست  
کند و ثابت ندارد نماز او تمام نشود حضرت رسالت علیه و علی آله الصلوٰة و السلام بیکی از نماز گزاران میگذشت  
دید که حکام و ارکان و تومعه و جلشانه بجای آرد فرمود که اگر تو برین بگیری روز قیامت از امتان من ترا  
نگویند و در جای دیگر فرموده است که اگر بگیری بگیری نه در دین محمد مرده باشی ابو هریره رضی الله عنه

و صاحب این نسبت حلیمه بدولت مرکز مطلوب تمیز است هر چند در نفس مرکز هم مراتب است اما بدولت نسبت  
 مشرف است زیاد ازین مهاجمه و نایز و بیش ازین موزجیه شج و در و چون نقیض الله سبحانه این نسبت علیه  
 سر بر آرد نسبتهای پیش همه رد بزدال آورد و نامی و نشانی از آن نماند چه نسبت قلب چه نسبت غیر قلب از این  
 نه الله تعالی نشان آن موطن است اصحاب این دولت بصراط مستقیم اند که بوصول مطلوب مجازی فتاده  
 است و آنکه ازین صراطین و شمال است و وصول او بظلی از ظلال است اگر چه در ظلال مراتب متفاوت است  
 اما تا آنکه بدایخ غلیظت نسیم اندیشه فراق دوست اگر اندک است اندک نیست و درون دیده اگر نیم دوست  
 بسیار است و هر که از صراط مستقیم برادر اند و خرد و جدا افتاد تا میرود و و تیر میرود و و از وصول بطلبوب بعید تر  
 میرود و سه نرسیم بکعبه ای اعرابی بکین راه که تو میروی تبرکستان است بقیته الله سبحانه علی الصراط المستقیم  
 و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب هفتاد و دو یکم حضرت مخدومزادگی جامع علوم عقلی و نقلی خواجہ  
 محمد سعید سلمه الله تعالی صدور یافته لاکه الا الله محمد رسول الله کلمه اولی متضمن اثبات مرتبه دانست تعالی  
 و تقدست ظهور مرتبه و خوب در صورت مثالی بصورت نقطه اقرب از ظهور آن مرتبه که بصورت طویل و غلیظ  
 مشهور گردد و هر چند در آن مرتبه نقطه را گنجایش است و نه دائره را نه آنجا طول را مجال است نه عرض و  
 عمق را لاجرم در صورت کشف کلمه مثبت و در رنگ نقطه بیناید و کلمه محمد رسول الله که نبی از دعوت خلق است  
 که باجسام و جوهر تعلق دارد و طول و بسط را آنجا قدم را سخ است ناچار صورت مثالی این مقام در  
 نظر کشف طویل و غلیظ می در آید درین مقام سالک بواسطه بقیه سکر که در وی مانده است کلمه ثانیه را  
 در رنگ دریا ب محیط میاید و کلمه اولی را در رنگ نقطه در جنب آن دریا خیال میکنند از اینجا است که  
 این فقیر نیز بواسطه بقیه سکر که مانده بود حکم کرده است و نوشته که کلمه ثانیه دریای است که در جنب آن  
 کلمه اولی کالقطه است و درین مقام صاحب فتوحات مکیه نیز گفته است جمع محمدی الجمع است از جمع  
 بی پایان الهی جلیسلطانه و چون بجایست الله سبحانه و سعادت بیچونی مرتبه و خوب خاست و تقدست بر توانا زد و  
 احاطه می کنی آن مرتبه مقدسه ظاهر گردد و عالم تمامه باین طول و عرض صم جزو لایخبر می پیرا کند نسبت بدریا  
 بے پایان چیز بے را که اول نقطه بیافیت این وقت دریای بے پایان میاید و دریای بے محیط از جزیره  
 لایخبری خرد تری بیند از اینجا کسے گمان نکند که ولایت افضل از نبوت باشد زیرا که ولایت مناسب کلمه  
 اولی است و نبوت ملائم کلمه ثانیه زیرا که گوئیم نبوت عبارت از حصول هر دو کلمه قدسه است و درج



و آخر لئانک علی کس شیئی قدیر نیست دیگر که بیان آن نموده می آید التزام نماز تہجد است که از ضروریات طریقی است  
 و در حضور جم بشما هم گفته بود که اگر این معنی معتبر نماید و بیداری خلاف مقدار نیست نشود چنانچه از مستحقان ابرین امر باید  
 گشت تا در آنوقت شمار اطلوع یا بکره بیدار سازند و نگذارند که شمار خواب غفلت افتاده باشد چون چند روز  
 چنین کنند امید است که بی تکلف و اوست دولت پیشتر گردد و نصیحت دیگر احتیاط در رقمه است چه در کار است  
 که هر چیز از هر جا که بیاید باید خورد و ملاحظه حل و حرمت شرعی بناید کرد این کس مبر خود نیست تا هر چه داند بکند  
 مولای دار و جلاطانه که با منوی تکلیف فرموده است و رضا عدم رضاے خود را توسط انبیا که رحمت های  
 عالمند علیم اهل صلوات و تسلیمات بیان نموده است بی سعادست بنده باشد که خلاف مرعی مولای خود را اتفاقا نماید  
 و بی اذن مولاد در ملک و ملک مولی تصرف کند شرم باید داشت رعایت رضای صاحب مجازی بینایند و بخوانند  
 که دقیقه در بنیاب فرو گذاشت شود و مولای حق تعالی بتاکید و مبالغه از امور نامرضی نمی میفرماید و زجر بلخ بیناید هیچ  
 اتفاقات آن نمی نمایند این اسلام است یا کفر نیک تفکر کنید و هنوز هیچ نرفته است و تمارک ماسبق ممکن است که  
 التائب من الذنب لمن لا ذنب له بشارت است و مقصرا از آن ذلک اگر کسی مصر بر ذنب بود آن خود  
 باشد منافق است صورت اسلام دفع عقوبت او نماید و منع عذاب او نکند زیاده چه تاکید و مبالغه نماید باطل  
 تکفیر الاشارة دیگر در مواضع خوف و در حال استیلاء اعدا از برای امن در فاطمیت قراة سورہ لایلات مجرب  
 است اقل هر روز و هر شب یا زده بخوانند و در حدیث مصطفویہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام آمده است  
 من نزل منزلا ثم قال اعود بکلمات التائبات من شر ما خلق لا یضره شیء حتی یرکب من منزله ذلک و السلام  
 علی من اتبع الهدی مکتوب هفتادم بمولانا عبد الواعدا بوری صدور یافته در بیان اسرار و حقائق  
 کعبه مظهر که چنانچه در انسان نموده عرش است نموده کعبه هم است و ایناسب ذلک در انسان چنانچه قلب او  
 نموده عرش رحمن است جلاطانه ظهور قلب او نمونج طور عرشی است از بیت الله نیز در انسان نشانه است  
 که میانه است و زمین و شمال بیگانه است و بحسن سبقه بیگانه است ارباب این دولت عظیم بالا عالم انبیا اند  
 علیم اهل صلوات و تسلیمات و تبعیت و وراثت این بزرگواران از امتان ایشان هر کرا این دولت مشرف سادت  
 در محاب انبیا علیم اهل صلوات و اقیامات برکت محبوب انبیا علیم اهل صلوات و تسلیمات این دولت بیشتر بوده است  
 و بعد از زمان اصحاب قلم پیدا کرده بعد از قرون متطاو له اگر کسی را این دولت یافت و تبعیت مشرف  
 سانه بنمقتنم بود و کعبه بیت احر باشد و این شخص داخل زمره صحاب کرام است علیم الرضوان و از سابقان است

گشته است و امن طریق هم بواسطه غلبه سلامت متحقق شده است و شوق ادای آن فرض هم بر وجه کمال است لیکن  
 تسویف و تسوین است آنکاره بسفر مساعده کم بینا یزید و هر چند نیک متوجه میشود راه رفتن نیکشاید و وصول بکعبه  
 بظنخی در آید چه توان کرد در تأخیر ادای وظیفه بنیمه عذر باسو و مندر نیست مبر حال بقصد ادای فرض حج بتوفیق الله  
 سبحانه از خانه باید برآمد و بدیده و ستر قطع مراحل باید نمود اگر وصول میسر شد نعمت است عظمی و اگر در راه ماند  
 میدواری نقد وقت است ربنا آتم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه  
 و بارک و سلم مکتوب هفتاد و سوم بحضرت نحمد و مزانی مجد الدین خواجہ محمد معصوم سلمه الله تعالی اصدور  
 یافت در بیان ظاهر و باطن انسان کامل و ایناسب ذالک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی انسان  
 جبارت از مجموع خلق و عالم امر است و عالم خلق را صورت و ظاهر انسان تصور مینمایند و عالم امر را حقیقت و  
 باطن انسان میدانند و اعیان ثابته را که حقائق ممکنات گفته اند باین اعتبار است که ممکنات ظلال آن عیانند  
 و آن اعیان و وصول اینهاست چه حقیقت و ماهیت ممکنات همان ظلال اعیان است که ممکنات بآن ظلال  
 ممکنات گشته اند و وجود ظلی پیدا کرده بخلاف اعیان که تعینات و جوهریه آنجا اثبات مینمایند و فوق مراتب  
 امکان آنرا میدانند زیرا که تعین و وحدت و تعین و احدیت را که مرتبه اعیان ثابت است تعین و جوهری گفته اند  
 و سه تعین دیگر را که تعین روحی و تعین مثالی و تعین حسی باشد تعین امکانی دانسته اند پس تعین جوهری را که  
 حقیقت تعین امکانی گویند بر سبیل تجزوا هر بود که حقیقت امکانی از عالم امکان خواهر بود که از مرتبه و جوهری شئی  
 گو با حقیقت سنی است پس آنچه گفته اند که صدوقی کائن و باین است یعنی بظاهر با خلق است و باطن ایشان  
 جداست که با حق است سبحانه مرا و از ظاهر عالم خلق او داشته اند و از باطن عالم امر او را خواسته اند و این مقام  
 را که جمع بین التوحیدین است پس عالی گفته اند و مقام تکمیل و ارشاد دانسته اند و مرتبه دعوت اکاشته  
 و این فقیر را درین موطن معرفت خاصه است و آن آنست که شخص باشد از خص خواص که نسبت باو مجموع  
 عالم خلق و عالم امر صورت و ظاهر بود و حقیقت و باطن او همان اسم بود که مبدأ تعین اوست با اسماء و شبهات  
 دیگر که کالاصل اند مر آن اسم را حتی انتهت الی حضرت الذات المحرّرة عن الشیون و الاعتبار رات این عارف  
 تام المعرفه چون جمیع مراتب امکانیه را طے کرده و وصول بآن اسم که قیوم است او را میسر شده است و انانی  
 او از مراتب امکانیه کنده شده بآن اسم منطبق گشته و تدریج بر سبیل خروج انا فاما بمراتب فوق آن اسم  
 که کالاصل اند مر آن اسم را انطباق یافته است و بر همین منط با حدیث مجرده رسیده پس انیمه مراتب انطباق

نبوت بکلمه اولی تعلق دارد و نزول آن به کلمه ثانیه پس مجموع کلمتین حاصل مقام نبوت باشد نه آنکه کلمه  
ثانیه حاصل مقام نبوت است چنانچه جمیع گمان برده اند و کلمه اولی را مخصوص ولایت داشته اند نه نخستین است  
بلکه هر دو کلمه هم حاصل مقام ولایت اند باعتبار عروج و نزول و هم حاصل مقام نبوت اند عروج و نزول غایب مانی  
الباب مقام ولایت ظل مقام نبوت است و کمالات ولایت ظلال اند کمالات نبوت را در مقام سکر هر چه میگویند  
مغذوران و این فقیه نیز در سکریات با ایشان شریک است لهذا در بعضی مکاتیب خود کلمه اولی را مناسب مقام  
ولایت نوشته است و کلمه ثانیه را مناسب مقام نبوت سکر به نعمت غلطی است اگر بصحرا کرد و از کفر طریقت باسلام

حقیقت بر ندرتینا لا تو افغانا نیندا و اخطا با بعد از تصحیب محمد علیه و علی آله الصلوٰه و السلام و بر حم الله عبدا  
قال آیتنا مکتوبی **دو دویم** بخیر و خدا و گی خواجیه معصوم صدور یافته در میان آنکه عالمه بیت الله المقدس  
فوق تجلیات و ظهور است و فوق ظهور عرشی است و در میان الحاق و وصول بحقیقه کعبه و شوق زیارت  
صورت بصورت کعبه عظمیه الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی ظهور عرشی هر چند فوق همه ظهورات است اما معامله که  
به بیت الله المقدس مربوط است فوق ظهورات و تجلیات است انجام ظهور و تجلی بردن نیک است تجلیات و ظهورات  
حکم محیط دایره دارند و این معامله در حکم مرکز آن دایره است و شک نیست که محیط دایره با وجود وسعت  
ظل مرکز دایره است زیرا که همان نقطه مرکز ظل خود را بین ساخته است و برنگ صد نقطه برآمده محیط دایره  
گشته است و در آن فی تعبیر نقطه از قبیل تعبیر با قرب اشیا است و الا با نقطه نیز در رنگ دایره مفقود است  
نه ظاهر را آنجا مجال است و نه مظهر در آن موطن نه اصل گنجایش دارد و نه ظل چه اصل نیز اذان دولت مراد رنگ  
ظل در راه مانده است و چگونه با تو از مرغی نشانه بکه با عقاب و هم آشیانه بزرعفا است نامی پیش مردم  
ز مرغ من بود آن نام هم کم بکعبه انبیای بنی اسرائیل علی نبینا و علیهم الصلوٰه و التحیات که صخره بیت المقدس  
است کمالات ظهورات آن آخر رجوع کمالات این کعبه عظمیه دارند و ملحق باین میگردد و در چه اطراف را  
غیر از حقوق هرگز چاره نیست طرق اما مرکز نرسد که مراد است تقسیم است بطلب راه بنیاد و اشوقاه الی  
لواء الکعبه المحقره قال الله تبارک و تعالی ان اول بیت وضع للناس للذی ببکه مبارک و گاو هرے

للعالمین فیہ آیات مبینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه  
سبیلا و من کفر فان الله عن العالمین هر چند بفضل الله سبحانه الحاق بحقیقت کعبه میسر شده است و ترقیات  
بے اندازه بعد از حقوق وصول پیوسته است الا شوق ملاقات صورت بصورت است حج فرض اکبر

ایشان را انصاف دها و کہ بکل مرکب خود حکم نکنند و ہنر را عیب ندانند مکتوب ہفتاد و چہام  
 پنجاہم صمد و ریافتہ در تاویل کریمہ منعم ظالم نفسہ الایۃ در بیان کریمہ انا عر ضنا الامانۃ الایۃ و در  
 بیان خلافت انسان کامل کہ معاملہ او تا بجای میرسد کہ اورا قیوم جمیع اشیا می سازند آن ظالم نفسہ  
 است و مقصد را بندیم و خلیل تعبیر نمودہ اند و سابق باخیرات را محب و محبوب کہ سر حلقہ آن محمد رسول اللہ  
 علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام قال اللہ تبارک و تعالی و تعالیم اور ثناء کتاب الذین صطفینا من عبادنا منعم  
 ظالم نفسہ و منعم مقصد و منعم سابق باخیرات باذن اللہ تعالی و قال اللہ تعالی انا عر ضنا الامانۃ علی  
 السموات و الارض و البحال فابین ان کلنہا و انفقن بہا و حملہا الانسان انہ کان ظلو ما جہولاً امر او  
 الایۃ تین ما را و اللہ سبحانہ و تحن نا و لہا بما ظہر لنا ربنا لا تو اخذنا ان لیسنا و ان خطا تا باید و نیست کہ ان اللہ  
 خلق آدم علی صورتہ او تعالی از صورت منزہ و متعالی ست پس خلق آدم بر صورت او سبحانہ باین معنی  
 تو اند بود کہ اگر مرتبہ تنزیہ را در عالم مثال صورتی فرض کردہ شود ہر آئینہ این صورت جامع خواہد  
 بود کہ انسان جامع بران صورت موجود گشتہ است صورت دیگر را قابلیت آن نیست کہ تمثال آن  
 مرتبہ مقدسہ تو اند بود و مراکت آن تو اند گشت ازین جا است کہ انسان شایان خلافت او تعالی گشتہ  
 است زیرا کہ تا بر صورت شئی مخلوق نگردد شایان خلافت آن شئی نباشد چہ خلیفہ شئی خلف شئی است  
 و نائب مناب آن شئی است و چون انسان خلیفہ رحمان گشت تعالی ناچار تحمل بار امانت را  
 متعین شد لا یحل عطا یا الملک الا مطایہ آسمانها و زمین ہا و کہ ہما جامعیت از کجا یا بند تا بصورت  
 او تعالی مخلوق گردند و شایان خلافت او تعالی باشند و تحمل بار امانت او سبحانہ نمایند و  
 محسوس میگردد کہ اگر این بار امانت را فرشتہ آسمان و زمین و کہ حوالہ نمایند پارہ پارہ گردند و هیچ اثری  
 از انہا باقی نماند و آن امانت بزرگم این حقیقتیست جمیع اشیا است بر سبیل نیابت کہ مخصوص بکل  
 افراد انسان است یعنی معاملہ انسان کامل تا بجای میرسد کہ اورا قیوم جمیع اشیا بحکم خلافت  
 می سازند و ہمہ را افاضہ وجود و بقائے سائر کمالات ظاہری و باطنی تبویب و می رسانند اگر ملک است  
 یا متوسل است و اگر انس و جن است باو مشبہ و فی الحقیقت توجہ جمیع اشیا بجانب او است  
 و ہمہ نگران او و ایند این معنی را دانند یا نہ فرمودہ اند کہ کان ظلو ما جہولاً کثیر الظلم علی نفسہ بحیث لا یستقی  
 من وجودہ و لا من توابع وجودہ اثر و لا حکما و تا بر خود چنین ظلم نماید شایان تحمل بار امانت نبود و جہولاً

انای و حقیقت او گشته است که عالم امر او در رنگ عالم خلق او صورت باین حقیقت شده و این صورت در رنگ جامه  
 است مر آن حقیقت را که همچون شخص لابس است مر آن جامه را و چون دیگران را اطلاق انا مقصور بر عالم  
 خلق و عالم امر است لا جرم صورت و حقیقت اینها برین عالم خلق و عالم امر باشد و آن اسما که مبادی  
 تبیینات ایشانند پیش از قیوم ایشان بناسند سوال عارف هر چند کمال معرفت پیدا کند از جمله کمالات است  
 و از مکان بوجوب متصف نمیکرد پس اسمی که قیوم است و از مرتبه و جوب است چگونه حقیقت او بود و جزو او باشد  
 جواب گویم که این حقیقت باعتبار شود است نه به اعتبار وجود تا منظور لازم آید چنانکه بقابل گفتند این شهود  
 مجرد خیال نیست ثمرات و نتائج بر آن متفرع است نه فزاید حافظانیم آخر بهره نیست به هم قصه غریب و حدیث  
 عجیب است پس محقق شد که مجموع صورت و حقیقت دیگران است صورت این عارف است که نسبت  
 بحقیقت این صورت همچون جامه کینا است نسبت بشخص لابس آن جامه پس دیگران از حقیقت آن چه دریابند  
 و چه نهم کنند و غیر از مثل صورت و حقائق خود با چه تصور نمایند معرفت این عارف تسلیم معرفت حق است سبحانه  
 اذ اراد و ذکر الله سبحانه نشان نشانست الهی چیست آنکه دوستان خود را کردی که هر ایشان را شناختن ترایان  
 و تا ترایانفت ایشان را شناختن و آنچه فقیر در بعضی کتب و رسائل خود نوشته است که عارف تام المعرفة بعد  
 از رجوع به دعوت کلیت خود متوجه عالم میگردد و تا آنکه ظاهرش خلق است و باطنش بحق جل سلطان مراد از ان کلیت  
 عالم خلق و عالم امر است چنانچه متعارف قوم است یعنی بعالم خلق و عالم امر هر دو متوجه دعوت میگردد و نه آن  
 حقیقت و باطن که این فقیر در بالا نوشته است و اسم قیوم و مافوق آن مراد دانسته توجه او بحق جل و علا سفی  
 ندارد که از عالم و جوب است چنانچه گذشت پس به تقدیر در وقت رجوع توجه عارف کامل به تمام بجانب  
 خلق است و آنکه بیکر و خلقت و او در روسته دیگر بحق جل و علا دارد و در توسط سیر است لیکن از آن شخص ساکن  
 بلند تر است که رویش به تمام بحق است چنانچه علا سلطان زیر آنکه این شخص و او اسے حقوق عباد ناقص  
 است و آنکه او ای هر دو حق حق خالق جل و علا و حق مخلوق هما کن بجای آورد و خلق را بجانب خالق  
 میخواند جل سلطان پس نسبت او کامل باشد باید دانست که توجه بحق جل سلطان بعد از طلب و بعد در حق  
 این عارف نصیب دیگران گشته است که متوجه محتاج آن مجلس دیده که بخود متوجه باشد فکیف که از خود  
 نزدیک تر باشد که توجه بوی صورت ندارد این عدم توجه از خصایص کمالات آن عارف است و دو بینان  
 نزدیک است که آنرا نقص انکار عمد و توجه را از عدم توجه کمال تصور نمایند حضرت حق سبحانه و تعالی

بایطلبید سلکم اللہ سبحانہ عما لایلیق بکیم در دوزخ و بلیات دنیویہ مرد و ستانرا کفار است هر زلات ایشانرا  
تقصع وزاری و بالتجا و انکسار عفو و عافیت از جناب قدس و تعالی بایطلبید تا زمانی که اثر حاجت مفوم شود  
و تسکین فتن معلوم گردد هر چند دوستان بخیر اندیشان در زمین کار اند اما صاحب معامله حق باین کار است  
دار و غوردن و بریز نمودن کار صاحب مرض است و دیگران پیش از اخوان او نیستند در اثر آن مرض حقیقت  
معامله آنست که هر چه از محبوب تحقیقی برسد بکشادگی جبین و فراخی سینما و راجعت قبول باید کرد بلکه بآن  
باید گشت رسوائی و بی ناموسی که مراد محبوب است نزد محبوب بهتر از ناموس و تنگ و نام است که مراد نفس  
و هست اگر این معنی در محب حاصل نگردد و در محبت ناقص است بلکه کاذب است گر طمع خواہد بر من سلطان  
خاک بر فرق قناعت بعد ازین پنجاب شریعت آب چون از خدمت برگشته آمدند از احوال سفر و  
تنگی احوال مسافران بیان نمودند فاتح سلامت و عافیت ایشان خوانده شد ربنا لا تؤخذنا ان نسینا و  
اخطانا ربنا ولا تقل علینا اصراما کما حملتہ علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا الا طاقۃ لنا بہ و اعف عنا و اعفر لنا و

ارحمتنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون و سلام علی  
المرسلین و الحمد لله رب العالمین مکتوب ہفتاد و ششم بمولانا فرخ حسین صدور یافته  
در بیان حقیقت عرش کہ بر زرخ است در میان عالم خلق و امر و از ہر دورنگی دارد و از پس  
ارض و سما نیست و بیان کرسی و وسعت آن ۴ الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی عرض مجید از عجائب  
مصنوعات حق است سبحانہ بر زخی است میان عالم خلق و عالم امر و در عالم کبیر کہ ہم رنگی ازین دارد و ہم رنگی ازین  
و عالم خلق کہ در شش روز خلق شدہ است و از زمین و کوہہا و آسمانہا کہ در کریمہ خلق الارض فی یومین لیل  
و نعل شدہ است ایجاد عرش بر خلق انہما مقدم است چنانچہ فرمودہ تعالی و تقدس ہوا الذی خلق السموات والارض  
فی سنتہ ایام و کان عرشہ علی الماء بلکہ تقدم خلق نیز ازین کریمہ مفوم میگردد و پس عرش مجید چنانچہ از جنس ارض  
نیست از جنس سموات ہم نیست چہ او خط وافر از عالم امر ہم دارد و انہما اندازند غایت مافی الباب چون اورا  
بسموات مناسبت بیشتر است نسبت بر زمین ناچار محدود در سموات است و الا فی حقیقت چنانچہ از ارض  
نیست از سما ہم نیست پس لاجرم آثار و احکام ارض و سما جدا باشند باقی مانده معاملہ کرسی کہ از کریمہ و سع کرسیہ  
السموات والارض مفوم میشود کہ کرسی نیز از سموات جدا است او سع جمیع انہما است شک نیست کہ کرسی از عالم امر  
کہ نادر تر عرش گفتہ اند و معاملہ عالم مرفوق عرش است چون از عالم خلق بودہ خلق او از سموات جدا باشد بایک خلق او

کثیر الجمل بحیث لا یكون له علم ولا ادراک بالمطلوب بل عجز عن الادراک و جهل عن العلم بالمقصود و این عجز و جهل در آن  
 موطن کمال معرفت است لان اجهلهم اعرفهم ثم ولا شک ان اعرفهم الحق کمال الالبانه این دو وصف گویا علت  
 انداز مر حل بار امانت را این عارفی که منصب قیومیت اشیا مشرف گشته است حکم وزیر دارد که مهمات  
 مخلوقات را با و مرفوع داشته اند هر چند انعامات از سلطان است اما وصول آنها مربوط به قیومیت و وزیر است  
 رئیس این دولت ابوالبشر حضرت آدم است علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام و این منصب عالی بالا صالت  
 مخصوص بانبیاء اولی العزم است علیهم الصلوات والتجلیات و تبعیت و در ائمت بزرگواران هر کرا باین  
 دولت مشرف سازند به اگر بیان کارها و شواذ نیست و وظائفه اولی از و ارثان کتاب که برگزیدگان  
 از عباد و تقالی همین نظام نفسه است که منصب وزارت و قیومیت مشرف است و وظائفه ثانیه زین  
 برگزیدگان که تعبیر از این مقصد فرموده است آناش که بدولت خلعت مشرف گشته اند و صاحب سر و  
 اهل مشورت اند هر چند معامله و کار و بار بادشاه است وزیر مربوط است اما تحلیل ندیم است و صاحب  
 انس و الفت است این از برای فرست خود است و آن از برای مهمات دیگران است نشان  
 مابینا و سر حلقه این مقام عالی حضرت ابراهیم خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام و  
 هر کرا باین مقام عالی مشرف سازند و فوق مقام جانب مقام محبت است که طائفه ثانی است که  
 سابق باخیرات اند بان مقام اعلی مشرف گشته اند یار و ندیم و یار است و محبوب و محبوب دیگر اسرار  
 و معاملات که محب و محبوب می گذرد یار و ندیم را انجا چه دخل هر چند در وقت کمال انس و الفت  
 سر حقیقت محبت را بخیل جلیل القدر و در میان میتوان آورد و در محرم اسرار محب و محبوب  
 میتوان ساخت سر حلقه نجان حضرت کلیم الله است علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام و سر گروه  
 محبوبان خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوٰۃ والتجلیات و التسلیات و تبعیت و در ائمت این  
 صاحب دولتان هر کرا باین دو مقام مشرف سازند و مقاماتیکه مقام محبت اند در مکتوبی از مکتوبات  
 این فقیر ذکر یافته اند و صدر نشین آنجا نیز محمد رسول الله است علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام  
 همه داخل مقام سابقان است که نصیب فرقه ثالثه است از و ارثان کتاب ربنا آتنا من لدنک  
 رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب مقبلا و بحسب  
 بلیر از مظهر صدور یافت در بیان آنکه محن و بیات مرد و نشان را کفار است که تضرع و زاری حق و عاقبت



صاحب شعور است و علم و معرفت خود موجود و مزین و دیگر مقلب را آنست که بیان بینایم نیک استماع نمائی و مجموع  
 انسان که آنرا عالم صغیر نامند هر چند مرکب از عالم خلق و عالم امر است اما آنرا بهیئت وحدانی حقیقی حاصل است  
 که آثار و احکام بران بهیئت مرتب است و عالم کبیر را این بهیئت حاصل نیست اگر هست اعتباری است  
 پس فیوضی که از راه این بهیئت وحدانی با انسان و بتوسط او تقلب انسان میرسد عالم کبیر و عرش مجید که  
 با تجوین قلب است مرآن عالم را ازین فیوض و برکات قلیل انصیب است و ایضا جزو امری که فی الحقیقت  
 خلاصه مخلوقات است و با وجود دوری قرب ظهورات است کمالات آن در مجموع عالم صغیر سرایت نموده  
 است و در عالم کبیر فی الحقیقت چونکه مجموع نیست این سرایت آنجا مفقود است پس قلب انسان این کمالات  
 را نیز در بخلاف عرش مجید باید دانست این فضائل و کمالات که در قلب اثبات نموده می آید  
 چون نیک ملاحظه مینماید داخل فضل جزئی است فضل کلی مظهر عرشی را بیاید مثل عرش و مثل قلب  
 چنان میباشد که گویا آتش است و وسیع که دشت و صحرا منور ساخته است و از آن آتش مشتعل گیر آمده اند  
 که بواسطه حقوق بعضی امور نورانیت و دیگر پیدا کرده است که در آن آتش نیست و شک نیست  
 که این زیادتی جز فضل جزئی اثبات نمی نماید و الله سبحانه علم بتجلیات الامور که ما ربنا اتم لنا نورنا و نورنا  
 انک علی کل شیء قدیر و علی سیدنا محمد و آله و صحابه اجمعین و بارک و علی جمیع الانبیاء و المرسلین  
 و الملائکة المقربین اجمعین مکتوب هفتاد و هشت بمولانا حسن برکی صدور یافته در جواب  
 عریضه او که اعتراضات بطور کلام صوفیه نموده بود و در آخر مکتوب نوشته بود که گویا هر حکمی از  
 احکام شرعیة در یکم نیست که موصلست بشهر مقصود و در استفسارهای دیگر که نموده شد الحمد لله و سلام  
 علی عباده الذین صدقوا و صیغه شریقه غوی شیخ حسن ابن الله تعالی حاله رسید چون بوی از شرع و تهافت  
 داشت خوشوقت گردانید نوشته بودند که سلوک که مشهور است و معتقد سالکان که مفهوم ما است این است  
 که بتدی را ذکر باید گفت تا وقتیکه دل گویا شود و باز تا وقتیکه از ذکر گفتن باز ایستد و محل لهامات تجلیات  
 شود و سالک بمقام فنا رسد که اول قدم ولایت است و گفته اند که فنا آنست که از دید و دانش سالک  
 آنچه مسمی بالغیر است خست بر بند و بغیر از واجب تعالی و تقدس در دید و دانش سالک نماند که آنرا نشود  
 و مشاهده و غیرها گفته اند مقصود آنکه بزم خود حق را می بیند تعالی و سعی بالغیری نمید و دین را منتهی بقیه  
 می نامند و نوشته اند که فقیر این معارف و مانند این معارف انجا میر و زیر که اگر مقصود ایشان نیست که

در ماوراء این شش روز بود و درین معنی هیچ مخلوق لازم نمی یابد چه تمام عالم خلق را درین شش روز خلق نفرموده است  
 تعالی که خلق ناکه از عالم خلق است در ماوراء این شش روز است و تقدیم دارد برین شش چنانچه گذشت و  
 چون معامله کسی نیک بر ماکشوف نشده است تحقیق آنرا بر وقت دیگر اندازیم که از کرم حق جل و علا امیدواریم  
 و ایم رب زودنی علماء ازین تحقیق و اعتراض قوی دفع گشت کی آنکه چون زمین و آسمانها نبوده بعین تشخیص شش روز  
 از کجا بوده و یوم الاحد از یوم الثمین چگونه جدائی داشته و یوم الثلثاء از یوم الاربعاء چه نوع تمایز بوده و یوم الخمیس از  
 یوم السبت چگونه متمیز گشته و چون سبقت خلق عرش خلق ارض و خلق سموات معلوم گشت حصول زمانه متصور شد و ثبوت  
 ایام بوضوح انجا میدواعتراض منفع گشت چه در کار است که امتیاز ایام مخصوص بطور ع و غروب آفتاب بود چه  
 در شبست این طلوع و غروب نیست و امتیاز ایام ثابت است کما در وفی الاخبار اعتراض دوم که  
 منفع شد و مخصوص بعلم این فقیر است آنست که در حدیث قدسی آمده است جل سلطان لا یسغه ارضی  
 ولا سماوی و لکن یسغه قلب عبدی المومن ازین حدیث مفهومی میشود که بطور اتم مخصوص بقلب عبد مومن  
 است و غیر او را این دولت میسر نشده است و تو در مکتوبات خود خلاص آن نوشته که بطور اتم  
 عرش مجید است و ظهور قلبی لمعد نیست از ظهور عرشی و از تحقیق سابق معلوم شد که آثار و احکام  
 عرش مجید از آثار و احکام ارض و سموات علیحدّه است در ارض و سموات گنجایش نبود و در عرش بود  
 آراء زمین و آسمان با آنچه درینها است قابلیت آن وسعت ندارد غیر از قلب عبد مومن که مستعد این دولت  
 است پس حصر وسعت قلبی باعتبار ارض و سموات شد نه نسبت بمجموع منصوعات که شامل عرش مجید هم بود و خلاص  
 مفهومی حکایت قدسی متصور باشد فاندفع الاعتراض الثانی ایضا باید دانست عرش مجید که محل ظهور تمام است و  
 و سموات را با آنچه درینها است در مقابل آن نمی اندازیم بی توقف ناچیز و محل ملکی و اثری زمین باقی نمی ماند الا قلب  
 انسانی که منصب بزرگ است باقی میماند و لا شئی لمیکر دو و پنجین ظهور یک در جانب فوق باور اے عرش  
 تعالی و ارد که از عالم امر صرف است عرش را نسبت بآن مرتبه همین حکم است که ارض و سموات را نسبت  
 بعرش بوده است همچنین هر فوق را نسبت بجهت خود همین حکم است ای ان مغنی عالم الامر بعد از تمامی این اثره  
 معامله بکبر نیست و بکل و اگر معرفت است هم مجهول الکفایت است که فراتر عقل و فهم حادث نیست شمه از  
 کمالات انسانی و قلب انسان نیز بگویم عیب وی جلیلیتی هنرش نیز بگویم عرش مجید هر چند اوسع و  
 منظر اتم است اما علم بمحصلین دولت خود ندارد و شعور باین کمال او را حاصل نیست بجلان قلب انسانی که

تا از آن ننویسند و چیز بانه پرسند راه گفتگو نمیکشاید پرسیده بود ذکر که قلب از جمله ظاهر است یا از جمله باطن ظاهر و باطن  
 عارف را در مکتوبی تفصیل نوشته است بلا عید الحی خواهم گفت که نقل آن بشما فرستد از اینجا ملاحظه نمایند و ایضا  
 پرسیده بود مگر طریقی که بی تجلیات و کشفیات طریق شناختن متوسط و تنهایی آن طریق چیست بدانند اگر این سالک  
 که علم بر احوال خود ندارد و در خدمت شیخ کامل کل راه و آن راه این است علم آن شیخ بحال و کافی است با علما  
 و توسط و انتهارا نخواهد دانست و نیز اگر آن شیخ او را یک نوع اجازت ارشاد خلق داده است احوال بدان  
 و هر ایامی کمالات او خواهد گشت و از اینجا مطالعہ نقص و کمال خود خواهد نمود و علامت دیگر برای معرفت انتها  
 آنست که سالک را غیر از حق سبحانه و تعالی هیچ مالیتی نماند و سینه او از جمیع البیتهای ماسوا خالی و صاف شده  
 نهایت را مراتب بسیار است بعضی مافوق بعض و قدم اول در نهایت همین است که ذکر یافته و آنست سبحانه فوق  
 نوشته بود در معارفیکه این بی بضاعت را سلی میداد معارف شرعیه است گویا هر حکمی از احکام شرعیه و ریجحه است  
 که موصل است بشبه مقصود و نشانه است از آن شاه بی نشان و همین بیت نصب العین است سه ماسفر  
 میر و کم عزیم تماشاگر است مبرا و میر و کم کز همه عالم و راست بذ این همه معرفت شما بسیار اصلی است و بیسی  
 عالی است و امید واری بخش است مطالعہ این معرفت بسیار مخطوط ساخت و نامائمت اول مکتوب را  
 ز اکل گردانید حضرت حق سبحانه و تعالی از همین راه بمقصود رسانا و پرسیده بود ندکه بعضی از رجال و نسا و  
 آیند و طریقه التماس بنمایند و از اکل و لبس که بر بوا حلال میگردد و بر غیر نمیکند و میگویند که مابجایه شرعی آراسته  
 بسیاریم امر بگفتن طریقه هست یا نه طریقه را با ایشان بگویند و ترغیب با حیناب محرم نمایند شاید برکت طریقه  
 از آن اشتباه بر آیند دیگر از آن دو علم سفید که در جانب مشرق عقیب یکدیگر ظاهر شده بودند استفسار  
 نموده بودند بعد از استفسار یاران در نیاب مکتوبی نوشته است بلا عید الحی خواهد گفت انشاء الله تعالی  
 که نقل آنرا نیز بشما فرستد و ایضا پرسیده بود ندکه ختم کلام الله کردن و نماز نقل گزاردن و تسبیح تهلیل کردن و  
 ثواب آنرا بوالدین یا بآستاد یا باخوان دادن بهتر است یا بکس ندادن بهتر بدانند که دادن بهتر است  
 که هم نفع بغیر است و هم نفع بخود و در نادادن نفع مخصوص بخود است و نیز شاید بطفیل دیگران آن عمل را  
 قبول فرمایند و السلام مکتوب هفتاد و هشتیم برابر اب خان صدور یافته در بیان محبت خلاص  
 این طائفه علیه که آن محبت و خلاص رتبه قنای الله و بقا باشد است + و ما یناسب ذلک الحمد لله  
 و سلام علی عباده الذین صطفی دولت است خوشگوار که در خاندان شما احساس نموده می آید با وجود

حق را جل و علا سنان در دنیا به بصیرت و بصیرت دیده میشود و اگر باین شهر و دوریت شهود دارند پس ایشان نیز مشرک  
 طریقت باشند و اگر این معنی شعور ندارند پس از چه خبر میدهند نوشته اند که آنچه می بینند کل وجه من الوجوه خواهد سجد  
 هجوری باشد خواه معنوی و خواه نوری و غیر ایشان و آن مرئی را که ذات حق میداند جل و علا من حیثی که آنچه  
 معنی بالغیر است ظهور و میداند نزد این فقیر بی اصل و دراز کار است و خلاص نص کریم پس مکتب شفی و کریم  
 لا تدر که الا بصار شاد این معنی است پس این قوم چه می بینند و چه میداند که سیکو نیکه غیر حق نمی بیند جل و علا و  
 نمیدانم که آنجا عبارت از شهود و مشاهده کرده اند این همه اندیشه ها که در دهر اهل و عیال خود مینمایند غیر است  
 یانه بدانید و آگاه باشید که این همه در انفعیها و همراضات نالایم که بهوشان طریقت کرده اند قدس الله تعالی  
 و سرای هم غشای آن نارسائی است بمراد این بزرگواران توحید شهودی که می رادین است مربوط به  
 انسیلان ماسوای است از ضروریات طریقت این بزرگواران است تا این نشود از اگر قناری اختیار خلاص  
 نگردد و شما باین دولت و بار باین دولت سخن نیت مینمایند شهود و درین که در عبارت اکابر مشایخ قدس  
 الله تعالی اسرار هم واقع میشود و کنایت از حضور بیچینی است تعالی و تقدس که مناسب مرتبه تشریف است  
 و از حیث ادراک که از عالم چون است بیرون است و این دولت حضور را در دنیا مخصوص به باطن دانسته اند  
 ظاهر را همه وقت از دورینی چاره نیست لهذا گفته اند در عالم کبیر خیا آنچه مشرک و موجد است در عالم صغیر نیز مشرک  
 و موجد جمیع است باطن کامل همه وقت موجد است و ظاهر آن مشرک پس باطن کامل بخدا باشد جل و علا و  
 ظاهر او در دهر اهل و عیال بود و هیچ مخلوق لازم بنا بر اعتراف نافعیدگی است زنده را این قسم سخن نکنند  
 و از غیرت خداوندی جل سلسطانه تبرئند در عیان این وقت ظاهر شمارا در شورش می زنده ملاحظه بزرگان حضور  
 اگر بر محذورات و مخترعات مدعیان سخن کنند گنجایش دارد اما آنچه مقرر قوم است و لا بد این راه است  
 آنچه سخن گفتن نامناسب است شمارا در رسائل و مکتوبات فقیر دیده اید که از توحید شهودی چه قدر نوشته  
 است و آنرا از ضروریات راه قرار داده بایستی این معنی را استفساری نمودید و بحسن ادب  
 سوال میکردید این کلیست که از مفارقت مرمومی مولانا احمد علیه الرحمة شکفته است در حیات مولانا ناهر کرا  
 این قسم سخن از شما بطور بی آمیزیک واقع شد که نوشتید و تنبیه یافتید و بیشتر هم آنچه رود و بدو رسید و ملاحظه  
 محبت و نظم کنید اگر معنی است باعث مسرت است و اگر سقیم است سبب ابتیاه است بهر حال از نوشتن  
 نقاد کنید بعد از ساله کتابت شما همراه قافله می آید در مسالے یکبار هم نصح ضروری ضروریست

که در نظر شان تنزیه در آمده است و الا تشبیه را چه یار که با تنزیه حقیقی جمع نشود و در شعاعان انوار ان معجز و ناپسند  
نگردد و بی هر جا نشود و هر آشکارا آن سهار اجز نهان بودن چه یار این حضرت حق سبحانه و تعالی بقیقت  
اسلام حقیقی مشرف گرداناد و بالنبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیات مولانا ابو حنین بر سر راه  
بود و بجز کلمه اختصارا قناده اسلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب هستا و دم بشیخ حادثهای صدور یافت در  
بیان آنکه بر سیده بود که در تمهیدات عین اقصایه بنویسد شما که خدا میداند جلشانه نزد ما محمد است علیه الصلوة  
و السلام و شما که محمد میداند نزد ما خداست جل سلطان محمد و سلام علی عباد الله الذین اصطفی بحقیق شریف  
که از کمال محبت و اخلاص و وفور مودت و اختصاص نوشته ارسال داشته بودند بر سیده فرحت قزوین  
رسانید حضرت حق سبحانه و تعالی برین دولت استقامت کرامت فرماید که محب هر طائفه بآن طائفه است  
المرو مع من حب حدیث بنویست علیه و علی آله الصلوة و السلام معنی عبارت تمهیدات عین اقصایه استفسار  
نموده بودند که میگویند شما که خدا میداند جل و علا نزد ما محمد است علیه و علی آله الصلوة و السلام شما که محمد  
میداند علیه و علی آله الصلوات و التحیات نزد ما خداست جل سلطان محمد و ما مثلین عبارت که منی از  
توحید و اتحاد است و در غلبات سکر که مرتبه جمع است و معبر بکفر طریقت از مشلح قدس شد تعالی اسرار هم  
صدور و میباید و امتیاز و تنیث از نظر شان مرفع میکرد و ممکن را عین و واجب می یا بند تعالی بلکه ممکن را  
می یا بند و جز واجب تعالی میشود و شان نمی ماند برین تقدیر معنی آن عبارت این بود که امتیازی نیستی  
که نزد شما در میان خدا جل و علا و در میان محمد علیه و علی آله الصلوة و السلام حاصل است نزد ما آن امتیاز  
تامین نیست و معایرت نه بلکه آن کی که منزه از کیست نیز عین و دیگر است هرگاه بسا نکات نسبت  
مخالف است مفعول میگردد و محمد رسول الله تعالی علیه و علی آله و سلم که منظر اتم کمالات اوست تعالی نسبت  
امتیاز او چگونه ثابت بود این و غیر خصوص بمرتبه جمع است و چون سالک زین مقام بلند رود و چشم از  
افراط سکر باز کشاید محمد را بنده یابد و رسول و داند تعالی چنانچه در ابتدا میدانست النهایته است  
و المرجع الی البدایه شنیده باشند بدانند که اشترک در میان بتدی و تنهی و صورتست موجب بتاب تنهی  
است و الله چه نسبت خاک را با عالم پاک از هر گاه متوسط را با تنهی نسبت نبود بتدی دور از معالیه را با  
نسبت بود و نه اتم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و السلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب هستا و دم  
به محمد مراد و قریبی صدور یافته در آن از لصحت و اجتناب از مضر فئات دنیای دینه و ماینا سب و ذلک

اسباب غنا و با حصول مواد استغنائیا زمند نیست بقدر او خدا متکاسبت باین طبقه علیا که نبی از محبت و اخلاص  
این طائفه علیه است و شعر از مودت و اختصاص این قریه ناجیه بچنان این طائفه را بشارت المرحوم  
من احب کافیت و جلیسان این طبقه را نوید هم قوم لا یستقی علیهم وافی و چون بعنایت الله سبحانه  
این محبت استیلا پیدا کند و غالب آید بر نهج که غیر این محبت را در دل نگذارد و گرفتاریها و گیریتها را از دل  
رخت بندد و لوازم محبت که اطاعت محبوب است و طراد او بر پا بودن است و با خلاق و اوصاف او  
متعلق شدن است ظاهر گردد این زمان فنا و محبوب حاصل میشود و تشبیه بقنای الشیخ که زنیه اول است  
درین راه و این قنای الشیخ تائینا وسیله قنای الله میگردد که بقا بالله بران مرتب است که محصل ولایت است  
بالله اگر در ابتدای بی توسط احدی محبت و انجذاب محبوب حقیقی تسیر گردد و ولتی است عظیم که محصل فنا و بقا است  
و الا از متوسط کامل کمال چاره نبود و اول مراد خود را در مرادات او باید در باخت و در وفای با گشت تا  
آن فنا وسیله قنای الله گردد و از گرفتاریهای اسوا بتمام خلاص گردد و بدرجات ولایت رساند  
بر شکر عطیهای صغرائیان باز برای کوری سودائیان بامثالین سخنان از بر تشویق و تشویب طایف  
و مهوسان ایراد نموده میاید و الله سبحانه الموفق بقیته المرام رافع رقیه فقرا محمد قاسم بزرگ زادو است و در  
خدمت نقابوده اما در حجریت برادر کلان بنار نعم کلان شده است و خنتمای روزگار کم دیده شوق طراز  
شما دارد اگر داخل طرازان سرکار خود ساخته بحال و التفات مرغی دارند از کرم بعید نخواهد بود و زیاده چه  
تصدیه دهد و اسلام مکتوب هفتاد و نهم شیخ یوسف برکی صدور یافته در جواب رساله او که نوشته  
بود مشتمل بر اعراض از کفر حقیقی و شعر اقبال باسلام حقیقی و مانیاسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین  
اصطفی رساله که نوشته حواله مولانا عبدالحی نموده بودند که نباید در نیندیش نمود و زری که مولانای بابو راهی  
میشد آن رساله را آورده حاضر ساخت چون مطالعه نموده شد باعث فرحت گشت که مشتمله اعراض از  
کفر بوده است و شعر از اقبال باسلام چنانچه اسلام مجازی از کفر مجازیست اسلام طریقت نیز  
به از کفر طریقت است و کفر طریقت همه سکر است و در اسلام طریقت همه صحو چنانچه صحو مجازی به از سکر مجازی  
صحو طریقت نیز بهتر از طریقت سکر است ثمره کفر طریقت تشبیه است و تشبیه اسلام طریقت تنزیه  
هر قدر فرق که در میان تشبیه و تنزیه است هاتقد رفرق در میان کفر و اسلام طریقت است طائفه  
که مع میان تشبیه و تنزیه اختیار کرده اند و آنرا کمال دانستند و آن تنزیه نیز از جمله تشبیه است



بی تقیریت سختی و غیر مستحق میدهند اما یک چیتل در او ای زکوة ایشان را در مصرف دادن متعسر است نمیدانند  
 که یک چیتل در زکوة ایشان را در مصرف دادن به از لکها صدقه نافله است در او ای زکوة مجرب و امثال او  
 است جل سلطان و در صدقه نافله بسیار است که منشائی آن او ای نفسانی بود لهذا در فرض ریا را انجایش نیست  
 و در نقل چو لاگاه ریاست ازینجا است که در او ای زکوة اولاد او ای است کفایت نمیداد و در صدقه نافله امتیاز بهتر است که  
 لایق بقبول است بالجمله از التزام احکام شرعی چاره نیست تا از حضرت دنیا رستگاری متصور شود اگر بحقیقت  
 ترک دنیا میسر نکرد و از ترک حکمی دنیا کوتهی نکنند و آن التزام شریعت است در توان انجام آن شد سحانه الموفق  
 و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب هشتم و سوم بمهر ماه محمود صدر یافت و محبت این طائفه علیه که سرای  
 جمیع سعادت است و مایه ناسب و ملک الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی احوال او ضلع فقر و انجیزد  
 مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه و سلام و عافیتکم و شاکم و انتقامکم علی جاده الشریعة المصطفویة  
 علی صاحبها الصلوة و السلام و البرکة و النجیة طریقه که غوی غری ازین فقیر اخذ نموده بود و در هر چند  
 بواسطه قلت دریافت صحبت که اصل تعلیم است نزد این بزرگواران برکات و ثمرات لائقه بران اخذ مشرب  
 فاشده باشد اما اگر شمه از ارتباطی که از لوازم طریقه است مانده باشد و وقتی است غنی لان امر من حب  
 برکت اولی که در صحبت اول مبتدی رسید این طریقه علیه را بمحصل می پیوندد و او توجه قلب است مطلوب  
 حقیقی جل سلطان و در اندکی فرصت این دوام توجه به بیان ماسوا کیمرساند که اگر فضا محرم طالب هنر ارسال  
 و فاکند غیر حق سبحانه و در اول و خطور کند بواسطه فیسایکله و از ماسوا حاصل شده است اگر تکلف و عمل سوای  
 راسیاد و بدیند یاد کند و چون این نسبت حاصل شود قدم اول درین راه زده باشد از قدم ثانی و ثالث و  
 رابع الی ماشاء الله تعالی چه نویسد تعلیل دلیل علی الكثير و القطرة ثنی عن البحر الغدیر مقصود ترغیب جفا است  
 حضرت حق جل و علا نفع گرداناد و میان عبد العظیم کیفیات جناب محبت اخلاص ایشان را زبانی بیان نموده برین  
 گفتگو آورده است سلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی له الصلوة و السلام مکتوب  
 هشتم و چهارم شیخ حمید بن کالی صدور یافته بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی  
 ارشادی میان شیخ حمید بن زوا اختیار نمودند که سلام و پیام را هم آنجا کنجا کش کمتر است و برین هفت و هشت  
 سال یک کتابت از جانب شمار سیده آنهم ناتمام و بی سر انجام کتابتها که ازینجا نب میرود معلوم نیست که بشمار سید  
 یانه آنرا غری شیخ عبدالمی چون متوجه وطن خود بوجه با و گفته که یکبار خود را بشمار ساند و بر احوال شما مطلع گردد



الحمد لله وسلام علی عباده الذین <sup>صطفی</sup> امیرتسم مبادایا این نیک فرجام پذیر خفاش نیای دینیه که بظاہر طراوت و  
صلاوت دارد و در رنگ بطفان فریفته گردند و بدالکت دشمن لعین از میل بشتبه و از مشتبه محرم گرایند و  
از مولای خود جلوسلطانہ مجمل و شرمندہ مانند و در توبہ و انابت قدم را بسخ باید داشت و منہیات شرعیہ را  
سهم قاتل باید انکاشت سه ہند اندر زمین تہو نیست پاکہ تو طفلی و خانہ زمین است بہ حضرت حق سبحانہ  
و تعالی بہ کرم خویش دائرہ مبلح را بر عباد و وسیع ساخته است بید و لقی باشد کہ از تنگی سینہ انیمہ وسعت را  
تنگ انکاشتہ در ماورای این دائرہ وسیع قدم نہد و از حد و شمر عیبہ تجاوز نماید و در مشتبه و محرم انقد لم نرم  
حد و شمر عیبہ باید بود و سرسوی از ان حد و تجاوز نباید نمود و نگزاران و روزہ داران برسم و عادت  
بسیار اند اما پیر ہیز گاران کہ محافظت حد و شمر عیبہ نمایند اقل قلیل اند و فار فیکہ محن را از مبطل جدا سازد  
ہمین پیر ہیز گاریست چہ صوم و صلوٰۃ بصورت از ہر دو وجودی بد قال علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام طاب  
و شکم الوریع و قال علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام لا تغفل بالوریع شکیا یا ران ہر چند طعاما پر تکلف میخورند و  
لباسهای بر شوق می پوشند اما لذت و انتفاع در طعام و لباس فقر است ہ آگہ آن داد بستان بڈایا  
این داد ازان تا این فرق بسیار است چہ ان از رضای مولی جلوسلطانہ بعید است و این بر رضای او  
تعالی نزدیک نیز محاسبان ثقیل است و محاسبان خفیف ربنا انکامن لدنک رحمۃ ربی لنامی مراد شہر خود را کہ  
سلطان مراد تو فیق و توبہ و انابت یافتہ است و طریقہ را اخذ نمودند از حضرت حق سبحانہ و تعالی اثبات  
و استقامت مسئل است و اسلام علیکم و علی سائر الاخوان مکتوب ہشتاد و دوم بخواجه  
شرف الدین حسین صدر یافت در اجتناب از دینیای دینہ و تخریص نمودن بر شریعت غر او مایا سب  
و لکم اللہ صغر الدنیا با عیننا و کبر الاخرۃ فی قلوبنا بحرمتہ حبیبک علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام فرزند عزیز با ہمیر  
زہار پذیر خفاش دینہ را غلب نشوی و بطرقاات فانیہ فریفته نگروی و سی نمائی کہ در جمیع حرکات و سکنات  
بمقتضای شریعت غرا عمل نمودہ و بدو رفت ملت زہرا زنگانی کردہ شود اول تفحیم عقائد بمقتضای آرا  
علماء اہل سنت و جماعت شکر اللہ تعالی سیم ضرور نیست بعد از ان احکام معاملہ فقیہ علیہ است  
و ردای فرائض بہ تمام تمام باید نمود و در حل حرمت احتیاط باید فرمود و عبادات نافلہ و حنب عبادات فرائض  
کامل طرح فی الطریق اند و از اعتبار ساقط اند اکثر مردم این وقت در ترویج نوافل اند و در تخریب فرائض  
و دایتان نوافل عبادات اہتمام دارند و فرائض را فرار و بے اعتبار شمرند مبلغ کلی بتقریب و

مترک گشته است اجزای این یک عمل زیاده از ثواب شهیدنی سبیل شد و خدا بدو علی هذا القیاس سائر  
 الاحکام الشرعیة من الحلال و الحرام و الکراهیه و غیرها فرموده اند که و ای ای دل نیکو را بکسی که از جهت  
 شرعی گرفته باشد بهتر است از آنکه دو نیست و درم تصدیق نماید فرموده اند اگر شخصی را عمل صالح در رنگ عمل بنماید  
 و بر آنکس نیکو انگ از حق کسی مانده باشد آنکس را به بهشت نبرد تا آن نیکو انگ را ادا نماید با جمله ظاهر است  
 با حکام شرعیة تحلی ساخته متوجه باطن باید بود تا بغفلت آلوده نشود تحلی با حکام شرعیة بی ادا و باطن  
 متعذر است علما فتویٰ میدهند و کار اهل شد میکنند اتهام در باطن مستلزم اتهام ظاهر است و هر که  
 بباطن پرد و از ظاهر و راز بیخبر است و احوال باطن است در ارج او نیز علامت صحت حال  
 باطن اتهام تحلی ظاهر است با حکام شرعیة طریقی استقامت نیست و الله سبحانه الموفق لمکتوب هشتم  
 بلامع الدین صدور یافت در رضا بقضای الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی الله بنبوه مقبول نیست که  
 مولای خود را منی باشد و آنکه تابع رضای خود است بنده خود است اگر موی بر حلقوم بنده اجزای کار و نماز  
 باید که بنده در آن وقت شادان و خندان باشد همان فعل موی را مرضی خود داند بلکه بآن فعل متلفذ بود و اگر عیاذاً  
 بالله سبحانه و ارا ازین فعل کراهت پیدا آید و سینه او تنگی آید و از دایره بندگی دور است و از قرب  
 سولی مطرود و مجور چون طاعون مراد است تعالیٰ باید که او را مراد خود و البته شادان و خرم باشد و از  
 استیلائی طاعون کج آید و نشو و نوک نباشد بلکه چون فعل محبوب است بآن تلفذ باشد که هر اهل معنی است  
 که احتمال زیادتی نقصان ندارد پس خطاب حبیبیت نهایت از بلا عافیت طلبند و از سطح پناه جویند که مرضی او  
 تعالیٰ در دعا و سوال بنده است قال ربکم او غنی استحبکم مولانا عبد الرشید آمده احوال آن بقعه را بیان د  
 عصم الله سبحانه عن البلیات الظاهره و الباطنه مکتوب هشتم و نهم بیاد پناه میر مجتهد و بصیرت مند و  
 یافته بشنا الله سبحانه و ایاکم علی عبادته باکم الکرام بصدقه حبیب سید الانام علیه و علیهم الصلوٰه و السلام احوال و  
 او ضلع فقرای بخند و مستوجب حمد است الله سبحانه و الحمد و المنة و ایا و علی نبیه الصلوٰه و التحیه سرمد و المسؤل  
 من الله سبحانه سلام و عافیتکم بشاکم و استقامتکم و عذو و مکر و شفقت آنرا و وقت کار گذشته میرود و هر آنی که میگردد  
 طعنه از عمر کم نماید و اجل سخی را قریب بسیار دامن و زار اگر غنیه نشد فردا غنیه از حسرت و اندوه نقد وقت نخواهد بود و اتهام  
 باید کرد که دین چند روز حیات بر وفق شریعت غرازندگان نموده آید تا نجات متصور شود این وقت و وقت عمل  
 است و وقت عیش در پیش است که نمره این عمل است در وقت عمل عیش کردن زراعت خود را سیر خوردن و از

شیخ محمد الحی نزد یک بنجبال در خدمت بوده است و اکثر خدمت باو تعلق داشته از علوم و معارف فقیر سیراب است  
 و از احوال جذبه و سلوک آگاه است بمشار الیه گفته است که چند روز در منزل شما اقامت نماید و از علوم و معارف آنچه  
 مناسب وقت و حال بود در میان آن رو احوال گذشته و آنچه نقد وقت بود در باشد از احوال و سوا جید همه را بمشار الیه  
 نمایند و با آنچه نصیحت کند باور دارند باقی احوال را بمشار الیه میثاق شده شما خواهد گفت انشاء الله تعالی و السلام علیکم  
 و علی سائر من اتبع الهدی مکتوب هشتم و پنجم شیخ نور محمد صدور یافته الحمد لله و سلام علی عباده الذین  
 اصطفی احوال و اوضاع فقرا این حد و مستوجب حمد است و المستوفی من الله سبحانه استقامت کم خوی میان شیخ  
 عبدالحی هم شهری شما است و بخوا شما آمد است نسخه علوم و معارف غریبه است و بپیرا ضروری این راه نزد  
 او مودع است ملاقات او یاران و دو اقامه را را مقنن است که نو آمده است و چون با نو آورده از فنا و بقا نزد  
 او نشان است و از جذبه و سلوک نزد او بیان بلکه از او رای فنا و بقا متعارف و از گذشت جذبه و سلوک  
 مقرر نیز آگاه است بلکه توان گفت که او را در اینجا گذرگاه است بیشتری از معارف غریبه مکتوبات  
 گوش زده و شنیده است و مها کن استفسار نموده دریافت است و الله سبحانه الموفق احوال تفصیل بمشار الیه معلوم  
 خواهند ساخت بزر و اندر چه پر و از و اسلام مکتوب هشتم و پنجم شیخ ظاهر بخشی صدور یافته و در  
 جواب کتاب الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی انجیده شریفه خوی عری رسید احوال معارف که اندراج یافته بود  
 و صروح انجاید همه و گردانیده و دولت است که بجان و مخلصان است از بهر ستم متوجه جناب قیس و اگر و در تعالی  
 بواسطه و پشت پاز و در کلیت با و سبحانه اقبال نمایند باقی کیفیات انجید و خوی شیخ عبدالحی شاید تفصیل انرا از علوم و  
 معارف ربانی و کلماتی نزد مشار الیه بسیار است از ان بقوله چیزی ننوشت بوقت جمع آموز خیر باد بالبنی و آله الایا  
 علیه و علیهم الصلوات و التسلیات التماس و التماس مکتوب هشتم و پنجم شیخ خان افغان حد و دریافت  
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که مبنی از کمال محبت و اخلاص فقرا بوده رسید  
 حضرت حق سبحانه و تعالی بر محبت اینان استقامت نبشاد و نصیحتی که بدوستان سواد نموده می آید  
 اتباع سلت سینه علی صاحبها الصلوة و السلام و انجیده است و اجتناب از بدعت نامرضیه است  
 هر که احیای سنتی از سنن نماید که متروک العمل گشته است آنکس را ثواب صد شهید است فکیف که احیای  
 فرضی از فرضی یا احیای واجبات نماید پس ای رکان و نماز کنز و اکثر علما و حنفیه واجب است  
 و نزد امام ابو یوسف و امام شافعی فرض است نزد بعضی علما و حنفیه سلت است و پیش اکثر مردم این عمل

بجانب هبوط که ملاحظه نمودیم یا یقرب نقطه آن نقطه اخیر آن دائرة است اینقدر فرق است که آن  
 نقطه ثانیه در عروج معرض از نقطه اولی است و این نقطه اخیر مقبل و متوجه همان نقطه اولی است نشان یابن  
 المعرض و مقبل نقطه ثانیه میل ظهورات نقطه اولی دارد و نقطه اخیر شیت ظهورات نموده ذات ظاهر را خواهد داشت  
 فاین هومن و لک ربنا اتنا من لدنک رفته و بیانی لنا من امرنا شد و اسلام علی من اتبع الهدی مکتوب  
 نو و دو هم میر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه ولایت از قرب الهیست و خوارق و کرامات شرط آن  
 نیست و در بیان حکم سجد و تحیت مرسلطین را و ایناسب و لک الحمد شد و سلام علی عباده الذین مطقی سیادت  
 ما ب انوی اغری میر محمد نعمان خوشوقت باشند و بدانند که ظهور خوارق و کرامات شرط ولایت نیست  
 و چنانچه علما مکلف بحصول خوارق نمیشوند و لیکن ظهور خوارق مکلف نمیدهد و ولایت عبارت از قرب الهیست جلیلا  
 که بعد از نسیان باسوی باولیا و خود که است میفرماید شخصی را این قرب عطا فرمایند و از احوال مغیبات محدثات هیچ اطلاع  
 ندهند و شخصی دیگر باشد که او را هم این قرب دهند و هم اطلاع بر مغیبات نبخشند و شخصی ثالث را از قرب هیچ ندهند و  
 اطلاع بر مغیبات نبخشند شخص ثالث از اهل استدراج و صفای نفس را کشف مغیبات مبتلا ساخته است و  
 و خلالت انداخته که میگوید انهم علی شئی الا انهم هم الکاذبون استخوان عظیم الشیطان فانساهم ذکر الله و لک  
 حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون نشان حال شایسته شخص و دل شخص ثانی که  
 بدولت قرب مشرف انداز او لیا، الله اندک کشف مغیبات نه در ولایت شان می افزاید و عدم کشف اینها  
 نه در ولایت شان نقصان می آید تفاوت آنها باعتبار درجات است بسا است که صاحب کشف رغیبی  
 از صاحب کشف آن صورت فضل بود و پیش قدم باشد بواسطه مزیت قربی که او را حاصل شده است صاحب  
 خوارق که شیخ الشیوخ است مقبول جمیع طوائف در کتاب خوارق خود تصریح باینکه فرموده است که اگر کسی  
 این سخن را از من بگوید کند آن کتاب رجوع نماید آنجا که درست بعد ذکر کرامات و خوارق که این همه کرامات  
 و خوارق مواهب حق مانند جل سلطان نگاه است که قومی را بآن مکاشف مشرف سازند و آیند و لست را بدهند  
 و نگاه است که در مرتبه فوق آن مقام باشند شخصی زین طائفه که او را هیچ از کرامات و خوارق ندهند زیرا که اینهمه کرامات  
 از برای تقویت یقین عطا میفرمایند و کسی را که صرف یقین داده شده است او را بآن کرامت حاجت نبود  
 و اینهمه کرامات دون ذکر ذات است و دون تجویز قلب است بذكر که بالا ذکر یافته است استیجاب  
 امام این طائفه خواجده عبد الله انصاری که لقب شیخ الاسلام است در کتاب منازل السائرین فرموده

ثمره آن باز داشتن زیادہ چہ تصدیق و ہر دولت محوری و معنوی حاصل و مکتوب نو دم بمرزا  
عرب خان در سفارش صدور یافت اید کم اللہ سبحانہ و تعالیٰ علی الاعداد الا فاقیۃ والا نصیر بحکم عن اہلیات  
الصورۃ و المعنویۃ قال سول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلق عیال لہ فاجب الخلق فی اللہ من حسن ان لی عیالہ حضرت  
حق سبحانہ تعالیٰ متکفل رزاق خلایق گشتہ است پس خلایق در رنگ عیال و باشند تعالیٰ پس ہر کہ  
بعیال کسے مویست کردہ باشند و بار او برود شستہ باشند ہر آئینہ نکین محبوب صاحب آن خیال اہر بود کہ  
او را بسکسار ساختہ و مؤمن او را بر خود گرفتہ بنا و علی ذلک تبصیح جزأت بینا ید کہ حافظہ حاد مرد صلح  
و تامل قرآن مجید است کثرت عیال و در مشوش میدار کہ از عمدہ شان نمی تواند برآمد سول زکرم ایشان  
مداد و اعانت مشار الیہ است کریان را برای کرم بہانہ کافیست و اسلام مکتوب نو دویم بھجرت مخدومزدی  
خواجہ محمد سعید کہ از اسرار قاب توسین او ادنی استفسار نمودہ الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ عظیم  
در مقام قاب توسین او ادنی بشنو کہ چون انسان کامل بعد از تامل سیر الی اللہ بسیر فی اللہ متحقق  
شود و متخلق باخلاق اللہ گردد و با جمال این سیر را نیز تمام کند و دائرہ ظهور و کس اسما و صفات را کہ مربوط  
بسیر فی اللہ بود بانجام رساند شایان آن می گردد کہ معشوق باصالۃ بی شائبہ ظلیت و لب تو ہم حالت  
و محلیت در وی نمود فرماید و چون صفات ذاتیہ معشوق را از ذات او تعالیٰ انفکاک نیست ناچار  
ظہور ذات مع صفات در عین عاشق خواہد بود و توسین حصول خواہد پیوست کہ توس صفات و توسین  
بود و این مقام اعلاء مقام قاب توسین است کہ متعلق بظہور صلی است بی شائبہ ظلی و اگر بعنایت اللہ  
سبحانہ عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدیکہ از اسم و صفت هیچ نخواہد و زیو  
بفضل خداوندی حل سلطانہ اسم و صفات تمام از نظر او میخیزد جز ذات هیچ چیز مخطوط و مشہود اولیہا نہ پذیرد  
صفات موجود باشد تا شود و انہوند در خیال سرا و ادنی بظہوری آید و از توسین اثر نیما نماند تا مقام علی  
چون ہیوط واقع شود قدم اول در عالم خلق خواہد افتاد بلکہ در عنصر خاک خواہد نشست کہ آن عنصر پاک  
با وجود دوری و مجوری اقرب موجود نیست بعالم قدس عجب کار و بار است اگر عروج و صعود اعتبار میکنیم  
عالم امر را اقرب موجودات میدانیم بلکہ انھای عالم امر را از ہمہ اقرب میدانیم بعالم قدس چون نیز و ان ہیوط  
نظری اندازیم دولت قرب نصیب عالم خلق میدانیم بلکہ نصیب عنصر خاک میدانیم بی نقطہ اولی از دائرہ چون  
جانب عروج اورا ملاحظہ نمایم اقرب نقطہ بان جانب عروج نقطہ نہانیہ است از ان دائرہ دور

نبی است خارق هیچ در کار نیست علماء و دعوت بظاہر شریعت مینمایند و اولیایم دعوت بظاہر شریعت مینمایند و ہم بباطن شریعت میفرمایند اول مریدان و طالبان حق را بتوبه و انابت و لالت مینمایند و بآیات احکام شرعیہ ترغیب میفرمایند و ثانیاً بذکر حق حل علا سلطانہ راہ مینمایند و تا کید میفرمایند کہ جمیع اوقات خود را مستغرق ذکر الہی حل سلطانہ دارد و بحدیکہ ذکر استیلا فرماید و غیر مذکور هیچ چیز را در دل نگذارد تا آنکہ نسیانی از جمیع ماسوای مذکور حاصل گردد کہ اگر تہ تکلف یا دانشا نماید بسادش نیا یقین است کہ ولی را از برای این دعوت کہ بظاہر شریعت و بباطن شریعت متعلق است خوارق چہ در کار است پیری و مریدی عبارات است ازین دعوت کہ بخارق کار ندارد و بکرامت او را مساس نیست با آنکہ گوئیم مرید رشید و طالب مستعد ہر ساعت و در سلوک طریق خوارق و کرامات پیر احساس مینمایند و در معاملہ غیبی ہر زمان از وی مددی میخواہد و مییابد و ظهور خوارق نسبت بدیگران در کار نیست اما نسبت بمریدان کرامات در کرامات و خوارق در خوارق است چگونہ مرید احساس خوارق پیر نکند کہ پیر دل مرده را ز ندہ گردانیدہ است و بمشاہدہ و مکاشفہ رسانیدہ نزد عوام احیای جسدی عظیم الشان است و نزد خواص احیای طلبہ و روح بر بان رفیع الشانست خواجہ محمد یار صادق سمرہ در رسالہ قدسیہ میفرماید کہ احیای جسدی پیش اکثر مردم چون اعتبار داشت اہل شد از ان احیای اعراض نمودہ باحیای روحی پرداختہ اند و متوجہ احیای اول مرده طالب گشتہ اند و الحق کہ احیای جسدی نسبت باحیای قلبی و روحی کامل و روح فی طریق است و نظر باین داخل بحث چہ این احیای سبب حیات چند روزہ است و آن احیای وسیلہ حیات الہی است بلکہ گوئیم کہ فی الحقیقت وجود اہل شد کرامتی است از کرامات و دعوت ایشان خلق را بحدی سلطانہ رحمتی است از رحمتہای حق جل سلطانہ و احیای قلوب موات آیتی است از ان تہمای عظمی ایشان بان اہل رضائے عظیم است روزگار اند ہم بطرون و ہم برزقون در شان شانست کلام شان و است و نظر شان شفا ہم جلسہ السلام قوم لایق جلسہ و لایق جلسہ عظیم علامتہ کہ حق این طائفہ از مطلق نیا جدا شود است اگر شخصے باشد کہ مستقامت بر شریعت داشته باشد و در مجلس و دل را بحضرت حق سبحانہ و تعالیٰ میلی و توحی پیدا میکرد و برونی از ماسوای مفهوم میشود و آن شخص شخص محلی است و در عدا و لیا است علی تفاوت الدرجات این ہم نظر بار باب مناسبت است بی مناسبت محض محروم مطلق است ہر کہ اوروی بہ ہبوط انداشت نہ دیدن روی نبی سود نہ داشت نہ در مکتوب شریف شمرہ از حسن نشاء خدا طلبی سلطان عمد اندراج یافتہ بود



که فرست بر د و نوع است فرست اهل معرفت است فرست اهل جوع و اهل ریاضت است فرست  
 اهل معرفت متعلق بشاقت استعدا طلب است و شناختن اولیاء حق است سبحانه که بحضرت جمع واصل گشته اند  
 و فرست اهل ریاضت و ارباب جوع مخصوص بکشف صور و احوال غیبات است که مخلوقات تعلق دارند و چون  
 اکثر از خلایق اهل انقطاع اند از جناب قدس حق جل و علا و اشتغال بر بنیاد دارند و لهای ایشان باطن کشف است  
 و باخبار غیبات مخلوقات است اینصفتی نزدشان عظیم است و گمان میرند که اینها اهل شداند و خواص اویند  
 سبحانه و اعراض مینمایند از کشف اهل حقیقت و مبین میاز اهل حقیقت را در آنچه از حضرت حق سبحانه اخبار  
 مینمایند و گویند که اینها اگر اهل حق می بودند چنانچه گمان می برند هر آینه این جامعه خبر میدادند از احوال  
 غیبی ما و از احوال غیبی سایر مخلوقات و چون ایشان را قدرت بر کشف احوال نیست چگونه قدرت  
 نخواهد بود بر کشف امور که اعلاست از احوال مخلوقات و تلمذ میبای نمایند فرست اهل معرفت را که  
 بذات و صفات و افعال و اجبی جسطا تعلق دارد و این قیاس فاسد خود محروم ماندند این جامعه از  
 علوم و معارف صحیح این بزرگان و ندانسته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی حمایت این بزرگواران فرموده  
 است از ملاحظه خلق و مخصوص گردانیده است ایشان را بجناب قدس خود جل و علا و مشغول ساخته است ایشان  
 با مساوی خود از جهت حمایت ایشان و غیرتی که بر ایشان دارد و اگر ایشان با احوال خلق متعرض میشدند ضلالت  
 حضور جناب قدس در ایشان نمیی مانند انتی کلامه و امثال این سخنان دیگر هم فرموده است و من از حضرت  
 خواجیه خود قدس سره شنیده ام که میفرموده که شیخ محی الدین ابن العربی نوشته است که بعضی اولیاء کرام که  
 کرامات و خوارق از ایشان بسیار ظهور آمده است در آخر نفس ز ظهور این کرامات نادوم بودند و مثنی میکردند  
 که کاش نیمه خوارق از ما ظهور می آمد و اگر تفاضل باعتبار کثرت ظهور خوارق بودی ندانست برین طور  
 ندانسته سوال چون ظهور خوارق در ولایت شرط نبود ولی از غیر ولی چگونه متمیز نشود و حق از مبطل چه نوع  
 جدا گردد و جواب گو متمیز نشود گو حق و مبطل مترج بود اختلاط حق با باطل لازم این نشاء دینیوی است  
 علم بولایت ولی همچنان در کار نیست بسیار از اولیاء الله اند که بولایت خود اطلاع ندارند  
 فکلیت و گیر اطلاع بولایت شان لازم بود و در بنی از خوارق چاره نبود تا بنی از غیر بنی  
 متمیز شود که علم بنبوت بنی واجب است و ولی چون بشریت بنی خود دعوت مینماید مجزئ بنی او را کافیت  
 و اگر ولی با و را شریعت بنی خود دعوت مینماید از خوارق چاره نبود و چون دعوت او مخصوص بشریت



آن درخت از جای خود جنبیده متوجه خدمت آن حضرت شد علیّه و علیّ له الصلوٰۃ والسلام اعرابی چون نیل  
را مشاهده نمود سلام آورد و بعد از آن گفت یا رسول الله اگر فرمائی ترا سجده کنم فرمود و غیر خدا را جلشانه سجده  
بجا نر نیست غیر حق را جل سلطانہ اگر سجده کنی بنی آدم میگفتم که زن شوهر خود را سجده کند بعضی از فقهاء  
هر چند سجده تحیت بسلاطین تجویز نموده اند اما لائق حال سلاطین خطاب آنست که درین امر بحضرت حق سبحانہ  
و تعالیٰ تواضع نمایند و این نهایت تذلل و انکسار را بغیر او تعالیٰ تجویز نکنند حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ عالم را  
سخن ایشان گردانیده است و محتاج ایشان ساخت شکرا این نعمت عظمیٰ بجا آورده تواضع چنین را که  
بنی از کمال عجز و انکسار است بجناب قدس او تعالیٰ مسلم دارند و درین امر با و شرکت بخوبند هر چند جمعی  
تجویز این معنی نمایند احسن تواضع ایشان باید که تجویز این معنی نکنند بل جزا و الاحسان الا الاحسان چون پادشاه  
وقت از اقصای ممالک خود مراجعت فرموده بدار الخلافه آمده است تمیل که این فقیر بمشیت حق سبحانہ  
درین نزدیکی بدار الخلافه خود را ساند و الباقی عند التلاقی والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت  
المصطفیٰ علیّ آله الصلوٰۃ و التسلیات اعلیٰ مکتوب خود و سوم بخواجه ششم خبثی در بیان  
آنکه هر کدام از لطائف عالم خلق و عالم امر هم ظاهر دارد و هم باطن و حقوق این باطن با هم قیوم عارف  
و در بیان آنکه عارف در وقت نزول بقلب ظاهر و باطن متوجه دعوت عبادت است عالم خلق و عالم  
امر عارف تمام المعرفة هر چند هر دو داخل ظاهر و صورت اند نسبت با هم قیوم که وجه خاص اوست که فی  
الحقیقت باطن و حقیقت آن عارف چنانچه تحقیق آن در مکتوبی تحریر یافته است اما چون این ظاهر و صورت  
را بحد نظر که محض فضل خداوندی جل سلطانہ موهبت گشته است ملاحظه مینمایم اینجا نیز ظاهر و باطن پیدا  
میگردد و صورت و حقیقت پدید میآیند و آنکه عالم خلق را تمام ظاهر با هم و عالم امر را باطن چنانچه جمعی  
گمان برده اند بلکه در هر لطیفه از لطائف عالم خلق و عالم امر هم صورت است و هم حقیقت عنصر خاک هم  
ظاهر دارد و هم باطن و همچنین اخفای هم ظاهر است و هم باطن و این باطن که بعالم خلق و عالم امر تعلق  
دارد و وزیر و متبذل اعمال صالحه بلکه محض موهبت خداوندی جل سلطانہ کم کم باطن با هم قیوم مربوط است  
لطیف میگرد و تا بحدیکه ازین باطن هیچ اثری نمی ماند و بجز ظاهر صرف هر چه بود مخفی میگردد و الحاق این باطن با هم  
قیوم نه باین معنی است که این باطن در آن اسم حال میگردد یا آن اسم اتحاد پیدا میکند که آن اتحاد است  
سبحان من لا یتغیر بذاته و لا بصفاتہ و لا فی سماءہ بحدوث الالکوان بلکه این باطن را با این اسم نسب می پدید

رمزی از عدالت و التزام احکام شرعی رفته بود مطالعه آن فرحت فراوان حاصل گردانید و ذوقی پیدا گشت  
 حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه عالم را بنور عدل و عدالت با دشاه وقت منور ساخته است شریعت اوست که  
 را نیز بحسن ایتام ایشان نصرت و عزت بخشید و محبت آثار حکم الشریع تحت سیف رواج شریعت امر بود بحسن ایتام  
 سلاطین عظام است انیمینی چندگاه است که ضعف پیدا کرده است باچار اسلام ضعیف گشته کفار هندی بخا  
 هم مساجد بینایند و در اینجا تعمیر معبد های خود می سازند و در تانیس درون حوض که کیمیت سجدی بود و مقبره  
 عربی آنرا هم کرده بجای آن دیره کلان را است ساخته اند و نیز کفار بر طام اهرم کفر بجای آنرا رند و مسلمانان  
 در اجرای اکثر احکام اسلام عاجز اند و روزیکاشی هندو که ترک کل و شراب بینایند ایتام دارند که در آن  
 روز در بلاد اسلام هیچ مسلمانی در روز نماند و نفر و شد و در راه مبارک رمضان بر طمانان و طعام میزند  
 و میفرودند و یکس از زبونی اسلام منع آن نمیتواند نمود افسوس صد هزار افسوس با دشاه وقت از  
 است و ما فقیران باین زبونی و خرابی با کرام و اعزاز این صاحب دولتان اسلام رونق داشت  
 و علما و صوفیه معزز و محترم بودند و تقویت اینها در ترویج شریعت میگوشتند و شنیده ام که روزی صاحب  
 امیر تیمور علیه الرحمة بگوید بخارا میگذشت اتفاقا درویشان خائفه حضرت خواجه نقشبند قدس سره  
 در آن کوچه گلیهمای خائفه خواجه را می افشاندند و از گرد پاک میکردند امیر از حسن بنیاد مسلمانان  
 که داشت در آن کوچه توقف فرمود تا گرد های خائفه را بغیر و منبرل خود ساخته بکات فیوض درویشان  
 مشرف گردد و مگر باین تواضع و فروتنی که باطل اند نموده بودند کس خاتمه مشرف گشت مقول است که حضرت  
 خواجه نقشبند قدس سره بعد از وفات امیر فرمودند تیمور مرد و ایمان بر و مید ایند که در خطبه روز جمعه نام  
 سلاطین را که در زینت پایان فرود آمد بخوانند و جش چیست این تواضعیست که سلاطین عظام  
 نسبت با نسرو و خلفاء راشدین او علیه و علیهم الصلوات و التسلیات نموده اند و جائزند اشتنانند که  
 اسامی ایشان با اسامی اکابر دین در یک درجه مذکور شود و شکر الله سبحانه و تعالی ای برادر سجده که عباد  
 از حبیبین یزین نهادن است متضمن نهایت تذلالت و کسار است شکر کمال تواضع و فروتنی است  
 لهذا این قسم تواضع مخصوص عبادت و عبادت و وجود جل سلطانند داشته اند و غیر او را سبحانه بخوبی  
 نموده مقول است که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة و السلام روزی برای می رفتند اعرابی آمده عجزه  
 طلبید تا ایمان آورد آن سرور فرمود علیه و علی آله الصلوة و السلام آن درخت را بگو که پیغمبر ترا میطلبد

سالك متوجه جناب قدس خداوندی بجلشانه بزرگ و مراقبه میگرد و وساعه فضاغه از اسوا سے اعراض مینماید  
و آن عکوس صورت علمیه و صفات و اجبی جل سلطانہ در ہر آن قوت و غلبہ پیدا میکند و برترین خود کہ عدماست  
است استیلا و تسلط مییابد الا ان جز با کدھم الغالبون معامله تابجای میسرسد کہ عدماست نہ همچون اہل و ہویے  
بودہ است و عکوس را روبہ استتاری آرند بلکہ تمام از نظر سالك تحقیقی میگردند و غیر از عکوس با صول و صول خود  
در نظر و غنی مانند بلکہ عکوس کہ مرایای صول خود اند نیز از نظر تحقیقی میگردند و چہ مرایا را از تفا چارہ نبود این مقام  
مقام قاسست و لیس بلند است و اگر این سالك فانی را بقا باشند و بعالم باز گردانند عدم خود را در رنگ  
پوست تنگ کہ فانی بدن است خواہد یافت و نزدیک است کہ از غایت بی مناسبتی کہ بعدم پیدا کردہ است  
تعبیر از ان بہ پیراہن شعر نماید و از خود مبائن یا بدانی الحقیقت در موطن عدم از وی مبائن نشدہ است  
و داخل مظان اتای اوست با جملہ عدم درین مقام جز و مغلوب و مستور اوست و از حالتی  
کہ داشت فرو دادہ است و تابع بلکہ قائم آن عکوس کہ با و قیام داشتند گذشتہ است و این  
فقیر سالہ درین مقام بودہ است و عدم خود را در رنگ پیراہن شعر از خود جدا بیافتنہ و بعد اللقی و الی  
چون غنایات بیغایات خداوندی جل سلطانہ شامل حال و گشت و دید کہ آن جز و مغلوب ازین ترکیب بخلال  
یافتہ مفارقت گزید و تشخیص کہ بھول آن عکوس پیدا کردہ بود مفقود ساخت و بعدم مطلق گویا طغیشت  
در رنگ آنکہ صورتی را بر کالبد رست سازند و قیام آن بان کالبد دهند و چون صورت درست شود  
و ثبات در سوخ پیدا کند آن کالبد را شکستند و قیام او را کالبد دور ساختہ بخود قائم دارند و در  
ما نحن فیہ نیز این عکوس کہ قیام با و داشتند یافت کہ قیام خود بلکہ با صول خود پیدا کردند این دم طلا  
لفظ اما جز بر عکوس و اصول آن عکوس نماید و جز و عدی گویا با و مساس نہ داشت و یافت کہ حقیقت فنا  
درین موطن صورت نسبت فانی سابق گویا صورت این فنا بودہ است و ازین مقام چون ببقا  
آوردند و بعالم باز گردانیدند نہ آن عدم را کہ نسبت جزئیست داشت و اصلت و غلبہ مر او را  
بود باز گردانیدہ مجاور و ترین او ساختند و از حقیقت و صورت او مبائن گردانیدند و اطلاق لفظ اناہیون  
کردند و برای حکم و مصالح آنرا باز در رنگ پیراہن شعر پوشانیدند و در خیالت اگر چہ عدم را باز آوردند  
و با قیام آن عکوس را بان وابستہ ساختند بلکہ عدم را بان عکوس قیام بخشیدند چنانچہ در بقای سابق  
گذشت ہر گاہ در ان بقا این نسبت باشد اینجا کہ حقیقت بقا است این نسبت بروہم خواہد بود

میشود و مجهول کیفیت که موهم حلول و اتحاد میگردد و فی الحقیقت نه حلول است نه اتحاد که مسلم قلب حقیقت امکان است حقیقت و وجوب تعالی و تقدس که محال عقلی است و در شریعت زنده است و آن ظاهر صریح است که باقی بماند هر چند که از علم شهادت است که مشهود و مرئوس است اما منصف برنگ باطن است اگر چه باطن از حیطه مشهود و ادراک برآمده است و طبعی بغیب گشته و رنگ پیدا کرده و اگر چه از رنگ بیخونی پیدا نکند و از حیطه ادراک چون پروانه نرود و رخت از شهادت بغیب نکشد از بیخونی حقیقی نقیصی نیابد و از غیب الغیب مطلع نگردد و باید دانست که این طائفه باقی مانده را تمام روح بخلق است و طاعات و عبادات شرعی با و مربوط است و معالیه دعوت و تکمیل نیز با و منوط و باطن این عارف صاحب تکمیل خواه تعلق بر ارباب مکانی دارد و خواه متعلق بمقامات و وجوب بود نیز متوجه ظاهر است و بهر چه ظاهر رود و در روی او نیز همان سوی است از جهت تکمیل تربیت و تمییم عبادت چه این دارد از غل است و انیموطن موطن دعوت است حقیقت شود و مشاهد در آخرت است معامله کشف و معائنه در پیش است عبادت معبود و جسد سلطان در نیموطن به از استغراق در معبود است تعالی و انتظار مطلوب اینجا که ناشی از محبت است به از استملاک و مطلوب است از باب سکر این را با و در اندیشه و این توجه ظاهر و باطن که عارف صاحب تکمیل اینجا جنب خلق پیدا شده است تا زمان بلوغ اجل است که منتهای مقام دعوت است و چون اجل رسید بر جسم موت آمده قدم در کوی وصال محبوب خوا برد نهاد و بدولت وصل و اقصای همه احمس اغیار مشرف خوا برگشت نه هیند الا رباب النعیم نعیمها و للعاشق المسکین ما یتجمع به ربنا اتم لنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير و الصلوٰه و السلام و النحیة و البرکة علی خیر خلق الله و علی

اخوانه الکرام و صحبه اعظام الی یوم القیام مکتوب نو و و چهارم بمولانا عبد القادر انبالی صدور یافته در بیان حقیقت تن و فنا و بقا و جدا شدن عدم از حقیقت و صورت عارف و نسبت مجادرت بهم رسانید بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوٰه و السلام علی سید المرسلین حقان مکناست علم این فقیر خیاچه در بعضی مکاتیب نوشته است عبارت از عداوت است که نشاء هر شر و نقص است با عکوس صورت علمیه اسماء و صفات الهی جلشانه که در آن عداوت ظهور یافته اند غایت بانی الباب آن عداوت در رنگ هیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در هیولی بحال گشته است شخیص و تمیز عداوت آن عکوس ظاهر است و قیام آن عکوس با آن عداوت تمیز و این قیام در رنگ قیام عرض کجهر نیست بلکه در قیام صورت است که سیولی گفته اند و شخص هیولی را بصورت داشته اند و چون توفیق الله

جز مظاهر و ظلال آن وحدت نمی یابد لاجرم نظر انکار که ناشی از تمیز است و در حق او معدوم است ناچار همه در مقام صلح است و همه بر صراط مستقیم میاید و باین کریمه ترحم نماید و امن و امان و آلا و آلا بنام صیته ان ربی علی صراط مستقیم و گاهی مظهر را عین ظاهر دانسته خلق را عین حق می انگارد و محبوب را عین رب میداند همه گلهای است که از مرتبه جمع میشکند منصور درین مقام گوید کفرت بدین الله و الکفر واجب و التدری و عند مسلمین قبیح و این کفر طریقت بکفر شریعت مناسبت تمام دارد و هر چند کافر شریعت مردود است مستحق عذاب و کافر طریقت مقبول است و مستوجب درجات چنان کفو استوار از غلبه محبت محبوب حقیقی ناشی شده است غیر محبوب همه را فراموش کرده است پس مقبول بود و آن کفار از استیلا ی جهل و طرد پیدا شده ناچار مردود باشد و اسلام طریقت عبارت از مقام فرق است بعد الجمع که موطن تمیز است و حق از باطل و خیر از شر اینجا تمیز است این اسلام طریقت را با اسلام شریعت مناسبت تمام است بلکه چون اسلام شریعت بحال میرسد نسبت اتحاد باین اسلام پیدا میکند بلکه هر دو اسلام اسلام شریعت اند و فرق در میان اینها بظاهر شریعت و باطن شریعت است و بصورت شریعت و حقیقت شریعت مرتبه کفر طریقت از اسلام صورت شریعت بلندتر است هر چند نسبت با اسلام حقیقت شریعت پست و ادون است آسمان نسبت به خاک آمد و در نه پس عالمیست پیش خاکتودیه و از مشعل قدس الله تعالی اسرار هم هر که به شیطیات حکم نموده است و خنان مخاف ظاهر شریعت گفته هم در مقام کفر طریقت بوده است که موطن سکروی تمیزی است و رگا که بدولت اسلام حقیقت مشرف گشته اند از انشال بن سخنان پاک و مبرر اند و بظاهر باطن اقتدا باینها دارند و متابع ایشانند علیهم الصلوات و تسلیات پس شخصی که تکلم بشیطیات نماید و همه در مقام صلح باشد و همه بر صراط مستقیم بکار رود و در میان خلق و حق اثبات تمیز کند و بوجود آئینیه قائل نبود و اگر آن بمقام جمع رسیده است و کفر طریقت متحقق گشته است و نسیان ما سوای فرموده مقبول است سخنان ناشی از سکر اند از ظاهر مصروف و اگر آن شخص بی حصول بن حال و وصول بدرجه اولی از کمال باین سخنان متکلم است و همه را بر حق و بر صراط مستقیم میداند و تمیز باطل از حق نمی نماید از زنا و قه و ملاحظه است که مقصودش ابطال شریعت است و مطلوبش رفع دعوت انبیا که رحمت عالمیانند علیهم الصلوات و تحیات باین کلمات خلافیه هم از حق صاف میشود و هم از باطل محق را آبجیات اند و باطل را سم قاتل در رنگ مای خیل که نبی اسرائیل را آتش شکار بود و قطعی را خون ناگوار این مقام فریاد اقام است جم غفیر از اهل اسلام بتقلید سخنان کابرار باب سکر از صراط مستقیم

غایه مافی الباب جامه را بعد از لباس بر صاحب جامه تاثیر است چه اگر جامه گرم است لایس گرمی متاثر میگرد و اگر سرد است بسرو می افتد و همچنین این عدم مانند جامه را در خود تاثیر می یابد و اثر او را در تمام بدن ساری ویدامی نماید که این تاثیر و سرایت بیرونی است نه درونی عرضی است نه ذاتی از مجاور خارج آمده است و از جانش داخل اگر شرف نقص است که از آن عدم ناشی گشته هم عرضی است و خارجی نه ذاتی و اصلی صاحب ای مقام هر چند با سایر مردم در بشریت مشارکت دارد و در صفات بشریت با دیگران مساوی و از انسانی نفس وی ظهور صفات بشریت عرضی است که از مجاور آمده است و دیگر ذاتی و اصلی نشان مابینما عوام مشارکت صوری را ملاحظه نموده خواص بلکه انحصار خواص را در رنگ خود با تصور کرده در مقام انکار و اعتراض می آیند محروم میمانند کریمه تقالو البشر یهدوننا ظفر واکرمیه و تقالوا لهذا الرسول یا کل طعام ویشی فی الاسواق نشان حال نشان است بعنایت الله سبحانه هر چه از صفات بشریت در خود می بینید بیا بد که حامل آن صفات آن عدم مجاور است که در کلیت دیده است و سرایت کرده و خود را بنام و کمال زان صفات پاک و متبرای بیاید و شمره زان و خود حساس میکند سبحانه الحمد و المنة علی ذلک این صفات که نسبت مجاور ظاهر میشود و در رنگ نسبت شخص لایس لباس تسخ است بسرخ لباس مجاور تسخ می نماید لایس چون تمیز ندارد تسرخ مجاور شخصی را تسرخ آن شخص و بنسبت حکمای خلاف واقع منتسب می سازند هر کس انسان بخواند فسانه است و آنکه ویش نقد خود را نه است نه آب نیل است و قطبی خون نموده قوم موسی را نه خون بود آب بود و ربنا لاتریع قلوبنا بعد از این و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب و اسلام علی من اتبع الهدی مکتوب بود و ویم بمقصود علی تبریزی و رسوال از کفر حقیقه صدور یافت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفوا صحیفه شریفه رسید استفسار بعضی از سخنان صوفیه رفته بود مخدوم و وقت و مکان هر چند تقاضا گفت و نوشت نمیکند اما سوال را از جواب چاره نبود و بعضی درت چند کلمه نوشته آمد محل کلام در حل جمیع آن مسائل آنست در شریعت چنانچه کفر و اسلام است در طریقت نیز کفر و اسلام ثابت است و چنانچه در شریعت کفر شرارت و نقص است و اسلام کمال است در طریقت نیز کفر طریقت نقص است و اسلام طریقت کمال کفر طریقت عبارت از مقام جمیع است که محل اشتنا است تمیز حق از باطل درین موطن مفقود است چه مشهود سالک در نیموطن در مرایای جمیله و زلیله جمال و حدت نبویست پس خیر و شر و کمال و نقص را



واشجار و انماذ خود را از جهت مجتهد رسول علیه وعلیه صلوات والتسلیمات اشیاء نموده اند نفس رسول شدرا  
 بر نفس خویش اختیار کرده اند مجتهد رسول را بر مجتهد خویش و بر مجتهد فریاد و اموال خویش و ایشانند  
 مشاهدان وحی و ملک بینندگان و معجزات و خوارق تا آنکه غیب ایشان شهادت گشته است و علم شان عین شده  
 هم الذین اثنی الله تعالی علیهم فی القرآن المجید رضی الله عنهم ورضوا عنه ذلک مثلهم فی التورۃ و مثلهم فی الانجیل  
 هرگاه جمیع اصحاب کرام درین کرامات شریک باشند از اکابر صحابه که خلفاء و اشدین باشند از بزرگمایان ایشان  
 چه و انماذ همان فاروق است که حضرت حق سبحانه و تعالی در شان او رسول خود را فرموده یا ایها البنی حسبک  
 الله و من اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فرموده که سبب نزول این آیت کریمه اسلام  
 حضرت فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از حصول نظر انصاف و بعد از قبول شرف صحبت خیر البشر  
 علیه وعلی آله الصلوات و التحیات و بعد از دانستن بزرگیها و علو درجات اصحاب کرام علیهم الرضوان انجاء عترت  
 کنندگان و تشکیک پیدایندگان نزدیک است که این شهادت را در رنگ مغالطهای و سفسطاهای زر  
 اندوده تصویر نمایند و از درجه اعتبار ساقط کنند اگر چه باده غلط را در شهرها تشخیص نکنند و محل سفسطه را تعیین  
 ننمایند الا اقل مجمل این قدر شاید دانند که موادی این تشکیکات و حاصلین شبهات بی حاصل است بلکه مضاعف  
 بداهت و ضرورت اسلامیه است و مردود و موطود و کتاب و سنت است مع ذلک در جواب آن سوال و در  
 تعیین مواد غلط آن شبهه چند مقدمه بعون الله سبحانه نوشته می آید استماع نمایند حل این اشکال بر وجه کمال متنی چند  
 مقدمه است هر چند هر مقدمه بحدیست علاحد اولی آنکه جمیع منطوقات و معقولات آنحضرت علیه علی الصلوة  
 و التحیه بموجب وحی نبوده و کریمه و ما یطلق عن الاموی مخصوص بنطق قرآنی است کمال اهل التفسیر و نیز اگر جمیع  
 منطوقات او علیه وعلی آله الصلوة و السلام بموجب وحی بودی بر بعض معقولات او علیه وعلی آله الصلوة و السلام  
 از نزد حق جل شانہ اعتراض دارد نگشتی و عفو از ان گنجایش نداشته قال الله تعالی خطا بالنبی علیه  
 وعلی آله الصلوة و السلام غفر الله عنک لم اذنب لهم مقدمه دوم آنکه در احکام اجتماعیه و در امور عظیمه بموجب  
 کریمه فاعلم و یا اولی الابصار و کریمه و شاورهم فی الامر اصحاب کرام را بان سرور علیه وعلیه صلوات  
 و التسلیمات گنجایش گفتگو بوده است و رد و بدل مجال داشته چه امر باعتبار و امر بمشور و بی حصول  
 رد و بدل صورت ندارد و در قتل و فدیة اسیراے بدر که اختلاف واقع شده بود و حضرت فاروق  
 قبل حکم کرده بود و وحی موافق راے فاروق آمد و بر اخذ فدیة و عید نازل گشت آن سرور



منصرف گشته پس کوههای ضلالت و خسارت افتاده اند و درین خود را بر باد داده اند و انداخته اند که قبول این سخنان مشروط بشرائط است که اگر باب سکر موجود اند و در ایشان مفقود معظم این شرائط نسیان با مساوی حق است سبحانه که دلیل آن قبول است مصداق ایتناز محقق از مطلق استقامت بر شریعت است و عدم استقامت بر شریعت آنکه محقق است با وجود سکر و مستی و بی تمیزی سر می از کتاب خلاف شریعت خواهد نمود و منظور با وجود قول ناالحق در هر شب در زمان بازخیر کردن یا نصرت کثرت نماز نافله و ایستادن و طاعت می که از دست نطلبه آن میسر سیده اگر چه از وجه حلال بوده منحورده و آنکه مطلق است ایتیان احکام شریعی بر وی چون کوه قاف گران است که می

کبر علی مشرکین مانند عویم الیه نشان حال نشان ربنا اتنا من لدنک حمیه و بیانی نشان امرنا شد و اسلام علی من اتبع الهدی مکتوب بود و در ششم خواجه ابوالحسن خبشی در حال مکینه پیغمبری شد تعالی علیه و سلم در مرض موت طلب قرطاس فرمودند تا چیزی نویسد و حضرت فاروق بلجعه از صحابه منع آن نمودند و در یافته الحمد لله و سیلام علی عباده الذین اصطفی سوال حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوٰه و السلام و ایتیمه در مرض موت طلب طلبیدند و فرمودند تا بیونی بقرطاس کتب لکم کتابا بالصلوٰه البعدی و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه با جمعی دیگر از اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم منع ایتیان قرطاس نمودند و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه گفت حسبنا کتاب الله و گفت اجماع ستفهمه و حضرت رسالت علیه و علی آله الصلوٰه و السلام و ایتیمه هر چه میفرمودند از روی و وحی میفرمودند که قال الله تعالی و ما یطوق عن طوی ان صوالا وحی یوحی و منع و رد وحی کفر است که قال الله تعالی و من لم یمکمل بالانزال الله فاولئک هم الکفرون و ایضا تجوز بجمیع و باین برسیا میسر تسلیم رفع اعتماد است و از حکام شریعی و آن کفر و الحاد و زندقه است حل این شبهه قویجیه است بدان ارشاد که الله تعالی و هلاک سوا الله تعالی این شبهه و امثال این شبهه را که جمیع بر حضرت خلفاء ثلاثه رضی الله تعالی عنهم و بر سایر صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم ایراد نمایند و باین تشکیکات رد ایشان خواهند اگر بر سر انصاف بیایند و شرف صحبت خیر البشر را علیه و علی آله الصلوٰه و السلام قبول نمایند بدانند که نفوس ایشان در صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰه و السلام از هوا و هوس مزی شده بودند و دینهای شان از عداوت و کینه پاک گشته و دانند که ایشان از اکاثرین و کبرای اسلام که بذل نموده اند و اقطای خود را در اعلاای کلمه اسلام در نصرت سیدنا نام و اتفاق فرموده اموال خود را در اعلاای کلمه اسلام از برای تأیید دین متین در لیل و نهار و در سر و چهار و گناشته اند عشائر و قبائل خود را و اولاد و ازواج خود را و اوطان و مساکن خود را و عیون و زروع خود را و

اکابر صحابه که در انفاق و مقاتله و مهاجرت سابق اند چکاوید و چه توان گفت و عظمت درجات ایشانرا چگونه درک نماید که چسبیت اهل تفسیر گفته اند که گریلا نیستی در شان حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نازل گشته که سابق سابق است و در انفاق و مقاتله و قال سبحانه تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبايعونک تحت الشجرة امام محی است در عالم التبریل زجا بر نقل کرده رضی الله عنه که پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که بروی خود یک کس را بیا که در تحت شجره بعیت کرده اند و این را بیعت الرضوان گویند چه حضرت حق سبحانه و تعالی ازین قوم خشنود و مشک نیست که تکفیر شخصی که مشرب به بهشت باشد بکتاب و سنت کفرست از اربع قبایح مقدمه خاص آنکه توقف حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه در اتیان قرطاس نه از روی رد و انکار بوده عبادا باشد سبحانه من ذلک انقسام سوء ادب از وزرای وندمای پیغمبری که خلق عظیم متصف است چگونه باشد بلکه از ادناسه صحابی که یکبار یاد و بار بشیر و صحبت خیر الین مشرف گشته است این معنی متوقع نیست بلکه از عوام است و که بدولت اسلام مستعد گشتند اند انقسام رد و انکار متوجه نیست فلیت کیسکه را اکابر و زرادند باشد و از اعظم مهاجرین و انصار بود این معنی محیل نموده آید حضرت حق سبحانه و تعالی و تقدس نصان و ها که با کابر دین انقسام سوء ظن پیدا کنند و نا فهمیده هر کلمه و کلام مواخذ نمایند بلکه مقصد حضرت فائق استقام و استفسار بوده و چنانچه گفته استقام یعنی اگر بجد و اهتمام طلب قرطاس فرمایند آورده شود و اگر درین باب جدد اشتبه باشند در نیوقت نادرک تصدیق ایشان بناید و اد چه اگر بومی و امر طلب قرطاس نموده اند بتاکید و مبالغه طلب قرطاس خواهد کرد و با چنانچه امور اندر خواهند داشت که تبلیغ وحی بر بنی واجب است و اگر این طلب با هر وحی نیست بلکه میخواهند که از روی جهتا و فکر چیزی نویسند وقت مساعدت آن نمیکند باینجهتا و بعد از ارتحال ایشان باقی است مستنبطان است ایشان از کتاب که اصل اصول دین است حکام اجتهادیه را استنباط خواهند نمود و هر گاه در حضور ایشان که آردان نزول وحی بوده استنباط مستنبطان را گنجایش بود و بعد از ارتحال ایشان که زمان انقضاء وحی است بطریق اولی استنباط و اجتهاد او را علم مقبول خواهد بود چون آن سرور علیه و علی آله الصلوٰه والسلام درین باب جد و اهتمام فرمودند بلکه ازین امر عرض نمودند معلوم شد که از روی وحی نبوده است و توقعی که برای مجرد استفسار بود هیچ مذموم نیست ملائکه کرام از جهت استفسار و استعلام وجه خلافت آدم علی نبینا و علیه و علیهم الصلوٰه والسلام عرض کردند اهل میما من یفسد فیها ویسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدرک حضرت زکریا در وقت نشأت

فرمود علیه وعلی آله الصلوة والسلام لوزل الغاب لما تجا غیر عمر و سعد بن معاذ و غیره از ائمه قبل آن ساری  
بود و مقدمه سلیم آنکه سهو و نسیان بر پیغمبر جائز است بلکه واقع علیه وعلی آله الصلوة والسلام در حدیث  
ذی الیدین آمده که آن سهو و علیه الصلوة والسلام در نماز فرض رباعی بر دو رکعت سلام دادند و الیدین عرض  
کرد و انقضت الصلوة ام نیست یا رسول الله بعد از ثبوت صدق ذی الیدین آن سهو و علیه الصلوة  
و السلام برخاسته و دو رکعت دیگر آن منضم ساختند و سجده سهو کردند هرگاه سهو و نسیان در حالت صحیح و بخت  
ببقضاء بشهرت جائز باشد صدور کلام بقصد و بی اختیار در مرض موت در وقت استیلا  
و جمع بمقتضای بشهرت اذان سهو و علیه وعلی آله الصلوة والسلام چرا جائز نباشد و اعتماد  
از احکام شرعی بر آن چه مرتفع شود زیرا که حضرت حق سبحانه تعالی بوحی قطعی آن سهو و علیه  
وعلی آله الصلوة والسلام اطلاع بر سهو و نسیان او فرموده و صواب را از خطا متمیز ساخته چه  
تقریر نبی بر خطا مجوز نیست که مستلزم رفع اعتماد است از احکام شرعی و ایس ثابت  
شد که موجب رفع اعتماد نفس سهو و نسیان نیست بلکه تقریر بر سهو و نسیان موجب رفع اعتماد است از احکام  
شرعی و آن تقریر مقرر است که مجوز نیست مقدمه رابعه آنکه حضرت فاروق بلکه خلفا و ائمه رضی الله تعالی عنهم  
بیشتر بجنبش اندکتاب و سنت و احادیث بخصوص در باب بشارات جنبش ایشان از کثرت روایة نقاه توان  
گفت که بجز بشارات بلکه بحدوث آن رسیده باشد انکار آن از جهل است یا از غناد و روایة احادیث محل و  
حسان اهل سنت اند که از اساتذ خود که صحابه و تابعین باشند اخذ نموده اند و روایة جمیع فرق مخالفه  
یا اگر جمع کنند معلوم نیست که عشر عشر اهل سنت بر سنن کمالیخفی علی المتشیع المنقص المنصف و کتب و احادیث  
اهل سنت متخون به بشارات این اکابر است به بشارات و اگر در کتب احادیث بعضی از فرق  
مخالفا این بشارات را روایت کرده باشند نمیست که عدم روایت بشارات بر عدم بشارات  
و لالت ندارد و اما ثبوت بشارات این اکابر به بشارات در قرآن مجید پس است آیات متکثره قال الله  
تبارک و تعالی و السابغون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله  
عنهم و رضوا عنه و اعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالیدین فیها ابد و اذلک الفوز العظیم و قال تبارک  
و تعالی لا یستوی تم من اتقوا من قبل الفتح و قال و الذین اتقوا من بعد و قال و الذین اتقوا  
و عدا الله الحسنة هرگاه جمیع صحابه که پیش از فتح و بعد از فتح اتفاق و متفاهم کرده اند بیشتر به بشارات باشند از

علی لفظن المنصف لفظ حدس بسره بر زبان می آرد و الا مثال تشکیکات بر بی ابطالان اند و مقتدایان که در  
 ابطالان آن شبهات آورده میشود از قبیل تنبیهات است بران بداهت بلکه این قسم شبهات و تشکیکات نزد  
 این فقیر در رنگ نیست که شخصی دی نفون نزد جماعه الهان بیاید و سنگ را که محسوس ایشان است بدلائل  
 و مقدمات از رانده بر ایشان اثبات نماید که آن ذهب است و این بیچارگان چون دفع آن مقدمات موهمه  
 عاجز اند و در تعین مواعظ آن دلائل قاصر ناچار در اشتباه می افتند بلکه یقین بدیهیت آن سنگ یتیم  
 و حس خود را فراموش میسازند بلکه ستم سید از نذریر کی باید که اعتماد بر ضرورت حس نماید و مقدمات موهمه را  
 ستم سازد و در اخن نیمه نیز بزرگی و علو درجات خلفا و ثلثه بلکه بزرگی مجمع اصحاب کرام حضرت خیر البشر علیه و علیهم  
 الصلوات و التحیات بمقتضای کتاب و سنت محسوس مشاهدات قاضی و طاعن این بزرگواران بدلائل و مقدمات  
 قیج و طعن در ایشان نماید آن طعن ایشان در رنگ قیج آن سنگ است که در وجود آن نمایند و از پرده سبزند  
 رنبا لا ترخ قلوبنا بعد از بدینا و هب لنا من لدنک رجته انک انت الوهاب فیالیت شعری ما علم علی سب  
 اکابر الدین و طعن کبراء الاسلام و لیس طعن احد و سب شخص من افسقه الکفره عما یعدنی فی تنج عباد و کرامه و  
 فضیله سبیله الی النجات کلین سب هداة الدین و طعن حماة الاسلام و ادر و فی الشرح ان سب علماء الرسول  
 علیه و علی آله الصلوة و السلام کابی جمل و ابی لب شلا و طعن ما لا یجوز عباد و کرامه بل لا عرض منهم و من احوالهم و ابی  
 و اسب و سلم فی تنج الوقت و الاشتغال بالالیعینه ملک الله قد خلعت لها ما کسبت و لکم ما کسبت و لا تسئلون عما کلا و یعلو  
 حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید در صفت اصحاب بنجیه علیه و علیهم الصلوة و السلام رحما و بنجیم میفرماید پس در  
 حق این بزرگواران گمان عداوت و کینه با یکدیگر برون منافی نص قرآنی است و نیز اثبات عداوت و کینه  
 درین بزرگواران قیج و در فریقین پیدا میکنند و رفع امان از طافیقین مینمایند پس هر دو فریق از اصحاب لازم می آید  
 که طعون باشند عیاذا باللہ سبحانه من ذلک و بهترین نبی آدم بعد از انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بدترین  
 مردم باشند و بهترین قرون بدترین قرون باشند چه اهل آن قرن همه زمان عداوت و کینه متصف گشته اند  
 هیچ مسلمانی باین امر عزات نماید و این معنی را تجویز نکنند چه قسم بزرگی است حضرت امیر راضی الله تعالی عنه  
 که خلفا و ثلثه رضی الله تعالی عنهم معاوی او باشند و حضرت امیر را باین حضرات عداوت مبطنه بود  
 این خود قدح طرفین است چرا با یک دیگر چون شیر و شکر نباشند و فانی در یکدیگر نباشند و فانی در خلافت  
 نزد این بزرگواران مرغوب و مطلوب نبوده است تا سبب عداوت و کینه بود و اقیلوسه

ولادت حضرت یحییٰ علی نبینا وعلیها الصلوٰۃ والسلام گفته اتی کیون لی غلام وکانت امراتی عاقراً و قد بلغت من الکبر  
عتیا و حضرت مریم علیها السلام گفته اتی کیون لی غلام ولم یسنی بشراً ولم اک بغیا و حضرت فاروق هم اگر برای  
استقام و استفسار در اثبات قرطاس توقف نموده باشند چه مضائقه است و چه شور و شر است مقدمه سادس  
آنکه حصول حسن ظن بصحبت آنسرور و باصحاب آنسرور علیه وعلیهم الصلوات و التسلیات در کار است و دانستن آنکه  
بهترین قرون قرن او بوده است علیه وعلی آله الصلوٰۃ والسلام اصحاب او بهترین بنی آدم بودند بعد از انبیا علیهم  
الصلوة و التحیات نیز در کار است تا یقین شود که در بهترین قرون بعد از احوال آن سرور علیه وعلی آله الصلوات  
و التسلیات جماعه که بهترین بنی آدم اند بعد از انبیا علیهم الصلوات و التسلیات برعل باطل اجتماع نخواهند کرد  
و فسقه کفره جانشین خیر البشر نخواهند ساخت و آنکه گفتیم که اصحاب بهترین بنی آدم اند زیرا که این دین  
و امت نبص قرآنی خیر الامم است و بهترین امت ایشانند چه بیچ ولی چه تبه صحابی ز سر پس اندکے بر سر  
انصاف باید آرد و باید فهمید که اگر منع اثبات قرطاس از حضرت فاروق کفری بود حضرت صدیق که  
نبص قرآنی اتقای این امت خیر الامم است تنصیص خلافت او می کرد و مهاجر و انصار که حق سبحانه و تعالی  
در قرآن مجید خود بر ایشان ثنا فرموده است و از ایشان رضی گشته است و موجود جنت ساخته است  
با و بیعت میگردند و جانشین پیغامبری ساختند و چون حسن ظن بصحبت و باصحاب آنسرور علیه وعلی آله  
الصلوات و التسلیات که مقدمه محبت است حاصل گشت از مزاحمت این قسم شبهات بجات بیشتر شد  
و حدس بطلان این تشکیکات پیدا آمد و اگر عیاذ باللہ سبحانه حسن ظن بصحبت او و اصحاب او علیه وعلیهم الصلوات  
و التسلیات پیدا نشد و بسوئ ظن تشکیلاتین سوئ ظن ناچار بصاحب آن صحبت و بصاحب آن اصحاب  
منجر خواهد شد بلکه مولای آن صاحب نیز خواهد رفت شناخت این امر را نیک باید دریافت ما آمن

بر رسول من لم یقر اصحابه قال علیه وعلی آله الصلوٰۃ والسلام فی شان اصحابه الکرام علیهم الرضوان  
من اجمعهم محبة اجمعهم و من ابغضهم ابغضهم پس محبت اصحاب ستلزم محبت او گشت علیه و  
علیهم الصلوات و التسلیات و بغض اصحاب ستلزم بغض او علیه وعلیهم الصلوات و التسلیات  
و التحیات و چون این مقدمات معلوم گشت بی تکلف جواب آن شبهه و امثال آن شبهه حاصل شد بلکه جو تبه  
بجصول انجامید چه هر مقدمه ازین مقدمات توان گفت که جوابی است از جو تبه چنانچه گذشت و مجموع  
این مقدمات بحول اللہ سبحانه جم ما و این شبهه بنیاید و در دفع این تشکیک از نظر جدس می آر و کما لا یخفی

بخش مرتبه اکابر و اعلیٰ است و اگر شخصی بامر دیگری هم متقدم نشود و تصور عبارت چیست سلاطین امر و مجری تسلط  
 بخود و چشم و تاج و کمالات خود را مروط ایشان میدانند و از نیمنی هیچ نقصانی و قصوری و مراتب ایشان نیست  
 چنانچه معلوم و شریف است نشاء این استنباه عدم فرق است در میان تمتع و تقاضی که از جانب صاحب امر می‌آید  
 و تمتع و تقاضی که از جانب عالی حاصل میگردد و بین شد که اول کمال بخش است و ثانی نقصان از پایین اول مجوز باشد  
 و ثانی تمتع و اندک سبب آن ملهم للصلو اب ربنا انتامن لک رحمة و بقی لنا من امرنا رشد و السلام علی من اتبع الهدی  
 مکتوب نو و هشتم بحضرت مخدوم زاده های جامع الاسرار و العلوم خواجہ محمد سعید و خواجہ محمد معصوم صدور  
 یافت الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی سوال کرده بود ند که علما گفته اند کہ حضرت حق سبحانه و تعالی  
 نہ داخل عالم است نہ خارج عالم نہ متصل است بعالم و نہ منفصل از عالم تحقیق این بحث چیست جواب حصول این  
 نسبت دخول و خروج و اتصال و انفصال نظر بر دو خود متصور است کہ موجودی نظر بر وجود دیگر ازین نسبت خالی  
 نیست و در مابین فیہ دو موجود کائن نیست تا حصول این نسبت متصور شود چرا و تعالی موجود است و عالم با سو  
 او است سبحانه و موہوم و متخیل هر چند عالم بفتح حضرت حق سبحانه و تعالی اتقان و استحکام بر نیچہ پیدا کرده است کہ  
 بار تقاض و ہم و خیال رفع نیست و معالمت تعلیم و تغذیای بدی با و مروط است اثبات آن مرتبہ حس و وہم  
 است و بیرون حس و وہم و او را قدر گاہی نیست کمال قدرت او است سبحانه کہ وہم و متخیل را در حق ثبات و  
 استقرار حکم موجود عطا فرمودہ است و احکام موجود و بیروی جاری ساخته اما موجود موجود است و موہوم  
 موہوم هر چند ظاهر بنیان موہوم را نظریہ ثبات و استقرار و نیز موجود تصور نمایند و موجود و اندک تحقیق این معنی  
 و کتب و رسائل خود تفصیل نوشته است اگر احتیاج اقتدا بخارج و عواید نماید پس موجود را نسبت بموہوم از  
 نسبت بیچ شایب نباشد توان گفت کہ موجود نہ داخل موہوم است و نہ خارج موہوم و نہ اتصال بموہوم  
 دارد و نہ انفصال از موہوم زیرا کہ آنچہ موجود است از موہوم نامی و نشانی نیست تا تصور نسبت با دلوہ  
 آید این بحث را بمشاوران ارفع گردانم نقطہ جو کہ از سرعت سیر بصورت دائرہ متوہم میگرد و موجود اینجا همان نقطہ  
 است و صورت دائرہ را جز و وہم ثبوتی نیست جائیکہ نقطہ موجود است از دائرہ موہومہ اینجا نامی نشانی  
 نیست درین صورت نمیتوان گفت کہ نقطہ داخل دائرہ است و نیز نمیتوان گفت کہ خارج دائرہ است و  
 همچنین اتصال و انفصال نیز در میان اینها متصور نیست چه دران مرتبہ دائرہ نیست تا نسبت متصور گردد  
 نسبت الجوار و لام التمس سوال حضرت حق سبحانه نسبت قریب احاطہ خود را بعالم اثبات فرمودہ است و



حضرت صدیق معروف و مشهور است و حضرت فاروق میفرمودند اگر بیلادی پیدا شود این خلافت را  
 بیک دنیا رفیق و شهم و حضرت امیر که با معاویه جنگ و جدل فرموده نه بواسطه میل و رغبت و در امر خلافت بوده است  
 بلکه قتال با بغاوت فرض میدارسته است و دفع اینها میکرد و قال الله تبارک و تعالی و قتلوا  
 التي تبین فی حق نفعی الی امر الله غایتی مافی الباب چون حاربان حضرت امیر باغبان مادل اند و صاحب  
 رای و اجتهاد اند اگر چه درین اجتهاد مخطی باشند از طعن و ملامت و از تفسلیق و تکفیر دور اند حضرت امیر  
 و در شان ایشان میفرماید انما یفعلوا علینا لیسوا کفره و لا فسقه لما لهم من التاویل قال الشافعی  
 و هو منقول عن عمر بن عبد العزیز ملک و ما و طهر الله عنهما ایدینا فلنظمر عنهما الشتمنا ربنا اغفر لنا و لاخواننا  
 الذین سبقونا بالایمان و لا یجمل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤوف رحیم و الصلوة و السلام  
 علی سید الانام و علی آله و صحابه الکریم الی یوم القیام مکتوب نمود و مقتضی بخواهیم که ششم شی صدور یافت  
 در جواب سوال که طلب حل مکتوب ششم کرده بوده الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی پر سیده  
 بود که معنی این عبارت بحسبیت که در مکتوب ششم واقع شده است انکار م که مقصود از آمرزش  
 من آنست که ولایت محمدی بولایت ابراهیمی علیم صلوات و تسلیات منصف گردد و حسن طاحت این  
 ولایت با جمال صباحت آن ولایت ممتاز شود و باین انصباح و امتزاج مقام محبوبیت  
 محمدیه بدرجه علیا رسد بدانند که منصب و لاکی و مشاطگی هیچ ممنوع و محذور نیست دلالت و وجوب  
 صاحب جمال و کمال را با هم که مخطط سازد و حسن هر کدام را با یکدیگر مقرر کند و انکمال خدمتگار  
 اوست و نهایت شرف و سعادت او و ازین معنی هیچ نقص و قصوری در شان آن دو صاحب جمال لازم  
 نمی آید و همچنین اگر مشاطگی نموده در حسن و جمال آن دو صاحب کمال بیفزاید و طراوت و زینت دیگر پیدا  
 آرد شرافت و سعادت اوست و هیچ نقص و قصور اینها را لازم نه از انطرف پذیر و کمال و نقصان  
 وزین طرف شرف روزگار من باشد و باجمه استغفار و استفاده که صاحب دو تانرا از راه عثمان و خدمه  
 میسر گردد و هیچ ممنوع و محذور نیست که مستلزم قصور و نقصان نیست بلکه کمال صاحب و تان در خدمت علما  
 خدمه است قاصد و لقی بود که از خدمه تنفع و تمتع نمود و استغفار و استفاده از  
 همسگن قصور قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی جسد قدس من یشک من المؤمنین بن عباس رضی الله عنهما فرمود  
 است که سبب نزول این آیت که میباید سلام حضرت فاروق است و رضی الله عنه بدین است که خدمات اصاغر و ساهل و کرب



که اگر قرار غیر است که ظلال آن با محله حصول نقص است و وصول کمال این سخن فرغ و فهم هر بی سرانجامی نیست بلکه نزدیک است که حصول را بهتر از وصول دانند و فسطائی از پیوسته عالم را موهوم و محیل بان منی گوید که آنرا شبوت و تحقق نیست مگر با اختراع وهم و تراش خیال که اگر وهم و خیال تبدیل گردد آن شبوت و تحقق نیز متغیر شود و مثلاً اگر چیزی را بهم بشیر غیبی تصور کرد آن بشیر غیبی است اگر همان شی را وقت دیگر بهم تبلی حکم کرد آن شی تلخ است این سید و لقمان از خلق و صنع خداوندی جل سلطان غافل ندیده بلکه منکر و انساب و استناد که بوجود موجود خارجی در دار و جاهل میخوانند که باین املی رفع احکام خارجیه که بعالم مربوط است نمایند و دفع عذاب و ثواب اخروی دائمی را میکنند که مخبر صادق علیه و سلم آنرا اهلوت و السلام از آن خبر داده است و احتمال تخلف ندارد و او حزب الشیطان الامان حزب الشیطان بهم الحاسرون سوال عالم را چون ثبات و استقرار ثابت گردید اگر چه در مرتبه بهم و خیال بود و معامله تعذیب و تبیم ابدی نیز در حق آن اثبات نمود و پیر حیرا اطلاق وجود بوی تجویز غیبی نمایند و او را موهوم و نمیدانند و حال آنکه شبوت و وجود با یکدیگر مترادف اند و چنانچه مقرر متکلمین است جواب وجود نزد این طائفه اشرف و اکرم و اغراضیاست و آنرا مبداء هر چیز و نشاء هر کمال میدانند همچنین جوهر نفیس را با مساوی حق جل و علا که سر اسرار نفس و شرارت است تجویز نمیتوانند نمود و اشرف را با خس نمیتوانند داد و مقتدا درین امر کشف و فرست است کشف و محسوس ایشان است که وجود مخصوص بحضرت حق است سبحانه و تعالی و غیر او را که موهوم گویند باعتبار آنست که آن غیر نیست و ارتباطی هر چند محمول الکفایت بوده بان وجود و ثابت است و در رنگ ظل که اصل خود قیام دارد آن خیر نیز قائم بان وجود است و نیز شبوتی که در مرتبه بهم و خیال پیدا کرده است ظلی از ظلال آن وجود است و چون آن وجود خارجی است و حضرت حق سبحانه و تعالی در خارج موهوم است اگر مرتبه بهم را بعد از صنع و اتفاق خداوندی جل شأنه ظلی از ظلال آن خارج بهم گویند گنجایش دارد و آن شبوت و غیبی را باعتبار این دو ظلیت اگر وجود خارجی بهم دانند جائز باشد بلکه عالم را نیز اگر باین اعتبار ظلیت موهوم خارجی تصور کنند بهم جائز بود با جمله ممکن هر چه دارد مستفاد از مرتبه حضرت وجود است تعالی و تقدس از خانه پذیر خود چیزی نینا ورده است او را بی ملاحظه ظلیت وجود خارجی گفتن امر دشوار است و شریک ساختن است باو تعالی در خمس اوصاف او تعالی تعالی است و عن ذلک علوا کبیر او این خیر در بعضی مکاتیب و رسائل نمود که عالم را موهوم خارجی گفته است آنرا نیز باین بیان راجع باید داشت و بر اعتبار ظلیت محل باید نمود و وجود را که متکلمین مترادف شبوت و تحقق گفته باعتبار

حال آنکه موجود را بموہوم چه نسبت قرب و کلام احاطه است اینجا که موہوم است و موہومی نسبت تا محیط و محاط منتهی  
 گردد و موہوم باین قرب احاطه از قبیل قرب جسم جسم است و احاطه جسم جسم بلکه این قرب احاطه از این نسبت  
 است که محمول کیفیت معلوم الاینتیه اند قرب احاطه مرتق را سبحان اثبات نمائیم و بآن یان آید اما کیفیت آنرا نمائیم که نسبت  
 بخلاف نسبت اربعه که در سابق نفی آن نموده شد است چنانچه محمول کیفیت از غیر معلوم الاینتیه اند نیز چه شریعت و ثبوت  
 این نسبت وارد نشده است تا اثبات شان نمائیم و کیفیت شان را بمحمول و انیم هر چند معنی اتصال بیانی  
 را در رنگ معنی قرب و احاطه بی کیفی در آن حضرت حل سلطانہ توان بخیر نمود اما چون اطلاق لفظ اتصال  
 نیامده است و قرب احاطه آمده است متصل نباید گفت و قریب محیط باید گفت و اطلاق انفصال خروج و دخول نیز  
 در رنگ اطلاق اتصال است که نیامده است و در مثال مذکور نیز اگر نقطه جوهر را نسبت بدائرہ موہومہ احاطه  
 قرب و محبت اثبات نمائیم محمول کیفیت خواهد بود چه نسبت را از متبیین چاره نیست لیس الموجود الا نقطه جوهر  
 و همچنین اتصال و انفصال خروج و دخول بی کیفی در مثال مذکور متصور است اگر چه متبیین ثابت نباشد چه وجود  
 طرفین از برای نسبت معلوم کیفیت در کار است که متعارف و معتاد است و آنچه محمول کیفیت است از حیثه عقل  
 بیرون است حکم در اینجا بلزوم وجود طرفین نبودن از احکام و ہمیه خواهد بود که از حیز اعتبار ساقط است که قیاس  
 غائب است بر شاہت ہمیه عالم را که موہوم و متخیل گفته است یا بمعنی است که خلق عالم در مرتبہ و ہم و خیال واقع  
 شده است وضع او در درجہ حسن اراء محمول سیوسته در رنگ نکه قادری بر کمال دائرہ موہومہ را که نصیب  
 او و غیر از اختراع و ہم و خیال نیست در مرتبہ و ہم و خیال خلق فرمایند وضع کامل خود را در آن تہ بقان و سنجی کام نمیشد  
 برنجی که اگر و ہم و خیال آن کلیه متفع گردد ثبوت آن خلل پذیر و دور قیامی آن تصور پیدا کنند این دائرہ موہومہ مصنوعی  
 هر چند ثبوت در خارج ندارد و موجود در خارج همان نقطه است لیس ما انتسابی بوجود خارجی دارد و استنادی بوجود خارج  
 او را حاصل است چه اگر نقطه نبود دائرہ آنرا کجا ناشی شود و خوشتر آن باشد که ستر و لیر آن گفته آید و در پیش  
 و گیلان و این دائرہ را اگر رویش آن نقطه گوئیم گنجایش دارد و اگر مرآت شود آن نقطه گوئیم هم گنجایش دارد  
 و اگر دلیل و ہادی بآن نقطه گوئیم نیز میگردد پوشش گفتن نظر بموہوم است مرآت شود و ظهور و نشان مناسب مقام  
 ولایت است و طائف ایمان شہودی و دلیل و ہادی گفتن مناسب مرتبہ کمالات نبوت است و طائف ایمان غیب  
 کمالات ایمان شہودی اتم و اکمل است چه در شہود از گرفتاری ظل چاره نبود و در غیب ازین گرفتاری فلج است  
 و در غیب هر چند افضل حال ندارد اما اصل است و گرفتاری اصل است و در شہود هر چند افضل دارد اما اخیر و اصل است

کثرت شمرات از کجاشی شد ما و رای عدم وجود است که شمرات با و راه نیافته است جواب عدم چنانچه کثرت  
وجود است و منظر خیر و کمال است و وجود نیز مراتب عدم است و منظر شر و نقص است الیس علیه اللغه در جانب  
عدم شمرات را از عدم گرفته است که آن عدم موطن شمر است و در جانب وجود نیز شمرات متوهم را اخذ نموده  
است که از راه مراتب و منظریت عدم در مراتب وجود ظاهر شده بود پس حال شمرات طرفین شد ذاتی و معنی  
اصلی و کلی پس ناچار ما خولیا و وجود شمرات نما و از مستی و لا یحسب که از صفات عدم بوده محروم ساخته  
مع ذلک در جانب وجود شمراتی که از مراتب عدم متوهم شده بود و نیز نصیب داد ما ناچار کجبارت ابدی  
رسانیدر بنال تاریخ قلوبنا بعد از هر دنیا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب و السلام علی من اتبع الهدی  
علی من التزم متابعة المصطفی علیه و علی آل من الصلوات و التسلیات تمها و اکملها مکتوب بود و توهم میر محمد نعمان  
صدور یافته در جواب سواهای که کرده بودند بحکم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی  
پرسیده بودند که گاه هست که سالک در وقت عروج خود در مقامات اصحاب انبیا علیهم الصلوات و التحیات  
که با جماع از و افضل نماید بلکه بسیار است که خود در مقام انبیا علیهم الصلوات و التحیات میاید حقیقت این  
معامله چیست بعضی مردم از اینجا مساوات آن سالک با باب آن مقامات توهم میکنند و شرکتی او را و نیز قیاما  
با عالی آن مقامات و تخیل می آرند و باین توهم و تخیل رد و وطن او میبندد زبان لامت و شکایت در حق  
او دراز میکنند کشف غطا از وی این معما باید نمود و جوابش آنست که وصول سا فل بمقامات عالی گاه هست که  
از قبیل وصول فقر و محتاجان بود که با جواب اصحاب دول و بالکنه خاصه ارباب توهم میسر گرد و تا از اینجا حاشا  
خواهند و از دول توهم ایشان در ویزه نمایند و در از کاری بود که این وصول را مساوات و شرکت نمود و بسیار  
که این وصول از قبیل تماشا می بود که بوسایط و وسائل سیر اماکن خاصه امر و سلاطین نماید تا بنظر اعتبار تماشا  
کند و غیبی جلوسید آرد و توهم مساوات ازین وصول چه گنجایش دارد و تخیل شرکت ازین سیر و تماشا چه متصور  
بود و وصول خادمان بالکنه خاصه مخدومان تا حقوق خدمتگاری بکار اند محسوس و ضعیف و شریف است  
البی بود که ازین وصول توهم مساوات و شرکت نماید هر فراشی و مصلحتی و شمشیر برداری قرین سلاطین  
عظام است و در حقیقت کمنه ایشان حاضر خلیه خط می طلبد که اینجا توهم شرکت و مساوات نماید ع بلای  
در و مندان از در و دیواری آید مردم از برای غریبی بهانه می طلبند و از برای طعن و تشنیع او محلی میجویند و حضرت  
حق سبحانه و تعالی انصاف شان و هدایتی که در حق ضعیفه محلی از برای رفع شر و در رفع لامت می طلبیدند

معنی لغوی خواهد بود والا وجود کجا و ثبوت کجا و وجود را هم غفیر از ارباب کشف و شهود و از اهل نظر و استدلال  
 عین حقیقت واجب الوجود تعالی گفته اند و ثبوت از معقولات ثانویه است شتان ما بینا قانده وجود چنانچه  
 مبدا و هر چیز و کمال است و نشاء هر حسن و جمال عدم که مقابل و نیست هر آئینه مبدا و هر شر و نقص بود  
 و نشاء هر قبح و فساد اگر وبال است از و ناشی است و اگر ضلال است بهم از و پیدا است ذلک هر بنا  
 نیز در وی مودع است و خوبهای هم در وی مکنون در مقابل وجود خود را نیست مطلق ساختن و ناشی  
 محض گردانیدن از خوبهای او است و نیز خود را و قایم وجود ساختن و شر و نقص را بر خود گرفتار کردن  
 از هر بای خوب او است و نیز مرآت وجود کشف از اظهار کمالات او نمودن و همچنین آن کمالات را در بیرون  
 خانه علم از یکدیگر ممتاز ساختن از اجمال به تفصیل آوردن از صفات مستحسنة او است با جمله خدمتگاریهای  
 وجود از و بریاست و حسن و جمال و کمال مروج در از قبح و شر و نقص او پیدا است استغنائی وجود  
 از افتقار او است و عز وجود از ذل او عظمت و کبریائی مروج در از بواسطه سفلی و دنائت او است  
 و شرافت وجود از خساست او پیدا است و خواجگی وجود از بندگی او بود با ستم استاد را است  
 کردم پنظام خواهد را آزاد کردم بنیابلیس لعین که نشاء هر فساد و ضلال است از عدم هم شر تر است  
 و هر که در عدم کائن است آن سید و لیت از ان هر با هم بی نصیب است قول انا خیر منه که از و  
 صادر شده است جسم ماده خیریت از وی نیست و بشرارت صرف دلالت نموده عدم چون نیستی و بلا شیئت  
 خود بود و تقابل نموده تا چار مرد و دوسطر و شد حسن تقابل را از عدم باید آموخت که تقابل هستی به  
 نیستی مینماید و در تقابل کمال نقیض پیش می آید و چون بغیرت و جمال در طرف می افتد بذل و انکسار  
 خود را در مینماید یعنی مطرو و گو یا شرارتهای عدم را بعلت کبر و تمرد که داشت بخود کشیده است و تحلیل میکند  
 که در عدم غیر از خیریت کم چیز است که گزاشته بے تاخیر نباشد مرآت و مظهر خیریت می تواند شد لا محال عطا یا الملک  
 الاسطایه مثل مشهور است و معلوم گشت که ابلیس هم درین کار خانه عالی در کا بوده است که گناه  
 نموده مزبله های همه را بر سر خود بگیرد و قطعی و یکدین نماید اما آن سید و لیت چون از راه کبر و ترفع و راند  
 خیریت خود را در نظر آورد و عمل خود را خطا گردانید و از اجر محروم ماند خسر الدنیا و الاخره فی حقیقت نشان  
 حال او است بخلاف عدم با وجود و بشرارت و نقص ذاتی و نیستی ذاتی که داشت از حرمان بر آورد و هر که نیست حضرت  
 وجود و مشرف گردانید فی گفت که من نمی شکرم خود و نه شایخ که بلند شد بر خود و نه سوال و را ابلیس

من المؤمنین ابن عباس رضی اللہ عنہما فرموده است که سبب نزول این آیه اسلام حضرت فاروق است پس بعد از حضرت صدیق فضیلت او شصین بود لهذا اجماع صحابه و تابعین بر فضیلت این دو اکابر منعقد گشت چنانچه گذشت و حضرت امیر رضی اللہ عنہ نیز فرموده است که ابو بکر و عمر افضلین است اندک هر که مرا بر ایشان فضل دهد مفری است و از تازیانه زخم چنانچه مفری را از من تحقیق این بحث در کتب و رسائل خود تفصیل نموده این مقام زیاده برین تجلیش ندارد البلی بود که خود را عدیل صحابہ خیر البشر علیہ علی آله الصلوٰات و التسلیات سازد و بجای او باشد از اخبار و آثار که خود را از سابقان تصور نماید لیکن باید دانست که این دولت سبقت که باعث فضیلت است مخصوص بقرن اول است که بشرف صحبت خیر البشر مشرف است علیه علی آله الصلوٰات و التسلام در قرون دیگر انیمه مفقود است که لاحقان بعضی قرون از سابقان قرون دیگر فضل باشند بلکه در یک قرن رواست که لاحق از سابق آن قرن فضل باشد حضرت حق تعالی طاعنان را بینا گرداناد بر شاعت طعن مسلم و طومون مجر و توهم و خیال و بر قباحات تکفیر مسلم و تضلیل و محض تعصب و عننت چه علل خواهد کرد که اگر قابل تکفیر و تضلیل نباشد آن کفر و ضلال بار بار آن قال خواهد گشت و از مری کفر برای کفر خواهد پیوست چنانچه در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوٰة و التسلام ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم انکار فرین بر اصل سخن رویم و از شق ثانی بیان نماییم و گوئیم اگر در حق صاحب خیال طاعنان این اعتماد دارد و معامله او بکفر نمیرسانند هم از دو حال بیرون نیستند و اتمه او را بر کذب و بهتان حمل نمایند این خود سوء ظن است نسبت بمسلم که محظور شرعی است و اگر او را کاذب نمایند و معتقد شرکت و مساوات بنی انکار رئیس وجه طعن و طامست حیست و تشنیع و تعیب او حرام است و اتمه صادق را بر محال نیک حمل باید کرد و تا آنکه صاحب واقعه را تشنیع و تقبیح باید فرمود اگر گویند که وجه اظهار این قسم حال نشود انگیر حیست گوئیم که ظهور این قسم احوال این شلخ طریقت بسیار آمده است و عادات مستمره ایشان گشته است پس از اول قار و رتہ کسرت فی الاسلام و بی اراده صادق نخواهد بود و گاه هست که مقصود ازین نوشتن اظهار احوال موجوده است پیش شیخ طریقت خود تا صحت و سقم حال بیان نماید و بر تعبیر و تاویل آن اطلاع بخشد و گاهی مقصود ازین نوشتن تحریص و ترغیب طلاب تلامذه است و گاهی باشد که مقصودش نه این نشان بوده باشد بلکه مجر و سکر و غلبه حال برین گفتگوی روانی چیز نر و نفسی است کند مدعی بطلال است کیسکه مقصود او اظهار این قسم احوال شهرت و قبول خلق باشد این احوال و بال و دست و استند راجع است که متضمن خبرانی او است ربنا لا یزغ قلوبنا بعد از دیننا و هب لنا من لدنک رحمۃ انک

و در حفظ عرض مسلمانی میگوید شیدان را بر ایشان که طعن مینمایند از دو حال خالی نیست اگر عقدا دارند که صاحب نیال مقصد  
 شوند و مساوات است با رباب آن مقامات عالی پس در اکافر و زندیق تصور میکنند و از مژده اهل اسلام برآوردند  
 چه شرکت و نبوت و مساوات با نبیا علیهم الصلوات و التسلیات کفر است و همچنین افضلیت شیخین علیهم الرضوان  
 با جماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است  
 علیهم الرضوان بلکه فضل هر جمیع صحابه کرام را بر اقی است چه بی فضیلتی بقضی صحبت خیر البشر علیهم  
 الصلوات و التسلیات عدیل نتواند شد فعل سیر که از اصحاب علیهم الرضوان در وقت ضعف اسلام و قلت مسلمانان از  
 بیاری تأیید دین متین و نصرت سید المرسلین علیهم الصلوات و التسلیات صادر شده است اگر دیگران در تمام عمر  
 بر ریاضات مجاهدات طاعتها نمایند هرگز به فعل قلیل اصحاب نرسند آن سرور فرموده علیه علی آله الصلوة و السلام که اگر  
 اتفاق نماید یکی از شما مانند کوه احد طلار از رسیدن آن اتفاق بدشعیر محاب که اتفاق نمایند یکایک نصف مردم نرسد و افضلیت  
 حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه ازین راه آمده است که او سبق سابقان است در ایمان و در بذل نفس و  
 اتفاق اموال کثیره در خدمات لا نقه لندا در شان او و نازل شده است که لم یه لایستوی سلم من انفق من قبل  
 الفقه و قاتل و لکن اعظم درجه من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنة فممن انفق و قاتل و  
 مناقب و دیگران انداخته و در فضیلت او توقف مینمایند نمیدانند اگر سبب فضیلت کثرت فضائل و مناقب  
 بود یا سبب است که بعضی از احاد است که این فضائل دارند از نبی خود فضائل باشند که این فضائل ندارد پس ما به  
 اتفاق فضل دیگر است و را این فضائل و مناقب و آن بزرگم این فقیر سابقیت تأیید دین و اقدمیت اتفاق بود  
 و در این شخص است و نصرت احکام دین رب العالمین و چون بنمیر سبق از جمیع است از همه فضل باشد و همچنین  
 هر که درین امر سبق است از مسبقان فضل است سابق گوید در امر دین استاد و معلم لاحتقان است لاحتقان از انوار  
 سابقان استفاده مینمایند و از برکات ایشان استفاده میفرمایند و درین امر بعد از نبی با علیه الصلوة و السلام  
 صاحب این دولت غلی صدیق رضی الله تعالی عنه است که سبق سابقان است و در اتفاق اموال کثیره  
 و در قتال و مجاهدت شدمیده و در بذل عرض و جاه و در رفع فساد و تباه انداخت تأیید دین و نصرت  
 سید المرسلین علیهم الصلوات و التسلیات پس فضیلت از دیگران او را مسلم باشد و حضرت بنمیر علیه  
 و علی آله الصلوات و التسلیات عزت و غلبه اسلام را چون که بیاری حضرت فائق طبعیده و حضرت حقیق چانه  
 و تعالی در نصرت حبیب خود و در عالم اسباب نیز با کفایت فرموده است و گفته یا ایها النبی حبسک الله و من تبعک



و انی را کما فیغی درک نمیکردند بل تا جمیع نکشند لذت طعام نیابد و تا ابتلا نشود قدر فراغ ندارد از این گویا مقصود  
از تامل موقت ایشان تحصیل کمال تملذ ذوائی شان است جمال است که برای ابتلا و عوام بصورت جلال در حق این بزرگوار  
ظاهر گشته است فضل به کثیر و سیدی به کثیر اجواب دوم آنکه بلیات و محن هر چند نزد عوام از اسباب تامل است اما  
نزد این بزرگواران هر چه از جمیل مطلق جلشانند برسد از اسباب التذاذشان است از بلایا همان لذت بگیرند که از  
فنا بلکه از بلایا بیشتر محفوظ اند که خالص مراد محبوب است و در فغان خلوص نیست که نفس نیز خواهان نعم است و  
گریزان از بلایا پس بلانزد این اکابر بهتر از نعمت بود و التذاذ ایشان از بلایا پیش از نعمت باشد خطی که ایشان را  
در دنیا است از بلیات و مصائب است اگر دنیا این نمک نمیداشت نزد ایشان بجوی نمی ارزید و اگر این  
جلاوت در وی نمی بود در نظر شان عجب میبود غرض از عشق تو ام چاشنی در دوغم است ورنه زیر فلک  
اسباب تنعم چه کم است پس دوستان او تعالی هم در دنیا تملذذ اند و هم در آخرت محفوظ و مسرور و این لذت  
دنیا ای ایشان بخط آخرت شان جنگ نزارد و آن لذت دیگر است که بخط آخرت جنگ دارد که عوام را حاصل  
است آنگهی حیست این که دوستان خود را کرامت کردی که هر چه سبب تامل دیگران است سبب التذاذشان  
است هر چه دیگران از رحمت این بزرگواران رحمت است و نعمت دیگران نعمت شان است مردم در شادی شاداند  
و در غمی غمناک و این بزرگواران هم در شادی شادند و هم در غم حزناک چنانکه نظر شان از خصوصیات افعال جمیل  
و رذیلیه برخاسته بر جمال فاعل آن افعال که جمیل مطلق است مقصور گشته است و کجب فاعل افعال نیز محبوب  
شده و التذاذ بخشیده هر چه در عالم بود فاعل جمیل جل سلطان صادر شود اگر چه از قسم ایلام و اضرار شان باشد آنچه عین  
مراد محبوب شان است و سبب التذاذ ایشان خداوند اینچنین فضل کرامت است که چنین دولت خفیه نعمت همینکه را  
از چشم زخم اغیار پوشیده بدوستان خود عطا فرموده همواره ایشان را بدو خود قائم ساخته محفوظ و متلذذ داشته و گوارا  
و تامل که قضیب دیگران است از این بزرگواران رفع گردانیده و تنگ و رسوائی که عیب دیگران است جمال  
و کمال این طائفه علیه ساخته و در عین نامرادی مراد شان و دیعت نهاده این التذاذ و مسرور عاجل شان را  
بر عکس دیگران سبب ترقیات محفوظ آخرت گردانیده و لذت فضل اندک تیره من یشاء و التذاذ و فضل عظیم جواب  
سوم آنکه این دارد و ابتلا است که حق با باطل متمیز است و محق با بطل مخلط اگر بدوستان محن  
و بلا نهند و بد دشمنان بد دهند و دست از دشمن متمیز گردد و حکمت اختیار و آزمایش باطل شود و  
آن منافی ایمان بغیب است که سعادت دنیوی و آخری و در ضمن آن مودع است و کرم



است الوهاب و ما برمی نفسی ان نفس لامارة بالسوء الا رحم ربی ان ربی لغفور رحیم و ایضا پرسیده بودند که سبب  
 چیست که انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و اولیا علیهم الرضوان در دنیا ببلاد و مصائب مبتلا باشند و بیشتر سبب  
 و محن گرفتار بودند که اقل ان شد الناس بلا الا انبیا ثم الا مثل فالامثل و حضرت حق سبحانه در کتاب مجید  
 خود میفرماید اما صابکم من مصیبة بما کسبت ایدکم ازین کریمه مفهومی میشود که هر که کسب سیئات بیشتر نماید مورد مصیبت  
 بیشتر بود پس باید که غیر انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و غیر اولیا علیهم الرضوان باشد بلاد و مصائب گرفتار  
 بودند انبیا و اولیا علیهم الصلوات و التسلیات اولاد و ثانیاً و ایضا آن بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیات  
 اضافه و تبعاً محبوبان حق اند جل و علا و از خواص مقربان او سید تعالی بر محبوبان و خواص مقربان بلیات  
 و محن حواله نمودن چرا بود و از ایشان بکدام وجه درست باشد دشمنان در ناز و نعیم و دستان در بلیات و محن  
 مقیم چون باشند بدان ارشدک الله و هداک سواء الصراط دنیا موضوع از برای تنعیم و تلذذ نیست آخرت  
 است که برای تنعیم و تلذذ معد گشته است و چون دنیا و آخرت با یکدیگر نسبت ضربت و تقاضا دارند و رضا  
 یکی مستلزم سخط دیگر است ناچار تلذذ و در یکی مستلزم تالم و در دیگری بود پس هر که در دنیا بیشتر متلذذ و تنعم بود  
 در آخرت بیشتر متالم و تندم باشد و همچنین هر که در دنیا سبلیات و محن بیشتر مبتلا باشد در آخرت تبعات  
 و تلذذات زیاده تر مخطوظ و مسرور باشد و بقای دنیا نسبت بقای آخرت کاشکی حکم قطره داشت  
 نسبت بدریای محیطی تنهایی را به غیر تنهایی چه نسبت بود پس ناچار بقضای کرم و دستانرا بجنّت چند روز  
 اینجا مبتلا بیداشت تا بتبعات ابدی حظ و سرور نمایند و دشمنان را بموجب مکر و استدراج بتلذذات قلیله مخطوظ  
 بایساخت تا بتلذذات کثیره گرفتار باشند سوال کافر فقیر که در دنیا و آخرت محروم است تالم او در دنیا مستلزم  
 تلذذ او در آخرت نکشت و حبش چیست گوئیم کافر دشمن خداست جل سلطان و مستحق عذاب دائمی سعت در دنیا  
 رفع عذاب از وی نمودن و بوضع وی گذاشتن در حق وی عین تنعم و تلذذات نفس حسان است لهذا نفس پیدا در حق  
 کافر اطلاق جنّت نموده اند غایت مافی الباب بعضی از کفار را در دنیا هم رفع عذاب نمایند و هم از تلذذات دیگر بخشند  
 و بعضی دیگر را نه عذاب نمایند و از تلذذات دیگر هیچ ندهند بلکه بالتذاذ فرصت و رفع عذاب کف نمایند لکن حکم  
 و مصالح سوال حضرت حق سبحانه و تعالی بر همه چیز قادر است و توانا است که دستانرا هم در دنیا تلذذات بخشند و هم  
 در آخرت تبعات کرامت فرماید و تلذذ و در یکی مستلزم تالم و در دیگری در حق ایشان نباشد و انش بوجه است یکی  
 اگر در دنیا بلیات محن چند روزه نمی کشیدند قدر نعمت تلذذات و تبعات ابدی را نمی شناختند و نعمت محنت عاید

حضرت زہرہ فرمودند پدر ترا همین محنت است و بس و بیشتر هیچ کمر و ہی واقع نیست چه دولت است که عذاب  
 آتش و آفتی محنت چند روزہ رفع شود و بادوستان این معاملہ کنند و بادگیران این معاملہ نکنند و کفارت ذنوب  
 ایشان اینجا کماینبیہ نمایند بلکہ مجازات ایشان را با آخرت اندازند پس ناچار دوستان بکثرت در دو بلائی  
 دنیوی و آخرتی باشند و دیگران لائق این دولت نبونکہ گناہان شان کبارند و بالتجا و تضرع و استغفار  
 و انکسار کمتر بہرہ دارند و بر کسب معاصی دلیرند و بعزم و جد تحصیل ذنوب مینمایند و از قہر دیز خالی نیند  
 و قریب است کہ بآیات خداوندی جل شانہ استہزاء و استنکاف نمایند جزا باندازہ جرمیہ است اگر جرمیہ  
 خفت دارد و صاحب جرمیہ ملحق و متضرع است آن جرمیہ قابل کفارت باشد ببلای دنیوی و اگر  
 جرمیہ عظمت و شدت و ثقل دارد و صاحب آن جرمیہ متمرد و متکبر است آن جرمیہ شایان جزای اخروی  
 است کہ آتش و دوزخ است و ما ظلمہم اللہ لکن کالوا نفسہم بظلمہم نوشتہ بودند کہ مردم تہذیب بخیرین میگویند  
 کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بادوستان خود چرا محنت و بلا بدو چرا ہمیشہ بنواز و تنعم ندارد و باین گفتگو  
 نفی انبیاء خواہند کفار نیز در حق آن سرور علیہ و علی آلہ و سلم مثل این سخنان مے گفتند  
 و قالوا لہذا الرسول یا کل الطعام و ہمیشی فی الاسواق لولا انزل علیہ ملک فیکون معہ نذیر او یلقی  
 الیہ کنز او تکلون لہ خبثہ یا کل منها نذرا مثل این سخنان بر انکار آخرت است و انکار عذاب و ثواب  
 و الحی است و نیز نذرا بر اعتقاد و اعتنائی تلذذات فانیہ عاجلہ است کیسکہ ایمان با آخرت دارد و عذاب  
 و ثواب آخرت را دالحی می داند بلا محنت عاجلہ چند روزہ در نظر او هیچ نمی در آید بلکہ این محنت موقتہ  
 کہ سبب راحت موبدہ است عین راحت تصور کنند و بے گفتگو مے مردم نروند و درد و بلا و محنت  
 گواہ عدل محبت است کور باطنان اگر منافی محبت تصور کنند چه توان کرد و غیر از اعراض از جاہلان  
 و از مقولہ ایشان علاج نیست فاصبر صبر جمیل و جواب دیگر از اصل سوال آنکہ بلا تا زیانہ محبوب  
 است کہ محب را از التفات با سوای محبوب منع نمودہ بکلیت متوجہ جناب قدس محبوب گرداند  
 پس شایان درد و بلا و دستان باشند و این بلا کفر کسب سیئہ است کہ التفات با سوای  
 ایشان باشد و دیگران لائق این دولت نباشند و چرا ایشان را بزوہ بجانب محبوب نیارند  
 ہر کرا میخواستند بزور و ضرب بجانب محبوب مے آرند و او را محبوبیت بر میدارند و ہر کرا میخواستند  
 او را باو می گذارند اگر سعادت ابدی دارد و براہ انانیت دست و پا زدہ با براد فضل و عنایت

ان الذین یؤمنون بالغیب وکرمه ولیعلم الله من ینصره ورسوله بالغیب ان الله قوی عزیز مزمیست از نفعی پس خاک  
در چشم دشمنان انداخته دوستان را نیز بصورت محن و بلا مبتلا گردانیده تا حکمت ابتلا و آزمایش تمام شود و دوستان در عین  
بلا مستکثر باشند و دشمنان کور باطن خائب و خاسر و نذلیل به کثیرا و سیدنی به کثیرا معالیه انبیا علیهم الصلو است  
و التسلیمات با کفار همین بوده است که گاهی غلبه ازین جانب بود و گاهی از آن جانب در جنگ بدر نصرت از جانب  
اهل اسلام بوده است و در جنگ احد اهل کفر غلبه نموده اند قال الله تبارک و تعالی ان یمسکم قرح  
فقد من لقوم قرح مثله و ملک الایام ندوا لهما بین الناس ولیعلم الله الذین امنوا و تجدتمکم شهداء و الله لایحب  
الظالمین و محیی الله الذین امنوا و محیی الکافرین جواب چهارم آنکه حضرت حق سبحانه هر چند بر همه چیز قادر است  
و توانا است که دوستان را هم اینجا ناز و تنگم کرامت فرماید و هم آنجا لیکن این معنی منافی حکمت و عادت اوست  
و او سبحانه تعالی دوست میدارد که قدر خود را در تحت حکمت و عادت خود مستور دارد و اسباب و علل را  
روپوش جناب قدس خود فرماید پس حکم نقانیت دنیا و آخرت و دوستان را از محن و بلیه دنیا چاره نبوده تا نعمات  
آخرت بپای و مرئی برایشان باشند و مرئی ازین فی در جواب اصل سوال در اما تقدم گذشته است و بر سر اصل  
سخن رویم و تتمه جواب از اصل سوال بیان نمایم و گوئیم که سبب در دو بلا و مصیبت هر چند کسب ذنوب سیئات  
ست اما بلا و مصیبت فی الحقیقت مکفر آن سیئات است و مرئی ظلمات آن ذنوب سیئات پس کرم نیست که  
دوستان را بیشتر بلا و محن بدهند تا کفارت ایشان نماید و از این ظلمات ذنوب شان فرماید سیئات و ذنوب  
دوستان را در رنگ سیئات و ذنوب دشمنان تصور نکنند حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند و اگر ذنوب  
و عصیان نیز از ایشان صادر نشود در رنگ ذنوب و عصیان و گیلان نخواهد بود و نزدیک است که از قسم سهو و  
نسیان بود و از عزم و جد و در باشد قال الله تبارک و تعالی و لقد عهدنا الی ادم من قبل فسی ذلم یجد له عزرا پس  
اکثر در دو بلا و مصائب دلالت بر کثرت کفارت سیئات دارد نه بر کثرت کسب سیئات دوستان را بیشتر بلا بدهند  
تا کفارت ذنوب ایشان نموده پاک و پاکیزه بزد و ایشان را از محنت آخری محفوظ دارند و مقول است که در  
وقت سکرات موت آنحضرت دوران بی آرامی و بیقراری آن سرور علیه و علی آله التسلوة و السلام حضرت  
فاطمه رضی الله تعالی عنهما از کمال شفقت و مهربانی که در حق آن حضرت داشت به آنحضرت در حق حضرت  
زهره فرموده بود الفاطمه یفتنه منی نیز بی آرام و بیقرار بود چون آن سرور علیه و علی آله التسلوة و السلام و اما از  
حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنهما در آنوقت آن اضطراب و التهاب مشاهد فرمودند از برای تسلی

کرده اند و بزرگوار حس و وهم نیز مرتفع نمیدان گفت که این آثار و احکام خارجی بندهما از ترقیات عدم چه تعجب دارد این همه کد و فرکانات بنی بر عدم است کمال قدرت خداوند را جل شانه مشایده نمایند که از عدم این همه کارخانه را بپهن ساخته است و کمالات وجود را بنقل و ظاهر فرموده راه ترقی او در کمال و منج است که صور علمیه اسماء و اجبی جل سلطانه و جبره او متکین اند و با وهم بستر اند و در کنار او سید و از صورت تحقیقت و از خللال باصل شاهراه افتاده است کور باطن بود که احساس آن نمایان ندهد مذکور نمیشا و اتخذالی ربه سیلا لفظ و هن و خیال شمارا در اشتباه نیندازد و آثار و ترقیات را در نظر شما دشوار نماید که هر محاسبه که هست بیرون علم و خیال نیست غایبانی الباب از خیال تا خیال فرق است خلق در مرتبه خیال دیگر است و اختراع و هم و خیال دیگر اول نفس مرئیست و توان گفت که موجود خارجی است نیز و تانی ازین دولت قلیل انصیب است و ازین ثبات و استقرار قلیل بیدوی بعضی از هنرهای عدم را که در معرفت علییّه نوشته است و نقل آنرا میرحب الله برده اگر ذوق داشته باشند آنرا ملاحظه نمایند ایضا از فنا و بقا پیر سیده بود و در معنی این کلمه در کتب و رسائل خود این فقیر بسیار بنویشته است مع هذا اگر خفائی در روانه باشد علاجش حضور و شفاست تمام حقیقت در نوشتن نمی آید اگر می آید اظهار آن از صلاح دور نماید تا کسی چه فکری و چه دریا بد فنا و بقا شهود نیست و وجودی نیست که بنده ناچیز از خود و حق تعالی متحد نگردد و العید عید الدائم و الرب رب سمر از نادیده اند که فنا و بقا را وجودی تصور نمایند و می انگارند که بنده رفیع تعینات وجودی خود نموده باصل خود که منزله از تعینات و قیود است متحد میگردد و از خود ناچیز گشته برب خود بقا پیدا میکند در رنگ قطره که از خود فانی گشته بدریا ملحق شود و رفیع قید خود نموده بمطلق متحد گردد و اعاذنا الله سبحانه عن محقراتهم اسود حقیقت فنا عبارت از نسیان باسبوی او است سبحانه و عدم گرفتاری است بغیر او تعالی و پاک ساختن ساحت سینه است از جمیع مرادات و خواستهای خود که مناسب مقام بندگی است و مناسب مقام بقا قیام عید است مرادات لای خود جل سلطانه و مرادات او سبحانه عین مرادات خود یافتن است بعد از شهود آیات انفسه و ایضا پیر سیده بودند که سیر یک در سیر و انفس نوشته آن کدام باشد سیر مراتب عشر عالم خلق و عالم امر و سیر هیئت و جراتی داخل انفس بنمایند پس سیر در او را انفس کدام باشد بدانند که انفس در رنگ فاق خللال اسماء الهی است جل سلطانه و چون ظل بفضل خداوندی جل شانه خود را فراموش ساخته متوجه اصل خود گردد و محبت باصل خود پیدا کند ناچار حکم امر مع من حب خود را همان اصل خواهد یافت و انا سیر من خود را

لمقصود خواهد رسید والا و دانو کارا و اللهم لا تکن فی الی نفسی طرقة عین پس معلوم شد که مراد انرا بیشتر بلانا مر و مشهور  
از مریدان لهذا آن سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام که رئیس مرادان و محبوبان است فرموده است  
ما و ذوی بنی مثل ما و ذویت پس بلاغی پیدا کرد که بحسن دلالت خود دوست را بدوست میرساند  
و از لغات بغیر دوست پاک گرداند عجب معامله است دوستان اگر کرور پایا بند بدهند و بلا را بخرند  
و دیگران کرور بدهند و دفع بلا خواهند سوال گاه هست که در وقت درد و بلا از دوستان نیز  
اضطرابی و کمرهی مفهوم میگرد و وحش چیست جواب آن کره و اضطراب صورت نیست و مقتضای  
طینت بشری است که در اقبال آن حکم و مصالح است چه جهاد و معادلات با نفس بے آن متصور  
نیست شنیده باشند بقراری و بے آرامی که از آن سرور دین و دنیا که در وقت سکرات موت  
ظاہر میشد علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام آن بقیه جهاد با نفس بوده است تا خاتمه خاتم الرسل علیه الصلوٰۃ  
و التحیات بر جهاد با دشمنان خدا متحقق گردد و شدت مجاہدات دلالت دارد تا جسم مواد صفات بشریت  
نمایند نفس را در کمال انقیاد آورده بحقیقت اطمینان رساند و پاک پاکیزه دارد پس بلا لاله بازار  
محبت گشت و هر که محبت ندارد بد لاله چه کار دارد و لالگی بجه کارا و می آید و نزد او چه قدر قیمت داشته  
باشد وجه دیگر از برای درد و بلا آنست که محب صادق از مای کاذب متمیز گردد چه اگر صادق است بدرد  
و بلا استلذذ و مخطوظ خواهد شد و اگر مدعی است نصیبش از بلا کره و تالم است و با این تمیز متذلل شود مگر کسیکه  
شائبه از صدق داشته باشد تا حقیقت کره و تالم را از صورت کره و تالم جدا سازد و حقیقت صفات  
بشریت را از صورت صفات بشریت علیحدہ نماید الولی يعرف الولی رمز نیست ازین بیان دانند سبحانہ  
الہادی الی سبیل الرشاد و ایضا بر سیدہ بودند که عدم لاشی محض گفته اند پس او را وجود باشد  
و چون وجود نداشته باشد با وجودیکه در ذهن پیدا کرده باشد او را آثار و ترقیات چون بود و اگر بود ذہن  
بود از دائرہ خیال چون بر آید بدانند که عدم هر چند لاشی است اما انیمہ کارخانه اشیا با و برپاست و  
نشاء تفصیل و کثرت اشیا را تا اوست و صور علیہ اسماء الکی جل سلطانہ که در مراتب عدم منعکس  
گشته و او را تمیز ساخته است و ثبوت علمی بخشیده ناچار از لاشیہ محض نیز او را برآورده است و  
منشاء آثار و احکام گردانیده و این آثار و احکام در سیر و ن خانہ علم نیز کائنات و در مرتبہ حسن و و جم  
نیز ثابت و چون با استحکام منع خداوندی محل شائبہ در ان مرتبہ ثبات و استقرار پیدا

# فهرست جلد ثالث مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵	مکتوب بمیر محمد نعمان در جواب و سوال از قربت افعال و صفات داعی جل سلطانہ -	۲۰	مکتوب بمصالحہ در بیان عقائد دنیہ -
۶	مکتوب بمحمد دوم زاده خواجہ محمد معصوم در موعظہ	۳۳	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان بی تعلقی از اصول دین
۷	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان معنی کلمہ طیبہ از امام رضا	۳۴	مکتوب بمیر محمد نعمان فی التفسیر و التوضیح -
۱۱	مکتوب بمیر محمد نعمان در تاویل آیت کریمہ لا یسئلکم	۳۵	مکتوب بمیر محمد نعمان در جواب سؤالات و اشارات الیہ
۱۲	مکتوب بمیر موصوف در بعضی از احوال و اذواق		بودن او تعالیٰ بصفا و فضل زہاد و کیفیت حکم حق تعالیٰ بذات جل سلطانہ -
۱۳	مکتوب بشیخ بدیع الدین تگہ ایلام از انعام محبوب قرآ	۳۶	مکتوب بلام مقصود در بیان مراد از نجاست مشرکان -
۱۴	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان تحمل انبساط خلق -	۳۷	مکتوب بنجوا جلالہ برائیم در آنکہ او تعالیٰ بموسط انبیا از ذات و صفات خود خبر داده -
۱۵	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان اصل غیب	۳۸	مکتوب بلا محمد مراد در بیان بزرگی اصحاب کرام
۱۶	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان آیت کریمہ انکم الرسول	۴۰	مکتوب بلا طایر در بیان نتائج و در ترقی مرتبہ
۱۷	مکتوب بمیر محمد نعمانی بیان یک کویہ از ساکنان کجاو		کہ از ذکر الخ
۱۸	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام	۴۱	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان ذات و صفات واجب تعالیٰ -
۱۹	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام	۴۲	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام
۲۰	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام	۴۳	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام
۲۱	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام	۴۴	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام
۲۲	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام	۴۵	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام
۲۳	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام	۴۶	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام
۲۴	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام	۴۷	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام
۲۵	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام	۴۸	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام
۲۶	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام	۴۹	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام
۲۷	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام	۵۰	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام
۲۸	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام	۵۱	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام
۲۹	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام	۵۲	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام
۳۰	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام	۵۳	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام
۳۱	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام	۵۴	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام
۳۲	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام	۵۵	مکتوب بمیر محمد نعمان در بیان لذت ایلام

بر همان اصل خود خواهد انداخت و همچنین چون آن اصل را اصل دیگر است ازین اصل بآن اصل خواهد رفت بلکه  
 خود را عین آن اصل خواهد یافت و بهم جبر الی ان يبلغ الکتاب اجله این سیر سیر ماورای آفاق و انفس  
 هست اما بدانند که جمعی سیر انفسی را سیر فی الله گفته اند آن سیر که گفته شد ماورای این سیر است که گفته اند  
 سیر این سیر حصولی است و آن سیر وجودی و فرق در میان حصول و وصول در مکاتیب متعدد بتفصیل  
 نوشته است از اینجا معلوم کرده باشند دیگر از اتم بهیت ذوات و صفات و افعال و اجبی جل سلطانیه رسید  
 بودند بپایان آن نیز بخود تعلوق دارد و معلوم نیست که بنویسد و اگر بنویسد منقطع است معلوم نیست که نفهم  
 در آید و اگر بشیر بر حضور بهم میخیزد و در مغتنم است دیگر از کمالات مرتبه نبوت پر سیده  
 بودند که فنا و بقا و تجلی و مبداء است تعیین همه در مراتب کمالات و ولایات ثلثه است و سیر در مراتب  
 کمالات نبوت بجهت روش است بدانند که در مراتب عروج تازمانیکه با یکدیگر متمیز اند و از اصلی  
 با اصلی دیگر رفته میشود و آن همه کمالات داخل دایره ولایات است و چون این تمیز بر طرف  
 میشود این تفصیل کم گردد و معامله با جمال و بساط صفت افتد و شروع در کمالات مرتبه نبوت  
 بود و درین مرتبه نیز هر چند وسعت است ان الله واسع عظیم اما آن وسعت و وسعت دیگر است و اگر  
 تمیز است بهم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد و چه نفهم شود و ربنا اتنا من لدنک رحمة و بهیئ لنا من امرنا  
 رشداً یعنی استراحت را که پر سیده بودند جواب آن را بوقت دیگر انداخته شد که الحال و وقت  
 بسیار تنگ است و دست زمانه و اهل زمانه سرفه کرده و چیز نوشته میشود و فقیر رحم بکنید و بر  
 استغفار و لیه نباشید ربنا انحر لنا و لبنا و اسر افئانی امرنا و تبست اقدامنا و انصرنا علی القوم الکفرین  
 الحمد لله رب العالمین و الله اولوا اخرنا و الصلوة علی رسولنا و ائمتنا و علی آله الکرام و تسبیحه  
 العظام الی یوم القیام

تمام شد جلد ثانی  
 مکتوبات امام ربانی



صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۹۸	مکتوب ۵۹ نجواجہ شرف الدین در ارجاع حوادث الخ	۱۲۰	مکتوب ۱ نجواجہ جمال الدین در حل مسائل و تعجیر
۹۹	مکتوب ۶۰ نجواجہ محمد عبداللہ در بیان مہمات انسان	۱۲۱	مکتوب ۲ نجوادم زادہ در غلام محبت آلام ہاجرت
۱۰۰	مکتوب ۶۱ نجوادم زادہ محمد سعید در آنگہ عارف الخ	۱۲۲	مکتوب ۳ نجوادم زادہ در برکات عسکر
۱۰۱	مکتوب ۶۲ نجواجہ محمد معصوم در استقامت خدای	۱۲۳	مکتوب ۴ نجوادم زادہ در آداب این طریقہ
۱۰۲	مکتوب ۶۳ نجوادم زادہ در کشف راز حلقہ و بیعت اوتقا	۱۲۴	مکتوب ۵ نجوادم زادہ در وعظ حفظ اوقات
۱۰۳	مکتوب ۶۴ نجواجہ محمد سعید و محمد معصوم در نقلی تم	۱۲۵	مکتوب ۶ بدر ویش حبیب کثرت ظهور خوارق و کلمات
۱۰۴	مکتوب ۶۵ بولانا فقیر احمد بعد از بقا ذات عارف الخ	۱۲۶	مکتوب ۷ بولانا صالح در اسرار مرید و افرادی خود
۱۰۵	مکتوب ۶۶ بہ محمد یحییٰ قصوری در جواب سوال او	۱۲۷	مکتوب ۸ نجواجہ محمد سعید در اسرار خلعت ثعلب الخ
۱۰۶	مکتوب ۶۷ بہ محمد یحییٰ در حقیقت کائنات	۱۲۸	مکتوب ۹ نجوادم زادہ در شرح سخن شیخ روئی بیان
۱۰۷	مکتوب ۶۸ بہ محمد یحییٰ غم در تحقیق مرتبہ دہم	۱۲۹	مکتوب ۱۰ نجوادم زادہ در بحال بدیدہ دل در جہان
۱۰۸	مکتوب ۶۹ نجوادم زادہ موسیٰ در تریب التزام شریعت	۱۳۰	مکتوب ۱۱ بولانا طاہر در جواب اسرار سولہ او
۱۰۹	مکتوب ۷۰ بولانا اسحق در تریب بر صحبت ارباب جمیعت	۱۳۱	مکتوب ۱۲ بفقیر ہاشم در استماع کلام حق
۱۱۰	مکتوب ۷۱ بہ محمد عبداللہ در بیان تیرہ سوہوم و سوہو حقیقی	۱۳۲	مکتوب ۱۳ نجوادم زادہ در تحقیق تعین اول وجودی
۱۱۱	مکتوب ۷۲ نجواجہ حسام الدین در جواب لودخواندن	۱۳۳	مکتوب ۱۴ نجوادم زادہ در وقایع کمال جمال ذی
۱۱۲	مکتوب ۷۳ نجواجہ محمد سعید در اسرار صفت حیات	۱۳۴	مکتوب ۱۵ بولانا صالح در اسرار خصوصہ ولایت
۱۱۳	مکتوب ۷۴ نجواجہ محمد معصوم در شرح کلام صاحب	۱۳۵	حضرت ایشان
۱۱۴	مکتوب ۷۵ بہ محمد ہاشم در تخلی افعال و صفات	۱۳۶	مکتوب ۱۶ بہ محمد ہاشم در اسرار کہ متعلق بدوام
۱۱۵	مکتوب ۷۶ نجواجہ محمد معصوم در علو شان العلم	۱۳۷	مبارک آن سرور صلعم است
۱۱۶	مکتوب ۷۷ نجواجہ محمد سعید در اسرار حقیقت کعبہ ربانی	۱۳۸	مکتوب ۱۷ بصوفی قربان جدید در سر موہوم
۱۱۷	مکتوب ۷۸ نجوادم زادہ در اظہار اشتیاق	۱۳۹	بودن عالم
۱۱۸	مکتوب ۷۹ نجوادم زادہ در اسرار سوچنے ذات	۱۴۰	مکتوب ۱۸ بہ حاجی عبداللطیف در شرارتہذاذ
۱۱۹	مکتوب ۸۰ نجوادم زادہ در شناساندن موہوب طاری	۱۴۱	در حسن موسوسے

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۵۶	مکتوب ۳۲ بمیر محمد نعمان در بیان عروج بحر اربعہ اول	۷۹	مکتوب ۳۳ بمیر عبد الرطین در رفع شبہات متکبران رویت اخروی۔
۵۷	مکتوب ۳۱ بہ ملا بدیع الدین در تحقیق عالم ارواح و عالم مثال و عالم اہیام۔	۸۰	مکتوب ۳۵ بمولانا سلطان سرہندی در علو شان قلب موسیٰ۔
۵۹	مکتوب ۳۲ بمقصود علی در بیان خطرات۔	۸۱	مکتوب ۳۶ فی العروج والنزول الی حضرت محمد و مہمانا۔
۶۱	مکتوب ۳۱ بلا شمس الدین ربیان تحقیق سخن شیخ شرف الدین یحییٰ مینری کہ گفتہ ناکافر شود و مرید اور نبرد باد خود جفت نشود و مسلمان نشود۔	۸۲	مکتوب ۳۷ بسطان وقت در اسرار دعا و رحمت علما و صلحا۔
۶۲	مکتوب ۳۴ بہ والدہ میر محمد امین در نصیحت۔	۸۳	مکتوب ۳۸ بخواجه محمد از اسرار اوقیت او و تفسیر
۶۵	مکتوب ۳۵ بہ مرزا منوچہر در تعزیت و نصیحت۔	۸۵	مکتوب ۳۹ بمیر محمد لغمان در آنکہ عام حضورے کہ عذاب قبر۔
۶۷	مکتوب ۳۱ بمیر محمد نعمان در رفع شبہات متکبران	۸۶	مکتوب ۴۰ بہ قاضی نصر اللہ در فرق میان استدلال علما و ارباب ظاہر۔
۶۸	مکتوب ۳۱ بمولانا محمد طاہر بہرچہ از تجلیم سبحانہ آید جمیل باشد۔	۸۷	مکتوب ۴۱ بہ ملا شیر محمد در فرق میان تصدیق قلب و یقین آن۔
۶۹	مکتوب ۳۸ بلا محمد ابراہیم در معنی استغفار الہی و در جہار باب فقر۔	۸۸	مکتوب ۴۲ بہ محمد ہاشم در فتنے نفس و قلب الخ
۷۰	مکتوب ۳۹ در خاتمہ جلد اول۔	۹۱	مکتوب ۴۳ فی زوال العین والاثر بخواجه محمد معصوم علیہ السلام
۷۱	مکتوب ۳۱ بخواجه حسام الدین در جواب طلب مشورہ بہ سفر حج۔	۹۲	مکتوب ۴۴ بنجان جہان در اقباع شرح ستین۔
۷۲	مکتوب ۳۱ بیکے از صالحات در نصاب خدمت و رب۔	۹۳	مکتوب ۴۵ بہ مرزبان از دلو ہمیشہ رجوع از فقر بقصد
۷۳	مکتوب ۳۱ بخواجه محمد ہاشم در بشارت او۔	۹۴	مکتوب ۴۶ بخواجه عبد الصمد در تاسف بر صحبت گذشتہ
۷۴	مکتوب ۳۱ بخادم زادہ حضرت خواجہ محمد معصوم علیہ السلام	۹۵	مکتوب ۴۷ بمولانا حمید در بیان حدوث عالم۔
۷۵	مکتوب ۳۱ بخادم زادہ حضرت خواجہ محمد معصوم علیہ السلام	۹۶	مکتوب ۴۸ بخواجه صلاح الدینی کہ جوہر مکتوبات در مرتبہ

بنو صنایع مکین و مکان فضل خلاق بنوین

شمس کاشانه بدایات و عرفان مصطفی آئینه صافی و درودان مورد انوار الهامات بزدانی اعنی

مکتب امام علی

از ارشادات علیه غوث دینی حضرت مجدد الف ثانی مرتبه و مدونه مریدان خاص و عام حضرت

در مطبع مشرقی نوین کاشور مطبع بن مطبوعه



شیخ الکنوز والبشارات ملحق بحیر الملاحه معباح بیت الصباحة اقصیه صین البحرین المصلح بر الفتن متشبه  
 التکلیف متجسک المتوحیدین بر آن السلف سلطان الخلف وثیقہ ہذا الوقود طلیعۃ المہدی الموعود و ذکر  
 الاصل والفرع شامرا الدین والشرع وارث سید البشر نور المائۃ الحادیۃ عشر مجد دلائل ثنائی  
 الامام الربانی سے کجا گرد و زو صفش خامہ آگاہ + چہ نم دریا بداند دریا پر کاہ + ہاں بہتر کزین پس گوش  
 یا ششم + سلیم نعمتہ و خاموش یا ششم یا سنی المصطفیٰ بالاسم الذی بشر بہ عیسی الشیخ احمد بن الشیخ عبد اللہ  
 الفاروقی تبا و الخفی مذہباً و انقشید می مشربانی الفروع ادام اللہ سجانہ ظل حیاتہ علی  
 العالمین واروا ہم من بچار پر کاتہ الی یوم الذین جذا وقت و حال آن ناظران سلیم الیال کہ چون  
 سواد نظر برین بردار کہ سواد اعظم اسرار و حکم است بکشایند و یا علام ربانی ازان ملا دہمہ امداد حضور یا پند و  
 ازان سواد سدید اسے دل را پر نور و خوش آب و ما آن قاریان ستقیم الاحوال کہ چون بیان شان مکتوب  
 این فکریت قلم گیر دیا ہام سبحانی جان شان در شکرت و شکر سکر گرد و در حیا بر آن مجیدان پاک نہاد و  
 مستعدان نیک اعتقاد را کہ چون از غایت وقت و غموض جلال این بحکات و رموز کہ در رطوبت عقل  
 اسف برایشان پردہ نکشاید بر عدم یافت و قصور در یافت خویش را جمع داشته راہ صدقاً پویان با  
 ع کہ را از ایشان جز ایشان نداند + گویان ہمہ را سلم دارند و نقد ثمرات سعادت ابدیہ ازلن سب آرز  
 ذلک لمن خشی ربہ و احسن تا از آن خوانندگان کج بین و شنوندگان سخن حسین کہ انچہ ازین طاعت غیبی ہم شان  
 در آید موافق طبع شان آید بر ہمارہ قال و بحث خیال صاحب این مقال راجع دارند و انچہ ازین بیان  
 چنین و چنان نیاید از کوتاہی نظر زبان ندان خویش در از کنند و بحکم المر لا ینال عدو الما جمل چنگ شک  
 ساز کنند دانستہ اند کہ این طاقت علیہ در تطہار این اسرار خفیہ در میان نیند ع ایشان نیت این ہمہ  
 الحان ز مطرب است + اللہ سبحانہ اخوان ما را بسرازم عیب خویش و اسرار غیب پاک دلائل صفاتش بینا  
 گرداناد و از قید کید و غل غل مخلصان عالم بسر کہ ہر پای دل و گردن خاطر دارند مخلص بنیاد و اگر نگفتم  
 در انظار اسرار در میان نیت شاہد آرا ہم از کینہ صاحب اسرار بشنوند ع بر حال تو ہم حال تو برہان و دلیل  
 چون جلد اول مکتوبات معدن الفتوحات کہ در معرفت نام اوست و ما رنج ختم یافت بعضی تشنگان  
 زلال مقال بعرض اقدس رسانند کہ اگر اشارہ عالیہ وار شود انہار اسرار سے کہ بعد ازین از چشمہ خامہ  
 گوہر شارب انبعاث پیدا بد جمع نمودہ در یاس جلد ثانی بدیدار گرد و در بندگان حضرت از غایت انکار و خشیت در جواب

جلد سوم مکتوبات امام ربانی مسی  
بمعرفت الحقائق

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد این کلمات طلیات و حروف عالیات که هر نقطه ازان مرکز پرکار دلهای بیقرار و برکت محبت ذاتیه  
سپند چشم زخم اغیار و خال زینت بخش رخسار عروسان حقائق و مردک البصار دور بینان دقایق و ذرة  
التجسس از دریای موج احادیث که یه طولای باطن از کان غوامی با حل آورده و نافه جان بخشی است  
از تاف آهوی بیدای هویت که بنان بیان سیاحی محفل آورده غنی الله تعالی فقره بهیله الدار الیتیم  
و روح مشام ارواحم بهیله الشیمه زهر یک نقطه اش چون نافه پر فیم وصل جانان میزند سر و  
آن که برودت ده کام است + چه داند نافه اش گرد مشام است + سرایم مع آن تلح خواص کتم خوشه را  
چون ذره رقاص همین فرزند فاروق است چون آب + کنون نطق از زبان او کند آب + سر ایا  
نسخه اخلاق فاروق + برهنه قصص تریاق فاروق + چراغ نقشبند بهمت محفل + بگماشت نقشبند غیر از  
دل + غوث الخلائق غوث الخلائق معراج الوصول من تلح القبول خزینة الرحمة دینه الحکمة مشرف  
القلوب مشرق القیوب تبه السل حجة الکمل حذقة الاخیار حذیقة الاخیار نور البصر لیل نور الحقیقة  
زیرن العالمین عین العالمین لیلعة المناصرة الرجا مرآت الارادة مرقات المحبة مطلق الرموز والاشارات

بادالی یوم التناذ و کتب الحق الهادی الی سبیل الرشاد مکتوب اول بیدارت پناه میر محمد نعمان در جواب سوال و از تقریب افعال و صفات و ذات واجب جل سلطانہ و روایات بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ صحیفہ شریفہ وصول یافت تصدیق بیا کرشد بر حق بیجا نہ و تعالیٰ سے ایشانرا مشکوگرہ دانند چون مکررات تقریب افعال و صفات و ذات واجب جل سلطانہ استفسار نمودہ اند و والہ این بیان اند بصورت اینقدر روایت نماید بخداوند کہ ہر شی باہیت خود آن شی خفی است و از برای ثبوت ماہیت مر آن شی را بیچ جعل جاعل در کار نیست کہ ثبوت شے بر نفس خود را ضرورے است از اینجا گفتہ اند کہ جعل در نفس ماہیات ثابت نیست و ماہیت معمول نیستند و جعل جاعل از برای اتصاف ماہیات بوجود در کار است فعل متبایع در اتصاف ثبوت است بدون نہ آنکہ ثبوت را ثبوت سازد و لون را لون گردانند کہ آن محال است کہ تحصیل حاصل است پس جعل در نفس شے نشد بیک در اتصاف شے بوجود شد پس ثابت شد کہ شے باہیت خود خود شے است و این معنی در نظر کشنے در ظل شے و عکس شے مفقود است کہ عکس و ظل باہیت خطی و عکس خود و ظل و عکس نیست بیک باہیت اصل خود و ظل و عکس گشتہ است چظل ماہیت ندارد و همان ماہیت اصل است کہ بظل خود را ظہور نمودہ است پس اصل اقرب باشد ظل را از نفس خود چظل باصل خود ظل است نہ نفس خود و چون عالم ظلال و عکوس افعال واجب است جل سلطانہ تا چار افعال کہ اصول او بیند از عالم بعالم اقرب باشند و همچنین افعال ظلال صفات واجب اند جلثانہ تا چار صفات بعالم از عالم و از اصول عالم کہ افعال باشند اقرب باشند کہ اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات تعالیٰ و حضرت ذات جل سلطانہ اصل جمع اصول است لاجرم حضرت ذات تعالیٰ بعالم از عالم و از افعال صفات واجب اقرب باشند نیست بیان اقربیت او تعالیٰ کہ در زیر تحریر و بیان آید عقلاً اگر بہر انصاف یا بخیل کہ قبول این معنی نمایند اگر قبول نمایند غم نیست کہ خارج از بحث اند و چون درین بیان مقدمات معقولہ نیز مندرج است اگر یادست پناہی میر شمس الدین علی راینہ و مطالعہ این مکتوب شریک سازند نگاہش دارد و نوشته بودند کہ شروع در جلد ثالث مکتوبات نمایند چنین کنند کہ اہل افتد در ہر چہ صلاح بہ بینند بخیل کہ مبارک باشد و چون میر مشار الیہ تفویض این امر بنمایند فرمایند کہ نسخہ را متعدد سازند و یک نقل آنرا بسرمند فرستند و مسودات را بجا قظت نگاہ دارند شاید احتیاج افتد



فرمودند انیمه علوم کتبین و تحریفات در آن فکر و حیرت که آیا مقبول و منعی بود یا نه آگاه خاموش گشته  
مشتبه بشارت و اشارت گشتند فردای آنروز فرمودند که دوش ندادند و ادند و طاهر خاند که انیمه علوم که نوشته  
بل هر چه در گفتگوی تو آمده همه مقبول و منعی است که اشارت نبوخته بانی من کرده فرمودند انیمه مالفه ایم و  
بیان ماست و در آن وقت هم که آن علوم را بنظر نیز داشتند و من بر یک یک اجمالاً و تفصیلاً نظر میکردم و بسیار  
در علوم که وقت مراد و آنرا تر دوس بود هم را در آن حکم داخل یافتیم الحمد لله على الاحسان این قلم محترم را گذارن  
اسرار قدم جریان دادند و چون آن جلد بود و نوشته مکتوب رسید که مطابق اسم است است بر همان ختم شد در  
سال که تاریخ آن از نور الخلائق هوید است بعضی مکاتیب که بعد از آن بر منصفه گذارش و صحیفه نگارش  
آمد الامیر النسیب و السید الجسیب قلب زمانه در گمانه بیت در تقریر و بجزی و کافی و تن تجرید و روحی  
و جان و دم از آئینه ساز و نور زائل و دم او عقل آئینه دل و معدن الایقان و المعقان محمد تقی بن  
شمش الدین بجای الشهیر میرزا بزرگ البیضا شانی سلمه الله و ابقاه که از کمال خلفا بزرگ حضرت ایشانند  
و با مرعائی آنحضرت در صوب کن رنهای برید و مروج این طریق علیه اندالتاس نمودند که آن لای مشوره را و فرام  
آورده دقیقه جلد ثالث بروی کار آید با حاجت مقرون گشت و چون جمع مکاتیب بیه و چند رسید میان  
حضرت سیادت پناه و خادمان این درگاه هاجرت صوری ضروری حاصل گشت و حضرت ایشانرا  
نیز مدت روزگار طویل ضمیر بے نظیر تجربه معارف و تقریر مکاشف نیامد تا آنکه بتائید هدایت خداوند  
جلشاته بعد از چندین ساله آرزو مندی این ضعیف که نام او در آخر مکتوب اول این جلد بقلم شریف  
رفته در سلسله که از لفظ خاک نشین مبرهن است بنجاک نشینی عقبه علیه استعاد یافت مقارن آن در یک  
لسان الغیب و انوب بنان حضرت ایشان در مروج تقریر و جوشش تحریر آمد و از غایت رحمت و  
حنایب آن غریب نواز این کمترین کج آن مودات و نقل آن از سولو به بیاض ممتاز گردیده با تمام حلیه  
در همان سال که از لفظ ثالث نیز معین است منفر از شد و چون شمار مکاتیب بعد و سیزده رسید که  
موافق آن بعد و حرف باقی هوید است و البته اعتبار تقریر این بغایت شایان و زیاریر همان  
نجام یافت در سالی که کاس الریحین ملوح آنست بعد از آن مکتوبی را که بتازگی علوم جدید و اسرار  
غریبه ظهور یافته بود فرمودند که مسکه انجم نام گردد و چنان شد که باسحاق آن تطابق عدد و سور قرآنی  
عیان خدا بخشدند اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً و کلام را ازین بابنده به قائمه قوت جان و قوت ایمان

یا مور لا طائل صرف نکنند و بغیر ذکر الہی جلشاندہ باید کہ هیچ چیز نیز داند از ذکر مطلق کتب و کار طلبہ بود وقت ذکر است  
 ہو اہل نفسانی را کہ انبیا طالع اند در تحت لا اگر دتا نام مقتفی شوند و بیج مرادی و مقصودی در سینه نماند حتی اگر  
 خلاصی من کہ بالفعل از اہم مقاصد ثبات نیز باید کہ مراد ثبات باشد و تقدیر و فعل وارد دہ او تعالیٰ راضی  
 باشد و در جانب اثبات کلمہ طیبہ غیر از غیب ہوسیت کہ درست است و اسرار معلومات و تخیلات است ہیج نباشد  
 غم جوئی و سر و چاہ و باغ و کتب و اشیا دیگر جو و مل است باید کہ ہیج چیز مزاحم وقت ثبات نشود و غیر از رفقیات  
 حق جل و علا مراد و مرضی ثبات نباشد اگر لے مریدیم انہمہ اشیا ہر وقت کہ در حیات مارفتہ باشند ہیج فکر نکنند اولیا  
 این امور را اختیار جو گذارند اند تا با اختیار او تعالیٰ این امور را بگذاریم و شکر بجا می آریم و امید است کہ از  
 مخلصان باشیم بفتح لام چنانکہ نشستیہ اند ہا ترا وطن انکار نہ حیات چند روزہ ہر جا کہ گذر و باید کہ بیا حق  
 جلشاندہ گذرد معاملہ دنیا سہل است متوجہ آخرت باشند والدہ خود در اسلے بدہند و غریب آخرت نمانند  
 ملاقات یکدیگر اگر حق سبحانہ تعالیٰ خواستہ باشند پیشہ خواہد شد و لا بتقدیر او تعالیٰ راضی باشند و دعا کنند کہ در  
 دار السلام جمع گردیم و ملاقات دنیا را بکرم او تعالیٰ در آخرت جو انعام الہی علی کل حال مکتوب دوم  
 بیادت باب میرحب اللہ ما لیکوری و رو یافتہ در بیان معنی کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ الحمد للہ و سلام  
 علی اجدادہ الذین اعطیہ لا الہ الا اللہ نیست ہیج احدے کہ استحقاق الوہیت و عبودیت داشتہ  
 باشد مگر خدای بے ہمتاے جلشاندہ کہ واجب الوجود است و از سات نقص و حدوث منزہ و میرا است  
 زیرا کہ مستحق عبادت کہ عبارت از کمال تذل و خضوع و انکسار است کسی است کہ جمیع کمالات او را  
 ثابت است و جمیع نقائص از وی منسوب است و ہمہ اشیا بوی در جو و اتولع و جو و محتاجند و او  
 ہیج چیز در ہیج امر محتاج نہ و تلع و متارافست و ہیج بے اذن او ہیج یکے ضرر و نفع نمیتواند رسانند  
 انجیلین کس بلین صفات کاملہ غیر او تعالیٰ نیست و نشاید کہ باشد چا اگر غیر این صفات کاملہ بی زیادے  
 و نقصان متحقق شود غیر خواہد بود لان فی غیرین متالزان و لا تأمیر تمہ و اگر اثبات غیریت با ثبات تمایز  
 نمانیم لازم ہے آید نقص او کمنا فی الوہیت و عبودیت است زیرا کہ اگر جمیع کمالات او را اثبات نکنیم  
 تا تأمیر پیدا کنند لازم ہے آید نقص او بچین اگر جمیع نقائص از وی منسوب نہ نمانیم نیز نقص لازم است  
 و اگر اشیا بوی محتاج نباشند برے ہیج مستحق عبادت ایشان بود و اگر او بے از اشیا در امرے  
 از امور محتاج بود ناقص باشد و بچین اگر تلع و شمار باشد اشیا را با وجہ اعتیاج بود و چہ

دیگر فقیر در رفتن و ماندن شامیان است از سبک درین ملاقات شما است فتن شتاب نمی تواند کشود  
و ماندن هم دلاست نمیتواند نمود که مبادا سبب فوت مصالح جمیع کثیر باشد اینقدر است که اگر برودند خواه  
محمد با ششم را فرستند که چند روز در محبت باشد و اخذ بعضی علوم و معارف نماید که جوان قابل ظاهر  
میشود و مشارایه مرایای شماست و مذاق و ان فاما استفسار بار بار و حواله فرماید که جواب گرفته بخت  
شمارا ندو السلام مکتوب دوم حضرت جامع الاسرار و العلوم مخدوم زادها سیه گرامی خواجه محمد معصوم  
سلامه تعالی و در دیافه در مواعظ و انقطاع از خلق و توسل بجناب حضرت حق سبحانه و تعالی آنکه  
رب العالمین فی السرا و الافرا و فی الیوم العسر و فی النعمه و فی الرمه و فی الزحمه و فی الشده و فی الرخا  
و فی العطیه و فی الیوم و السلام و الصلوة علی من باو ذی بنی مثل ایدانه و ما اتجبر رسول نحو ابتلا به لانه اصار  
رحمه للعالمین و سید الاولین و الاخرین فرزندان گرامی وقت ابتلا هر چند تلخ و حمزه است اما اگر فرست  
دهند مغنم است که درین وقت چون شمارا فرست داده اند حمد خلد اجتناب بجا آورده متوجه کار خود باشند  
و یک لحظه فراغت بر خود تجویز نکنند و سبکی از سره چیز باید که خالی از ان نباشد تلاوت قرآن مجید  
و ادای نماز بطول قراره و تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله باید که بکمال لافعی آید ماسوا هاس نفس خود نماید و دفع  
مقاصد و مرادات خویش کنند مراد خود طلبیدن دعوی الوهیت خود کردن است باید که هیچ مردی در  
در ساحت سینه گنجانش نبود و هوس در تخیل نماید حقیقت بندگی متحقق شود مراد خود را متن مسئلزم  
دفع مراد مولا س خود است و محارقه کردن است بصاحب خود اینمغنی مسئلزم نفی مولا س خود است  
و اثبات مولویت خود قبح این امر را نیک دریافته نفی دعوی الوهیت خود نماید تا زمانیکه از هوا و هوا بیایم  
پاک نگرددند و جز مراد مولا س نداشته باشند اینمغنی بغایت اندیشه سبانه امید است که دوایام بلا و در  
اوقات ابتلا سهولت میسر گردد و در غیر این ایام این هوا و هوا سهوا سبانه سبکند ریه است در گوشه ها  
خزیده باین اشتغال باشند که دست مفتحت در زمان فتن اندک را به بسیار قبول مینمایند و در غیر زمان  
فتن ریاضات و مجاهدات شاقه و کار است خبر شرط است ملاقات دلوقع شود یا نه صحیح همین است که مراد  
هوسه نماید و الهه خود را نیز اینمغنی مطلع سازند و دلاست نمایند باقی احوال این نشان چون گذرنده  
است چه در معرض بیان آرد بر خردان خفقت دارید و بخواندن ترغیب نماید و اهل حقوق را تا تو انید از  
جانب ماراضی سازید و بدعای سلامتی را بیان مخلصان و باخید مکرر و مکرر نوشته میشود این وقت را

وهم نفی شرک استحقاق عبادت بلکه اهم و احوج و انفع درین راه نفی شرک استحقاق عبادت است که مخصوص  
 بدعوت انبیاء است علیهم الصلوات والتحيات والتلييات مخالفان که ملتزم ملت انبیاء نیستند علیهم الصلوات  
 والتلييات نیز بدلائل عقلیه نفی شرک و وجوب وجود مینمایند و واجب الوجود جزیکه را ندانند چنانچه اما  
 از معامله استحقاق عبادت غافلند و از نفی شرک استحقاق عبادت قانع از عبادت غیر توحیدی نمانند و از  
 عبادت در محاسن تو زنده انبیاء اند علیهم الصلوات والتحيات که هدم دیر مینمایند و رفع استحقاق  
 عبادت غیر میفرمایند و شرک بلسان این بزرگواران آنکس است که لعبادت غیر حجت سبحانه گرفتار  
 است اگرچه بنفیه شرک و وجوب وجود قائل باشد چه اتهام اینها بنفیه عبادت ماسوائی حق است  
 سبحانه که بعمل و معامله تعلق دارد و مستلزم نفی شرک و وجوب وجود است پس تا زمانیکه کسی بشرائع  
 این بزرگواران علیهم الصلوات والتلييات که پیش از نفی استحقاق عبادت ماسومی است تحقق نشود  
 از شرک نزد و از شعبه شرک عبادت الکی آفاقی و انفسه نجات نیابد که شرائع انبیاء علیهم الصلوات  
 والتحيات متکفل انیعنه است بلکه مقصود از بعثت شان تحصیل این دولت است و در غیر شرائع  
 این بزرگواران نجات ازین شرک میسر نیست و توحید بی الزام ملت اینان علیهم الصلوات والتحيات  
 ممکن نه قال الله تبارک و تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به مراد الالهیه ما اراد الله سبحانه و تعالی  
 ان یراد لا یغفر ان لا یلزم بالشرائع لان عدم التزام الشرائع لازم للشرک فذکر الملزم و مراد الالزام  
 محتمل دفع مایه هم من ان الشرک کما لا یغفر لا یغفر انکار سائر الشرعیات ایضا فواجبه التخصیص و محتمل کن معین  
 معنی ان یشرک به ان یشرک به لان انکار الشرائع کفر یا بدیعانه فلا یغفر و العلاقة بین الشرک و الکفر  
 بالخصوص و العموم فان الشرک کفر خاص من مطلق الکفر فذکر الخاص و مراد العام محتمل دفع مایه هم من  
 ان الشرک کما لا یغفر لا یغفر انکار سائر الشرعیات ایضا فواجبه التخصیص باید دانست که عدم  
 استحقاق عبادت مر غیر حق سبحانه را بدیهه است لا اقل حدسی است کیکه معنی عبادت را نیک  
 فهم نماید و غیر حق سبحانه را نیک تامل کند بے توقع حکم بعیم استحقاق عبادت نماید مگر غیر را مقدماتی  
 که در بیان این معنی آورده میشود از قبیل شبهات است که بر بدیهیات نمایند از قبیل نقض و مناقضه و عارض  
 برین مقدمات گنجائش ندارد و نور ایمان باید تا بفرست و درک این مقدمات نماید بسیار از بدیهات  
 است که بر اهلان و قاصد فغان مخفی مانده است و همچنین جمعی که بمرض ظاهر و علت باطن گرفتار اند

استحق عبادت ایشان باشد و اگر احدی بی اذن او یا شیاء ضرر و نفع تواند رسانید او بکار می افتد  
و مستحق عبادت نبیند فلا یكون الجامع لهذه الصفات اکامه الا واحد لا شریک له ولا یستحق للعبادة  
الا هو الواحد القهار سوال اگر چه تمامی این صفات بر هیچیک گشته است نیز کم نقص است که متانی الوهیت  
و معبودیت است اما تواند بود که آن غیر صفات دیگر داشته باشد که باعث اقرار گردد و هیچ نقص لازم  
نمود هر چند با آن صفات را ندانیم که حبیبیت جواب آن صفات نیز خالی نیست از صفات کامله است  
یا از صفات ناقصه بهر تقدیر محذور مذکور لازم است هر چند با آن صفات را بخصوص ندانیم که حبیبیت  
اینقدر معلوم است که از اکثر کمال و نقصان خارج نیست و بهر تقدیر نقص و تکلیف است چنانچه گذشت و دلیل  
دیگر بر عدم استحقاق معبودیت غیر حق سبحانه و تعالی آنست که او تعالی هر گاه در جمیع ضروریات وجود  
و توالی وجودی اشیا کافی باشد و نفع و ضرر را شیاء یا وسعانه مربوط بود دیگر بیکار و بی گاهل محض بود  
و هیچ احتیاجی اشیا را با او نباشد پس استحقاق عبادت او را از کدام راه پیدا شود اشیا چرا بذلت  
و خضوع و انکسار یا و پیش آید کفار بد کردار غیر حق سبحانه را عبادت کنند و اهتمام تراشیده را معبود  
خود سازند بزم غم فاسد آنکه ایشان نزد حق سبحانه و تعالی شفعاء ما خواهند بود و بتوسل اینها حضرت  
حق سبحانه تعالی تقرب خواهند نمود ز سه بیخردان از کجاء انسته اند که ایشان را مرتبه شفاعت  
خواهد بود حضرت حق سبحانه و تعالی اینها را اذن شفاعت خواهد داد بجز تو هم احدی ندارد  
عبادت شریک ساختن جل و علایهات خذلان و خساره است عبادت امر اسان نیست  
که بهر رنگ و جامه کرده آید و هر عاجز را بلکه عاجز تر از خود را مستحق عبادت تصور کرده شود  
و بمعنی الوهیت استحقاق عبادت تصور نیست هر که صلاحیت الوهیت دارد مستحق عبادت است  
و هر که این صلاحیت نیست این استحقاق نیست و صلاحیت الوهیت مربوط بوجوب وجود است  
آنکه وجوب وجود ندارد الوهیت را نشاید مستحق عبادت نبود بی عقل آنست که حضرت  
حق سبحانه را در وجوب وجودی شریک ندانند در عبادت با او تعالی شرکاء را بنات نمایند انسته  
اند که وجوب وجود در شرط استحقاق عبادت است و چون در وجوب وجود شریک نبود در استحقاق عبادت  
هم شریک نباشد در استحقاق عبادت شریک ساختن مستلزم شریک ساختن است و در  
وجوب وجود نیز پس تکرار این کلمه طیب هم نفی شریک وجوب وجود باید ساخت

اختیار و اراده کلینی یا تحقیق اینصورت در مکتوب دیگر خواهد نمود ان شاء الله تعالی ربنا اقم لنا نورنا و اغفر لنا  
 الذنوب علی کل شیء قدیر السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی جمیع الانبیاء و الصلوات  
 و التحیات و التسلیمات و البرکات اتمها و اکملها مکتوب چهارم بیارت و ارشاد پناه میر محمد نعمان در تادیل  
 آیه کریمه لا یسئله المظنون قال الله تعالی انه لقرآن کریم فی کتاب مکتون لا یمسسه الا المطهرون مراد الکتب  
 ما اراد الله سبحانه و مراد کسب مقام نفی قاهره در آید آنست که مساس نکنند اسرار مکتونه قرآنی را  
 مگر جماعه که از لوث تعلقات بشریه پاک شده باشند هرگاه تعیب پاکان مساس اسرار قرآنی بود بدین بیان  
 چه رسد و مراد دیگر آنکه بخوانند قرآن را یعنی نشاید که بخوانند قرآن را مگر جماعه که نفوس ایشان از هوا  
 و هوس مزکی شده باشد و از شرک جلی خفی و از آله فانی و انفعی مطهر گشته باشند آنست که مناسب  
 حال بتدی سلوک ذکر است و نفی ماسوائه مذکور است بحدی که هیچ از ماسوائی معلوم نماند و هیچ  
 چیز غیر از حق سبحانه مراد او نباشد اگر بکلفت اختیار بیاورد و بدیندیش نیاید و مقصودش نبود  
 و چون چنین شود که از شرک پاک گشته باشد و از آله فانی و انفعی آزاد شود درین زمان می سرزد  
 که بجای ذکر تلاوت قرآن نماید و بدولت تلاوت ترقیات فرماید پس از حصول اینجالت مذکوره  
 تلاوت قرآن نمودن داخل اعمال ابرار است و بعد از حصول اینجالت تلاوت قرآن از جمله اعمال مقربین  
 چنانچه ذکر گفتن پیش از حصول این نسبت از اعداد اعمال مقربین بوده است اعمال ابرار از جمله  
 عبادات است و اعمال مقربین از جمله تفکرات تفکر ساده خیر من عبادة سنة او سبعین سنة شنیده  
 باشند و تفکر عبارت از باطل بوسی حق هما تقدیر فرق که در میان ابرار و مقربین است و عبادت  
 و تفکر ایشان نیز همان قدر تفاوت است باید دانست ذکر است که بتدی را در اعداد اعمال مقربین  
 بود آنست که از فیج کامل ممل اخذ نموده باشد و مقصودش سلوک طریقت بوده الا آن ذکره نیز  
 از جمله اعمال ابرار است و الله سبحانه اللهم للصواب و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت  
 المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها مکتوب پنجم بیارت و ارشاد پناه  
 میر محمد نعمان در بیان بعضی از احوال و از واق خاصه حضرت ایشان مد ظله العالی الحمد لله و سلام  
 علی عبادہ الذین اصطفی منقی نماند که تا زمانیکه بنای الله سبحانه آن عنایت بصورت جلال و خصب  
 او تعالی تجلی فرمود و محبوبس قفس زندان گشتیم از تنگناهای شهود و بالکلیه عزم از این

بدیهیات جلیه و خفیه پرایشان معنی است سوال در عبارت مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرار هم  
واقع شده است که هر چه مقصود است معبود است معنی این عبارت چیست و محل که از مصدق دارد کدام است  
جواب مقصود شخص متوجه الیه آن شخص است و آن شخص تا جان ندارد در تحصیل آن مقصود خود را معاند  
نمیدارد و هر قدر ذل و انکسار که در تحصیل آن پیش می آید تحمل میکند و تقاعد نمی ورزد و این معنی  
مودی عبادت است که مبنی از کمال ذل و انکسار است پس مقصود دیت شے مستلزم معبودیت آن شے  
شد پس نفی معبودیت غیر حق سبحانه تعالی و قتی مستحق خود که غیر حق سبحانه جل و علا مقصود دے  
نماند و مراد او جز تعالی چیز دیگر نباشد تحصیل این دولت مناسب حال سالک معنی کلمه طیبه لا اله  
الا الله لا مقصود الا الله است چندان تکرار این کلمه باید نمود که از معبودیت غیر ناس و نشانی  
نماند و مراد جز تعالی هیچ چیز نبود و از نفی معبودیت غیر صادق بود و در رفع آله متکثره بحق باشد و این  
قسم نفی آله متکثره نمودن و از نفی مقصودیت غبی معبودیت غیر آملن شرط کمال ایمان است که  
بولايت مربوط است و نفی آله هو اے منو تا نفس مطرئه نگردد یعنی متوقع نیست و اطمینان نفس  
بعد از کمال فنا و بقا متصور است و در ظاهر شریعت اگر گزینی از یس و سهولت و مشق از رفع حرج  
عبادت که ضیعت مخلوق گشته اند آنست که اگر تحصیل مقصود دے عیاذ الله سبحانه مراد از رقیه شریعت  
بیرون اندازد و در حصول آن از حدود شرعی تجاوز نماید آن مقصود معبود او باشد و آله او بود و اگر  
آن مقصود ناخین نبود و در تحصیل حصول آن از تکاب منکرات شرعی نماید آن مقصود ممنوع  
شرعی نبود گویا آن مقصود از مقاصد اونیست و آن مطلوب از مطالب آن نه بلکه مقصود او  
فی الحقیقه حق است سبحانه و مطلوب او امر و نواهی شرعی و تعالی پیش از میل طبع یا آن شے مقصود  
پیدا نکرده است و آن هم مغلوب احکام شرعی است حقیقه شریعت که بکمال ایمان دلالت مینمایم ماده  
مقصودیت غیر مطلوب است چه در تجویز مقصودیت غیر حق سبحانه تعالی ایسا است که باید و اعانه است  
هو او هوس تعالی مقصودیت غیر معارضة مقصودیت حق سبحانه تعالی پیدا کند بلکه حصول آن از حصول ماضی  
حق جل و علا اختیار نماید و نجساره ابدی رساند پس نفی مقصودیت غیر مطلقا در کمال ایمان ضروری آمد  
تا از زوال و رجوع مامون و محفوظ بود آرس یعنی از صاحب دوستان را بعد از نفی ازاده و رفع  
اختیار صاحب ازاده و اختیار میسازند و اختیار ازاده جزئی را از وسع مسلوب گردانیده صاحب



دور از محبت ذاتیه رفته اید بر خلاف گذشته جلال را پیش از جمال انکار نمود و ایلام را زیاده از انعام تصور نمود  
 زیرا که در جمال و انعام مراد محبوب می باشد و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب است و  
 خلاف مراد خود است مراد اینجا وقت و حال سابق است دشنام ما بینها از زیارت حرمین شریفین نوشته  
 بودند چه مانع است حسنا الله و نعم الوکیل مکتوب هشتم بیاد است پناه میر محب الله ما نکبوری در بیان  
 تحمل ایاد خلق بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه سیادت پناه اخو  
 میر محب الله رسید فرست فرادان رسانید از تحمل ایاد خلق چاره نبود و از صبر و جفا  
 اقرار بگذرند قال الله تعالى امر المحبیه علیه و علی آله الصلوة والسلام و اصبر كما صبر  
 اولو العزم من الرسل ولا فتعل لهم نكد در سکونت آن مقام همین ایاد و جفاست و شمار مقام  
 فرار اید از آن نكد آری شکر پرورده تاب نكد ندارد چه توان کرد بیت هر که عاشق شد  
 اگر چه نازمین عالم است و نازکی کے راست آید باری باید کشید به اندراج یافته بود اگر اجازت باشد  
 در آله آباد منزل اختیار کنم نرے تعیین نمایند تا از افراط جفای آنجا رفته نفس راست کنند و اهو  
 طریق الرحمة و طریق الغریبه الصبر و تحمل علی الا یزاد درین موسم ضعف بر فقیر غالب آمد چنانچه معلوم  
 شماست ازین جهت بجد کلمه قصار نمود و السلام مکتوب هشتم بحقائق آگاه مولانا محمد صدیق در بیان  
 اصالة غیب و ظلمت فهو دمنود و محبت خفا و غیب مقابل شود دست که شائبه ظلمت دارد و غیب  
 ازین شوب می باشد پس از شهود اکل باشد لیکن هرگاه سید البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام  
 در شب معراج بدولت رویه مشرف شده باشد که ما و اهل الودار سر اوقات ظلال است و از شوب  
 ظلمت اقدس است چو در حق او علیه و علی آله الصلوة والسلام غیر اکل آرزو بود اکتفا غیب از  
 براس دفع ظلمت بوده چون رفع ظلمت بالکلیه در عین حضور می شود غیب چه در کار بود این دولت است  
 که مخصوص سید الکوین است علیه و علی آله الصلوة والسلام و اکل تا بجان او را علیه و علیهم الصلوة  
 و التلیات ازین مقام به تجلیت و درانت نیز نصیب است چنانچه رویت نیست شود و شایده  
 هم نیست از آن مقام تعبیر غیب بهترین عبارات است تفصیل آن مقام بکفایت راست نمی آید  
 هر کس باندازه یافت خود نخواهد دریافت و بود در ذلک ده نصیب من الاقل القلیل و السلام  
 مکتوب نهم بیاد است و ارشاد پناه میر نعمان در بیان آن که میباید احکم الرسول مخذوه

کو چاه غلال خیال و مثال تمام نبرد آدم و در شاهراه ایمان بغیب مطلق العنان تیغ ترمودم و از حضور بغیب  
 و از عین معلوم و از شهو و استدلال بروج کمال نه پیوستم و نه درگیران عجب عجب گیر از این مزیذ و قکال و وجدان  
 بالغ نیافتم و شربت های خوشگوار بے ننگ و بے ناموس و مرزهای مزه دار خواری و رسوائی را نچشیدم  
 و از جمال طعن و ملامت خلق حفظ نگرفتم و از حسن بلا و جفا دردم محفوظ نشدم و کائنات بین بدی و خصال  
 گشته با کلیه ترک اراده و اختیار نکردم و رشته های تعلق آفاق و انفس را تمام و کمال نگسستم و  
 حقیقت تضرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست نیاوردم و قطاس رفیع انشراح  
 استقلال حضرت حق سبحانه را که محفوظ لیس اوقات عظمت و کبریا بی است مشاهد نمودیم  
 و خود را بنده خوار و زار و ذلیل و بے اعتبار و بے همت و بے اقتدار و با کمال احتیاج و فقیر معلوم نشدم  
 و ما ببری نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم اگر محض نفس و توفیق و  
 و ارادات اکملی جل سلطان و توانی عطیات و انعامات ناقصا می او سبحانه درین مختکده شامل  
 حال این شکسته بال نمیشد نزدیک بود که معامله بیاس رسد و رشته امید گسسته گردد و الحمد لله  
 عافانی فی عین البلاء و اگر من فی نفس الجفاء و حسن بی فی حالة العناء و و تحفه علی الشکر  
 فی السرور و الضراء و جلنے من متلبی الانبیاء و من متفنی آثار الاولیاء و من محبی العلماء  
 و الصالحی و صلوات الله سبحانه و تسلیاته علی الانبیاء و اولاد علیهم الصلوة و السلام و من ثانیاً مکتوب ششم  
 بمعارف آگاه شیخ بدیع الدین و ربیان آکله الیام محبوب از انعام او و جلالش از جمال او محبوب تر است  
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی الصیفة الشریفة که بصحب شیخ فتح الله از سال گذشته  
 بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشته بودند آن خود جمال این طائفه است و میقل زنگار ایشانست  
 باعث قبح و کدورت چیز باشد و ائمه حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس میشد که نور ابرامست  
 خلق از بلا و دقری در رنگ سحابی نورانی پے در پے میرسد و کار را از حنیف باوج  
 میبرد ساهما تیر بیت جماع قطع مراحل نموده اند بحال تیر بیت جماع قطع مسافت نموده  
 و در مقام صبر و کدورت مقام رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانستند نوشته بودند که  
 از وقت ظهور فتنه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال مضاعف باشد  
 که جفا محبوب از وفا و او بیشتر لذت بخش است چه بلا باشد در رنگ عوام سخن کرده اند

مکتوب یازدهم بسیارست پناه میسر الدین علی غلانی در بیان جامعیت انسان که مرکب از اجزاء  
عشره عالم امر و خلق است و ترجیح قلب انسان بر عرش مجید + الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی  
آدمی نسخه السیت جامع که مرکب از اجزاء عشره است از عناصر اربعه و نفس ناطقه و قلب و روح و سر و خفی  
و اخفی و قوی و جوارح دیگر که انسان است بهمین اجزاء است و این اجزاء را یکی دیگر متضاده اند تضاد عناصر  
الربعه را یکی دیگر ظاهر است و همچنین ضدیت عالم خلق با عالم امر معلوم است و پنج گانه عالم امر هر یک با امری  
مخصوص است و یکبارگی منسوب و نفس ناطقه خودخواه بان هوای خود است بیچ کس سرری فردی آرد و  
عنایت خداوندی جل سلطان این اشیا متضاده را بقدرت کامل خود سورت هر کدام را شکسته جمع و  
است و مزاج خاص و هیات وحدانی عطا نمود و بعد از حصول مزاج خاص و هیات وحدانی بحکمت بالغه  
خود صورتی او را بخشیده است تا حفظ اجزای متفرقه متضاده او نماید این مجموع را سلسله انسان گردانیده  
با اعتبار جامعیت و حصول هیات وحدانی شریف استعداد خلافت مشرف ساخته این دولت  
بعد از انسان هیچ کس را میسر نشده است عالم گیر اگر چه بزرگ است اما از جامعیت خالی است  
و از هیات وحدانی بی نصیب این ماحظه در جمیع افراد انسانی ثابت است و عوام و خواص انسان  
در نیغنی حرکت دارند باید دانست که شرف اجزاء عالم گیر عرش مجید است و تجله مخصوص به آن  
فوق تجلیات اجزاء دیگر است زیرا که آن تجله جامع است و آن ظهور سرحی اسما و صفات و جوبه است  
تعالی و تقدس و ایضا آن تجله دائمی است گنجائش امتیاز ندارد و قلب انسان کامل که مناسبت  
بر عرش دارد و آنرا عرش الله میخوانند از آن تجله عرش نصیب و افراد و حفظ کامل غایت مانی  
الباب آن تجله است و این تجلی نسبت بان جزوی است اما قلب مزیتی دارد که در  
عرش نسبت و آن شعور به تجله است و ایضا قلب مظهر نسبت که گرفتاری بظواهر خود دارد و خلاف عرش  
که ازین گرفتاری خالی است پس بناچار قلب را بواسطه این شعور و گرفتاری تهی ممکن است  
ملکه واقع زیرا که حکم المرء مع من احب قلب یا کس است که بان گرفتاری دارد و مفتون محبت  
اوست اگر محب اسما و صفات است یا اسما و صفات است و اگر محب ذات است قمار و تقدس است  
انجا درست کرده و از گرفتاری اسما و صفات در گذشته خلاف عرش مجید که تجله مجوز  
اسما و صفات در حق او غیر واقع است و السلام مکتوب دوازدهم بسیارست پناه

الایة بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک وتعالی ما اعلم الرسول فخذوه وما ينکم منه فانتوهوا لقوا الله  
 ذکرا التقوی بعد ذکر الامثال للادامر والانتها عن المناسبات اشاره الی اتمام الانتهاذ الذی  
 هو حقيقة التقوی وانه هو ملاک الدین قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وبارک ملاک  
 ویکلم الوری وقال علیه الصلوة والسلام فی موضع آخر لا تعدل بالزعة شیئا والزعة هو الورع  
 والوجه لهذا الاهتمام والله سبحانه اعلم بالصواب ان الانتهاز اعم وجودا واکثر نفعا لمانه یوجده  
 فی ضمن الامثال الیغنیان الاتیان بالامر انتها عن منده وهو ظاهر واما کثرة نفع الانتهاز بغیر حجة  
 عمومه فلامنخالفة محضة مع النفس لاختلاف النفس فی بخلات صورة الامثال فان النفس  
 قد تلذذ فیہ وكل ما فیہ زیادة مخالفة مع النفس لاشک ان اکثر نفع واقرب طرق الی النجاة  
 فان المقصود الاصل من التکلیفات الشرعیة نفس لانها انقست بمعادات الله  
 سبحانه ورد فی الحدیث القدس عاد نفسك فانها انقست بمعاداتی ککل طرق من طرق المشایخ  
 تكون رعاية الاحکام الشرعیة فیها کثیرة یرتفع الی الله سبحانه وجود کثرة المخالفة مع  
 مع النفس لادامر الطرق التفتیدة لهذا قال سیدنا وقلتنا الشیخ سہار الدین المشتهر  
 بنقشبند قدس سره وحیدت طریقا اقرب طرق الی الله سبحانه وجود کثرة المخالفة مع النفس واما  
 بیان زیادة رعاية الشرعیة فی هذه الطريقة فما لا یخفى علی المنصف الفطن الخالص فی طرق المشایخ  
 ومع ذلك فنبین زیادة ایضاح فی بعض الرسائل والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال وهو سبحانه جے  
 ونعم الوکیل وصلى الله تعالى على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم وبارک والسلام علی من اتبع الهدی  
 مکتوب دهم بیارت وارشاد پناه میر محمد نعمان در تفسیر آیه کریمه واذ اسألك عبادی عنی فانی قریب  
 الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی قال الله تعالى واذ اسألك عبادی عنی فانی قریب قرب  
 حضرت عن سبحانه وتعالی هر چند بچون ویکجوند است اما دهم را گنهایش جولاگاه است اهمیت است  
 تعالی که از خط و هم خارج است و از دایره خیال بیرون لهذا اقرب دان بسیارند و اقرب دان قریب  
 قلیل نهایت قرب تا حصول اتحاد است هر چند اتحاد هم مجرد توهم است و اقرب از گذشت اتحاد  
 است در جانب قرب اگر چه عقل از خود نزدیکتر را غیر از بعید تصور نکند این از کونه  
 نظر عقل است که بدور بینی عاده کرده است و از خود نزدیکتر را در نیافتد و السلام

دانسته در روضا جوئی شما باشد و شایسته خلیه بجانب ایشان بر وید و برقی تمام بجانب خود کشید و ولایت  
محسبات نمایند و السلام مکتوب سیزدهم سیادت پناه میرحب الله آنکس پوری صدر یافته در تخریص  
روسخ بمتاعبت صاحب شریعت عزرا علیه و آله الصلوة والسلام و متاعبت پیر طریقت  
بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب شریف سیادت باب اخوی میر سید محب الله رسید مقدمات مابین کلام و  
اضطرار و اضطرار اندراج یافته بود و موضوع انجاسیدنا اسیدی گرفت امیدوار باشند و اگر درین دو امر  
روسخ دارند هیچ غم نیست بمتاعبت صاحب شریعت عزرا علیه و آله الصلوة والسلام و اعتقاد  
و محبت شیخ طریقت و اقیقت باشند و ملتی و متفرع بودند که درین دو دولت قصور نرود دیگر هر چه باشد  
سهل است و تخلفی آن ممکن و پیش ازین هم نوشته بودیم که چون از سکونت مانگیور کاره اند به الله آبادین  
اختیار کنند محمل که مبارک باشد شما عکس فمیدید لفظ مبارک هم گرد دلالتم نمود احوال نیز همان سخن است  
امشب بنظر در آمد که گویا رخت شمار از مانگ پور کشیده بآله آباد برده اند همانجا دیرانه اختیار کنید و اوقات  
بذکر کسی جل سلطان معمر و دارید و هیچکس کار نداشته باشید ملزم ذکر فقه و اثبات باشید و جمیع مرادات  
را بشکر این کلمه طیب از ساحت سینه بر آری تا مقصود مطلوب و محبوب جزیکه باشد اگر دل از ذکر گفتن  
مانده شود بزبان بگویند بشرط اخفا که هر درین طریق ممنوع است باقی روش و او صنایع طریق را  
معلوم کرده اید تا توانید راه تقلید را از دست ندهید که تقلید شیخ طریقت ثمرات دارد و در خلاف  
طریق او خطرها است زیاده چه نوسید و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه  
آله و اصحاب الصلوة و التسلیات آنها و اکملها مکتوب چهاردهم به میرشمس الدین علی در جواب  
سوال او از وجود واجب تعالی و رد یافته اند که در اسلام علی عباد الله الدین المصطفی صلی الله علیه و آله  
شریفه که از روی کرم و شفقت مرسل داشته بودند مطالع آن مخطوط و سنگد گشت جزاکم الله سبحانه و تعالی  
اندر راج یافته بود هرگاه که ذات حضرت حق سبحانه و تعالی بیا هیبت خود موجود باشد بی وجود عینا کان او زانرا  
پس تعاقب بیان واجب الوجود که ذات الله سبحانه بلا اعتبار را لوجب و الوجود است و میان  
ممتنع الوجود چگونه متحقق شود و اطلاق واجب الوجود بر ذات معرا از وجوب وجود و بجهت و چه توان  
نمود اثبات استحقاق عبارت که منوط بوجوب وجود است چگونه خواهد شد و اطلاق واجب  
الوجود بر ذات عدم الوجود و الوجب بجهت اعتبار خواهد بود و متحد و ما جواب این السواله

بیرمخ نمان در فرائد تضرع و نیاز و ذکر و تلاوة قرآن و طول قنوت در نماز الحمد لله و سلام علی عباده النین  
اصطفیٰ مصطفیٰ شریفی سیادت پناه انحوی و موصول یافته مسرور گردانید نوشته بودند که دعا و تضرع و زاری  
و دوام التجا بحضرت حق سبحانه و تعالی است یا ذکر گفتن بهتر باین روش منسوخ مذکور بهتر از ذکر گفتن چاره است  
با این همه هر چه شود و ولست دارد موصول مذکور نموده اند چیزهای دیگر در رنگ ثمرات و نتائج  
ذکر اند و نیز بر سیده بودند که ازین سلسله چیز که امر چیز بهتر است ذکر نفی و اثبات و تلاوة قرآن و نماز  
بطول قنوت ذکر نفی و اثبات و رنگ و ضوابط است که شرط نماز است تا طهارات درست نشود و شروع  
در نماز ممنوع است همچنین تا معامله نفی یا انجام نرسد غیر از قرائن و واجبات و سخن هر چه کند از عبادات  
تا قلند داخل و بایست اول از آنکه مرض خود یا بد ساخت که مربوط بذکر نفی و اثبات است بعد از آن  
عبادات و حنات دیگر که در رنگ غذا و صالح اند مرید را باید پیرداخت پیش از زوال  
مرض هر غذا که تناول نمایند فاسد و مفسد است مصراع هر چه گید و غلغلته غلغلته شود و انجام این  
معامله لازم نیست که تعیین نموده آید که آن حالت خود گویا تمام خود است نوشته بودند که جلد نهم  
بنام چه کس سجل شود پیش ازین هم ظاهر فقیر نوشته بود که با سبب شما سبب سازند در جواب کتابت  
شما حالا هم همان سخن است بهتر از شما که خواهد بود همواره دل را نگه دانی توان گفت که بجانب  
شماست و جوی از برای نشستن شما در آگره معلوم نیست هر چند در جواب است اما چون از اطلاق  
خالی است بی اعتبار است بقرب فقیر آنجا نباشد مرا بخدا و ارحم الراحمین سپرده توجیه و طبع شوند  
و مشتاقان آنجائی را مسرور سازند اگر وجه از برای ماندن آنجا در دل تصور کرده باشند امر دیگر است  
والله محرابین موفق باشد و عیصمت و آبرو بود و اقصیه های دور در ارزش که نوشته بودند بمطالع  
در آمیز چند چیزهای محش و مکدر بسیار در آرد اما نیکست که آخر هر کدام بخیرت میباشد فرمانی که ازین  
قسم و اوقات بایک متنبه باشند و توبه و استغفار تلافی نماید محتات دنیوی و مخرقات فانی لاشی  
محض است عاقل بآن مفتون نشود و مبتلا نگردد پیش نظر باید که اموال آخرت بود و دوام بذکر شود و آید  
چه کار است که لذت تمام در ذکر سپید شود و چیزها در نظر در آید آن خود داخل لهو و لعب است  
در ذکر هر چند مشتت بود بهتر باشد تا زنجیر وقت ادا نموده اوقات را بذکر آگهی جل شانہ  
معمور در رویه است و از ذکر معطل نباشد و باید که خدمت شما را غنیمت

محبت محبوب بود که آن شخص پیش از مرگ فعل محبوب هیچ نیست جمعی که متعدی از ارند در نظر محبوبی که نسبت بظاهر خلق بیار آن بگویند و تنگیهای سینه را دور سازند و بجا آنکه در صد و آنرا ندیند یا بشد مکه باید که آن فعل آنها لذت گیرند آری چون بدعا با حوریم و حضرت حق سبحانه و تعالی را دعا و التجا و تضرع و زاری خوش می آید دعا را دفع بلیه مینمایند و سوال عفو و عافیت کنند و آنکه در هر صورت غضب گفته شد زیرا که حقیقت غضب نصیب احد است با دوستان بصورت غضب است و حقیقت عین رحمت است در بصورت غضب چنان منافع است و ولایت نماده اند که چه شرح دهد و نیز در صورت غضب کید و ستان عطا میفرمایند خرابی جامع منکر است و باعث ابتلای اینها در معنی عبارت شیخ محمد الدین عربی قدس سره معلوم نموده باشند که گفته است عارف را تهمت نیست یعنی تهمتی که قصد دفع بلیه شود از عارف سلوب است زیرا که چون بلیه را عارف از محبوب داند و مراد محبوب آفتور نماید برقع آن چه نوع است بند و در برقع آن چگونه خواهد اگر چه بصورت دعا دفع بر زبان آورد از جهت امثال امر دعا مانع از حقیقت هیچ نمی خواهد و آنچه پیشتر

ملفوظ است و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب شانزدهم بولانا الحمد لله و در دریافت در سر علم اطلاع سالک احوال خود را و مشاهده آن در مرایای مسترشدان الحمد لله و سلام علی عباد الدین اصطفا مکتوب شریف رسید نوشته بودند که من در خود را از احوال و مواجید و علوم و معارف ابن طائفة هیچ نمی یابم مع ذلک و شخص طالب راه را که طریق گفتیم خیل تاثر گشتند و احوال غریبه پیدا کردند و چه آن چه باشد بدانند احوالیکه در آن دو شخص پیدا گشته عکس احوال شما بوده است که در مرایای استعداد آنها بطور آمده و آن دو شخص چون صاحب علم بودند درک احوال خود نمیدادند شمارا نیز دلالت بر علم حصول آن حال مستور کردند و رنگ آئینه که دلالت بحصول کمالات خفیه شخص نماید و هنرهای مکتوبه او را و اساس و مقصود حصول احوال است علم بآن احوال دوسه است دیگر جمعی را این علم بر میند و جمیع دیگران نمیدهند مع ذلک هر دو از ارباب ولایت باشند و در قرب برابر بودند من علم و متاخر جبل مترا این طائفة است از عدم علم باحوال خود در آزار نباشند مع نمایند که احوال حاصل شود بلکه از احوال گذشته بحال احوال واصل گردند علم باحوال اگر چه توسط مسترشدان مجیر شود قاعته گفته که در مرایای ایشان مطالعه نمایند و از راه مظاهر خط بگریزند احوال باید علم بآن احوال اگر چه توسط مسترشدان امید است که توسل حاصل گردد و نیز نوشته بودند که دوام آگاه به عبارت از پیوسته

من  
نسخه  
دینی



تفصیل در مکتوبی از مکتوبات جلد ثانی که ظاهر انبیا مکی از فقیر زادهاست اندراج یافته است اگر مطالعه فرمایند متحیل که حظ نمایند باطل خواهند بود که ماهیت واجبی جل سلطان بخودی خود موجود نبوده و انبات وجوب اطلاق وجوب در آن حضرت جلشانه از قبیل منتزعات عقل باشد و قد اقتضی لا علی و چنانچه وجوب و حق از قبیل منتزعات است امتناع عدم نیز در آن حضرت جل سلطان از منتزعات است آنجا که ذات محبت است جل و علائق که نسبت وجوب وجود نیست نسبت امتناع عدم هم نیست چون نسبت وجوب وجود پیدا شد نسبت امتناع وجود عدم که مقابل اوست نیز پیدا گشت و نسبت استحقاق عبادت که تفرع بر وجوب وجود است نیز بطور آردگان الله و لم یکن معی شیء و آن کان من النسب و الا اعتبارات فاذا ظهرت النسب ظهر التقابل والسلام اولاً و آخراً مکتوب پانزدهم بابت پناه میر محمد نعمان و رود یافته در بیان آنکه لذت ایلام محبوب در نظر محب از انعام اوزیایا تراست الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی سیادت پناه اخوی میر محمد نعمان را معلوم بوده باشد مفهوم شد که هر چند یاران خیر اندیش در نسبت اسباب خلاصی کوشیدند سو مند تیا مد النیر فیما ضیع و الله سبحانه پاره ازین امر بمقتضای بشریت حزن پیدا شد و در سینه تنگی ظاهر گشت بعد از زمانی بقضل حق جل سلطان این همه حزن و تنگی سینه بفرح و شرح صدر بدل گشت و یقین خاص نهست اگر مراد این جماعت که در صدر آزارند موافق مراد حق است جلشانه پس کرده و تنگی سینه بمعنی است و منافی دعوی محبت است چایلام محبوب در رنگ انعام او نیز محبوب و مرغوب محب است محب چنانکه از انعام محبوب لذت میگیرد از ایلام او نیز لذت دیگری در ایلام او لذت بیشتر میباشد که از شائبه حظ نفس و مراد او میر است و چون حضرت حق سبحانه و تعالی که جمیل مطلق است گذار اینکس خواسته باشد هر آئینه این اراده او تعالی نیز در نظر انکس بعنایت او سبحانه تعالی جمیل است بلکه سبب التذاذ است و چون مراد این جماعت موافق مراد حق است سبحانه و این بود دیگر آن مراد است هر آئینه مراد اینها نیز بنظر مستحسن موجب التذاذ است فعل شخصی که بنظر فعل محبوب بود آن محل شخص نیز در رنگ فعل محبوب محبوب است و آن شخص فاعل بعلاوه این نظریه در نظر محب محبوب محب را عیب معامله است هر چند جفا ازین شخص بیشتر تصور بود در نظر محب زیاده نمی در آید که نمایند که صورت غضب محبوب بیشتر دار و کار دیوانگان این راه و اثر گونه است پس بدی شخص خواستن و پوسه بد بودن منافی

استعجال نفرماید کریم است که عموم کرم خویش از دوست و دشمن بازدارد و اجل اعظم این نعم و اعز و اکرم اینها دعوت باسلام است و هدایت بدارالسلام و دلالت بمتابعت سیدالانام علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام که حیوة ابدی و شملت سمدی بدان مربوط است و رفعت مولای تعالی و سبحانه بآن منوط و باجماع انعام و اکرام و احسان او تعالی اظهر من الشمس است و اجل من القمرا انعام دیگران باقدار و تمکین اوست تعالی و احسان شان از قبیل متعاده من المستغیر السوال من الفقیر نادان در رنگ دانائی یا بمعنی قرار داد و غبی شل ذکی باین امر معترف است سیئت گریستن من زیان شود هر موی یک شکروی از هزار تو انم کرد و شکست است که بدایه عقل حکم بوجوب شکر نعم مینماید و تعظیم و توقیر او را لازم میداند پس شکر حضرت حق سبحانه و تعالی که نعم حقیقی اوست سبحانه بیدایه عقل واجب گشت و تعظیم و تکریم او تعالی لازم آمد و چون حضرت حق سبحانه و تعالی در کمال تقدس و تنزه است و عباد در نهایت تدنس و ملوث از کمال بی مناسبته چه در یابند که تعظیم او تعالی در چیست و تکریم او سبحانه در کدام است پس است که اطلاق بعضی امور را بر آن جناب اقدس ایشان تحسین دانست و فی الحقیقت نزد او تعالی تسبیح باشد و تعظیم خیال کنند تو همین بود تکریم تصور نمایند تحقیر باشد پس تا زمانیکه تعظیم و تکریم او تعالی از جناب قدس او سبحانه مستفاد نشود شایان شکرا و نباشد سبحانه قابل عبادت او نبود تعالی چه حمد یک از نزد ایشان باشد نزد یک است که همچو بود مع قبح گردد و تعظیم و توقیر و تکریم او تعالی که از آن حضرت مستفاد گشته است نسبت با همین شریعت حق است علی مصدرها الصلوٰۃ والسلام و اتمیة اگر تعظیم قلبی است در شریعت حق مبین شده است و اگر ثنای لسانی است هم آنجا مبین اعمال و افعال جوارح را نیز بتفصیل صاحب شریعت بیان فرموده است پس ادای شکر او تعالی بنحصر در اتیان شریعت گشت قلباً و قالماً اعتقاد او علماً و هر قسم تعظیم و عبادت او تعالی که با و راس شریعت ادا نموده اند شایان اعتماد نباشد بلکه بسیار است که محصل افاضه بود و حسنه متوجه فی الحقیقت سلیه باشد پس بلاخطه بیان مذکوره عمل بشریعت بعقل نیز واجب آمد و ادای شکر نعم تعالی بی اتیان آن تعدد گشت و شریعت دو جزء دارد اعتقادی و عملی اعتقادی از اصول دین است و عملی از فروع دین فاقد اعتقاد از اهل نجات نیست و خلاصی از عذاب آخرت در حق او متصور نه و فاقد عمل احتمال دارد که امر او مقوم بشیعت اوست سبحانه و تعالی اگر خواهد عفو فرماید و اگر نخواهد بقدر ذنب عذاب کند خلود در نار مخصوص بقاقد

بسیار است که دل را در بعضی مشاغل ذهونی ازین آگاهی محروم می نماید تشخیس آگاهی و دوام آگاهی باینکه بدانند که آگاهی عبارت از حضور باطن است بجناب قدس خداوندی جل سلطانة شبیه بعلم حصولی که دوام لازم دوست می شنیده آید که شخصی در وقتی از اوقات با نفس خود غافل گردد و ذهونی نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذهول در علم حصولی تصور است که مغایرت در میان است و در علم حصولی همه حضور در حضور است اگر چه البته ازین حضور دور و غور است و حصول در غور است پس آگاهی را دوام لازم آمد و آنچه دوام ندارد و نگرانی است بمطلوب که اشتباه آگاهی مذکور دارد و دوام آن معذرت است که شباهت بعلم حصولی دارد که دوام قلیل انصیب است و لکن لاشکال لا علی اطلاق علم حصولی و علم حصولی نسبت بجناب قدس واجبی جل سلطانة بر سبیل تشبیه و نظیر است چه آنکه خود نزدیکی بود تعالی شانه از ضبط علم حصولی و علم حصولی بیرون باشد از باب معقول هر چند آن را تصور توانند نمود و از خود نزدیکتری را نتوانند دریافت آنگز دیکر از باب علوم لدنی این معنی واضح است و بعنایت خداوندی جل شانہ سهولت حاصل رتبا آتسان لکن در حجت و بیانی نامن از ارشاد دیگر زیادت پناه اخوی چون بر شما حقوق بسیار دارند و از آمدن شما به رحمت در آزارند باید که به توقفت خود را در ملازمت ایشان رسانند و تلافی آزار نمایند اگر بر خست ایشان می آمدند مضائقه بود باید که موافق مرضی ایشان عمل نمایند و بر خست بیایند زیاده چه نویسد مکتوب هفتدهم بعد از اهل احوال در بیان عقائد دینی و ترغیب بر عبادات شرعیة الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام و جعلنا من امة محمد سید الانام علیه علی آله الصلوٰة والسلام باید دانست که حضرت حق سبحانه و تعالی نعم علی الاطلاق است اگر چه دست از جناب قدس او تعالی لموہوب است و اگر یقین است هم از ان حضرت جل سلطانة عطا است و اگر صفات کامله است هم از و رحمت شامله است سبحانه و تعالی زندگی و داناتی و توانائی و بیانی و شنوائی و گویائی همه از ان حضرت جل شانہ مستفاد و انواع نعم و منوفا کرم از حد و عد بیرون است هم از ان جناب قدس مفاض از الله عظیم شدت اومی فرماید تعالی و اجابت دعوت و دفع بلا ایمی نماید سبحانه و تعالی است که انکمال رافت خود را زرق عباد را بعلت گناهان شان منع نکند ستارست که از وفو عفو و تجا و ز هتک حرمت شان بارتکاب سئایات نناید علیم است که بمواخذه و عقوبت شان

و جمیع نقائص از آن حضرت جلّ سلطانہ مسلوب باجمیع صفات امکان و حدوث کما فی نفس و ثمرات دارند  
 بعد از اجاب قدس و تعالیٰ مسلوب باید داشت و او سبحانه عالم کلیات و جزئیات است و در آنده اسرار  
 و خفیات و در سموات و در زمین مانند ذره احقر هم از ضبط علم او سبحانه بیرون نیست بل چون خالق  
 جمیع اشیا اوست سبحانه باید که عالم جمیع آفتاب نیز بود که خالق را از علم خلق چاره نبود بی دولت آن چند اند که  
 حضرت حق سبحانه و تعالیٰ را عالم بجزئیات ندانند که آن بعقل ناقص خود کمال انکارند چنانچه از کمال  
 بخیر دی زباده از یک چیز از واجب الوجود و سلطانہ صادر ندانند و آن هم باجناب با منظرانه باختیار  
 و آنرا نیز کمال انکارند عجیب جاهلانند که جلّ رکمال تصور نمایند و منظر را از اختیار دانند و از جلّ  
 که دارند اشیا دیگر را مستغیر او دارند سبحانه عقل فعال از نزد خود تراشیده محدثات را با و منسوب  
 دارند و خالق سموات و زمین را معطل و بیکار دارند هیچ طائفه نیز و این تفسیر فیه ترازین طائفه و عالم  
 یو جو دنیا مدہ است سبحانه ائمہ جمیع هستند که این پیدان را از باب معقول تصور نمایند و بحکمت  
 منسوب میدانند مگر احکام کا ذیہ ایشان را مطابق نفس امری انکارند در بنا لا تنزع قلوب اعداء فیه  
 و ہب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوہاب و او قلعے از ازل تا ابد بیک کلام شکلم است  
 اگر امر است از ہمان یک کلام است و اگر نہی است ہم از ان و همچنین اخبار و استخبار تا شے  
 از ہمان یک سخن و اگر تورات و انجیل است ہم باین سخن دلیل است و اگر زبور و فرقان است  
 ہم از ان کلام نشان است و همچنین سائر صحف و کتب کہ بر اینا علیہم الصلوٰت و السلامات نازل گشته  
 تفصیل ہمان سخن است ہر گاہ ازل و ابدیان و وسعت دہند آن آنجا واحد بود بلکه گنجائش آن ہم  
 ندارد کہ اطلاق آن آنجا بواسطہ تنگی عبارت واقع است پس کلامی کہ در ان صادر شود  
 یک کلمہ بلکہ یک حرف بلکہ یک نقطہ خواہد بود و اطلاق نقطہ آنجا در رنگ اطلاق است کہ  
 بواسطہ تنگی عبارت واقع است و الا نقطہ ہم گنجائش ندارد وسعت در ذات و صفات آن حضرت  
 جلّ سلطانہ از عالم بچونی و بیچگونگی است ازین وسعت و تنگی کہ از صفات امکان است  
 پاک و منزه است و او را سبحانه مومنان در شبست خواهند دید بعنوان بچونی و بیچگونگی چہ رویست  
 کہ متعلق بہ بچون شود آن رویہ نیز بچون خواہد بود و بلکہ لایہ نیز از بچون خط و افرواہد یافت تا بچون را  
 تواند دید لایحل عطایا الملک الامطایہ امر و ازین معیار برخص خواص از اولیای خود جلّ ساخته اند و

اعتقاد است و مقصور بر بنکر و ریات دین فاقد عمل اگر چه معذب شود اما مخلوق دارد و حق او مفقود است و چون  
 اعتقادات از اصول دین است و از ضروریات اسلام ناچار بیان آن ها می نماید و در علیات با وجود غیبت  
 چونکه تفصیل است حواله اینها بکتاب فقه داشته شمه در ترغیب یعنی از علیات ضروریه نیز بیان خواهد نمود  
 انشاء الله تعالی اعتقادات الله تعالی بذات اقدس خود موجود است وقتی او تعالی بخودی خود است  
 و او تعالی چنانچه هست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عدم سابق و عدم لاحق را بجناب قدس او تعالی  
 راه نیست چه وجوب وجود کینه خادم آن درگاه مقدس است و سلب عدم کینه کناس آن بارگاه محترم  
 و او تعالی یکی است که شریک ندارد در وجوب وجود و در الوهیت و در استحقاق عبادت چه شریک  
 وقتی در کار بود که او تعالی کافی نبود و مستقل نباشد و آن نقص است که منافی وجوب الوهیت است  
 و چون کافی بود مستقل باشد شریک بیکار میماند و عبث می افتد و آن نیز علقه نقص است که منافی  
 وجوب الوهیت است پس اثبات شریک مستلزم نقص احد الشریکین گشت که منافی شرکت است پس  
 اثبات شرکت مستلزم نفی شرکت آمد و آن محال است پس شریک باری تعالی محال باشد  
 و او را سجاة صفات کامله است از حیوه و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و تکوین و این  
 صفات ثنائیه را صفات حقیقت گویند که قدیم اند و در خارج موجود اند و زائد بر وجود ذات تعالی و تقدس  
 چنانچه مقرر علماء اهل حق است شکر الله تعالی العظیم و غیر از اهل سنت شکر الله تعالی العظیم وجود  
 صفات زائده از فرق مخالفان هیچکس قائل نیست حتی که صوفیه متأخرین ازین فرقه ناجیه نیز صفات را  
 عین ذات گفته اند و بجا مخالفان موافق گشته اگر چه از نفی صفات تجاشی دارند اما از حصول  
 و از تبادر عبارات ایشان نفی صفات لازم است مخالفان کمال را در نفی صفات کامله بگذاشته اند  
 و بعقل خود از نصوص قرآنی جدا افتاده به اجماع الله سبحانه سوار الصراط و صفات دیگر یا اعتبار  
 اند یا سلیقه چون قدم و ازلیت و وجوب الوهیت و چنانچه گویند او تعالی جسم و جسمانی نیست  
 عرض و جوهر نیست مکانی و زمانی نیست حال و محل نیست محدود و متنهای نیست از جهت  
 به نسبت است و از نسبت بی نسبت کنایت و شلیت از جناب قدس او تعالی مسلوب است  
 و ضدیت و ندیت در این حضرت جل سلطانه مفقود از مادر و پدر و از زن و فرزند پاک و مجتر  
 است که اینها همه امارات حدوث اند و مستلزم نقص و جمیع کمالات مرخبا قدس او را ثابت است

چنانچه  
 در غرض  
 چنانچه  
 پس

چنانچه

هم خلق او سبحانه پیدا شده بالجمله جمیع اشیا را از کرم عدم بوجد آورده است و حادث گردانیده قدم غیر او  
 سبحانه نشاید و غیر او سبحانه هیچ چیز قدیم نباید جمیع اهل کسرت بر حدوث ماسوای او سبحانه اجماع دارند  
 و با اتفاق غیر او سبحانه قدیم ندانند و کسیکه بقدم اینها قائل شود بتفصیل بلکه تکفیر او حکم ینمائید امام حجه الاسلام  
 در رساله منقذ عن الضلال تصریح بان منی نموده است و حکم تکفیر جماعه کثیر حق را نیز قدیم دانند  
 کرده و جمعی که بقدم سموات و کواکب و امثال اینها قائل گشته اند قرآن مجید نکذیب اینها  
 می فرماید لَمَّا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَابَيْنَمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ نَحْمُ اسْتَوَى  
 عَلَى الْعَرْشِ وَامِثَالِ زَيْنَاهُ آيَاتِهِامِ قُرْآنِ لِسَارِ اسْتَفِيه بود که بعقل ناقص خود خلاف  
 نصوص قرآنی نماید و من نمی جسد الله که فوراً خلق من نور چنانچه عباد مخلوق حق اند سبحانه افعال  
 عباد نیز مخلوق او نند تعالی چه خلق غیر او را نشاید و ایجاد ممکن از ممکن نیاید که بقصور قدرت  
 قسم است و نقص علم متصف که شایان ایجاد و خلق نیست و آنچه بنده در افعال اختیار یابد  
 دخل دارد کسب است که بقدرت و اراده بنده واقع است خلق فعل از حق است سبحانه  
 و کسب فعل از بنده پس فعل اختیاری بنده مجموع کسب بنده و خلق حق جل و علا واقع است  
 و اگر کسب و اختیار بنده را اصلا در فعل او مدخل نبود حکم مرتضی پیدا کند و اختلاف محسوس و مشاهد  
 است بیداهته میدانیم که فعل مرتضی دیگر است و فعل مختار دیگر و بین قدر فرق از برای مذللت  
 کسب در فعل او کافی است و حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال رافت خود خلق خود را در فعل  
 بنده تلویح قصد بنده ساخته است و بعد از قصد بنده ایجاد فعل در بنده میفرماید پس تا چار بنده مدوح  
 و ملوم بود و علقب و مثاب باشد و قصد و اختیار که حضرت حق سبحانه به بنده داده است هر دو  
 جهت فعل ترک دارد و نیز بتفصیل حسن و قبح فعل و ترک را بلسان انبیاء علیهم السلاوات و التسلیمات  
 بیان فرموده است با وجود اینکه بنده اختیار یک جهت نماید چاره ندارد از آنکه طام بود یا مدح و ثواب  
 نیست که حضرت حق سبحانه بنده را آنقدر قدرت و اختیار داده است که از عهده او امر و نواهی  
 شرعی تواند برآید چه در کار است که قدرت کامله دهند و اختیار تام بخشند آنچه باید داده اند متکرران مصادم  
 بداهت است و مرض قلبی دارد که در امتیان شریعت در مانده است که علی المشکرین ما تدعوهم الیه  
 این مسئله از مسائل غامضه کلامیه است نهایت و بیان آن مسئله همین است که درین اوراق

مختلف گردانیده این سلسله غامضه نزد این بزرگواران تحقیقی است و دیگران را تقلیدی و غیر از این است  
 و یکچیز از فرق مخالفان چه از مومنان و چه از کافران باین سلسله قائل نیست درودیه حق را جل سلطان غیر این  
 بزرگواران همه محال می افکارند و مستشهد مخالفان قیاس غائب بر شایده است که بین الفساد است  
 حصول ایمان باین قسم سلسله غامضه بے نور متابعت نیست سنی علی ما جہا الصلوٰۃ والسلام و نتیجہ  
 متعذر است سے لائق دولت بود هر سرے باز میجا کشد هر خرے و عجب است جمعی که ایمان  
 بدولت رویت نداشته باشند چگونه حصول آن عادت مستعد خواهند شد که نصیب مکر صرامان  
 است و این نیز عجب که در پشت باشند و نه بیند زیرا که آنچه مبتدیان از شرع است حصول دولت رویت  
 است مرجع اہل بہشت را و نیامده است کہ بعضی از اہل بہشت خواهند دید و بعضی دیگر نخواهند دید  
 در حق اینها مان جواب حضرت مونی است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ در سوال فرعون فرمودہ  
 قال منہ تعالیٰ حالیا عنہما قال فاما الی القرون الاولی قال علیہا عند ربی فی کتاب لا یغیہ الذی  
 جعل لکم الارض مہدا و سلاک لکم قیاسا و انزل من السماء ماء فاید دانست کہ بہشت و ماورائے بہشت  
 ہمہ نسبت بحق سبحانه برابر است کہ ہمہ مخلوق دیند تعالیٰ و اورا سبحانہ در بیج یکے از نیما حلول و  
 تمکین نیست اما بعضی از مخلوقات الی ایاقت ظهور انوار و اجبی نیست جل سلطان و بعضی را بہشت  
 آئینہ لیاقت ظهور صورت ارد و سنگ و کلوخ ندارد پس تفاوت ازین طرف است با وجود نسبت  
 مساوات از آن حضرت جل سلطانہ سے این قاعدہ یاد دار آنجا کہ خداست و نہ جزو نہ کل  
 نہ طرف تی مفروض است و در دنیا رویت و تمکین این محل لیاقت ظهور آن دولت ندارد و ہر کہ  
 در دنیا بوقوع رویت قائل خود کہذاب و مفتری است و غیر حق را سبحانہ حق دانستہ است این دولت  
 درین نشان اگر میرشد حضرت کلیم اللہ علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و التسلیمات از دیگران با آن حق بود و حضرت  
 پیغمبر اعدیہ علی آلاء الصلوٰۃ والسلام اگر باین دولت مشرف گشتہ اند و وقوع آن در دنیا نبودہ است  
 بلکه بہشت رفتند و دیدند کہ از عالم آخرت است در دنیا ندیدند بلکه از دنیا برآمدہ یا خسرت لمی گشتند  
 و دیدند و او تعالیٰ خالق سموات و ارضین است خالق جبال و بحار است و خالق اشجار و اثمار  
 است و خالق معاون و نباتات است چنانچہ آسمان را بخلق ستارہا مزمین گردانیدہ است زمین  
 را بخلق انسان مزمین ساختہ اگر محیط است با بیاد او تعالیٰ کاین گشتہ است و اگر مرکب است



احوال قبر و احوال قیامت و از حشر و نشر و از بهشت و دوزخ همه حق است ایمان با آخرت در رنگ یان  
 باشد نیز از ضروریات اسلام است منکر آخرت در رنگ منکر صانع است و قطعاً کافر است عذاب قبر از ضعف  
 و غیر آن حق است و منکر آن اگر چه کافر نیست اما بتدریج است که منکر احادیث مشهوره است و چون قبر برین حق است  
 در میان دنیا و آخرت عذاب آن نیز شبیه عذاب دنیا دارد که انقطاع پذیر است و شبیه عذاب آخرت دارد  
 که از جنس عذاب آخرت است بیشتر مستوجب این عذاب جماعت است اندک از قبول تنزه نمی نمایند و نیز عبادت  
 که بنام است و سخن چینی مردم می در آید و سوال منکر کفر و غیر حق است و این عظیم فتنه است در قبر حضرت حق سبحا  
 و تعالی ثابت دارد و روز قیامت حق است و البته آمدنی است در آن سموات پاره پاره خواهد گشت و  
 کواکب فرو خواهد ریخت و زمین و جبال نیز بر چه خواهد شد و بعد موعود خواهند بود چنانچه نفوس  
 قرآنی بآن ناطق است و اجماع فریق اسلامی بر آن منعقد که منکر آن کافر است اگر مقدمات موهومه  
 تسویل کفر خود نماید و ایمان را از راه برد و در آن روز از قبور برانگیختن و احیای استخوانهای بوسیده  
 و رختی نمودن حق است و حساب اعمال و وضع میزان و طهارت صحف اعمال و رسیدن صحف ارباب  
 یمن همین شان و صحف اصحاب شمال بشمال شان نیز حق است و مرا که بدست دوزخ بنهند و از آنجا  
 گذشته بهشتیان بهشت روند و دوزخیان از آنجا در دوزخ افتند نیز حق است چه اینها همه امور  
 ممکن اند که بحضرت صادق بوقوع آنها خبر داده است پس بے توقف قبول آنها باید نمود و مقدمات و مهی  
 تشکیک و تردید نباید کرد اما آنکه از قول فخر و نصرتی است و در آن روز شفاعت نیکان در حق بدان  
 یا ذن حضرت رحمن جل جلاله نیز حق است بغير فرموده است علیه علیه آله الصلوات و التسلیات شفاعت  
 لاهل الکتاب من امتی یعنی شفاعت من مراهل کبار است از امت من و خلود کافران بعد از حساب  
 در دوزخ نیز حق است و همچنین خلود مؤمنان در جنت و در تنعمات جنت نیز حق مومن فاسق اگر چه  
 رواست که بشومی گناهان خود چندگاه بدوزخ رود و بقدر ذنب آنجا معذب بود اما خلود  
 در نار در حق دے مفقود است کسی که در دل دے مقدار ذرّه از ایمان بود در دوزخ محله نخواهد  
 بود نال کار او بر حمت است و مرجع او بجنت و مدار ایمان و کفر به خاتم است لیا است  
 که در تمام عمر یک ازین دو صفت متصف بود و در آخرت بعد از آن متحقق گردد اما العبرة للخواص  
 ربنا لا تزعقلو بنا بعد از بدینا و بب انبائنا که نکند بدت انک انت الوهاب

تسویه یافته است و الله سبحانه و الموفق ایمان با پنج علما را بل حق فرموده اند باید آورد و بحث و جدال نماید افتاد  
 بیت نه هر جای کرب توان تاخستن بد که جا پسر باید انداختن و انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات رحمت  
 عالمی اند که حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را برایت خلق معیوش ساخته است توسط این بزرگواران عباد  
 بجناب قدس خود خوانده است و دیدار السلام که محل رضای اوست دعوت فرموده بیدولت باشد که قبول  
 دعوت کنیم نماید و از مانده دولت او منتفع نگردد و این بزرگواران آنچه از حضرت حق سبحانه و تعالی تسلیم نموده اند  
 همه حق و صدق است و ایمان بآن آوردن لازم عقل هر چند محبت است اما در محبت اقصی است محبت با همه شعبه  
 انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات حاصل گشته است که عباد را محل عند زنده داشته اول نبی حضرت آدم است علی نبینا  
 و علیهم الصلوات و التحیات و آخر ایشان خاتم نبوت شان حضرت محمد رسول الله است علیه علیهم الصلوات و التسلیات  
 کمال انبیا ایمان باید آورد علیه الصلوات و التسلیات و همه را معصوم و را تگوا باید داشت عدم ایمان بیکه ازین بزرگواران  
 مستلزم عدم ایمان است جمیع ایشان علیهم الصلوات و التسلیات چه کلمه ایشان مقفوع است و ممول دین شان  
 واحد و حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوات و التسلیات که از آسمان نزول خواهد نمود تا بعثت شریعت  
 خاتم الرسل خواهد نمود و علیه علیهم الصلوات و التسلیات حضرت خواجه محمد یار ساک از خلفاء کمال حضرت خواجه  
 نقشبند است قدس الله تعالی سرحد عالم و محدث است نیز در کتاب فصول سه نقل معتمدی آمد که حضرت  
 عیسی علی نبینا و علیه الصلوات و التسلیات بعد از نزول علی بن ابی طالب حنیف خواهد کرد در رضی الله تعالی  
 و حلال او را حلال خواهد داشت و حرام او را حرام و ملائکه کرام عباد کرام حق اند سبحانه علی نبینا و علیه  
 الصلوات و التسلیات بدولت رسالت و تبلیغ او تعالی امشرف و یانجه ما موراند امثال دارند و  
 عصیان و تفرمانی موالی جل سلطان در حق شان فقود است و از خوراک و پوشاک پاک اند و از زنا شوی  
 مفرانند و از تولد و تناسل نیز کاتب و صحف الهی جل سلطان توسط ایشان نترانگشته است و امانت  
 شان محفوظ و مامون مانده ایمان آوردن با ایشان نیز از ضروریات دین است و را تگودا شعل ایشان را  
 نیز از واجبات اسلام و نزد جمهور اهل حق خواص شریف افضل اند از خواص ملک چه وصول شان با وجود  
 عوائق است و قرب قدس بان بی مزاحمت و ممانعت حاصل تسبیح و تقدیس اگر چه کار قدسیان است  
 اما جهاد در باین دولت جمع کردن کار کمال انسان است قال الله تعالی فضل الله المجاهدین با موالهم  
 و انفسهم علی القاعدین درجه و کلا و عدا الله الحنه مجر صادق علیه علی له الصلوة و التسلام از آنچه خبر داده است از

ے صاحبہ قال علیہ السلام لو کان جبدی نبی لکان عمر بن الخطاب وحفص بن الیومنین  
 رضی اللہ عنہ فرمودہ است کہ ابو بکر و عمر ہر دو افضل این امت اند کسیکہ مرابرا ایشان فضل و تفضیلی است  
 و او را تا زبانه زخم چنانچہ مفتی رازندنا زعات و محاربات کہ در میان اصحاب خیر البشر  
 علیہم السلام و التسلیمات واقع شدہ است بر محال نیک محمول باید داشت و از منظرہ ہوا  
 ہوس و از حسب جاہ و ریاست و از طلب رفعت و منزلت و در باید ساخت چہ این رذائل از نفس  
 آگاہہ است و نفوس این بزرگواران در محبت خیر البشر علیہم السلام و التسلیمات پاک مزکی  
 شدہ بودند انقدر است کہ در ان مشاجرات و محاربات کہ در خلافت امیر واقع شدہ بود حق بجانب  
 حضرت امیر بودہ است رضی اللہ تعالیٰ عنہ و مخالفان او مخطیہ بودند بخطای اجتماع دی کہ مجال است  
 و طعن ندارد و تفسیق خود چہ گنجایش دارد کہ صحابہ ہمہ عدول اند و روایت ہمہ مقبول و روایات موافقان  
 امیر و مخالفان امیر ہر دو در صدق و وثوق برابر اند و علت مشاجرت و محاربت حج احدی  
 شدہ است پس ہمہ را دوست باید داشت کہ دوستی ایشان بدوستی پیغمبر است علیہم السلام  
 و التسلیمات کہ فرمودہ من اجہم فیما جہم از بغض دشمنی ایشان اجتناب باید نمود و کتب ایشان  
 بغض آن سور است علیہم السلام و التحیات کہ فرمودہ من یغضہم فیغضہم بغضہم در تعظیم و  
 توقیر آن بزرگواران تعظیم و توقیر آن خیر البشر است علیہ و علی السلام و در عدم تعظیم عدم  
 او ہمہ را تعظیم و توقیر باید نمود از حسب تعظیم محبت خیر البشر علیہم السلام و التسلیمات شیخی  
 فرمودہ ما امن بربول العالمین بقرہ محلہ بعد از تصحیح اعتقاد از ایمان اعمال ہم چارہ نہ بود پیغمبر فرمودہ علیہ و  
 علی السلام و السلام کہ بنای اسلام بر پنج چیز است یک شہادت ان لا اله الا الله و ان محمد  
 رسول الله کہ عبارت از ایمان و اعتقاد است بہ آنچه بتخلیف محمد رسول الله صلی الله تعالیٰ علیہ  
 و علی آله وسلم پہنچوت پیوستہ است چنانچہ گذشت دوم ادای صلوات نفس است کہ متون دین است  
 سوم ادای زکوٰۃ ال است چہ آدم صوم ماہ مبارک رمضان است چہ حج بیت الحرام است پس نماز  
 بہترین عبادات است بعد ایمان یا نہ و ہر کس کہ در رنگ ایمان حسن لذاتہ است بخلاف سائر  
 عبادات کہ حسن آنها ذاتی نیست بک تقید و زبیدہ بعد از طہارت کامل چنانچہ در کتب فروع میں گذشتہ  
 است بی فتور ادای نماز باید نمود و در قراءۃ و رکوع و سجود و قنوت و جلسہ سائر ارکان احتیاط باید کرد

وایمان عبارت از تصدیق قلبی است باموریکه از دین بطریق ضرورت و تواتر ثبوت پیوسته است و اقترار  
لسانے نیز بآن امور ضروری همچو ایمان بوجود صانع و توحید او تعالیٰ همچنین ایمان بحقیقت کتب و صحت منزل  
و ایمان بانبیاء و ائمه و ملائکه عظام علیهم الصلوات و التسلیات لے یوم القیام و ایمان بآخرت از حشر حساب و  
و خلود عذاب و ثواب و دروزخ و در برشت و اشتقاق سموات و انتشار کوکب اندکاک ارضی و  
جبال همچنین بخصیص صلوٰۃ خمس و تعین رکعات در آن و بخصیص زکوٰۃ مال و عوم رمضان و حج بیت الحرام  
بر تقدیر استطاعت رائه همچنین ایمان بمرست شرب خمر و قتل نفس بغیر حق و حقوق والدین و سرقت  
وزنا و اکل مال یتیم و اکل ربوا و امثال اینها که تواتر به ثبوت پیوسته است از ضروریات دین اند  
و مومن بارتکاب کبیره از ایمان بی برآید احتمال کبیره کفر است و عمل دار بارتکاب کبیره فسق و خود را  
مومن بر حق باید دانست یعنی به ثبوت و به تحقیق ایمان خود اعتراف باید نمود کلامه استثنای یعنی کلام  
انشاء الله بایمان بناید مقرون ساخت که منی از شک است و به ثبوت ایمان صورت منافات  
دارد هر استثنای را راجع بخاتمہ دارند که مبهم است اما از اشتباه ثبوت حالی بهم خالی نیست پس  
احتیاط در ترک صورت شک و اشتباه است و افضلیه حضرات خلقای اربعه بترتیب خلافت  
ایشانست چه اجماع اهل حق است که افضل اهل بشر بعد پیغامبران صلوٰۃ الله تعالیٰ و تسلیما ته  
سبحانه علیهم اجمعین حضرت صدیق است رضی الله تعالیٰ عنه بعد از آن حضرت فاروق رضی الله تعالیٰ  
عنه وجه افضلیت آنچه این فقیر فمیده است نہ کثرت فضائل و مناقب است بلکه اسبقیت ایمان  
است و اقدمیت اتفاق اموال و اولیت بذل نفس از برای تائید دین و ترویج ملت متین چه  
سابق گوید در امر دین استاد لاحق است و لاحق هر چه سے یا بد از خوان دولت سابق سے یا بد  
و مجموع این هر سه صفات کامله منحصر در حضرت صدیق است رضی الله تعالیٰ عنه با اسبقیت ایمان  
کیکه اتفاق مال و بذل نفس خود را جمع کرده است او است رضی الله تعالیٰ عنه و این دولت  
غیر او در دین است میرنشدہ است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی منۃ الذی مات فیہ انہ  
یسیر من الناس احد آمن علی فی نفسه و مالہ من ابی بکر بن ابی قحافہ و لو کنست متخذ من الناس خلیلاً لا تخذت  
ابا بکر خلیلاً و لکن خلت الاسلام افضل سے و اعنی کل خوۃ فی ہذا المسجد غیر خوۃ ابی بکر و قال علی علی آلہ  
الصلوٰۃ و السلام ان الله یبغی الیکم قتلکم کذب و قال ابو بکر صدیق و اسانی یفقد مالہ قبل انتم تارکون

صنعا برسان افتد و بجهه بگویند که ثواب بسیار دارد و ایضا در مصلح یکبار بگویند اللهم ما أصبح بی من  
نعمه او اما بعد من مملکت فلک و حدک لا شریک لک فلک الحمد و نکاشک و دشنام بجای اللهم ما أصبح  
الله ما أصبح بگویند و تمام کنند در حدیث نبوی آمده است علیه علی آله الصلوٰت و السلام که هر کس این  
دعا را در روز بخواند شکر آن روز نجات آورد و باشد و هر که در شب بخواند شکر آن شب نجات آورد و باشد  
و این در درکار نیست که بطهارت بخواند بلکه در جمیع اوقات این در دیو و دیله را بجا آورد و آید  
زکوة مال هم از ضروریات دین است بر غیبت و منت بمعارف زکوة باید رسانید هر گاه منعم حق تعالی  
از عطیه انعام خود فرماید که از چهل حصه یک حصه را بفقر او ساکنین بدهند که در عوض آن اجر جبرئیل  
و جنات جمیل بشاخواهم داد پس بے انصاف بود بلکه تمبر باشد که در ادای این جز محترم توقف  
نماید و در اعطای آن بخل و زرد این قسم توقفا که در اقتال او امر شرعی بوجود می آید بنشانی آن  
مرض قبله است و عدم یقین با حکام منزله سادس مجرد کلمه شهادت گفتن کفایت ندارد و منافقان  
نیز این کلمه را میگفتند علامت یقین قلت اتیان او امر شرعی است بطوع و رغبت یک چیل که  
بر نیت ادا زکوة بفقیر بدهند بهتر از اتفاق نگذاشتن است که بے این نیت بدهند چه آن  
ادایه فرض است و این اتیان نقل و ادایه نقل را نسبت بادی فرض هیچ اعتدادی  
و اعتباری نیست کاشکه حکم قطره داشتی نسبت بدریای محیط از تسویلات شیطان بعین است که هر دو  
را از فرائض باز داشته بخواهی دلالت مینماید از زکوة بگاه سیدار و روز ماه مبارک رمضان  
نیز از حیث اسلام است و از ضروریات دین و ادایه آن نیز اتهام باید نمود بعد از هائے  
بسموع روزه نباید کشود غیر فرموده است علیه و علی آله الصلوٰت و السلام که روزه سیر است از  
آتش دوزخ و اگر بخل ضروری در رنگ مرض روزه قضا شود قضای آنرا بے رنگ ادا باید نمود  
بجاکل و مکاسل نباید گزاشید اینکس بنده است بسر خود نیست مولائی دارد بچاره ندارد از تنگ  
بمقتضای او امر و نوا ہے او زندگانی نماید تا امید نجات مقصور بود اگر چنین کند بنده ستم  
باشد که منزای او انواع عقوبات بود و در کنجیم اسلام حج بیت الحرام است و آن شرط دارد  
که در کتب فقہ بیان فرموده بعد از تحقیق شرط ادای آن ضروری است پنجم فرموده است علیه علی  
آله الصلوٰت و السلام که حج هم میکند گناہان سابق را و در حل و حرمت شرعی تنگ احتیاط باید نمود

که بوجه کمال او ایستد و سکون و طمانینت در رکوع و سجود و قومه و جلوه لازم باید داشت و بسا اهل نادانگی و غیور  
و نماز را در اول وقت ادا نمایند و تاخیر را از راه محاسن و تجاہل تجویز نکنند بنده مقبول کسی است که بگوید  
امر مولی یا مثال امر او نماید که تا عمیر کردن در امثال امر از مرد سوء ادب است و از کناهیای فقہ کہ  
ببارة فارسے نوشته اند در رنگ ترغیب الصلوٰۃ و تمییز الاحکام و امثال آنها باید کہ ہر وقت بانود  
دارند و مسائل شرعیہ را از آنجا اخذ نمایند و بعل دارند کتاب گلستان کہ مثل آن در جب کتب فارسی  
فقہ داخل فضولی است بلکہ نسبت بامر ضروری لایعنی است با آنچہ احتیاج است در دین لازم  
باید دانست کہ بادرے آہنہا باید طفت گشت نماز تجدیم گوئی ضروریات این راہ است سعی نمایند  
کہ بی ضرورت ترک نشود اگر در ابتدا یعنی متعسر باشد و بیداری در آنوقت میر نشود جمعی از خدنگاران با  
برای این امر قہین نمایند کہ در آنوقت خواہ و ناخواہ بیدار سازند و گذارند کہ در خواب باشند بعد از  
چند روز کہ بیداری متعذر شود احتیاج بتکلف و قفل نخواہد شد کیکہ خواہد کہ در آخر شب بیدار شود  
باید کہ لول شب بعد از نماز خفتن خواب کند و باشتغال امور لاطائل بیدار نباشد و استغفار و توبہ  
و التماس و تضرع و تذکر عاصی و ذنوب و تفکر نقائص و عیوب و خوف عذاب اخروی و ترس و  
الم دائمی در الوقت غنیمت دانند و عفو و مغفرت از حضرت حق سبحانه تعالی خواہند صد بار این کلمہ  
استغفار با توجہ بزمان اگرند استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم و اقرب الی استجائہ و نیز بعد از  
ادای نماز دیگر این کلمہ استغفار صد بار بخوانند و بطہارۃ و بغیر طہارۃ ترک در این کلمہ استغفار ننمایند  
در خبر آمدہ است طوبی لمن وجد فی صحیفۃ استغفار کثیر و نماز چاشت ہم اگر ادا نمودہ شود و ولتے است  
عظیم سعی نمایند کہ لا اقل و در رکعت برد و ہم از چاشت ادا کردہ شود اکثر رکعات نماز چاشت در رنگ  
نماز تجد دو اذہ است و بمقتضای وقت و محل ہر چہ گذاردہ شود مفتنم است کوشش نمایند  
کہ بعد از اداسے ہر نماز فرض آیۃ الکرسی خواندہ شود کہ در خبر آمدہ است کہ بعد از نماز فرض ہر کہ  
آیۃ الکرسی بخواند ملن نباشد و اورا از دخول مشیت گمر موت و نیز بعد از اداسے ہر نماز  
از من زہای پنجگاہ باید کہ سی و تسہ بار کلمہ تنزیہ سبحان اللہ بگوید سی و تسہ بار کلمہ تحمید الحمد للہ  
وسی و تسہ بار کلمہ تکبیر اللہ اکبر و یکبار بگوید لا الہ الا اللہ و تسہ لہ لا شریک لہ لا الہ الا اللہ  
بحی و یحیی و ہو علی کل شئی قدیمر تاعد و صد کامل شود و نیز در ہر روز و ہر شب

که ممنوع است و همچنین سعی باید نمود که در جمیع افعال و حرکات و سکنت و رمانندی مولای خود و بسلطانۀ مظهر  
 بود و بمقتضای شریعت حق او عمل کرده خود این زبان ظاهر و باطن هر دو متوجه حق باشند تعالی و در یاد حق  
 بودند جل و علائق خواب که سر غفلت است چون بنیت دفع تکبیل در ارادای طاعت کرده خود  
 آن خواب باین نیت عین عبادت گرد و تا در آن خواب بود گویند در طاعت بود که بنیت ادای طاعت  
 است در خبر آمده است قوم العلماء عبادۀ هر چند میداند حصول نیغی امر و از شامتغذ راست که هجوم  
 موانع است و التزم رسوم و عادات است که منظور تنگ و ناموس است که ضدیت بشریعت غرادرند  
 چه شریعت از برای دفع رسوم و عادات وارد شده است و از برای دفع تنگ و ناموس که ناشی  
 از هواست اماره است آمده اما بتوفیق الله سبحانه مداومت بر ذکر قلبی بسیار نماز پنج وقتی به فور  
 بشراط او کنند و در حل و حرمت شرعی حاکم احتیاط نمایند تا بخیل که جلال نیست ظاهر شود و خود بخود راغب  
 گرداند و چه دیگر از برای خوشن این قسم نصائح است که اگر چه عمل بمقتضای این نصائح حاصل نشود  
 اعتراف بقصور و نقص خود حاصل است و آن نیز ذوقی است که هر کس که بیافت دولتی یافت عظیم  
 و آنکس که نیافت و در نیافت بر است عیاذ الله سبحانه از آنکه نیابد و از یافتن خود در باز نبود و کند  
 و از تا کردن خویش پشیمان نشود مگر جاہل و ستم و باشد که سر از ریقہ بندگی بر آورده بود و باز قید قیامت کشیده  
 رنجا آخامن لدنک رحمت و هپی لنامن امرنا شد آهر چند وقت و حال و زمان و مکان تقاضای آن  
 نمیکرد که چیز نبوسید اما چون شوق و رغبت شما بر وجه کمال دیده بکلفت خود را برین امر آورده  
 سطر چند تسوید نموده بکمال الدین حسین سپرده حضرت حق سبحانه تعالی بمقتضای آن که است فرماید  
 والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب هیز دهم بیاد پناه میر محمد نعمان در و دیافت در بیان  
 بی تعلقی از ما و اے و ترغیب بصحبت طالبان حق تعالی الحمد لله رب العالمین و اما علی کل حال فی القدر  
 و القدر صحیفه شریفه مع هدیه که بعضی بسلیمان ارسال داشته بودند رسید جز آنکه اند خیر آفرشته بودند  
 که مقصود ازین سفر حصول بعضی مقاصد بوده است که متعالم حصول گشته است امیدوار باشند  
 خان مع العسیر ان مع العسیر این عباس بن مفراید بن فلیب عسیرین از احوال پیران خود  
 چه نویسد و دوستان را بجزه سازد مع ذلک هزاران هزار شکر است که درین  
 بلا عافیت است فبجان من جمع من الضدین و قرن من المتضایین روزی قتی



از آنچه صاحب شریعت علیه السلام القلوات والتجتمیع فرموده است خود را نگاه باید داشت و غفلت  
حدود شرعی باید کرد اگر مطلوب سلامت و نجات بود خواب خرگوش تا چند خواب بود و نسیب غفلت در گذشت  
تا کی آخر بیدار خواهند ساخت و نسیب غفلت خواهند برداشت آن زمان غیر از ندامت و حسرت  
فقد وقت نخواهد بود در غیر از خیالت و خسارت حاصل نمرگ نزدیک است و عذابها  
گوناگون آخرت میار و آمار و من بات فقد قامت، قیامت پیش از آنکه بیدار سازند و سود نکنند  
بیدار شوند و بمقتضای او امر و نوای شرعی کار کنند و خود را از عذابها گوناگون آخرت بکاهدند  
قال الله تعالی قوا انفسکم و اهلکم نار او قوا الناس و الحیارة علیها ملائکة یعنی نگاهدارید نفسها  
خود را و اهلها خود را از آتش که میزیم آن آدمی و سنگ است بعد از تصحیح اعتقاد و بعد از اتیان  
اعمال صالحه بمقتضای شریعت حق علی صاحبها الصلوة والسلام و التیمه اوقات خود را بیکر آگهی بخت  
معمور باید داشت و از یاد او قاعی ظن نباید بود ظاهر را اگر غلیظ مشغول دارند باید که باطن بچون باشد  
جل سلطان و بیا و او قاعی تلمذ باید بود این دولت در طریقه حضرات خواجگان ما قدس الله قاعی  
امرار هم مبتدی را در اول قدم در محبت شیخ کامل کمال عنایت الله سبحانه میسر است شاید ایمان باین  
معنی شمارا هم حاصل شده باشد بلکه نصیب اگر چه اقل بود میسر گشته هر چه بدست آمده است آنرا نیاز دارند  
و در شکر آن باشند و امیدوار زیادتى بوند و چون در طریقه حضرات نقشبندیه قدس الله قاعی  
السلام اندر راج نهایت در بدایت است اگر ازین طریقه اندک است هم بسیار است که در بدایت  
از نهایت خیر دور است اما مبتدی را باید که هر چند بسیار بدست آید در نظر او اندک بود اما از شکر آن  
کافی بود و هم شکر آن نماید و هم زیادتى را خواهد مقصود اصل از ذکر قلبی زوال گرفتاری ملادون حق است  
بجانه که مریض قلبی عبارت از آنست و تا زوال این گرفتاری حاصل نشود از حقیقت ایمان نصیب  
نمود و در ادای او امر و نوای شرعی سیر و سهولت میسر نیاید بیت ذکر گوذر که تر باجاست + پاکی  
دل ز ذکر رحمان است + در طعام خوردن باید که خط نفس مطلوب نبود بلکه به نیت قوت و تطاعت  
بر عبادت بود و اگر این نیت در ابتداست ندیده باید که شکاف خود را برین نیت آکنند و طبعی و متفرج بوند  
که حقیقت این نیت میسر گردد و همچنین در جامه پوشیدن باید که نیت تزئین از برای عبادت و ادراک  
تأزب بود که در قرآن مجید آمده است خدا و از منکم عند کل مسجد مقصود از جامه های مرتب پوشیدن خود خلق نمود

متوقع است هیچ عطف فرمایند با دس و شش قبول آن باید کرد و بتفرع و زاری و با تجار و با کسب ملین فرمود  
گویان طلب زیارتی و سوال انتقام فوق باید نمود و در میان احکام شرعی نیک مراعات باید فرمود که مصلوق  
احوال استقامت بر شریعت است بغیر واقع که از عالم شال نوشته بودند نزد یک بعا طه است و الامر  
است افتد سجان چون در محبت بسیار بوده اید محراب سجان که نظر شما بلند افتاده است بجز زوین در رنگ  
مخلان گول نشوید ان افتد سجان بحیب معالی اللهم واقعه تربیت حضرت عیسی علی نبیاد علیه الصلوٰه والسلام  
نسبت یا خوی حافظ محمد یعلی که نوشته بودند نبی حافظ بطریق ما مناسب است بسیار دارد اما انیقدر باید است  
که دولت هر چند بصورت از هر کجا برسد فی الحقیقه شیخ خود را جج باید داشت تا قبله توجه پراکنده نشود و در  
کارخانه خلل ننهد از دوا زهر جابر برسد از پیچود باید دانست که اوجامع است بهر صورت و تربیت او  
ظهور یا بدنی الحقیقه از دست ایستقام از مرال اقدام طلاب است و اوقت باید بود تا دشمن نعین  
راه نیاید و پراکنده نشا ز دشمنیده یافتد هر کجا هم جا و هر که همه جانیج جانم حافظ را و عار سازند و السلام  
مکتوب است و یکمیر محمد نعمان در دیافته در جواب اسوله او از مشارالیه بودن او تعالی بضمایر و فضل  
زهد و کیفیت علم حقایق بذات جلّ سطان و عم احسانه الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی پسیده  
بودند که چون اشیاء علی با هیئت خود اشیاء نباشند بلکه با هیئت اصل خود بر پا شوند باید که مشارالیه اشیاء بلفظ  
هو و انت دانا همان اصل باشد این زمان محل بعض صفات که بآن اصل تا ملائم اندر قضا چون صادق آید  
در رنگ انا اکمل و انا تامم بدانند که ظل فی الحقیقه هر چند باصل خود بر پا است اما ثبوت ظلیت او اگر چه در حق  
حسن خیال بود همیشه جاست و احکام ظلیت او را دوام و بقا است و خلقت لا بد از آگاه است و حل  
آن صفات بران ضابطه بلاحظه اعتبار ظلیت رواست و هر مرتبه از وجود را حکم خداست و هر چه در خدا کم  
است نه خداست جل و علا دیگر معنی حدیث قدسی که در باب فضائل زهد اکرام وار شده است پسیده و نوید  
معانی الفاظ آن ظاهر است و از فضل و کم خداوندی جلّ شانہ بعید است که جمعی را بفضائل و فضائل  
اکرامات مخصوص گردانند و درجات و مراتب کرامات فرماید که دیگران در آن خطه نمایند و در علم حساب اینها که  
تردد داشتند نتایجش ترد و نیست بسیار است از آنست فی البشر علیه و علیهم الصلوٰات و التسلیات بحجاب پرست  
خویشند و این جمله حدیث صحیح آمده است که هفتاد هزار کس از آنست من بحجاب پرست خواهند درآمد پسیدند  
که چه کسانند آنها را رسول متد فرمود علیه و علیهم الصلوٰات و السلام الذین لا یکتون و لا یسرقون و علی

تلاوت قرآن سیکرد آیت آمد قل ان کان اباؤکم و اباؤکم و اخوانکم و از دجکم و عشیرتکم و اموالکم  
 ان فسدتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترفضونها احب الیکم من الله و رسوله و جہاد فی سبیلہ  
 فترجعوا الی الله و ان الله لا یہدی القوم الفاسقین از جو اندن این آیت کریمہ گریہ بسیار  
 مستوی شد و خوف غالب آمد درین اثنا مطالعه حال خود نمود و دید کہ هیچ یک از اینها گرفتاری  
 ندارد اگر ہمہ تلف و ناجیز شوند تجویز امری کہ در شریعت اتیان آن منکر و مستحبین است نخواهد کرد و  
 آن امور را برین امر نخواهد گذرید بقیہ المرام آنکہ چون یاران با ما بر اسے خدا صحبت میدارند  
 ما را ہم باید کہ ایشان را نیازد از احوال ظاہر و باطن ایشان خبر دار باشیم حدیث قدسی  
 یاد آور اذا را است کی طالباً فکل له خادماً مشہور است زیادہ از آنچه سابقان بسیاران توجہ داشتند  
 بعد ازین توجہ دارند و شیوہ ناپہ دانی و تغافل را منظور ندارند دیگر بنویسند کہ مکتوب اقر بہت  
 معقول شد یا نہ اگر شدہ است بہتر و الا محل تردد را تشخیص کردہ نویسند زیادہ چہ نویسند المسؤل من الله  
 سبحانہ سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم و مزید توفیقکم و حسن عاقبتکم و السلام مکتوب نوزدہم  
 بیاد است پناہ میر محمد نعمان و در یافت فی الصبر و الرضا بقضاء تعالی الحمد لله رب العالمین  
 فی الشراء و الفراء فی العافیۃ و البلاء فکل حکیم جلستأنہ لا یخلو عن حکمۃ و مصلحۃ لعل الله سبحانہ  
 یرید بہ الصلاح عسی ان تکرہوا شئاً و ہو خیر لکم و عسی ان تحبوا شئاً و ہو شر لکم و الله یعلم و انتم  
 لا تعلمون فاصبر و اعلم ان رضوا بقضاء سبحانہ تعالی اتقوا علی طاعات تعالی و اجتنبوا عن معاصی  
 سبحانہ اما الله و اما الیہ را چون قال الله تبارک و تعالی ما اصابکم من مصیۃ فیما کسبت ایدیکم  
 و یعفو عن کثیر فرتبوا الی الله سبحانہ و استغفروا عما کسبت ایدینا و اسئلوا العفو و العافیۃ  
 من الله سبحانہ فان تعالی عفویب العفو و اجتنبوا عن البلاء ما استطعتم فان الفراء  
 مما لا ینطق من سن المرسلین علیہم الصلوٰۃ و التسلیات و نحن فی عین البلاء مع العافیۃ قلت  
 سبحانہ الحمد و المنة و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الہدی و التزم متابعتہ المصطفی  
 علیہ علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیات اعلی مکتوب بستم بولانا اما ان الله و در یافتہ بلعدی بہت  
 و راجع داشتن وصول جمع نعم بہ پیر خود الحمد لله و سلام علی مبادہ الذین اصطفی مکتوب یغنی شیخ المصلح  
 وصول یافت از احوال و مواجید خود نوشتہ بود مدبوضی انجا میدارن شمار زیادہ ازین امور

علیه علی الصلاة والسلام بطرف آنها ساس نمیکرد چه جاسی آنکه آب طعام اینها بنخورد نیز بنخس عین قبح و  
 بنخس عین است اباحت سابق و لاحق در وی گنجایش ندارد و اگر مشرکان بنخس عین باشند باید که از ابتدا  
 چنین بودند آنحضرت علیه علی الصلاة والسلام با اینها از اول یا اندازه آن معامله میفرمود و اولیس  
 فلیس و ایضاً حج در دین مدفوع است معلوم شریف است که حکم نجاست ایشان کردن و ایشان را بنخس عین  
 دانستن چه قدر بر مسلمانان تنگ گرفتن است و ایشان را در ریج انداختن است ممنون آنکه حقیقه رضی الله  
 تعالی عنهم باید بود که مخلص از برای مسلمانان پیدا کرده اند و از ارتکاب حرام بر آورده نه آنکه ایشان را  
 مطعون سازند و بنشانند از عیب انکارند و بجهت چه جاست اعتراض است که طاعی او را نیز بکیر و بخت است  
 و تقلید او اگر چه خطا کند موجب نجاست است بجا آنکه بجز است الطعمه و اثر بکفار قائل اند محال عادت  
 که خود را از ارتکاب آن بجنود و از تنگ و تنگ و در دیار هندوستان که این ابتلا بیشتر است درین سلسله که  
 عموم ملای دارا ولی آنست که فتوی با سهل و ایسر امور بدینند اگر موافق مذہب خود نبود بقول بهترند  
 که باشد قال الله تعالی یرید الله کلم الیسر و الیسر و کلم العسر و قال تعالی یرید الله ان یخفف عنکم و  
 خلق الانسان ضعیفاً بر خلق تنگ گرفتن و ایشان را بجانیدن حرام است و غیر مضمی حضرت حق است  
 سبحانه شافیه و بعضی مسائل که شافعی در آن تنگ گرفته است بذهب حقیقه فتوی میدهند و بر خلاف  
 آسان میسازند مثلاً در مصارف زکوة نزد شافعی صدقه را بر جمیع اصناف معارف زکوة صحت باید که  
 سبکی از آن اصناف موافق قلوب اند که درین آوا انفقوا و اند علماء شافیه بذهب حقیقه فتوی داده اند  
 هر یک از این اصناف که بدیه کفایت کرده اند و ایضاً اگر مشرکان بنخس عین باشند باید که از ایمان آورده  
 هم پاک نشوند پس معلوم شد که نجاست ایشان بواسطه نجاست اعتقاد است که زوال پذیر است و  
 منفق و بر باطن است که محل اعتقاد است و نجاست درونی بظهارت بیرونی جنگ ندارد و چنانچه  
 معلوم و ضعیف و شریف است و ایضاً کام حرام نظام انا الشکر کون بنخس اخبار از حال مشرکان است که  
 تسخیت و تسخیت بان کار ندارد و وجه تسخیت در انشاء حکم شرعی است نه در اخبار از غنی پس مشرکان  
 هر وقت باید که بنخس باشند و مراد از نجاست نجاست اعتقاد بود تا ادله معارض نباشند و ساس اینها  
 هیچ وقت منظور نبود آنروز که این فقیر کرمیه و طعام الذین او تواد الکتب حل کنم درین بحث خوانده  
 بود شاد بر بر آن فرمودید مراد از طعام اینجا گندم و نخود و عدس است اگر این توحیه را

ریمیم تو کون درین مقام عظیم است که اظهار آن از مصلحت دور است که از افهام کفشی بعید است  
 اگر فرصت ملاقات شد یاد بدهند که شمره از آن پیشا گفته آید بر روی ازین سرود جلد مکتوبات ثانی در مکتوبی  
 اندراج یافته است اگر تو انشد دریافت شاید توانست دریافت دیگر بپسیده بودند که علم حضرت حق سبحانه  
 و تعالی محیط کنه ذات خود میتواند شد یا نه اگر تو انشد تنهایی لازم خواهد آمد بدانند که علم تو کم است حصولی و  
 حضوری محال است که علم حصولی بکنه ذات و بجای مطلقا متعلق نشود که مستلزم احاطه و تنهایی است  
 و اگر راست که علم حضوری او تعالی بکنه ذات او سبحانه متعلق خود و هیچ تنهایی لازم نیاید و السلام مکتوب  
 سبت و دوم بلام مقصود علی تیریزی درود یافته در بیان آنکه مراد از نجاست مشرکان نجس باطن و در  
 اعتقادات ایشان است نه نجس العین بودن ایشان الحمد لله و السلام علی عباد الله الذین اصطفی و مخدوم است  
 آثار معلوم نشد که مقصود از فرستادن تفسیر حسنی چه بود صاحب تفسیر بیان آیت کریمه منافق اگر حقیقت  
 و از نجاست شرک نجس باطن و سور اعتقاد میخورد و آنکه بعد از آن گفته است اینها اجتناب از نجاست  
 نمی نمایند یعنی امروز در اکثر اهل اسلام نیز موجود است و ازین راه فرق در میان عوام اهل ایمان و در میان  
 کفار مفقود است اگر عدم اجتناب از نجاست سبب نجاست شخص بود و معاطله تنگ گرد و لاجرم هیچ  
 فی الاسلام و آنکه نقل از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما کرده است که مشرکان نجس العین اند و درنگ  
 کلاب این قسم نقلی است خواه از کابیزین بسیار آمده است که محمول بر توجیه و تاویل است چگونه  
 نجس عین باشند که آن سرور دین علیه و علی اله الصلوات و السلام از خانه یهودی طعام خورده است  
 و بطرف مشرک طهارت کرده و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه نیز از سبوی زن حر سزا  
 طهارت کرده است اگر گویند که کریمه انما المشرکون نجس بود که متاخر باشد و تا سنج آنها بود  
 جواب تواند بود و ازینجا کفایت نمی کند اثبات تاخر باید نمود تا دعوی شیخ صحیفه پیدا کنند  
 قان انحصیر من با در ادراک المنع لو سلم تاخر باشد باید که مثبت حرمت نبود و مراد از نجاست نجس باطن  
 باشد زیرا که مقول است که هیچ پیغمبر مری مرکب امری نگفته است که با آن در امر فریعت او با و در بعضی  
 یکی از انبیاء حرمت کشد و آخر نموم گردد اگر چه آن امر در وقت ارتکاب مباح باشد و آخر که اول مباح  
 بوده آخر حرام گشت هیچ پیغمبر آنرا نخورد اگر آل کار مشرکان نجاست ظاهر قرار میافتد و اینها  
 در رنگ کلاب نجس عین میگوشتند هرگز آن سرور که محبوب رب العالمین است

باو تعالی مستند ساختند این نورست که از انوار انبیا مقتبس گشته است و این دولت است که از  
 خوان انبیا بروی کار آمده علیم القلوات والتسلیمات ای یوم التبادل الی ابد الابد و همچنین سایر  
 سمعیات که به تبلیغ انبیا علیم القلوة والسلام بار سیده است از وجود صفات کمال  
 واجبی جلّ سلطانه و از بعثت انبیا و از عصمت ملائکه علیم القلوة والتسلیمات والتجیات والبرکات  
 و از حشر و نشر و از وجود بهشت و دوزخ و نعم و عقاب دائمی اینها و امثال آنها که شریعت بآن ناطق است  
 عقل در ادراک شان قاصر است و بی سماع ازین بزرگواران در اثبات آنها ناقص و غیر مستقل و چنانچه  
 طور عقل در اے طور حس است که آنچه بحس بدرک نشود عقل ادراک آن میناید همچنین طور نبوت در اے  
 طور عقل است آنچه بعقل بدرک نشود و بتوسل نبوت بدرک در آید و هر کدو رای طور عقل طریقے از برے معرفت  
 اثبات نمی نماید فی الحقیقه منکر طور نبوت است و مصادم بداهته است پس از وجود انبیا چاره نبود  
 تا بشکر نعم جلّ سلطانه که بعقل واجب است دلالت نمایند و تقطیع مولای نعم حل و عا که بعلم و عمل تعلیق دارد و از  
 قبل او سبحانه معلوم ساخته ظاهر سازند چه تعظیم او تعالی که از نزد او سبحانه مستغنا و نشود شایان شکر و نیست  
 تعالی زیرا که قوت بشری در ادراک آن عاجز است بلکه با است که غیر تعظیم او را سبحانه تعظیم او تعالی  
 انکار دارد و از شکر و به سجود و در طریق استفاده تعظیم آنحضرت جلّ شانّه از ان حضرت تعالی و تقدیر مقصور بر نبوت  
 است و منحصر به تبلیغ انبیا علیهم القلوات والتسلیمات و الهام که اولیای راهست مقتبس از انوار نبوت است  
 و از برکات و فیوض متابعت انبیا است علیهم القلوة والتسلیمات و عقل درین امر اگر کفایت میکند  
 فلا سغه یونان که مقتداے خود عقل را ساخته اند و تیه غلات می مانند و حق را سبحانه از همه بیش  
 می شناختند و حال آنکه جاهل ترین مردم در ذات و صفات و جمعی جلّ سلطانه اینها اند که  
 حق را سبحانه بیکار و محفل دانسته اند و غیر از یک چیز و آن هم بایجاب نه باختیا باو تعالی مستند ساخته عقل فعل  
 از نزد خود تراشیده و او را از خالق سموات و ارض باز داشته با و منسوب میدارند و اثر را از اثر  
 حقیقی جلّ سلطانه منع نموده آنرا اثر نوح خود میدارند چه نزد اینها معلول اثر علت قریب است  
 علت بمید و را در حصول معلول تاثیر ندانسته اند و به جمل این عدم استناد و اشیا را باو تعالی  
 کمال او سبحانه تصور نموده اند و تعلیل را تجلیل انگاشته و حال آنکه حضرت حق سبحانه و خود را  
 تخلیق سموات و ارض می ستاید و ملح خود در رب الشرق و در رب المغرب

اهل عرف پسند چه مضایقه است اما انصاف در کار است مقصود اصلی ازین تصدیح و ازین اطلاق کلام است  
 که برخلافی رحم نمایند و حکم عموم نجاست شان نکنند و اهل اسلام را نیز بواسطه اخلاط کفار که اذان چاره  
 گزین نیست بخش ندانند و از عمر و اثر به مسلمانان بعلت نجاست متوهم اجتناب کنند و ازین راه از همه  
 تبری نمایند و این را احتیاط نه انکار بلکه احتیاط در ترک احتیاط زیاده چه تصدیح دهد بیت اندکی بیش تو  
 گفتیم غم دل ترسیدم که دل آزرده بشوی ورنه سخن بسیار است و والسلام مکتوب نسبت و سوم  
 بخواجه ابراهیم قبادیانی در آنکه افعالی توسط انبیا علیهم السلام خبر داده است از ذات و صفات خود  
 و اعمال مرضیه و امر فیه عبار که عقل را در آن مدخل نیست الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام  
 و جعلنا من امت محمد علیه و علی آله الصلوة و السلام انبیا رحمتها اندر عالمیان علیهم الصلوة و التسلیمات  
 که حضرت حق سبحانه و تعالی توسط بعثت این بزرگواران علیهم الصلوة و التسلیمات از ذات و صفات خود  
 بماناقص عقلمان و قاصر اساکان را خبر داده است و اندازه فهم کوتاه بر کمالات ذاتیه و صفاتی خود  
 اطلاع بخشیده و مرامنی خود را از نامرمانی خویش جدا ساخته و منافع دنیوی و اخروی مالا از مضار  
 ممتاز فرموده اگر تو سل و جو در شریف شان نبودی عقول بشری در اثبات صانع تعالی عاجز بود  
 و در ادراک کمالات او بماناقص و قاصر آمدی قدر قلاسه که خود را اکابر باب عقول بگیرند  
 منکر صانع بودند و اشیاء از نقصان عقل بهم منسوب میساختند و مجادل نمرد و که باد شاه روی  
 زمین بوده است بحضرت خلیل علیه السلام و علیه الصلوة و السلام در اثبات خالق سموات و ارض  
 مشهور است و در قرآن مجید هم مذکور و فرعون بیدولت میگفت ما علمت لکم من الاله غیری  
 و نیز فرعون بحضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام خطاب کرده گفته است لئن اتحدت  
 الاله غیری لجهنمک من لیسونین و نیز آن بیدولت برهان گفته است یا هان ابن لی صرحاً  
 لعلی الملع الا سباب اسباب السموات و الارض فاطلع الاله موسی و لکن لا اقلع کذباً بجملة عقل در اثبات  
 این دولت عظمی قاهر است و بدون هدایت این بزرگواران باین دولت سرغیر مهند و چون  
 بتواتر انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات دعوت ایشان بخدا که خالق زمین و زمان است محل شانه  
 شهرت دریافت و کلمه این بزرگواران مرفیع گشت سفلی هر وقت که در ثبوت صانع  
 تردد داشتند بقی خود مطلع شده بے اختیار بوجو صانع قائل گشتند و اشیاء را

عن  
 ابن  
 ۱۱



تبلیغ ینمایند و تاجید او سبحانه مویماند که رفاة این بزرگواران نزول ملائکه معصومین از کید و مکر دشمن لعین محفوظ است ان عبادی لعین ملک علیم سلطان نقد و وقتشان است و دیگر از این دولت میرفته است و از دامن نافه جام لعین رهایی متصور نگشته مگر که التزام متابعت این بزرگواران ننموده آید و بر اثر ایشان رفته شود علیم الصلوات والتسلیمات بیت محال است معدی که راه صفایه توان رفت جز در پی مصطفایه علیه علی جمیع اخوانه الصلوات والتسلیمات الخلیما ان الله افلاطون که رئیس فلاسفه است دولت بهشت حضرت عیسی را علی نبینا و علی الصلوات والسلام در یابد و خود را از ابی دبله مستغنی و التبتان حضرت نگردد از برکات نبوة بهره گیر و من لم یحمل الله لورثه من نور قال الله تبارک و تعالی و لقد سبقت کلنا عبادنا المرسلین انهم لم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون عجیب معامله است عقول ناقصه فلاسفه گویند در طرف نقیض بطور نبوت افتاده است هم در مبدأ و هم در محاد و احکام آنها مخالفت احکام انبیاء است علیم الصلوات والتسلیمات نه ایمان بالله درست کرده اند و نه ایمان با آخرت بقدم عالم قائلند و حال آنکه اجماع متین است بر حدوث عالم کجیح اجزا از خود و همچنین بالتشاق سموات و انتشار کواکب و اندک کجبال و انفعالی رجا که به روز قیامت موعود است قائل نیستند و منکر حشر جباران و انکار نصوص قرآنی ینمایند و متاخران آنها که در زمره اهل اسلام خود را داخل ساخته اند همچنان بر اصول فلسفه خود استخ اند و بقدم سموات و کواکب و امثال اینها قائلند و بجد فساد و هلاک اینها حاکم قوت ایشان بکنزب نصوص قرآنی است و در زن شان انکار ضروریات دین محجب موسی اند بخدا و رسول ایمان آرند اما آنچه خدا و رسول او فرموده است قبول ندارند سفاکته ازین نمیگذرد و فلسفه چون اکثرش باشد سفسه پس کل آن به هم سفسه باشد که حکم کل حکم اکثر است و اینجا خود را در تعلیم و تعلم آگهی که عامم از خطای فکر است صرف کردند در ان باب و قتها نمودند و چون بقصد قضایه ذات و صفات افعال و اجبی رسیدند جل سلطان دست و پایی خود را گم کردند و آله عامه را از دست داده خطیها خوردند و در تبه ضلالت ماندند در رنگ شغفه که سالها آلا ت حرب را تیار سازد و در وقت حرب دست و پایی خود را گم کرده بکار بنبرد مردم علوم فلسفه را منسحق و منتظم دانند و از غلط و خطا محفوظ می انکارند بر تقدیر تسلیم این حکم در علمی صادق باشد که عقل را در آنها استقلال و استبداد است که خارج از بحث اند و داخل دائره مالایی اند و با آخرت که دائمی است کار ندارند

میفرماید و این بقیه همان را بر عظم فاسد خود با حضرت حق سبحانه و تعالی بیج احتیاجی نیست و باید سبحان بیج  
 نیاز نه در وقت اضطرار و احتیاج باید که اینها بعقل فعال خود رجوع نمایند و قضای حاجت خود را از او  
 خواست که معامله را با او رجوع داشته اند بلکه عقل فعال نیز چون بیز غم اینها موجب است نه محتاج قضای  
 حاجت از وی خواستن هم معقول نیست ان الکفرین لا مولی لهم عقل فعال چه بود که سرانجام اشیا نماید و  
 حوادث باوستند باشد نفس وجود و ثبوت او هزاران سخن است چه تحقیق و حصول او مبنی بر مقدمات  
 از راند و فلسفه است که باصول فقه اسلامی تمام و تا فرجام اند است بود که اشیا را از قادر مختار جل شانه  
 باز داشته بخین امر و موهوم مستند سازد بلکه اشیا را هزاران تنگ و عار است که بمخوت فلسفی مستند  
 باشند بلکه اشیا بعد هم خود را منی و خرسند بودند و هرگز میل وجود نمایند از آنکه استناد و وجودشان بمجبول  
 سقط نموده آید و از سعادت انتساب بقدرت قادر مختار جل سلطانه منتهی گردند کبریت کلمه خارج  
 من افواههم ان یقولون الا کذباً کفار دار الحرب باوجود بیت پرستیها از بیجا آمدن حسن حالت که  
 بحضرت حق سبحانه و جل و علا در تنگی التجار دارند و بهمارا وسیله شفاعت پیش او تعالی سازند عجب  
 آنکه جمیع این سفار حکماست نامند و حکمت منسوب میدارند اکثر احکام ایشان بیما در اکیات که  
 مقصد اسنی است کازیه اند و مخالفت کتاب و سنت اطلاق حکما بر اینها که سراسر مجمل مرکب نصیب  
 شان است بکه ام اعتبار نموده آید گر بر سیل حکم و استتار گفته شود و یا از قبیل اطلاق بصیر  
 بر اعلی شمرده آید و جمیع ازین سفها که سب التزام طریق انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیات بتقلید صوفیه  
 اکیه که در هر عصر از متابعان انبیا بوده اند علیهم الصلوٰۃ و التسلیات و التیمات طریق ریاضت و  
 مجاهدات اختیار نموده اند و بصفای وقت خود مغرور گشته بر خواب و خیال خود اعتماد کرده  
 اند و کثوف خیالی خود را مقتدا ساخته ضلوا و افاصلوا نمیدانند که این صفا صفای نفس است که راهی  
 بعضیات دارد نه صفای قلب که در محله هدایت است صفای قلب منوط بمطاعت انبیا است  
 علیهم الصلوٰۃ و التسلیات و تزکیه نفس مربوط بصفای قلب و سیاست اوست و نفس را نفس  
 که صفا پیدا کند با وجود ظلمت قلب که محل ظهور انوار قدم است حکم آن دارد که چراغی برافروخته باشد  
 از برای تاراج کردن دشمن کین که المیس لعین بود با بخل طریق ریاضت و مجاهدت در رنگ طریق نظره  
 استدلال و قیاس اعتبار و اعتماد پیدا کند که مقرون بتعبیاتی انبیا و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات که از قبل حق جل و علا

بر فضیلت حضرت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ نموده است زیرا کہ حکم کریمہ ان اگر کم عند اللہ الفکر کمترین  
 این ائمتہ کہ مخاطبت نزد خدا جل و علا اتقائے این ائمتہ است و چون حضرت صدیق حکم نفس قرآنی  
 اتقائے این ائمتہ است باید کہ گرامی ترین ائمتہ نیز نزد حق جل و علا حکم نفس لاحق او باشد رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہ و اکابر ائمہ سلف کہ یکے از ایشان امام شافعی است رضی اللہ تعالیٰ عنہم اثبات اجماع صحابہ  
 و تابعین کرده اند بر فضیلت حضرت شجین رضی اللہ تعالیٰ عنہم و حضرت امیر نیز حکم با فضیلت حضرت  
 شجین رضی اللہ تعالیٰ عنہم نموده است امام ذہبی کہ از اکابر محدثین است فرمودہ است کہ این نقل  
 از حضرت امیر زیادہ از ہشاد و نفر و امیت کردہ اند و عبدالرزاق کہ از اکابر شیعہ است نیز بموجب  
 این نقل حکم با فضیلت شجین نموده است و باین عبارت کفہ الفضل الثمین لتفصیل علی ایامہا  
 علی نفسہ و الاما فضلہما کفی بی و در الزان احبہ ثم اختلفہ پس کسانیکہ حکم کتاب و سنت و اجماع و نیز  
 با عترت حضرت امیر فضل این ائمتہ خیر الامم باشد تحقیص و تحقیقشان از کلام انصاف و دینا  
 باشد و کلام خیریت در ضمن آن موضوع بود اگر در سب احدی معنی خیریت و عبارت بودے  
 سب ابی جبل و ابی سب کہ بخصوص قرآنی مطعون و مطرود اند و در این است بودے و جنات  
 کثیرہ در ضمن آن حاصل آمدے در سب کلام خیریت است کہ متضمن فحش و فطیلت است علی الخصوص  
 در حق کسیکہ مستحق آن نبود و اہل آن نباشد و وضع شیء در غیر موضع آن شیء ظلم است و از شیئی تا شیئی  
 فرق است و از موضع تا موضع تفاوت است پس از ظلم تا ظلم بودن بعید بود و خلافت حضرت  
 ذی النورین رضی اللہ تعالیٰ عنہ با جماع صحابہ کریم ثابت شدہ است و باتفاق صفار و کبار و ذکور  
 و اناث آن قرن خیر القرون بحصول پیوستہ ہذا علماء فرمودہ اند کہ انقدر اتفاق و اجماع کہ بہ خلافت حضرت  
 ذی النورین رضی اللہ تعالیٰ عنہ بحصول پیوستہ است بہ خلاف بیچ یکا از حضرت خلفائے ثلاثہ دیگر بحصول پیوستہ  
 زیرا کہ در بدو خلافت او رضی اللہ تعالیٰ عنہ چون کنوین تردد و بدوہ اہل آن قرن درین مادہ احتیاط بسیار  
 مرعی داشتہ اقدام نمودہ اند باید دانست کہ اصحاب کرام رضی اللہ تعالیٰ عنہم مبلغان کتاب و سنت اند  
 و جماع ہم بقرن ایشان منوط بودہ اگر جمیع ایشان یا بعض ایشان مطعون باشند و بتغییل و تفسیق  
 متصف ہونند اعتماد از کل دین یا بعض دین مرتفع می گردد و قائمہ بعثت خاتم الانبیاء و افضل المرسل  
 کمے ماند علیہ علیہم وآلہ الصلوٰات و التسلیمات جامع قرآن مجید حضرت عثمان رضی اللہ عنہ است

خیر الامم بود و در حقیقت ایمان اولویت اتفاق اموال و ذل نفس را چه مزیت و فضیلت باشد و خیریت  
 قرن را چه تاثیر فضل صحبت خیر البشر را علیه و آله الصلوات والسلام چه اثر باشد جامع که در صحبت اولیای  
 این ائمت زندقانی مینایند ازین رذائل نجات مییابند جمعی که در صحبت افضل المرسل علیه و علیهم الصلوات  
 و التسلیات عمر خود را صرف کرده باشند و از برائے تائبی و نصرت دین او بذل اموال و انفس نموده بودند  
 چه احتمال دارد که این ذمام در حق شان توهم نموده آید مگر آنکه عظمت و بزرگی خیر البشر علیه و علیهم  
 آله الصلوات والسلام و ائمت از نظر ساقط شود عیاذا بالله سبحانه و صحبت او علیه و علیهم آله الصلوات  
 و السلام از صحبت ولی ائمت ناقص تر متوهم گردد و نفوذ بالله سبحانه و مه و حال آنکه مقرر است  
 که هیچ ولی امتی بر مرتبه معنایی آن ائمت نرسد فلیت به نبی آن ائمت شیخ شبلی علیه الرحمۃ فرموده است  
 ما آمن برسول الله من لم یقر اصحابه جمعی گمان می برند که اصحاب پیغمبر علیه السلام الصلوات  
 و التعلیات و و رفیق بودند و گرویده بودیم که مخالفت بحضرت امیر داشتند رضی الله تعالی عنه و عنهم  
 و گرویده دیگر یوافق حضرت امیر بودند کرم الله تعالی وجه و این دو گروه بایکدیگر عداوت و بغض  
 و کینه داشتند و بعضی ازینها از جهت بعضی مصالح این صفات خود را مبطل میدانستند و قیام  
 می نمودند و نیز گمان میکنند که این رذائل در ایشان تا بیک قرن نزدیک بوده است تا بودند  
 این ذمام داشتند و باین توهم مخالفان حضرت امیر را به بدیداد میکنند و چیزهای نامناسب  
 یا ایشان منتسب می سازند اوصاف باید نمود که بدین تقدیر هر دو فوج مورد طعن میگردند و رذائل  
 صفات اوصاف مییابند و بهترین این است بدترین این ائمت بلکه بدترین جمیع امم  
 می گردند و خیریت آن قرن بشریت تبدیل مییابد که اوصاف است که حضرت شیخین را  
 رضی الله تعالی عنهما باین توهم بدیداد نموده آید و امور نامناسبه باین اکابر منتسب ساخته شود  
 حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه بحکم نص قرآنی اتقوا این ائمت است زیرا که  
 اجماع مفسرین است چه ابن عباس رضی الله تعالی عنه و چه غیر آن را برین که کریم الله  
 سیدها الا لقی در شان حضرت صدیق تازل است رضی الله تعالی عنه و مراد از اتقوا است  
 رضی الله تعالی عنه پس شغفه را که حضرت حق سبحانه اتقوا این ائمت خیر الامم میفرماید خیال باید کرد  
 که کفر و فسق و تضلیل او چه سرحد شاعت بود و امام فخر الدین رازی باین کریمه استدلال

معنوی رسیده اند بشبخت اند جمال کفر و ضلالت از ایشان مرفوع است و نیز حضرات خفین از اهل بیت از بزرگواران  
 صحاح و مطلقاً معقولان و نیز بهجت رضوان شرف اند که جمیع اهل آن بهجت با حدیث صحاح از اهل بیت هستند  
 کما رو حضرت عثمان که در بدر حاضر بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در مدینه گذاشته آمده بودند از  
 براسه یار داری الهیه او که بیت آنحضرت بوده علیه علی آله الصلوات و التسلیمات که فرموده بودند که هر چه بدو  
 انصیت حاصل شود تمام خواهد شد و در بهجت رضوان که حاضر بود آنسرور علیه الصلوات و السلام او را پیش  
 اهل مکه فرستاده بودند و از جانب او خود بهجت فرمودند چنانچه مشهور است و نیز قرآن مجید شهادت  
 بزرگی این حضرات میفرماید و از علو درجاتشان خبر میدهد از کتاب و سنت کیست که چشم پوشیده نگارند  
 از محبت خالص است شیخ سعدی فرموده است سمیت آنکس که بقرآن و خبر و نور نبی و آنست جوهر  
 که جوازش ندی و چه باشد اگر در حضرت صدیق جمال ضلال و کفر صورت داشته اصحاب پیغمبر از آن  
 عدالت و با آن کثرت او را جانشین پیغمبر ساختند صلی الله علیه و آله و سلم در تکذیب خلافت  
 حضرت صدیق کذب سی و نوسه هزار اهل آن قرن که خیر القرون است جوهر بگفتند آنرا کسیکه ادنی در  
 داد و کدام خیریت در آن قرن میماند که سی و نوسه هزار اهل آن قرن بر باطل جمع گردند فقال و مفضل را  
 جانشین پیغمبر سازند حضرت حق سبحانه و تعالی آن جاع را انصاف بدید که از طعن اکابر دین زبان کوتاه  
 کنند و حق صحبت پیغمبر را مری دارد آنسرور فرموده است علیه و آله الصلوات و السلام آنکه  
 فی اصحابی لا تجدونهم عز من بعدی من احبهم فحببی احبهم و من ائقهم فبغضهم ابغضهم و یاده چه گوید  
 و اجملا بدیسی را چه جلاد بد زیرا که حضرت صدیق که قرآن مجید مدح او ملو است و کیسوره دلائل  
 و کرمیه در فضائل آنحضرت نازل گشته است و از احادیث صحاح لا تعد و لا تحصى در کمالات و فضائل  
 او مرویست و در کتب انبیای با تقدم ذکر شاکل و اوصاف او بلکه جمیع صحابه آمده است کما قال الله  
 تعالی اشلکم فی التور و شلم فی الانجیل و راس و رئیس این است مرحومه که خیر الاحم است  
 هم دوست هرگاه او را کافر و ضلال دانند از دیگران چه اعتذار نماید و کدام راه در آمده سخن کند  
 اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة انت حکم بین عبادک فیکما کلفی تخلفون  
 و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و آله الصلوات و التسلیمات  
 آنها و اکملها مکتوب است و چه بسم مبدلاً طاهر در بیان نتائج

بلکه حضرت صدیق و حضرت فاروق اندر منی الله تعالی عنهم اگر ایشان مطعون باشند و سلوک بالعدلالت  
 یونعبر قرآن چه اعتماد اندوزین هیچ چیز بر پا بود شاعت این امر را باید دریافت اصحاب غیر عجم عدولند  
 علیهم الصلوات و التسلیات و آنچه تبلیغ ایشان بارسیده است و شکت همه حق و صدق است و مخالفت  
 و منازعات این اکابر دین که در زمان خلافت حضرت امیر رضی الله تعالی عنه واقع شده است نه از راه  
 هواد و هوس نه از حب جاه و ریاست بوده است بلکه از روی اجتهاد و استنباط بوده اگر چه در اجتهاد یک خطا  
 بود و استنباط او در از صواب باشد مقرر علمای اهل شکت و جماعت است رضی الله تعالی عنهم که محض دران  
 محاریبات و مشاجرات حضرت امیر بوده است رضی الله تعالی عنه و محاربان امیر خطا بودند اما این خطا که مثلاً  
 آن اجتهاد است از طعن و ملاست دور است مقصود حقیقت بجانب امیر است و خطا جانب مخالف امیر که  
 اهل شکت بآن قائلند مخالف را لعن و طرد نمودن زیادتی است بے اهل بلکه متضمن احتلال ضرر است  
 که اصحاب غیر اندر منی الله تعالی عنهم و بعضی از ایشان مشکیخت اند و بدری اند که مغفور اند و عذاب  
 اخروی از ایشان مرقوع است چنانچه در احادیث صحیح آمده است اطلاع الله علی اهل بدر فقال عملوا ما  
 شتم قاتی قد غفرت لکم بعبیت رضوان مشرف گشته اند که آن سرور فرموده که هیچ یک از اینها از اهل دوزخ نیست  
 علیه الصلوات و التسلیات بلکه علما فرموده اند که از قرآن مجید مفهوم میشود که صحیح صحاب اهل بهشت اند  
 لا یستوی من الفقه من قبل الفتح و قاتل او لکن عظم درجه من الذین یلقون من بعد و قاتلوا و کلا و عدل  
 الحسنه و الله یأتمنهم و غیره و حسن جنت است و همه صحابه که اتفاق و قتال پیش از فتح کرده اند یا بعد از فتح  
 موعود بخت اند فرموده اند که صفت اتفاق بر قتال از برای تقدیم نیست بلکه از برای صح است چه همه  
 صحابه باین دو صفت تصف بودند پس همه موعود بیک شکت باشند ملاحظه باین نمود که انقیاس بر یگواران  
 را بر پدید آوردن و سوزن بایشان نمودن چه دور از انصاف و دیانت است سوال جمعی گفته اند  
 که بعضی از اصحاب که بعد از ارتحال آن سرور علیه و علیهم الصلوات و التسلیات بآن طریق نماندند و منصب  
 منصب خلافت حضرت امیر کردند و بواسطه حب خلافت و طلب جاه و ریاست از طریق حق انحراف  
 نمودند بلکه گمان میبردند که انحراف ایشان بحد کفر رسیده و ضلالت انجا میدهند پس بزرگم اینها انجاء از  
 وعد های که با اصحاب کریم آمده است محروم باشند چه فغنیلت صحبت فرع اسلام است و چون در اسلام  
 شان سخن بود صحبت را چه تاخیر باشد جواب حضرات خلفائے ثلاثه رضی الله تعالی عنهم با حدیث صحیح که بعد از آن

کلمات محتاج بصفات زائده نیست هر چند صفات کلامه زائده نیز اورا سبحانه کاین است پس او تعالی  
چنانچه بذات اقدس خود موجود است نیز وجود همچنین بذات خود زنده است نه بحدی که صفت اوست  
تعالی و بذات خود داناست نه بصفت قدرت و بذات خود دنیا است نه بصفت بصیرت و بذات خود شویست  
نه بصفت سمع و بذات خود تواناست نه بصفت قدرت و بذات خود مرید است نه بصفت اراده و بذات خود گویاست  
نه بصفت کلام و بذات خود مبداء ایجاد کائنات است نه بصفت تکوین هر چند وجود عالم توسط تکوین  
و سایر صفات است چنانچه تحقیق اینغنی غفریب خواهد آمد این تکوین و راء قدرت است چه در قدرت  
صحت فعل و ترک است و در تکوین جانب فعل متعین است و نیز قدرت بر ارادت تقدم دارد و تکوین بعد  
از ارادت است این تکوین شبیه آن استطاعت بنده است که علماء اهل حق آنرا مقرون بفعل بنده شده  
اند و رای صفت قدرت و ارادت دانسته قدرت معج هر دو طرف فعل و ترک است و ارادت مرج  
کی طرف است و ایجاد بعد از ترجیح ارادت بتکوین تعلق دارد اگر اثبات قدرت کرده شود که معج طرفین  
است ایجاد لازم آید و اگر تکوین اثبات کرده نشود ایجاد بغیر مستند بهمانچه قدرت معج ایجاد است  
و تکوین مباشر ایجاد است پس از اثبات تکوین چاره نبود که علمای ماتریدیه بآن همت گشته اند و اشاعه چون  
اضافت و تعلق اورا با شیا بیشتر یافته اند از صفات اصافیه بکاشته اند و الله سبحانه و تعالی  
و تزئین و احیاء و امات و امثال اینها را راجع بتکوین داشتن بهتر است از آنکه هر کدام را صفت قدیمه بر سرها  
گفته شود و قدماے متکثره بی ضرورت اثبات کرده شود پس لایح شد که هر چه دیگران را بایجاد او تعالی بصفات  
میسر است اورا سبحانه بذات خود بے توسط صفات حامل چه ذات او تعالی بمیل خطا مرے و اعتبار  
جامع جمیع کلمات است بلکه عین هر کمال چه تبعض و تجزی در آن حضرت مفقود است تمام دانائی است  
و تمام شنوائیست و تمام بینائی است علی هذا القیاس سایر الصفات مع ذلک اورا سبحانه صفات سبعه بلکه  
ثمانیه که علماء اهل حق شکر الله تعالی سمیم بوجدها قائل اند نیز ثابت اند و این صفات کلامه که قدیم اند  
ظلال آن کمال ذاتیه اند و مظاهر آن کلماتند و توان گفت که روپوش آن کلماتند و حجب آن افکار  
گمنونه اند و آل چون ذات او تعالی در حصول جمیع کلمات کافی است صفات برای چه اثبات کرده و در قول  
بوجود و تعدد و قیاسه گفته آید لهذا سلف و معتزله انقباضات نموده اند و از وجود و تعدد و قیاسه گفته آید لهذا سلف و معتزله  
گفته اند و اب حضرت ذات تعالی و تقدس هر چند در حصول کلمات کافی است اما در تکوین و خلق شیا



ترقی مراتب که بزرگترین تلاوت قرآن و نماز حاصل میشود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بکمال طالب این راه را از ذکر گفتن چاره نبود که ترقی او مربوط بیکبار ذکر است بشرط آنکه از شیخ کامل مکمل گرفته شود و اگر مقرون باین شرط نبود بسیار است که از قبیل او را دایر بود که نتیجه آن ثواب است نه درجه قرب که بمقربان تعلق دارد و آنکه گفته بسیار است که از قبیل او را دایر بود زیرا که جائز است که فضل خداوندی جل سلطانہ بے توسط شیخ تربیت طالب نماید و تکرار ذکر او را از مقربان سازد بلکه رواست که بے تکرار ذکر او را بمراتب قرب مشرف سازد و از اولیای خود گرداند و این شرط اعتبار اکثر است و بروفق حکمت و عادت است و چون بفضل خداوندی جل سلطانہ معامله که بزرگوار است بود تمام شود و از گرفتاری آلوده شود خلاصی میسر گردد و اماره یا طینان آید آن زمان ترقی از ذکر گفتن حاصل نمیشود ذکر آنجا حکم او را دایر پیدا میکند در آن موطن مراتب قرب مربوط بتلاوت قرآن و ادای نماز بطول قرات است آنچه اول از ذکر گفتن میسر میگشت این زمان بتلاوت قرآن علی الخصوص که در نماز خوانده شود میسر است یا بچند درینوقت ذکر حکم تلاوت پیدا میکند که در اول از قبیل او را دایر بوده و تلاوت حکم ذکر پیدا کرده که در ابتدا و توسط از مقریات بوده عجب معامله است درینوقت اگر ذکر بعنوان قرات قرآن تکرار کرده شود که از کلمات قدسی آیات قرآنی است و با استعاذه شروع نموده آید همان فائده میدهد که از تلاوت قرآن میسر است و اگر بعنوان قرات تکرار کرده نشود در رنگ عمل برابر است هر عمل با مقامی است و موسمی که اگر در آن موسم بجا آورده شود حسن و ملاحظت پیدا کند و اگر در آن موسم ادا کرده نشود بسیار است که خطا بود و اگر چه چند باشد قرات فاتحه در آوان تشهید خطاست اگر چه اسم الکتاب است پس پیردین راه از ضروریات آمده تعلیم او هم از اہم گشت و بدو نہ خط القادعین فرموده است سبب از انروی چشم تست احوال با کہ مبعود تو پیر تست اول به و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب سبت و ششم بیاد است پناه میر محمد نعمان و رو یافته در بیان آنکه حضرت حق سبحانہ و تعالی چنانچه بذات خود موجود است نہ بوجوہ بچنان بذات خود حی و عالم و موصوف بصفات ثمانیہ است نہ بصفات زائده و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی حضرت حق سبحانہ و تعالی نفس وجود و در اینکلمات انواع و از حیوة و علم قدرت و سمع و بصر و ارادة و کلام و تکوین بذات اقدس خود کافی است و در حصول این

از ظلیت است و همین معیت است که واسطه منجالی کلیت است و همین معیت است که منزل رقیبت  
است و مثبت حریف در عین عبادت و عین معیت است که مسقط انانیت است بلکه افاض انانیت بدرجات کمالیت باشد  
که در معیت عاقل خود را یا نشان فرموده است و هو حکم و در معیت خاصه حکم حدیث الموضع من احب  
ایشان با وی اند بمقتضای معیت شان مابین المعیتین چه در معیت خاصه اثبات معیت از طریق  
است و در عامه معیت از این طرف است پس آن را حرمان لازم بود در عین و حیوان یا حصر تا علی ما  
فرطت فی جنب الله عالم هر چند ظلال صفات است و بتوسط صفات وجود و بقایا پیدا کرده است  
اما محبت حضرت ذات تعالی و تقدس بتوسط محبت ذاتیه با حضرت ذات تعالی و از صفات  
که اصول وی اند بروج بی کیفه بالا رفته است و اصول را گذاشته باصل اصول پیوسته اما پیوستن  
بی کیفه و اگر از اصل بالا نرود آمدن را چه فائده بود و محبت چه در کار باشد اتصال باصل در مرتبه  
داشت و وصل ظلمه او را همیشه سیر بود کار نیست که اصل را در رنگ ظل زینت بیاور ساخت و بیال محبت بالا  
باید رفت قلم این عروج فراخ و دانش هرگز نیست و خود را گذاشته از خود بالا رفتن بقول ارباب  
نظر و فکر نه بلکه از صوفیه نیز از هزاران یکی باین دولت مشرف است و سر این معنی بروی متکشف  
است بیت هزار نکته بار کثیر و مواجی است و نه هر که سر بر آشفد قلندری داند و سوال این آفرین  
است یا الهی جود ب نه آفاقی است و نه الهی زیرا که آفاق و انفس بیرون و درون را میخوانند و  
اینجا طوره را در دخول و خروج است هر چند نزد ارباب نظر مخطور است هرگاه مطلوب از دخول و خروج  
اقدس بود نتیجه که باو پیدا شود تا چار از دخول و خروج منزله باشد و این سیر با این اشکال و مابین  
وقت نزد ارباب این سیر که از ارباب عالم بوند در رنگ سیر دلی و اگر است که معلوم تمیز است  
و منزله از منزله دیگر است تنبیه عالم هر چند ظلال صفات است و صفات ظلال حضرت ذات  
تعالی اما این ظلیت را درجات و مراتب است که هر کدام حجاب مطلوب است ان قد سبحانه  
سبعین الف حجاب من نور و ظلمه خفیده باشد تا محبت تا محبت تا محبت تا محبت تا محبت تا محبت تا محبت تا محبت  
حجاب اینجا خرق شهودی است و آنچه در آخر این جز از منع خرق جمیع حجب آمده است ملاز از ان  
خرق وجود است که منتفع است که مستلزم رفع صفات قدیمه است که محاسن است اما چون معیت غیر  
متکیفه حاصل است حکم خرق وجود دارد و یا محجب ب محجب است که معیت نقد وقت است بطلان

از صفات زائده چاره وجود ذات او تعالی در نهایت تنزه و تقدس است و در غایت عظمت و جلال  
 کبریا است و کمال بقا و ثبات است و کمال بینا سستی است و اورا با خیال ان الله لفتی عن العالمین  
 و بمقتضای حکمت و بر وفق عادت در افاده و استفاضه از مناسبت مستفید و مستفیض چاره نبود و صفات  
 اند که یکدر مرتزل فرموده ظلمت پیدا کرده اند و با خیال مناسبت و لونی انچه حاصل نموده اگر تو سط صفات نبود  
 حصول شیئی از اشیا تصور نیاشد زیرا که اشیا در سطوات اشعه نور حضرت ذات تعالی و تقدس جز با کس  
 قناد انحراف و انعدام نصیب نیست بیکرا نند که اثبات صفات نمایند و با خیال ذات بحت جل سلطان منسوب  
 دارند صادر اول چه بود که بی پرده صفات در سجات وجود ذات او تعالی محصل و انچه برگرد و سوال فلاسفه و معتزله  
 هر چند صفات را در خارج اثبات نموده اند اما باعتبار علی قائل گشته اند و در علم کمالات ذاتیه تمایز دانسته  
 پس با خیال اشیا ذات بحت منسوب گشت که بواسطه اعتبارات پیدا شد جو آب با خیال عالم در خارج و جو عالم در خارج  
 موجود است پس از محبت خارجی چاره بود تا تواند وسیله وجود خارجی اشیا شده تا اندک اشیا را در خارج  
 از انحراف و استهلاک محافظت کرد اعتبارات علمی بوجودات خارجی بکار نیاید و حجاب علمی در محقق  
 موجودات خارجی کفایت نکند یعنی از مصوفیه که عالم را جز در علم موجود نمیدانند اعتبارات علمی ایشان را شاید  
 نفع نکند و تا تواند وسیله وجودات علمی گشت اما عالم در خارج موجود است اگر چه این خارج محل آن خارج  
 بود و این وجود ظل آن وجود باشد پس از محبت خارجی که تواند وسیله وجود خارجی عالم گشت چاره بود پس  
 صفات حقیقت باید که در خارج موجود باشند و ترتیب اشیا نمایند و کمالات ذاتیه را بواسطه خود در عالم  
 عالم جلوه دهند و در منظمه امور از صفات هر چند محجب ذاتند تعالی انما ظهور کمالات ذاتیه بود و اینها  
 مربوط است حجاب اینها در رنگ حجاب عینک است که سبب نمایندگی است این ظهور و این نمایندگی  
 هر چند ظلمت است اما چه توان کرد که وجود را با لکل مربوط ساخته اند و بود را با بحجاب پدید آمده با بالذات  
 لا ینفک عن الذات مصرع سیاهی از حبش کی رود که خود رنگ است و این بعد از انما بدقی صفات  
 و نکته اخطی لدیه بنده حق نشود جل سلطان اما بفضل اوتعالی از حق جدا نشود سبحانه المراع من احب  
 هر چند حق سبحانه و تعالی را با اشیا نسبت بمعیت حاصل است اما این معیت که منشاء  
 آن محبت است دیگر است تا محبت پیدا کنند این معیت دانند و چون در محبت نیز درجات  
 تفاوت است با نماز که آن در محبت نیز تفاوت حاصل است همین معیت است که سبب خلاصی

در رنگ های قطعه ای بر بیرون برآمدند و با لقا کننده همراه بر رفتند و خانه را خالی گذاشتند در آنوقت معلوم گشت  
 که این بایستها از بیرون برآمده بودند از درون برخاسته که منافی بیدگی بود با بجمهر فساد که فشار آن نفس باماره  
 است مرض ذاتی است و سم قاتل و منافی مقام بیدگی است و هر فساد که از بیرون آید اگرچه القای شیطانی  
 بود و از امراض عارضه است که با سهل علاج زوال پذیر است قال الله تبارک و تعالی ان کید الشیطان کان  
 ضعیفا بلای نفس با است و دشمن جانی با مصاحب سودا دشمن بیرونی بدو بر استیلا میدیابد و با عانت  
 او مارا از جامی برود جا بهترین اشیا نفس مارده است که دشمن و بدخواه خود است و همت او هلاک نفس خود است  
 متمنای او معصیت حضرت رحمن است جل سلطان که مولی او مولی نعم او است و اطاعت شیطان که دشمن  
 جانی و دیت باید دانست که تنور میان مرض ذاتی و مرض عارضی و فساد داخل و فساد خارجی بسیار متعدد  
 است ببارناقصه باین نوع خود را کامل گیر و در مرض ذاتی خود را مرض عارضی انکار و در خسارت مانده  
 ازین ترس در روشن شدن این سرچشمه نمیکرد و اظهار نمینماید سخن بنیدید نزدیک به هفتاد سال است که درین  
 اشتباه بودم و فساد ذاتی را بفساد عارضی مختلط میافتم درینوقت حضرت حق سبحانه و تعالی را از باطل  
 جدا ساخت و مرض ذاتی را از مرض عارضی متمیز گردانید و سبب سببانه الحمد و المنة علی ذلک و علی جمیع نعماته یکی  
 از حکمتها اظهار این قسم اسرار آن است که کوه نظری کاملی را بوجود این نوع آرزوها برودنی  
 ناقص نه انکار و از بزرگات او محروم نماند سبب حرمان کفار از دولت تصدیق انبیاء علیهم الصلوٰۃ  
 و التسلیمات وجود این قسم صفات بوده است درین بزرگواران فقالوا ابشر سید دنیا کفر و او انچه فرمود  
 اند که حضرت حق سبحانه و تعالی عارف را بعد از زوال مرادات و بایستها از روی صاحب اراده  
 میازد و اختیار بدست و سید هر تفصیل این یعنی انشاء الله تعالی در جای دیگر بنمایاند  
 سبحانه خواهد نمود که اینوقت مساعدت آن نمیکرد و اسلام علی من اتبع الهدی و الترم متابعه المصطفی  
 علیه الصلوٰۃ و التسلیمات اتمها و اکملها مکتوب است و هشتم بملاصاح ترک در بیان  
 کیفیت تصدیق بارویح موتی الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی از وزی بخاطر آمد که  
 بروحانیت یعنی از اقارب موتای خود تصدیق کرده شود درین اثنا ظاهر گشت که باین ضیف  
 آن میت مرحوم رافح و مسرور حاصل شده خرم و شادمان بنظر در آمد چون وقت عطا  
 آن صدق رسید اول بروحانیت حضرت رسالت خاتمه علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام

حاصل ندارد در بنا اتم لنا و را و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام  
 علی سید المرسلین و علی آل الطاهرین البعین مکتوب بستی و مفتتم بلا علی شمی در بیان آنکه  
 بنده را باید که از مرادات خود بتمام برآمده بمرادات حق تعالی شانه یا خد یا بیان مرغن ذاتی و مرضی بنده  
 باید که مراد و مطلب او غیر از مولای خود جل سلطان هیچ نبوده و جز مراد موسی مراد بنده هیچ نباشد و اگر  
 چنین نبود در سر از فقر بنده گریز آورده باشند و یا از قید رقت کشیده بودند که گرفتار مرادات خود است  
 و بهو او اهلوس خود و رفیق است بنده نفس خود است و در اطاعت شیطان لعین است و این دولت  
 و البته بحصول ولایت خاصه است که بقضا و بقای اتم و اکمل مربوط است سوال گاه هست که  
 بایستها خود را بشمار از کمال نیز نظهور می آید و آرزو می با حصول مطالب خشی ازین بزرگواران اتم  
 محسوس میگردد امام انبیا و سلطان اولیا علیهم الصلوات و التسلیات اتمها و اکملها سر و شریک  
 دوست میداشت و حرمی که بر بهایت است داشت در قرآن مجید بیان گشته است و چه بقای تقسیم  
 بایستها درین بزرگواران چه بود جواب بعضی از بایستها نشان آن طبیعت است تا نشا طبیعت بایستها آن  
 بر جا است در وقت حرارت بے اختیار طبیعت بسرو سائل است و در وقت برودت بگری  
 را غلبه تقسیم بالست متانی عبودیت نسبت و سبب گرفتاری بهو اے نفس خود نه چه ضروریات طبیعت  
 خارج از دایره تکلیف است و بیرون از بهو اے اماره چه هوایات نفس یا فضول مباح است یا مشرب  
 و محرم و آنچه ضروری است نفس را بآن سانسیت پس منشا گرفتاری و بدکرداری فضولیات فحال  
 آمد اگر چه از قسم مباح بود چه فضول مباح را نسبت قرب جو را است مجرم که اگر با غواے دشمن لعین از استی  
 قدم بردارد بی اختیار در محرم خواهد افتاد پس اختصار بر مباح ضروری آمد که اگر از آنجا زلتی واقع شود بفضول  
 مباح خواهد افتاد و اگر مسکن در فضول مباحات کرده شود بعد از ذلت اگر قدم بیرون افتد ناجار در محرم خواهد  
 افتاد و بعضی از بایستها ازین قبیل است که حصول آن از خارج است مع خلوص شخص فی نفس عن المراتب  
 و خارج یا در اعط حضرت رحمن است که القای خیرات یناید فان فقه سجانه و اعطانی قلب کل مؤمن یا شیطان  
 است که القای او شر و عداوت است بعدیم و بکنیم و ما بعدیم الشیطان الاعور آرزو است این فقیر بعد از ادای  
 نماز یا بعد از ایام سکونت قلوب برین سکوت که روش این طریق علیه است نشسته بود که هجوم آرزوهای لا طائل  
 بهی حلا و نه کشیده از جمعیت باز داشت بعد از لمح چون بنیایت او سجانه روح جمعیت آورد و دید که آن آرزوهای

او بعد میناید و اگر خدمه او را طفلی او ساخته بدید فرستند مرضی می آید که اگر از خدمه اعزاز او است پس معلوم شد  
 که بیشتر رضامندی مونی در آن فرد صدقه است نه در اشتراک صدقه با بیکه هرگاه صدقه بسمت نیست بکند اول  
 باید که بنیت آن سرور علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام بدید جدا سازد بعد از آن بسمت تصدق کند که حقوق آن سرور  
 علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام فوق حقوق دیگران است و نیز برین تقدیر احتمال قبول صدقه است لطیف  
 آن سرور علیه آله الصلوٰۃ والسلام و التیمات این فقیر بعضی صدقات مونی که در تصحیح نیت خود را عاجز نمیداید  
 علایحی به ازین نمی باید که آن صدقه را بنیت آن سرور علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام نغین نماید و آن نیت را  
 طفلی ایشان سازد امید است که برکت توسط ایشان قبول افتد فرموده اند که صلوٰۃ آن سرور علیه علی  
 آله الصلوٰۃ والسلام اگر بر یا و سمع ادا کرده شود مقبول است و بآن سرور علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام  
 آنرا وصول است اگر چه ثواب آن بصلوٰۃ فرستنده نرسد که ثواب اعمال مربوط به تصحیح نیت است  
 و از برای قبول آن حضرت که مقبول و محبوبیت همان کافی است کریمه و کان فضل الله علیک عطیای در  
 شان آن سرور نازل است علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام و علی جمیع اخوانه الکرام من الانبیاء و الملائکة  
 انظلم الی یوم القیام مکتوب بسمت و نهم بیادت پناه میرحب الله در بیان فهم کردن بعضی  
 کلمات قدس آیات قرآنی را بقاجون از تصور فهم در بعضی از کلمات قدسی آیات قرآنی  
 خدشه و تردید پیدا میشد و در تطبیق آن عاجز میگشت در دفع و سادس بغایت الله سبحانه و تعالی  
 علابه نمییافت که یا خود می گفت که این نظم قرآنی را بکلام خدا جلشانه اعتراف مینمائی و ایمان  
 آن داری یا نه اگر ایمان نداری کافر و از بحث خارج و اگر ایمان بآن داری پس تصور در  
 فهمیدن نسبت نه در نظم قرآنی که کلام خالق ارض و سموات است و مبدع عقول و ادراکات است  
 و چون بفضل خداوند جل سلطانه ایمان بحقیقت کلام ربانی حاصل بوده آن دسوسه باین تردید  
 مقفصل و ناچیز می گشت و از تردید نجات می یافت درین آوا ان بفضل الله سبحانه کارتابا نجیبا  
 رسیده است که در نظم قرآنی هر محله که آغلب از تصور ادراک گنجایش تردد و خدشه است همان محل  
 باعث از یاد ایمان است بقرآن و همان خدشه واسطه ظهور اعجاز است در قرآن و آن  
 اخلاق را از شعب اعجاز تصور مینمایند و آن اشکال را بیکمال بلاغت بداعت محمول  
 میدار که بشر در فهم آن عاجز است آنقدر ایمان که درنا فهمیدن قرآن حاصل است

آن صدقه را نیت کرد چنانچه عادت بود بعد از آن بزوحانیت آن میت نیت کرده داد و درین زمان  
 در آن میت ناخوشی داند و احساس نموده و کلفت و کدورت ظاهر شد ازین حال تعجب تمام نمود و داد  
 وجه ناخوشی کلفت ظاهر نشد یا وجود آنکه محسوس شد که برکات عظیمه از آن تصدق بآن میت رسید اما فرج  
 و سرور در وی ظاهر نگشت و همچنین روزی پاره مبلغ نذر آن سرور نمودم علیه الصلوة والسلام و سائر  
 انبیاء اکرام را علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات نیز در آن نذر داخل ساختم و طفلی آنحضرت علیه و  
 علیم الصلوات والتسلیمات مرخص آنحضرت درین امر معلوم نشد و همچنین در بعضی اوقات که در میفرستادم  
 اگر در مرتبه بر سائر انبیاء نیز میفرستادم مرخص آن سرور در آن ظاهر نمیشد علیه السلام الصلوات والتسلیمات  
 یا وجود آنکه معلوم شده است که اگر بزوحانیت یک تصدق کرده سائر مومنان را شریک سازد  
 همه پرسد و از آن شخص که بنیت او داده بود هیچ نقصان نکند آن رجب واسع المغفرة برین تقدیر  
 وجه ناخوشی و عدم رضا چه بود مدتی این اشکال خدشه داشت آخر الامر بفضل خداوندی جل شانہ  
 ظاهر شد که وجه ناخوشی و کلفت آنست که اگر صدقه بے شرکت بے میتی داده شود آن میت از جانب  
 خود بطریق تحفه و هدیه آن صدقه را در ملازمت آن سرور علیه السلام الصلوات والسلام خواهد برد و بوسیله  
 آن برکات و فیوض خواهد گرفت و اگر صاحب صدقه خود نیت آن سرور بکنه علیه السلام الصلوة والسلام  
 میت را چه نفع بود در صورت شرکت میت را اگر صدقه قبول افتد ثواب همان صدقه است  
 و در صورت عدم شرکت هم ثواب صدقه است اگر قبول افتد و هم برکات و فیوض اتقان و  
 اهدای آن صدقه است از نزو و حبیب رب العالمین علیه السلام الصلوة والسلام و همچنین هر شخصی را  
 که شریک سازد باین نسبت کائن است که در شرکت یک رجب ثواب است و در عدم شرکت دو رجب که آنرا  
 میت از جانب خود یا بگذرانند نیز معلوم گشت که هدیه و تحفه که غریبی بخدمت بزرگی ببرد بی شرکت  
 احدی اگر چه طفلی باشد آن تحفه را گذرانیدن بهتر است یا بشرکت شک نیت که بے شرکت بهتر است  
 و آن بزرگ برادران خود از نزد خود دیدار بهتر است از آنکه انگیس بفقونی دیگر آنرا داخل سازد و آل و  
 اصحاب که در رنگ عیال آن سرور علیه السلام الصلوات والتسلیمات ایشانرا که بطیف داخل هدیه آنحضرت  
 علیه السلام الصلوات والتسلیمات ساخته می شود مرخص و مقبول مینماید بی تعارف است که در  
 هدایات مرسومه اگر بزرگه اعوان و اشراف شریک سازند از ادب و رعنا مندی



و بهر زبان یاد حق نکند جل و علا چه نسبت دارد آن شخص که اورا یک زبان بدهند و آن یک زبان یافند  
 نماید جل و علا ایمان معرفت و سایر کمالات را بر مینویسد قیاس باید کرد دنیا تمنا و نورا و غفلت آنکس  
 علی شئی قدر الهی محمد آو آخرا و القسوة و السلام علی رسولہ دنا و سرمد او علی آلا الکرام و صحبہ العظام  
 اے یوم القیام مکتوب سی و یکم مبلّا بدرالدین در تحقیق عالم ارواح و عالم مثال و عالم اجساد  
 الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ نوشته بودند که روح پیش از تعلق ببدن در عالم مثال بوده است  
 بعد از مفارقت از بدن باز به عالم مثال خواهد رفت پس عذاب قبر در عالم مثال خواهد بود و در رنگ  
 المی که در خواب در عالم مثال احساس نمایند و نوشته بودند که این سخن شاخصه بسیار دارد اگر قبول  
 نمایند فریغ بسیار برین سخن متفرع خواهد ساخت بدانند که این قسم خیالات از صدق قلیل النصیب است  
 مبادا که شمارا براه غیر متعارف دلالت نماید چند کلمه بغیر ورت با وجود موانع در تحقیق این بحث نوشته آمد  
 و الله سبحانه و الهادی اے سبیل الرشاد اے پیادر عالم کمالات راسته قسم قرار داده اند عالم ارواح  
 و عالم مثال و عالم اجساد عالم مثال را بر نوح گفته اند در میان عالم ارواح و عالم اجساد  
 و نیز گفته اند که عالم مثال در رنگ مرات است مرعانی و حقائق این هر دو عالم را که معانی  
 و حقائق اجساد و ارواح در عالم مثال بطور لطیف ظهور مینماید چه در آنجا مناسب هر معنی و حقیقه  
 صورت و هیئت دیگر است و آن عالم فی حد ذاته متضمن صور و هیئات و اشکال نیست مورو  
 اشکال در وے از عوالم دیگر منکسر گشته ظهور یافته است در رنگ مرات است که فی حد ذاتها  
 متضمن هیچ صورت نیست اگر در وے صور کائن است از خارج آمده است چون این سخن معلوم  
 شد بدانند که روح پیش از تعلق ببدن در عالم خود بوده است که فوق عالم مثال است و بعد از تعلق  
 ببدن اگر تنزل نموده است به عالم اجساد و بعلاقه حی فرود آمده است به عالم مثال کار بندد و نه پیش  
 از تعلق و نه بعد از تعلق پیش ازین نیست که در بعضی اوقات بتوفیق الله سبحانه بعضی از احوال خود را در  
 مرات عالم معلوم نماید چون وقع احوال را از آنجا معلوم میسازد چنانچه در و احوالات و منامات این معنی  
 واضح و واضح است که بیه آنکه از حس غائب شود این معنی احساس نماید و بعد از مفارقت از  
 بدن اگر روح علوی است و روح فوق است و اگر سفلی است که غافل است به عالم مثال کار بندد و نه در دو  
 عالم مثال از براسه و بدن است نه از براسه بودن جای بودن عالم ارواح است نه عالم اجساد و عالم مثال

در فهمیدن آن نیست که در نفهمیدن با جزا از اعجاز گذشته است که در فهمیدن نیست سبحان الله همین نفهمیدن  
 جمعی را بفضلات میبرد و با کلام حق نیز سازد و بعضی را همین نفهمیدن بسبب کمال بیان بجز آن میگرد  
 و به هدایت می آرد و فیصل به کثیر و بریدی به کثیر اینها متناسن لکن یک رشته و یکی نشان افزا شد و اسلام  
 مکتوب تنی ام ببادت و ارشاد پناه میر محمد نعمان در بیان عروج و مراتب اصول و مراتب عبادات  
 الحمد لله رب العالمین و السلام علی سید المرسلین بیت پایا آخر آدم است و آدمی به گشت محرم از مقام محرمی  
 اگر نگردد باز مسکین زین سفر نیست از وی هیچکس محروم تر و چون بعنایت الله سبحانه و ارفع و جی  
 باصول خود که در رنگ ظل است مر آن اصول را واقع شود در هر سطح از اصول او را فانی است  
 در آن اصل و بعد از آن بقای آن و باین فناء و بقاء اطلاق انامی او از آن ظل زائل گشته بران اصل که  
 فناء و بقاء او را در وی حاصل گشته است اطلاق خواهد یافت و خود را همان اصل خواهد دانست و همچنین چون  
 از آن اصل بمرحمت حق جل و علا او را عروج واقع شود اصل که فوق آن اصل است و آن اصل ظل است  
 مر این اصل را فناء و بقاء آن اصل او را درین اصل ثانی حاصل خواهد کرد و اطلاق انما از اصل اول زائل گشته  
 باصل ثانی خواهد پیوست و خود را همان اصل ثانی خواهد یافت و همین نسبت است اصل ثانی را باصل ثالث  
 اگر عروج واقع شود اطلاق انما بران اصل ثالث قرار خواهد یافت که اصل ثانی ظل او است و همچنین در هر  
 اصله تختانی که در رنگ ظل است مر اصل فوقانی را همین نسبت کائن است اگر بحض فضل خداوندی  
 جل سلطان عروج واقع شود و از ظل باصل بگذراند اطلاق انما از هر ظل باصل آن خواهد قرار یافت  
 و خود را همان اصل خواهد دانست الی ما شاء الله تعالی علی تفاوت درجات استعداد این موهل  
 باین کثرت و باین رفعت اجزا را خواهند گشت تا قطره را دریا خواهند ساخت و کاه را کوه خواهند  
 گردانید و چون این اصول جزا را باینجا از کمالات و برکات شان نیز بهره کامل نصیب او  
 خواهد شد و کمال و جامع کمالات آن اجزا را خواهد بود از اینجا فرق در میان انسان کامل و سایر افراد  
 انسان توان شناخت که آن در پایه محیط است و اینها در رنگ قطره پایه محقر آن در بایس اینها او را چنانچه  
 و اگر کمال او چه در این بخش گفت الهی چیست انیکه اولیای خود را که است کردی که هر که ایشان را شناخت نزد یافت  
 و اینها را شناخت و چنانچه در میان انسان کامل و انسان ناقص بکثرت و قلت اجزای تفاوت  
 در میان طاعات و حسنات اینها نیز با اندازه آن تفاوت است شخصی را که صد زبان بدهند

در تعلیلین بزرگواران میکرد و گریه فراموش گشت که متخیلات خود را مقدمه خود گردانیده و شاخسارها را برپا کرده  
متفرع ساختند احتمال ملاقات با محب ظاهر بسیار بعید بنمایند چنان زندگانی نمایند که رشته امید بخت بسته  
نشود و غایتش از کتب رحمت و ربی انامن امر نازد و السلام علی من اباع الهدی مکتوبی و در دوم بمقتضای  
در بیان آنکه خطرات از اسباب وصل گفته اند اندازه تخلی صوری است و در تحقیق حقیقت کثرت و بهیه  
و مایه سبب لک الحمد لله و سلام علی عباده الذین الصلوا نوشته بودند که رهرو را از راه وانی پرسید که  
از مجموع خطرات پشیمانم گفت بمقتضای و هو علی کل شیء محیط چون احاطه و تمویل مطلوب معلوم است خطره را  
از اسباب وصل باید محروم از موجبات فصل و پیوسته ابواب مشاهده را مفتوح باید داشت و در وزن غفلت  
را مسدود و این سخن باندازه تخلی صوری که مقدمه است از مقدمات این راه صادق است و درین  
موطن اگر وصل است هر چند فی الحقیقت فصل است باعتبار هویت و اگر مشاهده است هر چند فی الواقع  
مباعدة است هم بلاخطه صورت کائن و این تخلی نیز داکا بر این راه از حیل اعتبار ساقط است که گفته  
وجود سالک نیست و نیز محقق و مطلق برین تخلی شرکت دارد و چگونه هند و خلا سفیر یونان نیز ازین تخلی باخبر  
اند و از علوم و معارف این موطن مخلوط و شلند زغایه مافی الباب بحق را این دولت از راه صفائی طلب  
حاصل میشود و مطلق را از راه صفائی نفس ناچار آن مبداءیت میرود و این بصیلاست می آرد اما هر دو  
گر قمار صورتند از معنی بخت صورت پرست غافل معنی چه دانند آخرت بگو یا جمال جاان پنهان چه کار  
دارد و لیکن محقق را احتمال بخت از صورت کائن است و مطلق منتهک در صورت بی التزام گفت نباید  
علیه الصلوات و التسلیمات خلاصی از گرفتاری صورت محال است و ایضا تخلی صورت داخل دایره  
علم است لیکن چون حال و ذوق دوری بر توحی اندازد آن علم حال نمایی گردد و نیز در تخلی مشهود کثرت است  
لیکن بعنوان مظهریت وحدت و مشهود کثرت به عنوان که بود و بال و در و بال است باید که در  
نظر باطن از کثرت و مشهود کثرت نامی و نشانی نماند و مشهود چیز واحد حقیقی می بود و تا فاکه قدم اول است  
درین راه میسر گردد زیرا که فاعبارت از نسیان ماسوائے است از باطن پس ثبوت را در آن موطن چه جمال  
بود و مشهود کثرت آنجا چه باشد و خطره را که از اسباب وصل و از ابواب مشاهده گفته است مراد از آن  
وصل و مشاهده وصل مشاهده صورت است که عین مفارقت و دوری است زیرا که وصل نزد داکا بر این  
طائفه علیه تعبر است در مقام بقا با الله حاصل است که بعد از فنا و نسیان جمیع ماسوا حاصل می گردد

بیش از مرأت این دو عالم نیست چنانچه گذشت و الهی که در خواب در عالم مثال احساس نموده می آید  
 صورت و شیخ آن عقوبت که برای آن مستحق گشته است و از برای تنبیه و آئینی را بر روی ظاهر ساخته اند  
 و عذاب قبر ازین قبیل نیست که حقیقت عقوبتست نه صورت و شبهه عقوبت و نه الهی که در خواب  
 احساس نموده می آید اگر فرضاً حقیقت هم داشته باشد از قسم المهای می نوی خواهد بود و عذاب قبر از عالم عذاب اخروی است  
 نشان ما بینها چه عذاب دنیوی را نسبت بعذاب اخروی اعاد تا الله سبحانه و تعالی هیچ مقداری و اعتباری  
 نیست اگر شراره از آتش دوزخ در دنیا افتد همه را پاک بسوزد و متلاشی گردد اند عذاب قبر را در رنگ  
 عذاب خواب دانستن از عدم اطلاع است از صورت عذاب و حقیقت عذاب و نیز منشاء این شبهه  
 توهم بجاست عذاب دنیا است بعذاب آخرت و این باطل است بین البطلان سوال از کبریاء متوفی الا نفوس  
 حین موتها و الله تعالی گفت فی منها ما لم یفهم میشود که توفی النفس چنانچه در موت و خوابست نیز عذاب یکبار  
 از عذابهای دنیا شمردن و عذابها را بگیرد از عذابها را آخرت گفتن یکبار وجه است جواب توفی  
 نوم از آن قبیل است که شخصی از وطن مالوف خود بشوق و رغبت از برای سیر و تماشا بیرون آید تا فرج و مسرور  
 حاصل کند در خم و شادان ب وطن خود باز رجوع نماید و سیرگاه او عالم مثال است که متضمن عجایب ملکوت  
 ملکوتست و توفی موت چنین است که آنجا هم وطن مالوف است و تخریب بنای معمور از اینجا است  
 که در توفی نوم محنت و کلفت حاصل نیست بلکه متضمن فرح و سرور است و در توفی موت شدت و کلفت است  
 پس وطن متوفای نومی دنیا بود و محاله که با و نمایند از معاملات دنیا باشد و متوفای موتی بعد از تخریب وطن  
 مالوف خود اطفال یا خرد نموده است و معامله با او از معاملات اخروی گشته من مات فقد قاست  
 اقیامت شنیده باشند زنها که بشوق خیالی و ظهور و صورتی اعتقادات مفرده اهل سنت و جماعت را  
 شکر الله تعالی میهم از دست ندهند و خواب و خیال خود غرق شود که بجای متابعت این فرقه ناجیه تصور نیست  
 خوش طبعیها را موقوف داشته اگر از رویان بجای متابعت این بزرگواران کوشش فرمایند  
 است ماعلی الرسول الا البلاغ انبساط عبارت شام را در توهم انداخت که نزد یک است که این عجایب شمارا  
 از تفصیل این اکابر بیرون آورد و تالیفات خود سازد و توفی با الله سبحانه و تعالی من شهور الفنا و من سلطات  
 احوالنا شیطان دشمن قولیست و اوقف باشند که از صراط مستقیم پس کو چنانچه از و درت مفارقت تا بیک  
 سال هم بخشیده است چه باشد آن امتیازها که در التزام متابعت سنت و اهل سنت می نمود و انحصار بخت

کفبای آن بر تقدیر است و اجرای وعد و وعید صاحب شریعت کبلی اکثر تصوفیه و صوفیه نیز باین  
معه معتقدند هر چند تکلف تطبیق آن بشریعت نمایند و آنچه علما فرموده اند بے تکلف صادق است و بی عمل  
مطابق و بی عیار و کدورت ندارد و اثبات وجود مستقل متبعه بنمایند تا گنجایش سخن بود و شرکت بواجب  
پیدا کند تعالی وجود ضعیفی مقاصد و مستعار از غیره اثبات نمایند چه بجای تخطئه است بعلماء که کابر دین  
اند و نسبت غلط نمودن غلط محض و محض غلط است بآپس ماندگان دین و شریعت را از علما  
گرفته ایم و مذہب و مکتب را از برکات ایشان اخذ نموده اگر در ایشان گنجایش طعن بود اعتماد از  
شریعت و مکتب مرتفع گردد و لهذا طاعن سلف راضی و مبتدع گفته اند و طعن او را از اسباب تبذیل  
و تشکیک در دین شمرده بطلان او حکم کرده نوشته از مغز پوست قناعت نموده مانا که صور را مغز حیا ل  
کرده و تنزیه را پوست چه دعوت و گرفتاری علمایه تنزیه است و مشهور و مطلوب صاحب تجلی صورت  
صور و اشکال انصاف باید داد که کدام گرفتار لغز است و کدام پوست و مانده است انا دایا لم اعطی  
اوفی ضلال سین ربنا اتان لن لدنک رحمة و هدی لنا من امرنا رشداً و السلام اولاً و آخراً مکتوب سومی  
بلاشمس و رو یافته در بیان تحقیق این سخن شیخ شرف الدین نجفی منیری که گفته تا کافر نشود و مسری را در بند و بلاء  
خود حقت نشود و مسلمان نشود بلاشمس باستقامت باخید پرسیده بود که شیخ المشیخ و شیخ شرف الدین  
نجفی منیری در رساله ارشاد السالکین نوشته اند که تا کافر نشود و مسلمان نشود و تا سالک مسری را در خود را  
بیر مسلمان نشود و تا پادار خود حقت نشود مسلمان نشود مراد از این کلمات چیست بدانند که مراد از کفر کفر حق  
است که عبارت از مرتبه جمع است که موطن استوار است و مقام عدم اتیاز است میان جن اسلام و قبح  
کفر بلکه چنانکه اسلام را تحسن میداند کفر را تنجیز حسن میباید و هر دو را مظاهر اسم الهادی و اسم المفضل یافته  
از هر دو حظ میگیرند و تلذذ میگرد و این آن کفر است که منصور از آن خبر داده است و در آن بوده  
است و در آن مرده که گفته شعر کفرت بدین الله و الکفر واجب بے لدی و عتد المسلمین قبیح و  
شطحیات مثل قولنا الحق و قول سبحانی و قول لیس فی جنبی سوی الله همه اثمار آن شجره جمع اند که  
منشای آن استیلائے حب و غلبه محبت محبوب حقیقی است که غیر محبوب از نظر شان مستور گشته  
است و مشهور جز محبوب مانده این مقام مقام جل است و مقام حیرت نیز آما آن  
جلست که محمود است و آن حیرت است که مدوح است و چون بغایت الله سبحان

وجود خطر منافعی آن دولت است و حصول و سوسه نفع آن منزلت و در مقام فکاهه و نیز آن وصل  
 است خطر نوعی منتفی میگردد که اگر تکلف یا دایداشاید دهند یا نکنند بواسطه نیانیکه او را از اسوا  
 حاصل گشته است نوشته بودند و هو علی کل شیء محیط بیان احاطه باین عبارات نیامده است مانا که از کلام  
 مولدین است چه تعدیه احاطه در کلام عم کلمه علی بسیار می آید و متعارف در عبارات نصیحه عرب تعدیه  
 احاطه بکلمه با است قال الله تبارک و تعالی و کان الله کل شیء محیط قال الله تعالی الا انه کل شیء محیط  
 ظاهر این عبارت را از قرآن خیال کرده بطریق استشهاد آورده نه چنین است بیان این معنی در  
 کلام مجید عبارت دیگر است چنانچه گذشت و اینها نوشته بودند کثرت و همی و تعدد اعتباری نبوی  
 مترکم گشته است که اکثر علما بتعدد وجود در غلط افتاده از مغز پوست و از لب لبش قناعت  
 نموده اند کثرت و تعدد هر چند و همی و اعتباری است انچه بوضع ایجا خداوندی جل سلطان پیدا  
 گشته است متقن و مستحکم است و معامله دنیوی و اخروی بوسه مربوط و آثار خارجی بوسه مترتب هر چند  
 و هم و اعتبار مرتفع شود ارتقاء این کثرت و تعدد ممنوع است چه عذاب و ثواب دائمی و اخروی  
 که مخبر صادق علیه السلام و السلام از ان خبر داده است منوط بکثرت است و مربوط بتعدد  
 و حکم بر ارتقاء کثرت و تعدد نمودن و دخول در الحاد و زنداق است اعادنا الله سبحانه من ذلک پس  
 صوفیه علیه علمای کرام هر دو بثبوت و استمرار این کثرت و تعدد قائل اند و معامله اخروی دائمی  
 بوسه مربوط میدانند لیکن این کثرت در وقت عروج چون از شهود صوفیه مرتفع میگردد آنرا و همی  
 و اعتبار بوسه میبایند و چون در نفس امر مرتفع نمیشود هر چند از شهود مرتفع شود علما آنرا موجود میدانند  
 پس نزاع فریقین راجع بلفظ گشت بعد از اتفاق در معنی هر کدام باندازه دریافت خود حکم کرده است  
 صوفیه اعتبار شهود و نموده اند در ارتقاء شهودی را ملاحظه نموده حکم بوسه همی اعتبار بکوه اند و علما ملاحظه  
 بثبوت و استقرار نفس امری ادا کرده حکم بوجود او فرموده و کل وجهه این یعنی را این فقیر در مکتوبات  
 و رسائل خود تفصیل بیان نموده است و نزاع فریقین را راجع بلفظ داشته اگر خدای ماند آنجا رجوع  
 با بیفزود نظر علما نزد یک بصواب است که مطابق نفس امر است و نظر صوفیه باعتبار سکر و غلبه حال است  
 ستار باد در روز محشی است و نفس امر ثابت اند از شهود مستور حکم بثبوت بر ستار با اقرب بصواب است از آنکه  
 ملاحظه عدم شهود آنها نموده حکم بعدم وجود ستار با ناید علما که بوجود کثرت قائلند مقصودشان ابقار شریعت است

منقاد خود میسازد و کید شیطان فی حد ذاته ضعیف است که بیاری دشمن خانگی کار خود میکنند فی الحقیقه  
 بلا ما مارا است که دشمن جانی ما است هیچکس دشمن خود نیست مگر این دشمن بیرونی با مداد او  
 کار خود میکند پس اول نفس خود را باید برید و از انقیاد نفس خود باید برآمد و او را خوار و زار باید داشت  
 سر برادر در دشمن این جهاد بریده خواهد شد و خوار و زار خواهد گشت حجاب راه آئین نفس نکس است  
 و برادر خالچ از بحث است که از دور بشنود و دعوت مینماید و از صراط مستقیم بسبیل مستقیم بخواند بعد از انقیاد  
 نفس دفع آن دشمن خارجی با مداد خداوندی جلیسلطانه باهمل و جوه تصور است ان عبادی لیس ملک  
 علیم سلطان بشانته است مرآن عباد که از رقیب نفس برآمده اند و عبارت معبود حقیقی ساخته و  
 سجانه الموفق و آگاه گفته تا با وحی شود مسلمان نشود تواند شد که از ملو او عین ثابته او را مراد داشته باشد  
 که سبب ظهور وجود است در خارج و در اصطلاح این طائفه از عین ثابته با دو تعبیر آمده است عزیزی  
 فرموده ولد نامی یا یا ان ذالک عجیب امر از ام عین ثابته خود داشته و پدر آن ام اسم که بی را جلیسلط  
 خواسته که عین ثابته ظل و عکس و پدر آن اسم است جل شانه و چون ظهور آن اسم جلشانه در خارج بود وسط  
 آن عین ثابته است تعبیر از آن ظهور بولایت نموده با جمله مادر میگویند و عین ثابته میخوانند و این عین ثابته  
 را عین و جوبی میگویند زیرا که تعینات نزد این طائفه علیه پنج است که از تراترلات خمس گویند و حضرات  
 خمس نیز گویند و تعین را در مرتبه و جوب اثبات نمایند و سه تعین در مرتبه امکان ثابت میکنند و در تعین  
 و جوبی تعین وحدت و تعین واحدیت است که هر دو در مرتبه علم است فرق با جمالی و تفصیل عملیت  
 و سه تعین که در مرتبه امکان اثبات مینمایند تعین روحی است و تعین مثالی است و تعین حسدی و چون  
 عین ثابته در مرتبه واحدیت است ناچار تعین آن و جوبی بود و چون حقیقت آن شخص ممکن همان عین  
 ثابته است که تعین و جوبی دارد و این شخص کال لعل است مرآن عین را پس مادر این شخص از عالم جوب  
 بود که او را با عالم امکان ظهور داده است و جفت شدن با دریا مینماید است که این تعین امکانی شخص  
 با آن تعین و جوبی که حقیقت اوست متحد شود و چه ممکن گردد امکان پرستانده بجز واجب در و چیز نمائند  
 بعضی تعین امکانی از نظر او محقق نشود و انانی خود را بر تعین و جوبی اطلاق دهد نه بکنش که تعین امکانی  
 فی نفس الامر با تعین و جوبی متحد گردد که آن محال است و مستلزم الحاد و زندقه زیرا که معامله آنجا بشهود است  
 اگر زوال تعین است بشهود تعلق دارد و اگر اتحاد است هم بشهود است بیتی نه آن این گردد و در



ازین مرتبہ جمع بند ترسیر واقع شود و علم باین جبل جمع شود و معرفت با حیرت قرین گردد و فرق و تمیز پیدا شود و از سکر بصیرت آید دولت اسلام حقیقی ظهور فرماید و حقیقت ایمان میر آید این اسلام دایمان از زوال محفوظ است و از طریقان کفر مومن در ادعیه ماثوره آمده است اللهم انی اسئلك ایماناً لیس بعده کفر آ این همان ایمان است که از زوال محفوظ است الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون نشان حال اهل این ایمان است چه ولایت باین ایمان بمعنویت هر چند در مرتبہ جمع هم اطلاق اسم ولایت میتوان نمود اما نقص قصور مہر وقت دانستگیا آن مرتبہ است چکال در ایمان و معرفت نہ در کفر و جبل ہر کفر و جبل کہ باشد پس راست آمد انجمن گفتمہ تا بکفر طریقت متحقق نشود باسلام حقیقت مشرف نگردد و آنکہ گفتمہ کہ تا بیدار خود را نکشد مسلمان نشود مراد از بیدار ہر ہر اوست شیطان دانستہ کہ قرین اوست و ہمیشہ اوراد دلت بشرف و فساد مینماید در حدیث آمده است علی قاتلہ العنقلۃ و الاسلام کہ پیچ بنی آدم نیست مگر آنکہ اورا قرینے از جن است پرسیدند یا رسول اللہ شمار قرین جنی است فرمودند بہت اما خدا یتعالی مرا بروی اعانت داده است کہ از شر او سالم ماندم ام این برین تقدیر است کہ لفظ قاسم در حدیث واقع شدہ است بصیغہ محکم روایت کردہ شود و اگر بصیغہ ماضی روایت کردہ شود معنی چنان میشود کہ آن قرین من مسلمان شدہ است این معنی اخیر مشہور است و کشتن آن قرین عبارت از عدم انقیاد اوست و خوار و زار داشتن است اورا سوال آدمی با وجود عقل و فراست چرا مغلوب آن شیطان میگردد و بدلالت سورا و مسارعت مینماید و مرکب نام فضیلت حق جل شانہ میشود جو اب شیطان فتنہ و بلا است کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ از برای امتیلا و آزمائش عباد مسلط ساختہ است و اورا از نظر شان مستور فرمودہ است و بر احوال او ایشانرا اطلاع ندادہ و بولہ احوال ایشان میناگردانیدہ است و در درگ و پوست شان در رنگ خون جاری داخستہ سعادت و شقا باشد کہ از کید و مکر چنین بلا بحفظ خداوندے جل شانہ محفوظ ماندن و ذلک حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ در کلام مجید کید اورا بعطف یاد فرمودہ است و سعادت مندان را دلیر ساختہ بل باعانت خداوند جل شانہ شیطان بآن تسلط حکم رویہ دارد و بے امداد فضل او شیر درندہ است لہ تو مراد دل دہ و دلیری بین رویہ خوش خوان و شیرینی بین جواب دیگر آنکہ شیطان از راه ہوا ہای آدمی می در آید و مشہبتہا اوراد لالت مینماید اپار باعانت نفس بارہ کہ دشمن خانگی است بروی نصرت مییابد و اورا

ایشانرا مواخذه نباید نمود و تقرب دینی تقرب این نامرادان از دون و دشنام کردن و ایذا رسانیدن  
 نامناسب و ناملائم است و تقصیرات خود نظر باید کرد که نسبت به جناب قدس سرمدی جلایکاه هر ساعت  
 بوقوع می آید و او تعالی بمواخذه آن مجمل نمی فرماید و منع رزق نمی نماید و بعد از تصحیح اعتقاد و بعد از  
 ایتیان احکام فقهیه اوقات خود را مستغرق ذکر الکی جلایکاه باید ساخت و بهیچیکه طریق ذکر را اخذ نموده  
 بعمل باید آورد و منافعی آن هر چه باشد آنرا دشمن خود را کاشته ازان اجتناب لازم باید دانست بهیت هر چه  
 جز ذکر خداست حسن است و گمراهی خوردن بود جان کندن است و بشما در حضورم گفته شده است که  
 هر چند در امور شرعیه احتیاط کرده می آید در مشغولی می افزاید اگر بپایانته در احکام شرعیه خواهند نمود و ملاوت  
 و استیلا و مشغولی بر باد نخواهد داد و زیاده چه نویسد و الله سبحانه اعلم مکتوب سی و پنجم میرزا منوچهر  
 در تقریرت و نصیحت و اعتقاد شباب و روایه حضرت حق سبحانه و تعالی بنور دار سعادت الطول  
 خوشوقت و محبت دار دو حزن و دانه ماضی را در حق ایشان با حسن و جوه کافی فرماید ای فرزندان  
 عتقوان شباب چنانچه آوان بود و هوس است زمان تحصیل علم و عمل است نیز علم که بمقتضای  
 شریعت غرامی آوان بادی و استیلائی مولی شهواتیه و غضبیه نفسانیه وجود آید باضعاف مزیت و اعتبار  
 و اعتداد دارد از آن علی که در غیر این آوان بوقوع آید چه وجود مانعی که باعث رنج و محنت است شان آنرا  
 باسما برده است و عدم مانعی که متکرم عدم که و کرده است معامله آنرا بر زمین انداخته از اینجا است  
 که خواص بشر از خواص ملک افضل آید که طاعت بشر مقرون بموانع است و عبادت ملک بجهت  
 موانع وقت اعتبار و اعتداد سپاهیان در آوان استیلائی اعدا است که موانع دولت اندانند که  
 ترددشان در آنوقت باضعاف مزیت و اعتبار دارد از تردد و لبیا را ایشان که در غیر اینوقت  
 بوقوع آرند و معلوم است که هو و هوس مرضی اعدا الله است که نفس و شیطان باشند و عمل بمقتضای  
 شریعت غرامی حضرت رحمن جل سلطان از فطانت و زیرکی دور است که اعدای مولی را راضی  
 دارند و مولی که مولی نعم است در خط باشد و الله سبحانه الموفق مکتوب سی و ششم به جناب میر محمد نعمان  
 و روایه در دفع شبهات منکران عذاب قبل محمد و سلام علی عباد الله الذین اصطفی جمیع در عذاب قبر  
 که با حدیث صحیح مشهوره بیکه بآیه های قرآنی نیز ثابت شده است تردد دارد بلکه نزدیک است که بلطاعت  
 و انکار آن جزم نمایند و مقتضای ایشان احساس احوال مومانی غیر مدفون است برنج واحد و هر نعم

این شود آن همه شکل گرد بر تو آسان + و چون آن شخص باین تعیین خود را باین تعیین متحد یافت اسیدوار  
آن گشت و از مواتات امکانی و اهر و بدولت اسلام و انقیاد و مرتبه و جوب شرف گردید باید دانست که  
از تزلزلات نفس که گفته اند مجرد اعتباراتند در وجود و بحسب و شهود و تعلق دارند نه آنکه فی الحقیقت تنزل است  
و تغییر و تبدل است فسخان الله من لم یغیر بذاته ولا بصفاة ولا فی اسماء بحدوث الاکوان صوفیه باندازه  
دید خود که متضمن شکر و غلبه حال است چیز بابر زبان می آید بر مظهر محمول نباید داشت و بتاویل و توجیه  
باید پرداخت فان کلام السکاری بکل و بصرف عن الظاهر و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کما چون این  
سخان قلی انگیز از بزرگ نقل کرده بصورت در حل آن چیز نوشته شد و الا این فقیر در  
امثال این سخنان مخالفت ناخود را ننماید و بر دو قول آهنا لب نیکشاید ربنا اعفرن ذنوبنا  
و اسرفنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرن و الحمد لله رب العالمین اولاً  
و آخراً و الصلوة و السلام علی رسولہ و آله و سرمد او علی آله الکرام و صحبه العظام الی یوم القیامه  
مکتوب سی و چهارم بوالد میر محمد امین در دریافت در نصیحت نصیحتی که نموده می آید اول نصیحت  
عقاید است بموجب آراء علماء اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند شکر الله تعالی سیم  
بعد از تصحیح اعتقاد عمل بمقتضای احکام فقهیه ضروری است بانچه امور اند از امتثال آن چاره  
بنمود و از انچه ممنوع اند از اجتناب آن گذرنه ناز و بیخ وقت بکسل و فتنه بارعایت شرائط  
و یا تعدیل ارکان دران ادا باید نمود و بر تقدیر حصول نصاب از ادا زکوة هم چاره بنمود  
امام اعظم رضی الله تعالی عنه در زیور زمان نیز زکوة دادن فرموده است و اوقات  
خود را بملو و لعب نباید صرف کرد و بامور لایفیه عمر گرامی را تلفت نباید نمود و کیف که با امور منیه و  
بخطورات شرعیه مرت گرد و بسرد و نغمه رعیت نکنند و بالتذاذ آن فریفت نگردند که آن  
سمی است عمل آلوده و زهر است شکر اندوده و از غلبت و سخن چینی مردم خود را محفوظ دارند  
و عید های شرعی در باب ارتکاب این دو ذمیه دارد است و از دروغ گفتن و  
و بتان بستن نیز اجتناب ضروری است که این دو ذمیه در جمیع ادیان حرام است و مرتکب  
آنها بوعید موعود است و شرعیوب خلق و ذنوب خلایق و از زلات ایشان در گذرانیدن و عفو  
کردن از عزم امور است و بر ملوک و وزیر و سنان مشفق و مهربان باید بود و تفصیلات

که مقلدان بجا ثبات نبوت ایشان و بعد از تصدیق رسالت شان علیه علیهم الصلوات والتسلیمات  
از استدلال است و تقلید او مرغان این اکابر در بنوقت عین استدلال است مثلاً شخصی که اصل را  
با استدلال ثابت نموده در بنوقت فروعی که از ان اصل ناشی گردند همه مستند بان استدلال  
خواهند بود و با استدلال اصل در اثبات جمیع فروع متصل خواهد بود الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا  
لننتدی لو ان هدانا الله لقد جارت رحمتنا با حق و اسلام علی من اتبع الهدی مکتوب سی و هشتم  
بمولانا محمد طاهر بخشی صدر و ریافته در بیان آنکه هر چه از جمیل مطلق سبحانه آید جمیل آید + الحمد لله  
رب العالمین و انما و علی کل حال اگر چه بصورت جلال نماید اما فی الحقیقه جمال باشد این  
سخن بر بقول محمول نباشد و بر تفوه صرف نشود که تمام حقیقت دارد و سر اسر مغز است بگفتن  
و نوشتن راست نیاید اگر در دنیا ملاقات می شود و فیها و الاما عالمه با خیرت نزدیک است  
بشارت المرحوم من احب تلک نخس مجوران است صحیفه شریفه که محبوب در ویش محمد علی  
کشمری ارسال داشته بودند رسید و آنچه نوشته بودند اطلاع یافت در جواب آنچه بمقتضای وقت  
گنجینه نوشته فرزندان و دوستان جمعیت باشند و در مکان خود ثابت بودند و بقضای اوقات  
را منی باشند مکتوب سی و هشتم در و ریافته بملایم در جواب سوال او از معنی حدیث  
ستفترق امتی و در جواب باب فقر + باید دانست که مراد از قول آن سرور علیه علی آداب الصلوة  
و السلام که در حدیث تفرق این امت به فتاد و در وفرة واقع شده است کلمه فی النار  
الا واحدة و خول شان است در نار و کشتن است در عذاب آن نه خلود در نار و دوام  
در عذاب آن که منافی ایمان است و مخصوص بکفار است غایب مانی الباب چون باعث دخول  
شان در نار معتقدات سور شان است ناچار همه ایشان داخل نار گردند و باندازه نجس اعتقاد  
معذب گردند بخلاف آنکه کفره که معتقدات شان نجات بخش از عذاب نار است و سبب  
طرح شانست اینقدر هست که اگر بعضی از آنها تکلیب اعمال سو گردند و آن اعمال بتوبه و خفاعت  
معفو گرد و جائز است که بقدر ذنب بعد از نار متبلا گردند و دخول نار در حق ایشان تحقق گردد  
پس در فرق دیگر دخول نار در حق جمیع افراد کنایه این است اگر چه خلود نبود در حق این فرقه ناجیه دخول نار مخصوص  
ببعض است که از کتاب اعمال بودند و اندر کلام درست باین بیان که لا یخفف و چون این فرقه مبتدیان

استند است و انتقامت که منافی تعذیب و ایلام است که عزیز و عزیز است از او از من است جواب دلیل این  
 اشکال آنست که حیات عالم بر پنج موطن قبر است نه از قبیل حیات دنیوی است که حرکت اراده و  
 احساس هر دو لازم آنست که انتظام این نشاء مربوط باین دو امر است و در حیات بر پنج حرکت پنج  
 در کار نیست بلکه منافی آن نشاء بر زخمی است احساس فقط آنجا کافی است که وجدان الم و عذاب  
 نماید پس حیوة بر پنج گویند نصف حیوة دنیوی است و تعلق روح ببدن آنجا نیز تعلق روح است  
 ببدن که در نشاء دنیوی بوده است که موتای غیر مدفون بحیوة بر زخمی احساس عذاب و الم نمایند و پنج  
 حرکت و اضطراری حیوة بر زخمی از اینها بود و نباید و آنچه مخبر صادق فرموده است صادق باشد علیها علی  
 آله الصلوات و التسلیمات آنها و اکملها یا آنکه گویم جسم ماده این اشکال و امثال این اشکال نمایم که طور نبوت در  
 طور عقل و فکر است امور که عقل در ادراک آنها قاصر است اثبات آن بطور نبوت نموده می آید و اگر  
 عقل کفایت میکرد انبیاء بر اے چه بعوث می گشتند صلوات الله تعالی و تسلیما ع سجدانه علیهم اجمعین و عذاب  
 اخروی را چه بهشت ایشان مربوط میساختند قال الله تبارک و تعالی و ما كنا معذبين حتى نبشركم  
 عقل هر چند حجت است اما حجت بالقه نیست و در حجت کامل نه حجت بالقه بعثت انبیا متحقق گشته است  
 علیهم الصلوات و التسلیمات و زبان عذر تکلف را به قال الله تبارک و تعالی و نزلنا رسلا مبشرين و منذرين  
 لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل و کان الله عزیزاً حکیم و چون ادراک عقل را در بعض امور  
 قصور ثابت شد پس جمیع احکام شرعی را بمیزان عقل نمیدان سخن نباشد و فی الحقیقت  
 التزام تطبیق آن حکم باستقلال بود و انکار طور نبوت باشد اعادنا الله سبحانه عن ذلک اول  
 فکر ایمان بر رسول باید کرد و تصدیق رسالت او باید نمود تا در جمیع احکام او را صادق دانسته شود  
 و بواسطه آن از ظلمات شکوک و شبهات خلاص میسر آید اصل را با معقول باید ساخت  
 تا فرموده بی تکلف معقول و معلوم گردند هر فرع را به اثبات اصل معقول ساختن بسیار ترست  
 و اقرب طرق بوصول این تصدیق و بمحصل اطمینان قلب ذکر آنکی است جل سلطان  
 قال الله تبارک و تعالی لا یجزم الله قطن القلوب الذین آمنوا و عملوا الصالحات لو ان  
 لهم حسن ثاب براه نظر و استدلال باین مطلب عالی رسیدن دورد و راست است  
 پای استدلال باین چوین بود و پس چوین سخت یه گلین بود باید دانست

آیه کریمه دروز فتح مکة نازل شده است و آن سرور علیه آله الصلوة و السلام چون از بیت  
 رجال قاری گشت شروع در معیت نسا فرموده معیت آنحضرت علیه آله الصلوة و السلام بنا  
 بجز در قول بوده است و هرگز دست آنحضرت علیه آله الصلوة و السلام بهت نسای با لغات  
 نرسیده است و چون ذمائم و اخلاق ردیه در نسا نسبت برجال بیا ر بوده است بنا بران در وقت  
 معیت نسا شرط زانده بر معیت رجال در میان آورده است و از جهت امتثال امر خداوند  
 جل سلطان نسا در انوقت نمی ازان ذمائم فرموده است شرط اول میج چیز را با و تعالی شریک  
 بنا بد ساخت چدر وجود و چه در استحقاق عبادت کیسکه اعمال او از شائبه ریا و سمعت  
 پاک نباشد و از فتنه طلب اجر از غیر او تعالی و لولوا بقول و ذکر انجیل میرا بنود آنکس از  
 دائره شرک بیرون نباشد و موحد و مخلص بنود قال علیه آله و صحبه الصلوة و السلام الشکر  
 فی اسمی استغفر من ذبیب النمل التي تدب فی لیلة مظلمة علی صحفة سوداء بیت لاف بی شرکی  
 مزین کان از نشان پای نور در شب تاریک بر سنگ سیه پنهان تراست و قال  
 علیه آله الصلوة و السلام و اتقوا الشکر الاصفوا اما الاصف قال علیه و آله الصلوة  
 و السلام الریا و تعظیم مراسم شرک و موسم کفر و همه را قدم راخ است و شرک مصدق و  
 مبین از اهل شرک است و ثبت بمجموع احکام اسلام کفر و شرک تبری از کفر شرط اسلام است و تبری  
 از شائبه شرک توحید و آئند از اصنام و طاغوت در دفع امراض و اسقام که در جمیع اهل اسلام شائع  
 گشته است همین شرک منوال است و طلب حوائج از نگهای تراشیده و ناتراشیده نفس کفر و انکار  
 از و اجنبی بوجد تعالی و تقدس قال تد تبارک و تعالی شکایه عن حال البعض من الضلال بریدون ان تجالوا  
 الی الطاغوت و قد امدوا ان کفروا به و برید الشیطان ان یصلهم ضلالا بعید اکثر زمان بواسطه کمال  
 جهل که دارند باین استمداد ممنوع مبتلا اند طلب دفع طایزین استار بی سعی مینمایند و با دایه مراسم شرک  
 و اهل شرک گرفتار اند علی الخصوص اینچنین از نیک و بد ایشان در وقت عروض مرض جد رے که در  
 زبان هند سیکه معروف است مشهود و محسوس است کم زنی باشد که از دقایق این شرک خالی بود  
 و بر سیمه از رسوم آن در انجا اقدام نمایند الا من عصمها الله تعالی و تعظیم نمودن ایام معظمه منو  
 لا و بجا آوردن ایام رسوم متعارفه جو در این مستلزم شرک و مستوجب کفر است چنانچه

در تکفیر آنها بر است نباید نمود تا زانکه اگر کار ضروریات و غیبه نماید در دستورات احکام شرعی کنند و قبول  
 ما علم محمد بن المذین با ضرورت گفتند علماء فرموده اند اگر نود و نه وجه کفر در اثر شو دو یک وجه اسلام یافته شود  
 قصیح این وجه باید نمود و حکم کفر تا یک کرد و الله سبحانه اعلم و گفته احکم و نیر باید دانست که مراد از نصف یوم کفری  
 این است پیش از اعتیانی بآن مدت بهشت خواهند رفت یا نصف سال نبوی است زیرا که یوم نزد  
 حق جل و علا هزار سال است و آن یوم بعد از یک کالفت سه مائت و نود و ششاد این نیست و تقدیر آن  
 مدت مفوض علم الهی است جل شان به آنکه روز و شب و سال و ماه متعارف شود و تحقق شود و مراد از فقیر  
 فقیر صابر است که اترام ایمان احکام شرعی نموده است و از مخطورات شرعی اجتناب فرموده و در فقر  
 درجات و مراتب است بعضیها فوق بعضی و اعلائی مراتب آن در مقام فاقصورت می بندد که غیر از  
 حق جل شان همه یا ناچیز گرداند و نسیان نماید و هر که جامع جمیع مراتب فقر است افضل است و از آنکه  
 بعد از آن مراتب دارد و در بعضی پس با وجود فاقصورت فقر ظاهر هم دارد و افضل است از آنکه یا فاقصورت ظاهر  
 ندارد و فاقصورت حکم بخیر است خواه حاسم الدین احمد و رودیا فصد در جواب طلب و مشورت  
 آنجناب بفرج مع توابع الحمد لله و سلام علی عباده الذین استغفروا احوال و اوضاع فقرا ایستاد  
 مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه و عافیکم صحیفه شریفه که از روی شفقت و مهربانی  
 نامزد این فقیر ساخته بودند بمطالعه آن مشرف گشت انظارا فستیاق فرموده بودند که در یکی از حرمین  
 شریفین با متعلقان متوطن و مدفون گردد و ما که با رفتن متعلقان بنظر نمی در آید بلکه نزدیک است  
 منع مغموم شود اگر ایشان جریده بروند بنظر سخن می در آید و امید است که بسلامت برسند و الامر  
 اول الله سبحانه دیگر در باره سیادت ماب نوشته بودند که اطبا بفرر آن حاکم اند شفقت آثارا هر چند ایمان  
 نموده می امید در نظر هیچ ضرری از آن نمی آید جز آنکه یک ظلمتی از آنجا محسوس میگردد که غیر ظلمت این  
 ضرر است تا وحش چه باشد با بجه ضرر اطبا مفقود است و الله سبحانه اعلم السلام مکتوب چهل و یکم  
 یکی از مصاحبات ورود یافته در نصاب ضروریه نسا در ضمن تاویل کریمه یاها البتة اذا جارك المؤمنات  
 الایة قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی اذا جارك المؤمنات بیا لیک علان لا یشرک با الله شیئا  
 و لا یسر قرن و لا یزین و لا یقتلن اولادین و لا یاتین بهتان بغیر نیه بین اید بین و ارجلین و لا یضیک  
 فی مکتوف فبا یسین و استغفر لمن الله ان الله عفو رحیم و این



است و قبول شیطان لعین است و الله سبحانه العاصم و شرط دوم که در وقت بیعت ناسربان  
آورده اند نهی از سرقه بوده است که از کبائر سیئات است و چون این ذمیه در اکثر افراد  
زنان متحقق است و کم زنی باشد که از دقایق این ذمیه غالی بودنی این ذمیه شرط بیعت  
شان آمد زنان که در اموال شوهران بی اذن شان تصرف شوند و بی تخاشی تلف و تحسین  
آن نمایند داخل سارقان گردند و بکپره سرقه متحقق باشند اینچه در عموم ناسربان گفت که ثابت  
باشد و این خیانت در جمیع افراد شان نزدیک است که متحقق شود الا من عصمها الله سبحانه  
کاش اینچه را سپه شمرند و بد تصور نمایند هم احتمال نسبت باین سیه در حق شان غالب است  
و خوف کفر از راه این احتمال در باب ایشان بیشتر حکیم مطلق جلشانه بعد از نهی شرک زنان را  
نهی از سرقه فرموده که این ذمیه در حق شان بواسطه شیوع احتمال آن از ایشان قدس  
راش در کفر دارد و از سائر کبائر سیئات در حق ایشان منکر تر است و چون زنان را بواسطه  
نحوه اخذ اموال شوهران ملکه خیانت پیدا میشود و قبح تصرف در اموال غیر از نظر شان زائل میگردد  
و در نوک در اطلاق غیر شوهران نیز تعدی تصرف نمایند و بی تخاشی در اموال دیگران خیانت و سرقه  
کنند نزدیک است که اینچه باندک تا مل و افح و لائح گردد پس متحقق شد که نهی سرقه در حق زنان از اهم  
مهم اسلام آمد و بعد از شرک نسبت بایشان قبح آن تعیین نخست بمیل بعدی حضرت پیغمبر صلی الله  
علیه و آله وسلم از اصحاب خود پرسیدند که میدانید که اسرق السارقین کیست یعنی بدترین و زردان  
کدام است عرض کردند نمیدانیم فرماید حضرت فرمود علیه علیکم الصلوات و التسلیمات که اسرق السارقین  
کس است که از نماز خود بدزد و در کان نماز را تمام و کمال ادا ننماید ازین سرقه نیز اجتناب ضروری  
آمد تا بدترین و زردان نباشد بجهت دل نیت نماز باید کرد که ب حصول نیت عمل صحیح بود  
قرات را درست باید خواند و رکوع و سجود را باطمینان بجا باید آورد و قومه و جله را نیز  
باطمینان باید ادا کرد یعنی بعد از رکوع درست باید استاد و بمقدار یک تسبیح در استادن  
درنگ باید کرد و در میان دو سجده درست باید نشست و بمقدار یک تسبیح نشستن مکث  
باید نمود تا در قومه و جله اطمینان میسر شود و هر که چنین نکند خود را در اقطار سارقان داخل  
سازد و مورد وعید گرداند شرط ثالث که در بیعت ناسربان خصوص است نهی از زنا است

در ایام دوالی کفار مجله اهل اسلام علی الخصوص زنان ایشان رسوم اهل کفر را بجای آرند و عید خود می سازند و در ایام شبیه بیدایه اهل کفر خجانه های دختران و خواهران در رنگ اهل شرک میفرسند و ظواهری خود را در رنگ کفار در آن موسم رنگ می کنند و بهیچ سرخ آهنگار پر کرده میفرستند و آن موسم را اعتبار و اعتنا میدهند به شرک است و کفر است بدین اسلام قال الله تبارک و تعالی و ما یومئذ الشریح با قدر الا و هم مشرکون و حیوانات را که نذر مشرک نمی کنند و بر سر قبر اهل ایشان رفته آن حیوانات را دفع نمایند در روایات فقهیه این عمل را نیز داخل شرک ساخته اند و در باب مباحثه نموده و بن ذبح را از جنس ذبیح جن احکاشته اند که ممنوع شریعت و داخل دایره شرک ازین عمل نیز اجتناب یابند و که شایبه شرک دارد و وجه نذر بسیار است چه در کار است که تذریع حیوانی کنند و از کباب ذبح آن نمایند و نیز باغ جن ملین سازند و شبیه عبیده جن پیدا کنند و ازین عالم است صیام نساکه نیست پیران و بی بیان نگاه دارند و اکثر آنهاست ایشانرا از خود ترشیده روزی که خود را بنام آنها نیت کنند و در وقت افطار از برای هر روزه خاص بوضع مخصوص تعیین نمایند و تعیین ایام نیز میکنند از برای صیام مطالب و مقاصد خود را باین روزها مربوط می سازند و بتوسل این روزه ازینها حاجت میخواهند و روای حاجت خود را از آنها میدهند این شرک در عبادت است و بتوسل عبادت غیر حاجات خود را از ان غیر خواستن است شاعت این فعل را نیک باید دریافت و حال آنکه در حدیث قدسی آمده است که او تعالی فرموده الصوم لی و انا اجزی به یعنی صوم مخصوص برای من است و غیر مرا در عبادت صوم شرک نیست هر چند در هیچ عبادت شرک با او تعالی جائز نیست اما تخصیص صوم از برای اتمام این عبادت است که تا کی نفع شرک در آن عبادت کردن است و حیل است آنچه بعضی از زنان در وقت اظهار شاعت این فعل گویند که ما این روزها را برای خدا نگاه میداریم و ثواب آن را به پیران می بخشیم اگر درین امر صادق باشند تعیین ایام از برای صیام چه در کار است و تخصیص طعام تعیین اوقات شنیع مختلفه در افطار برای چیست بسیار است که در وقت افطار از کباب عجمات نمایند و افطار را با حریم کنند و بجای جبت سوال و گدائی کنند و بآن افطار نمائند و قضاای حوائج خود را مخصوص با کباب این مجرم دانستند این خود مین ضلالت

و ایضا نمی آمده است از آنکه پاهای خود را بر زمین زنند تا معلوم شود زینت پوشیده ایشان چنانچه خطای  
امثال آن در حرکت آید و او از غایب که آن متکلم میل به حال است متبادر با جمله هر چه بجز فراق است منهی و مستقبح  
است احتیاط باید نمود که از محکاب مقدمات و مبادی محرمات نموده نشود تا سلامتی از نفس محرمات یسر آید  
و اعتداجا به العاصم و ما توفیقه الایمان علی توکل و الیه فیب پوشیده ماندن از جنبه زن را در رنگ  
مردا جنبی است در حق نظر و مس شہوت رو نیست که زن خود را براس غیر شوهر خود بیاراید و خود را از دست  
دهد و قریب سازد و غیر شوهر مرد باشد یا زن چنانچه مردان را نظر شہوت با مردان حرام است  
و مساس با مردان نیز ایشانرا بشہوت محرم زنان را نیز نظر شہوت بزنان محرم است و مساس شہوت  
ایشانرا حرام نیک این دقیقه را رعایت باید کرد که شاه راه بخسارت دنیا و آخرت است وصول  
مرد بن زن بواسطه تباین صفین تسر دارد و موانع در میان است بخلاف وصول زن بن زن که با اتحاد  
صفت در کمال تسیر و آسان است احتیاط اینجا بیشتر مرع باید داشت و در منع نظر و مساس  
نسبتا از نظر مرد بن زن و نظر زن مرد اند از مبلغ و مبلغ مبین باید نمود شرط چهارم که در محبت نسافر نموده  
است نمی باز قتل و لاد است که زنان ایشان دختران خود را میکشند از جهت ترس فقر  
این عمل شنیع چنانچه متضمن قتل نفس غیر حق است متضمن قطع رحم است نیز کذا کبار سیئات  
است و شرط پنجم که در محبت نسافر نموده است نمی از نهتنان و اقتر است و چون این صفت  
در نسای بیشتر بوده است محکم نیست نهی با ایشان فرموده است این صفت از اشد ذمام صفات  
است و از ذل و زنا اکل خلاق که متضمن کذب است که در جمیع ادیان حرام و مستنکر است و نیز  
متضمن ایذا می مومن است که نسبت با دشمنان و اقتر نموده است و ایذا می مومن حرام است و  
نیز متکلم فساد فی الارض است که نهی قرآنی ممنوع و محظور و محرم و مستنکر است شرط ششم نهی از محبت  
و تافرانندارے پیغمبر است علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام در هر امری که فرماید این شرط متضمن امثال  
جمع او امر و اتها از جمیع نواهی شرعی است چه صلوٰۃ و زکوٰۃ و چه صوم و چه حج کتبنا اسلام  
بعد از ایمان باشد و با جا رسن عنده بضرورت برین چهار رکن است نماز پنجگانه را بی کس و  
بی قور بجد و جهد ادا باید نمود و زکوٰۃ مال بر عینت و منت بمصارف زکوٰۃ ادا باید کرد و صوم  
رمضان که مکفر سیئات سالیانه است نگاه باید داشت و حج بیت الله که در شان آن

تخصیص سبب نسا باین شرط بواسطه آنست که حصول زنا در اغلب توسط حصول رضا است از زنان  
 باین عمل و عرض کردن اینهاست نفوس خود را بر مردان پس زنان درین عمل سابق باشند و رضا  
 ایشان در حصول این عمل معتبر باشد پس نهی ازین عمل در حق زنان اکده باشد و مردان درین عمل تابع زنان  
 باشند و از اینجاست که حضرت حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید خود زن زانیه را بر مرد زانی تقدیم فرمود الزانیة  
 و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة این ذمیخساره بخش دنیا و آخرت است و در جمیع ادیان مستقیم  
 و منکر است ابو حذیفه رضی الله تعالی عنه از حضرت پیغمبر وایت کند علیه علیه آله الصلوة والسلام  
 که فرمود علیه علیه آله الصلوة والسلام اے گروه آدمیان از زنان بهر تأکید که درو کس شش خصلت است  
 سکه در دنیا و سه در آخرت اما سه خصلت که در دنیا است یکے آنست که سلو نو رانیت و صفا از زنا  
 کننده زائل میگردد دوم آنکه زنا مورث فقر است سوم آنکه نقصان در عمر آرد و آن سه خصلت  
 که زانیان را در آخرت یکے سخط و غضب خداست جل سلطان دوم سوء حساب است سوم  
 عذاب تارید اندک در حدیث نبوی آمده است علیه علیه آله الصلوة والسلام زنان چنان نظر  
 بسوی محرمات است و زنا می درستان گرفتن محرمات است و زنا می پائے رفتن بسوی محرمات

قال الله تبارک و تعالی قل للمؤمنین یقیئوا من البصائر و یحفظوا جوارحهم ذلک از که لهم ان الله خیر بما  
 یصنئون و قال الله تعالی قل للمؤمنات یقینن من البصائر و یحفظن فروجهن یعنی بگو اے  
 محمد مومنان را که پوشند چنان خود را از محارم خود و محارم خود را از محرمات و بگو مردان  
 مومنات را که چشمهای خود بپوشند از محرمات و محافظت کنند فرجهای خود را از محرمات باید دانست  
 که دل تابع چشم است تا زانیکه چشم از محرمات پوشیده نشود محافظت دل مشکل است و چون  
 چشم گرفتار شود محافظت دل مشکل است و چون دل گرفتار شود محافظت فرج متعسر پوشیدن  
 چشم از محرمات ضروری آمد تا محافظت فرج میر آید و بخارت دینی و دنیوی نرساند و در قرآن  
 نهی فرموده است از آنکه زنان بامردان بیگانه کلام نرم و طامع گویند و در رنگ زنان  
 به کار برنجیکه مردان به کار را در و هم سودا اندازند و طمع به در دل آنها آفتد و بگویند زنان  
 بامردان قول معروف و حسن را که خالی ازین و هم و طمع بود و نیز نهی آمده است از آنکه  
 زنان اظهار زنیست و محاسن خود در پیش مردان نمایند و مردان را در خواہش اندازند

تیز داخلین محبت بوده است بلکه سرگروه آنها او بوده از زبان آنها او سخن میکرد ازین محبت و استغفار  
در حق او امیدوار و عظیم است پس از زنان هر کجا این شکر لطف اعتراف نماید و بقتضای آنها عمل کند  
حکما درین محبت داخل شود امیدوار برکات آن استغفار گردد و قال قد تبارک و تعالی بالفعول  
بعد از کلمه ان فکرم و انتقم یعنی چه کار دار د خدا تعالی بعد از شکر او بجا آید و ایمان درست  
المنفید فکرم یا آوردن عبارت از قبول کردن احکام شرعی است و بمقتضای آن عمل نمودن  
است طریق نجات و راه رستگاری همین متابعت صاحب شریعت است علیه السلام  
و السلام در اعتقاد و عمل ساد و پیرایه کن غرض میگرد که دلالت بشریعت نمایند و سیرت ایشان  
تیسر و سہولت در اعتقاد و عمل بشریعت پیدا شود نه آنکه میدان هر چه دانند کنند و هر چه  
خواهند خوردند و پیران سپهرها گردند و از عذاب نگاهدارند که اینست متمناست محض است آنجا  
بے اذن کے شفاعت نتواند کرد و تا عمل مرتضیٰ بود شفاعت او نمکند و مرتضیٰ وقتے شود که  
بمقتضای شریعت عامل باشد و بموجب بشریت زلتی اگر از وی واقع شود شفاعت تلک  
آن ممکن بود سوال مذنب را بکدام اعتبار مرتضیٰ توان گفت جواب چون حضرت حق سبحانہ  
و تعالیٰ مغفرت او میخواهد و وسیله از برای عفو او در میان می آید آن شخص فی الحقیقت مرتضیٰ  
است اگر چه بظاہر مذنب است و الله سبحانه و العفو فی رتبہ آثام لدنک رحمت و بی لئامن انما شہ  
و السلام مکتوب چهل و دوم بخواجه محمد شمس کشته در بشارت او و رو دیا فست بعد الحمد و  
الصلوة و تبلیغ الدعوات میرزا مصطفیٰ شریف کعبیجوب ملا فتح الله دار سال داشته بودند رسید  
چون من محبت و اخلاص و حرارت و اشتیاق بود فرحت بخشید در وقت مطالعہ کتاب شما  
انسانا نورانیت شما در نواحی بسیار نظر در آمد امیدوار ساخت الله سبحانه و الحمد و المنتہیٰ علی ذلک زیاده  
چه نویسد محبت اطوار معلوم نشد که ترک مراسلات سعادت آب میر محمد نعمان را یا غث چباش  
اگر تو ہم از این جانب دار ندیج و قوع ندارد و کمال صفا تصور نمائند فقیر در محافظت میر  
غایت سعی مرعی میدارد تا مباد افتری در کار طلب طاری شود و سدر راه ساکنان مگر و در در  
رنگ مرغ که محافظت بچکان خود نماید و دیگر دو ماه نزدیک است که فقیر ضعف دارد و ترویج  
جواب بعض اسلک در مکتوب سابق اندراج نموده بودند عاجز است اگر صحت شد افتخار الله تعالی

مختصر صادق فرموده است علیه علی آله الصلوة والسلام هیچ بریدم مکان قبله نیز ادا باید نمود تا اسلام  
 را برپا داشته اند و همچنین از ورع و تقوی چاره نبود که حضرت پیغمبر فرموده است علیه علی آله الصلوة  
 والسلام ملاک و نیکم الورع یعنی برپا دارنده دین شایع است و آن عبارت از ترک منہیات شرعی  
 است از تناول مسکرات اجتناب باید نمود آنرا در رنگ خمر باید دانست و محرم و مستحکم باید داشت  
 و از غنائز اجتناب ضروری است که داخل لواط و لعبت است که حرام است و آمده است که انظار رقیبه  
 الزنا یعنی غنا افشون زنا است و از غیبت گفتن و سخن چینی نمودن نیز اجتناب لازم است که ممنوع  
 شرعی است و نیز سحر و جادو و اماره مومن بنایق بهر وجه که باشد منہی عنه است اجتناب از آنهم ضروری است  
 و فکون بدرا اعتبار نکنند و آنرا تا شیر نزنند و نیز مرض یکے بدگیری نزنند که تجاوز کند و از مرتبے بعضی  
 برسد که مختصر صادق علیه علی آله الصلوة والسلام ازین هر دو منع فرموده است لا طيرة ولا عدوی  
 یعنی شگون بدرا اصل ثابت نیست و مرض یکے بدگیری رسیدن مطلق متحقق نه و سخن کاهن و منجم را  
 اعتبار نکنند و امور غیبیہ نزنند ازینها استفسار نمایند و اینها را عالم بامور غیبیہ نزنند که در شرع  
 مبالغه و منع آن آمده است و سحر میکنند و ساحر را کار نفرمایند که حرام قطعی است  
 و قدم را بخ و رکف در دو هیچ بگیرد از سحر و ساحری نزدیکتر بکفر نیست احتیاط باید کرد که دقیقه  
 از دقائق آن بفعل نیاید که آمده است که مسلم تا زمانی که اسلام دارد سحر از وی در وجه دنیا بد  
 و چون ایمان از وی جدا گردد اعاذنا الله سبحانه آن زمان سحر از وی متحقق شود پس گویا سحر  
 و ایمان فقیض یکدیگرند اگر سحر است ایمان نیست نیک رعایت این دقیقه باید کرد تا مداخله  
 در کار خاذه ایمان غیبت و بشوی این حمل اسلام از دست نرود با جمله آنچه مختصر صادق فرموده  
 است علیه علی آله الصلوة والسلام و علماء کتب شرعیہ نیز ایمان فرموده اند بجان و دل در  
 اقبال آن باید کوشید و خلاف آنرا اسم قاتل باید اندیشید که بیوت ابدی رساند و بعد از بهاس  
 گوناگون جنگا گردانند و چون سار با نعات اینهمه شرائط را قبول نمودند آنسرور علیه علی آله الصلوة  
 والسلام بجز قول باینها معیت فرموده با مرض جل و علا ایشانرا طلب مغفرت نمود و متفق  
 ازان سرور علیه علی آله الصلوة والسلام با مرض جل و علا در حق جامع بوقوع آید امیدواری  
 تمام است که با جابت رسد و آن جامع مغفور گردد و همه منتهه از وجہ ابی سفیان

بحسب دھرت است قوت آن بدر هر که بشرط مقابلیه و محاذات احساس و ابصار را بنیاسا بد  
چیز انوار که در نشاء آخرت که قوی و یاقیه است همان دو قطعه عصبیه را قوتی عطا فرماید که بی شرط مقابلیه  
محاذات ابصار مرئی نماید در جمیع جهات بود که آن مرئی یابی حجت باشد اینجا استیجاد چیست  
و محال کدام زیرا که فاعل حیل سلطان در اعلاست مرتبه اقتدار است و قابل مستعد احساس و ابصار غایب  
مانی الباب در بعضی گفته اند و مصالح شرط محاذات و تعیین حجت را در احساس ابصار مرعی داشته است  
و در بعضی گفته اند و از منہ دیگر اعتبار این شرط لغز نموده و حصول این شرط رویت ابصار مقرر نموده میگویند  
بر موطن دیگر اعتبار نمودن با وجود کمال اختلافات و مقتضیات موطن از انصاف دور است و قوت ابصار  
نظر است بر مکتوبات عالم ملک شهادت و انکار است از عجایب عالم ملکوت خالق السموات و الارض  
سوال اگر حضرت حق سبحانه و تعالی مرئی شود باید که محاط و مدرک بصیر گردد و آن متلزم حد و نهایت است  
تعالی احد عن ذلک علوا کبیرا جواب گوئیم و ایا شد که مرئی بود و محاط و مدرک بصیر نباشد قال الله  
تعالی ولا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير فلو كان مرئی در آخرت حق را به بینند  
جلشان و یقین و جدانی بیابند که حق را می بینم حیل سلطان و انتذاذی که بر رویت مترتب شود  
نیز بر وجه کمال در نحو دیان نام مرئی هیچ مدرک ایشان نشود و هیچ حاصلی از مرئی بدست نیارند  
و غیر از وجدان رویت بغیر انتذاذ دیدن هیچ چیز از مرئی نقد و وقت شان نبود بیت عنقا  
شکار کس نشود و دام باز چین و کایجا همیشه با دید نیست دام زاید نقصانیکه در رویت متوهم  
می گردد و احاطه و ادراک مرئی است که در آن موطن مفقود است مجوز ثبوت رویت بحجت و  
انتذاذیکه راسه را از آن رویت حاصل شود هیچ نقص و قصور ندارد بلکه کمال اقام و احسان  
مرئی است که جمال پر کمال خود را بر یو خگان نازده محبت جلوه گری سازد و بزلال وصال رویت  
ایشانرا امتلذ و سیلاب گردانند هیچ نقص و قصور بخواب قدس او تعالی عائد نشود و هیچ حجت  
و اطاعت آنجا پیدا نگردد از آن طرف پذیرد کمال او نقصان و درین طرف شرف و درگاه  
من باشد و یا آنکه گوئیم که مقابلیه و محاذات اگر در حصول رویت شرط باشد باید که چنانچه  
که در جانب مرئی شرط است در جانب رایی نیز شرط باشد زیرا که مقابلیه نسبت است  
که بتقابلین قائم است که راسه و مرئی باشند پس لازم آمد که حضرت حق سبحانه



خواهد نوشت والا از روستان التماس دعا و فاتحه دار و حسینا الله و نعم الوکیل والسلام علیکم وعلی سائر  
اهل الله فرزندان گرامی بر خوردار باشند مکتوب چهل و سوم بحضرات مخدومزاده های کبار خواج  
محمد سعید و خواج محمد معصوم سلمه الله تعالی و رو دریافت در مکالمات که در محفل سلطان وقت مظلوم  
گذشته الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع انجود و مستوجب حمد است  
صحبت های عجیب غریب میگذرد و بنیایت الله سبحانه و تعالی درین گفتگو های امور و مذایع اصول  
اسلامیه مسأله و مباحث راه نمی یابد و بهمان عبارات که در خطبات و در مجالس خاصه بیان میگردد درین  
معرکه با توفیق الله سبحانه بیان بنماید اگر یک مجلس را نویسد دفترے باید خصوصاً امشب که شب  
هفت دهم ماه رمضان بود آنقدر از لغبت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و از عدم  
استقلال عقل و از ایمان با آخرت و عذاب و ثواب در آن و از اثبات رویت و از خاتمت  
نبوت خاتم الرسل و از مجدد هر مائت و از اقامت انجلفاے راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین  
و سنت تراویح و از بطلان تنازع و از احوال جن و جنیان و از عذاب و ثواب ایشان و امثال  
آنها بسیار مذکور شد و بمن استماع گزید و همچنین درین ضمن اشیای دیگر از احوال اقطاب  
و ابدال و اوقات و بیان خصوصیات ایشان کذا و کذا مذکور گشت الحمد لله سبحانه که بجایمانتند  
و تفسیری ظاهر نمیشود و درین واقعات و ملاقات شاید حق را بجای معلّم هاد سر با کمون بود الحمد لله الذی  
هدانا لهذا و کنا لننتدی لولا ان هدانا الله لقد هکمت رسل ربنا باحق و دیگر ختم قرآن را تا سوره عنکبوت  
را رسانیده ام شب که از آن مجلس برگشته می آمیم به طریح اشتغال بنمایم این دولت غنی حفظه در علین  
قرامت که علین جمعیت بود حاصل گشت الحمد لله اولاً و آخره آ مکتوب چهل و چهارم  
بمیر عبدالرحمان ولد میر محمد نعمان در رفع شبهات منکران رویت اخروے بنسب الله  
الرحمن الرحیم اعتراضیکه در مسئلہ رویت دارند بیکه دلیلے که بر نقی رویت آرند آنست که  
رویت بصری تقاضای محاذات و مقابله میکنند مری را با رالی و آن در حق واجب تعالی  
منفوقه است که مستلزم حجت است که منجر با حاطه و تحدید و نهایت است که مستلزم نقص است  
و آن منافی الوهیب است تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً جواب آنکه قسا در بر کمال  
حیل سلطان هرگاه درین فضا ضعیفه قانیه و نبویه بصیر را که عبارت از دو قطعه عصیه مجوفه

غیرت است و الا نشان متغائر آن قضیه مقرر ارباب معقول است و آن مستلزم تحدید است پوشیده نماند  
که تفصیلی ازین قسم شبهات زراندوده غیر حقه التزام فرق است در میان احکام غلبت و احکام شهادت  
و عدم قیاس کردن است غائب را بر شاہد چه تواند بود که بعضی احکام در شاہد صادق باشند و در غائب  
کاذب و در شاہد کمال باشند و در غائب نقص زیرا که تبیین احکام است علی الخصوص که در میان  
مواطنین بون بعید بود و بالتراب و رب الارباب حضرت حق سبحانه انصاف دہاؤ کہ باین توہمات و کلمات  
مشتبہا کما نقصوص قرآنی نمایند و مکنذب احادیث صحیح بنویسند و مکنذب باین قسم احکام منزله باید آورده  
و کیفیت آنرا معروض بعلما چون حوالہ بایده نمود و قصور ادراک کیفیت آنرا بخود راجع باید داشت نہ آنکہ  
ادراک خود مقتدا ساختہ نفی آن احکام باید کرد کہ از سلامتی و صواب دور است تواند بود کہ چیزی را می  
بسیار کہ در نفس امر صادق باشند از ادراک عقول ناقصہ ما مستبعد بود عقل اگر کفایت میکرد  
مثل ابی علی سینا کہ مقتداے ارباب معقول است در جمیع احکام عقلیہ محتملی بود و غلط نمیکرد و  
حال آنکہ در یک مسئلہ الواحد لا یصدر عن الا الواحد آنقدر غلط کرده است کہ بر ناظر منصف بادی  
تأمل واضح است درین مقام امام فخر رازی طعن او مینماید و باین عبارت ایراد می کند و العجب

ممن یفنی عمره فی تعلیم الالہ لخاصمۃ عن الخطای فی الفکر و تعلیمها ثم اذا جازالی هذا المطلب الاشرق  
و وقع من اشیاء یفتحا من الصبیان علماء اهل سنت و شکر الله تعالی معیم اثبات جمیع  
احکام شرعیہ دارند معقول المعنی باشند آن احکام یازد و بعلت عدم دریافت کیفیت آنہا  
نفی آن احکام نمی نمایند مثل عذاب قبر و سوال منکر و نکر و پل صراط و میزان اعمال و  
امثال آنہا کہ عقول ناقصہ از ادراک آن عاجز اند این بندہ رگواران مقتداے خود کتاب و سنت  
را ساخته اند و عقول را تابع آن گردانیدہ اگر تو استدراک نمود فیہا و لا قبول احکام شرعیہ  
می نمایند و عدم ادراک خود را محمول بر قصور نفس خود میدانند و در رنگ دیگر آن کہ ہر چہ  
عقول شان قبول کند جو تواند دریافت قبول می نمایند و ہر چہ در درک عقول شان نہ بود  
قبول نمی نمایند مگر نمی دانند کہ بعثت انبیاء علیہم الصلوٰت و التسلیات بواسطہ  
قصور عقول است از بعضی مطالب مرفیہ مولای یحیی و یحییونہ عقل ہر چند حجت است  
اما حجت کاملہ فیت حجت کاملہ یہ بعثت انبیاء تمام شدہ است علیہم الصلوٰت

هم اشیا را به بیند و صفت رویت اشیا و اثبات نباشد تعالی و تقدس و آن مخالفت نفی و قرآنی  
 است قال الله تعالى و الله با تهمنون بصیر و هو السميع البصیر و سیری الله علمک و ایضا مستلزم نفی است  
 و سلب صفت کامل است از وی تعالی سوال اگر گویند که رویت در واجب  
 تعالی عبارت از علم اوست با اشیا امری دیگر و رای علم که مستلزم حجت بود نیست جواب  
 گوئیم که شک نیست که رویت از صفات کامل است و با استقلال مر واجب را بجا نبی نفی  
 قرآنی ثابت ارجاع آن علم خلاف ظاهر است و لو سلم که از اقسام علم بود عدم اشتراط محاذات  
 در وی لازم نمی آید گویند علم دو قسم است قسمی که محاذات معلوم در دس شرط نیست و قسم دیگر  
 آنست که محاذات در آنجا مشروط است که مسمی برویت است و آن در ممکنات اعلاست  
 اقسام علم است که در مرتبه اطمینان قلب است در معقولات از معارضه و هم امنی حاصل نیست  
 محسوس است که ازین معارضه دارسته است و ازین نظر بر حجت و ازینجا است که حضرت خلیل الرحمن  
 علی نبینا و علی الصلوة والسلام با وجود ایمان و یقین با حیا ی موی سوال رویت احیای موی نمود  
 تا اطمینان قلب بان حاصل فرماید باید دانست که رویت که از صفات کامل است هرگاه در واجب تعالی  
 کائن نبود در ممکن از کجا بیاید زیرا که هر کمائی که در ممکن ظهور نموده است عکس آن کمال است که در مرتبه  
 حضرت او تعالی و تقدس کائن و ثابت بوده خدا کند که در ممکن بود در واجب نباشد تعالی و  
 تقدس چه ممکن فی حد ذاته نقص است اگر کمالی است در دس عاریتی است از مرتبه حضرت و وجوب  
 تعالی و تترتیب که هر خیر و کمال است مبتنی بر عدم از خانه چیزی نیست و نو دادی هر چیز من تجیر  
 و جواب دیگر در اصل سوال را گوئیم که این اعتراض در وجود واجب هم متمشی است تعالی و تقدس  
 در رنگ نفی رویت نفی وجود هم بیناید از ان جناب قدس خداوندی جل شان پس این اعتراض  
 صادق نبود که مستلزم محال عقلی است باینست که اگر حضرت حق سبحانه موجود باشد البتة در جبهه  
 از جهات این عالم بعد در فوق خواهد بود یا در تحت یا قدم خواهد بود یا خلف در کین خواهد بود یا در  
 شمال و آن مستلزم احاطه و تحدید است که مستوجب نقص است که منافی الوهیت است تعالی  
 و تقدس من ذلک سوال تواند بود که در جمیع جهات عالم بود و احاطه و تحدید لازم نیاید جواب گوئیم در جمیع جهات  
 عالم بودن نفی احاطه و تحدید نمی نیاید چه برین تقدیر هم البته در رای عالم خواهد بود زیرا که در است لازم

باب غیبی الموتی لکن الوصول من طریق القلب وحده بغير ذلك التفصيل متعسر بل انما الوصول  
بعد من اتسام ذلك التفصيل لا تری ان الجامعیة والتوسعة قیبه انما يكون بعد طبعته  
تلك المراتب التفصیلة والمراد من القلب هنا هو القلب الجامع البسيط لا المصفى المحییة  
مكتوب جیل وشمس شمس فی العروج والنزول الى حضرت مخدوم زاده خواجہ محمد سعید  
مرظلاً العالی نقل بالمتنی نعمه واستغنیه وفضل علی سید ناد مولانا وشفیع ذنوننا محمد و آلاء سماه  
اعلم ان سجانہ و تعانہ اظهر علی ان فی الکائنات نقطة هی مرکز العالم الظلمة وتلك النقطة  
اجال لمحج العالم والعالم تمامه تفصیل لذلك الاجال وتلك النقطة کما الشمس فی السامیة  
ما فی الاتفاق کل من یصل الیه فیض من سجانہ یكون توسل تلك النقطة وتلك النقطة  
محاذیة لنقطة غیب الموتی وتلك النقطة کانت فی مرتبة النزول فنام کن النزول فی  
هذه المرتبة من ابوطول والاسفلیة لا یكون العروج استی تلك المرتبة المسماة بغیب الموتی  
وهذا النزول فی الدعوة والتکلیف وفي ذلك النزول الذی یكون بمرتبة تلك النقطة  
یحتمل کان الوجه اے العالم والظلمة الیه سجانہ وظهر ان هذا التوجه اے العالم والانقطاع  
عنه سجانہ انما هو اے الموت فاذا جاء وقت الوصال العکس الحال حتی هذه النشأة  
الفراق والشوق من الجانبین والملاقاة المتساویة لا یكون بعد الموت وظهر معنی الحديث القدسی  
الاطال شوق الابرار اے اتما لے وانا المیم لاشد شوقا واعلم انه مع تحقق النزول فی  
هذه المرتبة یس بین السالک و بین المتد سجانہ حجاب بل المحجب کلها مفقودة ولكن التوجه  
الیہ سجانہ مفقود بل التوجه یكون غیر تمامه اے الخلق فبذا مقام الدعوة وقد یقع النزول  
من تلك النقطة الی هی مرکز دائرة العالم الظلمة الی النقطة الی هی مرکز دائرة العلم وجو  
مقام الفرقاء الله والاکهار عنه سجانہ وعن انبیاء صلی الله تعالی علیهم وسلم وعن آیات تعالی  
ویقع العروج عن تلك النقطة اے مرکز دائرة الاصل الی هی دائرة مقامات الانبیاء  
علیهم السلام وتلك النقطة الی ذکرناها ظلمانیة غایة الظلمة فالنزل فی ذلك المقام  
توریه و اشراقه امر عظیم القدر ومقابلها نقطة الاسلام و هی النقطة الی یقع العروج الیه  
بعد هذا النزول الظلمانی ومصلح تلك النقطة الظلمانیة لا آله الا الله والسلام مکتوب

والتسلیمات قال اللہ تعالیٰ واکلنا مغذین حتی نبیث رسولاً طبرسر اصل سخن رویم و گویم کہ در رویت شاہد ہر چند مقابلہ و محاذات شرط بود انا تہ اند بود کہ در غائب این شرط نبود چنانچہ غائب موجود است و در بیچ جتنہ از جہات موجودات نیست مرئی بے رویت رائی از جہات منزہ است بعد رویت نیز بیچ جہت اوراثابت نباشد و مقابلہ و محاذات آنجا مفقود بود اینجا کدام استبعاد و استحالات رویت بیچون ہم بیچون است چہ چون را بہ بیچون راہ نیست لایحل عطایا الملک الامطیاء آن رویت بیچونی را بر رویت بیچونی کہ بر بیات بیچون متعلق است قیاس کردن نامناسب است و از انصاف دور و اللہ سبحانہ الموفق للصواب مکتوب چیل و نیم بولانا سلطان سرہندی کہ در علوشان قلب مومن و منع ایدای آن نقل بالمعنی الحمد للہ رب العالمین فی الصلوۃ والسلام علی رسولہ محمد وآلہ جمیعین اما بعد فاعلموا ان القلب جوار اللہ سبحانہ ولین شئی اقرب

الی جناب قدسہ کا قلب ایام و ایداء اسی قلب مومنان کاں او عاصیا کاں ابجار و ان کاں عاصیا کیے فاحذر دامن زلک و احذر و افانہ لیس بعد الکفر الذی ہو سبب ایداء اللہ سبحانہ و تماشل ایداء القلب فانہ اقرب بالفیصل الیہ سبحانہ فان الخلق کلہم علیہ اللہ سبحانہ والضرب و الاہانتہ العبدای شخص لوجب ایداء مولاد تماشان موسیٰ الذی ہو المالک علی الاطلاق فلا تصرف فی خلقہ الا بالقدرا الذی مردوانہ لیس بداخل فی الایہ اربل ہو امتثال لامر اللہ تعالیٰ مثل الزانے الیکبرہ مائے سوط فلو زاد احد علی مائے سوط کان ظلماً و دخال فی الایہ و اعلموا ان القلب افضل المخلوقات و اثر فیہ و کمال الانسان افضلہا لا جمالہ و جمیعہ مامن العالم اکبیر کذا لک القلب بجامعیتہ مافی الانسان و کمالہ بسلطنتہ و جمالہ و کلما کان لک اشہد اجمالا و کثرہ جمعیتہ لکون اقرب اے جناب تعالیٰ و ان مافی الانسان اما ہو مامن عالم الخلق او عالم الامر و القلب بہ نزخ و فی مراتب المعروج یخرج الانسان اے اصولہ مثلاً لکون عروجہ اولالے المساء ثم الی السوا ثم الے النار ثم الے اصول اللطائف ثم الے الاسماء الخیر الذی ہو یہ ثم الے کلیہ ثم الے اشار اللہ تعالیٰ بخلاف القلب فانہ لیس لہ اصل یخرج الیہ بل لکون المعروج منہ اولالے الذی تعالیٰ و انہ

سے تیار کی درون آب حیات است + شاعری گوید سے غلام خوشترم خواند لاد رخسار سے  
 سیاه روئی من کرد عاقبت کار سے بہر چند این کترین شایان آن نیست کہ خود را در اعداد  
 لشکر و عا داخل سازد لیکن مجر د اسم فقر و احتمال اجابت دعا خود را از دعا دولت قاہرہ قانع  
 نمیدارد و بلسان حال وقال بدعا و فاعلم سلامت رطب اللسان میباشد ربنا تعالیٰ منّا انک  
 ہمت السبح العظیم مکتوب چہل و ہشتم بمحضرت مخدوم زادہ خواجہ محمد سعید مدظلہ العالی  
 در سراقربیت او تعالیٰ در بیان آنکہ انکشاف کنہ ذات بعلم حضوری است بسم اللہ الرحمن الرحیم  
 الحمد للہ سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ معاخذہ اقربیت او تعالیٰ بعلم حضوری مربوط است کہ  
 تعلق یاصل معلوم دارد نہ بظنی از ظلال معلوم و بصورتی از صور آن کہ نصیب علم حصولی است  
 پس علم حصولی فی الحقیقت علم نفس شیئی نباشد بلکہ علم بصورتی از صور آن شیئی باشد و نسبت نفس  
 آن شیئی بچل متحقق بود بجان اللہ چہل و ہشتی را علم بآن شیئی گفتہ اند مانکہ صورت و ظل شیئی را  
 همین شیئی تصور نمودہ علم صورت شیئی را علم شیئی دانستہ اند و آن ممنوع است و دعوی غلبت غیر ممنوع  
 زیرا کہ شیئی و صورت شیئی با یکدیگر نسبت اثبتیت دارند و ہر جا کہ نسبت اثبتیت ثابت است  
 تعایر لازم الاثبات متغایران قضیہ مقررہ ارباب معقول است ایضاً علم بصورت شیئی چگونہ مستلزم  
 علم شیئی کما ہو بود کہ صورت شیئی متثال ظاہری است کہ تمبیس با حکام مرآت نمودہ مہر پیدا کردہ  
 است و بسا از دقائق و اسرار شیئی است کہ در صورت نامی و نشان از آہنایست سے کہ مہر  
 صورت آن دلستان خواہد کشید و حیرتہ دارم کہ نازش را چنان خواہد کشید کہ کاش ظاہر شیئی  
 بصرافت خود در صورت شیئی ظاہر شود و باطن موقوف ہر گاہ ظاہر شیئی رنگ محل و مرآت را  
 تمبیس نمودہ بصورت شیئی مہر نماید یقین است کہ ظاہر بصرافت خود نمی ماند بلکہ بہت دیگر پیدا میکند  
 پس صورت چنانچہ از اہل باطن شیئی محروم است از ظاہر شیئی نیز محروم بود پس ناچار علم انصوری است  
 مستلزم علم آن شیئی کما ہو نباشد با بجا معلوم فی الحقیقت آن نسبت کہ در ذہن کائن بالحد و در ذہن  
 چون صورت کائن است معلوم ہم همان صورت باشد و صورت را ہر گاہ باشی نسبت تعلیم  
 پیدا شد علم صورت مستلزم علم شیئی کما ہو نکشت علم حضوری است کہ حاضر بدر کہ آنجا نفس شیئی است  
 و ظنی و صورتی در میان متخلل گشتہ است پس معلوم درین علم نفس شیئی بود نہ صورت از صور آن شیئی

جلیل و مفہم سلطان وقت مدظلہ در اسرار دعا مدحت علما و صالحین دعا گوینان احمد بخت  
 یار یحییٰ خان جلاد گاہ و خدا دان و اللہ بارگاہ انظار شکستگی و نیاز مندی می نماید و شکر نعمت امن و  
 آمانی کہ بدولت و اقبال بندگان شامل حال عوام و خواص است بجای آورد و در اوقات  
 و آوان منظر اجابت دعا و زمان اجماع فقرات و نصرت عسکر ظفر قرین میخواند زیرا کہ  
 ہر کس را ہر کارے ساختند کہ حبث در کار خانہ خداوندی ممنوع است کاریکہ باشد شکر  
 غرا و جہاد پر و بساختہ اند تقویت و تائید پایہ دولت قاہرہ سلطنت است کہ ترویج شریعت  
 غرا منوط بآن است کہ الشریع تحت الیفت گفتہ اند وہین کار جلیل الاعتبار نیز مر بوط بلشکر  
 دعا است کہ ارباب فقر و اصحاب بلا اند چہ فتح و نصرت و قسم است قسمی است کہ آنرا  
 مر بوط با سباب ساختہ اند و آن صورت فتح و نصرت است کہ تعلق بلشکر غرا دار و قسم دیگر حقیقت  
 فتح و نصرت است و از نزد سبب لاسباب است و کریمہ و انصرا لامن عندا اشارت بآن است  
 تعلق بلشکر دعا دار پس لشکر دعا با واسطہ دل و انحصار و از لشکر غرا سبقت نمود و از سبب  
 بسبب ولالت فرمود ع بردن شکستگان ازین میدان گوی و ایضا دعا در قضاء مینماید  
 چنانچہ مخیر صادق فرمود علیہ علیہ الصلوٰۃ والسلام لایرد القضاء الا الدعاء وسیف و جہاد این  
 قدرت ندارد کہ رد قضا منسای پس لشکر دعا با وجود ضعف و شکستگی بقوت نیز آواز لشکر غرا و نیز  
 لشکر دعا چون روح است ہر لشکر غرا او لشکر غرا قالب است مراد از پس لشکر غرا از لشکر دعا چاہدہ  
 نمود کہ قالب بے روح قابل تائید و نصرت نباشد ازینجا است کہ گفتہ اند کان رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم لیستفیع لبعیالیک المهاجرین یعنی غیر خدا طلب فتح و نصرت میفرمود بتوسل فقراء  
 مهاجرین با وجود لشکر غرا و استیلائے محاربان پس فقر کہ لشکر دعا اند با وجود خواری و زارے  
 و بے اعتباری کہ الفقر سواد الوحبہ فی الدارین گفتہ اند روزگار بکارے آید  
 و باین بے اعتباری اعتبار پیدا میکنند و از ہنگام و ہمکاران پیش قدمی گردند بمصدق  
 فرمودہ علیہ من الصلوٰۃ اتہما کہ فردا سیامت خون شہدارا یا سیاہی علی  
 وزن کنند پان سیاہی را چہ آید بجان امش و ہمدہ این سیاہی و این سیاہی و این  
 باعث عزت و سرخروئی ایشان گشت و پایہ ایشان را از حقیض با وج رسانید بے



بذات واجب تعالی خلق کند علم را تعلق نکند که از رویت الطغ است محذور در ادراک است  
 که مستلزم احاطه است نه در انکشاف لا در الکمال البصار فرمود و لا تراها الا بصار سوال چون درک حاصل نشود  
 انکشاف بجهت کار که گویم مقصود از انکشاف التذاذبی است که حاصل است درک بود یا نه بود سوال  
 انکشاف بیدرک چگونه مستلزم التذاذب باشد جواب علم با انکشاف کافی است در التذاذب درک باشد  
 یا نباشد یا آنکه گویم درک در آن موطن حاصل است اما بمحلول الکیفیه درک که منفی است و اشد یحالی  
 از علم همان است که کیفیت آن در علم در آید و احاطه معلوم نماید لا یحیطون به علما که مناسب علم حصولی  
 است اگر درک دو علم حضوری نباشد در علم حصولی از کجا آید که در ظل انچه هست از مرتبه اصل  
 مستفاد است لیکن درک در اصل بمحلول الکیفیه است و در ظل معلوم الکیفیه مکتوب چهل و نهم  
 بجناب حضرت میر محمد نعمان در و دیخته در آنکه علم حضوری که عارف را بخود و بدو و با و تعالی تعلق گیرد  
 المحمده و سلام علی عباده الذین اصطفی باید دانست که علم حصولی نسبت به آفاق است و علم حضوری  
 نسبت بانفس و چون محاطه قربیت او تعلق بعارف تمام معرفت رود و با مقام عالی متجلی گردد  
 این نفس در حق او حکم آفاق پیدا می کند و علم حضوری آن بعلم حصولی متبدل گردد و در نزو قسبت  
 او قربیت او سبحانه حکم نفس پیدا میکند و علم حضوری که او لا بالنفس تعلق داشت بآن اقربیت تعلق  
 پیدا میکند با نفسی که خود را عین واجب دانند تعالی علیه متعلق بنفس او است بعینه متعلق بواجب  
 انکار و سبحانه این خود محاطه توحید است و بمقامات قرب تعلق دارد که نهایت قرب اتحاد است اقربیت  
 دیگر است و کار و بار آن دیگر از اتحاد با بدیهه شست و یا شینیت باید آمد و اقربیت تصور شود و قاصری از لفظ  
 اثنینیت در توهم افتد و اتحاد را فوق آن نداند اثنینیت که دون اتحاد است مقام عوام کالانعام است و این  
 اثنینیت که هزاران مرتبت بر اتحاد دارد و مقام انبیای اکرام است علیه الصلوات و التسلیمات چنانچه  
 صحیحی که در آن منکر است حال عوام است و صحیح که بعد از انکار است مقام خاص بلکه انحصار خاص و چنانچه  
 اسلام که پیش از کفر طریقت است اسلام عوام اهل اسلام است و اسلامیکه بعد از کفر طریقت است  
 اسلام انحصار انصواص عجائب محاطه است هر چند عارف خود را واجب نداند تعالی اما علم حضوری که  
 بنفس عارف تعلق داشت بواجب تعالی تعلق پیدا میکند و علم بنفس او که حضور بود و علم حصولی میگردد و ع  
 در عشق چنین باطنی باشد عقل عقل پس باین دقیقه و کلامی که مع صدیق ساز و علمانی گوید عرف ربی

پس علم حضوری اشرف بود بلکه علم بآن باشد و پس با سواهی علم حضوری آنچه بود چنان باشد که بصورت  
 علم خود را دانموده است چنانکه است که چنانکه خود را علم میداند و نمیداند که نمیداند پس علم  
 حصولی را بنات و صفات واجب تعالی و تقدس را و نبود و ذات و صفات واجب تعالی و تقدس  
 با این علم معلوم نباشد چه این علم فی الحقیقت علم بصورت معلوم است نه بنفس معلوم چنانچه گذشت و صورت  
 را در آن حضرت جلایا را از آن نیست تا علم صورت را علم اصل صورت نموده آید هر چند بعضی گفته اند  
 که حق را جلایا مثل نیست اما مثال است لیکن این صورت شالی اگر ثابت شود غیر صورت نیست  
 است که علم متعلق دارد و توان بود که در مثال که اوسع مخلوقات است صورت کائن باشد و در ذهن  
 ثابت نبود حدیث قدسی لا یستغنی عنی ولا سمانی و لکن یسعه قلب عبدی المؤمن مخصوص بقلب  
 بندة مؤمن است که معامله او از سایر ناس جدا است که بقا و بقا مشرف گشته است و از حصول  
 و از سه مرتبه بحدیث پویاست است آنجا اگر گنجایش است باعتبار حضور است نه باعتبار حصول  
 مع در کلام آئینه در آید و باید دانست که در علم حضوری اتحاد عالم و علوم است پس زوال این علم  
 از عالم روانه که معلوم نفس وی است که از وی منفک نیست بلکه علم هم در آنجا عین عالم است  
 و عین معلوم انفکاک چه گنجایش دارد باید دانست که در علم حضوری چون معلوم نفس شیئی است  
 صورت وی تا چنان معلوم در آنجا چنانچه هست متکشف میگردد و کما هو در علم می در آید و بکنه معلوم میگردد  
 چه کنه شیئی عبارت از نفس شیئی است و چون جمیع وجوه اعتبارات ساقط شد و نفس ذات ماند که  
 حاضر مدبر که است کنه آن معلوم گشت بخلاف علم حصولی که معلوم در آنجا وجود اعتبارات شیئی است  
 که صورت و اشباح شیئی اند نه نفس شیئی چنانچه گذشت پس معلوم در آنجا کنه شیئی نبود و شیئی بکنه معلوم نگردد غایب  
 مافی الباب در علم حصولی هم انکشاف شیئی است و هم در کشف شیئی و در علم حضوری هم انکشاف شیئی  
 هست اما در کشف شیئی نیست پس کنه معلوم متکشف گردد اما در کشف نشود پوشیده ماند که چون علم حضوری  
 نسبت بذات واجب جلایا ثابت گشت کما مر لازم می آید که کنه ذات واجب جلایا متکشف  
 گردد و ذات واجب شانی کما هو معلوم شود و این خلاف مقرر علما است گویم که این علم حضوری  
 که بذات واجب تعالی خلق گرفته است در رنگ رویت است که نسبت ببلجبت تعالی اثبات می کنند  
 لا انکشاف و چنانچه است و در کشف مفقود است و درین علم هم انکشاف باشد و در کشف مفقود بود و هرگاه

یا جود و انکار بآن و علامت تسلیم و انقیاد رضاے قلب است بمومن به و تشریح صدر راست بآن و علامت جود و انکار اگر هست قلب است بمصدق به و تنگی سینه است قائل شد تبارک و تعالیٰ افرین بر و الله ان میرد به تشریح صدره للاسلام و من یردان فیضه یجعل صدره ضیقاً حراً کأنما یصعد فی السماء کذا لک یجعل صدره رجس علی الذین لا یؤمنون و حصول تسلیم و انقیاد و مقلوب را بمومن به بعد از حصول تصدیق و یقین بآن بعضی موهبت اکملی است حل سخطه و بصرف کرم نامتناهی است تعالیٰ از نیجا است که ایمان را موهبت اکملی گفته اند جلشانه و انتشار جود و انکار بعد از حصول تصدیق و یقین بمصدق به رسوخ و تمرن صفات رویه نفس اماره است که بحسب جاه و علو دریاست خود مجبول است و بعد م قبول و تعبت و تقلید دیگرے مطبوع میخواهد که همه اورا تصدیق نمایند و گردند او تقلید و تعبت دیگرے نکند و تسلیم و انقیاد واحدے نماید و ما ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون الله تعالیٰ راجع را بعضی فضل و کرم خویش ازین مرض جلیه بر آورده به تسلیم و انقیاد و تقلید انبیاء علیهم الصلوات و التلیات که هدایه صراط مستقیم اند مشرف ساخت و موعود و بجات نسیم گردانید که در رضاے اوست تعالیٰ و گروهی را بطور آنگاه گذاشت و بقهر و جبر ازان رد ازل نه بر آورده و بانی دولت نکشید لیکن در بیان صراط مستقیم و در ابرار و انذار مصدق و مکتوب و مطیع و عاصی یا رسال رسل و انزال کتب ابلاغ مبین فرمود محبت را بر فریقین درست نمود مکتوب به نیجاه و دوم بفقیر محمد ششم کشے در فای قلب نفس و ذوال علم حصولی و حضورے و رو یافت قاف عبارت از نیان ماسوای حق است بجانده و ماسوای دو قسم است آفاق و انفس نیان آفاق عبارت از ذوال علم حصولی است نسبت بافاق و نیان انفس عبارت از ذوال علم حضوری است نسبت بانفس چه علم حصولی بافاق تعلق دارد و علم حضوری بانفس از ذوال علم حصولی اشیا مطلقاً هم هر چند قهر دارد که تعیب اولیا است اما ذوال علم حضوری مطلقاً بسیار معسر است و نصیب کمال است و از اولیا نیز و یک است که بخیر آن بلکه تصور آن بر اکثر عقلا محال نماید و عدم حضور مدرک را بر مدرک غیضاً امکان دارد چه حضور شی بر نفس شی ضروری است نزدشان پس ذوال علم حضوری نزد ایشان اگر چه یک لمح باشد مجوز نمود کیفیت که ذوال این علم مطلقاً خود بحیث لایعود و بیا و نیان دل که نسبت به علم حصولی است ببقا و قلب تعلق دارد و نیان ثانی که نسبت به علم حضوری است مستلزم فناء نفس است که اتم و اکمل است و حقیقت فنا

مجمع الافعال و دنیا آتسان له نیک رحمت و بی نمان امر از خدا و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب پنجاهم  
 بقاضی انفس و در و دیافته در فرق میان استدلال علماء را سخن و استدلال ارباب ظاهر از اثر میوه  
 استدلال از اثر میوه و از مخلوق بخالق جل سلطان همه کار علماء ظاهر است و هم کار علماء را سخن که کمال در  
 انبیاء اند علیهم الصلوات و التحیات علماء ظاهر از علم بوجو و مخلوق علم بوجو و خالق پیدا میکنند و وجو دائریا  
 دلیل بر وجو و موثر ساخته ایمان و یقین بوجو و موثر حاصل می نمایند و علماء را سخن که درجات کمالات  
 و لامیت را قطع کرده بمقام دعوت که خاصه انبیاء است بالاصالت علیهم الصلوات و التحیات رسیده اند  
 نیز بعد از حصول تجلیات و مشاهدات استدلال از اثر میوه و ثمره نمایند و ایمانی ازین راه نیز میوه حقیقی پیدا میکنند  
 چه در آخر کار دانسته اند که هر چه بود که متجلی شده بود ظنی از ظلال مطلوب بوده که شایان نفی و متحقق عدم ایمان است  
 و یقین کرده اند که ایمان بر چنین بی استدلال در غیوطن میسر نیست ناچار رو با استدلال می آورند و مطلوب را  
 بهیچولو نه ظلال طلب می نمایند و چون این بزرگواران رشته محبت با بختاب قدس دارند و ماسوی را  
 قدس محبت مطلوب حقیقی ساخته اند تا چارچنگ امر مع من احب از راه استدلال مطلوب حقیقی میسرند  
 و از تنگنای تجلیات و ظهورات که مشوب بظلال است و ارسته باصل الاصل می پیوندند و  
 مقامی که آنجا علم علماء ظاهر میسر این بزرگواران بقلب محبت منجذب گشته خود را میسرند و اتصال  
 بر چون پیدا میکنند این فرق از راه محبت آمد هر که محب است از غیو محبوب گشته است محبوب  
 می پیوندد و هر که این محبت ندارد و بی کفایت میکند و آنرا اغترم میداند بلکه جای آن بزرگان خود را میسرند  
 علم ایمان هم با بختاب رسد نهایت علم بر تقدیر صحت تا دلیله مطلوب است و آنکه اصل مطلوب است  
 با مطلوب است صحت میوه دقیقه را نمیگذارد که نصیب نشود و بزرگ گوید ع بنده با حق میوه شیرین و شکر است  
 و قیام الفل لا علی بنده باید شد و از بندگی ماسوای باید رست و اقتدر بجاه الموفق مکتوب پنجاه و یکم  
 بملا شیر محمد لاهوری و در و دیافته در فرق میان تصدیق قلبی و یقین آن الحمد لله و سلام علی عیاده الذین اطمینان  
 سوال بعضی از محققان حکمیین که حقیقت ایمان گرویدن دل گفته اند به یمن بر معنی آن چیست  
 و گرویدن عبارت از نفس تصدیق و یقین قلب است بخون بیا امر از خداست بر نفس تصدیق و  
 یقین دل بآن مصدق به جواب گرویدن دل در دل یقین دست هر چند در دل تصدیق نیست  
 لیکن متفسر است بر آن یقین بعد از حصول یقین دل را از دو حالت خلوص و تسلیم و اقیان و یمن بر

ورفع الاثنینة الثانیة من العبودية والربوبية نفساً بمعنى زوال العین ولا اثر فی الوجود وایضاً  
 حالنا قلت انضبلغ الشئ بحیث یعیر احدهما بتخلعاً عن احكامه ومنصباً باحكام الآخر لوجب  
 رفع الاثنینة عنهما حتی یکون الحاد اوزندقة فان الانسان الملقی فی معدن المسح ما اتحد  
 مع المسح وما زال اثنینیه بل حصل له من جوار المسح وسکطانه قار عن نفسه وعن صفاء  
 وبقار بالمسح واحكامه مع بقار الاثنینة غایة ما فی الباب ما هذه الایذه الاثنینة یشبه  
 باثنینته انظر مع الاصل لا استقلال لهما ذلک الاثنینة الزائلة نوع الاستقلال  
 فی نظر العوام فالاثنینیه باقیة بعد فلا الحاد ولا زندقة واما من فی الکتب والرسائل  
 عن الزوال الوجودی فمحول علی تصور فهم العوام فانهم یفهمون منه لدفع الاثنینته  
 ویقعون فی الاحاد والزندقة تعالی الله عما یقولون الظالمون علواً کبیراً بقی ان  
 البیض الذی بقی من ذلک الانسان بعد صیرورة لما حکماً هو فی الحقيقة صورة الملح  
 والذی انصبغ ذلک الانسان بصیغه الصورة الانسان الا انه قیس ذلک الملح الحکمی  
 بمقیاس شیخ ذلک الانسان وصور بصورته لانه بقی شیخ الانسان بقی اثره تنبیه  
 وذلک الشیخ فی العلم الذی قیس بمقیاس صورة الانسان ممکن بل واقع واما ما نحن بعبوده  
 فقیس کذلک فلتد المثل الاعلی فهو سبحانه لا یجتمع مع شیء ولا یجتمع معه شیء ولا یفصل  
 بالاشیاء ولا یفصل الاشیاء عنه تعالی ولا شیء الا یفصل غیر متصل به سبحانه ولا یفصل  
 عنه سبحانه من لا یتغیر بذاته ولا بصفات ولا فی اسمائه بحدوث الاکوان فهو سبحانه الآن  
 كما كان علی مراقبة التنزیه والتقدیس فهو تعالی قریب من العلم بالقرب والمیة  
 المجهولة کیفیتهما ولا تقرب الجسم مع الجسم ولا تقرب الجسم مع العرض  
 بالجملة صفات الامکان وسمات الحدوث کما مسلو به عن جناب قدسه عروج الاولیا  
 لا یزید فی قریه سبحانه للعبود ووصول الاصغیاء لا یحصل اتصاله مع الله والفقار والبقار  
 احوال العرفاء غیر ما فهمها العقلاء وزوال العین ولا اثر له معنی لا یقیمه الا من رزق له  
 ذلک کما سمی تحقیقه فاستمع کلام هذه الطائفة بحسن الظن والقبول ولا نفهم منه  
 مدلوله انطباعاً ومعناه المطابقة فانه ربما تغلط فی غلطاً فاحشاً ففصل فی فصل والله سبحانه

درین موطن است و فناء اولی صورت است مر این فناء کا نطف است مر اورا چه علم حصول فی الحقیقت نطف  
علم حضوری است پس بناچار فناء آن نطف فانی این بود و حصول این فناء نفس در مقام طینان می آید و از  
حق جل و علا نمی مضی میگرد و بعد از بقا و رجوع معامله تکبیل و ارشادیه او تعلق میگیرد و جبار و غیر او را میسر  
میگرد و باطلات مختلفه عناصر اربعه که انکار بدن هر کی تقاضای امری از امور تولید و خواش است  
از اشیا میگرد و هیچ یک از لطافت بدن را این دولت میسر نیست اوست که انانیت الطبیعی را که ناشی  
از عنصر ناری است بیست باصلح می آورد و قوت شهویه و غضبیه و سائر اوصاف ذمیمه را  
که بهایم و سائر حیوانات را در آن شکر گشت بچمن تربیت با اعتدال می آورد و جان الله لطیفه کبرترین  
الطائف بوده است بهترین اینها میگرد و قال علیه السلو و السلام خیار کم فی الباطنیة خیار کم  
فی الامام از افق و اتمتیه علامت نیان ماسوسه از قلب قبول آن نمایند و علامت زوال  
علم حضوری بنفس عالم انتفاء عالم است بالکل و اثر آثار ذوال علم و معلوم از دست متصور شود  
چه علم و معلوم در آن موطن نفس عالم است تا نفس عالم زوال پذیرد و علم و معلوم شقی نگردد و  
فناء اول فناء فانی است و فانی ثانی فناء نفس که حقیقت فناء است مکتوب پنجاه و سوم  
الی حضرت محمد و مژده خواجہ محمد المدحوم مظلّم فی زوال العین و الاثر وجود آ و شهوات دبیان  
ذک بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعلق علی اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیاً مذکوراً  
بل یارب قد اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیاً مذکوراً لا عیناً ولا اثر الا شهود الاولاد و اثم  
یصیر بعد ذلک ان شئت یا بیها تک و یا قسیاً بقا که متخلفاً با خلا تک بل صا  
یا قیابک بفضلک فی عین الفناء و فانیاتیک فی عین البقاء لتلازم بینما و  
حصول کمال کلا احد منهما بوجود الآخر مثلاً انسان الی فی معدن النسخ حتی  
صار خیناً فشیاً منصبفاً با حکام الملح الی ان صار کلاً لیا باقی منه عین و لا اثر  
فلا جرم ایچ قتل و قطع و حل اکل و بیع و شرا و ولوبقی منه عین و اثر لما جاز ذلک  
و نعم ما قال فی الشعر الفارسی سگے کاند رنگ زار او فتد گم گردان روی  
من این دریا سے پر شور از رنگ کمتر نید انهم فان قلت انک قد کتبت فی الکتاب  
والرسائل بان زوال العین و الاثر امتی کیون شهود الاولاد و لا مستلزام الا بحال و انزاع

البقوا هیولہا ثابتاً فی الحالین مع تبدل الصورة النوعیة ونحن لا نقول بالیسوب ولا یشوہا  
 بل نقول ان الفناء والبقا اعدام وایجاد من القادر المختار جل شانہ جاردی الخیر لکن یلیج  
 ملکوت السموات من لم یولد مرتین کانہ اشارۃ الی الایجاد وانشائے بالولادة الثانية  
 وامن قالوا البقا بائد تجوز او تشبہا لزو ال الصفات الرذیلة وحصول الاخلاق  
 النجسۃ کا تشبہ بصفات مرتبۃ الوجوب تعالیٰ و تقدست وقد حققت فی  
 غیر موضع ان ذات الممكن ہو العدم لیس ہو فلا معنی لزو الہ فان الممكن مکن فی جمیع  
 الاحوال حال الفناء والبقا کما کان فی حال عدمہا والواجب تعالیٰ واجب علی الاستمرار  
 والدوام لا یلحق بحد قدس فی ولا یفصل عنہ امر ونعم ما قبل فی الشرا القاری علی  
 سیرہ و فی لزمکن در دو عالم + خدا پرگز نشد و اللہ اعلم بہ ولا یخفی علیک ان بقا لا مکان  
 فی الممكن لیس جبارۃ عن بقاء الاثر فی الممكن وبقا ربوۃ فی مرتبۃ من مراتب البقوت فانه  
 منات للبقا لا تم والفا فی ہذا الفناء بعدد والامانات الی الہما ورد الانطلال  
 المتعکسۃ فیہ الی اصلہا من الوجود و توابع کلہا من الصفات الکاملۃ والنوع  
 الفاضلۃ بحق ہو بالعدم الصرف الکامل فی العلم بحیث لم یوجد فیہ اضافۃ ولا نسبتہ  
 الی شئی ولا اسم فان وجود الاضافۃ فی العدم نییۃ عن ثبوتہ و لو فی الجملة مکتوب پنجاہ  
 و چہارم بخان جان در اتباع شرع مبین و محاربا اعدائے دین حق سبحانہ و تعالیٰ  
 توفیق مرفیات خود را کرامت فرمودہ سلامت و معزز و محترم دارا دیا لنبی و آلہ الامجاد  
 علیہم الصلوٰۃ والسلامات و التسلیمات الی گوے توفیق و سعادت در میان انگندہ اند  
 کس بمیدان در نمی آید سوار از راجہ شدہ تلذذات و تنغات دنیویۃ قانیہ  
 و قوی گوارا افتد و تجلیل رود کہ در ضمن آن عمل مقتضای شریعت عز انمودہ آید و یا خیرت  
 جمع شود و الا حکم سم قائل دارد کہ بشکرش اندودہ اندا بلے را بان فریب دادہ دانے اگر  
 معایجہ آن تریاق حکیم مطلق جل شانہ نمودہ آید و تلافی آن بشیرنی و طمینی او امر و نوای شریعہ  
 کردہ شود و بالجملہ باندک سعی و تہجد و بر وفق شریعت کہ بنالے آن برہولت است ملک بادی  
 بہ ست می آید و باندک غفلت و فراغت آن دولت جاد وانی از دست میرود



الموفق الملمم للصواب فان قلت قد جوزت زوال العین والاخر من الانسان فما تقول فيما  
جار فی القرآن المجید فی شان خاتم الرسل علیہم الصلوٰات والتلیمات قل انما  
انا بشر مثکم یوحی الی واطل فی حدیث النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ اتم الصلوٰة والسلام  
انما انا بشر مثکم غضب کما یغضب البشر ولیس هذا الالبقاء الاخر من الانسنة  
قلت لیس كذلك ولا دلالة علی بقاء الاثر الا انه لما ارید ارجاع الانسان الی کمال  
بعد الفناء والبقاء الی العالم ودعوة الخلق الی الحق یجاء ربک مع الصفات  
البشریة والخصائص الانسانیة الزائلة بعد کسورة تلك الصفات لتحصل المناسبة  
بینہ و بین العالم بعد زالت وفتح الله باب الافادة والاستفادة بینہ و بین العالم تبک  
المناسبة والحكمة الاخری هذه الصفات البشریة والحاکما بعد زوالها ابتداء المکلفین وخیار  
المبدعین لیمیز الخبیث من الطیب و یحزل المکذب من المصدق ویحصل الایمان  
بأنیثب بعد ما لیس الامر وستر الحال یرجع تلك الصفات قال الله تبارک وتعالی  
ولو جعلناه ملکاً لجعلناه جباراً وللبنا علیهم ما یلبسون فان قال قائل ما معنی زوال العین  
والاثر من الانسان اکمال الحال ان ظاہرہ دائم علی الصفات البشریة یأکل ویشرب و  
نیام و یشترج قال الله تعالی فی شان الانبیاء علیہم الصلوٰات والتلیمات و ما جعلناهم  
جسد الا یموتون الطعاقم قلت الفناء والبقاء من صفات الباطن لا تعلق لظاہرہما بالاصالة  
فان الظاہرہ دائم علی احکام والباطن یحلی وتلیس فان قیل لطائف الباطن متعددة کلها  
تتحقق بالفناء والبقاء فاین بعض هو قلت المتحقق بها انما هی لطیفۃ النفس المستترة  
فی الحقیقة حقیقة الانسان المشار الیها باشارة قول انافی الامارة بالسوء اولاً والمطمئنة  
اخر او القائمة بعد ادة الرحمن جل شانہ ابتداء الرضیة عنه المرضیة انقضاء  
فی شر الاشرار وخیر الاخبار فان شره شر الملبس وزاد خیره علی خیر اهل التبیح والتقدیس تنبیہ  
لیس معنی الفناء والزوال الوجودی ومعنی البقاء بقاء الله هو زوال الامکان من المکمل راساً  
وحصول الوجوب لثباته فانه محال عقله والقول بذک کفر بل هو خلق ولبس مع بقاء  
هو الامکانیة اشعبه ارباب المعقول فی الغداصر بطریق الکلون والفساد والا انهم

در آنست بر فوت صحبت گذشته و ایامی اسرار جدیده قرع المعینین و سرتی الاذنین خواجہ  
محمد عبدالعزیز و خواجہ جمال الدین محمد کعبیت صورت و معنوی متعلی باشند عجب تقاضی در زیدند  
و تا مہربانی نمودند کہ با وجود حصول قرب و جوار در سر نہ نہ سیدند و این غریب را نہ سیدند  
و حقوق آشنائی بجای نیاورند از خواجہ محمد افضل چہ گلہ نماید کہ در آشنائی خود را از ایشان  
بمراحل دورتر میدار و بلکہ از آشنائی ماہرسان است از میر منصور چہ گوید کہ ہمیشہ آرزو صحبت  
دارند از قوت بفعل نمے آید قول فقہای عظام است الراضی بالضرر لا یستحق النظر شکر  
ہر چند در باب غلطیات است اما متضمن آبجیات است در اینجا بغایت اقد بجانہ و لو  
علی سبیل اندرہ آن گوہر بدست می آید کہ درجا ہاے دیگر اگر شیخ آن گوہر میسر شود  
مغتنم است ہر مبارز یکہ قدر و قیمت پیدا کردہ است در استیلاۃ اعدا و را  
میسر شدہ است ہر چند سلامتی در زاویہ است اما دولت عزاد شہادت  
در معرکہ است کج دزادیہ باہل ستر و ارباب ضعف مناسب است در حدیف آمدہ است  
المومن القوی خیر من المومن الضعیف حسب الامر قطب الاقطاب نوشتہ شد کار مردان  
اقویا مبارزت و معرکہ کبری است قل کل عمل علی شاکلۃ فرکم اعلم من ہواہے سبیل  
بعد از مضیعت رخصت چون متوجہ عسکر شد فرزندے محمد سعید را بضرورت در خانہ  
گذشتہ آمد چون فیض و برکات و علوم و معارف را کہ بعد از مفارقت فرزندے بظہور آمدہ بود ملاحظہ نمود  
از مفارقت او پشیمان شد و فرصت را غنیمت شمرده طلبیدہ خردزیرہ ہمہ آمدہ اند با امید آنکہ ازین  
برکات دروینہ مناسبت عجاب معاطلہ است گوئیا در صبر کہ ملائمت ایم و در زمرہ قلندریہ باوجود  
آنکہ از فریقین جدا ایم و کار و بار علیحدہ داریم شئمہ از علوم جدیدہ بشنوین عنوان مکتوبست  
قال اللہ تبارک و تعالیٰ ہل اتے علی الانسان حین من الدہر لم یکن شیئاً مذکوراً لا علینا  
ولا اثراد لا شہود ولا وجود اے آخرہ و شاد و مکتوب دیدہ اید کہ من زوال و جودی را از  
تبیل الحاد و زندقہ شمرده ام و اینجا باین عبارت نوشتہ ام و علاج آن کرم اللہ بجانہ نمودن حق قیاس کن  
از گشتان من بہار ما + اینئمہ دل از برکات این واقعات است لولا ہا لما وجدت ملک ربنا  
اگر نہ لافوز تا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر مولانا محمد را چون سر دکان حدود بود و دو کلمہ نوشتہ آمد

عقل دور اندیش را کار باید فرمود و در رنگ طفلان بجز دموئیزه عرض نباید کرد همین خدمت  
 که در پیش دارم اگر آنرا بایمان شریعت مصطفیٰ علی مصدرها الصلوٰة والسلام و التَّحیة  
 جمع سازند کار انبیا کرده باشند علیهم الصلوات التَّهلیلات و درین معین را منور ساخته  
 و معمور گردانیده ما فقیران اگر سبب احسان بکنیم درین عمل بگردشما شاید از آن نرسیم به  
 گوشت و توفیق و سعادت در میان افکنده اند پس بمیدان در نمی آید سوارانرا چه خدا  
 اللهم و فقنا بسم تحب و ترضی بقیة المرام رافعان رُفِیة دعا فضا ئل مابین خواجه محمد سعید  
 و خواجه محمد شرف از یاران مخصوص اند هر قدر که رعایت احوال ایشان خواهد فرمود  
 موجب ائتمان فقیر است امر کم اعلی و شاکم ارفع مکتوب پنجاه و پنجم به عمریز خان  
 افغان در نکویش رجوع از فقر بقنا الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ اخو  
 میان عمریز خان از تگنا های فقر گزینته التجا با غیا آورده و تلبذرات و تنگات  
 آن در ساختن دانا شد و انا الیه راجعون نیک فهمیده اند اگر بسیار ترقی در دنیا  
 و صحبت اغنیای می کنند هزار میگردند و مانسنگه پنجاه هزار میامفت هزار می  
 بود از و بالا نمیگذرند اگر فرضاً بمنصب مانسنگه برسید فکر کنید چه کرده باشید و کدام بزرگ  
 حاصل نموده لقمه تان در فقر هم میرسد الحال تان چرب تر از آن میخورد یا نه هم  
 میگذشت و باین هم خواهد گذشت اما تصور کنید که کدام امر از دست شما میرفت  
 و تا هستی میرود غفلت میگردید اراضی بالضرر لا یستحق الشُّکْر یعنی کسیکه بضرر خود  
 اراضی است مستحق شُکْر نیست چون بجلا شده اید سه کنید که طریق استقامت  
 و التزام شریعت از دست شما رود و در شغل یا طن هم فتور نیفتد هر چند آنرا بدینا جمع خشن  
 مشکل است که جمع ضدین است اینقدر هست که درین وضع که اختیار کرده اعدا و آن  
 خدمت و تردد دارند اگر تصحیح نیست کرده شود داخل عزلت است و عمل نیک است اما تصحیح  
 نیست مشکل است امروز این خدمت است کنی بالجمله نیک فردا شاید خدمتی فرماید که عین مال  
 باشد و بالجمله کار مشکل است بسیار باشد خبر شرط است و السلام مکتوب پنجاه و هشتم بحباب  
 پیرزاده حضرت ایشان خواجه محمد عبده و خواجه جمال الدین حسین ولد خواجه حسام الدین احمد

انظر

وارد است چنانچه بود که انکارهای اینها نماید ایمان بقدر آن نداشته باشد و یہ مہمات فلسفہ  
مفتون بود یا بحکمہ اثبات عدم لاحق در ممکنات در رنگ اثبات عدم سابق آنها از  
ضروریات دین است و ایمان بآن لازم و انچه بعضی از علما گفته کہ مفہم چیز را کہ عرش و  
کرسی و لوح و قلم و بہشت و دوزخ و روح باشند فاختوا ہند خدا باقی خواہند ماندن بآن  
معنیست کہ اینہا قبول فانی کنند و قابلیت زوال ندارند حاشا و کلا بلکہ تا در مختار محل شاہ  
ہر را خواہد بعد از وجود خانی سازد و ہر کر را خواہد باقی دارد از حجت حکم و مصالح بفعل اقتد  
ماشاء و بحکم مایہ دین بیان لائح گشت کہ عالم جمیع اجزای خود مستند بواجب است  
تعالی و در وجود بقایا و سبحانہ محکم چہ بقا عبارت از استقرار نفس ہمان وجود است در زمان  
ثانی و ثالث الا ماشاء اللہ تعالیٰ امر زمانہ نیست بر آن وجود کہ مستند ببقا باشد پس نفس وجود  
و استقرار وجود ہر دو بارادہ او تعالیٰ مفوض باشند عقل فعال چہ بود کہ سرانجام اشیاء نماید  
و حوادث با او مستند باشند در نفس وجود و ثبوت او ہزاران سخن است چہ تحقق و حصول  
او مبتنی بر مقدمات زائرند و دہ فلسفہ است کہ باصول فقہ جمیع اسلامیہ نامتتام و نافرجام  
اند بلکہ بود کہ اشیاء از قادر مختار جلشانہ باز داشته باشند یا بخین امر مہموم مستند سازد بلکہ  
اشیاء بہزاران تنگ و عاریست کہ بنحوت فلسفہ مستند باشند بلکہ اشیاء بعد مہم خود را نشے  
و نورسند باشند ہرگز میل وجود نمایند از آنکہ استناد وجودشان بمحول مطلق نموده آید و از  
سعادۃ انتساب بقدر قادر مختار جل سلطانہ ممنوع گردند کہ بکبرت کہ متخرج من افواہم ان قبول  
الاکذبا مکتوب پنجاہ و ششم خواجہ صلاح الدین احراری در آنکہ خلق و نمود وجود ممکنات در مرتبہ  
وہم است کہ اتفاق یافتہ است کہ ان قدر کمین معنی و چون خواست کہ کمالات مکنونہ خود را  
ظاہر سازد ہر اسے از اسمای الہی جل سلطانہ طلب مظهری از مظاہر فرمود تا کمالات خود را در ان  
مظہر جلوه فراید و مظهریت وجود و توابع وجود را غیر از عدم قابل نیست چہ ظہر و مراتبی مبائن  
و مقابل شئیست و مبائن و مقابل وجود عدم است فقط پس حضرت حق سبحانہ تعالیٰ  
بکمال قدرت خویش در عالم عدم ہر اسے را از اسماء مظهری از مظاہر تعین فرمود  
آنروز مرتبہ حس و وہم ہر گاہ کہ خواست و ہر طور کہ خواست خلق فرمود خلق الاشیاء متشی شاہ

الحاقه باینکه مکتوب پنجاه و هفتم بمولانا حمید احمدی در بیان حدوث عالم در عقل فعال  
 احمد مدرس رب العالمین والسلام علی سید المرسلین الله تعالی بذات اقدس خود موجود است  
 و همتی او سبحانه بخودی خود است او تعالی چنانچه هست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود عدم  
 سابق و عدم لاحق را بجانب قدس او سبحانه راه نیست چه وجود و چه کسینه خادم آن درگاه  
 مقدس است و سلب عدم کسینه کناس آن بارگاه محترم و ماسواست او تعالی که مسبب عالم است  
 چه از عناصر و چه از افلاک و چه از عقول و چه از نفوس و چه از بساطط و چه از مرکبات همه با بجا و او  
 جل سلطان موجود گشته است و از عدم وجود آمده قدم ذاتی و زمانی خباب قدس او را ثابت  
 است و بس و حدوث ذاتی و زمانی غیر او را سبحانه کائن چنانچه زمین را در دور و روز خلق فرموده  
 است سموات و کواکب را بعد از خلق زمین در دور و روز از عدم وجود آورده است کریمه خلق الارض فی  
 یومین کریمه و قهر هفت سبج سموات فی یومین مصداق این سخن است یغیسی باشد بلکه منکر نص قرآنی  
 بود که بقدم بعض ماسواست لب کشاید و بقدم افلاک و کواکب حکم کند و بساطط عناصر را قدیم داند و عقول  
 و نفوس را ازلی و قدیم تصور نماید اجتماع اهل ملک بر حدوث ماسواست حق جل و علا منعقد گشته  
 است و با اتفاق حکم وجود ماسواست بعد از عدم سابق نموده اند چنانچه امام محبت الاسلام در رساله  
 المنقذ عن الضلال تصریح باین معنی نموده است و جماعت که بقدم بعضی از اجزای عالم عالمی را گشتنند  
 ازین راه کفیر آنها فرموده حتی الله تعالی عنین حکم بقدم شی از اشیا ممکن خروج از ملک است  
 و دخول در خلفه و چنانچه ماسواست حق را جل سلطان عدم سابق کائن است عدم لاحق نیز  
 و انکیر اوست کواکب از سموات فرو خواهند ریخت و آسمانها پاره پاره خواهند گشت و زمین  
 و جبال نیز بر چه خواهند شد و بعد خواهند پیوست چنانچه نص قرآنی بدان مطلق است  
 و اجمع جمیع فرق اسلامیه بر آن منعقد حضرت سبحان تعالی در کلام مجید فرموده است فاذ انفض  
 فی الصور نفخه واحدة و حملت الارض و الجبال قد کتا دکت و احدثه فیومند وقعت الالواقه  
 و انشقت السماء فی یومئذ و اهتیه و فرموده اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و اذا الجبال  
 سیرت و فرموده اذا السماء انفطرت و اذا الکواکب انشثرت و فرموده اذا السماء انشقت و  
 و فرموده کل شیء هالک لا وجه له بالحکم و الیه ترجعون و امثال اینها در قرآن مجید آیههای بسیار

که صور علمیه متکثره که حقائق ممکنات اند و تعبیر از آنها با عیان ثابت کرده است و در مرتکب ظاهر وجود تعالی که جز او  
در خارج موجودی نیست منعکس گشته در خارج نمودی پیدا کرده اند بنمایند و در خارج اندونی حقیقه میخیزد از یک  
تعالی در خارج موجودی نیست میفرماید که هر یک از صور علمیه را در وقتی از اوقات بظاهر وجود که کلمات  
است میزان صور را نسبت مجهول الکلیفه پیدا میشود که سبب نمایندگی آنها در خارج میگردد که این نسبت  
مجهول الکلیفه معلوم احدی نیست حتی که انبیا را نیز ازین سر اطلاع نداده اند علیهم الصلوٰات و التسلیمات  
و انظار این صور را در خارج که بعد از حصول آن نسبت مجهول الکلیفه است خلق گفته است و ایجاد  
اشیا دانسته و باین تحقیق سابق که این فقیر بآن مهتد گشته است اشیا را چنانچه در خارج وجودی نیست  
نمودی هم ایشانرا بخانه خارج بر همان بیرنگی خود است نه وجودی است غیر از دردی نه نمودی نه شانه  
اگر نموده است او را در مرتبه و هم است و اگر ثبوت است بوضع خداوندی جل شانهم در مرتبه و هم است  
باجمله نمود و ثبوت او در یک مرتبه است نه آنکه نمود او در جائی است و ثبوت در جا و دیگر مثلاً دایره موهوم  
که ناشی از نقطه اجزای است چنانچه ثبوت آن در مرتبه و هم است نه در خارج و نمود و هم در آن مرتبه است  
زیر که در خارج از وی نشانی نیست تا نمودار گردد غایت مافی الباب نمود و بی را نمود و خارج  
می انکارند و درنگ آنکه صور مثالی را در عالم مثال در نقطه بحس باطن می بینند و خیال کنند که آن صور  
در عالم شهادت و حس ظاهری می بینند و تقسیم اشتباه بسیار واقع میشود که یک مرتبه از غیر شنبه میباید  
و حکم یک بر دیگر می کنند پس در مانحن فیه آن دایره موهوم که در خیال مرتسم گشته است بچشم خیال در مرتبه  
که مرتسم است می بینند اینچنین است زیرا که آنرا در خارج که محل نقطه جواله است نامی و نشان  
نیست تا دیده شود و صورت شخص که در آئینه منعکس گشته است بمبرین منوال است که صورت را در خارج  
نه ثبوت و نه نمود بلکه ثبوت و نمود و هر دو در مرتبه خیال است و اشد شجانه اعلم پس آنرا که شخ قدس سره  
خارج دانسته است اشیا را در آن بطریق انعکاس نمودی اثبات کرده آن خارج نیست مرتبه و هم است  
که بوضع خداوندی جل شانهم تقریر و ثبات پیدا کرده است و خارج متوهم می شود و خارج و رکا او است  
که از شهود و احساس با برتر است آنچه مشهود و محسوس و معقول تمخیل است همه داخل دایره و هم است  
موجود خارجی جل سلطان مادی افهام با است هر آینه اینجا چه گنجایش دارد و کدام صورت بود که  
در آن حضرت شجانه منعکس گردد و معرایا و صور همه در مراتب ظلال است که بدایره و هم و حسن تعلیق دارد

و معاملہ ابدی بآن مربوط ساخت باید دانست که منافی عدم خارجی است در ثبوتی که  
در مرتبہ حس و وہم پیدا کند کہ بآن بوی بوی متفاوت ندارد در ثبوت عالم از مرتبہ وہم و  
حس است نہ در مرتبہ خارج تا منافی او بود پس رواست کہ عدم در مرتبہ حس و وہم ثبوت پیدا کند  
و بعضی خداوندی جلّ سلطانہ اتقانے و رسوخے آنجا اورا حاصل شود در آن مرتبہ طریق انعکاس  
و ظلیت محی و عالم و قادر و مرید و بینا و شنوا و گویا بود و در مرتبہ خارج هیچ نامی و نشانی از وی  
نباشد و در خارج غیر از ذات و صفات واجب جلّ سلطانہ هیچ چیز ثابت و موجود نبود و باین معنی  
توان گفت الآن کماکان مثال آن نقطہ جوالہ و دائرہ موہوم است کہ موجود ہاں نقطہ است  
و بس و دائرہ در خارج معدوم است و نامے و نشانی در خارج ندارد مع ذلک آن دائرہ در  
مرتبہ حس و وہم ثبوتی پیدا کردہ است و در آن مرتبہ بطریق ظلیت و انارہ و اشراق اورا حاصلست  
ازین تحقیق استغنائی حاصل میگردد و از آن مقدمات مبسوط کہ حضرت شیخ مخی الدین و متابعان  
او در تکوین عالم فرمودہ اند و بیان تنزلات نمودہ و تعینات علمی و خارجی ساختہ و حقائق  
و اعیان ثانیہ را در مرتبہ علم و اجبہ جلّ سلطانہ ثابت کردہ و عکس آنہا را در خارج کہ ظاہر  
وجود است مقرر داشتہ و آثار آنہا را خارج بے نامیدہ کما لا یخفی علی المتصف الناظر فی  
کلام المطلق علی اصطلاح ہم باین تحقیق معلوم گشت کہ هیچ چیز غیر از حق جلّ و علا در خارج موجود نیست چہ اعیان  
و چہ آثار اعیان بلکہ ثبوت اینہا در مرتبہ حس و وہم است و هیچ مخطورہ لازم نیست و چہ این  
نہ موہومی است کہ باختراع وہم ثبوتی پیدا کردہ است کہ با ارتقاء وہم مرتفع گردد بلکہ ثبوت آن  
ببعض خداوندی جلّ شانہ در مرتبہ وہم است و ثبات و تقریر و اتقان و استحکام درین مرتبہ  
دارد صغیر اندکی اتقن کل شے ازین بیان واضح گشت کہ حقائق ممکنات عدمات  
اند کہ در غایہ علم واجب تمیز و تعین پیدا کردہ اند و بعضی خداوند جلّ سلطانہ مرتبانہ در مرتبہ  
حس و وہم ثابت گشتہ بعضی از آنہا را بایہ اسمای آسمی جلّ شانہ شد و درین مرتبہ بحکم ظلیت  
و انعکاس محی عالم و قادر و مرید و بینا و شنوا و گویا گشتہ و تحقیق شیخ و متابعان او حقائق ممکنات صور علمیہ  
اسما را کہی است کہ یکی از تنزلات حضرت و جہت با بکار نہ فہم این فقیر حقائق ممکنات عدمات اند  
و نزد حضرت شیخ موجودات تنزلہ و حضرت شیخ نمودار کثرت را در خارج اثبات کردہ است و گفتہ



بعد از ان از وجود و اشکال پیدا کنند و باید دانست که مراد از عدم اینجا عدم خارجی است که مقابل وجود خارجی است پس منافی اتحاد او که در مرتبه دهم واقع شود نبود و ثبوت و بوی جنگ ندارد با آنکه گوئیم منافی عدم وجود است که نقیض اوست و عدم موجود نگردد اما اگر عدم موجود گردد هیچ مخطور لازم نیاید چنانچه در وجود کلمه اند که از معقولات ثانیه است که در خارج معدوم است ازین تحقیق معلوم گشت که حقائق اشیا اعدام اند که کمالات مرتبه وجود و تعالی و تقدس در آنها منعکس گشته است و آنها با یکجا د خداوندی جل سلطان تحقیق و ثبوت و بوی پیدا کرده اند و در مرتبه حس و دهم استقرار و استمرار حاصل نموده گویا ذوات اشیا آن اعدام اند و انعکاس کمالات در آنها در رنگ دست و پاے اعدام اند و قوس و جوارح آنها بعد از تمهید این مقایات سخنی چند از مقصد اصلی که بولایت خاصه تعلیق دارند مذکور میسازد و بگوش بپوش باید شنید بدان ارشدک امر تعالی و بیاک سوار الطریق که حقیقت انسان و ذوات آن عدم است که حقیقت نفس ناطقه است و در ابتدا بقیصر از ان نفس بنفس آماره بینایند و هر فردی از انسان بلفظ آماره اشاره با و میکند پس ذات انسان نفس آماره باشد و سایر لطائف انسان در رنگ قوی و جوارح باشند مراد و چون عدم فی ذات شرمض بوی از خیریت ندارد و نفس نیز شرمض بود و بوی از خیریت در وے نباشد از شرارت و جبل است که کمالات منعکس را که در وے بطریق ظلیت ظهور نموده اند از خود میداند و قیام آنها را که باصل شان ثابت است بنفس خود نسبت میکند و خود را بان کمالات کامل و خیر میداند و ازین راه دعوی سری پیدا میکند و بخداے خود جل سلطان در کمالات خود را شریک میسازد و حول و قوت از خود تصور مینماید و متعجب خود راے انکار و تمسخر ابد که بمبه تابع او باشند و خود تابع نبود و خود را از همه دوست تر میدارد و دیگر براے خود دوست میدارد و نه براے ایشان و ازین تخیلات فاسده عداوت ذاتی بمولای خود جل سلطان پیدایمی کند و با حکام منزله اولیای خود گروید و متابعت هواهایے نماید و در حدیث قدسی آمده است قَالَ لَفَسَكُ فَأَنهَا أَتَقَبَّتْ بِعَادِلِي و حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال رافت و رحمت خود انبیار ابعوث ساخته علیهم الصلوات و التسلیمات که رحمت عالم اند تا دعوت بحق فرمایند جل سلطان و تخفیر کار خانه دشمن نمایند و او را بخلق و مولاے او دلالت کنند و ازین جبل و غیث بر آرند و نقص شرارت

ر بنائتنامن لدنک رحمة فیہی لناسن امرنا رشداً مکتوب پنجاہ و تھم خواجہ شرف الدین حسین  
 در ارجاع حوادث یومیہ بارادہ اولیٰ و ثانی و ثلث ذہران حق سبحانہ تعالیٰ بر جادہ غریبت مصطفیہ علی  
 صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التمجیہ استقامت بخشیدہ بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد  
 فرزند عزیز بتمیز حوادث یومیہ چون بارادہ واجب الوجود و جلسلطانہ کائن است و بفعل  
 اولیٰ لای شائبہ ارادہ خود را تابع ارادہ اولیٰ تعالیٰ ساختہ آن حوادث را مرادات خود باید داشت  
 و بآن ملتذ باید بود اگر بدگست این نسبت باید پیدا کرد و الا پاپا از بندگی کشید نیست و بمولانا خود  
 جل شانہ معارف نمودن در حدیث قدسی آمدہ است من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بایانی  
 فلیطلب رباً سوائی و یخرج من تحت سائی آری مردم فقرا و مساکین و جامعہ ذیردستان  
 بر عایت و حمایت شما آسودہ و مرفہ الاحوال بودہ اند و چون ایشان ہم صاحبہ دارند کافی  
 است یکنامی شما باقی ماندہ است حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ جزاے عاجل و آجل کرامت  
 فرماید و السلام مکتوب شخصتم بہ پیر زادہ ایشان خواجہ محمد عبدالمہد در بیان عدیت  
 ذات انسان دبیان آنکہ ذات انسان نفس ناطقہ اوست با ذکر فنائے نفس و قلب و زوال علم  
 حصولی ہواحق البین سبحانہ من لا یغیر بذاتہ ولا بصفائہ ولا فی اسمائہ بحدوث الاکوان زیر کہ در حدوث الاکوان  
 بہر تجزی و تلوین کہ رفتہ است در مراتب عدم است و در حضرت وجود تعالیٰ و تقدس بیچ تنزلے  
 و تبدلے چہ در خارج و چہ در علم راہ نیافتہ بآتش آلت کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ چون خواست  
 کہ کمالات ذاتی و صفاتی و اسمائی خود را ظاہر سازد و در مجالی و مریایے اشیاء جلوه دہد بہر کمالات  
 در مراتب عدم نقیض آن کمال کہ مقابل اوست باضافہ از سایر اعدام متمیز است از برائے مرتبہ  
 آن کمال تعین فرمودہ مرتبہ مقابل شے است و سبب ظهور آن شے و بعد با تمیز اشیاء  
 حاکمان اعدام را کہ قابلیت مراتب آن کمالات دارند بہر گاہ خواست در مرتبہ حس دو ہم ایجاد  
 حس نمود استقرار و استحکام بخشید و آن ہمہ کمالات را در آنها منعکس ساخت و باین انعکاس  
 آن اعدام را در ان مرتبہ حی و عالم و قادر و مرید و سمیع و بصیر و شکم گردانید لیکن محسوس گشت  
 کہ اول در عدم تصریحی میفرماید بے آنکہ دروے چیزے دیگر سازند و آن را بآن تصرف ملائم و نرم  
 می سازند و بعد از ان آنجا ظهور کمال مینمایند در رنگ آنکہ اول مہوم را نرم و ملائم سازند

بصرف ذات تعالی و تقدس می افتد و جمیع نسب و اعتبارات ساقط میگردد و در آن موطن عروج  
متعبر میشود و بی علاقه و تعلق بر آمدن دشوار مینماید درین وقت گاه باشد که بحکم النظره الاولی لک  
نگاه اول که بنظایر جمیله تعلق کند در مقام مدد نماید و بسبب عت بالابر دو و از مجاد که قنطره حقیقت  
گفته اند بحقیقت رسامه او درین وقت محافظت از نظره ثانیه که النظره الثانیه علیک فرموده اند  
لازم است که مضر و سم قابل است امداد و اعانت اینجا خود چه متصور بود ما جعل امدک سبحانه  
فی انحرام شفاء محسوس گشته است که اگر بطبیع خام نظر ثانی واقع شده است خالی افتاده است  
و در رنگ سائیسنگ و کلوخ یافته و جمعی که نظر بای ثانی و ثالث و رابع را که بنظایر جمیله تعلق کند  
مفید دانسته اند و از اسباب عروج بحقیقت انکاشته از ارباب استدرج اند و حقیقتی که بآن  
عروج مینمایند از عالم مجازست که میوه قل للمؤمنین یغفوا من البعایهم و یحفظوا فرجهم در رداینجاعه  
کافیست و گاه بود که درین وقفه ظلمات جواری نافع آید و کفر و فسق همسایه امداد کند هر چند ظلمت  
بیش بود امداد زیاد نماید نه این معنی گفته اند که فیوض وارده بر جماعه که غرق ظلمت غفلت باشد  
از تا قابله آن فیوض بآنها نمیرسد بلکه متوجه بشخص میشود که با حضور در جواریان بود و فیض  
بفیوض دیگران ترقیات مینماید که نه اینچنین است زیرا که بواسطه علو درجه آن عارف  
توان گفت که آن فیوض وارد جواری او نرسد چه جای آنکه امداد عروج او نمایند کارخانه این  
بزرگواران بلندست مرعلی و فیض آنجا نافع نیست بلکه اینجا سرایت دقیق که برابر اب آن طال  
منکشف است اینقدر رواینها نیک که ظلمت هم از براس کمال ظهور نور در کارست و بعد از بهترین  
الاشیاء شنیده باشند و چون ارتکاب ظلمت ممنوع است از کمال کرم ظلمت جواری هم مجتبر  
داشته اند و در ظهور نور که نور الانور است نافع ساخته اگر گویند که طاعات و عبادات را  
خصوصاً ادا فراتر از راضی در آن موطن چه النفع نبود و چرا امداد عروج نماید گویم که چرا نافع نیست همچون  
امداد عروج نمی نمایند لیکن نفع و امداد معتد به که سابقاً متحقق میگشت درین وقت حاصل  
نیست و در رنگ اصحاب خارجی که بالا مذکور شد و امثال آنها نافع نه و اقبه سبحانه اعلم  
بحقیقه اسکال سماک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العظیم الحکیم والسلام علی من اتبع الهدی  
مکتوب شصت و دوم بحضرت محمد و مزاده خواجه محمد معصوم مدظله العالی در مقامی فتا

اولاً اطلاع دهند بر هر سعادت انبی داشت دعوت این بزرگواران اجابت نمود و او جهل خویش خود بازگشت و منتقاد احکام منزله شد باید دانست که طریق تزکیه نفس بر دو نوع است طریقے است که بریاضات و مجاہدات تعلق دارد و آن طریق اثابت است که بمبریدان مخصوص است و طریق دیگر طریق جذب و محبت است که راه اجتناب است و بمبرادان تعلق دارد شتان مابین الطریقین طریق اول رفتن است بجانب مطلوب و طریق ثانی بردن است بمقصود و از رفتن مابردن تفاوت بسیار است و چون بسابقه کرم صاحب دوستی را خواهند که براه اجتناب برند او را جذب و محبت بجانب قدس عطا فرمایند و کشان کشان می برند و درین میان سعادت مندانی بودند که او را بعد فنار سازند و از وید و دانش ماسوئی را بیاورند و از آفاق و انفس بگذرانند پس آن آفاق وابسته بفتنای قلب است و فتنای نفس موقوف بر فتنای نفس انامه در اول زوال علم حصولیت و در ثانی زوال علم حضوری و زوال علم حضوری مقصور بنو و نواز اول نفس حاضر تحقق نشود چه تا زمانی که حاضر بر پا است علم حضوری بر جاست زیرا که علم حضوری عبارت از نفس حاضر است نه امر زائد بر آن پس زوال شهودی که در فتنای نفس است عبارت از زوال وجودی آن بود بخلاف زوال شهودی که در فتنای قلب است که در فتنای قلب اعتبار کرده میشود که مستلزم زوال وجود قلب نیست که شهود آنجا از اندک باشد حاضر است فتنای احدی مستلزم فتنای دیگر نیست تنبیه ساده لوحی خیال کنند که زوال نفس حاضر در مقام بقا باشد که ارباب توحید و جو در ایسیر میشود هم حاصل است چه حاضر در آن موطن حق است بجا نه نفس سالک که فتنای فتنه است گویم که حاضر در آن مقام نفس سالک است که آنرا بعنوان حقیقت دانسته است از حضرت حق تعالی و تقدس که ازین یقین و ازین حضور منزه و مبتر است از ان قبیل است که گفته اند رع بنحو اب اندر مگر موشی شتر شتران ایجاد و ال علم نفس حاضر است که از قسم علم حصولی است نه زوال نفس حاضر که مستلزم زوال علم حضوری گردد و زوال نفس حاضر عبارت از زوال عین و اثر اوست نه زوال علم نفس حاضر شتان مابین مکتوب شخصیت و یکم بحضرت معز و مزاده خواجہ محمد سعید مدظلہ در آنکه عارف را گاہ رویت بعضی مظاہر عروج کئے گرد و غیسہ ذلک و چون معاملہ عارف

قرب و اتصال در میان واجب تعالی و ممکن از قبیل قرب موجود موهوم بود و هیچ مخطوری ازین قرب نیست  
 بجناب قدس اول تعالی عالم نشود و اشیای خسیسه که در آئینه منعکس شود و آئینه را قرب و احاطه آنها حاصل  
 گردد و هیچ نقصی بآئینه راه نمی یابد هیچ خسته در وی سرایت نمیکند چه در مرتبه که آئینه است این اشیاء  
 خسیسه متوجه را در امر تبه نامی و نشانی نیست تا صفات اینها در وی تاثیر نماید غایت مافی الباب حضرت  
 حق سبحانه و تعالی چون عالم را در مرتبه حس و دوم خلق فرموده است و نیز اهد که این مرتبه را اثبات و تثبیت  
 بدید احکام و آثار می که بر موجود و مرتب است برین موهوم جاری ساخته است و آثار موجود در ابر موهوم مرتب  
 کرده لهذا قرب و احاطه موهوم را در رنگ قرب و احاطه موجوده اثبات فرموده و از احکام صادق ساخته  
 نمی بینی که رویت صورت جمیله در خارج چنانچه مستلزم التذاذ و گرفتاری است بچنین تا بصورت که در آئینه  
 منعکس شود و ثبوت و عینی انجا پیدا کنند نیز موجب التذاذ و گرفتاری است بآنکه صورت اولی موجود است  
 و ثانی موهوم و در حصول اثر هر دو شرکت دارند و چون بکرم خلوه می جسطانه موهوم را با موجود در  
 ترتب احکام شرکت پیدا شده و اثر با در موهوم در رنگ موجود مرتب گشت امید واریس موهوم  
 تا مرا و را از موجود پیدا آمد و بشارتها از دولت قرب و اتصال موجود و او را حاصل شده است  
 بنیالارباب النعم نسیم + و للعاشق السکین یا تجتمع ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل  
 العظیم باید دانست که قرب و اتصال بغیر این معنی که ذکر یافته بر معنی که تصور کنند و متعقل  
 سازند بی شبهه و تشبیه و تجسیم نخواهد بود مگر آنکه ایمان آرند و اشتغال بکیفیت نمایند و مغفوف بعلم  
 حق دارند جل سلطان و چون این الفاظ را نوع از بیان لاحق گشت اگر از تشابهات  
 بر آورده داخل مجمل یا شکل ساخته شود گنجایش دارد و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال  
**مکتوب شصت و چهارم** به حضرت محمد و مزاد باه کبار جامع الاسرار و العلوم  
 خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم سلیمان الله تعالی سبحانه و ابقاها در فتنای اتم که مربوط بزوال  
 عین و اثر است با تحقیق وجود واجب شمانه و بیان زوال عدم از ممکن و بقای ثبوت و عین  
 آن فتنای اتم و تته تحقق شود که زوال عین و اثر از فتنای حاصل گردد و نامی و نشانی از  
 نماند سوال حقیقت ممکنات چون اعدام باشند که باضافت امتیاز یافته مجالی است  
 صفات واجبی جل سلطان گشته اند چنانچه در مکاتیب تحقیق این معنی نموده ایم لازم می آید

وجودی از انسان بنابر عدم ذاتی او حقیقت و ذات انسان نفس ناطقه است که مشار الیه انسان است بافظاناً  
و حقیقت نفس ناطقه عدم است که بواسطه انکسار وجود صفات وجودیه خود را موجود هم نموده است و حی  
و عالم و قادر با استقلال دانسته و این صفات کمال را از حیوة و علم و غیره جدا خود تصور نموده  
و بخود متمسک انکاشته و باین توهم خود را کامل و غیر یقین کرده شرارت و نفس ذاتی خود را  
که ناشی از عدم است که شرمحض است فراموش ساخته و چون عنایت خداوندی جل سلطان حق  
او در رسد و از جمل مرکب و تصدیق کاذب او را در پانصد و اندک این کمالات از جا ب دیگر  
است و این صفات کامله از دست و منت انهم با و و اندک حقیقت و ذات او عدم است  
که شرمحض است و نفس خالص و این دید اگر بکرم او تعالی غالب آمد و درست کمالات را بصاحب  
آنها برود و ادای این امانت با نکل باطل آن نموده خود را عدم محض یافت و بوی از خیریت در خود  
ندید این زمان نه نامی از وی ماند و نه نشانی نه عین ماند و نه اثری چه عدم لاشع محض است  
در مرتبه از مراتب ثبوت ندارد و اگر فرضاً در مرتبه از مراتب او را ثبوت تحقق بود و جمیع کمالات  
از وی مسلوب نشود چه ثبوت عین کمالات بلکه ام کمالات ازین تحقیق لازم آمد که این فنا اثر  
و اکمل است زوال وجودی غائی هیچ در کار نیست چه وجودی او را هرگز نبوده است  
ما زوال متصور شود و عدمی بود که جویم وجود خود را بر پا میداشت و چون این توهم زائل گشت  
و بزوال شهودی تحقق شد عدم صرف ماند که بالک و لاشی است پس از زوال شهودی چاره نبود  
و زوال وجودی هیچ در کار نباشد و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال مکتوب شخصت و هویم  
بمیز منصور در کشف سر حاطه و قرب معیت او تعالی در ارجع داشتن این سر عظیم کمال و کل کتاب اکرم  
و قرب و معیت و احاطه و سرایان دوصل و اتصال و توحید و اتحاد و امثال که نهادن حضرت  
جل سلطان از قبیل مشابهاً و شطیحات است آن قرب و معیت و آن وصل و اتصال که در قسم ما  
در آید و حقش ما شود و جناب قدس خداوندی جلشانه از ان مدرک و معلوم متوهم است لیکن در آخر کار  
این قدر معلوم ساخته اند که این قرب و غیره شبیه بآن قرب و اتصال است که در میان آئینه و در میان صورتی  
که در آن آئینه متوهم است حاصل است که از عالم قرب و اتصال موجود و مبوهوم است و چون  
حضرت حق سبحانه و تعالی موجود حقیقی است و عالم در مرتبه حس و دهم مخلوق گشته است ناچار

و تحقیق نصیب او نباشد که عدم تعین و اثر وی منتفی نگشته است لیکن این آن وجود ثبوتیست که ممکن را  
 در مرتبه و هم حس ثابت گردانیده است و آثار را بر وی مرتب ساخته و مراتب کمالات مرتبه حضرت وجوب  
 تعالی و تقدس بعد از زوال عدم گشته در رنگ عدم ذایل ذات و حقیقت ممکن شده و این ثبوت  
 پیش از زوال عدم از صفات عدم بوده است که آنرا در مرتبه حس و هم ثابت گردانیده و الحال  
 همان ثبوت بعد از زوال عدم نایب مناسب او گشته ذات ممکن آمده و صفات را بنحو و نسب داشته  
 و کما در خانه عدم بوی برپا مانده و این کار خانه که به نیابت عدم بوده است تا بحدی برپا است که  
 انقیض آن ثبوت نبرجا است و امکان را بقا است و چون معالیه از انقیض ثبوت بالا رود وجود را  
 تقابل نماید بلکه عدم را مجال تقابل او نبود و امکان را اصلاً گنجایش نباشد درین وقت کار و بار دیگر  
 است و ساز و عمل ساز دیگر سر او ادنی اینجا باید جست تا هر جا که ثبوت امکان و مجال عدم است آنچه  
 بنقض است باشد داخل قاب قوسین است و چون امکان و عدم بکلیت رخت خود بر بستند و کوس طست  
 زدند کمالات او ادنی در پیش است نه آنچنانکه درین وقت ممکن ذات واجب گردد تعالی بلکه قیام  
 او بذات بحت تعالی ثابت میگردد و قیام که بظنی از ظلال ذات بوده تعالی ذایل میشود و  
 کسی که در خاک شد خدا نیست به قیام این عارف بذات واجب الوجود تعالی در رنگ قیام صفات  
 اوست تعالی بذات او سبحانه بلکه قیام او بر مرتبه است که آنجا از صفات هیچ ملحوظ نیست هر چند صفات را از  
 ذات تعالی انفکاک نیست لیکن قیام صفات ازلی و ابدی است و تقدم دارد و قیام او ازلی نیست  
 و بدایع حدوث قسم آن صفات را نقائص است که اعدام باشند مثلاً عدم علم و عدم قدرت و معالیه  
 این عارف از نقائص اعدام بالا رفته است چنانچه تحقیق یافته پوشیده نماند که معاینه چون  
 از نقائص عدم بالا رود و وجوب تحقق گردد و ممکن واجب شود و آن محالست گویم واجب و قیام  
 گردد که وجود خارجی پیدا کند و ممکن را جز در مرتبه و هم حس ثبوتی نیست و وجوب وجود از کجا تصور شود  
 ادین بیان فرق دیگر در میان قیام صفات و قیام عارف پیدا شد که قیام صفات باعتبار وجود خارجی  
 است و قیام عارف باعتبار وجود و نبی اگر ثبات و تقرر دارد و سبب اناست باید دانست که  
 نقائص انا از عارف تا بقای عدم است که حقیقت اوست و چون عدم ذایل گشت انا را موردی  
 نماند که بران اطلاق نموده آید محالست ثبوت بعد از زوال عدم اگر چه طویل الذیل است و ثبوت هر چه



که بر تقدیر زوال حصول این فنا نامی و نشانی از عدم که حقیقت اوست در ممکن باقی نماند و جز وجودی در  
 در و سبب نبود زیرا که یک از دو نقیض مستلزم حصول نقیض دیگر است تا ارتجاع نقیض لازم نیاید  
 و وجود نزد صوفیه عین واجب است تعالی یا از اخص صفات اوست سبحانه و بر هر تقدیر قلب حقیقت  
 لازم است و آن مستلزم اتحاد و زندقه است چو آب نقیض عدم نه آن وجود است که عین واجب  
 است تعالی یا از اخص صفات ذاتیه سبحانه بلکه نقیض عدم ظلی است از ظلال آن وجود و عکسی است  
 از عکس آن با بطل هر وجود دیکه عدم در طرف او افتاد مظان امکان است و احتیاج بر رفع عدم که نقیض  
 اوست و از صفات واجب جلشانه اگر چه از دایره امکان خارجند اما چون احتیاج بذات واجب دارند  
 تعالی و اعدام متقابل هر کدام را ثابت است از ثبوت امکان بیرون نیستند و همیشه احتیاج بذات تعالی  
 و انگیزشان است اگر چه قدیم اند از ذات واجب تعالی منفک نه نفس احتیاج دلیل امکان است  
 اگر احتیاج بغیر است نقص کامل دارد و داخل دایره امکان است و اگر احتیاج بغیر نیست بلوی  
 از امکان دارد اگر چه داخل دایره امکان نبود چنانچه صفات واجب تعالی که کمال اینها دون کمال  
 ذات است تعالی و تقدس پس وجوب مطلق مر ذات را تعالی و تقدس تحقق شود که از منظر  
 نقص و شائبه قصور منزه و مبرا است و صفات واجب تعالی هر چند قدم در دایره وجوب دارند اما چون محتاج  
 بذات اند وجوبشان دون وجوب ذات تعالی چنانچه وجودشان دون وجود ذات تعالی چه وجودشان  
 را از عدم لقاضی دارد که عدم علم و عدم قدرت باشد مثلاً وجود ذات را تعالی و تقدس هیچ عیب متقابل  
 نیست و هیچ نقیضی متصور نه اگر وجود واجب را تعالی عدمی از اعدام نقیض باشد محتاج بود بر رفع  
 آن نقیض و احتیاج از ممتنع است که مناسب حال امکان است تعالی امدن ذلک علواً کبیراً پوشیده  
 نماند که در صفات واجب جل سلطانۀ از اطلاق لفظ امکان تماشایی باید نمود که موهم حدوث و صفات  
 افسد قدیم اند هر چند صفات واجب واجب اند ذاتها نیستند اما نظر بذات واجب جلشانه واجب اند  
 که از ذات منفک نیستند و حاصل این معنی هر چند بنجر با امکان است اما از توهم حدوث خالیست و عدم  
 حصول نقیض که عدم باشند موجود واجب را تعالی کشف است و شهودی اگر چه بعین استدلال  
 نموده آید در رنگ آنکه بر بدیهی منعی بصورت استدلال آرد بر سراسر سخن آیم و در جواب سوال  
 گویم که بعد از زوال عدم از ممکن بر تقدیر فنا خیر از وجود چیزی دیگر در و سبب نمی ماند و بجز ثبوت

که مستلزم نقص و قصور است آورده میشود آن الفاظ را از ظاهر معروف باید داشت و جناب قدس خداوندی را  
 جل سلطانہ از جمیع صفات نقص و کمات قصور منزه و مبرا باید دانست و اطلاق بعضی الفاظ که در شرع  
 بانحضرت جلشانه وارد نشده است بتقلید مشائخ عظام بطریق تجویز نموده می آید مثل مراتبت و غیره از ان  
 ترسان و لرزان است ربنا لا تؤاخذنا ان لیسنا او اخطانا اگر گویند از لفظ تجلی و ظهور ظلی و امثال آنها  
 که در عبارت تو واقع میشود لازم می آید تنزل وجود در مراتب ظهورات چنانچه مشائخ دیگر گفته اند  
 و حال آنکه تو انکار تنزل وجود می نمائی و جہ آن چیست گویم که تنزل بر تقدیری لازم می آید  
 که منظر را همین ظاهر میگویم چنانچه دیگران گفته اند اما اگر عین گویم تنزل چرا باشد و بختار این  
 فقیر عدم عینیت ظاهر است با منظر و آمد سبانه الموفق مکتوب **بخصوصت و تحجیم بولایت**  
 ظفر احمد رومی بعد از بقای ذات عارف را هر صفتی از صفات و هر لطیفی از لطایف  
 بکلیت ذات بر آید عارف کامل تمام المعرفة را بعد از بقای ذات چون صفات و اخلاق  
 کامله عنایت فرماید هر صفتی از ان صفات متصف بعنوان کلیت ذات او خواهد بر آید آنکه  
 بعضی از ذات متصف بصفته باشد و بعضی دیگر متصف بصفته دیگر مثلاً ذات او تمامه مسلم  
 خواهد بود و تمامه بصیر و تمامه سمع خواهد بود و چنانچه محققان صوفیه در صفات واجب جلشانه گفته اند  
 که ذات الله تعالى کلمه علم و کلمه قدرت و کلمه سمع و کلمه بصیر مثلاً از اینجا است که مومنان حق سبحانه  
 در بهشت بے جدت خواهند دید که بکلیت خود بصیر خواهند بود و چون تمام بصیر باشند جدت یا  
 چه گنجایش باشد گفته اند که آنچه عوام مومنان را بعد از الیتا و اللتی در آخرت میسر خواهد شد  
 او لیار آنکه خواص مومنانند در دنیا میسر خواهد بود و که نسبه آنها نقد اینها است نسبه آنها را  
 از اینجا قیاس باید کرد **۵** قیاس کن ز گلستان من بهار مرا + ذلک فضل الله یؤتی من  
 یشاء و الله ذو الفضل العظیم و همچنین بر لطیفه از لطایف آن عارف در نبوت برنگ کلیت  
 او می بر آید تمامه عارف لطیف روح می گردد و تمامه لطیفه قلب می شود و علی هذا القیاس  
 سایر اللطایف الانسانیة من النفس الناطقة و السر الخفی و الالهی و مہربن منوال است  
 هر چیزی که از اجزای او هر عنصری از عناصر او که حکم کل پیدا می کند مثلاً عارف  
 تمامی خود را عنصر خاک می یابد و تمامی عنصر آب تصور می نماید و چون لطیفه قلب با حقیقت

ذات ممکن گشته اما کلام انار انجام آورده نیست گویا وضع لفظ لایا ان برای حقیقت عدم بوده است که از حقیقت ثبوتیه نفرت داشته بلی جزو عظم در ممکن عدم است و ممکن از عدم ممکن گشته است و کارخانه ممکن از عدم پس شده احتیاجی که در ممکن است از عدم آمده است و حد و سنج که وابستگی امکان است از عدم پیوید اگشته اگر کفر نه در ممکن است هم از راه عدم است و اگر امتیاز است هم از راه وی وجود در حق ممکن مستعار است و آن تمخیل و توهم است اگر چه ثبات و استقرار و دو در بداند صفاتی که بذات واجب و سلطان قیام دارند ذات عز شأنه بنامه برنگ بر یک از ان صفات ظهور میفرمایند آنکه چندی از ذات متعین بصفته بود و چیز دیگر متعین بصفته دیگر چه در ان حضرت بعض و تجزئی نیست بسیط حقیقت است بر حکمی که انجامات نایند باعتبار کلیت است چنانچه گفته اند ذات الله تعالی کلمه علم و کلمه اراده و کلمه قدرت و قیام کارخانه بذات و بیجی جل سلطان به ملاحظه اسماء و صفات پیدا میشود و نیز ازین قبیل است که بکلیت برنگ آن می برآید و برعکس مریای دیگر تشخص او مرتبه خود را ادانماید فهم من فهم قیاس است یعنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن و سلم نیست طوطی را بدور انت شکر خانی بند این طور ظهور که مرآت بکلیت برنگ صورت برآید اگر عارف را بعد از فناست اتم بقای بآن ظهور پیدا شود اکل تعینات او خواهد بود که وجود موهوب حقانیت که بولادت ثانی او را میسر گشته است و این تعین با وجود حدوث و امکان چون ناشی از مرتبه جمع است بر تعینات دیگر که نه ازین مرتبه ناشی اند منزیت و فضل دارد در رنگ منزیت و فضلی که حروف و کلمات قرآنی را است بر حروف و کلمات دیگر هر چند هر دو حدوث و امکان تسم اند البته بود که بر ظاهر بی این تعین رایان تعینات دیگر برابر میند و این حروف و کلمات قرآنی را با حروف و کلمات دیگر مساوی دانند ازینجا فضل عارف در یاب و منزیت او بر دیگران مثل منزیت کلام خدا عز و جل بر کلام دیگران قیاس نمائی نیست هر کس افسانه بخواند افسانه است بدو آنکه دیدش نقد خود مردانه است بنحو بان که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم را بشر گفتند در رنگ سائر بشر تصور نمودند ناچار منکر آمدند و صاحب دو لسان که او را علیه الصلوة والسلام بعنوان رسالت و رحمت عالمیان دانستند و از سائر ناس ممتاز دیدند بدولت ایمان مشرف گشتند و از اهل نجات آمدند تنبیه در اداس بعضی از مطالب فقیر که بذات و صفات واجب جل شأنه تعلق دارد بواسطه تنگی میدان جبارة الفاظ موهوم و صفات ممکن

حق می انگارند بعضی از دنیا گفتم بہت امر و در چون جلال تو بی پردہ ظاہرست : در حیرتم کہ وعدہ فردا  
برای چیست : تعالی اقدس العزتوں علوا کبیر الحق را بجا نہ این کوتہ نظر ان چہ گمان بردہ اند و حسن و  
جمال اورا چہ تصور نمودہ مگر نشیندہ اند کہ اگر فرشتہ تارے موسے حور بہشت کہ از مخلوقات  
ومی است بجا نہ در دنیا افتد از اضاعت و اشراق آن موسی ہرگز در دنیا شب نیفتد و  
ظلمت نشود و قعۃ سوختن کوہ طور و پارہ پارہ شدن آن بیک تجلی حق جل و علا و افتادن  
و بیہوش گشتن کلیم امد علی نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام از ان تجلیہا بآن منزلت و قرب  
نص قرآنی ثابت شدہ است و انیان باین بجز دی بہہ وقت بے پردہ حق را بینندگان  
و بوعده رویت اخروی عجب کنندگان لقا استکبر وافی القسم و عتوا عتوا کبیر علما سے  
اہل سنہ و جماعت شکر اقدس تم سعیم جاہنا کندہ اند و بہر اہل نقلی بر مخالفان اثبات  
رویت اخروی کردہ کہ غیر از اہل شستہ از فرق مخالفہ ہیکس چہ از یسین و چہ غیر از یسین  
برویت حق جل و علا قائل نیست بلکہ آنرا محال عقلی مے انگارند و اہل شستہ ہم آن را  
بلا کیف گفتہ اند و مخصوص بآن نشاداشتہ و این بوالہوسان درین نشاد فانیہ حصول  
این دولت قاہرہ را تصور نمودہ اند و بخواب و خیال خود خورسند گشتہ رہنا آتامن لکنا

رحمۃ و ہیئ لنامن امر تار شد او السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابۃ المصطفی علیہ علی  
آلہ القلوات و التسلیمات انہما و اکملہا مکتوب شخصیت و مکتوب ہمہ منصور و حقیقت  
کائنات و فرق میان مکتوف حضرت ایشان و صاحب فتوحات : این عرصہ کائنات کہ معائن  
و مشاہدہ و منبسط و مطیع و طویل و عریض تمخیل میگردد و نزد حضرت شیخ محی الدین بن العرب لہو  
ما بمان او حضرت وجود دست کہ جز او در خارج موجودی نیست و آن وجود ذات حق است  
بجا نہ کہ آنرا ظاہر وجود نامند کہ بواسطہ انعکاس و تلبیس صور ظہریہ متکثرہ کہ آنرا باطن وجود  
میگویند و معبر بایمان ثانیہ اند آن وجود کہ بروحدت و بساطت خود است متکثر و منبسط و طویل  
و عریض و در تمخیل مے در آید میفرمایند کہ مشاہدہ و محسوس بہہ چہ عوام و چہ خواص در ان صفحہ در  
کسوت کونیہ و در صور و اشکال نمایرہ حضرت حق است بجا نہ کہ عوام را بمقوم بجا عالم میگردد و عالم  
اصلا از خانہ علم بیرون نیامدہ است و بوسی از وجود خارجی نیافتہ علوس آن صور ظہریہ است

جامع است برنگ کل منصف میگرد و دو قطعه که او را بمقتضای قلبیه بوده زایل میشود و مظهر این زبان خالص  
 میماند و در رنگ جد بے روح نمایان و چنان تخیل میگرد که درین رفت و آمد گرسنه ازین راه  
 بوی نرسیده است و او بر صراحت اصلی خود است در رنگ آنکه در دیگر پخته و اندک خام بر صرافت  
 اصلی بماند حرارتی از آتش در وے اثر کند و نه رطوبتی از آب بوی رسد فایده مافی الباب بعد  
 از رفع این تعلق و بعد از غلبه منصف برنگ سایر اجزا میگرد و در رنگ اجزای دیگر حکم کل میگرد  
 مکتوب **مقصود ششم** بجزیمه قصوری در جواب سوال او از معنی المجاز قنطرة الحقیقة که از جهت  
 محرمیم پرسیده بود که المجاز قنطرة الحقیقة چه معنی گفته اند بدانند که مجاز ظل حقیقت است که از ظل اصل  
 شاه راه کشاده است مگر این اعتبار گفته اند من عرف نفسه فقد عرف ربه چه معرفت ظل مستلزم معرفت  
 اصل است زیرا که ظل بر صورت اصل خود کائن است پس سبب انکشاف اصل بود لان صورة  
 الشئ ما یشتمل به فلک الشئ لیکن بدانند که المجاز قنطرة الحقیقة بر تقدیر سه است که گرفتاری  
 بجاز در بیان نباید و بنظره ثانیه نگشدد نظره اولی است که قنطرة حقیقت است که بجز صادق  
 آنرا النظره الاولی لک فرموده است علیه و علی آله الصلوات والسلام گویند بلفظ لک اشاره  
 بحصول این دولت کرده و اگر عیاذاً باشد سحانه گرفتاری بجاز در بیان آمد بلکه بنظره ثانیه  
 کشید آن مجاز سدر راه وصول حقیقت است قنطره چه بود سبب است که بپرستش خود  
 میخوابد و دیوی است که از حقیقت میگرداند لذا بجز صادق علیه و علی آله الصلوات والسلام  
 نظره ثانیه را مضر دانسته النظره الثانیة حلیم فرموده کدام چیز مضر از ان بود که از حق  
 باز دارد و باطل گرفتار سازد و باید دانست که نظره اولی مقته نافع است که با اختیار  
 نبود و اگر با اختیار بوده حکم نظره ثانیه دارد که **قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و اثبات**  
 این مطلب کافیه است البیان صوفیه خام معنی این عبارت را نفهمیده و غلط گرفتاریها  
 بصورت تجلیله پیدا کنند و بعشوه و دلال اینها فریفته گردند بطبع آنکه آنرا وصول بحقیقت سازند  
 و معراج حصول مطلوب نمایند کلاً این خود سدر راه مطلوب است و حاجب حصول مقصود باطل  
 است که در نظرشان مزین گشته است و در غرور حقیقت افتاده جمعی از اینها حسن جمال این صورت  
 حسن حق دانسته جل شان گرفتاری باینها معین گرفتاری بحق می دانند و مشاهده آنها را مشاهده

با حق والسلام مکتوب شخصیت و ششم بفقیر محمد ششم کشمی در تحقیق مرتبه و هم که عالم دارا نیست بنمود  
 وجود دارد و ما نیاز به ذلک عالم را که موهوم میگویم نه باک نمیست که عالم نبوت و مجعول هم است چگونه نبوت  
 و هم بود که فهم نیز از جمله عالم است بلکه باک نمیست که عالم را حضرت حق سبحانه در مرتبه و هم خلق فرموده است  
 و هر چند و هم در آنوقت بوجود نیامده بود اما در علم احد سبحانه بوده و مرتبه و هم عبارات از نمودنی بود  
 که در رنگ دایره که از نقطه جواله در دهم ناشی گشته است که نموده و در دایره بود حکیم مطلق جل جلاله  
 عالم را در غیر مرتبه خلق فرموده نموده محض را ثبوت و ثبات بخشید و از غلط بصحت آورد و لکن  
 بصدق کشید و نفس الامر ساخت و ذلک یابد اکتفا میاتم حسناست مرتبه موهوم عجب مرتبه  
 است که آنرا با موجود هیچ مزاحمت نیست و هیچ تداخل نه و هیچ جتنی از جهات با و اثبات نمی نماید  
 و هیچ حدی و نهایتی از او پیدا نمیکنند دایره موهوم را با نقطه جواله موجوده هیچ جنگ نیست و هیچ جتنی  
 از جهات این را با او ثابت نه و هیچ نهایتی این نقطه را بعد و ثبات این دایره پیدا نتوان گفت  
 که نقطه در عین دایره است یا در شمال قدام است یا خلف فوق است یا تحت ثبوت این جهات  
 مزان دایره را نسبت بآن اشیاء است که در مرتبه او ثبوت دارند اما چیزی که در مرتبه دیگر کان  
 است دایره بادی از انجبات هیچ ثابت نه و نیز این نقطه را بعد و ثبات این دایره هیچ حدی و نهایتی  
 پیدا نشده است و بر صرافت حالت سابق خود است و لهذا التل الاعلی ازین بیان و ازین تمثیل  
 حال عالم با صانع عالم جل شانہ دریاب که او را سبحانه بجا داین عالم حدی و نهایتی حاصل  
 نشده است و جتنی از جهات کائن گشته این نسبت انجا چگونه متصور گردد که در آنمرتبه علیا اذاتیان  
 نامی و نشانی نیست تا تصور نسب نموده آید بید و ثبات چند از کوه نظری حصول این نسب  
 و ثبوت انجبات را در حق صانع عالم جل شانہ نسبت بعالم تصور نموده نفی رویت و جب تعالی نموده اند  
 و آنرا محال انگاشته و جمل مرکب و تقدیق کاذب خود را بر کتاب و سنت تقدیم داده گمان برده اند  
 که اگر حق جل و علا مرتبه شود البته در جتنی از جهات خواهد بود و از را کی و آن مستلزم حد و نهایت  
 است از تحقیق سابق معلوم گشت که حق را سبحانه با عالم ازین نسبت هیچ ثابت نیست رویت  
 اثبات کنند یا نه رویت موجود بود و جهت نبود چنانچه تحقیق این معنی خواهد نمود و مگر ندانسته اند  
 که این منظور در وقت وجود عالم نیز کانین است زیرا که درینوقت صانع تعالی از عالم در جتنی

که در مراتب حضرت وجود ظاهر گشته نمودی در خارج پیدا کرده عوام را در توهم وجود خارجی خود انداخته  
مولوی جامی علیه الرحمة منجمه کون را بقانون سبق بذکر ویم بصفی ورتقا بعد ورق بنحقاک  
ندیدیم و نخواهیم درو بن جز ذات حق و شیون ذات حق بن و آنچه مکشوف و معتقد این فقیر است  
آنست که این عرصه عرصه ویم است و این صورت اشکال که در آن عرصه است صورت اشکال ممکنات  
است که بجنع خداوندی جل سلطان در مرتبه حس و ویم ثبوتی پیدا کرده است و اتقان یافته  
و هر چه مشهود و محسوس است درین صفی از جنس ممکنات هر چند بعضی از سالکان را آن مشهود  
منویم بواجب گردد و بعنوان حقیقت ظاهر گردد اما فی الحقیقت از افراد عالم است و او تعالی و را  
الوراد است و از دید و دانش با جدا است و از کشف و شهود ما مبر است و خلق را وجهی نماید  
در کدام آئینه در آید و بن غایت مافی الباب این عرصه منویم بطل آن عرصه خارجی است که شایان  
مرتبه حضرت واجب است تعالی و تقدس چنانچه وجود این مرتبه تطل وجود آن مرتبه است و این مرتبه  
ویم را اگر باعتبار آنکه تطل مرتبه خارج است خارج گویند گنجایش دارد چنانچه باعتبار وجود تطلی او را  
موجود نیز گویند و این عرصه ویم در رنگ عرصه خارجی نفس الامری است و احکام صادق دارد  
و معاملة ابدی بآن مربوط است چنانچه محض صادق از آن خبر داده است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام  
ملاحظه باید نمود که ازین دو مکشوف کدام یک بتجزیه و تقدیس خداوندی جل سلطان اقرب  
و البقی است و بجناب قدس او تعالی اولی و انب و ازین دو کدام مناسبت بدایت و توسط  
حال وارد و کدام مناسب حال اینهاست سالها این فقیر معتقد مکشوف اول بوده است و احوال  
عجیب و مشاهدات غریبه در آن موطن گذرانیده و مظهرهای وافر در آن مقام حاصل کرده آخر الامر محض  
خصل خداوندی جلشانه معلوم گشته که هر چه دیده شد و دانسته شد همه غیر حق است بجهان که نفی آن لازم است  
و بعد اللیثا و التي بکرم خداوندی جل شان معاملة از نفی با شفا آمد و باطلی که خود را بحق و انمود و بود و از دید  
و دانش فرو ریخت و گرفتاری بغیب الغیب حاصل گشت و موهوم از موجود جدا شد و قدیم از  
حادث متمیز آمد حاصل مکشوف ثانی است للمؤلف را باعی در عرصه کائنات با وقت نعمت  
بسیار گذشتیم بسرعت چون سیم بگشتم همه چشم ندیدیم درو بن جز تطل صفات آمده ثابت درو  
الحمد لله الذي هدانا لهذا كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا



ما صحبت است و اصحاب کرام بدولت محبت خیر البشر علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات از اولیای امت  
افضل انکریج ولی بمرتبه محابی در سداگر چه اولی قرنیا باشد المسؤل من الاخوان الدعا و السلامه  
الایمان ربنا آتئنا من لدنک رحمة ونبی لنا من امرنا رشد آرحم علی وریق خود گردانیده است و  
باصلاح آمده است حضرت حق بجانہ استقامت و بادو سلام مکتوب ہفتما و ہم بمولانا احاق  
ولد قاضی موسیٰ در تخریفین بر صحبت ارباب جمعیت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ مکتوب  
تخریفین کہ بمصوب رحم علی در ویش مرسل داشته بودند رسید چون نبئی از ذوق و شوق بوده  
مشرت بخشید و در کاغذ علیہ واقعہ کہ رود او بود نوشته بودند از مطالعہ آن فرحت بر فرحت  
انجامید این قسم واقعات بدشراست سعی باید نمود کہ از قوت بفعل آید و از گوش باغوش  
رسد امر و ز کہ تذکرک تقصیر ممکن است فرصت را غنیمت باید شمرد و بتسویف و تاخیر نباید  
انداخت حضرت خواجہ احرار قدس سرہ فرمودہ اند کہ جسے از درویشان بودیم سخن اجاعت  
مرجو کہ در روز جمعہ و دلیعت نہادہ اند در میان آمد کہ اگر بیسر شود در ان ساعت از حضرت  
حق بجانہ و تقالی چه باید طلبید ہر کسے چیزے گفته چون نوبت بہن رسید گفتیم صحبت ارباب  
جمعیت باید طلبید کہ در ضمن آن جمیع سعادات میسر است بفعی مکاتیب را نقل گرفتہ بمصوب  
رفع فرستادہ است حضرت حق بجانہ و تقالی منتفع گرداناد دیگر اخوی شیخ کریم الدین چند گاہ است  
کہ آمدہ اند شاید کہ از احوال خود بشما نوسند از درستان توقع دعا است ربنا ہم لنا نورا و اعفر لنا  
انک علی کل شے قدير و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفیٰ علیہ و علی الاصلوات  
والتسلیمات مکتوب ہفتما و ویکم بجناب یہ زاوہ خواجہ محمد عبید آمد در تین سیان قائل  
موسوم کہ عالم است و میان موجود حقیقہ کہ صانع عالم است و مدال مثل الاسلے نقطہ جو الکر  
دائرہ از دوسے در وہم ناشی گشتہ است چنانچہ در خارج موجود است در وہم ہم موجود لیکن  
آنجائے روپوش ننودہ دائرہ است و اینجا باین روپوش و موجود در خارج و در وہم نہ بانی ہے است  
کہ در ہر مرتبہ وجود علیہ دارد کلا بلکہ یک موجود ہست ہم در خارج وہم در وہم کہ آجائی روپوش دائرہ ہست  
و اینجا باروپوش و این دائرہ مہیومہ کہ در وہم ننودے دارد بے بود کہ از غلط پیدائشہ است  
اگر آذر در آن مرچہ موجود گردانند اثبات تقرر و بند و نمود با بود سلا ند ہر گز نہ از

از جهات او خواهد بود و نیز بر او عالم خواهد بود و آن متلزم حد و نهایت است و اگر در جمیع جهات عالم گویند  
حد و نهایت را چه خواهند گفت و که لازم وراثت است و نیز فساد جهت بواسطه استلزام نهایت است  
و آن خود لازم است خلاصی ازان مضیق در اختیار قول صوفیه است که عالم را موهوم گویند و از  
اشکال جهت و نهایت وارهند و در موهوم گفتن هیچ مخطور لازم نمی آید که آن در رنگ موهوم موجود  
احکام صادق دارد و معامله ابدی و نعمات و تعذیبات سرمدی بوی مربوط است آن موهوم دیگر  
است که سقراطی بخیر و بآن قائل است که آن اختراع و هم و تراش خیال است نشان باطنیها  
بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که دایره موهوم را ناکشته از نقطه جواله است با آن نقطه هیچ جهت  
ثابت نیست و آن نقطه بیرون از جهات اوست که اگر فرضاً آن دایره تمام بصیر گردد هر آینه  
آن نقطه را به جهت خواهد دید که جهت در میان اینها مفقودست در ما سخن فیه اگر لای تمام  
بصیر گردد و حق را جل و علایق هست بیند چه مخطور لازم آید در بهشت مومنان تمام بصیر گشته خواهند بود  
و هیچ جهت ثابت نخواهد بود و اولیایا بحکم تخلقا با خلاق اند در دنیا آیند دولت حاصل میگردد و تمام بصیر  
میگردند هر چند رویت نبود که مخصوص با آخرت است اما حکم رویت دارد اینکه گفته که بحکم تخلق با خلاق  
زیرا که در واجب تعالی فرموده اند که ذات اول تعالی کلمه بصیر و کلمه سمع و کلمه علم شملقان را ازین  
اخلاق البتة نصیب است بر صفت ایشان نیز در آن مقام برنگ کلیت ایشان می آید بجهت بصیر گردیدن و شهادت  
و سایر مومنان را در آخرت این نسبت کرامت فرموده بدولت رویت مشرق خواهند ساخت انشاء الله تعالی  
هیچ مخطوری و شبهه نیست بر بنقیر لازم نیست و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال مکتوب شخصت و نعم  
بقاضی موسی شوحین در ترغیب التزام شریعت و صحبت ارباب جمعیت بعد الحمد و القلوة و تبلیغ  
الدعوات میرساند که احوال فقر را بخیر و دست و جب حمزه صحیفه شریفه که بصحوب در ویش رحم علی مرسل  
داشته بودند رسید خوشوقت ساخت سلامت و باستقامت باشند طلب نصاب اندراج یافته بودند و ما  
الشیخ محمد بن الدین و متابعه سید الرسلین علیه وعلیهم القلوات و التسلیمات فایده ما فی الباب متابعت ما قسام است  
یک قسم آن ایمان احکام شرعی است و باقی قسام را فقیر در مکتوبی که بعضی از مجانب نوشته است بتفصیل  
ذکر نموده است خواهیم گفت انشاء الله تعالی که نقل آنرا بشما فرستند بالجملة مدار افاده و استفاده این طریقه  
بر صحبت است بگفتن و نوشتن کفایت نمی شود حضرت خواهی نقشبند فرموده اند قدس سره طریقه

شیخ میفرماید بعد از تمیز بین ما و حال آنکه در میان عبد و رب پنجاه هزار ساله راه است که کریمه  
 قهرج الملكة والروح الیہ فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة اشارہ بآن است و شیخ خود نیز  
 باین دوری راہ معترف است از اینجا است کہ بحیرت قائل گشته است سادہ لوحی از دوری این  
 راہ حق را سجدانہ بعید نہ انگار و از خود دور نیندازد و فائدہ سجدانہ قریب بل اقرب الی عبد من  
 نفس العبد بلکہ این بُعد باعتبار درک و معرفت است نہ باعتبار مکان و مسافت نقطہ آخر دائرہ  
 نزدیکتر من نقطہا است بمبدأ دائرہ لیکن چون پشت او را بجانب مبدأ ساخته اند و رو  
 او را بطرف دیگر گردانیدہ ناچار یافت او با وجود قرب از مبدأ دور افتادہ است و بعد از طی  
 جمیع نقطہ مربوط گشتہ الی کمان و تیر با پر ساخته بد صید نزدیک تو دور انداختہ بد  
 ہر کہ دور اندازد ترا و دور تر بد از چنین صید است او مجبور تر بد الی تاشد تہای بعد نکشد قدر است  
 قرب نداند ماضی اقتد سجدانہ فہو خیر و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب ہفتاد و دوم  
 بنجاب خواجہ حسام الدین احمد در آنکہ تلونیات عسکر بار باب جمعیت تمکین است با جواب  
 استفساری کہ در باب مولود خواندن نمودہ بود الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی الصغیر شریف  
 و ملاطفہ نمید کہ از روی کرم و شفقت نامزد این فقیر ساخته بودند بمطالعہ آن مشرف گشت  
 مد سجد الحمد و المنة کہ بصحت و عافیت اند و از تفقد احوال دوستان دور افتادہ فارغ نیستند  
 احوال و اوضاع فقرای اینچہ و دست و وجوب حمد است کہ در حین بلا عافیت است و در رمضان فقر  
 جمعیت فرزندان و دوستان کہ ہمراہ اند اوقات شان جمعیت است و احوال ایشان در ترے  
 و تواید عسکر در حق ایشان خالقہ شخص است کہ در عین تلونیات لشکریان تمکین نصیب شان است  
 و در عین گرفتار ہیاے شتی کہ از لوازم این موطن است گرفتار یک مطلب اند نہ کسی را ایشان  
 کارے و نہ ایشان را از کسی بارے مع ذلک مسلوب الاعتبار اند و بدولت جس و قید گرفتار  
 عجب جسے است کہ ربانی را در عوض آن بچوے نخرند و طرفہ قیدے است کہ اطلاق را از اینجا  
 بہ پیشینے نہ ستانند الحمد للہ سجدانہ و المنة علی ذلک و علی جمیع نعمہ العظام محمد و ما مقصود  
 از فرستادن کتابت بہ قرۃ العینین اطہار حسرت بود و برفوت بعضی نعمتنا کہ در جوار وطن  
 حصول آن متوقع بود و در لشکر آمدن و صحبت داشتن آنجا مربوط بصلاح ایشان است

غلط حس خواہد برآمد و نفس امر خواہد گشت و احکام صادقہ پیدا خواہد کلا پس این دائرہ در دہم حقیقت است  
و صورتی حقیقتش بہمان نقطہ جوالہ است کہ بآن برپا است و صورتش بہمان دائرہ است کہ ثبوت  
و ثبات پیدا کردہ است این صورت ہر چند عین آن حقیقت نیست کہ صفات و احکام متنازعہ  
دارد اما از حقیقت دور نیست و جدائی ندارد حقیقت است کہ باین نمود خود را تمخیل گردانید  
است ۵ خوشتر آن باشد کہ سر دلبران بگفتہ آید در حدیث دیگران : حضرت شیخ محمد بن ابی  
ابن العربی قدس سرہ در نیتقام گوید و ان شدت قلت ان حق من وجہ و خلق من وجہ  
و ان شدت قلت بالبحرۃ لعدم التميز بينهما لیکن باید دانست کہ این تمیز در میان حقیقت و صورت  
ہر چند در دہم است اما چون صورت در آن مرتبہ بایجاد خداوندی جسلطانہ موجود گشتہ است  
و ثبات و تقرر پیدا کردہ ہر آئینہ نفس الامری شدہ و تمیز نفس الامری حاصل ساختہ بطریق  
خلیقت موجود خارجی گشتہ چہ وجود صورت چنانچہ ظل وجود حقیقت است مرتبہ نمود بعد از حصول بود  
ظل خارج آمدہ پس تمیز در میان حقیقت و صورت چو نہ کہ نفس الامری بلکہ خارجی شد حاصل یکے  
بر دیگرے متعین گشت و یکے عین دیگرے نیامد و آنکہ عین گشتہ است زیادہ بر تمیز و ہی نفییدہ  
و و را از امتیاز ملے ندانستہ سبحان احد مرتبہ دہم بواسطہ ایجاد خداوندی علی شانہ کہ  
در ان مرتبہ واقع شدہ است خارج گشتہ است و نفس الامر آمدہ دور از علم و خارج کہ متعالی  
است گشتہ و چون این مرتبہ خارج آمدہ است ناچار در دوسرے مرتبہ دہم را جدا نمودہ و لفظ  
جوالہ موجود خارج گشتہ و دائرہ کہ از ان ناشی است سوہوم یافتہ عجب معاملہ است صورت  
کہ از حقیقت ناشی است و ہر چہ دارد از حقیقت دارد و بیج جداستے اورا از حقیقت نیست  
بذور اورا از حقیقت جدا ساختہ اند از توہم و تحقق آوردہ تمیز و ہی را خارج گردانیدہ  
اگر یہ صنع اللہ الذی لہ کل شیء ملاحظہ باید کرد کہ لاشئ محض را بقدرت کاملہ خود خلق  
گردانیدہ است و دانایان و قادر و مرید ساختہ بزرگے گوید ۵ چونکہ او شد گوش و چشم و  
دست و پاے بخیوہام و چشم بندی او خداے بچشم بندی چہ گنجایش دارد ویرا کہ چشم بندے  
در جامی ثابت است کہ غیر واقع را واقع نماید اینقدرت خداوندی جلشانہ غیر واقع را  
واقع گردانیدہ است و احکام کا ذبہ را کہ در آن مرتبہ کائن بود و مادہ ساختہ ۵

که شیخ آنجا کلمه دارد که در آن اقامت و ورزیده است شاید در آخر با خطی از نیتقام فر گرفته باشد بعد است  
درین طور بعد بای پیچون بدو اعتبار نتوان گفت تنگی میدان عبارتست با صورت مثالی آن  
بعد پیچون در عالم مثال بعد مسافت مشهود است بجا آنکه لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت اعلم بحکیم  
و السلام علی من اتبع الهدی فصل بالخر ازین بیان لازم آمد که علم در مرتبه حیوانیه که قوی است  
ثابت نبود چه علم حصولی و چه حصولی و چون در مرتبه حیات ثابت نبود در مرتبه حضرت  
ذات عز شأنه چگونه ثابت باشد که فوق الفوق است و چون علم ثابت نباشد نقیض او ثابت  
بود لغایه اند بجا نه عن ذلک علوا کبیرا بعضی ازین اشکال منی بر معرفت دقیقه است  
که کم کس از اولیاء الصدیان لب کشاده است باید دانست که علم واجب جل شأنه مثلاً  
چنانچه از صفات ثمانیه حقیقت زائده است چنانچه اهل حق فرموده اند از شیون و عبارات  
ذاتیه غیر زائده است نیز و چون قسم اول از صفات زائده است بر ذات لغایه متعلق آن نیز  
ما سواى ذات است بجا نه عالم باشد ما سواى با صفات زائده واجب جل سلطان چه آنچه بدیانت  
تسم گشته است اسم زیادتی پیدا کرده نمایان مرتبه مقدسه حضرت ذات لغایه و تقدس نبود و  
تعلق بان جناب قدس پیدا نمند حصولی باشد آن علم و حضوری اگر حضوری است نیز بظلی از ظلال حق  
ذات لغایه متعلق است اگر چه اتحادی در میان علم و عالم و معلوم پیدا کرده است چنانچه مرتبه اتحاد  
نیز ظله از ظلال بمرتبه مقدسه است نه عین آن اگر چه جمیع گمان غیبت آن برده اند و قسم دیگر که از  
شیون ذاتیه غیر ذاتیه است متعلق آن حضرت ذات است و پس لغایه و تقدس و بالاتر است  
از آنکه ما سواى ذات او لغایه و تقدس عز سلطان تعلق پیدا کند با جمله علمی که زائده است  
تعلق آن مقصود ما سواى ذات است لغایه و تقدس و علمی که زائده نیست و محجوب اعتبار است تعلق آن  
مقصود بر حضرت ذات است لغایه و تقدس و علم که در مرتبه حضرت ذات لغایه متعلق  
است همان علم زائده است که نمایان آن مرتبه مقدسه نیست که ظل آن نمایان علم غیر زائده  
است از انتقاع آن علم ثبوت نقیض آن که جهل است لازم نیاید هرگاه که علم از  
صفات کامله است آنجا گنجایش ندارد و نقیض این که سراسر نقص است چه  
گنجایش دارد که در آن حضرت باریا بدیانت مافی الباب این هر دو نقیض ازان

که ایشان اوضاع لشکر و لشکریان را بهتر میدانند و قطع و ضرر را بنیو ملن را بدیستر شناسانند راج یافته بود  
 که اگر نبویسی که از آفات محفوظ خواهند بود و بیایند الغیب عند الله تعالی افاصله سجاد که این امر با آن  
 بکرم الله سجاد با وجود کثرت اختلاط بار باب تفرقه بیکس را تا این زمان آفت تفرقه نرسیده است  
 و از مطالب باز نمانشته دیگر در باب موبود خوانی اندراج یافته بود در نقص قرآن خواندن  
 بصورت حسن در قصاید لغت و منقبت خواندن چه مضائقه است ممنوع تحریر لغت و تغییر حروف  
 قرآن است و التزام رعایت مقامات لغت و تروید صوت بآن طریق امکان بالقصیق مناسب  
 آن که در شعر نیز غیر مباح است اگر بر خنج خوانند که تحریفی در کلمات قرآنی واقع نشود و در قصاید  
 خواندن شرائط مذکور تحقق نگردد و آنرا هم بغیر من صحیح تجویز نمایند چه مانع است مخدوم با بنماط فقیر  
 میرسد این باب مطلق نکنند بوالهوسان ممنوع نه میگردند اگر اندک تجویز کردند بخیر بسیار  
 خواهد شد قلیله تفسیر الی کثیره قول مشهور است والسلام مکتوب به مقتاد و موسوم  
 بحضرت خواجہ محمد و مزاده خواجہ محمد سعید در اسرار صفت حیات که فوق علم است و در بیان آنکه  
 علم چنانچه از صفات زائده است از شیون غیر زائده است نیز و کذا سایر الصفات حضرت شیخ  
 محی الدین بن العربی قدس سره و متابعان او که تنزلات خمس نوشته اند تعین اول از اجمال حضرت  
 علم اعتبار نموده اند و آن را حقیقت محوی گفته علیه و علی آله القلوات و التسلیات و کشف  
 این تعین را تجلی ذات دانسته و فوق این تعین لا تعین میدانند که مرتبه ذات بخت است  
 و احدیت مجرده از جمیع منسوب و اعتبارات پوشیده مانده که فوق شان اعلم شان الحیوة است  
 که علم تابع اوست و او ام جمیع صفات است چه علم و چه غیر علم و چه علم حصولی و چه علم  
 محصور و این شان الحیوة شانه است عظیم الشان شیون و صفات دیگر و جنب آن حکم  
 جد اول و از نسبت بد ریاض محیط عجب است که کشف بزرگوار باین ملکوت و وسیع سیر نظر نموده  
 است و از گلشنای این گلهای علوم و معارف نه چیده و هر چند این شان بحضرت  
 ذات غر شان اقر ب است و بجهالت و عدم ادراک النسب اما چون شایسته تنزل اولیات  
 دار و از مظان علم و معرفت است قل او کثر در الوقت که این فقیر را بکرم الله سبحانه  
 سیر و در ان شان عظیم الشان انشاده بود و رنه آن مقام بمسافت بعیده مشهود شده بود

بنصرت محمد و مرادہ خواجہ محمد معصوم در شرح کلام صاحب فصوص در بیان تجلی ذات و تحقیق  
 و راسے خاص حضرت ایشان در ان باب و حسب اتفاق این مکتوب شریف با تمام رسید محمد  
 و سلام علی جبارہ الذین اصطفی قال الشیخ ابن العربی قدس سرہ و التجلی من الذات لا یکون  
 الا بصورة التجلی له فالتجلی له مارای سوی صورتہ فی مرآة الحق و ماراے الحق ولا یکون  
 ان یراہ و المراد من مرآت الحق ہوا نشان الذاتی الذی ظلہ الاسم الزائد الذی ہو مبتدئ  
 لتعین التجلی له فان لكل اسم زائد ہو مبتدئ و تعین من تعینات المخلوقات اصلا فی مرتبہ  
 الذاتیہ و ہوا نشان الذی ہو مجر و اعتبار فی الذات کما حقت فی غیر موضع و لیس  
 المراد من الذات مطلقا فان المطلق لا یکون مرآة للتقید و لما کانت المرآت مقیدہ مثل  
 الصورة الکائنہ فیہا و اصلا لاصل تلك الصورة لاجرم تجلی المرآت فی نظر التجلی بصورتہ  
 الکائنہ فیہا من غیر زیادہ و لا نقصان لان تجلی ذلک الشان و ظہورہ فی بذہ المرتبہ الی  
 وقع التجلی فیہا لا یکون الا بذہ الصورة الی کان التجلی لعلیہا الا ان ظہورہ ببذہ  
 الصورة لبناء و عدم تعلقہ بالعالم شہر و بوسط الاسم الظل ہو مبتدئ تعین صورہ التجلی  
 و بذہ المرآت المقدسہ بمائتہ لساہ المرآہ فان ظہور الصورة فی تلك المرآہ کائن فی زاویہ  
 من زوايا المثلث لمرآہا با عیان الصور احوالہ فیہا لبانیہ مبینہ بخلاف بذہ المرآت المقدسہ  
 فان الصورة غیر حالتہ فیہا و لا حاصلہ فی زاویہ من زوايا بالعدم الحالیہ و المحلیہ  
 فی تلك الحضرة و کوحسب عدم التبعض و التجزئ فی تلك المرتبہ المقدسہ و لو ہما  
 بل ظہر بذہ المرآت المقدسہ بکلیتہما بصورة التجلی لم یکن ہی مرآة صورة فالتجلی له  
 ماراے سوی صورتہ فی مرآت الحق الذی ہوا نشان الذات الذی ظہر بصورة  
 التجلی له و ماراے الحق المطلق و لا نشان الخاص علی النج التشریح و لہذا ہذا  
 و لا یکن ان یراہ ہذا منہ علی راسے الشیخ فی نفی امکان الرویہ التشریحیہ و اثبات  
 الرویہ فی الظہورات التثبیہیہ ساجدہ اللطیفہ بطریق التمثل و المثال و ہو کما  
 ترے مخالف لما اتفق علیہ علماء اہل السنۃ و الجماعۃ شکر امدتعالی لہم  
 من ان رویتہ تعالی فی الدنیا جائزۃ غیر واقعہ و فی الآخرة بلا کیف واقعہ لا کون تمثیل



حضرت مسلوب بود و هیچ مخطور نبود و عارفی گوید عرفت ربی بجمع الاضداد گویا بواسطه علوم مرتبه آن  
مقام اقدس هیچ یک ازین دو نقیض آنجا نمیرسد هرگاه جمیع نسب و اعتبارات در آن حضرت  
مسلوب باشند علم و عدم علم که از جمله نسب اند نیز مسلوب باشد آن ممکن است که او را از نسب  
و اعتبارات چاره نبود و جمیع در رفع نقیض در و سه نباشد خالق نسب و اعتبارات منزه است  
از نسب و اعتبارات و قیاس غائب بر شایه درین موطن ممتنع است با آنکه گویم انتقای علم خاص  
مستلزم عدم علم مطلق نیست بلکه مستلزم عدم علم خاص است که متضمن شایه طلیت است برین  
تقدیر هیچ مخطور لازم نیاید و ارتفاع نقیضین نشود و فافهم باید دانست که علمی که از شیون است  
نعمانی هیچ مناسبتی ندارد و بعلمی که از صفات زائده است اگر چه اصل این علم همان علم است چه  
صفت زائده ظل شان ذاتی است آنجا همه انکشاف در انکشاف است و حصول است  
در عین حضور از علو درجه آن جهل نمیتواند در طرف او افتاد و بقاقت او بر نمیتواند بخواست  
بر خلاف صفت علم که جهل آنرا بقاقت برپاست اگر چه وقوع آن غیر جائز و خطاست و این  
احتمال نقیض آنرا باعث انحطاط او گشته است و از تعلق آنجا بقدس باز داشته چه احتمال  
نقیض کمال هر کمال که باشد آرد در آن حضرت گنجایش نیست قدرتی که در آن مرتبه مقدسه  
اثبات نموده اند جان است که عجز در طرف دیگر او نیست بخلاف صفت قدرت که احتمال  
نقیض دارد اگر چه واقع نیست علمی بذات القیاس جمیع الشیون و الصفات الواجبه لتمام  
و تقدس است و چون شان العلم را بصفت العلم هیچ مناسبت نباشد علم مخلوقات  
آن شان عظیم الشان چه نسبت بود و کدام مناسبت باشد و تعلق آن بآن مرتبه مقدسه  
چگونه متصور بود و دیگر آنکه بنده نوادی فرمایند و انکشاف ناقص مخلوق را از نزد انکشاف  
خود جلای دهند و بعد از تنار اتم و بقای اکمل از نزد خود بخشند در نیو قست تواند بود که تعلق  
بچون آن مرتبه مقدسه پیدا کند و جانی برسد که اصل را از آنجا کوتاهی کند و بر مرتبه اصل باصل  
الاصل و اصل گردد این خصوصیتی است که بنی آدم مرمت شده است و راه ترقی برایشان گشاده است  
هم از اصل میگذرند و هم از اصل الاصل در جانی میرسد که اصل در رنگ ظل و راه میناید ذلک  
فضل اتم و توحید من اشاء و الله ذو الفضل العظیم مکتوب بنقا و و چهارم

وہی ایضاً لا تشلزم تحدید الموجود الخارجی حتی یکلم بالاتحاد بعینیتہ مبنیاً و بدینہ و انما یحدو  
الموجود الخارجی مثلاً بالموجود الخارجی مثلاً و اما الموجود و العلے فلا یحدو الموجود الخارجی  
ولا یزاحمہ لتبائن المرتبتین الا ترے ان تصور شریک الباری تعالیٰ و نبوتہ فی العلم  
لیحکم علیہ بالاستحالة لا یزاحم الباری تعالیٰ الموجود فی الخارج ولا یحدوہ ولا یقیدہ  
اصلاً علی تمیل فی دفعہ تملاً غیر واقع بان احد ہما علین الاخرین و اولہ رج الے کلام الشیخ  
فی التجلے الذاتی و ما یناسبہ فقو کہ ذکر الشیخ بعد ذکر ہذا التجلے حاصلہ ان ہذا التجلے نہایت  
التجلیات دعاۃ العروجات و ما بعد ہذا الا العدم المحض فلا قطع ولا تنعیب نفسک  
تجصیل العروج فوقہ و الوصول وراءہ فلا مقام اعلیٰ من ہذا العروج من التجلی الذاتے  
مکتوب ہنقد و و تحکم ازین حقیقہ محمد باشم کشے در بیان آنکہ تجلے افعال و تجلی صفات  
و تجلی ذات سبحانہ اخوی خواجہ محمد باشم کشے بداند کہ تجلے افعال عبارت از ظہور فعل  
حق است سبحانہ بر سالک برنجیکہ افعال عباد ظلال آن فعل نماید و این فعل را  
اصل آن افعال در یاد و قیام این افعال را بان فعل واحد شناسد و کمال این  
تجلے آنست کہ این ظلال از نظر او تمام مختلفہ گشتہ باصل خود ملحق گردد و فاعل  
این افعال را در رنگ جماد جیس و حرکت یا بد و انچه ارباب توحید وجود کہ بعینیت ایشان  
قائلند و ہمہ اوست میگویند درین موطن گفتہ اند و این افعال متکثرہ عباد را فعل یک  
فاعل جلشانہ دانستہ آنجا اختفای انتساب افعال است کہ بہ فعلہ خود داشتہ و  
حدوث انتساب است آن افعال را بفاعل واحد نہ اختفای نفس افعال است  
و اسحاق آنها باصل شتان مابینما و ان یکا و ان یخفے علی البعض تجلی صفات ذات  
و ظہور صفات حق است سبحانہ بر سالک برنجیکہ صفات عباد را ظلال صفات واجب و لد  
جل سلطانہا و قیام آنها را باصول آنها در یاد علم ممکن را مثلاً ظل علم واجب یا بد و قائم  
باو داند و همچنین قدرت او ظل قدرت او تعالیٰ داند و قیام آن باو تصور نماید  
و کمال این تجلے آنست کہ این صفات ظلال تمام از نظر سالک مختلفہ گشتہ باصول خود  
ملحق گردد و خود را کہ موصوف باین صفات بودہ است در رنگ جمادی بے حیات و

و مثال ۵ یراه المومنون بغير كيف + و ادراك و ضرب من مثال + لان روية التمثل  
 روية كيف و ايدى ليست روية الله تعالى بل روية مخلوق اوجده و اظهره بطريق التمثل  
 و هو تعالى و راء التمثل و المثال و و راء التوهم و الخيال و كل ذلك مخلوق لا تعالى  
 و لعجب من كبراء العرفاء انهم تسلموا بالتشبيه عن التنزيه و بالحادث عن القديم و انفقوا  
 بالمثال و عكفوا للمثال و ظنوا ان ذلك لرض حدث لهم من قولهم بالتوحيد  
 و الاستحاد و اصرارهم على قصور حكمهم بان العالم هو الحق سبحانه فلا جرم تكون روية اى  
 فرد من افراد العالم روية له تعالى عندهم للاستحاد و مينا من هنا قال بعضهم بالشعر  
 ان فارسی ۵ امر و زوجون جمال تو بے پرده ظاهر است بنه در جبرتم که وعدة فردا  
 بر اے چیست بنه الا ان الشيخ اخض من بين تلك الافراد فردا خاصا بما حصل  
 بطريق التمثل و بولا يجدى نقعا كانه قدس سره بوفور عليه بالكتاب و السنة و اقوال  
 العلماء رتبة على شناعة القول باطلاق الروية و الحكم بان رويتهم مطلقا روية  
 سبحانه مع ذلك لغلبة السكر و فوت حال التوحيد فخلص من مضيق التشبيه مطلقا  
 و ما تفرغ لتحقيق الكمالات التنزيهية سفر و ابل زعم ان المنزه الصرف قاصر و ناقص محدود  
 تعالى كالمشبه ففر عن التنزيه الصرف و جزأه بان الاكمال في الجمع بين التشبيه  
 و التنزيه و الحكم بين احدهما عين الآخر ليرفع التحديد و التقييد مطلقا و لا يخفى  
 عليك ان التشبيه معدوم في الخارج عنده و انما الموجود في الخارج هو التنزيه  
 ا بصرف فلا يكون احدهما محذوا و مقيدا للآخر على قياس الوجود و لعدم  
 الخارجيين فان العدم غير محذو للوجود و لا العكس فان الوجود على اطلاقه  
 مع العدم اطلاقه مع الوجود غير مقيد احدهما بالآخر ولو كان العدم محذو للوجود  
 لكان ينبغي ان يحكم بان الاكمال في الجمع بين الوجود و العدم و يكون احدهما  
 عين الآخر و هو سفسطة تطلب هرة فلا يكون القول بالتنزيه الصرف تحديدا له تعالى  
 و لا يكون الجمع كما لا بل نقضا و الحاقا للناقص بالكمال و معلوم ان المركب من الناقص  
 و الكامل ناقص بقية الصور المعلومة اسما بالاعيان الثابتة عند ثابتة في السلم

حصول ظلال دروس باعتبار توہم بود امتیاز او نیز وہی باشد پس وجود ممکن چنانچہ  
 باعتبار توہم است عدم او نیز باعتبار توہم باشد بیرون دائرہ وہم اور اقدار گاہ نمادہ اندچہ  
 فی الحقیقت وجود بر صرافت اطلاق خود است و عدم بر صرافت اطلاق خود نہ متنزلے  
 آمدہ است و نہ این را ترتی لکمال اقتدار صانع است لغالے کہ در مرتبہ وہم ازان و ازیں  
 عالمی را خلق فرمودہ است و اتفاق تمام دادہ و معاملہ ادبے و عذاب و ثواب سرمدی  
 بوی منوط گردانیدہ و اذ لک علی اللہ بغیرہ و آنکہ در بالا گفتہ ایم کہ حصول این دولت فنا  
 از پر تو تجلی ذات است یعنی حصول نفس تجلے ذات بعد از حصول این دولت فناست  
 کہ تا نہ ہی نیابی فرق در میان پر تو تجلے در رنگ فرق در میان اسفار صبح و طلوع آفتاب  
 دریاب در وقت اسفار پر تو تجلے آفتاب است و بعد از طلوع نفس تجلے آفتاب بسا است  
 کہ بعد از پر تو می اندختن تجلی بعضی را بنفس تجلے مشرف لنا زند و بواسطہ عرض بعضی عوارض  
 بان دولت قصویٰ نہ رساند اسفار را در یا بند و بعروض علت سماوی یا ارضی بطلوع آفتاب  
 متناہی نشود و ایضاً در شہود اسفار کمال قوت با صر و در کار نیست شہود آفتاب است کہ کمال  
 قوت با صرہ میطلبد و حدت نظریہ خواہد خفاش مسکین در ادراک اسفار قادر است و در ابصار  
 آفتاب عاجز دیدہ دیگر میاید کہ بان ابصار آفتاب نماید و بسا باشد کہ استعداد پر تو تجلی ذات بود  
 و استعداد نفس آن تجلی نبود و خفاش را استعداد پر تو تجلے آفتاب است و استعداد تجلی آفتاب است  
 سخن میگویم سربستہ شاید نافع آید بعد از انصرام تجلے و صفات و بعد از حصول قنای صفات  
 و ذات حارف را تجلے رو میدہد کہ گویا دہین تجلے ذات است و گویا بر زرخ است و در میان  
 تجلی صفات و تجلی ذات صاحب دولتے را کہ اذین تجلی گذرانیدہ پیش بر بند از تجلی ذات بقدر استعداد  
 اور انصیب است و این تجلی بردخی بزعم این فقیر اصل است در آن تجلی ذاتی را کہ شیخ محی الدین  
 بن العربی قدس سرہ پسترازان تجلی باین عبارت فرمودہ است من الذات لا لیکن لا لاجود  
 التجلی فالمتجلی لہ ماراے سوے صورتہ فی مراتب الحق و ماراے الحق ولا لیکن ان  
 برآہ و شیخ این تجلے را منتہاے تجلیات گفتہ است و فوق این مقامے نہ النہ و گفتہ  
 و ما بعد ہذا التجلی الا العدم المحض فلا تطیع ولا تقب فان الترقی من ہذہ الدرجۃ من التجلی

بے علم باید اثرے از وجود و کمالات و توابع وجود در خود نیابد و ذکرے باشد آنجا  
 نہ تو بجے نہ حضور می بود نہ شهودی بعد از الحق باصل اگر چه توجہ است خود بخود متوجہ است  
 و اگر حضور است خود بخود حاضر و نصیبے که سالک راست ازین مقام حصول حقیقت فنا و سبقت  
 انتفالے امتساب کمالات است کہ بر عزم خود آن کمالات را بخود متب  
 میساخت و ادائے امانت است بابل امانت کہ بہمت و کذب آن امانت را از خود  
 می انگاشت و نیز زوال مورد کلمہ انا است بحدیکہ اگر اورا ببقایے با صد مشرف سازند  
 نیز ہرگز انا را موردی نباشد و تعبیر از خود با نا غیثو اند کہ دہر چند خود را بہمان اصل  
 خود باید گنجایش اطلاق کلمہ انا بران اصل میسر نباشد و خود را عین اصل خود غیثو اند کہ  
 کہ خود می ازوے بر طرف شدہ است و انا نیت زائل گشتہ انا الحق گفتن از عدم  
 حصول این نسبت است و سبحانی بر زبان آوردن ازنا رسیدن بایندولت لیکن  
 این قسم الفاظ کہ از اکابر صادر شدہ حل بر توسط احوال شان باید نمود و کمال شان  
 و رائے آن گفتگو اعتبار باید فرمود این دولت فنا کہ حقیقت نیستی است ہر چند  
 غنیمتہای تجلی صفات است اما حصول آن از بر تو تجلے ذات است و ذات متجلے نشود  
 این دولت فنا میسر نیاید بلکہ تجلے صفات نیز بانجام نہ رسد تا نیابی نہ ہی از تجلی ذات  
 کہ آن بقیہ حارف کہ در نظر او در رنگ جمادیت مینماید نیز زائل مے گردد و آن  
 عدے بودہ است کہ اصل ہر ممکن است کہ بواسطہ انعکاس صفات کاملہ حضرت واجب  
 تعالی و تقدس دروے امتیازے و تشخصے پیدا گشتہ بود و باین آئینہ داری از عدم  
 دیگر جدا شدہ و چون این ظلال منعکسہ باصول خود لمحق گشت ما بہ الامتیاز درین اعدام  
 نماند و این عدم خاص نیز بعدم مطلق لمحق شد این دامن از حارف نہ نامے ماند و نہ نشائے و نہ  
 اسے ماند و نہ رسمی لا بقیہ ولا تزلزل وجود و توابع وجود چنانکہ از وی وداع گرفتہ رفت عدم  
 از وی جدا شدہ باصل خود لاحق شد باید دانست کہ امتیاز این عدم از اعدام دیگر کہ بواسطہ  
 حصول ظلال صفات در وی حاصل شدہ بود باعتبار توہم بودہ است و فی الحقیقت دروے  
 هیچ ظلمے کا عین نبودہ در رنگ مرابے دیگر کہ حصول صدور در انہا باعتبار توہم است و چون

گفته اند تجلی شانه از شیون ذات که سرلیح الاستتار است هر جا تجلی ذات است و بی ملاحظه شیون  
و اعتبارات است دوام آنرا لازم است و استتار آنجا متصور نه گویات تجلیات از صفات  
و شیون نشان میدهد حضرت ذات تعالی و تقدس که از ملونیات منفرد و برست و استتار را  
آنجا گنجایش نه ذلک افضل امدیویتی من یثار و امدیو افضل اعظم مکتوب هفتاد و ششم  
بحضرت مخدوم مزاده خواجه محمد معصوم در علوشان العلم و مرتبه مقدسه فوق آن که برست  
بنور صرف نشان العلم هر چند تابع شان الحیوة است اما علم را در مرتبه حضرت ذات تعالی و  
تقدس بعد از سقوط اعتبار صفات و شیون شایسته و گنجایش که حیات را بسائر صفات  
و شیون خود چه رسد مرتبه است در موطن تجرد از جمیع نسب که خیر از اطلاق نور بر خود تجرد نمیفرماید انکار  
که علم را نیز آنجا گنجایش است نه آن علم که آنرا حصول یا حضور می گویند که آن با هر دو قسم خود  
تابع حیوة است آن علم بچون و بچگونه است در رنگ حضرت ذات تعالی و تقدس و همه شعور  
است بچون بے اعتبار عالم و معلوم و فوق آن مرتبه ایست که علم را در آن موطن در رنگ  
سائر شیون گنجایش نیست آنجا همه نور است که اصل آن شعور است بچون و بچگونه است  
و چون ظل آنحضرت نور بچون و بچگونه بود از بچون فیصل که عین نور است چه گوید و چه  
تواند گفت و همکلمات چه و چه بے و چه امکانی ظلال نورند و بنور بر پا اند و وجود همه از نور وجود  
گشته است و مبداء آثار شده مرتبه او بے چون از مرتبه حضرت نور صرف را آنکه انحطاط دارد  
و جامع شعور نور است بنجر صادق علیه و علی آله الصلوات و السلام آنرا مخلوق گفته است  
و تعبیر از آن گاهی بے عقل فرمود آنجا که گفته اول ما خلق امد العقل مگای آنرا بنور یا ذم  
و گفته اول ما خلق امد نوری و هر دو یک است هم نور است و هم عقل و شعور و چون آن  
سرور علیه و علی آله الصلوات و السلام این مرتبه نور را نسبت بخود داده است و فرموده  
نوری توان گفت که این مرتبه حقیقت محمدی بود و تعیین اول باشند آن حقیقت تعیین  
اول که متعارف گشته است آن تعیین اگر ظلمه از ظلال این بتعین باشد هم مفتهم است چنانچه  
مراد از این عقل آن عقل نیست که فلاسفه آنرا بطریق ایجاب از واجب تعالی صادر اول گفته اند  
و آنرا مصدر معدود در کثرت ساخته باید دانست که هر جا تعیین است را آنجا امکان دارد و دشواری از

الذاتی عجائب کار و بار است وصول بمطلوب حقیقی در ماوراء این تجلے است و شیخ از آنجا  
می ترساند و بگریه و سیدر کم آمد نفسہ تذیر و تندید میفرماید ما آواره شدگان اگر در و  
طمع کنیم و در حصول آن لقب کشیم چه کار کرده باشیم و از جوهر نفیس بخزف ریزه تسلی گشته  
غایت ما فی الباب نصیب از هر مرتبه مناسب آن مرتبه است نصیب که از بچون میسر گردد هم بچون  
خواهد بود که چون راه نیست پس معرفتیکه با مرتبه تعلق گیرند در رنگ معرفتی است  
که به چون متعلق شود که این معرفت را گنجایش نیست از اینجا گفته اند که العلم فی ذات  
الله سبحانه جهل ای لیس علما من جنس العلم المتعلق بعلم المکن فانه من مقوله الکیف  
ولا کیف و تفکر که در ذات الله تعالی سبحانه منع کرده اند بواسطه آنست که اول تعالی  
ماورای تفکر و تخیل است اورا سبحانه بار توان یافت نه بفکر و خیال ربنا اثنا من لدنک  
رحمة و یحیی لنا من امرنا رشداً و شیخ قدس سره بایسته میگفت و ما بعد هذا التجلے الا الوجود  
الصرف و النور المحض بعد آن تجلی که عدم گفته است باین اعتبار گفته که عالم ظل صفات  
از صفات بالا گذشتن در عدم خود کوشیدنت نه اینچنین است عارفیکه از صفات که  
اصل اوست بالا نرود و از شیون و اعتبارات ذایتہ فوق نگذرد چه کار کرده باشد و برآ  
چه آمده فنای و بقای که اورا در مرتبه میسر شده است بر رفتن فوق از اصل خود و لیر  
ساخته و بقای اصل از اصل گذشته و باصل الاصل رسیده ۳ تحرق بالنار من لیس بها  
ومن هو النار کیف یحرق ۴ و شیخ قدس سره اگر باصل این ظل میرسد از ترقی فوق  
بخی ترسید و نمی ترسانید لیکن حسن ظن تقاضاے آن میکند که بفضل خداوندی جل سلطانہ  
آن بزرگوار از آن مقام ترقی فرموده باشد و حقیقت کار را در یافته حال بزرگ را بنیزان  
قال او نباید بخید شاید آنرا در ابتدا و توسط گفته باشد و از آنجا بر اصل گذشته من استوی  
یو باه فهو مغبون و الله سبحانه الموفق از تجلے ذات چه نویسد چه تواند نوشت که ذوق  
هر که یافت یافت و من لم یذق لم یدرک قلم اینجا رسید و سر بشکست ۵ اینقدر و اینها  
که تجلی ذات در حق این عارف گرفتارے او بالا ذکر یافته است دائمی است و آنچه دیگران  
کالبرست و اورا بر دوام است بلکه تجلے برقی فی الحقیقت تجلی ذات نیست اگر چه تجلی ذات



و برای طور کشف و شهود دست نیز از باب کشف و شهود در فهم این علوم در رنگ از باب علم و عقل از نور و شرف  
 نبوت باید که بدولت متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بدرک این حقائق هدایت فرماید و دریافت  
 این علوم و معارف و آلات کند باید دانست که این نور در رنگ سایر انوار حاشا که شائبه از امکان  
 داشته ممکن باشد و از جنس جوهر و عرض بود مرتبه است که غیر از نور بر روی هیچ چیز اطلاق  
 نمی توان کرد اگر چه وجوب وجود بود که وجوب دون اوست تنبلیه ازین بیان کنی تو هم نمکنده خرق  
 جمیع حجب از ذات تعالی در حق این عارف متحقق گرد و چه اخیر جمیع حجب این نور را گفته است  
 و آن متنوع است بحدی که نقل کرده اند از صد سبعین الف صحاب من نور و ظلمه که کشف است  
 لا حرق است و وجه باقی الیه زیرا که اینها متحقق و بقا بحجب است که معذات یکدیگر اند نه خرق حجب  
 شتان ما بین ما بنما من لدنک رحمت و بهی لناس امرنا رشد آو السلام علی من اتبع  
 الهدی مکتوب هفتاد و هفتم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید در اسرار  
 حقیقت کعبه ربانی با دقایق عجز و معرفت و حقیقت صلوات و کلمه طیبه نفی و اثبات  
 الحمد للذی هدانا لهذا و انا كنا لننسى لو ان هدانا الله لقد جات رسل ربنا بالحق بعد از تشریف  
 علیا نور صرف که از این فقر حقیقت کعبه ربانی یافته است و نوشته مرتبه است بسعادت که حقیقت  
 قرآن مجید سبحانی است جل سلطان کعبه معظمه بکرم قرآن مجید قبله آفاق گشته است و بدولت سجودیت  
 همه مشرف شده امام قرآن است و ماموم پیش قدم کعبه معظمه این مرتبه مقدسه مبارک و وسعت  
 بیچون حضرت ذات است تعالی و تقدس و نیز بدو امتیاز بیچونگی و بیچگونگی آن حضرت  
 آن درجه علیا است وسعت در آن درجه مقدسه نه از دراز می طول و بهی عرص است  
 که آن از سات نقص و امکان است امری است که تا بآن متحقق نشود نه در یاد  
 و همچنین امتیاز در آن مرتبه مقدسه نه بمنزله و مباینه است که آن مستلزم بعضی تجزیه است  
 که از لازم جسم و جسمانی است تعالی الله سبحانه عن ذلک در آن موطن فرض شئی غیر شئی  
 متصور نیست که غیریت بنی از معایرت و اثینیت است بلکه فرض هم گنجایش ندارد که از  
 قبیل فرض محال است من لم یبق لم یدرس چگونگی با توازن مرئی نشانه که که با عفا بود  
 هم آشیانه که عفا هست ناسی پیش مردم و زرخ من بود آن نام هم کم و در آن موطن

عدم با وی همراه است که باعث تعین و تمیز وجود گشته است تعالی و بسند با متین الاشیا و صفات و جوی است  
 جل شانہ که تعین و تمیز پیدا کرده اند با وجود قدیم واجب لذواتها نیستند بلکه واجب لذات واجب اند لکن  
 که حاصل آن وجوب بالغیر است که از قسام امکان است هر چند از اطلاق لفظ امکان در صفات  
 قدیمه تمایزی لازم است که موهم حدوث است و مناسب آنجا اطلاق وجوب است که از ذات واجب  
 آمده است تعالی اما فی الحقیقت امکان را آنجا گنجایش است که وجوب شان لذواتها نیست  
 و از غیر آمده است هر چند غیر نگویید و غیر مصطلح خواهند اما اثینیت مقتضی غیریت است  
 الاثنان متغایران قضیه مقررہ ارباب معقول است عجب است که شیخ محی الدین بن العربی  
 دو تعین را وجوبی گفته است و سه تعین را امکانی فی الحقیقت جمیع تعینات داغ ظلمت و راسخ  
 امکان دارند هر چند از ممکن تا ممکن فرق بسیار است یک قدیم و دیگر حادث بود اما هم از دائرہ  
 امکان خارج نیستند و بوی از عدم دارند مرتبہ دوم را که نور صرف است و بلا تعین متعین آن را  
 ذات بحت واحدیه مجرده در رنگ دیگران خیال نکنی که آن نیز حجابی است از حجب نورانیت صرف  
 که آن سد سبعین الف حجاب من نور و غلظت هر چند تعین نیست اما حجاب مطلوب حقیقی است  
 اگر چه آخرین حجب بود و او تعالی و راء الورا است این نور صرف چون داخل دائرہ تعین  
 از ظلمت عدم منوره و مبرا است و سد المثل الا علی مثل آن شبل شعشان نور آفتاب است  
 که حجاب قرص اداست و از عین قرص مستتر گشته حجاب او شده است فی الحدیث  
 حجاب النور و این مرتبہ علیا فوق تجلیات ذائمه است از تجلیات فعل و صفت چه گوید  
 زیرا که تجلی بے شوت تعین متصور نیست و این مقام فوق جمیع تعینات است اما منشاء آن تجلیات  
 ذائمه بان نور صرف است و تجلی تبو وسط او صورت بند و لولا لما حصل التجلی و حقیقت کتبہ ربانی  
 انکارم که حضرت آن نور است که سجود جمیع آمده است و اصل جمیع تعینات شده است هر گاه ملاذ و مجار  
 تجلیات ذائمه این نور بود بسجودیت دیگران چه ستایش او نماید و چون کمال فضل عنایت خداوندی  
 جل سلطانه عارفی را از هزاران بوصول این دولت مشرف سازد و بفضای و بقادر بنیویطون مفر از نور  
 تواند که بقایان نور یافته از فوق الفوق خط و افرد یابد و بنور از نور گذشته باصل نور برسد  
 ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم پس معارف چنانچه در اسطوره نظر و فکر است

و نزد فقیر ملکہ توان گفت فی الحقیقت این علوم کہ شیخ گفته است بہر بہت پایان ترازان عجز است بلکہ  
 بآن عجز نسبت ندارد کہ بظلال والبتہ است و عجز در انموطن اصل است بجان اقتد قائل این قول  
 حضرت صدیق است رضی اللہ عنہ چنانچہ گفته اند و مصدر ظهور این عجز اور رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ  
 راس عرفا و رئیس صدیقان است علم چہ بود کہ ازان عجز سبقت نماید و کدام قادر بود کہ ازان  
 عاجز پیشقدم باشد بل ہر گاہ بخواجه صدیق علیہ علی آکہ الصلوات والاسلام چنان گوید اگر بہ صدیق  
 چنین گوید چہ توان کہ عجب معاملہ است شیخ باین گفت و گو و باین شطح خلاف جواز از مقبولان بنظر  
 می در آید و در اعداد اولیا مشاہد میگردد و عجز بکریان کار با دشوار نیست بآرے گا بہ بود کہ بدعاے  
 رنجند و گا بہ بود کہ بدشنامی خندند و کنند شیخ در خطر است و قبول کنند او یا سخنان او نیز در خطر شیخ  
 قبول باید کرد و سخنان خلافی او را قبول نباید کرد انست طریق وسط در قبول و عدم قبول  
 شیخ اختیار این فقیر است و اقتد بجانہ اعلم بحقیقتہ احوال بر سر اصل سخن رویم و گوئیم کہ  
 این مرتبہ مقدسہ کہ آنرا حقیقت قرآن مجید گفته ایم اطلاق نور نیز درین مرتبہ گنجایش ندارد  
 و در رنگ سائر کمالات ذاتیہ نور نیز در راہ ماندہ آنجا غیر از وسعت بیچون و امتیاز بیکون بیچ  
 چیز را گنجایش نمی یابد و کہیمہ قی جاو کم من اقتد نور اگر مراد از نور قرآن بود تو اند بود کہ باعتبار  
 انزال و تنزل باشد چنانچہ کلمہ قد جاو کم ایماے بآن دارد و فوق این مرتبہ مقدسہ مرتبہ است  
 بس عالی کہ حقیقت صلوات است کہ صورت آن در عالم شہادت بمصلیان ارباب  
 نہایت برپاست تواند بود کہ ایماے باین حقیقت صلوة رفتہ باشد انچہ در قصہ مسیح  
 آئہ است کہ گفت یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فان اقتد یصلی بے عبادتیکہ شایان مرتبہ  
 تجدد و تنزدہ بود گر از مراتب وجوب صادر گردد و از اطوار قدم بظہور آید فالعبادۃ اللہ لقتہ  
 بجناب قدسہ تعالیٰ ہی الصادرة من مراتب الوجوب لا غیر فموا العابد والمعبود درین مرتبہ  
 مقدسہ کمال وسعت و امتیاز بیچون است چہ اگر حقیقت کعبہ است جزو اوست  
 و اگر حقیقت قرآن است ہم بعض او کہ صلوات جامع جمیع کمالات مراتب عبادت است  
 کہ بہ نسبت اصل کاکن است چہ معبودیت صرف آنرا تحقق است و حقیقت صلوة  
 کہ جامع جمیع عبادات است در غیرتہ عبادات است مرتبہ مقدسہ را کہ فوق اوست کہ

تفصیل

هر شئی که فرض کرده شود اگر چه فرض محال بود و دوران شئی هر چند دور دور رفته شود اگر هیچ  
 رفته نشود هرگز امر آنجا پیدا نشود استیثاس بآن شئی داشته باشد و در شئی دیگر مفروض یافته نشود  
 و مع ذلک امتیاز دوران دو شئی مفروض کائن و باین بود و احکام یکے از دیگرے تمیز باشد  
 فسمان من لم یجعل الخلق الیه سبیلا الا بالعجز عن معرفته عجز از معرفت نصیب اکابر اولیاء است  
 عدم معرفت دیگر است و عجز از معرفت دیگر مثلاً حکم بعدم امتیاز دوران موطن مقایس نمودن  
 و هر کمال ذاتی را عین دیگر یافتن چنانچه گفته اند علم عین قدرت است و قدرت عین اراده اینجا  
 عدم معرفت است با امتیاز آن موطن و حکم با امتیاز آن موطن نمودن و اعتراف بعدم دریافت  
 کنته امتیاز کردن عجز از معرفت امتیاز آن موطن است عدم معرفت جهل است و عجز از معرفت علم  
 بلکه عجز متضمن دو علم است علم شئی و علم بعدم دریافت کنته آن شئی از جهت کمال غطت و کابانی  
 آن شئی اگر علم ثالث را هم درج کنیم گنجایش دارد و آن علم بعجز و قصور خود است که مؤید مقام عبودیت  
 و عبودیت خود است و در عدم معرفت که جهل است بسا است که آن جهل مرکب گردد و جهل خود  
 جهل نداند و علم انکار دارد و در عجز معرفت از این مرض نجات تام است بلکه این مرض آنجا  
 گنجایش ندارد که اعتراف بعجز خود دارد و اگر عدم معرفت و عجز از معرفت یکے باشد  
 همه نادانان عرفا بودند و جهل شان واسطه کمال شان بود بلکه آنجا هر که جاہل تر بود  
 عارفتر باشد که معرفت آنجا عدم دریافت معرفت است و در عجز از معرفت این مقدمه  
 صادق است که هر که عاجز تر از معرفت بود عارف تر در معرفت باشد عجز از معرفت مدحی است  
 که شباهت بدم دارد و عدم معرفت ذمی و ذمی صرف که رانحه از مدح ندارد و رب زدنی علما  
 کمال العجز عن معرفتک سبحانک شیخ محی الدین بن العربی قدس سره اگر این فرق را ملاحظه  
 میفرمود که این فقیر بآن مہند گشته است هرگز عجز معرفت را بجہل یا دینیکرد و آنرا عدم علم  
 نمی شمرد آنجا که گفته فمتاسن علم و متاسن جهل فقال العجز عن درک الادراک و بعد از آن علوم  
 شق اول بیان نموده است و بآن مباهات فرموده و آن علوم را بنحو دانسته و گفته که  
 خاتم الانبیاء نیز این علوم را از خاتم الاولیاء اخذ نمایند و خاتم الولایۃ المحمدیہ خود را گفته و ازین  
 راه مورد مطاعن خلائی گشته و شراح فصوص در توضیحات آن صرف ہم نموده اند

و بی رغبت ماندن بسیار مختم میداند و یکساعت این عرصه را به از ساعات کثیره اکنه دیگر تصور  
 مینماید از اینجا آن میسرست که درجا باشد و دیگر معلوم نیست که تمثال آن میسر شود و علوم و معارف  
 این موطن جبر است و احوال و مقامات این محب طهره منعی که از جانب سلطان است آنرا  
 در یک کمال رافت در زمانه می مولا سئ خود میداند جل شان و سعادت خود درین جس  
 می انکار و علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کار و بارست و درین اوقات  
 بر تفرقه غرائب غنچ و دلال لیکن هر دولت تازه بوالعجب که رود بر وزیر سد فرزدان و دل  
 میخلند و از دوری نایافت آنها جگر در مضطرب میباشند انکارم که شوق من بر شوق شایر  
 و غالبست و مقررست که آنقدر که پدر خوانان پسر است پسر خوانان پدر نیست هر چند قضیه اصالت  
 و فرحیت مستقنی عکس این معنی است چه اصل را احتیاجی نیست و فرع را سر محتاج اصل تا از پیشگاه چنین  
 آمده باشد شوق اصل را ثابت گشته آری در خانه بیکه خدای مذهب چیز اگر دلی است بشما  
 بسایه است و اگر آره است بکرم آمد سجان قریب و سلام مکتوب بنفتاد و و هم بخت خود و زانو  
 خواجه محمد مصوم در اسرار بیچونی ذات محبوب عارف و تحقق شگله ذات و رویت اطراوی چون  
 ساحله عارف از شیون و صفات بالارود و از وجود اعتبارات ذات تعالی و تقدس حق انجاء  
 و از مقامیکه تعبیر از ان بحقیقت صلوة نموده ایم تقوی پیدا کند توجه متوجه انجا در رنگ متوجه الیه  
 بیچون خواهد بود که چون راه بیچون راه نیست و آن متوجه ذات عارف است و حذف جمیع وجوه  
 و اعتبارات از وی و کنه عبارت از همان ذات مجرد است که بذات خود نه بوجه و اعتبار متوجه ذات  
 و کنه معروف و مطلوب خود است و آنکه گفتیم که کنه عبارت از ذات مجرد است زیرا که کنه شئی است  
 که ما و را به جمیع وجوه و اعتبارات شئی بود و ذات شئی همان است که ما و را به جمیع وجوه اعتبارات  
 شئی چه هر چه از وجوه و اعتبارات شئی اعتبار کرده شود ذات شئی ما و را همه آنهاست در مرتبه ذات  
 اثبات هیچ امر گنجایش ندارد و هر چه انجا اثبات نموده آید داخل وجوه و اعتبارات است و  
 ذات ما و را و را آنست غیر از سلب و در آن مقام امری متصور نیست اگر علم باقیان  
 است آنجا سلب است اگر تعبیر و تفسیر است هم به سلب و هر چه که اثبات را در ان گنجایش نمود  
 و بغیر از سلب در تعبیر نیاید نصیب از بیچونی دارد و مجهول الکلیفیت است و توجه که

استحقاق معبودیت صرف مرآن فوق رانابت است که اصل کل است و ملاذ همه در آن موطن و مسعت  
 نیز کوتاهی میناید و امتیاز هم در راه میماند اگر چه بچون و بیگپونه باشد منتها اقدام کامل از انبیا و کما  
 اولیا علیهم الصلوات و التسلیات اولاً و آخر آتانا نهایت مقام حقیقت صلوة است که نهایت  
 مرتبه عبادت است و فوق آن مقام معبودیت صرف است که هیچکس را در آن دولت بهیچ وجه شرکت  
 نیست تا قدم بالا نرند تا هر جا که شوب عبادت و عابد نیست قدم را در رنگ نظر گنجایش است  
 و چون معامله معبودیت صرف نند قدم کوتاهی کند و سیر با انجام رسد لیکن بعد از آنکه سجدانه که نظر را از  
 آنجا منع نظر نموده اند و بقدر استعداد گنجایش داده ۵ بلا بودی اگر این هم نبود می گنجایش  
 دارد که در امر قف یا محمد صلی الله علیه و سلم + اشارت باین کوتاهی قدم بوده باشد یعنی ساکن  
 باش اسعد صلی الله علیه و آله و سلم و قدم پیشتر منه که فوق مرتبه صلوة که از مرتبه و جواب  
 صادر است و مرتبه تجرد و تنزه حضرت ذات را تعالی و تقدس قدم را آنجا جلا نگاہ نیست و  
 گنجایش نه و حقیقت کلمه طیبه لا اله الا الله درین موطن متحقق میگردد و منفی عبادت آله غیر  
 مستحقه انجام صورت می بندد و اثبات معبود حقیقی که جز او مستحق عبادت نیست درین مقام  
 حاصل میشود و کمال امتیاد در میان عابدیت و معبودیت اینجا هویدا میگردد و عابد از معبود  
 کماینی جدا میشود و معلوم میگردد که معنی لا اله الا الله نسبت بحال منتیان لا معبود الا الله  
 است چنانچه در شرع معنی آن کلمه قرار یافته است لا موجود و لا وجود و لا مفقود و گفتن نسبت  
 با ابتدا و وسط است و لا مقصود و فوق لا موجود و لا وجود است که در یکجه لا معبود الا الله است  
 باید دانست که در آن موطن ترقی در نظر وحدت در بصر و البته عبادت ملوّه است که کار منتیان آن  
 عبادت دیگر مگر در تکمیل صلوة مدد فرماید و نقص آنرا شاید تلاقی کنند از آنجا تواند بود که نادیده حسن  
 لذات گفته اند در رنگ ایمان و عبادات دیگر را حسن لذات آنها نیست مکتوب هفتاد و هشت  
 بحضرت محمد و مزاده بای حالی مرتبه خواجہ محمد سعید و خواجہ محمد معصوم در اظهار اشتیاق و شفاق با ایشان  
 با ذکر خیرات عسکر اکھمد و الصلوة والسلام صلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و افر زندان گرامی بهر چند شتاق و  
 خوابان دوام محبت مانند و ما هم آرزو مند حضور و ملاقات ایشان اما چه توان کرد که جمیع  
 آرزو با میسر نیست ۵ خبری الراح بالاشقی السفن + درین طور عسکر بے اختیار

و تقدس دیگری با آنها چگونه قائم باشد جواب گویم که دیگرے با آنها وقتی قائم نتواند شد که موجود بود  
 و اگر آن در مرتبه تو هم بشود و مستقر پیدا کرده باشد چرا با آنها قائم نباشد که ضعف است و اگر  
 گفتیم و نوشته که ذات ممکن عدم است در رنگ آنست که بگویند که ممکن را ذات نیست ذات عدم  
 و لا ذات که هر دو بیک معنی است هر چند دقیق فلسفه تغایر در میان این دو مفهوم پیدا کند اما  
 حاصل ندارد و در حقیقت مرتجع شان یکے بود عدم از براسے خود نیست بدیگرے چه کار آید  
 و خود را نمیتواند برداشت دیگرے را چگونه بردارد و تحقیق بحث آنست که چون عکوس و اسما  
 و صفات در مرآت عدم ظاهر گشته است بظا هر قیام آنها بآن مرآت می نماید و آن مرآت در  
 ذات آنها باعتبار قیام و سے تخیل میگردد و در حقیقت قیام آنها باصل خود دست و تعلق  
 بمرآت ندارند و جز در تو هم آنها را بمرآت عدم کارے نیست جوهریت و ذاتیه آن مرآت اینجا  
 چه گنجایش دارد عدم قابلیت عرض بودن ندارد و جوهر چگونه بود و این عارف تام المعرفت که  
 واصل مرتبه ذات است تعالای و تقدس و بقاے به ذات یافته و همه وقت حکم عنقاے  
 مغرب دارد که غزنیة الوجود و غریب الوقوع است بعد از فنا و بقا و ذاتی بوی کرمت فرموده  
 که قیام این ظلال و عکوس و اسما و صفات که حقیقت اوست بآن ذات بود چنانچه اصول آنها  
 را که اسما باشند قیام بحضرت ذات است ظلال آن اسما را قیام به پر تو آن ذات باشد  
 که بعارف عطا فرموده است پس این عارف مرکب از جوهر و عرض باشد و سایر افراد ممکن مجرد  
 اعراض باشند که از جوهریت شائبه ندارند خوش گفت صاحب فتوحات مکی که عالم عرض  
 مجتمعه است که قیام بذات واحد دارد اما شیخ قدس سره دو دقیقه را اینجا فرو گزاشته است  
 یکے آنکه عارف اکمل را ازین حکم استثناء و نفرموده است دوم آنکه قیام او بذات  
 احد داشته تعالای و حال آنکه قیام او باصل خود است که اسما و صفات باشند بذات  
 تعالی هر چند اسما و صفات را قیام بذات باشد چه حضرت ذات را از عالم استغناء ذاتی است  
 قیام عالم بآن درجه علیا چه رسد و عالم چه باشد که بهوس قیام بآن ذروه قصوی نماید  
 تا تماشا کنان کوی دست به تو درخت بلند بالاسے و معالک این عارف از عالم  
 جداست و حکم او از احکام عالم مستثنی و محبت ذاتے بحکم المروء مع من احب از اصل خود



در مرتبه ذات اثبات نموده آید عین ذات متوجه خواهد بود نه وجه اعتبار ذات چه جمیع وجه و اعتبارات در آن مرتبه مسلوب گشته است و بغیر از یکذات نماند پس ناچار آن توجبه که عین ذات نیز نصیب از بیچون خواهد داشت پس راست آید که توجبه و متوجه در رنگ متوجه الیه بیچون خواهد بود هر چند از بیچون تا بیچون فرق بسیار است مالتزب در باب الارباب لهذا در توجبه و متوجه نصیب از بیچون اثبات نموده است که بیچون حقیقه متوجه الیه است فقط و هرگاه ذات و کنه ممکن مجول الکیفیت و بیچون باشد و هیچ در اثبات نیاید ذات واجب تعالی که در کمال لطافت و تقدس و منزله است چگونه مدرك شود و کدام حاصل ازان بدست آید **س** اگر از خویشین چونیت چنین مد چه خبر دارد از چنان و چنین + ارحم الراحمین از کمال رافت و مهربانی در ممکن که سراسر چون است نصیب از بیچون عطا فرموده تا از بیچون حقیقه آگاه پیور پیدا کند در کنارے بآن حاصل نماید **س** و لایزال من کاس الکرام نصیب و آنکه معرفت کنه ذات را محال گفته اند معرفت متعارف خواهد بود که از عالم کیف و چون است تعلق آن به بیچون محال است اما امریکه از عالم بیچون بود و بانقال بیچون به بیچون و اصل گردد و خطی ازان دولت عظمی فرا گیرد چرا محال بود معرفت غیریه مسئله عجبیه قلما ظهرت الی الآن من اهل الکشف و العرفان این ذات مجرد که نصیب از بیچونی دارد و تبفصیل بیان یافته است محمول بعارف تام المعرفت است که واصل حضرت ذات مجرد گشته است تعالی و تقدس و قنای و بقای در آن درجه علیا حاصل کرده و ایند دولت آخر آن بقای ذات است و سایر ممکنات را که سوای آن عارف باشند نصیب از ذات نیست و لایزال ذات ندارد که صفات ایشان بآن قائم باشد بکلی وجودشان للال اسما و صفات است ملکوس شیون و اعتبارات که قیام باصل خود دارند که اسما و صفات باشند بامرے که تعبیر ازان به ذات نموده آید بطائف سبع الناس که جامع ترین ممکنات است اگر خفته است و اگر خفته از صفات است و جباله و حاسنه و او پر تو اسما و اعتبارات ذات تعالی و تقدس از نفس ذات در وے تعبیه نفرموده اند و قیام آنها بآن ذات مذاده متوال اسما و صفات را قیام بخود نیست بلکه قیامشان بذات است تعالی

تخلیت میطلبید که ظهور در مرتبه ثانیست و نصیب ان نفس ذات که گفته شد شائبه تخلیت را برتابد و ان نفس  
تجلی و ظهور هم رویوش گردد و ظهور ذات که بصفته از صفات کائن گردد آنهم ظهور ذات است  
در مرتبه ثانی اما تجلی ذات نیست بلکه تجلی اعتباری از اعتبارات ذات است تعالی و تقدس  
چه ذات غرضانه جامع جمیع اعتبارات است بلکه منزله از جمیع پس تجلی اعتباری از اعتبارات تجلی  
ذات بود **سوال** شیخ محی الدین بن العربی و تابعان او قدس الله تعالی اسرار هم تعین اول و ثانی  
ذات گفته اند و آن ظهور ذات است بتعین علی حلی که اعتباری از اعتبارات ذات است اگر چه جامعیت  
**جواب** آنچه معتقد این درویش است آنست که ان ظهور علی حلی که تعبیر از آن بتعین اول  
کرده اند هم تجلی ذات نیست که با خود شیون از شیون ذات است تجلی ذات جامع جمیع  
شیون و اعتبارات است بلکه فوق جمیع شیون و اعتبارات اعتبار علم آنجا در رنگ سائر اعتبارات  
ذات است که دست وصول شان از دامن غنا آن مرتبه مقدس کوتاه است اگر گویند ظهور  
در مرتبه ثانی مقصور بر علم است چه در خارج نفس ذات است تعالی پس ظهور آن در مرتبه ثانی و خانه  
علم خواهد بود چه ظهور در علم است یا خارج خلق ثالث بسین نگشته است تا آنجا ظهور اثبات نمود آید  
گوئیم قادر است که بشان علم که اعتبار است از اعتبارات ذات ظهور فرموده است توانا است که  
بر بجه ظهور فرماید که اعتبار ظهور علم بعض آن ظهور جامع بود بلکه بر بجه ظهور نماید که اعتبار علم  
و سائر اعتبارات را آنجا گنجایش نباشد آن مرتبه ظهور جامع ما و را مرتبه خارج و مرتبه علم بود  
که ظل خارج بود و بعلم کارنداشته باشد و تجلی ذات را مقید به تعین علم ساختن دریا را بکوزه  
در آوردن است بلکه آب را در سراب جستن شاعر گوید **کسے در محن کاجی قلیہ جوید**  
**احضاع العمر فی طلب المحال** و آری اعتبار علم جامع ترین سائر اعتبارات ذات است آنقدر شمول  
کمالات ذات که در وی است در هیچ اعتبار نیست اگر بسبیل تجویز ظهور علم را ظهور ذات  
گویند و بر آن اطلاق تجلی ذات نمایند گنجایش دارد اگر چه اطلاقات ایشان بعید است  
و از مذاق شان مستبعد کما لا یخفی علی الناظر فی کلام **سوال** شیخ محی الدین بن  
العربی قدس سره رویت اخروی را بصورت لطیفه بامثالیه مقرر ساخته است معتقد  
درین مسئله **جواب** رویت صورت جامعه مذکور رویت حق نیست جل و علا

گذشته معیت باصل اصل خود پیدا کرده است و خود را دران اصل اصول فانی ساخته اگر ملامت  
 بمقتضای کرمیه بل جزاء الاحسان الا الاحسان مکافات فناء او را بقاء او فرموده است و در کمال  
 فانی شده بود آن باقی گردانیده و منظر ذات و اسماء و صفات خود کرده و مراتب جامع ساخته  
 پس سائر افراد عالم در جنب جامعیت این عارف عاشق حکم قطره دلشسته باشد نسبت بدریای  
 محیط چه اسماء و صفات را در جنب حضرت ذات تعالی هیچ قدر کم و مقدار سے نیست قطره را  
 هم قدر سے هست نسبت بدریای و اینان را در جنب آن توان گفت که آن هم نیست از اینجا  
 علم و معرفت و درک و ادراک این عارف نسبت بدیگر قیاس باید کرد و عظم و علو او در اینجا  
 باید فهمید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و احد ذوالفضل العظیم این صاحب دولت را که بقاء  
 ذاتی مشرف ساخته اند و ذاتی داده اند که قیام صفات او مثل علم و قدرت بآن ذات  
 باشد چنانچه اول قیام باصول شان بوده در رنگ سائر افراد عالم وجود این بقاء  
 اکمل اطلاق کلمه انا که از او ذائل شده بود خود یعنی نماید و در پنج مرتبه از مراتب بقاء  
 اطلاق انا بر خود نمی تواند کرد زیرا که بقای اکمل متفرع بر فناء است که نام  
 و نشان اطلاق کلمه انا برابر داشته است گنجایش بود هم نگذاشته الزائل لایعود  
 قضیه مشهوره است و آنکه عود می نماید زائل نگشته است مغلوب و ستور شده بود بعد  
 عارض سرشیده است و غالب آمده فان المغلوب قد غلب باید دانست که نصیب از مرتبه علیا  
 حضرت ذات تعالی و تقدس مخصوص باین صاحب دولت است که بجمول ذات باقی گشته  
 است و صفات او تعالی قیام داشته ماسوائے آن هر قسم فنا و بقای که پیدا کند نصیب او  
 از اسماء و صفات است نه از ذات تعالی و تقدس هر چند اسماء و صفات را از ذات تعالی  
 انفکاک نیست اما نصیب از ذات دیگر است و نصیب از صفات دیگر اگر چه عین عدم  
 انفکاک صفات از ذات جمعی را در توهم اندازد و نصیب صفات را نصیب ذات دانند  
 لیکن هر کدام را علامات و امارات دیگر است و علوم و معارف دیگر که برابر با وصول این  
 دولت عظمی مخفی نیست لیکن پوشیده نماید که تجلی ذاتی مخصوص باین بزرگی نیست  
 رواست که غیر او را نیز تجلی ذات شود اما نصیب از نفس ذات تعالی نشود و چه تجلی نحوی

شیخ است قدس سره که گاهی بادی جنگست و گاهی صلح اوست که سخن معرفت و عرفان بر انبیاء نهاده است  
و شرح و بسط داده و اوست که از توضیح و اتحاف و تفصیل سخن گفته است و نشاء و تقدیر  
و تکثیر را بیان فرموده است و اوست که وجود را با کل بحث داده است جل و علا و عالم را  
موجوم و تمخیل ساخته و اوست که تنزلات مردود را ثابت گردانیده است و احکام هر مرتبه را  
جدا کرده اوست که عالم را همین حق دانسته است جلشانه و همه اوست گفته و با وجود آن  
مرتبه تنزیه حق سبحانه و را عالم یافته است و از دید و دانش او را سبحانه منزله و مبردا دانسته  
مشائخی که از شیخ متقدم اند درین باب اگر سخن گفته اند باشارت و بارمود گفته اند و بشرح  
و تفصیل آن پیرداخته و آنانیکه ازین طائفه بعد از شیخ آمده اند اکثرشان تقلید شیخ اختیار  
کرده اند بر طبق اصطلاح او سخن رانده و سپس مانده گان نیز از برکات آن بزرگ مستغاض  
نموده ایم و از علوم و معارف او حظ وافر گرفته جزاه الله سبحانه عنا خیر الخیراء فایه المانی الباب  
چون بگویم بشریت منظر خطا و مجال صواب بایکدیگر مختلط است و انسان گاهی در احکام مطلق  
و گاهی مصیب است لاجرم موافقت احکام سواد اعظم اهل حق را مصداق صواب باید دانست  
و مخالفت آخر و لیل خطا باید دانست قائل هر که بود و مقول هر چه باشد بجز صادق فرموده است  
علیه و علی آله الصلوٰة و السلام علیکم بالنسواد الاعظم و نیز مقرر است که تکمیل صناعت  
بتلاحق افکار است و اختلاف انظار سیبویه را هر چند توان گفت که بانی احکام مطلق  
اما نحوئی که بتلاحق افکار متاخران و اختلافات انظارشان کمال و تنقیح پیدا کرده است چیز  
دیگر است و زینت دیگر یافته توان گفت که نوع دیگر گشته است و احکام مطرح یافته  
ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشد اکتوبات هشتم و نهم نیز مختصر  
مقدّم و مزاده محمد معصوم سلمه الله سبحانه در استناد و شایعات محبوب عارف احمد قدس الذی  
بدانا لهذا و انما کننا لمنتهی لبلا ان بداننا الله تقدیرات رسل ربنا باحق علیم الصلوات  
و الیسلمات بر تله را باصل خود شاهر است و هیچ خار و خشک در میان شان  
مائل نیست اگر خار و خشک است اقبال او بخود است و اعراض او از اصل و ظل پیش از  
ایمانت و از اصل نیست چه هر چه او دارد در حسن و کمال وجود و توابع وجود و مستغاض از اصل است

برویت مظهر است از مظاهر کمالات او سبحانه که در عالم مثال حصولی پیدا کرده است **س** براه المثلون  
 بغير كيف **۴** و ادراک و ضرب من مثال **۵** برویت حق سبحانه برویت صورتی قرار دادن فی تحقیق نفی  
 برویت حق کردن است جل و علا و ایضاً صورتی که در عالم مثال حاصل گردد و هر چند جامع باشد با ملاز  
 عالم مثال خواهد بود و عالم مثال هر چند وسعت دارد یکی از عوالم مخلوقه اوست تعالی اجامیت  
 صورتی که دروس بود چه گنجایش دارد که جمیع کمالات و جویه را جامع باشد و همه را ضبط نماید  
 تمام آن مرتبه مقدسه گردد و برویت او برویت آن شود تعالی هرگاه صفت علم که از صفات  
 و جویه است و جامع ترین صفات ذاتیه گنجایش ندارد که جامع جمیع صفات و اعتبارات ذاتیه بود چنانچه  
 تحقیق آن بالا گذشت عالم مثال که ممکن و مخلوق است چه بود که صورتی دروس جامع جمیع کمالات و جویه  
 باشد و اگر فرضاً و تقدیراً آنرا جامع گویم غلطی از ظلال آن مرتبه مقدسه خواهد بود و برویت فاسد  
 فی تحقیق برویت اصل نخواهد بود و مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات و السلام برویت اخرو را  
 برویت قمری البدر تشبیه فرموده و هیچ خافیه نگذاشته و برویت ظل در رنگ قمر است و طشت  
 آب که ارباب فطرت علیه آنرا به پسندند اینقدر در درک می در آید که ظهور آن مرتبه مقدسه در عین  
 خانه علم تواند که حاصل گردد از ظل مرتبه خارج ثبوت پیدا کند کما در آن ظهور جامع را در خانه علم ظلی  
 بود که تعبیر از آن بتعین نمایند و آن ظل جامع را در عالم مثال ظل دیگر بود جامع که مرتبه ظل جامع  
 علمی نماید و این ظل جامع مثالی که بصورت لطیفه در عالم مثال ظاهر گردد و بصورت انسانی  
 کامل باشد که جامع ترین مخلوقات است ان امتد خلق آدم علی صورته تواند بود که بایه من  
 اعتبار آمده باشد اما برویت حق آنست جل و علا که ما در اوس ظهورات و صورت بود و از عالم  
 بی کیف و بی چون باشد ایمان برویت اخرو **۶** باید آورد و به هیچ کیف و چند و چون نباید پرداخت  
 خلق و وجود آخرت را بخلق و وجود دنیا هیچ نسبتی نیست اما احکام یکی را بر دیگری  
 قیاس نموده آید چشم آنجا دیگر است و فهم و ادراک آنجا دیگر افراد و ابدی است و این احوال  
 و فنادر قفا آنرا سراسر لطافت و لطافت است و این را خشت و کثافت و شیخ قدس سره  
 حق را جل و علا در بیرون خانه علم ظهوری اثبات نمی نماید و در ما و را **۷** مجالی و مظاهر ظهور  
 مشاهده و برویت تجویز نمیکند **۸** آن ایشانند من چنینیم **۹** یا رب چه توان کرد درین عرصه **۱۰**

اعتبار پس عالم را از مرتبه مقدسه حضرت ذات تعالیٰ جز حیران نصیب نبود و وصل و اتصال را گنجایش نباشد لیکن حادث اندر جاری گشته است که از کمال رحمت و رافت خود بعد از قرون متطاووله و از منتهی مباحده صاحب دلت را بعد از فناء انتم بقائے اکمل می بخشد و انمودیجی از ذات قدس او را عطا میفرماید که قیام او چنانچه اول باصل خود بوده که اسما و صفات باشند اسما قائم باین انمودیج باشند و مجموع آن اعراض سابقه که داشت و این ذات محبوب حقیقت او بود و کمال انسانی او بانجام رسد و نعمت در حق او تمام گردد و سخن میگوید نیک شماع نمائی که قیام عارف مخصوص بآن ذات محبوب نیست بلکه تمام افراد عالم را که اعراض مجتمعه اند چنانچه اول قیام اسما و صفات داشتند اسما قیام آنها بآن ذات محبوب مربوط ساخته اند و بآن یکذات همه را قائم گردانیده رع خاص کند بنده مصلحت عام را + سر خلافت انسان که در کریمه الٰهی جاعل فی الارض خلیفه آمده است اینجا متحقق میگردد و حقیقت خبر آن الله خلق آدم علی صورته در عیقام واضح میشود و آنکه گفتیم که انمودیجی از ذات اقدس او را عطا می فرماید از تنگی میدان عبارت است و الا انمودیج را آنجا چه گنجایش است و کدام چیز است که بصورت او برآید و صورت را اینجا چه مجال است باید دانست که این قسم بزرگ در یک عصر متعدد نمیشود هرگاه بعد از قرون متطاووله پیدا شود نقد آن در یک عصر چه صورت دارد و اگر تعین مدت ظهور این قسم دولت نموده آید مگر اقل آنرا باور کنند ربنا آئنا من لدنک رحمة و یمنی لنا من امرنا رشد آ باید دانست حادثی را که بقائے ذات مشرف سازند آن ذات محبوب بچون خواهد داشت و و را و جمیع وجوه و اعتبارات خواهد بود چه هر چه چون است مقید بوجه و اعتبار است تا بچون نشود و از وجوه و اعتبار نرسد ذاتی را که نصیب از نیچون دارد شاه راه است بذات بچون حقیقه بلشانه چنانچه وجه و اعتبار ظل را را بی است بوجه و اعتبار که اصل است ذات بجز ظل را که عطا فرموده اند نیز شاه راه است بذات بجز و بچونی و این ذات محبوب گفته عارف است چه گفته آنت که در امی جمیع وجوه و اعتبارات بود و این ذات ماوراء جمیع اعتبارات و سایر افراد عالم را که نیست که تمامی وجودشان وجوه و اعتبارات ذاتی نیست ماوراء اعتبارات که آنرا گفته شود پس چون در ایشان گفته نباشد از گفته اصل چه نصیب شان بود و گفته است

عدم است که بے توسط اصل مگر نصیب او شده باشد و آن لاشئ محض است و مجرد اعتبار و این  
 خلل از کمال نادانے اصل خود فراموش ساخته امانات او را و خود انگاشته است و خیانت در  
 امانت نموده با وجود قبح ذاتی که او راه عدم دارد و در احسین و کامل دانسته لیکن  
 با وجود اقبال بخود و اعراض از اصل او را محبت و میل طبعی باصل خود کامل است داند  
 یا نداند بلکه محبتی که بخود دارد همان محبت فی الحقیقت باصل متعلق است زیرا که حسن و  
 کمال که متعلق محبت است از اصل است نه از وی که غیر از عدم و قبح از خود چیز دیگر ندارد که  
 محبت بآن تعلق گیرد و کما حق غیر مرده و چون بکرم خداوندی جل سلطانہ این مرض خود بینی از  
 زائل گردد و از جهل مرکب که داشت با دآید و امانت را از اهل امانت داند و بجای  
 اقبالیکه بخود داشت اعراض از خود پیدا کند و اعراض که از اصل داشت باقبال آن  
 مبدل شود این زمان رشته سعادت بدست آید و امید وصول باصل حاصل گردد و غایت  
 مافی الباب چون عالم ظلال اسما و صفات واجبی است تعالی اصول آن هم اسما و صفات خواهد بود  
 و این ظلال اعراض اند که قیام آنها باصول خود است که اسما و صفات باشند و جوهری در میان  
 اینها نیست که بوی قائم بود نظام او مستغزله بکلمه ان الکل و بقدیم صدق برین سر آگاه شده  
 گفته است که عالم تمامه اعراض است و جوهری در میان اینها نیست که بوی قائم باشند اما  
 خطا کرده است که قیام این اعراض را با نفسها گفته است و از اصول اینها فاضل مانده که  
 بآن قیام دارند و از صوفیه شیخ محی الدین بن العربی قدس سره عالم را اعراض محبت  
 نفروده است و قیام آنها بذات حق دانسته جل و علانہ با اسما و صفات که حصول آنهاست  
 قیام است شعری بمعنی القیام بالذات المجردة عن جمیع الوجوه والا اعتبارات و بمعنی القیام  
 شہ الا لا اختصاص الناعت ولا لغت ثم فلا قیام والیغیر ان القیام من جلستہ الوجوه  
 الاعتبار المتعینة فلا معنی لاشیاء فی تلك المرتبة المقدسة و چون افراد عالم ظلال اسما و صفات  
 باشند تا چار وصول شان باصول شان خواهد بود که اسما و صفات باشند و اگر باصول اصول  
 هم برسد منتی بذات مجرد و مقدس نخواهد بود و از آنجا پیش نخواهد گذشت و اصالت ما هم  
 آنجا گنجائش نیست که عطا ذاتی است آنجا از همه چه اسم بود و چه صفت و چه شان و چه



متلون بوده الحال این وارد قوی که بشعور ساخته بود بر لطیفه روح تو فرو آمده است و روح  
 در معرفت خود در آورده ان الملوك اذا دخلوا قرية انفسدوا وجعلوا اعقابهم انما اذلة چون منشأ <sup>نشأ</sup>  
 و شعور که روح بوده است مغلوب و اردی گشت بمیوشی نقد و وقت آمدن وقت کار و بار شما  
 بلطیفه روحی متعلق است در حلقه امر و زه پاره امداد و اعانت در تکمیل این نسبت بوقوع آمده است  
 و ظهور اثر آن مشهود شده معلوم شد که وسعتی پیدا کرده است و در مدد و سرایت است حضرت  
 حق سبحانه تعالی بانجام رسانا دو واقعه دوم که نوشته بودند و تلافی پروین و بنات انعش را  
 در منزل خود یافته تعبیر آن مناسب تعبیر واقعه اولی است که جمیع نسبت قلبی و نسبت روحی  
 تلافی این دو قسم کوکب نموده اند و پروین چون انتظام کوکب است بقلب مناسب است  
 و بنات انعش چون انتشار دارد و روح مناسب واقعه دوم اگر بعد از واقعه اولی ظاهر گشته است  
 درست است و جمیع حصول و نسبت نموده و اگر پیش است هم درست است چه بسا است که نسبت  
 حاصل گردد و ظاهر نشود حصول آنرا نموده اند و بعد از آن بواقعه دیگر ظاهر ساخته اند و الله  
 سبحانه اعلم بالصواب سبحانه لا اعلم لنا الا ما علمتنا و السلام **مکتوب ششم دوم**  
 بحضرت محمد و مزاد باخواج محمد سعید و خواج محمد معصوم مدظلهم در اظهار آلام مهاجرت با بعضی اشارات  
 الهی و سلام علی عباده الذین اصطفوا فرمودن گرامی بجمیعت صورتی و معنوی تحقیق  
 باشند درین سفر با و محنتها هیچ الهی برابر مفارقت آن دو فرزند عزیز بنی یابد و کم است که از یادشان  
 فارغ باشد هر چند وصول تو کیم از شمع حقیقه جلشانه بیشتر نزد کراجه دور افتاده زیاده در سواد  
 جدید و روز بروز در مسوده می آید و بیاض میرسد اما کسیکه در کند کیست و آن و آنکه حظ  
 بگیرد که ام خواج محمد با شمع معتزم است که ذوق فهم سخن دارد و فی الجمله متلذذ میگردد و لیکن درین سفر  
 اجمیر از شدت محن از خلاصان صحیح العذر گشته است چندی و مگر موافقت کنند حبیبنا الله و نعم  
 الوکیل و رفقا هم کم اند از ذواق هم کم الیس احد لکاف حبه دیگر از مفارقت شاد آزار بوده شبی  
 بصد نماز تجدیدی بنید که شاهر دو برادر با یک ازین یاران پیش وکیل با و شاهر رفته اید و نوکرا شاه  
 اگر دیدید و تجویز نوکری را آن وکیل تفویض نموده اند که هر کرا قابل داند نوکر گیرد و هر کرا تجویز  
 میکنند بر ور قی چهره او مینویسند و نوکر بگیرد ازین بر سه شاخه هر دوی شمار نوشته است

که بکته راه دارد و وجه را بکته چه مناسبت کند گویا محاذی کند افتاده است و وجه را از کته بخراف است  
 بکته چگونگی رسد هر چند دور تر رود و دور تر افتد **س** ترسم ز سی کعبه اسے اعرانی بکین ره که تو  
 میروی تبرکستان است به اطلاق محاذات کند بر کته از تنگه مجال عبارت است محاذات در آن  
 حضرت چه صورت دارد لیکن آن معنی بچون در صورت مثالی چون بصورت محاذات تماش  
 میگردد اطلاق محاذات بر سبیل تجوز نموده می آید ربنا لا تؤاخذنا ان لیدنا او اخطانا بآستخو  
 بشنو چون افراد عالم را که اعراض مجتمعه اند قیامی بذات محبوب عارف پیدا شد چنانچه گذشت  
 نسبت نیز اینان را بتوسط آن ذات عارف بذات اقدس جلشانه بپیدا گشت تبسی احاد او را  
 ازین راه ازان مرتبه مقدسه هم حاصل آمد چه ذات اینها همان ذات عارف است گویا بتوسط  
 ذات خود ارتباط بچون بذات بیچون پیدا کرده اند مع ذلک انتساب ایشان بذات اقدس  
 بتوسط عارف است که آن ذات فی الحقیقت ذات عارف است سخن غریب بشنو  
 هر کس را که بذات خود انتساب بذات اقدس است جلشانه و وصول است به بیچون آن  
 مرتبه مقدسه آن کس در اخذ فیوض و برکات ازان مرتبه مقدسه اصالت و استقلال ندارد  
 و توسط در میان نیست و سائل در مادون آن مرتبه متزه است هر کس را از واصلان  
 آنجا بقدر استعداد خود نصیب است بطریق اصالت و الله سبحانه اعلم بقائق الامور کلمه  
 و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب است و لیکن بنحو اجماع الدین حسین در حل معالجه و تفسیر  
 واقعه اود بعد الحمد والصلوات و تبلیغ الدعوات معلوم فرزند سی اعز میاید که صحیفه شریفه  
 که ارسال داشته بودند چون متفحص عافیت و جمیع صورتی و معنوی بود و فرحت بخشید  
 و حلقه که روداده بودند نوشته بودند و تعبیر آنرا خواسته اند انداز راج یافته بود که در آن وضو  
 بود که یکبار میوش گشته افتاد گویا جلن از بدن برآمد و چون باز با فاعله اند نوری دید بثال  
 آفتاب درخشنده که از غایت لطافت بیوش ساخته بود چنانچه شخصی محبوب را بیند و در پر تو  
 جمال وی محو گردد و وی نشانی از وی نماند کشف فرزند سی با که انسان مرکب  
 از لطائف سبعه مشهوره است و هر لطیفه را کار و بار دیگر است و احوال و مواجید  
 دیگر تا این زمان احوال از وی فرزند سی تعلق به لطیفه قلب داشته و به ملکوتیات قلب

خطور نکند و اگر تکلف احضا غیر نماید میسر نشود بواسطه سیاهی که از غیر مذکور دل را حاصل گشته است  
و این نسیان که دل را از جمیع اسوای مطلوب حاصل گشته است مقدّم حصول مطلوب است و میسر  
و حصول اوست از حصول مطلوب و وصول حقیقی بمقصود زیاد چه نویسد که در او و او است  
کیف الوصول الی سعاد و دونها بقلل الجبال و دونهن خیف و چون برادر عزیز این سبق را  
بنایه الله سبحانه بانجام رساند طلب سبق دیگر نماید و الله سبحانه الموفق و التمام علی من اتبع الهدی  
**مکتوب هشتم** و چه بگویم بحضرت محضره خواجۀ محرم معلوم در وعظ حفظ اوقات احوال  
و اوضاع اینجند و مستوجب حمد است المستول من الله سلامتکم و استقامتکم بمشیته الله سبحانه  
اگر اجمیر رسیده شد و ازین عقبات شدائد راه گرامی مفرط نجائی میسر گشت بشما خواهد نوشت  
و خواهد طلبید انشاء الله تعالی لایحتمیت باشند و نعمت خود را تمامی مصروف مراضی مولا  
چلشانه سازند مبادا در فراغت افتند و حفظ نفس نمایند و باطل و عیال موافقت تمام بیاکنند  
و فتورے در کارخانه هم نمایند جز حرمان و ندامت وقت نخواهد بود و سود نخواهد داشت  
این صحبت و این دولت را بختتم دانند و با هم امور گذرانند بخر شرط است معارف  
جدیده که نوشته شده است همه سبق بعد سبق شما است سرسری نگذارند و بجد و جهد  
در مطالعۀ آن کوشند شاید در یکی از کمونات آن مشکشف گردد و سرایۀ سعادت شود  
در اودۀ شما بشری یافته ام که در مکتوبے نوشته بخواجه محرم باشم کشته سپرده ام که بشما رساند پس  
که بکرم خود حق سبحانه و تعالی شمار ضائع نگذار و قبول فرماید اما ترسان و اردان باشند و  
بله و لقب نگذارند بعد صحبت مبادا تاثرے نماند و بحضرت حق سبحانه تسبیح و تضرع باشند و بقره  
هر روز با بل حقوق اخلاط نمایند و خاطر داری کنند و باجاه مستورات بوعظ و نصیحت زندگانی  
نمایند و امر معروف و نهی منکر در حق ایشان در لیغ نگنند و جمیع الممانه را بخاز و صلاح و اتیان حکام  
شرعی ترجیب نمایند تا کم مسؤلون عن رعیتکم حق سبحانه و تعالی بشمارا علم داده است حل بروفق  
آن نیز کرامت فرماید و بران استقامت دهد آمین **مکتوب هشتم** و دو ششم بدویش حبیب خادم و دیگر  
ظهور خوارق و قلت آن در کتاب فضول مباحات باعث قلت ظهور خوارق است علی الخصوص  
که کثرت مباشرت فضول بجد مشبه رسالت و از انجا عباداً یا مدد سبحانه بجو الی محترم آرد

و تجویز نوکری نموده و آن یار سوم را چهره نوشته و نوکر گرفته من از شما میپرسم آن ثالث را چرا چهره  
ننوشت شما گفتید که در وقت چهره نوشتن روی خود را نزدیک روی او آورد و نیک ملاحظه نمود  
گفت سیاهی دارد و یا نزدیک باین لفظ چیزے گفته و نوشته شد اما سبب آن که خاطر از جانب  
هر دوی شما جمع گشت که قبول کردند اما اذنان یا ثالث خاطر در آرزو ماند که تجویز نشد کاش  
بنوکری نوکران بادشاه قبولش فرمایند العاقبت باین مکتوب هشتمادوسوم بحضرت  
مخدومزاد باسه کبار سلیمان الله تعالی در برکات عسکر که بودند در آن با اختیار است فرزندان گرامے  
بجعبیت باشند مردم همه وقت کنت های ما را در نظر میدارند و مخلصه ازین مضیق میطلبند میدهند  
که در نامرادی و بی اختیار می و ناکامی چه بلائین و جمال است و کدام نعمت برابر آن است که این  
کس را بے اختیار از اختیار او بر آرد و با اختیار خود او را زندگانی دهند و امور اختیار او را نیز تابع آن  
بی اختیار می او ساخته اند و ابرو اختیار او آرد و کالیست بین یدعی الغسال در آیام جس گایه که  
سطالعہ ناکامی و بے اختیاری خودی نمودم عجب حظ سیگر فتم و طریقه ذوق میافتم بے ارباب فراغت  
ذوق ارباب بلاراجه دریا بند و از جمال بلاسه او چه درک نمایند طعلان را حظ منحصر در شیرینی است  
و آنکه از تلخی حظ فرا گرفته است شیرینے را بجوے نیمخرد ع مرغ آتشخواره کے لذت  
شنا سدا نه را نه والسلام عنه من اتباع الهدی مکتوب هشتماد و چهارم بحافظ  
عبد الغفور در آداب اینطریقه علیه احمد مدد و سلام علی عباده الذین اصطفی طالب این راه را باید  
که بعد تصحیح عقائد بموجب آرائے صاحب اہل حق شکر الله سیم و بعد از علم با حکام فقیہ ضروریہ  
و بعد از حمل بمقتضای علم جمیع اوقات خود را مصروف ذکر الهی جلشانه گرداند بشرط آنکه آن  
ذکر را از شیخ کامل کمال اخذ کرده باشد زیرا کہ از ناقص کامل نیاید و اوقات خود را بذکر هر نهجے  
معمور دارد که بغیر از ادای فرائض و سنن مؤکده هیچ چیز نیز داروسته که تلاوت قرآن و عبادات  
نافله را نیز موقوف دارد و با وضو و بے وضو ذکر گوید و ایستاده و نشسته و افتاده بهین کار مشغول  
باشد و در آمد و رفت و در خور و خفت از ذکر خالی نباشد ذکر گوید که تا ترا جان است بنه  
پاکی دل ز ذکر یزدان است بنه چندان بدوام ذکر پردازد که غیر مذکور از ساحت سینه او خست  
بر بندد و از ماسوئے مذکور نام و نشانه در باطن او نماند تا آنکه ماسوائے بطریق خطره ہم در دل او

المؤمنات دیناے دینہ چہ ہر قدر کہ از حوائج ضروری است داخل دنیا نیست و آنچه فصول است  
از دنیا است و نفع دیگر در ریاضات و اقتضای بر ضرورت قلت محاسبہ و مواخذہ آخری است  
و ایضاً سبب ارتفاع درجات اخرویہ است چہ ہر قدر کہ در دنیا محنت است مضاعف آن در آخرت  
سرت است پس وجوہ دیگر ہم از برائے ریاضات و مجاہدات انبیاء علیہم الصلوٰات و التسلیمات  
سوائے وجہی کہ بالا مذکور شد پدید آگشت پس واضح شد کہ ریاضات و اقتضای بر ضروریات مبالغہ  
اگرچہ شرط وصول در راہ اجتناب نیست اما فی حد ذات محمود و مستحسن است بلکہ نظر بر فوائد مذکورہ  
ضروری و لازم ربنا آت ما من لدنک رحمۃ و نبی لنا من امرنا رشد آ و السلام علی من اتبع  
الہدیٰ مکتوب ہشتاد و ہفتم بمولانا صالح کولائی در اسرار مرادی  
و مرید حضرت ایشان مدظلہ العالی المحمد علیہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ من ہم  
مرید امدم و ہم مراد امدم غرضانہ سلسلہ ارادت من بے توسط بہ اقتضای متصل است  
تعالیٰ دید من نائب مایدا امدم است بجانہ و ارادت من بحمد رسول امدم صلی اللہ علیہ وسلم  
بوساطہ کثیرہ است در طریقہ نقشبندیہ بیت و یک واسطہ در میان است و در طریقہ قادریہ  
بیت و پنج و در طریقہ چشتیہ بیت و ہفت و ارادات من بامد تعالیٰ قبول قیامات  
نمی نماید چنانچہ گذشت پس من ہم مرید محمد رسول امدم صلی اللہ علیہ وسلم و ہم ہم مرید پس  
نزد او صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم برخوان آیند و لت ہر چند طفیلہ ام اما ناخواندہ نیاندہ ام  
و ہر چند تا بعم اما از اصالت نبی بہرہ نینم و ہر چند اشم اما شریک دولت من نہ شرکتی کہ از ان دعوا  
ہمسری خیزد کہ آن کفر است بلکہ شرکت خادم است با محذور مانہ طلبیدہ اند بر سفرہ این دولت  
حاضر شدہ ام و تا نخواستہ اند دست بایند و لت در از نکرده ہر چند و ایستہ ام اما مرید بے  
حاضر و ناظر دارم ہر چند در طریقہ نقشبندیہ پیر من عبد الباقی است رضی اللہ تعالیٰ عنہ اما تکفل  
تربیت من الباقی است جل جلالہ و عم لوالہ من بفضل تربیت یافتہ ام و براہ اجتناف رفتہ سلسلہ این  
سلسلہ رحمانی است کہ من عبد الرحمن ام چہ رب من رحمن جلشانہ و عم احسانہ و مرید من  
ارحم الراحمین و طریقہ من طریقہ سبحانی است کہ از راہ تنزیہ رفتہ ام و از اسم و صفت جز ذات  
تقدس و تعالیٰ آن خواستہ این سبحانی نہ آن سبحانی است کہ بطامی بآن قائل گشتہ است کہ از



خلت عام است و محبت فرد کامل او چه افراط انس و الفت محبت است که باعث گرفتاری میگردد  
و بفراری و بے آرامی آرد و خلّت سراسر انس و الفت و آرام است محبت است که نشاء گرفتاری  
پیدا کرده از افراد دیگر خلّت متمیز گشته است و گویا جنس دیگر شده و هنرے که محبت درین  
امتیاز پیدا کرده است از سایر افراد خلّت درد و وزن است و نفس خلّت همه عیش و عیش  
و فسح در فرح و انس در انس است از بچا تا اند بود که حضرت حق سبحانه و تعالی خلیل خود را  
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در دنیا که دارمحن است اجر عمل کرامت فرموده و بهم در  
آخرت قال احمد تعالی فی حقّه و ایتناه اجسره فی الدنیا و انه فی الاخرة  
لکن الصالحین و چون محبت منشاء درد و وزن آمد پس در هر فرد که محبت غالب باشد  
در دو وزن بیشتر بود از بچا گفته باشند کان رسول الله علیه و سلم متواضع  
الحزن و او فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام ما اودی نبی مثل ما اودیت چه  
فرد کامل از افراد انسانی در حصول محبت او بوده علیه و علی آله الصلوة والسلام و هر چند او  
محبوب بوده است علیه و علی آله الصلوة والسلام اما چون نسبت محبت در میسران آمد  
محبوب نیز در رنگ محب و اله گرفتار آمد حدیث قدسی است الا طال شوق الابرار الی  
لغای و اما الیوم اشد شوقاً اینها سوال است مشهور که شوق در مفقود باشد  
و چون از آنحضرت جل و علا یحیی سینر مفقود نیست شوق چه بود و اشد شوق چه باشد  
جواب گویم که مقتضای کمال محبت رفع اثینیت است و اتحاد و محبت محبوب و چون که انیمین  
مفقود نیست شوق موجود است و چون متناسی اتحاد با مالت در محبوب کائن است چه محب  
شاید که بجز دوصل محبوب هم قناعت کند تا چار اشد شوق در جانب محبوب بود و متواضع  
الحزن صفت میباید باشد اگر گویند حضرت حق سبحانه بر جمیع امور قادر است و هر چه بخواهد او را  
میسر است پس هیچ چیز در حق او لغالی مفقود نباشد تا شوق تحقق گردد و جواب تنهای امر دیگر است  
و ارادت آن امر دیگر مراد او تعالی از ارادة او سبحانه تخلف نکند اما متا بود و ارادة حصول آن  
بود و وجود آنرا نخواهد در عشق چنین بود و تعجبها باشد بگاده است که در عشق بجز در دوصل  
باشد و دوصل هیچ لمعوظ نبود بلکه وصل را نخواهد و از اتصال محبوب گریزان



این مسأله نیست آن از دائره نفس نه برآمده است و این ماورای نفس و آفاق است و آن تشبیه است که لباس تنزیه پوشیده است و این تنزیه است که گرد آتشینه لوی رسیده و آن سرچشمه از شکر جوش زده و این از عین محو برآمده است از هم الرحمن در حق من اسباب تربیت را غیر از معذات نداشته است و ملت فاعله در تربیت من غیر از فضل خود را نشاخته از کمال کرم اهتمام و غیره که در حق من دارد و تقاضای تقدس تجویز نمی فرماید که فعل دیگر را در تربیت من مداخله باشد و یا من بدگیرم و در نیغنی متوجه گروم مرابحی آئی ام جل شانہ و محبتای فضل و کرم نامتناهی او تقاضای رعایا بر میان کار باد و شوازیست

الحمد لله المتدبر الجلال والاكرام والمنتهى والصلوة على رسولنا والتمجته اولاً و آخراً  
مکتوب هشتم و دو ششم بحضرت مخدومزاده عالم ربیه خواجه محمد سیاحه سلمه الله تعالی در اسرار خلقت خلیل و اثبات تعین وجود کس + حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را که بدولت خلقت خود که بالا صالته محفوظ بحضرت ابراهیم است علی انبیا و علیه الصلوٰۃ والسلام مشرف سازد و بولایت ابراهیمی سر فرزند گرداند و او را انیس و ندیم خود میفرماید نسبت انس و الفت که از لوازم خلقت است در میان می آرد و چون نسبت خلقت که از لوازم آن انس و نفست در میان آمد قبیح و کراهت اخلاق و اوصاف خلیل از نظر مرتفع گشت چه قبیح اگر در نظر باشد باعث نفرت و بی الفتی خواهد بود که منافی مقام خلقت است که سراسر الفت است سوال از رفیع قبیح اوصاف خلیل از نظر در مجاز ظاهر است زیرا که رواست که درین موطن نسبت خلقت غالب آید و قبیح اوصاف خلیل را مستور سازد اما در مرتبه حقیقت که آنجا علم شد کما هو است قبیح را غیر قبیح دانستن و مغلوب نسبت خلقت شدن جائز نیست جواب در هر قبیح و جبه از وجود شمس کائنات پس تواند که قبیح را نظر بان وجه حسن حسن داند و حکم بحسن آدمی فرماید باید دانست که هر چند در آن قبیح حسن مطلق پیدا نشد است اما چون وجه حسن او ملحوظ و منظور مولی جل شانہ گشته است ناچار بحکم الا ان حزب الله هم الغالبون بر سایر وجوه قبیح آن غالب آمده است و همه را بر ننگ خود ساخته و بسجس گردانیده فاولئک یبطل اندر سیئاتهم حسنات بدان ارشد که الله تعالی سوار القراط که نسبت در میان خلقت و محبت عموم و خصوص است

این تعین وجودی مندرج است اگر تعین علی جملی است در ضمن اوست و اگر تفصیلی است هم مندرج در فروع ازینجا تواند بود که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام ابراهیم علیه السلام با توت یاد میکرد و سایر انبیاء با خود است علی اجمعهم الصلوٰۃ و التسلیمات و اگر سایر انبیاء بهینت یا و میفرمودند هم گنجایش داشت زیرا که تعینات این بزرگواران در ضمن تعین او که تعین علی جملی گفته اند مندرج است علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و آنچه در صلوٰۃ منطوق آمده است کما صلیت علی ابراهیم تواند بود که بواسطه آن بود که وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس بے توسط تعین اول وجودی و بے توسط تمامی کمالات ولایت ابراهیمی میسر نیست زیرا که قباب اول قرآن مرتبه مقدسه را اوست و اوست که آئینه داری غیب الغیب فسر سودا است و البطن بطون را بظهور آورده پس بچکس را ادا توسط او چاره نبود خاتم الانبیاء علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات امر بمتابعت او فرموده تا به تبعیت او ولایت او برسد و از اینجا بحضرت ذات جلشانه تجتر فرماید علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوٰۃ و التسلیمات سوال ازین بیان لازم آید که حضرت ابراهیم از حضرت خاتم الرسل فضل باشد علی جمیع الانبیاء الصلوٰۃ و السلام و حال آنکه اجماع بر فضیلت خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و نیز لازم می آید که تجلی ذات بالا صالت نصیب حضرت خلیل بود و دیگران به تبعیت او باشد و حال آنکه مقرر اکابر موهبیه است که تجلی ذات بالا صالت مخصوص بر خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و دیگران را به تبعیت اوست علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام جواب وصول بذات نیز در رنگ تجلی ذات تعالی و تقدس بر دو قسم است باعتبار نظر بالا صالت نصیب حضرت خلیل است که اقرب تعینات بحضرت ذات تعالی تعین اول است که رب است چنانچه گذشت و تا بیان تعین نرسد نظر با و راسه آن نفوذ کند و آن قسم که باعتبار قدم بالا صالت مخصوص بحضرت صیب است که محبوب رب العالمین محبوبان را جاس بر ندک غلیان از اینجا در اندک آنکه به تبعیت شان بروند خلیله باید که نظر او تا مقام رسول رئیس مجوبان علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام برسد و در راه کوتاهی نه کند تجلی ذات بیکوجه بالا صالت مخصوص بحضرت خلیل

باشند این ادب و انکسای عشق است بلکه او هنر با عشق من لم یذق لم یدر بر سر اصل سخن روم  
و گوئیم که خلقت بس مقام عالیت و کثیر البرکت است در عالم مجاد هر کس را که با دیگران انزلیت  
و سکونت و آرام است همه از ظلال مقام خلقت است و همچنین هر سبطی و لذت و آراست  
که از حضور حسن و منظر جمیله کائن است از مقام خلقت است و محبت دیگر است که نشاء دیگر دارد و اگر خلقت  
و انکس و الفت آن در میان نبود هیچ مرکب بوجود نیاید و هیچ حسن و او با جز و دیگر  
علی الخصوص که نسبت تضاد داشته باشد منضم نشود بلکه هیچ وجودی با ما نیستی منضم  
نگردد بلکه هیچ عالمی در تحت ایجاد واجب تعالی داخل نیاید چه حب است که سلسله  
ایجاد را در حرکت آورده است و باعث وجود اشیا شده ان اعرف تخلق الخلق  
حدیث قدسی است و حسب فرد کامل خلقت است چنانچه گذشت پس اگر خلقت نبود هیچ چیز  
موجود نگردد و هیچکس با دیگر جمع نشود و الفت نگیرد و وجود عالم و نظام او بر دو مرتبه  
به خلقت است اگر خلقت نباشد نظام نیز در رنگ وجود مفقود گردد پس خلقت اصل ایجاد است  
هم در جانب موجود هم در جانب موجود چه خلقت است که ممکن را بقبول وجود مانوس ساخته  
است و در قید ایجاد آورده بلکه عدم هم در خلوتخانه خود بدولت خلقت آرام یافته است  
و با نیستی خود ساخته بلکه به نقیض خود نیز الفت و انس گرفته مرآت کمالات او شده است و واسطه  
وجود ممکنات آمده پس خلقت از جمیع اشیا مبارکتر آمد و برکات او شامل موجود و معدوم گشت  
چون معارف و دقیقه مقام خلقت دانستی و عموم برکات آنرا معلوم ساختی و نیز دانستی که نظام  
یا اصالت مخصوص بحضرت ابراهیم است علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام و ولایت آن  
ولایت ابراهیمی است پس بدانکه اکنون برین فقیر بنو سل برکات این معارف غلبه  
ساخته اند که تعین اول تعین حضرت فالت تعالی و تقدس بحضرت وجود آن تعین اول  
وجودی رب حضرت غلیل است علی نبینا و علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوٰۃ والتحیة والبرکة والسلام  
لذا او امام همه اندانی جا طلع للناس اما و سید البشر بتابع ملت او مامور گشت امتیحه  
ابراهیم صلی الله علیه و آله بنیاد علیه الصلوٰۃ والسلام و بعد از همه برترین است  
بعوث گشت مامور بتابع او شد علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والتحیة و سائر تعینات درین

ان فرد است و سایر انبیاء چه بود که حیل و تدبیر هر دو مفقود است و تبعیت موجود جواب تبعیت در فروست  
 باعتبار شریعت است تا متابعت شریعت نبی نکند ترسد و تبعیت در انبیا باعتبار آنست که نبی متبع  
 وصول بآن درجه اولاً بالذات است و دیگر از ثانیاً و بالعرض چه مطلوب از دعوت محبوب  
 است و دیگر از لطیف او خواهند و به تبعیت او طلبند اما همه مجلس یک سفره اند و در یک مجلس  
 علی تفاوت الدرجات هتیفار تلذذات و نعمات میفرمایند ایشانند که زله بردار ایشان اند و  
 الوش خورشان گم فردی از افراد ایشان که بکرم خداوند جل شانه مخصوص شود و مجلس  
 مجلس اکابر گرد و چنانکه گذشت ۵ با کریمان کار باد شوار نیست ۶ مع ذلک آنست  
 است و پیغمبر پیغمبر است هر چند سرافراز گردد و علو بسیار پیدا کند و ولتی است که سر او بپای  
 پیغمبر برسد قال امده نعلی و لقد سبقتم کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون  
 و ان حببنا لهم الغالبون سوال مراد از متابعت ملت ابراهیم که حضرت پیغمبر بآن مامور شد  
 چیست و با وجود استقلال شریعت او امر به تبعیت چه باشد علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوات  
 و التسلیات جواب استقلال شریعت به تبعیت جنگ ندارد و راست که حضرت پیغمبر علیه و  
 علی آله الصلوة و السلام شریعت را با مالت اخذ کرده باشند اما بواسطه حصول امر مامور به تبعیت  
 حضرت خلیل علی نبی و علیه الصلوات و السلام کردند چه آن امر از خصائص آن بتبعیت که مامور  
 بتابعیت او شده است و حصول آن امر بحصول آن متابعت مربوط است مثلاً شخصی ادا می فرماید  
 از فرائض نماید مع ذلک نیست متابعت نیز کند و گوید این فرض را نبی ما ادا کرده است  
 ما هم ادا کنیم برین تقدیر امید است که سوله ثواب ادای فرض ثواب متابعت جدا یابد و بآن  
 نبی مناسبت پیدا کرده و از بركات استفاده نیز نماید و تفیش آنکه مراد از متابعت ملت  
 متابعت تمام ملت است یا بعض و اگر تمام است با وجود نسخ بعضی از احکام متابعت کل چگونه راست آید  
 و اگر بعض است هم بجهت نیست حل آنرا علمای تفسیر نموده اند آنجا رجوع باید کرد که آن باب  
 علمای ظواهر است بعلوم صوفیه مناسبت کم دارد و بجان امده معارفی از من ظاهر میگردد که از غریب  
 آن نزدیک است که ابنائے جنس هم از من نفرت پیدا کنند و محرمان نیز در مقام ستیز آیند و محرم گردند  
 مراد حصول آن معارف چه اختیار است که در اظهار آن چه کار و بار دارند اندک که تعیین اول تعیین و خود است

و دیگران تابع وحی اند علی بنیاد علیه الصلوٰۃ والسلام و بوجه دیگر آن تجلی بالا صالت مخصوص حضرت  
 خاتم الرسل است و دیگران تابع اویند علیه وعلیه الصلوات و التسلیمات و چون وجه ثمانی  
 اقومی و ادخل است در مراتب قرب ناچار تجلی ذات را بیشتر رساندست بحضرت خاتم الرسل  
 علیه وعلیه الصلوات و التسلیمات بوی پیدا گردد اوصلی الله علیه وسلم از حضرت غلیل  
 و از سایر انبیا علیه وعلیه الصلوات و التسلیمات و التیمات افضل آید پس فضل کلی در میان  
 انبیا نصیب این دو بزرگوار آمده هر چند یکی از دیگرے افضل بود علیهما وعلیهما الصلوات  
 و التسلیمات و البرکات و حضرت موسی علی بنیاد علیه الصلوات و التسلیمات چون رئیس  
 مبدان است چنانچه حضرت پیغمبر بارئین محبوبان است علیه وعلی انبیا الصلوة و السلام ناچار او را  
 علی بنیاد علیه الصلوة و السلام بکلم المرء مع من حبت بحضرت ذات تعالی معیت است و دیگر را  
 نیست و نیز در آن حضرت او را قدمگاه است که بتوسل محبت او است و بس و دیگر را آنجا  
 محض نیست اما این فضل را جمع بحجتی است که توان گفت که مدیل کلی است چه جم غفیر از انبیا  
 علیه الصلوات و التسلیمات در مقام تابع اویند علیه بنیاد علیه وعلیه الصلوات و التسلیمات  
 مع ذلک فضل کلی همان است که نصیب غلیل و صیب آید علیهما الصلوات و التیمات و هر چند هر یک  
 یک وجه تابع و دیگرست در وصول نظری حضرت غلیل اصل است و حضرت صیب تابع او علیهما  
 الصلوات و التسلیمات و در وصول قدم حضرت صیب اصل است و حضرت غلیل تابع او  
 علیهما الصلوات و التیمات و البرکات و کمالات و فضائل مخصوصه حضرت کلیم را علی بنیاد علیه الصلوة  
 و السلام آن قدر که باین فقیر ظاهر شده بخاطر است که در کاغذ علوه ثبت نماید انشاء الله تعالی  
 باید دانست که انبیا بتوسل نبی بحضرت ذات تعالی برسند علیه وعلیه الصلوات و التسلیمات  
 آن نبی در میان ذات حضرت تعالی و در میان آن انبیا حائل نیست و اینها را از حضرت ذات  
 بالا صالت نصیب است غایت مافی الباب و وصول بآن درجه ایشانرا مریوط به بیت آن نبی است  
 علیه وعلیه الصلوات و التیمات بخلاف نبی که بتوسل او برسد آن پیغمبر در میان حائل است  
 مگر آنکه فروسی از او است را بالا صالت از حضرت ذات تعالی نصیب بود آنجا نیز حیل و نبی مقصود  
 و تمیت او موقوف علیه الصلوة و السلام و غلیل با هم بل کل سوال برین تقدیر فرق در میان

یافته اند چه نسبت است و در میان این دو تعین یقین دیگر هم هست یا نه جواب تعین وجود  
 فوق تعین غلے است و فوق تعین علمی که مرتبه حضرت ذات و لا تعین گفته اند همین تعین وجود  
 است که عین حضرت ذات یافته اند و وجود را عین ذات دانسته و در میان این دو تعین شان  
 الحیوة است که اقدم جمیع شیونات است بعد از ان شان العلم است اجمالاً و تفصیلاً و تابع  
 اوست لیکن این تعین میاگمی را مظهر در نظر نمی در آید و او مناسبت بحضرت ذات تعالی اتم  
 بیشتر دارد و استثناء ذاتی در دے بسیار جلوه گر است اینقدر مفهوم میگردد که فیوض  
 و برکات آن خصوصاً بر روحانیان مستفاض است و اندر سجاد اعلم بحقیقه الحال سبحانک  
 لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم تنبیه آنچه بالا گذشته است که وصول نظر  
 بالا صالت نصیب حضرت خلیل است و وصول قدمی بالا صالت نصیب حضرت حبیب  
 علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام نه بان معنی است که آنجا شهود و شایده است و یا قدم را  
 آنجا گنجایش است آنجا شهود را گنجایش نیست قدم چه باشد بلکه قیسه وصول است  
 مجهول الکلیفیت اگر در صورت مثالیہ بنظر مرسوم گشت وصول نظری میگویند و اگر قدم و  
 قدمی و الا نظر و قدم از ان حضرت جل شانہ هر دو و اله و حیران است و اسلام علی من اتبع  
 الهدی مکتوب ہشتاد و نہم بقاضی اسماعیل فرید آبادی در شرح سخن شیخ روز بہان نقی  
 بعنے و قائل توحید وجودے و قال الشیخ الولی روز بہان البقلی قدس سرہ فی تبیین غلطات المستفوت  
 دیگر غلط آنست کہ گویند ہمہ اوست و باین ہمہ جزئیات متفرقہ حادث یکذات خواهند و بر دیگر گویا  
 گویند کہ ما خود او ہم پس آن کافران را صد ہزار خدا باشد و خداوند تعالی و تقدس  
 از جمیع و تفرقہ محذرات منزہ است و احد است کہ جزو را بر و راہ نیست طول نہ پذیرد و متلون  
 نشود بدین قول کا فائدہ نہ خود را دانند و نہ عذارا کہ اگر کسی حق بودے کے فنا شدے  
 قوے را غلط در روح و انہما را در جسم است قائم اند سجاد انتہی پوشیدہ نماز کہ عبارت  
 ہمہ اوست ہر چند در قدمار صوفیہ قدس اند تعالی اسرار ہم متعارف بنودہ است  
 اما مثل انا الحق و سبحانی و لیس فی جہتی سواہ و امثال آنها بودہ بسیار است کہ مؤدی این  
 عبارت و آن عبارات یکے است ع آب از سرچہ گذشتہ است چہ یک نیزہ چہ مدبہ مثل موزون

و آن رب حضرت خلیل است و مبدء تعین او علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام درین بزرگوار  
هرگز کسی نه شنیده است که تعین اول وجودی بود و آن رب خلیل الرحمن باشد  
علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام در متعینین این عبارت متعارف نبود و تعین و منزل انجامش  
نه در متاخرین که این قسم سخنان متعارف گشت تعین اول تعین علی دریافت و آن رب  
خاتم الرسل مقرر گشت علیه الصلوٰۃ و التسلیمات امروز که خلافت مقرر اند که ظاهر غوغو خیالی  
باید کرد که بر سر او چه آید و چه سان مطعون و ملام گردند انکار نکند که تفضیل خلیل محیی نماید و  
حبیب راجز و خلیل میسازد و علیها الصلوٰۃ و السلام زیرا که سایر تعینات را مندرج در تعین اول  
میدانند هر چند در بالا دفع توهم ایشان نموده است و جواب شافی گفته اما معلوم نیست که آن  
اکتفا نماید و بآن شفا تشنه گردند چه توان کرد جمل و عناد و تعصب را علاج نیست مگر  
آنکه مقلب القلوب بقدرت کامله خود و لها سئ ایشا نرا بگرداند و محال قبول استماع حق سازد  
بزرگی حضرت خلیل و علو شان او از امر اتبع که به حبیب خود فرموده است توان دریافت  
علیها الصلوٰۃ و التسلیمات که بتبوع را با تابع چه نسبت است اما محبوبینی که نصیب خاتم الرسل آید  
علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات بر جمیع فضائل و مراتب قرب چربید و از همه پیش قدم  
ساخت هزار مراتب قرب بیک نسبت محبوبیت برابر نمیشوند شد محب محبوب را از الفسخ و  
عزیز تر سخا ابد دیگران چه رسد که بومی مشارکت طلبند **سوال** تو در رسائل نوشته که رب  
حضرت خلیل هم شان العلم است چنانچه رب حضرت حبیب است علیها الصلوٰۃ و التسلیمات  
اینقدر فرق است که آنجا به تفصیل است و اینجا باجمال **جواب** این معرفت پیش از  
وصول بحقیقت این ولایت غلت بوده است و چون بحقیقت این ولایت تحقق شود محال  
چنانچه بود ظاهر گشت گوئی آن معرفت متعلق بظن این حقیقت بوده است و الله سبحانه  
الکلم للصواب آفرین معارف و اطمینان گشت که وجود عین ذات نیست بلکه تعین است  
اسبق از تعینات حضرت ذات تعالی و تقدس و آنکه وجود را عین ذات گفته است تعین را  
لا تعین انکاشه است و غیر ذات را ذات دانسته و مناقشه در غیریت محصل ندارد که از تنگی عبارت  
است **سوال** این تعین اول وجودی را که نویافته آن تعین اول علی محلی که دیگران



طالب فرماد اور انھیں تخطیہ اونودند و مطعون و ملام ساختند و درین مسئلہ در اکثر تحقیقات شیخ محقق است و طاعنان او دور از صواب بزرگی و وفور علم شیخ را از تحقیق این مسئلہ بلید دریافت نہ رود و طعن او باید کرد و این مسئلہ ہر چند میرود و بتلاحق افکار متاخران واضح و منقح تر میگردد و از شبہ ہامی طول و اتحاد دور تر می افتد بخوکیہ الحال بتلاحق افکار متاخران نحو یہ واضح و منقح گشتہ است ہرگز در زمان سیویہ و اخفش آن تنقیح و وضوح نداشت کہ تکمیل صناعت بتلاحق افکار است امام عظم و امام ابی یوسف رضی اللہ تعالیٰ عنہما تا شہادہ در مسئلہ خلق قرآن با یکدیگر مناقشہ داشتند و رد و بدل میکردند بعد از شش ماہ مشخص شد کہ قرآن را مخلوق گوید کافر گردد و این طول منازعت بواسطہ عدم تنقیح این مسئلہ بودہ است درینوقت الحال کہ بتلاحق افکار منقح شدہ است گویم کہ محل نزاع اگر حروف و کلمات اند کہ دال اند بر کلام نفسہ شک نیست کہ حادث اند و مخلوق و اگر مدلولات مراد باشند قدیم و غیر مخلوق است این تنقیح از بدکات تلاحق افکار است بر سر اصل سخن رویم و گوئیم کہ معنی دیگر ہم این عبارت است کہ از طول و اتحاد بعید است یعنی ہمہ نیستند موجود است تعالیٰ نہ آنکہ اینہا ہمہ ہستند و ما و متحد اند تعالیٰ این را خود ابلہ گوید از بزرگان چگونہ متصور شود و چون در غلبہ محبت ماسوائے محبوب از نظر این بزرگواران ستور می گردد و غیر او در شہود شان نمی ماند میگویند ہمہ اوست یعنی اینہمہ کہ ثابت می نمود متوہم و تخیل بودہ است موجود اوست تعالیٰ برین تقدیر ہمہ نہ شائبہ جزئیست و اتحادست و نہ مطلب طول و تلمون مع ذلک این فقیر امثال این عبارت را نمی پسندد و ہر چند ازین مقاصد میرست زیرا کہ شایان مرتبہ تقدیر و تشریح خداوندی نیست جل سلطانہ اینہا چہ باشند کہ مظاہر او بوند تعالیٰ ع در کدام آئینہ در آید او بہ و ایشان را یارای ان کجاست کہ باعتبار ظہور ہم بروے تعالیٰ محمول گردند اگر مظاہر ظلم از ظلال کمالات آنرا مظهر اند و آن ظل کہ آنرا مظهر اویند خداوند جل سلطانہ کہ اورا چندین بار ظلال با ذات تعالیٰ در میان بودہ باشد ان مدد سبعین الف حجاب من نور و غلبہ شینیدہ باشند پس بے تماشے مظهر ظلم از ظلال کمال اورا سمانہ بروے تعالیٰ محمول دانستن و اوست گفتن سو و ادب است و کمال جرات اما چون در غلبہ شکر حال است آنقدر مذموم

مشهورست که در متاخران صوفیه این عبارت شائع و ذائعست و بی تکلف همه اوست  
میگویند و بران قول اصرار دارند که قلیله ازینها که درین عبارت و امثال این عبارت تردد دارند بلکه  
صورت انکار اظهار می نمایند و آنچه این فقره از اطلاعات ایشان معنی همه اوست می فهمد آنست که این همه  
جزئیات متفرق حادث ظهور یکذات اند تعالی و تقدس در رنگ آنکه صورت زید مثلاً در مرایای  
متعدد منعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند گویند همه اوست یعنی این همه صور که در مرایای  
متعدد نمود پیدا کرده است ظهور یکذات زید است اینجا کدام جزئیت و اتحاد است و کدام حلول  
و تملون ذات زید با وجود اینهمه صور بر صرافت و حالت اصلی خود است و این صور در و  
نه هیچ افزوده است و نه هیچ کاسته آنجا که ذات زید است این صور را آنجا نمیست و نشانی نیست  
تا با نومی نسبتی از نسب جزئیت و اتحاد و حلول و سراین پیدا کنند سرالان کما کان را اینجا  
باید جست چه در مرتبه که اوست تعالی چنانچه عالم را پیش از ظهور آنجا گنجایش نبود و بعد  
از ظهور هم آنجا هیچ گنجایش نباشد فلا جرم کیون الان کما کان حجاب کار و بارت بسیار  
از اکابر متقدمین صوفیه ازین عبارت توحید آمیز معنی حلول و اتحاد می فهمند و کفایت حاصل  
قائلان آن عبارت می نمایند و بعضی ازینها توجیهات آن عبارات را بر نهی می نمایند که بمذاق  
قائلان هیچ نسبت و مناسبت ندارد و صاحب سخاوت میفرماید که قول انا الحق از منصور  
و قول سبحانی از بایزید بسطامی بر طریق حکایت بوده است یعنی از حق جل و علا سلطان اگر بطریق  
حکایت نباشد بلکه شائبه حلول و اتحاد در میان بود قائلان این اقوال را در دنیا می چنانچه نصرا را  
میکنم که بجلول و اتحاد قائل اند و از تحقیق سابق واضح گشت که درین عبارات شطح نه هیچ حلول و اتحاد  
نیست و اگر حل است باعتبار ظهور است نه باعتبار وجود چنانچه فهمیده اند و بجلول و اتحاد برده  
مانا که این سلسله توحید در متقدمان صوفیه نیک مهر و ملخص نشده بود هر کس ازینها که مغلوب حال  
میگشت کلمه در توحید که اتحاد ناما باشد از دس ظاهر می شد و از غلبه شکر بسر آن در دریافت و ظاهر آن  
عبارات را از شائبه حلول و اتحاد مصروف نیساخت و چون نوبت شیخ بزرگوار محی الدین بن  
العشقر قدس سره رسید او از کمال معرفت این سلسله دقیقه را شرح فرمود  
و مثنوی و مفصل گردانیده در رنگ صرف و نحو در تدوین آورد و مع ذلک جمعی ازین

در عبارت  
میفرماید که قول  
انا الحق و کمالی  
باینج حکایت  
از حق بوده  
عین شایسته

سوی آنحضرت نسب کردی درست بگو و آنکه دانستی که ظل کیستی بفرستی و گردیستی بفرستی  
بعد از فنا اگر او را بقا مشرف سازد مرة ثانیة وجود و تواجد وجود از صفات کامله او و عطا  
خواهند فرمود و بولایت ثانیة تحقق خواهند ساخت لن یلج ملکوت السموات من لم یولد  
مرین **سینا** لا ارباب نعیم نعیم یا بآر خدا یا از تنگی عبارات الفاظی که شرع باطلاق آن وارد  
نشده است در رنگ ظلیت و غیر با اطلاق ینایم و میگویم وجود ممکن ظل وجود واجبست تعالی و  
صفات او اطلاق صفات کامله او تعالی اذین اطلاقات ترسان و لرزان ام و چون اولیائے تو  
باین اطلاقات سبقت نمودند امیدوار عفو و رزاق خدا ناان نسینا او اخطانا باید دانست  
ازین تحقیق که سابق نموده اند و واضح گشت که صوفیه که قائلند بکلام همه اوست عالم را با حق جل و  
متحد نمیدانند و حلول و سرایان اثبات نمیکند و محلی که بنیاید باعتبار ظهور ظلیتست  
نه باعتبار وجود و تحقق و هر چند از ظاهر عبارات شان اتحاد وجودی متوهم شود اما حاشا  
که مرادشان آن بود که کفر و اسنادست و چون حل یکدیگر با اعتبار ظهور گشت باعتبار  
وجود معنی همه اوست همه از دست که مد ظل شئی ناشی از ان شئیست و هر چند در غلبه حال همه است  
گویند اما فی الحقیقت مرادشان از ان عبارت همه از دست باشد فلا مجال فی النظر فی کلامهم و محکم  
بتخلیل قالمیم و کفریم بدانکه ظل شئی عبارت از ظهور شئیست در مرتبه ثانیة یا ثالث یا  
رابع مثلاً صورت زید که در مرآت منعکس گشته است ظل زیدست و ظهور زیدست در مرتبه ثانیة  
و زید فی حد ذاته در مرتبه وجود اصلی خودست که بظلی خود را در مرآت ظاهر ساخته است بے آنکه در  
ذات و صفات او تلویحی و تغیری رود چنانچه گذشت ربنا انکم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شی  
قدیر و اسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب** لئو و هم بفقر یا شتم گشته در جواب سوائے  
که نموده از حقیقت مشاهدۀ عرفان اجل و علا پر سیده بودند که بعضی از محققان صوفیه اثبات  
رویت و مشاهدۀ او تعالی بدیده دل در دنیا میفرمایند کما قال الشیخ العارف فی کتاب العوارف  
موضع المشاهدة بصر القلب الخ و شیخ ابوالحسن کلابادی قدس سره که از قدای این طائفه علیه است  
و از کسای ایشان در کتاب تعریف می آرد اجمعوا علی انه تعالی لا یرى فی الدنیا بالابصار و  
بالقلوب الا من جهة الا یقان توصیف بیان این دو تحقیق چیست و را سے تو بر کدام

در این مکتوب  
بسیار از این  
نوع است

نیست و همچنین بر توحیه ثانی مشهود خود را عین حق دانستن و باعتبار آن محمول ساختن نیز مشهود است بلکه خلاف واقع آن مشهود هم ظلم از کمالات اوست سبحانه و اوتعالی و را، الورا است غم و راء الورا نیز هر چه مشهود است نشایان نفی است پس حق بنوعی معلوم خواهد بود لکن بفرایند قدس سره هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر حق سبحانه بحقیقت کلمه لافنی آن باید کرد و آنچه مختار این حقیر است درین مسئله مناسب آن تقدیر و تنزیه است عبارت همه از دوستی آن معنی که علمای ظواهر بر آن قنطار نمایند و گویند صدور و خلق همه از دوست این خود صادق است مع ذلک اینجا حلقه دیگر هم هست که علمای الهیات متذکراته اند و صوفیه بدریافت آن ممتاز گشته و آن ارتباط اصالت و ظلیت است یعنی اگر وجود ممکن است ناشی از وجود واجب است تعالی و پر تو وجود اوست سبحانه و همچنین اگر حیوة است ناشی از صفت حیوة اوست سبحانه و پر تو آن حیوة مقدسه است

۱۵۷

علی هذا القیاس العلم والقدرة والارادة وغيره پس بطور صوفیه عالم هم صادر از دوست سبحانه و هم ظل کمالات او و ناشی از آن کمالات منزه اوتعالی مثلاً وجودی که ممکن داده اند امری است که بسبب خود باشد و استقلال او را حاصل بود بلکه آن وجود پر تو ظل وجود واجب تعالی و همچنین حیوة و علم و غیره را که بگویند بخشیده اند امور است که استقلال ثبوت از صانع تعالی پیدا کرده اند بلکه وجود صدور از صانع تعالی اینها ظلال کمالات و صفت سبحانه و صدور امثال آن کمالات همین ارتباط اصالت و ظلیت و صوفیه بآن متذکراته اند معالیه صوفیه را با علای علیین برده است نه بقنا و بقا برسانیده بولایت خاصه متحقق ساخته و چون علماء ظواهر را باین دید میسر نشده است از فنا و بقا بهره نرسید بولایت خاصه متحقق نشده و صوفیه کمالات خود را ظلال کمالات واجب تعالی یافته اند و وجود و سائر توابع وجود را عکس آن کمالات دانسته ناچار خود را بیش از امانت دار کمالات او ندیده اند و غیر از امرای آن کمالات نیافته چون بگویم ان تقدیر کمالات ان تو و الالامانات الی الیها این امانت را با بلی امانت بسیارند و این کمالات را دوست بذوق باصل بدین خود را معدوم یا بند و نیست دانند چه وجود حیات چون باصل رفت معدوم و نیست ماند و فنا متحقق گشت للموومی چون ندانستی تو او را دوست

وصفات است از ذاتیہ بہرہ و غار و جہانہ تحقیق آنرا در مواضع متعددہ نموده ایم پس ناچار تمامہ اقسام معانی  
 باشند و در مثال آنرا صورتی کائن بود و در کمالات و جہتی بہرہ صفت و شان است کہ قیام بذات  
 دارد و از قبیل معانی است اگر آنرا در مثال صورتی بود و لوبا بالنقص گنجایش دارد اما ذات  
 اورا سبحانہ حاشاکہ در مرتبہ از مراتب صورت بود و چہ صورت مستلزم تحدید و تقیید است و تقیید  
 در ہر مرتبہ کہ باشد مجوز نیست مراتب ہمہ کہ مخلوق اوید سبحانہ کجا گنجایش دارند کہ خالق خود را محدود و مقید سازند  
 ہر کہ تجویز مثال در ان حضرت جلشائہ نموده است باعتبار وجوہ و اعتبارات است نہ باعتبار عین ذات لعل  
 و بہر چند تجویز مثال در وجوہ و اعتبارات حق ذات تعالی بہرین فقیر گران است مگر آنکہ در ظلی از ظلال  
 بعیدہ آنرا تجویز نموده آید ازین بیان واضح گشت کہ در عالم مثال ارشام صور معانی و صفات را کائن  
 نہ ذات را تعالی پس انچہ صاحب نصوص تجویز رویت اخروی بصورت مثالیہ نموده است چنانچہ گذشت آن  
 رویت حق نیست تعالی بلکہ رویت صورت حق ہم نیست سبحانہ چہ اورا سبحانہ صورتی نیست تا از  
 آن تعلق پیدا کند و اگر در مثال صورتی بہست ظلی از ظلال بعیدہ اورا کائن است پس  
 رویت آن رویت حق چہ ابا باشد سبحانہ شیخ قدس سرہ در نفی رویت حق جل و علا امتیاز  
 و فلا سفر هیچ کم پائی نمیکند بلکہ اثبات رویت بر نہی مینماید کہ مستلزم نفی رویت است  
 و آن بلغ در نفی است از صریح نفی لان الکناۃ الیغ من الصریح قضیہ مقررہ است اینقدر فرق  
 کہ مقدسے این جامع عقل عقیدشان است و مقتدا می شیخ کشف بعید از صحت مانا کہ ادلہ غیر  
 مانانہ مخالفان کہ در تخیلہ شیخ نشسته کشف اورا نیز درین سئلہ از جواب منحرف گردانیدہ است  
 و اہل بہدیب شان ساختہ و چون از اہل سنت بودہ است صورت اثبات آن نمودہ است و بان  
 آنفا کردہ کہ آنرا رویت انکاشتہ رہا لا تو اخذنا ان نسینا او اخطانا و تحقیق این سئلہ دقیقہ کہ در حل بعض  
 از مواضع کتاب عوارف نوشتہ است نیز تحریر یافتہ است نہ انچہ از اجمال پرسیدہ بودند نہ تواند بود  
 کہ تا آن وقت خلائی کہ شایان اعتداد باشند بطور نیامدہ باشد یا اجمال مشایخ عصر خود خواستہ  
 باشد و اقدس سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال مکتوب نو و ویکم بمولانا طاہر بدخشی در جواب  
 اسولہ او از فرق میان معرفت و ایمان حقیقی و غیر ذلک بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات  
 میرساند صحیفہ فیضی اخوی اعزری کہ بمصوب شیخ سجاول ار سالداشتہ بودند رسید الحمد للہ

و اجماع با وجود اختلاف بجهت معنی است بدان ارشاد که اندر لغت لا محذور این فقیر درین مسأله قول حسن  
تصرف است قدس سره و میداند که قلوب را درین نشاء ازان حضرت جل سلطانہ غیر از ایقان الهی  
نیست آنرا رویت انکار ندایم مشاهده و چون قلب را رویت بنود ابصار را چه بود که او در نشاء  
در نیعالمه بیکار و معطل است غایت مافی الباب معنی ایقان که قلب را حاصل شده است و عالم  
مثال بصورت رویت ظاهر میشود و موقن به بصورت مری چه در عالم مثال هر معنی را بصورت است  
مناسب عالم شهادت و چون در عالم شهادت کمال یقین در رویت است آن ایقان نیز بصورت رویت  
در مثال ظاهر میگردد و چون ایقان بصورت رویت ظاهر شود معلق آنکه موقن به است ناچار بصورت  
مرئی اینجا ظاهر گردد و چون سالک آنرا در مراتب مثال مشاهده می نماید از توسط مراتب زائل  
گشته و صورت را حقیقت دانسته می انکار و که حقیقت رویت او را حاصل گشته است و مرئی  
پیدا آمده نمیداند که آن رویت صورت ایقان اوست و آن مرئی صورت موقن به او این از اغلاط  
صوفیه است و از تمهیدات صورت بجائی و همین دید چون غالب می آید و از باطن بظاہر می تراود سالک  
در توهم می اندازد که رویت بصری نیز حاصل گشته مطلوب از گوش باغوش آید میداند که حصول بمعنی چون در اصل  
به بصیرت است نیز بنی بر توهم تبیس است بهر که درین نشاء فرع است چه رسد و رویت او از کجا حاصل شود  
در رویت قلبی هم غیر از صوفیه در توهم افتاده اند و حکم بوقوع آن کرده و در رویت بصری ناقصی ازین طائفه در توهم  
وقوع آن افتاده باشد که مخالف اجماع اهل سنت و جماعت است شکر الله تعالی هم سوال موقن به را چون صورت  
در مثال پیدا شد لازم آید که حق سبحانه آنجا صورت بود جواب تجویز نموده اند که حق را بجان هر چه مثل نیست  
اما مثال است و روا داشته اند که در مثال بصورت ظهور فرماید چنانچه صاحب فصوص قدس سره  
رویت اخروی را نیز بصورت جامع لطیفه مثالیه مقرر ساخته است و تحقیق این جواب آنست که آن صورت  
موقن بصورت حق نیست بجان در مثال بلکه صورت مکشوف صاحب ایقان است که ایقان او بان تعلیق  
گرفته است و آن مکشوف بعضی وجه و اعتبارات ذات حق است بجان ذات حق جل جلاله از چون معالیه عارف  
بذات میرسد جل سلطانہ این قسم تمیلات پیدا نمیشود و هیچ رویت و مرئی تخیل نمیکرد و چه ذات  
اقدس بجان را در مثال صورتی کائن نیست تا آنرا صورتی وی و نماید و ایقان آنرا بصورت  
رویت و نماید یا آنکه گویم در عالم مثال صور معانی است نه صورت ذات و چون عالم بجان ظاهر

و چون اذعان نبود تصدیق چه صورت بند و ایضا در صورت اعلی المقصود اثبات نبوت نیست بلکه اثبات فعل است و در صورت ثانیة مقصود اثبات نبوت است عناد آنرا بر تمام جلیس اذعان چه صورت دارد اگر فرضاً حاصل اذعان تصدیق و حکم پیدا نشود آن نیز داخل تصور است و صورت تصدیق تا اذعان پیدا نشود در حقیقت تصدیق صورت نه بند و ایمان حاصل نشود این سبب از اسماست مسائل کلام است و بسیار دقیق است فحول علماء در حل آن در مانده اند بعضی از اینها اشطرا را رکن ثالث و میان افزوده اند و گردیدن راز اید بر تصدیق داشته و جمعی دیگر که تصدیق را عین گردیدن گفته اند حل این معامکما شیخ نموده اند و با جمال گذرانیده الحمد للذی بدانان لهدا و ما کنا لنهتدی لولا ان بدانان افتد بشنو مرکب تقدیری و مرکب توصیفی مثل نبی الله و هدا فی بر چند متضمن حکم است بانه نبی و مثل است بر معرفت او بعنوان نبوت اما حصول تصدیق بانه نبی موقوف بر اذعان است که ثبوت ایمان است غلام دید فعل کذا در حل صاحب حکم یکبار دو بے اذعان کما نحن صحیح است و در هر دو معرفت بعنوان غلامیت و صلاحیت ثابت اما اذعان نیست که تصدیق به غلامیت و صلاحیت هر یک حاصل آید اگر گویند که تو اذعان نفس بعد از اذعان قلب گفتی و اذعان نفسی را بایمان حقیقی تعبیر نمودی و حال آنکه فلاسفه و ارباب معقول در تصدیق مطلق اذعان نفس گرفته اند لا اذعان قلب سخن نگفته جواب گویم که ارباب معقول گاه از نفس روح بخوانند و گاهی قلب اراده بنمایند با جمله تدقیقات فلسفه ایشان در جای دیگر است که اکثر آن لا طائل است اینجا آنها معطل و بیکار اند و حکم عوام دارند نوبت تدقیق اینجا بصوفیه میباشد که با احکام هر لطیفه متلبس میگرددند و از هر کدام لطائف بر سر و سلوک بالا میگذرند و نفس را از قلب جدا میسازند و روح را از سر علویه و خفی را از اخفی تمیز میگردانند و ارباب معقول را غیر از معرفت سلی اینها معلوم نیست که نصیب باشد نفس اماره را فلاسفه شئی بزرگ دانسته اند و از مجردات شمرده از قلب و روح نامی برده اند و از سر و خفی و خفی نشانی نداده اند قدس جاء ملک الی سبوح الال الی طاهر العالی و دیگر گویم که ارباب معقول نظراً احکام حادثی غیر از اذعان نفس را که قریب بفهم اینها بوده است و اگر کرده اند و سخن ما در تصدیقات احکام شرعی است که نفس را بالذات از آنها انکار است اذعان چه بود این انکار است که منکر را بعد عداوت صاحب آن احکام رسالت نفوذ باشد منکر



سبحانه که سلامت و بعافیت اند چنانچه اسوله اندراج نموده بودند در جواب آن آنچه بخاطر رسیده  
 نوشته شد بیک توجه نمایند **سوال اول** آنکه در میان معرفت و ایمان حقیقی چه فرق است جانش  
 آنست که معرفت دیگرست و ایمان دیگر چه معرفت شناختن است و ایمان گرویدن شناخت بود  
 و گرویدن بمود اهل کتاب را در حق پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام معرفت بود و می شناختند  
 که پیغمبرست کما قال الله تعالی یعرفونه کما یعرفون انباءهم اما بواسطه عناد چون گرویدن نبود ایمان  
 متحقق نشد معرفت هم در رنگ ایمان دو قسم است صورت معرفت است در رنگ صورت ایمان  
 و حقیقت معرفت است در رنگ حقیقت ایمان صورت ایمان همان است که حضرت حق سبحانه از  
 کمال رافت و رحمت خود در شریعت از برای نجات اخروی بآن اکتفا فرموده است و آن گرویدن  
 قلب است با وجود انکار و تمرد نفس اماره و صورت معرفت هم مقصود بهمان لطیفه است با وجود  
 جهل اماره حقیقت معرفت آنست که اماره از جهالت جلیلی خود بر آید و شناسائی پیدا کند  
 و حقیقت گرویدن ایمان اوست بعد از شناسائی و مطمئن گشتن او بعد اماره که طبعی او بوده  
 اگر گویند که در شریعت تصدیق قلبی اعتبار کرده اند این گرویدن عین آن تصدیق است یا  
 امر است و رای آن تصدیق اگر و رای تصدیق باشد لازم آید که در ایمان سه چیز معتبر باشد  
 اقرار و تصدیق و گرویدن و این خلاف مقرر علامت و عمل را که بعضی علما اعتبار در ایمان نموده  
 جز و چهارم ایمان میشود جواب گویم که گرویدن عین تصدیق است زیرا که تصدیق که حکم  
 عبارت از اذعان است که معبر گرویدن است اگر پرسند که اهل کتاب حضرت پیغمبر را علیه و علی آله  
 الصلوٰة والسلام چون بعنوان نبوت میدانستند ناچار حکم نبوت علیه و علی آله الصلوٰة والسلام میکرد و ندو  
 اذعان و گرویدن ایشان را حاصل میشد و چه حکم برین تقدیر عین گرویدن است پس ایمان در حق  
 ایشان چه متحقق نشود و بکدام علت از کفر بر آیند جواب گویم که بعنوان نبوت میدانستند لایموت تعصب عناد بقلب  
 ایشان از اذعان حاصل نمیشد تا حکم بنبوت او نمایند معرفت و تصور بود اذعان حاصل نشد تا تصدیق گردد  
 و بایمان رسانند و از کفر بر آرد فرق دقیق است بشنو و بوجدان خود و با وجود عناد نبی الله فعل کذا  
 توان گفت لیکن تا اذعان پیدا نشود ان نبی الله نمیتوان گفت زیرا که در صورت اولی تصور است  
 و حواله بمعرفه مشهوره است و در صورت ثانیه تصدیق است که نبی بر اذعان و گرویدن است

حضرت حق سبحانه و تعالی آنرا نیز بلسان یحیی فی استماع میفرماید و بے توسط حروف و کلمات و بے تقدیم و تاخیر آنرا میشنوند و الا یجبری علیه تعالی زمان یس فیہ التقدیم و التأخیر و در آن موطن اگر بنده سماع است بکلیت سماع است و اگر کلام است هم بکلیت متکلم تمام گوش است و تمام زبان است و روز یثاق ذرات مخرج قول آنست بر کلمه را بوسیله بکلیت خود شنیدند و بکلیت خود جوابی گفتند تمام گوش بودند و تمام زبان زیرا که اگر گوش از زبان تمیز بودی سماع و کلام همچون حاصل فیکد و شایان ارتباط مرتبه چون گشتی لا یکل عطا یا الملک الامطایه غایه مانع الباب آنحضرت ملتقی که از راه روحانیت اخذ نموده بود ثانیاً در عالم خیال که آن در انسان تمثال عالم مثال است بطور حروف و کلمات مترتبه تمثال میگردد و آن تلقی و القاء بصورت سماع و کلام لفظی مترتبه میشود چه هر چه را در عالم صورتی است اگر چه کنش یحیی چون بود اما ارتسام همچون هم آنجا بصورت چون است که فهم و افهام بآن مربوط است که مقصود اذن ارتسام است و چون سالک متوسط در خود حروف و کلمات مترتبه میباید و سماع و کلام لفظی حساس بنماید خیال میکند که این حروف و کلمات را از اصل شنیده است و بی تفاوت از آنجا اخذ کرده نمیداند که این حروف و کلمات صورت خیالیه آن معنی متعلق است و این سماع و کلام لفظی تمثال سماع و کلام یحیی حارست تمام المعرفة باید که حکم هر مرتبه را جدا سازد و یکی را ب دیگری متعصب نگردد و اند پس سماع و کلام این اکابر که بمرتبه یحیی مربوط است از قبیل تلقی و القای روحانی است و این کلمات و حروف که تعبیر از آن معنی متعلق بآن بنماید از عالم صورتشالیه و گروهبی که گمان برده اند که ما حروف و کلمات را از آنحضرت جل سلطان استماع میبایم و دو فریق اند یکی ازان دو فریق که احسن حالند میگویند که این حروف و کلمات عاده سموم دال اند بر آن کلام نفس قدیم و فریق دیگر اطلاق قول بلسان کلام حق جلشانه میبایند و همین حروف و کلمات مترتبه را کلام حق میبایند جل و علا و فرق نمیکند در میان آنکه لائق ایشان بود تعالی کدام است و کدام است که شایان جناب قدس او نیست سبحانه و هم الجمال البطل لم یعرفوا ما یجوز علیه و الا یجوز علیه تعالی سبحانه

لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العليم الحکیم والصلاة والسلام علی خیر البشر و آله و اوصیائه  
الاطهر مکتوب نو و و سموم بجهت مخدوم زاده خواجه محمد سعید در تحقیق لغتین  
اول وجودی در تفریق میان مبادی تعنیات حبیب و خلیل و کلیم علیم القلوات انچه

الفنا و من سیات اعمالنا و در حدیث قدسی آمده عا دلفسک فانما انتقبت بمعا د است  
 ارحم الراحمین از کمال مهربانی در او اکل حال اذعان نفس را منظورند پشت و با ذعان  
 قلب نجات را مربوط ساخت اگر ثانیاً بمحض کرم او سجانه اذعان نفس بهم میسر شد نور علی لوز  
 و سرور علی سرور و وصول علی درجات الولا یه و حصول حقیقه الایمان نوشته بودند که جوابات فوق  
 فهم و دانش فقیر نوشته شود که معلوم توانم کرد مسئله بسیار وقت دارد و حل آن هم بیوقت مشکل است  
 بلکه نفس حل وقت میطلبد گناه عبارت چیست بایست که این فکر را اول میگوید و البوال حل این  
 طور سماجرات نمی نمودند فلانکوموتی و لوموا الفسکیم سوال دوم آن بود که زبان دعا و بایان  
 حقیقه شرف اندیانه جواب اگر بمرتبه مقربین برسند و نفوس شان طمأنه گردد و بایان حقیقه برسند  
 سوال سوم آن بود که صاحب معرفت اجمال که نشاء آن کفر حقیقه است اینها را عارف چون  
 توان گفت معنی این عبارت خوب معلوم نشد که چیست خود عبارت معلق مینویسد و دیگر آنرا  
 منع میکنید اگر مقصود این است که کافر طریقت را عارف بجه معنی توان گفت جوابش آنست که  
 کافر طریقت هم خدا را جلشانه بیگانگی شناخته است و با سوا سے او را محو و ستلاشی ساخته عارف است  
 اما عارف مطلق نیست که از تمیز برآمده است چون تمیز آید عارف مطلق گردد و بایان حقیقی  
 شود و السلام مکتوب نو و دوم بنفیر محمد باشم کشمی در جواب سوال که نموده از استماع کلام  
 صوفیه حق را سجانه و مکالمه ایشان با و تعالای پرسیده بودند آنکه بعضی عارفان فرموده اند ما کلام  
 حق را میشنویم و با را با و تعالای مکالمه میشویم و چنانچه از امام بهام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه  
 منقول است که گفت ما زلت ار دالایه حتمه سمعنا من الکلم بها و نیز از رساله خوشیه که منسوب بحضرت  
 شیخ عبدالقادر جلی است قدس سره مفهوم میگردد بجه معنی است و تحقیق آن نزد تو چیست بدان  
 ارشد که الله تعالی که کلام حق جل علا در رنگ ذات حق و سایر صفات حق جلشانه بیچون و بیچگون  
 است و سماع آن کلام بیچون نیز بیچون است زیرا که چون رای بیچون راه نیست پس آن سماع مربوط  
 به سماع نیست که سر اسر چون است آنجا اگر از بنده استماع است بتلقی روحانی است که نصیب از بیچونی  
 دارد و به توسط حروف و کلمات است و نیز اگر از بنده کلام است بهم بقای روحانیت بی حروف و کلمات  
 کلام نصیب از بیچونی دارد که مسموع بیچون میگردد و با آنکه گویم کلام لفظی که از بنده صادر میشود

والسلام ناچار ولایت محمدی که نشاء آن محبت است مرکز ولایت خلیفه باشد که نشاء آن خلعت است  
 علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و ولایت خلیفه با وجود اولیت در میان ولایت محمدی و در میان حضرت  
 ذات تعالی و تقدس عاجز و عاقل نباشد چه مرکز دایره از دایره سبقت ذاتی دارد پس خلف جاکل  
 سلف نبود بلکه امر بعکس است و وجه دیگر از برای سبقت و قرب این مرکز بشنو چون بعنایت ابد سجان  
 درین نقطه مرکز دور دور رفته میشود ازین نقطه که حاصل آن محبت است محب و محبوب تمیز میگردد  
 و صورت دایره پیدا میشود که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن محبت مبداء ولایت موسوی  
 است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام و محبوبیت آن مبداء ولایت محمدی علیہ الصلوٰۃ والسلام  
 و السلام پس این مرکز محبوبیت از مرکز محبت که دایره گشته است پیش قدم آمد  
 و بحضرت ذات تعالیٰ نزدیکتر گشت چه مرکز را سبقت و قرب است که دایره است  
 و همچنین این مرکز را نسبت بحیط دایره نیز سبقت و قرب است که محیط نیست پس ولایت  
 محمدی از ولایت موسوی هم سبق آمد و اقرب علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و وجه دیگر از برای  
 سبقت و قرب ولایت محمدی بشنو چون بفضل ابد سجان درین مرکز محبوبیت دور دور رفته میشود  
 آن مرکز نیز صورت دایره پیدا میکند که مرکز آن محبوبیت صرف می نماید و محیط آن محبوبیت  
 متمزج بحجت ظاهر میگردد که نصیب فردی از افراد است اوست بتبعیت او علی و علیٰ آل الصلوٰۃ  
 و السلام بلکه بتبعیت ولایت موسوی نیز علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام که مناسبت بحیط  
 دایره دارد و از آنجا آمده است که ولایت محمدی همه وقت مرکزی است و نشاء محبت نیز  
 از برکات آن ولایت است که با تمزاج آن مرکز ثانی دایره گشته است مرکز دیگر از و پدیدار شود  
 باید دانست که این مرکزیت ثالث کار را بسیار پیش بر و نزدیکتر از نزدیکتر ساخت با یک  
 کار بادشوار نیست بزیاده برین و قائل و اسرار چه و انموده آید و از او را تعیین اول باشد  
 چه گفته شود هر چند در تعیین اول نیست که جو او است یا جزو او و یک واسطه یا بدو واسطه اما در  
 نظر کشف بهر حال از تعیین اول سبقت دارد و بمنازل از او بمطلوب نزدیکتر است سوال هر کمالی  
 که جزو را میسر گردد کل را نیز میسر است زیرا که کل عبارت از ان جزو و از اجزای دیگر است پس سبقت  
 و قرب که در جزو پیدا شود و در کل نباشد و چه آن چیست جواب کمالی که در جزو بطریق

در آخر کار بکرم و فضل مکشوف ساخته آنست که تعین اول مر حضرت ذات را تعالی و تقدس تعین حضرت  
وجود است که محیط همه شیا است و جامع جمیع اصدا است و غیر محض است و کثیر البرکت است حتی که اکثری از  
مشائخ این طائفه علیه آرا تعین ذات گفته اند تعالی و منع زیادتی آن بر ذات نموده سبحانه غایت و قوت  
و لطافت دارد که چشم همه کس او را نمیتواند دریافت و از اصل نمیتواند جدا ساخت لهذا تعین او در نزد  
محققان مایه و از متعین متمیز نگشت و حجم غیر آذر ابعاد بی پرستی دارند و معبود و مطلوب مآوری آن نطفه نیست  
و مبدأ آثار خارجی او را دانستند و مکنون حوادث یومی او را انکاشتند و این تمیز حق از مادی حق دولتی بود که  
برای این سبکین و ایس مانده ذخیره داشته بودند و این لغی مشارکت غیر معبود و معبود و سبحانه اولش مانده بود  
از انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات که برای این زلزله بردارشان نگذاشته اند الحمد لله الذی هدانا لهذا  
و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله بعد لقاء رسوله ربنا باحق مکشوف ساختند که این تعین  
اول وجودی رب خلیل الرحمن است علی بنینا و علیه الصلوات و التحیات و مبداء تعین او  
و تعین خلقت او و نیز مکشوف گردانیدند که مرکز این تعین که جزو اشرف است در اجزای دیگر  
نسبت اقرمیت باصل دارد رب حضرت حبیب اقدس است و نیز مبداء تعین او و تعین محبت او علیه و علی  
جمیع الانبیا و الصلوات و التسلیمات **سوال** تعین اول چون رب حضرت خلیل بود پس پیغمبر علیه و علی  
خلیل الرحمن بصلوة و سلام کدام معنی فرموده است اول ما خلق الله نوری مرکز دایره سبق اجزا دایره است  
و نیز جزو را تقدم است بر کل پس باچار مبداء تعین آنست که تعبیر از آن بنور بر خود فرموده است از همه  
سبق باشد علیه و علی اگر الصلوة و السلام مرکز دایره هر چند جزو و انچه است و دایره کل است  
اما آن جزو است که سایر اجزای کل از وی ناشی شده است زیرا که جمیع اجزای محیط دایره  
ظلال آن جزو است که سایر مرکز آن دایره است اگر آن جزو بود از دایره نامی و نشانی نباشد پس  
واضح شد که رب و مبداء تعین حضرت خلیل تعین اول است و مبداء تعین اول که جزو مرکز در شرف اجزا  
است رب مبداء تعین حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات پس سبق از به حقیقت خاتم نبوت  
و مظهر دیگران هم او باشد علیه و علی جمیع الانبیا و الصلوات و البرکات از انجا است که در حدیث قدسی آمده است  
و در شان حبیب اقدس لولا که لما خلقت الافلاک لما اظلمت الیه بوجیه و چون مبداء تعین حضرت خاتم الرسل  
و علیهم الصلوات و التسلیمات مرکز دایره تعین اول آمده که مبداء تعین حضرت خلیل است علی بنینا و علیه الصلوة

آن سروان نشاء که در مرکز این تعیین نماده اند نشاء ولایت محمدری است علی صاحبها الصلوات تسلیماً  
و آن حسن و جمال ذاتی که تعیین اول ظل آنهاست مشابست به صباحت دارد که در عالم مجاز  
از قبل حسن خدو جمال خال است و آن سرو نشاء که در مرکز ولایت نماده اند مناسبت بلاست  
وارد که در ارشافت قدو صباحت هداست و وراسه حسن چشم و جمال خال امری است ذوقی  
تا ذوق مذمند در بنیاد شاعر گوید است آن دارد آن نگار که آن هست هر چه هست که آن طلب کنند  
حرفان که آن کجاست و ازین بیان تفاوت در بیان این دو ولایت در باب هر چند هر دو از  
قرب حضرت ذات تعالی و تقدس نامش میگردند اما مرجع یک کمالات ذات است و معاد و دیگر  
صرف ذات تعالی و چون طاعت فوق صباحت است پس وصول ببلاحت بعد از طاعت مراتب  
صباحت صورت بند و تا وصول جمیع مقامات ولایت ابراهیمی میسر نشود و وصول بحقیقت  
این ولایت که دزوۀ علیای ولایت محمدری است میسر نیاید علی صاحبها الصلوات و السلام  
از اینجا تا آمدن بود که خاتم الرسل علیه وعلیه الصلوات و التسلیات اما در مرتباعت ملت حضرت  
ابراهیم گشت علیهما الصلوات و السلام تا بسید این متابعت بحقیقت ولایت او برسد و  
از اینجا بحقیقت ولایت خود که تعبیر از ان بلاحت رفته است تحقق گردد و چون حضرت پیغمبر را  
بمركز دائره ولایت خلعت مناسبت ذاتی است که بحضرت اجمال ذات اقرب است و محیط آن دائره مناسبت  
کمر است که تفصیل کمالات ذات دارد تعالی و پس تا کمالات محیط آن دائره هم تحقق نشود ولایت خلعت  
تمام نگردد و از اینجا است که در صلوات منطوق آمده است کما صلیت علی ابراهیم تا کمالات ولایت خلعت تمام  
اوست میسر آید چنانچه صاحب آن ولایت را میسر شده بود علی بنیاد علیه الصلوات و السلام و چون مکان طبع  
ولایت محمدری فقط مرکز دائره ولایت خلیلی است علیهما الصلوات و تسلیات و سایر مقصود بر سر مرکزی آن دائره  
ناچار از آنجا بر آمدن و محیط آن دائره در آمدن و اکتساب کمالات آن کردن محسوس باشد و خلاص مقتضای  
طبیعت بود پس متوسط باید از افراد است او علیه و علی آله الصلوات و السلام که طبیعت او علیه الصلوات  
و السلام در عین آن مرکز بود و از راه دیگر مناسبت بحیط آن دائره داشته باشد تا کتب  
کمالات آن مرتبه نماید و بحقیقت آن مرتبه تحقق گردد و پیغمبر متبوع او بکلم من سن سنه  
حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها توسط وصول او بان کمالات نیز تحقق شود و مراتب ولایت

اصالت پیدا شود در کل بتبیت و وساطت جزو خواهد بود و بطریق اصالت و شک نیست که اصالت  
 را سبقتی هست که تبعیت را نیست و اصل را قریب است که فرج را ندان پس اگر مرکز دائره در کمالات  
 مخصوصه خود از دائره پیش قدمی نماید گنجایش دارد و تحقیق در جواب آن است که کمال جزو در کل  
 وقتی سرایت نماید که آن کمال از ماهیت اصلیه آن جزو ناشی شده باشد و اگر کمالی باشد در جزو  
 که بعد از انقلاب ماهیت جزو پیدا شود لازم نیست که در کل سرایت کند که آن جزو بعد از انقلاب  
 ماهیت خود جزو آن کل نموده است تا سرایت بآن نماید مثلاً نقره که یک جزو آن لعل کبیر طلاء گردد  
 و از ماهیت نقره با ماهیت طلا انقلاب نماید نمیتوان گفت که کمالات ذبیهیت این جزو و بفضه که کل  
 او بوده است سرایت خواهد کرد چه آن جزو بعد از انقلاب جزو او نموده است تا سرایت کند  
 فانهم و قس علیه معرفه ما نحن فیہ سوال تعیین اول وجودی وجود او در خارج است یا ثبوت علمی دارد  
 و پس و یکچندام ازین در نزد دید درست نمی آید چه در خارج نزد این بزرگواران جز یک ذات احدی  
 موجود نیست و دران خارج از تعینات و متشرکات ناسی و نشاء نیست و اگر ثبوت علمی گوئیم لازم آید  
 که تعین علمی از وسع سابق باشد و آن خلاف مقرر است جواب گوئیم در نفس اثبات است  
 و اگر ثبوت خارجی هم بگویند بآن معنی که در ما و ما را علم هم او را ثبوتی هست نیز گنجایش دارد  
 و الله اعلم بالصواب مکتوب نود و چهارم بحضرت مخدوم مراد خواجہ محمد مصطفی سلمه الله  
 در وقایع کمال و جمال ذاتی و مرتبه مقدسه که فوق است و نصیب تعینات حبیب و خلیل  
 و کلیم طیب السلام اذان دو مرتبه و بهره تعین حضرت ایشان ازین فات حضرت حق سبحانه  
 و تعالی فی حد ذاته جمیل است و حسن و جمال ذاتی او را ثابت است نه آن حسن و جمال که مکتوف  
 و مدرک ما گردد و در تعقل و خیال ما در آید مع ذلک در آن حضرت مرتبه است اقدس که این حسن و جمال  
 هم از غایت عظمت و کبریائی آن بآن مرتبه نمی تواند رسید و محسن جمال متصف نمیتواند ساخت  
 تعین اول که تعین وجودی است تعین آن کمال و جمال ذاتی است و ظل اول آن و اذان مرتبه  
 اقدس که کمال و جمال را هم آنجا گنجایش نیست که او از غایت عظمت و کبریائی هیچ تعینی نمیکرد  
 و در کدام آئینه در آید مع ذلک سری و نشاء اذان مرکز اقدس در مرکز دائره این تعین  
 اول و ولایت نهاده اند و نشاء آنجا تعبیه نموده اند چنانچه تعین اول نشاء ولایت خلیل است



کما صلیت علی ابراهیم بعد از هزار سال با حاجت مقرون گشت مسؤل مستجاب شد آنسرور را علیه علی  
 آله الصلوات والسلام بعد از تمامی ولایت خلعت کار و بار با آنسر و نشاء است که در مرکز و ولایت  
 نهاده اند و تعبیر آن بملاحت یافته ست و آن فرد را از برای حراست و محافظت ست از آن تعالی عالم  
 باد و گردانیده خود در خلوت خانه خجیب انجیب با محبوب خلوت داشته صیاً الارباب انعم فیهم و علیهم  
 المسکین با تبرع باید دانست که محیط مرکز ثالث هر چند نسبت بحیط مرکز تعین اول صغری نماید اما جمیع  
 است چه هر چه بحضرت ذات جلشانه نزدیکترست جامع ترست صغران در رنگ صغری انسان باید دانست  
 که با وجود صغری جامع ترین جمیع اصناف عالم است و ایضا شخصی که کمالات این محیط تحقیق گشت  
 و از اجمال مرکز تفصیل محیط آمد آن بے مناسبه که بحیط و تفصیل داشت زائل شود و بی تکلف  
 از تفصیل رفت و کمالات آن تفصیل نیز تحقیق گشت بشنوب و وجود کمال اقتدار چون نظام  
 عالم بحکمت منوط ساخته اند در تربیت محبوبان نیز از وجود اسباب چاره بود هر چند  
 وجود سبب بیش از بهانه نیامد و زیاده از روبروش قدرت نبود سنه امد الی قد خلعت من  
 قبل و لن تجد سنه امد تبدیلا مقبلیه بنی هر چند بعضی کمالات را بتوسط فردی از افراد است  
 خود حاصل نماید و بتوسل او بعضی مقامات برسد با نقصان آن بنی ازین راه لازم نیاید و آن  
 فرد را مرتبه باین توسط بران بنی حاصل نشود چه آن فرد باین کمال را بتبلیج است آن بنی یافته است  
 و بتفصیل او باین دولت رسیده پس آن کمال فی الحقیقت از آن بنی است منتظر است حاجت  
 اوست و آن فرد بیش از خادم او نیست که از خزائن او خرج کرده لباسهای مزین بپوشیده و از  
 کربانیت مزین حسن و جمال مخدوم میگردد و در عظمت کبریائی می افزاید اینجا کدام نقص مخدومست  
 و کدام مزیت خادم امداد و احانت از بهنگنان نقص است اما از خادم و غلمان که امداد و احانت  
 واقع شود همین کمال است و موجب از و یاد جاه و جلال منقصه باشد که یک را بدگره خلط کند و در  
 توهم منقصت افتد با دشامان با امداد خدم و حشم لکها میگیرند و قلعهها فتح نمایند ازین امداد و غیر از  
 خطرت و ابست با دشامان هیچ معلوم نمیشود و نیز از شرف و عزت خدم و حشم هیچ ظاهر نمیکرد و همان خادم  
 و غلمان انبیا اند علیه الصلوات و التسلیمات اگر ازینها امداد با باین بزرگواران برسد جاسه تو هم  
 منقصت شان نیست و آنکه گویند که این بزرگواران اصلاً محتاج با امداد نیستند و جمیع مراتب

خلیله تمام کند بیان سر این مقام که برین فقر ظاهر ساخته اند آنست که نقطه مرکز دایره ولایت غلت که از سایر نقاط آن امتیاز به محبت یافته است اگر چه بسیط است اما چون متضمن اعتبار محبت اعتبار محبوسیت است صورت دایره پیدا میکند و اذان مرکز دایره پیدا میکند و دو که محیط آن اعتبار محبت است و مرکز آن امتیاز محبوسیت و نشاء ولایت موسوی علی نبینا و علیہ الصلوٰات و السلام اعتبار محبت است که محیط آن دایره است و نشاء ولایت محمدی اعتبار محبوسیت که مرکز آن دایره است حصول حقیقت محمدی اینجا تصور باید نمود و بعد از هزار سال این نقطه مرکز دایره ثانی که حقیقت محمدی بآن مربوط است نیز وسعت پیدا کرد و اعتبار و روستا بود اگشت و بصورت دایره برآمد که مرکز آن محبوسیت صفت است و محیط آن محبوسیت متمیز به محبت و نشاء ولایت احمدی بمركز آن دایره است و احمد هم دوم آنسر و درست علیہ الصلوٰات و السلام که در اہل سموات بآن اسم معروف است چنانچہ گفته اند انجبا تو اند بگو که حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیہ الصلوٰات و السلام که از اہل سموات گشته است بشارت قدوم آنسر و را با اسم احمد داده است و این اسم مبارک با ذات احد جلشائے خلیلی تقریب است و یک مرحله اذان اسم دیگر بحفرت ذات جلشائے نزدیکتر است چنانچہ بین گشت و این اسم از اسم مبارک احد بیک حلقه میم جدا شده است که مبداء محبت است که باعث ظهور و ظہار گشته و ایضا میم که در احمد اندراج یافته است از حروف مقطعات قرآن است که در او اہل صور مشرک گشته است و از اسم ارفاضہ است و این حرف مبارک بم را بآن سر و خصوصیت خاص است که باعث محبوسیت او گشته است و او را از همه تفوق داده است بر سراسر اصل سخن رویم و گوئیم که محیط آن دایره که عبارت از محبوسیت است که متمیز به محبت بود و نشاء ولایت فردی از افراد ائمت آن سرور علیہ و علی اکہ الصلوٰات و السلام که با وجود حصول ولایت محمدی مرکز مناسب محیط دایره داشته باشد و کمالات آحاد ہم کتب ساخته و معلوم شد که این دولت ثانی اورا از ولایت موسوی حاصل گشته است و او را طفیل این دو ولایت عظمی جامع کمالات مرکز و محیط شد و مقرر است که ہر کمالیکہ ائمت را میسر آید بنبی آن ائمت نیز آن کمال حاصل است بکلم من سن سنۃ حسنۃ پس آن سرور را علیہ و علی اکہ الصلوٰات و السلام بتوسط آن فرد کمالات محیط آن دایره نیز میسر شد و ولایت غلت در حق او علیہ و علی اکہ الصلوٰات و السلام نیز تمام گشت و دعای اللهم صل علی محمد

ربنا اتنا من لدنک رحمة ورحمة لنا من امرنا رشدک و اسلام علی من اتبع الهدی **فصل بالخیال**  
 شمه اذان کار و بار که باین ولایت مربوط است اظهار نماید و باشارت اذان معاملات که بآن دو  
 ولایت منوط است ظاهر سازد قطع البلعوم و فحج املعوم هرگاه ابوهریره در اظهار بعضی علوم که از حضرت  
 پیغمبر گرفته است علیه و علی آله الصلوات و السلام قطع البلعوم گوید از دیگران چه گفته آید خود مضامین را  
 است جل سلطان که باخص خواص عباد خود در میان بیدارد و ناخرم را در حوالی آن نمیگذارد و حضرت  
 خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیات که رحمت عالمیان است از کمال معرفت و وفور قدرت آن  
 اسرار را ابوهریره و غیره در میان آورد و قابلیت مستعان دانسته آن در برای مکنونه را با ایشان اشیاء فرمود و  
 مثل من بفلس کم بغضاعت از تذکر و خطور آن اسرار هر اسان و از ان است و بیگونه مناسب است خود را  
 با این خرابی و آوارگی بآن مطالب علیانی باید اما میداند مصرع باکریمان کار با دشواری است  
 بے خدا را چنین باید جلشانه و هداس را اینچنین کرم شاید این کرم در حق با امر و زبانت  
 مشت خاک مارا از خاک برداشته خلیفه خود ساخت و به نیابت خود قیوم است  
 گردانید و بیواسطه او را تعلیم اسما و جمیع اشیا فرمود و ملائکه را که عباد مکرم او بند تلامینا را گردانید و  
 اینان بآبان بزرگی امر بسجود او نمود و ابلیس را که ملقب بعلم ملکوت بوده و در طاعت و عبادت  
 شان عظیم داشته چون در سجود او با آورد و تعظیم و توقیر او نمود از درگاه معلای خود درانده ملعون  
 و مطرود گردانید و لام و مطعون ساخت و آن کشت خاک را قدرتی و متهی بخشید که تحمل باران است او  
 نمود که سموات و ارض و جبال از تحمل آن با نمودند و ترسیدند و نیز او را قوت عطا فرمود که بآن محبت  
 قابلیت رویت خالق سموات و ارض که چون و بیگونه است با چونی و چگونگی خود پیدا کرد با آن  
 جبل بآن صلابت بیک تجلی او سبانه پاره پاره شد و خاکش کشت آن خدای که قدیم الاحسان  
 و ارحم الراحمین است تواناست که مثل من واپس ماندگان را بدرجات سابقان رسانده  
 بمطیئیل شان شریک دولت شان گرداند اگر بادش بر در پیرزن باید تواند  
 خواجہ بملت کبن متنبیه حضرت حق شیما و لغاسله همیشه بر تنزیه و تقدیس خودست و از صفات  
 حدث و سمات نقص فخر و برست تغییر و تبدیل را در ان حضرت جلشانه با نیست افعال و انفصال را  
 در ان بارگاه گنجایش نه و تجویز حالیت و محلیت آنجا کفرست و حکم با نماز نیست عین اتحاد و زندقه

کمال ایشان را بالفعل حاصلست مکاره صریح است چه این بزرگواران نیز بنندگان خدا اند مثل شان و  
همواره از فیوض و برکات فضل و رحمت او امیدوار اند و همیشه خواهان ترقیات اند در حدیث  
آمده است من استوی یوماه فهو مغنون و آنسر و مراتب خود فرموده است علیه و علی آل الصلوٰات و السلام  
سلوایی الوسیة و ایضا در حدیث صحیح آمده است کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یستقیح بصحابة  
المهاجرین یعنی پیغمبر خدا علیه و علی آل الصلوٰات و السلام در جنگها طلب فتح میکرد و توسل فقرار  
مهاجرین اینهمه طلب و انداد و اعانتست جمعیکه انداد و اعانت امتان را در حق این بزرگواران  
تجویز نمی نمایند و این بزرگواران را محتاج بانداد و شان بنیدارند نظر شان بر بزرگی انبیا  
افتاده است علیهم الصلوٰات و التسلیات و علو درجات شان در نظر انبیا آمده است و ذلک  
اگر نظر شان بر عبودیت این بزرگواران نیز می افتاد و احتیاجات ایشان که بمولای  
خود دارند جلشانه معلوم شان میگشت از انداد امتان انکار نمی نمودند و از اعانت خدام و علمای  
شان استعجا و نیکردند و بنا اتم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير و الصلوٰة و السلام  
علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و علی الملائکة الکرام العظام مکتوب بود و تحم  
بمولانا صاحب کولابی در اسرار که مخصوص بولایت حضرت ایشانست مد ظله العالی  
ولایت این فقیر هر چند مرابے ولایت محمدی و ولایت موسویست علی صاحبهما  
صلوات و السلام و بطیفه این دو اکابر علیهما الصلوٰات و التسلیات مرکب از نسبت  
محبوبی و نسبت محبیست که رئیس محبوبان حضرت محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و راس  
محبان حضرت کلیم الله علی نبینا و علی الصلوٰات و السلام اما بوسیله متابعت حضرت خاتم الانبیا  
علیه وعلیهم و علی کل الصلوٰات و السلام با ولایت من کار و بار دیگرست و معاملة علی حده  
بآن مربوطست اگر چه اصل این ولایت و ولایت پیغمبر خودست علیه و علی آل الصلوٰات و السلام  
که ولایت محمدی باشد که نشاء آن با اصالت نسبت محبوبیت صرفست ولیکن چون  
نشاء ولایت موسویست که با اصالت ناشی از محبت صرفست باین ولایت ضم گشته است و  
منصوب برنگ آن نیز شده چنانکه دیگر پیدا کرده است بلکه توان گفت که حقیقتی دیگر گشته و غیر داده  
چنانکه دیگر آورده خوش گفت ۵ اذان افیون که ساقی در می افکند و حریفان را نه سرماند و نه دستار

و بیشتر محب را بخود جذب سازد و شیفته و داند که نه تنها آفت ز بیانی اوست نه بلاه  
من دنیا پر وانی اوست نه و مراد از بلا افراط عشق است که مطلوب عاشق است بهمان اصرار محسوس  
همی است که مرکب از کلمه مقدسه احد است و از حلقه حریف میم که از غواض اهرار آبی جلشانه در عالم  
بیچون گنجایش ندارد که در عالم بیچون تعبیر از ان سر کنون بغیر از حلقه میم توان کرد اگر گنجایش  
میداشت حضرت حق سبحانه و تعالی بآن تعبیر میفرمود و احد احد است که لا شریک است و حلقه  
میم طوق عبودیت است که بنده را از مولی متمیز گردانیده است پس بنده همان حلقه میم است و لفظ  
احد از برای تعظیم او آمده است و اظهار اختصاص او کرده علیه و علی آله الصلوات و السلام است  
چون نام این است نام آور چه باشد نه کمتر تر بود از هر چه باشد نه بعد از هزار سال که آنرا تا بشری ننهادند  
در تغییر امور عظام معامله آن ولایت باین ولایت کشید و ولایت محمدی بولایت احمدی انجامید  
و کار و بار از دو طوق عبودیت بیک طوق رسید و بجای طوق نخستین حرف الف که در مرکز است  
اوست تنگن گشت تا محمد احمد شد علیه و علی آله الصلوات و السلام بیانش آنست که دو طوق عبودیت  
از دو حلقه میم است که در اسم مبارک محمد صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و بارک اندراج یافته  
است و اند بود که آن دو طوق اشارت بدو تعین او باشد علیه و علی آله الصلوات و السلام یک  
از ان دو تعین جسدی بشری است دوم تعین روحی ملکی و در تعین جسدی هر چند بواسطه عرض و هو  
فتور رفته بود و تعین روحی قوت گرفته اما اثر آن تعین باقی مانده بود و هزار سال آنست تا آن اثر نیز  
زایل شود و نشانی از ان تعین نماند و چون هزار سال آخر آمد اثری از ان تعین نماند و یک طوق عبودیت  
از ان دو طوق گسته شد و زوالی و فنای بآن طاری گشت و الف الوهیت که آنرا در رنگ بقای یافتند  
توان گفت بجای آن نشست ناچار محمد احمد گشت و ولایت محمدی بولایت احمدی انتقال فرمود پس  
محمد صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم از دو تعین آمد و احد کنایت از تعین باشد و پس این اسم  
بحضرت اطلاق اقرب باشد و از عالم دور تر بود و سوال فناء و بقا که مشایخ قرار داده اند و ولایت ملکی  
مربوط ساخته بچ معنی است و این فناء و بقا که در تعین محمدی گفته شد یکبار معنی جواب فناء و بقا که ولایت بآن  
مربوط است فناء و بقا شهودی است اگر فناء و زوال است باعتبار نظر است و اگر بقا و ثبات است هم  
باعتبار نظر آنجا صفات بشری را استوار است نه زوال و فنای این تعین انجمن است بلکه اینجا

خواص عباد اول تعالیٰ هر چند در آن حضرت قرب و وصل پیدا کند از قبیل قرب جسمی نخواهد بود و از  
 حیث اتصال جوهری بعضی از آنها اگر قرب استیجونی است و اگر وصل است بیجونی بجای کار و بار این نزد گوارا  
 و آنحضرت جل سلطانہ از عالم بیجونی است و عالم چون نسبت به عالم بیجونی حکم قطره دارد نسبت به دریا محیط  
 که آن ممکن است و این واجب تعالیٰ و نیز عالم چون در ضیق زمان و مکان کاملن است و عالم بیجونی از تنگی  
 و ارس است و از زمان و مکان گذشته اگر سے میدان عبارت و تعبیر در آن عالم تسعست و درین  
 عالم تنگ و تاریک لعلوه من العبارة و لبعده عن الاشارة ارحم الراحمین خواص عباد و خود را  
 نصیب از بیجونی داده در عالم بیجونی سر داده است و بمعاملات بیجونی مشرف ساخته است  
 اگر فرضاً تعبیر از آن بیجونی بیجونی نمایند بعد از اذن است که بالغان لذت جماع را بنایندگان  
 بلذت قند و شکر تعبیر کنند چه این هر دو لذت از یک عالم چون است و آن تعبیر و معبر از دوه عالم  
 متباین و ناچار چون کسی تعبیر از بیجونی بیجونی نماید و بیجونی احکام چون اجرا کند جایی آن دارد  
 که مورد طعن و طرد گردد و بالحد و زندقه تنعم شود پس وقت و غموض آن اسرار از راه عبارت  
 و تعبیر آمده از راه تحقیق و حصول آن زیرا که تحقق شدن بآن اسرار کمال ایمان است و  
 تعبیر نمودن از آن بیجونی بعبارات چون عین کفر و اسکا و من عرف الله کل لسانہ ایما  
 کار باید کرد در بنا ائمہ لنا نورنا و اعف لنا انک علی کل شیء قدیر و الحمد لله اولاً و آخراً  
 و الصلوٰۃ علی رسولہ و آئمہ و سرمداً مکتوب بود و ششم بفقیر ما ششم کشف  
 در اسرار سے که متعلق است بدو اسم مبارک آن سرور صلی الله علیه و سلم حضرت پیغمبر باعلیہ و علیہ السلام  
 الصلوٰۃ و السلام مسمی بدو اسم است که هر دو اسم مبارک او در قرآن مجید مسطور است و فرمود  
 محمد رسول الله و نیز فرمود در حکایت بشارت روح الله اسمہ احمد و هر کدام این دو اسم مبارک را قائل  
 عالمده است و ولایت محموی هر چند ناشی از مقام محبوبیت اوست علیہ الصلوٰۃ و السلام اما آنها  
 محبوبیت صرف کائن نیست مزجی از انشاء مجید نیز دارد اگر چه آن مزج بالا حالت او را ثابت بنما شد  
 اما نافع مقام محبوبیت صرف است و ولایت احمدی ناشی از محبوبیت صرف است که شایسته محبتیت ندارد و این  
 ولایت از ولایت سابق پیش قدیم است و یک مرحله مطلوب نزدیکتر است و بحسب مرغوب تر چه محبوب  
 هر چند در محبوبیت تماش بود و منتفا و بی نیازی او را کاملتر باشد و در نظر محب زیاده را بد و عسار نماید

ذاتی ممکن بواسطه عدم ذاتی او شمرخص است قبح و نقص است لیکن این حسن و جمال که در ممکن مشهود  
 هر چند از وجود آمده است اما چون در مرآت عدم ظاهر شده است حکم مرآت گرفته نصیب از قبح یافته  
 است و نقص پیدا کرده و ممکن چون قبح ذاتی دارد آنقدر خط و لذت که از ان حسن در میاید از حسن  
 خالص که مبداء این حسن است نمی در یابد چه مناسبت باین بشیتر دارد نسبت بآن کناس را بواسطه  
 مناسبت لذت که از ارحمه منتنه کائن است از ارحمه طینه نیست قصه مشهور است که کناسه از محله عطاران  
 گذشت از فوط بوی خوش ناخوش گشته بهوش شده افتاد و بزرگے ازان راه میگذشت چون  
 بر سر معامله او مطلع شد فرمود که نه است نزد مشام او بگذاردید که از بوی ناخوش آن خوش گشته بهوش  
 آید چنان کرد و بهوش آمد مکتوب **لود و ونهم** بجناب سیادت کاب ارشاد پناه میز من بلخی  
 در اظهار شکر نعم ظاهریه و باطنیه که مفاض از برکات اکابر و آراء النهر است الحمد لله و سلام  
 علی عباده الذین طغی من لم یشرک الناس لم یشرک احد حقوق علماء و مشائخ ما و آراء النهر شکر الله تعالی  
 سیم بزمه ما واپس ماندگان و دور افتادگان بلکه بر کافران اهل اسلام بند و ستان  
 نه آنقدر است که در ضمن تقریر و جیز تحریر آید درستی اعتقاد بر وفق آرائی صائب اهل سنت کثر هم اقتدا  
 بجهان فی الامصار از تحقیقات این بزرگواران اکتساب نموده ایم و صحبت عمل بموجب مذهب علماء  
 حنفیه رضی الله تعالی عنهم از تحقیقات ایشان حاصل گردیده و نیز سلوک طریقه علیّه  
 صوفیه قدس الله تعالی اسرار هم درین دیار از برکات آن بقاء شریفه مستفاد است و تحقیق  
 مقام جذب و سلوک و تقوا و بقا و سیرلی امد و سیر فی امد که بمرتبه ولایت فاضله مربوط است از  
 اکابر آن عرصة متبرکه مفاض باجمله اگر ظاهر است اصلاح انجام یافته است و اگر باطن است فلاح را انجام  
 نموده است شکر فیض تو چمن چون کندای ابر بهار که اگر خار و گل همه پرورده است به حر سها  
 اقتدر سمانه و اعالیما من الآفات و البلیات بکرمه سید السادات علیه و علی اکمل الصلوات  
 و التسلیمات یا رانے که بتقریبات ازان دیار علیا باین دیار سفلی می آید الطاف حضرت  
 ذوی البرکات آنجا علی انخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و هدایت پناه افادت و افاضت و سبک  
 سله امد تعالی نسبت باین حقیر اظهار می نمایند که عالیجناب نجابت آیات ایشان از ابو حسن ظن کائن است  
 و بعضی علوم و معارف ترا که تسوید نموده مطالعه فرموده اند و پسندیده این قسم بشارت



صفات بشری را از فعال وجودی محقق است و اختلاص از جسدی برومی کائن و در جانب بقا اینجا نیز هر چند  
 بنده حق نشود و از بندگی نه برآید اما بحق نزدیکی می افتد و جمیعت بیشتر پیا می کند و از خود دورتر شده  
 احکام بشری از وی مسلوب تر میگردد و باید دانست که این عروج محمدی که مربوط با مقامی صفات بشری  
 به چند کار و بار او علیه و علی آله الصلوات و السلام بالا تر برود و بزر و ده غلبه رسانند و از کشاکش غیر غیر  
 و از پانزدها بر آستان او علیه و علی آله الصلوات و السلام تنگتر گشت و نور هدایت او بوسیله مناسب است  
 بشریت بود کمتر شد و توجه که بحال این و ایس ماندگان داشت قلت پیدا کرد و بکلیت متوجه قبله  
 حقیقی گشت و ای بر حال آن رعایا که بادشاه بحال شان نبرد از دو بکلیت بحسب خود متوجه شد  
 از اینجا است که بعد از هزار سال ظلمات کفر و بدعت مستولی گشته است و نور اسلام و سنت  
 نعمان پیدا کرده ربنا انکم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر مکتوب بود و مفتوح  
 بصولی قربان جدید در سر سوم بودن عالم + صوفیه که عالم را موهوم گفته اند بآن معنی است  
 که عالم محض اختراع و تراش و هم است که مذہب سونسطائی بخیر درست بلکه موهوم بان معنی است  
 که در مرتبه و هم خلق خداوندی جل شانہ مخلوق گشته است و در آخرت به صنع او تعالی اثبات و  
 استقرار پیدا کرده لیکن خیر و کمال که در وی ثابت است مستعار از مرتبه حضرت وجودیت تعالی و تقدس و علی  
 از ظلال کمالات آن مرتبه مقدسه و شرف و نقص که در وی کائن است مستعار از عدم است و علی است از ظلال  
 شرف و تعالی که در آن عدم مخزون است که منشأ هر شرف و نقص است و چون سالک مستعد مسالک بحکم  
 تربیت خداوندی جل سلطانه این امانات را در دست بآید آن امانات بسیار و و خیر و کمال را بآید آن بدید  
 و شر را بآید شرح و ال نمایند چارچهره دولت قنا تحقق گردد و نامی و نشانی از وی نماند از خیر و در وی اثر علی  
 نه از شر او را ضرری متوقع گردد چه هر چه او داشت از خیر و شر هم مستعار از عدم و وجود بوده است که او از خانه  
 خود چیزی نیاورده است هر در وی بیش امانات واری امری دیگر نبوده و چون امانات را تمام را بآید  
 امانات رو نماید لاجرم از زحمت منی و مالی خلاص شود و بفنا و نیستی ملحق گردد مکتوب بود و مفتوح  
 بساجی عبد اللطیف خوارزمی در شر التذاذ از حسن صورت خیر و کمال حسن جمال هر جا هست  
 اثر وجود است که خیر محض است و مخصوص بواجب الوجود جل سلطانه در ممکن چنانچه وجود از آن  
 حضرت جل جلاله بطریق ظلیت منعکس گشته است حسن و جمال نیز از آن مرتبه مقدسه به طریق ظلیت آمده

وعلیها القلوت والبرکات والحمیات اولی الایدی والا بصار میفرماید و نیز در شان آبا و اجداد اوصی فرماید  
 انا اخلصناهم نجاصته ذکر می الدار وانهم عندنا لمن لم یصلطین الاخیر پس گرفتار سے بجا دون حق جل و علا  
 چه مناسب است شان انبیا و اولی الایدی والا بصار باشد و مخلصان برگزیده را انیم تعلیق بمحقوق  
 چه گنجایش دارد و گفته نشود که این گرفتار سے بجا دون حق نبود لقائے که مخلوق بیش از مرآت  
 حسن و جمال او نیست سبحان چنانچه صوفیه گفته اند و شهود و وحدت را در مرآت کثرت تجویز کرده  
 و سوائے رویت اخروی درین نشاء در مجالے و مظاهر صور ممکنات مشاہدہ و مکاشفہ اشیا  
 نموده زیرا کہ این قسم کشف و شهود که سالکان صوفیه را در غلبات لوحید درین نشاء فانیہ  
 دست میداد نزدیک است کہ خواص امتان اینها را ازان استنکاف بود و اینان ازان  
 مکشوف و مشهود تماشی و تشرہ نمایند ہر گام عالمہ انجین بودہ انبیاء برگزیدہ ثبوت این نوع  
 احوال را چه احتمال است بلکہ قصور انمعنی در حق این بزرگواران عین و بال است جواب  
 این سوال نبی بر مقدمہ است و آن آنست کہ حسن و جمال آخرت و همچنین تلذذات و تنغات  
 آن موطن نیز نہ در رنگ حسن و جمال دنیوی است نہ شل تلذذات و تنغات انبیا فی زیر کہ  
 آن حسن و جمال خیر در خیر است و آن تلذذ و تنعم مرضی و مقبول مولی جلشانہ و این حسن و جمال ہم  
 شہد و نقص است و این تلذذ و تنعم ہمہ نامقبول و غیر مستحسن لہذا دار آخرت دار رضائے  
 و دار دنیا در غضب مولی گشت جلسا طانہ سوال حسن و جمال در ممکن چون ستعار از مرتبہ  
 حضرت واجب بود لقائے و ممکن پیش از مظهر و مرآت آن مرتبہ نباشد چه ممکن از خود بیج ندارد و گنج  
 دار دستعار از حضرت واجب است لعلی و تقدس پس تفاوت درین دو موطن از کجا آید و چرا یکی  
 مرضی و مقبول دیگر نامقبول و غیر مستحسن گردد جواب بنی بر چند مقدمہ است مقدمہ اولی  
 آنکہ عالم تمام مجالے و مظاهر اسما و صفات واجب است جل شانہ و مرایائے کمالات اسمائے  
 و صفات اولی لعلی مقارنہ دوم آنکہ صفات واجب جل سلطانہا ہر چند داخل دائرہ واجب اند  
 اما چون امتیاج در وجود و قیام اینان را بحضرت ذات لقائے ثابت است انچہ از مکان و زمینا  
 کائن است و در واجب ذاتی در حق شان غیر مقطوع چه وجوب شان بخود نیست بلکہ ذات واجب است  
 ہر چند اینها را غیر ذات نگویند اما از غیریت چارہ ندارد و چہ اثینیت در میان اینہا کائن است

از بزرگان باعث از و یاد امید واری میگرد و بر تحریر بعض اذواق و مواجید و لیر میازد و چون  
درین رام تبارگی شیخ ابوالمکارم صوفی آمدہ اطہار الطاف ایشان نموده انواع مہربانی بیان فرمودہ ناچار  
اعتماد بر کرم ایشان نموده بچند کلمہ متصدع گشت و خود را فریاد ایشان داد و چون نقل بعض مسودات  
این فقیر را اخوی محمد ہاشم کہ از دوستان حاجت مند دست بمصوب صوفی تشار الیہ مرسل داشته است  
اکتفا بآن نموده حرفی از مقولہ علوم و معارف ابن طائفہ علیہ درین رقیمہ مندرج نساخت از عنایات  
و اشفاق حضرت امید آن دارد کہ ہا اوقات مرجوعہ از دعاے خیر و فاتحہ سلامت خاتمہ منسی  
نخواہند فرمود و ربنا اتنا من لدنک رحمۃ و نبی لنا من امرنا رشاد دعوات فقیرانہ این فقیر را  
بجفرت آن عالی درجات ہر کرام جناب نقابت و نجابت پناہ ملاذ اہل اندر سید میرک شاہ  
و جناب افادات و سنگاہ علامۃ النور سی مولانا حسن و جناب ناصر الشریعت حافظ الملت  
قاضی نولک ادامہ اللہ تعالیٰ بر کاتم تبلیغ فرماید بخدمت زادہ بامی گرامی ما نیز از فقیر زادہ بامی  
عرض دعا نمودہ التماس فاتحہ بنمایند مکتوب صد مہم شیخ نور الحق در کشف سر گرفتاری حضرت  
یعقوب بجفرت یوسف علیہما السلام بالعرفۃ اسرار خریہ و علوم عجیبہ الحکمہ و سلام علی عبادہ  
الذین اصطفی فضائل و کمالات اخوی اغری شیخ نور الحق از سر گرفتاری کہ حضرت یعقوب را  
بجفرت یوسف بودہ صلوات اللہ سبحانہ و تسلیما تعالیٰ علی نبینا و علیہما باہتمام و شوق تمام متفہم  
نمودہ بودند و این فقیر نیز مدتها بود کہ شوق انکشاف انیمیتی داشت چون شوق ایشان علاوہ آن  
شوق شدنی اختیار بکلیت متوجہ کشف این دقیقہ گردید و در بادعی النظر ظاہر ساخت کہ خلقت او حسن  
جمال او علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام از جنس خلقت و حسن و جمال این نشاء دنیوی نیست و ظاہر  
گشت کہ جمال او از جنس جمال بہشتیان است و مشہود گردید کہ با وجود این انشاء صباحت  
اورا شباب است بحسن جو رغمان است بعد از ان انچہ بہ تفصیل در ان باب بکرم و فضل خداوندی  
جل سلطانہ فائز گشت در قبہ کتابت آورده مرسل داشت سبحانک لا اعلم لنا الا ما علمنا  
در پس آئینہ طوطی صفتہ داشتہ اند + انچہ استاد ازل گفت ہمان میگویم + سوال انیمہ افراط  
محبت و گرفتاری کہ حضرت یعقوب را بجفرت یوسف بودہ است علی نبینا و علیہما الصلوٰۃ و تسلیما  
از کدام راہ بودہ و حال آنکہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ اورا و آباء کرام اورا علی نبینا

آن نشاء بیشتر باشد و در مرضی مولی جلشانه قدم بیشتر نهد چه گرفتاری آن نشاء عین گرفتاری است  
بصاحب آن نشاء که آن نشاء پیش از طلسم حکمت اونیست جل سلطان و در رنگ ردای کبریا و پوش  
جل پر دگی و احدید عوا الی دار السلام نص قاطع است و احدیرید الاخرة برین معنی محبت واضح و آنکه گرفتاری  
آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا مذموم داشته است و درای گرفتاری مولی جلشانه ساخته حقیقت آخرت  
را کماهی ندانسته است و غائب را بر شابد با وجود فارق بین قیاس کرده را بعین یارده اگر حقیقت  
بهشت را کماهی میدانست فکر سوختن آن نمیکرد و گرفتاری آزار و راس گرفتاری مولا  
آن جل سلطان نمیدانست و دیگر گفته است که کریم منکر من یرید الدنیا و منکر من یرید الاخرة  
شکایت از فریقین است حضرت حق سبحانه و تعالی را فاش دباد چگونہ تصور کرد که حضرت حق سبحانہ  
و تعالی دعوت به بهشت میفرماید و بعد از دعوت کسیکه اجابت کند از وی شکایت  
نماید اگر گرفتاری آن موطن قدس مذموم بود یا شایبه ذم داشته بهشت و در رضا  
انگشته کر رضا و نهایت مراتب قبول است و آنهم در رنگ دنیا مغضوب آمدی علت غضب  
باعث ذم عدم است و بیخ هر قبح و نقص است و نصیب دنیا آمده است و سبب لعن دنیا گشته چون چیزی  
از عدم حاصل گشت شایبه ذم و قبح زائل شدن رضائی و نامقبول نصیب اعدا آمد و جز رضا و قبول  
وجود و نور و غیر از وصل و وصول و راحت و سرور هیچ نماند بجز مادی فرموده است علیه و علی الک اقلوات  
و اسلام که در بهشت به تسبیح و تمجید درختان بنشیند یعنی جهان آمد بگویند و درختی در بهشت بنشیند  
معنی تنزیهی که اینجا بکسوت این حروف و کلمات پیدا گشته است آنجا بصورت درختی متمثل شود که گرفتاری  
بان درخت و لذت از ادان درخت عین گرفتاری و لذت معنی تنزیهی باشد علی هذا القیاس صوفیه علیه  
که آنهمه و قائل و اسرار در توحید و اتحاد فرموده اند و بر مظاهر این جمیله نشاء فرو آورده اند و عشق کرده  
و در ضمن اینها شهود و مشاهدات بنموده و حسن و جمال اینها حسن و جمال مولی دانسته جلشانه کی گفته  
ذوقنا فی کل طعام لذیذ و دیگر گفته گوید امر و زجون جمال تو در پرده ظاهرت به در حیرت که وعده فرود  
برای چیست به و ملائکه گوید عا طشان گرد قبح آبه خورند به در درون آب حق را  
ناظر اند به درین نشاء صدق امثال این سخنان از فم و دریافت این فقیر و ورست درین نشاء  
طاقت تحمل این نازکیها نمی یابد و آنرا قابل قبول این قسم دولت نمیداند اگر طاقت و قبول

والاشنان متعارفان قضیه مقررہ ارباب معقول است مع ذلک اطلاق ممکن در حق شان نباید کرد  
 کہ موهم حدوث است لان کل ممکن حادث عندہم وجوب بالغیر نیز در ان موطن نباید تجویز نمود کہ موہوم  
 انفکاک شان است از حضرت ذات تعالی و تقدس مقدمہ ثالث آنکہ ہر کجا را کہ امکان است عدم را  
 فی حد ذات آجا گنجایش است اگرچہ حصول آن عدم محال بود لیکن آن احتمال ناشی از نفس و نگشتہ  
 است بلکہ از جایی دیگر آمدہ مقدمہ رابع آنکہ اسما و صفات واجبہ را جل سلطانہ چنانچہ در جانب وجود  
 شان حسن و جمال کائن است در جانب احتمال عدم شان نیز حسن و جمال ثابت اگرچہ ثبوت این حسن و  
 حسن و وہم بود کہ مناسب عدم است و ہر چند مستعار از جوہر باشد کہ عدم را فی حد ذاتہ غیر از شر و قبح  
 نصیب نیست وجود است کہ سراسر خیر و کمال است و تمامہ حسن و جمال باید دانست حسن کہ در عدم  
 نمودار گردد در رنگ آنست کہ خنظل را بشکر خلافت نمایند و شیرین دانانند مقدمہ خامس آنکہ کہ ہم ہند  
 سجا نہ نظر کشف لایح گشتہ است کہ درین نشاء جانب عدم ممکن را از کمال اقتدار تربیت نمودہ آنرا در مرتبہ  
 حسن و وہم بصنع کامل خود ثبات و متقرر بخشدیدہ اند و مظهر حسن و جمال صفات کہ در جانب احتمال عدم شان  
 نمودار شدہ بود ساختہ و نیز واضح گشتہ است کہ در نشاء آخرت جانب وجود ممکن را ترجیح دادہ مظهر حسن  
 و جمال صفات کہ در جانب وجود شان ثابت است خواهند ساخت چون این مقدمات پنجگاہ معلوم گشت  
 تفاوت در میان حسن و جمال این نشاء و حسن و جمال آن نشاء واضح شد و قبح کی و حسن دیگرے لایح  
 گردید و غیر مرضی از مرضی تمیز پیدا کرد و این تحقیقات ہم حل این سوال شدہ وہم توضیح مقدمہ شد کہ  
 جواب و سوال اول نبی بردی بودہ است کما لا یخفی علی الفطن و چون این مقدمہ واضح گشت  
 در جواب سوال اول گویم کہ بفضل خداوندی جل شانہ بکشف ہر کج معلوم گشتہ است کہ وجود حضرت یو  
 علی نبیا و علیہ الصلوٰۃ والسلام ہر چند درین نشاء پیا آشتہ است اما برخلاف سائر موجودات این  
 نشاء وجود او از نشاء آخرت است و جانب وجود او را ترجیح دادہ اورا مظهر حسن و جمال کہ تعلق بوجود  
 اسما و صفات داشتہ ساختہ اند و شائبہ عدمیہ را کہ بنفس او یا باصل او تعلق گیر و متعلق گردانیدہ  
 و از علت عدم کہ نشاء ہر قبح و نقص است او را واصل او را پاک کردہ غیر از استیلائی جانب نور  
 و جبر کہ نصیب ہشتیان است در وی نگذاشتہ ناچار گرفتاری حسن و جمال او در رنگ گرفتاری بحسن و جمال  
 ہشت و ہشتیان محمود آمدہ نصیب کل گشتہ و ہر چند محب کامل تر بود گرفتاری حسن و جمال

تعالیٰ ناچار متعلق رویت ہر شخص بہمان اعتبار ذاتی خواهد بود و اگر رب آن شخص است از تنہا کسے  
 تو ہم تبعض و تجزئی نبزر و نیز کہ ذات عز شأنہ تمامہ آن اعتبار است نہ بعض آن ذات اعتبار است  
 و بعض دیگر اعتبار دیگر کہ آن علامات نقص و حدوث است تعالیٰ امد سجادہ عن ذلک گفتہ اند  
 ذات امد تعالیٰ تمامہ علم و تمامہ قدرت و کلہ ارادہ و ہر چند ہر اعتبار تمام ذات است اما مری بہمان  
 اعتبار است نہ اعتبارات دیگر سر لاند کہ الالبصار از اینجا باید حبست گفتہ نشود کہ چون در اعتبارات تمیز نبود  
 ہر کمی عین ذات باشد تعالیٰ متعلق رویت اعتباری را ساختن در میان اعتبارات کثیرہ بچہ معنی باشد  
 زیرا کہ گوئیم کہ این اعتبارات ہر چند عین ذات اند بلکہ عین یکدیگرند تمیز و امتیاز چنی کہ نزد گرفتاران عالم  
 چون معتبر است ندارد اما امتیاز چنی در میان شان کائن است و ما حسب دو لسان کہ از عالم چون بعالم  
 بیچون پیوستہ اند پیوستہ است بیچون امتیاز بیچون شان برایشان نیز واضح است و آنرا در نگ امتیاز گوش از  
 چشم میباید آرے ما جہد و لتے کہ مبد و لتین او اسم جامع باشد بر سبیل اعتدال علی تفاوتہ الدرجات  
 و لو علی سبیل الاجال اورا از جمیع اعتبارات ذات تعالیٰ و تقدس نصیب است و رویت انکس  
 آنہا متعلق لیکن چون ضیق جامعیت اجال کہ نصیب اوست ہمہ وقت دانستہ اوست احاطہ در کہ  
 در حق او نیز مفقود باشد و کہ یہ لاند کہ الالبصار صادق و من اصدق من اصدقہ ثابا بد دانست  
 بندہ را کہ حضرت حق سبحانہ بکرم خود مخصوص ساختہ بدولت فناے احم مشرف میگردد اند و  
 از قید عدم کہ ماہیت او شدہ بود خلاص میسازد و عین را اثر از وی نمیگذارد و اورا بعد  
 از انچنین فنا و وجودی میبخشد کہ شبیہ وجود نشاء آخرت بود و تعلق بر هیچ جانب وجود ممکن داشت  
 و ظہر کمالات جانب وجود و اسماء و صفات الہی جل شانہ بود و وجہ تحقیق آن سابقاً ذکر یافتہ است  
 حضرت یوسف علی نبینا علیہ الصلوٰۃ والسلام بوجہ نخستین باین دولت مشرف شدہ بود و این  
 عارف بوجہ دثانی بولادت ثانی و چون آن جیلے بوجہ حسن ظاہر نیز اورا عطا فرمود و این چون  
 بعد از کسب حاصل گشت بنور باطن اکتفا نمود و حسن ظاہر اورا ذخیرہ از برائے آخرت داشت  
 انچنین دو لقمہ می بعد انبیا علیہم الصلوٰۃ و التسلیات عزیز الوجود دست و اقل قلیل این  
 بزرگوار ہر چند نبی نیست اما بہ تعیت انبیا شریک دولت خاصہ انبیاست علیہم الصلوٰۃ و اگر طفیلی  
 اما سفرہ نشین خوان نعمت شان است و ہر چند خادم است اما ہنشین مخدومان است

میداشت مغضوب مولی جلشانه نمی آید پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والسلام الدنیا ملعونه نمی فرمود  
و بهشت است که سزاوارک امارات است و قابل این مقامات و تکتک فی کل طعام لذیذ و طعام  
بهشتی صادق است نه در طعام دنیوی که مخلوط بزمهراب عدم است لهذا رنگاب این سخن نیامده نزد  
این فقیر بهشت هر شخص عبارت از ظهور آن اسم الکی است جلشانه که مبداء تعیین آن شخص است و آن  
اسم بصورت اشجار و انهار و بصورت حور و قصور و کسوت و ولدان و فلان ظهور فرموده است چنانچه در  
اسماء الکی جل سلطانة تفاوت است و باعتبار علو و سفلی و باعتبار جامعیت و عدم جامعیت در حیات نیز مانند آن  
آن تفاوت است اگر در ضمن این ظهور شود و مشاهده اثبات نموده آید سخن و زیاست و وضع شئی  
در موضع خود است اما در غیر این موضع اشغال این سخنان اطلاق نمودن جرأت است و وضع شئی  
در غیر موضع خود مانا که صوفیه علیه از فرط محبت و کمال اشتیاق که بطلب دارند هر قدر که راجح و مصلحت  
بشام جان ایشان میرسد منتقم دانسته آن استیلائی سرک محبت عین مطلوب مقصود نگاشته اند و شفا  
که نفس مطلوب باید کرد و بادی در میان آورده و مظهر برده اند و مکاشفه اثبات نموده بزرگی گوید  
بیجوی تو از جام هم مست و بنجو و زهر سو که آواز پائے بر آید بن بے این قسم معاملات در عاشقیها و  
در بے آرایهای محبت مجوز است بلکه سخن که از برای خدا است و از راه شوق تقاضای مطلوب  
بے همتا است خطای ایشان حکم صواب دارد و شکرشان حکم محو و در خبر آمده است حسین بلال  
عند افتد شین ع بر اشد تو خنده ز ندا سمد بلال بن باید دانست که مکشوف این فقر آنست  
که رویت هر شخص بهشته در بهشت نیز مانند آن اسم الکی است جل سلطانة که مبداء تعیین آن شخص  
است و کسوت اشجار و انهار و حور و فلان بهشتی ظهور فرموده است بآن معنی که بعد از چند گاه که بم  
خداوند می جل شان اشجار و انهار و غیرها که مظاهر آن اسم مقدس بوده اند زمانه محکم  
حنیک پیدا میکنند و وسیله دولت رویت غیر منکشفه آن شخص می گردند و بادی بجات صلی  
می آیند و او را بنجو مشغول میدارند و بکذا الی ابدالاً بدین در رنگ تجلی ذاتی برقی که درین نشانه  
اثبات کرده اند که تجلی ذات حضرت جلشانه مرستعدان آن دولت را همیشه در پرده اسماء و صفات  
بعد از چند گاه دمان بسیر حجاب این اسماء و صفات مرتفع میشود و حضرت ذات بی پرده اسماء و  
صفات تجلی میگردد و چون آن اسم الکی جل سلطانة اعتباری از اعتبارات حضرت ذات



قرب آن مربوط است چو آب نشاء هر غیر و کمال و حسن و جمال وجود است و وجود در هر چند قوت و مقتدر  
 بیشتر پیدا شود و ظهور این صفات کاملتر آید و شک نیست که وجود نفس امری از وجود و جمعی اقوی و مثبت است  
 پس ناچار غیر و کمال در وی اتم و اکمل بود و در قرب چه سخن است که در مرتبه صفات افعال اولی است  
 موجود گذشته است و بعضیات خالقیه و از قیه حق جوار پیدا کرده باید دانست که ثبوت عدم و یحییین  
 ثبوت کمالاتی که شائبه عدم در آنها ملحوظ است اگر چه از کمالات صفاتی بود و در مرتبه جمعی است که با  
 از عدم بالکل پاک نشود و عین و اثر عدم زائل نگردد و شایان وصول مرتبه نفس امری که در دو اگر چه در مرتبه  
 و جمعی درجات است باعتبار قوت و ضعف عدم هر چند اقوی بود و گرفتاری مرتبه و هم اتم باشد و چون  
 ضعف گردد گرفتاری کمتر بود بسیار از اولیای که بسیر و سلوک از مراتب عدم گذشته و غیر از اثر عدم  
 که گناباقی نمانده است هر چند تا آن اثر باقیست داخل مرتبه نفس امری میشوند اما از مرتبه و هم گذشته بنقطه نهایت  
 آن میرسند و نظار گیان مرتبه نفس امری گردند و نصیب ازین مقام حاصل میکنند محسوس می گردد  
 که انبیاء کرام و ملائکه عظام علی تفاوت درجات طایفه الصلوٰۃ و التسلیات و یحییین بعضی از  
 متابعان انبیاء اگر چه اقل باشند تا نهایت مقام مرتبه نفس امری رسیده اند و هر کدام آنها علی  
 تفاوت درجات موطنی است خاص و مقامی است علمده حروف و کلمات قرآنی نیز آنجا مشهود میگردد  
 و نیامند که مقام آنها فوق مقام انبیاء است طایفه الصلوٰۃ و التسلیات گویا ازین مقام برآه اند  
 و بمقام فوق نارسیده در میان برزخ شده اقامت نموده اند که مقام فوق مخصوص بذات  
 و صفات مقدسه حضرت واجب الوجود دست تعالی و موجود در خارج غیر بجهان و این حروف و کلمات  
 چون سمات حدوث دارند قابلیت وصول آن مقام ندانند اما از همه موجودات آن مرتبه پیش قدم اند  
 و چنگی در دامن مدلولات خود زده اند و بزرگانی که در منتهای مرتبه نفس امری اقامت نموده اند نظار گیان  
 مرتبه فوق اند و از کمال گرفتاری در رنگ تمام چشم گذشته نگران آفتاب مقدس اند و عجب است که این بزرگواران  
 با این توطن و اقامت بکلمه المرحوم واجب با محبوب خود معیت مجوس الکلیفیت دارند و بخود با و بے اند و بے  
 اتحاد و تمیز نیست با مظلوم خود و مانوس و مالوف اند درین اثنا که معیت حروف و کلمات قرآنی را با آن  
 مرتبه مقدسه ملاحظه نموده اند معلوم گردید که این معیت را با معیت دیگران هیچ نسبت نیست  
 این معیت بس عالی است هیچ در درک نمی آید که با بطن بطون مربوط است فعم مخلوق را

و آن تابع است که صاحب و برادر بنوعان است گاهی بود که اسراری با وی در میان آرند که انبیاء در آن  
خطبه نمایند و شرکت با وی خواهند علم صلوات و تسلیات چنانچه بفرصاتی نیز علیه صلوات و تسلیات  
بآن خبر داده است اما این قسم معامله داخل فضل جزویست و داخل کلی مرئوس است علیه صلوات و تسلیات این  
فضل هم اورا چون بدولت متابعت شان میسر گشت است از ایشان است او پیش از امانت دار ایشان نیست  
که میوه و نقد سبقت کلمات العبادنا المرسلین انهم کم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون نفس قرآنی است  
که شان این بزرگواران از همه پیش برده است و بر همه نفرت داده و غالب ساخته سوال  
این وجودی که بعارف تمام الفنا بخشیده اند آیا او باین وجود هم در رنگ سایر موجودات این  
نشا در مرتبه حس و وهم است یا ازین مرتبه برآمده است و اگر برآمده است وجود خارجی پیدا کرده است  
یا نه و حال آنکه مقرر قوم است که در خارج غیر از حق سبحانه و تعالی هیچ چیز موجود نیست جواب  
آنچه در آخر کار معلوم گشته است گوئیم که برآمده است و نفس امری گشته مرتبه و هم هر چند  
باعتبار ثبات و تقرر حکم نفس امر پیدا کرده بود اما فی الحقیقت نفس امر نبود که نفس و راه  
آن مرتبه است گویا این مرتبه بر رخ است در میان وهم و خارج موجودات نشأه آخرت هم در مرتبه  
نفس امر نه بلکه صفات واجبی جلشانه سوای صفات ثمانیه حقیقیه به دران مرتبه اند و در مرتبه خارج  
غیر از ذات اقدس واجبی جلشانه و غیر از صفات ثمانیه اول تعالی هیچ چیز موجود نیست پس موجودات  
را به مرتبه پیدا شد مرتبه و هم که نصیب اکثر افراد این نشأه است انبیاء با جمیع صلوات و تسلیات  
که ازین مرتبه برآمده اند همچنین ملائکه کرام علی نبینا وعلیهم الصلوٰه و التسلیات که وجودشان مناسب  
وجود نشأه آخرت است و اقلی از اولیای کرام نیز باین دولت مشرف گشته اند و از وهم و نفس امر ملحق  
گشته مرتبه دوم نفس امر است که صفات و افعال واجبی جلشانه آنجا کائن است و ملائکه کرام نیز  
دران مرتبه موجود اند و وجود نشأه آخرت نیز دران مرتبه ثابت است و همچنین انبیاء اقلی از اولیای نیز  
بآن مرتبه رفته اند علیم و علی اتباعهم الصلوٰه و التسلیات اینقدر هست که صفات واجبی جلشانه در مرکز  
آن مقام است که اشرف اجزای او است و سایر موجودات در اطراف و کناف آن مرکز حلقی است و استعداد  
مرتبه سوم خارج است و موجود و رانجا ذات و صفات ثمانیه واجب الوجود دست تعالی و تقدس اگر فرق است  
باعتبار مرکز و غیر مرکز است که اشرف با قدس نسبت سوال از مرتبه و هم بهر چه نفس امر رفتن که امر نیست دارد و کلام

نشاء البقان است که رویت بصری و مشابه که عبارت از رویت قلب است علی تفاوت الدرجات  
 نتیجه و ثمره اوست که باختر مربوط است صاحب تعرف که از اکابر این طائفه علمیه است در کتاب خود  
 اجماع مشائخ را در میناب نقل میکند و میگوید که اجماع کرده اند بر آنکه رویت حق جل و علا درین  
 نشانه بحیثیم و نه بدل واقع نیست و غیر از ایقان امری دیگر آنجا کائن نه سوال مقرر این طائفه  
 علمیه است که یقین را سه درجه است علم یقین و حق یقین و علم یقین عبارت از استدلال از اثر  
 بموثر گفته اند چنانچه یقین بوجود آتش مثلاً که از راه استدلال از علم بوجود و دخان حاصل گردد و عین یقین  
 عبارت از دیدن آتش گفته اند مثلاً و حق یقین عبارت از تحقیق شان با آتش داشته و چون رویت قلبی بنوعی  
 عین یقین بکدام معنی راست آید و اجماع مشائخ بر عدم رویت مطلقاً چگونگی صادق بود و جواب تو اند بود  
 که مراد از اجماع مشائخ ما تقدم بود و متاخران برخلاف آن حکم کرده باشند و تجویز رویت قلبی نموده و نزد این فقیر  
 این حکم ثابت نشده است و این تجویز به نبوت نه پیوسته و این درجات ثلث که در عین گفته اند همه داخل  
 علم یقین است و از استدلال نه برآمده و از علم بعین نرفته و آنچه در عین یقین رویت آتش گفته اند  
 رویت و همان است که از آنجا بوجود آتش استدلال کرده اند نه رویت آتش چنانچه در علم یقین استدلال  
 از علم دخان بود و بوجود آتش اینجا از رویت دخان است بر وجود آتش این یقین ثباتی اتم است از  
 یقین اول بواسطه قوت دلیل خود که آنجا علم دلیل است و اینجا رویت دلیل است و همچنین در حق یقین  
 بدان تحقیق شد نیست نه با آتش و از آنجا استدلال بر آتش کردن است و این یقین از هر دو سابق  
 اتم و اکمل است که از نفس خود که دخان گشته است استدلال بوجود آتش مینماید و از نفس با آفاق  
 فرق و واضح است قال الله تعالى سنبریم آیاتنا فی الافاق و فی النفس حتی تمکن لهم الحق قال الله  
 تعالی و فی الارض آیات للموئین و فی النفسکم افلا تبصرون آنچه در آفاق و النفس دیده میشود  
 همه آیات مطلوب است نه نفس مطلوب پس مرگ در آفاق و النفس دُخان بود  
 که آیت آتش است نه آتش پس معامله در آفاق و النفس استدلال باشد که حقیقت  
 علم یقین است و حق یقین در ما و را در آفاق و النفس باید تشخیص نمود و سبب آن  
 بزرگان یافت مطلوب را در النفس مقرر ساخته اند و بیرون النفس بجا حاصل دانسته  
 فرماید چنانچه ما بر هر سوی دست نه با تو در زیر گیم است آنچه هست نه دیگر گوید همچون

آنجا گنجایش القرآن کلام احد غیر مخلوق آمده است از علو شان این حروف و کلمات مقدّم معلوم میگردد که کلام  
نفسی هم همین حروف و کلمات است چنانچه قاضی عضد تحقیق آن نموده است و بے تقدیم و تاخیر و همین بار کلام قدیم  
نفسی گفته و تقدیم و تاخیر آنرا عالم بقصور آلت حادث خود داشته سوال اگر همین حروف و کلمات کلام  
نفسی باشند باید که داخل مرتبه خارج گردند و در سابق گذشت که داخل آن مقام نیگزیدند و در حق آن چیست  
جواب این حروف و کلمات چون در اذن بآن تقدیم و تاخیر مذکور شده اند ناچار باین ملاحظه و نظر کشفی عدم  
دخول شان در مرتبه خارج ظاهر میگردد و چون مرتبه ثانیه بی ملاحظه تقدیم و تاخیر دیده اند مشهود گشت که داخل اند  
و باصل خود ملحق بلکه متحد پس سمیت شان بمعیت دیگران چه نسبت دارد که آنجا اتحاد است و در معیت دیگران  
اتحاد گنجایش ندارد بجهان افتد همین حروف و کلمات قرآنی چون کلام قدیم بجائی بود ظهور آن درین نشاء  
بجلافت سائر صفات قدیمه نفس خود خواهد بود چه حروف و کلمات برین تقدیر نفس او بند و روپوش  
آن غیر از تقدیم و تاخیر عارضی که از راه قصور آله تکلم آمده است نخواهد بود پس قریب ترین  
اشیا بجناب قدس خدا و مدعی جلّ سلطان قرآن مجید که گردے از ظلیت بوسی زرسیده است و خوش  
خاشاک تقدیم و تاخیر را در چشم مجربان انداخته باصالت خود در عالم ظلال جلوه گرفته است لهذا افضل  
عبادات تلاوت قرآن مجید آید و شفاعت او مقبول ترین شفاعت دیگران گشت چه شفاعت ملک  
مقرب و چه شفاعت بنی مرسل نتایج و ثمرات که بر تلاوت قرآنی مترتب میشود چه تفصیل آن تواند نمود  
و بسا که تالی را بر داشته بدرجائی برده است که مورا آنجا گنجایش متصور نبود سوال آیا حروف و کلمات  
قرآنی باین دولت مخصوص گشته اند یا حروف و کلمات سائر کتب منزله نیز باومی درین دولت شرکت دارند  
و همه کلام قدیم نفسی اند جواب همه را درین دولت شرکت است اینقدر فرق در نظر گشتنی متمثل  
میگردد که قرآن مجید گویا مرکز دایره است و سائر کتب منزله بلکه جمیع آنچه بدان اذلال تا ابد  
تکلم واقع شود همه گویا محیط آن دایره پس قرآن اصل همه آمد و اشرف جمیع کتب گشت چه در  
اشرف اجزاء دایره است و اصل جمیع نقطه دایره است گویا سائر نقطه تفصیل او بند و اجمال انکلی  
قال احد تعالی فی شانہ و انه لعلی زبر الاولین سوال از تحقیق سابق معلوم گشت که درین نشاء در  
ضمن منظر جمیله شهود و مشاهد که گفته اند واقع نیست و انیان را قابلیت منظریت آن مرتبه مقدسه  
ند آیا در غیر این منظر درین نفس شهود و مشاهد تحقق است جواب آنچه معتقد این فقر است آنست که نصیب این

ثابت بود فافهم از حق یقین چه نوشته آید که کمال تحقق آن مربوط به نشاء اطرومی است و اگر نصیب ازان دولت  
 در دنیا کائن است بخصوص باخص خواص است که سیر القیسه که شباهت بحق الیقین دارد و نزد ایشان  
 داخل علم الیقین شده و النفس آن حکم آفاق گرفته و علم حضوری ایشان که با نفس بوده است  
 علم حصولی گشته و عین الیقین در ماورای آفاق و النفس در حق شان حاصل شده و قلیل ما هم حاکمه  
 حسنه در بیان حسن جمال محمدی علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام که متعلق محبت پروردگار عالمیان گشته است  
 جلشانه و اوصلی الصلوات علیہ وسلم بآن جمال محبوب رب العالمین آمده حضرت یوسف هر چند بصبا حتی که  
 داشت محبوب حضرت یعقوب بوده است علی بنیا و علیہ الصلوٰۃ و التسلیات حضرت پیغمبر پاک خاتم الرسل  
 است بملاحتی که دارد محبوب خالق زمین و آسمان است علیہ وعلیہم الصلوٰۃ و التسلیات و التحیات  
 و زمین و زمان را بطیف او خلق فرموده است کما ورد باید دانست که خلق محمدی در رنگ خلق  
 سایر افراد انسانی نیست بلکه مخلوق بیچ فردی از افراد عالم مناسبت ندارد که اوصلی الصلوات  
 و سلم با وجود نشاء عنصری از نور حق جل و علا مخلوق گشته است کما قال علیہ وعلی الصلوات  
 و السلام خلقت من نور الله و دیگران را این دولت میسر نشده است بیان این دقیقه  
 آنست که در ماسبق گذشته است که صفات ثنائیه حقیقیه حضرت واجب الوجود جل سلطانه هر چند  
 داخل دائره وجوب است اما بواسطه احتیاجی که اینها را بحضرت ذات است تعالی را الحکم امکان  
 در اینها کائن است و چون در صفات حقیقیه قدیمه را الحکم امکان را انجایش گشت در صفات  
 اضافیه حضرت واجب الوجود تعالی ثبوت امکان بطریق اولی باشد و عدم قدم شان نیز  
 اول دلیل باشد بر امکان شان و کشف صریح معلوم گشته است که خلقت آنسر و علیہ وعلی الصلوات  
 و التسلیات ناشی از این امکان است که بصفات اضافیه تعلق دارد نه امکانیکه در سایر ممکنات عالم  
 کائن است هر چند بدقت نظر صحیفه ممکنات عالم را مطالعه نموده می آید وجود آنسر در آنجا مشهود میگردد  
 بلکه نشاء خلقت و امکان او علی وعلی اکرم الصلوات و السلام در عالم ممکنات نباشد بلکه فوق این  
 عالم باشد ناچار او را سایه نبود و نیز در عالم شما و دسایه هر شخص از شخص لطیف تر است و چون لطیف تر  
 از وی در عالم نباشد او را سایه چه صورت دارد و علی اکرم الصلوات و التسلیات بشنوبشنو  
 صفت علم از صفات حقیقیه است و داخل دائره موجود خارج است و چون آن صفات را

جلوہ آن جال بیرون ز تو نیست پیا در و امان و سرنجیب اندر کش پشمالی گوید س ذرہ گرس نیک  
 گرس بد بود بزرگ چہ عمری تگ زند در خود بود صاحب فصوص فرماید اتقی من الذات لما یکون الا  
 بصورة التجلی بزرگے دیگر فرماید اہل الصمد بعد از فنا و بقا ہر چہ می بینند در خود می بینند و ہر چہ شناسند  
 در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است و فی انفسکم افلا تبصرون و نزد فقیر النفس نیز در  
 رنگ آفاق بے حاصل است و از یافت مطلوب خالی و بی نصیب است نہر کہ در آفاق و انفس  
 است استدلال است بمطلوب و ولالت است بمقصود و وصول مطلوب با و را آفاق و انفس لوط  
 است و ہما سواست سلوک و جذب منوط چہ سلوک سیر آفاقی است و جذب انفسی پس سلوک و جذبہ و سیر  
 آفاقی و انفسی ہمہ داخل سیر الی الصمد باشند انچہ گفتہ اند کہ سیر و سلوک آفاقی سیر الی الصمد است و جذبہ  
 و سیر انفسی سیر فی الصمد چہ توان کرد ایشان را جان دانا نیند و مرا چنین بجانک لا علم لنا  
 الا ما علمتنا من سکین الوش خورشان را چہ یار کہ سخن خلاف مذاق شان گوید اما چون معاملہ اد  
 تقلید گذشتہ است ناچار ہر چہ می یابد میگوید مخالف قوم باشد یا موافق ابو یوسف رح را بعد از  
 گذشت تقلید التزام موافقت ابو حنیفہ کہ استناد اوست خطاست رہنما لا تو اخذنا ان نسینا او  
 اخطانا سوال این درجات ثلث یقین چون داخل علم یقین گشت و عین یقین نزد توجہ بود  
 جواب عین یقین مثلاً عبارت از احوالت است کہ نفس دُخان را آتش کائن است و چون مستدل  
 بمنتهای درجہ دلیل برسد کہ دُخان باشد اورا نیز حالتی آتش پیدا خواهد شد کہ دُخان را آتش  
 ثابت است نزد فقیر این حالت معبر بعین یقین است کہ فوق علم استدلال است و بیرون آفاق و  
 انفس است و چون پردہ استدلال از میان برخاستہ است کہ نہایت مرتبہ علم است ناچار از علم  
 بکشف آندہ و از غیب بشہود و حضور انجا میدہ باید دانست کہ شہود و حضور دیگر است و رویت  
 و حساس دیگر ضعیف البصر را در وقت شعشان نور آفتاب کائن است و رویت و حساس ان تحقیق تنہیہ  
 تحقیق شدن بدخان و درجہ دارد و شامل علم یقین و عین یقین است تحقیق کہ ذکر یافتہ تا زانکہ در تحقیق  
 بدخان جمیع نقطہ از احوال کردہ بہ نقطہ آن آخر زسد علم یقین است چہ ہر نقطہ کہ ماندہ است  
 حجاب اوست کہ مستلزم استدلال است و چون بہ جمیع نقطہ تحقیق شدہ و بنقطہ آخر آن برسد  
 از استدلال برکاید کہ محبت تمامہا از تقاع یافتہ است و در رنگ نفس دُخان عین یقین اورا پدید

تعالیٰ جمیل و محیب البحال سوال کر لیکچم دلالت دار دبر آنکه محبت حضرت حق سبحانه و تعالیٰ و صلی الله علیه و آله و سلم نیز متعلق میشود و دیگران هم محبوب او تعالیٰ میباشند و چه تخصیص آن صیت که در دیگران وجود نیست جواب محبت دوست محبتی است که بذاب محب متعلق است و محبتی است که بغیر از ذات او متعلق دارد قسم اول محبت ذاتی است و اعلا اقسام محبت است چه بیکس پنج چیز را دوست ندارد و چنانکه خود را و نیز این قسم محبت احکم و اولیٰ است که بعروض عارضی زوال پذیرد و نیز متعلق این محبت محبوب صفت است که شایسته محبت ندارد و بخلاف قسم دوم محبت که عرضی است و زوال پذیر است و متعلق او هر چند من وجه محبوب است اما از وجود متعدده محبت نیز دارد و چون حسن جمال خاتم الرسل علیه وعلیه الصلوات و التسلیمات مستند بکمال جمال حضرت ذات است تعالیٰ چنانکه گذشت تا چار قسم اول که بذات جل و علا متعلق است باو علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات متعلق باشد و در رنگ ذات سبحانه متعلق محبت او نیز صلی الله علیه و علی آله محبوب صفت بود و دیگران را چون این دولت میسر نشده است و از حسن ذات قلیل انصیب از قسم دوم محبت با ایشان متعلق باشد و بیک وجه ایشان را محبوب گرداند محبوب متعلق اوست صلی الله علیه و آله و سلم که در رنگ ذات محب همیشه محبوب است محسوس میگردد که آن قسم غلبه محبت که حضرت موسیٰ راست با حضرت حق سبحانه و او با آن محبت را پس در رئیس مجتبان آمده همان طور افرایط محبت حضرت حق سبحانه راست با حضرت خاتم الرسل علیه وعلیه الصلوات و التسلیمات هر چند این فقره در این دو محبت خواصی نیاید که تفاوتی در میان این دو محبت بقوت و ضعف پیدا آرد و محبت که خالق راست از محبت مخلوق شدید تر میباشد الا ان حزب الله و هم الغالبون هیچ تفاوت ظاهر نشود گویا این دو محبت را بمنزله عدالت برابر بنجیده اند و سر موی تفاوت کم و بیش تجویز نکرده سوال صوفیه علیه تمام افراد عالم را مظاهر و مجلے اسما و الهی داشته اند و حقائق اشیا را همان اسما یافته و اشیا را اطلاق آنرا دانسته پس تمام عالم ظهور اسما الهی داشته اند جلاسلطانه و تخصیصی که ظهور بعضی اسما را بملکت آن سرور نموده علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات چنانچه گذشت وجه آن چه باشد جواب حقائق اشیا نزد صوفیه این اعیان ثابت اند که ظهور علیه الهی اند جل سلطانه اسما الهی بالانفسها و این عالم را ظهور آن صور علیه گفته اند اگر چه



اضافه عارض شود و بان تقسیم یا بدشمل علم اجمالی با علم تفصیلی آن اقسام او از صفات اضافیه خواهند بود و داخل دائره ثبوت نفس امر که مقرر صفات اضافیه است چنانکه گذشت و مشهور دیگر دو که علم جملی که از صفات اضافیه گشته است نوری است که در نشاء عصری بعد از انصباب از اصلا بیا عالم متکثره بمقتضای حکم و مصالح بصورت انسانی که احسن تقویم است ظهور نموده است و سعی بجمه و احمد شده نیک اجتماع باید نمود که اینقدر اجمال هر چند علم مطلق را مقید ساخته است و از حقیقت باضافه آورد اما هیچ زیلویی در مقسم پیدا نکرده است و هیچ چیز او را مقید نکرده و اینده چه اجمال علم عبارت از نفس علم است نه امر از اندیشه علم بخلات تفصیل علم که تقاضای جزئیات متکثره می نماید بنا به تفصیل متصور گردد و عجب قیدیت که مظهر اطلاق است و مظهر مقیدیت که نفس مطلق است همین قسم نازک در مطلق علم نسبت بذات عالم جل سلطان ملاحظه باید نمود که علم نفس عالم و نفس معلوم میتواند بود و چنانچه در علم حضوری کائنات است بخلات صفات دیگر که این قابلیت ندارد و نتوان گفت که قدرت عین قادر و عین مقدور است و ارادات عین مرید و عین مراد پس علم را با ذات عالم اتحادی است و محاللی که غیر او را نیست از اینجا قرب احمد با احد باید دریافت چه واسطه در میان دارد و آن صفت علم است امر است که اتحاد بمطلوب دارد و پس حجابیت را در اینجا چه گنجایش و ایضا علم را حسی است ذاتیکه غیر او را از صفات این حسن ثابت نیست لهذا بر نعم این فقیر محبوب ترین صفات و اجبی نزدیک جل و علا صفت العلم است و چون حسن آن شایسته یحیی دارد و حسن در ادراک آن قاصر است او را که تمام آن حسن مربوط بنشاء آخرت است که موطن رویت است چون خدا را عز و جل به بیند جمال محمد را در یابند هر چند درین نشاء دو ثلث حسن بحضرت یوسف مسلم و ثلث ثانی به تقسیم شد اما در آن نشاء حسن محمدی و جمال جمال محمدی علیه الصلوٰات و التسلیمات که محبوب خداوند است جل سلطان چگونه دیگر را با حسن صفت علم مشارکت که حسن او بواسطه اتحاد است بمطلوب حسن عین مطلوب است و دیگر را چون اتحاد نیست آن حسن نیست پس خلقت محمدی علیه و علی الصلوٰة و السلام با وجود حدود مستند بقدم ذات گشت تعالی و احکام او نیز منتفی بوجوب ذات شد تعالی و حسن او حسن ذات آید تعالی که شایسته غیر حسن بروی کائنات نیست چون چنین شد ناچار متعلق بحسب مطلق گشت و محبوب او آمد

که نصیب خلقت درخت خرماء آمده است کما قال علیه الصلوة والسلام اگر موعظتکم التخلية فانها خلقت  
عن بقية طينة آدم بلي وللارض من كاس الكرام نصيب سوال حضرت شیخ محلی الدین بن العربی  
والبیان او حقیقت محمدا را عبارت از حضرت اجمال علم داشته اند و آن را تعین اول گفته و تجلی  
ذات دانسته و فوق آن مرتبه لا تعین تصور نموده که حضرت ذات بخت است جلشانه و توان آن را  
قسم علم داشته در صفات اضافیه داخل ساختی که دون صفات حقیقیه است وجه آن حسیت  
جواب شیخ محلی الدین در خارج جز ذات احدیه مجروده را موجود نمیداند و وجود صفات را اگر حقیقیه  
باشند جز در علم اثبات نمی نمایند پس ناچار تعین اول نزد او علم حلی بود و ثبوت صفات بعد از آن صورت  
بند که ثبوت شان فرع ثبوت علم است که جز در علم ایشانرا ثبوت نمیداند پس علم از همه سبق باشد  
و جامع جمیع کمالات بود و نزد فقیر آنچه مکشوف گشته است آنست که صفات حقیقیه ثانیه در ربانک  
ذات واجبی جلشانه در خارج موجودند اگر تفاوت هست باعتبار مرکزیت و عدم مرکزیت است  
چنانچه گذشت و این قول موافق آرای علما ی اهل سنت و جماعت است شکر الله تعالی سميعهم  
که وجود صفات را از اند بر وجود ذات تعالی فرموده اند برین تقدیر علم حلی در تعین اول گفتن معنی ندارد و  
بلکه اطلاق تعین نمودن هم گنجایش ندارد سبق جمیع صفات صفت الحیوة است که صفت العلم تابع اوست  
علم را بر وسع سبقت دادن صورت ندارد و علی الخصوص که بعلم قید منقسم شده باشد آن از مطلق  
علم پایان ترست و داخل اضافات است چنانچه گذشت آری اگر علم حلی را تعین اول علم گویند  
گنجایش هم دارد که تعین ثانی آن علم تفصیله باشد سوال شیخ محلی الدین که علم حلی را حقیقت  
محمدی گفته است و این منشاء عنصری را ظهور آن دانسته مراد او ظهور نفس سم است چنانچه گفته  
یا ظهور صورت این اسم چنانچه در سایر ممکنات است جواب صورت اسم زیر که تعین اول  
نزد او قدس سره تعین علمی است چه دو تعین اولین را علمی گفته است و سه تعین آخر را تعین  
خارجی و تعین علمی صورت شان العلم که در خارج از اعین ذات گفته است و در علم صورت آنرا اثبات کرده  
و آن صورت علمی که حقیقت محمدی باشد در منشاء عنصری بصورت انسانی محمدی ظهور نموده است با جمله نزد  
شیخ بهر ظاهر صورت ظهور صورت علمیه است اگر چه صفات واجبی باشند جل سلطان چه صفات را نزد او  
ثبوتی جز در علم نیست و در خارج غیر از ذات بخت هیچ چیز نزد او موجود نیست سوال در اکثر تبه اتحاد

برسبیل تجویز آنرا ظهور اسماء نیز گویند بلکه صورت علی شئی نزد اینها نیز عین آن شئی است نه شیخ و مثال  
 آن شئی و آنچه این فقیر در خلقت آنسرور گفته است ظهور نفس اسم الهی است جل سلطانۀ ظهور  
 صورت علی آن اسم شتان مابین نفس الشئی و بین صورت العلیۀ آتش را که تصور نمایندین ظهورت علیہ او  
 آن اشراق و اضافت کجاست که کمال و جمال آتش همه او بوده است و در صورت علیہ آن بیش از شیخ و  
 مثال آتش کائن نیست ارباب معقول آنرا پسندیدند یا نه بلکه عین آتش گویند اما کشف صریح ماکذب  
 حینیت است و صورت علیہ آتش جز شیخ آتش نیست که در خارج موجود است محسوس یگردد و که آنچه ظهور  
 صورت علیہ اسماء است امکان و وجود آن از قبیل امکان عالم است و وجود عالم که در مرتبہ و اہم بصنع  
 خداوندی جل سلطانۀ ثبات و تقرر پیدا کرده است و آنچه ظهور نفس اسماء الهی است جل سلطانۀ چنانچه  
 در خلقت آنسرور گذشته است علی آلہ الصلوٰات و السلام امکان از قبیل امکان صفات  
 اضافی است و وجود آن نیز در رنگ وجود آن صفات در مرتبہ نفس امر مقرر است و بغیر آنسرور علیہ و  
 علی آلہ الصلوٰات و السلام هیچکس در نظری در آید کہ ظهور نفس اسم الهی باشد تعالی الاقرآن مجید کہ آن  
 نیز ظهور نفس اسم الهی است جل سلطانۀ چنانچه شہ از ان بالا ذکر یافته است غایۃ مافی الباب نشاء ظهور قرآنی  
 کہ از صفات حقیقیہ است و نشاء ظهور محمدی از صفات اضافیہ ناچار آنرا قدیم و غیر مخلوق گفتند و این  
 را حادث و مخلوق و معالہ کعبہ ربانی ازین دو ظهور اسمی ہم عجب تر است کہ آنجا ظهور معنی تتر بیست  
 بی کسوت صورت در اشکال چه کعبہ کہ سجود الیہ فلائی است عبارت از سنگ و کلوخ نیست همچنین جدید  
 و سقف نیست چه اگر اینها نباشند کعبہ کعبہ است و سجود الیہ است پس آنجا ظهور است اما هیچ صورت  
 نیست و این از عجب عجائب است بشنو بشنو ہر چند درین دولت خاصہ محمدی دیگر بر آشفتہ است  
 اما اینقدر سے یاد کہ از ان دولت خاصہ او علیہ الصلوٰات و السلام بعد از تخلیق  
 و تکمیل او علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیات بقیہ مانده بود کہ در خوان دولت ضیافت  
 کریان زیاد تھی لازم است کہ او لش گو یا نصیب خادمان بود آن بقیہ را بیکے از دولتین ان است  
 او علیہ و علی آلہ الصلوٰة و السلام او لش گو یا عطا فرموده اند و آنرا خمیر یاہ ساختہ تخمیر طہیت او نموده و بہت  
 و وراثت او شریک دولت خاصہ او گردانیدہ علیہ و علی آلہ الصلوٰات و السلام با کریان  
 کار با دشوار نیست + این بقیہ در رنگ آن طہیت حضرت آدم است علی نبینا و علیہ الصلوٰة و السلام

علیه و علی آلہ و صحابہ البرہۃ المتقی مکتوب صد و یکم شیخ عبد اللہ در منع تفسیر و تاویل آیات کائن  
طریق مذاق فلاسفہ کلم اللہ سبحانہ و عافنا کم عن البلیات کتاب تبصرۃ الرحمن را کہ مرسل داشتہ  
بودند بعضی از مواضع آنرا مطالعه نموده و سپس فرستادند و مکرر مضاف این کتاب خیلی میل بذهب  
فلاسفہ دارد و نزدیک است کہ حکما را عدیل انبیاء سازد و علیم الصلوٰۃ و التسلیمات آیت در سورہ  
ہود منظر در آمد کہ بیان آنرا بطرز حکما کہ خلاف طور انبیاء است علیم الصلوٰۃ و التسلیمات کردہ است  
و تسوید در بیان قول انبیاء و حکما داده و گفته است در بیان کریمہ اولئک الذین کفرت لہم فی  
الآخرۃ الا بائفاق الانبیاء و الحكماء الا انما تحسی او العقلی با وجود جماع انبیاء علیم الصلوٰۃ اتفاق حکما چہ  
گنجایش دارد و در عذاب اخروی قول شان را چہ اعتبار است علی الخصوص کہ مخالف قول انبیاء بود  
علیم الصلوٰۃ و التسلیمات فلاسفہ کہ عذاب عقلی اثبات می نمایند مقصودشان رفع عذاب حسی است  
کہ اجماع انبیاء بر ثبوت آن واقع شدہ است و در مواضع دیگر آتہای قرآنی را موافق مذاق حکما  
بیان میکنند ہر چند مخالف مذہب ملیدی نبود و مطالعہ این کتاب بی ضرر ہای خفیہ بلکہ جلیہ نیست  
اظہار این معنی لازم دانستہ بچند کلمہ مقصد گشت و السلام مکتوب صد و دوم بجناب میر  
محمد نعمان در ترمیم مجاہدات و انزوا و تربیت طالبان حق جل و علا الحمد للہ و السلام علی  
عبادہ الذین اصطفی احوال و اوضاع فقراء و مستوجب حمد است اللہ سبحانہ الحمد و المنة  
و انما علی کل حال مدتیست کہ ہر احوال خیر مال خود اطلاع ندادہ اند امید است کہ آن ورق را  
گردانیدہ باشند و از کسل بعل آمدہ و از فراغت بجاہدہ رو آورده وقت کشت و کاریست نہ موسم خور و  
نواب نصف شب برای خواب معد سازند و نصف دیگر را برای طاعت و عبادت اگر این ہمت  
توانند و زہد بیدار شب را کہ از نصف تا سہس است ملزم باشند و سعی فرمایند کہ در دوام حصول  
این دولت فوری و با خلق ہمان قدر اختلاط و انبساط نمایند کہ ادای حقوق آنها نمودہ آید  
الضرورة قدر بقدر ہا انبساط با خلاق زیادہ بر قدر حاجت فضولیت و داخل بالیغہ و بساست  
کہ ضرر ہاے عظیم ہر آن متفرع شود و داخل مغلورات شریعت و طریقت گرد و شنی کہ با مریدان  
افراط در انبساط نماید مریدان را ناچار از ارادت بر آورد و در طلب شان فتور آرد  
و عیاذ باللہ سبحانہ من ذلک فتح این معنی را نیک دریافتہ با طالبان بنوعی سلوک نمایند کہ

علم و عالم و معلوم است که حاصل آن علم حضور زمی است پس صحت اسم را آنجا گنجایش نبود چه حصول صورت در علم حصول است و در علم حضوری حاضر نفس معلوم نیست نه صورت معلوم جواب آن مرتبه مرتبه ذات بخت نیست جل سلطانة لهذا آذرا تعین و تنزل گفته است پس در خارج موجود نباشد و چون در خارج موجود نشد و از ثبوت علمی چاره ندارد و لهذا آذرا تعین علمی گفته است و ثبوت علمی از صورت معلوم چاره نباشد ازین بیان لازم آمد که در علم حضور کسی هم صورت معلوم با وجود حضور نفس معلوم کائن است که حاضر نفس معلوم خالص نیست اعتبار کسی در وی راه یافته است که آنرا از نفس بصورت آورده فهم هر کس باین وقت نرسد و تا بذات بخت جلشاه وصل نشود و وصول بچینی این دقیقه را در دنیا بدسجانه احد من فقیر در مانده و سپس افتاده راجه یار که بعد از هزار سال از بعثت خاتم الرسل علیه وعلیه صلوات و التسلیمات سخن از معارف و اسرار اکابر انبیاء و اولی العزم بر زبان آورم علیه الصلوات و التحیات و البرکات و در دامن معاد در آمده و فائز کمالات مبدء را بیان نمایم ولی چون شمه مراد داشت از خاک به سزدگر بگذرانم سزد افلاک به من آن حاکم که ابر تو بسیاری کند از لطف بر من قطره باری به اگر بر روی دازن صدد با نهم به چو سبزه شکر لطفش که توانم به

الحمد للذی هدانا لهذا ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق والصلوة والتسليمات بخاطر بود که شمه از صباحت و ملاحات که در حدیث نبوی آمده است اخبر یوسف الصبح و انما لمح بنو یسید علیه الصلوة والتحيات و بر مز و اشارت در میناب سخن گوید لایدید که رمز و اشارت در اداء مقصود قاصرست و مستعان در فهم آن عاجز حروف مقطعات قرآنی همه رموز و اشارات است بتفاتیق احوال و دقائق اسرار که در میان محب و محبوب کائن است لیکن کیست که آن را دریابد

علمای را بخین که حکم خدام و غلمان حبیب رب العالمین دارند و خدام را جائز است که بر بعض اسرار خفیه مخدوم اطلاع یابد بلکه تبعیت مخدوم با خدام جائز است که معاملات در میان آید و بطریق اوش شریک دولت خاصه مخدوم گردد و اما اگر شمه اذان معنی اظهار نماید خائن بود و سر خود را بر باد دهد و قطع البعلوم که ابو هریره روم فرموده است در حق او صادق آید یضیق صدری و لا یطلق لسانی نقد وقت است ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی

القوم الکافرین و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و الغفر متابعه المصطفی

ربنا انعم لنا فورنا و غفر لنا انک علی کل شیء قدير و اسلام اولاد آخرًا مکتوب صد و چهارم  
حضرت ذوی البرکات حضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم در بشارت قبول  
بعضی مراتب مرا یشاز الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفیٰ فرزند ان گرامی مدتی است  
که از احوال ظاهر و باطن خود نوشته اند شاید بواسطه تمامی ایام مفارقت نسائی  
بحال دور افتادگان طاری شده باشد ما هم ارحم الراحمین دارم کریمه العین الله بکون عبده تسلی و  
غریبی نامراد است عجب کار و بار است با اینهمه ناپرواکی شما خاطر همیشه متوجه احوال شماست و  
خواهان کمال شما دیر و زهد از نماز باید و مجلس سلوک داشتیم ظاهر شد که خلعتی که داشتیم از من جدا شد  
و خلعت دیگر من متوجه شد که بجای آن خلعت نشیند بخاطر آنکه این خلعت زائمه الکی خوانند داد  
یا نه و آرزوی آن شد که اگر آنرا بدین فرزند می ارشدی محمد معصوم بدین بعد از لحه دید که فرزند می رحمت  
فرمودند و آن خلعت او را بتمام پشاند و این خلعت زائمه کنایت از معامله قیومیت بوده است که بترتیب  
و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط با این عرصه مجتهد او بوده و این خلعت جدید را چون معامله  
با انجام برسد و تحقق خلق گردد امید است که از کمال کرم آن را به فرزند می اعززی محمد سعید عطا  
فرمائید این فقیر همواره تبضع این مسألت می نماید و اثر اجابت می فهمد و فرزند را استحقاق  
این دولت می یابد با کریان کار با دشواریست و اگر استعاده است هم داد او است  
مقالی ۵ نیاروم از خانه چیزی نخست و تو دای همه چیز من خیر است و قال الله تعالی  
اعملوا آل داود شکرا و قلین من عبادی الشکور میدانید که شکر عبارت از صرف عبد است  
جمع ما انعم الله علیه من الجوارح و القوی الظاهریه و الباطنیة الی ما خلق و اعطاه لا حله  
لولا لما حصل الشکر و الله سبحانه الموفق این قسم علوم از اسرار خفیه است هر چند بصرفه گفته  
میشود اما انخفای آن لازم است که مردم مفتون نگردند دیگر آن شکلی که داشتیم آن معامله شاید  
در عالم مثال بود درین آیام حل شد و خافیه نماند شاید که درین معنی روحانیت خواجه عین الدین  
را هم مدخل باشد محمد معصوم آن شکل را شاید در خاطر داشته باشد و اسلام مکتوب صد و  
پنجم به شیخ حسن برکے در جواب کتابت او که در بیان احوال خود نوشته بر احیای  
سنت و تمجید از بهجت الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفیٰ صحیفه شریفه

سبب انس و الفت شان باشند موجب نکرمت و نفرت شان انزوا از خلایق ضرورتیست بکفایت  
 حاجت آشنائی باین سم قائل است شمارا بتوفیق الله سبحانه این معنی سهولت مسیرت ارباب ابتلا  
 چه کنند که بر دوام بار باب تفرقه مشوراند قدر این نعمت بدانند و مقتضای آن عمل نمایند نیک از  
 حال طالبان خبردار باشید و بظاهر و باطن متوجه تربیت شان شوید زیاده چیه نوسید مکتوب  
**صد و سوم** به شیخ حمید احمدی در تربیت او بر قصور احوال و ترغیب بر حصول تکمیل و کمال  
 الحمد لله و سلام علی عباد الدین الصلوة مکتوب شریف انوی اغوی شیخ حمید رسیده خوشوقت  
 ساخت چه نعمتیست درین طور زمان بر رفتن در صحبت شخصی جمعی را بجناب قدس خاندی جل سلطان  
 رغبتی پیدا شود و از اسوامی او تعالی دلهای شان را برودتی حاصل گردد مع ذلک آن بباد  
 باین دولت مغرور نگردد و از کار خود فارغ نباشد که مثل مشهور است که هنوز دلی دور است  
 معلوم نیست که از صد کی سرانجام یافته باشد و این احوال که طالبان را در ابتدا رویداد  
 و ذوق ولایت می بخشد در رنگ آن است که طفلان اسبق الف و با آموخته سازند کار آنست  
 که از تنجی بمولوت برسند و از اذواق و لذات بذرب و ولایت خاصه داخل گردند  
 هنوز ایوان استغنا بلند است با ترا فکر رسیدن ناپسند است بایه که اوقات خود را معمور  
 سازند و شریعت و طریقت بظاهر و باطن بتجلی باشد تکمیل دیگری فرغ کمال خود است  
 که درجه ولایت خاصه است لیکن چون در صحبت طالبان را رشد می پیدای شود و احوال و  
 مواجید رویداد اگر بحد فناء و بقا نرسد هم غنیمت است و در نیوقت حکم کبریت احمد دارد و آنرا  
 هم می کرده باشند اما بعد از استخارها و توجهات بهر که تعلیم طریقت گویند مناسب است  
 بلکه لازم و ازین عمل ترسان و لرزان باشند مبادا که ازین اشیطان بر شایید امی شود عاذا بالله  
 سحانه عن شره عدد که شما گفته بودم اگر تمام کرده آید دو چنده ان عدو راه بکار واری بعد از ان  
 خبر کفایتا مناسب حال اعلام نموده آید ان شاء الله تعالی یارانی را که بشمار بوطاند و عاقلانند و محقق  
 شریفیه که سید یحیی نوشته بودم نیز رسید حمد الله سبب در نیوقت که کمال قرب قیامت را بگویم  
 علی اثر اناس در خبر آمده دلهای مردم بکفایت حق سبحانه تعالی منجذب است و اله و شوقین آن درگاه  
 اقدس انجل سلطان توفیق از اجبه دعای ظهر العین است و فاتحه سلامتی خاتمه



روی داده است میونسیم نیک سماع نمایند که شب که شب شنبه بود بحاجات سلطانی رفته بودیم  
بعد از یک پیر شب برگشته آمده سه سینه پاره از حافظ شنوده زیاده از دو پیر شب گذشته بود که خواب شیر  
شد بعد از حلقه صبح چون کوفت شب داشته بود و خواب می بیند که حضرت رسالت پناه صلی الله  
علیه وسلم از برای فقیر اجازت نامه نوشته اند چنانچه حادث مشایخ هست که خلفا را می نویسند و یکی  
از یاران حاجتمند درین معالنه است درین انشای گویا ظالم گشته است که در امضای این اجازت  
نامه خودی اذیت و رست تعیین و جعفر تور سدران وقت معلوم است آن یار که مقصدی این است  
ست بار دیگر گویا این اجازت نامه را در ملازمت آن سرور برده علیه و علی آله الصلوات و التسلیات  
و آن سرور رشت آن اجازت نامه دیگر نوشته اند یا نویسانیده این شخص نشد اما سبب  
با آن سرور معلوم است و بعد از نوشتن بمهر خود فرین فرموده اند علیه و علی آله الصلوة والسلام  
مضمون این اجازت نامه آنست که در عرض اجازت نامه دنیا اجازت نامه آخرت داده اند و در مقام  
شفاعت نصیب عنایت فرموده و کاغذ هم طولانی است و سطر لمی بسیار نوشته اند من از ان یار  
میپرسم که اجازت نامه اول کدام است و ثانی که نوشته اند کدام من در آن وقت میبایم که من آن سرور  
علیه و علی آله الصلوة والسلام در یک جا ایم در رنگ پسر با پدر زندگانی میجامیم حضور آن سرور  
و اهل بیت آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیات بر من غریب نیست و آن کاغذ را پیچیده  
به دست خود نداده در رنگ فرزندان محرم داخل حرم شریف ایشان گشته ام کلمات امرات سونشان  
مراد حضور آن سرور در بعضی خدمات با اتهام میفرمایند و میگویند که انتظار تو داشتیم چنان و چنان  
باید کرد درین اثنا افاق روی داد و خاطر رفت که وجه آن فتور چه بود معانه میخندها نقد که  
چشم و میشد خصوصیات آن واقعه از خاطر میرفت بخاطر شایان مانده بود که درین باب سخن  
بیشتر هم مذکور میکردم که این نسبت علیا عجب است که باز از خود و طواعتی کند بخاطر میگذشت  
که ظهور آن ظاهر از خیر برای آخرت بود و نعم البدل شیر آید ازین واقعه نشانی آن تر و دولت حاصل گشت  
اقرب قیامت است و وقت تراکم ظلمات که لم خیریت وجه نورانیت مگر حضرت مهدی باشد علیه السلام  
که بخلاف ظاهر تائید یافته ترویج آن نماید فکر اللعنه امروز طعاهای تلون فرموده ایم  
که بروحانیت آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بزند و مجلس شادی سازند رضایان

انخوی اغری شیخ حسن حسن الله آله رسیده خوشوقت ساخته از علوم و معارف انداج یافته بود  
 مطالعه آن فرحت بر فرحت افزود و حمد الله سبحانه که علوم صحیحانه و معارف صادقیه بطریق کتاب سنت است انخوی  
 عقائد فرقه ناجیه حضرت حق سبحانه استقامت کرامت فرمای و نتهای مقاصد عالییه سازد شمه از رفیع پیرما نوشت  
 بودند چنانچه تمت که درین طول ظلمات بدعت صاحب دولتی توفیق رفیع به جمعی از بدعت یابد و احیای  
 سنتی اوین نماید در احادیث صحیح آمده است که هر که احیای سنت نماید بعد از آنکه غسل بآن  
 سنت در قیام شده باشد آنکس را ثواب صد شهید است ازینجا بزرگ این غسل را دریاست  
 اما این قدر دقیق رعایت کنند که کار با یقینا فتنه نه کند و یک حسنه با عفت ظهور بسیار سیه نگردد  
 که آخر الزمان است و او ان ضعف اسلام رساله که فرستاده بود نیز از مطالعه آن فرحتار و داد الحمد لله  
 سبحانه که در علوم موافقت باین فقیر بسیار است و در کشف مطابقت افتاده است و نظر باین  
 نیک بلند رفته کتاب شمارا که تضمن حالها و علوم استفسار را بود با انخوی محمد که ششم گشتم سپرده بودم  
 که در وقت جواب نوشتن حاضر ساز و اتفاقا گم ساخت بنابر آن در تفصیل اجوبه توفیق شایسته  
 آنچه بخاطر مانده بود آنرا نوشت مجلا آنکه احوال پسندیده است و صحت علوم کائن دیگر در دست  
 و تعلیم فرزندان مغفرت پناه مولانا احمد سنی بلخ دارند و با داب ظاهر باین ایت مرعی نمایند  
 و سایر یاران حاجتمند را بلکه جمیع اهل اسلام آن بقیه را بولالت بشریعت و التزام سنت نمایند  
 و از ایتان بدعت تهدید و تحذیر کنند و الله سبحانه الموفق بعضی از مکاتیب جلد ثالث را خواجہ  
 محمد با ششم نویسانیده بشما فرستاده است منتفع گردند اوقات فقیر مختلف است در بعضی اوقات رغبت  
 بر تسوید علوم و معارف بی اختیار پیدا می شود و بر اوقات دیگر بآنکه اسرار غریبه افاضه نمایند از خون  
 نفرت پیدا می کرد و تا بحدیکه دست قلم گرفتن خوش نمی آید بنابر آن در تفصیل جواب کتابهای شما که  
 میرند فوراً افتد و نمیتوانم به تکلیف چیزی نوشت باقی احوال مستوجب حمد است از سراسر  
 عسکر بعنایت الله سبحانه مخلصه میسر شده است حضرت حق سبحانه تعالی با استقامت دارد و جمیع یاران  
 آنجایی را دعوات مخصوصه است و اسلام مکتوب صد و ششم بحضرات مخدوم زاد و  
 سلمه الله سبحانه در بیان آنست که آن سرور را صلی الله علیه و سلم دیده و او در بشارتهای علیا یافته  
 صحیفه شریفه فرزندان گرامی رسیده حمد الله سبحانه که به صحت و عافیت اندامه که بتاثرگی امروز

بواسطه حوادث ایام تا تمام مانده مرتبه و هم عبارت از مرتبه است که در اینجا نمودنی بود و چون اینچنین صورت نپذیرد  
مثلاً اگر در مراتب متوهم شود آنجا نمودنی بود دست چه در مراتب اصلاً صورت کائنات نیست پیش از نمودن و همی آنجا  
شوقی ندارد و کشف صحیح و شود صادق لایق گشته است که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال اقتدار خود عالم را  
درین مرتبه خلق فرموده است و صنع کامل خویش نمودن محض را بود و بخشیده در آن مرتبه هر چند نمودنی بود اما  
چون عالم در آن مرتبه مخلوق گشته است نمودن با و داده است چه بجا و او تعالی بشیئت بود و وجود است چون نمودن با و داده  
نفس امری گشت و حکام و آثار صادق بر و تشریف و این مرتبه و هم و در مرتبه علم و مرتبه خارج است این مرتبه پیش از مرتبه  
عالم شباهت مناسب بر مرتبه خارج دارد و ثبوت و تشریف بر ثبوت خارجی است بخلاف ثبوت علی که آنرا وجود ذنبی  
گویند بطرف دیگر وجود خارجی است مظهری که در مرتبه و هم است نیز شباهت نام بطرف خارجی دارد بخلاف مرتبه  
علم که آنجا بطون و کون گویا در مرتبه و هم ظنی از مرتبه خارج اندخته بجا و علم در اینجا فرموده است و نطفی خود خارجی  
عالم را در مرتبه نطفی خارج موجود ساخته پس نفس خارج جزئیات احدی جل سلطان هیچ چیز موجود نباشد و در  
نطفی خارج بود و نطفی عالم با این تعداد و کثرت ایجاد خداوندی جل سلطان موجود بود و خارج نفس امر  
و حدت است و در نطفی خارج نفس امر کثرت چنانچه در علم نیز نفس امر کثرت است پس هم وحدت نفس امری  
باشد و هم کثرت و هر که امر را اعتبار علیحدّه باشد لاتخذه و رفیه چنانچه این خارج و وجود در عالم اعلی است  
سائر صفات آن از حیات و علم قدرت و غیره نیز در کمال صفات واجب است جل سلطان بلکه  
نفس امر که در ثبوت عالم اثبات نموده می آید نیز نطفی نفس امر مرتبه خارج است و نیاروم از خانه  
چیزی نیست به تو وادی هم چیز من چیزی نیست به قال الله تعالی و تقدس الم ترالی  
ربک کیف ندّ الظل سوال تو در سائل خود پوشیده که ظل هر چه دارد از اصل است و نطفی بدین از  
امانت داری اصل هنری پیدا نیست اگر سالک مستعد بکمال علی است هر چه دارد از خیر کمال که وجود کمال  
توانع وجود و اصل خود بدیده و خود را از جمیع کمالات خالی یا بدینا چار فناء و حتی تحقق گردد و نامی  
و نشانی از وی نماند حاصل این کلام چیست و کمالات را باصل دادن بجهت نیست با وجود ثبوت  
و استقرار سالک فنا و نیستی بکدام اعتبار است جواب این فنا در رنگ آنست که شخصی جامه عادت  
پوشیده باشد و داند که این جامه از وی نیست از دیگری است که عبارت پوشیده است چون این جامه  
غالب آید و استیلا می تمام پیدا کند تواند که با وجود تلبیس جامه این جامه را درست اصلاً جامه بدیده

نیز شاید از آن طعامها تناول نمایند و دیگر مکتوبی نوشته ام که در بیان واقعه که روی داده بود که با ثالث را بنوکری قبول نکردی بعد از زمانی ظاهر گشت که بعضی کرم آنرا نیز قبول فرموده تا آنرا قبول ظاهر گشت و سجد و التماس علی ذلک و علی جمیع النعماء درین ایام معارف غریبه معلوم عجیبه رو میید گویند آن ورق در قوم گشته است معالیه که دیگر ظاهر شده فرزندان تو در عالم عمر نزد یک شود الخ فیما صنع الله تعالی میگویم و صبر بنمایم ربنا آتانا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشداً و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و هفتم در بیان سبب فقور نسبت را بطه و التذاذ و طاعات بخواجه اشرف بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه اخوی غری رسید حمد الله سبحانه که بصحت و عافیت آمده اند پرسیده بودند که لم این چیست که چون نسبت بطه فقور میرود در ایاتان سایر طاعات التذاذ یعنی یابید بآنند که همان وجهی که سبب فقور را بطه نسبت مانع التذاذ است گاه هست که سبب فقر نبین بود و گاه که دورتی طاری میگردد و بواسطه آنکتاب لات آنچه اندک بود وجه اول مذموم نیست بلکه از لوازم سلوک طریق است مخصوص طریق دوم را تذکر بتوبه و استغفار باین نحو تا کبرم الله سبحانه اثر آن مانع گردد و چون تیز نیسان فیض و کدورت قیوت می طلبد بهر حال توبه و استغفار مانع است حضرت حق سبحانه و تعالی با استقامت اراد و السلام مکتوب صد و هفتم بملاطاهر خادم در بیان معاملاتی که اصل تعلق دارد و این نسبت یعنی منقول است معلماً لیک اصل تعلق دارد و نوع است نوعیت که از اینجا بصورت ثالی یا با آخر میتوان معلوم کرد و این معانی تا وقتی است که سیر مقاماتی است که گذار با عالم مناسبتی و یا مشارکتی است و لو بالوجه و الا کم و آن تا نهایت سیر مقام مناسبت شخصی را سیف فوق مقام رضا سیر گردد و از اینجا هیچ معلوم وی نخواهد بود بصورت ثالی و نه با آخر این زمان آن عارف علم بر محض حصول مقامات فوق خواهد بود بی آنکه چیزی از آنها معلوم وی گردد و درین مقامات هم نبوت رسالت و اشالها نیز مفسقه است انکارم که حضرت حق سبحانه و تعالی فردا در داخل علم آنها را مضیّب گرداند و نهایت این سیر تلمیذ مخصوص است که بار بآن پوشیده نماند و السلام مکتوب صد و هشتم بحضرت محمد و مزاده خواجه محمود محصور سلمه الله سبحانه در بیان آنکه ایجاد عالم در مرتبه و هم است اما بواسطه استقرار و تعلق ایجاد نفس امری گشته است و این مرتبه و رای مرتبه علم خارج است و بیان آنکه هم وحدت نفس امریت و هم کثرت و تحقیق آنکه فنا می سالک با وجود ثبات و استقرار بجهت نیست این مکتوب

علیه وعلیه صلوة والسلام این معارف نقل معنی یافته چون عارفی مقامات عقلی را در مقامات حسی بیان  
 این زمان علم وی که ایشان را تعلق خواهد کرد از قیاسات شریک نخواهد بود یعنی ایشان را معلوم وی بودند و جوی که هیچ  
 از آنها درونی حصول نکند زیرا که هر چه شیئی در وی حاصل خواهد شد ظل صوت آن شیئی خواهد بود نه صحن شیئی کما  
 قيل فی تعریف العلم هو حصول صورة الشی فی العقل لولا فک ان الصوة الحاصلة من الشی فی العقل  
 شیخ و مثال لذلك الشی لا یمنه کما یمنه بکشف الصبح والا الهام الصبح این زبان عارف بلکن بجانیه  
 هیچ نسبتی سوا می نسبت صافیت و مصنوعیت ثبات خواهد کرد از ظلیت و عینیت و مرآتیت تماشایی خواهد بود  
 این عالم در لوطانه کمالات ذاتیه است چه ذات اسجانه از عالم غنا ذاتی است ان الله لغنی عن العالمین  
 بخلات در بعضی احوال صفات که اینجا این نسبت تصور است پس بازمانده از این مقامات نگردد و اصل  
 حاصل زرد این نسبت بی نصیب است در مقام عارف امیر زرد از ذرات شامی که در بخت قفس او  
 جلش از بخلات در علم حصولی که در انصورت عالم برشی را بجا خود کشد و خود مرآت جمیع اشیا گردد که در  
 هم چنین در صورت ظلیت و مرآتیت هر شیئی صاحب آن عالم را بسوی خود کشد و نظیر بصیرت نور ابرون خود  
 نگذارد و چون افضل از سجاد از قید حصول ظلیت و ابر بر زرد از ذرات موجودات چرخ و چه چهره و چه آفاق و  
 چه نفس او را در از غیب الغیب و اگر دایه دانست که چنانچه سابقا آن شخص مرآت جمیع اشیا بود و هر چه  
 میکرد برای خود میکرد و هر چه از وی صدور می یافت ناچار راجع به آن میگشت خواهی میکرد یا بخل  
 چون مرآت خود را از آینه داری باز گردانیده و از قید بطل باز مانده و مثل نادانی گشته که چه  
 در وی افتد نماند و بیرون داند از پس ناچار هر چه خواهد کرد برای خود نخواهد کرد بلکه بر آس  
 حق خواهد کرد نیت کند یا نیت در محمل است نه در محققین این زبان حب این عارف بحسب اوتعالی  
 کشد بغض او بغض او سجاد و هم چنین تعظیم و توقیر وی تعظیم و توقیر حق است سبحانه و امانت و  
 سوادب وی بخیر امانت و سوادب او تقالی همین نسبت بوده اصحاب آن سرور  
 را آن سرور علیه وعلیه الصلوات و التحیات علی تفاوت در جاتم که حب و بغض ایشان شمر  
 بحسب بغض آن سرورست علیه وعلی آله الصلوة والسلام که فرموده علیه السلام من احبهم  
 فحبی اجمع و من ابغضهم فبغضی اجمع و تیر همین نسبت است اهل بیت آن سرور را آن سرور  
 علیه وعلی آله الصلوة والسلام اما طور این نسبت در حضرت مرتضی و فاطمه الزهرا و حسین رضی الله

و خود را بر مذهب و غیران یابد بحدیکه از پیشانیان از بزرگی خود افعال بکشد و خود را از حیا و زوایه گیرد و چون  
وجود سالک در مرتبه و هم و تحیل مخلوق گشته است قنای تحیل نیز او را کافی است چه استیلا می این تحیل او را  
بتعین قلبی میرساند و ذوقی و وجدانی میگرداند و آنچه مقصود از فنا نیستی است بوجدی که در هیچ مقصود از فنا زوال  
گرفتاری نخل است و حصول گرفتاری بصل و چون جوع نخل اصل نفسی گشت و وجدانی و ذوقی اند ما چار  
گرفتاری بصل زائل گشت و گرفتاری اصل بجای آن نشست و اگر این تحیل ب حصول نمی پیوست و بخت  
گرفتاری زوال نخل پیشتر نیگشت بلکه مدار سلوک این راه بر تو هم و تحیل است احوال و مواجید که معانی  
خزیه این راه است بوسم درک میگرد و تحلیات و تلونیات سالکان در مراتب خیالی شهودی میشود  
علیه لا الوهم نقص لغفهم و لولا الخیال لستر الحال درین راه هیچ چیز مانع تر از تو هم و خیال یافته نشد و اکثر  
در ادراک و اختلاف شان مطابق واقع بر آمد و هم است که بخواه هزار ساله را در که در میان عهد و پیمان  
بکرم خداوندی در اندک مدت قطع مینماید و بدربار و حصول میرساند و خیال است که وقایع و اسرار  
غیبی اورا در آن آشکار میگرد و سالک مستعد را مطلع میگرداند از شرف و هم که حضرت حق سبحانه  
و تعالی عالم را در آن مرتبه اختیار فرموده است و آنرا محل ظهور کمالات خود ساخته و از بزرگی خیال است  
که حضرت واجب الوجود و آنرا نموده عالم مثال گردانیده است که اوسع جمیع عوالم است حتی که در مرتبه و پرتو  
را جلالت نیز صورتی در آن عالم گفته اند و حکم کرده که حق را جل سجده مثل نیست اما مثال است لکن لکن  
الا علی صور احکام و بوسیله است که عارف آنرا در مراتب خیال خود احساس مینماید و بدو قریب است که آنها  
ترقی میفرماید سوال از تحقیق سابق واضح گشت که فنا نیستی باعتبار تحیل است اگر چه یقین قلبی برساند  
و وجدانی و ذوقی سازد احکام صادق و بروی سترت شود و بهتبار تحقق و خود تو بعضی رسائل نوشته  
که این فنا باعتبار وجود است زوال عین و اثر است حقیقت این عالمه صیبت جواب چون جوع و نخل  
بصل یقین پیوست و وجدانی و ذوقی گشت ما چار حکم زوال و جو نیز کرده آید و ارتفاع عین و اثر گفته شد  
سوال این حکم بقنای وجودی با وجود ثبوت و استقرار قانی صادق است یا کاذب مکتوب صد و دهم  
بحضرت محمد مزاده محمد معصوم علیه السلام تعالی در بیان آنکه عالم عارف بجائی میرسد که صورت هیچ معلومی در حقیقت  
حصول نمیکند آن زمان هر ذره از ذرات او را شامهراسی است بطلوب بیان آنکه جابین عارف بخریب حق  
سجانه بعضی او بعضی او تعالی و همچنین ایم الهانت او ال و صاحب آن سرور را با آن سرور نیز همین نسبت است



من القوس الثانی هناك اثر ولا حکم فلا قوسین سہنا حقیقہ و نہ ہ المعارف من اسرار اللہ  
 سجانہ نظیرا علی انحصار الخواص من عبادہ والسلام علی من اتبع الهدی والزم متابعتہ المصطفیٰ  
 علیہ و علی الرسلوۃ والبرکات العلیٰ مکتوب صد و دو و از دہم بشریت پناہی فی سلم  
 در بیان آنکہ صفات حقیقہ او تعالیٰ نہ عین ذاتند و نہ غیر ذات سجانہ الحمد للہ و سلام علی عبادہ  
 الذین اصطفیٰ علمائے اہل سنت شکر اللہ تعالیٰ سعیم و صفات ثانیہ حقیقیہ واجب الوجود  
 تعالیٰ چہ بلایا گفتہ اند کہ لاموجود و لا غیرہ این معرفت و رای طور عقل است کہ بنور فراست و  
 سیرت متابعت انبیاء علیہم الصلوۃ والتسلیم دریافتہ اند عقلا ازین عبارت افعال مقننین می فہمند  
 ندانستہ اند کہ در حصول تناقض اتحاد مکان و اتحاد زمان شرط است و چون در آنحضرت جل سلطانہ  
 مکان و زمان گنجایش ندارد تناقض چگونہ مقصور گردد و انجہ علماء در دفع تناقض و لفظ غیر تصرف  
 کردہ اند و از غیر معنی خاص خواستہ بیج در کار نیست بلکہ نظر کشفی منع این تخصیص می نماید و نفی غیر سیرت  
 بہر معنی کہ باشد اثبات میکند میبایم کہ صفات واجبہ جلشانہ چنانچہ عین ذات اقدس او تعالیٰ ننہند  
 کہ زائد اند غیر ذات او سجانہ ہم نیستند اگر چہ زائد اند تعالیٰ و تقدس نسبت ثنویت پیدا کردہ  
 اینجا آن قضیہ مقررہ ارباب معقول کہ الاثنان متغايران تخلف کردہ است و نقص اصول شان نمودہ  
 و آنکہ گفتہ شد کہ در اہل طور عقل است بان معنیست کہ عقل بان متہنیکردہ و از ادراک آن قاصر است  
 و آنکہ عقل برخلاف آن حکم میکند چگونہ برخلاف آن حکم نماید کہ آنرا تصور ہم نکردہ است بلکہ محیطہ  
 ادراک او بیرون است حکم باثبات و نفی آن چہ صورت بند در بنا آئنا من لدنک رحمۃ و سہی لنا  
 من امر تارشہ آ مکتوب صد و سیر و ہم بہ لا سلطان سر بند می در بیان آنکہ صفات او تعالیٰ  
 بحیات و علم و سایر کمالات متصف اند و در تحقیق معنی قیام صفات بذات جل سلطانہ صفات  
 واجب الوجود و جل سلطانہ کہ قیامی بذات او دارند تعالیٰ و تقدس مثل الحیوۃ و القدرة و العلم و غیرہ از  
 کمال تقدس و تنزه بیچ نسبتی بصفات ممکن ندارند کہ صفات ممکن اراض اند کہ قیامی بچہ او دارند صفات  
 واجبہ جل سلطانہ مقوم جوہر اند کہ قیام جوہر با نہاست و ایضا صفات ممکن حکم سیرت دارند و جاحض اند  
 از حیوۃ و علم غیر را بنی نصیب اینقدر است کہ ممکن توسط شان حی و عالم و قادر میگردد تا آنها با نفسہا حی  
 و عالم نیستند بخلاف صفات مقدسہ واجب الوجود و تعالیٰ و تقدس کہ در نظر کشفی این حقیر



تعالی عنهم اتم است و در قبیه آنکه اثنتی عشر نرسد است آن شود دیگر دور و دور آنها این نسبت محسوس نمی شود  
و السلام مکتوب صدویازدهم به شیخ نور محمد تهرانی بعضی از اسرار غریبه مقام تائب حسین دادنی  
و سر آنکه عارف کامل شمال خود را در معنی یا به این معارف نیز منقول بعضی است در معامله تائب و تسبیح و ظاهر  
زنگی از مظهر موی است که ذاب عین و اثر از سالک محسوس نیست پیوسته بخلاف معامله او ادنی که آنجا هیچ حکمی  
و اثری از مظهر ندارد پس درین مرتبه ثانیه ناچار مظهر امری باشد مستفاد از مرتبه و جوب آن خلعتی است مظهر  
عارف را بعد از تمامی معامله از مرتبه اصل عنایت فرموده اند و تفسیر از آن با فاضله صورت نیز توان  
کرد این سرست پس غامض شایق فیصل آن در موضع دیگر انشاء الله سبحانه ثبت یابد پس مظهر درین  
معامله امری بود که بوی از عدم آنجا راه نباشد و شائبه امکان را آنجا باری نود پس اگر انفعالی  
در آن مرتبه اثبات نمایم از خود بخود بود نه از غیر که نشانی از غیر نمانده و لوجه من وجه قمر +  
و بعینه من عینه کل هر چند انفعالی که در مرتبه تائب قوسین اثبات نموده آید نیز حق است و ظهور که در آن  
مرتبه بود ظهور اصل ابالی شائبه ظلیت نیست و شایان آن مرتبه علیاً نه انفعالی که شایان آن  
مرتبه مقدسه باشد است که بوی از ظلیت بدو راه نیافته باشد و غیر می راستی وجه در میان خلعتی  
نبود زیرا که غیر از لوث عدم خالی نیست و از نقص امکان بیرون نه آید اگر انفعالات مراتب  
ظلال چنان بود گنجایش دارد باید دانست که درین معامله او ادنی که شمه ذکر یافت عارف  
کامل شمال خود را نمی یابد سرش است که شمال او حکم عین گرفته زیرا که شمال از مقتضیات عدم بود

فما زالت احکام العدم فالقی الا الوجود الصریح و پس شمه شمال بل کلتایدیه سبحانه بین فاضله

ولا تقع فی الزندقه و چون اسرار غامضه و معارف غریبه را در یافتن تسبیح و قال الله

سبحانه ثم دنی قدنی بدانکه تحقیق این و نوبه از تحقیق با سرار او ادنی است که بالا ذکر یافته است

زیر که تا حکمی و اثری از عارف باقی است و از لوث عدم مبرا نگشته او را لیاقت این و یمنیت

بعد از تحقیق این نموده است که رویه بنزول دارد چون مدعی تحقیق گردد و عارف با خلوق

آزاد این زمان صورت قوسین ظاهر گردد و هر چند از قوس اول اثری و کمی نمانده است لیکن

چون دیر ابتدلی مشرف می سازد صورت قوسین در بوقت تنویم میگرد و پس از مدتی فکان تائب یا غیر اعتبار

فسر مود که این وقت صورت قوسین ثابت است در حقیقت آن او ادنی بل او ادنی از باقی

و اغفر لنا تک علی کل شیء تدر مکتوب صد و چهارم در تحقیق صفات واجبی تعالی که فیض تعلیم  
او تعالی به کمالات خویش و در میان آنکه معنی را از قیام بعین چاره بنود اما اثبات محل و راه پیچ  
در کار نیست و بیان عین وجودی و مبادی تعیناً انبیا و متبوعین انبیا را بعین ملائکه ام علی البینا علیهم الصلوٰۃ  
و السلام و مبادی تعینات اولیا و عوام مؤمنین و کفار و موجودات نشأت اخروی صفات حقیقه که در مرتبه  
حضرت ذات او تعالی اثبات ینا می پیچ تعینی ازین اثبات در آن حضرت جل سلطان تشریف پیدا  
نمیگردد و مرتبه دیگر و راس مرتبه اولی ثابت نمیشود و بوجهی از وجه انفکاک شان صورت  
نی بند و تا مرتبه ثانی محقق نشود و انفکاک بوجهی از وجه حاصل نگردد و تعین تنزل صورت  
نه بند حضرت ذات تعالی و صفات حقیقه او سجا نه گویا در یک مرتبه کائن اند با وجود زیادتى گویا  
عین ذات اند تعالی و تقدس و هر چند این صفات مقدسه تفصیل کمالات مندرج حضرت ذات  
سجانه اما حکم شان از حکم سایر اجال تفصیل عللده است چه اجال در مرتبه است که تفصیل در این  
مرتبه کائن نیست بلکه مرتبه تفصیل در مرتبه اجال است و در آن حضرت جل سلطان  
این معنی مفقودست و تفصیل در عین مرتبه اجال است و این معرفت و رای طوع عقل است  
که نظر کشفی آن ممتد گشته است و علم واجبی جل سلطان در آن مرتبه که باین صفات متعلق گشته است  
در رنگ علم بذات خود و علم به کمالات مندرج ذاتیه خود علم حضوری است و اینها با وجود زیادتى گویا  
عین عالم اند و حضور شان در رنگ حضور نفس عالم است از کمال تجا و شان بحضرت ذات تعالی که هم غفیر  
از صوفیه صفات اصین ذات گفته اند تعالی و انکار زیادتى صفات نموده اند و منع لایم کرده اثبات  
لا غیره فرموده و کمال است که با وجود تصدیق لایم اثبات لا غیره نموده آید با وجود زیادتى سلب  
غیریت کرده شود این کمال موافق مذاق علوم انبیا است حلیم الصلوٰۃ التسلیات و مطابق رک  
صائبه فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت شکر الله سعیم باید دانست که ایشان ذاتی در آن مرتبه که بحضرت  
ذات تعالی و صفات مقدسه او سجا به تعلق دارد از قبیل علم حضوری است چه صفات مقدسه را نیز  
حکم حضرت ذات تعالی و تقدس چنانکه گذشت و آنکه گفتیم که از قبیل علم حضوری است  
و یرا که علم حضوری عبارت از حضور نفس عالم است و چون صفات نفس عالم نیستند باید که علم آنها  
علم حضوری نباشد اما چون صورتی از آنها متذرع نمیکرد و حضور نفس شان کائن است از

اینها نیز در رنگ موصوف خود شجانه حی و عالم اند و تفصیل کمالات مندرجه خود و ادا و شغوف لیکن علم شان  
 از قبیل علم حضور می مفهوم میگردد و از عالم علم حصولی و همچنین هر صفتی و شانی که در مرتبه و حسب تعالی  
 و تقدس اثبات نموده می آید همه بشیوه حیات و علم مکشوف میگردد و نور صفت بنظری در آید گویا آن  
 نور یکی حیوة است و یکی علم و انکشاف و این دو صفت کمال در آنجا بین و هویت بجا تصفا دیگر  
 از هر دو ارادت غیر چنانکه باین وضوح آنجا مکشوف نمیکردند بل ایچ در کار است در آن موطن انکشاف کمالات  
 است که بسبب علم تعلق دارد و چون علم تابع حیوة است از صفت حیوة همه چاره نبود و قدرت و  
 ارادت بمقدور را در بوط است و از سمع و بصیرت علم کتفا توان نمود و مقصود از کلام افاده است و تکوین  
 از برای مکتوبات است مع ذلک هر صفت چون جامع است ناچار این کمال و رومی کائنات  
 انکار اولم نظر گفته نشود که ازین بیان لازم آمد قیام معنی یعنی چه صفات هر گاه حی و عالم باشند از قیام حیات و علم با آنها  
 چاره نبود گویم که هر دو قائم بذات واجب اند تعالی یکی به حالت دیگر می تعبیرت چنانچه علای و بقای عرض  
 گفته اند که عرض و بقا عرض هر دو قائم بحل محض اند و تحقیق این بحسب آنست که صفات اجبی جل سلطان  
 بذات اقدس او تعالی نه در رنگ قیام عرض است بچهره کلا بکلیه شبیه قیام مصنوع است بصانع صانع قیوم  
 مصنوع است هر چند آنجا انصاف است اینجا انصاف نه بلکه آن قیام در رنگ قیام شئی است بذات خود  
 انقد فرق است که آنجا زیادتی ثابت است و اینجا زیادتی متصور نیست اما آن زیادتی بعد غیرت نرسانده  
 است و لا غیر فرموده اند پس در هر دو جا تغایر اعتباری ثابت شده و قیام تحقق گشت و حصول تقاضا  
 اینجا انصاف انسان است بیانیت انصاف جوهریت جوهریت بلکه گویم در آن موطن که ذات اقدس صفات  
 حقیقیه مقدسه اند که بحضرت ذات قدیم اندر هیچ ملاحظه صفت انصاف آنجا کائنات نیست و حضرت ذات کلا  
 موصوفیت است و نه در صفات مقدسه ملاحظه صفاتی است هر گاه وجود و حسب وجود را در آنحضرت گنجایش نمود  
 صفت انصاف را چه مجال باشد که فرع وجودند در آن موطن مقدس غیر از نور هیچ چیز را گنجایش نیست و آن هم  
 بی چون اگر حیوة است نور است و اگر علم است نور علی هذا القیاس این نور اقدس بچهره الکرطوری در مرتبه شانی  
 بی غیر انتقال اثبات نموده آید هر چه مقابل ظاهر است از غیر از وجود چیزی دیگر نخواهد بود و اندکین نزد حقیر تعیین وجود  
 اند که است سائر تعینات تابع اند در این معین اول امر چند اطلاق لفظ تعین اینجا بمعنی علوم این فقیر گنجایش  
 ندارد لکن چون در قوم این لفظ متعارف گشته است ما هم در اطلاق آن مسأله نایم ربنا انکم لنا نورنا

وجود معنی و خارجی را که اقسام او بیحد و بیانت باشد بود و ظرفیت علم و خارج آنجا وجود را بچنانچه باشد  
 پس این صور علمیه ثابت باشند و قائم بصفات علم بودند و بیحد و بیانت علمی و خارجی در اینها متحقق نشود بلکه وجود  
 علمی و خارجی عارشان بود که از صفات امکانی است حدوث است فان کل ممکن حادث عند تم و در مرتبه  
 و بوجه وجودی و ثابت گشته است اما ظرفیت خارج و علم در آن وجود را پیدا نشده که ظرفیت و ظرفیت  
 را آنجا مجال نیست فیک اطلاع می نمانی صورت معلوم عبارت از نفس علم است حصول آن و حلولی او  
 در علم بچه معنی باشد متاخران صوفیه علیه گفته اند که صورت علیه که عبارت از اعیان ثابته اند و حقایق  
 ممکنات اند ثبوت شان در خانه علم است و پس در خارج علم بودند از وجود باینها نرسیده است  
 لیکن ملکوس آن صور علمیه چون در مراتب ظاهر وجود که جز نور خارج موجودی نیست افتاده است  
 متوهم میگردد که آن صور در خارج وجود دارند در رنگ صورتی که چون در مراتب متکسر می گردد متوهم  
 میشود که آن صورت در مراتب است فیالیت شعری ما مراد مولای الکبریا و ما معنی حصول الصور  
 فی العلم و ما الصور فی الاشياء الا نفس العلم و فی الغایت علمه تعالی ازلی قدیم بسیط و جدانی  
 تعلق بمعلومات متکثره حاصلست من تعلقه صور متعدده متمیزه لتلك المعلومات من غیر انقیاس  
 حصولها و حلولها فی ذلک العلم الازلی لیتحل الصور المتعدده و متمیزه و یتمیز من بعض و الاقسام  
 الملحقه و فرض شئی قیه غیر شئی و هو یوجب التکریب المنافی للقدم و الازلیه عجب معامله است ارباب  
 معقول صورت حاصله معلوم را در ذهن اثبات کرده اند و حلول آنرا در ذهن دانسته اند و در علم  
 چه آن صورت نزدشان عین علم است نه حال و علم و متبادر از عبارت صوفیه متاخرین حصول  
 آن صورت است در علم که آنرا باطن وجود گویند و هو سمانه اعظم باید دانست که این صور علمیه که  
 از تعلق صفت به کمالات مندرجه ذواتیه او تعالی ثابت گشته اند بنظر کشف لایح می گردد که ایشانرا  
 حیات و علم ثابت است و اینها فیکه مناسب علم حصولی بود ایشانرا نسبت بکمالاتی که در آنها  
 مندرج است کائن چنانچه تحقیق این بحث در مکتوبی تفصیل بیان نموده است اگر از غریب اینمعرفت  
 خفائی بماند و احتیاجی اقتدا بخارجی باید کرد و چون از بیان سابق واضح گشت که ذات اقدس  
 او تعالی و صفات مقدسه او بجهان در یک مرتبه کائن اند و از ثبوت یا ذاتی صفات معنی و تثنی  
 در آنحضرت جل سلطان پیدا شده است بدانکه این مرتبه مقدسه که حضرت ذات مع الصفات است

قبیل علم حضوری بود و انکشافی که بصفت علم تعلق دارد از قبیل علم حصولی است آنکه گفتیم که از قبیل علم حصولی است زیرا که علم حصولی عبارت از صورت حاصله است از معلوم در علم و نزد این فقیر تحقیق و کشف گشته است که صورت هیچ معلومی در علم و احی جلش از منتقش نیست و علم اول تعالی محل بیع صورت معلومه نه طبعیت حصول صورت در ذات عالم تعالی بلکه علم او را تعلقی است به معلوم و انکشافیست آنی آنکه صورت از معلوم در علم ثابت شود و خانه علم از جمیع نقوش و صور علمیه عالی و مصفاست مع ذلک لا یغرب عن علمه مثقال ذره فی الارض و لانی استنا اینقدر کشف و سیر کرد که چون علم اول تعالی به معلومی تعلق می گیرد از این تعلق صورتی از معلوم منتزع میگردد و قیامی بان علم پیدا می کند بی آنکه حلوی و حصولی در علم پیدا کند و چون از تعلق علم صورتی از معلوم منتزع میگردد و قیامی بعلم بلکه بعالم پیدا می کند راست می آید که از قبیل علم حصولی بود و چون صفت علم تعلق بکمالات مندرج ذلک است اول تعالی پیدا می کند ناچار از ان کمالات باین تعلق صورت های علمیه منتزع خواهد شد و قیامی بعلم پیدا خواهد کرد و اگر چه حلوی و حصولی از آنها در علم ثابت نباشد سوال این صور علمیه اقیامی بصفت علم پیدا کردی اما معلوم نشد که محل ثبوت این صور که ام است معنی را چنانچه از قیام بعین چاره نیست از محلیت عین نیز او را چاره نبود جواب باین معنی را از قیام بعین چاره نیست اما اثبات محل او را هیچ در کار نیست مقصود از اثبات محل از برای معنی اثبات قیام است بان نه از برای بر قیام هر گاه در جوهر مجرده ممکن که کمال لال اند مر آن صور علمیه او آن صور مبادی تعینات این جوهر اند گفته باشند که نهی را هیچ محلی و مکانی ثابت نیست بلکه هیچ در کار نیست اگر حصول این جوهر مجرده را محل نباشد چه گنجایش تعجب است این صور علمیه در رنگ اعراض تصور نمائی که قیام بعید از مدور قیاس اعراض در اثبات محل شان نمائی که این صور علمیه حصول بلکه مبادی تعینات جوهر اند که قیام اعراض با آنهاست به اعراض چه رسد بلکه در اعراض هم گویم که مقصود از اثبات محل از برای آنها اثبات قیام آنهاست به محل نه آنکه محل استقلال مقصود باشد تحقیق آنست که این صور علمیه در مرتبه وجود کائنات اند که محل و مکان آنجا گنجایش نیست و غیر قیام آنجا مستور در صفات حقیقیه واجب الوجود تعالی که حضرت ذات اقدس قیام دارند هیچ محلیت و محلیت آنجا کائن نیست و ثبوت ذهنی و خارجی که گفته اند در مرتبه امکان تعین یافته است زیرا که در آن حضرت نه خارج را گنجایش است و نه علم را هر گاه وجود را در آن حضرت حلی سلطان بار نباشد

واقع تا درین یقین مبداء یقین پیدائش و وصول بحضرت ذات تعالی بالا صالت گنجایش ندارد و ملائکه  
علیین را که مقربان حضرت از علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات نیز مبادی تعینات و یقینات و یقین  
وجودی است که وصول بحضرت ذات تعالی مربوط بانست باید دانست که این صفت اعلم که در مرتبه  
تفصیل یقین وجودی پیداکشته است هر چند حصص آن یقین وجودی آنا چون حیات  
دارد و گویند رنگ نفس وجود جامع جمیع حصص آن یقین است که از اجماع است و هم تفصیل اجمال حکم  
مرکز دایره دارد و تفصیل حکم محیط پس مرکز این یقین علمی که اجمال است کانیل مرکز آن یقین اول  
وجودی است و باین علاقه جمعی یقین کرده اند که مبداء یقین حضرت خاتم المرسل علی نبینا وعلیهم الصلوة  
والتسلیمات اجمال حضرت علم است لایکله این اجمال ظل مبداء یقین است علیه علی آله الصلوة والسلام  
که مرکز یقین اول وجودیست که از این اجمال علم یقین اول گفته اند و مرتبه فوق را لا تعین نیست  
و یقین حضرت وجود افکاشه نبی عین وجود است اما یقین شوب است چنانکه گذشت پوشیده  
نماند که یقین اول هر چند حصص مندرجه آن مبادی تعینات انبیاء کرام و ملائکه علیین عظام  
علیهم الصلوة والتسلیمات اما درین مرتبه چون اجمال کائنات است مبادی هر کدام علیهم الصلوة والتسلیمات  
یعنی گرد و دوسمی با ستم کرده نمیشود و چون تفصیل یافت مبادی هر کدام متمیز گشت و نام علویه  
یافت مثلاً یک حصه آن یقین اول وجودی اسم الحیوة است و حصه دیگر اسم العلم است  
علی نه القیاس و مشهود میگردد که اسم الحیوة باعتبار جامعیتی که دارد مبداء یقین ملائکه  
علیین عظام است علی نبینا وعلیهم الصلوة والتسلیمات و نیز حضرت روح الله را که مناسبت بلاء  
اعلی دارد این مقام نصیب است علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات و حضرت مهدی علیه الرضوان  
مناسبت خاص بحضرت روح الله دارد ازین مقام امیدوار است علی نبینا وعلیه الصلوة  
والسلام باید دانست که هر کدام از صفات شانیه که در مرتبه یقین ثانی تفصیل یافته است مبداء  
مرکز یک پیغمبر بزرگ مقتدر احتیاج به علم مثلاً مبداء یقین خاتم المرسل است علیه الصلوة والتسلیمات  
و قدرت مبداء یقین حضرت عیسی است علی نبینا وعلیه الصلوة والتسلیمات و مکنون مبداء یقین  
حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام و جزئیات این اسما کلیه قدسه مبادی یقینات  
انبیاء است علیه الصلوة والتسلیمات هر گاه و همی این بزرگواران که مناسبت اسمی خاص دارند و پیغمبر خاص مقتدر

تعالی در مرتبه فائیه ظهور است اول بشایسته تغییر و تبدل و آن نزو این تهر از روی کشف و نمود هر آئینه حضرت  
 وجود است که خیر محض و کمال صرف است و قابلیت ظهور جمیع کمالات دارد بطریق ظلیت و غیر وجود این  
 دولت شیر نشده است لهذا اگر علی آن مرتبه مقدسه شوق شود و استراخ کمالات او نماید حسب آنکه  
 گذشت هر آئینه اول چیزیکه از آن حضرت جلشانه متفرع گردد حضرت وجود خواهد بود و کمالات دیگر تابع  
 او خواهند بود از اینجا است که جم غفیر از صوفیه و غیر هم وجود را همین ذات سبحانه تصور کرده اند و تعین وجود  
 لا تعین زکاشته و ثبوت این تعین اسبق ما و رای علم و خارج است چنانچه تحقیق این معنی در مواضع  
 کثیره بیان یافته است این حضرت موجود بطریق ظلیت جامع جمیع کمالات ذاتیه و صفاتی است حالا  
 و این مرتبه جامع بجا لیه التفصیل است که توان گفت که تعین ثانی است اول چیزی که در مرتبه تفصیل  
 ثبوتی پیدا کرد و صفت الحیوة است که ام جمیع صفات این صفت حیوة گویند یا خل آن صفت  
 حیات است که در این مرتبه حضرت ذات تعالی هر آئینه لا غیره در حق او ثابت نبود و او به این  
 غیریت متمم باشد و بعد از صفت الحیوة صفت العلم بطریق ظلیت چنانچه صفت الحیوة گذشت  
 کائن است و این صفت جامع جمیع صفات است و صفت القدره و الارادة و غیره با وجود  
 استقلال گویند اجزای او نیز زیرا که این صفت را بجز ذات تعالی و تقدس نوعی از اتحاد  
 و غیر او را نیست چه در صورت علم حضوری اتحاد علم و عالم و معلوم است و قدرت هرگز بقادر و  
 مقدر متحد نگشته است و در ارادت و تخصیص احد المقدورین است نیز این اتحاد کائن نیست  
 علی نه القیاس و نزد این حقیر سبب التعین حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بالا صالته  
 تعین اول است که تعین وجود است و مرکز این تعین که اشرف اجزاء است بالا صالته نبینا  
 حضرت خاتم الرسل است علیه وعلیه الصلوة والتسلیمات چنانچه در مکتوبی تحقیق این بحث تفصیل  
 ذکر یافته است و چون ولایت حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ولایت اسرافیل است  
 علی نبینا و علیه الصلوة والسلام هر آئینه سبب التعین حضرت اسرافیل نیز همین تعین وجودی باشد  
 علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و سبب التعین هر غیر می و رسولی بالا صالته حصه است از حصص  
 این تعین اول بودی و از استان نیز اگر کسی را برکت متابعت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات در تعین  
 وجودی نصیبی باشد حصه یا لفظ از حصص و لفظ آن تعین سبب التعین آنکس بود مجوز است بلکه



بی هیچ تعدیه می و نهایتی در ثبوت اصل خود پدید آورده و هیچ نسبتی و چسبی حاصل نکرده و وجود عالم در یک  
وجود آن صورتست که در مرتبه دهم کائنات است که هیچ فراست باصل ندارد که در خارج از مرتبه دهم است و این  
ثبوت و نهی صورت هیچ تعدیه می و خلایقی و حتی در آن ثبوت خارجی که اصل صورت است پیدانند  
و لیه التل الّا علی ازین تحقیق حقیقت آن سخن مفهومی گشت که گفته اند عالم در مرتبه دهم تا بست یعنی  
عالم در مرتبه نفلت یافته است که آن مرتبه شبیه مرتبه دهم است که در صورت منعکسه مرتبه دهم تا بست نسبت  
باصل خود که در خارج موجود است بلکه از آن نفلت اطلاق وجود خارجی نیز در آن مرتبه مقدسه از قبیل تشبیه  
و نظیر بود که خارج را آنجا گنجانیده نیست هرگاه وجود از آن مرتبه اقدس کوتهی نماید خارج چه بود که فرع  
وجود است و تم اوست تا آنکه حقیقت این همه میاوی تعینات که مذکور شد از حق وجودی جلی بود  
یا تفصیل نسبت به وجودات که از این نشاء دینیست و وجود و شخص موجودات این نشاء مربوط  
با آن مباوی حالیه است اما وجودات ممکنه این نشاء دینیست و وجود و شخص موجودات  
این نشاء مربوط با آن مباوی عالیه است اما وجودات اخرویست و وجود و شخص موجودات با آن مباوی  
زکوره نیست بلکه مباوی تعینات شان امور دیگر است و آن امور زوایین فقیر کمال است و اتمیه اند  
که گردی از غلیظت با مان پاک شان نرسیده و انوار راجح در آن مرتبه اقدس دارند بلکه در آن مرتبه  
مقدس مفصل و تمیز از تفصیل و تیزر میانی آن کمال است و غرض از این مقدسه هر که اتم بهر دو حقیق  
موجود است از موجودات آن نشاء اخروی و وجودات را بهشت گویم یا سائست نیست آن تعینات  
وجودی جلی و تفصیل که به نشاء دینی و تعالی دارد و موجودات آن نشاء کاذبه را چه از آن مرتبه  
مقدس را بر عکس موجودات این نشاء که از مواهب تحلیل و تعینات از موجودات آن نشاء و انیمه  
چه بیان نماید که از آن مرتبه مقدسه نیم نصیبها و خطها دارند و بنیاد را با نیم نصیبها  
و من بعد از این صفات و اکتفا حقیقی لایه و اجل رینا لا تو اخذ ان شینا و اخطانا  
والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و یان نزدیم بفرمان پناه از حاسم الدین  
در جواب استفسار با الحمد لله و سلام علی جماعه ائمه اهل کلمه احوال و اوضاع  
فقراء انجیل و مستوجب حدیث السکون من الله سبحانه و ملائمتکم و عافیتکم صحیفه  
شریفه که از روی شفقت و مهربانی ام زوایین فقیر ساخته بود و بدینا لعنه آن مشرف گشت

ایشان را نسبت است جزئیات آن اسم مبادی تعینات شان است اولیائی که بر قدم پیغمبری از پیغمبران  
 مقتدا کائن از علیم الصلوات و التسلیمات مبادی تعینات شان جزئیات از جزئیات آن اسم را که  
 مبادی تعینات آن پیغمبر است علیه الصلوات و التسلیمات تعینات سایر مومنان جزئیات از جزئیات  
 آن اسم را که مبادی تعینات پیغمبری است که اینها بر قدم اویند علیه الصلوات و التسلیمات و مبادی تعینات  
 کفار با هم المفضل خلق دارند و ازین مبادی مذکور عالمی آمده و چون مبادی تعینات ممکنات معلوم  
 گشت بدانکه تمامی واکره و موجب برشتهای این تعینات است از گشت آن شروع در واکره ممکنات  
 است حضرت حق سبحانه و تعالی خواست که لایزال کرم و احسان خود در حق و انعامات خود را  
 بدیگران عطا فرماید و آنچه بختی نماید خلق را آخری و از کمالات خود و توان وجود خود بایشان بخشد  
 بی آنکه از اینجا پیغمبری جدا شود و اینجا خلق گردد که آن از کمالات نقص است تعالی الله عن ذلك  
 علو اکبر المقصود از خلق انعام و احسان است بایشان تکمیل و تنجیم کمالات اسمائی و  
 صفاتی بواسطه شان حاشا و کلاهما صفات فی حد ذاتها کامل و هیچ احتیاجی بطور و مظنه ندارد  
 حضرت جلشانه همه کمال بالفعل حاصل است بالله و نیست که حصول آن مراد بامری بود اگر شود  
 و مشابه است که در آن حضرت قبل شان از خود بخود است و اگر علم معلوم است همه خود عالم و خود معلوم  
 همچنین در خود متکلم است و خود سامع جمیع کمالات اینجا مفصل و تمیز است لیکن بعنوان پیغمبر که  
 چون را به چون راه نیست خلق چه باشد که کمالات او بجا نگیرد در کدام آئینه در آید و  
 و عالم چه بود که تفصیل آن اجمال نماید و آن حضرت جلشانه در عین اجمال تفصیل است و در عین ضیق  
 وسعت و چون تفصیل و وسعت اینجا پیغمبری است متوهم میگردد و گمان اجمال را تفصیل در کار است که  
 بخلق عالم مربوط است و تکمیل آن اجمال باین تفصیل است و حق آنست که انجام اجمال است تفصیل  
 کلامه الله و اشیع علیه السلام باید دانست که خلق این عالم در مرتبه واقع شدیم که از هیچ فرا حتم و  
 دانسته بآن مرتبه مقدسه نیست وجود احدی موجودین هر چند مقتضی تقدیر وجود آخرت اما آن  
 قاعده اینجا مفقود است که وجود عالم هیچ تحدیدی و نهائی بآن وجود اقدس پیدا نکرده است  
 و هیچ نسبتی و حتمی اثبات نموده صوریکه در مراتب متوهم میگردد و ثبوت او در مرتبه کائن است  
 و این ثبوت هیچ فرا حتمی و نهائی بثبوت دیده که اصل آن صورت است اصل نیست ثبوت این صورت

تذیل واجب نفهم لان الله اذ اجلس ليلى فمضج له وفتح قال الشيخ وبنه الله قاله  
 الواسطه صحيح في حق اقوام وبنه الآتيه حكم بخلاف هذا الامر لقوم آخرين وهم  
 ارباب التمكن يجمع لهم من المشايخه و الفهم لا ينبغي ان ما قاله الواسطه اولاً  
 يدل على الذكر لاهل التمكن خصوصاً لانهم الذين احياهم الله سبحانه  
 بعد الموت اى ابقاهم بعد الفناء و اهل التلوين لا فناء لهم ولا بقاء فلاحية لهم  
 موهوبه ثانياً لانهم في وسط الطريق و الفناء و البقاء احوال الانتهاء و قوله  
 الثاني ان ذكر التمكن خصوصاً لانهم الذين احياهم الله سبحانه بعد الموت  
 اى ابقاهم بعد الفناء اهل التلوين لا فناء لهم ولا بقاء فلاحية لهم موهوبه ثانياً لانهم  
 في وسط الطريق و الفناء و البقاء احوال الانتهاء الى مهنا و قوله الثاني ان ذكر في بيان  
 الآتيه يدل على ان الذكر لاهل التلوين في حال الاجتباب والاستتار لا في وقت  
 المشايخه و المكاشفة لانه اوان الذبول فتيماً سنه هذا القول قوله الاول ان  
 ذكره المعرفه في توسط حاله في موضع آخر لاني بيان هذه الآتيه  
 فلا منافاة ولا اعتراض للشيخ قدس سره بان ما قاله الواسطه صحيح في حق اقوام  
 اى لاهل التلوين وبنه الآتيه حكم بخلاف هذا الامر لقوم آخرين وهم ارباب  
 التمكن لان الواسطه بين في معنى الآتيه ان الذكر خصوصاً ارباب التمكن  
 لانهم هم الاحياء بعد الموت لاهل التلوين غاية ما في الباب ذكر ثانياً معرفته  
 براسنا في بيان احوال اهل التلوين لا لعلق لها بيان الآتيه فلا اعتراض  
 عليه بانها تحالف حكم الآتيه لان الآتيه وردت في حق قوم و هذه المعرفه  
 بيان احوال قوم آخر و لو ان الواسطه لم يخص الذكر باهل التمكن  
 اولاً و اثبت الذكر لاهل التلوين ايضا في حال اجتبابهم بقوله الثاني  
 لما حصل المناقاة بين قوليه و ما ورد اعتداهن الشيخ عليه و الظاهر  
 عنده ان الكرمية بيان حال الفريقين فمن كان له قلب ارباب  
 القلوب الذين تلونت احوالهم و هم اصحاب التلوين و قوله نعم و اتقى السمع و هو مريد

اظهار اشتیاق فرموده بودند که در کمی از حرمین شریفین با متعلقان متوطن نه فون گرد و مخد و ما کما  
 ز من متعلقان نظر نمی در آید بلکه نزدیک است که منع مفهوم شود اگر ایشان جریه در نظر متحمل می آید  
 و امید است که بسلاست برسد و الامر الی الله سبحانه و دیگر در باره سیادت آب نوشته بودند  
 که اطبا بضرر آن حاکم اندمخ و مشفقت آثار او نظر فقر هر چند بالا معان نموده آمد هیچ ضرر  
 در آن باره نمی نماید غیر از آنکه یک ظلمتی آنجا محسوس میگردد که غیر ظلمت این ضرر است و آبش چه  
 باشد بالجملة بضرر اطبا مفقود است و ظلمتی که مست از راه دیگر است و الامر الی الله سبحانه و دیگر فرزند  
 محمد سعید ضعیف بسیار کشیدند سبحانه الحمد و المنتسبه که رو بصحت دارد و بعافیت آمده دعا  
 مسکول است قره العین خواجه جمال الدین حسین باخوان و اخوات از گلیات آخر الزمان  
 محفوظ باشند حضرت مخد و فرادای کرام جمعبیت صوری و مسنوی منجلی باشند  
 مکتوب صد و شانزدهم خواجه ابوالکلام در ترغیب بخدمت شکاری خلق الله حضرت  
 حق سبحانه و تعالی بر حد اعتدال و مرکز عدالت استقامت است که است خدایچه دولتی است که  
 حضرت و اسب اعطیات بعل سلطان بنده را مخصوص به بعضی از فضائل و فرائد گردانیده کلیه حوائج  
 جمعی از بندگان خود را بید تصرف و حواله فرماید و او را ملازم و ملجا آن جماعت گرداند چنانچه هست  
 که جمعی از خلایق را که از کمال کرم ایشان اعیال خود فرموده است باو قریط سازد و تربیت ایشان را  
 باو تفویض نماید سعادت مند بود که بحد این دولت قیام نماید و خوشمندی باشد که بشکر این  
 اقدام به نماید و خدمتکاری ببال صاحب خود را سعادت خود داند و تربیت عبودیت و امامت  
 مولای خود را شرف خود انکار و حمد الله سبحانه که اهل آن بقعه که خیر ایشان طرب اللسان اند  
 و حدیث کرم ایشان را بر زبان دارند مکتوب صد و بیست و یکم بمولانا شیخ غلام محمد در بیان  
 آیه کریمه ان فی ذلک لآیة و در بیان دیگر اعتراضات بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله  
 سلام علی عباده الذین منطلق قال الشيخ الاجل قدس سره فی کتاب العوارف فی الباب  
 الثاني منه فی بیان معنی الکریمه ان فی ذلک لآیة لکریم لمن کان قلبه و القی السمع و هو شیط  
 قال ابواسطی لکریم لقوم مخصوصین لا سائر الناس هم الذین قال الله  
 تعالی من هم اول من کان متیقاً فاحیناً قال ابواسطی فی الاشارة

الی الصواب عندی بل هو الصواب لان ما تخیل انه سبحانه یرى فانما یرى روية  
خیال امی کشف صورة فی الخیال للا یقین الذی حصل للقلب وللموقن به ایضاً  
صورة کوشفت للقلب فانهم جردوا المثال للحق سبحانه وان لم یکن له تعالی مثل فلیتأمل  
الاعلی وانما اترسم فی الخیال صورة الا یقین وصورة الموقن به وان لم یکن له تعالی  
صورة فی الواقع لان المعانی الحاصلة للقلب لسائر اللطائف بل کما وجد  
و یوجد بها صورة فی الخیال الذی یومثل الذی هو وسیع العوالم کما قلین ههنا  
الا یقین للقلب وصورة ایقان وصورة موقن به مثل فی الخیال بصورة  
روية مرئی ولا روية فی الحقیقة للقلب له تعالی فضلاً عن ان یرى للبصر وانما یرى  
روية مثالیة للقلب تمثل ایقانه بصورت الروية تمثل موقن بصورة المرئی  
فظم من انه راہ حقیقة واما یرى الارویة مثالیة بل نقول ان صورة الموقن  
به لیس بصورة مثالیة للحق سبحانه بل صورة کشف تعلق الا یقین به  
ظهرت فی الخیال وحاشا لک ان یرى له تعالی صورة ولو فی الخیال وانما یرى صورة  
لبعض کشفات قلب السالک من الوجوه والاغترابات الیها تعلق بالذات  
تتم ولهذا اذا وصل العارف الی الذات تعالی لم یخیل له مثل هذا الخیال فلیس لذاته  
تعالی صورة ولو فی المثال والخیال لیس له تعالی مثال عندی کما لا مثل له  
سجانه اذ الصورة یلزم ما بعد والنهاية ولو فی مرتبة من المراتب و هو سبحانه  
منزه من التحدید والتقیید و جمیع المراتب مخلوقة له تعالی فافهم الحمد لله الذی  
اعطانا سلطان الخیال وجعلها مآلة لحصول صور معانی الکمال ولولا الخیال  
لما ادرکنا درجات الاتصال عن درکات الانفصال ولما علمنا واردات الاحوال  
فان لكل سخریة وحال صورة فیة ان کوشفت یدرک بها ذلک المعنی والحال فشان  
اللطائف السبع السیر والسلوک والانتقال من حال الی حال و شان الخیال ارادة  
درجات السیر والسلوک الحاصلة للسالک بصور بالمرتبة وارادة تزیید الرغبة الی  
الفوق و ایضا بآیة یحصل السیر علی بصیرة و تیسر السلوک علی معرفة و سلطان ینخرج السالک

بیان حال اہل التلکین فانتہم القوا سمعہم للفہم فی حال عین الشہود والا ان الذکر  
 للقوم الاول فی بعض الاوقات وللشانی فی جمیع الاحوال کما ترے وکذا قال  
 الشیخ قدس سرہ وندۃ الآئیہ حکم بخلاف ہذا الامر للقوم آخسبین ایضا کان  
 انب وکلمتہ او لمنع انخلو فلا ینا فی الجمع بین القری یقین فی الذکر ثم  
 قال الشیخ بعد ذلک فوضع الفہم محل المادۃ و المکالمۃ و هو سمع القلب موضع  
 المشاہدۃ ببصر القلب فمن ہو فی سکر الحال یغیب سمعہ فی بصرہ و من ہو فی  
 حال الصحو و التلکین لا یغیب سمعہ فی بصرہ لتلک ناصیۃ الحال و یغیب باوعا  
 الوجودی المستعد للسمع لان الفہم یورد الالہام و السماع و الالہام یتدعیان  
 و عاء الوجودیا و ہذا الوجود یكون موجودا متشاورا فشا ثانیاً للتلکین فی مقام  
 الصحو و ہو غیر الوجود الذی یملا فی عند المعان نور المشاہدۃ لمن جاوز  
 علی ممر الفناء الی مقر البقاء انتہی فوضع الفہم محل المادۃ و المکالمۃ  
 ای مع اللہ عزوجل یغیب سمعہ فی بصرہ ای لا یقیم وقت المشاہدۃ و ہو  
 حال اہل التلکین یدہل عند المشاہدۃ کما قالہ الواصل لا یغیب سمعہ  
 فی بصرہ ای یقیم فی عین المشاہدۃ و ہو حال التلکین یجمع بین المشاہدۃ  
 و الفہم کما مر لمن جا و زستقل بقولہ ہو ہا ای ہو ہا لمن جا و زعن الفناء  
 و وصل الی البقاء لا یخفی انہ ما مضی المشاہدۃ فی اہل التلکین و المشاہدۃ  
 انما یكون فی الذات کما قالوا و ہو غیر و اصل بعد الی الذات فالاولی فی حقہ  
 المکاشفۃ بالصفات المتخیلۃ المتلذذۃ و ما ہو فی الذات لا تلویں لہ ولا تغیر  
 فی تلک الحضرة المقدسۃ تارۃ الذہول و اخری الشعور بل شعور فی عین  
 الذہول و نسیم فی نفس الشہود و الظاہر من کلام الشیخ قدس سرہ جواز وقوع  
 المشاہدۃ فی الدنیا ببصر القلب و صاحب التعرف قدس سرہ و ہو الملم بالطائفۃ منع روتیہ تعالی  
 فی الدنیا بالبصر و القلب معا و ادعی الاجماع علیہ و قال اجمعوا علی انہ تعالی  
 لا یرى فی الدنیا بالبصار و بالقلب الا من جہۃ الایقان ما قالہ صاحب التعرف قدس سرہ و ترب

ناصیۃ التوحید والقی سمعہ عند سماع الوعد والوعید وقلبه بالتخلص عما سوس  
 اللہ تعالیٰ صار میں یہی اللہ حاضر شہید آیرے لسانہ ولسان غیرہ فی التلاوة  
 کثرتہ موسیٰ علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام حیث اسمعہ اللہ تعالیٰ منها خطابه  
 یاہ بانی انا اللہ فاذا کان سماعہ من اللہ واستماعہ الی اللہ صامعہ بصیرہ  
 وبصرہ سمعہ وعلیہ علمہ وعلیہ علمہ وعاد آخرہ اولہ واولہ آخرہ الی ان قال  
 فاذا تحقق الصوفی بهذا الوصف صار وقفہ سرمد او شہودہ مؤید او سماعہ  
 انہ الیا متجدد اقوالہ فالصوفی لما احتلہ ناصیۃ التوحید بیان لقول الامام  
 رضی وشرح بسامعہ من المتکلم بان الصوفی لما غلب علیہ حال التوحید وزال  
 عن نظره شہود الغیر صار میں یہی اللہ حاضر شہید ابجد کلمہ سمع کلاما  
 من نفسه او من غیرہ انہ سمعہ من اللہ سبحانہ ویرے لسانہ ولسان غیرہ  
 کثرتہ موسیٰ علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام فالامام کلاما کثر الایۃ سمعہا  
 من نفسه ومن لسانہ الی ان لاح لہ فی اثبات التکثر ارجال التوحید فسمعہا من المتکلم بہا  
 وان کان صدر منہ ومن لسانہ فاد وجہ لسانہ کالشجرۃ الموسویۃ فکلام الظاہر  
 من اللسان ککلام الظاہر من ملک الشجرۃ فی انہ کلام اللہ سبحانہ اقوال  
 وباللہ سبحانہ العصمتہ والتوفیق ان المسموع من الشجرۃ الموسویۃ کان کلام اللہ سبحانہ  
 لا محالۃ حتی لو انکرہ احد کان کافرا والمسموع من الایۃ لیس فی الحقیقۃ کلاما وان  
 تخیل الصور فی غلبۃ التوحید انہ کلام اللہ حتی لو انکرہ احد لم یکن کافرا بل یكون  
 محقا صادقا لانہ حصل من حرکتہ اللسان واعتمادہ الخارج ولا کذلک فی الشجرۃ فاین احد  
 الکلامین من الآخر فان الاول تحقیقہ والآخر تخیلہ والعجب من الشیخ الاجل قدس سرہ  
 انہ بالغ ہمتا فی التوحید حتی جعل التخیل تحقیقات وجعل الکلام الصادق العبد فی غلبۃ  
 الحال صادرا من الحق سبحانہ وقد انکر فی موضع آخر من کتابہ الاقوال الصادرة فی التوحید  
 عن اربابہا فی غلبۃ الحال وجعلہا علی حکایتہ من اللہ سبحانہ فرار عن شائبۃ توحید  
 الحلول والاتحاد وافرہا عن شوب الحلول بل حکم بالاتحاد العینیۃ والحق فی



عن اجهل ویکون من اهل العلم قلته سجان و ره و السلام علی من اتبع الهدی  
مکتوب صد و شصت و بیستم بولانا عبدا قادربا بے قال الشیخ رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
فی الباب الثانی من کتاب العوارف فی بیان الحدیث المرفوع الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
سلم من نزول من القرآن آیتہ الاولیٰ و لہا ظہر و بطن و کل حرف و لکل حد مطلع و  
یحتاج سرمی ان یشیء المطلع لیس بالوقوف بصفا و الفہم علی دقیق المعنی و فاض  
السرفی الآتیه و لکن المطلع ان یطلع عند کل آتیه علی شہود المتکلم بہا لانہا مستودع  
وصف من اوصاف لغت من لغتہ فیہ دلالت علی تبتلا و تہ الایات و  
سماحہا و قصیر لہ مرایا بنیۃ عن عظیم الجلال الے استمرات قال فی تاسد ہذا  
التوجیہ و شرح و یحیط بالی بکرم اللہ تعالیٰ ان الظہر نظم القرآن الباقی الے  
حد الاعجاز و البطن تفسیرہ و تاویلہ علی اختلاف صفاء الفہم علی دقیق المعانی  
و فاض السرد و الحد و نہایت مراتب الکلام و ہو شہود المتکلم بہا و ہو التجلی النقی المبنی  
عن عظیم الجلال و المطلع بالموفق ذلک التجلی النقی و ہو التجلی الذاتی المعرف  
عن النب و الاعتبارات اقبلت لحد الکلام و نہایتہ جمیع مطلع فیکون المطلع و راہ الکلام  
و وراہ نہایتہ الکلام صفتہ تعالیٰ و شہود المتکلم فی مراتب تلك الصفتہ تجلی تلك الصفتہ  
و نہایتہ لمراتب کما ہا و الاطلاع علی وراہ تلك التجلی کیون بالترقی منہ الی تجلی ذاتی لامحالات  
فالوصول الی الذات مہنا کیون توسط صفتہ الکلام و تبوسل نلادۃ النظم القرآن فی  
الہال علی تلك الصفتہ فلا بد من الخطوتین خطوۃ من النظر الہال الی المدلول الہی  
ہو الصفتہ و الخطوۃ الثانیۃ من الصفتہ الے الموصوف قال  
العسارف قدس سرہ خطوتان وقد وصلت و ما ذکر الشیخ قدس سرہ الا  
الخطوۃ الاولی و اتم بہا ہذا السیر و قید فاکدۃ التسلوۃ بہا لا غیر سجانک لا علم لنا  
الا ما علمنا انک انت العظیم الحکیم و قال الشیخ بعد ذلک انہ قد فُتِل عن  
جعفر صادق رضی عن آباء الکرام ایضا انہ خیر مغشیا علیہ و ہو فی الصلوۃ  
فُتِل عن ذلک فقال ما زلت اردد الآتیه حتی سمعتها من المتکلم بہا فانصونی لما احتل

ان كان بحاسته السمع ظاهرا ان يكون المسموع حرفا او صوتا والاذنان السماع  
 بكل جزء من اجزاء السماع غير مخصوص بالحاسة فجاز ان يحصل بلا حروف وصوت  
 من المسموع فانما تسمع بكلماتنا وكل جزء من اجزائنا كلاما ليس من جنس الحروف  
 والاصوات وان كان تخيل في الخيال بالحروف والاصوات الخيالية تعلم ان الكلام  
 المأخوذ المسموع اى كلمة كان اولاً محمداً عن الحروف والاصوات فلبس ثانياً في الخيال  
 بالحروف والاصوات الخيالية ليقرّب الى الفهم والافهام على انا نقول ما هو اعجب منه  
 ان الله تعالى يسمع كلامنا المكتبة من الحروف والكلمات المترتبة المتقدمة المتأخرة  
 لكن سماعه تعالى انما يكون بلا توسط حرف وكلمة بلا ترتيب وتقدم وتأخر لان الكلام  
 المركب المترتب المتقدم المتأخر تقتضيه زمانا ولا يجري عليه سمان زمان وهو تعالى خلق الزمان  
 فلما جاز سماع الكلام المركب من الحروف والكلمات بلا توسط حرف وكلمة فاولى ان يجوز  
 سماع الكلام الذي ليس من جنس الحروف والاصوات فانهم ولا تكن من القاصرين لا يعقلوا  
 الجاهلين والله سبحانه يعلم للصواب والذي اهتم به ثانيا بعد تسويد هذه السطور في تحقيق هذا  
 الكلام ان نعم العبد المستعد خطابه تعالى واخذه منه سبحانه انما يكون  
 ولا يتلقى روحاني بلا توسط صوت وهذا ثمثله في المعنى المتلقى في سلطان  
 الخيال الذي فيه ارسم صور الاشياء كلها بصورة حروف وصوت لان الافادة  
 والاستفادة في عالم الشهادة لا تكون الا بتوسط الالفافا والحروف ويجوز ان  
 يطلق على هذا التلقى سماع بلا كيف اي لا بد ان يكون اسماعه ايضا بلا كيف  
 ان لا سبيل لكيف الى الا كيف فيه فصح انه يجوز ان يسمع كلامه المجرد من الحروف  
 والاصوات بلا كيف ثم بعد ذلك تمثله الكلام في الخيال بصورة حروف وكلمة يحصل  
 الافادة والاستفادة في عالم الاجسام ايضا ومن لم ينل على هذه الحقيقة زعم بعض منهم  
 وهم احسن حالا انهم يسمعون كلامه تعالى انهم يتوسطون بكلمات مائة من الله تعالى  
 ومنهم انطقوا القول بانهم يسمعون كلامه تعالى ولم يقرقوا من الملقى بشيء اعم ولا يليق  
 وهم الجهال الباطل لم يعرفوا ما يجوز على الله تعالى ان يجوز الحق حقيق فبفسل الله سبحانه

في المقام ان الحكم بالاتحاد والعينية في ثبوتها الحال تخيلي لا تحقيقي سواء كان  
الاتحاد في الذات او في الصفات او في الافعال فبيان من لا يتغير بذاته ولا الصفات  
ولا في اسمائه بحدوث الاكوان لا يتحد معه احد ولا يتحد صفات احد من صفاته نعم  
ولا افعال احد مع افعاله سبحانه فهو سبحانه هو هو والممكن ممكن حادث في الذات  
والصفات والافعال فالحكم بالاتحاد بين القديم والحادث من تلويثات العشوق  
وغلبات المجته والسكران فلا يؤخذ عليهم ثبوتية الحلول ومظنة الاتحاد  
المستلزمة للكفر والاتحاد فانه غير مرادة لهم ان الله سبحانه ان يكون مرادهم  
ما هو غير لا فحق بجانب قدسه نعم فانهم اوليا الله واحبائه سبحانه المحفوظون من  
تجويزه لا يجوز على الله والذين تشبهوا بهم من غير حال وبدون صدق وتكملة  
بكل اسم ونسبوا منهم غير مراد انهم فوقوا في الاتحاد والزندقة حتى فتقوا الحلول  
والاتحاد مع الله سبحانه وحكموا بضرورة الممكن واجبا نعم الزنادقة الخارجة من محبت قائلهم الله  
انني يؤفكون ولا يخفى ان ما ذكره الشيخ قدس سره في بيان قول الامام رضي الله عنه صدق  
في حق قوم من اهل التلويين استولى عليهم السكر وغلب عليهم التوحيد لكنني بحسن طبعي بشأن  
الامام لا اجد صدقه في حقه رضي الله تعالى عنه لانه عندي من اكابر ارباب الحكمين والصواب ليس  
عنده التخييل بالتحقق ولا سماع من الغير بالسماع من الحق سبحانه فليطلب كلامه  
محمل حسن مناسب بحاله غير هذا الوجه وهو انه يمكن ان يسمع العبد كلام الرب  
تعالى بلا كيف كما سمع موسى في الطور على بنينا وعليه الصلوة والسلام فان  
قلت ما سمعته سماع الكلام من الله تعالى ولا يسمع الا ما هو حروف وصوت  
قلت ممنوع الا يرى ان الله تعالى يسمع كلامه بلا حروف وصوت فجاز ان يكون العبد  
اذا صار متخلقا باخلقه نعم يسمع بلا حروف وصوت والاستحالة ببديهة الوهم  
الناشئة من قياس الغائب على الشاهد مع وجود الفارق كيف يقاس الشاهد في مضيق الزمان  
المقنعة للترتب والتقدم والتأخر والغائب لا يجري عليه زمان ولا تقدم ولا تأخر ولا ترتيب  
فجاز في الغائب ثبوت اشيائه لا يجوز في الشاهد فليفهم والله سبحانه علم بالصواب والتحقيق ان السماع

و کذا لک شهود الشاہدۃ لایکون لالوصول الی الذات تعالی کما قالوا و ما  
 حصل فی مرتبۃ الصفات یسمی بالما شفقۃ و الشہود و واسمہ ہو لصیب ارباب العکین  
 الواصلین الی الذات لا اہل التلوین المقیدین بالصفات فانہم ارباب لقلوب و صحاب  
 القلب سجاۃ لا یسم لنا الا ما علمنا انک انت اعلمیم حکیم مکتوب صد و نور و ہم ہونا  
 شیخ مودود محمد قال الشیخ قدس سرہ فی الباب السابع من کتابہ العوارف فی ذکر من  
 اتقی الی الصوفیۃ من جملۃ اولئک قوم یقولون بالحلول خذ اسم اللہ سبحانہ  
 و یرغمون انہ سبحانہ یحل فیہم و یحل فی اجسام یعطفا و یسوق الی فہو ہم معنی من  
 قول النصارى فی اللاہوت و الناسوت و ہم من یستیح النظر الی المسحات اشارۃ  
 الی ذرا الوہم و یتجالحہ ان من قال کلمات فی بعض غلباتہ کان مضمنا لشیء ما  
 زعموہ مثل قول الحلایچ انا الحق و ما یحکی عن ابی یزید قولہ سبحانی حاشا لہ سبحانہ ان  
 نفقہ فی ابی یزید انہ یقول ذلک الاعلیٰ عنی الحکایۃ عن اللہ تعالیٰ و کذا شیء ان نفقہ  
 فی الحلایچ قولہ ذلک و لو علمنا ان ذلک القول مضمون شیء من الحلول رد و نامہم کما رد ہم اتقی فیالیت  
 شعری ما معنی الحکایۃ عن اللہ تعالیٰ و ما وخصیص ارباب الکرم مثل ذہا القول علی  
 معنی الحکایۃ اللہم الا ان یقال انہ قدس سرہ اراد ان القائل بمثل ذہا القول انکا  
 ہو العبد کما ہو الظاہر عند اکثر فلا بد ان یكون حکایۃ من الرب تعالیٰ فان  
 العبد لا یصیر بالکمال فی الحقیقۃ ہو الرب سبحانہ و لان العبد  
 مثل الشجر الموسویۃ فلا اعتراض علی الحلایچ و لا تعرض علی ابی یزید قدس اللہ تعالیٰ  
 اسرارہا و الظاہر من عبارتہ الشیخ انہ لو لم یحل علی معنی الحکایۃ لیس من الحلول  
 و لیس کذلک اذ یجزان یقول ذلک عند غلبات التوحید و استتار ما سوس  
 الواحد المشہود عند لسان نور الشہود با شائبۃ حلول و اتحاد فمعنی قولہ انا الحق عند  
 اختلافہ عن نظرہ است انما بستی کو انا الموجود الحق لا انی متحد مع الحق احوال فی الحق  
 فان کفر و منافق للتوحید الشہودی فان المشہود فیہ لیس الا الواحد الاحد و علی تقدیر  
 الحلول و الاتحاد المشہود متعدد و لو علی صفۃ الاتحاد و الحالیۃ قولہ و ہم من یستیح النظر الی المسحات

واحسانہ تعالیٰ قولہ صار سمعہ بصرہ وسمعہ الی ان قال وعاذ آخرہ  
اولہ واولہ آخرہ ای اخذ سمعہ حکم بصرہ وسمعہ حکم سمعہ ای سمع بکلیتیہ و بصر بکلیتیہ و علم  
بکلیتیہ لانه ان سمع بعضہ و بصر بعضہ الآخر فلا یح لا یكون السمع عین البصر ثم  
بین قولہ وعاذ آخرہ اولہ واولہ آخرہ بخفائہ و حاصلہ ان اللہ سبحانه مخاطب الذر  
بقولہ الست برکم سمعت اللہ ای بلا واسطۃ علی غایتہ الصغار ثم لم تر ل الذر ان قلب  
فی الاصلاب ومنتقل فی الارحام حتی برزت الی اجسادہا فالتجبت بالحکمة  
عن القدرة و تراکم ظلمتہا فی القلب فی الاطوار فاذا اراد اللہ تعالیٰ بالعبد حسن  
الاستماع بان یصیرہ صوفیا صافیا لا یرقیہ فی رتبہ التزکیۃ والتجلیۃ حتی یتخلص  
الی قضاء القدرة ویزال عن بصیرتہ القاۃ حجاب الحکمة فیصیر سماعہ بالست  
برکم کشفًا وعیانا و توحیدہ و عرفانہ بتیانہ و برہانہ حیث اخذ لسانہ و لسان غیبہ  
فی حقہ حکم شجرۃ موسیٰ یتبع منہ کلامہ تعالیٰ کما سمع موسیٰ من تلمک الشجرۃ فصح  
انہ عا و آخرہ اولہ واولہ آخرہ حیث سمع کلامہ تعالیٰ آخرًا کما سمع اولًا و علیہ عمل  
قول البعض انہ قال انا ذکر خطاب الست برکم ای کان ذلک الخطاب الذی سمع  
الآن منہ تعالیٰ علی الاستئذان و لا یخفی علیک ان الخطاب الاول منہ تعالیٰ کان تحقیقا  
وسماع الذر منہ تعالیٰ کان علی سبیل الحقیقۃ و ہذا الخطاب الماخوذ المسموع من  
الاستئذان لیکون خطاب الذر علی سبیل التخیل والتوسم کما مر فاین احدہما عین الآخر  
فالعجب کل العجب ان شیخ قدس سرہ مع جلالتہ قدرہ جعل احدہما عین الآخر ولم یفرق  
بین المتحقق والتخیل و ما ہو الا عین السکرۃ و صرف التوحید مثلہ شل قولہ انا الحق  
وسجانی و لیس فی بیتی موسیٰ اللہ و العجب من ہذا ما قال بعد ذلک فاذا  
تحقق الصوفی فی ہذا الوصف صار وقتہ سرمد و شہودہ مؤید او سماعہ  
متوالیا متجددا لا یدب علیک ان الصوفی فی ہذا المقام ما تحقیقہ الا بالاجل  
المعنوی الصفاتی کما مر و ہو مقام التلوین لا غیر فمن این صار وقتہ سرمد او  
شہودہ مؤید بالوام والسرمد للوقت الا فی الوصول الی الذات تعالیٰ و تجلیہ لذاتی

شاید تفصیلاً بگویند مکتوب حمد و سب و کیم در حل عبارت مکتوبی که متضمن اسرار است  
الحمد لله و السلام علی عباد الذین اصطفی صحیفه گرامی که از روی شفقت و مهربانی تا غرض این فقیر ساخته  
بودند بطلان آن مشرف گشت اندراج یافته بود که غریزی بر عبارت مکتوبی که در اجمیر نوشته  
بودی اعتراضها دارد در حل آن باید نوشت و بعضی از یاران چون تعین مواضع اشتباه نوشته  
بودند باندازه آن چند مقدمه در حل آن اشتباه نوشته آید و الله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد  
مخدوم ماکرم سیر مادی و سیر بریهی امریست که بوجه آن صاحب فیض دارد و الزام امری نیست  
که بغیر تعلق و شسته باشد پس حجت و برهان بر اثبات آن طلبین گنجشایش ندارد و مع ذلک  
کسی را که حضرت حق سبحانه قوت قدسیه داده است اگر در احوال و اوضاع صاحب آن نیک  
ملاحظه نماید و فیوض و برکات و علوم و معارف الهی جلشانه که او آن ممتازست مشاهده کند  
تواند بود که حکم سیر مادی او نماید و بیچ محتاج بدلیل نبود و درنگ آنکه بعد از ملاحظه قرب و بُعد  
و مقابله و اجتماع که قرار با شمس است حکم کند که نور مستغدا از نورش است اگر چه این معنی بر غیر  
ارباب حدس حجت نبود و نیز حضرت خواجها قدس سره در احوال حال سیرین فقیر را سیر مادی  
مقرر فرموده بودند شاید یاران هم این معنی را از ایشان شنوده باشند و این ابیات شومی  
مطابق حال فقیر دانسته میخوانند و عشق معشوقان نهانست و مستی و عشق و عاشق با و حمد  
طلب و غیره لیک عشق عاشقان تنه کند و عشق معشوقان خوش فربه کند و از مراد آن بر که وصل  
گشته است بر راه اجتنابی رفته است و اجتناب مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات و التسلیات  
صاحب غوار قدس سره در بیان مجذوب سالک و سالک مجذوب تصریح باین معنی فرموده  
است و راه دیدن راه انابت راه را و از راه اجتناب گفته قال الله تعالی یحبی الله من یشاء و یمیدی  
الیه من یشاء و راه اجتناب با الاصله مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات و التسلیات و امتان از رنگ سائر  
کمالات تعبیه ایشان است و آنکه اجتناب مطلقاً مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات و التسلیات  
و امتان را از ان اصلاً نصیب نیست که آن غیر واقع است و حصول فیوض در سالک  
بتوسط و حیلولت خیر البشر علیه علی آله الصلوة و السلام تا زمانیست که حقیقت آن سالک که  
معدی بشریت بحقیقت معدی منطبق نگشته است و آن متحد نشده چون بکمال متابعت بکمال فضل

اشاره الى هذا الوهم اى الحلول والعجب عن الشيخ الاجل انه يفهم من امثال  
 هذه العبارات الاتحاد والحلول والحال ان المقياد من هذه الاقوال الظهور و  
 هو وراى الحلول لان الحلول كنيوتة نفس شئ في شئ مثل كنيوتة نفس زيد في  
 البيت والظهور كنيوتة نفس شئ في شئ مثل كنيوتة نفس زيد في المرات والاول محال  
 في مرتبة الوجود ونقص تلك المرتبة المقدسة والثاني منع لثبوت ولا نقص  
 عند حصوله فان الاول يستلزم التغير المنا في اللقم والثاني لا يستلزم كما لا يخفى  
 فلو ظهرت الكمالات الوجودية في مراحلا اعدام والامكانية لم يلزم منه حلول تلك  
 الكمالات في تلك المراحلا ولا تغيرها ولا انتفاها المنا في اللقم وانما هو ظهور وراة  
 كما في مرات تجويز شهود كما لا اله تعالى في مراحلا الامكانية ليس تجويز حلول تلك الكمالات  
 فيها بل هو تجويز ظهور الكمالات في المرات ولا نقص فيه وان كان يجوز لثبوت هذا الشهود صاحب  
 نقص وغير مستقيم على الجادة لكن المقصود رفع تمة الحلول عنه لاثبات كماله وكونه  
 على شئ والله سبحانه اعلم بحقائق الامور كلها مكتوب صدق يستقيم بنقصه ودر بيان اقتضائه  
 كرون غزلت الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اصحابك شرفه اخوى اعزى تعاقب كيد كبريه  
 خوشوقت ساختند حمد الله سبحانه كه باوجود اسباب بنى مناسبتها ومحبت وارتباط فقرائه داشتند  
 تلويحى راه نيافته است و منافی و سبب فتور گشته بلكه در ان ارتباط قوت بخشيد حضرت  
 حق سبحانه در محبت اين طائفه استقامت كرامت فرمايد كه سرمايه سعادت  
 شفقت شعرا درين فرصت شوق انزو و اقبال آيه گوشه اختيار كرده است بغير زحمه  
 نميرود و جاست پنج وقت در همان زاويه منعقد مى شود و راه ملاقات مردم مسدود گشته  
 اوقات بسي بعبيت بسر ميرود متمناى تمام عمر گوياء لا اتمير شده حمد الله سبحانه عن ذلك  
 باقى احوال صومى هم بعافيت مقرون است و فرزندان متعلقان هم بعبيت مى گذرانند  
 جناب خواجہ عبد اللہ پیش از ماہ مبارک رمضان بہ ہائی تشریف بردہ حمد اللہ سبحانہ کہ خواجہ دین  
 آمدن فوائد بسیار حاصل کردند و ورق را تمام کردند و از غلبات توحید بدیاری تزیین غوطہ خوردند و  
 متوجع اند و از ظاہر باطن بلكہ باطن بطون میروند تفصیل احوال چون ماقطہ بار الدین اینجا آمدہ



علی آله الصلوٰۃ والسلام متجلی نگشته اند خراب و اتراند و غیر از صورت جذب نصیب ندارند سوال حاصل  
 جذب نحوی از محبوبیت میطلب پس کفار را که اعداء الله اند نصیب از جذب چگونه تجویز نموده آید  
 جواب تواند بود که بعضی از کفار نحوی از معنی محبوبیت داشته بودند که باعث حصول جذب  
 شان شده باشد و چون آنرا متابعت صاحب شریعت علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام متجلی فرماقتند  
 خاسر و مخدول مانند آن جذب غیر از محبت برایشان دست نگزیده که اعلام استعدادشان نموده  
 که بجل و عناد آنرا از قوت فعل نه آورد و انظلم الله و لکن کائنات انقسم نظیون در طریق جذب اگر  
 توسط متابعت صاحب شریعت علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام که عبارت از سلوک است  
 و صولی بطلب میسر شود و بی حیولت امری نخواهد بود گفته اند لودو لیتیمه لودو لیتیمه علی الله  
 یعنی اگر کشیده شوید بحضرت حق سبحانه و رسانیده شوید به لطن بطون سرزمین در میان شما  
 و در میان حق جل و علا حیولت و حجاب امری نخواهد بود و شاید که نماطر شریف شما هم مانده باشد  
 که حضرت خواجگاه س سره میفرمودند که وصول از راه محبت که حق را جل سلطان باینده  
 است اگر میسر شود ناچار بی توسل امری خواهد بود که مناسب محبت است و اگر واسطه است  
 در سلسله تربیت است که عبارت از سلوک است و راه محبت یکی از طرق جذب است حدیث  
 المار مع من احب علی صاحب الصلوٰۃ والسلام نیز تایید این معنی میفرماید زیرا که مرد را با محبوب خود  
 چون محبت میثبت پیوست واسطه مرفع گشت استماع فرایند هر ظل را با حاصل خود  
 شاه راه است و هیچ چیز در میان شان حائل نیست اگر بعینایت خداوندی جلشانه ظله را  
 باصل خود سیلی پدید آید و کشته با و جوید اگر دبدولت متابعت صاحب شریعت علیه علی  
 آله الصلوٰۃ والسلام آن ظل را بان اصل و صولی و الحاقی حاصل آید هر کمین بی حیولت امری  
 خواهد بود و چون کمال اسمی است از اسمای الهی جلشانه ناچار در میان اسم و اسمای او حائل  
 نخواهد بود و وصول ظل ازین راه باصل الاصل که اسمی آن اسم است بتوسط امری خواهد بود و بعینایت  
 و اصل حضرت ذات است تعالی بود وصول بچون توسل و حیولت امری در حق با و مفقود است هرگاه در  
 صورت وصول بحضرت ذات سبحانه حیولت و حجابیت صفات اجبی جل سلطان مرفع گردد و حیولت  
 و حجابیت غیر صفات چه گنجایش دارد سوال صفات اجبی را جلشانه هرگاه افشاکی از حضرت ذات و تعالی

در مقامات عروج این حقیقت، آن حقیقت اتحادی حاصل شد توسط این خواست چه توسط جبر و است در  
 مغایرت است در اتحاد متوسط و متوسط و حاجب محبوب نبود آنجا که اتحاد دست معامله بترکت است اما  
 چون سالک تابع و الحاقی طفیلی است از قبیل شرکت نمودم بود با مخدوم و آنکه گفتیم که حقیقت او را  
 با حقیقت آن سرور علیه علی آله الصلوٰه والسلام انطباقی اتحادی پیدا میشود باینش نیست که حقیقت  
 محمدی علیه علی آله الصلوٰه والسلام جامع جمیع حقائق است از حقیقت الحقائق گویند و حقائق دیگران در  
 رنگ اجزایند و در این جزئیات زیرا که اگر نه می‌شربت حقیقت سالک در رنگ جزئی است  
 مر آن کلی را و محمول است بروی و حقیقت غیر محمدی اشرب در رنگ جزئی است مر آن کلی را و غیر  
 محمول است بروی و این حقیقت غیر محمدی اشرب اگر اتحادی در عروج پیدا شود با حقیقت  
 پیغمبری خواهد بود که این بر تمام اوست و محمول بر آن حقیقت خواهد شد و شرکتی در کمالات  
 مناسب است او را پیدا خواهد کرد لیکن از شرم شرکت نمودم بود با مخدوم چنانچه گذشت و چون این  
 جزئی را بعلاقه کمال متابعت بلکه محض محبت خاص یکی خود پیدا میشود و شوق  
 وصول آن دامنگیر او میگردد و آن قیدی که کلی را به جزئی آورده بود بفضل خداوندی جل شانه  
 رو بر وال می‌آید و بتهیج بعد از زوال این جزئی را بآن کلی انطباقی و الحاقی حاصل میشود  
 آنکه گفتیم محبت خاص پیدا شود در رنگ آنکه محض فضل این فقیر پیدا شده بود و در غلبات  
 آن محبت می‌گفت که محبت من بحضرت حق سجا از آن جهت است که او تعالی رب محمد است  
 صلی الله تعالی علیه آله و سلم و میان شیخ تاج و یاران دیگر ازین مقوله تعجب میکردند انکار می‌کردند که از  
 خاطر شناسم زخمه باشد و اما این تمام محبت پیدا شود و الحاق و اتحاد چگونه متصور بود و ذلک  
 فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و حقیقت توسط عدم توسط را بیان مینماید نیک  
 استماع فرایطی جذب را چونکه کشش از جانب مطلوبت معنایت الهی جلشانه متکفل حال  
 طالب است ناچار قبول و ساطت نمیکند و در طریق سلوک چونکه انابت طالب است از وجود  
 و ساطت چاره نبود و نفس جذب هر چند و ساطت در کار نیست اما تمامی جذب منوط بسلوک است  
 که اگر سلوک که عبارت از اتیان شریعت است از توبه و زهد و غیره با جذب منضم نگردد جذب به نام تمام و  
 ابر است بسیاری از هنود و ملاحده را دیده ایم که جذب از دنیاچه که متماثل صاحب شریعت علیه و

علیم الصلوات والتجارات و به و نه از خطا القتل باید داشت که جنبه بر چند از سلوک چاره نیست تقدم باشد جذب بر سلوک یا موخر اما افضل مرتقدم جذب بر راست که سلوک خادم اوست و در تاخیر جذب بر سلوک مخدوم اوست که بدولت سلوک را جذب شیر شده است و در تقدم جذب بر این چنین است که او بالذات مطلوب دعوت الهی این مراد آمد آن مرید و راس مرادان و رئیس محبوبان محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که مقصود ذاتی و مدعا اولی این دعوت اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام و دیگر از اطفال او طلبیده اند و مرادان باشند یا مریدان لولاه لما خلق الله الخلق و لما اظهر البر بوبیتهم کما در چون دیگر از ائمه طفیل او باشند و مقصود اصله ازین دعوت بود علیه و علی آله الصلوة والسلام تا چاره همه محتاج او باشند و بتوسط او فیوض و برکات اخذ نمایند علیه و علی آله الصلوة والسلام و باین معنی اگر همه را آل او گویند گنجایش دارد علیه و علی آله الصلوة والسلام که همه پس روا ویند و بتوسط او کمال اخذ نمی نمایند چه هرگاه وجودشان بتوسط وجود او صورت نمید و کمالات دیگر خود که تابع وجود اند بتوسط او چه صورت دارند علیه و علی آله الصلوة والسلام بلی محبوب رب العالمین چنین باید استماع فرمایند گفتگو گشته است که محبوبیت او علیه و علی آله الصلوة والسلام بآن محبت و حبیبی جلشانه کائنات است که بذات محبت او تعالی بی ملاحظه بشیون و اعتبارات تعلق گرفته است و حضرت ذات تعالی بآن محبت محبوب گشته بخلات محبوبیت دیگران که بآن محبت کائنات است که تعلق بشیون اعتبارات دارد و تلبیس با سایر صفات است یا الظلال اسما و صفات طے تفاوت الدرجات است

فان فضل رسول الله ليس له مدفعير عنه ناطق بفهمه عليه على جميع انواره من الانبياء والمرسلين والملائكة المقربين الصلوات والتسليمات والتجارات البركات تحقيق این مقام است که توسط آن سرور کائنات علیه و علی آله الصلوة والسلام به معنی تواند بود یکی او صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم حائل و حاجب بود در میان سالک و در میان مطلوب و معنی دوم آنست که سالک طفیل او بتوسط بتبعیت و متابعت او علیه و علی آله الصلوة والسلام مطلوب اصل گردد و در طریق سلوک پیش از رسیدن بحقیقت محمدی توسط بهر دو معنی کائنات است بلکه می انکارم که درین طریق از شیون هر که در میان آمده است بتوسط و حاجب میشود سالک است ای اگر او را از جذب به تدارک آن نماید

درست است که در این  
موضع  
مستحق است از

باید

جائز نباشد ارتقاء حیولت صفات از میان واصل و موصول التبیح معنی بود جواب سالک را چون وصول تحقیق باصل خود که اسی است از اسرار الہی بطل شدن و آن سالک ظل و سبب حاصل گردد ہر آئینہ در میان حضرت تعالیٰ بیچ توسطی و حیلولتی نخواہد بود چنانچہ در میان اسم و سمای او حیولت امری کاثر نیست پس ارتقاء لازم آمد و ذانفکاکے مثل این تحقیق بالا گذشتہ است و در میان اتحاد حقیقت سالک و حقیقت محمدی علیہ علیہ آکہ الصلوٰۃ والسلام و نیز شمش ازین بیان در بیان وصول ظل ہل ہم گذشتہ بتنبیہ سادہ لوحی ازین عدم توسط کہ در طریق جذبہ و غیرہما گفتہ شدہ است استغنامی از تجسیت خیر البشر علیہ علیہ آکہ الصلوٰۃ والسلام گمان نبرد کہ ان کفر و الحاد و زندقہ است و از کارست از شرعت حقہ او علیہ علیہ آکہ الصلوٰۃ والسلام و بالا گذشتہ است کہ جند بہ بی توسط سلوک کہ عبارت از ایقان شرعت است علی صاحبہا الصلوٰۃ و التیمم ابر و ناتمام است و نفقت است کہ بصورت نعمت برآمد و محبت را بر صاحب جذبہ ناتمام تمام کردہ با مجملہ بکشف صحیح و الہام صحیح نیز یقین پیوستہ است و بیچ دقیقہ از دقایق این راہ و بیچ سر رفتہ از معارف این قوم بیواسطہ او و بی توسط متابعت او علیہ علیہ آکہ الصلوٰۃ والسلام میریت و متہی را در رنگ بندی و متوسط فیوض و برکات این راہ بی بیعت و بی طفیل اوحاصل نہ ۵ محاسن سعدی کہ سادہ مقلد توان رفت جز بر پی مصطفیٰ و افلاطون از بخردی صفای کہ و نفس خود از ریاضات معجزات یافت خود را از نبشت انبیا علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات استغنی دانست و گفت سخن قوم ہم ہمدیون لا حاجت بنا الی من یحیدنا ندانست کہ این صفا کہ بر ریاضات بی توسط متابعت انبیا حاصل شدہ است علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات حکم آن ارد کہ من سیاہ را بر راند و سازند یا زہر را بشکر خلاف کنند متابعت انبیا است علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات کہ حقیقت من را متقلب گردانیدہ زرخا لصل سازد و نفس از امارگی پلینان آرد حکیم مطلق جل و علا + بعثت انبیاء و وضع شرائع این ہمارا علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات بزرگی تعمیر خراب بارہ مقرر ساختہ است و خرابی اورا بلکہ اصلاح اورا بر غیر متابعت این بزرگواران نہ داشتہ علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات اگر ہزاران ریاضات و معجزات بی متابعت این بزرگواران علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات کردہ شود ہزار امارگی او کم نگردد بلکہ از یاد کسری او تلایع ہر چہ گویو علی طاعت شودہ از آلہ خضراتی و متوسط خلائع انبیا

روحانیا زاد تربیت او مدخلتی باشد حضرت خواجہ اصرار را قدس سرہ با وجودیست ظاهر چونکہ امدادی  
از روحانیت حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ یافته بودند اویسی میگفتند ہم چنین حضرت خواجہ نقشبند  
با وجودیست ظاهر چون مدد از روحانیت حضرت خواجہ عبدالحق قدس سرہ یافته بودند اویسی  
بودند علی الخصوص شخصی کہ با وجود اویسیت اقرار بہ سیرت دارد و از کار بر سر سیرا و سبق  
عجب انصاف است ممد و امداد از ترکیب لفظ عبدالباقی معنی اضافی است بمعنی علی ہر چند با یخ  
وجود اشعاری بمعنی علی ہم دارد یعنی پیر من ہر چند بندہ باقی است اما تکفل تربیت من اللہ تعالیٰ  
اینجا کہ ام تحریف و چہ سوء ادب اللہ تعالیٰ اضافی بدہ مخد و مقصور یکہ در معنی سبحانی کہ از  
سطحی قدس سرہ در غلبات سُکر صادر شدہ است گفتہ باشد لازم نمی آید از آن کہ انقصور در قائل  
آن متقرو ستمرا باشد تا دیگری از وی افضل بود چہ بسا معارفست کہ در وقتی بمقتضای حال آن وقت  
صادر شدہ است و در وقت دیگر بغایت خداوندی جلشاد چو نہ قصور آن معرفت را در یافته است  
از آن در گذشتہ و بمقام فوق رسیدہ در مکتوب شریف اندراج یافته بود کہ ارباب سُکر اگر این قسم  
سخنان شطح آمیز نویسند گنجایش دارد اما از ارباب صحو اہلہا این سخنان بسیار مستبعد است ممد و  
ہر کہ این سخنان نوشتہ است نشان آن سُکرست بی مزج سُکر ویناب دست بقلم نبرده غایت مافی الباب  
در سُکر مراتب کثیرہ است ہر چند سُکر بشیر شطح غالب تر سُکر سبطامی باید کہ بی تجاشی قول لوالیہ از رفع  
من لوالیہ از آن بوجہ آید پس ہر کہ صحو دارد و گمان نکند کہ سُکر ہمراہ اونیست کہ آن عین قصورت  
صحو خالص نصیب عامست ہر کہ صحو را ترجیح دادہ است مرادش غلبہ صحو است نہ صحو صرف و  
ہمچنین ہر کہ سُکر را ترجیح میدہد مرادش غلبہ سُکرست نہ سُکر خالص کہ آن آفتست جنید قدس سرہ  
کہ رئیس ارباب صحو است و صحو را بیکتر ترجیح میدہد چہ ان عبارت سُکر آمیز دارد کہ چہ نقد او آن  
نمایہ فرمودہ ہوا العار و المعروف و گفتہ و گون الما و گون اناس و فرمودہ المحدث ادا قرن  
بالقدیم لم یبق کہ کثرو و صاحب عوارف کہ از اکمل ارباب صحو است نہ کتاب و چہ ان معارف  
سُکر است کہ چہ شرح آن دہد و این فقیر در رتے بمعنی معارف سُکر یہ اورا قدس سرہ صرح کردہ است از  
بقایای سُکرست کہ تجویز افتاد اسرار نمودہ می آید و از سُکرست کہ مباحات و افتخار کردہ شود و از سُکرست  
کہ مزیت خود بر دیگری اظہار کردہ می آید اگر صحو خالص باشد افتخاری اسرار آنجا کفر بود و نحو دما

و معاملة از پرده و بی پردگی نکشذ زیرا که در طریق جذب و بعد از رسیدن بحقیقت الحقائق توسط معنی  
ثانی است که طفیل و تعجیل است نه حیلولت و حجاب که پرده بشود و مشاوه و مانند آنها بود  
گفته نشود که این عدم توسط اگر چه بیک معنی بود تصور می بجناب حضرت خاتمیه علیه علی آله  
الصلوة والسلام و التحيه لازم می آید گوئیم که این عدم توسط مستلزم کمال انجناست علی  
صاحبها الصلوة والسلام نه مستلزم تصور در وجود توسط است زیرا که کمال متبوع است که تابع  
او بطفیل و تعجیل است و بجمع درجات کمال برسد و هیچ دقیقه فرو نگذارد و این معنی در عدم توسط  
کائن است نه در وجود توسط که آنجا خود بی پرده است که اقصای درجات کمال است و اینجا  
در پرده پس کمال در عدم توسط بود و تصور در توسط از شکوک و عظمت مخدوم است که خادم او در  
پیش مقامی از وی تخلف نکند و تعجیل او شریک دولت بندگان او گردد و از آنجاست که آن سرور  
فرموده است علیه علی آله الصلوة والسلام علماء امتی کانبیا بنی اسرائیل علیه علیهم الصلوة و التسلیات  
روایت اخروی متبوع و بی حیلولت امری خواهم بود در حدیث صحیح آمده است علی صاحب الصلوة والسلام  
بنده که چون بنامزد نعل میشود و سجایه در میان بنده و خداست مرتفع میگردد و لهذا اصلوات مراجع من  
آمده و خطا و افزاز ان نصیب منتهی حاصل گشت چه رفع حجاب مخصوص بواصل منتهی است پس ارتفاع توسط  
و حیلولت ثابت گشت این معرفت از خواص معارف است نه این قدرت که بحض فضل و کرم آنرا  
عطا فرموده اند و بحقیقت آن بتحقیق ساخته است من آن خاکم که ابر تو بهاری به کند از طلع من  
قطره باری به خوش گفت اگر باد شه بر در پیران به بیاید تو ایخواجه سبک بکن به شایخ نظر  
خدا سرار هم در توسط و عدم توسط اختلافها دارند علیه علیهم الصلوات و التسلیات جمعی  
رفته اند و گروهی بعدم توسط و هیچ که ام شان تحقیق توسط و عدم توسط نه نموده است و از کمال تصور  
شان سخن نگفته ارباب خواهر نزدیک است که عدم توسط را که کمال ایمان است کفر دانند و قائل آنرا  
نادیده تفصیل کنند و توسط را از کمال ایمان تصور نمایند و قائل آنرا از کمال تابان شدن و حال آنکه عدم  
توسط منی از کمال متابعت توسط شعر از تصور متابعت کما مرکز ملک منم لعدم الله که من حقیقه کمال  
قال الله تعالی بل کذبوا بالکمیطوا بعلمه و لما یا همتهم تاویل که کذب الذین من  
جهلهم مخدوم و اویسی گفتن آنکار می از پیر ظاهر نیست زیرا که اویسی کسی است که

اشتباهی و اغراقی در ملازمان شایسته طاری شده بود مانا که انعکاسی باشد بستی که نقان اشتباه را  
 ایشان خود حل میکردند و برین فقرتی انداخته تسکین قننه می فرمودند از ایران و دیگر چه گله نماید که بعضی  
 از ایشان با وجود قدرت دفع اشتباه خود را معاف داشتند و سکوت و رزیدند  
 اما ایران چشم یاری دایم در بنا آتین لنگ رحمة و مہی لئامن از نداشت و السلام اولاً  
 و آخراً مکتوب صد و سبست و دوم بمولانا حسن دہلوی بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله  
 سلام علی عباده الذین اصطفیٰ حقیقت محمدی علیہ من الصلوات و فضلها و من التسلیات اکملها  
 کہ ظہر اول است حقیقه لحقائق است بآن معنی کہ حقائق دیگر چه حقائق انبیاء اکرام و چه حقائق ملائکہ  
 عظام علیہم السلام و الصلوة و السلام کا نظال اندر او او اهل حقائق است قال علیہ الصلوۃ  
 و السلام اول ما خلق الله نور و قال علیہ الصلوۃ و السلام خلقت من  
 نور الله و المؤمنون من نور پس ناچار آن حقیقت و واسطه بود در میان  
 سایر حقائق و در میان حق جل و علا و وصول بمطلوب احدی را بتوسط او علی آله  
 الصلوۃ و السلام محال باشد فهو نبی الانبیاء و المرسلین و ارسا له رحمۃ للعالمین علیہ و علی  
 آله الصلوۃ و السلام از نیاج است کہ انبیاء او الغم با وجود اصالت تبعیت می خوانند و  
 باز و داخل امتان او میگردد و کما ورد علیہ علیہم الصلوات و التسلیات و التحیات سوال کردم  
 کمال است کہ مربوط بامت شدن اوست علیہ علی آله الصلوۃ و السلام و انبیاء با وجود دولت نبوة  
 میرنشد علیہم الصلوات و التسلیات جواب آن کمال وصول اتحاد است بآن حقیقه لحقائق کہ منوط  
 بتبعیت و وراثت است بلکه موقوف بر کمال فضل اوست تعالیٰ کہ نصیب آن شخص امتان است  
 علیہ علی آله الصلوۃ و السلام و تا ائت نشود باین دولت نرسد و رفع حجاب توسط نکرد و کہ بوسیله  
 اتحاد میرسد مگر از نیجا فرموده است جل شانہ کہ تتم خیر امتہ فهو علیہ علی آله الصلوۃ و السلام  
 کما هو افضل من کل فرد من الانبیاء اکرام و الملائکہ العظام افضل من کل من حیث  
 کل علیہ علیہم الصلوات و التسلیات زیرا کہ اصل را بر ظل خود فضل است اگر چه آن  
 ظل متضمن الوفاء ظلال بود چه وصول فیوض از آن حضرت جل شانہ مطلقاً و بتوسط طفیل اوست در  
 رسائل خود تحقیق کرده است کہ نقطه فوق را بر جمیع نقطه های تحت کہ کا نظال اوید فضل است و مطلع گردین



از دیگری بهتر دانستن شرک باشد بقیه سُکر در صحر در رنگ است که نمک صلح طعام است اگر نمک  
 نباشد طعام محطل و بیکار بود س اگر عیش بودی و غم عشق نبودی و چندین سخن نغز که گفتی بشنودی  
 صاحب عوارث قدس سره که قول قدیمی نه ملی رقبه کل ولی را که از حضرت شیخ عبد القادر قدس سره  
 صادر شده است بر سیئات سُکر محمول داشته است مرادش قصو این قول نیست مگر آنکه تو هم که آن  
 عین عمده اوست بلکه بیان واقع نموده است یعنی صدور این قسم سخن که مبنی از مباهات و  
 افتخار است بی بقیه سُکر کارکن نیست که در صحر خالص به انشال این سخنان کلمه نمودن دشوار است این فقیر  
 که این همه دخاتر در بیان علوم و اسرار این طائفه علیه نوشته است ظاهر اینجا طاهرین بنابر اقرار یافته  
 است که از روی صحر خالص نوشته است پنج سُکر حاشا که آنحرام و منسک است و گزاف و سخن  
 باقی است سخن با فان که معصوم خالص متصف اند بسیار اند جز این قسم سخنان نیاخذ و دلها می مردم را  
 از جانب زد س فریاد حافظ اینهمه آخر بیزه نیست س هم قصه عجیب و حدیث غریب هست و خدا و  
 انقسم است سخنان که منی از آفتابی اسرار باشد و از ظاهر مصروف در هر وقتی از شاخ طریقت قدس الله  
 تعالی اسرار هم بظهور آمده است و عادت ستمه این بزرگواران گشته امری نیست که این فقیه  
 آنرا اکتفا کرده باشد و اختراع نموده پس نه با اول قار و ریه کسرت فی الاسلام پس این همه شور و  
 متوجها چیست اگر لفظ صادر شده است که ظاهرش مطابق مطلق معلوم شرعی ندارد آنرا باندک توجه از  
 ظاهر مصروف نموده مطابق با سائنات و مسلمانان را متهم نباید کرد اشاعت فاحشه و تقضیع فاسق هرگاه  
 در شریعت حرام و منکر باشد تقضیع مسلمانان مجرب اشتباه چه مناسب بود و شهر شهر آن منادی کردن  
 که ام بدین باشد طریق مسلمان و مهربانی آنست که کلمه که ظاهرش مخالف علوم شرعی است اگر مار  
 شخصی صادر شود باید دید که قائل آن کیست اگر ملحد و زندق بود روان باید کرد و در اصلاح آن  
 نباید کوشید و اگر قائل آن کلمه از مسلمان بود و ایمانی بخدا و رسول داشته باشد در اصلاح  
 سخن او باید کوشید و محل صحیح از برای آن پیدا باید نمود یا از آن قائل حل آن باید طلبید و اگر  
 در حل آن عاجز آید بضمیتسن باید کرد و امر معروف و منکر بر وفق اولی است که با جابت نزدیک  
 و اگر مقصود اجابت نباشد تقضیع مطلوب بود امر دیگر است الله تعالی توفیق دهد  
 عجب تر آنکه از مکتوب شریف مفهوم میشود که بعد از امتناع کتابت فقیر از آن عزیز

و تعالیٰ بذات خود موجود است نہ بوجہ و بچین صفات ثانیہ او تعالیٰ بذات و جب الوجودانہ جل شانه  
 نہ بوجہ و کہ وجود بلکہ وجوب اینز در آخرتہ گنجایش نیست کہ وجوب موجد و سر و از اعتبار است اول  
 اعتباریکہ پیدا شد از برای ایجاد عالم حب است بعد از ان اعتبار و وجہ کہ مقدمہ ایجاد است حضرت  
 ذات را جل شانه بی اعتبار این حب بی اعتبار این موجود از عالم و ایجاد عالم استغناست ان الله  
 لغنی عن العالمین قاطع است و یقین علی حلی را نعل آن دو یقین گفتن با اعتبار است کہ آن دو یقین  
 با اعتبار حضرت ذات است تعالیٰ بی ملاحظہ صفات و درین یقین ملحوظ صفت است کہ کا نظر است  
 مر ذات را غیر شانه باید دانست در یقین اول کہ یقین حبی است چون بدقت نظر کردہ میشود بفضل  
 الله سبحانہ معلوم میگردد کہ مرکز آن یقین حب است کہ حقیقت محمدی است علیہ علی کہ الصلوۃ  
 والسلام و محیط آن کہ کالہ اثرہ است و صورت مثال و آن محیط کا نظر است مرکز را خلعت است  
 کہ حقیقت ابراہیمی است علی نبیا و علیہ الصلوۃ والسلام پس حب اصل آمد و خلعت کا نظر شد  
 مرا و از این مجموع مرکز و محیط کہ یک دائرہ است یقین اول است و سومی است با شرف و سابق اجزای  
 او کہ مرکز است کہ عبارت از حب است و در نظر کشفی نیز باعتبار اصالت غلبہ آن جزو یقین حبی ظاہر  
 میگردد و چون محیط دائرہ کا نظر است مرکز آن ناشی است از ان آن مرکز اصل و منشأ است  
 آن محیط را اگر یقین ثانی گوئید ہم گنجایش دارد و اما در نظر کشفی و یقین نیست بلکہ یقین است کہ شملہ  
 حب خلعت است کہ مرکز و محیط یک دائرہ است و یقین ثانی در نظر کشفی یقین موجدی است کہ کا نظر است  
 در یقین اول را چنانچہ گذشت و چون مرکز اصل محیط آمد ناچار محیط را از توسط مرکز در وصول  
 مطلوب پارہ نباشد چہ وصول مطلوب از راه مرکز است کہ اصل احوال اثرہ است ازین بیان بنا  
 و اتجا حضرت حبیب الله را حضرت خلیل الله باید دریافت علیما و علی جمیع الانبیاء والمرسلین  
 الصلوات والتسلیمات و چون اصل واسطہ است و وصول ظل مطلوب لاجرم حضرت  
 خلیل الله توسط حضرت حبیب الله را در خواسته است و از روی آن فرمودہ کہ در  
 امت او داخل شود کما اور علیما و علی جمیع الانبیاء و الصلوات والتسلیمات الامت و الملکما  
 سوال چون معاملہ چنین باشد حضرت حبیب الله را امت تابع است حضرت خلیل الله بمعنی بود  
 علیما الصلوات والتسلیمات و آن حضرت در بیان صلوۃ و سلام بر خود و ملائکت کما سلمت علی ابراہیم

آن نقطه فوق را که اصل است زیاده است از آنکه هیچ نقطه تحت آنکه کمال لال اوین قطع نماید سوال  
ازین بیان لازم می آید فضل خواص این است ابرار بنیاء علی نبینا وعلیم الصلوات التسلیمات  
جواب هیچ لازم نمی آید این قدر ثابت شد که خواص این است بانیان در آن دولت شرکت دارند و بزرگ  
کمالات دیگر بسیار است که انبیا را آن فریت اختصاص است علی نبینا وعلیم الصلوات التسلیمات  
اخص خواص این است اگر بسیار ترقی نماید سر او یا یا پیغمبری که او در پیغمبران است نرسد مساوات  
و فرید چه گنجایش دارد قال الله تعالی و لقد سبقنا کلینا لعبادنا المرسلین علیهم الصلوات التسلیمات  
و اگر فردی از امتان بظن پیغمبر خود از بعضی پیغمبران بالا رود بعنوان خادمیت و تبعیت  
خواهد بود و معلوم است که خادم را با همگان محروم غیر از خادمیت و تبعیت چه نسبت خواهد بود که  
خادم طفلی در همه وقت طفلی است و حقیقت محمدی علیه السلام که حقیقت الحقایق است  
انچه در آخر کار بعد از طی مراتب ظلال برین فقیر منکشف گشته است یقین و ظهور جی است که بعد از  
ظهورات و منشاء خلق مخلوقات در حدیث قدسی که مشهور است آمده است کنت کنزاً مخفیاً  
فاجبت ان اعرف خلقت الخلق اول چیز که از ان گنجینه مخفی بر منصفه ظهور آمد حب بوده است  
که سبب خلق خلایق گشته اگر این حب نمی بود در ایجاد نمی کشود و عالم در عدم راسخ و مستقر  
می بود سر حدیث قدسی لولا که لما خلقت الاظلاک را که در خاتم المرسل واقع است علیه  
علیم الصلوات التسلیمات اینجا باید جست و حقیقت لولا که لما اظهرت الکرهوتیه و درین مقام  
باید طلبید سوال صاحب فتوحات مکیه یقین اول که حقیقت محمدی است حضرت اجمال علم را  
کثرت گفته است و تو در رسائل خود یقین اول یقین وجودی گفته و مرکز آن که شرف و این خدای  
اوست حقیقت محمدی قرار داده و یقین حضرت اجمال اطل این یقین وجودی الکا شته و اینجا  
می نویسی که یقین اول یقین جبر است و آن حقیقت محمدی وجه توفیق در میان این اقوال است  
جواب طلبی بسیار است که خود را باصل شی و انما به و سالک را بخود گرفتار سازد پس آن  
یقین ظلال یقین اول اند که در وقت عروج بر طواف باصل یقین که اول یقین جی است ظاهر گشته  
سوال یقین وجودی را اطل یقین جی گفتن چگونه راست آید و حال آنکه وجود را بر حب سبقت  
است چه حب فرع وجود است جواب این فقیر در رسائل خود تحقیق کرده است که حضرت حق بیجا

مظاهر و بیه خود را بحقیقت خود و انموده است و بزرگ اصل برآمده و این اشتباه درین راه بسیارست  
و عقبه عظیمست در سالک اگر بحسن فضل این عقبه غلصی میسر نشود و شک نیست که ترقی ازین ظل  
حقیقت نامجازست بلکه واقع و اگر وصولی بمفسح حقیقت خود واقع شد ترقی از ان بے طفیل  
و تبعیت دیگری جائز نیست که آن حقیقت نهایت مراتب استعداداتی اوست اما اگر بطیف اوست  
بحقیقت دیگری که فوق حقیقت اوست رساند جائزست بلکه واقع این سیر گویا سیر قسری است  
که و رای سیر طبعی و استعدادی است چنانچه شمه ازین در مابقی در بیان وصول بحقیقت محمدی گذشت  
است علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام سوال ترقی از حقیقت محمدی که حقیقه الحقائق است و حقیقه از  
حقائق ممکنات فوق آن نیست جائزست یا نه و در رسائل خود نوشته که ترقی از حقیقت محمدی  
واقع شد حقیقت این معامله چیست جواب جائز نیست زیرا که فوق آن مرتبه مرتبه لا یتعین است که وصول  
و الحاق یتعین بآن محالست وصول و الحاق بی تکلیف گفتن مجرد تفهیمت که پیش از رسیدن  
بحقیقت معامله بآن تسلی نموده می آید اما بعد از وصول بحقیقت کار حکم بعدم وصول و الحاق  
لازمست که ریب را در آنجا شائبه نیست و آنکه نوشته ام که ترقی از حقیقت محمدی واقع شد اول  
از ان حقیقت ظل آن حقیقت بود و دست که عبارت از اجمال حضرت علم گفته اند و مبرر وحدت  
کرده در آنوقت اشتباه ظل بود باصل چون بحسن فضل خداوندی جل سلطان از ان ظل و ابرار ظلال مخلص  
میسر شد معلوم شد که ترقی از ان حقیقه الحقائق واقع نیست بلکه جائزند که قدم از آنجا برداشتن و پیش  
نهادن قدم در جواب ماندن است و از امکان برآمدن که محال عقلی است و شرعی سوال ازین تحقیق  
لازم می آید که حضرت خاتم الرسل را علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات نیز از ان حقیقت ترقی واقع  
نشود جواب آنحضرت علیه و علیهم الصلوٰۃ و السلام نیز باطلو شان و با آن جا و جلال همیشه  
ممكنست و میرگز از امکان نخواهد برآمد و بوجوب خواهد پیوست که مستلزم تحقیق است با لوهیبت  
تعالی الله ان کیون لند و شریک دع ما اذعته النصاری فی مبیم لم سوال از تحقیق ماتی و منع کش که  
و غیر از انیز بطیف وراثت او علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات وصولی بحقیقه الحقائق و الحاقی و اتحادی  
بآن ثابتست و شرکست در کمال خاص امکائن پس برین تمیز فرق در میان متبوع و در میان اصیل  
و طفیلی درین کمال که مستمن رافع حجاب از انقلع واسطه است فوق جمیع کمالات مستحسره بود و کدام

چرا فرماید علیه الصلوات والتسلیمات جواب حقیقت شیء هر چند بلند تر بود و بجزیره اقرب باشد  
 مظهر آن حقیقت در عالم عناصر انب تر بود و بصفات بشریت بیشتر متلبس باشد پس وصول این  
 مظهر بطریق عروج بآن حقیقت متضمن عسر بود و ملتی که بحضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة  
 والسلام عطا شده است شامراه است بوصول حقیقت ابراهیمی که در جوار حقیقت محمد واقع  
 شده است چنانچه گذشت و حضرت ابراهیم همین راه باخار سیده است بنا بر آن امر شده که  
 که متابعت آن ملت نموده بحقیقه الحقائق وصول فرماید و آنسور و کما صلیت فرموده علیه علی آله  
 الصلوة والسلام که صلوة و رحمت بروی علیه السلام بعد از حصول دولت وصول حقیقت است  
 با آنکه گویم گاه هست که فاضل را متابعت مفصول امر کنند و ازین امر متابعت، سیح قصوری  
 در فاضلیت لازم نیاید قال الله تعالی لنبینه علیه علی آله الصلوة والسلام و شاوریم فی الامر امر  
 بمشورت باصحاب خالی از تضمن امر متابعت شان نیست و الاثورت سلحه فائده باشد که حقیقت  
 حضرت صدیق یعنی رب او از اسرار الهی جل سلطان که مبدء التعمین اوست بتوسط امری ظل حقیقت  
 محمدی است برنجی که هر چه در آن حقیقت کائن است بطریق تبعیت و وراثت در آن ظل شامع  
 از نیچاست که او رضی الله تعالی عنه اکمل و افضل و از ثانیان این امت اند قال علیه الصلوة والسلام  
 اصب الله شیعاً فی صدری الا اودعه صبه فی صدری بکر و نیز لایح گشت که حقیقت اسرافیلی  
 علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام تیر بآن حقیقت محمدی است علیه و علی جمیع اخوانه الصاوة  
 والسلام بطریق اصالت و ظلیت در رنگ حقیقت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه  
 ظل است مر آن حقیقت را بلکه اینجا هر دو اصالت دارند ظلیت در میان  
 حامل نیست اگر فرق است بکلیت و جزئی است چه آنسور و کل است علیه علی آله الصلوة  
 والسلام لهذا آن حقیقت سبی باسم اوست علیه علی آله الصلوة والسلام و حقائق ملائکه کرام علی  
 نبینا وعلیه الصلوات والتسلیمات ناشی از آن حقیقت اسرافیلی است علی نبینا وعلیه علی جمیع اخوانه  
 الکرام الصلوة والسلام سوال ماری از حقیقت خود که عبارت از اسم الهی است چنانکه ربانیت  
 ترقی بعد از وصول بآن حقیقت جائز است یا نه جواب حصول بآن حقیقت بعد از طی مراتب سلوک که  
 عبارت از تمامی سیرالی الله گفته اند بر دو نوع است نوعی است که حصول آنجا ظالی از ظلال آنجاست

بهر حال گوئیم که آن معین معین امکانی است مخلوق حادث است قال علیه: علی آله الصلوٰة والسلام  
 اول ما خلق الله نوری ودر لحاظ دیگر تعیین وقت خلقت آن نور هم آمده است چنانچه فرموده قبل  
 خلق السموات بالفی عام و امثالہ و ہر چه مخلوق است و سبق بعد م است ممکن است و حادث چون  
 حقیقۃ الحقائق کہ سبق حقائق است مخلوق ممکن گشت حقائق دیگران بطریق اولی مخلوق خواهند بود  
 و امکان و حدوث خواهند داشت عجب است کہ شیخ قدس سرہ حقیقت محمدی را بلکہ حقائق  
 جمیع ممکنات را کہ اعیان ثابتہ گفته است از کجا حکم بوجوب شان می کند و قدیم میداند و التزام  
 خلاف قول پیغمبر می نماید علی آله الصلوٰة والسلام ممکن بہ اجزای خود ممکن است و  
 بصورت و حقیقت خود ممکن تعیین و جو بہ حقیقت ممکن برای چه بود حقیقت ممکن البتہ  
 باید کہ ممکن باشد کہ ممکن را با واجب تعالی اشتراکی دانستہ نیست غیر از آنکہ ممکن مخلوق  
 اوست و او تعالی خالق او و شیخ چون در میان واجب و ممکن تمیز نمی کند و خود می فرماید  
 بعدم التمییز بینہما اگر واجب را ممکن گوید و ممکن را واجب بآک ندارد اگر  
 معذورش فرمایند کمال کرم و عفوست ربنا لا تؤاخذنا ان سئنا او اخطانا  
 سوال تو در رسائل خود در میان واجب تعالی و ممکن نسبت اصالت و طلیت اثبات  
 کردہ و ممکن را ظل واجب تعالی گفته کو نیز واجب را تعالی باعتبار اصالت حقیقت  
 ممکن کہ کا لظل اوست نوشته و معارف کثیرہ بران متفرع ساخته و اگر باین اعتبار  
 شیخ قدس سرہ نیز واجب را تعالی حقیقت ممکن گوید چه محذور لازم می آید و چرا ملام بود  
 جواب این قسم علوم کہ اثبات نسبت نماید در میان واجب تعالی و ممکن شرع  
 بہ ثبوت آنها وارد نشده است ہمہ از معارف سکر یہ است و از نارسائی است  
 بحقیقت معالہ مع ممکن چه بود کہ ظل واجب باشد و واجب تعالی چرا ظل بود کہ  
 ظل موسم تولیدی مثل است و مبنی از شائبہ ہم کمال لطافت اصل ہر گاہ محمد رسول اللہ را از  
 لطافت ظل نبودند خدای محمد را چگونه ظل باشد موجود در خارج بالذات و بالاستقلال حضرت  
 ذات تعالی و صفات ثانیہ حقیقت او تعالی و تقدس و مساوی آن ہر چه باشد بایجاد  
 او تعالی موجود گشتہ است و ممکن و مخلوق و حادث است و هیچ خلوتی ظل خالق خود نیست

قریب باشد در متبوع و تأمیل که در تابع طفلی نیست جواب وصول و الحاق دیگران با حقیقت  
 از قبیل الحاق خادم است بخدمت و وصول طفلیست به تأمیل اگر وصل از خص خاص است که اقل طفل از  
 خود خادم است و اگر از انبیاست علیهم الصلوات و التسلیات هم طفلیست و خادم که اولش خجسته  
 او را چه شرکت بخدمت و که ام عزت و آبروست و جنب او و طفلی هر چند حلیم و  
 هم نعمت است اما طفلی طفلی است و آن که با کینه علیه تبعیت خدمت میرسد و از اطعمه مخصوصه  
 اولش بخورد و عزت و احترام می یابد از بزرگی خدمت و از علو متابعت اوست گویا خادم را  
 با وجود عزت ذاتی عزتی دیگر از راه الحاق خادمان پیدا میشود و از یاد ارتقاء شان او میناید نیک  
 استماع نما که در حدیث نبوی آمده است علی صاحبیه الصلوة والسلام من سن سنه منحه فله اجر با و اجر  
 من عمل بها پس متبوع را در سنت حسنه او هر چند تا بجان بشیر باشد او را مثل اجرشان زیاده تر بود  
 و موجب از یاد و منزلت او باشد پس تا بجان را با متبوع چه شرکت باشد و که ام سادات متقوم گردد  
 بشنود بشنود است که جسمی در یک مقام باشد و شریک یک دولت بودند اما با هر که ام شان معامله  
 باشد و هیچ کس را از دیگری اطلاع نبود از واج مطهرات در بهشت آن سرور در یک مقام باشند و  
 در یک طعام و شراب تناول فرمایند علیه علی المبیته الصلوة والسلام لیکن معامله که آن سرور باشد آنها  
 باشد و التلاوی و سروری که او را باشد اینها را بنود علیه علی آله الصلوة والسلام و اگر آنها را در جمع  
 امور آنجا شرکت با او بود فضیلت آنها نیز در رنگ فضیلت او بر همه لازم آید علیه علی المبیته الصلوة  
 والسلام که فضیلت اینجا بمعنی کثرت ثواب عند الله است سوال این تعیین چی که تعیین اول است  
 و حقیقت محمدی است علیه علی آله الصلوة والسلام ممکن است یا واجب حادث است یا قدیم  
 صاحب فصوص یقین اول را که حقیقت محمدی گفته است و تعبیر از آن بوحث کرده و چنین تعیین  
 ثانی را که واحدیت گفته است و اعیان ثابته که از احقاق مملکت گوید و آن مرتبه اثبات نموده  
 مرد یقین را یقین و جوی میگوید و قدیم میدانند و تنزل دیگر را که روحی و مثالی و جسمی  
 بود یقین اسکانی و معتقد و درین سلسله چیست جواب نزد این فقیر هیچ تعین معینی نیست  
 که ام یقین بود که لا یقین است یقین ساز و این الفاظ موافق مذاق حضرت شیخ محمدی الدین قزلباشی  
 اوست قدس الله تعالی اسرار هم در عبارت فقیر اینهم الفاظ اگر واقع شود از قبیل صنعت مشکله باید دانست



مسلم و تحسن است و چون نظر بعبادت و عجز و شریعت او صلی الله تعالی علیه وآله وسلم نموده آید و  
 ملاحظه عزت و جلال عظمت و کبریائی و استغنائی ذاتی او تعالی کرده سفود حصول حزن و  
 فقدان کمالات از کمالات بی نهایت او تعالی در حق آن سرور نیز علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام  
 ریح مستعد بنود بلکه شایان حال بندگی باشد کرمیکه و لایحطیون به علما و کرمیکه  
 لایمکنه الا بصار هر دو برین معنی گواه عدل اند و اثبات فقدان در حق  
 عمل ینماید بل ممکن بر چند درجات علیارسد از حقیقت واجب چه در یابد و حادث  
 از قدیم چه فراگیر و متناهی چگونگی احاطه غیر متناهی نماید و آنکه نوشته اند که هر کمال که در نوع  
 بشر ممکن است در حضرت تامیت بالفعل حاصلست علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بی  
 فضل کلمه بر کل مخصوص بان سرورست علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام آنکمالی باشد  
 که راجع بفضیل خبری بود و راست که مخصوص به بعضی از انبیای کرام و ملائکه عظام باشد  
 علی نبینا وعلیم الصلوات و التسلیات و ریح قصوری و فضل کلمه او نمکد علیه و علی  
 آله الصلوٰۃ والسلام در احادیث صحیحہ آمده است که بعضی از کمالات در افراد امتنان  
 که انبیاء علیهم السلام و انبیا علیهم السلام و التسلیات و حال آنکه فضل کلمه انبیا است  
 بر جمیع افسر امتان و نیز در حدیث آمده است که شهیدای فی سبیل الله بچند  
 چیز بر انبیا فریت دارند شهید را احتیاج بغسل نیست و انبیا را غسل باید داد و بر شهید  
 نماز جنازه نیامده است چنانچه مذہب امام شافعیست و بر انبیا نماز جنازه باید کرد  
 و در قرآن فرموده که شهید را شاموتی نه پندارید که احیا اند انبیا را موتی فرموده  
 اینهمه فضائل جزئیہ اند قصوری و فضل کلمه انبیا دارند پس تواند بود که بسبب فقدان  
 بعضی از این فضائل جزئیہ حزنی و اندوه نسبت بان سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام  
 طاری گردد که سبب حصول استعداد و وصول آن فضائل شود مثلاً بانوہ در خجته شهادت  
 جمع شود و اگر مسلم داریم که جمیع کمالات جمیع افراد انسان در آن حضرت  
 بالفعل حاصلست علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام گوئیم که چون همت علیاے  
 آن سرور بلند افتاده است علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بان کمالات

و غیر از مخلوقیت بیج آسمانی بخاطر نقالی ماورای آن نسبت که شرع بآن وارد دست ندارد  
 این عالم بظلیت عالم سالک را در راه بسیار بکار می آید و کثرت نشان باصل می برد و چون بچال  
 عنایت منازل ظلال را طی کرده باصل برسد بعض فضل او تعالی می یابد که این اصل ختم حکم  
 ظل داشته است و شایان مطلوبیت بوده که باغ امکان ششم است و مطلوب ماورای  
 حیطه ادراک و اتصال است ربنا اثنا من لدنک رحمة و میانی لیس من امرنا رشد  
 فصل فضائل آب و کمالات الکتاب بولانا حسن کشمیری دلموی حسن الله سبحانه احواله  
 و حصل انما له رساله بفقیر فرستاده بود و در آنجا اصول چند اندراج نموده طلب حل آن کرده و  
 چون حال آنها متضمن اظهار بعضی بوده است با بعضی مواضع دیگر فقیر در جواب آن جرات نیکرده  
 و بقیل میگذرانید چون مشارالیه ابر فقیر حق عظیم بوده است که بحسن دلالت ایشان  
 به دولت حضور ولایت پناه حادی طریق اندراج نهایت فی البلیه شرف شده است  
 و سبق الف و بای این طریق را از ایشان اخذ کرده و فیوض و برکات بے اندازه را  
 در خدمت ایشان استقله نموده تا چار حل بعضی اصول را که مناسب علوم این سال  
 بوده است در ذیل این رساله درج کرده و الله سبحانه المادی الی سبیل الرشاد  
 پرسیده بودند که کمالات صوری و معنوی و ظاهری و باطنی علمی و دینی و اخروی  
 هر چه در نوع بشر ممکن باشد در حضرت خیر البشر علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام اے  
 یوم الخیر بالفعل حاصل و ممکن است چنانچه از حدیث نفیس اتا سید و له آدم و لا  
 فخر و آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمه فعلت علم الاولین و الاخرین و مثال  
 آنها فهم میشود و آنچه شروما بخیزی یا موقوف بروقتی خواهد بود بهم با حسن و جود جلوه  
 خواهد نمود پس برین تقدیر خزن کن سرور صلی الله علیه و آله و سلم که بدوم و کثرت  
 موصوف و معروف است چراست و آنرا سبب چیست چه خزن اندوه را سبب البت  
 فقدان چیزی است که آنرا میخوانند و ما استبعاد خزن و فقده این کمالی از ان حضرت  
 خاتمیه علیه و علی آله الصلوٰۃ و التحیت نظر بجاه و جلال محمدی و نظر بعنایت خداوندی  
 جل سلطان که شامل حال خیر کمال اوست علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام

ز ازل گشت و بابه الاقنای که در امکان و وجوب بود مرتفع شد و غیر از وجود که طرف دیگر امکان است و قدر مشترک است و میان وجوب و امکان در اینجا نمانده است لازم آمد که امکان از حقیقت خود منقطع گشته بود و وجوب که وجود صرف است ملحق شد و قلب حقیقت لازم آمد و معنی بیت آن بزرگ که مذکور شده بجز واجب در چیزی نماند بر حقیقت معمول گشت جواب این وجود که در طرف ممکن کائنات نعل آن وجود است که در وجود ثابت است و معین آن وجود است و این وجوب که از زوال طرف عدم در ممکن پیدا شده است وجوب بالغیر است که قسمی از ممکن است و وجوب بالذات تا قلب حقیقت لازم نه آید چه ارتفاع این عدم از اذهادات ممکن نیامده است تا واجب بالذات گردد و محال لازم آید بلکه ارتفاع این عدم در ممکن بواسطه استیلائی وجود حضرت واجب الوجود و قهرمان حضرت وجوب است تعالی و تقدس بر ذات ممکن و متباد از وجوب که در مصرع سابق واقع شده است وجوب ذاتی است نه وجوب بالغیر و وجود قدر مشترک گفتن در وجوب و امکان از قبیل اشتراک لفظی است نه معنوی اگر چه آنرا کلی شلک گویند چه وجود ممکن را با وجود واجب تعالی فی الحقیقت هیچ شریکتی نیست تا کلیت و جزئیت متصور شود سوال فناء بقا که صوفیه علیه گفته اند و ولایت عبارت از ان ساخته بچه معنی است هرگاه ارتفاع صفات بشریت متصور نباشد فناء چه گنجایش دارد و جواب آن فناء که در ولایت مقبرست باعتبار شعور و شعور نیست که عبارت از نسیان ماسوای حق است سبحانه ارتفاع ماسوای فانیانی باب صاحب گفت در فطانت فکر عدم شعور اشیا را عدم اشیا می انگارد و آن را ارتفاع ماسوای می فهمد و بآن تسلی می یابد و اگر بحسن فضل او را ترقی داده بدولت صوم شرف سازند و صاحب تمیز کنند می دانند که آن فانیان اشیا بوده است نه اعدام اشیا و این نسیان اگر ز ازل گشته است گرفتار نمی باشد که ممکن داشته و بدین بود نفس اشیا که اشیا بر همان صرافت بر جا و بر پاست و از نفی و اعدام او متعین الا تعنا و رع سیاهی از پیشی که رود که خود رنگست و چون بفضل این دید

التفاتی نماید و دل من مزید گویان شوق فوق میفاید و چون کمالات فوق از امکان حصول  
 بشری خارج اند ناچار دوام حزن و افراط اندوه نقد و قست است تحقیق این بحث است  
 و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال که مدار کار در طریقت و حقیقت در قربت و معرفت بر فناست  
 و بر زوال بشریت و احکام امکان ۵، هیچ کس را تا نگردد او فنا نیست و بارگاه کبریا  
 هر قدر که از وجود بشریت باقی است حجاب راه همان قدرت و ارتفاع صفات بشریت  
 بالکل در کل ممکن نیست چه در خواص و چه در اخص خواص شیخ عطار فرماید ۵ نمی بینی که  
 شای چون پیمبر بنیاد فقر کل تو رنج کم برد انقدر کل زوال صفات بشریت و  
 امکان بالکل خواسته که حصول آن متصور نیست که مستلزم قلب حقانیت  
 چه ممکن اگر ترقی نمود از امکان خود منخلع گردد هر آینه واجب شود و آن محال  
 عقلی است و شرعی و آنچه بزرگی گفته است ۵ چون ممکن گردد امکان بر نشاندن بجز  
 واجب در چیزی نماند محمول تبشیل و تشبیه است نه محمول بر تحقیق و تقریر که آن غیر  
 واقع است غزیری فرماید ۵ سیه روی زمین در دو عالم جدا سرگشته و الله اعلم  
 سوال بقای احکام و آثار امکان در مقام قاب قوسین ظاهر است که قوس امکان قوس  
 و جوب آنجا برپاست اما در مقام او ادنی که بالا صالت مخصوص آن سرور است علیه و علی  
 که الصلوة و السلام بقای احکام امکان بچه معنی است جویاب ماهه الامتیاز در وجوب  
 و امکان عدم است که طریقی از امکان است چه طرف دیگر از امکان که وجود است قدر  
 مشترک است در میان وجوب و امکان و در مقام او ادنی احکام آن عدم و بر زوال می آید  
 و رفع امتیاز قوسین نیلاید آنکه امکان بالکل مرتفع می گردد و انقلاب بوجوب می نماید  
 که آن محال است کما این قدر است که در مقام قاب قوسین از حجت غلظت نه بر آمده است  
 که از آثار عدم است و در مقام او ادنی اگر حجت است نورانی است و از راه  
 طرف وجود امکان آمده است و برین توجیه توان حل کرد معنی بیت آن بزرگ را  
 که بالا گذشت است و از نشان دادن گرد امکان زوال احکام عدم آنکه سر اسر  
 که ورت است مراد توان داشت سوال هرگاه طرف عدم از امکان

معقول است چنانچه که بلذت جماع نرسیده است اگر از کمال آن گوید شیرین خواهد گفت نه تلخ و شیرینی آن را در رنگ شیرینی نبات نخواهد دانست که وجدانی او غیر آن نیست این کمال کمال او نیست بلکه کمالیست که محبول و مخترب آن چنانست که فی الحقیقت راجع باوست نه بآن پس هر چه از مطلوب از قبل خود بی اعلام او گوید از خود گفته باشد و هر چه از دستا ید خود را ستوده باشد اینجا عارفی فرماید تواند بود که در کرمیه و آن من شئی الا یسیح بمجهه ضمیر حمد راجع بشئ باشد یعنی سیح چیز سیح و تقدیس ستایش نمی نماید مگر خود را لهذا قال البسطامی سبحانی لا فائدة التسیح الیه خوش گفت ای شده هم در حال خوشی تن می پرستی هم خیال خوشی تن به قسم خلاقان را بخمال و زان کمال به هست اگر بر هم نمی باشد خیال اگر در معشوق خیالی در سرست نه نیست معشوق آن خیال دیگرست به صاحب قصص فرماید و التجلی من الذات لا یكون الا بصورة المتجلی له ما در اے سوے صورتی فی مرآة الحق و ما رای الحق و لا یکن ان یراه عدم مکان رویت از روی متابعت گفته است نه از روی تحقیق زیرا که رویت در دنیا جائزست و در آخرت واقع و چون فناسی کلّیة سالک متمنع شود وصول و اتصال بمطلوب بے آن ممنوع گشت و معرفت بے وصول صورت نه نسبت ناچا بجز از معرفت لازم آمد و بجز از معرفت مین معرفت گشت گفته نشود که بجز از معرفت چگونه معرفت باشد که نقیض اوست زیرا که بجز از معرفت عبارت از معرفت است بانه لا یعرف قال الصدیق الاکبر رضی الله تعالی عنه العجز عن درک الادراک ادراک سبحانه من لم یحسّل للخلق الیه سبیلا الا بالعجز عن معرفته بزرگی فرماید سبجان خالق که صفاتش زکیر باشد بر خال عجز می فکند عقل انبیاء بر سگاه انبیا علیهم الصلوات و التسلیات در معرفت صفات کبریا عاجز آمدند اما لکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیات سبحانک ما عرفک حق معرفت صدیق که رئیس و راس این ائمت خیر الامم است اعتراف بجز نبیاید دیگری چه بود که هم از معرفت نه مگر که جبل مرکب خود را معرفت انکار و غیر حق را حق شناسد و این بجز از معرفت نهایت نهایت مراتب عروج است و منتهای غایات مدارج قرب تا بنقطه آخر رسیده و طی مرتب تعلیقات

و این تمیز عطا شد آن مستلی زائل گشت و بجای آن حزن و اندوه بے آرامی نشست  
و دانست که بود او مرضی مست که بسبب و اتهام او نابود نشود و یافت که در رنگ  
و واپس طاووس که همیشه جانکاه دوست نقص امکان و قصور حدوث همواره  
جانکاه او خواهد بود عجب معامله است عارف هر چند بالاتر می رود و ترقیات  
و عروجات بیشتری نماید و این دید نقص در و بے زیاده تر میگرد و در قصور بیشتر  
در نظر او می در آید و بے قرار و بے آرام می سازد و همان قصه شاکر درین ثابت که از روی  
تعجب با ستاد خود گفت که هر چند کار بیشتری کنم دور تری اقسام مگر از نیاجاست که  
آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام که او را بلیت رب محمدم بحلق محمد افینز  
فرموده علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام ما اودی بنی نسل ما اودیت مانا که مراد ازین اینها  
همین دید نقص و قصور است که موجب کمال حزن و اندوه است چه اید ای دیگر و انبیای  
و دیگر توان گفت که بیشتر بوده علی نبینا و علیهم الصلوٰۃ و التسلیم حضرت نوح علی نبینا  
و علیه الصلوٰۃ و السلام نه صد و پنجاه سال در قوم بوده و دعوت کرده و انبیا الهی  
گوناگون کشیده منقول است که قوم او علیه السلام در وقت دعوت آنقدر سنگ بروی  
می زدند که از بیاری سنگ باری بیوش شده می غلطید و می افتاد و در دستگها  
مستور میگشت و چون بحال می آمد شروع در دعوت می کرد و قوم با و همان قسم  
معامله پیش میکردند الی ان یبلغ الکتاب اجله باید دانست که این دید نقص و  
قصور نه از دور است بلکه از قرب و حضور است چه که دور است اندک در  
محل صفا و نورانی بسیار نظری در آید و که دور است بسیار در محل مکرر و ظلماتی اندک و آنکه  
در اسبق گفته شد که مآرک از قرب و معرفت بر فناست زیرا که سالک تا از خود فانی نشود  
و باصل از صفات بشریت و امکان خود نه بر آید مطلوب نرسد چه جمع او با مطلوب از قبیل  
جمع و تقیض است که در امکان ثبوت عدم ضروری است و در وجوب سلب عدم ضروری  
و تا به مطلوب نرسد از کمالات مطلوب چه در باب و کمال او را غیر ماثل کمال خود چه  
در کسند لایدرک الشی الا باضافه و بیاضا که قضیه مقرر در باب

چهر بود و اگر معامله او از قیاس و تخمین مجزایه و به وجدان و حال یا به که آنرا نمیتوان شناخت  
و دانند که نصیب از آن غیر از ایمان نبوت این صفت کمال، هیچ نیست این زمان هم  
معرفت حاصل گشت و هم حق معرفت پس فی الحقیقت اصل معرفت همین حق  
معرفت است که و آنچه حق معرفت نیست اصل معرفت نیست پس عوام را در حق  
معرفت با خواص شرکت نشد مساوات چه گنجایش دارد سوال چون حق معرفت  
انفس معرفت بود باید که عوام را انفس معرفت هم نبود که حق معرفت هم نیست جواب معرفت را  
صورتی است و حقیقت آن معرفتی که عین حق معرفت است حقیقت معرفت است که  
مربوط است بجز از معرفت و صورتش آنکه بحد این مجزایه نزد از شایبه مقاصد صفات امکان  
مردم چنانچه گذشت از کمال فضل است که صورت معرفت انیز در انفس ایمان اعتبار کرد و دانند  
و نبات را بآن مربوط ساخته چنانچه صورت ایمان را نیز معتبر داشته اند و  
در نول جنت را بر آن مترتب ساخته در صورت ایمان صورت معرفت کافی است و  
در حقیقت ایمان از حقیقت معرفت چاره بود پس ازین تحقیق معلوم شد که ایمان را  
تیر و فرد است صورت و حقیقت و آنچه نصیب عوام است صورت است و آنچه  
بخواص عطا شده حقیقت پس ایمان عوام مثل ایمان انبیاء است که انحصار خواص اند  
علیم الصلوات و التسلیات چه آن ایمان دیگر است و این ایمان دیگر باید که تماثلت  
دارند و در حقیقت ایمان چون مجزایه معرفت ما خود است و معرفت بانه لا یعرف موجود  
به آئینه زیادت و نقصان آنجا مفقود باشد چه در معرفت سلب معرفت احتمال تفاوت  
درجات نیست ثبوت است که آنجا تفاوت درجات است پس در حقیقت ایمان زیادت و  
و نقصان بود و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال سوال ازین تقریر لازم آید که عوام و معارف  
کشفیه صوفیه علیه از خیر اعتبار ساقط باشند و معرفت حق جل و علا با آنها هیچ مربوط نبوده که  
حق معرفت معلوم شریعیه حاصل شد و معرفتی نماند که صوفیه آنرا بتلاش اکتساب نمایند  
پس صوفیه را از ملایه معرفت حق جل شاذ و بیج مزیت ثابت نه گشت جواب  
علوم و معارف کشفیه صوفیه معذات از مرآن مجزایه که نهایت آنها پنهانیه



و ظهورات نماید و وصل و اتصال را که مدت با آن خورند و درین فصل انفصال نیاید  
 بدولت این عجز مشرف نشود از خدا شناسی خلاص نگردد و غیر حق را حق نداند سوال پس  
 وجوب معرفت خدا بطل شانه بچه معنی بود و جواب وجوب معرفت با آن معنی است که هر چه  
 شرع با آن وارد شده است در معرفت ذات و صفات اجبی جلشانه شناختن آن واجب است  
 و بر معرفتی که از غیر شریعت مستفاد میگردد و نزد فقیر آنرا معرفت خدا گفتن جبر است  
 و ظن و تخمین بر حق حکم کردن جل و علا تقو لون علی الله ما لا تعلمون مگر از خبا  
 گفتن باشد سراج امت و امام امیر اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه  
 سبحانه ما عبدناک حق عبادتک و لکن عرفناک حق معرفتک اگر چه این قول بر  
 اکثری گرانست اما قابل توجیه و جیه است زیرا که حق معرفت آنست که حق سبحانه را  
 بجمع آنچه شریعت با آن ناطق گشته است از کمالات و منزلیات و تقدیسات او  
 تعالی شناخته شود و چه باورای آن از معرفت چیزی نمانده است که مانع حق  
 معرفت گردد سوال درین معرفت عوام و خواص شرکت دارند بلکه مساوات و  
 لازم می آید که معرفت عوام مومنان مثل معرفت خواص انبیا باشد عظیم صلوات  
 و التسلیمات که همه را حق معرفت حاصلست این مسئله در رنگ آن مسئله است  
 که امام اعظم فرموده است الایمان لایزید و لا ینقص و در آنجا گفته اند  
 که ازین عبارت لازم می آید که ایمان عامه مومنان مثل ایمان انبیا بود  
 عظیم الصلوات و التسلیمات جواب حل این شبهه قویه منبری بر دقیقه است که این فقیر را  
 بعض فضل و کرم با آن مهتد ساخته اند و آن دقیقه آنست که حق معرفت آنست که با آن  
 معارف شریعیه مارت را بجز از معرفت لاحق شود مثلاً شریعت و ادب گشته است  
 به ثبوت صفت علم و واجب را تعالی و آن علم در رنگ ذات واجب تعالی بیچون و  
 چگونه است و از حیطه ادراک ما بیرون اگر آن علم را قیاس بعلم خود کرده بشناسد  
 نشناخته باشد بلکه آجا شناخت مجعول و مختراع خودست نه معرفت علم حق که  
 صفت کمال اوست سبحانه پس درین صورت نفس معرفت نیست و حق معرفت

معرفت در دلول لازم آید و معرفتی غیر از سلب معرفت آنجا متحقق نگشت و اگر این مرتبه  
سه گانه یقین را جمع بآیات کرده شود و به دلول راجع باشد عجز از این معرفت  
صورت چه دارد و سلب معرفت را معنی چه بود مکتوب صد و سبت و سوم  
بنور محمد تماری در بیان آنکه راه های که موصل الی جناب قدس دو اند بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی راه ها که جناب قدس موصل اند و دو اند را همی است  
که بقرب ثبوت تعلق دارد طایفه اربابها الصلوٰۃ والسلام و موصل اصل الاصل  
است و اصلا ن این راه با الاصل است انبیاء اند علیهم الصلوات و التسلیات و صحابیه  
ایشان و از سایر ائمه تا که با میند و ملت بنوازند اگر چه تطیل بودند بلکه اقل و درین راه  
توسط و حیل و ملت نیست مگر که ازین و اصلا ن فیض می گیرند پس توسط احدی از اصلا  
نخست می نماید و هیچ کس دیگری را حائل نیست و راستی است که قسرب  
ولایت تعلق دارد اقطاب و اوتاد و بدلا و پنجبا و و طائفه اولیاء الله همین راه و اصل اند  
راه سلوک عبارت ازین راه است بلکه چند به متعارف نیز داخل به همین است و توسط  
و حیل و ملت درین راه کائن است و پیشوای و اصلا ن این راه و سرگروه اینها و منسج  
فیض این بزرگواران حضرت علی مرتضی است کرم الله تعالی وجهه الکریم و این منصب  
عظیم الشان بایشان تعلق دارد درین مقام گویا هر دو قدم مبارک آن سرور  
علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بر فرق مبارک اوست کرم الله تعالی و چون  
حضرت فاطمه و حضرات حسنین رضی الله تعالی عنهم درین مقام  
باشان شریک اند انکارم که حضرت امیر قبل از نشاء عصری نیز ملاذ این مقام بوده  
چنانچه بعد از نشاء عصری در هر کرا فیض و هدایت ازین راه میرسد توسط ایشان  
میرسد چه ایشان نزد نقطه منتهای این راه و مرکز این مقام بایشان تعلق دارد  
و چون دوره حضرت امیر تمام شد این منصب عظیم القدر و حضرات حسنین ترتیباً فیض و  
سلم گشت و بعد از ایشان بهر کی از ائمه اثنا عشر علی الترتیب و التفصیل قرار  
گرفت و در اعصار این بزرگواران و همچنین بعد از ارتحال ایشان هر کرا فیض و هدایت

ایشان را میسر میگردد و این بزرگواران برتر سببهای این معارف کشفیه  
 بدولت آن عجز مشغول میشوند پس معارف این برگزیدگان معتبر باشد که وسیله  
 حصول حق معرفت است و ذریعہ وصول بآن حقیقی سوال چون عجز از معرفت ثابت  
 شده کمال منحصر و عجز آید پس صوفیه علیه که مراتب سه گانه اعتبار نموده اند یکم معنی بود و از  
 علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین چه مراد باشد جواب این فقیر را درین مسئله  
 با قوم شاخه است این بزرگواران این مراتب سه گانه را نسبت بذات  
 حق جل و علا اعتبار کرده اند و علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین در آن حضرت جل سلطان  
 اثبات نموده و در تخیل که آورده اند علم آتش پاک است لال اذ دخان حاصل شود  
 علم الیقین نسبت آتش گفته اند و دیدن آتش را عین الیقین تصور نموده اند و تحقق  
 شدن حق الیقین و این فقیر این مراتب سه گانه را در آیات که دال اند بر حضرت  
 ذات واجب جل سلطان خود آورده است و علم و عین و حق در دال گفته اند در دال  
 که آن از علم و عین و حق برتر است و در تخیل علم و عین و حق نسبت بدخان دانسته  
 و نسبت آتش است چه اگر علم و دخان است لال حاصل گشته است علم الیقین است  
 نسبت بدخان که مستلزم آتش است و اگر دخان را دیده است و از آنجا استدلال  
 بوجود آتش کرده عین الیقین است نسبت بدخان و اگر بدخان متحقق گشت و از آنجا  
 استدلال یافت آتش کرده حق الیقین است نسبت بدخان و این استدلال اتم است از  
 استدلال سابق که آن استدلال از آفاق است و این استدلال از انفس که بدخان  
 متحقق گشته است و ایضا و عین الیقین و دخان واسطه است و در حق الیقین واسطه نیست  
 بلکه همان نیست که دخان را با آتش کائن است و تاثیر همان نسبت حاصل میگردد  
 و باطلای مدارج قرب میرسد که ما برای علم و عین و حق است گفته نشود که چون واسطه  
 مرتفع گشت رویت متحقق شد که عین الیقین است زیرا که گویم ارتفاع واسطه متحقق  
 رویت کفایت میکند چیزهای دیگر باید که وجود آن مفقود است و چون مراتب  
 یقین همه را باین آیات گشت و معرفتی نماند که راجع به لول باشد ناچار عجز از

و هیچ حاکمی و متوسطی در میان ندارد بی توسط احدی اخذ فیوض و برکات می نماید توسط  
و حیل و لغت و در راه اخیرست فقط و معالک آن موطن طلحه است چنانچه گذشت حضرت  
عینی علی نبیا و علیه الصلوٰۃ و السلام و حضرت مهدی علیه الرضوان براه اول  
و اصل اند چنانچه حضرات شیخین رضی اللہ تعالی عنہما براه اول و اصل گشته در ضمن  
آن سرور اند علی آله الصلوٰۃ و السلام و آنجا شان خاص دارند علی تفاوت  
در جات متنبیه باید دانست رواست که شخصی از راه قسرب و لایت بقرب  
نبوة برسد و در هر دو معالک شریک باشد و طفیل انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات  
اورا آنجا هم جا دهند و کارخانه با و مربوط سازند و اینجا هم معالک با و منوط گردانند  
ع خاص کننده بصحت عام را به ذلک فضل اللہ یوسر من یشاء و اللہ ذو الفضل  
العظیم سبحان ربک رب العزّة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

### تمام شد جلد ثالث مکتوبات امام ربانی

تمکله و افاده بندی از حال ابیرکات  
سرچشمه فیوضات ربانی حضرت شیخ احمد سررندی ملقب بمجدد الف ثانی  
احرار می نقشند می پیشوای مجددیان قدس سره مرقوم می شود  
الحمد لله و سلام علی عباده الدین الصطفی انا بعد این تمکله است در بعضی از احوال تقیم هر اوقات  
جلال و اقیق است ارجال حضرت شیخ احمد سررندی الفاروقی النقشبندی که مقتدا می ارباب  
عرفان و پیشوای اصحاب ذوق و وجدان بوده است سچکس حقائق شریعت و طریقت  
در مصنفات خود چنان مضبوط و مربوط نگزیده است که وی در مکتوبات خود بظاهر ظاهر  
و باطن انور محمد منظر در مقامات احمدیه می گوید که ولادت حضرت مولانا  
در سن ۹۵۹ و مفتاد و یک بوده است و در پیشانی نورانی از ایام طفولیت  
انوار رشد و ولایت و آثار لطف و عنایت ظاهری شده اند تا آنکه بهر آن  
دلت بخدمت صاحب حال و قال حضرت شاه کمال الطبرسی لایقه قادریه در آمد

میرید توسط این بزرگواران بوده و بخیولت ایشان هر چند اقطاب و  
 نجای وقت بوده باشد و ملاذ و لمجا همه ایشان بوده اند چه اقطاب را  
 غیر از حقوق برکنز چاره نیست تا آنکه فوت حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رسید  
 قدس سره و چون فوت این بزرگوار شد منصب مذکور باوقندس سره  
 مفوض گشت و ما بین آنکه مذکورین و حضرت شیخ بیچکس برین مرکز مشهود غنی گردد  
 و وصول فیوض و برکات درین راه بهر که باشد از اقطاب و نجایا توسط شریف او  
 مفهوم می شود چه این مرکز غیر از این میسر نشده ازینجاست که فرموده شعر  
 اقلت شمس الاولین و شمسه ابد علی افق اعلی لا تغرب هم و از شمس آفتاب  
 فیضان هدایت و ارشاد است و از اقوال آن عدم فیضان مذکور و چون بوجود  
 حضرت شیخ معامله که با ولین متعلق داشت باقرار گرفت و او واسطه وصول  
 رشد و هدایت گردید چنانچه پیش از وی اولین بوده اند و نیز تا معامله توسط فیضان  
 بریاست توسط اوست تا چارزاست آمد که اقلت شمس الاولین و شمسه الخ  
 سوال این حکم منقض است بجهد الف ثانی زیرا که در بیان معنی مجد و الف  
 ثانی در مکتوبی از مکتوبات جلد ثانی اندراج یافته است که هر چه از قسم فیض در آن مدت  
 باستان برسد توسط او باشد هر چند اقطاب و او تاد باشند و به لا و نجایا وقت بودند  
 گویم که ملاذ مجد و الف درین مقام نائب مناسب حضرت شیخ است و  
 بر نیابت حضرت شیخ این معامله با و مربوط است چنانکه گفته اند نور القمر  
 استفاد من نور الشمس ظاهرا و در سوال معنی مجد و الف که بالا مذکور شد شکل است  
 زیرا که در مدت مکه حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام خواهد نزل و فرمود  
 و حضرت مهدی علیه الرضوان نیز خواهند ظهور نمود و معامله این بزرگواران بر ترازین  
 است که توسط احدی از فیوض نمایند چو اب گویم که معامله توسط  
 مرابط بر اه دو می است از دوراه مذکور که عبارت از قرب و ولایت است و در راه  
 اول که عبارت از قرب بنوّه است معامله توسط مفقود است هر که بآن راه و اول گفته است



بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله حمد کثیر اطیبا مبارکاً فی مبارکاً علیہ کما یجب ربنا و یرضی والصلوة والسلام علی سیدنا  
 محمد اکرم البشر المبعوث الی الاسود والاحمر کما یناسب اعلو شانہ و یجری و علی الخلفاء الراشدين  
 المہدین و ذریعہ الہدیۃ الطیین الطاہرین و سائر الصالحین المرشیدین کما یمیق بمراہم الفضل و درجہ اہم العلیا  
 اما بعد سیکویہ بندہ کہ محتاج است برحمت خداوند واحد صمد خادم علماء اہل سنت و جماعت محمد بن عبد الواحد  
 العمری الفاروقی ثباً کہ چون درین ایام رسالہ کہ شیعہ در وقت محاصرہ مشہد بعلماء اور از انہر فوشتہ  
 بودند در جواب رسالہ آہنہا در باب تکفیر شیعہ و ایاہ قتل و اموال آہنہا مسلمانان را بود  
 باین حقیر قلیل البضاعہ رسید کہ حاصلش بعد طے مقدمات البہ فریب تکفیر خلفای ثلاثہ است و ذم  
 و تشنیع حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا و بعضی از طلبہ شیعہ کہ متردد بخند و بودند باین  
 مقدمات افتخار و میاہات مینمودند و در مجالس امر و سلاطین آن مغالطات را شہرت  
 میدادند و این حقیر ہر چند در مجالس و معارک مشافہہ بمقدمات معقولہ و منقولہ رد آہنہا میکرد  
 و بر غلطہای صریحہ ایشان را اطلاع میداد اما از روی حیثیت اسلام و بلوجیب حدیث نبوی  
 علی مصدرہ الصلوٰۃ والسلام کہ فرمودہ از اظہار عن الفتن او البدع و سبت اصحابی  
 علی ظہر العالم علمہ من لم یفعل ذلک فحلیۃ لقلۃ اللہ و الملائکۃ و ان من یجمعین لا یقبل اللہ لہ سعۃ  
 وعد لا باین قدر رد و الزام کفایت نمیکرد و شورش سینہ بیکینہ تشفی نیافت و بخواہد تا تر قرار یافت  
 کہ اظہار مقاصد ایشان تا در زمانیکہ در قید کتابت نہ در آمد و در حقیقت تحریر فائدہ عام و نفع  
 عام نہ بخشہ فشرعت مستعیناً باللہ الصمد او دود و دہو لعیین عالمین لساہو المولے

و مورد الطاف بزرگانه شد و حفظ کلام الله نموده و از پدر خود شیخ عبدالاحد علوم متعارفه و معارف توحید تحصیل فرموده در سلسله پیشینیان اجازت ارشاد یافته تا کم مقام ایشان گردید و در عمر هفتاد سالگی که آغاز شباب است و حکم حدیث نبوی که شباب شعبه ایت از جنون در جمیع علوم ظاهری و باطنی از امثال و اقران خود کوی سبقت بود چنانچه سعدی شیرازی فرموده  
 قطعه شب تاریک دوستان خدای بی تبا به چو روز رخساره این سعادت بزور بازو نیست  
 تا به بخش خدای بخشنده در آخر در دلی بخدمت صاحب الشریعت و الحقیقت و الطریقت حضرت  
 خواجه محمد باقی رضی الله عنه که یکی از اکابران کلون اندویشش واسطه بختاب بهار الملة  
 والدین خواجه بهاء الدین نقشبند رحمة الله علیه میسر شد رسیده اند طریقه انیقه ایشان  
 نموده در دو ماه کم و بیش دید آنچه دید و رسید با نچه رسید گویند که خواجه در آن روز با یکی از  
 مخلصان نوشته بود که شیخ اخنام مردی است از سرمنده کثیر العلم و قوی العمل روزی با فقیر  
 مسند نشست و برخواست کرده بود بسی عجائب روزگار از او مشاهده میشود و بان می ماند  
 که آفتابی شودند عالم از آن رویشان گردد و فات شیخ در بست  
 و مفتسم صفر سن یک هزار و بیست و چهار است و او را در سرمنده هزار

تمام شد جلد ثالث  
 مکتوبات امام ربانی



کہ ما بیغض او محکومیم چو ایلی بکرو و عمر و یحییٰ بن فرات رضی عنہما از ان جماعت کہ مار بجمعت آہنما امر فرمودہ اند و مہمات آن طائفہ کہ مار بیغض آہنما حکم کردہ و طائفہ خطابیہ اصحاب ابی خطاب اسدی کہ در خدمت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ بودہ است و امام چون غلو و اوراد حق خود معلوم کرد از او نیز ارگشت و از صحبت خود برآورد و ہر بعد کک ادعی الامامۃ لنفسہ میگویند کہ ہمہ انبیاء و اولاد حناتہ انبیا و امام جعفر صادق اکہ است اما ابو الخطاب از دو از علی اہل است و ہذا است تحملون شہادۃ انہ و لم یوافقہم علی مخالفتہم و نیز میگویند کہ حنبت نعیم دنیا است و تار آلام آنست و دنیا ہرگز فانی نخواہد شد و محبات و ترک فرات رضی اللہ عنہ و طائفہ غرابیہ از ایشان میگویند کہ محمد بہ علی مشابہ قریب و از مشابہت غراب بغراب و گس بگس و حضرت حق سبحانہ تعالیٰ وحی بجا نبی علی رضی اللہ عنہ فرستادہ بود جبریل از کمال مشابہت غلط کردہ وحی را بمحمد صلی اللہ علیہ وآلہ و بارک وسلم رسانید و شاعر ایشان میگویند غلط الامین فجاز ہا عن حیدرہ و ایشان حضرت جبریل علیہ السلام را لعن می کنند و طائفہ ذمیہ کہ از محمد صلی اللہ علیہ وسلم می کنند و میگویند علی اکہ است محمد صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم را مبعوث ساختہ است کہ مردم را بسوی او دعوت کند محمد علیہ السلام بسوی خود دعوت کرد و بعضی از ذمیہ ہر کہ امام علی و محمد را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اکہ میدانند جمعی از ایشان محمد صلی اللہ علیہ وسلم را در احکام الوہیت مقدم میدانند جمعی دیگر علی رضی اللہ عنہ را و گرہیہ از ایشان قائل اند کہ اصحاب عبا یا شند محمد علیہ السلام و سقہ و فاطمہ و حسن و حسین رضی اللہ عنہم میگویند کہ این ہر پنج شی و احدانہ و روح در ایتہا علی السویہ حلول کردہ است و پنج یکے را ہر دیگرے مزیت و فضیلت نیست و ایشان فاطمہ زہرا زانیف میگویند تجاشما عن و صمتہ التانیث و طائفہ یونس بن یونس بن عبد الرحمن قمی میگویند خدا بر عرش است و ہر چند ملائکہ او را بہرہ راستہ اند اما او از ملائکہ قوی است در گنگ کہ بزور و پا سگردد و از ہر دو پای خود کھان و بقوت تراست و طائفہ مقومند از ایشان میگویند کہ خدای تعالیٰ دنیا را خلق کرد و محمد علیہ السلام تفویض نمود و مباح ساخت او را ہر چیزیکہ در دنیا است و بعضی از ایشان میگویند کہ دنیا را بعلی تفویض نمودہ و طائفہ اسماعیلیہ باطن قرآن قائلند نہ بظاہر میگویند نسبت باطن بظاہر ہر چو نسبت لب است بقشر و یکے کہ مسک بظاہر آن میکند بعذاب و شفقت کہ آن مثال

والمعین و به التوفیق ومن عنده التحقيق اعلوا حسن انداز شادکم که شیخه امام حق بعد حضرت پیغمبر  
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم حضرت علی را میدانند که است از و از اولاد او میردن نسب رود  
و ان خرجت قاتلکم لیون من غیرهم و تبقیه مناد من اولاده و ایشان یا کثره طرق و قد د  
اصناف سبت در و فرزند و بعضی از ایشان تکفیر بعض دیگر میکنند و اظهار قباح و شناع آهنگ  
می نمایند و کفی الله المومنین القتال بقاتلهم و امایش از شروع در مقصود چند گروه ایشان را بیان کنیم  
و بر حقیقت مقاصد ایشان اطلاع دهیم تا حقیقت مذهب ایشان بر وجه اتم معلوم شود و حق از باطل  
متناظر گردد پس گوئیم که رئیس و اقدم ایشان عبد الله بن با حضرت امیر او را بجانب مبد این اخراج  
کرده بود و هم او گفته که ابن ابی لم علی را کشته بیکه شیطان را که بصورت او تمثیل شده بود کشته است  
و علی در سحاب است و بعد از او دست و برق تازیانه است و تابان عبد الله در سماع آواز زده  
میگویند که علیک السلام یا امیر المومنین و طائفه کاملی از ایشان که اصحاب ابو کامل اند تکفیر اصحاب  
پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم میکنند بیکه عبث علی و تکفیر علی می کنند بیکه طلب حق خود و بتناسخ  
قائلند و طائفه بیان بن سماعند میگویند که خدا بصورت انسان است و او بتام  
هلاک میشود و گویش و روح خدا در علی حلول کرد بعد از ان در پیر او محمد بن حنفیه بعد از ان در پیر او  
هاشم بعد از ان در بیان طائفه غیره که اصحاب بغیره بن سعید عجمی اند میگویند که خدا بصورت مرد  
نورانی است که بر سر او جامی است از نور و دل او منبع حکمت است و طائفه جاحیه اصحاب عبد الله بن عباس  
بن عبد الله بن جعفر و ابی جراحین بن سراج ارواح قائل گشتند و می گویند که روح خدا اول در آدم  
حلول کرد بعد از ان در شیش و پنچین در امیا و آنکه تا آنکه علی و اولاد او منتهی شد بعد از ان در  
عبد الله حلول کرد و این گروه منکر قیامت اند و محرمات را حلال میدانند کالحرم و المیتة  
و الزنا و غیره و طائفه منصوریه اصحاب ابی منصور عجمی که در خدمت امام محمد باقر بوده فلما تبرمته الامام  
و طرده ادعی الایمانه بنفسه میگویند که ابو منصور بر آسمان رفته بود حضرت حق سبحانه بید خود بر سر او  
سج کرد و فرمود یابی اذهب فبلغ منی بعد از ان بر زمین فرود آمد و هو الکسف المسد کور  
فی قوله تعالی و ان یرد کسف من السماء ساقطاً یقولوا اصحاب مکر و هم ایشان میگویند که رساله  
منقطع نمیشود و حجت عبارتست از امام که ما به محبت آن ماوریم و تا رکنا به است از ان شخصی

سجائے بکر در چند مسئلہ و طائفہ امامیہ از ایشان نبش جلے برخلاف علی قائلند و کفیر اصحاب میکنند  
و امامت را تا امام جعفر بن باقر میرسانند و بعد از ان در امام منصوم اختلاف دارند و آنچه  
مشهورست و مختار جمهور ایشان برین ترتیب است کہ بعد امام جعفر بن پسر او امام موسی کاظم است  
و بعد از ان امام علی بن موسی الرضا و بعد از محمد بن علی الشق و بعد از علی بن محمد النقی و بعد از حسن بن علی المکی و  
بعد از محمد بن حسن و ہوا لام امام المنتظر و اوائل ایشان از تادی ایام بعضی رجوع کردند و بعضی دیگر بجانب  
مستقبلہ ہذا آخر بیان فرقم الصلۃ المصلیۃ و چند گروہ دیگر ایشان را از ان ذکر کردہ کہ در اصول  
و عقائد بطول البت مذکورہ موافقت کردند در چند مسئلہ کہ اختلاف نیستند دارند و پوشیدہ نماند  
ہر شخصہ کہ او درایت و تمیز دارد و در حقیقتہ مطالب ایشان اطلاع یابد بی آنکہ رجوع بدلائل نماید  
خسکہ فساد آہن کہ چند ان مقاصد مہوومہ بنیۃ الفساد و بدایتہ البطلان اند و ایشان از کمال جہالت  
نمود را بابل بیت بغیر صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم دائم اثنا عشر نسبت میکنند و مبتابعت و موالات  
آنها داعی نمایند حاشا و کلام حاشا و کلام ایشان از محبت مفرط برارند و مبتابعت قبول نمیدارند  
و محبت ابن بدیشان در رنگ محبت نصاری است بحضرت عیسیٰ علی نبینا و علیہ  
الصلوٰۃ والسلام کہ از فراط صلالۃ اور الحیدائی می پرسیدند و او از ان محبت سیرا ر بود  
و یومیدۃ ما نقل عن علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال قال لے النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ  
وسلم فیک شل من علیہ البغضۃ الیہود حسۃ بہتوا اسمہ واجتہ التصارے حسۃ انزلوہ بالمرزلاتی  
لبست لہ ثم قال ہک فی رجلان محب مفرط یفرطنی بالیس فی و بغض علی ارہائی علی ان منی  
و قولہ سبحانہ اذ تبر الذین اتبعوا الشان حال ایشان است یعنی وقتے کہ منبوعان از تابوعان  
بیزار شوند و متابعت قبول ندارند ربنا لا تمنع قلوبنا بعد اذ ہدینا و ہب لسان لدنک  
رحمت انک انت الوہاب قال ان تشرع فی جواب اعتراضاتہم الواہیۃ معصما بحمل ما عند الملک  
الاکبر انہ علی ما شاء قدیر و بالا جاہ جدیدہ قال علماء اوراد النہر شکر اللہ تعالیٰ جمیع حضرت بغیبہ  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کمال تعظیم و توقیر خلفا ثلاثہ میدا شتہ و در مع ہر یک احادیث  
کثیرہ وار د گشتہ و جمع اقوال و افعال آن حضرت کریمہ و ما یطرق عن الہوی ان ہوا لا وحی  
یوحی بموجب وحی است و شیعہ کہ مذمتہ ایشان میکنند مخالفہ وحی میکنند و مخالفہ وحی کفر است

ادامد احتساب از خواهی است گرفتار دوست باطن آن ترک عمل ظاهر آن میسراند و درین مطلب  
بایسته که بیشک میکنند قال عز وجل فغضب بنیم سور له یاب باطنه فیہ الرحمة و طامسه من  
قیله العذاب و ایشان محرمات را مصلح میدانند و میگویند بخیبر انیکه بشرائع ناطق اند هفت اند  
آدم و نوح و ابراهیم موسی و عیسی و محمد علیه وعلیهم افضل الصلوة و محمد و معمری را از دسل میگویند  
و اصل دعوات ایشان با بطلان شرائع و در احکام شریعت تشکیکات میکنند چنانکه میگویند حاصل  
را چه از زه قضا گفتند نماز و وجوب غسل از منی چنانچه از بول و در بعضی از نمازها چهار رکعت  
چهار فرض شد و در بعضی دیگر سه رکعت و در بعضی دو رکعت چنانچه از شرع را تا دیلات  
میکند و ضو را عبارت از موالات امام میدانند و نماز را کنایه از رسول و باین آیت تشک میکنند  
و ان الصلوة تنی عن الفحشاء و المنکر و احتلام را عبارت از افشای اسرار بیوس تا اهل میدانند  
و غسل تجدید و عداست و زکوة تزکیه نفس بمعرفت دین خیال کرده اند و کعبه نبی است و باب  
علی و صفای علی السلام و مرده علی او طواف هفتگانه عبادت از موالات ائمه سبعة میدانند و جنبت  
راحت ابدان است از تکالیف و نارسخت ابدان است بطولت تکالیف و از امثال این قم  
خدا قات بسیار دارند و نیز میگویند که خدا نه موجود است نه معدوم نه عالم نه جاهل نه قادر نه عاجز  
چون حسن بن محمد مصباح ظاهر شد تجدید دعوت کرد به نیابت خود از امام که بنوع ایشان هیچ و مانه  
از امام خالی نیست و ایشان منع میکنند عوام را از خواص در علوم و خواص را از نظر در کتب عقده  
بر فضل و قبلی ایشان مطلع نگردند و جنگ در دهنهای فلسفه ده اند و بشرائع استهزا میکنند  
و طائفه زیدی که مشوب بنزین علی زین العابدین اند سه گروه اند یکی از آنها مسیحی  
بحار دریه اند که نهضت حقیر امامت علی قائلند و تکفیر اصحاب میکنند بسبب ترک متابعت علی  
بعده پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم و دوم سلیمانیه اند گویند امامت ثوری است در میان خلائق  
و ابو بکر و عمر را امام میدانند اگر چه از مردم خطا واقع شده که با وجود علی بن ابی طالب بیعت نمودند  
اما این خطا را بعد فسق نه میسرانند و عثمان و طلحه و زبیر و عائشه رضی الله تعالی عنهم را تکفیر می کنند  
و سوم بتریه اند که بسلیمانیه موافق اند الا انهم توقعوا عثمان بن و اکثر زیدی درین زمانه مقلد اند  
در اصول معتزله را حجاج اند و در فروع بدهب امام اعظم بو حنیفه رحمه الله

و ما یصدر لفظہ بالقرآن عن الہوی و ایضا اگر جمیع افعال و اقوال آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ  
و سلم بموجب وحی میبود بر بعض اقوال و افعال آنسور علیہ الصلوٰۃ والسلام اعتراض وارد  
نمی شد و عتاب بنی آدم کافی قولہ تعالیٰ یا ایہا البنی لم تحرم ما حل اللہ لک متغنی مرعات از دواجک  
و قولہ عزوجل عفا اللہ عنک لم اذنت لهم و قولہ سبحانہ ما کان لبنی ان یکون لہ امری حتی یتجن فی  
الارض تریدون عرض الدنیا و قولہ تعالیٰ لا تصل علی احد منہم مات ابد کہ بر ولایتی در و دین بعد از  
ادای نماز آنسور است صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم برای منافق و بدوایت پیش از ادای  
نماز بر آن و مجد از عزم پر ادای آن و بہر تقدیر بنی از فعل متحقق است سوا کان محل الجوارح قول  
القلب و امثال ذلک فی القرآن کثیرہ پس تواند بود کہ بعض افعال و اقوال آنسور علیہ الصلوٰۃ  
و السلام از روی رای و اجتہاد باشد قال البیضاوی فی تفسیر قولہ عزوجل ما کان لبنی الی آخر الآیۃ  
دلیل علی ان الانبیاء یکتہدون و اذ قد یکون خطا و لکن لا یقرون علیہ اصحاب کرام در امور  
عقلیہ و احکام اجتہادیہ مجال اختلاف و مسامح خلاف داشتند و در بعضی از اوقات وحی  
موافق رای اصحاب نازل شدہ چنانکہ در اسارای بدر مطابق رای امیر المومنین عمر رضی اللہ  
توحید آن سرور با موافقیہ کثر بود قال القاضی البیضاوی روی انہ علیہ الصلوٰۃ و السلام اتی  
بہوم ببعین السیر انہم العباس و عقیل بن ابی طالب فشا و رقیم قال ابو بکر بن قویک و ابیہک  
استقبہم لعل اللہ تعالیٰ یتوب علیہم و خذ منہم فدیۃ لقیوی بہا اصحابک و قال عمر بن الخطاب عنہم  
فانہم ائمتہ الکفر و ان اللہ اغتاک عن الفداء کفی من فلان و کمن علیا و حمزہ من انہما تنضرب عنانہم  
قلم بہودک رسول اللہ تعالیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و قال ان اللہ لیلین قلوب رجال  
حتی یکون الین من اللین و ان اللہ لیشد قلوب رجال حتی یکون اشد من الحجارة  
و ان شکک یا ابابکر رضی اللہ عنہما و علیہما و آلہ فضل الصلوٰۃ و التسلیات قال  
فمن ابغض فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم و شکک یا عمر رضی اللہ عنہما و علیہما و آلہ  
الصلوٰۃ قال لا تدز علی الارض من الکافرین دیا را فخر اصحابہ و اخذ الفدیۃ فنزلت آیۃ ما کان  
لبنی الخ فدخل عمر رضی اللہ عنہ علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فاذا ہو و ابو بکر رضی اللہ عنہما فقال  
یا رسول اللہ اخبرنی فان احد بکار بکیت و لا تا کیت فقال ابکی علی اصحابی فی اخذہم الفداء

شعیه در جواب آنها اول بطریق معارضة گفتند که از دلیل قبح خلفای ثلثه و بطلان خلافت ایشان لازم می آید زیرا که در شرح موافقت از آمدی که از اکابر اهل سنت است منقول است که قریب بوقت رحله حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در میان اهل اسلام مخالفت واقع شده و مخالفت اول این بود که حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در مرض موت فرمود که ای یونای بقرطاس کتب لکم شیئا لا تفضلوا بعدی و عمر رضی الله تعالی عنه باین امر را منی نشده گفت آن الرجل غلبه الوجع وعندنا کتاب الله حسبا پس صحابه اختلاف کردند تا آواز بسیار شد حضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ازین سخن آزرده شد فرمود که برخیزید پیش من خزع سزاوار نیست و مخالفت دوم آن بود که بعد از قضیه مزبور پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جمعی را مقرر ساخت که همراه اسامه بفری زو و بعضی از آن جمع تخلف نمودند و بعمر بن پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم رسیدند آن حضرت مکرر مبالغه فرمودند که جزو اجماعش اسامه بن زید لعن الله من تخلف عنه و مع هذا آن بعض تخلف کردند و متابعت نمودند پس گویم امری که حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در باب نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای کرمیه مذکوره وحی است و منعی که عمر بن زید کرده منع در رد وحی است و رد وحی کفر است علی ما اعترفتیم به و علی ما اول علیه قوله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولک هم الکافرون و کافر قابل خلافت پیغمبر نیست صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و نیز تخلف از جمیع اسامه بن بقتضای دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفای ثلث اند با اتفاق و چون حضرات در صحیفه شریفه اعتراف نمودند که فعل حضرت وحی است و الواقع ایضا كذلك پس گویم اخراج حضرت پیغمبر مروان را از مدینه بالضرور وحی است و آوردن عثمان او را و تفویض امور با و و تعظیم او کفر است بدو وجه اول دلیلی که حضرت فرمودند وجه دوم قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر لولا دون من عاد الله و رسولہ اولو کافرا آباہم اوانباہم اوانحوا انهم او غیرہم قول و بالله العصمة و التوفیق لاسلم که جمیع اقوال و افعال آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بموجب وحی است و استشهاد ایشان بکرمیه غیر تمام است زیرا که آن مختص بقرآن است قال القاضی البیضاوی معنی قوله مجاز و انطلق عن الہوی

جمع افعال و اقوال آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بموجب وحی است مراد اذان و اقامت بجا  
 آئے علم سوائے امور اجتهاد یہ کہ اذان پیر و علیہ الصلوٰۃ والسلام صادر شدہ سوائے ارکان با وحی  
 الجلی ابوبالغضی و یمن قدر از تعظیم در مدعا را ایشان کافی است چه امدادی کہ در مدایح خلفانی نشر  
 وار دگشتہ اند از قبیل اجبار از مغیبات اند و موطن طریق الوحی لا غیر و لا مدخل للراسی  
 و الاجتهاد فیہ قال عز وجل و عندہ مفاتیح الغیب لا یعلمہا الا هو و قال سبحانہ عالم الغیب  
 فلا ینظر علی غیبہ احداً الا لمن اراد فی من رسول انما یرین تقدیر لازم است کہ از کریمہ و مایطق عن الہوای  
 عاصم از قرآن و وحی خفی مراد دارند کہ لا یخفی شک نیست کہ از انکار و مخفی نشدن چنین افعال  
 و اقوال انکار مخالفت وحی لازم می آید و مخالفت وحی کفر است و الا احادیث الوار دہ  
 فی مدحہم الدلت علی انہما من اعلام اللہ سبحانہ کثیرہ بحیث وصلت لکثرۃ الطرق و تعدد الرواۃ  
 الی حد الشہرۃ بل الی حد التواتر معنی فلقد کثر عدۃ منہا ما روی الترمذی عن النبی صلی اللہ تعالیٰ  
 علیہ وآلہ وسلم انہ قال لا بی بکر انت صاحبی فی الغار و صاحبی علی الخوض و منہا ما روی الترمذی  
 لا یقر عنہ علیہ الصلوٰۃ والسلام انہ قال اتانی جبریل فاخذ بیدی فارانی باب الجنۃ الذی یدخل  
 امر من اتی فقال ابو بکر یا رسول اللہ و دوت الی کنت معک حتی انظر اللہ فقال رسول اللہ  
 صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم اما انک یا ابا بکر اول من یدخل الجنۃ و منہا ما روی البخاری  
 و سلم عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دانہ قال دخلت الجنۃ الی ان قال و رايت قعراً  
 یفنائہ جاریۃ فقلت لمن قال لعمر بن الخطاب فقلت ان ادخلہ فانظر ایهما فذکرت غیر تک  
 فقال عمر بانی و امی یا رسول اللہ اعطیک اثار و منہا ما رواہ ابن ماجہ عن النبی صلی اللہ  
 تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم انہ قال ذلک الرجل ارفع اسی و رتبہ فی الجنۃ قال ابو سعید و اللہ  
 ما کننا نری ذلک الرجل الا عمر بن الخطاب حتی مضی سبیلہ و منہا ما اخرج ابو علی عن جابر بن  
 یاسر انہ قال صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم ما قدست ابا بکر و عمر و لکن اللہ قد ہما و منہما  
 ما اخرج ابو علی قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اتانی جبریل فقلت یا جبریل  
 حدثنی بفضائل عمر بن الخطاب فقال لو حدثک ما لبث لوح فی قومہ ما نفدت فضائلہ و ان  
 عمر حسنتہ من جنات ابی بکر و منہما ما رواہ الترمذی و ابن ماجہ عن علی بن ابی طالب عن انس



ولقد عرض علی عبد اسم اولی من هذه الشجرة الشجرة قریة قال القاضی البیضاوی ایضاً روی انه  
 علیه الصلوة والسلام قال لو نزل العذاب لما نجا منه غیر عمر بن سعد بن معاذ وذلك لانه اخبر  
 باسحان الیفریس گویم تو آمد بود امر آن حضرت بایمان قرطاس و تجبیز حبش اسامه و مجین اخراج آن  
 حضرت مروان را بطریق وحی نباشد بلکه بطریق رای و اجتهاد باشد و مخالفت آنها لازم که کفر است  
 زیرا که ازین قسم مخالفت اصحاب کرام آمده است چنانکه بالا گذشت و با وجود تحقیق زمان نزول وحی  
 انکار بران مخالفت دار نشده و عتاب نیامده حال آنکه اندک چیز از سواد ب نسبت بان سرور  
 علیه الصلوة والسلام از اصحاب کرام صادر میشد حق سبحانه و تعالی فی الحال از افعال منهی میکرد  
 و بر مبایض آن وعید نازل می فرمود کما قال عز من قائل یا ایها الذین آمنوا لا تنقضوا اوصواکم  
 فوق صوت النبی ولا تجسدوا له بالقول کثیر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون  
 قال شایخ المواقف نقل عن الامدی حیث قال کان المسلمون عند وفات النبی صلی الله تعالی  
 علیه وآله و سلم علی عقیده واحدة الا من کان یطلق النفاق ویظهر الرقاق ثم نشاء الخلاف  
 فقامینهم اولانی امور اجتهادیه لایوجب ایماناً ولا کفراً و کان عزهم منها اقامه مراسم الدین  
 و ادائه منایج الشرع القویم و ذلك کاختلافهم عند قول النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی مرض موته  
 ایوتی بقرطاس الخ و کاختلافهم بعد ذلك فی التخلف عن حبش اسامه و الخصال قوم بوجوب و تباع  
 لقوله علیه الصلوة والسلام حیزوا حبش اسامه رضاً لعل یتر من تخلف عنه و قال قوم بالتخلف  
 انتظار لما یکون من رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فی مرضه انحر کسے گوید  
 و اثبات مقدمه منوعه تأیید کثیروت و اجتهاد آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم ازومی بود و  
 پس صادق آمد که جمیع افعال و اقوال آن سرور علیه الصلوة والسلام بموجب وحی است  
 حدا حکام اجتهادیه مبرین تقدیر بموجب وحی شده گویم که طرد از جمیع افعال و اقوال هر قول فعل  
 اوست صلی الله تعالی علیه وآله وسلم خاصه علی سبیل التفصیل کما لا یخفی علی نطن المتامل و الا  
 یلزم ان یکون اقوال جمیع المجتهدین و افعالهم بموجب الوحی لان اجتهاد هم ثبت بالوحی و النهر  
 فاجتبه و ایا اولی الالبصار علی اننا نقول اثبات تلك المقدمه لایجیدی نقضاً لاننا نقض المقدمه  
 افعالاً بان مخالفتها کفر و سند ما مر فافهم و انچه در بدایه عبارت علماء ماوراء النهر واقع خود

داخل قرآن ساخته و نیز سابقاً گذشت کلمات ایشان شهادت در و از برای نفع و صلاح گروه خود  
تجویز کرده اند پس بواسطه این مفاسد مورد لعن گشتند و اعتماد و عدالت ایشان را سایه طرف خد  
و کتب مدوئه ایشان از درجه اعتبار ساقط شدند و حکم تورات و انجیل محو گشتند و در کتب  
اهل سنت مثل صحیح بخاری که اصح کتب بعد کتاب الله است و صحیح مسلم و غیره ما جز از مدائح و تعظیم  
خلفای ثلثه نیست و آنچه ایشان از فساد طبقه و انحراف مزاج خود ذم خیال کرده اند تصور باطل  
و خیال فاسد است و از قبیل وجدان صفر است که مرشک را تلخ دانند تحقیق آن بالا گذشت  
و اما الذین فی قلوبهم زنج غشیمون ما تشابهت به افتخار الفتنه و آنکه گفته اند که بعضی اهل سنت وضع حدیث  
برای مصلحت تجویز کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست بر تقدیر نیست که اهل سنت کلام  
آن بعضی رد نکنند و در مقام انکار او نیاشنند و اظهار کذب آن نمایند و الواقع لیس کذب بلکه  
ایشان در کتب خود کذب و افتراء را در تصریح کرده اند و از درجه اعتبار و اعتماد ساقط نموده  
فلا یعوذون الیه من شیء ولا یستسبحون الا واضح بالباطل الظاهر البین بطلان و اتیان شیع در جواب  
بطریق منع گفتند که مخالفت خبر واحد لازم که کفر است چه مخالفت اخبار احاد از مجتهدین واقع شده  
پوشیده نماید که احادیثی که در توصیف و تعظیم خلفای ثلثه دارد گشته اند اگر چه از روی  
الفاظ احاطه ما از کثره رواة و تعدد طرق آنها بحد تو اتر معنوی رسیده اند که امر و خش نیست  
که انکار مدلول کفر است و مخالفت چنین اخبار احاد از مجتهدین واقع شده است و بلکه امام  
ابو حنیفه رحمه الله که رئیس اهل سنت است مطلق خبر واحد بلکه اقوال صحابه را بر قیاس مقدم میدارد  
و مخالفت آنها تجویز نمیکند و ایضا شیع بعد تسلیم ورود و قبح خلفای ثلثه در جواب گفتند و منع  
مقدمه صحیح نمودند که تعظیم و توقیر حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نسبت بخلفای ثلثه  
قبل از صدور مخالفت از ایشان بود و لایزال بر حسن و سلامه عاقبت نمیکند چه عقوبت قبل صدور  
عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد لائق نیست لهذا حضرت امیر از عمل این طبع خبر داده  
عقوبت نفرموده پوشیده نماید احادیثی که در مدائح ایشان دارد گشته اند دلالت بر حسن  
و سلامه عاقبت می کنند و از امن خانه خبر میدهند چنانکه از احادیث مذکور هم این دلالت مفهوم  
میشود و امثال این احادیث از صحاح و حسان بسیار است و چنانچه عقوبت

رضى الله تعالى عنه انه عليه السلام قال ابو بكر وعمر سيدا كحول اهل الجنة من الاولين والاخرين  
 النبيين والمرسلين منها ادمى البخارى ومسلم عن ابى موسى الاشعرى انه قال كنت مع النبى صلى الله  
 عليه وسلم فى حايطة من حيطان المدينة وجار رجل فاستفتح فقال النبى صلى الله عليه وآله وسلم افتح  
 وبشره بالجنة ففتحت له فاذا ابو بكر فبشرته بما قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم محمد الله  
 ثم استفتح رجل فقال لى افتح وبشره بالجنة على ابوى نصيبه فاذا عثمان بن فاخته بمسا قال النبى  
 صلى الله تعالى عليه وآله وسلم محمد الله سبحانه قال والله المستعان هذا وايضا لو سلمكم كخراج مردان  
 بطريق وحى بوده فلامم كه اخراج وقتى دائمى مراد آنسرور بوده باشد چه چاره اتواند بود كه اخراج موقت  
 و تغريب مؤجل خواسته باشد چنانكه آنسرور عليه الصلوة والسلام در حد زنا فرموده اليك باليك  
 جلد مائة و تغريب عام و چون امير المؤمنين عثمان بن مريد توقيت اخراج اطلاع داشت بعد  
 منضى مدت عقوبت و تغريب او را بمدينه آورد و لا يخذ و فيه وآية لا تجد قوماً لنخ منع از مودت  
 كفار سيند و كفر مردان ثابت نشده كه مودت او ممنوع باشد فافهم و انصف ولا تعصب فتعجب  
 بخط الشوار و تيز شبيهه نانيا بطريق منع و مناقضه گفتند كه در وى خلفاى ثلثة از حضرت پيغمبر  
 صلى الله عليه وآله وسلم متفق عليه فریقين نيست چه در كتب شيعه اثرى از ان نيست و آنچه دلالت  
 بر ذم كند مثل رو ائتين مذكورين وغيرهما در كتب فریقين مسطور است و نيز در بعضا از اهل سنت  
 بخبر نزول وضع حديث براى صلوات كرده اند پس اعتماد بر حديث غير متفق عليه نيست اقوال فى رفع الكمال  
 بطريق اثبات المقدمة المتنوعة والله سبحانه اعلم چون شيعه از كمال تعصب و عناد طعن سلف  
 و سب خلفاى ثلثة بلكه تكفير ايشان را اسلام و عبادت خود و خيال كرده در احاديث صحاح كذا در ملحق  
 و مناقب ايشان بى سند و دليل حجاجى كنند و تحريفات و تصرفات در آنها مينمايند حتى در كلام الله  
 كه مدار اسلام بران است و از صدر اول بتواتر منقول است و بهنج شبهه با و راه نيافته  
 و قبول زيادت و نقصان نميكنند آيات منترعه و كلمات منخرقه در مى آورند و در آيات قرآنى  
 تصحيقات مينمايند چنانكه در كرميه ان علينا جمع و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه باين طريق تصحيح  
 و تحريف ميكنند ان علينا جمع و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه از كمال ضلالت ميگويند كه بعضى  
 آيات قرآنى را حضرت عثمان پوشيده داشته است كه در مراح اهل بيت بوده اند و آنها را

و دانسته باشند سر امر و بوالطن ایشانرا و سکنت و طماننت بر آستانازل فرموده باشد کما دل  
 علیه قوله سبحانه بعدہ تعلم ما فی قلوبہم فانزل السکینۃ علیہم و کانسرو علیہ الصلوٰۃ و السلام ایشانرا  
 بجنّت بمثل ساخته باشد از خوف سور حاتم و نقص عمد و معیت معنوں و مامون باشند  
 علی انا نقول اگر مراد از آیه رضای حق سبحانه و تعالی باشد از ان فعل خاص که معیت است کما  
 زعموا گوئیم هر گاه که حق سبحانه از معیت ایشان راضی شد و این قول را مستحسن ساخت جماعه که  
 بآن موصوف اند مرضی و محمود العاقبه اند و آن آو ان افعال را کفار راضی نیست و همچنین از  
 افعال جماعه که مذموم العاقبه و آن آو ان افعال را مستحسن ساخت اگر چه فی نفسها حسن و  
 صالح باشند و در باب اعمال صالحه ایشان میفرماید و الذین کفروا اعمالهم کسراب یقیعہ  
 بحسبہ الظلمان ماحتی از اجاوه لم یجدہ بشیاء و در جاست دیگر میفرماید من یرتد عنکم عن دینہ  
 فیمت و ہو کافر فاولئک حبلت اعمالہم فی الدنیا و الآخرۃ پس فعلیکه در آخرت کار نیابد و تاخیر  
 شود در رضای حق سبحانه و تعالی از ان فعل بسیج معنی نداده و رضای نهایت مرتبه قبول است  
 و رد و قبول خداوندی عز و جل باعتبار مال است انا العیرۃ للخواصیم ندآورده و نص از حضرت خیر  
 صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از برای خلافت امیر المومنین علی رضی اللہ تعالی عنہ ثابت نشده است  
 بلکه دلیل از ائتناع و رد و آن که اگر در دو می یافت بتواتر منقول میشد لانه مای تو فرالد و اعی علی تکه  
 مقتل الخطیب علی المنبر و نیز از حضرت امیر این نص احتجاج میکند و ابو بکر رضی را از خلافت  
 منع می ساخت چنانکه ابو بکر از انصار را از امامت منع میکرد و نجیر الائمة من قریش و انصار قبول کردند  
 و ترک امامت نمودند قال شایخ التجرید و کیف یرغم من له انی مسکتہ ان اصحاب  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مع انہم متخوذا خزیم و قتلوا اقا ربیم و عشار ربیم فی نصرۃ  
 رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و سلم و اقامتہ شریعتہ و القیاد امرہ و اتباع طریقہ انہم  
 مخالفوہ قبل آن ید فتوہ مع وجو د ہذہ النصوص القطعیۃ الظاہرۃ الدلالۃ النصوص علی المراد  
 بل ہذا امارات و روایات رہا لیفید باجماعھا القطع بعدم مثل النصوص و بل انہا لم تثبت  
 لمن یوثق بہ من المحدثین مع شدۃ محبتہم لامیر المومنین و تعلیم الاحادیث الکثیرہ فی مناقبہ  
 و کمالہ فی امر الدنیا و لم یقل فی خطبہ و رسالہ و مقارناتہ و محاسناتہ و عند تاخرہ عن البیعتہ جعل

قبل صدور عصیان یا آنکه معلوم الصدور باشد لائق نیست بمجین روح کسی که معلوم الذم و محسوب  
 عقوبت هم است مگر از نیست فور و المانع بدل حله خستیم حالا و مالک لهند حضرت امیر  
 ابن بزم را هر چند عقوبت نفرموده و طبع و توصیف او بی هیچ وجه نکرده اعتبار تقسیم و تو قیر او  
 هم داشته تحقیق این محبت در کریمه لقد رضى الله عن المؤمنين مذکور نخواهد شد  
 قال علامه داور الله رحمة الله سبحانه خلفائے ثلثه بمقتضای کرمیت لقد رضى الله  
 عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة برضوان حق ملک متان مشرف شده اند پس  
 سب ایشان کفر باشد شیعیه در جواب بطریق مناقضه گفتند استلزام مرفوضان  
 ایشان را منع نموده و گفته اند که مدلول آیت عند التدقیق رضای حضرت اند تقاطع است  
 از فعل خاص که بیعت باشد کسی شکر این نیست که بعضی افعال حسنه مرضیه از ایشان واقع است  
 سخن درین است که بعضی افعال قبیحه از ایشان بوجو آمده که مخالف آن عهد و بیعت است  
 چنانکه در امر خلافت مخالفت نفس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نمودند غضب خلافت  
 کردند حضرت فاطمه را آزرده ساختند چنانکه در صحیح بخاری مذکور است و در مشکوٰۃ در مناقب  
 آن حضرت علیها الرضوان منقول است که من اذا بافقد اذانی ومن اذا نى فقد اذی الله کلام  
 صادق بمضمون ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة ناطق است  
 حاصل که بواسطه این افعال ذمیه و منع و هیئت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و مختلف  
 از حبش آسمانه مورد طعن و مذمت شدند چه سلام است عاقبت بحسن خاتمه اعمال و وفا کردن  
 بحضرت رسول متعال است و اقوال و اثبات المقدمه المتنوعه و بیان الاستلزام مدلول  
 آیه کریمه تحقیقاً و تدقیقاً رضای حق است سبحانه انه المؤمنان در وقت بیعت ایشان بآن  
 سرور علیه الصلوٰۃ و السلام غایه مافی الباب ان التدقیق یفصی الی علیہ یمتیم لریئنا ما سبحانه عنهم  
 نعم کون البیعه مرضیه انما یعنهم من انما لیس کانت علیه المرفضاة یکون هو لا ریبیها مشرین  
 یکون ہی مرضیه بالبطریق الاول و اما ان البیعه هی المرضی علیها اماله مع عدم کون الموصوفین  
 بها مرضیین كما زعموا انما لا یفهم احد کمالا یخفى علی من له ادنی درایتی اسالیب الکلام و لما  
 التبس علیهم الحق سمو اخطا بهم تدقیقاً پس گویم جامع که حق سبحانه و تعالی از آنها راضی شده باشد

متفقہ قون خیرام اللہ الواحد القہار نیز مؤید مقصود است پس حضرت یوسف علیہ السلام کہ پیغمبر است  
 دو کس را صاحب خود خواند کہ بیت پرست بودند پس ظاہر شد کہ مجروح صاحب پیغمبر بودن دلیل  
 خوبی نیست ہر کار روی یہ سبب دنداشت اقول مثلاً للمقدمۃ المنوعہ کہ صاحبیت بشرط  
 مناسبت البینۃ مکرر است و انکار تاثیر آن مصادم ہدایت و معارض عرف و عادت است  
 بزرگے میفرماید ہرگز از آثار صحبت منکر است جہل او بر ما مقرر میشود و چون در میان مسلم  
 و کافر مناسبت متحقق خود از قبول تاثیر صحبت یکدگر محروم با آنکہ منقول است لکن دوجہت  
 از برکت صحبت حضرت یوسف علیہ السلام مسلمان شدند و از کیش مشرکان بزرگداشتند  
 پس حضرت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ با وجود مناسبت تام از سعادت صحبت آنحضرت  
 علیہ الصلوٰۃ والسلام محروم است بعد لغو دور از کمال و معارت او چون محروم ماند و حال  
 آنکہ آنسرور علیہ الصلوٰۃ والسلام می فرماید ماسب اللہ شیئاً فی صدی الاوقد صبیۃ  
 فی صدر ای بکرہ ہر چند مناسبت بیشتر فوائد صحبت افزون تر لہذا حضرت صدیق رضی  
 از جمیع اصحاب افضل گشت و بیچ یکے از ہمتا بمرتبہ او نرسید چہ مناسبت بآن سرور  
 از ہمہ بیشتر داشت قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ما فضل ابو بکر بن کثیرۃ الصلوٰۃ ولا کثیرۃ  
 الصیام و لکن شیء و قرعۃ قلبہ علما گفتہ اند کہ آن شیء صاحب پیغمبر است صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم و التفانی فیہ پس  
 انصاف باید کرد کہ چنین مصاحب پیغمبر چون قابل ذم و ثن باشد بکرت کلمہ تخریج من افواہم ان یقولون الا کذباً قال  
 علماء و اولاء اللہ کہ حضرت امیر با وجود کمال شجاعت در وقت بیعت مردم با خلفای ثلاثہ بودند و منع نفرمودند و خود نیز  
 متابعت فرمودند و این نیز دلیل حقیقت بیعت است و گرنہ قبح آنحضرت لازم آمد خدیجہ  
 در جواب بطریق تقنین گفتند و بالزام مشترک روان کردند و یکمن توجیہ بطریق المنع ایضا کمالا  
 یخفی علی من لہ ادنی درایتہ فی المناظرۃ و نمودند کہ قبل از آنکہ حضرت امیر از تخریم و  
 تکفین قاریغ شدند خلفای ثلاثہ در تقیفہ بنی ساعدہ اکثر اصحاب را جمع کردہ بر اسے  
 ابی بکر بن بیعت گرفتند آن حضرت بعد از اطلاع بر اسے قلت اتباع و ہم ہا کہ  
 اہل حق یا باعث دیگر مباشر حرب نہ شدند و این دلالت بر حقیقت بیعت میکند  
 چہ حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر و سایر صحابہ

امرا خلافت شوری بین ستم نفوذ علی رضی فی الشوری وقال عباس علی رضی اللہ تعالیٰ عنہما  
 رویدک حتی یقول الناس ہذا عم رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم تابع ابن عمہ فلا یختلف  
 متک اثنان وقال ابو بکرؓ وددت انی سالت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 عن ہذا الامر فمن ہو وکنانا نازعہ وعلیؓ معاویہؓ بیعة الناس لہ لانہما من النبی صلی اللہ  
 تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم وبتہی ظاہر از آزار حضرت فاطمہ علیہا الرضوان کہ در حدیث دار گشتہ است  
 مطلق بہر وجہ کہ امر است نحو اہد بود زیرا کہ آن حضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہا در بعض اوقات از  
 حضرت امیر رضی اللہ تعالیٰ عنہ آزار داشتہ چنانکہ در اخبار و آثار آمدہ و نیز حضرت پیغمبر صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم بعض اوقات خود را فرمودہ لا توقی فی عائتہ فان الوحی لایاتی وانا فی ثوب امرأۃ لعائتہ از آزار  
 عائشہ را آزار خود فرمودہ و شک نیست کہ حضرت صدیقہ علیہا الرحمۃ از حضرت امیر  
 آزار داشتہ پس گوئیم تواند بود ایذائی کہ در احادیث نبی از ان وارد گشتہ است مخصوص با  
 باید اسے کہ از ہوا سے نفسانی وارادہ شیطانی بودہ باشد و آزار سے کہ از مظاهر  
 کلمہ حق کہ مطابق حدیث و نفس است حاصل شود منوع و منہی عنہ نباشد و معلوم است  
 کہ باعث آزار آنحضرت زہرا علیہا الرضوان از صدیق اکبرؓ بواسطہ منع ارث از فدک  
 بودہ و صدیق رضی در منع آن متمسک بحدیث نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام بودہ کہ نحن عائشۃ الانبیاء  
 لا نورث ما ترکہ صدقہ تابع ہوا و انفسانی داخل و عید نباشد اگر کہ گوید کہ چون  
 صدیق علیہ الرضوان متمسک بحدیث بودہ و حکمی کہ از ان حضرت سرور علیہ الصلوٰۃ  
 والسلام شنیدہ بود نقل کردہ و حضرت زہرا علیہا الرضوان چہ در غضب شدہ  
 و آزار کشیدہ کہ آن آزار فی الحقیقت آزار آنسرور بودہ و ہو منہی عنہ در جواب گوئیم کہ  
 این غضب و آزار اختیاری و قصدی نبودہ بلکہ مقتضای طبع بشری و جبلت عصری بودہ کہ  
 داخل تحت قدرت و اختیار نیست و منہی منع بان تعلق ندارد و قائم قال علماء ماوراء النہر  
 حضرت اللہ تعالیٰ ابو بکرؓ را صاحب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواندہ و صاحب پیغمبر  
 قابل ذم و لمن نیست شیعہ در جواب بطریق منع گفتند کہ آئیہ قال لصاحبہ و ہو بجا و درہ  
 الکفر ظل است بلکہ مصاحبت سلم و کافرو قی است یا صاحبی السمن ارباب



فرمودہ ہو و یا قاتلہ حدود و حدود و تہمت و جیش از برای جہاد و حفظ اسلام و سالاتیم  
 او احب المطلق الایہ و کان مقدور انہو واجب کہ صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
 گفت ایہا الناس من کان یحب محمد افان محمد اقد مات ومن کان یحب اللہ فان اللہ ح  
 لایموت لہذا الا من یقوم بہ فالظن و ہا تو آرا کہم فقالوا صدقت پس اول حضرت عمرؓ  
 بعد یں معیت کرد رستی اللہ تعالیٰ عنہا بعد از ان جمیع اصحاب از مہاجرین و انصار رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہم معیت کردند و بعد از بیعت ایشان حضرت ابی بکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر منبر آمد  
 و بجانب قوم ملاحظہ نمود زبیر رضی اللہ عنہ نیافت فرمود کہ حاضر س از ند چون حاضر  
 گشت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود کہ میخوای کہ اجماع مسلمانان را بشکنی زبیر رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہ گفت لا تشریب یا خلیفہ رسول اللہ پس بصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ بیعت کرد  
 باز حضرت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ در قوم ملاحظہ فرمود حضرت امیرؓ را نیافت  
 فرمود کہ طلبند چون حاضر شد صدیق گفت کہ میخوای با جماع مسلمانان شکست آری گفت  
 لا تشریب یا خلیفہ رسول اللہ فالیحہ حضرت امیرؓ و زبیر از برای تاخیر بیعت  
 خود عذر گفتند کہ ما عصبنا الا تاخیرنا عن المشورۃ و ان انزی اباکر احق الناس  
 بہا انہ لصاحب الفار و اتا لغرف شرفہ و خیرہ و لقدامۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ  
 وسلم بالصلوۃ بین الناس و ہوے قال الشافعی رحمۃ اللہ علیہ با یح الناس علی خلافتہ  
 ابی بکر و ذلک انہ اضطر الناس بعد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فلم یجدوا تحت  
 ادیم و السلام خیرا من ابی بکر و فوہ رقابہم و ایضا اجماع انہ بر حقیقت خلافت یکے ار  
 ابی بکر و علی و عباس واقع شدہ بود و علیؓ و عباسؓ با بکر منازعت نکردند  
 بلکہ بیعت کردند پس اجماع بر اہمیت ابی بکرؓ تمام شد چہ اگر ابو بکر بحق نبی بود علیؓ و عباسؓ  
 با و منازعت میکردند چنانچہ علیؓ و عباسؓ متازعت کردند با وجود شکست از معاویہ  
 طلب حق کردند تا آنکہ خلق کثیر را بکشتن داد مع ان الطلب اذ ذاک اشد و فی اول الامر  
 لکون عہد ہم بالبنی اقرب و مہم فی تنفیذ احکامہ از غیب و انقضای عباس از امیر طلب بیعت کردہ  
 و امیر قبول نکرد اگر حق جانب او میدید قبول میکرد و حال آنکہ زبیر اکمال شجاعت با وجود نوبت و

یا کفار قریش جنگ نکرده از که معظمه مهاجرت نمودند و بعد از مدتی که متوجه مکه شدند در جده میسر  
صلح نمودند و مراجعت فرمودند پس هر دو یکدیگر برای جنگ نکردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر  
و سایر صحابه گنجد برای جنگ نکردن حضرت امیر تنها می گنجد مع شش دانه چنای هراست  
که حقیقت کفار قریش اصلاً متصور نیست و نزد اهل تحقیق این نقض دریا لایز جاری است  
چه فرعون در دعوائی چهار صد سال پسند سلطنت بوده و هر یک از خدّاد  
و نمز و وغیره ها نیز سالها درین دعوائی باطل بودند و حضرت ائمه تعالی بکمال  
قدرت ایشان را باطل نکرده هرگاه در ادعای شجاعت تاخیر در دفع خصم گنجد در ماده بنده  
تنها بطریق اولی می گنجد و آنچه فرمود که حضرت امیر با ایشان بیعت کردند و وقوع آن  
بلاکراه و تقیه ممنوع است اقول فی حل الاشکال و ائمه سجاد علیهم السلام بحقیقه الحال که  
علمای ماوراءالنهر بمجوع تاخیر حرب حضرت امیر بحضرت ابی بکر و متابعت او  
بعصداً بنو ذوال برحیت خلافت ابی بکر رضی الله تعالی عنهما ساخته اند و شک نیست  
که آن منقض می شود و تاخیر حرب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم  
و بارک با کفار قریش و تاخیر اهلک الله تعالی فرعون شداد و نمز و در اچرفق ثانی از دلیل  
در اینجا اصلاً متحقق نیست بلکه نقیض آن ثابت است زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم و بارک حضرت ائمه تعالی غیر از مذمت و تشنّج ایشان فرموده و جز نبیدی  
یا ذکرده اند فاین هدامن ذلک و چون شیعه در بیعت امیر بعصداً بنو ذوال برحیت  
مجال انکار نداشته که این خیر بحد تو اتر رسیده و انکار آن مصادم بدیهه عقل بود و بصورت  
با کراه و تقیه قائل گشتند و در ابطال خلافت صدیق رضی الله تعالی عنه بهتر ازین  
مجال سخن نیافتند و مخلصه از برای خود ازین توانستند پیدا کرد و اقول فی بیان حقیقه  
خلافت الصدیق رضی الله تعالی عنه در رفع احتمال الاکراه و التقیه که اصحاب کرام  
رضی الله تعالی عنهم بعد رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بارک  
پیش از دفن بنصب امام مشغول گشتند و نصب امام را بعد از انقراض زمان نبوت  
واجب دیدند و بدل جلیوه اہم الواجبات زیرا که آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام امر

بپرسیدند و نزد امام محمد غزالی سب شیخین کفر نیست و شیخ اشعری شیعه را اهل قبله را کافر  
 نمیدانند پس آنچه این حضرت در تکفیر شیعه گفته نه موافق سبیل مومنان است و نه مطابق  
 حدیث و قرآن آقول مثبتاً للمقدّمه المنوعه که سب شیخین کفر است و احادیث صحیح بر آن  
 و ال است منها ما خرج المحامی و البطرانی و الحاکم عن عوف بن ساعدة انه صلى الله عليه وآله  
 وسلم و بارک قال ان الله تعالى اخارني و اخارني اصحابا يجعل منهم وزراء و افسدوا هم اهل  
 قسطنطينية فليقتل الله و الملائكة و الناس جميعين لا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا  
 و كما اخبرني الدارقطني عن علي رضى الله تعالى عنه عن ابي حنيفة رضي الله تعالى عنه  
 وسلم و بارک قال سياتي من بعدی قوم يقال لهم الرقعة فان ادركتم فاقطعوا عنقهم فانهم  
 مشركون قال قلت يا رسول الله ما العلامة فيهم قال يفرطونك باليس قاتل و يطغون على السلف  
 و اخبرني عن طريق اخرى نحوه و زاد عنه و آية ذلك انهم ليسون ابا بكر و عمر و من سب  
 اصحابي فليقتل الله و الملائكة و الناس جميعين و امثال این حدیث بسیار آمده است که این  
 رساله گنجائش ذکر آنها ندارد و الايض سب شیخین موجب بغض ایشان است و بغض ایشان  
 کفر است بجز من البعض فقد ابغضته و من اذاهم فقد اذاني و من اذاني فقد اذی الله  
 و الايض اخبرني عن عساكر ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال حب ابی بکر و عمر و  
 ايمان و بغضها کفر و آنچه عبد الله بن احمد عن انس مرفوعا انی لا رجوع لى فی حبهم ما فی قول الله  
 الا الله و بغض ایشان را بر حب ایشان مقایسه باید کرد لانهما علی طرفی تقيض و غیر حکم مومن  
 موجب کفرست چنانچه در حدیث صحیح وارد است من رمی رجلا بالكفر و قال عدو الله و ليس  
 كذلك الا ان كما قال و لا رعبت عليه و ما یقین میدانیم که ابی بکر و عمر مومنانند و دشمنان خدا  
 نیستند و بیشتر محبت اندیش کفر ایشان را حج بقا کان باشد بمقتضای آنچه در حدیث بحکم بقرم و  
 آنچه در حدیث اگر چه خبر واحد است اما تکفیر از او معلوم میشود و اگر چه جاحل و کاذب شود و قال امام  
 عصره ابو زرعة الرازی من اجل شیوخ الاسلام اذا رايت الرجل یقصد احدا من اصحاب  
 رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فاعلم انه زنديق و ذلك لان القرآن حق و الرسول  
 حق و ما جاء به حق و ما رى علينا ذلك كله الا من اصحابه رضى الله تعالى عنهم فمن جرحهم اثم ارا

جمعی کثیر را و متفق بودند و اجماع کافی است از برای حقیقت خلافت اهل بکیرنه اگر چه نص بر خلافت او  
 وارد نشده کما قال جمهور العلماء بلکه اجماع اقوی است از نصوص غیر متواتره مدلول اجماع قطعی است  
 و مدلول آن نصوص مطلق یا آنکه گوئیم که نصوص هم وارد گشته اند از برای حقیقت خلافت  
 کما ذکره المحققون من المحدثین و المفسرین یعنی قول الجمهور من علماء اهل السنة علی ما ذکره  
 بعض المحققین انه علیه الصلوة و السلام لم یمن علیها لانه اجدانه لم یامر بها لاحد و بما ذکرنا ظهر  
 حقیقه خلافت العبدیق و بطل جهال الاکراه و انشیت تقیه آن زمان احتمال داشت که اهل  
 آن عصر تابع حق نمی بودند و سباحت غیر القرون قرنی متعده نمیگشتند قال ابن الصلاح  
 و المنذری الصحابة کلمه عدول و قال ابن الحرم الصحابة کلمه من اهل البعثة قطعاً لاجل  
 و تعالی لا یستوی منکم من الفتح و قاتل اولئک اعظم درجه من الذین انفقوا  
 من بعد و قاتلوا و کلا وعد اللہ احسنی لانهم مخاطبون فثبت لهم المحسنی و هی البعثة و لا یؤثم  
 ان التقیة بالاتفاق و القتال فیها یخرج من لا یتصف بذلک منهم لان تلک القیو و  
 خرجت مخرج الغالب فلما مفهوم لها علی ان المراد من الصف ذلک و لو بالقوة و العزم  
 و انفع الکراره و تقیه مستلزم نقص آن حضرت است کرم الله سبحانه و وجیه زیرا که در اکراه  
 ترک عزیمت است و در تقیه گمان حق که منعی عنه است هرگاه ثؤمن عامی هما ممکن ترک اولی  
 راضی نشود و مرکب منعی عنه نگردد و کیف اسد الله و زینت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 تعالی علیه و آله و سلم که در شجاعت و صفدری بی نظیره و مرکب چندین امور ناشایسته  
 گردد و اینها از کمال جهالت و فساد خلالت قدح آنحضرت راجع گمان کرده اند و نقصان او را  
 کمال دانسته لکن این اسود علمه فرآه حسنا و قول علماء ما در الله و چون شیعه سب و لعن  
 حضرت شیخین و ذی النورین و بعضی از ازدواج طاهرات رضوان الله تعالی علیهم اجمعین  
 که کفر است تجویز کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر انام بنابر امر ملک علام قتل و قمع آنها  
 اعمالا که بین الحق داخل لازم است و تحریب اینها و اخذ اموال و اضعاف ایشان حائز  
 شیعه در جواب بطریق منع گفته اند که شایع عقاید انفسی در بیکه شیخین کفر باشد  
 اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از فرق اسلامی شمرده و صاحب موقت

این  
 کلام  
 است

کہ امر بلا زمت بیوت وحی از خروج آہن مطلق کہ شامل جمیع احوال و ازمنہ باشد مراد نیست و  
خروج بعضی از دلج آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام با او در بعضی اسفار بر آن ولایت  
میکند پس امر بلا زمت بیوت مخصوص گشت بوقت دون وقت و حال دون حال و در ترک  
عام مخصوص البعض شد و عام مخصوص البعض از روی مدلول ظنی است مجتہد را  
جائز است کہ افراد دیگر ہم بعلت مشترکہ ازان اخراج نماید و شک نیست کہ حضرت  
صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا عالمہ و مجتہدہ بودہ و ترمذی از ابی موسی روایت میکند  
کہ او گفتہ کہما اشکل علینا اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حدیث قط فسالنا  
عائشۃ الا وحیدنا عند ہامنہ علاء یحییٰ ترمذی از موسی ابن طلحہ روایت میکند کہ او گفتہ ہا لیت  
احدا افصح من عائشۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہا پس تو اندو کہ حضرت صدیقہ زخروج خود را  
در بعض اوقات یا بعضی احوال از برای بعضی منافع و مصالح ازان مخصوص کردہ باشد  
ولا محدود فیہ ولا لمن علی انما نقول الظاہر من آلائیہ منی الخ خروج بلا سر و حجاب کما  
علیہ قولہ سبحانہ بعدہ ولا تبصرن تبرج الباطنیۃ الاولی و اما خروج مع الستہ و الحجاب فخرج  
عن النبی و خروج حضرت صدیقہ از برای اصلاح بودنہ برای حرب کما قال  
بعض المحققین و اگر از برای حرب باشد چنانکہ مشہور است فلا یاس بہ البطلان عن اجتناد  
لا عن ہوی چنانکہ شایع مواقت از آدمی نقل میکند کہ واقعات جل و صفین از روی اجتناد بود  
و المجتہد و الحکام مخطی لا مؤاخذہ علیہ قال القاضی البیضاوی فی تفسیر قولہ تعالیٰ لولا کتاب  
من اللہ لو لا حکم من اللہ سبق اثبات فی اللوح و ہوان لا یعاقب المخطی فی اجتہادہ  
یا لکنہ گوئیم خطاے مجتہد ہم نزد خداے عز و جل ہدایت است کما نقل رزین عن  
عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ  
وسلم و بارک یقول سالت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی فاوحی اللہ الی یا محمد ان  
اصحابک عندی بمنزلۃ النجوم فی السماء بعضہا اقرب من بعض و اکل نور من اخذ لشیء ماہم  
علیہ فمؤخذ سے علی ہدی تم قال اصحابی کالنجوم باہیم اقتدیتم بہتدیتم و حدیث حکی  
عربے تو اندو کہ نزد حضرت صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا بہ قیوت رسیدہ باشد

ابطال الکتاب و انصفیکون ایچ بهم الفسق و حکم علیہ بالزندہ و الضلالتہ و الکذب و الغلو  
 و لا انصار یؤاخر قول الحق و قال سهل بن عبد الله التستری وناهیک بہ علما و زہاد و معرفہ و جلالتہ  
 ثم تو حسن بر رسول الله صلی الله تعالی علیہ وسلم من سبب اصحابہ و سئل عبد القادر بن المبارک و  
 کفاک بہ جلالتہ و علما ایہا افضل معاویۃ او عمر بن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل الف  
 فرس معاویۃ رن مع رسول الله صلی الله تعالی علیہ وسلم و علی آله و سلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مر  
 اشارتہ لک الی ان فضیلتہ محبتہ و روایتہ صلی الله تعالی علیہ وسلم و علی آله و سلم لا یعد لسا  
 شی و ہذا فی غیر اکابر الصحابۃ رضوان الله علیہم ممن لم یضم الیہم رویتہ صلی الله تعالی  
 علیہ و آله و سلم قبا بالک فی من ضم الیہ یا قائل معہ صلی الله تعالی علیہ و آله و سلم اونی زمنہ بامرہ  
 او قل شیئ من الشریعۃ الی من بعدہ او الحق شیئاً من مالہ بسبیلہ فہذا ما لا یکن ادراک  
 فضلہ و شک نیست کہ فحش از اکابر صحابہ اند بلکہ افضل ایشان پس تکفیر لک تقیص ایشان  
 موجب کفر و زندہ و ضلالتہ باشد کما لا یخفی فی المسودہ لہم رحمۃ الله تعالی لا یجوز الصلوۃ خلف الوافق  
 لانہم انکروا خلافتہ الصدیق و قد جمعت الصحابۃ علی خلافتہ و فی الخلاصۃ من لک خلافتہ  
 الصدیق فانه کافر و یکرہ الصلوۃ خلف صاحب ہوی او بدعتہ و لا یجوز خلف الراقصہ  
 ثم قال ان کان ہوی یکفر بہا لا یجوز و لا یجوز و یکرہ و کذا من انکر خلافتہ عمر بنی الاصح  
 ہر گاہ انکار خلافت ایشان کفر باشد فلیف حال من سبہم او لعنہم پس ظاہر شد کہ تکفیر شیعہ  
 مطابق احادیث صحیح و موافق طریق سلف است و آنکہ از بعضی از اہل سنت عدم  
 تکفیر شیعہ نقل کو ماند بر تقدیر صحیح و دلالتہ آن بر عدم تکفیر اینہا محمول بر توجیہ و تاویل است  
 بطابق الاحادیث و مذہب جمہور العلماء و ائمہ شیعہ از سبب و عن حضرت عائشہ صدیقہ  
 زوجہ آنحضرت علیہا الرضوان بسبب مخالفتہ لفرع طعن و التفتیح کافر شدہ و گفتند کہ  
 انچہ از خبیث و فحش در بارہ عائشہ بشیعہ نسبت کردہ اند عا شام عاشا اما چون عائشہ  
 مخالفت امر و قرآن فی بویکن ننودہ بنصرہ در آمدہ و بہ حرب آنحضرت اقدام ننودہ  
 و حکم حدیثی حرب حضرت پیغمبر حضرت پیغمبر است صلی الله تعالی علیہ و آله و سلم  
 و عارب پیغمبر یقیناً مقبول نیست بنابراین مورد طعن شدہ پوشیدہ ماند







یا مخصوص باشد بحجب مخصوص چه تواند بود که اضافت بر اسم عهده باشد و آنقدر  
از برای ستودن و بیج کتب باطله خود و تزیین کتب اهل سنه آورده اند که در کتب شیعه  
چنین است که در وقت حضور ابن ام مکتوم اسم در حدیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
تعالی علیه و آله و سلم که از اهل آن حضرت عبور کرد حضرت پیغمبر از بیخه اعتراض فرموده  
که تو کورستی و اهل سنه در کتب خود آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عائشه را  
بحققت مبارک خود در داشت تا تماشای جمعی کند که در کوچ ساز میخواستند و بعد از آن  
فرموده یا حمیراء اهل شجعت این عمل را بار ذل ناس نسبت نتوان کرد چه کشیده مناسبت  
تواند بود که این واقعه پیش از نزول آیت حجاب تحقق شده باشد و منع از حضور ابن ام مکتوم  
بعد از نزول آن و همچنین تواند بود که آن رسول مشرّع باشد ممنوع چنانکه در اخبار  
صحیح وارد است و تقریب مذکور خواهد شد که در سبب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
نیزه بازی میکردند و آن در رنگ تیر اندازی است در حق آنکه هر دو آن غرض او جدا است  
و تیر اندازی مشرّع است فلذا اما همو مثله و تیر و قوس آن بود در سبب دلالت بر شریعت میکند که لا یخفی  
و لو سلم که بعد از نزول آیت حجاب بوده پس گوئیم که حضرت صدیق در آن وقت صغیر بوده  
نه مکلفه که ایفای ماری و تجاری و سلم عن عائشه رضی الله تعالی عنهما قالت و الله لقد  
رايت النبي صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یاربک یقوم علی باب حجری و الجاشع بلعین بالحراب فی المسجد  
و رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یسیر فی برد و لا نظار فی البیومین اذ نه و عاتقه ثم یقوم من اجل حتی  
اکنون انما اتی انصرت فاقدر و اقدر الحارثه الحارثیه السرا حارثیه علی الله و ذابوا انکه در حجاب کلام در آمدن  
و در میان ایشان حکم نمودن از کمال بی ادبی و فطری سعادتی است و طرفی سلم است که نماز عات و خرافات  
در میان ایشان واقع شده علم حق سعادتمندان سازند و هم ایشان را جز بیکی یاد نکنند و حبیب ایشان را حبیب علیه الصلوٰه  
و السلام و اندر من بهم فحبه اجتمعت حدیث صحیح است قال الشافعی و هو منقول عن عمر بن عبد العزيز تلک دایره  
عنہا ایضا فلیطه عنہا استنسا اما چون شیعه اصحاب را بیدی یاد میکنند و بسبب لعن ایشان جرات  
نماینده علماء اسلام را واجب و لازم است که رد آنها نمایند و مفسد ایشان را ظاهر سازند و ازین قبل است  
بعضی سخنان که ازین حقیر در نیاب بجزیر آمد چنانکه ذکر یافته ربنا لا تؤاخذنا ان شینا اذ اخطانا

## رساله مصطلحات صوفیه کرام

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از بحث کش گری و گفت گسری باید دانست که چون در هر سه مجلد کتبوات امام ربانی در بابها  
مباحث و مذاکرات افادت و استقالات از اسوله و اجوبه اکثری از ان مقامات که ممکن بدست  
حضرات صوفیه صافیه قدس سرار هم تعلق میدارد پس برینم و سلیم صاحب ذہن سقیم استعلام آنها فرمود  
و عاقله یز آنها بنده مستند انداجه تکمیل طبع هر سه مجلد مکتوب مع رساله رد و افن بقیقنا علوم هستی  
و به نشر تبر و ج و اشاعت علوم در راه رزین صاحب فتوت و تمکین جناب فحشی کو کشود  
صاحب سی آئی اسی مالک مطبع چنان تحسن و پسندیده آمد که نبذی از مصطلحات و برین  
از مسلمات حضرت صوفیه برای الحاق با مجموعه مکاتیب مدون و مؤلف شود که خالی از فائده  
سخن اهد بود چنانچه بقیقنا الامرو فوق الادب اصطلاحات و دیورات چند از کتب مصطلح حضرت  
صوفیه کرام در یک کسود کشید و هو الله المستعان و علیہ التکلان

شرح مصطلحات و مسلمات حضرت صوفیه کرام بترتیب حروف تہجی

الف

ایمان حقیقی - از فنا ببقا رفتن و عین وحدت شدن  
اخلاص - آنکه از غیر حق مبرا باشد و در سخن  
قطع نظر از خلق کند -  
ایمان - مرتبه عالم بقا را گویند -  
ابرو - حجاب ربوبیت و عبودیت و ہم اشارت  
بقاب قوسین -  
اعیان - صور علیہ را گویند -

ب

بقا - آنکه بعد از فنا باقی ماند و رہنمائی کند وجود

یافتن مرذات خور بذات خود  
یوسه - تلذذ روح است باجم و دوام مراقبه  
را نیز گویند -

پ

پیر خرابات - مرشد کامل که اقبال و صفات  
سائر را محو افعال و صفات آدمی گرداند  
پیاله - کنایت از ادراک و عرفان و  
کنایت از ہر ذرہ از ذرات

ت

تکونین - نود و نہ مرتبه دارد و معدوم مرتبہ یکمین



ص	ذوق - لذت عشق و ہستی او عاشق را -
صوفی - آنکہ از خود رزقہ محققا یا با خلاق اندک گریہ باشد از نیکی خود را نگاہ دارد و گویت صوفی آن باشد کہ باشد یعنی مجبوروی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آئمہ و سلم گریہ دیدہ باشد -	ریا - از حق خوب شدن - روح مکرم - جبریل علیہ السلام - ہند - آنکہ شراب خشی میفروشد و نقد ہستی ساکت سے متاثر -
ع	رومی - یعنی کشف انوار ایمان و عرفان - رسم و عادت - ہر عبادتی کہ بے انداز بود -
عشق - ذات حق را گویند در اصطلاح متاخرین صوفیہ آنرا عالم احدیت و عالم لاهوت ہم خوانند - عاشق - اسرار نامند و مرتبہ واحدیت و عالم ماسوی و عالم معانی وغیرہ گویند -	نہ زلزلہ - اشارت از تجلی جلای و مشکلات طریقہ -
عقل کل - گاہی مراد بجبریل و گاہی عرش و وقتی آم الکتاب و گاہی ہنرمند - عالم مثال - بالاتر از عالم شہادت و قریبتر از عالم ارواح و عالم شہادت سا پر عالم مثال است - عدم - عبارت از صورت علیہ عشوہ - تجلی جائے -	س ساقی - پر کامل - سالک - آنکہ در سلوک از قید بر اطلاق رود یعنی از مکن بواجب پردازد - سکون - مقام جبروت و دشت در شاہد حق -
عشرت - لذتیکہ ساک با حق تعالی امر یا بدرج عارف - مشاہدہ کنندہ صفات و ہای الہی را گویند یعنی از خود رستہ محو مخلوق یا خلاق اندک گریہ دیدہ باشد - عالم - مطلع ذات و صفات ہای الہی را گویند -	ش شاہد - حق را گویند باعتبار ظہور - شیخ - آنکہ کامل در شریعت و طالب وقائی در طلب ہوا باشد نہ مانند بہشت - شراب - عشق و محبت مفرط - شمع - بر تو انوار الہی -
ع	غیب - غائب شدن از غرض و ظہور حضور -

تعالی آسوده نشود۔	مراد از تکلیف نبروال شریعت است که از فقر و فاقه گویند۔
ح	توحید تخلیص دل و تجرید آواز آگاهی بغیر حق تعالی
چشم۔ اشارت بشهود حق مراعیان را۔	تفرقه۔ یعنی دیدن خلق بدون حق ای بگندگی دل
ح	سبب تعلق با موجوده۔ ده۔
حق۔ وجود مطلق غیر مقید بهیچ قید۔	تجلی شهودی۔ ظهور موجودات و آن ظهور حق است
حال۔ آنکه از حالتی بجای دیگر و ضد مقام	ترتیباً۔ در شد کامل که توجیه موجودات با دست
یعنی در مواهب و اب گاهی ترقی کند و گاهی	خواه بطبع خواه باراده۔
تنزل و مانند راسخ قاطع گفته اند زیرا که	ترسایجه۔ کاملی باشد که در ارادت معنوی بکمال دیگر
رفته باز نیاید و فردا مانده را اعتماد نشاید پس	که تصفیه نفسیه ترسائی و تجرید لفظ بود و باشد
وقت را شاد باید بود که در نیاید	میرسد و آن کامل بکمال دیگر یعنی بعد از کمال اولیات
حجاب بصفت ذمیه۔	ناسله حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
ح	پیوند و علم ولایت بر این طریق میسر نمی آید۔
خال۔ مراد از لفظ باشد که مبداء و منتهی	جمع۔ شهود حق بخلق۔
کثرت است۔	جمع الجمع۔ شهود خلق قائم بحق
خرایات۔ عبارت از آنکه سالک بسبب	جلال۔ حجاب حق است از نظار و غیر صفت قهاری
تجلی قهاری خود فانی گردد و گاهی مراد از	مراد دارند۔
استانه پیر باشد	جمال۔ تجلی حق است بوجه حق برای حق۔
خارج مقام گویند باشد	جمعیت۔ آنکه از همه مشاهده واحد بر از حق گزارند
خط۔ اشارت بحقیقت محمدی و گاهی مراد	غافل شوی بدانکه وجود تو تفرقه نفس است و نفس
از عالم امداح نیز۔	تذیب است یکی مآره که طبیعت باطل بشیوئت سفلی باور
د	دوم باینکه از غفلت پرستیده بوسه حکمت گراید
وہان۔ سہ جنسی۔	سوم مصلحتی که از فلاح روی پاک گردد و دور باد او
ذ	

## خاتمه الطبع از جانب کارکنان مطبع

پس از تحمید خلاق دو عالم به پیر انفت رسول فخر آدم به برضائے غور شید نظران صافی درون که  
 پرورش رانی خویش چه مراد بناسی مایات شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت را برای العین درماریای  
 دلها مشاهده میکنند بیان مهر نیر و زجلوه آرا و هویدا با و کبایه علم تصوف فی حد و آیه چندان رفیع است  
 که طالب صادق نایه سرایه استعداد و بر حلقه علوم تفسیر و حدیث و فقه و علم ادب نداشته باشد باز که راک  
 حسن و قائل و غوا مضی در خواهد بود بلکه در نفس الامری و ادراک علم شریعت تصوف موقوف بر عمل و دریافت  
 باطنی و روحی است که بدون ثبوت گری و اماناد توجه بر شد کامل وادی مطلق لطافتش حاصل نشود پس هر کس که  
 توانا در حقیقت از لوح انجمنش بخواند لاجرم اشاعت چنین علم شگرف و نادر محتم و واجب است که وسیله  
 مبارک درت بر کتاب علم شریعت بوده و به یگانگان ظاهر است که از آغاز اجزای این مطبع گرامی نیست  
 حق طوبی مالک مطبع امی منهل قوت جناب فاضل فاضل صاحب سی آئی ای مرحوم پیوسته بترویج  
 علوم و اشاعت فنون مائل و متوجه بود چنانچه تا حال کتابهای هزاران هزار از اقسام و انواع علوم  
 زیر طبع آمدند و توجه خاص بطبع کتاب جدید که پیشه طبع نشده باشد بسیار و فراوانست و بلیع و صرف  
 از هر انچه باید کتاب قدیم از فنون نادره فراهم نموده بطبع رسانیدند اندرین حال یک مجموعه شگرف  
 و نادر درج لای آید اعرافان که شاهان اهل معنی بقدر شناسی انچه چهره و اهر آنرا دره السیاح میبازند  
 یعنی مجموعه هر سه جلد مکتوبات امام ربانی مع رساله کرد در و اقص و رساله  
 مصطلحات حضرت صوفیه کرام بهر رسید و حقیقت هر سه جلد مکتوبات  
 مذکور بر همین لائق است که این مجموعه خاص انخاص از شادان و هدایات غوث العالمین  
 قطب الاقطاب عالیجناب مظهر خوارق کرامات جامع درجات و ولایت و ارفع یدعت و ضلالت  
 عامل سنت و جماعت و ارث کمالات نبویه مزین اطوار احکامه عالیج معالی نقشبندیه امام طریقت  
 مصداق حقیقت محمد و امام پیشوا اهل اسلام حضرت فیض احمد فاروقی سرمندی  
 ملقب به مجدد الف ثانی قدس سره السامی است که انفعالی را بخین بودند و خوارق  
 و کرامات حضرت ایقان و فیرا معلومست که تسویدش گنجایش مقام ندارد و اما بنده از

غمزه - عبارت از خوف و رجا باشد -

ف

فیض قدس - آن فیض حق تعالی است بواسطه کبریا  
فیض مقدس یعنی تجلیات اہما که موجب ظهور جزای  
که تقاضا کرده است تعداد آنرا در خارج وجود -

فنا عبارتست از زایل شدن فقر و تیر میان قدم و دژ  
که از پس محبت در فاعل حقیقی ساکن و میان ماند -

فراق - غیبت را گویند از مقام وحدت  
فقر - عبارت از فانی اند -

فقر - آنست که اورا هیچ چیز احتیاج نماند مگر بخدای عزوجل

ق

قرب - وفاسد است میان حق و بند یعنی تمییز  
شریعت و طریقت و حقیقت را نگاه دارد -

قرب غل - آنست که سالک فاعل مدبرک باشد حق تعالی  
قرب النفس - آنست که محتاط فاعل باشد سالک در

قرب - عبارت از محبتی که باصل خود بود -

قلندر - آنکه توحید و فقر به کمال دارد و در تحریر  
عادت عبادت کوشد -

قد عبارتست از استداد آبی که بر رخ و جویا مکانست

ک

کفر کنایت از عقد خدمت و طاعت محبوب حقیقی

ل

لیطه انسانی دل را گویند  
لب - بالغ عاشقان را در قبض و بط نوازش فرمودن

لب - باضم عطف بود منور نور قدس -

لطف - موافقت معشوق عاشق را -

معشوق - صفات حق باشد آن عالم بود و صفات حق را در غیر حق  
موجود - آنکه از دوری رسته باشد -

مبتدا - اسمای کلی کوئی نیست -

معاود - اسمای کلی آنی که آمدن سالک از اسمای کلی  
کوئی بود که مبدء است و جمیع اوزار را آبی باشد که معادست

مسجد - منظر تجلی را گویند و استانه پیر را نیز -  
مکاشفه - گاهی سر از ناست و جبروت و ملکوت و لا اله الا الله

مزه - حجاب لکست و تقصیر در تجال سر او جبر و حکم آنی -

میل - رجوع یا میل خود باشد و گاهی منشا است رجوع طبعی  
مستی - عبارت از چیزی است که در مشاهد جمال معشوق بود

میخانه - خانقاه پیر و مرشد -

مطرب - نیز به کمال -

ملاستی - آنکه در کرم عبادت کوشد -

مجنوب - آنکه در کفر و فساد باشد چون تمام جمیع انجمن نیست

ن

نقش کل - لوح محفوظ و عرش را نیز گویند -

ناز - توت دادن عاشق معشوق را -

ناقوس - عبارت از انبیا که سوی توبه و انابت آرد  
نقوش سماویہ - افلاک و کواکب -

نگار ناموس - آوازه یکنامی خواستن -

و

وجل - و مدح حقیقی را گویند که اسطه است میان طهور و شون



نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
لغوات الانس مع حواشی مفید از ملا عبدالرحمن جامی۔	۱۲	زبدۃ المقامات۔ جامع حالات حضرت خواجہ باقی باشد شیخ احمد المعروف بمجدد الف ثانی م اور ان کے خلفاء وغیرہ کے حالات رحمۃ اللہ علیہم۔	۱۲
انوار الرحمن۔ در ملفوظات از مولانا شاہ عبدالرحمن جدید الطبع۔	۱۲	رسالہ رموز الحقیقہ۔ اس دو پیمانی کتاب میں ایک ایک نکتہ ہزار ہزار پر سے بڑھ کر قیمتی ہو۔	۱۲
لمعۃ الانوار۔ معروف بہ ہدایۃ المحامد مؤلفہ حضرت شاہ محمد ہمدی۔	۱۲	شنوی عطار۔ از شیخ فرید الدین عطار۔	۱۲
نغمۃ عشاق۔ قرآن وحدیث سے ثابت کیا گیا جو از مولوی نور اللہ مرحوم۔	۱۲	بیسرنامہ۔ مصنفہ فرید الدین عطار کاغذ سفید مطبوعہ ۱۹۹۵ء۔	۱۲
مصلح الہدایۃ۔ ترجمہ عوارف از حضرت شاہ محمود کاشانی۔	۱۲	شنوی راجہ۔	۱۲
قوائد سعیدہ۔ از قاضی ارغنی علیخان دیوان حضرت شمس تبریزی۔	۱۲	معدن تہذیب۔ از مرزا حبیب الدین بیاید دید۔ قابل شنید از ملا محمد حسین۔	۱۲
ہندنامہ عطار۔ از حضرت شیخ فرید الدین مشطوق الطیر۔ از شیخ فرید الدین عطار۔	۱۲	شنوی شاہ بوعلی قلندر۔ معروف شنوی شیخ بہلول۔ حکایات عارفانہ۔	۱۲
رسالہ سر رقب اردو۔	۱۲	شنوی مولانا روم۔ قدس سرہ مقبول عام چار مصرعہ محشی ہر شش دفتر تکمیل دفتر ہفتم کاغذ سفید وحنائی و مصری	۱۲
قوائد الفوائد۔ مصنفہ حضرت محمد نظام الدین اخلاق رضی۔	۱۲	شنوی مولانا روم۔ از ملا سحر العلوم مقبول عام سہ جلد کامل۔	۱۲
بیاید تنقید۔ رموز شریعت قابل دید از شاہ رفعت علی۔	۱۲	شنوی مولانا روم۔ از شاہ عبداللطیف معروف۔ لطائف معنوی۔	۱۲
مرغوب القلوب۔ مصنفہ مولانا شمس الدین واضح قلم۔	۱۲		
ایضاً۔ خلی قلم۔	۱۲		

تخصیصات احوال شریف رقم پذیرید که نسب شریف آنحضرت بابت و شنب واسطه حضرت عمر فاروق  
رضی الله عنه خلیفه ثانی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم میرسد و کتاب مکتوبات احمی که از ان  
حضرت مظهر کرامات مشهور و معروفست میفرمایند که روزی در مراقبه بودم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
تشریف آورده فرمودند که آدم نزد تو بلزی تو اجازه ز نام تو نیم که تا حال بلری بچکس تو شسته ام  
تحریر فرمودم و مابشارت دادند که بر هر چنده که نماز گذارم آن بیت را تحشیده در شبست بر بند و صاحب  
نکره و آدم بنوری مینویسد که حضرت موصوف را در طریق عالی نقشبندی نسبت ارادت با حضرت  
شیخ عبدالباقی دهلوی بود و به قادریه حضرت شاه سکندر کتلی و بسلسله چشتیه حضرت مخدوم حضرت  
سلیم عبدالاحد فیض سلسله شهر دریه نیز از حضرت شیخ عبدالاحد قدس اسرار هم بود پس از حالات  
بابرکات حضرت موصوف هر آنچه گفته شود مزید بر آنست اتحاصل نگاشته که جلد اول مکتوبات را  
حب ارشاد فیض میناید حضرت ایشان شاه یار محمد الجید البخشیش الطالقانی جمع نمود حضرت قدوة  
عارفان فرمودند که این جلد را هر همین کیفیت و سیزده مکتوب ختم کن که مطابق عدد پیغمبران و سران  
صلوات الله علیهم معین و نیز موافق عدد اهل بدو و تلمیذ و جمع جلد ثانی مکتوبات حسب هایت  
آنحضرت شاه عبدالحق چاکر حسادی متصدی گشتند و به تدوین و تالیف جلد ثالث بر همان نسق  
شاه محمد نعمان بن محمدی الشهبه میرزا بزرگ بخشانی خلیفه آنحضرت معکفل شدند - خلاصه مرام  
اینکه هر سه جلد مکتوبات امام ربانی مع رساله در رد و افض منیم که شش و باحق رساله مصطلحات مشهوره  
منجانب مطبع نامی کیا گردیده بعنوان شایسته و صحت مطابقت با اصل خوش تقطیع بخین خط در مطبع  
فیض نجف قشیشی نوکش در صاحب سی آئی ای مرحوم میر میری عالیجناب را به همدانشی پر آگ نرائن صاحب  
بهار گو دام اقبال ملک مطبع ابتهام با و منوهر لال صاحب بهار گو سپر نشسته مطبع  
بار ششم بهار غزوی سلسله عیسوی به جلایه لطباع آراسته گردید و امید از  
ورگه قادر فتح آنست که هر چه بهار را مقبول طابع جوهریان رسته بازار معانی  
گرداناد و با سبب از منتهی مطبع با سبب مستطاب و آلاء النبی و آلاء الاحیاء و اصحابه لا و تا د



قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
۱۲	قطب الدین بختیار کاکی - شعری سے رنگ - از حضرت خواجہ	۵ روپے	التاویل الحکم - فی مشابہ فصول حکم مصنفہ مولوی محمد حسن امروہوی -
۱۶	خواجگان قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ شعری اسرار حقائق مصنفہ نشی	۹ روپے	شرح شعری مولانا روم - از ملا محمد رضا معروف بہ - کاشفات اضوی -
۱۳	گوپال کرشن مجموعہ نکات فقر - چار رسالہ نظم		جواہر علیی - از حضرت مظفر علی شاہ اکبر آبادی بحث وحدت وجود وتوحید
۳۰	از مولوی مظفر علی العلانی -		صفات و تحقیق رسالت و مراتب علم و سلسلہ طریقت کاغذ کنندہ مطبوعہ شاہ
۱	لوح جامی - از مولانا عبدالرحمن جامی	۵ روپے	شرح شعری مولانا روم - کامل درود
۴	شعری الکلام - معروف بہ جواہر بے نظیر		جلد حامل المتن ہر شش دفتر از مولوی
۱۶	تجید عرفان - مجموعہ شش شویات		ولی محمد اکبر آبادی حامل المتن -
۱	شعری اسرار العوارف -	۵ روپے	جواہر الاسرار شرح شعری مولانا روم
	شعری ذوق بحرین - معروف بہ آکا الفکر		دفتر اول و دوم و سوم مصنفہ حضرت
۱۶	مولفہ مولوی سید اکبر علی خان صاحب		مولانا حسین بن حسن بہنوداری -
	شیرازی عارف -	۵ روپے	تذکرۃ للہی - احوال شاہ مظفر علی قدس
	کتب اخلاق و تصوف اردو		سرہ از مولانا البرکس صاحب فرید آبادی
۵ روپے	خباثت الاخلاق - ترجمہ اخلاق جلالی	۵ روپے	فتوح الغیب - مع شرح از حضرت
۱۲	اوقات عزیز می -		غوث الاحکام جلالی مع شرح فارسی از
۹ روپے	محبوب الاخلاق - اردو ترجمہ اخلاق مخفی		شاہ عبدالغنی محدث دہلوی ارشادات
۱۲	نجم الحقیقت - اصلاح نفس میں -	۱۲	فقر و تصوف بین -
	کیمیائے حکمت - حصہ اول بیان مثلاً		دلیل العارفین - ملفوظات حضرت
۲	علم و ادب -		سلطان معین الدین چشتی جمع کردہ حضرت
۱	تہذیب الاخلاق - مولفہ مولوی نجم الحق		









